Presented by: Rana Jabir Abbas

امرالله صفوت
۸۷/۵/۲

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۱۹۰۴۰
۲۱۰۲۰۵



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب تحفة الابرار (مبحث صلاة)

مؤلف سید محمد باقر شفتی

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۹۰۴۰

شمارهٔ ثبت کتاب ۲۱۰۲۰۵

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

خطی

۱۹۰۴۰

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۱۹۰۴۰
۲۱۰۲۰۵





صفری

تحفة الابرار الملتقط من آثار الاطیار لتنویر القلوب
فی معرفة الاخیار و مجدها کرمی محمد تقی مجلسی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تحفة الابرار (مجدد صحاح)
مؤلف سید محمد باقر شفتی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۹۰۴۰
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۱۰۲۰۵

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۹۰۴۰

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بسم الله الرحمن الرحيم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

که معتبر قبول ذکرة مثلا روایات امور معتبره در صلوة است وحدیث مذکور که ما طی اینست
لکن نظر باسناد واعراض اصحاب نمیتوان ظاهر این نیست که تواند اعتماد بران نمود پس این مطلب ظنی میشود پس میگوئیم
ممکن است حدیث حمل شود بر صورتیکه علم روایات امور معتبره در غیر صلوة بنا بران معنی حدیث چنین میشود
هرگاه نماز مقبول شود ببرکت ان سایر اعمالیکه مستجمع شرایط قبول نبوده بنا بقبول میشود وهرگاه نماز
مردود شد مردود شوند ان مستلزم مردود شدن سایر اعمالیست که ببرکت نماز مقبول میشد ملخص کلام
آنکه هریك از عبادات که غیر صلوة بوده باشد مقبولیت فعلی ندارد و مقبولیت غیری اول در صورتیست
که مستجمع شرایط معتبره بوده باشد وهرگاه شرایط مقبولیت صلوة در صلوة موجود بوده باشد باید مقبولیت
غیری در صورتیست که صلوة مقبول شود و غیر از صلوة مستجمع شرایط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن
مقبول شود بسبب مقبولیت صلوة همین قدر کفایت میکند در افضلیت صلوة فتأمل بانوار ملکوت آیات
که حمل شود قبول بر قبول بوجه کمال و حمل شود مردود بر مردود بوجه نقص بنا بران اشکال فخر المحققین بر بعض مکرر حمل
کلام بر خلاف ظاهر لکن امر بران سهل است بجمال اضمار در فضیلت نماز بلکه افضلیت آنست بر قاطبه اعمال
نسبیاست اول حدیثی است که مذکور شد و اخذ حدیث اگرچه در فقیه مرسلا مرویست لکن ثقة الاسلام در
اول کتاب صلوة از کافی و شیخ طوسی در باب فضل الصلوة از تهذیب روایت فرموده اند بسند موثق
کالصحیح لکن دلیل حدیث مذکور نیست مذکور در کافی در باب فواتح ابواب از حماد عن ابی جمیله قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر انه یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت
قبل ما سواها و قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها ما هذا مذکور نیست بنا بران معنی آنکه در حدیث مذکور شده
چنین خلاف ظاهر بران نیست یعنی اعمال غیر صلوة اگر مستجمع شرایط قبول نیست ببرکت صلوة مقبول و مقبول
میشود و مقتضای مفهوم شرط اینست که اگر صلوة قبول نشود ان اعمال نیز قبول نمیشود نظر باستثناء شرایط
قبول در اینجا ترتیب باین حدیث است که شیخ برقی در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون بالصلوة و شیخ
صدوق در عقاب الاعمال ذکر نموده اند بسند ضعیف هکذا اول ما یسئل العبد عنه الصلوة فان وقف بین یدی الله
عز وجل عن صلوته فان زکت صلوته زکی سایر اعماله و ان لم تزك صلوته لم تزك اعماله یعنی بنده وقتی که حاضر
کرده شد در محل حساب اول سئوالیکه از او میشود سئوال از نماز است اگر نماز صادره از او در حق پروردگار او مقبول
جل شانه گردید جمیع اعمال او مرضی میشود نعوذ بالله سبحانه اگر نماز او مرضی پروردگار او نباشد همین امر
مرض او شده بود در جمیع جمیع طرق ما ورد عن الائمة علیهم السلام که در مرتبه اولی در روایت فرموده اند معتبر ان
ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیهم السلام که سرور اسرار از سید اخیار صلی الله علیه و آله روایت فرموده که فرمود

jabir.abbas@yahoo.com

ان عمود الدین الصلوة وهو اول ما ینظر فیه من عمل ابن آدم فان صحت نظر فی بقیة عمله وان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله
حدیث معتبر است مروی و مکافی در تهذیب و مرتبه حدیث است که مذکور شد و اما حدیث اینست که جناب کاشف الاسرار
والدقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده از مفرد بغداد سید رسل و مخبر از یکاد و هادی سبل جناب محمد مکافی
صلی الله علیه و آله که فرمود بکلاه مکبکه حاصل مضمون آن اینست مثل الصلوة فیکم مثل الستون خیمه است
و سایر اعمال مثل ترکه و حسن و صوم و غیرها مثل الطناب و میخ و پرده خیمه است هرگاه ستون خیمه مستحکم و برپا بوده باشد
ثمری مترتب میشود بر طناب خیمه و میخ و پرده مان و اگر ستون مستحکم و برپا نباشد بلکه شکسته باشد ملحوظ ثمری بر انها
مترتب نمیشود و احادیث باین حال اعتبار سندی دلالت میکند بر منتهای مرتبه مدح و صریح است بر افضلیت صلوة
نسبت بقیه عبادات ۴ حدیثی است که ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه مکنهم الله تعم در جنة
عالیه بسند صحیح مکافی و فقیه و تهذیب از معمر بن یحیی از ابی عبد الله علیه السلام روایت فرموده اند که ابو الربیع شامی
نموده از استاد عالم و مسئلت کرد من از خدمت کاشف الاسرار و الدقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که بهترین فریضه چیست
بهترین فضیلت کدام است و بهترین عبادت چیست و محبوب ترین اعمال نزد خلائق عالم چیز چیست آنحضرت
در جواب فرمود یا عبد الله عبادتی چیز یکه بعبادت معرفت بهتر نباشد و نماز بعد از معرفت الله و معرفت نبوت
فضل انبیاء و اولیاء و هدی طیبه علیهم الاف التحیه و الثناء افضل از نماز است و بعد از نماز هیچ عبادت
نمیباشد مروی است از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله قال ما من صلوة یحضر وقتها الا ناداه ملکان بین
یدی الناس اینها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهوركم فاطفئوها بصلوتکم یعنی نماز
مثل آتش سوزنده ایست که شیطان و نفس امارة بر پشت مردم افروخته اند بنماز خاموش کنید و مراد از نار
در این حدیث نار جهنم نیست چنانچه در قاموس و النار معلوم و تقدم ذکر جهنم از نار و بران و نیز گفته
و در حدیث نبوی النار نوری و نیران اعتلت الهواء بکسر ها بخار ها ران نیران در اینجا مراد نیست یا معنی ظاهر است
بنا بر نافی مصحح استعمال است یا شباهت در اول الملاقة تا مسبب است بر سبب بعبارة اخری تسمیه
سبب است باسم مسبب در نماز ما استعارت است ان نار و قدتموها شبهات حاصل معنی حدیث اینست
نمازیکه هیچ وقت از اوقات نماز مکرا اینکه ملکی مواظبت دارد خطاب میکند کرایه کنندگان الناس بر خیزید الی نیران
که مشتعل کرده اید بر پشت خود بسبب ارتکاب معاصی از نفس اماره خاموش کنید بسبب اقامه نماز نه در نیابت
خاموش کردن آتش کنایه باشد از اخلاص ایران نفس یعنی نظر بارتکاب بمعاصی جز الهی چنین مقرر شده که در فلان
مکان معین از جهنم معاقب شود بعد از ان بسبب محافظت و شرائط نماز از عذاب ایمکان مستخلص شود نظیر بعد
خاموش شدن آتش جهنم و ممکن است که اهل ظاهر شود بران که مکان در جهنم نوعی آتش دارد بعد از امر

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مشتغال نشده باشد بعد از ان باشتغال بعا صی موجب اشتغال او شود بعد از انکه بنده محافظت نماز در وقت خود
نماید قیام و اهتمام در صلوة بحا شتغال او افزاید مذکور شد ظاهر میشود که کلام محتاج بتعقید است
بین لو فرموا الی استخلاصکم من نیرانکم او فروا الی الخفاء نیرانکم و الاولی اقرب معنا و الله اعلم انتهی
بنابر انست که نیران جمله شود بر ظاهر خود و ما معه که جمله شود بر شبیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد شد
برخیزید و سعی نمایید باطفاء نماز و محافظت او در لیالی معاصی و اعراض از انها که موجب عقاب و نیرانیت بنابر انکه
اعمال حسنه کفر معاصی است کما هو المذکور فی الکتاب و السنة قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات
و ذکر ایقاد بعد از انکه از ملائمات مشبهات بعبارة اخری که از ملائمات موضوع لفظ نیران است بجهة
بودن کار سبب در مسببیت کار نفس مسببیت بنابر این استعاره مصرحه غیر خواهد بود فتدبر
حدیث است کالصحیح که راقم حدیث مشایخ عظام مکنهم الله تعالی فی منازل الکرام المطیعان بروایت از ارشاد جمال
مضمون ان امامیت کیک نماز فریضه بهفت دلالت از بیست جزو هر جزو بهفتاد است او خاتمه بالخیر بوده باشد تصدق
کرده شود از ان تا نام شود اکمالات چندی در این حدیث وارد است بیان ان اشکالات مع دفع انها بعون الله تعالی
الاول است حدیث معتبر و روایت از فخر الاولین و الاخرین جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام
شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفته بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه و یدعون الله عز و جل ان یتوب
من صلوته یعنی نیست بنده از شیعیان ما که بایستد بجهة ادای نماز مگر انکه احاطه میکنند بران بنده ما لفه
محالف ان بنده بوده باشد بران ملائکه مذکوره نماز میکنند در عقب سر او و گویان ملائکه دعا میکنند از خداوند عالم جل
شانه بجهة او تا انکه فارغ میشود از نماز ممکن است مراد از مخالفت هر کسی بوده باشد که مذهب او مخالف مذهب شیعه
بوده باشد خواه سنی بوده باشد یا غیر حق سایر فرق شیعه بنابر این عدد ملائکه معادل می شود با عدد هر کس که در سطح
ارض هست غیر از شیعیان این بنابر این است که مراد از مخالفت مخالفت در اعتقاد بوده باشد و ممکن است که مراد
از مخالفت مخالفت در فعل صلوة بوده باشد بجا در اوقت یعنی مخالفت او کرده باشند که در اوقت مشغول نماز نباشد
از جمله انکه نماز او فاسد بوده باشد بنابر این عدد ملائکه اکثر از اول میشود و جمله از بعد از تامل ظاهر میشود
و علی التقدیرین این مدحی است فوق کل تحمید و تمجید **هفتم** حدیث است معتبر و روایت از مخزن کلمات جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که ذکر شده
بنده مومن بعد از انکه مشغول نماز شد التفات نمود از جانب خلاق اشیاء و زمین و سوی او تا از نماز فارغ شود
و رحمت الهی را شامل میکند بر او تا انشاء بالله تعالی جمله از ملائکه ما مور میشوند که بایستند بالای سر او و ان
ملائکه دعا میکنند که الهی نماز کننده را ببخش تا انکه کیست التفات بترک نموده است و کیست معبود تو هر اینه از نماز

فارغ نشده باشد و از جا خود زایل نشده باشد یعنی راضی نشده باشد که از نماز فارغ شده باشی محفوظ نماند او از التفات
الهی بان بنده مومن است که منسوب حقتعالی در امر رزقت باو مثل انست باد شاهی که چون که التفات او از انتاج
فرماید شخصی که در خدمت او ایستاده و اظهار حاجت مینماید باو **هشتم** حدیث صحیح است مروی از کافی
است مروی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده است محبوبترین اعمال و عبادات نزد خداوند عالم جل
شانه نماز است و این نماز اخر وصایای انبیاست مختص نگذارد نماز اخر وصایای انبیا بود و دال بر کمال مدح و
نهایت سعادت است نظر باینکه اخر وصیت در حین قطع بمات نمیشود مگر بچیزی که نهایت اهتمام و غایت
بسزا در انجا شده مکلف بگذارد اینرا جمیع اداب و شرایط قبول میشود و از جمیع نمازها و اگرچه سایر
نمازها مستجمع شرایط قبول نبوده باشد و اگرچه نمازی از او مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بهیچیک از نمازها او
مقبول نمیشود او بر او چیزی از خواب غفلت بیدار شود تا ان آن هر اینه حدیث شریف که فقره الاسلام بالحلال
قدر و رفعت منزلت او را فهمیده صحیح روایت نموده از کاشف الدقایق و السرائر جناب حضرت امام محمد باقر
و مولد صریح احادیث سعادت قرین است که بنده در اینجا بذکر او هتمام نماید و در اینکه کیفیت از اعمال او
جزو مقبول درگاه احدیت قرین خلاق اسماء فوز و زمین شود این باعث میشود که سایر نمازها او مقبول شود
اگرچه بهیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظه اخبار مضمون حدیث کذایی که اول مذکور شد که
مقبولیت نماز موجب این میشود که جمیع طاعات و عبادات او مقبول شود و این مضمون مرویست باسانید متعدد
پس از ملاحظه مستفاد میشود هرگاه مکلف ایمان بیاورد و نماز نماید بنحویکه مقبول درگاه عظمت قرین
فیاض دنیا و دین شود جمیع طاعات و عبادات او در اوقات قبول مشرف میگردد اگرچه بهیچیک مستجمع شرایط
قبول نبوده باشد این مقدار رتبه تعمل و اضافت دارد پس اهم امور نسبت بتاطیه عبادات کرسی و اعتماد نموده اگر کامل نمازها اتیان شود بنحوی که مستجمع شرایط قبول بوده باشد بالاطل
بعضی از نمازها خود را سعی نموده که چنین نموده باشد تا خود را از چنین سعادت عظمی محروم نگذارد و فضیلت
قصوی بهم نرساند هذا ما افاض علی الملهوف افاضت کریمه و رحمت از اراده مقدسه سراسر هدی علیهم الاف التحیة
و الثنا طلب نفوس را توفیق خاص عطا نموده تا موجب تیقظ از خواب غفلت کثیر الخسارت و باعث توسل
باین فضیلت سراسر سعادت جلیل المنفعت گردد **دهم** حدیث موثق است مروی از فرمایشات مولانا
و سلاطین علیه و اکرام خطاب فرموده که بگو بشیعه مرا که مشرف شده اند بشرف سعادت ملازمت من بدرستی
و فرموده اند که کلا میکه حاصل میشود حق مقربین ان است که هرگاه در دیده فرزندی از فرزندان بوده باشد و لکن

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

خوابیدہ بہ ایشان نظر ہر روز و شب بیچ مرتبہ بایشان نمیکند و کنانی عرض کردند خیر فرمودند مثال نماز و بہ مثال
این نوع عبادت مخصوص بما را بحدیث سعادت انتظام است معصیتی کہ از کسی صادر شد از ان معصیت حدیث خباثتی میشود
در نفس او شخص بعد از انکہ گاہی از شخص دیگر بنماز باعث تنبہ او بر این نماز باعث تنبہ او بر این خباثت و ہم چنین ہر گاہ این
شخص بسبب غلبہ ہوا و ہوس نفسانیہ و متابعت قوی بہیمیہ بعد از ان نماز خود بمعصیت خود باز انتصبت مرتبہ ایشان
نفس ان شخص میشود و بخباثت باطنی بر وقت نماز دیگر کہ ایشان بنماز خود باز انماز موجب رفع ان خباثت باطنی میشود
و ہم چنین است حال فیما بعد و لذلک پس با وجود صحت فاتحہ صلوات خود بر بیچ وقت خباثتی در نفس این شخص باقی قائل
ماند چنانچہ ہر گاہ کسی در شباند روز بر بیچ دفعہ بدن خود را بر ایشان خود نشوید بدیہی است کہ او با قی نمانده اوبای نمانده
در باب فضیلت نماز بسیار است الچہ مذکور شد کفایت میکند در اینمقام بجملہ ممکن است کہ اشارہ کردہ شود در اثبات
نماز بکلمہ فضیلت ان از سایر عبادات از چند راہ اول نظر بخصوص وارده از صحیح الخبر جلت عظمت در این باب چنانچہ
دانستہ شد دویم ملاحظہ شارع است بر عبادتی امور مستحسنہ و اجتناب از امور غیر مرضیہ در حالت اشتغال بنماز
بخلاف غیر نماز از عبادات دیگر توضیح مطلب مقتضی اینست کہ گفتہ شود کہ معتبر در حال اشتغال بنماز انست کہ باید مصلی
با وضو و بوده طاہر بدن و ثوب او از نجاسات پاک بوده متوجہ شود بجانب کعبہ معظمہ کہ اشرف مواضع است و ہمچنین
متوجہ شود بقلب و عقل بعبود منع متعال و ممنوع است از دخول در نماز بحدیث و نجاسات بدن یا لباس و لازم است
اجتناب نماید از اکل و شرب و تنکح یا غیر و ضحک و پشت از قبلہ کردن بلکہ در اثنای قبلہ کردانیدن و اجتناب نمود نماز کشف
عورت و از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم و در چیزہا از عبادات غیر نماز اعتبار امور مذکورہ نشده و لهذا جایز است
در حالت صوم و ادای زکوة و خمس با حدث و نجاسات ثوب و بدن و در حالت پشت بقبلہ و کشف عورت و با تکلم
با غیر در حالت اکل و شرب و ضحک از اینجا معلوم میشود کہ نماز اشرف و افضل از اینجاست کہ امر مزبور است شارع
بر عایت امور مستحسنہ در حال اشتغال بان و نفرض نمود نماز امور غیر لایقہ در اثنای نظر بشرافت و فضیلت نماز
بخلاف غیر نماز پس نماز افضل از انمز اخواهد بود سیم نظر بلاحظہ جامعیت نماز است بیان این مطلب مقتضی اینست کہ گفتہ
شود کہ اصول عملیہ منحصر است در نماز و زکوة و خمس و صوم و حج و عمره و جهاد بعلاوہ ملاحظہ ہریک مشخص میشود
جامعیتی کہ در نماز هست در چیزہای از عبادات مذکورہ نیست توضیح مرام مقتضی اینست کہ گفتہ شود نماز مرکب است
از افعال و اقوال چندی کہ حکمت بالغہ الہیہ مقتضی ترکیب ان شده کیفیت مخصوصہ در ہریک از ان افعال و اقوال
حکم چندیہ و فضیلت و ثواب بیحد و غایت کہ اطلاع بران کاشف از حقیقت حالات کہ فضیلت اصلی صلوة بوده شبا
نسبت بسایر عبادات اول از ان افعال قیام یعنی ایستادن است حکمت ظاهر در ان اینست کہ بنده ذلیل ملتفت شود کہ
در خدمت چنین سلطانی ایستاده است کہ اعظم سلاطین جهان و اکرم ملاحظہ میکند بایان سطوت کہ ناطبیعت عناکر

و امراء و وزراء و رعایا از خوف سطوت او در اضطراب و ارتعاش میباشند در چنین سلطنت و سطوت اجلال شانه
مشهود و معلوم میباشد سلطانی را اینقدر اگر از سطوت او رعب در قلوب قاطبه اهل مملکت او مستولی شده
ملاحظه کنند بیقین کہ ہرگاه میدان صنعتی مثل وزع یا عروضی متوجه او شود چگونه آثار خوف و اضطراب از ایشان ظاهر
میشود خصوصا ہرگاه چنین چیزی در شب لا ستیار ظلمت شب اتفاق افتد بجملہ ممکن در اعتبار قیام در نماز است کہ
ملتفت این شود کہ این قیام در خدمت کبیریا و ربالعزت چیزاست در حدیث معتبر وارد است و قتی کہ بنده مؤمن این
بهوه نماز ملکی از جانب خداوند عالم بر او موکل میشود مقام اعمال بالای سر این مصلی است نداند یا و گمان نماز
کننده اگر میدانست کہ کیست کہ نظر بتو میکند و کیست کہ تو در پیش او ایستاده ہرگز از مقام عبادت خود زایل
نمیشد و دیگر از افعال صلوة نماز کردن است در صباح الشریعه در مدح رکوع حدیثی روایت نموده از کاشف اسرار حقیقت
جناب امام جعفر صادق علیه السلام کہ حاصل مضمون ان اینست بنده کہ رکوع کند بجهة امتثال امر خداوند عالم جل شانه فی الحقیقه
مذکر انکدیث شود خلائق حال جل شانه ان بنده را بدین جهة و بدین رکوع خود و پناه دهد او را در سایه عظمت و کبریای خود
و بپوشاند او را بلباس اصطفا و اولیا و خود را در و نیست حکمت در تقدیم قیام بر رکوع این بوده کہ بنده اول در مقام تجرد
کہ مذکر شده مذکر عظمت خداوند عالم شده شود بعد از ان اگر ملتفت و متذکر بعظمت معبود شد ان نذکر موجب اظهار
مذلت و خشوع میشود پس بر رکوع میرود و بقصد اظهار ذلت و خشوع سیم از افعال مذکوره سجود است اضعاف
در مدح سجود علاوه بر انست کہ تواند است قعقصا نموده جلد از ماز اندر سجدت سجود بعون الملک الودود مطلق خواهی شد
و در باب مذکور بدین باب حدیثی روایت کرده اصل فضیلت ان اینست کہ قرب بپروردگار عالم جل شانه حاصل شود
بنده کسیکه در حالت عبادت عمل کند بحیثیتی کہ بتواند بجملہ ذکر استقامتی حکم و فضیلت افعال و اجزاء صلوة
نماز موجب طول کلام میشود در اینمقام مناسب نیست بعلاوه اشاره بهریک در مقام خود بقدر یکه مناسب بمقام شده
و اما اقرا الثانیه در نماز اول تکلیف است بعد از ان قرائت سوره مبارکه فاتحة الکتاب و سوره دیگر از سور قرآن بعد از
ان تسبیح و ذکر رکوع و سجود و شهادت بربوبیت و رسالت و صلوات بر نبی و آل او اظهار ان سر بر درگاه
اعتبار از اثر اظهار علیم المسئول بیان فضیلت و مشروبات متعدده بر ہریک از امور مذکوره الکه از ادامت ذکر ان استقصا
نموده نماز جامع همه اینها هست پس اجتماع همه حسنات بخیر یکه نماز متحقق شده در هیچیک از نماز عبادات نشده لهذا نماز
افضل و اشرف از همه خواهد بود و چون کار اطلاع بر خصوص وارده در بیان فضیلت امور مذکوره در حال خود در حق عامه
اشخاص ممکن نیست و اطلاع بر شرافت و فضیلت ان امر مفید است تا ثیر قلوب امثال ما غافلان لهذا
مناسب دانست اشاره اجمالی از اخبار و اثر بر فضیلت فاتحة الکتاب شده باشد تا باعث مزید رغبت عاملان و موجب
زیادت میل قلوب مؤمنان گردد در اهتمام میکوئیم شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده از کاشف السر و المعلن

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

٩ جناب حضرت امام حسن عسكري عليه السلام كه افضلست فرموده جماعي از بهر و مشيخه ما بجلالت جناب رسول خدا صلي الله عليه و آله و
عالم زيبا ايشان سوال كردند از امير مؤمنان عليه السلام طالب از جمله مطالبي كه سوال كردند ايشان بود كه اخبار فرموده باش بايشان هفت خصلتي
كه خلقت عالم جل شانه شامل متاز فرموده از ساير انبيا عليهم السلام كه داست آن جناب خاتم الانبياء و صلي الله عليه و آله و سلم
فرمودند از آن ايشان هفت چيزست كه خلاق عالم عز شانه عطا فرموده است بمن سوره مباركه فاتحة الكتاب را بدون ديگر
كرچه صحيح فرموده باشيد كرچه قدر است و قول كسي كه ميكويد فاتحة الكتاب را جناب رسول خدا صلي الله عليه و آله فرموده
كسي كه ميكويد فاتحة الكتاب را عطا فرموده عالم جل شانه او را در شب معراج هر آينه از اشتباه نازل شده و در تفسير
جناب كاشف السر و الدين جناب حضرت امام حسن عسكري روايت فرموده اند از سيد ارباب معرفت و يقين جناب حضرت
امير المؤمنين عليهم السلام كه فرمودند كه جناب رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمودند كه خلاق عالم عز شانه فرموده قسمت كردم
سوره فاتحة الكتاب را ميان من و ميان بندكان من بنابر آن كه نصف آن را بجهة خود قرار داده ام و نصف ديكر را بجهة بندكان
من و قرار كردند كه بندكان من چون بسم الله الرحمن الرحيم خلاق عالم جل جلاله ميفرمايد بايشان كه بنده من باسم من شروع كرده است
كناه تمامي امور او را بر ايشان ببخشيد و حوايج او را بر ايشان آسان كردانيد و قرار كردند كه چون بنده من بكويد الحمد لله رب العالمين خداوند
عالم عز شانه ميفرمايد بنده من حمد مرا كرد و دانست نعمتهاي كه نزد او هست از جانب من است و بسبب من است
و بفضل و احسان اخير بلايا و مكاره را از او دفع كرده ام اي ملكان من شاهد باشيد چنانچه از نعم دنيا و عطاكرده ام نعم آخرت را نيز عطا خواهم كرد و چنانچه بلايا دنيويه را از او دفع كرده ام بلايا آخرويه را نيز از او
دفع خواهم كرد و در قرب كه كفت الرحمن الرحيم بر دو كار عالم عز شانه ميفرمايد بنده من اعتراف نمود بانكه من رحمن و رحيم
ميباشم شاهد باشيد شما خلايق بجهة او امر نيكو من زياد ميكنم و نصيب او را از عطايا خود فراوان ميكردانم و بسبب
بعد از آنكه بنده كفت مالك يوم الدين خلاق عالم جل شانه ميفرمايد اي ملكان من شاهد باشيد چنانچه بنده من اعتراف
نمود كه سلطنت و روز قيامت مختص بمنست در روز حساب از براي او اسان خواهم كردانيد و شاهد باشيد از معاصي
و كناهان او فراهم كذشت بعد از آنكه بنده دليل كفت اياك نعبد و ايرا كار عالم ميفرمايد راست كفت بنده من
عبادت و ذلت او بجهت من است ملايكه من شاهد باشيد البته در ثواب در مقابل عبادات او بدهم تمامي آنرا بنابه
هر كس كه عبادت ملايكه را دريابد و فتيكه كفت و اياك نستعين خداوند عالم جل جلاله ميفرمايد راست كفت بنده
من از من طلب و استعانت نموده است شما اي ملايكه من كواه باشيد كه اعانت او خواهم نمود در امور او و نكذارم
خواهم رسيد مكر آنكه او را ميسر و مهيا نمايم و فتيكه بنده راه راست را طلب نمود اهدنا الصراط المستقيم تا آخر سوره خداوند
جل شانه ميفرمايد اين سهم بنده من است و آنچه بنده من طلب كرده خواهد طالب او را بآنچه اجابت
مشروط ميكردانم بطاعتي يا دعوتي كه ميكند و اين ميسانم امور او را در هر چه خلق از آن ناست ظاهر است كه اين

١٠ اشاره بآيه شريفه غير المغضوب عليهم و لا الضالين و باضافه تفسير مذكور روايت شده از جناب حضرت امام زين العابدين عليه السلام
كه جناب رسول خدا صلي الله عليه و آله فرموده خداوند عالم جل شانه فرموده بمن باسمه تعالي انعامك سبعا من المثاني و القرآن
العظيم و التفسير اين ذكر نقلا عن الامام عليه السلام يعني انه تعالي امر نبيه صلي الله عليه و آله و سلم بقراءة فاتحة الكتاب و جعلها بازاء القرآن العظيم مقصور
از اينكه كلام نبيه بكمال مرتبه و فضيلت فاتحة الكتاب است بلكه فاتحة مزبوره اوست خلاق عالم جل جلاله الرد مرتبه امتنان
بمنزلة كاينات صلي الله عليه و آله اول سبع المثاني كه مراد سوره مباركه حمد است ذكر فرموده بعد از آن ذكر فرموده القرآن
العظيم را كه عبارت سوره مباركه حمد است پس سوره مباركه حمد را بدو قسم تقابل كل افزوده و بمقام امتنان ذكر فرموده
اين دلالت ميكند بر كمال مدح اين سوره مباركه و ايضا حكايت شده از تفسير عياشي از جناب رسول خدا صلي الله عليه و آله
كه فرموده فاتحة الكتاب افضل سور قرآنيست بدليكه در وجه تسميه اين سوره مباركه بفاتحة الكتاب چند وجه
كفته شده است اول آنست كه فاتحة الكتاب را فاتحة الكتاب ميكويند بجهة آنكه سور قرآنيست بحسب ترتيب
در مصاحف بنابر اينكه بعضي از متاخرين كفته اند كه ترتيب سور قرآنيه بجز سوره عصر و سوره عم يتساءلون
فرموده جناب امير عليه السلام كه اين سوره را فاتحة الكتاب ميكويند بجهة آنكه اول سوره منزله است لكن اين مخالف است
كه سوره اول علي بعضي احاديث است كه اول سوره منزله سوره اقرا باسم ربك الذي خلق است چنانچه از جماعتي
برآنند صحيح فرموده اند سوره اقرا است كه فاتحة الكتاب ميكويند بجهة آنكه بعضي از عامه فرموده اند كه اول سوره مبتدء در ربيع
بعضي از اين سوره است چهارم آنست كه فاتحة الكتاب ميكويند بجهة آنكه بمقتضاي بشر بودن انسان و ديكر مباركه
كل از خود سوره مباركه اول انزل شده باشد ديكر بعد بمقتضاي مصلحتي نازل شد بجناب رسول خدا صلي الله عليه و آله و سوره مباركه اول انزل شده بر سول خدا صلي الله عليه و آله كه نماز شد بجهة آنكه فاتحة الكتاب ميكويند بجهة آنكه اول قرآنيست
كه ثابت در نماز هست بنابر اينست كه كتاب جناب الهي شروع بكلام قرآني الطاف فرموده و بعضي از آن چنانچه
بعضي از مفسرين در تفسير اياك نعبد و اياك نستعين كفته اند كه اين كلام لايق فيه كفته است سوره واسطه بين سوره حمد و سوره اهدنا
تنبيه مقدمه ثابت از قرآن و دعا و كتاب او و ابتدا شده جمع است باسم كل بعد از بيان اين مطلب كه طايفه از متاخرين
بوده ميكويم مقصود اينست كه آنرا جامع محاسني است كه در هيچيك از عبادات محققي نيست از جهات بيشتر از آن
قرائت كه شرافت و فضيلت او مجزوم است كه دانسته شد و هم چنين ساير اجزاء پس جامعيتي كه در نماز هست
در هيچيك از عبادات محققي نيست و اين دليل است بر اينكه نماز اشرف است از مطلب عبادات و هو المطلوب كذا
ميكند در ابيات مراهم چنان حديث معتبر كه سابق بيان از كتاب كافي و تهذيب نقل شد و هو الذي روي عن عيسى
و الوشا و بسنده كالصحيح عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلي الله عليه و آله مثل الصلوة مثل عمود
الفسطاط اذا ثبت العمود ينتفع الاطناب و الاوتاد و الغشاء و اذا انكسر العمود لم ينفع طنب و لا وتد و لا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

منشاء الفساد باسم الفاء وكسر هاء وتشديد الطاء المهملة الى تاء والطائية تاء بين هكذا فحشاء وفسادا وفسادا كان القاموس وفيه طنب بضمتين حبل طويل يشد به سرادق البيت او الوتد حاصل معنى الحديث هو ان الصلوة چنانچه در سابق بيان شد است كه امثال صلوة و مثال عمود و ستون خيمه است و ساير اعمال مثل زكوة و خمس و صوم و حج و امثال اينها بمنزله اطناب و ميخ و پرده خيمه است پس هر گاه عمود و ستون خيمه محكم و ثابت باشد يعنى صلوة بطريق كه مذكور شد صحيح و مقبول باشد و ميخ و پرده خيمه شكسته باشد يعنى ساير اعمال بطريق كه مذكور شد صحيح و مقبول نباشد و ميخ و پرده خيمه محفوظ نماند پس معناى اين حديث آن است كه صلوة صحيح و مقبول باشد ساير اعمال نيز صحيح و مقبول خواهد بود و اگر صلوة صحيح و مقبول نباشد ساير اعمال نيز صحيح و مقبول نخواهد بود و اين حديث را شيخ صدوق قدس الله سره در مجالس روايت فرموده حاصل معنى آن حديث شريف اينست كه ابن عباس مشهور كه اسم او عبد الله است رضى الله عنه علامه در كتاب خلاصه ذكر فرموده اينست كه ابن عباس بالباس تعظيم و احترام فرموده است حال اين شخص در حالت و بزرگى و اخلاص بقدرى جناب حضرت امير المؤمنين مشهور است كه احتياج بيان ندارد بجملا همين ابن عباس روايت نموده اند كه فخر كائنات صلى الله عليه و آله فرمود كه الله تعالى خداوند عالم را ملكى است كه اسم او خنانيل است و اين ملك بزيارت اختصاص دارد و همين جهة اوقات هر نماز براى مصلين پس وقتيكه شروع كردند مؤمنين ايستادند مشغول وضو شدند بعد از ان ايستادند بنماز صبح خود نداء ملك ميكند براى خداوند عالم جل شانه از براى نماز كنندگان مكتوب در ان برات امنيت انا الله الباقى من خلاف عالم كه منادى از براى من نيست اى بندگان من واى كنيزان من مژده باد شما را و معاصى شما را مرتفع و برخيزيد شما را اقسم بعزت و جلالت خود نظر و دليل قرار دهم كه شما را و معاصى شما را مرتفع ميسازم تا وقتيكه بعد از انكه وقت نماز ظهر داخل شد پس ايستادند مؤمنين و اتيان بوضوء و نماز ظهر خود ند همان ملك ميكند از خداوند عالم جل شانه برات دويم را نوشته شده است در ان برات انا الله القادر منم خداوند عالم كه قدرت من محيط بهر چيز است اى بندگان و كنيزان من امر ديدم همگناهان شما را و قبول كردم همگناهان شما را باعمال حسنه و جلالت كرديد شما را و ديدم بر شما هاى بسيار اخوى بودن من از شما خانهاى بهشت را كرديد جلالت بعد از انكه وقت نماز عصر داخل شد و ايستادند مؤمنين بجهة وضو و اتيان بوضوء و نماز همان ملك از خداوند عالم جل شانه ميكند برات سيم را كه مكتوب در اين است انا الله الجليل منم خداوند جليل و بزرگ و جليلست ذكر من و عظيم است سلطنت من اى بندگان من واى كنيزان من حرام كرديدم بدن هاى شما را بر آتش جهنم و ساكن ميكردانم شما را در خانهاى نيكو بجهة ابد الدهر و نيكان مقرر ياشيد اى و دوستان كريم من از شما راضى خوشحال شما را بعد از انكه وقت نماز مغرب داخل شد و ايستادند مؤمنين و اتيان بوضوء و نماز مغرب نمودند همان ملك ميكند از خلاق عالم جل شانه برات چهارم را مكتوب است در ان برات

انا الله المجيد الكبير تعالى منم خداوند مجيد و كريم و قصور نقايص با من نيست و منم خداوند عظيم كه منزهم از كلماتى و صفات مخلوقين اى بندگان من و كنيزان من ملكى مرا مورد كرده از نزد شما هاراضى و سرور است سزاوار است بر من كه شما هارا راضى كنم و عطا فرمايم بشما خانهاى شما را در همه قيامت بعد از انكه وقت نماز عشاء داخل شد و مؤمنين ايستادند و اتيان بوضوء و نماز عشا نمودند ان ملك ميكند از خداوند عالم عرشيان بزبان بجيد اكبر بپاست دران ان انا الله لا اله الا انا غيرى و لا رب سواى منم خداوند مستجمع جميع صفات كمال و منزهم از جميع نقايص و معايب و سزاوار معبوديت و ربوبيت باشد غير من نيست و رقى سواى من نيست اى بندگان و كنيزان من مژده خانهاى بهشت و وضو ساختيد و روا ورديد بسوى خانهاى من كه شما هارا بتضرع و خشوع مشغول ذكر من ساخته ايد و معرفت بحقوق من هم رسانيد بدو امور نيكو بر شما واجب كرده بودم بجا آورديد شاهد باش تو اى جبائيل و ساير ملائكه من كه مژده باين بندگان خود را ضمن سند پس جبائيل در هر شب بعد از نماز عشاء مرتبه ندا ميكند كه اى فرقه ملائكه بشارت باد شما را كه حق تعالى جل شانه نماز شما را مصلين از موحدين را پس باقى نميماند ملكى در هفت آسمان مگر اينكه استغفار ميكنند از براى مصلين و دعا ميكنند از براى شما هر اينكه موفق شويد پيوسته بر طاعات و عبادات خداوند عالم جل شانه اين چنين نماز يكى از هزار شرافت و فضيلت بجهة اوليا نيست و افضل از هزار عبادات بلكه موقوف عليه قبول كافه طاعات مشغول ساختن شان و ركيك شدن و افتادن نيت چنانچه در حديث صحيحى وارد است كه جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله در مسجد نشسته بودند در اخر مسجد شدند شروع در نماز كردند پس تمام نكردند ركوع و سجود نماز را فرمود الا ان الله عليه و آله انتم كنتم الحواب امتى ملت هذا و هكذا صلوته ليموت على غير دينه يعنى ركوع و سجود كه ميكند ركوع و سجود مطلوب در نماز نيست بلكه سر سبز بودن زمين است مثل سر سبز بودن غراب بجهة رانه از زمين مرده كه هر گاه اين شخص بميرد و نماز را بدين طور خوانده باشد عمات امور غير دين و شريعت من خواهد بود پس عمده در اين مقام معرفت دو مطلب است اول معرفت صورت نماز است يعنى بايد بداند نمازى كه مكلف بدوست يعنى نماز يكه خداوند عالم جل شانه از او خواسته در هر شب و روز پنج نوبت و فعليه اين چه چيزيست و شرايط چيست و منافيات آن كدام است مجملا هر مكلف كه نماز است بعد از معرفت او نماز بر او قبول نميشود و ثواب ندارد و در روز قيامت حساب سؤال از نماز جناب خداى متعال عظمة نماز و متوجه ميشود كه اى بنده من دانستى كه نماز تو نماز خواست اما از كجا دانستى ان نماز يكه از تو خواسته بودم بيان كرده بودم كه واتيان معينى بايد جناب نماز خود مرا چه مزه بوده باشد كه اگر ان جناب را در حين القاء چنين سؤالى عرض نمايد ان جناب بعقلا مقبول و مؤاخذه كردن قبيح بوده باشد پس اگر اين فحوى بوده باشد نماز او چه ثمر و حاصل از براى او خواهد بود محافظه مال

جلايى در نوشته است در روز اول در سال مصلين

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در بیان این احوال است که هر مکلفی در هر مقام نیت نماز چنین نیت صبحانه بخواند این بیان نماز میانه بهره امتثال
والطاعت امر پروردگار عالم جل شانه بس باید دانند متوجه و آوان نماز نیت که مطلوب خلائق عالم عز شانه جل جلاله
و چگونگی نماز از ترکیبات و صحیحات پروردگار عالم است یعنی نماز را واجب فرموده است بر بندگان خود که آنها
نموده باشند مصلی الهیه جلت عظمته مقتضی این شده که این ترتیب فرموده شد اول مکلف باید که بقصد
الطاعة امر الله تعالی شانه بعد از آن تکبیرة الاحرام بگوید پس قراءة حمد و سوره نماید بعد از آن به رکوع رود و در رکوع یک
بعد از دو بعد از فراغ از آن رفع راس را به رکوع نماید بعد از یک بایستد بعد که مکرر است شود بعد از آن به سجود سر و بخور
که هفت عضو که عبادت از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامین بوده بر زمین بگذارد بعد از آن مستقر بذکر معین شود
بعد از زفع رفع راس از سجود نماید بعد از آنکه راست بنشست و قدری ثانیا به سجود رود و همگذا تا اتمام نماز
و شرایط چند بجهة این مقرر فرموده مثل اینکه باید با وضو یا با غسل یا هر دو بوده شد یا در وقت معین اتیان بآن
نموده شد یا در مکان مباح یا مستور به عورت بستر مباح و آن سایر از ما یصلی علیه حیوان غیر ماکول اللحم نبوده باشد
و هم چنین مرتبه نبوده شد بالکل در حین رجال و بدن و لباس خالی بوده باشد از نجاست مگر آنچه استثناء شده باید
در جمیع احوال نماز موجه قبله بوده شد با رعایت هیئت صوری نماز باید در جمیع احوال اجتناب از علم و ظن
و الکل و شرب و الرایحه و سایر امور خبیثه که اهل بیان خواهد شد نماید بعد از آن که عالم باشد که مکلف به آن که مسمی
باسم صلوة است چه چیز است و چونکه این ترکیب از هم جعل خداوند عالم است جلت قدرته پس تعلیم آن کما ینبغی
مختص بذات اقدس الهی خواهد بود و چونکه تعلم جناب خالق متعال در حق هر کس متعذر و غیر مقدور است
ظهور عالم قابلیت لطف خلائق عالم جل شانه بعنی را که ممتاز بوده شد از من عداه را بر همین ذات بسیار اختیار فرموده
عباد را بکیفیت مطلوب تعلیم ایشان فرموده اینست از امور مبرمه فرموده که تبلیغ بکافه عباد نموده باشند و هیچ
بکدیگر فرموده که از او اخذ نموده باشند شخص او را بجز و پیغمبر و رسول مینامند اینها ظاهر ترین سبب بکدیگر
میباشند بنوعی میکوینند بجهة آنکه جناب خداوند عالم و پیغمبر میکوینند بجهة آنکه پیغام و از جناب
خداوند عالم جل شانه بنوعی عباد او رسول میکوینند بجهة آنکه فرستاده شده است از جناب پروردگار عالم عز شانه
بنوعی بندگان و موجودی عباد از عبادت جل و علا چنین اقتضا نموده تا آنکه از مشتهی بنفسها نباشد
پیغمبران اخیر خود را سید رسل و سرور اصفیاء و هادی سبیل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است اینها
بعبادات چندی امر فرموده از جمله نماز بکیفیت معهوده بعد از تعلیم از جانب جناب ایشان امر فرموده که تبلیغ
بآت فرموده باشند چنانچه آیات و امر فرموده که از ایشان اخذ نموده بمقتضای آن عمل داشته باشند حسب
الامر خلائق جهان آن سوده در رکاب رحمن در حضرت شریف خود تبلیغ بندگان فرموده بعد از او ذکر او ران

ایران که هر دو جهان بنوعی جال ایشان منور بوده منصب حجتی فرموده ذکر بعد از انکه روح مقدس ایشان بشوق لقاء
عالم قدس زینت بخش تا طیب اهل الانس کرده ان حجج منصوبه مکرمه حافظ شریعت مطهره و مبین طریقه منوره
ایشان بوده مبلغ تکالیف الهیه بکافه عباد میباشند و ایشانند حکام الهیه جلت عظمته مقتضی عدم ظهور حجت
علی الله تعالی و فرموده در حضرت عزت نماز مقام شکر و درست حاجت عباد از تمسک بذیل امن سعادت ایشان تا حصر
هذا حصرا للشیعة عن الانظار و حفظا للطریقة عن الاندراس فرموده ملاء علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل در
اصول کافی و غیره باسنادیه معتبره از حجج الهیه روایت شده که فرموده اند ان العلماء ورثة الانبیاء و امناء
اصول کافی و بسنده معتبره و غیرها از کاشف الاسرار و الدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
فرموده العلماء امناء و در کتاب عوالی اللئالی از سرور اعالی و امناء جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
نموده که فرموده اند لا بسه سجدتین خفیفتین تفقه فی الدین فان الفقهاء ورثة الانبیاء و در کتاب اعلام الوری
و کتاب احتجاج روایت فرموده اند از ثقة الاسلام کرد روایت نموده از احمد بن یعقوب که گفته من التماس
از احمد بن محمد العروضی کتابی از من جناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد که در آن مسائل
چند که بر من مشکل بوده تحت شده بود بر سانند بجناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه بلاده بظهور جواب خارج شد خط
شریف جناب صاحب الامر علیه السلام اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله
و همین مروی در کتاب کشف الغمة نیز هست لکن روایت نموده از احمد بن یعقوب بدون توسط و ذکر
ثقة الاسلام امام نظر بن اینست که در این کتاب نیز مواجه زیاده عالیتها بوده شد چه شیعت تا هوس سیمانیه اقتضا
نموده در جمیع عصر از اعصار جماز عباد ممتاز باشند از سایرین بنفوس قدسیه الیه و قلوب صافیه نورانیه
که تا بل باشند نور ضیاء الهیه و سلاسله باشند از انوار مطهره منیره و قابل باشند که کتاب احکام الهیه
و استفاده تکالیف شرعیه از آیات قرآنیه و اخبار نبویه و اصحاب ائمه علیهم الاف التحیة و الثنیه نموده شد تا
حافظ قرآنیه و سنن نبویه باشند و ابواب عام ربیع و مبلغ تکالیف شرعیه بعباد و موصل نزاهیه الهیه جلت عظمته
بلا واسطه باشند و از اینکه انسان در امور معیشت محتاج بامور بسیار است مثل مساکن و ملابس و مشارب
و سایر امور محتاج الیها و هر یک از اینها متعلق است لا یعتد کا لا یحصی نفوس متکثره نامتناهیه شوند ممکن
الحصول نیست مثل لباس که مرقوم بر این است که پنبه و از شلا کاشته شود و این موقوف بر این است که زمین
شخم شود و تخم صدف زمین موقف را در به بیل و رسوا از اهل راست و اهن را میباید از معدن آن اخذ کرده
و اخذ کرده آن موقف ما در به متعلقات دیگر تا آنکه اهن بدان برسد که مستعد این باشد که قوا نا در آن
بیل ساخت آن موقف موقوف بعد از است و وجود هر یک از بنعمتهای کثیره در آن بکار محتاج است بر غال

بعد از نامه تکالیف و الهیه از ما شخص شده است باعث این طعون رکیکه نیت مکر ضعف و قصور
در استعداد و تقصیر در تحصیل ما دب و سبابی ان نعوذ بالله تعم منه چنانچه در مواضع نگشته بسط
تام در توضیح این مطلب داده شده و هم چنین مکرر بعلاء حافظ شده از اشخاصیکه بمقتضای انصاف لیست که
فقهای در امر ما با عتبار اول نیست و بعد از آن سالک طریقه شده اند ظاهر میشود منشأ آن قلت فحص
و تامل است چنانچه در صورت بسیار در مطالع از ایراد بر ضعف شده نعوذ بالله تعم منه و زجر امنه
المتوخین فی المعصیة عن الخطاء و الزلل نا سئلک اللهم بتفضلک علی عبادک و حبیبک سید
رسلک و ولیک سید اوصیائک و حجتک الحی لعبادک العالم لبلادک ان لا تکلنی الی نفسی طرفة
عین و تعصمنی فیما بقی من عمری عن التقصیر فی خدمتک و استنباط احکامک و تغفر لی جمیع ما صدر منی
فیما سلف من عمری من المساهلة و التقصیر و تعینی بلجج کل ظلمة تقربنی فی الوصول الی مرضاتک
و تیسر لی سبل الوصول الیک الی ما ینبغی لارشاد الدین مبانی احکامک العزیزة من چنانچه منافع ففه
بسیار و محاسن آن بی شمار است کفایت میکند در انکه حفظ نوامیس الهیه جلت عظمته منوط
باو و اقامه وظایف شرعیه و احیای محامد دینیه موکول است بران و اینکه بعثت انبیاء و ارسال رسل
بجهة نشر و ظایف دینیه و حفظ محاسن شرعیه است پس است در این باب از اینست که وارد شده
ان الفقهاء ورثة الانبیاء مشخص است مراد از وراثت اینست که منصب تبلیغ علیهم السلام بجهة
ایشان ثابت است و بهمین معنی است که جناب فخر کائنات صلی الله علیه و آله فرموده علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل این مدعی است فوق کل عالم اضافه از ائمه اطهار علیهم السلام و در جامع الاخبار است مرحوم شیخ صدوق
در کتاب خصال روایت نموده از حماد بن عیسی که از اجلاء رواة است روایت نموده از کاشف الاسرار و الدقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام که مرقوم بود در مقام ذکر و صایای حضرت لقمان را به پسر خود که ما حاصل مضمون آن
اینست که علی کسی را دارای اینست که عالم عز اصوص در طلب آن نماید سه چیز است العلم بالله و بما یجب و بما
یکره یعنی اول علم بوجود خداوند عالم و صفات الجلال شانه است دوم علم بما یحب محبوب خداوند عالم است
این شامل عبادات و عقود و اتیانات و احکام هر دو است سیم علم بما یکره خداوند عالم است و این شامل
موجبات آن کبایر و صغایر و مکروهات بعنی اخص است اول مرکوز بعلم کلام است دوم و سیم بعلم فقه
و اضافه آن بنزکوار در کتاب عیون الاخبار بسند صحیح روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست
شخصی مشرف شد خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد پسری دارم خوش دارم که فقیه
شما شود سؤال نماید از حلال و حرام حضرت در جواب فرمودند ایا ممکن است که سؤال کرده شود

نظر بعدم اعتقاد وجوب دوم چنین هرگاه متصدا استحباب نماید و اگر قصد هیچیک از وجوب و استحباب ننماید باز
عمل باحتیاط نکرده آن نظر بقول بلازم اعتبار وجوب پس موزع از اجتهاد و تقلید شود اگر گوئی این شخص را
اعتقاد اینست که نیت وجه معتبر نیست میگوئیم این اعتقاد یا از تقلید است یا از اجتهاد علی التقدیرین امر
راجع شد بیکی از طریقتین پس طریقة ثالثه درست نیاید و هو المطلوب بعلاوه میگوئیم عمل باحتیاط یکی از نواقع
بوده شد که نماز او بوده و فرمایش شد نظر بتحقق خلاف اینست وجه در کلمات معتمدین فقهاء اعلی الله
تعالی مقامهم که فرموده اند امارات در این اعصار مختصرات در اجتهاد و تقلید بنابراین هرگاه نماز کسی
مستند بیکی از دو طریقه بنوده شد یا بالواقع فاسد بوده پس در ایجاد و مقام است اول صحت نماز است
در صورتیکه مستند بوده شد یا باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد دوم بطلان نماز است در صورت عدم استناد
بیکی از این دو طریقه پس مناسب در این مقام ایراد کلام است در سه وجوب نیت و بیان صحت نماز
در صورتیکه اتیان شده باشد بمقتضای اجتهاد این مطلب قطعی الثبوت است نظر بقطع بثبوت تکلیف
بصلوة و عدم تمکن از تحصیل قطع در جمیع مسائل محتاج الیها در نماز و قطع بعدم تکلیف بالایطاق
پس هرگاه چنین جاهلی عرض شود در مقام القاء سؤال سابق در موقف حساب عقل تا خواست بقبول
از و یقع مؤاخذه پس هرگاه فرض شود سؤالی از جناب خلائق عالم عز شانه القاء شود بهمین شخص که ای
بنده من این نماز که اتیان نمودی از کجا شخص تو شد که مرضی تو مطلوب من بوده است این جواب از عرض نماید
که ای پروردگار من اتیان نماز را بر من واجب فرموده بودی و دست حاجت من بدیل دامن سعادت تو
نمی سید لکن کتاب تو و اخبار حجت تو در میان بود بمقدار استعداد و طاقت خود بعد از فحص و بحث و تامل
در ادله و تفصیلیه از این کیفیت بود که اتیان بان نمودم قطعا چنین جواب معقول و مقبول مؤاخذه از آن
قبیح و غیر معقول است بنابراین پس علیکه بمقتضای اجتهاد مجتهد بوده شد یا قطعی الصحت است لکن عاجز
مقام که مرجع بلغز شود امام و باعث التفاتی نفس است بمهالک مسائلت انتظام و دو چیز است یکی عدم
تکمیل استعداد فهم از کتاب و سنت نظر بقصور در میان و مبادی چه در این وقت تکلیف این شخص
تقلید است در عمل و عدول از تقلید و اشکال بفهم خود و رجوع از منصب و موجب بطلان
عمل است دیم تقصیر در بذل جهد و صرف طاقت نظر باینکه مکرر تقریر شده در مبادی عامه که کسی مطلوب
که رجوع نموده بنحوی میفهمد بعد از فحص بالغ و تامل تام ظاهر میشود فساد آن امر و است هول
بان موجب ارتعاش قلوب و باعث اضطراب نفوس است جملا چه بسیار دیده ایم از طایفه که
قطع باب طعن کرده اند بر اساطین دین مبین و اعناء رب العالمین و نزدیا استحقاق آثار ظاهر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

واتصیل ان توقف دارد بالت قاطعه کرتوان بیان قطع اشتغال خود و اگر نقل کلام در تفصیل مقدمات ان الکتابیم
رشته کلام منقطع نمیشود بعد از قطع اشتغال بحر ان زغال خود توقف دارد بر حضر کوره الی ان نیز مقدمات
نمیباید دارد بعد از انکه زغال موجود شد باید عمل خود بعد از ان میرسد و موقوف بکوره آت
وان محتاج بر بالست نقل کلام در مقدمات بنائی شاغل انه در وصول باصل مطلب است بعد از انکه کوره مهیا
شد محتاج است باتش و بالتی کرید مدت تا زغال مشتعل شود تا شیره دراهن کند تا توان بیل ساخت وان
الت را دم میناند از پوست میباشد و پوست محتاج بدباغی است مقدمات دباغی را مثل مقدمات
مذکوره بعداده میتوان نمود و هم چنین است حال در چکوش و سندان و غیرها بعد از انها کبیل موجود شد
موقوفست بکبوره کردیا باید کرحوا نه بیل نزد تا زمین کنده شود و مقدمات ان مثل انچه است کرمذکر
شد بعد از انکه زمین کنده شده موقوفست بالتی کرزمین را هموار کنند بعد از هموار ساختن مسلوح کرپنبه
دانه کاشته شد موقوف است بباب دادن ان موضع هفته یا دو هفته یکبار تبه و این توقف دارد بر مقدمات
یا هفت بیل و کلام در مقدمات اینها مثل سابق است بعد از انکه سبز شد و پنبه ثمر رسید میباید از چیدن
بعد از ان طایفه ضرورست کرپنبه را از عمان در اورند بعد از ان محتاج است بحرخ کردن پنبه را بصورت ان
حرخ از قسم ان حیوانیست بعد از ان محتاج است بدولت کردن پنبه را نازکی نموده چوب کند بعد از ان میرسد بدست
رسنده تار دیشاشود و این توقف دارد بر مقدمات بسیار که ذکر انها موجب تطویل است و حصول حرخ از قبیل
وخراط توقف دارد بر مقدمات اینکه لا بعد و لا یطول است بعد از انکه دیشا موجود شد موقوفست بر اینکه
کلافه شود و این نیز مقدماتی دارد بعد از ان محتاج است بر اینکه ماسوره شود بعد از ان داخل ماکو شود موقوف
باسوره و کردن و ماکو ساختن توقف محتاج است بدستگاه نساجی و نساج مقدمات هریک را بعد از ان نشر
نمود بعد از ان کرباسی موجود میشود بعد از ان میرود بدست سفید کران از قبیل صباغ بعد از ان لباس طا
بقواعد مقدمات هریک فارغ از طاقتست انوقت لباسی هم میرسد باید هزار نفس بلکه علاوه مباشر شود
تا لباسی هم رسد و هم چنین است حال در خشت و خاک و سنگ و نمک و منزل و سایر امور یکه موقوف علیه حبوبه
امنا دانست بجهة از انیکه موقوف علیه حبوبه احصان امور بسیار هست هریک از انها ممکن الحصول نیست
مگر بمباشرت نفوس متکثره پس قطعا مطلوب خلاف حکم جلت عظمته نیست کرهر فرد از افراد مکلفین
مسائل تکالیف خود از نماز و غیره را حفظ نماید از ایات قرانیه و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام چه
اشتغال تا طبه نفوس در این مطالب بمنت مشعر و موجب خلل در انتظام عالم است قطعا مکلف ان منصب
شریف مطلوب است از جاهای کرمتاز بوده باشد از من علمای بصفا و زکا و ورع و توقی تکلیف دیگر آنست

کراخذ از انها نموده باشد و اشتباه نکند استفاده تکالیف الهیه جلت عظمته را از کتاب و سنت چنانچه از انظار اجتهاد
میاشد یعنی کسانی هستند کراستنباط احکام شرعیه نموده اند و میتوانند از ماخذ و مدارک معلوم ان
بسبب بلادت و ضعف طاقت خود را مستغنی دیدکر اخذ احکام شرعیه نمایند بتعلیم و ارشاد مجتهد
بواسطه یا بواسطه اخبار متعدد میباشد و اما مقلد باید احتیاط پیشه کند در مسایل بسیار یعنی مسائلی کرامر دران مردد
مابین واجب و حرمت میباشد ممکن نیست مثل انکه کسی شک کرده در حال قیام در انیکه رکوع کرده است یا نه واجب است
کر برود برکوع بعد از خروج از رکوع مشخص او شد کرکوع کرده بوده و در این صورت جماعتی از فقهاء اعتقاد
اینست کر واجب است از همان حالت رکوعی برود بسجود و نماز او محکوم بصحت است قطع نماز و جایز
و جماعتی حکم نموده اند ببطلان نماز و لزوم قطع و متمایل باین است و هم چنین هرگاه کسی داخل سجده اول
شده مشخص او شد کداخل برکوع کرده است صاحب مدارک و بعضی دیگر را اعتقاد اینست کرنماز
صحیح است لازم است عود نماید برکوع بعد از ان بسجود رفته نماز را تمام نماید و قطع نماز هم لازم است مختار
اینست کرنماز باطل است قطع ان لازم است چکونه ممکن است کر کسی احتیاط نکرده نماز خود را هم چنین
صبحی همین سلام کرد بر سر و صلی امر صلی در این صورت مرتد است مابین واجب رتد و حرمت ان
مختار اول است و هم چنین هرگاه کسی سلام کرد بر سر جماعتی کرمشغول نماز بودند از جمله مسلم علیهم صبحی همین
بوده ان صبحی بداند کرسلام امر بر جمعی کرده و نداند کرمرد مابین واجب و حرمت مابین رد و حرمت ان بنا بر انیکه
زنا بصبحی کرمسقط و واجب باشد از مکلفین کرمشغول نماز میباشند پس رد بر جمعی انها حرام خواهد
بود و اگر مسقط نبوده باشد بر هر یکی از انها واجب خواهد بود مختار عدم سقوط و وجوب رد است
بجمله علی احتمال در صورتی ممکنست کرامر مردد بوده باشد مابین واجب و غیر حرام یا مردد بوده باشد
مابین حرام و غیر حرام و اصل برائت احتیاط در بعض است و در ثانی احتیاط در ترک و اما هرگاه امر
مردد بوده باشد مابین واجب و حرام پس در اینجا عمل باحتیاط ممکن نیست مثل اینواقعه
مگر بترجیح کرمختص مجتهد است یا بتقلید پس کسیکر مجتهد بتوانند باو هم چنین مقلد مجتهد نباشد کرباید
من احتیاط میکنم در مثل این صورتها کار خواهد کرد بعلاوه میگوئیم در موضوعی کرامر مردد بوده باشد مابین واجب
و غیر حرام مثل مدار سوره در نماز و مثل این در این صورت نیز میگوئیم عمل باحتیاط لازم ممکن نیست چه مراد
از احتیاط اینست کاین شخص انیان عمل نماید بنحوی کرقاطع بوده باشد باینکه بصورت برائة ذمه قطع نظر از اینکه احتیاط
و این در این صورت متحقق نیست نظر باینکر جمع کثیری از فقهاء نیت وجه را در عمل لازم دانسته اند
و این شخص کرترجیح وجوب و استحباب بهیچیک رانداده باشد اگر قصد وجوب نماید عمل باطل خواهد بود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از همین مکارم اخلاق از طالقانی رحمه الله روایت نموده از جناب رسول خدا صلی الله علیه
والہ کہ فرمودہ کہ لکل شئ عماد و عماد ھذا الدین الفقه یعنی ہر چیزی را ستونی ہست کہ قوام ایمان چنان ستونہ
وستون دین اسلام فقہ است و ایضا در آن کتاب از ان سرور اخبار بہ رویت کہ فرمودہ الفقہا امناء الرسل
و نیز ایضا عن صلی الله علیه والہ انه قال رحم الله خلفائی قیل یا رسول الله من خلفاؤک قال الذین
یاتون بعدی یروون حدیثی و سنتی و من کرم فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة و هو عنه راض و من اهان
فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة و هو علیه غضبان و باز در کتاب مسطور از جناب امیر المؤمنین علیهم السلام روایت نموده
کہ فرمودہ العلماء ورثة الانبیاء و ایضا در آن کتاب از نخبہ
ابی صلی الله علیه والہ روایت نموده کہ فرموده انه فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد و در اصول کافی
بسند صحیح روایت نموده از فرزند اول او از جناب امام محمد باقر علیهم السلام کہ فرموده عالم ینتفع بعلمه افضل
من سبعین الف عابد یعنی عالمیکه منتفع شود بعلم خود یا عالمیکه دیگران از علم او منتفع شوند بہتر است
از هفتاد هزار عابد بحال اشراف و فضیلت این علم شریف کہ چہ بسیار است لکن خطا متصدیان این امر
بیشمار است بلکه از اعظم معاملات دینیه و امر فاسد مهلک است نظر بانکه هر کاه مسلمی از
حاجت از ملاء سوال کرد خواه در عبادات بوده باشد یا در معاملات این شخص کہ متصدی جواب میشود اگر
اصل جواب از آن بوده باشد و مطابق واقع بمقتضی فحص و بحث خود کفته باشد این شخص اینی خواهد بود از امناء
خداوند عالم جل شانه میسور عباد و مندرج خواهد بود در تحت عموم حدیث سابق کہ عالمیکه از علم او نفع عاید بندکان
خداوند عالم عز شانه شود بهتر است از هفتاد هزار عابد پس آن شخص نایب خواهد بود بعطای الهیه و مشرباً
نبوتیه و هم چنین امینی خواهد بود از جانب سرور انبیاء و صلوات الله علیه و آله بسوی امت و اگر العیاذ بالله
از اهل بدو خبث باشد باقتضای خبث نفس کفته باشد چنین شخص خائن در دین مبین و مفتر علیه خدا و رسول
و زمین و زمان و کذا بیت بجناب سید المرسلین علیه و علی آله الاف التحیة من رب العالمین کفایت میکند در هر
حال ارایه کہ فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا یعنی کیست ظالمتر از کسی کہ افتراء میزند بخداوند عالم جل شانه
استفهام انکاری ابطالی است یعنی چنین کسی ظالم بلکه ظالم ترازاو نخواهد بود در عالم این مفتریت فوق
کافر و مضاد و مفسد بیت اعظم از کل مفاسد بکویکی چنین نباشد و حال انکه مستوجب لعن خالق ارض
و زمین و مستحق لعن ملئکه مقربین خواهد بود چنانچه در هین مطلب صحیح بیاست در بسیاری از اخبار معتبره
صادره از حجج الهیه جلت عظمته مرویه در کتب معتبره شیخ برقی در کتاب محاسن و ثقة الاسلام در الکافی در
اصول کافی و هم چنین صدوق در من لا یحضره الفقیه در کتاب تهذیب روایت نموده اند در حدیث

صحیح از مخزن الیل و او از جناب حضرت امام محمد باقر علیهم السلام کہ فرموده من افتی الناس بغیر علم و لا هدی من الله
لعنته ملائکة الرحمة و ملئکة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه حاصل معنی اینکلام من بی عیش و سر در از
مذاق معتقدین بتشدد بی منشور امنت هر کس فتوائی بکوید در میان مردمان باعلم و باعدم دلیلی
و حجتی کہ از جانب خداوند عالم عز شانه باشد کہ ان فتوی مطابق واقع از آن دلیل بوده باشد یا باعلم دلیلی کہ دلالت کند
بر انکه چنین فتوی در حق او جایز باشد یعنی دلیلی در دست او بوده باشد او بنوده باشد لعنت میکند بر او ملئکه
رحمت و ملئکه غضب هر دو صنف ملئکه و عایدان مفتی بغیر شده کسیکه علی بفتوی اگر چه باشد
مخزن الیل کہ این حدیث شریف اشعاری دارد بر عدم جواز تعویل ظنی کہ مستند بدلیل شرعی نبوده باشد
کما یظهر للمتامل و ایضا شیخ بزرگ در کتاب محاسن و صحیح صدوق در کتاب عیون الاخبار از سید ابرار رضا
موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده کہ فرموده ملعون من افتی الناس بغیر علم لعنته ملائکة الارض و ملئکة
السماء و اخبار کتاب محاسن و در اصول کافی مرویست از جناب رسول خدا صلی الله علیه والہ کہ فرمود
من افتی الناس بغیر علم و هو لا یعلم الناسخ من المنسوخ و الحکم من المتشابه فقد هلک و اهلک یعنی
کسیکه فتوی بدهد بجهة مردم باعدم علم از ناسخ و منسوخ آن و تفاوت نکرده باشد مابین ناسخ و منسوخ
و مابین محکم از آیات قرآنیه و متشابه آن باتفاوتی کہ مابین محکم و متشابه مقرر است پس چنین کسی خود هلاک
و باعث هلاکت دیکران نیز شده است و ایضا شیخ برقی در محاسن و ثقة الاسلام در اصول کافی و شیخ صدوق
در کتاب خصال روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کہ فرموده من تورط شیئا من الناس
بسبب فتیا و خصلت هلاک او میشود اند و بر دیکران و خصلت فتوی کفتن است باعدم علم باحمال
ظهور فساد فتوی باعلم بعدم ترتب آن حاجت باظهار فساد آن بوده باشد یا بانکه فتوی اضلال است بجهاز
خلاف اسلام و زمین جلت قدرته افتادن بچنین چیزی العیاذ بالله باعدم علم بواقع کذبت بخدا و رسول
عالم جل شانه قبح کذب در هر جا ظاهر است خصوصا کذب بر خداوند عالم و تعریض ادم اینجهان کذبی بیاست
کہ موجب بطلان صوم ملة مبارک رمضان و موجب قضاء و کفاره است فرق در این باب نیست و در هر
دو صورت کہ اضرار باعدم علم و عدم رخصت نموده باشد یا مابین ملئکه فتوای او مطابق واقع اتفاق افتاده باشد
یا مخالف و واقع چنانچه از متن روایت حدیث معتبر کہ ثقة الاسلام در مرزبع کافی و رئیس المحدثین در فقیه
و خصال و شیخ الطائفه در تهذیب روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کہ فرموده اند
قضاة ثلاثة واحد فی الجنة و اثنان فی النار فاما الذی فی الجنة فرجل عرف الحق فقضی به و رجل عرف الحق
فجار متعمدا فهما فی النار و رجل قضی بین الناس بجهل فهما فی النار و در روایت دیکر فرموده اند
سه قسم اند کہ معذب در جهنم خواهند بود اول آنست کہ حکم میکند بجور و باطل و میداند کہ حکم او جور است

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

دیم است کہ حکم بغیر ما انزل اللہ میکند لکن میدانند کہ حکم او بر جور و باطل است سیم است کہ حکم بر حق میکند لکن میداند
کہ حکم او بر حق است لکن در واقع امتناع امتناع مطابق باحق دو کلمہ سہ قسم را مرور ندکر مصنف خواهد بود
واما قسم چہارم کہ ناجی و در بہشت خواهد بود آن قاضی است کہ حکم بر حق میکند و میداند کہ حکم او بر حق است
و ماخذ آن چہ جنایت و همین حدیث راسخ مفید قدس اللہ تعالی روحہ المستعد در مقنعہ ذکر فرموده است
لکن باسناد دیگر از جناب حضرت امیر المؤمنین ع و عبارت آن هم در کتاب مذکور اینست روی عن امیر المؤمنین
علیہ السلام انہ قال القضاة اربعة ثلثة منهم فی النار و واحد فی الجنة فمن اجتنب صفاتهم الذی هو فی الجنة
بینهم فقال قاض قضی بالباطل و هو یعلم انہ باطل فهو فی النار و قاض قضی بالباطل و هو لا یعلم انہ باطل فهو
ایضا فی النار و قاض قضی بالحق و هو لا یعلم انہ حق فهو فی النار و قاض قضی بالحق و هو یعلم انہ حق فهو فی الجنة
و این حدیث معتبر اگر چہ قاضی و وارد شدہ است لکن فرقی در این باب مابین قاضی و فقیہ نمیباشد در دو حدیث
پس حرمت و اثم در هر دو مقام ثابت است پس فتوی دادن کسیکہ مستجمع شرایط فتوی نبوده باحرام موجب عقاب است گر
چہ مطابق واقع شده باشد بلی میکند است فرق گذارده شود مابین مطابق واقع و غیره در حکم و فتوی بان معنی که در
ماه مبارک اگر چنین چیزی صادر شده باشد حکم بفساد صوم در صورتیکہ مطابق واقع اتفاق افتاده باشد
نتوان نمود و این مطلب محل کلام در این مقام نیست مجملا فرقی در آنچہ مذکور شد مابین فتوی و حکم نمیباشد
کر چہ حکم اسوء حالا و اشد مفسده است باین معنی کسیکہ متصدی حکم در امر بین الناس شود و مستجمع
شرایط آن نباشد بمقتضیت چنین کسی در بسیاری از احادیث جای شاء شده میباشد از آنجمله در صورت عدم استجمع
شرایط منوی نبوده بمقتضای عقل و نقلا ما عقلا بنظر اینکہ حکم مستلزم اخذ اموال ناس و تصرف در فروج
و دماء و انساب بخلاف فتوی بر خلاف واقع مفسده آن اکمل است پس حکم بر خلاف واقع مفسده در آن
اشد از مفسده فتوی بخلاف واقع است و اما نقلا بنظر اینکہ تهدید بلیغ شدیده کہ در حکم بغیر ما انزل اللہ
هست در فتوی بغیر ما انزل اللہ نیست پس مناسب اینست بر خی از ادله در این مقام ذکر شود تا شاید الطالب
بران موجب تنبه و اعاظ الذکر دد تا از مفاسد شدیده آن اجتناب نماید پس میگوئیم ادله الزام مفسده
شدیده حکم بغیر ما انزل اللہ از کتاب و سنت بسیار است اما کتاب یعنی قرآن پس میگوئیم آیات بسیار
که دلالت میکند بر مبغوضیت حکم بغیر ما انزل اللہ بسیار است لکن در این مقام اقتصار میکنیم بر سه آیه
شقاوت در صورت مباینه مائده در باره فرموده و من لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک هم الکافرون و در باره
فرموده و من لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک هم الظالمون و در باره فرموده و من لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک
هم الفاسقون مکرر است کہ گفته شود نکته در اختلاف تعبیر در اولی بکفر و در ثانی بظلم و در ثالث بفسق

بجهة تفسیر باختلاف مراتب قبح مرتبه اولی شدت و ضعف در موارد حکم مثلا حکم بخلاف ما انزل اللہ تعالی
کہ موجب سفک دماء و غصب فروج مرتبه اولی اشد قبیحا است در صورتیکہ حکم بغیر ما انزل اللہ موجب غصب
در مال فقط و مرتبه ثالثه هم چنین حکم بغیر ما انزل اللہ در صورتیکہ هر دان ایتام بوده باشد از اموالی اخلاف عالم جل
شانه اما اموال کہ زاینده این ائمه قبیحا است از صورتیکہ حکم بغیر ما انزل اللہ موجب حرمان کبار بوده باشد
از اموال انها بانه بدرجات حاجت انها نسبت بایتام تعبیر بکفر در مثل قسم اول بموده باشد و تعبیر بظلم در مثل آن
و تعبیر بفسق در مثل قسم ثالث هم بجهة نکته بوده باشد تعبیر بکفر بجهة علاوه تاکید و ممکنات کہ گفته شود و هیچ
در سبب اختلاف تعبیر در آیات ثلثه بیان این است ممکنات اختلاف تعبیر اشاره باشد باقسام ثلثه
سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتی بموده باشد کہ حکم بر باطل باشد باعلم بانکہ باطل است بنظر بانکہ موجب حرمان
مستحق اسعد از حق ان مناسب اطلاق ظلم است و حکم بفسق در صورتی بموده باشد کہ حکم بر حق باشد باعلم
علم بانکہ حق است مناسب کفر در اول و ظلم در ثانی و فسق در ثالث ظاهر است مخفی نماند کہ مراد است
حکم در آیات مذکوره اعم بوده باشد از حکم بمعنی خاص یعنی اعم از آنکہ اجرا کند حاکم صادر شده شود در مقام مرافعه یا نه
بعض نزاع بنابر این فتوی بغیر ما انزل اللہ نیز مندرج در آیات عموم آیات شریفه خواهد بود و اما اضافه آله
بر کمال دلالت حکم بغیر ما انزل اللہ پس بسیار است ثقة الاسلام در کافی و شیخ الطائفه در تهذیب بسند
صحیح از ابی عبیده مانند آنکه شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرموده من حکم فی درهمین بغیر
ما انزل اللہ عز و جل فهو کافر بالله العظیم یعنی کسیکہ حکم کند بدو درهم بغیر آنچه مقرر شده است از جانب
خدای عالم جل جلاله میان شخصی که از خواهد بدو بداند عالم جل شانه کفایت میکند در این باب همین
حدیث صحیح السند بعلاوه حدیثی که مذکر شد در باب تقسیم قضاء باقسام اربعه مذکوره چه کسیکه
متصدی مرافعه و حکم مابین مسلمانان میشود باعم استجماع شرایط یا حکم میکند بباطل باعلم بانکہ باطل
مثل انکہ زیاده بمائتین میدهد بفلانی از ترکه میت از هم و عرم و مذکرات طرفین رجوع میکنند در مقام
مرافعه بکسیکه متصدی مرافعه میشود لکن مستجمع شرایط فتوی و حکم نیست و این شخص العیاذ بالله
نظر باغراض و مقاصد فاسده حکم میکند بانکه عرفا این مبلغ زیاده باشد معلوم است این قسم افتاء و
اسوء اقسام است و لهذا در حدیث مقدم واقع شده است لکن این قسم اگر چه ممکن است بلکه واقع آید
لکن نادر است بخلاف قسم اول که متصف بچنین شقاوت بوده باشد یا انکه حکم میکند بباطل لکن
باعتقاد اینکه این باطل است بلکه باعتقاد اینکه این حقانیت این شرایع است مثل اینکه منعنه برادر زوجه
خود را شیر داده است و محل ضاع شرعی محقق شده است بعد زوجه یا زوجه باطل اهانت شکیت میکند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در این باب رجوع میکند بان شخص مرافعه رس ان شخص حکم میکند بر مرد بر زوجیت خود نظر بانکه از ضعف و
مرض عاجز است از زوجیت میشود چنین توهم میکند که او را طلاق داده است پس حکم میکند بتوارث مابین زن
و شوهر که هیچ از اعتقاد آنکه بفسخ چنین نیست هرگز چنین حکمی نمیکند یا آنکه ضعیف و مریض است و بعد از
وجد صحت متحقق شده بعد از زفاف میان زن و شوهر میشود و زوجیت میکنید بزوج خود من در خانه تو حلم
میباشم زوج انکار میکند طرفین رجوع میکنند بان شخص مرافعه رس ان شخص در اول حکم میکند بزوجیت و ارث
و تقریر چنانچه مذکور شد و در ثانی حکم میکند بعدم صحت نظر بانتفای نسبت چنانچه هر دو را بنوا فعه را
خود در اصفهان مشاهده کرده از بعضی مجملا امثال این شایع و بسیار است بالجمله حکم صحیح میکند لکن نمیداند
که حکومت بان معنی حکمی که کرده ملت مطابق واقع است لکن قدرت و استعداد نمیدارد که استفاده
حقیقتا از ادله شرعیه نماید یا قوه و استعداد ازدارد لکن مسامحه در تفحص و طلب کرده حکم میکند
مدلول علیه بصریح حدیث معتبر مذکور است که هر سر شکها لک و معذب بعذاب باشن جهنم خواهد بود
و اگر در مفتی هر دو صورت از صور ثلث مذکور اثم و عاصی باشد معذب شریعت و صاحب شرع است
است مخالفت شریعت عالما معذب باصاحب شریعت است نعوذ بالله سبحانه من هاوان شخص انفع
درس در هر یک از صور ثلث مذکور هما و ان بار خداوند عالمیان از کاشف اسرار و دقایق جناب امام
صادق علیه السلام مروی است که فرمود ما اکره و الله و الله و الله باز الله عز و جل فان من تهاون بامر الله اهانه الله ثم
القیه حاصل معنی این کلمات حق سبحانه و تعالی جناب نماید از تهاون و مسامحه و بی اعتنائی در حکم خداوند
عالم جل شانه پس بدرستیکه کسیکه تهاون در حکم خلاق عالم جل شانه نماید خدا و ند جل و علا هم با او همین
عالم جل شانه پس بدرستیکه کسیکه تهاون در حکم خلاق عالم جل شانه نماید خدا و ند جل و علا هم با او همین
معامله خواهد نمود نعوذ بالله من ذا الذی اغتر من اولیاء الله سبحانه پس انجناب مجلس
مرافعه شرعیه که از امور عربه و خصائص محمدیه در شریعت مطهره است نیست بلکه مجلس محاصره و معانده
با خلاق عالم عز شانه نمیباشد بلکه لازم الاذعان حتی الامتثال خلاق زمین و آسمان جل شانه بر قاطبه اهل
ایمان اجتناب از ان مجلس لازم است و قاطبه مشایخ عظام مثل ثقة الاسلام در کتاب کافی و رئیس
المحدثین در کتاب فقیه و شیخ الطائفه در کتاب تهذیب الاحکام و غیرهم روایت فرموده اند از محمد بن
مسلم که از اکابر و اعاظم رواة شیعه و از اجلة اصحاب جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام میباشد که گفت من در مجلس قاضی در مدینه نشسته بودم که جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام
حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام از انجا عبور فرمودند و فوراً که انجناب ایشان مشرف شدند
در مقام مؤاخذه از من سؤال فرمودند که چه مجلس بود که در امروز در انجا نشسته بودی عرض کردم که خلاف

عالم را اعلام نمود که الف این شخص قاضی احترامی نسبت بمن منظور میدارد بمقتضای اتفاق می افتد مجلس
ارمینشیند حضرت فرمودند این مجلس ایراد نیکه لعنت از جناب خداوند عالم جل شانه نازل شود پس اعاده
کنند بعد اهل المجلس و این شخص قاضی اگرچه ظاهر اینست از عامه بوده لکن مشخص است منع الحضرت
از مجلس امر بمجلس امامیه عالمی بودن بوده و لهذا منع از جالست عامه نفرمودند بلکه بجهة آنکه متصدی
منصب قضا بوده باعلم قابلیت و استجماع شرایط و اعضاء ثقة الاسلام در اصول کافی از عزیز علیم
الهی جناب حضرت علم بعضی صادق علیه السلام در روایت نموده که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله
فیه و لا یقدر علی تغییره یعنی سزاوار نیست از برای مؤمن اینکه بنشیند در مجلسی که در ان مجلس معصیت
خداوند عالم جل شانه میشود و این شخص قدرت بر تغییر آن ندارد و معصیتی بدتر از شرک بخدا نیست
کما قال عالم جل شانه در قرآن مجید تعبیر ازان بکفر و ظلم و فسق نموده نیست و ایضا ثقة الاسلام و
رئیس المحدثین و شیخ الطائفه در کتب مسطوره روایت نموده اند از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که فرموده یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلس فیه الا نبی او وصی او شقی یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
خطاب فرمودند بشریح که یکی از قضاة عامه بود که ای شریح تحقیق نشستی در مجلسی که نمینشیند در ان
مجلس مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا شقی و مراد از وصی معنی خاص یا وصی معنی عام که مستجمع
شرایط فتوت و مرتبه باطنیه صراط مستقیم باشد مشخص است که مراد از شقی کسی است که متصدی مرافعه
شود و مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد پس کسی را که جناب سید اوصیا علیه الاف التحیة و الثناء حکم
فرموده اند که شقی است نعوذ بالله سبحانه کسی را که جناب سید اوصیا حکم فرموده باشند بر شقاوت او
در جهنم شیخ صادق قدس الله تعالی روحه در کتاب فقیه روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده ان الموازین شکت الی الله عز و جل شدة حرها فقال لها اسکنی
فان مواضع القضاة اشد حرارة منك و اوسع جمع ناروست بعضی گفته اند ناوس اسم موضعی است
در جهنم که شدة حرارت او از مواضع دیگر جهنم زیاد تر است و بعضی گفته اند ناوس مقعر مضاربت
پس ظاهر معنی حدیث نزدیک میشود و سر و راز بیانات قضاة جهنم اینست که موضع معین از جهنم که حرارت
او از مواضع دیگر بیشتر است بامقعره مضاربت شکایت کرد بدرگاه حضرت تعالی از شدت حرارت خود خطاب
رسید باو که ساکت باش یعنی شکوه از شدت حرارت مکن بدرستیکه مواضع قضاة در آنجا می نشینند
بجهة مرافعه رسیدن حرارت ان مواضع شدیدتر است از حرارت تو نعوذ بالله تعالی عنه مجملا متصدیان شرعی
مرافعه و قضا و محاکمه و افتا امریست خطیر و مفسده آن مفسده ایست بغایت شدید چه در صورت علم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۲۵ اجتماع شرایط از اعظم مهالک موبقه و اسوء مقابح مهلکه است چنانچه بنده نماز مفاسد آن دانسته شد
اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام کثیره من الحد گذشته در این باب بسیار است بقصد هر مناسب مقام
نیست باذکر آنچه مذکور شد اکتفا عنقریب موقف حساب و خواهد آمد از ارباب جهت همین قدر
کفایت میکند در صورت اجتماع شرایط نماز این از خطرات موبقه و نظر بعدم اعذار مبنیان در عدم تقصیر
مبانی و اطراف حکم بفرق بالله سبحانه از تضییع حقوق مسلمانان و معضله شدیده تسلیط غیر مستحق
بر مستحق چه این ظلمی است بغایت شدید و حتی است در نهایت بعید و دیده بکار اینچه مقابح عقلیه و دینیه
موبقات شرعیه است امید اکید از نظار عبید و فیه دارد است که بحق مقربین درگاه احدیه و بابن هر دین
قلوب خاصه اشرف همه خصوصا این منع برادری غفلت و ضلالت از شر شیطان و از مکر نفس امارهٔ
محافظت خواهد عباده در این مقام بعد از تحصیل استعداد تضرع و ابتهال است بدرگاه حضرت ذو
الجلال فانه الراءف عباده عن مهالک المهوی و هادیهم الی سبیل الحق و مسالک المهدی فقال عز من قائل
اللهم بفضلتک علی عبادک ان نحفظ من الخبط و الخطاء و الزلل فی الحکم و المتوی بالعدل
بحق اشرف خلیقتک سیدنا الرسل فانک ولی ذلک و اهله و کافیک هدایة السبیل و ان لا تکلنی
الی نفسی المیالة الی المساهمة و الغفلة البطالین و الراغبة الی الرقاد فی مساوی الغفلة کالغافلین و الهامنی
بالسدد و الهتاء و الاصابة عن مناهج الحق و سلوک التی و اقسم ان و صلنی الی الحق و الصواب
احب الیک من العثرة فیما یوجب المؤاخذة و العقاب فانهما فی الحاضر محسوب عندک و المعصی
عالما ترضی ان اقع فیه فتملک علی و علی کافة خلیقتک الذی لا یحصی العدد و لا یحسبها و لا
یحیط الا استقصاء فی مر الدهور و کلام الازمان بعد از آنکه این مطالب منقح شد بر میگردیم باصل
مدعا میگوئیم نماز یکه مستند باجتهاد بوده باشد و مساهمه در مقابل استنباط از مدارک و مواخذ
ان نشده باشد و این شخص هم از اهل آن بوده باشد چنین نمازی در این اعصار کرجنة الله القائم عجل الله
تعالی فرجه غالبا از اخلال است قطعی الاستحالت چنانچه مشخص شد و اما کما مازاهل آن نبوده بلا زم است
عدم آن بمقتضای تقلید از چنین کسی بوده که مذکور شد اگر چنین نبوده و نماز از بالغ رشید و این شخص اتم
چنانچه از بیان مفصلا بیان خواهد شد فرقی در این باب نیست مابین آنکه رجوع باو نکند یا رجوع کند
یا عدم حصول اشباه مثل هم رجوع است و هم چنین است هر کاه اهل اجتهاد بوده باشد الکن تقصیر در
استفاده از او کرده باشد و مبنای عمل خود را بر فهم خود گذارده باشد یا تقصیر در استفاده چنانچه
مفروض است چه جواب این شخص از سؤال سابق مقبول نیست بلکه مواخذ است کرن حسن استکشف صورت یکی

۲۶ فرض شود که ابتدای صلوة در ضیق وقت نماید باشکال در این نظر اینکه الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار
مبحث سیم بیان صحت نماز مکلفین است در این اعصار در صورتیکه مستند بوده باشد باجتهاد اهل اجتهاد
این مطلب نیز قطعی الثبوت است و اینک مستند آن از آیه و سه حدیث بیان شده للهم میشود نظر باینکه ثبوت تکالیف
الهیه جلت عظمته مقطوع بساقط و استفاده انها از کتاب و سنت در حق طایفه عباد بالانتظار عباد در این
معیشت باسوء عاقبت فکر نیست پس استفاده تکالیف از ادله شرعیه مطلوب خداوند عالم اطال شانه از هر
از اراده یکلفین آنرا هادیه قطعا پس میگوئیم تکلیف بایتان نماز مثلا ثابت است حزما مشخص است ایتان
بنماز موقوف بر علم بان است بالضروره و معلوم است نماز از ترکیبات اعتباریه جعلیه شارع است بنابراین
لا محاله اجزای ماهیه بجهة او هست چنانچه در جزء صوری بیان شده است پس لازم است عالم شرعا باجزای ماهیه
که عبارة اخری علت مادیه است و هم چنین جزء صوری که تعبیر از آن بهیئت صوری مینمایند و هر یک از جزء
مادی و صوری آن منقسم میشود بمقوم که با انتفای آن انتفای اصل نماز لازم میاید و مکمل و محسن فرق بین
القسمین این است که انتفای قسم اول موجب انتفای اصل ماهیه است بخلاف قسم ثانی که انتفای آن موجب
انتفای کمال و حسن است پس لازم است علم بهریک هر سه بنین قسم اول مثل قیام و تکبیرة الاحرام و
قراءة حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر در هر محل مقرر و تسلیم فتشهد فی مثل تکبیرات ست افتتاحیه
و غیره معهوده و استعاذه قبل از قراءة در رکعت اولی و تکبیر رکوع و دعای در رکوع قنوت از اشکال
و تکبیر و تسمیع در اصل و صلوات بر نبی و آله الطاهرین شافع عرصات و دعا بعد از رفع از رکوع
و تکبیرات اربع بهیئة دفعتا در سجود و رفع رأس از آن و رفع یدین در اول حال تکبیرات و دعای قنوت استغفار
بکرات سبعین و تسبیحات اربع در رکوع و صلوات در آن و دعا مابین السجدتین و هکذا الحال فی غیرها ذکرنا یطول
باستقصائه الکلام و در رسایل از اجزاء مقومه و محسنه معتبرات امور مقومه و محسنه اما امور مقومه
در جزء مقوم مثل اخراج حرف از مخارج حروف و اعتبار باز وقف بحرکت و وصل باسکون و
صورتیکه کلاهما مفتوح بهمزه وصل هوده شده باشد و فصل مابین فراغ از کلمه سابقه و اخذ بکلاهما بتخلل
نشده باشد و هم چنین رعایت ملصوت در وصل متصل و اما امور محسنه در جزء مقوم مثل مراعات
محسنات قراءة در قراءات مثل رعایة صفات حروف و رعایة اخفاء و اظهار و غنه و مد منفصل
و لحن اخفاء و امثال ذلک که مذکور شده معلوم میشود امر مقوم در جزء محسن و هم چنین امر محسن در جزء محسن
و امثال ذلک که مذکور شده در جزء قولی صلوة بوده و هم چنین است حال در جزء فعلی مثل قیام و رکوع و سجود پس
امر مقوم در رکوع انحنائی است که ممکن بوده باشد بسبب آن مکلف از بلوغ بدین برکبتین

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وطمانینه دران وامر بحسن دران افتاء تحویلت کہ دستور ظاہر نماید الحاصل کہ اگر ضطراب ابی در پیش واقع شود میل
بجهی سمت نماید رکعتین را مرجحات الاصابع محیط نماید بر کیفیت وهکذا الحال فی غیرها ذکر نمایطر لباستقصا
المقال آنچه مذکور شد در اجزای عادیه نماز بود واما جزء صوری پس آن عبارت است از ترتیب اجزای بکیفیت
مخصوصه اینهم مثل اجزاء عادیه منقسم میشود بجزء مقوم کہ اخلال بان موجب اخلال با متثالست پس
تلاوتی لانم راست وجزء محسن وبکل کہ رعایت ان موجب کمال نمازست پس اخلال بان موجب اخلال باصل
نماز نیست بلکہ موجب اخلال بکمالاتست اول مثل تقدیم تکبیرة الاحرام بر قراءة وتقدیم قراءة حمد بر قراءة
سوره وتقدیم آیات سابقه هر یك از حمد وسوره بر آیات لاحقه بلکہ تقدیم هر کلمه وحرف سابقه بر کلمات و حروف
لاحقه وتقدیم قراءة حمد وسوره بر رکوع وهکذا الحال فی الاجزاء الباقیه کہ اخلال بان ترتیب عامدا
موجب اخلال بنماز است دوم مثل رفع یدین در تکبیرة الاحرام وکل تکبیرات در نماز کہ رفع یدین هیئتی
راجحه در نماز و اخلال بان واتیان بتکبیرات باعدم رفع یدین صحیح وبی عیبست لکن اخلال بهیئت راجحه
نموده آنهم چنین رفع یدین در حالت قنوت هیئت راجحه است دران ودر صورت اخلال بات
واتیان بقنوت باعدم رفع یدین اخلال بهیئت راجحه نموده آنهم پس این هیئت هیئتی مکمل خواهد بود
زیرا مقوم ومثل اینکه در قنوت هرگاه دعائی مشتمل بر ثنای احدیت جل جلاله بوده باشد آنهم چنین مشتمل باشد
بر اظهار مسئلت وحاجت لهذا ایت مشتمل بر ثنای مقدم باشد بر کلام بر حاجت پس هرگاه اخلال بان
ترتیب نماید اول اظهار حاجت در قنوت نماید بعد اتیان بکلامیکه دال بر ثنا باشد نماید اخلال بهیئتی کہ
منافی باحالی باشد شده است لکن اخلال با متثال نشده است وهر یك از این اجزای عادیه وصوریه
مقوم منقسم میشود بدو قسم یکقسم آنست کہ اخلال بان ساهیا وعامدا موجب اخلال با متثال
مثل تکبیرة الاحرام ورکوع وسجود وقیام در رکعت تکبیرة الاحرام وقیام متصل برکوع در اجزای عادیه وتقدیم
سجود بر رکوع در جزء صوری وقسم دیگر آنست کہ چنین نیست یعنی اخلال بان عامدا موجب اخلال
با متثال هست لکن اخلال ساهیا چنین نیست مثل اخلال بقراءة فاتحه یا قراءة سوره احد هما
او کلاهما نموده متذکر شد بعد از دخول در رکوع در جزء عادی یا اتیان بقراءة سوره نموده مقدم
بر قراءة فاتحه ومتذکر شد بعد از دخول در رکوع در جزء صوری پس علی مشهور ان مراتب لابد نسیانیه
همه امور داخله در نمازست واما امور معتبره خارجه از نماز پس ان نیز بسیارست مثل وضوء وغسل
وتیمم ووقت وقبله وستر عورت واباحه مکان ولباس وطهارت بدن مصلی ولباس واز قبیل ساسات
خواه متعلق بوده باشد یا نباشد وخلو مکان از نجاسات متعدیه وسجود بر ما ینبت الشجر وعلیه وطهارت قدر معتبر

از جمله از مطلق نجاسات اگرچه تعدی باین شخص نباید وهم چنین اجتناب از اجزای حیوان غیر
ماکول اللحم بودن واجتناب از جامه حریر بودن در حق رجال ودر هر یك از امور مذکوره مسائل متکثره
معتبر میباشد مثل مسائل وضوء وغسل وغیرانها واین امور معتبره خارجه از نمازان بین منقسم میشوند
بدو قسم قسمی اخلال بان موجب اخلال بنمازست پس تلاوتی لانم است مثل اینکه مذکور شد وقسم دیگر
آنست کہ اخلال بان موجب اخلال با متثال نیست مثل ازالهٔ نجاست وطعام وبعض ادعیه ثابته قبل از دخول
در نماز وقسم اول منقسم میشود بدو قسم یك قسم آنست کہ اخلال بان ساهیا وعامدا موجب اخلال
با متثالست وقسم دیگر چنین نیست بلکہ اخلال عامدا موجب اخلال با متثال هست لکن اخلال
بان ساهیا چنین نیست بعد ازین راجع میکوئیم نماز منافیاتی چند دارد یعنی امور چند هست
کہ ارتکاب انها در نماز موجب بطلان واخلال با متثالست مثل ضحك واكل وشرب وتكلم و
اشتغال باموری خارجه از نماز کہ ماهی صورت نماز برده شود یا واستدبار وعدم استقرار ولحن انها
بعد از آنکہ این مطالب وانستی مجدد میگویم باصل مطلب میگوئیم تکلیف بنهان ثابت است قطعا
واتیان بنماز بحیثیکہ بخرج از عهده تکلیف بوده باشد موقوف است بعلم یا بچیزی مذکور شد از امور داخله
وخارجه وغیرانها وتعلم کلفین از خلائق اشیاء وعین غیر ممکن وهم چنین درست حاجت عباد
از تمسك بدلیل تمام مبین لنظام سعادت امر این حجة الله ازهن عبد الله نعم رجوعنا هم استفتا
ادلهٔ قرانیه واثار نبویه واخبار ائمه علیهم السلام والثناء والتحیه نسبت بهر یك از انها وبمكلفین بر مطلق
بلا غیر مقدر پس مفرغی نیست مذکر آنها امور معتبره در نماز از قرار یکه مذکور شد اخذ شود از شخص عالم
بانها پس اخذ مسائل نماز از شخص عالم بان مسائل واجب وآیا مقوم وعمل بمقتضای آن لازم چنین
عامل را عمل بمقتضای تقلید میکویند واین شخص عالم ماخوذ منه را مجتهد مینامند واین شخص متعلم را
مقلد ظاهر اینست کہ اشاره بهمین وصف بوده باشد حدیث شریف مرویست در اصول کافی
عن النبی صلی الله علیه وآله قال لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی خیر در زندگی
در عمر نیست کافی احدی نیست مگر دو کس اول شخص عالم باموری کہ مطاع بوده باشد یا سزاوار
وشایسته این بوده کہ دیگران مطیع او بوده باشند یا ثانی کسیکہ از این شخص عالم اخذ کند امور دین خود را
وحافظت نماید نماز را از سهو ونسیان وعمل بمقتضای ان نماید مجمل این قدر کہ بیان کنیم کافی است
کہ امور دین خود را اخذ کند از شخص عالم باموری عمل تشکیك ومکان ریب نیست لکن عامه در این
مقام فحص واجب در طلب معرفت ان شخص است در ادلهٔ اصول کافی از مخزن اسرار الهی هنا ایام

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

جعفر صادق علیه السلام در تفسیر مذکور در رساله شریفه فلینظر الانسان الی طعامه مرویست که فرموده علة الذی
یاخذه عن یاخذه حاصل معنی الحدیث شریف اینست که مراد از طعام در رساله شریفه علمی است که محتاج الیه
این شخص است پس معنی الحدیث شریف اینست که لازم است بر انسان که تامل و تفحص و تجسس نماید
در حال شخصی که امور دین خود را از آن شخص اخذ مینماید بعد از تفحص و تجسس اوشد که موثوق
به در امور دین و امین حضرت رب العالمین هست ان وقت امور دین خود را از او اخذ کند پس
مقتضای این شریفه نظر در حدیث مذکور است قبل از تامل و تفحص در امور دینی اعتماد نمیتوان نمود
و ایضا در اصول کافی از محزون فیوضات الهی علیه السلام مرویست که فرموده اند انظروا علمکم هذا عمن
تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین
و تاویل الجاهلین حاصل معنی این حدیث شریف اینست که لازم است بر شما که تامل و تفحص کنید از
حال کسیکه امور دین خود را از او اخذ مینمائید نظر باینکه در هر زمانی کسانی هستند که مبرا و منزه
این هستند که دیگران در امور دین رجوع با نها نمایند و کسانی هستند که قابل نیستند که رجوع
با نها شود تامل کنید که امتیاز ما بین این دو صنف را بچه چیز میدهید بقوله فان فینا اهل البیت فی کل
خلف عدولا صنف اول لیست و مراد بغالین و مبطلین و جاهلین قسم ثانی است پس حاصل معنی حدیث
اینست شما تامل و نظر کنید در کسانی که امور دین خود تا از انها نمیخواهید اخذ نموده باشید نظر باینکه
هر کس قابل این نیست بدستیکه جماعتی از عدول از ما که اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله
هستیم در هر عصر میباشند عادت انها اینست که دفع مینمایند از دین خداوند عالم جل شانه انچه را غالین
یعنی تجاوز کنندگان از جاده شریعت تحریف و تغییر داده اند و هم چنین دفع مینمایند انچه را مبطلین
زیاد کرده اند و هم چنین دفع مینمایند انچه را جاهلین تاویل نموده اند از کتاب و سنت یعنی صرف کرده اند
کتاب و سنت را از ظاهر خود و حمل کرده اند بر خلاف ظاهر بدون شاهد و دلیل مخفی نماند اینکه
لفظ عدول بصیغه جمع ابی از این است که حمل شود بر اینکه مراد خصوص امام زمان نباشد بلکه مراد
امام زمان در هر عصری از اعصار که بوده باشد پس حدیث محمول است بر اعم از امام زمان و غیر و
ظاهر حدیث مقتضی اینست که میباید از ان جماعت عدول از ذریه جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله و احتمال
اینکه مراد این باشد که ان جماعت از شیعیان ایشان بوده باشند خواه از ذریه جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله
اگرچه قائم است لکن خلاف ظاهر حدیث است لکن سهل است بنا بر این حمل بر امام زمان نیز ممکن است
مگر اینکه مخالفت ظاهر در این صورت اشد است از سابق مجملا ظاهر از حدیث اینست در هر عصر

از اعصار

از اعصار میباید جماعتی از ذریه جناب فخر کائنات صلوات الله و سلامه علیه و علی الهطاهرین باحکام
الهیه جلت عظمته بوده باشند و مرجع باشند در احکام دینیه و دفع بدایع و مقابح مهالک بحسب ظاهر مراد
معصوم علیه السلام اینست که میباید چنین اشخاصی باشند انجا شایسته این باشند که در امور دین رجوع با نها
شود نه بدیگران فلحظی و مقالی در این مقام اینست چون که مقصود مکلف در هر مقام امتیان بنماز است که اگر مکلف
خداوند عالم جل شانه مینماید در امتیان بر ادله الهی عز شانه پس باید بداند که انچه را امتیان مینماید در میان ان
مطلوب خداوند عالم است چنانچه مذکور شد پس بهر کس اعتماد در این نمیتوان نمود بلکه میباید از کسی
سؤال نماید که معتقد این بوده ان شخص معتمد و امین خداوند عالم است نسبت بعباد مناسب اینست در
این مقام مثالی ذکر شود بجهت توضیح حال پس میگوئیم مثال ما نحن فیه مثل رعایا و عساکر و رؤساء
عسکر است نسبت بسلطان هر گاه کسی اخبار نموده بر رؤساء لشکر که شاه امر کرده است بر دیدن فلانه
بلده و تسخیر نموده اهالی انرا بهلاکت برسانید و رؤساء عسکر بمحض استماع این خبر ملاحظه حال مخبر نمیتوانند
که اگر ان مخبر امین الدوله است بلا تامل اعتماد بان خبر نمیاید مهیاء امتثال میشوند و اما هر گاه
مخبر کسی است که اعتماد بان نیست اعتماد بقول ان نمینمایند امر دیگر ما نحن فیه نیز چنین است پس در امور دین
اعتماد نمیتوان نمود مگر بکسی که مشخص باشد که این شخص امین خداوند عالم است در دین او هیچ از انها
مذکور شد و اینجا بمقام اینست که فرض شود که مشخص کل عساکر و رعایا و ارکان دولت سلطان شد
که شاه معین خود ترتیب داده و امر نموده بر اینکه هر فرد از افراد رعایا و عساکر و ارکان دولت بر رؤسا
معین امتیان بان معین نموده باشند و مقرر داشته که هر کس امتیان نمود فاز بعطایای سلطانی خواهد شد
و هر کس امتیان نمود او را مؤاخذه خواهد نمود این قدر هم مشخص شده است که بعضی عالم باین شده که اجزاء
ان معین و کیفیت ترتیب آن چه اجزاست تمکن نیست که در این صورت عقلا هیچ رعایا نمیتواند که
بکل رعایا و غیرهم لازم است در صدد بان برایند که علم بان معین هم رساند و مشخص است در صدد
معرفت کسی بر قصد نمیتواند که معتمد و امین سلطان بوده باشد بانه هر کس که اتفاق افتاد که مدعی
این بوده باشد که من عالم بان هستم پس هر گاه کسی غیر معتمد بدی ادعا نماید که کیفیت ان معین اینست که من
میگویم کسی اعتنا بان نمینماید حقیقت حال در محل کلام چنین است که این صلوة بنزله امر معین است که
حکیم متعال جلت عظمته از اجزاء متعدد بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده و امور باطنی و ظاهری
در ان اعتبار فرموده و مقرر فرموده که عباد در هر روز و شب پنج مرتبه امتیان بان نموده باشند در
نفل ان و علی تقدیر ترک ان ایعاد عقاب فرموده پس در مقام تعلم باید شخص امین و معتمد را

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تحصیل نمود و علاوه بران خارج از طاقت و غیر متعارف نباشد پس مطلوب امر مستند بود چنانچه ذکر
از اینجا ظهر دلیل بر اجتزاء و اعتماد بران نداریم تفصیل امر بعد از این مطلع خواهی شد و سیجیء ایضاً در ملاک
نازکسانی که مستند باجتهاد و تقلید هیچیک نبوده بلکه با این مطلب اکر صرف از مطالب قرعه در سابق
ظاهر میشود لکن بهیچ امکان مطلب و احکام مراسم اکتفاء بان نمودن در مستلزمات پس میکوئیم اعتماد
این شخص در اینکه بعمل آورده بآباء و امهات یا باشمال و ازدان خواست یا بکتب امر است مثل
قواعد و ارشاد و المغنیه و لمعه و شرح لمعه و نحو اینها پس در اینجا دو مقام است مقام اول در بطلان نماز یکه
ماضی نبوده بلکه از آباء و امهات یا از امثال و ازدان میکوئیم چنین شخصی در موقف حساب در جواب سؤال سائل
نمیداند چه عرض خواهد نمود یا خواهد گفت چونکه پدر و مادر خود را دیدیم چنین عملی از اینها صادر میشد
بانظر اکرم یا آنکه بمکتبه میرفتیم مکتب دار چنین چیزی تعلیم من نمود الکفایه بهیچ وجه تشکیک نمیشود
کردن در چنین مقام مستحسن و بموقع است بجهة استحسان عقلاء در مقابل چنین اعمال اکر در اینجا
قواعد بنظر ایشخص رسیده باشد شکی نیست که لازم است اخذ کند امور دین را از کسی که امین علماء دین
باشد پس کلام در این شخص است که ماخوذ باشد از امناء صاحب شریعت و ماخوذ از غیر
مکلف بر اخذ خواهد بود پس مأخوذ به غیر مکلف به خواهد بود و کلام نه غیر اینجا در بیان اینان نمود
است خروج از عهده تکلیف خواهد بود و این معنی بطلان است بلکه ان شخص در اینان مأخوذ به عاقب
خواهد بود نظیر بانتفای امر نفسیت با قیام اینان نموده پس مأخوذ به منهج غیر خواهد بود نه ماموربه
فان الامتثال دو رنیست کما شاهد بر همین مطلب نموده باشد حدیث معتبر مرویه در اصول کافی
از فخر کاینات صلعم که فرموده من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح یعنی کسیکه عمل میکند باعلم
بصیرت و علم علم مفسده که مترتب بر عمل او میشود بیشتر است از مصلحتی که مترتب بران میشود از
این راه است فقهاء کرام که جواب باستحقاق جناب خلیفة الرحمن عجل الله تعالی فرجه و وزیر معتمد
ابناء سبیا شند حکم صریح فرموده اند ببطلان نمازیکه مستند باجتهاد یا تقلید اهل افتا
نبوده بلکه چونکه حکم صریح فقهاء در این باب معلوم بسیاری از عبارت نیست لهذا عمل انکار شده چنانچه
دوم از بعضی که خود را از اعاظم علما میدانست استماع نمودم که میکفت این مطلب اکر وجوب تقلید مجتهد
نبوده باشد فقهاء ناکفته اند بلکه اینکلام ناشی شده است از ان اشخاص که در این عصر خود را مجتهد میدانند
لهذا مناسب دانست که در اینمقام اسرار نماید جملة از عبارات اجلة فقهاء را که صریح در این مطلب است
تا اطلاع بران موجب بصیرت اهل ایمان و باعث اجتناب از سلوک طریق پر خطر اهل طغیان کردد فنقول

قال العلامة رحمه الله تعالى في تحرير التذكرة المقصد الثاني في افعال الصلوة وتروكها وكل منهما اما واجب
او ندب وهي معرفة ذلك اما بالدليل او بالتقليد للمجتهد فلو قلد غير مجتهد في الاحكام لم يسع صلوته
وقال في نهاية الاحكام المعلم بافعال الصلوة واجبها وندبها وقف المطلق وهو كالاتيان بها على الوجه الذي قال لكن
يشترط استناده الى الدليل او تقليد من اهلية التقليد وقال شيخنا الشهيد في الفية المكلف بالاتيان
من الواجبات بصفاتها بمجتهد وفرضه الاجتناب بالاستدلال على كل فعل من افعالها او مقلد ويكفيه الاخذ من المجتهد في
الرسالة او بسؤاله مع علمه بالاتيان كما ذكرناه او ليأخذ كاوصفنا فلا صلوة لاوتال المحقق
الثاني في الجعفرية وطريق معرفة احكامها الى احكام الصلوة لمن يعيد عن الامام عليه السلام الاخذ بالادلة
التفصيلية في اعيان المسائل ان كان مجتهدا والرجوع الى المجتهد ولو بواسطة ولو تعددت ان كان
مقلدا وقال شيخنا الشهيد الثاني في روض الجنان والمعتبر من المعرفة المذكورة ما كانت عن دليل سهل
للمقلد عليه وهو الاجتهاد في الاحكام الشرعية والتقليد المجتهد ولو بواسطة لشرف بعلمها المعرفة في
الاصول ان لم يكن مجتهدا ولا يكفي طريق المعرفة صلوة المكلف بدون احدهما للامر بالاتيان طائف
اعتقاده واتيانه الواجب والندب الطوسي رحمه الله وقال الفاضل السيد الجواد الساوي في الذخيرة يجب على المكلف
معرفة كيفية الصلوة وما يتصور في ماهيتها ليتمكن من الاتيان بها على وجه الامتثال ولا بد من ان يكون
تلك المعرفة مستندة الى الدليل التفصيلي ان كان مجتهدا او للاستدلال او دليل اجمالي ان كان مقلدا ليرجع
اليه ترتيبه كما تقرر في الاصول ولا يكفي تقليد غير مجتهد وعبارة الذخيرة مثل ذخيره است
لكن در اينجا دعاي نفي خلاف كرده الدر سرعدم كفايت اخذ مسائل از غير مجتهد در صحت عبادت بجهال اطلاق
چنين عبادت كه ماخوذ نبوده باشد از آباء و امهات يا از امثال و ازدان مقطوع به و محل وفاق ما بين علماء است
واين ظاهر ميشود از استدلالات اتيه در مقام ثاني بعلاوه كلمات مذكوره در اين مقام نظير اينكه الخبر في مقام
ثاني مذكور خواهد شد دلالت بر اعتقاد تقليد اموات از مجتهدين هم جايز است يا انكه تقليد اموات جايز نيست
بلكه معين است تقليد احياء مجتهدين مقتضاى اين كلام اينست كه تقليد مجتهد متعين نيست كلا بلكه
هست اينست كه ايا معين است تقليد احياء از مجتهدين يا تقليد اموات نيز جايز است بين تا ملى و بطلان
نماز نيست در صورتيكه مستند بتقليد نبوده باشد طلقا قال في الكفاية يجب على المكلف معرفة كيفية
الصلوة وما يتصور في ماهيتها ليتمكن من الاتيان بها على وجه الامتثال ولا بد من ان يكون تلك المعرفة
مستندة الى دليل تفصيلي ان كان مجتهدا او للاستدلال او دليل اجمالي ان كان مقلدا ليرجع اليه في جميع
الاجتهاد على ما بينه في الاصول ولا يكفي تقليد غير المجتهد بلا خلاف ولا تقليد الاموات انتهى كلامه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

رفع مقام ملخص کلام انکه عمل بکلمات در صورتیکه مستند بمجتهد از اجتهاد و تقلید نبوده باشد چه مشخص است
علماء چنین صورت باعلم بصیرت است در اصول کافی از مخبر صادق جناب امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده العلم علمان علم بصیرة کالتاسف علی غیر الطریق الا تری بالا سرعة السیر الا بعد فی بعض الناس کما ترة
کرة السیر الا بعد الخ ملخص کلام در اینمقام است نمازی که ماخوذ از اباء و امهات یا از اساتید و ازایشان بروجه تقلید
در نماز خانه یکبار از ماخوذ شده میکنم یعنی نمازهای پدر و مادر را باستناد و ازایشان اگر نماز را خواسته بروجه تقلید
بیکبار دیده و بطریق کرر شده یعنی اجتهاد در تقلید کلامی نبوده این نیت را کرر مستند بمجتهد نموده باشد
نماز اصلا باطل خواهد بود پس چگونه نماز فرع صحیح میشود پس بطلان نماز در چنین صورت عمل بتشکیک نیست
کلا بیکه در این مقام هست اینست که آیا حکم ببطلان مختص است بصورتیکه اخلال ببعضی از امور معتبره در نماز
باشد یا عام است یعنی نماز یا ظایفه محکوم بفساد است اگرچه مطابق با رای مجتهد بوده باشد مقتضای کلمات
اطلاق علمای مذکوره و غیرهم تعمیم است چه مشخص است بمرور چنین صورتی ظاهر و شود نظر باینکه ببطلان
نماز در صورت اخلال ببعضی از امور معتبره در صحت نماز محل تامل نیست کرچه محتاج ببیان بوده تا بدین
حکم بفسادات بعنوان اطلاق بلکه بمکان است ادعای ظهور کلمات علماء رضوان الله تعالی علیهم اورا دعوی شهرت
نایند بوده تا بنظر باینکه ظاهر از کلمات علماء بطلان نماز است بجهة انتفای تقلید نزد اجماع امور دیگر یا اخلال
ببعضی امور واجب جده در صورت اخلال ببعضی از امور معتبره نماز محکوم بفساد است اگرچه مستند
بوده تا بتقلید تحقیق مقام مقتضی اینست که گفته شود نمازیکه از کسی صادر شده مستند باجتهاد و تقلید
نباشد خلل از چند صورت نیست اول انست که اخلال کرده باشد ببعضی امور یکه باعتبار او ثبات است نماز
باطباق کل فقهاء خواه اخلال ببعضی از شرایط کرده باشد مثل اینکه اخلال کرده باشد بوضوء یا ببعضی
از امور معتبره در وضوء مثل اینکه لب وضوء غصبی بوده باعلم بغصبیت یا تقصیر کرده در ایصال اب وضوء
ببعضی از اصابع بدین چنانچه متعارف شده در غسل بدین اقتصار مینماید بغسل ان تابنده دست تغییر
ازان مینماید بنزد مجملا اخلال عمده باشد در ایصال اب ببعض از مواضع وضوء و خواه ازین یا انکه اخلال
کرده تا ببعض اجزاء مثل انکه اخلال نموده تا ببعض کلمات سوره مبارکه فاتحة الکتاب بلکه ببعض حروف
ان کرچه تبدیل بحرف دیگر بوده تا قسم دوم انست که اتیان بنماز نموده بنحویکه ماق به محکوم
بصحت است نزد بعض علماء و محکوم بفسادات نزد بعضی دیگر مثلا اینکه در صلاة تشهد قصاء
بشهادتین نموده یا بین انی اشهد ان لا الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله نظر باینکه صحت نماز در چنین
صورت عمل بخلاف ما بین علماء است جماعتی دیگر حکم فرموده اند بصحة نماز و جماعتی دیگر حکم فرموده اند ببطلان

انه و این شخص اتیان نموده بانیه فوجد و ن انکه تقلید ان اشخاص نموده باکه نماز را بان نحو صحیح دانسته اند یا انکه در صلوات بر فرض کلمات و ان الطهارات شایع عرصات در تشهد اتیان بان نحو نموده اللهم صل علی محمد و الی یا انکه اتیان بتکبیرة الاحرام نحو نموده در حال صحتی شد نه بنحو تکریر یا انکه در رفع بدین نحو نموده در جمیع تکبیرات نماز باعتقاد انکه رفع بدین در انحالات است یا انکه اتیان بنماز نحو نموده در سعة وقت بالاستغفال ذمه او جاز قضاء بدون اینکه بنای عمل او بنحو فقیهی بوده باکه بالاستغفال ذمه بقضاء اتیان بنماز را در سعة وقت نحو نموده یا ترک از الجنابت از مسجد نحو نموده با نکه نماز ازان ادا در وقت اتیان نماز نحو نموده یا انکه دین در ذمه او بوده و متمکن از اداء ان بوده و علم بوده بعلم رضای صاحب دین از تاخیر در اداء و مع ذلک تاخیر در اداء نحو نموده در حالیکه مشغول بنماز شد با نکه هس لازمی یا زکوة واجبی در ذمه او بوده و ترک در اداء ان نحو نموده و اتیان بنماز در سعة وقت در کدام موارد صحت نماز محل خلاف مابین علماء عظام است قال العلامة فی کتاب التذکرة من التذکرة یجب علی المدیون المبادرة الی قضاء الدین و الایثار تاخیره مع طوله و تمکنه من الاداء و علم صاحب الدین فان اخره لحال هذه کان عاصیا الی ان قال و لا یصح صلوته فی اول الوقت بل از اتضیق و لا یصح منه مع ذلک شیء من الراجحات المرتبة المنافیة للقضاء فی اول اوقاتها کذا عن المدیون من المحقق الراجحة کالزکوة و الخمس و ان لصاحب الدین مطالبته بها الحاکم لانه ایاها فی العادة مطالبون و قال فی المنتهی بعد الحکم بوجوب السعی علی المدیون فی قضاء الدین ما هذا لکلام و لا یصح صلوته فی اول وقتها و کذا کل من الراجحات المنافیة فی اول اوقاتها قبل القضاء مع المطالبة و کذا عن المدیون من المحقق الراجحة کالزکوة و الخمس و قال فی التحریر کل من علیه دین وجب قضاؤه عند المطالبة فی الحال مع القدرة و ان اخره عصی و لا یقبل صلوته فی اول وقتها الراجب اعادتها و قال شیخنا الشهید فی مباحث منها نیات الصلوة من کتاب البیان و لو ترک رد السلام امر رد الودیعة المطالب بها فی الصلوة و هو قادر علی ادائها من غیر ابطال او ابقاء الدین الواجب کذلک فالاقرب علم الابطال سواء ای بفعل من افعال الصلوة بسلک الحاذ او اتیان المطلب بالودیعة او الدین فیصلی بعد سعة الوقت بعد المطالبة فالمشهور بطلانها و کذا باقی العبادات الموسعة کذلک مع المنافات لاداء حق الادمی فلو امکن الجمع بینهما فالاقرب الصحة و الحاصل ان کل من الزکوة و الخمس کذلک و ان لصاحب الدین ان یتصرف کلام البیان و این عبادات صحیح است در نماز در سعة وقت در صورتیکه ترک نکرده یا ضیق در نمو او بوده تا و متمکن بوده باشد از اداء ان ترک اداء ان نموده و هم چنین در صورتیکه متمکن از اداء و علم رضاء صاحب دین نباشد خبر کلام شیخ شهید صحیح است در اینکه مشهور مابین فقهاء اینست و جماعتی دیگر از اصابع علماء اعتقاد اینست که این شخص در چنین صورت

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اگر چه ائمه علیهم السلام نیست لکن نماز با اطمینان کرا عاده باقتضاء ان واجب بوده شاید چنین نیست کلام در اینست همین
از مسلمانان که در میان ایشان مشغول بچنین حقوق بوده در صورتیکه از اداء ترک شان نموده اند یا ان نماز
نموده در بسیوقت لکن نماز ایشان را که عمل خود را مستند ساخته باشد بقول انا شخاصیکه حکم بسلامت نماز
نمیکنند بجمله این قسم این بود که ایشان نماز نموده بحکم نماز ایشان صحیح است بنا بر قول بعضی مجتهدین و باطل است
بنا بر قول بعضی دیگر از مجتهدین لکن نماز این راه که این شخص عامی خود را مستند ساخته باشد بقول انا شخاصیکه
حکم بصحیح میدانند عمل او در ان صورت بلکه با عدم بصیرت چنین عمل از او صادر شده بعد مطلع شده که ان عمل
بنا بمقتضای فرموده بعضی باطل و بمقتضای فرموده بعضی دیگر صحیح بوده شاید بعد از ترک مثل صلوة
دوشم اول یعنی در صورتیکه اخلال نموده مکلف بعضی امور یکه از اجماع علماء منعقد است بر اعتبار ان در نماز
و جهان ظاهر است نظر باینکه صحت عمل در صورتی متحقق است که مکلف اتیان بمامور به نموده باشد و هیچ کس
امر او را خواسته باشد مفروض اینست که مکلف مامور به را بر وجهی که امر خواسته است اتیان نموده است
پس مانی بر عنیر مامور به هست و مامور به غیر مانی بر پس این شخص عاقب است بر ترک مامور به بلکه
بمقتضای برهان این شخص اسوء حالات نسبت بشخصی که بالمره اتیان نماز نموده باشد و طریان اشکال
هر دو در ترک مامور به بعلاوه این شخص نظر از ارتکاب غیر مامور به بقصد انکه مامور به است محکوم است
گفته شود مشروع و مسلم خواهد بود مجملا شبهه در بطلان عمل در صورت مفروض نیست و اما قسم ثانی
پس ظاهر اینست لیز چنین بوده شاید نظر باینکه هرگاه مفروض شود صحت عمل در اینصورت میکونیم حکم بصحت
باینجهت اعتقاد مکلف است که منهی او مامور به است یا اینجهت است که اعتقاد کرده عمل او مطابق شرایط
بعضی از علماء هیچیک از این دو وجه موجب حکم بصحت نمیشوند اما الاول فبالنقض و الحل اما
نقض میکونیم اگر محض اعتقاد مامور به از مکلف کفایت میکرد در صحت عمل او میبایست در اول نیز حکم
بصحت شود نظر باینکه این اعتقاد در انجا ثابت نیست و حال انکه بطلان عمل در انجا مقطوع برات و اما
حل پس میکونیم اعتقاد مکلف مشروط بوده و فرض نمیتوانند شد که دلیل قائم باشد بر جواز اعتقاد مربا خذ ان
اعتقاد مثل اینکه هرگاه این اعتقاد مستند میبود بقول بعض مجتهدین در این صورت حکم بصحت ثابت ظاهر
مقطوع ببود اگر چه فی الحقیقه مطابق با نفس الامر نبوده شاید و اما هرگاه دلیلی نداشته باشیم بر جواز اعتنا
باین ماخذ پس وجود ان اعتقاد با عدم ان مساوی است مثل اینکه فرض شود چنین اعتقادی مستند بر مثل
باشد یا چیزی دیگر مثل ان مجملا اعتقاد مامور به در صورتی نافع هست که حجت شرعی بر ان دلالت باشد بر جواز
اتکال بمستند ان اعتقاد مفروض اینست که اعتقاد این بچاره مستند است بقول ملا مکی یا مثل ان

ودلیل

ودلیل بر جواز اعتماد بان نداریم بلکه دلیل بر خلاف ان موجود است چنانچه از سابق ظاهر میشود بعلاوه علم
دلیل بر جواز اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم جواز اعتماد کالا یخفی علی المتامل و اما ثانی یعنی محض مطابقه
با رای مجتهد با عدم علم مکلف بان پس ابجهت انکه مشتمل است مناط در تکالیف الهیه جلت عظمته اعنی
واراده مکلف است مفروض اینست که این شخص همین العمل بین اعتقاد او چیزی بود که اعتماد بان صحیح نبود
و بعد از ارتفاع از عمل فراه فصلی متخلل شده باشد یا نه مشخص شد که بعض علماء عمل او را بچه کیفیت صحیح میدانند
معلوم است که این شخص صحیح در وقتی میدانند که اتیان عمل ابجهت متابعت و موافقت اعتقاد او بوده باشد
نه اینکه مبنای عمل او چیزی بوده باشد و اتیان عمل بر مبنای غیر صحیح بوده شاید بعد از ترک مثل شخص
مطابقه مافی بر او با اشکال بعضی از معتمدین علماء و بعلاوه مناط در صحت عمل بمقتضای قواعد عدلیه اتیان
عمل است ابجهت مبنای صحیح و این در عمل کلام متحقق نیست بلکه متحقق در عمل کلام محض مطابقه عمل است
بعضی از معتمدین پس مناط و معتبر در صحت عمل مکلف غیر موجود است در عمل کلام و موجود که محض مطابقه بوده
باشد من غیر ارادة کفایت نمیکند در صحت عمل و این قسم نیز مثل قسم اول محکوم بفساد است بجمله انچه گفته شد
عمل این شخص است که اخلال در ملا مکتبی بوده شاید مثل قابل اتیان باشد که مبنی تواند شد نیست و انچه گفته شد
مبنی شد مبنی در عمل این شخص نیست پس عمل نظر بانتفای مبنی صحت محکوم بفساد است نفع مقام
مقتضی اینست که گفته شود که عمل این دو نفر که احد هما عمل او مصداق قسم اول است و ثانی عمل او مصداق
قسم ثانی بمقتضای قواعد عدلیه باید باطل شود و مقبول نشود یا هر دو مردود مقبولیت هر دو قطعی الفساد
است خطا بانتفای شرط قبول در قسم اول قطعا نظر باینکه مفروض اینست که اخلال شده است ببعضی
از امور معتبره در ان اتفاقا پس معیت است که رابطه هر دو مردود شود تفرقه بین دو بیه اول و مقبولیت
ثانی ابجهت محض مطابقه اتفاقیه مدفوع است ببرهان عقلی چه ممکن است عامل اول در موقف حساب
عرض نمایدای معبود حکیم متعال ما هو نفرض امور را باختیار کرد مناط در تکلیف است مساوی نبود بین تفرقه
کما بین ما هو نفرض هست اینست که اتفاق افتاد باعدم شعور و اراده و صفی در عمل آن نبود عدالت
مقتضی اینست که هر دو مجزی باشد از واحد شویم چنین کلامی مطابق عقل و مستحسن است نظیر این است
که دو نفر وکاسه را که از آب مایعی بقصد انکه مافی الکاسه شراب است تناول کردند بعد اتفاق افتاد احد هما
شراب بود و ثانی غیر شراب میکونیم هر دو شریکند در معاقب بودن نظر باینکه در امور ی که مناط در تکلیف
که عبارت از اراده و اختیار بوده شاید هر دو مساویند و محض اتفاق اینکه احد هما غیر شراب بود باعث اولویت
هر دو در امور اختیاریه متفرع نیست و هم چنین است حال هرگاه دو نفر بدو وضعیه در شاید مقارنت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نرونده باعتقاد مذكور و اجتنابست بعد مشخص شد كه يكى اجتنابيه بوده و ديگرى معصومه و الحق ظاهر اينست كه
امام زمان عليه السلام بوده باشد و احتمال نيست كه كسى عارف و عالم بدان فقاهت باشد دعوى اطلاع و
توانائى نمودن بر بطلان چنين عمل اما بنا بر اعتقاد مجتهد ديگر اين شخص اخلال بواجب نموده ظاهر است و اما بنا بر اعتقاد
مجتهد ديگر كه معتقد باين است چنين عمل صحيح است نظر باينكه مشخص است ان شخص حكم بصحت در وقتى ميتواند كه
حين العمل مكلف عالم بوده باشد كه مطاع او چنين حكم نموده علت اختيار او ان عمل را متوانى مفوتى او بوده باشد مع ذلك
اينست كه در اتمام چنين نيت چنين مقتضاى برهان اينست چنانچه احكام بيطلانست در قسم اول از قسم
ثانى نيز چنين بوده باشد و اما قسم سيم يعنى اتيان نماز بنحوى نموده كه مقتضاى اعتقاد كل مجتهدين اخلال بر واجب
واجبات نماز نموده است پس ميگويم اين قسم كرچه بسيار بعيد الوقوع است لكن بر وجهى وقوع حكم بصحت اين
قسم نيز محل اشكال است بلكه بمقتضاى آنچه در قسم ثانى مذكور شد است كه در اين صورت نيز حكم ببطلان
نماز نظر باينكه مبناى اعتقاد اين شخص در اتمام مثلا بر يكى است دليل بر جواز اتكال بان مبنى در دست نيست بلكه
دليل بر خلاف آن موجود است چنانچه مشخص شد پس ظهور مطابقه بنا بر اين كل مثل ظهور مطابقه بنا بر بعض
كفايت نميكند در حكم بصحت و حكم بصحت در صورتيست كه مبناى عمل مكلف فتوى باشد كه دليلى صريح
باشد و دلالت كند بر اينكه فتواى او مبنى عمل ميتواند شد و اين چنانچه در قسم ثانى متفتى بود در اين قسم نيز
متفتى است و اتفاق مطابقه بنا بر اين كل مثل اتفاق مطابقه بنا بر بعض است پس معلوم ميشود كه مبناى عمل اين شخص است مبنى نميتواند شد زيرا كه مبناى عمل تواند شد مبنى نشده است بر اين تمام بلكه
ميتوان گفت اخذ نماز با اعتماد بان مبنى منهى عنه است و نهى مقتضى بطلان است كلا ميگويم سابقا تمام هست
اينست كه آنچه مذكور شد اگرچه مطابق ببرهان و مقرون باعتبار است لكن مستفاد از جمله از اخبار معتبره اينست
كه امر اوسع از اين است نظر باينكه استفاده ميشود از اخبار مذكوره كه هر كه كار كند كسى جاهل بحقيقت حال بوده
باشد پيش خود عمل كند و مشخص شود اتمام مطابق با واقع بوده همين قدر كفايت ميكند در صحت عمل اگرچه
حين العمل عالم بنبوده باشد بحقيقت حال فالمناسب ايراد النصوص المذكورة فنقول منها صحيحة زرارة المروية
فى الفقيه عن ابى جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله زلت بى قدم بعمان فلما بلغنا اتك
امنت فكيف صنعت قال بزعت يا رسول الله فى التراب تال فقال لم كذلك تيمم انما الجهال امتى
صنعت كذا ثم اهوى بيديه الى الارض فوضعهما على الصعيد ثم مسح جبينه باصابعه وكفيه اما ما
بالاخرى ترجمه ظاهر است و اينست كه جناب مغفور كه ابليل و الا اخذ جناب حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند
كه جناب مخزن اسرار الهى جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله در سفرى بعمان با سر فرمودند كه اى عمار بيا بيد

كه تو جنب شده بودى چكار كردى در چاره جنابت خود عمار عرض كرد خود را بخاك غلطانيدم جناب رسالتمآب
فرمودند اين فعل خراست كه اين نوع خود را بخاك ميغلطانند چه اينچنين نكردى بعد از ان دو دست مبارك
خود را بر زمين گذارند بعد از ان دو چنين خود را بانگشتان خود مسح كردند بعد از ان دو كف دست راست را بر
يك يكى مسح كردند و چنانستفاده ميشود كه فرمودند انما صنعت كذا مستفاد از اين كلام ان است كه اگر
چنين كرده بودى عمل تو صحيح و بسيب بود مشخص است كه عمار نميدانست كه چنين ميبايد كرد و مع ذلك
فرمودند كه اگر چنين كرده بودى صحيح بود پس مقتضاى اين كلام شريف اينست كه جاهل بمسئله راهكار پيش
خود عمل كند و مشخص شود مطابق واقع بوده است همين قدر كفايت ميكند در صحت عمل او و هو المطلوب
ومنها الصحيح المروى فى باب العلة التى من اجلها كان الناس يستنجون بثلثة احجار والعلة التى من
من اجلها صار يستنجون بالماء من العلل عن ابى جعفر بابويه عن ابيه عن عبد الله عن محمد عليهم السلام قال كان الناس يستنجون
بثلثة احجار لانهم كانوا يأكلون البسر فكانوا يبعرون بعرا فاذا كان رجل من الانصار اكل البسر فاخذ فى بطنه و
استنجى بالماء فبعثت اليه النبى صلى الله عليه وآله الجارية هو خائف فظن ان يكون قد نزل فيه امر
بسوء فاستحيا به الماء فقال لها علت فى يومك هذا شيئا فقال يا رسول الله انى واليته ما
حاش على الاستنجاء بالماء الا اكلت طعاما فلان بطنى فلم تغن عنى الحجارة شيئا فاستنجيت بالماء
فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله الهنيئا لك فان الله جل وعز قد انزل فيك اية فاخبرك الله تعالى
وبين المتطهرين والمروى فى الفقيه ايضا لكن مرسلا قال وكان الناس يستنجون بالاحجار فاكل رجل
من الانصار طعاما فلان بطنه فاستنجى بالماء فانزل الله سبحانه فيه ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين
فدعاه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له يكون قد نزل فيك امر قال بئس ما ظننت فلما دخل قال رسول الله صلى الله عليه وآله
هل علمت فى يومك هذا شيئا قال نعم يا رسول الله اكلت طعاما فلان بطنى فاستنجيت بالماء فقال له
ابشر فان الله تبارك وتعالى قد انزل فيك ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين فكنت اول التوابين
واول المتطهرين ويقال ان هذا الرجل كان البراء بن معرور وهذا الانصارى حاصل ترجمه مذكور در علل
است كه عادت ناس اين بود كه استنجا نميكردند بسنك چونكه ماكول انها بسر يعنى خرما بقل ازانكه
بحد رطب برسد بود و لهذا اكثر درختان خرما در مدينه ميشد و مثل اين كمتر بود چون كه مردم مدينه
از كسانى بودند كه حضرت جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله كرده بودند كه خود را نيفتد مرتاض ادهم سيد
باين سبب عادت كرده از استنجاء باحجار يا استنجاء باب در اين وقت اية شريفه ان الله يحب التوابين ويحب
المتطهرين بر ان سرور انام نازل شد پس جناب حضرت امر باصحاب ان شخص فرمودند ان شخص را بخوف

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

واستطلاب خدمت امیر مومنان امام مشرف شد بگمان انکه مذهب در باره او نازل شده لهذا استفتاء نمود
باب جناب فخر امام از او استفسار فرمودند در این روز علی از نزد صادر شده است عرض کرد بلی استخاره باب
کرم لکن باعث حیران بنود مکرر انکه چونکه دو خویش میلی در ازاج من هم رسیده از انجاست نفس
لهذا استخاره طلب نمودم پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند کوار باد بتو کرد جناب باریتعالی
عز شانه در حسین عمل تو نازل فرموده است ایه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
عالم دوست میدارد تو به کار دار او دوست میدارد کسانیرا که در صلوة این هستند که خود را بپاک کنند
از کثافات ذکر تو به شاید بلکه چنین باشد مکرر در راغب بان شوند یا همان شخص از جمله تائبین بوده باشد
و جه دلالت حدیث مذکور بر مدعی ظاهر است نظر باینکه باجهل باینکه استخاره باب میتوان کرد بانه
استفتاء نمود باب چونکه علاوه مطابق واقع شده بود محکوم بصحت شد باعلم علی ان بحقیقت حالت نقلا المغنی
المرویی فی باب احکام المستحب فی الصلوة من المقنعة عن علی بن الغمان الرازی انه قال کنت مع اصحابنا
فی سفر و انا امامهم فصلیت بهم المغرب فسهلت فی الرکعتین الاولیین فقال اصحابنا انا
صلیت بنا رکعتین فکلمتهم و کلموا فی فقالوا ما انفی فتعجبت فقلت و لکن لا اعید و انم رکعة فاتممت
برکعة ثم سرنا فاتیت ابا عبد الله علیه السلام فذکرت له الذی کان من امرنا فقال لی انت اصوب منهم فعلیک
انما یعید من لا یدری ما صلی و هذا الاحادیث هو ان قول الماموم ین اما فی فنعید یرشد الی ان الامام
لم یکن جازما بصحة الصلوة مع الاثنان برکعة بل کان متحیرا و متردد او فی ذلک و لا تابعهم الماموم
فی ذلک و مع ذلک متوجه المعصوم علیه السلام فی مغفر و منها مارا علی صحة جمعة من مرتبا الموقف مع الجهل
بلزوم الموقوف فیه کالمتبادر المروی فی الکافی عن ابن مسکان عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
جعلت فداک ان اصابی جهد بن جهلا ان نقضا بالمزلفة فقال یرجعان مکانهما فیقفان بالمشعر حیا
قلت فانه لم یدر هما احد حتی کان الموم و قد افاض الناس قال فلینک راسه ساعة ثم قال لا یدافعا صلیا
المغرب بالمزلفة قلت لم فقال لیس افاضتهما فی صلاتهما قلت لم جعلتهما ظاهرة حیران
حدیث انت کا ابو بصیر عرض کرد حدیث جناب امام جعفر صادق علیه السلام کرا ضد او ند عالم امر ادای نمی
کرد ایشان دو نفر فوق من جاها بود ند بوجوب و وقوف در مشعر الحرام حضرت در جواب فرمودند جهل
وقت کعالم شرند بوجوب و وقوف لازم است عود نمایند بمشعر و سعی در اتفاق وقت نمایند راوی میگوید
عرض کردم کراهت اخبار باینکه مرتبا امر بزرگ کوچ کردند من یعنی تا حال کر مطلع نشده بود ند سئوال
و حال کر مطلع شده اند قدرت بر عود ندارند نظر باینکه کوچ کردند من راوی گفته ایم که عرض کردم حضرت

۴۰ مبارک بنهد یا نه فرمودند ایا این دو نفر نماز صبح را در مزدلفه کر مشهود بوده باشد یا نه ذکر نموده
عرض کردم بلی فرمودند یا در نماز صبح قنوت خوانده اند عرض کردم بلی قنوت خوانده اند پس فرمودند کر حج انها تمام
و صحیح است و حاجت بکار بردن حدیث دلالت میکند بر اینکه هر کا انها تا چیزی را تکلیف صحیح
شد باجهل بر اینکه ان چیز مطلوب بازار هست و در واقع و نفس الامر مطلوب بوده باشد ان چیز کا ازا و صادر شده
قائم مقام ان چیز مطلوب میشود و حجت عمل بنا بر این هر کا یکی از نماز ایان بجزء نمود بقصد مطلوبیت ان نماز
لکن ما فهذه نسیی در دست او نباشد و بعد شخص شد ان چیز مطلوب بوده یا در واقع پس نماز او صحیح خواهد بود
باشد جلیل ان اولی الطول لما است کر محقق اردبیلی قدس سره فرموده اند هر کا یکی چیز را اعتقاد نمود کر مطلوب الزام
هست از هر راه کر تواند این کفایه میکند در صحت عمل او و عبارت لمزوم فی شرح علی الارشاد فی مباحث صلوة
المسافر اینست کلام نعلما هو فی نفس الامر و ان لم یعرف کونه کذلک ما لو کان عالما بانه یجب قصر المغرب
حتی لو اخذ المسافر من غیرهما بل لو لم یاخذ من احد و ظنها کذلک فانه یجب صحیح ما فعله و کذا فی الاعتقادات
و ان لم یاخذ هما من ادلتها فانه یکون ما اعتقده دلیلا او واصلا الی المطلوب و لو کان تقلیدا کذا بعضهم من کلام
منسوب الی المحقق نصیر الملة و الدین قدس سره المعزی و من کلام الشارح اشارات الیه مثل مدرجه
جماعة الطهارة بالجبیرة الماء مع عدم العلم بنجاستها و تصحیح جمع من تردد الموقف و ضیرها تمامیة الاثر
تطلع علیه ان تاملت مثل قول صلی الله علیه و آله الحاجین غلط فی المتیمم کما فعلت کذا فانه یدل علی ان فعل
الصحیح مع انه ما کان یعرف و فی الصحیح من نسی رکعة فعلها استحسنه علیهم مع عدم العلم النفل لا مع تقاضی
کما ذکرت جواب از احادیث مذکوره اما حدیث الاول پس مناسب اینست کر نقل کلام شود در باب از چیزها
و بر تقدیر تسلیم دلالت در لفظ حدیث زیاده و نقصان پس میکوئیم حدیث نجز مذکور مرویت در قضیه
و اما در کافی و فقیه پس مطابق با مدعی مذکور در فقیه نیست اما در کافی پس مذکور در آن بسند صحیح باین طریق
روایت کرده است یونس بن عبد الرحمن از ابی ایوب الخزاز از جناب امام جعفر صادق علیه السلام قال سئلته عن
المتیمم فقال ان عمار بن یاسر اصابته جنابة فتعلک کما یتعلک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله یا عمار تعلک کما تتعلک الدابة فقلت لکیف المتیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فنفخ وجهه ثم مسح وجهه فوق
الکف قلیلا و روایت کرده است چنین حدیث بسند دیکر از ابن ابی عمیر از ابی ایوب مذکور و اما در تهذیب
پس مذکور در آن چنین است روایت کرده بسند صحیح از زراره بن اعین قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن المتیمم فقال ان عمار اصابته جنابة فتعلک کما تتعلک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله هکذا یا عمار
تعلک کما تتعلک الدابة فقلت له کیف المتیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فنفخ وجهه و یدیه فوق

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الکف قلیلا و راست بصار نیز بهمین مانند است و روایت کرده است همین حدیث را بان اسناد دیگر از ابو الفرج
بخوبی که مخالف باظهر است نظر باینکه روایت کرده است از زرارة احمد بن محمد بن ابی نصر که ان بزرگوار روایت کرده از
عبد الله بن بکیر از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده ای عمار بن یاسر رسول الله صلی الله علیه
والمقال یا رسول الله اجنبت اللیلة ولم یکن معی ماء فکیف صنعت قال طرحت ثیابی وقمت علی الصعید
فتمعکت فیه فقال هکذا یصنع الحمار انما قال الله عز وجل فتیمموا صعیدا طیبا فضرب بیدیه علی الارض ثم
ضرب احدیهما علی الاخری ثم مسح بجبینه ثم مسح کفیه بکل واحدة علی الاخری مسح بالیسری علی الیمنی وعلی
الیسری بدقیقم دربیان داعی و باعث بطهور عمار بر انکه در مقام غسل خود را بخاک غلطانید میگویم در روایت
داعی بر این مطلب این بوده چنانچه از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام حاجت بغسل جنابت چنین فرموده اند
یکفیک الصعید عشر سنین یا مثل این یا مثل این شاید این مثل را نکرده اند جعلت لی الارض مسجدا وترابها طهورا یا مثل
انکه ان الله تعم جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا مقتضای ظهور اینطایفه این است که تراب مثل قام مقامات مشترک
در مقام حاجت بغسل و مختصات طهوریه تراب در مقام حاجت بغسل باین نحو است که میباید با ایجاب تیمم بر جنب
باین رسانید یا مثل آن را که میباید بدن را در حوض تراب داخل نمود یا مقایسه یا نکرد تراب نیز طهور است چنین
ترهم کرده بود که کیفیت تطهیر بتراب مثل تطهیر بآبست لهذا بدن خود را بخاک غلطانیده بوده است بعد از
نزد علی این بنا بر خلاف آنرا بتیمم بوده که در مورد فتیمموا صعیدا طیبا نا مسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ان اصل
مطلب است که جواز تمسک بان حدیث بوده بجهت اثبات اینکه هر گاه جاهل بمسئله در مقام امتثال ایتان
بعمل خود بوده اتفاقا آن عمل مطابق واقع شد عمل بر چنین صورت محکوم بصحت خواهد بود پس میگوییم اگر
دلالت حدیث مذکور بر این مطلب ظاهر نیست مگر بجهت اشمال حدیث بلفظ فلا صنعت کذا یعنی استعمال
خاک بان نحو که نموده بود می صحیح بوده میگوییم اعتماد باین حدیث در اثبات این مطلب ممکن نیست اما اولا
بجهت انکه ظاهر میشود و اینرا نیز در سوق بود که عمار در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و از
تمکن از استکشاف آن حقیقت حال از آن سرور اما بر حکم نبوده است که ایشان زمره شانرا با آگاهی خود
چنین کاری میکردند خصوصا در مثل چنین واقعه و اما ثانیا میگوییم مفروض است که عمار جاهل
بود از کیفیت تیمم و معلوم است این کیفیت از امور توقیفیه است که میباید بدست رانجاک زد و بلد
کف مسح بجبهه و ظهر کفین نمود این امر بیت عمال که اگر کسی بدون تعلیم معلمی تواند بان رسید یا وجود دارد بگونه
میفرمایند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر کار چنین عمل نزد خود نموده نبود می خوب و صحیح بود یا بوجود آنکه
نظر بتوقیفیت انتعال بود کرد اند شد کسی نزد خود چنین عملی نماید بقصد امتثال بخلاف غلطیدن بخاک

اذ راهی داشت کرد هم شروع چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت مطلوبه در تیمم و اما ثالثا سیکرد تو هم دلالت
اخبار بجهتی هین لفظ است که مذکور شده از انکار ذکر کردیم در اول مشخص شد که این حدیث مذکور است
در کتب معتبره این اخبار در هیچیک مذکور نیست مگر در فقیه ظاهر اولیت که این اعتماد نکرده بوده است عمار
نظر باینکه تو هم کرده مذکور شد خود را بخاک مالیده جناب رسول خدا ایشان را تقریر فرموده اند که این فعل را انجام
مناسب همین قدر است چنانچه مذکور شد کافی و تهذیب و استبصار همین قدر است بعلاوه سند در فقیه
منتهی میشود بزراره چنانچه از اوامام صادر چنین است در هر دو کتاب روایت نموده است از جناب حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که زراره روایت نموده که از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرموده که عمار بعلاوه قوع واقعه خود خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و المشرف شده عرض
کرد چنانچه واقعه اینست من در شب احتلام شدم و آبی نداشتم از اینجا ظاهر میشود که در شب نوعی بوده که صوم
بخدمت حضرت مکلفان نبوده حضرت فرموده چگونه کار کردی عرض کرد چنان کردم حضرت فرمودند کان فعل
حمارا است در دشت افتم تیمم را تلاوت فرمودند و کیفیت تیمم را بعلاوه تیمم نمودن نمودند کان عمار فرمودند
حکایت باین نحو منافی مطابق اعتبار است و مقتضای اینچنین امری در فقه است است که جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله خود سبقت بسؤال فرمودند الاجزه و چونکه قضیه و اعلاست و راوی و اعلاست
مثل مورد بحث پس مظنون اینست ببیان نهج نقل شده مطابق اعتبار کیفیت مسطوره در اخبار سابقه
بیکلام مذکور بر فرضیه که عبارت از افعال صنعت کرده بوده باشد نوعی نیست که توان بان اعتماد نمود بر التفاتی
بان نیست خصوصا در چنین مقام خطیر که مخالف عقل و قیاس و اصحابت بجمله حکایت عمار مردودیت
بدلیل متعدده و رکیت خاصه و عامه این زیادت که عبارت از افعال صنعت بوده ثابت رهبیک از کتب رهبین
بنظر نرسیده است مگر در فقیه اما صاحب خاصه پس راضنته شده و اما کتب عامه پس در کتاب مصابیح
که از کتب معتبره علماء است روایت نموده است از عمار انه قال کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت
فذکرت للنبی صلی الله علیه و آله فقال کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه و آله بکفیه علی الارض ونفخ فیهما ثم مسح
بهما وجهه وکفیه وفی مشکوة المصابیح وهو ایضا فی کتبهم المعتبرة عن عمار قال جاء رجل الی عمر بن
الخطاب فقال انی اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار لعمر اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت فاما انت
فلم تصل واما انا تمعکت فصلیت وذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه و آله فقال انما کان یکفیک هکذا
فضرب النبی صلی الله علیه و آله بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه قال ربما البخاری
مسلم وفی کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول عن عبد الرحمن ان رجلا اتی عمر انی اجنبت فلم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اهد ماء فقال لا تفعل فقال عمار ما تذكر يا امير المؤمنين اذ انا وانت في سرية فاصابتنا جنابة فلم نجد ماء
فاما انت فلم تصل واما انا فتمعكت في التراب وصليت فذكرت ذلك للنبي صلى الله عليه وآله انما كان
يكفيك ان تضرب بيديك الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك وكفيك مقصود از تطهر اعم از تطهر
مقام است كه شخصي شود عبارتيكه در فقيه مذكور شده ما هذي ندارد بلكه مخالف طريقه ثابته در طرق عامه
وخاصه است بعلاوه آنچه مذكور شد پس مطلق النفاي واعتباري بان زياد بن نيست واما جواب از حديث
ثاني كه مشتمل بر حكايت استنجاء بابت پس ميگوئيم اولا مسلم نداريم دلالت حديث مذكور بر اينكه در آن وقت
انصار معتقد باين بوده باشند تا كه استنجاء بماء واجب متعين بوده باشد بان معني كه استنجاء بماء جايز نبوده باشد
چه اين بسيار بسيار بعيد است سيما بعد از عمومات متكثره دالة بر طهوريت ماء بعنوان اطلاق از كتاب
وسنت مثل قوله تعالى وانزلنا من السماء ماء طهورا وقوله تعالى وينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به
خصوصا بعد از التفات باينكه ابن شريعه وانزلنا من السماء ماء طهورا جزء از سوره فرقان است وسوره
فرقان از سور مكيه است كه در مكه زادها الله تعظيما نازل شده وحكايت انصار در مدينه مشرفه بوده
بعد از مهاجرت از مكه بعلاوه ميگوئيم همين انصار وغيرهم در صورتيكه بدانند انها بالباس انجاسات ملوث
بغائط مثلا كه مكلف مطلقا تطهير نميكردند يا تطهير ميكردند بغير آب هر يك از اين دو كدام باشد
كه من بناشد پس كار مقطوع به است تطهير بايستيكه متلوث بغائط ميشد باب ميكردند
چنانچه ميتوان ادعاء قطع نمود كه در تطهير ان اكتفاء باحجار نميكردند وهم چنين در تطهير بخروج بول
پس بسيار بسيار مستبعد است تطهير لباس را از غائط مثلا باب متعين بوده باشد تا تطهير بخروج
غائط باب جايز نباشد وبعبر متعين بوده باشد تا بالظاهر حديث مذكور اينست كه شيوع عدم بانت استنجاء
باحجار وعادت بان مطرد شائع بوده در نهايت شيوع واطراد عادت بر اين بجهة ندرت باب مذكور
متروكه در زمان بوده بلكه ميگوئيم لا اقل حديث بر شيوع واطراد استنجاء باحجار بعنوان اطلاق
مسلم نيست تطبيق عبارت حديث كه مروه لانهم كانوا يأكلون اليبس وكانوا يسيرون بعد انقي استبراء
عادت انها باينكه در مقام استنجاء باحجار ميكردند بجهة اين بود كه چيزي كه دفع ميشد
از نظر در مقام تغوط مثل پشكل بود در يبوست در اينصورت حاجت باب نبود واسهل نزت
داشت لهذا عادت مطرد بود در استنجاء باحجار واگر كسي بگويد لازم استنجاء باحجار متعين
نميبود وان شخص معتقد انحصار در احجار نميبود پس فشويش واضطراب او در اين صورت
امر از فخر عالم صلى الله عليه وآله با حضار بچه سبب بوده ممكن است جواب گفته شود چون كه عادت

مطرد شده بود در استنجاء باحجار بجهة ندرت اب واين شخص عدول از عادت كرده بود باين جهت
اضطراب اي بجهة او هر سيد در اينوقت بر فرض غض عين از اباء وتسليم بعد اينكه اضطراب بجهة اين
بوده باشد ميگوئيم استبعاد يكرد اول ذكر كرديم بمراتب زايد بر اين ميباشد واما منزوحه آبه شرقيه دمه
مع اين عادي ممكن نيست بجهة اضطراب واين بوده باشد نظر باينكه استنجاء باب اولويت از اقتصار باستنجاء
باحجار هرچ ذكر شد از اينكه مذكور شد كه عبادت دران وقت استنجاء منحصر باشد در احجار فرض فاسد
غايت است از اطراف مخرج التزام تطهير باحجار باين صورت ابعد از سابق است بلي چيزي كه در استنجاء
ميتوان گفت كه حكايت انصار مرويه در كافي نيز هست واز اينجا ظاهر ميشود انحصار استنجاء در آن وقت
قبل از عمل ان شخص انصار در احجار مروي ثقة الاسلام في الصحيح عن جميل بن دراج عن ابي عبد الله
عليه السلام قال في قول الله عز وجل انه يحب التوابين ويحب المتطهرين قال كان الناس يستنجون بالكرسف
ولما نزلت هذه الآية وفيه رجال يحبون ان يتطهروا فخرج اليهم رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا معشر
الانصار ان الله قد اثنى عليكم في الطهور فما طهوركم قالوا نتوضأ للصلاة ونغتسل من الجنابة ونستنجي بالماء
فقال رسول الله صلى الله عليه وآله فهو ذاك عليكم فعليكموه وفي كتاب ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين ظاهر اينست كه مراد از وضوء في قوله ثم اخذ في الوضوء
الاستنجاء باب باشد پس ترجمه ظاهر حديث اينست عادت مردم مطرد شده بود كه استنجاء بكنند باحجار
ميكردند بعد ازان عادت شد استنجاء باب واين استنجاء باب صفة خوبي است پس امر ميشوند بان
جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله وجزء شان نيز بعمل امر ميكنند الى اخره ممكن است جواب گفته شود
باينكه حديث باين گونه كه حديث متروك الظاهر است قطعا نظر باينكه مقتضاي ظاهر اين است كه وقتي
سند بر وجوب استنجاء لازم آيد واجماع فقط بعدان نفي شده ومعين شد استنجاء باب فقط اين خلاف
اجماع است جزما لهذا ممكن است حمل كرده شود باين گونه كه در سابق متعارف ما بين ناس اين بود كه
استنجاء ميكردند بحجر دست مطرد عادت شد استنجاء باب يعني معين شد باب اينرا حمل
ميكنيم در صورتيكه قيامت اقامه كرده باشد از اطراف مخرج واين حمل است صحيح ناخوش در ان نيست مطلب
مگر اينكه مقابله مقتضي اينست كه قبل از اين وقت استنجاء لازم نبوده واجتماع ثابت بوده حالت مطلب اگر چنين
گرده باشد انجاست واين صحيح نيست ممكن است جواب از اين باين گونه كه غايه الامر مستفاد از اين كلام
هست اينست كه سابق بر اين چنين كاري ميكردند اما انكه اين مقتضاي شريعت مطهره غرا بيان
بوده ومطلقا چنين چيزي استفاده نميشود پس معني حديث چنين ميشود كه عادت ناس در جاهليت
چنين بود مطلقا خارج از مخرج بول بوده باشد يا مخرج غائط بجهة كه بعد از اين نسخ شد استنجاء
باب متعين شد هم در مخرج بول وهم در مخرج غائط لكن اطلاق كلام فيست بسوء مسلم است ولكن

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نسبت بغلط محمولست در صورتیکه حدیث کره مثبتا بنظر باجماع وغیره کما بالیات میکنند بر ثبوت استحباء
باجهار و تصریح غایظ حتی در این شریعت در صورتیکه علم تعارض بنا بر این حمامشکالی در حدیث
نیست اگر چه حمل شود احادیث الوضوء در این حدیث بر فعل انصاری بنظر بانیکه چنین چیزی علی سبیل الا
طلاق معتاد کل بود انصاری در صورتیکه لیست مزاج نظر لحسن عقل و مقتضای عمومات کتاب و سنت
که مقتضی ظاهر ثبوت است حکم عدول از ایشان میکنند سوی باب نمودند پس بعد از ملاحظه جمیع
الجهات مذکوره وقت نظر این ظاهر میشود که تمسک بحدیث مذکور در اثبات صحت عمل اگر چه اخراج
خود باشد در صورتیکه مشخص شود که مطابق واقع بوده است ضعیف است قطعا و بر فرض غض عین
از جمیع الجهات مذکوره و تسلیم دلالت حدیث بر این معنی که حدیث حمل شود بر انیکه استحباب بنود و
دلیل شرع که مقتضی آن بود در نظر این شخص نبود و نزد خود چنین اختراعی نمود لکن اقتضای افتاء که مطا
بار ضای الهی باشد نمیشد لهذا عمل این شخص محکوم بصحت نمیکنیم اعتماد باین حدیث در اثبات این مطلب
جسیم در محل کلام بسیار بیوجاست نظر بانیکه کلام در عبادات صحیحه در عبارات موقوف بر معلومیت
تعلق امر و قصد قربت است و با جهال بحقیقت حال چگونه معلوم میشود که امر بآن است و کیف
ممکن است که قصد قربت شود بر خلاف حدیث نظر بانیکه مقصود در ایجاد ازالهٔ نجاست باشد
و مطهر آن در واقع آبست هر گاه چنین نبود کسی که آب عسل نمود تمام عسل که ازالهٔ نجاست باشد
بر آن مترتب میشود اگر چه هرگز بگوش او نرسیده باشد که آب مطهر و مزیل نجاست هست بنا بر این
میکنیم هرگاه کسی هرگز نشنیده باشد که آب از الهٔ غلیظ میتوان نمود لکن نزد خود چنین احتمال داد که ازالهٔ
غلیظ بآن میشود و مقتضای این احتمال بر او اینست عمل نمود قطعا این امر بر آن مترتب میشود لکن
این چگونه میتواند شد تمشی اساس شود در عبادات که با جهال بحقیقت حال اگر کسی علی الاتفاق صادر نشود
و اتفاق افتد مطابق واقع بود حکم شود بر صحت آن نظر بحدیث مذکور بلکه فرق بین بین المقامین چنانچه مر
شد و اما ما نحن فیه از حدیث سیم یعنی حدیث مشتمل بر هیکله فعلا ماموم و اما میکه اخلال بیکرکت از نماز
مرتب کرده بود سهو پس میکنیم این حدیث بنحو دلالت الظاهر است یعنی میتوان ادعاء نمود که
اجماع بر خلاف آنان منعقد است توضیح حال و بیان این مطلب مقتضی اینست که کثیر ذکر اجماع
منعقد است بر انیکه بکل بعنوان عمد در اثنای نماز مقتضی فساد نماز است پس کلام ماموم در
باب انما صلیت بنا که گفتن کلامی است در اثنای نماز متعمدا مقتضی بطلان نماز است قطعا پس چگونه
میتوان کلام معصوم علیهم السلام است اصوب بفهم فعلا و اجمل نمود بر ظاهر خود که مقتضی اینست که اگر نظر

بعد از تکلم اتیان بیکرکعت از نماز هنوز حاجت باعاده نماز نبود لیکن حکم در حق امثال این بود که قبل از تکلم ضمیمه
اتمام نماز نمایند باتیان بیکرکعت باقی و هم چنین است حال نسبت بامام نظر بانیکه کلام امام قلت
ولکن لا اعید و اتمام بیکرکعت کلا یا است صادر از امام بعد از اعتقاد بانیکه اخلال بیکرکعت از نماز کرده چنین
کلامی موجب بطلان نماز است قطعا و مع ذلک چگونه ممکن است که معصوم مرتکب شود بر حرامی که آنرا
اصوب بفهم فعلا یعنی عمل از نزا عمل انما صحیح تر است این در صورتیست بود که حمل شود حدیث بر ظاهر
خود و هر گاه صرف نظر از ظاهر خود شود و بگوئیم مراد این است که ماموم بفهم امام خود بداند بطریقی
تکلیف مفسد باشد که اخلال بیکرکعت از نماز نموده و امام نیز بعد از اعتقاد بواقع تفهیم انما نموده مطا
طریق کرمن اعاده نماز نمیکنم بلکه اکتفاء میکنم باتیان رکعت باقیه در این صورت حکم بصحت نماز امام
صحیح و هم چنین حکم با صوبیت فعل امام از فعل انما لکن حکم کردن انما را بر انیکه امام جاهل بوده
از حقیقت حال بیجا است چه شود که امام واقف بمسئله بود لهذا بمقتضای اعتقاد خود عمل نمود
ولکن چون کار بفعل امام چنین بگیرد مظان آن باشد که ماموم بر اعتماد بآن تواند نمود نبود و ماموم نیز
خود هم عالم بحکم مسئله نبودند لهذا استیذان نماز نمودند و عرض کردند و واقعه را خدمت معصوم
بعد از انکه شرافت حضور ایشان را درک نمود چه شود بفهمد زیرا وقتی الحینان خود بوده که اشتباه نکرده
بوده است بالجمله اعتماد ما موم البته میباید چنین بوده باشد چه اگر چنین نکنیم امام نیز مثل ماموم
جاهل بود چگونه ممکن بود که قصد امتثال تواند نمود چه مشخص است قصد امتثال ممکن نیست مگر اعتقا
فتوی و اعتماد بر حقیقی او یا شک در اصل عمل از جمله محالات است پس اعتماد باین حدیث نیز در
اثبات مطلب بسیار ضعیف و واهی است و اما جواب از حدیث رابع یعنی حدیث مشتمل بر صحت
جمع کسیکه در بین نماز شک کرده باجهال بوجوب وقوف در این بین ظاهر بلکه اظهر از سابقات
بیان آن اینست اولا میگوئیم چگونه ممکن است عاقل این احتمال نیز ندهد که هر گاه فعلی از کسی صادر شد
باجهال بر انیکه آن فعل مطلوب شارع است و در واقع مطلوب شارع نبوده باشد بمحض صدور آن از
فعل از آن شخص نه بقصد امتثال بلکه باجهال بر انیکه مطلوبیت کفایت کند در حصول امتثال و اتیان
ماموربه سبحان الله این چنین است که ممکن نیست که عاقل تفوه تواند نمود و اضرب مقتضای عمل الا
بیشتر و آن را که عارف بعمل او میگوئیم اگر چنین چیزی کفایت میکرد پس معصوم در همین حدیث امر جمیع
مصلین را که در اثنای نماز شک نموده بودند بر جریان مکالمه فیما بین بالمشعر و حال انکه وقوف
جهال آن صادر شده بود و مفروض اینست این قدر کفایت میکند در صورتیکه ممکن از تلافی آن در وقت

اگر کرمن کفایت میکنند

Presented by: Rana Jabir Abbas

٤٧ ان فعل نباشد میکوئیم یا انکه این تفصیل بیوجه است بنابران دین چه باید در نماز تقلید داده شود ملزم امکان ندارد در وقت و علم ان در اول حکم شود بیطلان بخلاف ثانی و حال انکه تقلیدی در کار این نالایق بجلالت حدیث یعنی مذکور صحیح نیست بلکه میکوئیم غایة الامر دلالت علیه بجدیث هست انست که در چنین وقتی حق شخص حکم صحت است و این مستلزم این نیست که از چنین اعمال از او صادر شده کفایت کنند و در حصول امتثال با انکه مخالف عقل و نقلست چه شود و دیگر ان نوشته باشد که در چنین صورت ان فعل در چنین شخصی مطلوب نبوده است چنین حکم بصحت در صورت عدم صدور الجیز بجهة علم مطلوبیت ان چیز است ازانی شخص بخصوصه زیرا که بجهة تحقق مطلوب بودن باین ازانی قبیل میشود که درک اعتباری عرفا تازه بوده و در زمان مشهور نموده است زیرا اختیاری مشهور یکه عبارت از طلوع شمس در زمان عید انضحی بوده باشد و نیز اضطراری مشهور یکه عبارت از طلوع شمس بوده باشد و الیوم مذکور چنین شخصی حکم بصحت مخفی نماند که چه مضمار کلام در تنقیح مرام خارج از اعتدال لکن از انیکه مطلب نیسیار مهم بوده و حل اشکال اعلام بوده جزء تطویل کلام و الطناب مقال در تنقیح مرام ندیده و الله العاصم عن الخلل و الزلل

فی الحکم و الفتوی و القول و العمل بین از جمیع مباحث مذکوره ظاهر شد و حکمات علماء کرام مرقوم انه نماز لازم است که مستند بوده باشد باجتهاد یا تقلید از مجتهد و هر کدام چنین نباشد ان علی محکوم بفساد است خواه اخذ نموده باشد بالبداهة مواخذات یا بالاستدلال و اقران یا بپیش خود بدلیل و تخیین جمع نموده باشد اجمالا از کلمات اعاظم الفحاکم و البراهین مطلب بود مذکور شد و بسیاری از کلمات اصحاب که مقتضی این مطلب است انشاء الله تعالی بعد ازین مذکور خواهد شد ظاهر از صاحب معالم دعوی اتفاق است بنابران مطلب قال فی مقام المستدلال علی انه لابد من تخصیص اهل الذکر فی الایة الشریفة بمن جمع شرایط الفتوی ما هذا لفظه للاتفاق علی عدم وجوب استفتاء غیره بل علی عدم جوازه انتهی کلامه رفع مقامه و معلوم ان الاتفاق علی عدم جواز الاستفتاء من غیر المستجمع للشرایط یستلزم الاتفاق علی عدم جواز العمل بقوله و ظاهر است و قوت دران باب مابین اکابر علماء و مطابق واقع شده باشد یا مخالف و چون بر بسط تمام مخصص شد مقام ثانی در بیان عدم جواز اینکه است بنقل اموات در عمل و بطلان نماز است در صورتیکه مستند بوده باشد بتقلید اموات این معروض مابین فقهاء است قال العلامة اطال الله تعمر محلی الکرامة فی النهایة اختلفوا فی ان من لیس من اهل الاجتهاد هل یجوز له الافتاء بمذهب غیره من المجتهدین الی ان قال ان حکاه عن میت لم یجز الا خذ بقوله لزوال القول بالموت لانعقاد الاجماع مع خلافه بعد موته دون حیوته فذلک علی انه لم یسبق له قول و فائدة تصنیف الکتب مع موت مصنفها الاستفادة طریق الاجتهاد من تصنیفهم

فی الحوادث

١٨ فی الحوادث و کیفیة بناء بعضها علی بعض و معرفة المجمع علیه من المختلف فیه الی ان قال و ان حکی عن مجتهد حی فان سمع منه مشافهة جاز له العمل به و جاز للغیر الحاکی له العمل به ثم قال و هذا هو المعتمد عندی و قال فی التهذیب و هو الغیر المجتهد المفتوی بما یحکیه عن المجتهد الا قرب ان حکی عن میت لم یجز له العمل به لزوال القول بالموت و لهذا ینعقد الاجماع لو خالف حیا و ان حکی عن حی من اهل الاجتهاد فان کان قد سمع منه مشافهة جاز له العمل و لغیره ایضا و ذکر ان السمع من مجرد نقله عن المجتهد و ان کتابته لا الاقرب جواز العمل بها من الغلط و التزویر و الاغلاط و قال فی مبادی الاصول اذا افتی غیر المجتهد بما یحکیه عن المجتهد فان کان یحکی عن میت لم یجز الاخذ بقوله لزوال القول بالموت فان الاجماع لا ینعقد مع خلافه حیا و ینعقد بعد موته و ان کان یحکی عن حی تجتهد فان سمعه منه مشافهة فالاقرب جواز العمل به و ان وجده مکتوبا و کان موثوقا به فالاقرب جواز العمل به ایضا و الاغلاط و قال فی القواعد و لا یحل لعامة الشرایط ارباعضها الحکم و لا الافتاء و لا ینفذ حکم و لا یکفیه فتوی العلماء و لا تقلید المتقدمین فان المیت لا قول له و قال فی الارشاد و لا یحل الحکم و لا الافتاء لغیر الجامع للشرایط و لا یکفیه فتوی العلماء و لا تقلید المتقدمین فان المیت لا یحل تقلیده و ان کان مجتهدا و قال شیخنا الشهید فی الذکری لا یشترط مشافهة المفتی فی العمل بقوله بل یجوز بالروایة عنه ما دام حیا و تقیید جواز العمل بالحکایة من المفتی ما دام کونه حیا یقتضی انتفاؤه بعد موته و هو المطلوب و قال المحقق الثانی فی تعلیقاته علی الارشاد و قد صرح جمع من الاصولیین و الفقهاء باشتراط کون المجتهد حیا یجوز العمل بفتیاه فلا یجوز العمل بقول المجتهد بعد موته و هو قضیته و قال شیخنا الشهید الثانی فی شرح علی اللمعة یجوز للمقلد الفقیر الحی نقل الاحکام الاخیرة و ذلک لا یعد افتاء انما الحکم فیمتنع مطلقا للاجماع علی اشتراط اهلیة المفتوی فی الحاکم حال حضور الامام و غیبته و قال الفاضل المحسن فی الکفایة و لا یحل لفاقد الشرایط کلا او بعضا الحکم و لا الافتاء و لا ینفذ حکمه و لا یکفیه فتوی العلماء و لا تقلید المقدماء فان المیت لا قول له یعول علی العمل بفتیاه و ان کان مجتهدا و لا یخفی علیک ان العبارات المذکورة باسرها صاحیة لما ذکرنا من عدم جواز تقلید الاموات و لو کانوا من اعاظم المجتهدین بل الانظار هو من کثیر من عبارات جماعة من اعاظم الاصحاب دعوی الطباق علمائنا علیه منها ما ذکره شیخنا الشهید فی الذکری ایضا صیث قال و هل یجوز العمل بالروایة عن المیت ظاهر العلماء المنع عنه محتجین بانه لا قول له و لهذا ینعقد الاجماع مع خلافه میتا و جزم بعضهم انتهی و الظاهر ان مراده من البعض بعض علماء العامة کما ستقف علیه فی کلام شیخنا الشهید الثانی و الفاضل المدقق السید الشهیر بالداماد و غیرهما و منها ما ذکره المحقق الثانی فی شرحه علی الالفیة فی شرح قول المکلف

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بها الان من الرعية صنفان مجتهد وفرضه الاخذ بالاستدلال على كل فعل من افعاله ومقلد ويكفيه الاخذ
من المجتهد من قوله اللام في قوله عن المجتهد للعهد الذكري فكانه قال عن المجتهد المذكور ويكون فيه ايماء
لطيف الى اعتبار كون المجتهد الماخوذ عنه حيا فان ذلك مذهب اصحابنا الامامية قاطبة وقد نادوا به
في مصنفاتهم الاصولية والفقهية فاجمعوا من كان حيا ومنها ماذكره شيخنا الشهيد الثاني في المسالك
حيث قال وقد صرح الاصحاب في هذا الباب من كتبهم المختصرة والمطولة وفي غيره باشتراط حيوة المجتهد
في جواز العمل بقوله وان الميت لا يجوز العمل بقوله ولم يتحقق لي الى الان في ذلك خلاف من يعتد بقوله من اصحابنا
وان كان للعامة في ذلك خلاف مشهور ومنها ماذكره في المقاصد العلية قال اللام في قوله عن المجتهد
للعهد الذكري وهو المذكور قبله بيسير اعني المجتهد المتقدم الاخذ بالاستدلال وفيه اشارة لطيفة الى
اشتراط حيوة المجتهد الماخوذ عنه فان ذلك هو المعروف من مذهب الامامية لا نعلم فيه مخالفا منهم
وان كان الجمهور قد اختلفوا في ذلك ومنها ماذكره شيخنا الشيخ حسين والد شيخنا البهائي نور الله
تعالى مرقدهما في شرح الالفية حيث قال واللام في المجتهد للعهد الذكري وفيه ايماء الى اشتراط كونه
حيا كما عليه اصحابنا ومنها ماذكره صاحب المعالم قال لا نعرف خلافا في عدم اشتراط مشافهة المفتي
في العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه مادام حيا ثم قال وهل يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر الاصحاب
الاطباق على عدمه ومن اهل الخلاف من اجازه وقال ايضا ان القول بالجواز اعني جواز تقليد الميت قليل
الجدوى على اصولنا لان المسئلة اجتهادية وفرض العامي فيها الرجوع الى فتوى المجتهد وح
فالقائل بالجواز ان كان ميتا فالرجوع الى فتواه دور ظاهر وان كان حيا فاتباعه فيها والعمل بفتواه في الموتى
في غيرها مخالف لما يظهر من اتفاق علمائنا على المنع من الرجوع الى فتوى الميت مع وجود المجتهد الحي
ومنها ماذكره في منية المريد قال في جواز تقليد المجتهد الميت مع وجود الحي ولا معه الجمهور اقوال اصحها
عندهم جوازه مطلقا لان المذاهب لا تموت بموت اصحابها ولهذا يعتد بها بعدهم في الاجماع والخلاف ولان موت
الشاهد قبل الحكم لا يمنع الحكم بشهادته بخلاف فسقه والثاني لا يجوز مطلقا لفوات اهليته بالموت
ولهذا ينعقد الاجماع بعده ولا ينعقد في حيوته على خلافه وهذا هو المشهور بين اصحابنا خصوصا
المتاخرين منهم بل لا نعلم قائلا بخلافه صريحا ممن يعتد بقوله لكن هذا الدليل لا يتم على اصولنا من ان
العبرة في الاجماع انما هو بدخول المعصوم كما لا يخفى والثالث المنع منه مع وجود الحي لا مع عدمه ومنها
ماذكره ايضا قال لا نجاة للمكلف من اختيار التفريط في جنب الله والتعريض لحدوده بدون الوصول
الى رتبة الاقتدار على استنباط الاحكام التكليفية واقتناصها من اصولها وماخذها بالقوة القريبة

او بالتقليد

او بالتقليد لمن هذا شانه مشافهة او بتوسط عدل فصاعدا بشرط كونه حيا والاستراحة في ذلك الى فتاوى الموتى
كما يصنعه الاغبياء الذين يبنون تكاليفهم على غير اساس هذا بناء بين ان فساده بادي نظر وهو شيء يبرء بطلانه
كل من له بصر فان التقليد من حيث هو غير محصل لليقين وقد دلت الادلة العقلية والنقلية على المنع من اتباع الظن
على اي وجه اتفق ومن كل جهة حصل بل هو مخصوص بمواضع ثبت حكمها بدليل قطعي لا ظني فان اعتماد
في ذلك دور صريح ينقضي البديهة ببطلانه ومن جملة المواضع التي بالقطع ظن القادر على الاستنباط وظن
المقلد المجتهد الحي في قول جمهور العلماء ولم يخالف فيه الا من اوجب الاجتهاد عينا من علمائنا وح فيحتاج
الى اتباع الظن الحاصل من تقليد الميت الى حجة ودليل قاطع وكيف يتصور وجوده ولا يعرف من علمائنا
الماضين قائل بذلك ولا عامل به ومنها ماذكره الفاضل المدقق السيد المشتهر بالداماد في تعليقاته على
العبارة السالفة من الذكري حيث قال قوله وجوزه بعضهم يعني بعضا من العلماء العامة على ما في كتب
الاصول فانا لا نعرف الى الان مخالفا في ذلك من اصحابنا رضوان الله عليهم وقال الفاضل المحقق الاستاد
قدس الله نفسه روحه الزكي وحشره مع اصابة من النبي والوصي ما هذا لفظه وايضا المستند ليس نفس
الظن من حيث هو ظن بل الادلة التي مرت وهي موجودة في حال الحيوة دون الموت ومنها الاجماع وههنا
نقل الاجماع على عدم الجواز بل ربما جعل من المعلوم من مذهب الشيعة انتهى كلامه مرفوع الله تعالى مقامه مراده
نور الله مرقده انه جعل عدم جواز العمل بقول الميت من الامور المعلومة والثابتة في مذهب الشيعة وقال
سيد الفضلاء والمحققين وسند العلماء والمدققين استادنا بل استاد البرية في عصره حشره الله تعالى
مع اجداده في درجاتهم في المصابيح ان القول بالجواز لبعض العامة بناء على اصلهم الفاسد واما الاصحاب
فمذهبهم المنع كما نص عليه غير واحد وحكى المحقق الثاني في تعليقاته على كتاب الامر بالمعروف من الشرايع
عن فخر المحققين انه حكي عن والده العلامة جواز تقليد الميت فيما اذا خلى العصر عن المجتهد واستبعده حيث
قال بعد حكايته قلت هذا بعيد جدا لانه رحمه الله صرح في كتبه الاصولية والفقهية بان الميت لا قول
له واذا كان بحسب الواقع لا قول له لم يتفاوت في عدم جواز الرجوع حال الضرورة والاختيار وقال ولعله
رده اراد الاستعانة بقول المتقدمين في معرفة صور المسائل والاحكام مع انتفاء المرجع ليأتي بالعبادة
على وجه الضرورة لا انه اراد تقليدهم ح مخفي نماند عبارات مذكوره از اعاظم واكابر علماي مسطوره
صريح است در عدم جواز تقليد اموات وانكار احدي از علماي شيعه قدس الله تعالى ارواحهم وحشرهم
مع ائمتهم في اعلى غرفات الجنان تجويز اين مطلب را نفرموده اند بنابراين تشكيكي نيست در ضعف انچه
مرحوم مغفور السيد السند سيد نعمة الله اختيار بلكه احداث نموده اند اگرچه انصاف اينست عبارة مذكوره

كه صريح است در اينكه احدي از علماي شيعه قائل باين مطلب نشده بلكه قول بجواز از بعض علماي عامه است كفايت ميكند
در توهين وتضعيف اين قول وحاجت باستدلال در اظهار فساد اين نيست لكن من باب الاهتمام والاتقان مطلب
تنبيه بر بعض مطالب در اين مقام نمودن بجا است پس ميگوئيم بر اهل انصاف وبصيرت ومعتزل از طريقه جور واعتساف
ومجاجت ظاهر وهويدا است كه با اذعان علماء بر اين مطلب تامل نمودن در اين يا ميل بر خلاف ان نمودن منشاء
ان ملت تامل در مسئله واطراف انست توضيح مرام مقتضي اينست كه گفته شود در سابق بيان شد كه نظير ما نحن فيه
نظير معجوني است كه سلطاني ترتيب داده باشد بعد از ان امر فرموده باشد بعباد خود كه اتيان بان معجون نمايند ومعلوم است
كه عقل قاضي بر اينست كه بر عباد لازم است در صدد تحصيل علم بر ان معجون بر امده باشند ودر صورة علم تمكن
تعلم از سلطان از اشخاصيكه امين سلطان بوده باشند تعلم نمايند چنانچه سابقا مفصلا بيان شد مقصود در اين
مقام اينست كه بيان ماهيت صلوة وامور معتبره در ان كه بمنزله معجون مذكوره است وهم چنين ساير تكاليف
الهيه جلت عظمته در عصر غيبت امام زمان عجل الله تعالى فرجه منحصر است در فقهاي عظام هم امناء الله تعالى
في الحلال والحرام وسابق بيان شد كه جواز اعتماد در اين مطلب بهم بر فقها قدس الله تعالى ارواحهم از جمله امور است
كه محل التشكيك نيست ونظر باينكه طريقه استعلام واستنباط فقهاء غالب امور معتبره در نماز را منحصر است
در ادله ظنيه واختلاف افكار وانظار وتفاوت سليقه واستعداد واذهان امري است ظاهر وهويدا
لهذا اختلاف شده وميشود مابين فقها تا ظهور فجر زميني واسما جناب صاحب العصر والزمان عجل الله تعالى فرجه
بالاده بظهوره ونور عيوننا بتراب نعاله واجماع علماء منعقد بلكه از امور قطعيه است كه مكلفين در امور دين
هر گاه اعتماد كنند باحياي از مجتهدين بيعيب بلكه ماجور ومثاب ميباشد كلاميكه هست در اعتماد نمودن
باموات از مجتهدين است مقصود اينست كه باعانت حضرت الرحيل شانه بوضع خوشي بسهولت بيان شود كه
اعتماد باموات در اين باب نميتوان نمود ميگوئيم تشكيكي در اين نيست كه حجت خداوند عالم جل جلاله در زمان غيبت
امام عليه الاف التحية والسلام بر رعايه مكلفين كه متمكن از استنباط احكام الهيه از مدارك معلومه
نيستند فقهاي عظام كه امناي حضرت رب العالمين وورثه علوم انبياء ومرسلين وحفظ طريقه ائمه
طاهرين عليهم الاف التحية والسلام ميباشند واين مطلب بعقل ونقل ثابت است چنانچه در سابق مفصلا
بيان شد وجمله از اخبار وارده در اين باب بعلاوه انچه در سابق ذكر شد بيانا خواهد شد بنابراين ميگوئيم مفروض
اينست كه اين امناء خالق السما وزمين وقول باستحقاق ائمه طاهرين عليهم السلام اخبار فرموده اند كه در امور
متعلقه بنماز مثلا اعتماد بقول اموات از فقهاء نميتوان نمود بنابراين ميگوئيم تو كه در مسائل نماز خود اعتماد
ميكني بكتاب قواعد يا ارشاد يا لمعه يا الفيه يا شرح لمعه يا مسالك وهكذا هرگاه مستغرق بحار رحمة الله گردند

علام

علام از تو سؤال كند كه اي بنده خلاق اسمان وزمين مرا امين خداوند عالم ميدانستي در احكام الهيه يا نه مشخص است
در جواب خواهي گفت بلي بعد از ان هرگاه بگويد اگر امين خداوند عالم دانستي لهذا بناي تكليف خود را بمقتضاي
قول من قرار ميدادي من كه در همان كتاب كه بناي عمل خود را بر ان گذاشتي تصريح كردم بكلاميكه صريح بود كه بعد از
ممات اعتماد بقول من نميتوان نمود پس چگونه اعتماد بان كردي در مقام امتثال خلاق جهانا از زمين ببين در ان
وقت چه جواب تواني گفت وهم چنين است حال هرگاه در امور صلوة متابعت هريك از شهيدين سعيدين
قدس الله تعالى ارواحهما نمائي وكلام مرحوم علامه در قواعد وغيرهم چنين كلام شهيدين سعيدين وغيرهم
كه صريح در اين بابست در سابق بيان شد پس هرگاه در چنين صورت از عهده جواب قلم ايشان مرحوم علامه
ومثل ايشان نتواني بر امد چگونه از عهده جواب خلاق اسما وزمين خواهي بر امد پس هرگاه فرض شود در مقام
مواخذه وسؤال چنين سؤالي از خلاق عالم جل شانه العالي شود اي بنده من فلان عالم كه تو چنين مطلقا
اخبار نمود اگر معتقد اين بودي كه امين از امناي من بود تا پس چرا متابعت او نكردي در اينكه اخبار
نمود بتو كه در تكاليف الهيه جلت عظمته بعد از موت او اعتماد بقول او نميتوان نمود واگر معتقد اين
نبودي كه امين از امناي من است پس چگونه اعتماد بقول او نمودي در مقام اتيان بمطلوب من ببين چه جواب
خواهي گفت حال خود را ملاحظه كن نسبت بمعجون مرتب از سلطان تامل كن ببين هرگاه جماعتي كه
سابق بر اين از امناي سلطان بودند در بيان اجزاي ان معجون وشرايط ان هريك شرحي قلمي نموده باشند
عمل بمقتضاي قول هريك در حال حيوة او بي اشكال باشد نظر باينكه هريك اميني از امناي ان سلطان
بوده اند وهرگاه هريك در حال حيات خود چنين اخبار نموده باشد كه بعد از فوت من در اتيان بمعجون
مطلوب سلطان اكتفاء بقول من نميتوان نمود تامل كن ببين هيچ عاقلي بعد از اطلاع بر اين مطلب هرگز
اكتفاء خواهد نمود در اتيان بان معجون بگفته ان امنائيكه سابق بوده اند وهم چنين هرگاه فرض شود
ان امناي سابق چيزي در اين باب در دست نباشد لكن امناي سلطان كه موجود هستند در اين عصر
متفق اين شخص باشد كه امناي سلطان هستند هرگاه چنين چيزي از همه انها بلكه از يكنفر از انها
استماع نموده باشي هرگز اكتفا نخواهي نمود در مقام اتيان بمطلوب سلطان بقول ان شخص وهرگاه فرض شود
كسي اكتفا نمود بقول يكي از امناي سابقه در اتيان بمطلوب سلطان هرگاه ان سلطان در مقام سؤال
بگويد اي فلان شخص تو كه از اميني از امناي من شنيدي كه در اتيان بمطلوب من اكتفا بقول ان شخص ميت
نميتوان نمود پس چگونه اكتفاء بان نمودي ببين اگر جواب در انوقت در اينجا تواني گفت در اينجا نيز ميتواني
گفت بلكه بي اشكال چنين كسي در چنين حالت مستحق لوم وعتاب ومذمت وعقاب است همين قدر كفايت

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۵۱۴ پس مقلد خواهد بود میگویم ظاهر این شخص در امثال حالات بنابر قول حرمت بنابر قول میت اول مفروض لا اقل
است پس متعین است ثانی پس صادر ثانیت در حق این شخص که اعلم ان در اینوقت بمقتضی قول میت ثانی
پس اعتماد نمودن این شخص در اینوقت بقول میت و حال آنکه مقتضای کلمات جماعت از اجلا علما قدس الله
تعالی ارواحهم ان المیت لا قول له است کما عتماد بقول میت در حق هیچ مقلد ثابت و جایز نیست و
اوضح از این در افاده این مطلب کلام شیخ شهید ثانی است در مسالک که در سوره وقد رجح
کلام اصحاب باشتراط صیرورة المجتهد فی حیاة العلم بقوله وان المیت لا یجوز العمل بقوله انتهی عبارت از نظر
کرسان بیان شد وجه دلالت واضحیت این ظاهر است واضح از هر کلام محقق ثانی است قال ان
المجتهد از امات سقط بموته اعتبار قوله شرعا بحیث لا یعتد به وهذا شانه لا یجوز الاستناد الیه
شرعا الی اخر ما ذکره دلالت این کلام بر عدم جواز تقلید میت اگرچه بعد این بقاء در تقلید بوده شاهد
ظاهر است وهم چنین ان بزرگوار فرموده متی عرض للفقیه فسق العیاذ بالله او طعن
فی السن کثیرا بحیث اختل فهمه امتنع تقلیده لزوجد المانع ولو کان قد قلده مقلد قبل ذلک
بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله فی مستقبل الزمان یقتضی الاستناد الیه وقد خرج عن الاهلیة
لذلک فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان انتهی کلامه وجه دلالت اینکلام نیز عدم
جواز تقلید میت بعنوان الطلاق اگرچه بعد این استدامه بوده شاهد ناطق است و اینقول مفتی بر اعاظم
از مشایخ عظام ایت کثیرة استفاده خدمت ایشان مشرف شده ایم منهم المولی الاعلم الاعلم
الاکرم والاستاد الاکمل الافخم المولی الشریعة المحمدیة وغیث ما کاد ینطس مولانا آقا محمد باقر ومنهم سیدنا
الاجل قدوة ارباب التحقیق واسوتها الاثبات الذی یعجز العبارة عن تقدیر وصفه ویقصر
المتر الیس الطویلة عن کمال مدح سید المحققین سیدنا السید محمد مهدی ومنهم المولی العلامة المجتهد
والمقوم للقواعد المحررة لاستنباط احکام الدین المبین مولانا المولی العالی سیدنا الامیر السید علیا
اعلی الله تعالی مقامهم وضرحهم مع اجدادهم فی درجاتهم ویدل علیه الصحیح المروی فی العلل عن حسن بن
محبوب عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبد الله علیه السلام تبقی الارض بلا عالم حتی ظاهر یفزع الیه الناس
فی حلالهم وحرامهم فقال اذا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالت اینکه حدیث بر مدعی اقتضا میکند
حدیث اینست که موقوف علیه تحقق عبادت معبود در حق زمان عبادت محقق نخواهد بود و این اینست که
رجوع بعالم حی باشد در حق زمان عبادت محقق نخواهد بود پس در صورتیکه رجوع بعالم حی نباشد
از عالمی که حال صیرورة باو ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب اینست که تقلید میت جایز نیست

۵۱۵ میکند در حق اهل امصار و بعد از انسداد جمیع راه اعتماد بر اجتهاد حاجت بر بیان علاوه بر این قدر نیست بعلاوه
در حکم بعدم جواز اعتماد بقول اموات حاجت باستدلال نیست چه مشخص است حکم بجواز اکتفاء بامر محتاج
بدلیل و برهان است چه کلام راجع بامنیت قول فلان میت حجت است بر مکلفین مشخص است حکم
بحجیت آن محتاج ببرهان است وعدم ظهور حجیت و مستند در اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم جواز
اعتماد پس از جمیع الجهات مذکور شد مشخص میشود انچه از اکثر مرحوم مغفور السید السند السید نعمت الله
اختیار نموده است از قول بجواز تقلید اموات قول لمیت بین الضعف وظاهر البطلان کفایت میکند
در فساد و بطلان آن عدم ظهور چنین قولی در میان علمای شیعه بلکه مفصلا و اسنشد شد که اعاظم
علمای شیعه تصریح مزبوره الذکر چنین قولی در میان علمای شیعه ننموده قائل بان منحصرات در علمای عامی
همین قدر کفایت میکند در رد همین قول مذکور و تضعیف آن والله الموفق للاصابة الی الحق و
الصواب والاجتناب عن الخطاء والزلل وسوء العاقبة از هر میگویم دلالت میکند بر بطلان آن بقول
و بعین تقلید مجتهد حی حدیث صحیح که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع روایت نموده از حسن بن محبوب
عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبد الله علیه السلام تبقی الارض بلا عالم حتی ظاهر یفزع الیه الناس فی حلالهم
و حرامهم فقال اذا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالت اینست که مدلول علیه بحدیث مذکور اینست که
موقوف علیه تحقق عبادت معبود امنیت که رجوع بشود در مسائل آن عبادت نخواهد بود و هر المطلوب
مراد کرد باشد پس در صورتیکه عدم آن شخص عالم زنده عبادت محقق نخواهد بود و هر المطلوب
بجملا تشکیکی در صغرت قول مذکور نیست کلا میکند در این مقام هست امنیت که ایا منع مختص است
بتقلید ابتدائی بنابر این هرگاه در حال صیرورة مجتهد و کسی عمل بقول آن مجتهد نمود بعد فوت شد
بنا بر این باقی بر تقلید خود میتواند ماند یا خیر منع مختص بتقلید ابتدائی نیست بلکه عام است شامل
ابتدائی و استدامی نیز هست پس بمقتضای قول میت جایز نیست اگرچه در حال صیرورة تقلید آن
نموده باشد پس در اینصورت عدول از قول آن مجتهد لازم و متعین است میگویم انچه ظاهر میشود از
کلمات اصحاب ثانی است ملاحظه و تامل کن در عبارات مذکوره بسیار بعید بنظر میرسد از اینکه حکم
بعدم جواز تقلید میت معلل بان شده است ان المیت لا قول له مقتضای این استدلال اینست که اگر قول
موت مجتهد بقاء تقلید ان جایز نیست نظر باینکه میگویم این شخص در زمان حیاة مجتهد نمود و عمل
در اینصورت بقول او قول او را دارد و مدلول هم فرض میکنیم بان قول عمل نمود بعد رجوع سعید ان مجتهد حاصل
بعالم مرجوع نمود میگویم بنابر بقاء این شخص در اینوقت یا مجتهد است یا مقلد مشخص است انتفاء اجتهاد

۵۱۶ بنابر ابتدا دال و هو مستلزم است زوال جواز بزوال تحصیل او بوده ملت پس در چنین صورت جواز ثابت از
بود و اما تمسک بعمومات مرجع پس این نیز تمام نیست نظر باینکه مفروض اینست تقلید مسائل لازم است و در آن عسر و حرج
نیست این شخص مفروض اینست که مسائل لازم خود را نموده از این مجتهد معلوم است عرض مسائل معلوم خود را
بکتاب مجتهد دیگر یا مشخص شود و دنان و حلال و تعسر و در آن نیست که آسان تحمل شده پس بقاء بر تقلید جایز نیست
بلکه عدول متعین است جملا از هر چیز الا انچه ذکر شد مشخص میشود که بر تارک جمله مکلفین لازم است در میان غیبت امام
علیه الصلوة والسلام اخذ مسائل و احکام دین خود را از مجتهدین نموده بالکن لازم نیست از خود مجتهد بلا واسطه
اخذ نماید بلکه این نیز کافی است بلکه از واسطه عادل نیز میتوان نمود مشخص است که اخذ جمیع مسائل الا واسطه
از مجتهد منسوب بعاجلا بشخاص ممکن نخواهد بود چنانچه در عصر ائمه علیهم السلام نیز چنین نبود بلکه شیعیان را ممکن
نبود که اخذ مسائل نموده بالا امام علیهم السلام عرض میکردند در این باب لازم حضرت صادر میشد که رجوع نماید
بفلان شخص مثل ابی بصیر الاسدی چنانچه شعیب حقرفی عرض کرد خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بسیار میشود که محتاج میشوم در مسائل از کرسوال کنم فرمودند سوال کن از ابا بصیر الاسدی وهم چنین محمد بن
مسلم چنانچه روایت شده از عبد الله بن ابی یعفور که گفت عرض کردم خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف شوم خدمت شما و میایند از من سوال میکنند و کاهست جواب انچه را که سوال
میکنند عندا نم جواب فرمودند در چنین حالت سوال کن از محمد بن مسلم بدرستیکه محمد بن مسلم سالها ملازم
از والد بزرگوار ما خود بوده و هم چنین مثل ذکریا بن ادم چنانچه روایت شده از علی بن مسیب که گفت عرض کردم
خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام که منزل من دور است در هر جا نمی ممکن نمیشود مشرف شدن خدمت شما
مسائل دین خود را از کرا اخذ کنم فرمودند اخذ کن از زکریا بن ادم که امین میباشد در امور دین و دنیا وهم چنین یونس
بن عبد الرحمن چنانچه عبد العزیز بن المهتدی گفته که عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام ممکن نمیشود
که هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین خود را از کرا اخذ کنم فرمودند اخذ کن از یونس بن عبد الرحمن جملا
لازم نیست اخذ مسائل از مجتهد بلا واسطه مراجعه بلکه بکتابت یا بواسطه بلکه بوسایط متعدده چنین
اکتفا میتوان نمود بانا کتابه مثل اینکه کسی بگوید مسافت مسائلی متعدده در طول بارف ثبت مینماید منوچهر
خدمت مجتهد رجوب میشود فیه اعتماد باین میتوان نمود در صورتیکه مشخص باشد که جواب از مجتهد بوده شاهد اما
واسطه یا وسایط پس ان نیز چنین است لکن در صورتیکه مسائل متعدده جملا هر چند شاهد لکن با امکان سوال از مجتهد
بدون مشقت و عسر اکتفا بواسطه نمودن مشکلات و در صورت عدم امکان اولی اینست تعیین ان شخص واسطه
از مجتهد شده باشد پس هر چند دون مقتضی اینست که بالکلیة اخذ از مجتهد نماید مشاهر الا از کتاب او لفظا مجتهد

جابر.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بالخط غير در صورتيكه اين اثر علمي بوده ثبات لكن در صورتيكه ثابت فهم از اداء شده باشد بعدالزان بواسطه كه اقتيد از مجتهد
باشد بعدالزان بواسطه عدل ديا بعقد ترجيح دهد ولي را غير الزامي بالكان سوال از متعدد بسهولت كه كفتا
بواحد نمايد اينها در صورت عدالت واسطه است واعتماد بغير عادل نميتواند نمود ذكر در صورتيكه مقرون بقرائن قطعيه
مبرهنه ثابتا بعدالزان كه ظن كلام بان مقام رسيده مناسب است كه بحث شود از طرق ثبوت اجتهاد و عدالت پس بكريم
در اين مقام و مبحث است **مجتهد** در طرق ثبوت اجتهاد است يعني طرقي معرفت مكلفين كه فلان شخص مجتهد است
ميكويم طرقي ان اختباري و اخباري اما اختبار يعني امتحان و استعلام كردن است پس اين مختص اهل علم و كالت از طالبين
بعلوم شرعيه خواه فايز برتبه اجتهاد بوده ثبات يا اينكه نبوده ثبات پس كسيكه عالم بطريقه فقهاء و عارف بسيره مجتهدين بوده باشد
بعدالزانكه ملاحظه تاليفات و مقالات اين شخص را نمود بنظر دقيق متخصص او ميشود كه اين شخص متصف بصفت اجتهاد
هست باينه كلاسيكه در استفتاء هست ليست كه اجتهاد مظنه تحقق ملكه اجتهاد كفايت در حكم باجتهاد اين شخص ميكند ثبات
بلكه لابد است از علم بتحقق ان و الا حكم باينكه فلان شخص مجتهد است نميتوان نمود الكفاء بمظنه خالي از اشكال نيست
بلكه ظاهر عدم الكفاء است پس معتبر علم بتحقق ان است چنانچه قاعده اشتقاق و لغت مقتضي است و اما
اخبار پس هركاه اخبار باجتهاد شخصي صادر شود از دو نفر عادل فصاعدا الكفايا ان ميتوان نمود در صورتيكه
ان دو نفر از اهل معرفت باجتهاد بوده ثبات اگرچه غير مجتهد بوده ثبات باينكه اخبار باجتهاد شخص از دو نفر عادل
عالم يعني اجتهاد صادر شود اعتماد باجتهاد ان شخص ميتوان نمود بلكه ظاهر ايست كه اعتماد باخبار عادل و
نيز ميتوان نمود در صورتيكه ان شخص مخبر از اهل خبرت و بصير باجتهاد بوده ثبات بلكه ان اعتماد در صورتي ميتوان نمود
كه ان شخص مخبر خواه واحد بوده ثبات يا متعدد مخبر عن علم و يقين بوده ثبات باين هركاه مخبر واحد اخبار بمظنه نمايد مثل
اينكه بكويد مظنون من ايست كه فلان شخص مجتهد است الكفاء بان نميتوان نمود هم چنين است حال هركاه
متعدد بوده ثبات لكن در صورتيكه هر دو اخبار بمظنه نمايند و اما هركاه احدهما اخبار بمظنه نمايد و ديكري اخبار
بعلم نمايد ظاهر اينست كه اعتماد ميتوان نمود لكن كلام در اينست اهم مذكور شد كه اعتماد باخبار بكه مستند بمظنه
بوده ثبات يا ميتوان نمود اين در صورتيست كه مظنون شخص مخبر مستند بسبب شرعي نباشد و يا خبر بلكه عالم است پس هركاه مخبر
واحد باستناد اخبار نمايند يا باجتهاد شخصي بمظنه ظن هر دو يا يكي مستند باشد بقول عدل واحد بعدالزان كه اجتهاد
عن علم بوده ثبات يا باعتماد ميتوان نمود ظاهر اين است پس در اينصورت اجتهاد در حق مخبر ادراكي خواهد بود نه وجداني
مخبر اليه مخير ما ذكر شد مشخص ميشود كه ماهست كه مخبر مخبر اليه هر دو باعتماد باجتهاد ان شخص ميتوانند نمود و كاهست
مخبر مخبر اليه هيچيك اعتماد ميتوانند نمود و كاهست مخبر از اعتماد ميتواند نمود لكن مخبر اليه اعتماد ميتواند نمود و كاهست
در صورتيست مخبر خواه واحد بوده ثبات يا متعدد اخبار بعلم و مخبر نمايد يكي در صورتيست مخبر اخبار بمظنه نمايد و ظن

او مستند بسبب شرعي بوده ثبات مثل اينكه از اخبار مظنون تكي شده كه ملكا اجتهاد در فلان شخص ثابتست و اخبار
باين مظنه نمود در اخبار باجتهاد ان شخص در اينصورت هيچيك از مخبر و مخبر اليه اعتماد باجتهاد ان شخص نميتوانند نمود و
وقتيست مخبر مخبر مظنه بوده ثبات باكه مستند بسبب شرعي بوده ثبات مثلا اينكه عدل واحد يا عدلان اخبار باجتهاد شخصي
نموده مانند و مخبر هم در بيانكه ماخوذ شده از اخبار عدل واحد يا عدلان كه اخبار بعلم نموده ثبات پس در اينصورت مخبر اعتماد
باجتهاد ان شخص ميتواند نمود لكن مخبر اليه ظاهر اينست كه اعتماد نميتواند نمود زيرا كه مخبر در اخبار خود مستند
از اهل خبرت و وقتيست بحقيقت اجتهاد بوده ثبات و اما هركاه چنين نبوده باشد مثلا اينكه در نوع عادل مسلم العدالة
يا اينكه عادل اخبار نموده كه فلان شخص مجتهد است لكن ميدانيم اين شخص شخصي است عارف بحقيقت اجتهاد ثبات
در اينصورت ممكن است تفصيل داده شود در مسئله بان نحو كه اگر قول ان در نوع عادل يا اينكه در نوع عادل مفيد مظنه شد
در اتصاف ان شخص بالكر اجتهاد در اينصورت اعتماد توان نمود در اجتهاد اشخص و اما هركاه قول دو عادل
يا يكي مفيد مظنه نشد پس ظاهر اينست كه اكتفاء بان ميتوان نمود پس انا ايم مذكور شد مشخص شد كه هركاه مخبر
عدل واحد عارف بحقيقت اجتهاد اخبار باجتهاد شخصي نمايد بخبر مخبر اعتماد بان ميتوان نمود يا اين در
صورتيست كه مخبر غير مجتهد بوده ثبات يا اكه هم است بان معني هركاه مخبر اخبار باجتهاد شخصي مخبر در خود مخبر
باشد يا مستند باجتهاد او اعتماد بقول خود ان شخص ميتوان نمود مثل اينكه شخص عالم از اهل علم زيرا كه علم
اخبار ميكند باجتهاد و خبر ميكند بعلم من مجتهدم بعنوان قطع اين اخبار را ميتوان اعتماد ميتوان نمود در حكم
باجتهاد و اخبار خود و يا زاين قبيل در اينصورت ميشود اول اينست كه قول اشخص و مظنه مفيد مظنه نيست
دوم اينست كه قول او مفيد مظنه هست في نفسه لكن معارض است بامور ديكر است مثل اينكه مخبر عادل اخبار
ميكند باينكه فلان شخص مشتبه كرده است در اين اخبار بلكه مظنه ملكه اجتهاد در ان قائم نيست سيم اينست كه قول اشخص
مفيد مظنه هست و معارض نيست چهارم اينست كه قول او مفيد قطع است در اينها اخبار نمودن باين تشكيك
در جواز اعتماد در قسم رابع چنانكه تشكيكي نيست در عدم جواز اعتماد بان در قسم اول بلكه ثاني نيز چنين است
كلا ميكه هست در قسم ثالث است اين محل اشكال است لكن ظاهر در نظر اين قاصر عدم جواز اعتماد است اظن استحصال
علم جواز اعتماد و علم حصول براء ذمه پس حصول ملكه اجتهاد در حق او ثبات است اجتهاب از چنين
راه مقتضي عدم است و معارض كه توان اعتماد بان نمود در نظر نيست مكر اجماع بانه لكن اصل اين
ان نسبت بمحل كلام با مظنون العدم است يا مشكوك و على التقديرين رفع يد از اين امر مذكور چنين نميتوان نمود مخبر
نماند از اين امر مذكور مشخص ميشود عدم جواز اكتفاء در حكم باجتهاد شخص بشاهده كه زنا و امر باينكه
متصدي امور فتوي و ورافعات ميباشد و احتمال عامه ناس چنين بوده باشد در اين امور اكر چه معتمد

علمات و زهد و ورع او بوده ثبات باكه در صورتيكه مقرون بقرائن مفيده علم باتصاف او بصفت اجتهاد يا اخبار چنين
علم بان بوده ثبات يا اينقول ظاهر اين سيد جليل سيد نوح و رهم محقق و غير ايشان است و رهم علامه اكتفاء نموده اند
در حكم باجتهاد بظن تحقق ملكه اجتهاد و فرموده اند از اين مظنه حاصل ميشود بشاهده كردن شخص و اكه متصدي
فتوي بوده ثبات بحضور ناس و اجتماع خلايق بر ايشان شخص مراجعه فتوي جماعتي از متدارين يا اليسان موافقت مرجوع
واين دو مطلب تمام نيست پس مشاهده كردن كسي را كه متصدي منصب فتوي است موجب مظنه باينكه ملكه
اجتهاد در ان ثابت است مسلم نيست و بر فرض تسليم اجزاء بهر ظني در اتيان مميتوان نمود چنانچه بيان شد بلكه اينكه
هركاه كسي مطلع باشد بر اينكه فلان شخص در فلان بلد مجتهد است خواه اينكه اهل بلد بوده ثبات يا بيان بان قدر ميتوان
اكتفاء نمود در تقليد ان شخص و اين لازم است فحص و بحث نمايد در اينكه مجتهد ديكر هست در ان بلد يا نه پس بعد از
فحص هركاه مشخص شد انحصار مجتهد در ان شخص در ان امر ظاهر است و اما هركاه مشخص شد وجود مجتهد ديكر در ان
فحص هركاه مشخص شد انحصار مجتهد در ان شخص در ان امر ظاهر است و اما هركاه مشخص شد وجود مجتهد ديكر در ان
بلد يا لازم است فحص و بحث نمايد در اينكه كدام يك اعلم ميباشند تا تقليد اعلم نمايد باينه ظاهر اينست كه لازم
باشد تتبع مقام مقتضي اينست كه كفته شود در اين مقام چند احتمال است اول اينست كسي وارد بلدي شد و عالم
نبود و ميداند در ان بلد مجتهد هست بعد از ورود مطلع شد بر اينكه فلان شخص در ان بلد مجتهد است دوم اينست كه
ميداند در ان بلد فلان شخص مجتهد است لكن عالم نيست در اينكه مجتهد ديكر هست در ان بلد يا نه ظاهر اينست
در هر دو صورت در امور دين خود اعتماد بان مجتهد ميتواند نمود فحص از وجود مجتهد ديكر در ان بلد لازم نيست سيم
اينست كه ميداند در بلد مجتهد در ان بلد خواه اين علم در بدو ورود حاصل شود و يا بعد از تفحص هر دو سبب اكنون علميت احد
مجتهدين بر ديكري معلوم نيست اينجا ميتواند در مقام تقليد اكتفاء بقول هريك خواهد نمايد يا تتبع نمايد و در بعض
مسائل تقليد بعض نمايد و در مسائل ديكر تقليد ديكري اخير بلكه لازم است فحص از اعلميت بعض از بعض ديكر تا بعد
بعد از تفحص كه شخص شد كه بعض از ديكري اعلم است بقول او متعين خواهد بود و الا مخير خواهد بود
ظاهر تفصيل است در اينمقام باين نحو كه مطلع شد در مسئله كه در حال حاضر اين شخص است اختلاف كرده ملة مجتهد
بعض ديكر و ديكر بر خلاف آن كفته در اين صورت ظاهر اينست كه لازم نيست بالفحص و بحث از اوثقيت نمود
باشد بعد از اينكه او ثقيت احد الاشخاص ديكر مشخص شد عملا بمقتضاي او وثق متعين است و اكر مشخص نشد در اين
صورت مخير است در تقليد هريك كه خواسته باشد اما عالم لازم فحص در صورت ثبات مذكوره نظر باطلاق ادله
دال بر حجيت قول مجتهد مثل قول مولينا صاحب الامر عجل الله تعالى فرجه اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها
الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و قول صلى الله عليه و آله العلماء امناء و بين اسرائيل و قول عليكم بالفقهاء و
الا بناء و مقبوله عمر بن حنظله مروي در اصول كافي و فروع عان و مرسله ابادات تهذيب ينظر الى من كان منكم قد روى

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۱ عدم جواز الرجوع فلا ینبغی ما فیه قال اذا تبع العامی بعض المجتهدین فی حکم حادثة و عمل بقوله فیها لم یجز له
الرجوع عنه فی ذلک الحکم بعد ذلک الی غیره اجماعا والوجه عندی جواز العدول الی غیره و به فی مساویه لانه
نفسه ولا یمکن حمله علی العدول من المفضول الی الفاضل ولا علی العدول من الفاضل الی المفضول للزوم العدول
فی الاول و عدم جوازه فی الثانی مطلقا پس مراد در صورت تساوی مجتهدین است چنانچه این مصرح به است
در عبارة السید السند السید عمید الدین در شرح تهذیب الاصول قال اذا قلد العامی احد المجتهدین المتساویین
فی حکم حادثة و عمل علی فتواه فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم الی غیره اجماعا و جوز بعضهم العدول
فی مساوی ذلک الحکم لا فیه بعینه و هو اختیار المصنف پس عبارت نهایه محمول است در صورت تساوی
مجتهدین لکن دعوی اجماع در عدم جواز عدول در اینوقت منافی با حکم بجواز است در تذکره و نهایة
الاحکام و قبل از ایشان مرحوم محقق در معتبر و عبارت این دو بزرگوار مذکور شد تحقیق حال در این مقام
مقتضی اینست که گفته شود تامل نباید نمود در جواز رجوع بمجتهد در سایر احکام نظر بعموم ادله دالّه بر حجیت
قول مجتهد علی وجه الاطلاق و رجوع ببعضی از مجتهدین در بعضی از مسائل موجب این نمیشود که قول دیگری از
حجیت خارج شود در حق این شخص کلامیکه در این مقام هست اینست که آیا این یعنی جواز رجوع بغیر این مجتهد در
صورتی است که در بدو امر عازم نشده باشد که در کل امور تقلید آن مجتهد کرده باشد یا عام است پس رجوع
جایز خواهد بود اگرچه عازم شده در کل مسائل تقلید آن مجتهد نموده باشد ظاهر اینست که رجوع در بعض دیگر
جایز بوده باشد اگرچه در بدایة امر عازم این شده باشد که در کل مسائل تقلید او را نموده باشد تنقیح مقام مقتضی اینست
که گفته شود مسئله متصور بچند صورت اول آنست که شخص مقلد در بدو امر قرار داد که تقلید دو مجتهد
متساویین را نموده باشد در بعض مسائل تقلید یکی و در بعضی دیگر تقلید دیگری دویم آنست در بعض مسائل
تقلید احد مجتهدین را نمود با غفلت و عدم التفات از تقلید در بعضی سیم آنست که قرار داد در کل مسائل
تقلید یکی از دو مجتهد را نموده باشد قبل از اینکه این عزم فعلیت هم رساند مطلقا یعنی قبل از اینکه تقلید نماید
اگرچه در بعض مسائل بوده باشد عزم او قرار گرفت که تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد در کل مسائل یا در بعض
مسائل چهارم مثل سیم است لکن بعد از تقلید در بعض مسائل میخواهد در بعض مسائل تقلید مجتهد دیگر را
نموده باشد ظاهر اینست منع و محظوری در هیچیک نبوده باشد اما قسم اول و ثانی پس وجه آن ظاهر است نظر
باینکه مفروض این است دو مجتهد مثلا هر دو مساویند نظر بادله سابقه و غیرها قول هریک حجت است
در حق این شخص پس چنانچه ممکن است در کل مسائل تقلید بعض نماید توزیع نیز جایز خواهد بود دلیلیکه
دلالت کند براینکه باید مبلغ احکام شرعیه بالاضافه بهر مکلفی واحد بوده باشد نیست بلکه مقتضای

عمومات

۲ عمومات و اطلاقات سابقه خلاف اینست و اما قسم ثالث که عازم این شد که در جمیع مسائل تقلید احد مجتهدین
نموده باشد بعد رای او قرار گرفت در کل مسائل تقلید دیگری را نموده باشد یا توزیع نماید پس در این نیز اشکال
نباید نمود نظر بادله دالّه بر حجیت قول مجتهد نسبت بمقلد بعلاوه آنکه قطع حاصل است که قبل از این عزم
در حق این شخص مجوز بود هر یک از اقسام مذکوره قطعا پس استصحاب مقتضی بقای آنست عزم مکلف
براینکه در کل مسائل تقلید یکی خواهد نمود موجب تقیید آن ادله و رافع حکم استصحاب نمیتواند شد
و هم چنین است حال در قسم رابع و جواز این نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود کلامیکه هست در این بعض است
که تقلید آن مجتهد نموده الحال میتواند در آن بعض تقلید مجتهد دیگر نموده یا نه این منقسم بدو قسم میشود
یک قسم آنست که مجتهد دیگر موافق است با آن مجتهد در حکم یا مخالف در صورت اول نیز تاملی در جواز
نباید نمود باین نحو چنانچه در اول مطاع خود را آن مجتهد قرار داده بود حال مطاع خود را این مجتهد قرار داده
یعنی حین العمل چنین التفات نماید ثمره در حال ممات احد مجتهدین ظاهر میشود در بقای بر تقلید و عدم
آن بنابراین مبنای عمل این شخص بطریق ممکن خواهد بود قول این مجتهد و قول آن مجتهد و کسر آیه و این اشکال است
و در صورت ثانیه یعنی صورتیکه قول مجتهد ثانی مخالف بوده باشد با قول مجتهد اول مثل اینکه احدهما حکم به صحت
بوده باشد و دیگری ببطلان یا احدهما حرام بوده باشد و دیگری واجب اشکالیکه در اینصورت میتوان نمود اینست
که بعد از آنکه این شخص قول بصحت را مثلا اختیار نمود در مقام عمل پس حکم الهی جل شانه در حق این شخص آن
خواهد بود و بنابراین هرگاه تجویز عدول از این تقلید نمائیم و تجویز تقلید قول مخالف نمائیم در همان مسئله
لازم می آید قول بصحت و قول ببطلان هر دو نسبت بشخص واحد حق بوده باشد و این محال است جواب از آن
این است محال اجتماع صحت و فساد است یعنی در آن واحد چیزی صحیح بوده باشد و باطل نسبت بشخص واحد
و این لازم نیست بلکه لازم آنست چیزی صحیح بود باعتقاد شخص در وقتی باعتبار چیزی و همان چیز در وقت
دیگر باعتبار همان چیز محکوم ببطلان بوده باشد و استحاله این مسلم نیست مثل آنکه مجتهدی چیزی را واجب
دانست در وقتی باعتبار دلیلی در وقت دیگر همان چیز را حرام دانست باعتبار دلیل دیگر مجملا حکم بعدم
جواز عدول در اینصورت نیز نمیتوان نمود بلکه دور نیست که عدول در اینجا جایز بوده باشد چنانچه مفرع
بر در کلام محقق است در معتبر و کلام مرحوم علامه است در نهایة الاصول و غیره مسلم نیست چنانچه
مشخص شد لکن انصاف اینست که تجویز عدول در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم ثابت
در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت فرض اینست احد مجتهدین چنین استنباط نموده که آن حکم ثابت نسبت
بشئ معین وجوبست نه حرمت و مجتهد دیگر چنین استنباط نموده که آن حکم ثابت حرمت است نه وجوب

۳ مفروض اینست رجحانی و مزیتی در حق احد مجتهدین نسبت بدیگری ثابت نیست مفروض اینست مقلد
یا با عدم اطلاع بفتوی مجتهد دیگر یا با اطلاع لکن نظر بمساوات مابین مجتهدین مخیر بود در اختیار
هریک که خواسته باشد وجوب را اختیار نمود بمقتضای آن معمول داشت و مع ذلک اعتقاد حرمت
در آن در حق آن مقلد باعتقاد آنکه در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت ممکن نیست و حال اینجا براینکه مجتهد
حکم بوجوب چیزی نمود باعتبار دلیلی و بعد حکم بحرمت آن نمود باعتبار دلیل دیگر صحیح نیست بجهة آنکه در
ثانی که حکم بحرمت آن مینماید باعتبار دلیلی معتقد این است که در اول اشتباه نموده بوده است حکم واقع نبوده
است مگر حرمت و در ما نحن فیه چنین نیست نظر باینکه فرض مساوات بین مجتهدین و عدم رجحان احدهما
است بر دیگری در نظر آن مقلد مفروض اینست نظر بفتوی احد مجتهدین معتقد وجوب او شد بمقتضای
آن معمول داشت و مع ذلک معتقد حرمت آن شود که در واقع چنین است غیر معقول است پس عدول
از قول مجتهدی بقول مجتهد دیگر در مسئله واحده در صورت اختلاف با فرض مساوات صحیح نیست بلی
هرگاه احدهما در نظر او رجحانی هم رسانید آن محل کلام نیست بلکه آن از قبیل عدول از قول مفضول است
بقول فاضل و دانسته شد که عدول در چنین صورت لازم خواهد بود از آنچه مذکور شد ظاهر میشود هرگاه
دو دلیل معارض باشد در نظر مجتهدی بدون آنکه رجحان احد دلیلین بر دیگری علم ممکن نبوده باشد
در اینصورت تکلیف مجتهد تخییر است در مقام فتوی لکن هرگاه در مقام عمل اختیار احدهما نمود در مقام
دیگر اختیار دیگری نمیتواند نمود با بقای اعتقاد مساوات مابین دلیلین و ممکن است حمل عبارت معتبر
و تذکره و نهایة الاحکام بر عدول بقول مساوی در حکم دیگر و این اگرچه خلاف ظاهر است لکن ارتکاب
مخالفت ظاهر اولی است از حمل بر ظاهر چنانچه وجه آن بعد از تامل در آنچه مذکور شد ظاهر میشود و اما
ما ذکره شیخنا الشهید الثانی حیث قال لو تعدد المفتی و تساووا فی العلم والدین وقلنا بتخییر مقلده
فی تقلید من شاء فیما نزل به ثم اذا حضرت واقعة اخری فهل یجب علیه الرجوع فیها الی الاول ام له ان یعدل
اوجه و کذا القول فی تلک الواقعة فی وقت آخر فلیس من هذا القبیل ای من قبیل کلام المعتبر والتذکرة
شاید وجه آن بوده باشد واقعه که در آن رجوع نموده بود باحد مفتیین متساویین هرگاه عین آن واقعه
در وقت دیگر اتفاق افتد اعتماد بآنچه در سابق از مفتی شنیده مشکل است نظر باحتمال تجدد رای
او بمقتضای فرموده شیخ شهید آنست که رجوع در آن واقعه در وقت دیگر بمفتی دیگر که مساوی با اول
بوده باشد میتواند نمود و این مفتی ثانی یا موافق با اول حکم خواهد نمود یا مخالف علی التقدیرین بمقتضای
آن عمل میتواند نمود اما بنا بر اول پس وجه آن ظاهر است و اما بنا بر ثانی پس نظر باحتمال عدم بقای

مفتی

۴ مفتی اول بر آن فتوی اول این شخص عمل بمقتضای قول مفتی ثانی میتواند نمود و اشکالیکه مذکور شد نظر باحتمال
مذکور وارد نیست چنانچه وجه آن بعد از تامل دقیق ظاهر میشود بدانکه امر فتوی اگرچه امریست در نهایت
عظم و خطر آن خطیر است در غایت جسیم لکن مفتی بعد از آنکه اهلیت این منصب جلیل را بهم رسانید و صرف
طاقت و بذل جهد خود را نمود در خدمت شریعت مطهره و انقاذ عباد را از ضلالت جهالت و ضلالت
و اصرار در نشر مستحسنات شرعیه و مبالغه در قلع و قمع مبغوضات الهیه جلت عظمته نمود فایز خواهد بود
بمواهب غیر متناهیه واهب متعال جل شانه اخبار از رسول مختار و ائمه اطهار علیه و علیهم آلاف التحیة
من الله الغفار در مدح بلیغ این منصب شریف علاوه بر آنست که توان استقصاء نمود اگرچه در زمان سابق
جمله از اخبار مشتمله بر این مطلب مذکور شد لکن نظر باینکه تکرر اطلاع موجب مزید رغبت مؤمنان است
در اهتمام بآن لهذا مناسب دانست ختم مقام نماید بایراد جمله دیگر از آن اخبار پس میگوئیم از جمله حدیثی است
۱ در تفسیر منسوب بجناب کاشف اسرار الهی جناب امام حسن عسکری علیه و علی آبائه و خلیفته آلاف
التحیة والسلام که آنحضرت روایت فرموده از جناب علی بن الحسین علیهما السلام که فرموده حدیثی که حاصل
مضمون آن اینست از جانب خداوند عالم جل شانه وحی رسید بحضرت موسی ع که ای موسی محبت مرا در قلوب
عبادم داخل و محکم گردان و محبوب گردان بندگان مرا بسوی من حضرت موسی ع عرض کرد ای پروردگار من
چکار کنم که این ثمره بر این مترتب شود خطاب رسید که متذکر کن بندگان مرا بنعم ظاهره و باطنه من تا آنکه محبت من در قلوب
ایشان جا کند ای موسی هرگاه فراری گشته از درگاه مرا برگردانی یا گمراه شده از درگاه مرا هدایت نمائی این بهتر است از برای
تو از عبادت صد سال که روزهای آن را روزه باشی و شبها را مشغول عبادت شده باشی حضرت موسی عرض کرد
ای پروردگار من کیست آن بنده که از درگاه تو فرار کرده باشد جواب رسید آن شخص کسی است که طغیان و سرکشی
در معصیت کرده باشد عرض کرد آن گمراه شده از درگاه تو کیست فرمود آن کسی است که جاهل بامام زمان خود بوده باشد
بشناسان تو او را امام زمان او را و هم چنین آن گمراه شده کسی است که غایب بوده باشد از امام زمان خود بعد از آنکه
عارف بامام زمان خود باشد در صورتیکه جاهل بوده باشد بشریعت دین خود تعلیم نما باو شریعت دین او را و آنچه که
عبادت پروردگار و چیزی که موجب توصل برضای الهی است باو تعلیم نما بعد از آن جناب علی بن الحسین علیهما السلام
۲ فرمودند بشارت دهید علمای شیعیان ما را بثواب بسیار و جزای عظیم و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج
از جناب حضرت امام حسن عسکری ع مرویست که آنحضرت روایت فرموده از جناب سید اوصیا جناب امیر المؤمنین ع
که فرموده کلامیکه حاصل مضمون آن اینست کسیکه از شیعیان ما عالم بشریعت ما بوده باشد پس بیرون بیاورد ضعفای
شیعیان ما را از تاریکی جهل بسوی نور علم که ما باو عطا فرموده ایم می آید در روز قیامت و حال آنکه بر سر او

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تاجی بوده باشد از نور که نور او احاطه کند بجمیع اهل عرصات و بر بدن او حله باشد که جمیع دنیا و ما فیها مقاومت نمیکند
پست ترین نخ او را بعد از آن منادی ندا میکند با اهل محشر ای بندگان خدا این شخص عالمی است از جمله تلامذه
بعض علمای آل محمد صلی الله علیه و آله پس هر کس را در دنیا که این شخص عالم از حیرت جهل خارج نموده باشد باید متمسک شود
بنور این تا آنکه بیرون ببرد او را از حیرت ظلمت و تاریکی این عرصات بسوی درجات بهشت پس بیرون میبرد از آن ظلمت
عرصات هر کسی که تعلیم نموده باشد او را در دنیا امر خیری را یا گشوده باشد از قلب او قفل جهل را یا شبهه را از او رفع
نموده باشد و ایضا در تفسیر مذکور در تفسیر آیه شریفه و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین ۳
احسانا و ذی القربی و الیتامی و هم چنین در کتاب احتجاج از آن امام عالیمقام اعنی جناب امام حسن عسکری علی
الصلوة و السلام ماثور است که فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده
بر احسان بر ایتام بجهت منقطع شدن انها از پدران خود پس هر کس محافظت کند این ایتام را محافظت فرماید
خداوند عالم او را و کسی که نوازش و احسان کند در حق ایتام احسان فرماید خداوند عالم جل شانه در حق او و کسیکه
دست خود را بر سر یتیمی بکشد بجهت محبت نمودن بر آن مقرر میفرماید خداوند عالم عز شانه بجهت او در بهشت
بازای هر مویی که دست او بان رسیده است قصری بزرگ و وسیع تر بوده باشد از دنیا و انچه در دنیا است و در آن
قصر هست هر چه را که خواسته باشد و جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعد از ذکر این فرمودند محتاج تر
باحسان از این یتیم یتیمیست که منقطع باشد از امام زمان خود و قدرت بر رسیدن بخدمت امام خود
نداشته باشد و در مسائل دین خود معطل و حیران باشد متنبه شوید کسیکه از شیعیان ما که عالم باشد بعلوم
ما این شخص جاهل بشریعت ما که محروم است از سعادت مشاهده جمال ما یتیمی است در دامن او پس کسی که
هدایت و ارشاد و تعلیم نماید او را بشریعت ما میباشد با ما در منازل عالیه ما در بهشت و ایضا در تفسیر ۴
مذکور و احتجاج روایت شده از جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که روایت فرموده از کاشف الاسرار و الدقائق
جناب حضرت امام حسن علیه السلام که فرموده اند فضیلت کسی که متکفل ایتام آل محمد بوده باشد ایتامی که منقطع از ائمه
خود بوده باشند و فرو رفته باشند در گرداب جهل بیرون بیاورد انها را از گرداب جهل و رفع شبهات
انها کند بر فضیلت کسانی که متکفل ایتام هستند باطعام و اکسای انها مثل فضیلت آفتاب است که اعظم کواکب
مشرقه است بر سها که اصغر کواکب است و ایضا در کتابین مذکورین مرویست از ان امام عالیمقام که روایت ۵
فرموده از جناب حضرت امام حسین علیه السلام که آن حضرت فرموده اند کسیکه متکفل احوال یتیمی که دست او بما نمیرسد بسبب
محنتهائیکه بما رسیده و میرسد و بسبب مخفی بودن ما متکفل چنین یتیمی از ایتام ما میشود پس تعلیم نماید او را از علوم
که از ما صادر شده است تا آنکه او را ارشاد و هدایت نماید خطاب میرسد از جانب خداوند عالم جل شانه باو ایها

العبد

العبد الکریم المواسی منا اولی ام بکرم از تو ای ملائکه من بکرم دانید از برای این بنده من در بهشت بعدد هر حرفیکه تعلیم
نموده است هزار هزار قصر و ضم کنند بان قصرها آنچه را که لایق بانها است از سایر نعمتها و ایضا در تفسیر مذکور از ان
امام عالیمقام مرویست که فرموده ضعیفه مشرف شد بخدمت جناب سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که من والده
ضعیفه دارم مشتبه شده است بر او در امر نماز او بعض چیزها مرا فرستاده است بخدمت شما که از ان استفسار کرده
باشم حضرت جواب فرمودند ثانیا سوال کرد جواب فرمودند ثالثا سوال کرد جواب فرمودند تا ده مرتبه سوال
کرد جواب فرمودند شنید بعد از آن ضعیفه اظهار معذرت و خجالت کرد از کثرت سوال و عرض کرد دیگر شما را مشقت
نمیدهم ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب سیده نساء فرمودند سوال کن هر چه خواهی یعنی ترک سوال
از امور نماز مکن میشود یعنی آنکه بر من در جواب مشقتی بوده باشد آیا کسی که نفس خود را اجیر نماید که بالا ببرد از برای آنکه
بار سنگینی را به پشت بام ببرد و اجر او صد هزار اشرفی بوده باشد آیا بر این شخص حمل این چیز گران است با این
اجرت ضعیفه عرض کرد نه گران نخواهد بود پس سیده نساء فرمودند اجرت من در جواب هر مسئله بیشتر است از انکه
از عرش تا هفت طبقه زمین را پر از جواهر باشد پس من سزاوارتر از این شخص میباشم که بر من شاق نباشد
جواب از مسئله و شنیدم از والد بزرگوار خود صلی الله علیه و آله که فرمودند علمای شیعیان ما محشور میشوند
در روز قیامت پس خلعت داده خواهند بود از خلعتهای کرامات بمقدار کثرت علوم انها و بقدر سعی و اهتمام
انها در ارشاد و تعلیم بندگان خدا تا آنکه هست خلعت داده خواهد شد بیک عالم از علما هزار هزار حله از نور
بعد از آن منادی از جانب پروردگار عالم جل شانه ندا خواهد نمود که ای علمائیکه متکفل ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله
بوده اید و بیرون آورده اید انها را از جهالت در وقتیکه منقطع بوده اند انها از پدران خود که ائمه طاهرین
علیهم السلام بوده باشد این اشخاصی بوده اند که تعلیم نموده اید شما انها را و باعانت شما از کوره جهالت خارج
شده اند پس خلعت بدهید بر انها پس انعلما خلعت میدهند بر هر یک از آن ایتام ائمه علیهم السلام
بمقدار علومیکه اخذ کرده اند از انها تا بجائی میرسد که هست بیک نفر صد هزار خلعت داده خواهد شد و هم
چنین خلعت میدهند ان ایتام بر کسانیکه از انها تعلم گرفته اند انوقت خطاب از جانب پروردگار عالم
جل شانه میرسد که بدهید باین علما عوض آنچه را که دادند بمتعلمین خود بلکه ضعف آن پس آنچه را که بمتعلمین خود داده
بوده اند میدهند بانها بلکه ضعف ان میدهند انوقت جناب سیده نساء فرمودند که یک نخ از ان
خلعتها بهتر است از هر چه در دنیا بان افتاب تابیده هزار هزار بار و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج ۷
از ان امام عالیمقام علیه الصلوة والسلام مرویست که روایت فرموده از کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام
جعفر صادق ع که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که علمای شیعه ما سد میکنند رخنهائی را که شیطان

و اعوان او مسلط میشوند بر ایشان و منع مینمایند ان شیاطین را از مسلط شدن بر ضعفای از شیعیان
ما پس کسیکه از شیعیان ما نفس خود را نصب نموده از برای این مطلب مقام این شخص در نزد خداوند عالم
بهتر است از کسانیکه جهاد میکنند با روم و ترک و خزر هزار هزار مرتبه بجهت آنکه این شخص عالم رفع میکند دشمن را
از دین شیعیان ما و این شخص که جهاد میکند با روم و خزر دفع میکند دشمن را از ابدان شیعیان ما و ایضا
در دو کتاب مذکور مرویست از جناب امام عالیمقام علیه الصلوة والسلام که روایت فرموده از جناب امام موسی ۸
بن جعفر علیهما السلام که فرموده فقیهیکه انقاذ و خلاص نماید یتیمی از ایتام ما که منقطع میباشد از خدمت ما
و محروم است از سعادت مشاهده جمال ما از شر شیطان بسبب تعلیم نمودن او را از امور یکه محتاج الیها است
در دین چنین فقیهی شدید تر است بر ابلیس از هزار عابد بجهت آنکه عابد هم او همین مصلحت نفس خود است
و این شخص فقیه چنانچه مقصود او مصلحت نفس خود هست مصلحت کافه بندگان و کنیزان خداوند هم هست
تا آنکه مستخلص نماید انها را از دست ابلیس و توابع او پس چنین شخصی بهتر است نزد خداوند عالم جل
شانه از هزار هزار عابد و هزار هزار عابده و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت امام ۹
حسن عسکری علیه السلام مرویست که آنحضرت روایت فرموده از جناب محمد بن علی ظاهر اینست که مراد جناب
امام محمد تقی بوده باشد چنانچه مصرح بر در احتجاج است که آنحضرت فرمودند کسیکه متکفل شود ایتام
آل محمد را که منقطع میباشند از امام زمان خود و متحیر اند در جهالت و اسیر میباشند در دست شیاطین
و در دست نواصب از دشمنان ما پس استنقاذ و خلاص کند انها را از دست این شیاطین و نواصب
بیرون آورد انها را از حیرت جهل و ضلالت و از مقهور بودن شیاطین بسبب باطل کردن وساوس انها را
و مقهور کردن نواصب بسبب اتمام حجج پروردگار ایشان و دلیل ائمه ایشان هر اینه این اشخاص فضیلت
داده شده اند از جانب پروردگار عالم جلت عظمته بر قاطبه بندگان زیاده از فضل آسمان بر زمین و زیاده تر فضیلت
عرش و کرسی و حجب بر آسمان و فضل چنین اشخاص بر عابد مثل فضل ماه است در شب چهارده بر خفی ترین
ستاره که در آسمان هست و ایضا در تفسیر مذکور از جناب امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده که آن
حضرت فرموده اند علمای شیعیان ما ان علمائیکه حافظ ضعفاء و محبین ما میباشند خواهند آمد و اعطاء در ۱۰
روز قیامت و حال آنکه در سر هر یک از ان علما تاجی است که نور ان ساطع و منتشر است در عرصات قیامت
و خانهای ان معادل سیصد هزار سال است پس شعاع تاجهای ان علما منتشر و پهن است در همه عرصات
پس باقی نمیماند در انجا یتیمی که در دار دنیا ان علما انها را از ظلمت جهل و از حیرت ضلالت اخراج نموده بودند
مگر آنکه انها متمسک میشوند بشعبه از ان نور پس ان نور انها را بلند میکند تا آنکه بمحاذات بهشت

میرسند

میرساند بعد از آن داخل میکند انها را در منازل انکه مهیا ساخته اند بجهت انها در جوار ان علمائیکه استاد انها
بوده اند که منازل انها در جوار ائمه علیهم السلام میباشد و باقی نمیماند ناصبی از نواصب مگر آنکه میرسد چیزی
از شعاع ان تاجها بچشمهای انها و چشمهای انها را کور و گوشهای انها را کر میکند و زبانهای انها را لال میکند و
در تفسیر و کتاب احتجاج مرویست از ان امام عالیمقام علیه الصلوة والسلام که فرموده که جناب سیده نساء فاطمه ۱۱
زهرا علیها السلام فرموده که دو نفر زن با هم در امری از امور دین در خدمت ان معصومه نزاع کردند یکی از ان دو زن
معانده و دیگری مومنه بود پس جناب سیده نساء تعلیم ضعیفه مومنه فرمودند حجتی را که بسبب ان مومنه
غالب شد بر معانده پس مسرور شد ان ضعیفه مومنه بسرور بسیار پس جناب سیده نساء فرمودند که ملائکه
و سرور ملائکه بسبب غالب شدن تو بر ان معانده زیاده تر از سرور تو شد و هم و حزن شیطان
و متابعین ان بسبب محزون شدن ان معانده زیاده تر شد از حزن خود ان معانده و خطابی شدید البشاره
از جانب خداوند عالم جل شانه رسید بملائکه که مهیا نمائید از برای حضرت فاطمه بسبب ان حجتی که تعلیم ان ضعیفه
مسکینه مومنه نمود در بهشت هزار هزار معادل آنچه بجهت ایشان در بهشت مهیا فرموده بودیم و بگردانید
این قاعده را طریق و سنت در حق هر کسی که محقی را بر معاند و مبطل غالب کرداند پس از برای او مهیا نمائید
در بهشت هزار هزار معادل انچه بجهت او مهیا شده بود در بهشت احادیث در این باب در تفسیر مذکور و کتاب
احتجاج بسیار است و لکن ظاهر از کتاب احتجاج انست که نقل از ان نموده باشد اجمالا احادیث در این باب بسیار است
همین قدر بر اتمام کفایت میکند با اطلاع بر مضامین این اخبار چه بسیار پست فطرت و کم همت کسی است
که خود را از این سعادات کثیره بلکه غیر متناهیه محروم کرداند نعوذ بالله سبحانه من الخذلان بالحرمان من هذه
العطایا الجلیله و ارجو ان یتفضل منه الفوز بتلک المراتب العالیه مبحث چهارم در بیان معنی عدالت و طریق
معرفت انست پس میگوئیم اما عدالت پس ان عبارتست از حالت نفسانیه که باعث میشود بر ارتکاب واجبات
و ترک محرمات را و هم چنین ترک منافیات مروت را و بعبارة اخری عبارتست از حالت نفسانیه که باعث
میشود اجتناب از محرمات و منافیات مروت او نظر باینکه ترک واجب حرام است پس مندرج در عبارت
خواهد بود و تحقیق این مطلب کما لا ینبغی محتاج به بسط و تطویل مقال است در اینجا محل ان نیست تحقیق
کما هو حقه در جلد رابع از مطالع الانوار شده است در این مقام بعنوان اجمال میگوئیم محرمات بر دو قسم میباشند
کبیره و صغیره و ارتکاب کبیره اگر چه مطلقا منافی با عدالت هست لکن ارتکاب صغیره بعنوان ندرت
منافی نیست و مراد از منافیات مروت ارتکاب امورست که دال است بر دنائت نفس و استخفاف فاعل
مثل تقبیل زوجه یا کنیز در حضور ناس و مد رجلین در مجالس و افراط در ضحک باعلم باعث والاکل و شرب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در اسواق در حق غیر اهل سوق بجلا مراد از منافیات مروت ارتکاب اموری است که نزد عقلا محسوب و معدود از معایب است و مقتضای مقابله بمحرمات اینست که منافیات مروت از جمله امور محرمه نبوده باشد بلکن دال بر خست نفس و دنائت فاعل و عیب او باشد در نظر عقلا و اعتبار چنین چیزی در عدالت مشهور مابین فقهاست بلکه مصرح بر خلاف ان قبل از صاحب مدارک معلوم نیست و اما طریق معرفت عدالت پس چند امر است اول اختبار یعنی معاشرت یعنی بسبب معاشرت ظاهر میشود که نفس فلان شخص چنین است یعنی متصف بحالتی است اگر غلبه شود بین او و معصیت یعنی هیچ حایلی و مانعی نبوده باشد ان حالت مانع شود از ارتکاب ان معصیت تحقق چنین حالت که معدل اول علیه است بمعاشرت مختلف میشود بشدت و ضعف تابع زمان معاشرت بطول و قصر کاهست معاشرت بجائی میرسد که موجب قطع بتحقق انحالت میشود و کاهست موجب ظن میشود ظاهر اینست اکتفا بظن هم میتوان نمود پس قطع بتحقق حالت مذکوره ضرور نیست دوم تزکیه و تعدیل است یعنی دو نفر عادل شخص مجهول الحال را تعدیل نمایند یعنی میگویند فلان شخص عادل است پس هر گاه قول ان دو نفر عادل مفید قطع یا [illegible] عدالت ان شخص شود ان شخص نزد این شخص محکوم بعدالت خواهد بود و اعتماد باین شخص در جمیع اموری که توقف بر عدالت دارد میتواند نمود بلکه باعتقاد این خادم شریعت مطهره هر گاه تعدیل از یکنفر کسی که کمال وثوق و اعتماد بقول او هست میتوان نمود سیم اشتهار است یعنی هر گاه شخصی در بلاد مشهور و معروف بعدالت بوده باشد و این اشتهار موجب ظن بعدالت ان شخص شود اعتماد باین نیز میتوان نمود بعد از انکه این مطلب مشخص شد میگوئیم مطلب این بود که اخذ مسائل از مجتهد لازم است خواه بلاواسطه یا بواسطه که عدالت او بیکی از طرق ثلثه مذکوره ثابت شده باشد لکن در سابق بیان شد با امکان اخذ بلاواسطه یا عدم اکتفا بواسطه نمایند پس اخذ از مجتهد از خود مجتهد یا از کتاب ان مقدم است بر اخذ بواسطه و اما اخذ از کتاب مجتهد یا خود مجتهد پس مختلف میشود نسبت بحالات مختلفه مجتهد و احوال مقلد پس کاهست اخذ از کتاب اولی است در صورتیکه مقلد صاحب فهم باشد و ملاحظه متخالف شده باشد که مجتهد رجوع نکرده باشد و کاهست بعکس این است مخفی نماند تا حال در بیان مطلوب در مطلب اول بود **مطلب ثانی** در معرفت اسرار اقوال و افعال صلوة و تنبیه بر رعایت توجه و اقبال است بحضرت کریم ذو الجلال در اوان اشتغال بنماز که روح و حقیقت نماز است و این مطلب در مباحث نیت و رکوع و سجود و غیرها مبین خواهد شد **باب اول** در بیان مقدمات است و در ان چند فصل است **فصل اول** در تقسیم صلوة است بدانکه نماز منقسم میشود بواجب و مستحب و هر یک از این دو قسم منقسم میشود بچند قسم اما نماز واجب پس اقسام ان شش است اول نماز یومیه است دوم نماز جمعه سیم نماز عیدین چهارم نماز ایات پنجم نماز طواف ششم نمازی که بسبب نذر و عهد و مثل اینها

برمکلف لازم می شود و افضل از همه نماز یومیه است یعنی پنج نمازی که در شب و روز ادا میشود و وجه تسمیه ان بنماز یومیه با انکه بعضی در روز واقع میشود و بعضی در شب چند چیز است و اکتفا میشود در اینمقام بیکی از انها پس میگوئیم ممکن است وجه ان این بوده باشد چونکه انچه در روز واقع میشود بیشتر است از انچه در شب واقع میشود بنابر این تسمیه شده بیومیه تسمیة للشیء بوصف اکثر اجزائه و نماز یومیه پنج است اول نماز ظهر دوم نماز عصر سیم نماز مغرب چهارم نماز عشا پنجم نماز صبح و هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا در حضر چهار رکعت است و در سفر دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است و نماز صبح دو رکعت و فرق در این دو نماز در سفر و حضر نیست **فصل دوم** در بیان اوقات این پنج نماز است و در ان چند مبحث است **مبحث اول** در بیان وقت نماز ظهر و عصر است بدانکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است و مراد از زوال شمس تجاوز نمودن افتاب است از دایره نصف النهار و علامت ان زیادتی ظل شاخص است بعد از نقصان در غالب بلاد و در یاد شدن ظل است بعد از نقصان در بعضی اوقات و حادث شدن ظل است بعد از انعدام ان در وقت دیگر در بعض بلاد و مراد اینست که اول وقت نماز ظهر زوال الشمس یعنی که مذکور شد و بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر مختص بنماز ظهر و بعد از انقضای این مقدار از اول زوال داخل میشود وقت نماز عصر و وقت هر دو نماز ممتد است تا غروب افتاب باین معنی که وقت ظهر ممتد است تا باقی بماند بغروب شمس مقداری که کفایت کند ادای نماز عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر و دو رکعت نسبت بمسافر پس این مقدار مختص بنماز عصر است چنانچه در اول معادل این مقدار مختص بنماز ظهر میباشد و مابین حدین مشترک خواهد بود بین الصلوتین و معتبر در رکعت در این مقام همان قدر واجب است از فعل و قول در حق کسی که معتدل القراءة بوده باشد در سرعت و بطوء و هم چنین در فعل توضیح این اجمال مقتضی اینست که گفته شود چونکه مذکور شد بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر مختص بنماز ظهر است و مخفی است که زمان رکعت مختلف است بزیاده و نقصان باعتبار اشتمال ان بر واجب و مستحب میگوئیم مراد در این مقام رکعت مشتمل بر واجب است و چونکه مقدار واجب نیز مختلف میشود باعتبار طول سوره و قصر ان میگوئیم مراد زمان قرائت اقصر سور قرانیه است و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار سرعت قرائت و بطوء ان میگوئیم مراد مقداری است که ادا شود در ان مهیت حروف و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار اختلاف اشخاص در مراتب سرعت و بطوء میگوئیم مراد حال اغلب ناس است و هم چنین است کلام در فعل بعضی اشخاص که فعل سریعتر از انها صادر میشود بخلاف بعضی دیگر معیار صدور مهیت فعل است بالاضافه بحال الاغلب اشخاص و بعد از اطلاع بر مراتب مرقومه میگوئیم فروعات متفرعه بر دقایق مذکوره چند است اول انست که هر گاه فرض میکنیم در اول زوال الشروع کرد بنماز

ظهر یکی دو رکعت اول را طول داد بسبب رعایت اداب و سنن و دیگری اقتصار نمود باقل واجب و این از نماز ظهر فارغ شد و اول هنوز از رکعت اولی فارغ نشده بنابر انچه مذکور شد میگوئیم جایز است در حق شخص ثانی اقتدا کند در صلوة عصر خود باین شخص بعلت انکه وقت نماز عصر بمقتضای انچه مذکور شد داخل شده اگر چه امام هنوز از رکعت اول نماز ظهر فارغ نشده باشد با انکه هر دو در یک ان مشغول بنماز ظهر شده اند دویم انست هر گاه فرض شود شخصی بطیء القراءة بعد از انقضای مقدار یک رکعت از نماز بحسب حال او از اول زوال الشروع کرد بنماز عصر باعتقاد انکه نماز ظهر را بجا اورده بعد از فراغ از نماز عصر عالم شد بحقیقت حال صلوة عصر او محکوم بصحت است بنابر انکه مقدار وقت وسعت کل اقل واجب از صلوة ظهر را داشته باشد بخلاف انکه مراد چهار رکعت مختص بالاضافه بوجود این شخص بطیء القراءة بوده باشد سیم انست هر گاه فرض شود کسی باعتقاد اینکه زوال متحقق شده مشغول شد بنماز ظهر و بعد فساد اعتقاد او منکشف شد هر گاه بعضی از صلوة ظهر مصادف با وقت شده باشد بحدی که از وقت وسعت اقل واجب نماز ظهر را داشته باشد در این وقت حکم میکنیم بجواز اتیان بصلوة عصر بخلاف اینکه هر گاه وسعت ان را نداشته باشد چهارم هر گاه فرض شود بالاضافه بطیء القراءة بمقدار چهار رکعت از اخر وقت باقی بوده باشد و همین مقدار نسبت باغلب اشخاص سعه هشت رکعت نماز را داشته باشد در این صورت در حق این شخص جایز نیست مشغول بنماز عصر شود و عدول کند از نماز ظهر بلکه اگر ممکن بوده باشد در حق این شخص اتیان صلوتین بجماعت ان متعین خواهد بود و اگر جماعت ممکن نبوده باشد و ممکن بوده باشد ترک قراءة سوره در هر دو نماز از ترک کل صلوة ظهر و ترک رکعت از عصر را اقضا عد اقبل از غروب چنین نماید و اگر فرض شود که چنین ممکن نبوده باشد و رئیست که بگوئیم در چنین صورت این شخص مخیر است ما بین انکه اتیان بصلوة ظهر نماید ادا و نماز عصر را قضا نماید و بالعکس و ممکن است که گفته شود عدول از ظهر نماید و متعین بوده باشد در حق این نماز عصر و نماز ظهر را بعد از ان قضا نماید نظر باینکه مقدار دو رکعت اخر مختص بنماز عصر است و مقدار دو رکعت اول مشترک است مابین صلوتین پس در صورت اختیار نماز عصر هر نماز عصر در وقت خود اتیان شده خواهد بود دو رکعت ان در وقت مشترک مابین هر دو نماز و دو رکعت دیگر در وقت مختص بخود نماز عصر بخلاف اینکه هر گاه اختیار کند نماز ظهر را در این صورت اگر چه دو رکعت اولی از ان در وقت مشترک شده خواهد بود و لکن دو رکعت اخر ان در خارج وقت خود بلکه در وقت مختص بنماز عصر اتیان شده خواهد بود و اگر چنین نماید و بعد از نماز ظهر قضاء نماز عصر را نیز اعاده نماید قضا احوط و اتم خواهد بود **مبحث دوم** در ذکر خلاف در تحدید وقت صلوتین بدایة و نهایة اما در بدایت پس انچه مذکور شد که اول وقت نماز عصر بعد از انقضا مقدار ادای نماز ظهر است از اول زوال این مشهور مابین فقهاست و قولی از شیخ صدوق نقل شده

حاصل ان اینست که ظهر کرد منکر اختصاص شده بلکه از زوال تا غروب را وقت هر دو نماز میداند با حکم بلزوم تقدیم ظهر بر عصر ثمره مابین قولین ظاهر میشود در چند موضع اول انست هر گاه کسی شروع بنماز ظهر نمود باعتقاد تحقق زوال و فارغ از نماز ظهر شد و بعد کشف شد که قلیلی از نماز واقع در وقت شده اخر وقت حقیقت حال منکشف شد بنابر مشهور لازم است تامل نماید تا وقتی که مقدار ادای نماز ظهر منقضی شود از اول زوال ان وقت شروع بنماز عصر نماید بخلاف قول شیخ صدوق که محتاج بتامل نیست بلکه جایز است شروع نماید بنماز عصر بعد از فراغ از ظهر من غیر فصل دویم در صورت اتیان بصلوة عصر است بعد از زوال من غیر فصل باعتقاد انکه نماز ظهر را بجا اورده و بعد از فراغ از صلوة فساد اعتقاد او منکشف شود بنابر مشهور نماز عصر باطل است و بنابر قول ثانی صحیح است سیم در صورتیکه بمقدار ادای عصر تا غروب باقی مانده باشد و مکلف اتیان بهیچ یک از دو نماز ننموده باشد در اینصورت بنابر مشهور معین است که اتیان بنماز عصر نماید اشتغال بنماز ظهر در این حالت مجوز نیست نظر باینکه وقت مختص بعصر است و وقت ظهر منقضی شده و مقتضای قول ثانی انست که صحیح بوده باشد نظر بانکه این مقدار نیز مشترک مابین هر دو نماز خواهد بود بلکه مقتضای اینقول انست که اشتغال بنماز ظهر در اینوقت نیز متعین بوده باشد و مخفی نماند که این قول اگر چه مشهور شده از صدوق لکن از کتب ان بزرگوار کلامی که صریح در این مطلب بوده باشد تا حال در نظر نیست بلکه کلام ابن جنید در هدایه ظاهر در خلاف اینست و هم چنین در مقنع تصریح فرموده که هر گاه کسی نماز ظهر و عصر را نکرده باشد تا اخر وقت و وقت کفایت نکند مگر یکی را معین است که اتیان بنماز عصر نماید و اما اختلاف در نهایة پس میگوئیم بعد از اتفاق اصحاب بر اینکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است ظاهر میشود از کلمات ایشان در اخر وقت ان چهار قول قول اول قول شیخ مفید است که فرموده وقت ظهر بعد از زوال است تا انکه سایه شاخص زیاد شود بقدر سبع شاخص دوم قول شیخ طوسی است در نهایه که فرموده اخر وقت ظهر در حق مختار وقتی است که سایه شاخص زیاد شود بمقدار چهار سبع ان سیم قول شیخ طوسی است در مبسوط و خلاف که فرموده وقت صلوة ظهر در حق مختار ممتد است تا انکه سایه شاخص زیاد شود بقدر شاخص و تشکیکی در ضعف این اقوال نیست بلکه ظاهر اینست که مراد شیخین جلیلین نیز این معنی که ظاهر میشود از کلام ایشان نبوده باشد چنانچه در مدارک و مطالع الانوار بیان شده قول چهارم قول ابی الصلاح است در کافی ایشان فرموده اند وقت فضیلت نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا وقتی که ظل شاخص بقدر سبع شاخص برسد و وقت اجزای نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا انکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت نماز ظهر در حق مضطر

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

متساوات تا انکه قابل شاخص مثل شاخص برسد اینجا که مذکور شد که اختلاف وی در وقت نماز ظهر من حیث الظاهر
و وقت نماز عصر من حیث المدار و اما اختلاف در وقت نماز عصر من حیث الظاهر پس این نیز بر ظاهر
خلاف سنه بلکه قول اول قول مشهور مابین کلا محتاج و مختار مابین اقوال است و انما بینت که وقت نماز
عصر متساوات الی المغرب و تفاوتی مابین مختار و مضطر را صل جواز تاخیر تا این وقت نمیباشد بلکه
هست اینست که تاخیر مرجح مختار تا این وقت است بسیار مرجح و مذموم است و اما باقی اضافه باب معاذیر
چنین بایست قول ثانی اینست که وقت صلوة متساوات در حق مختار تا انکه سایه شاخص دو مثل شاخص
شود در این حال وقت صلوة عصر در حق مختار منقضی میشود و اما در حق ارباب معاذیر پس وقت باقیست
تا غروب و این ظاهر میشود از شیخ در بسیوط و ابن ابی البراج سیم ظاهر میشود از شیخ مفید حاصل
انما بینت که وقت عصر اگرچه در حق ارباب معاذیر متساوات تا غروب لکن در حق مختار منتهی میشود بمیل
کردن شعاع آفتاب بزردی چهارم قول ابی الصلاح است و کافی محصل این است که وقت فضیلت نماز
در حق مختار متساوات تا انکه قابل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت اجزاء این در حق مختار متساوات
تا انکه قابل شاخص مثل شاخص برسد و وقت اندر حق مضطر متساوات تا غروب شمس بحسب بیم و رجا
نماز مغرب و عشاست بلکه اجماع علما منعقد است بر اینکه وقت نماز مغرب داخل میشود بتحقق غروب شمس
و اشکال در این نیست و خلافی که هست مابین علماء در اینست که غروب شمس چه چیز است اختلاف کرده اند در
علامت قول اول است که علامت غروب شمس استتار قرص شمس است یعنی همینکه در مرئیت انتفاء اثر
و مانع دیگر بعد از ملاحظه امر شخص مثل که قرص شمس بالمره رفته و مستور شود مشخص میشود که غروب شده است
و این قول مشهور است و مرتضی مذهب علماء است و مشهور مابین علمای شیعه است که امر بتفحص کفایت نکند
در تحقق غروب و اینها مفترق بلکه در مسئله مذکوره شده اند علامت غروب انتفای حمرت مشرقی
مقابل مغرب و اینقول شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است و غیرها و اینقول ثانی است و جماعة
دیگر نیز رفته اند علامت غروب میل حمرت مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب و اینقول ثالث
است توضیح این اجمال آنست بعد از انکه قرص شمس از نظر در جانب مغرب پائین رفت سرخی که در جانب
مشرق هست میل بارتفاع مینماید و هر قدر که قرص آفتاب پائین تر میرود سرخی از جانب مشرق بالا تر
میرود تا انکه این سرخی بحدی رسد بعد از انکه این سرخی از جانب سر بجانب مغرب بخواهد رسید
وقت نماز مغرب و وقت افطار خواهد بود و قبل از شروع بنماز مغرب نیستوان بود و هم چنین ثابت
افطار و این ثمره مابین دو قولست بنا بر قول اول که علامت غروب استتار قرص است همینکه قرص آفتاب

محو شد بنا بر این نماز عصر را باید اداء میتواند شروع نماز و بنا بر قول اول قضا خواهد بود و لکن احتیاط
در اینمقام اینست که کسی عمدا تاخیر نماز عصر تا این وقت نماید و اگر اتفاقا تاخیر شد تا این وقت اگرچه
نماز عصر را باید ادا است لکن احتیاط اینست که متعرض اداء و قضا نشود و اکتفا بقریب مطلقا نماید
بعد از انکه مشخص شد که اول وقت نماز مغرب غروب شمس است و علامت غروب میل حمرت مشرقیه آسمان
است رأس بجانب مغرب پس اشکال در اینوقت شروع بنماز مغرب میتوان نمود و هم چنین است کلام
در افطار در حق صائم و بعد از تحقق غروب مقدار یکه کفایت نماز مغرب کند یعنی که در نماز ظهر مذکور شد
نماز مغرب است بعد از انقضاء این مقدار از زمان اول غروب وقت نماز عشا داخل میشود و وقت هر دو نماز
باقی است تا نصف شب چنانچه اول وقت بمقدار اداء نماز مغرب مختص باوست هم چنین در اخیر وقت مقدار
اداء نماز عشا مختص است بنماز عشا پس وقت نماز مغرب داخل میشود بغروب آفتاب و متساوات تا انکه باقی
بماند از نصف شب مقداریکه کفایت نماز عشا نماید و وقت نماز عشا داخل میشود بعد از انکه از غروب
شفق مقداریکه کفایت نماز مغرب نماید و متساوات تا نصف شب و قول باشتراک هر دو نماز در تمام وقت
چنانچه در بعضی از کتب منقول از شیخ نیز مذکور است و هم بود در سابق نیز نقل شده لکن کلام ان نیز مذکور نیست
و غیره مطلق با این حکایت نیست و ابن ادریس در اینجا ذکر نکرده و در نماز مغرب موافق مشهور معروف
مابین فقهاست و ظاهر میشود از جماعة از اصحاب خلاف در مسئله اینقدر قول اول است که
وقت نماز مغرب منتفی میشود بزوال الشفق که عبارت از حمرت مغربیه است و این ظاهر میشود از ابن ادریس
و کافی و شیخ مفید در هدایه و غیره و شیخ مفید در مقنعه در خلاف طوسی و بسوط و غیرها قول ثانی
است که وقت نماز مغرب متساوات تا طلوع فجر صادق و این قول از شیخ طوسی در خلاف نقل نموده و از بعض
علما و از جماعتی از علماء مذهب اختلاف شده در اخر وقت نماز مغرب فیه قول اول است که وقت نماز مغرب
منتهی میشود بزوال الحمرة مغربیه و ثانی است که متساوات تا انکه باقی بماند از نصف شب مقدار یکه کفایت
نماز عشا نماید و سیم است که وقت ان متساوات تا طلوع فجر صادق خیر کلا امور اربعه سابقه قول اول و سیم
هر دو ضعیف است خصوصا سیم و هم چنین قول دوم که وقت نماز عشا مذکور شد بدایته و نهایته مشهور
و معروف مابین اصحاب است و در این نیز خلاف شده است که ممتد بعینه وقت اول است که ممتد بعینه وقت نماز عشا
داخل میشود بعد انقضاء زمانی که کفایت نماز مغرب کند از اول غروب و وقت ان متساوات تا نصف شب
قول ثانی است که وقت ان داخل میشود بزوال الحمرة مغربیه و منقضی میشود بثلث شب و اینقول شیخ صدوق
در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است در خلاف و بسوط و اینقول ضعیف است

عبد العزیز در اسم و اینقسم مشایخ عظام و مروجه در بلاد ما است نموده در نهایه چنانچه ذکر نموده اول وقت
نماز عشا زوال الحمرة و متساوات تا انکه باقی ماند از نصف شب مقدار چهار رکعت و بعد از مشایخ مذکور
از اعاظم علماء شیعه میباشد بنا بر این احتیاط مقتضی اینست که شروع بنماز عشا نشود قبل از زوال الحمرة مغربیه
و اگر نماز بجماعة مرتبه باجزاء چون تعجیل در اول مطلوبیت اول است که اندکی تاخیر در نماز مغرب نماید تا اول وقت که تابع
میشود از نماز مغرب زوال الحمرة شده باشد وقت شروع بنماز عشا نماید لا یتا بعد از ملاحظه انکه
انکه رجم شیخ در خلاف این قول است بمذهب اصحاب داده و رجوع از ان اگر فرض اهل کسی عایتی از این احتیاط
بکند مابین او و قول ثالث قولی است که در نماز مغرب مذکور شد که متساوات تا طلوع فجر صادق اگر چه این قول را
شیخ الطائفه در خلاف در وقت نماز مغرب بنسبت بعض اختیار داده لکن بین است که کسی را این قول اختیار
مغرب تا بل حمرة ثابت باید خواهد بود در نماز عشا و این ظاهر است لکن مکدر است که کسی را عمدا باید این قول اکتفا
چار کلام شیخ در خلاف ظاهر میشود که چنین تا بل در علمای شیعه بوده بلکه از جواز بسوط ظاهر میشود
اینقدر که تا بل انقول شده در حال اخیر نیز مطلقا نباید این پس قول با طلاق تا بل بعید و اما قول
بان در حال اخیر نیز پس تا بل این قول بمجهول اقرب خواهد بود بلکه جماعتی از اعاظم متاخرین این قول را اختیار نموده اند
لکن نهایت درجه حقیر اینست که فرقی مابین مختار و مضطر در این باب نمیباشد و وقت نماز عشا منتفی میشود
باشتمام لیل مطلقا بنا بر این هر گاه کسی در اول شب خوابید و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب ظاهر اینست قضاء نماز عشا
کرنا واجب فوری باشد بلکه امر بقضاء هست اینست که ایجاب واجب فوری در حق شخص نموده و بگوید همان روزه را بعضی
کفاره این عمل را نیز ظاهر اینست که واجب موسعی باختیار این شخص نموده باشد یا با مضطر اختیار خواهد
مختار نموده باشد یا بعید دارند نیز ظاهر اینست که صوم واجب نموده باشد در جمیع صور مذکوره و هم چنین ظاهر
اینست که وجوب صوم ثابت نموده باشد او را بعد از اینکه نماز مغرب نموده باشد یا قبل از اینان بهر دو تقدیر
لکن ظاهر اینست که وجوب صوم مختص نموده باشد بصورتی که اتفاقا صوم نموده باشد بعد از دخول لیل و اقتضاء
زمانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد و اما هر گاه چنین نموده باشد بمثل اینکه قبل از تحقق غروب خوابید
و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل ظاهر اینست که صوم واجب نموده باشد و هم چنین است هر گاه خوابید
بعد از تحقق غروب لکن قبل از انقضای زمانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد بدانکه مفروض در نص
و کلام اصحاب است که بیدار نشود بعد از نصف شب و قبل از نماز بر هر گاه فرض شود خوابید و بیدار نشد
مگر بعد از طلوع صبح ظاهر اینست در اینوقت نیز روزه واجب باشد و هم چنین محل سؤال در صلاتی
معتبر که رکستند حکم در مسئله است اگر چه مرجوح است لکن فرقی در نماب مابین مرد و زن نمیباشد

پس هر گاه زن قبل از نماز عشا خوابید و بیدار نشده مگر بعد از انتصاف لیل روزه آن روز بر این نیز واجب خواهد
و اینچه مذکور شد در صورت اخلال بنماز عشا نموده باشد و بعد روزه نماز بجا آورده و اما هر گاه اخلال بنماز نموده باشد
بسبب اغماء یا سهو یا بسبب مستی یا مستوار نماز کرده باشد اما در این صورت بر زن روزه آن روز بر این شخص واجب
خواهد بود یا نه میکویم اما اغماء پس بی اشکال میتوان گفت که روزه بر معی علیه واجب نموده بلکه این است
صورتیکه اغماء باختیار خود این شخص نموده باشد یعنی کسی که روزه باختیار خود اغماء سبب اغماء
نموده بلکه اما هر گاه باختیار خود اغماء سبب اغماء نموده مگر نه است که گفته شود این شخص حکم عامد خواهد
و حکم عامد بجمیع مذکور خواهد شد و اما اخلال بنماز عشا پس میکویم که سهو بر دو قسم است اول
است که معتقد این بوده که نماز عشا را بجا آورده و بدین جهت نماز عشا نکرده بعد از انتصاف شب مشخص شده
فساد اعتقاد او ظاهر است در این صورت حکم بر وجوب روزه از بر زن نموده و اکتفا بقضای نماز
نمینماید دوم است که غافل از نماز بوده و وقتی متذکر شده که نصف شب گذشته بود و احتمال دارد
است در این صورت اخلال بروزه از بر زن نماید و اما اخلال بنماز عشا بجهت مستی پس میکویم این نیز
بر دو قسم است یکقسم است که مستی باختیار خود نباشد در این صورت اگر چه حکم بوجوب روزه از بر زن
نکند لکن ظاهر اینست احتیاط مقتضی است که اخلال بروزه از بر زن نماید و قسم دیگر اینست که مستی
باختیار خود این شخص نموده و مکرر اینست سبب سکر را باختیار خود نموده و در نیت حکم این شخص حکم عامد
بروجوب قضا پس میکویم اما عامد یعنی کسی که عمدا ترک نماز عشا کرد تا نصف شب گذشت یا در روزه از بر
بر این شخص واجب است یا نه در نیت که واجب بوده باشد پس میکویم هر گاه اخلال بروزه نماید معاقب خواهد
بود بترک صوم چنانچه معاقب است بترک صلوة و تاخیر از وقت تاخیر از وقت تا نیمه شب و اما اخلال بنماز عشا
میشود بابراء چند طلب اول است و وجوب تحصیل کرد یا نه تحصیل است بصورتیکه اخلال بنماز عشا نموده
باشد در حضر ثابت است و در سفر و حضر حق اینست که تفصیل داده شود در مسئله مابین کثیر السفر
و سافر یکه سفر او معصیت بوده باشد و غیر هما اگر کثیر السفر بوده باشد انتفی که اخلال بنماز عشا نموده یا اکثر سفر
او معصیت بوده باشد ظاهر اینست که واجب بوده باشد که روزه کرفته باشد و آن روز و روز دوم یا هر گاه چنین بوده
باشد روزه بر انشخص واجب نبوده باشد و همچنین هر گاه این امر در شبی اتفاق افتاده باشد که روزه از روز
در شریعت طاهره معتبر نبوده باشد مثل اینکه در شب عید این اتفاق افتاده و همچنین است هر گاه عایقی
از صوم دو از روز بهم رسید مثل اینکه مریض شد یا اینکه ضعیف حایض شد و هکذا اجمالا هر گاه این سبب صوم
در شبی هر سید که صوم آن روز در شریعت ممنوع و محرم بوده باشد روزه در آن روز واجب نیست بلکه جایز

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

خواهد بود تفصیل مقام مقتضی آنست که گفته شود این سبب صوم در شبی که هر سه از روز در شریعت مطهره
یا صلاح است یا جایز است یا واجب پس اگر هر سه بود ظاهر است که روزه از روز در انتهام مطلوب خواهد بود یا
پس جایز از آن خواهد بود و اگر ممکن بود و نه تنها یعنی ماهی از صوم نبود بلکه واجب است و روزه و اما اگر واجب بوده
باشد این متناع بتفصیل است یا نه تنها واجب یا بعض است مثلا اینکه این امر در ماه مبارک اتفاق افتاد
یا در شبی که روز در آن بر این شخص معین بوده بنذر یا بغیر نذر در این صورت ظاهر است که لازم خواهد
نیت هر دو روزه نماید پس صوم بی تبادل خواهد بود یا اگر نیت روزه ماه مبارک یا نذر معین نماید
و نیت این نماید که این مجزی باشد از آن صوم که مستند است باطل از عشا و تحقیق مبنای این مسئله را
گاهی حقه موفق نماید توفیق در جلد ثامن از مطالع الانوار در مباحث صلوة کسوف نموده ایم
و اشاره اجمال در جلد اول در مبحث مواقیت در خصوص همین مسئله نیز شده است و هرگاه صوم از آن
معین نبوده باشد اینکه صوم منذوری بنذر مطلق در ذمه او بوده و منظور شرعی این بوده که فرد از افراد جهات
قصد روزه کرده باشد پس چنین امری با اتفاق افتاد هم چنین است قضای ماه مبارک در صورت سعه
وقت در این صورت امتثال در حق این شخص بدو طریق ممکن هست اول آنست که روزه را بقصد کفاره
تارک صلوة عشا روزه کرده و جواز روزه واجب بنذر مطلق را امتثال تاخیر انداز بوقت دیگر ثانی
آنست که همان روز را نیت هر دو صوم روزه کرده صوم معین در اینجا نیز تبادل خواهد بود و فرق
مابین این صورت و صورت سابقه آنست که در تبادل اینجا لازم بود بخلاف در این صورت که تبادل
در انتهام جایز نخواهد بود بنابر این هرگاه کسی مشغول بصوم شده باشد که تتابع و توالی در آن شرط بوده
باشد مثل کفاره ماه مبارک در صورت علم اتجاه روز انصاف چنین امری اتفاق افتاده میتواند در آن روز قصد
هر دو صوم نماید امتثال بهر دو در حق او حاصل میشود بنابر این احتمال تتابع هم خواهد رسید اما اگر
لازم باشد استینناف صوم کفاره نظرا باحتمال امر تتابع بعلاوه ممکن هست گفته شود در صورت
کونه تبادل نموده باشد بلکه همان روز را نیت این صوم سبب اخلال بصلوة عشا نخواهد رسید
شود تخلل چنین امری موجب اختلال بتتابع مطلوب در آن صوم نشود خصوصا در صورتیکه امارات
سبب باختیار این شخص نبود مثلا اینکه فرض شود کسی که شب سیان و در روز آن هیچ خوابیده نکرده باشد
و بعد از ادای نماز مغرب خواست سجده شکر مستحب را بعد از روزه تا بر ادای سجده خواب بر او غلبه
نموده خوابیده و قبل بیدار شدن کرا حالی هیچ است لکن بعد از فتوا یاب تامل توفیق الله الموفق الاکرم
حاجت بیان دقت دیگر از فواهد مطلب ثانی است هرگاه شب چنین امری اتفاق افتاده میتواند در آن تخلی

سفر در حق چنین شخص مجوز خواهد بود یا نه در حق در مسئله تفصیل در انتهام است مابین آنکه اتفاق سفر
قبل از زوال بوده یا بعد از زوال بوده باینکه مثلا چنین جایز است چه مسافرت بعد از زوال بنیات با اتمام
صوم واجب نداشته و اگر قبل از زوال بوده باشد تفصیل داده شود مابین کثیر السفر که در این حکم کالوطن
نرسیده باشد و غیر آن اگر کثیر السفر بوده باشد مثلا حکم شود بجواز افطار صوم در آن روز و اگر غیر
کثیر السفر بوده باشد در این وقت تفصیل داده شود مابین سفر واجب و غیر واجب اگر غیر واجب
حکم میشود بعدم جواز آن و تعین صوم بر آن شخص در آن روز و اگر واجب بوده باشد در این وقت لازم است تقارن
واجبین مفوت نیت در این صورت مکرر چه بترجیح و اختیار اهم در نظر شارع مثلا هرگاه فرض شود
چنین امر و بترک ضرب اتفاق افتاد و روز ناظر حاج مریدند و این شخص هم مستطیع است و با قافله از این
ناظر مابین از دو ترک حج است در این سال در این صورت ظاهر است که اختیار مسافرت نماید و از روزه
از روز نیکذرد و با عدم امکان ترجیح مخیر خواهد بود مابین اختیار احد واجبین و ترک دیگر بطلب سهم
است کما یاتی قضای این روزه در صورت اخلال بسبب عذر با عذر هذه واجب خواهد بود یا نه مثل اینکه در چه
شود چنین امر اتفاق افتاد در حق این شخص حیض شد یا در حق مریض اتفاق افتاد یا در حق مریض
یا تذکر بحقیقت حال شد در صورت عدم حال اینکه کالعدم بوده باشد یا اینکه سفر در حق او متعین بوده است
سفر نبود بلکه سبب یا اینکه در روز در صورت اخلال بسبب عذر با عذر هذه واجب خواهد بود یا نه مثل اینکه در چه
شود چنین امر اتفاق افتاد در حق این شخص حیض شد یا در حق مریض اتفاق افتاد یا در حق مریض
یا تذکر بحقیقت حال شد در صورت عدم حال اینکه کالعدم بوده باشد یا اینکه سفر در حق او متعین بوده است
سفر نبود بلکه سبب یا اینکه در روز در صورت اخلال بسبب عذر با عذر هذه واجب خواهد بود یا نه مثل اینکه در چه
بود یا لیالی التشریق که عبارت از یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه الحرام بوده باشد یا در حق
بصوم نذره متعدد اتفاق افتاده است که حکم بر وجوب قضای آن روزه ممکن نبوده باشد در جمیع صور روزه
طلب چهارم آنست که این حکم مختص بنماز عشا است و در سایر صلوة مثل ظهرین و صلوة مغرب ثابت
نیست پس هرگاه بعد از زوال و انقضای زمانی که وسعت فرضیه داشته باشد کسی خوابید و بیدار
نشده تا غروب یا آنکه در شب باعتقاد اینکه نماز مغرب کرده است نماز عشا را بعد از ورد خوابید و بیدار
نشد مگر بعد از نصف شب یا در وقت فساد اعتقاد او منکشف شد و متحقق شد که نماز مغرب را بعد از باز
است یا آنکه بعد از خواب شب و انقضای زمانی که کفایت صلوتین میفرمود خوابید قبل از ادای صلوتین
و بیدار نشد مگر قبل از نصف شب مقدار یکه کفایت نمیفرمود مکرر ادای صلوة عشا را در جمیع این صور
صوم از ذمه او ثابت نیست و زمام کلام در انتهام اگرچه قائم و از اعتدال نمود لکن نظر اینکه مباحث مباحث
مهذب بوده و استحقاق الله تعالی مقامه متعرض نشده بودند در انتهام ثبت نمود و الله العالم استحقاق الاکرم
و حجج الائمة الهداة العظام علیهم الثناء والتحیة والسلام **مبحث چهارم** در بیان وقت نماز صبح است

و الله هدایت بدایت و نهایت پس میگویم اول از آن حین ظهور سفیدی است فوق آن فوق متصل افق در جانب مشرق که
منبسط و منتشر است در عرض افق متصل بآن این اول فجر است که تعبیر از آن بصبح صادق میشود در مقابل
صبح کاذب که عبارت از سفیدی است که فوق افق بطریق استطارهم میرسد قبل از این و آن سفیدی متصل
بافق نیست بلکه فوق افق است و ظلمتی یعنی سیاهی فاصله هست مابین این سفیدی و افق مشرق
تعبیر از این میشود بصبح کاذب و فجر اول است کویند بجهة آنکه این سفیدی قبل از سفیدی که متصل
بافق و منتشر در عرض افق است هم میرسد و صبح کاذب هیکویند از بابت صفت بحال متعلق موصوف
او کاذب مخبرا بالصبح یعنی این سفیدی است که کسی که اعتماد بآن میکند و اخبار میکند که صبح
کاذب است در این اخبار و اخبار اول مذکور شد از اخبر ثانی و صبح صادق میکویند ثانی بجهة آنکه بعد از
روشنی اول هم میرسد و صادق بجهة آنست که صادق است کسی را که اخبار میکند که صبح است و این روشنی
که عبارت از روشنی متصل بافق صبح مشرق و منتشر در عرض است اول وقت فریضه صبح است
در این وقت حلال میشود بر صائم اکل و شرب بر کسی که عازم صوم است و وقت نماز مندوب است تا طلوع شمس و باقی
که وقت نماز صبح منفی میشود تا طلوع شمس اما اینکه اول وقت نماز صبح حین ظهور سفیدی است که
مذکور شد پس محل اتفاق است و کسی از فقها در این خلاف ندارد است. و اما انقضای وقت نماز طلوع
شمس پس این مشهور مابین فقهاست خواه در حق مختار بوده باشد یا در حق مضطر و شیخ طوسی قدس سره
مابین مختار و مضطر و زبده اگرچه در حق مضطر وقت ممتد است تا طلوع شمس لکن در حق مختار
منتهی میشود بظلمتی حمرتی در جانب مشرق چنانچه در مبسوط و زبده و بایضاح جمع یعنی بکال در
رسیده چنانچه در خلاف و ممکن است ارجاع هر دو بیک چیز **مبحث پنجم** در بیان اینست که هر یک
از مواقیت مذکوره هر یک از صلوات خمس منقسم میشود بلا قسم وقت فضیلت و وقت اجزاء
و وراء از وقت فضیلت وقتی است که نماز در آن افضل است از نماز در وقت دیگر و مراد از وقت
اجزاء وقتی است که نماز در آن مسقط تکلیف است و مرجع این است بنسبت بنماز در وقت فضیلت
و وقت فضیلت صلوة ظهر از اول زوال است تا آنکه ظل حادث مثل شاخص برسد و وقت اجزاء
آن بعد از انقضای وقت فضیلت است تا آنکه باقی ماند مغرب شمس مقدار ادای عصر و وقت فضیلت
نماز عصر بعد از ادای ظهر است تا آنکه ظل حادث بمقدار دو مثل شاخص برسد و وقت اجزاء آن بعد
انقضای این مقدار است تا غروب شمس و وقت فضیلت نماز مغرب از غروب شمس است تا غروب حمره
و وقت اجزاء آن بعد از انقضای وقت فضیلت است تا آنکه باقی ماند از نصف شب مقدار یکه کفایت

اداء نماز عشا کند و وقت فضیلت نماز عشا از غروب حمره مغربیه است تا ثلث شب و وقت اجزاء آن
بعد از فراغ از نماز مغرب تا نماز الحمره مغربیه و بعد از ثلث شب است تا نصف شب و وقت فضیلت
فریضه صبح از اول طلوع فجر ثانی است تا ظهور حمرتی و وقت اجزاء آن با قیمانده تا طلوع شمس چنانچه
ظهور حمرتی بعد از طلوع شمس و وقت است ایضا بعد از انفجار ماء صاف بسیار کم و دیگری بعد از آنکه روشن
شده و راه در انتهام که وقت فضیلت مندوبات است تا ظهور حمرت این معنی است که اخبار مذکور شده و از اینها
در بیان اصل وقت نماز عشا و بیان وقت فضیلت و وقت اجزاء آن معلوم میشود که وقت فضیلت نماز عشا
متحد نیست بلکه وقت اجزاء یعنی وقت فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت اجزاء اول بعد از فراغ
از نماز مغربیت تا زوال حمره مغربیه و ثانی بعد از انقضای ثلث شب است تا نصف شب و اما حق وقت
فضیلت نماز عصر را چنین میدانند یعنی وقت فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت اجزاء اول
بعد از فراغ نماز ظهر است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص بشود و اما حق وقت فضیلت نماز عصر را ظل میشود
و منقضی میشود بر سیدن ظل بدو مثل شاخص بعد از آن وقت اجزاء است تا غروب و مختار خلاف آنست
بلکه بعد از انقضای دو قدر اجاب که کفایت نماز کند وقت فضیلت نماز عصر را ظل میشود بیان بعد از الحق
زوال چنانچه در اجاب تا خیر ظهر بقدر اینان هشت رکعت نافله چنین است حال در نماز عصر یعنی
راجح اینست تا خیر نماز عصر نیاید تا فراغ شود از هشت رکعت نافله و لکن این در صورتیست که خواهد
اتیان بنافله نمود و اما هرگاه اتیان بنافله نخواهد بعد از فراغ نماز ظهر و در همان تاخیر صلوتین بمقدار نماز مسافر نیست بلکه
اتیان بنماز ظهر نیز در اول زوال نماز ظهر اتیان شده خواهد بود در وقت فضیلت خود چنانچه
در نماز عصر هرگاه اتیان بدان نماید بعد از فراغ از نماز ظهر نیز فضیلت نماز عصر در وقت فضیلت خود واقع
شده خواهد بود خواه اتیان بهشت رکعت و زوال که نافله ظهر است کرده باشد یا نه غایة ما فی الباب است که در صورت
عدم اتیان بنافله در هر دو یا احدهما خود را از فضیلت نافله محروم کرده خواهد بود بنابر این مطلب بر نماز عشا
مسلمات که هرگاه اتیان شود بان قبل از زوال حمره مغربیه واقع شده خواهد بود نماز عشا در غیر وقت فضیلت
بلکه اتمام تمامی محافظت صلوة در اول وقات فضیلت افضل و مرغوب است و نهایت مبالغه در اهتمام معتبر
در این باب بعد امده چنانچه در حدیث از کاشف اسرار وحی تعالی جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
افضلیت فرموده که فضل در همان وقت اول بروقت اخیر بعد است از برای کلمات از اول تا اول و اما اول وقت
و آخر را امام مذکور علیه السلام مرویست که فضیلت وقت اول بروقت اخیر مثل فضیلت آخرت بر دنیا و این از
فرق جمیع محامد و صفی است بالسنه از جمیع محاسن مجموعه ساخته انسان خود را از این سعادت عظمی و موهبت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اقتضای عدم سعی است شدید و مضاعیت عظیم و چونکه محافظت صلوات در اوقات فضیلت آنها موقوف بمعرفة
وقت فضیلت میباشد و معرفت وقت فضیلت در غیر ظهرین بنحوی که مذکور شد چندان صعوبتی ندارد و اما در
ظهرین معرفت آن از راهی که مذکور شد صعوبتی داشت لهذا مناسب دانست در اینجا بوقت فضیلت این دو نماز
اشاره نماید بنحوی که اظهر از اینها بوده باشد پس میگوئیم مذکور بر چهار و عشر دانست وقتی که آفتاب در اول جدی بوده باشد
که شمس در این وقت در غایت انحطاط است ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و دو دقیقه
یعنی در این وقت وقت فضیلت نماز ظهر منتهی است بقدر دو ساعت و چهل و دو دقیقه و ظل حادث در این
وقت معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و دو دقیقه و هم چنین ظل حادث در وسط
جدی معادل مثل شاخص میشود در دو ساعت و چهل و چهار دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت
بیست و پنج دقیقه و در اواخر جدی که متصل باول دلو است ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل
و نه دقیقه و بدو مثل شاخص میرسد در سه ساعت و سی و دو دقیقه و در وسط دلو معادل مثل شاخص میشود
در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت چهل و سه دقیقه و در اواخر
دلو که متصل باول حوت است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و نه دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت
پنجاه و هشت دقیقه و در وسط حوت معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و نوزده دقیقه و دو مثل شاخص
میشود در چهار ساعت و یازده دقیقه و در اواخر حوت که متصل باول حمل است معادل مثل شاخص میشود در چهار
و یازده دقیقه و در اواخر حوت که متصل باول حمل است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و شش
دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه دقیقه و در وسط حمل معادل مثل شاخص میشود
در سه ساعت و سی و سه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و سی و یک دقیقه و در اواخر حمل
که اول ثور است ظل شاخص معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص
میشود در چهار ساعت و چهل دقیقه و در وسط ثور معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت چهل دقیقه
و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و هفت دقیقه و در اواخر ثور که اول جوزا است معادل مثل شاخص
میشود در سه ساعت و چهل یک دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و سه دقیقه و در وسط
جوزا معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و نه دقیقه و در اینجا اشتباهی است و ما آنچه در مطالع الانوار
ایراد نموده ایم دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه و در اواخر جوزا که اول سرطان بوده باشد
معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل
و سه دقیقه در این دو مقام نیز اشتباه شده و وسط سرطان مثل وسط جوزا است و اول اسد مثل اول جوزا است

و وسط

و وسط اسد مثل وسط ثور است و اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است و اول میزان مثل
اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت و اول عقرب مثل اول حوت و وسط عقرب مثل وسط دلو
و اول قوس مثل اول دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی است اینها در صورتی است که عرض بلد بقدر سی و دو درجه
بوده باشد مثل اصفهان و نواحی آن و بلاد دیگر مثل آن بوده باشد در عرض و در صورتی که عرض بلد بیشتر بوده باشد یا کمتر مدت بلوغ
ظل حادث بمثل شاخص یا بدو مثل شاخص بیشتر میشود یا کمتر و آنچه مذکور شد در بیان مدت بلوغ ظل حادث بمثل
شاخص یا دو مثل شاخص در اوان بودن شمس بود در اوایل بروج و اواسط و اواخر آن و در سایر احوال تقریبا
مشخص میشود و مخفی نماند آنچه مذکور شد در تعیین مقادیر مذکوره اگرچه مفید قطع نیست سیما با وقوع اشتباه
در بعضی مواضع لکن چونکه مفید مظنه هست و باکی در اعتماد بر مظنه در امثال این مقام نیست لهذا عمل بمقتضای
آن نمودن بیعیب است و مع ذلک رعایت تعجیل نمودن انفع و احکم خواهد بود و آنچه مذکور شد تا اینجا در بیان
اوقات صلواة فرایض یومیه بود و اما اوقات باقی فرایض انشاء الله تعالی هریک در محل خود بیان خواهد شد

فصل سیم در تقسیم نمازهای مستحب است و نماز نافله منقسم میشود بنوافل یومیه و غیر یومیه و اقسام غیر یومیه
بسیار است باعانة الله تعالی شأنه بسیاری از آنها در محل خود بیان خواهد شد کلام در اینمقام در نوافل یومیه است
و تسمیه بنوافل یومیه با آنکه بسیاری در شب واقع میشود یا باعتبار آنست که اکثر آن متعلق است بصلوات یومیه
اگرچه آنچه متعلق بفریضه مغرب است جایز است ایقاع آن شود در شب یا باعتبار تسمیه مظروف باسم اشرف ظرفین
و در این نیز چند بحث است بحث اول در عدد رکعات نوافل یومیه است بدانکه نوافل یومیه سی و چهار رکعت است
ضعف رکعات فرایض یومیه هشت رکعت نافله زوال است که قبل از نماز ظهر ایشان میشود و هشت رکعت بعد از
نماز ظهر و قبل از عصر ایشان میشود و تعبیر میشود از اول بنافله ظهر و از ثانی بنافله عصر و در چنین نیست هرگاه متعرض
این اصناف شود مطلقا عیبی ندارد بلی اگر هشت رکعت را بنیت نافله ظهر و هشت رکعت را بنیت نافله عصر بجا
آورد بهتر است بلکه شیخ صدوق در کتاب هدایه مجموع شانزده رکعت را نافله ظهر دانسته هشت رکعت قبل از ظهر و هشت
رکعت بعد از آن قبل از عصر و نقل شده از ابن الجنید که چهار رکعت را از نافله ظهر دانسته و دو رکعت را نافله
عصر و این هر دو قول ضعیف است و ممکن هست که مراد صدوق از ظهر زوال بوده باشد و نماز بنابراین مراد آن
خواهد بود که شانزده رکعت نافله زوال خواهد بود چنانچه صاحب کتاب جامع تصریح نموده که شانزده رکعت
نافله زوال است و چهار رکعت نافله مغرب است که ایشان میشود بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته است بجای
یک رکعت که بعد از نماز عشا است و از آن نماز وتیره مینامند و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت شفع و
یک رکعت وتر که مجموع یازده رکعت میشود و اطلاق نماز شب چنانچه بر هشت رکعت اول میشود اطلاق میشود

بر مجموع یازده رکعت و دو رکعت نافله فجر است که قبل از فریضه فجر ایشان میشود و آنچه مذکور شد که عدد رکعات نوافل
یومیه سی و چهار رکعت است این در حضر است اما در سفر پس نصف آن ساقط است پس عدد رکعات این نافله
در سفر هفده خواهد بود و شانزده رکعت نافله ظهر و عصر و هم چنین نافله عشا که وتیره بوده باشد ساقط است
لکن این در حق مسافر نیست که قصر صلوة در حق او متعین بوده باشد و اما مسافری که قصر نماز در حق او جایز نبوده باشد مثل
کثیر السفر یا کسی که سفر او مشروع نبوده باشد ظاهر اینست که جمیع نوافل در حق او ثابت بوده باشد مثل حضر و هم چنین است
هرگاه قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیر بوده باشد مابین قصر و اتمام مثل مسافر در مسجد الحرام یا مسجد نبی
در مدینه یا حایر حسینی علیه السلام یا مسجد کوفه پس مسافر در این اماکن اربعه ایشان بنافله ظهرین و وتیره میتواند نمود خواه
فریضه را قصر کند یا اتمام لکن کلام در اینست که این حکم در صورتی است که قصر نموده فریضه در صورتی نیست که ایشان بفریضه
در نفس این اماکن نماید یا در خارج پس مسئله منصوبه چند قسم میشود اول آنست که ایشان بفریضه نماید در خود
این اماکن مثل اول است مگر اینکه ایشان بفریضه نماید مقصوره در این دو صورت نافله ثابت است مثل حضر سیم آنست که ایشان
بنافله در خارج نماید و ایشان بفریضه نماید در نفس اماکن لکن تامه چهارم مثل اینست مگر اینکه ایشان بفریضه نماید
نفس اماکن مقصوره در این دو صورت نیز ظاهر اینست که ایشان بنافله تواند نمود پنجم آنست که ایشان بنافله
نماید در نفس اماکن و بفریضه در خارج سادس آنست که ایشان بهریک از نافله و فریضه در خارج بوده باشد
و مشخص است که در این دو صورت فریضه قصر خواهد بود و این محل کلام نیست و کلام در اینست که آیا در این دو صورت
ایشان بنافله جایز هست یا نه هریک از طرفین خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که حکم بجواز اقرب بوده باشد
پس در قسم اول ایشان بنافله ظهر میتواند در نفس یکی از اماکن اربعه اگرچه حین ایشان بنافله ناوی این بوده باشد که ایشان
بفریضه در خارج خواهد نمود مقصوره یا آنکه نماز عشا را در خارج مقصوره ایشان نمود نماز وتیره را در نفس یکی
از اماکن ایشان میتواند نمود و در قسم ثانی که سادس اقسام است ایشان بهریک از نافله ظهرین و ظهرین در خارج
از اماکن مینماید لکن در صورتی که متمکن از ایشان ظهرین در نفس اماکن بوده باشد پس نافله ظهرین مثلا در سفر
در وقتی ساقط است که قصر در ظهرین متعین بوده باشد یا اینکه مرجح از قصر در حق او نبوده باشد اگرچه تبدیل مکان
نماید مگر با اتمام عشره ایام و در حالتی فی حینی نیست نظر باینکه ممکن هست در آنوقت نماز را در نفس اماکن ایشان
نماید تامه بنابراین مسافر در مکه معظمه هرگاه نماز ظهرین را در منزل خود ایشان نماید متعین است که قصر نماید
لکن نظر باینکه ممکن هست از ایشان نماز در مسجد الحرام تامه لهذا میتواند ایشان بنافله ظهر مثلا در منزل خود نماید
بعد از فراغ از نافله نماز فریضه را در همان منزل مقصوره ایشان نماید و هم چنین است در مدینه منوره و کربلا
معلی علی مشرفهما الاف التحیة والثناء پس محصل کلام در اینمقام اینست کسیکه در یکی از اماکن اربعه مذکوره

بوده باشد جایز است در حق او ایشان بنوافل خواه نافله و فریضه هر دو را در خارج اماکن ایشان نماید یا هر دو را
در نفس اماکن یا نافله را در نفس اماکن ایشان نماید و فریضه را در خارج یا بعکس و در صورت ایشان بفریضه
در نفس اماکن خواه اتمام نماید یا قصر در جمیع صور ایشان بنافله ظهرین و عشا در حق او مجوز خواهد بود و هم
چنین هرگاه کسی از سفر وارد میشود و در وقتی به بلد خود مانده و زوال شده هرگاه تاخیر در نافله نماید تا ورود
ببلد وقت نافله منقضی میشود در اینصورت در حق او جایز است در بین راه نافله نماید و تاخیر در فریضه نماید
تا ورود بخانه یا بلد بلکه ایشان بنافله و فریضه هر دو در خود نماید در چنین صورت متمکن از ایشان بفریضه تامه در خانه
خود هست بتاخیر در آن اگرچه تا آخر وقت بوده باشد و هم چنین است هرگاه کسی انشای سفر نماید در اول از زوال
جایز است در حق او ایشان بنافله زوال در منزل اگرچه ایشان بفریضه ظهر در سفر نماید و وجه ثبوت نافله
در موارد مذکوره را در مطالع الانوار ذکر نموده ایم بحث دویم در بیان وقت نافله ظهرین است و در این چند
قول است اول و هو اوسع الاقوال آنست که وقت نافله ممتد است بامتداد وقت فریضه و این قول را صاحب ذرایع
و غیره حکایت نموده اند و تا حال بقایل این بر نخورده ایم لکن کلام ابی الصلاح در بحث صلواة مسنونه اگرچه
موهم این هست چنانچه فرموده است که اوقات نافله هر فریضه ممتد است بامتداد آن فریضه لکن مذکور شده در اوقات
فرایض آن مرحوم که وقت اجزاء نماز ظهر را در حق مختار منتهی میداند برسیدن ظل شاخص بچهار سبع آن
و وقت نماز ظهر را در حق مضطر منتهی میداند برسیدن ظل شاخص مثل شاخص پس مقتضای جمع
مابین دو کلام او آنست که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود لکن در حق مضطر بلکه
مقتضای کلام ایشان در نماز عصر چنین نیست لکن در حق مضطر نظر باینکه وقت نماز عصر را در حق مضطر ممتد
میداند تا غروب و در حق مختار وقت آنرا ممتد میداند تا بلوغ ظل شاخص مثل شاخص شود دویم آنست که وقت
نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود و وقت نافله عصر ممتد است تا آنکه ظل دو مثل شاخص شود
و ارباب این قول مختلفند بعضی استثناء نموده اند از اجزای دو وقت مقدار یک فریضه یا مقدار کفایت فریضتین نماید و بعضی
مطلق فرموده اند و استثنائی ننموده اند بلکه بعضی تصریح بر عدم استثنا نموده سیم و هو اضیق الاقوال
آنست که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل حادث بدو سبع شاخص برسد بعد از تحقق زوال و این وقت
مشترک مابین نافله و فریضه است و بعد از آن مختص بنماز ظهر میشود باین معنی که ایشان بنافله ظهر در این وقت
جایز نخواهد بود بنظر بر خروج وقت آن و وقت نافله عصر باقی است تا آنکه ظل حادث بمقدار چهار سبع شاخص
برسد بعد از آن مختص بنماز عصر میشود باین معنی که ایشان بنافله بعد از انقضای این مقدار و قبل از عصر جایز
نیست و مختار مابین اقوال قول ثالث است و از جمله اموری که در اینمقام مناسب است بیان شود دو مطلب است

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مطلب اول آنست که هرگاه کسی در اول زوال بقدر تحریمه عارض شود نافله ظهر خود و نماز ظهر را در اول وقت اتیان نماید و هم چنین اگر نافله عصر خود و نماز عصر را بعد از ظهر بلا فصل بعد از ظهر و هنوز ظل حادث مساوی دو سبع شاخص نشده در اینوقت باعث رفع شده میتواند هر دو نافله را بعد الامر و بقصد اداء نظر بقاء وقت هر دو هرگاه زمانی بگذرد که رفع باعث شده بعد از ادای ظهر و قبل از عصر بر المنصرف ایما میتواند اتیان بنافله ظهر نماید مقدم بر نماز عصر باین نظر یا نیکه این نافله است در وقت فریضه و انقدر که ثابت است جواز این نافله است مقدم بر نافله ظهر و فرض آنست که بعد است ظاهر اینست که جایز بوده [illegible] در ابتدای وقت نافله ظهر و عصر است بحسب ساعات بلکه مراد بگذرد در هنگام دیگر و آنست که زمان بلوغ ظل حادث بقدر دو سبع شاخص و قیکه شخص مراد است جدای بوده [illegible] باد بیکساعت و نیم هشت دقیقه و پنجاه و چهار سبع شاخص در دو ساعت و ده دقیقه در دو وسط جدای در بیان ساعت و نیم و هشت دقیقه و پنجاه و چهار سبع و در دو ساعت و دوازده دقیقه و در اخر جدای کراول دلواست بلوغ ظل بقدر دو سبع شاخص در بیان ساعت و چهل دقیقه و پنجاه و چهار سبع در دو ساعت و هفده دقیقه و در وسط دلو بلوغ ظل بقدر دو سبع شاخص در بیان ساعت و نیم و شانزده دقیقه و پنجاه و چهار سبع در دو ساعت و بیست و سه دقیقه و در اخر دلو کراول حوت بلوغ ظل بقدر دو سبع در یکساعت و نیم و شانزده دقیقه و در اینجا اشتباهات است و پنجاه و چهار سبع در دو ساعت و نیم و یک دقیقه و در وسط حوت بلوغ ظل بقدر دو سبع در یکساعت و نیم بیست و چهار دقیقه و پنجاه و چهار سبع در دو ساعت و نیم و هشت دقیقه و در اخر حوت کراول حمل بلوغ ظل بقدر دو سبع شاخص در دو ساعت الا سه دقیقه و پنجاه و چهار سبع در دو ساعت و نیم و سیزده دقیقه و در وسط حمل بلوغ ظل بقدر دو سبع در دو ساعت الا سه دقیقه و پنجاه و چهار سبع در دو ساعت و نیم و هفده دقیقه و در اخر حمل کراول ثور است بلوغ ظل بقدر دو سبع در دو ساعت الا پنج دقیقه و در اینجا اشتباهات است و پنجاه و چهار سبع در دو ساعت و نیم و هفده دقیقه و در وسط ثور بلوغ ظل بقدر دو سبع در دو ساعت الا پنج دقیقه و پنجاه و چهار سبع در دو ساعت و نیم و هشت دقیقه و در اخر ثور کراول جوزاست بلوغ ظل بقدر دو سبع در دو ساعت نیم پانزده دقیقه است و در اخر جوزا کراول سرطان است بلوغ ظل بقدر دو سبع در بیان ساعت و چهل دقیقه و پنجاه و چهار سبع در دو ساعت و چهل و دو دقیقه و در وسط سرطان بلوغ ظل بقدر دو سبع در یکساعت و سی و هشت دقیقه و پنجاه و چهار سبع در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و در اخر سرطان کراول اسد است بلوغ ظل بقدر دو سبع در یکساعت و چهل و یک دقیقه و پنجاه و چهار سبع در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و در وسط اسد مثل وسط سرطان است و در اخر اسد یعنی اول سنبله مثل اول ثور است و در وسط سنبله مثل وسط حمل است و در اخر سنبله یعنی اول میزان مثل

مثل اول حمل است و در وسط میزان مثل وسط حوت است و در اخر میزان یعنی اول عقرب مثل اول جوزا است و در وسط عقرب مثل وسط دلو است و در اخر عقرب یعنی اول قوس مثل اول دلو است و در وسط قوس مثل وسط جدای و در بعضی مواضع اگرچه اشتباه شده لکن نخوی نیست که منافی با مطلبی بوده باشد بنابر این عمل بمقتضای این نمونه در اینان نزاعی بعید است و معنی نافله امر مذکور شد در وقت نافله ظهر این سه فریضه در جمعه است و اما در روز جمعه چنین نیست و هم چنین عدد رکعات نافله ظهر در جمعه علاوه است از عدد رکعات نافله سایر ایام پنجگانه چنین عدد رکعات نافله ظهر در جمعه بیست است و اشکالی در این نیست بلکه کلام در وقت اتیان باین بیست رکعت است و اتمامات دراین بسیار است اول آنست که اتیان شود مجموع بیست رکعت قبل از زوال جمعه بین اذانین و بعد از فراغ خطبه اینست که جایز بوده [illegible] باد هر وقت قبل از زوال که بوده باشد چنانچه بین شد اذان و اقامه باندازه قریب بزوال بوده [illegible] باد هر وقت که راکعه نافله اتیان میشود بنحو دویم آنست که مجموع بیست رکعت را بعد از زوال بکند متفرقه اتیان نیز بهر نحو که خواسته باشد ظاهر اینست که جایز باشد لکن افضل اقسام متصور و ممکن آنست که نماز شش رکعت را قبل از زوال بسه سلام یعنی وقت بین الاذانین بر سه سلام نماز خوانده شود و شش رکعت را بعد از زوال اتیان نماید و شش رکعت را نیز قبل از زوال اتیان نماید و در رکعت را متصل بزوال یعنی بعد از زوال اتیان نماید و بعد از آن قصر زوال [illegible] که جایز نباشد بان معنی که جایز نیست تاخیر نماید این دو رکعت را بعد از اتمام نماز جمعه و اگر اتفاق افتاد زوال شده و اتیان بان نشده باشد دو رکعت را قبل از اتمام نماز جمعه بقصد قربة مطلقة نماید و بعد از اتمام نماز جمعه دو رکعت نماز نماید سیم آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله بعد از زوال و قبل از اتیان نافله فریضه جمعه بوده باشد یا متفرقه بر این قسم اگرچه از کلام شهید ثانی ظاهر میشود جواز این در شرح لمعه و شرح ارشاد و لکن مختار عدم جواز است چهارم آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله در میان دو نماز جمعه بوده باشد در صورتیکه مدار متفرقه بر این نیز جایز نیست اگرچه مرحوم صاحب مفتاح الاحکام و شهید ثانی در شرح ارشاد تصریح نموده اند بر جواز چند آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت بعد از ادای فریضه ظهر جمعه اتیان نماید باین نیت خواه جمعه اتیان نماید یا متفرقه لکن کلام در اینجا نیز مثل کلام در بیست رکعت نافله است که قصد قربة مطلقة نماید و متعرض ادا و قضا هیچیک نشود ششم تخییر است و این بهفت قسم متصور میشود و آنست که بعضی از این نافله را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از ادای فریضه و آنها آنست که بعضی از آن را بعد از زوال و قبل از فریضه اتیان نماید باقی را باین نحو نیز قبل از فریضه اتیان نماید قبل از زوال اتیان نماید قبل از فریضتین و باقی را بعد از فریضتین و رابع آنست که بعضی را بعد از زوال و قبل از فریضه و بعضی را بعد از فریضتین و بعضی دیگر را بعد از فریضتین و خامس

آنست که بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از فریضتین و بعضی را بعد از فریضتین فقط یا بعد از فریضتین هم اتیان نماید ظاهر اینست که هیچیک از این اقسام خمسه جایز نبوده [illegible] بلی اتیان بیکی از اقسام خمسه مضایقه ندارد از ظاهر ادلهٔ این مطلب اول آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و نصف دیگر را بین فریضتین و قسم دوم از این منصور است یکی آنست که هشت رکعت در بین فریضتین اتیان شود و ثانی آنست که شش رکعت فیما بین اتیان شود و ثالث آنست که چهار رکعت فیما بین اتیان شود و پنجم آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال فیما بین اتیان نماید و تتمه را بعد از فریضتین و ثالث آنست که جمیع ما بین هر سه نماید یعنی بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال و بعضی را بین فریضتین و تتمه را بعد از فراغ از هر دو فریضه اتیان نماید و در نیت این اقسام هم جایز بوده [illegible] بلکه مناسب اینست که در ضمن مجمله مذکور شد هرگاه مطلب اول آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال و بعضی را بین فریضتین اتیان نماید و تتمه را بعد از فریضتین اتیان نماید و این بهفت قسم متصور میشود و این اقسام را در ضمن مجمله مذکور شد و مطلب اول آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را بعد از فریضتین و ثانی آنست که جمیع ما بین هر سه نماید یعنی بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال و بعضی را بین فریضتین و تتمه را بعد از فراغ از هر دو فریضه اتیان نماید و در نیت این اقسام هم جایز بوده [illegible] بلکه مناسب اینست که در ضمن مجمله مذکور شد هرگاه مطلب اول آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال و بعضی را بین فریضتین فقط

صاحب مدارک در شرح نافله ظهر و در قنوات اول در رجحان قنوت در هر فریضه و در هر رکعت مضطرب و این ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح در بیانی نظر باینکه در فصل صلوات مسنونه مرقوم نموده که وقت نافله ظهر فریضه متصل باستدادد وقت آن فریضه و در وقت نماز مغرب تا بدو [illegible] که وقت مختار منتهی میشود بنزدیک الحمرة مغربیه و در وقت مضطر باقی است تا نصف شب و مختار ما بین تا قول اول است بدلالت مناسب اینست که بنیه شود در انجام هیچ چیز اول آنست که هرگاه فرض شود کسی در بدو ورود باعث عتاب قرار داد که ترک نافله ظهر و عصر نماید و بین قصد اتیان بهر دو نماز مرور بلا فصل بعد رفع باعث شود و قرار داد که اتیان بنافله مغرب نماید بعد از زوال الحمرة اتیان بنیت قضا و اگر قبل از زوال الحمرة ظاهر اینست که اتیان بنیت ادا میتواند نمود و دویم آنست که مکرر [illegible] الحمرة مابین مغرب و نافلهٔ آن و هم چنین مابین چهار رکعت سیم چهار شکر که مستحب است بعد از فراغ از نوافل اول اینست که اتیان شود بان مجموع مقام بر نافلهٔ مغرب

مبحث چهارم در بیان مزاحمت نوافل مذکور است نسبت بفرایض و در این چند مقام است اول آنکه نافله ظهر بی مزاحم اجزاء و نماز معین شود در وقت آن و در نماز توضیح این مجمل آنست که هرگاه کسی بگوید از نافله ظهر منقضی شد در این صورت جایز است که هشت رکعت دیگر را ضم نماز ظهر کرده باشد یعنی هشت رکعت را بعد از انقضای وقت نافله اتیان نماید بعد از اتیان نافله ظهر بنیت ادا و هم چنین است حال در نافله عصر بلی رکعت را بعد از انقضاء وقت خود اتیان نمود و وقت این نافله منقضی شده میتواند اتمام نافله عصر نماید مقدم بر نماز عصر و اشکالی در این نیست لکن کلام در اینست که ایا این حکم مختص بصورت نیت کردن باعتقاد سعه وقت نافله شروع بنافله نموده و بعد از اتیان بیکرکعت فساد اعتقاد او منکشف شد یا آنکه مختص باین صورت نیست بلکه حکم ثابت است در صورتیکه قبل از شروع بنماز نافله معتقد بود که وقت نافله وسعت ندارد مکرر یکرکعت از او در این صورت جایز هست یکرکعت را در وقت اتیان نماید و تتمه را در خارج وقت ظاهر اینست که حکم در هر دو صورت ثابت بوده [illegible] مختص بصورت اول بنوده [illegible] باد لکن این در صورتیست که خروج وقت نافله بعد از اتیان یکرکعت بوده [illegible] اما هرگاه قبل از اتمام یکرکعت بوده [illegible] باد این حکم ثابت نیست لیکن در صورتیکه جایز بات باشد که قطع این نماز متعین است ظاهر اولست لکن این در صورتیست که باعتقاد سعه وقت شروع بنماز نافله نموده [illegible] و قبل از اتمام رکعت فساد اعتقاد او ظاهر شود بلکه وقت خارج شود قبل از اتمام رکعت و این صورت اگرچه اتمام در رکعت جایز است یعنی قطع نماز بر او لازم نیست لکن اتمام هم نافله جایز نیست اما هرگاه قبل از شروع بنماز منقضی بوده [illegible] که ممکن از اتمام یکرکعت در وقت نیست ظاهر اینست که شروع نافله

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در اینصورت جایز نبوده باشد یا مقام دوم در اینست که آیا این مزاحمت در نافله روز جمعه ثابت هست یا نه باین معنی که
کسی شروع نموده بنافله روز جمعه باعتقاد سعه وقت بعد از اتمام یک رکعت مشخص شد که وقت نافله خارج شده
یعنی وقت فریضه داخل شد بتحقق زوال در اینصورت ظاهر اینست که مزاحمت نبوده باشد یعنی اتمام نافله روز جمعه
جایز نبوده باشد واما اتمام آن نماز که شروع نموده و بعد از اتیان بیک رکعت وقت خارج شد ظاهر اینست که جایز بوده بلکه ظاهر
نیست که اتمام آن دو رکعت جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد احتمال (?) اینست که مزاحمت
نافله روز جمعه ثابت نیست اگرچه ده رکعت نافله را بلکه همه ده رکعت را بعمل آورده باشد الی هر گاه همه ده رکعت
تمام نموده باشد و شروع برکعت یازدهم نموده باشد در اینوقت وقت نافله خارج شود یعنی وقت نماز ظهر داخل شود در
اینصورت میتواند آن دو رکعت را اتمام نماید تا بیست رکعت تمام شود اگرچه این مزاحم فریضه شود مقام سیم در مزاحمت
نافله مغرب با صلوة عشا باین معنی که شروع بنماز نافله مغرب نمود باعتقاد آنکه وقت تمام نافله باقیست بعد از
اتمام یک رکعت وقت خارج شود در اینصورت ظاهر اینست که اتمام نافله مغرب یعنی چهار رکعت را نتواند نمود
لکن اتمام آنچه شروع نموده ظاهر اینست که جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد اما این
در صورتیست که قبل از شروع بنماز معتقد این هست که بقدر دو رکعت از وقت نافله باقی است در اینصورت
ظاهر اینست که تواند دو رکعت را اتیان نمود ظاهر اینست که می تواند در اینوقت قصد کند که این دو رکعت
اخیر نیت است دویم آنست که معتقد اینست که وقت وسعت یک رکعت دارد نه دو رکعت در اینصورت ظاهر
اینست که شروع بنافله نتواند نمود سیم آنست که معتقد اینست که وقت وسعت سه رکعت دارد در اینصورت اتیان
بدو رکعت میتواند نمود نه علاوه مبحث پنجم در بیان بعضی نمازهای وارده در این وقت است یعنی فیمابین
نماز مغرب و نماز عشا در اخبار تعبیر از این وقت یعنی بعد از غروب آفتاب تا غروب شفق و همچنین بعد از طلوع
فجر تا طلوع شمس تعبیر از این دو وقت بساعت غفلت شده و وجه تسمیه اینوقت بساعت غفلت چنانچه بعضی
اخبار ایمائی دارد بر این آنست که جنود شیطان در اینوقت غافل میشوند از احوال انسان پس مراد اینست که این
ساعتیست که جنود شیطان از انسان غافل میباشند پس انسان از شر ایشان در اینوقت محفوظ میباشد پس دعا
و عبادت در اینوقت اقرب باجابت و احری بقبول خواهد بود و طریق که اشاره بآن شده اینست که شیطان پنهان
میکند لشکر و جنود لیلیه خود را از برای اغوای عباد الله از وقت غایب شدن شمس تا زوال شفق که حمرت مغربیه
و همچنین پنهان میکند عسکر و جنود نهاریه خود را از وقت طلوع فجر تا طلوع شمس پس این دو وقت وقت جمع نمودن
عسکر و پنهان نمودن و منتشر ساختن جنود است بجهت اغوای خلایق پس در اینوقت چونکه مستولی نیستند بر
لهذا میتوان گفت که غافلند از احوال انسان و چونکه منتشر میسازد لیلیه را بجهت اغوای ناس لهذا مناسب اینست که در

وقت

وقت انسان مشغول بذکر و دعا شود تا از شر ایشان محفوظ باشد یا آنکه چونکه این دو ساعت ساعت شریفیست
و غالب ناس از شرافت آنها غافلند لهذا تسمیه شده بساعت غفلت نظر بغفلت اغلب ناس از برکت و شرافت آنها
یا آنکه چون شیطان در اینوقت جنود خود را متفرق میسازد بجهت اغوا و اغفال ناس از طاعت الهی جل شانه باین
مناسبت تسمیه شده بساعت غفلت علی ای حال المقصود در این مقام اشاره ایست ببعضی نمازهای وارده در این وقت
که عبارت از بعد از نماز مغرب و قبل از نماز عشاست و در این مقام اقتصار میشود بچند نماز اول چهار رکعت
نافله مغربیست که بیان شد دویم نمازیست که مشهور شده در السنه بصلوة غفیله و این نماز دو رکعت است در رکعت
اولی بعد از حمد این آیه را بخواند وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و در رکعت ثانیه
بعد از حمد این آیه را بخواند وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة
الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین عبارت حدیث بعد از این اینست
فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه وقال اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی
محمد وال محمد وان تفعل بی کذا وکذا ویقول اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک
بحق محمد واله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی وسال الله حاجته اعطاه الله ما سال اینست عبارت حدیث
و قوله علیه السلام وان تفعل بی کذا وکذا اشاره ایست بانکه حاجت خود را در اینوقت ذکر نماید و قوله علیه السلام فی اخر الحدیث
وسال الله حاجته اشاره بر اینست که حاجت خود را دو مرتبه در قنوت ذکر نماید وگویا نکته در تکرار این بوده باشد
که یکمرتبه متوسل میشود بذات اقدس جل شانه در قضای حاجت خود بحرمت شفاعت بمفاتح الغیب یعنی
چیزهائیکه موجب توصل بغیبیاتست از اسما اعظم الهی و غیره از جمله چیزهائیکه عالم بانها نیست مگر باری تعالی
جل شانه و باین اشاره است قوله علیه السلام بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت تا اخر و مرتبه دیگر وسیله قضای حاجت
خود قرار میدهد سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه و اله الاطهار را و باین اشاره است قوله علیه السلام فاسئلک
بحق محمد واله الی اخره و قوله علیه السلام وسال الله حاجته ممکن است که مراد این بوده باشد که ذکر حاجت خود نماید بعد از
آنکه گفت تعلم حاجتی باین نحو اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی وهی ان تغفرلی ذنوبی
وتجعلنی ممن اخترتهم لدینک وخلقتهم لجنتک وتشرفنی فی اقرب الطرق للوفود علیک وتشرفنی فی
زمرة اولیائک الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و هر مطلبی که خواهد ذکر نماید آنوقت بگوید فاسئلک
بحق محمد واله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی و ممکن است که مراد این باشد که ذکر حاجت خود نماید در اخر باین نحو
اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد واله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی آنوقت ذکر حاجت خود

نعمتی والقادر علی

نماید و احتمال سیم آنست که قوله علیه السلام وسال الله حاجته اشاره بوده باشد بتفسیر کذا وکذا اجمالا که فرموده وان تفعل بی کذا وکذا
واین بعید است چه اگر مراد این بود میبایست در جنب آن ذکر شده باشد و احتمال چهارم آنست که مراد این بوده باشد
که بعد از فراغ از نماز سؤال حاجت خود نماید بنابر این وسال حاجته عطف خواهد بود بر صلی که در اول حدیث
مذکور است و اول حدیث اینست من صلی بین العشائین رکعتین قرا فی الاولی الحمد وقوله وذا النون اذ ذهب
مغاضبا الی قوله وکذلک ننجی المؤمنین وفی الثانیة الحمد وقوله وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو الی اخر الایة فاذا
فرغ من القراءة رفع یدیه الی اخر الحدیث حاصل معنی حدیث بنابر این چنین خواهد بود که کسی که میان نماز مغرب
و عشا دو رکعت نماز کند باین کیفیت که مذکور شد و سؤال کند حاجت خود را بعد از نماز هر گاه چنین نماید خداوند
عالم اجابت حاجت او خواهد فرمود و حاجت او را باو خواهد داد و هرگاه جمع مابین همه نماید بجهت احتمالات
حدیث عمل کرده خواهد بود باین نحو که جائی وان تفعل بی کذا وکذا ذکر حاجت خود نماید و همچنین بعد از آنکه
گفت تعلم حاجتی سؤال الحاجة خود کند و اعاده آن نماید بعد از آنکه گفت لما قضیتها و همچنین بعد از فراغ
از نماز و اگر چنین نماید اشمل و احوط خواهد بود مخفی نماند آنچه که مذکور شد در بیان کیفیت و حقیقت این
نماز بود و کلامیکه در این مقام هست در حکم آنست که آیا این نماز را مابین نماز مغرب و عشا میتوان بعمل
آورد یا نه تحقیق در این باب تفصیل در مقالست پس میگوئیم اتیان باین نماز یا قبل از زوال سرخیست که
در جانب مغرب بهم میرسد بعد از غروب یا بعد از آن در صورت اول یا اقتصار مینماید بهمین دو رکعت یا جمع میکند
مابین آن و چهار رکعت نافله مغرب و در صورت ثانیه یا این دو رکعت نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب یا در
وسط آن اتیان مینماید یا بعد از آن پس اقسام مسئله شش است اول آنست که اتیان باین نماز نماید قبل از زوال
حمرت مغربیه و اقتصار نماید بر این دویم آنست که جمع نماید مابین آن و نافله مغرب لکن این نماز را مقدم میدارد
بر نافله مغرب در این دو صورت ظاهر اینست که اتیان باین نماز میتوان نمود سیم آنست که جمع نماید مابین آن
نماز و نافله مغرب لکن اتیان باین نماز نماید مابین نافله مغرب مشخص است که این قبل از زوال حمرت مغربیه خواهد بود
این قسم نیز ظاهر اینست که جایز بوده باشد چهارم آنست که اتیان نماید باین دو رکعت بعد از چهار رکعت نافله مغرب
لکن قبل از زوال حمرت مغربیه این نیز دور نیست که جایز بوده باشد پنجم مثل چهارم است مگر آنکه اتیان باین دو رکعت
بعد از زوال حمرت مغربیه بوده باشد ششم آنست که اقتصار نماید باین دو رکعت لکن بعد از زوال حمرت مغربیه
این دو قسم ظاهر اینست که جایز نبوده باشد پس اتیان باین دو رکعت در چهار صورت که اول مذکور شد بی عیب است
لکن اینها مختلف میباشند در قوت و ضعف باین معنی که در صورت اول حکم بجواز بکمال قوت دارد و صورت
ثالثه اگرچه جایز است لکن مثل این دو صورت در قوت نیست چنانچه جواز در صورت ثالثه اقوی از صورت اربعه

و ممکن است

و ممکن است که کسی دو رکعت نافله مغرب را اتیان نماید بکیفیتی که مذکور شد و در آن قصد هر دو نماز کند
هم قصد نافله مغرب و هم قصد این نماز امتثالا للسنة بهر دو نماز بعمل آورده باشد پس غایتش جمع شده بهر دو نماز خواهد
بود انشاء الله تعالی چرا که این نماز در چهار صورت که مذکور شد و علم بجواز در دو صورت اخیر ظاهر میشود
از مطالع الانوار و از جمله صلوات وارده مابین نماز مغرب و نماز عشا نماز معروف بنماز وصیت است که شیخ
طوسی در کتاب مصباح ذکر فرموده از جناب رسول الله صلی الله علیه و اله که آن جناب در مقام وصیت بامت خود
فرموده که وصیت میکنم شما را بدو رکعت نماز مابین مغرب و عشا قرائت کنند در رکعت اولی بعد از حمد سیزده
مرتبه سوره اذا زلزلت و در رکعت ثانیه بعد از حمد پانزده مرتبه قل هو الله احد کسی که این نماز را بکند هر ماه
میباشد او از جمله متقین و هر گاه در هر سالی بکند بوده باشد او از جمله محسنین و هر گاه در هر جمعه بکند میباشد از جمله
نماز کنندگان و اگر در هر شب بعمل آورد مزاحم من نمیشود در بهشت و غیر از خداوند عالم جل شانه کسی احصای
او را نمیتواند نمود و چونکه حدیثی که مشتمل باین نماز هست ضعیف است لهذا ترک این نماز اولیست مگر در صورتی
که اتیان بنافله مغرب ننماید یا آنکه این نماز را مقدم بر نافله مغرب اتیان نماید در این دو صورت ظاهر آنست
که اتیان این نماز عیب نداشته باشد و از جمله نمازهای وارده مابین عشائین نمازیست که در دهه اول
ذی الحجة الحرام مابین این دو نماز وارد شده و این نمازیست که روایت شده از کاشف اسرار و حقایق جناب امام
جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که جناب والد من بمن امر فرمود که بنا بگذارم کی دو رکعت نماز را میان نماز
مغرب و عشا در دهه ذی الحجه و میخوانی در هر یک از این دو رکعت بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد و سوره
قل هو الله احد این آیه شریفه را وواعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة
وقال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین بعد از آنکه این دو رکعت نماز را
میان این دو نماز بعمل آوردی شریک خواهی بود با حاج در ثواب ایشان اگرچه حج نکرده باشی این نماز
نیز مثل نماز وصیت است بلکه بمراتب سند این اضعف از سند آنست چه این حدیث در احدی از کتب معتبره
روایت نشده و سید بن طاوس نقل فرموده این را از کتاب ابن اشناس نه اصل این کتاب معروفست و نه
مصنف آن پس اعتماد باین نمیتوان نمود در حکم بجواز این نماز در وقت فریضه مگر بنحویکه در صلوة وصیت مذکور
شد باین نحو که اقتصار نماید باین نماز و اتیان بنافله مغرب ننماید یا آنکه در صورت جمع مابین هر دو اول
اتیان باین نماز نماید بعد بنماز نافله مغرب در این دو صورت بی عیب خواهد بود چنانچه وجه آن در مطالع
الانوار مبین است و از جمله نمازهائی که متداول شده در این اعصار میان نماز مغرب و عشا میکنند
نماز هدیه میت است و این ماخذی ندارد بلکه تا بحال مستندی از برای این نماز بنظر نرسیده مگر آنچه

jabirabbas@yahoo.com
Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کفعمی در مصباح ایراد نموده و آن اینست صلوة الهدیة لیلة الدفن رکعتان فی الاولی الحمد وآیة الکرسی وفی
الثانیة الحمد والقدر عشرا فاذا سلم قال اللهم صل علی محمد وآل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان وفی
روایة اخری بعد الحمد التوحید مرتین وفی الثانیة بعد الحمد الهیکم التکاثر عشرا ثم الدعاء المذکور و اینکه
اسناد بمعصوم علیهم نداده حدیث بودنش مشخص نیست بلی ظاهر میشود از عبارت وفی روایة اخری اینکه
اول مذکور شده حدیث است لکن سندی وارد که ملاحظه شود و نه اشاره باخذ شده که استعلام
حال آن توان نمود بعلاوه آنکه غایة مدلول آن اینست که چنین نمازی در شب دفن میت وارد شده و اما
اینکه این نماز میباید مابین دو نماز کرده شود مطلقا اثری از آن نیست پس اتیان نمودن این نماز میان دو نماز
بی وجه است بلی هرگاه این نماز بطریق اجاره بر کسی لازم شود در این وقت اگرچه مخیر است مابین آنکه میان
دو نماز این نماز را اتیان کند یا بعد از هر دو نماز لکن در اینصورت از محل کلام خارج است نظر باینکه در اینحالت
نافله نخواهد بود بحث ششم در بیان وقت نافله عشاء است که مسمی بوتیره است بدانکه وقت این نافله داخل
میشود بعد از آنکه منقضی شد از مغرب مقداری که کفایة نماز مغرب و نماز عشا نماید بعد از آنکه این مقدار
منقضی شد اتیان بآن نماز میتوان نمود اگرچه اتیان بنافله مغرب ننموده باشد پس لازم نیست انتظار انقضاء
زمانی که کفایة نماز نافله مغرب نماید بلکه بعد از انقضاء مقدار هفت رکعت اگرچه در اول وقت اتیان
شده باشد بلا فصل اتیان بنافله عشا جایز است و وقت این نماز ممتد است بامتداد وقت عشا
محقق در معتبر و علامه در منتهی برای این ادعای اتفاق فقها فرموده اند پس مقتضای این کلام اینست
که هرگاه تاخیر نماز عشا شود تا آخر وقت آن بطوری که فارغ از نماز عشا شود در نصف شب پس وقت
این نافله منقضی شده باشد ظاهر اینست که چنین نبوده باشد پس مناسب اینست که گفته شود وقت این
نافله ممتد است بامتداد وقت عشا بعلاوه زمانیکه کفایت این نماز نماید در وقتی که نماز عشا اتیان شود
در آخر وقت خود و جمیع نوافل مذکوره و غیرها اتیان آنها در حال القیام با تمکن افضل از اتیان بآنها
در حال جلوس و هرگاه با تمکن از قیام اختیار جلوس نماید مستحب اینست که بجای هر رکعتی دو رکعت اتیان
نماید مگر این نماز که چنین نیست بلکه جلوس در آن متعین است و مخفی نماند اگرچه وقت این نماز بعد از
فراغ از نماز عشا است لکن اولی اینست که اتیان باین نماز نماید بعد از هر نمازی که در این شب اتیان نماید
تا نصف شب بحث هفتم در بیان کیفیت قراءة در این نماز است میگوئیم بعد از قطع بر اینکه در این نماز
و سایر نوافل مذکوره اقتصار بحمد و سوره توحید میتوان نمود بلکه اقتصار بحمد تنها نیز میتوان نمود
لکن کلام در قراءة موظفه در خصوص این صلوة است و این بدو طریق روایت شده اول اینست که قراءة
شود

شود در این دو رکعت نماز صد آیه از قرآن ظاهر اینست که امتثال حاصل است بقراءة صد آیه در دو رکعت خواه با
تساوی بر وجهی که نصف در رکعت اولی و نصف در ثانیه و خواه بتفاوت و نیز نیست که آیات فاتحة الکتاب را از جمله
صد آیه محسوب میتوان نمود و اگر محسوب نماید اوثق خواهد بود دویم اینست که اتیان نماید در دو رکعت
بسوره واقعه و اخلاص اگر سوره اولی در رکعت اولی و ثانیه در ثانیه قراءت نماید اوفق بظاهر حدیث
خواهد بود سیم اینست که اتیان شود بسوره ملک و اخلاص بحث هشتم در وقت نماز شب است بدانکه آخر
وقت نماز عشا متصل است باول وقت نماز شب پس بعد از آنکه نصف اول شب منقضی شد وقت نماز شب داخل
میشود و اول وقت نماز شب اول نصف آخر شب است و وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم این نماز
بر نصف شب جایز نیست مگر در حق مسافر که مظنون او بوده باشد که متمکن از اتیان نماز شب بعد از نصف شب نخواهد بود
خواه باعتبار مشقت سفر بوده باشد یا باعتبار غلبه نوم یا امر دیگر در این صورت جایز است در حق چنین کسی اتیان
نماید بنماز شب قبل از نصف شب و هم چنین است هرگاه کسی مظنه عدم تمکن از نماز شب در وقت آن داشته
باشد باعتبار غلبه نوم خواه جوان بوده باشد یا پیر خواه در فصل تابستان بوده باشد یا زمستان خواه در سفر بوده باشد
یا در حضر و هم چنین هرگاه مظنه جنابت داشته باشد در وقت و متمکن از غسل نبوده باشد اگرچه در حضر بوده باشد
در جمیع این صور اتیان بنماز شب در اول شب میتواند نمود و اینها در صورتیست که مظنون او بوده باشد که متمکن
از اصل نماز شب نبوده باشد و اما هرگاه معتقد این بوده باشد که متمکن از نماز شب در وقت آن هست لکن نه بر وجه کمال
مثل اینکه امر او مردد است مابین اتیان بنماز شب در اول شب تماما و بقبله یا اینکه اتیان بآن نماید بعد از نصف شب
در محمل نشسته یا بر روی چاروا ظاهر اینست در چنین صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب
جایز نبوده باشد بلکه جواز تقدیم در صورتیست که متمکن از آن در وقت مطلقا نبوده باشد و اما تقدیم نماز شب در حق کسی
که خائف از جنابت بوده باشد با اعتقاد عدم تمکن از غسل ظاهر اینست که مختص نبوده باشد بصورتی که متمکن از تیمم
نبوده باشد بلکه با تمکن از تیمم ظاهر اینست که تقدیم مجوز بوده باشد پس در اینصورت این شخص مخیر خواهد بود
مابین آنکه نماز شب را در اول شب اتیان نماید با وضو یا آنکه در آخر شب اتیان نماید با تیمم بدل از غسل
جنابت بعد از اینکه این مطالب معلوم شد میگوئیم مناسب اینست در اینمقام تنبیه شود بر چند مطلب اول
اینست در صورة تقدیم نماز شب در صور مسطوره معین است که باید در شب اتیان شود نه روز بعوض قبل
از غروب اتیان نمیتواند نمود بلکه معین است که شب اتیان شود بلکه لازم است که بعد از نماز مغرب و عشا
اتیان نماید پس مقدم بر دو نماز یا در بین دو نماز نمیتواند اتیان نمود دویم اینست هرگاه چنین کسی اتیان بنماز
شب نمود در اول شب و متمکن شد از اتیان بآن در آخر شب ظاهر اینست که اتیان بنماز شب ثانیا نتواند نمود

سیم اینست که این نماز در صورت تقدیم ظاهر اینست که ادا بوده باشد پس بنیت ادا اتیان میتوان نمود بنا بر این ظاهر شود
که وقت نماز شب در حق چنین اشخاص داخل میشود بعد از فراغ از ادای نماز مغرب و عشا و در حق غیر داخل میشود
بعد از انقضای نصف اول چهارم اینست که تقدیم نماز شب در صور مذکوره مشروط بر این نیست که معتقد عدم
تمکن از قضا بوده باشد بلکه میتواند مقدم داشت اگرچه با اعتقاد تمکن از قضا باشد لکن ظاهر اینست که قضا افضل
از تقدیم بوده باشد پنجم اینست که حکم بجواز تقدیم مختص هشت رکعت از نماز شب نیست بلکه بالاضافه بشفع و وتر
نیز ثابت است و لکن حکم تقدیم مختص بهمین یازده رکعت میباشد نسبت بدو رکعت نافله فجر ثابت نیست اگرچه فرض
شود که متمکن از اتیان آن در وقت خود نبوده باشد ششم اینست که وقت نماز شب ممتد است تا طلوع فجر صادق
بعد از آنکه فجر طالع شد قبل از اتیان بفریضه اتیان باین نماز جایز نیست مگر در صورتیکه چهار رکعت آن نماز کرده
باشد و فجر طالع شود در اینصورت جایز است تمام نماید بقیه این نماز را بر فریضه فجر و لکن این در صورتیست که
باعتقاد سعه وقت نسبت بمجموع نماز شب شروع بنماز نموده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت فساد اعتقاد او
ظاهر شود و اما هرگاه قبل از شروع مشخص بوده که وقت وسعت همه نماز را ندارد اگرچه بعنوان اختصار بوده باشد
در چنین صورت اتیان بنماز شفع و وتر نماید و هشت رکعت را بعد از نماز صبح قضا نماید تفصیل مقام مکشوفی
اینست که گفته شود در اینمقام چند احتمال است اول اینست که مکلف قبل از شروع در نماز شب معتقد اینست
که مقدار باقی از شب کفایة همه نماز شب را خواهد نمود دویم اینست که مکلف معتقد اینست که مقدار باقی
از شب کفایة نماز شب را نمینماید سیم اینست که معتقد اتساع وقت و عدم اتساع هیچیک نبوده باشد در قسم
اول و ثالث شروع بنماز شب بطریق معهود میتواند نمود پس اگر فجر طالع نشد تا آنکه نماز شب را اتمام
نمود در اینصورت کلامی نخواهد بود و اگر فجر طالع شد قبل از اتمام نماز شب خالی از این نیست که طلوع فجر
یا بعد از اتیان بچهار رکعت خواهد بود یا قبل اگر بعد از اتیان بچهار رکعت است جایز است نماز شب را
تمام کند قبل از نماز صبح ظاهر اینست که در اینصورت لازم نبوده باشد که در رکعات اقتصار بحمد تنها نماید مگر
در صورتیکه چهار رکعت که اتیان نموده قبل از فجر اتیان نموده باشد بحمد تنها باین معنی که لازم بود اتیان بحمد
تنها نماید مثل اینکه قبل از شروع در نماز معتقد این بود که وقت وسعت ندارد مگر بمقدار یازده رکعتی
که اقتصار شود در آنها بحمد تنها در اینصورت ممکن است که گفته شود ایضا بعد از فجر اتیان نمود
لازم است که اقتصار شود در آن بحمد تنها و اگر طلوع فجر قبل از اتیان بچهار رکعت بوده باشد اگرچه در
رکعت چهارم بوده باشد اتمام نماز شب مقدم بر فریضه فجر جایز نیست پس ترک نماز شب مینماید بعد از
اتیان بنافله صبح نماز صبح را بعمل میآورد و بقیه از نماز شب را بعد قضا خواهد نمود و اگر طلوع صبح
در حینی

در حینی اشتغال برکعت ثالثه یا رکعت رابعه بوده باشد آیا متعین است قطع این نماز نماید یا جایز است اتمام این دو رکعت
یا عدول مینماید بنافله فجر یعنی این دو رکعت را قرار میدهد که نافله فجر است و اتمام مینماید بنیت نافله فجر
ظاهر اینست که قطع لازم نبوده باشد و عدول نیز جایز نبوده باشد پس اتمام آن دو رکعت بهمان قصدی که شروع
نموده جایز خواهد بود و اما قسم دویم یعنی قبل از شروع بنماز شب معتقد این بوده باشد که مقدار باقی از شب
کفایت نماز شب را نمیکند در اینصورت ظاهر اینست که شروع بنماز شب بطریق معهود نتواند نمود
اگرچه معتقد این بوده باشد که چهار رکعت را قبل از صبح اتیان میتواند نمود بلکه در اینصورت عدول
مینماید از نماز شب بشفع و وتر مخفی نماند اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر در صورتیکه چهار رکعت
از نماز شب را اتیان نموده باشد قبل از فجر مختص باین نیست که طلوع فجر در حال الاشتغال بنماز شب شود
بلکه حکم ثابت است اگرچه چهار رکعت از نماز شب را کرده باشد در اول وقت نماز شب و تتمه را تا آخر
نمود که بعد از اتیان نموده باشد خوابید یا مشغول بمطالعه یا شغل دیگر شد و وقتی مطلع شد که صبح طالع
شده در این صورت نیز اتمام نماز شب را قبل از اتیان بفریضه میتواند نمود هفتم اینست در صورتیکه مکلف باعتبار
مظنه ضیق وقت اتیان بنماز شفع و وتر نمود بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که وقت باقی کفایة
همه نماز شب را مینماید ظاهر اینست که اعاده شفع و وتر بعد از اتیان هشت رکعت نماز شب ضرور نبوده
باشد بلکه جواز اعاده آن محل تشکیک است هشتم در حدیث صحیح وارد است کسی که برخیزد و قبل از صبح
واتیان نماید بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح ثبت میشود در نامه عمل او نماز شب در اینمقام چند
احتمال است اول اینست که کسی در اول شب عازم بود که در آخر شب برخیزد و تمام نماز شب را بعمل آورد
بعد از آنکه بیدار شد مشخص شد که مقدار باقی از شب کفایة همه نماز شب را نمیکند دویم اینست کسی در اول
شب قصد نداشت که نماز شب کند بعد از آنکه از خواب بیدار شد تا طلوع فجر اینقدر فرصت کرد که
اتیان بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید سیم اینست [illegible] عازم این بود که آخر شب برخیزد
واقتصار نماید بهمان شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر مقتضای این حدیث صحیح اینست که در جمیع این احتمالات
مذکوره هرگاه اتیان بشفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید نماز شب در حق او محسوب خواهد بود
بحث نهم در بیان کیفیت نماز شب است بدانکه نماز شب یازده رکعت است با دو رکعت شفع و
یک رکعت وتر و در رکعت اول بچند طریق نقل شده اول اینست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا
ایها الکافرون و در رکعت دویم بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و هو اقصرها دویم اینست
که در هر رکعت بعد از حمد سی مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و هو افضلها سیم اینست که در رکعت اول

در اول شب

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بعد از حمد سی مرتبه ظاهر الله احد و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند چهار
است که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله سی مرتبه و در رکعت ثانیه سوره قل یا ایها الکافرون
یکمرتبه بخواند و هر ایتم مذکور در کلام شیخ مفید است و قول جماعتی مذکر در کلام شیخ بنهایی است رحمه الله
تعالی و قائل باستند اینه و قول در اخبار بر بخور دیم و شش رکعت و دیگر را کرر قرائت ایشان نماید بسوره
مطول و اگر نه بر سی سوره که خواهد بعد از حمد تلاوت نماید در هر رکعت خوابت و اگر هر احد و قل هو الله
احد ایشان نماید خوابت و مستحب است بعد از فراغ از قرائت سوره توحید در هر نماز که بوده باشد
بگوید کذلک الله ربی و سنت است بعد از فراغ از هر دو رکعت از این هشت رکعت اینه عالجا
اللهم انی اسئلک و اسئل بمثلک و انت موضع مسئلة السائلین و منتهی عبد الراغبین
ارحوک و لبدیع مثلک و اعیذ الیک و لبیر غب الیک مثلک انت مجیب دعوة المضطرین و ارحم
الراحمین اسئلک بافضل المسائل و اوجحها و اعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم و بما سألک المحسنی
و اسئلک العلیا و بحقک الذی لا تحصی و بکرمک اسئلک علیک و اجبها الیک و اقربها منک وسیلة
و اشرفها عندک منزلة و امرها لدیک نزلا و اسرعها فی الامور اجابة و باسمائک المکنون الکبیر
الاجل الاعظم الاکرم الذی لحقیقته و تعوذ و ترضی به عن دعائک و باستجیب لمن دعاه و حق
علیک ان لا تحرم سائلک و لا ترده و بکل اسم هو لک فی التوریة و الانجیل و الزبور و الفرقان
العظیم و بکل اسم دعاک به حملة عرشک و ملائکتک و انبیائک و رسلک و اهل طاعتک من
خلقک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل فرج ولیک و ابن ولیک و تعجل فرجهما عاجلا آنه تحق ذلک
اینه دعا عظیم است در هر وقت از اوقات بلکه در قنوت صلوات کسی حاجی داشته باشد خوابت
اینه عالجه الحاح حاجت بسیار مناسبت بشرط یکه با معرفت و حضور قلب و خشوع بوده باشد و بعد از
مستحبات بعد از فراغ از رکعت دوم و رکعت هشتم تسبیح مسبحة الزهرا علیها السلام بخواند
ان شروع بنماز شفع نماید در هر رکعت بعد از فراغ از قرائة حمد سوره توحید بخواند و در رکعت ثانیه
بعد از فراغ از قرائة فعل از رکوع مثل سایر نمازها قنوت مستحب است و قول بعضی شیوخ قنوت در
نماز شفع ضعیف است و بعد از فراغ از ان نماز سنت است کرایه عالجه اند الی یعرض لک فی هذا
اللیل المتعرضون و فصلت فیه القاصدون و ابل فضلت و معروف المطالبون و لک فی
هذا اللیل نفحات و هبات و عطایا و مواهب تمن بها علی من تشاء من عبادک و تنعمها من لهم
تسبق له العنایة منک و ها انا ذا عبیدک الفقیر الیک المؤمل فضلک و معروفک فان کنت

یا مولای تعرضت فی هذه اللیلة علی احد من خلقک و عدت علیه بعائدة من عطفک فصل علی محمد و آل محمد
المطیبین الطاهرین الخیرین الناجحین و جد علی بطولک و معروفک یا رب العالمین و صلی الله علی
محمد خاتم النبیین و آله الطاهرین و سلم تسلیما ان الله حمید مجید اللهم انی ارهبک کما امرت
فاستجب لی کما وعدت انک لا تخلف المیعاد و بعد از ان شروع نماید بمفوضه و شروع تا ان نماید
بتکبیرات افتتاحیه و ادعیه معهوده و اگر بخواهد احرام نماید بنیت و تکبیرة الاحرام بعد از فراغ از
و اولی فاتحة الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم تا ولا الضالین کذلک الله ربی و بعد از ان سوره قل هو الله احد
و اگر اختصار بکند بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و بعد از ان سوره قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس بخواند و بعد از ان سوره قل هو الله احد بگوید و اعوذ برب الفلق
و هم چنین بعد از انکه گفت قل اعوذ برب الناس بگوید و اعوذ برب الناس و سوره را تمام نماید بعد از ان قنوت
نماید قنوت تطویل هر چهار قنوت صلوات است بغایة مطلوب و صفتی است در نهایة محبوب خصوصا
در قنوت وتر در مغارب که وقت خلوت و لقا محبوب و محل عرض مطلب و حاجات و اغاثی الحاجات
است از جمله حاجاتیکه جناب موسوی عمار جانب رب العزت تعالی شانه مشورت فرموده است
خطابی است که حاصل مفهوم ان اینست ای موسی عمار کسی که در هر شب خراب میکند و خود را رسوا
و شرمنده ذکر و مناجات با ما محروم میسازد اگر دعا نماید اگر اجابت با ما دارد این را عاما زاو در یغ و
بی اعتبار شمرد بود و لیاخیه نیست که کس محبوبی در مقام ادب بوده باشد و با حال شوق طالب
خلوت با محبوب خود میباشد خلوت بهتر از شب کجا ممکن خواهد شد که کافه ناس در هم اینده مکر
کسانیکه لذت مناجات با خالق ارضین و سموات جل جلاله از ایشان رسیده هر کس استراحت خود
در خواب میداند و مکر این اشتغال را کهف استراحت و محض لذت خود میداند اشتغال بمناجات و تضرع
و ابتهال بدرگاه قاضی الحاجات میدانند بجمله تطویل در قنوت در جمیع صلوات خصوصا در قنوت
نماز شب لاسیما در قنوت وتر مطلوب و مرغوب است و هر دعا که خواهد میتواند بخواند بهتر این دعیه
مناجات و اوراد ماثوره از ائمه اطهار است علیهم السلام خصوصا ادعیه صحیفه کامله سایر مناجات قائلین مفخر
اهل عبادت بدانکه اصل خصوص قنوت نماز وتر سه چیز است اول دعاء چهل نفر از برادران
دینی احادیث در فضایل دعاء در حق چهل نفر از برادران دینی اگرچه بسیار است اما در خصوص قنوت
تا حال بحدیثی بر نخورده ایم لکن عموم احادیث وارده شامل این مقام هست اگر چنین کفایه در خصوص قنوت
در قنوت وتر نیکند لکن قنوت ثابته از جماعت از اصحاب فقها رحمهم الله تعم مراقدهم کفایه میکند برای امثال ما

پس حکم باستحباب دعاء در حق چهل نفر از برادران دینی در خصوص قنوت وتر بعید است و ظاهر اینست تا دیه
سنت مختص باین نیست که بسیاید چهل نفر معین از امور بروند بلکه امتثال ایضا بدعاء در حق چهل نفر
از امور حاصل میشود بدعاء در حق چهل نفر از احیا یا مشترک مابین احیا و اموات و ظاهر اینست کفایه میکند
مختص بودن بسیاید چهل نفر معین بودن بلکه یا بعضی زنده و بعضی مرده کفایه میکند در این باب بلی
هر کاه در حق زنده دعا میکند در هنین قنوت لکن انها از عدد چهل حساب نماید باکی نیست و ظاهر اینست
کرامة سنت موقوف بر این نیست که چهل نفر عارف بوده باشند این اگر کل یا اکثر عارف باشند و بعضی
غیر عارف ظاهر اینست که کفایه میکند در تادیه سنت و مخفی نماند که استمال موقوف بر این نیست که دعا کننده
غفران ذنوب بوده باشد بلکه چنانچه از سنت مستفاد میشود بدعاء در مغفرت ذنوب در حق جمیع و هم چنین مورث
میشود بدعاء در سعه رزق در حق هم چنانچه از مقوی می شود بدعای مغفرت ذنوب در حق بعض و در سعه رزق
نسبت بدیگری یا طلب مغفرت نسبت بعض و سعه رزق نسبت بدیگری و ادای دین نسبت بثالث بحال
نسبت بدیگری یا طلب مغفرت نسبت بعض و سعه رزق نسبت بدیگری و ادای دین نسبت بثالث بحال
خاطر دعاست در حق چهل مؤمن خواه در امور متعلق بدنیا باشد یا در امور متعلق باخرت یا مختلف این
باعث این می شود که دعای کننده در حق خود نیز مستجاب شود خواه دعا بهر چه خود ماثور علی بوده که
در حق غیر کرده یا مخالف دیگر از ادعیه خصوص قنوت وتر بیاساید استغفار است چنانچه
است بعد از انکه از دعاء در حق چهل نفر فارغ شد هنان مرتبه استغفار نماید بلفظ استغفر الله ربی
و اتوب الیه بوده باشد یا باسقاط ربی این استغفار الله و اتوب الیه یا باستعمال لفظ جلاله بگوید استغفر الله
و اتوب الیه و بگوید استغفر الله و اسئله التوبة یا جمع کند هر سه این الفاظ را الا بعد بیان طریق اکمل
بیت و نهم بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و بقدر هفتاد را تمام نماید بسبحة دیگر مثلا و اگر هفتاد
مرتبه بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی ظاهر اینست که امتثال بعمل آمده باشد و از جمله ادعیه این استغفار است در حین
استغفار دست چپ خود را بلند بکاه دارد بدست راست ضبط عدد استغفار نماید و بعد از فراغ از
هفتاد مرتبه مستحب است که هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائذ بک من النار بعد از ان هفت مرتبه بگوید
استغفر الله الذی لا الا هو الحی القیوم جمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه بعد از ان
بگوید رب ساءت و ظلمت نفسی و لیس ما صنعت و هذا یدای جزاء بما کسبت و هذه رقبتی
خاضعة لمالیت و ها انا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک العتبی لا اعود بسیم
از امور ثلثه اینست که بعد از انکار از استغفار فارغ شود سیصد مرتبه بگوید العفو جایز است بضم واو
چنانچه جایز است بسر واو و سایر صیغ مصدر فعل محمد ذو الی اسئلک العفو عن ذنوبی و استدعی

منک العفو و عنایة بر خواهی لفظ مبتدا محذوف الخبر خواهد بود و اما العفو مطلوبی منک او من صفاتک
و در صورت عکس جمع مابین سه چیز نماید لیتاب کرده خواهد بود با فضل از زاید و در صورت اقتصار بدو ظاهر اینست
کرجمع مابین دعاء در حق چهل نفر از برادران دینی و هفتاد مرتبه استغفار کافی است و تادیه سنت میکند بلی اگر خواه
جمع مابین دعاء در حق چهل نفر و سیصد مرتبه العفو و خواه جامع مابین استغفار و سیصد مرتبه العفو
و در صورت اقتصار بیکی و نیت کرتفا در بهفتاد مرتبه استغفار بهتر از اقتصار بهر دو از
دیگر بوده باشد که در صورت یکه دعاء در حق چهل نفر و طلب مغفرت ذنوب انها از استغفار و ذنوب بوده باشد این نیت
در نیابت کرتفا در دعاء در حق چهل نفر فرادی خواهد بود بنظر باحادیث مستفیضه از جمله انها حدیث حسن
کالصحیح که صدوق علیه الرحمة در من لا یحضره الفقیه از حریز از زرارة از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده
کسی را حاجت افتاد و دست او بلند بود بسوی آسمان و اشکها عیش جاری بود پیش از انکه سر بزمین نهد
بعد از انکه مدتی سر بزمین نهاده باشد بگفتن یا ابا محمد بدیم کسی را مثل حاجتی که از تو دیدم در حاجت این مرد نکاه
قسم بخداوند عالم جل شانه دعا کردم در حق برادران خود فقط یا اینکه از مولا و سرور خود موسی بن جعفر
علیهما السلام شنیدم که در مرض هر کس دعا کند در حق برادر خود در حال غیاب او ندا کرده میشود از جانب
العزت که برای تو هزار مرتبه مثل انچه طلب کردی برای برادر مومن خود خواستی پس خوش ندانستم که بکذارم
هزار مرتبه بر سر برادر مومن خود بیاید بی ضمان او و شرط نباشد برای طلب کردن خود بهره خود خواهم ندانم که مستجاب شود
مثل باین بنا بر این هر کاه طلب مغفرت از حضرت رب العزت در حق چهل نفر از برادران دینی خود نماید
چندین هزار مقابل از جانب رب العزت بجهة او خواهد بود پس این شخص را نیابت از دیگران در کار استغفار
فی الاستمرار خواهد بود و بعد از فراغ از قنوت بر کوع رفته بعد از رفع راس از رکوع مستحب است که این
دعا را بخواند هذا مقام من حسنات نعمک و شکره ضعیف و ذنبه عظیم و لیس لذلک الا فضلک
و رحمتک فانک قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
و بالاسحار هم یستغفرون فلما هجعوا و قاموا فی و هذا السحر و انا استغفرک استغفار من لا یملک
لنفسه نفعا و لا ضرا و لا حیوة و لا نشورا بعد از ان بسجود رفته رکعت را تمام نماید و در امر عبادت
غفلت بدل شود مرتبه مسی از کردن و هوش و درک بدانکه از اول تا اختتام در کیفیت
نماز شب بنظر بدین و کالبد است و از برای او روحی است کرانمایه حیات و بقا و صفا و ان
توجه و التفات است در جمیع افعال و اقوال بجناب معبود عظیم بمقابل باظهار غایة خضوع و خشوع و ابتهال
و بیانات اشاره بقول علیه الصلوة معراج المؤمن چنانکه کمال بدن انسان در بهاء و صفا و ان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بروح است وان بدن باعلم ربع شوی است باطل وجثه اهیت زایل چنین است حال صلوة باعلم توجه و
اقبال بجناب عزت ذوالجلال کہ بمنزلہ روح است وعدہ عاصی کہ در خصوص شب خیزی ہست بہ
غیران نیست است کہ چون عصاکہ نرم مستولی بحواس ومشاعر اغلب ناس شدہ ہریک بہ بستر استراحت
اسود ماغلب بلذت نوم خود را از لذت مناجات خلائق انصاف محروم ودر خبر بسرت المتہجد بمحبوب بر اعتنا
خود را زسر ما یابد اعتبار فرماید نمودہ لہذا سزاوار وقت عوایق قاطب باز معبود مکنت وموانع
مناجات باقضا حاجات انوار است انکس کہ لذت توجہ بساحت عظمت رب العزت ولطاوت التفات
بہ بساط کبریای معزز العظمة بذائقہ او رسیدہ طالب چنین وقتی است کہ خود را بسر مایہ سعادت دارین
ومصدر افتخار ثقلین رساند وبہ زنگ کلام یکدستہ از مباعدت ساحت حضور از خود ودور ومرام التیام مراجات
مولیٰ از قلب محنت قریں برہم وصال جہان آفرین نماید مراجب مظلم جمال محبوب متعال را بالطاف
حکم سوز ونداہای وقت انوار نور بدفع نموده وستور مظلم حاجب مولیٰ را باستنارہ تمسک بذیل اقبال
وانوار بصار قلوب بانبیاء نظر الیٰ الیک قطع نموده خود را معلق بعرف قدس حضرت وورد سازد و
باعانت توصل بمناجات وہب لی ولم الا متثال بامتثال خود را از ضیف مالم رقت مہجور ویا وجع مسرت
وصال محبوب مبدل گرداند چہ بلاہاست کہ بیکدگر خروج وہوج از عیون در اوقات ظلم از خوف وخشیت
حضرت معبود جل شانہ از اہمال این بلد دفع خواهد شد وچہ سرا بجلاست کہ بدست یاری تلطاف بیاید
درمان شب تار از خوف وغضب حضرت قہار بیان میتوان رسید دفع ما قبل اینکہ خوشہ میتوان کشتن
رضال چہ ماند سر بیرون کن وانرا کشف اسرار وتعاقب جناب الہام جعفر صادق ع ۴ واز راست طریق
کہ اصل مضمون معین این است ہر چیزی را سرمزقیات کریاء خواهد بود مکر چیزی کہ بستہ باشد از
خوف وخشیت الرجل شانہ زینت چشمی کہ سرشک باشد ان چشم از اب خود از خوف الہی مکر اینکہ خدا
عالم جل جلالہ ان شخص را از ان چشم بر اندازد وہر کہ را بیند وہر کہ را اب ان چشم بر صورت جای شود
ظلمت ومدلہمی در وی ظہارت بہران وصبہ وارد نخواهد شد ونیست چیزی مکر اینکہ کیلی ووزنی بجہة او
ہست مکر اشک چشمی کہ از خوف الہی گریہ شود بلکہ بیشتر کہ خداوند عالم بہ برکت قطرہ از ان
دریاهای آتش جہنم را خاموش خواهد نمود وکریہ در میان امتی از خوف وخشیت الہی نالد
خداوند عالم جل شانہ بہ برکت کریہ او تا طبقہ ہفت دارغ خواهد فرمود وہمانا قبل اینکہ خدا بر ان
تاکہ بدارد بہ برکت یک قطرہ از ان دریاهای آتش بیندازد خلق کوهاست آتش بیندازد خلق مایہ مذاب باز
این دنیا زراست مایہ اجاسور ہی چشم تراست بجمال نازبی خضوع چون بذیت بیروح وعبادت بلاتوجہ

ترجمہ وانتا الجون شعلہ جہنم انیات بیروغن وقیار در تمام استمال باعلم شعر بلحظات جناب باری چون غرہ
نهاد است بر باب یاری وآثار غرہ ناسزا لحرم جناب رسالت پناهی ہم مرویست حدیثی کہ حاصل مضمون
ان است کہ ہر بنده کہ مشغول نماز شد ودر ان اقبال بمعبود بیزوال نمود وقلب را از التفات بغیر خود در
ان حالت فرمای از جانب رب العزت بر سد کہ ای بنده من کہ مقصود تو است وکہ را طلب میکنی یا پروردگار
غیر را میخواهی یا طلب میکنی حافظی کہ کہ سوای من بودہ ثابا یابد طلب جزاری ہستی کہ غیر من بودہ باشد
منم کہ بی کہ بین ومنم جود کننده تر از ہر جود کننده ومنم افضل از ہر مطلوبی کہ تو طلب مجنی اهی
ثوابی بتو خواهم داد کہ کسی را حصای ان نتوانم نمود سروی بدرگاه ما اور کہ من اقبال بجانب تو نمودم
واگر تو اعراض از جانب من نمودی من ہرگاه ان بنده منتفیہ شدہ از مسافت غفلت اجتناب نمودہ
واقبال بجانب عظمت مدار حضرت اقدس کار کنم عفو بر کار عفو بر کار صادر شدہ بین بندہ بین من کہ تا بازالتفات
نمودہ باعادہ میشود از جانب رب العزت الی ہر حال من کہ بر خیزد پس اگر اقبال نمود بجانب پروردگار عالم
خلاق عالم او را بالطاف خود صادر شدہ مواخذہ نخواهند فرمود پس اگر مرتبہ سیم بازالتفات نمود
باز از جانب رب العزت ہمان کلام اعاده میشود پس اگر بان اقبال بصلوة خود نمود خداوند عالم
جل شانہ عفو خواهد فرمود اگر اصاد شدہ پس اگر مرتبہ چہارم بازالتفات نمود در نیاز بجانب غیر خداوند عالم
جل شانہ از انواع عذاب میزاید وہم چنین کل ملتکہ از اداء فرض خواهند نمود وخطابی میرسد بدیں
حال از جانب رب العزت بان مضمون کہ تو بر ما کہ از دیم بانکس کہ میل باو داری ونیاز ان سروری
علیہ وعلی الہ الامجاد التحیة والثناء وارد شدہ کہ از جملہ وصایای ان سرور عالم ما بادر نمودہ ایست کہ
ای ابادر نماز در رکعت نماز از کسی کہ صادر نشود با تفکر وتوجہ واقبال بدرگاه ذوالجلال بهتر است از نماز
در کل شب ردہا الوف کہ قلب مصلی او بمعبود حقیقی غافل بودہ باشد وفضل صدقہ وجود میکند اغنی
من خلائق عالم جل شانہ بحاجات بعبادت ما وشانیت چہ قادر کہ اگر ان اقبال بقدرت ان خلقت صورت
وارض نبات باعدادہ ومکان وانتفای انصار واعوان بان احکام واتقان کرهتوی اعتقال
در ہرات ان عاجز وحیران میباشد چہ حاجت است او را بعبادت بلدان وصانوکہ ہر صبح ان
قرآن کفایت میکنند در تحقق ان محض صدور کن او را چہ حاجت باطاعت عالمیان بلکہ خلقت
در وضع تکالیف انست کہ چون خلائق عالم جل شانہ بریضہ عبادات وچیزی در حق عباد اولی
از معرفت معبود والطاعت او نمیتوان نمود لهذا اساس عبادات را بر انگیخته تا ملتزمین منافع ان
خود را بطلبند وسائط جات توانند رسانید مقصود ایست این ثمره کہ باعث وداعی بر وضع طاعات

مترتب بر وجہ کامل بر بعضی از اقوال وافعال عایشود بلکہ ایدات از توجہ واقبال بمعبود جلیل متعال
باضوع وخشوع واجلال بر وجہ امتثال واوامر الہی از هر شعبی نیست است از اغراض ومقاصد
مثل ریا وسمعہ هرگاه داعی بر اقدام بعبادت این نبوده شد کہ ریم مطلع شوند کہ این شخص نماز نمیکند
تا انکہ احترام او را منظور داشته باشند یا انکہ باو چیزی بدهند یا انکہ هرگاه اظهار حاجتی باو نمایند
اجابت او نمایند چنین عمل عمل مرائی است ترک این عبادت اولی از فعل ان است وایات واخبار در مذمت
این صفت زشت سیرت بسیار است وسعی انست کہ داعی بر اتیان عبادت انست کہ منتفی شود
صیت عبادت این در بلاد ما یی عزیز من اگر طالب عزت واحترام باشی از خدا وند عالم بخواه واگر اعانت بخواهی
کہ حجاج باو هستی از هرگاه قادر علی الاطلاق ملک کی چہ قاطبہ موجودات عزیز از ذلت احدیت جل
وعلا الا خود نمیتوانند در ان دو ثابا بلکہ میتوان گفت احتیاج سلاطین نسبت بہ بندگان
اشد است چہ حاجت هرگز بہ دنیا بقدر تعلق او است بان پس هرکس تعلق او باساس دنیا
بیشتر است افتقار او از هرکس بیشتر است ومعلوم هر عاقلی هست کہ احوج محتاج الیہ از محتاج بسبب
صعب بلکہ سفاهت است قال الحکیم طلب الحاجتی من المحتاج سفه من عقله وذله من دنیه وخلاصه عالم
است غنی مطلق هر شایسته احتیاج در حق او غیر متصور وهر چہ غیر ضرورت محتاج است بتحصیل محتاج
الیہ باعلم تعب در حق او متصور نیست وخداوند عالم است قادر مطلق از عدم شیئی قدیر ایما المرء
از اداء شیئا ان یقول اگر نکون اگر خود را از سلات عقلا میدان طلب محتاج الیہ خود از کسی طلب کن
کہ موعی از وصف احتیاج بوده باشد تا تو صل بمطلوب بسهولت ممکن بود شما غیر از زبان اقدس ما یی باشد
زمان امتعہ دنیا نیز را نظا محبوبیت وبرات محبوبیت مختلف است بشدت وضعف نسبت باشخاص
باعتبار شدت تعلق وضعف ان ومعلوم است انتزاع محبوب کسی را بدهد بسهولت ممکن نیست دنیا
ومافیها در حضرت قدرت الهی جل جلاله بسیار بسوقع است پس بحصیل مطلوب خود نباز کسی مطلقا
مطلوب نشود او وقتی نداشته باشد بدرگاه اسهل الست از طلب نمودن او از کسی کہ حصانه در قلب او
رسوخ نموده بلکہ پس قصد ریا در عبادات کہ فی الحقیقة براجع است بطلب الناس بعد از تامل چگونہ باعقل
جمع میشود واگر طالبان هستی کہ معزز ومحبوب نزد مردم باشی خود را محبوب خلائق عالم عرضہ دار
محبوب الهی محبوب بالذات است بعد از تحلیہ بنیت از اغراض فاسده قلب خود را متوجہ معبود بی
معلق اینما کانت کن وسعی کن کہ غایة فعل خود را تحصیل امنی بمعبود ومعرفت ملت وورود قرار دهی
اگر ضرار اداری فاقد هیچ چیز نیستی واگر ضرار ندارد هیچ چیز ندارد ما الذی فقدت من

وعبادت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

١٠٥ سلطان میرود چون کہ بہتر ازاین اب چیزی نیست مناسب اینست قلیلی ازاین اب باخود ببرد بعنوان تحفہ
نثار خدمت سلطان نماید لہذا ظرفی را ازاب پر نمود بدوش میکشید آنقافلہ شاہان پادشاہ بجہت انجام
امری بسیر و شکار میرفتند درجائی منزل نمود بین شخص عابد خورد بامجلس پادشاہ رسانید تحفہ خود را گدایان
اب بود بشنیدن خدمت سلطان نمود ان سلطان شخص صاحب فطانت و ذکاء بود درک مطلب نمود امر فرمود
بخزینہ دار خود کہ فلان مبلغ بشخص عابد داده امر از ما ان مکان قرار داده کہ عبور بمکان خود ننماید بعد از
استعلام از سبب تعجیل و اصرار بعاودت از ان مکان و صبار از امر از خود کہ اگر از ان مکان معاودت
ننمود بمحلی میرفت کہ در اثناء راه نهر عظیمی بود بین شخص عابد از مشاهده ان منفعل
میشد از هدیه خود لهذا مناسب دانست از اینجا معاودت نماید تا از مشاهده انقلاب بالم فجلت و
انفعال مبتلا نگردد اعزیزمن اگر عبادت خلوت در عالم امنیت کہ از ملئکہ مقربین و انبیای مرسلین و ائمہ
طاهرین صلوات اللہ وسلام علیهم صادر شده انچه از ما صادر میشود فی الحقیقہ معصیت است نسبت
آن خلوت عالم از حضور او کہ بر خود قبول فرماید از این راحات کہ اشاره بان شد و اگر اراضی از این
خواهر بدان مثال قبول فرمود ان خداوند عالم جل و علا از ما مثال ما هاست مثال ما هست کہ چون بدست
سزیکہ مشرف میشود هدیه میبرند هر کس انچه اگر بوده باعتقاد خود فقد بعنوان هدیه میبرند هر کس انچه اگر بوده باعتقاد خود
چیزی نفیس دانسته بعضی فی الواقع نفیس و مطابق واقع بوده برخلاف بعض دیگر هر کدام چیز نفیس
بشرافت قبول مشرف شود و غیر نفیس مردود شود باعث خجلت و انفعال او زنده و موجب رسوائی
و شرمساری او میشود لهذا جلالت و بزرگی مقتضی اینست کہ غیر نفیس و غیر قابل این جناب قبول
مشرف نگردد تا ان عبد ذلیل بعلت خجلت و انفعال مبتلا نگردد بعد از ما نظر کلام باحمد سبحانه
دانست چنان قلم را بر میدارد وصف بنده از عبادات صادر از ارکان دین و مقربین بارگاه رب العالمین
جلوه داده باشد شاید اطلاع بر آن موجب تیقظ از خواب غفلت ما غافلان و باعث تنبه از مفاسد سکرت
اهل الحفیف شود بدانکہ روایت شده کہ ظلمان عالم را ملائکہ چندی هستند در آسمان هفتم از وقتیکہ خلق
شده اند تا روز قیامت بتسبیح و تحمید اعضا و جوارح انها از خوف و خشیت الهی جاری باشد پیوسته در ریزه
و ارتعاش است از هر قطره از اشکها که فاکه مفصل میشود ملکی خلق شود و این صنف از ملئکہ باین
حالت هستند تا روز قیامت بعد از انکہ روز قیامت شد سر از سجود بر میدارند عرض میکنند بمقام اعتذار
ما عبدناك حق عبادتك و ما سرعی عالم و فخر بنی آدم و آدم صلوات الله وسلامه علیه در بهشت عالی شرف
در مقام عبادت مرید بود که اگر فقره و فتی از بهشت بزمین میامد تا روز قیامت کریه از خوف الهی جاری
سرور

١٠٦ سرور شنیده میشود تا صدای جوشش و بانگ بسرور و عبادت و ولایت شده کان سرور عالم از خوف الهی نقد میکرد
تا بچند دقیقه میشد نزدیک بجمع شب مشغول عبادت میبود ندا کہ کریت عبادت عتابی از جناب خلاق عالم
جل شانه بایشان نازل شد بعقول کم ما نزلنا علیك القرآن لتشقی یعنی ما نفرستادیم قرآن را بسوی تو
از برای اینکہ بر خود اینقدر تعب داده باشی کاما تیال سید المعصومین اشقیهم ان اتعبهم و اما کیفیت عبادت مرضیهٔ
ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از اینست کہ بیان شود در اینجا بنام اقتضای مناسبت
باین شیخ صدوق در مجالس ذکر نموده حاصل مضمون انست کہ راوی میگوید در خدمت سید اوصیا علیه
السلام افاضه التقیه الشتاء مشرف بودیم در ایلستان جنا النجار ان سرور جبال شعف از اشخاصی کہ در خدمت ایشان
مشرف بودند و در شرف بحضور بودند کہ از نظرها غایب شدند و من چند نفر باطراف رسیدیم کہ الحضرت بمنزل
تشریف برده اند ناگاه صوت حزین و نالهٔ اندوهناکی بگوش من رسید کہ گوش و دلم شنیدن کلمات
حزین و نالهٔ سوزناك مشغول بانی مناجات الهی کہ من مبتدء حلت عنی نقائها بنعتك و کرمت وجهی
تکرمت عن کشفها بکرمك یعنی ای معبود من چه بسیار از معاصی و مهلکه از من مطلع شدی بتقتضای سعه
خود بامن معامله داشتی در مقام مؤاخذه من برنیامدی بلکه در مقابلهٔ ان مستحق مواخذه بودم بر نعمتهای خود
بر من افزودی و چه بسیار معاصی شدیده از من مطلع شدند باعلم بعدم ارتکاب مستحق این بودم کہ پرده
اظهار باشتر امفتضح نمائی از کرم بی منتهای خود انها را مستور نمودی در مقام افتضاح من
برنیامدی الهی ان طال فی عصیانك عمری و عظم فی الصحین ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانك و لا انا
براج غیر رضوانك یعنی ای معبود من اگرچه بسیار از عمر خود را در معصیت تو صرف نموده باشم و معاصی
عظیمه من در دیوان اعمال ثبت شده باشد یعنی چنین هست لهذا من امیدی ندارم مگر بمغفرت
غفارت تو معاصی اگرچه عظیم بوده باشد در جنب سعه مغفرت تو چیزی است و در رجای ندارم مگر برضوان
تو کہ اینها چیزی است کہ هیچ کدام باین مقام لایق نیست بقول شیخ بهائی بان بقدر الاسیر و یعفو عن
الکثیر راوی میگوید بعد از انکہ این حال شنیده در تفحص ان برآمدم و از عقب این صوت بگوش
رفتم دیدم کہ صاحب این مناجات علی بن ابیطالب است خود را مخفی داشتم تا ببینم اخر ان کجا خواهد رسید
امر فرمود کہ صاحب این مناجات علی بن ابیطالب است خود را مخفی داشتم تا ببینم اخر ان کجا خواهد رسید
و گریه و مناجات از جلو منا جائیکہ در امر فرمود ارباب مرفان صادر شده بود الهی انکر فی عفوك
فتهون علی عفوك ثم اذکر العظیم من اخوف فتعظم علی یا رجائی یعنی ای معبود من در وقتی کہ انکر میکنم در
عفو و کرمت از تو هر خطایا بر من در نظر من سهل میشود بعد از انکہ متذکر شوم عذاب و انتقام تو

جناب امیر المؤمنین علیه السلام

١٠٧ میشوم انوقت امر من بر خوف صعب و عظیم میشود بعد از ان زمزمه ندا ه ان انا قرات فی الخصوص سیئة
انا نا سیها و انت محصیها فتقول خذوه فبئا لمن ماخوذ لا تحیه عشیرته و لا تفعه قبیلته یرحم الملاء الاذا
ازه فیا للبداء یعنی اه اه وای بر من و وقتی کہ ما علماء الربانین دهنه علیم در ان معصیتی بجا ست کہ موجب
کرهم از او و قرا حصا و ثبت و مزبوره ما و ما را موقت اکرام زمانی بلا نگاه فلان و شمار دار بگیرد این عبد تمام
ای او و ما را موقت بران کرفته شلاق کرز عشیره او صیا و ستادار و اجلات دار و نزدیک او میتوانند یار و منفی رستم
اهل محشر را برحم میکنند هر کدام ماذون شوند در زوال و الوطی زاری کردن بعد از ان در مورد ما من نار تضج
الاکباد و الکلی من نار تراعة للشوی اه من غرق من الحجات الخلی یعنی اه اه اقتضی کہ مرا بجهنم و کرد هلا
اه از اقتضی کہ بر ست میکنید ما اقتضی کہ غلط و مشوب بغیر لقش نیست واه از صفت اقتضای کہ ناس
میشود از شعلهای اقتضی بعد از ان کہ بسیار ی کہ نمود و صورت ایشان قطع عضو من قائلهم رسید کہ خواب
بایشان غلبه نموده نظر بطول مدت بیداری و شب تامل کردم تا صبح طالع شد کفتم ایشان را بیدار کنم تا
نماز صبح را ادا نمایند فتیم نزدیك دیدم ایشان را مانند چوب کہ بر روی زمین افتاده نه حس دارند و نه حرکت
حرکت دادم ایشان را بحرکت نمودند و اعضا و جوارح ایشان را خواستم بهم اورده بهم نیامد پس کفتم انا
لله و انا الیه راجعون و روح مقدس او سرور ابرار علی باعلا درجات جنت انتقال نمود بتعجیل رفتم
بمنزل ایشان و خبر مرگ ایشان را رسانیدم سیده فضا طمه زهراء علیها السلام فرمودند بمن ان موقع کہ تو ضو ایان او وقت
ایشان را بیان کن و مرا آگاه نما بودم بعرض انحضرت رسانیدم فرمودند بمن ان موقع کہ تو ضو ایان او وقت نیست
بلکہ اعانت کردن خوف الهی جاری باشد بعاضدان میشود بعد از ان جمع شدند بسرور و سیادت ایشان باشید
تا اجال امتد و از بین حقانی و تقی جناب امام جعفر صادق علیه السلام شنیده کہ فرموده کہ ابوی جناب علی بن
الحسین علیهما السلام چنین بود کہ وقت نماز کہ داخل میشد لون مبارك امنه متغیر و میشد و اعضای شریف
ایشان بلرزه می امد مثل شاخ درخت خرما و مقالات صادره از اوان قدوه ارباب معرفت و یقین واضح شاهد
است بر کیفیت عبادت امنه و نیز جلوه مناجاتها ان معتقد تواین اخلاص و بندگی است الهی کیف
الیك حتی تسقط اشفار عینی و انحنی لك حتی ینقطع صوتی و قمت لك حتی تتشزر قدماي و کیف
لك حتی تخلع صلبي و سعدت لك حتی تتقتاء حدقتای و اکلمت ترابا لارض طول عمری و غرست ماء
الرماء من عینی و ذکرتك فی خلال ذلك حتی تکل لسانی ثم لم ارفع طرفی الی الماذن السماء استحیاء
منك ما استوجبت بذلك محو سیئة واحدة من سیائی و از جمله انها نیست کہ شیخ صدوق در مجالس
ذکر نموده الهی و عزتك و جلالك و عظمتك لو انی منذ عبدتك فطرتنی من ناول الذهر عبدتك و علم

جناب امیر المؤمنین علیه السلام

١٠٨ طوعا بربوبیتك بكل شئ فی كل طرفة عین سرمدا لا ینقطع ابدا لكان ذلك قلیلا فی كثیر ما یجب علی من حقك و لو انك تعالی
اخفی فغفرت فعلت علی و لو انك كرمت معاندیك فی الدنیا بالتباب و عرضتهم لابلغ شكر
مثل ادنی المستزادین و الراضین و ما وجدت بدا لكل ذلك قلیلا فی كثیر ما یجب علی من حقك و لو انك الهی
عذبتنی بعذاب اهل الدنیا اجمعین و عذبتنی بعذاب الملائكة الخالقین و حبستنی و جمیع طبقات جهنم من حین لا یكون
فی النار معذب غیری و لا الجهنم حطب سواي لكان ذلك قلیلا و كثیر ما استوجبته بعدلك عفوك
و غیرنا بها از مناجاتهای كه از ان سرور و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده بلكه ذره از ما من معصیت
و بطلوات انبیاء و ائمه علیهم السلام اگرچه اجمالا از اینست كه بیان شود لكن اینقدر میتوان گفت كه
این منقولات شده كه ایشان خوف مؤاخذه الهی چنان نداشته اند بلكه خوف و خشیت ایشان از بزرگی
عالمیان بیشتر و متضرع و ابتهال از ایشان دست بدیگران زیاده میباشد چنانچه زیاده واقع چندین
برابر مقابل خوف و كثرت خوف الهی نادر قلت و كثرت معصیت بایشتر و اشتباه
خوف ان بیشتر باشد چنین نیست بلكه قلت و كثرت خوف متعسر بها و تعالی تابع قلت و كثرت معرفت
الهیات هركس كه معرفت او بجناب احدیت زیاده تر است خوف او بیشتر است بجهات اخری خلق
بنا اعرفهم بك مجلا و صبهم تضرع و ابتهال و اظهار خوف از عقوبات الهیه و توبه و انابه و اعتذار از ان
معاصی را بنبیا و ائمه علیهم السلام ببینی كه مقتضای این معصیت در گاه ذوالجلال در مقام مناجات با قاضی
الحاجات شرح چند فقره از آن مقام حیات بیان این مطلب مقتضی اینست كه تصور شال شود
كه موصل بحقیقت حال باشد بدانك انسان كه میگویم شریف بنده كه صاحب عقل و ذكاء و واجد انسانیت
و وفا بوده ثبات ما اینكه در حضور مولای خود هست اینست كه با ادب تمام حیا و ادب و هراس مجتنب از مقام آلت
و هر عبدی كه در عقل كامل تر و مال انسانیتی بیشتر است در آن مقام طریق ادب احترام و اجتناب
از مساوی ادب اتم و اكمل است احترام مولی و اظهار و غایتی او مقتضی اینست كه جمیع جوارح ظاهره و باطنه
هریك را باحسن حالات و اخضع الیه نسبت باو و منصوبات در حضور مولی مرعی باشد بنابراین شال
مناسب اینست كه در حضور مولای خود هست اینست كه با ادب تمام خدمت مولی بنشیند و با ادب تمام بطرق
مختلفه متصور هست بطریق استقبال و انحناء و بعنوان استقلال و انكاء و باهار ابطرق مختلفه مستولین
كه ادب مقتضی ترتیب بها و احترام و ادب از بعضی و ترك بعضی چنین وسنه و انكار اعقل عبید است در
اخیر اقرب باعتبار است اختیار كنید خصوصا در صورتیكه مطلع باشد كه مولی ملتفت بسوء ادب او هست
بعد از این در تعابیر برخواهد خورد چنین در وضع قدمها و دستها و ترتیب احوال حالت با ادب است كه در حال

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

حکم ناصح بود و بیان غایتی نماید و التفات و اعتناب نماید از برخی صورت بعضی طریق متعارف و وظیفه چشم و قوه
باصره است که منصوب بسوی مولا بوده برحسب ادب لیاقت باشد و بر نهج کوشش و قوه سامعه است که متوجه
داعی بسمت مولا که اگر خطابی از مولا صادر میشود بقتضای آن معمول شود و در اشیاء دقایق نکات میشود
بضعف قوه عاقله و قوه ادراکه اطلاعات بدرک اولیس رعایت حواس و قوی نزد اینها از نهایت است که از اکثر عقل
از کثرت و اینها باعلم بحضور مولی است که اتفاق می افتد مولی حاضر است و بنده ملتفت بحضور مولی
او و از اعمالی که ملایم باحضور مولی نبوده از او صادر میشود بعده ملتفی برحضور مولی ملایم از او ابراز
صادر شده میشود یا اگر علم بحضور مولا بوده لکن غفلت چنین عملیکه ملایم با حضور مولا نبوده از او صادر شده
یا مشهد صادر شد بسبب حدوث بعضی دواعی که است بخود میشود نزع لباس از خود میکند قهراً یکه
منکشف العورة میشود در حضور مولی و فجأة که الامر مطلع میشود بر اینکه حال چنین از او صادر شده
مرجع این مراتب بین اینکه عقل او را در چه مقام و دیگر چه قدر محل اکرام خیانت و انفعال میشود کاهست
لیکن میرساند که دیگر نظر او بمولی نیفتد و تشکیک در ایمان نیست و چون
عبید نسبت بمولی مجازیه چون اینها این امور نیست بولای حقیقی و ملائکه هر ضیع و رفیع
اعتنا و اظهار خجلت و ریا هم باعث تفرج و کریه و انابه و بیقراری شود و انکار هیچ از این
بنده در نیست ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک
و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیامة ان الله بکل شیء علیم و ما ینزل من السماء
و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و در جای دیگر فرموده یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من
و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و در جای دیگر فرموده یستخفون من الناس و لا یستخفون من الله و هو
معهم و در موضع دیگر فرموده ما از اسالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان و دیگر
فرموده انا اقرب الیکم من حبل الورید و شخص است اعقل عقلا از انبیاء و اشرف علیم السلام نباشند و معلوم
کرایشان منفک از این مقولات نیستند و ما موهم نیستند که منفک از اشالها نفوذه جنابالا عمال
صحبت بارزه میداشتند و فضله از اقوال صادر میشد و معاشرت باناس میفرمودند و ملاعبه مولای
و تقبیل و جماع از ایشان صادر میشد بلکه در اشالها این امور نسبت بناس میازدیاد داشتند کما است
تشکیک شد مکه این جماع از ایشان صادر میشد و در اضداد ذکر است کثرة العلوة من خوف الا بناء
دهم چنین میباید و یا باید که کردند و صدا بلند میکرد بعد الا شخص است احوال انبیاء اینها نیست
فلان عالم مختلف بود و فلان زهد مصدق توجه تام لهذا در اند عالم جل جلاله را شتند تشکیک نبود ندارم در
اوقات صلوة خجلت از اینها بلکه از اقالت نکند نبوده با نیتوانستند باسرار نکنند و الا بعده و مقاربت

باشناء و ابراز تذلل و خوف انها نکند نبوده و همکلا سایر امور یکه در اینحالت که حالت توجه تام بمعبود منعم ذی الجلال
و الاکرام بود میدیدند جمیع الابزار که عقلی بر حسن آن بوده و مجتلب بوده انذار جمیع اینها نافی
با ادب و ملاقیه احترام بود و حالتی دیگر از برای ایشان بود که در اینحالات معاشرت با مردمان مینمودند و مخلط
و حرف میزدند و صحبت میداشتند و ملاعبه با زنان و تقبیل انها و جماع مینمودند و ایشان الا این امور را که چون
ایشان طاعت بودند چون اشال این امور در حضور مولی با الملاع مولی غیر مناسب بلکه غیر ملایم با احترام
مولی میباشد و قت توجه تام که متذکر این مطلب میشدند چنین حیا و حجاب مستولی ایشان میشود شرم بعبد
میشود و بی اختیار رفع لشاء معذرت با کریه و زاری و توبه و انابه تبالی از ابراز ایشان صادر شده بود مینمودند
مانند بنده که در چنین غفلت از حضور مولی باشد امری شده باشد که ملایم با حضور مولی نبوده و
از این راه است که مقتدر الجلیل ناس و سرور جناب موسی بن جعفر علیها صلوات الله الملک الاکرم چنین
معبود با معبود و در حال شاهد جال احدیان الملک که هر دو را از دیده چون بین میمنت و فارفع لشاء معذرت
بدرگاه میرسانند و در مقام مناجات چنین بعرض درگاه قاضی الحاجات میرسانند مذرت عصیتک
بلسانی و لو شئت و عزتک لاخرستنی یعنی الهی در برابر کار من معصیت ترکرده الهی بازبان من قسم بعزت تن
اگر بازبان الهی لم کنم میکنی مشخص است معصیت لسانی از سرزد عیاد غیبت و فحش و غیرها از محرمات
لسانی نموده بلکه ظاهر اینست از این معذور بوده الحضرت در اوراد حجت باناس گفته اشان بروجهی
بوده که باشد که بحضور و عظت احادیث ملایم نبوده بعد از انکه متذکر میشدند نظر بزیر طیا منفعل میشده
فتح لشاء معذرت چنین میفرمود و بعد از نموده عصیتک بصری و لو شئت و عزتک لاغمضن عصیتک
بسمعی و لو شئت و عزتک لاصمتنی عصیتک بیدی و لو شئت و عزتک لشلتن عصیتک برجلی
و لو شئت و عزتک لجمدتنی عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک لعقمتنی عصیتک بجمیع جوارحی
الی انبعت بطاعتی و لیس هذا جزائک منی معصیت لشاء در حق ایشان مشخص شد و ما معصیت بصر
مشخص است که وظیفه بصر عبد ذلیل در محضر مولا و جلیل میباید مثل بصر مستحق بوده باجانبه در حال
توجه تام بمعبود چنین است و در حالی که چنین نبوده شده باجانبه ارتکاب شده در نظر او که استحقا
این مولی نموده لهذا بعد از التفات محمول انواع خجلت و انفعال میشود و اطاعت کرش در چنین اشال
الحال الحمد کرد حالت استیلاء جمیع انوار بحری بوده شده باکه ملایم با عظمت جلال جناب امریت جلوه
بوده شده باو بعصیت کرش ایشان انست کرد در چنین اشناء انوار چنین بوده که ملایم عظمت و جلالت و حضور جناب احدیت

بوده شده باو معصیت بودن است که چنین نبوده باشد و هم چنین هر گاه کسی یا عدم شعور و التفات بحضور مولا و قات
باحوال خود کند و بعد ملتفت شود که مولی حضور داشته اگر چه مطلع الحی از آن صادر نشده لکن تا مکان بین
در مقام حیا ان شخص و حالت التفات و تذکر بحضور چه قدر منفعل میشود و هم چنین هر گاه در حضور حال
شعور بحضور مولا بوده لکن بعد از تامل اخذ خجلت و انفعال در این صورت زیاده تر است جملا هر امر از امور
صادر از هر یک از جامع که ملایم با حضور مولی نبوده شده باو در چنین توجه تام و تذکر بحضور معبود خجلت و
حیا موجب خجلت و شرمساری و فتح لشاء اعتذار و بیقراری میشود و مقتضی این میشود که در صدد اصلاح
و جاره آن برآید و چه جاره بهتر از اعتراف بخطا و تضرع و ابتهال و توبه و انابه بساحت اقدس الهی اختیار
اهل معرفت و باعتبار اختیار تایب مسلک بر اعتبار را میدانند و از این مقوله است کلام سید الساجدین
جناب امیر المومنین الهی اعتذاری الیک اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم من اعتذر
الیه المسیئون الهی انا ممن استغفرک عن الاستعداد للمقاتل فقد بهتنی المعرفة بکرم الاتک و کلام
سید الساجدین که فرموده هل ینفعنی یا الهی اعتذاری عندک بسوء ما اکتسبت و هل یجبرنی منک اعترافی
لک بقبیح ما ارتکبت الها و حبیبا لی فی مقامی هذا سبحانک الم ترنی و نشأت و علی مقتک سبحانک
ایش منک و قد فتحت لارباب التوبة الیک بابا قال الله الذی انزل الکتاب علی نفسه المستخف بحرمته
الی آخره مقصود از این نظر بابی فتح بابی است در وجه اعتراف ارباب طهارت و عصمت بلکه نزد ما اولیاء
ملکه ذکر و حبیب فتح ابواب میشود در این مقصود و هم چنین در هر مقام حیا بجهة ارتکاب امور غیر
ملایمه باحسن آداب و صلوات در کلام سید الاولیاء علیه الاف التحیة و الثناء که مذکور شد یعنی قوله
الهی کم من موبقة ارتکبتها و هم چنین کلام سید الساجدین علیه الاف التحیتین من رب العالمین و ادبیات یا الهی
عزیزی بعد لیا تحلل از بعین الاهانة و عادت در مقام مناجات حیدر اکرم پرتبه مشهور سید کائنات ادبی خلاف
معرفت نظام سید الیات که زمینه و کشف الغطاء ما از دیوت بهتا خلافت ادبی که در وقت ذکر ادبی
شده اگر چه در واقع و نفس الامر حرجی بوده شده بلکه موجب مزاحته فی الواقع نبوده شده باز حال توجه تام
بمعبود در مقام اعتراف در نظر و اعتقاد او اعظم کبایر میباید بمقتضای اینه اعتقاد نالم و نزاری و ذلت
و انابه و بیقراری و اعتراف بعظم ان مینماید و هم از وجوهی که باعث انبیاء و اولیاء است برخی
و فزع و بیقراری و رای اینها است برای اعتراف بر حریم و معالی مقام سلطنت تر فزع اینه ملک یقتضی
اینست که گفته شود بلان حقوق و فهم سهم متعلقه بر عباد را جل از اینست که تران اهضاء کند لکن من باب
التنبیه اشاره بعض اران مینمایم تا حقیقت حال مشخص شود میگویم از جمله حقوق الهی جل ثناء بر هر فردی

از افراد عباد چیست که اگر فاجر کند و معاصی از بین نعمت عظیم را داشته باشد چنین فرض کن طفل از مادر متولد
شده چشم ها را مدتی که بینا مسلمانان دوران و معاشرتان عالم با علم و کمال از فقهاء حکماء الباء و هم و هم و
قاطبه ارباب حرف و صنایع جمع شوند و بدل مافی الید کنند چنان امر را میتوانند قدره بانه بلکه مقطوع بر است
در زمره هر یک از هر یکا قاطبه ناس جمیع شوند و بالله جمیع خزائن عالم بود تمام در زمانه چاره این
امور را نمیتوانند نمود الی یوم القیامة اگر تامل کنی و انصاف بدهی این جزئیات نعمت خداوند عالم
جل شانه در ترکه مقاومت بر اهم چیزها نمیتواند کرد و اگر کسی چشم نداشته باشد
قاطبه ناس جمع شوند در مقابل جمیع خزائن عالم نمایند چاره این امر را نمیتوانند نمود و پس این خاتم بر هم را بلکه
اگر چشم را بخواهند تصاعف بچشم بدهند در مقابل کوشش و مراعاة و دهن و لسان و بلکه بر تمام بدن
بخصوصه که ملاحظه نمای چنین است که مذکور شد بعد از انکه عارف بهم این امور انها که مذکور شد و غیر اینها
بنظر دقت و انصاف ملاحظه نمود کل طاقت دارد که قیام و اقدام بشکر انها نماید و هم چنین است نعم
خارجه از اکل و شارب و ملابس هر یک را که ملاحظه نمای جاری است در هر یک از افراد فرض صحیح چشم
مذکور که پس هر گاه در حق کی طبیعت کند معدم شود هر گاه جمیع عالم جمع شوند و بدل مافی الکون نمایند
و بخواهند کند در ایجاد نمایند محالست هم چنین است سایر اکولات و ملبوسات و غیرها اگر تامل
کن قطع نظر من کز اصلب پدر در رحم مادر قرار گرفته بصنع و قدرت کرایان خلقت غریب و صنعت
عجیب بنظر میرسد که قالب بعثلا از درات حقیقت ان مخبره سر کرده اند و بسی هر هر یک از جزئیات
ان حق است عظیم هر گاه کسی مالک باشد همه عالم را بوده باشد و بدن نماید در مقابل شکر یک چشم
کر خداوند عالم عطا فرموده از عهده شکر انها نیاید خواهد و تابر سیم بچشم دیگر و گوش و دماغ و
دهن و زبان و سایر اعضا و جوارح هر گاه یکی از اینها ناقص باشد این شخص کرام هست
میباید پیوسته متذکر احسان او بوده باشد و هر وقت او را کرد بمقتضای ناحیه شایا او معرفت داشته باشد
اگر چنین نماید از قرار اعدا ثابت خارج حزاهد بود و برات امتنان مختلف میباشد باختلاف
استعداد در درک مراتب احسان و هم کسی که قوه عاقله و اکملیت در درک امور مراتب احسان اتم و اقوی است
پس او را امتنان و دنیا داری حقوق اقوی و اشد حق واجب بود مشخص است اعقل و جوارح انبیاء و
اوصیای انها میباشند و اعقل از کل انبیا فخر رسل و خاتم انبیاء بالله خلقت ارض و سما جناب
اوصیای انها میباشند صلوات الله علیه و علیهم چنین اعقل از کل اوصیاء اوصیای ان شفیع یکانه
پیغمبر اخر الزمان صلوات الله علیه و علیهم چنین اعقل از کل اوصیاء اوصیای ان شفیع یکانه
اهل محشر غواهد بود پس ان سرور عالم و اوصیای این مخبر بوده در درات حقوق الهیه اقوی و اکمل

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

خواهد بود از سایر انبیاء و اوصیا پس ایشان در دنیا بالای شکر عقاب حقوق الهیه اشد و اتم خواهند بود و این
وصیه کرده است از وجهیکه داعیت در حق امة طاهرین و سایر اولیای مقربین علیهم الاف التحیة من رب
العالمین که اصرار در نیاز و زاری و گذاردن تضرع و ابتهال و بیقراری فرو نمی باشند و از این راه است که
جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات بعرض بارگاه قاضی الحاجات رسانیده
قوه ملکوتیه گردیده مقصود مقصود در قبضه بعبود و طاعت و انقیاد امر ملک و دود میکرد و لکن
نه بجز لیت که مستلزم شود باشراف از مقتضیات قوای بهیمیه بالمره چه ظاهر است ما دامی که نفس انسان
متعلق باین بدن بوده لابد است او را از معاشرت با ناس و اکل و شرب بقدر احتیاج و صحبت و معاشرت و
با ایشان و خلطت با اهل و اولاد و دون و استراحت اگرچه در قلیل از اوقات بوده باشد و هر یک مشغول
باین مقتضیات قوای بهیمیه گردیده خطر با یقاب انبیا عرض از توجه تام بساحت عزت ملک انام
و مبتلا بالم بعد مفارقت حضرت علام میشود بعد از انتقال بمقتضای قوه ملکیه قواعد رتبه
صب و وداد محرز است اظهار شکایة از نالة و فراق و مقتضی گردیده و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری
و از راز الم ندامت از همان فیوضات و صال نزد محبوب متعال میگردد و از اینست که جناب مخدوم
عالمین سید الساجدین علیه و علی آبائه و اولاده آلاف التحیة من رب العالمین بعرض شکایت و راز این
باب عرض بارگاه ربة الارباب رسانیده حیث قال مالی کائنات قد حلت سریرتی و قرب منجالس
القربین مجلس عرضت لی البرئة ان تدنو و حالت بینی و بین خدمتک سیدی لعلک عرفت ملک
مذ تعنی و بین خدمتک لقیتی لعلک رایتنی مستغنا بعملک فاصیرنی لرحمتک لعلک رایتنی بعرضا
عنک فقلتنی لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فوقفتنی لعلک رایتنی غریقا تحت غمائم
فرحتنی لعلک رایتنی فی الغافلین فنزعتنی لعلک رایتنی الف بحبل الضالین
فبینی و بینهم خلیتنی لعلک لم تحبب ان تسمع دعائی فباعدتنی لعلک رایتنی بوجهی و هویتی
کاذبتنی لعلک بقلة حیائی منک جازیتنی این فقیر دیدی قراءة فقرات من اغفلت از تلک
اضیاء علاوه مینماید این فقرم را لعلک رایتنی غیر قابل لمعاملتک فطردتنی و هم چنین ان سر ارباب
اسرار در دعای مکارم مقام استدعای رحمت از کریم غفار بعرض رسانیده ارحمنی اللهم فانی امرء حقیر
و خطری لیس و لیس عذابی عذابی مانریدن فی ملکک مثقال ذرة و لا ان عذابی تانریدن فی ملکک مثقال
ذرة لسلطانک المصیر علیه و جبت ان یکون ذلک و لکن سلطانک اللهم اعظم و ملکک ادوم من
ان تزید فیه طاعة المطیعین او تنقص منه معصیة المذنبین و این از مقولات کلام مخزن اسرار مخزونست

مخدولیت تضاد مابین قوی مقتضی تضاد مابین مقتضیات انحاست در ایامیکه مشغول باقتضای
مقتضیات هر یک گردیده از مقتضی قوای دیگر محروم و غافل است بمقتضای قوای بهیمیت طالب
اکل و شرب و نوم و معاشرت با ناس و غیر ان باشد و بمقتضای قوای ملکیه طالب قرب معبود
و تحصیل معرفت و انس بارگاه سعادت مسعود ملک و دود میباشد و بعد از انکه قوای بهیمیه مغلوب
قوه ملکوتیه گردیده مقصود مقصود در قبضه بعبود و طاعت و انقیاد امر ملک و دود میگردد و لکن
نه بجز لیت که مستلزم شود باشراف از مقتضیات قوای بهیمیه بالمره چه ظاهر است ما دامی که نفس انسان
متعلق باین بدن بوده لابد است او را از معاشرت با ناس و اکل و شرب بقدر احتیاج و صحبت و معاشرت
با ایشان و خلطت با اهل و اولاد و دون و استراحت اگرچه در قلیل از اوقات بوده باشد و هر یک مشغول
باین مقتضیات قوای بهیمیه گردیده خطر با یقاب انبیا عرض از توجه تام بساحت عزت ملک انام
و مبتلا بالم بعد مفارقت حضرت علام میشود بعد از انتقال بمقتضای قوه ملکیه قواعد رتبه
صب و وداد محرز است اظهار شکایة از نالة و فراق و مقتضی گردیده و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری
و از راز الم ندامت از همان فیوضات و صال نزد محبوب متعال میگردد و از اینست که جناب مخدوم
عالمین سید الساجدین علیه و علی آبائه و اولاده آلاف التحیة من رب العالمین بعرض شکایت و راز این
باب عرض بارگاه ربة الارباب رسانیده حیث قال مالی کائنات قد حلت سریرتی و قرب منجالس
القربین مجلس عرضت لی البرئة ان تدنو و حالت بینی و بین خدمتک سیدی لعلک عرفت ملک
مذ تعنی و بین خدمتک لقیتی لعلک رایتنی مستغنا بعملک فاصیرنی لرحمتک لعلک رایتنی بعرضا
عنک فقلتنی لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فوقفتنی لعلک رایتنی غریقا تحت غمائم
فرحتنی لعلک رایتنی فی الغافلین فنزعتنی لعلک رایتنی الف بحبل الضالین
فبینی و بینهم خلیتنی لعلک لم تحبب ان تسمع دعائی فباعدتنی لعلک رایتنی بوجهی و هویتی
کاذبتنی لعلک بقلة حیائی منک جازیتنی این فقیر دیدی قراءة فقرات من اغفلت از تلک
اضیاء علاوه مینماید این فقرم را لعلک رایتنی غیر قابل لمعاملتک فطردتنی و هم چنین ان سر ارباب
اسرار در دعای مکارم مقام استدعای رحمت از کریم غفار بعرض رسانیده ارحمنی اللهم فانی امرء حقیر
و خطری لیس و لیس عذابی عذابی مانریدن فی ملکک مثقال ذرة و لا ان عذابی تانریدن فی ملکک مثقال
ذرة لسلطانک المصیر علیه و جبت ان یکون ذلک و لکن سلطانک اللهم اعظم و ملکک ادوم من
ان تزید فیه طاعة المطیعین او تنقص منه معصیة المذنبین و این از مقولات کلام مخزن اسرار مخزونست

و چه جناب امیر المؤمنین علیه السلام در وصیه خطاب بکمیل فرمود یا کمیل ما من حرکة الا و انت محتاج فیها
الی معرفة و رسیدن انقطاع بدرگاه کریم غفار میشود مقام استکانت قرب این مطلب است که سائل حکیم متعال و ظالم
جبار را شبیه انقطاع و نزدیک خلقت انسان در دوره سیر و جهیکه قابلیت کمالات و لیاقت اقتباس ترشحات
از سحاب عنایت حضرتش بابوح الفخار الهی میباشد و این مرتبه مرتبه ایست که هر یک جدا قابلیت
و جهت شایان و وصول باین سعادت عظمی و مطلب و فوز بدین کرامت کبری هست مشخص است که طریقه
استکمال موجب افتقار بذات اهل کمال است و معلوم است ما سوای حق خداوند متعال در عرصه دنیا
و زوال در چیز و نیز واضح الاست و کمال حاصل نمیشود مگر بربط نقصان و قصور و این بابا جمع
کمال را از او دانست یا بتضرع و گریه و زاری و بیقراری و انقطاع بدرگاه بارفعت عظیم متعال خداوند
فعال گریه و سیل اشک از دیده قدرت او ست گریه انسان امر ذاتی است که ان یقول اگر چنین نیست معلوم است
که اول مدعی انبیاء و اوصیا ایشان غیر معقول است پس دعای بی تضرع و ابتهال
بدرگاه حضرت دو الجلال استکانت از اینست که جناب سید الساجدین علیهم السلام در مقام مناجات بدرگاه قاضی الحاجات رسانیده الهی و عزتک لئن تخلیتنی فوق سوء ادبی سؤالک و لا ادعی الکریم غیر ادبه
و قال ایضا الهی کریم لا یعیبه الاطفک و حنانک و فقری لا یغنیه الا عطفک و احسانک و قال ایضا
فمن حاول سدخلته من عندک و وجد طرق الفقر عن نفسک فقد طلب ما صغر فی ظنک و اوقع الحاجة
من وجهک و ایا ما زال بابت کلام قرة عیون ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیهم السلام اثر ایضا
قلوب بیضاء نظرها الیک حتی تحرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر
ارواحنا معلقة بعز قدسک و هم چنین کلام ان مصباح سعادت و یقین المرام الحقیق بنور عزت لایم
ما کون لک عارفا و عن سواک مغرما و قول علیه السلام من باب لم یستنیر لک من اعتصم بک لم یستجر
و هم چنین کلام ابان مفخر اولیا علیه السلام الفقیه و الثناء استملک بحقک و قدسک و اعظم صفاتک و
اسمائک ان تجعل اوقاتی فی اللیل و النهار بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة و اعمالی عندک مقبولة
حتی تکون اعمالی و اورادی کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا و کلام ان سر ارباب اللهم
انی اتقرب الیک بذکرک و استشفع بک الی نفسک و اسئلک بجودک ان تدنینی من قربک و ان
توزعنی شکرک و ان تاخذ منی ذکرک قوله تضرع مطلب است که هر قدر بنده کمتر و ذلت از خداوند عالم
بنهایة نقصان و افتقار است و هر چه معرفت او بقدر و عظمت نظیر کبریاء و خسارت و ضلالت
و استحقار او از این امر شدید و انهماک او از این بحث و دید ممکن نیست ملک بالغه و اصرار در تضرع و

ابتهال

ابتهال بدرگاه کریم غفار و مبادرت بنالة و اضطراب ببارگاه رحیم ستار مجدا بعد از ساحت حضرت
جناب احدیت منتهای درجه مقتضا و خساست و قرب بجلال با کمال حضرت معبود و ربت و دود غایة رتبه
کمال و جلال است و از اینجا است که در هر مراتب نقصان و کمال بقدر قابلیت و استعداد مختلف
میباشند لکن اعتقاد نداریست بعد از ساحت حضرت عظمت دستور را اعظم مقامات و اکمل مقتضیات
چنانچه قرب ببارگاه مکرمت اقتران و فوز نائله کمالات و اشرف سعادات میدانند مقصود در این
امنیت که وجد از وجوهیکه موجب شدت کرب و فغان و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری در حق
انبیاء و اولیا است همین فراق از بعد ساحت حضرت و تحصیل قرب و وصول بحضرت و وصال اکمل
حضرت ملک و دود است خواه رتبه فوق الفوق در حق ایشان حاصل شده مکان بابا نسبت بایشان
یا زیادت در مقام مناجات و عرض نیاز بدرگاه قاضی الحاجات هر رتبه از مراتب کمال که در جنات و علیین
مذکور شده معترف بتقصیر خود در تحصیل فوق و طالب علاوه بر آن هست و از این راست که فرمان ملک
مقربین و ملجا الانبیاء مرسلین در مقام عجز و تقصیر بعرض بارگاه رب رحیم قدیر رسانیده سبحانک
ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک از وجهیکه موقع رعب خوف در قلوب
خالی از غش و شیاب و موجب نهایت دهشت و اضطراب و غایة خشیت و اضطراب تا حال اخبار از
ملاحظه عظمت و شوکت حضرتش از خلائق و عناصر و منبع اعمال و کردار کدام است هر کس بقدر درک
عظمت خلاق ارضین و سموات خائف و لرزان و بعقل و ادراک شوکت و زلزلة تا طبقه تحت ثری و ما تحت
هاهم و هوا ساکنات هر یک در درک عظمت حضرت قیوم جل جلاله کامل تر است خوف و رعب او
بیشتر جنانک اخشی خلقک بک اعرفهم بحقک و معرفت اصل عظمت ذکر الاقتدار موجب
دهشت و اضطراب هست خواه در این قوت قدسی مؤثر اخذه درجه او حاصل بوده باشد یا نه کلا هر گاه
فرض شود که بعضی درجات ایمن از مؤاخذه بوده باز اثر اضطراب و ارتعاش که مستند باصل درک عظمت
معبود هست حاصل است بجلال اصل درک عظمت و شوکت موجب خوف و رعب در قلوب بالجمله
و باعث ظهور اضطراب و اضطرار و نالة و انکسار بی اختیار میشود و از اینست که در حدیث وارد است
در بیان کیفیت احوال شریف مخزن انبیا و سید رسل و ملجا و اولیا و هادی سبل علیه و علی اصحابه
الحال ان الملک مد کرکیه کان سرور عالم فخر بنی ادم در وقت قیام بنماز از خوف و خشیت الهی جل
صلوه و جوشش از سینه مبارک او شنیده میشد مثل صدای جوشش دیگ از آتش شدید و انقد
میکرد بیستگاه بحیز میشد شدید و از قاید کار دان معروف و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وقت نماز ظاهر میشد آنحضرت بیرون میآمد و هر چند
حضرت امام حسن مجتبی و دیگر بزرگان مشایعت
الجناب مایل بزر دی میشد و چون از وجه این سؤال
در مقام بندگی خداوند عالم ایستاده بنحوی از خوف
من کرامات حاکیست که چون جناب فخر العابدین
علیه و علی آبائه و اولاده الاماء الطیبة من رب العالمین
لرزه بر اعضای مبارک آنحضرت مستولی میشد چون
بر شانه مبارک آنحضرت میگذارد و میگوید ای پسر
بعضی از کنار بدر مقام انکار بیرون میآید
و میگوید که من کسی را میبینم که اصلا این نیست
که تو زنده میکنی اموات را و کی تا کنون مرده
باشد یعنی این ساختگی و حیله بوده که آن زنده
حضرت ذوالجلال اختیار نمایند اموات در زمان سابق
کنند از برای ما سالم بن نوح را حضرت عیسی
استدعا از پروردگار نمود که سالم را زنده فرماید
دیده و سر بدین او سفید شده سؤال کردند در زمان
از حضرت در جواب گفت مشیدم زمان کبر است
و ریش سفید شد سؤال کرد که چند وقت است از اموات
موت هنوز از خاطرم محو نشده است و ایضا روایت
باو می شود و او را انکار مینماید بجهت شدت
کنند تا نفهمیده و ندانسته میکنند جمیع بدنها از
شانه و بعضی را بنقاط مختلفه انداخته بعضی را
مثل خار عقیدان و داغ شده باشد و جوف انسان
انسان موت شخص شدید المقدره اند خدا را بموت
شدت موت بود و در روایتی وارد شده که ملایکه
دنیا و آخرت هزار مرتبه لذت آنها زهر موذیست
شود تا بالله سبحانه من الباقی و امام وصف عذاب
کتاب اگر چه صحیح مروی نفسیر علی بن ابراهیم

بیان جواب جناب شیخ که گفت من ایستاده ام
تا از زمان سؤال نمایم اگر چه من نمیدانم که
خاطر من محو نشده و حرارت جلم موت هنوز از
و زنده کردن مردگان بدست تو سپرده شده
استخوانها و بسوده و مرجع من پس بیرون آمدند
شناختم و اجابت ان صوت بان جهت موی سر و ریش
بهم رسانده میکند مرا بمقام ابراهیم و اسحاق و یعقوب
پرسید کار عجیب چیزی که حاصل آن اینست که تو
بود تا حال که تازه مرده باشد یعنی این ساختگی
حضرت ذوالجلال اختیار نمایند اموات در زمان سابق
کنند از برای ما سالم بن نوح را حضرت عیسی
استدعا از پروردگار نمود که سالم را زنده فرماید
دیده و سر بدین او سفید شده سؤال کردند در زمان
از حضرت در جواب گفت مشیدم زمان کبر است
و ریش سفید شد سؤال کرد که چند وقت است از اموات
موت هنوز از خاطرم محو نشده است و ایضا روایت
باو می شود و او را انکار مینماید بجهت شدت
کنند تا نفهمیده و ندانسته میکنند جمیع بدنها از
شانه و بعضی را بنقاط مختلفه انداخته بعضی را
مثل خار عقیدان و داغ شده باشد و جوف انسان
انسان موت شخص شدید المقدره اند خدا را بموت
شدت موت بود و در روایتی وارد شده که ملایکه
دنیا و آخرت هزار مرتبه لذت آنها زهر موذیست
شود تا بالله سبحانه من الباقی و امام وصف عذاب
کتاب اگر چه صحیح مروی نفسیر علی بن ابراهیم

مشتمل بر این است میگوید از حضرت امام جعفر صادق
المرسلین چنین رسیده که حضرت امام زین العابدین
بامر الهی بعبد الملک بن مروان ساخی شد پس آن
بصحرا حالت سیاهی فی کنار بود و هر کاه قطعه از
از شدت عفونت آن و هر کاه پیاهن از بدن آنها
واقع شود سر و بدن هر انسانی که میشود از شدت
او فتنه شود ملایکه السماء و زمین هر انسانی که
جناب رسول خدا سم کرایت و از جناب حضرت امام
رسول خدا را هنگامی که بدیدار اهل جهنم شده اند
سالم او خود را بکنار دریا میرساند و میخواهد
اضافه در جهنم و الا اشاره بقول تعالی و لهم مقامع
اعید و امثالها و ذوقواعذاب الحریق و الا علاوه بر این
جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در کتاب
کرحیات و ممات حضرت اوست هر کاه قطعه از
میرود تا هفت طبقه زمین و آن کوهها طاقت
کز تقریب اهل جهنم شده باشد و قسم بکسی که
شود بر کوهها و اهل هر این فرو میرود تا هفت
تر انداخته شود کوهها طاقت تحمل انداز این
من بیده قدرت اوست هر کاه قطعه از صخره
سر بر کوهها و اهل هر این فرو میرود تا هفت
کز تقریب اهل جهنم شده باشد و قسم بکسی که
شود بر کوهها و اهل هر این فرو میرود تا هفت
تر انداخته شود کوهها طاقت تحمل انداز این
من بیده قدرت اوست هر کاه قطعه از صخره
سر بر کوهها و اهل هر این فرو میرود تا هفت
باری جل شانه خوف و تشویش از عذاب الهی و شدت
چگونه میتواند خایف و ترسان و هراسان نباشد
بارگاه حضرت باری نماید تا از فضل و کرم و منتهای

وهمه و تکلیف کسی که مطلع بر این امور بوده باشد و
بدرگاه ذوالجلال شتابد و نزد مکرر و تضرع و ابتهال
و عیال او تو با لکن از انسان در ساعات باین طریق
الطلاع بر حقیقت این امور بشر و ادراک عظمت و
اوست این بلیه زیارت و از این راه است که جناب
و بتقریب جناب علی بن الحسین علیهما السلام
الحوائج نماز و قوفی و وزد مقامی بین یدیک تعلم
ان ذکرت الموت و هول المطلع و الوقوف بین یدیک
و یسلمنی و یسعنی فراغ بکیف بنام من لیالی بیلت
اخرت و دنیای من با اصلاح امر اخرت و دنیای
میشود و هم چنین مذکور شده که بعد از دفن
بگذارند و بر میگردند طالب این مقام را تنها
و چون از دنیا رفت و بقبر گذاشتند و خاک بر
بیان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

باعث الدنيا عاصم الخلال وستر الرذائل واهوز بك من عقاربها الفاغرة افواهها وحياتها الصالة انيابها
ورشيطها الذي يقطع اعناقها وانشرة سكانها بحولا منا جانقاني ائمة طاهرين عليهم السلام كه مشتاق برتضرع وابتهال
در ميتلم استعاذه از عقوبات امور بيوقوع بيان است كسي توهم نكند كه انبياء واولياء شوقي نيست
بايشان در عقوبت امور بيقيت بيان اضطراب وبيقراري چه معني دارد جواب آنكه اولا بايشان گويم كه
قاطع اين شبهه اينكه عقوبت امور بيقيت مطلقا در حق انبياء واولياء نيست اين مسلمات لكن از اين موجب عدم اضطراب
خود ايشان نميشود الهمد وكه اين بايت كه خود انبياء واولياء تا الهمد در جميع احوال اعني در حالت مناجات
قاضي الحاجات بر اينكه عقوبت امور بيقيت مطلقا از ايشان منتفي است ميگريند چنين نيست وبر اين بعلاوه مكالمات
از ايشان در مقام مناجات ظاهر ميشود از اينرو در ساحق بيان شد يعني از وجه اول وثاني چگونه چنين بتوان گفت
وحالانكه چنانچه بارها از رحمت الهي جل شانه از معاصي كبيرات چه صغيرات امن از سطوات الهي نيست
نماند اگرچه شد كلام در اينمقام از حد اعتدال خارج شده ومناسب وضع رساله نبود لكن چونكه اطلاع بر اين
مطالب كه مذكور شد اعانت بسيار اما غافلين وموجب استيقاظ ارباب معاصي وطالبين ميشد بنابر اين ظاهرا
در ميان بيان اين مطالب جريان داده شد شايد اطلاع بر اين موجب تنبيه غافلان وباعث تيقظ ارباب
عصيان شود بالجمله مناسب در اينمقام است كه ختم كلام شود در اين مباحث بذكر دو مسئله اول بالجمله
در كتب معتبره شيعه وسني احاديث مستفيضه وارد شده است در بيان آنكه در هر شب از شبهاي سنه
ساعتي هست كه هر بنده از بندگان خدا وند هر حاجه كه از قاضي الحاجات بخواهد
البته باجابت مقرون ميشود واحاديث معتبره از ائمه ما صلوات الله وسلامه عليهم بيان اين ساعت شده
وزبده واندر اين در ثلث اول از نصف ثاني از شب است وبعبارة اخرى اين ساعت در سدس رابع از ليل است
وبعبارت ثالثه اخرى از اول ليل بنابر اين سه ثلث ثاني از ليل است كه اخر آن متصل است باول ثلث اخير
ودر وقتي كه آفتاب در راس سرطان است در اقاصي مناطق شرقيه وغربيه در اين وقت در غاية كوتاهي ساعات مقدار شب
در اينوقت بنابر آنچه در عداد ذكر كرده شد در اواخر اقليم ثاني واوايل اقليم ثالث ده ساعت وربع ساعت
است وهم چنين مقدار شب در اواخر اقليم ثالث واوايل اقليم رابع نه ساعت وسه ربع ساعت است
واين مقدار از غروب شمس است تا طلوع شمس وظاهر اينست نبي كريم ائمه طاهرين عليهم السلام كه در حق اين
ازمان از غروب شمس است تا طلوع فجر پس مابين طلوع شمس از اين مقدار بايد كم شود وآن باختلاف ازمنه
مختلف ميشود قدمي متيقن است تا اواخر اقليم ثالث مثل اصفهان وامثال آن در عرض متوسط كه يكساعت وچهل
دقيقه است تقريبا وبعد از انضمام اين مقدار از نه ساعت وچهل وچهار دقيقه باقي ميماند مقدار شب

سه ساعت وبيست دقيقه بنابر آنچه از بعضي از ازمنه ما معلوم شده است كه اين ساعة
مطلوبه بعد از انقضاء چهار ساعت ودو دقيقه ويم در مقدار يكساعة وثلث ساعت ودو ثلث دقيقه
وسي دقيقه بيا شد بلكه بعد انقضاي عبارت ثالثه ساعت مطلوبه بعد از انقضاي ثلث ساعت ودو ثلث
دقيقه وسي دقيقه از اين مقدار بيا شد پس ساعة باقيه از اين مقدار هان ساعتي است كه بعد انقضاي اخذ
معتبره هر حاجي كه بنده ذليل از خداوند جليل دران مسئلت نمايد البته بر حاجات مشرف ميشود اما
بيان در عين تحمل مشقت سفر وبيرون شدن هر اميشود وتمامي از اوزار ناس ميماني ومذلت تردد در خانه
فلان وفلان از خود بر طرف ميشود وهمانا از مضمون حق مشحون الي رسالة الذي وكلني اليه فاكرمني ولم يكلني
الي الناس فيهينوني هستي كويا هركز بكوشت نرسيده مضمون صدق اين الحمد لله الذي اذهب عنه كما
شت الحاجي واظهر بيت شت لتسر بغير شفيع فيقضي الحاجي اين زحمات سفر وتمامي مذلات
از اوزار ناس برخود قرار ميدهي ودر بكر اين نيستي كه در صدر اين بوده باحال مناسب وهواي رجع در اين ساعة
ساعت شريفه را نموده باشي ودر اين مناجات باتمام الحاجات وتضرع وابتهال بدركاه خالق ارض وسموات
نموده از دركاه وهاب على الاطلاق سئوال نمائي كه توفيق سعادت كمال بعنوان بجناب احديت ولذت
انس ومناجات با معبود متعال ارزاني فرمايد تا عبيد اين دنيا وآخرت در جنان بيان مقعد صدق ومنزل
وقابليت ملاقات نبي در مقابل اين بيوقع والجلالت ودر ان حالت لسان معذرت بدركاه كريم غفار
منفعل نموده كه قابليت ملاقاتم نيست واخرت را بدون آن تحمل ذلت از اوزار ناس بيفايده ميبيني ومنفعل
باشي انصاف نهايت كه بسيار سست بلكه بسيار بسيار عجيب وغريب است مخفي نماند كه در شبهاي
اين ساعت مطلوبه بود در ايام اين بلاد در اوقات غاية وقصر ليالي در اوقات غاية ممتد ميشود يعني
وقتي كه شمس در راس جدي بود شبها مقدار شب در اين وقت چهارده ساعت وپانزده دقيقه ميباشد ومنزل
اصفهان وبعد از انضمام باين مقدار يعني يكساعت وهفده دقيقه تقريبا بر فرض مذكور باقي ميماند
از اين مقدار دوازده ساعت وبيست وهشت دقيقه تقريبا وشب شرعي در اين وقت عبارت از چهار
است وساعت مطلوبه بنابر آنچه از ائمه اطهار عليهم صلوات الله الملك الجبار ظاهر ميشود
بعد از انقضاء شش ساعت بيست ودو دقيقه ودو ساعت ونيم دقيقه ودو ثلث دقيقه متحقق ميشود طالب
بهتر وصول بايد عطيه نامدار بار قار بكند بعد از انقضاء يكساعة ونيم دقيقه ودو ثلث دقيقه
كه چنين صرف نيم ساعت مطلوبه وساعة باقيه بعد از انقضاء يكساعة ونيم دقيقه ودو ثلث دقيقه

خواهد بود بنابر اين مدار در درك ساعت مطلوبه اسهل از خواهد بود پس خاسر ومغبون كسي است كه در اين
شرافت وسعادت اين نعمت عظمي وعطيه كبري وفضيلت مثل اين مرحوم كرداند بلكه مرايد وعاد ساعة مطلوبه
كه مقرون باجابت بوده ان شاء الله تعالى بقدر يكه از حد صحيح مستفاد ميشود دانست اول آنچه بايد كه ناذر
نمايد هزاره ناذر حاجت خود را يا نماز يكه مثلا در ركعت نماز شب اگرچه متيقنا اول الليل بعد از استراحة على
حاجت خود را نزد كريم ارباب نمايد بخواه در اثناي نماز مثلا حالت قنوت يا حالت سجود بود چنانچه
يا بعد از فراغ از نماز اگر جمع مابين هر دو نمايد اكمل وارفع است در اجابت خواهد بود ان شاء الله تعالى سئوال
ثانيه در تعيين محل است بلكه احاديث در فضيلت استغفار در اسحار بسيار است وكفايت ميكند در اين
باب اين شريفه مختومه بالمستغفرين بالاسحار وايه شريفه وبالاسحار هم يستغفرون ومستحق است درك
اين فضيلت عظيم موقوف بعموميت وقت سحر است وبايد عبده وارده در وقت سحر خصوصا در ماه مبارك
رمضان معروف است واستدلال اين موقوف بر معروفيت بالذات وكلمات علما در تعيين اين وقت مختلف
در صحاح وقاموس وغيرها سحر را تفسير نموده اند بقبيل الصبح يعني بسيار نزديك بصبح وظاهر از برخي
علامه رفع الله مقامه وقدره در منتهي اختيار اين قول است وصاحب كشاف در كشاف در تفسير اين شريفه
وبالجاهم يسحرون در سوره قمر سحر را تفسير نموده بسدس اخير شب ومرحوم شيخ طبرسي قدس الله نفسه الزكيه
در جوامع الجامع بين موافقت با ايشان نموده وفخر رازي در تفسير خود اين قول را نسبت بعضي از اهل لغت داده بعلاوه
اكثر سحر را تفسير نموده باطبيل وبعضاوي نيز سحر را تفسير باخير شب نموده واين تفسير اعجاز در تفسير از
وظاهر اينست كه سحر عبارت از ثلث اخير شب بوده باشد پس سحر عبارت از مجموع سدس خامس وسدس سادس اول
خواهد بود چنانچه متبادر از اين لفظ در عرف بين معاملات ولهذا هركاه كسي استغفار در اين وقت بيان يا علم بكند
در اين وقت نايمين ثابت است استغفار در سحر نموده وظاهر ميشود اينقول از مرجوح علامه در مرتد كرده شود
اين مطلب است حديث صحيحي كه اسماعيل بن سعد الاشعري روايت نموده قال سالت ابا الحسن الرضا عليه السلام
عن ساعات الوتر قال اما بعضها فالى الفجر الاول وسالته عن افضل ساعات الليل قال الثلث الباقي من الليل
چون سحر افضل از براي ليل است واين حديث دلالت دارد بر اينكه افضل ساعات شب ثلث اخير است پس
سحر عبارت از ثلث اخير شب خواهد بود وقول اول اضافة بقرايني كفته شود يعني اغلب سحرها چنان بوده باشد
كه تقصير نبوده ماند لكن سحر در عرف اعم از اين مقدار است چنانچه چنين بوده وحالا انكه ميتوان ادعا
نمود اين مقدار كه معلوم شد عليه بنا تقصيرات وسعت ربع اذعيه وارده در سحر ماه مبارك را ندارد وثمره
مترتبه بر اين مطلب ظاهر است چه اعمال مظنه در سحر بنا بر قول بانكه سحر عبارت از سدس اخير ليل است قبل از

از هركاه كسي اتيان بان نمايد محصل استدلال اخير اهد بود بلكه هركاه بشرعيت اين نمودن مشكلات چه اتيانات
بعبارت موظفه بقصد اطاعت قبل از وقت ان بدعت خواهد بود برخلاف آنكه كوئيم كه سحر عبارت از ثلث
اخير شب ميباشد وهم چنين سحر عبد كسي است در ماه مبارك رمضان استقبال بان نموده صوم ميشود
در ثلث اخير شب واقع شود اگرچه در سدس خامس بوده باشد وهركاه قبل از ان شود مودي نشده لهذا اخذ
وهم چنين است حال در استغفار در اسحار موقت كه در وقت نافله وارد شده است بلكه از وقت اين نافله وارد شده
بعد از انكه از نصف ثاني شب منقضي شود مقدار كه كفايت نمايد كه عبارت از هشت ركعت نماز
شب وسه ركعت شفع ووتر بوده باشد وعندالتامل تا ظهور حمرت از جانب مشرق لكن افضل اوقات اين
مابين غير ثالث پس وقت فضيلت اين محقق است بعد وقت اجزاء سابق ولاحق سابق بعد از
انقضاي مقدار نوزده ركعت است از نصف ثاني شب ولاحق بعد از طلوع فجر صادق است تا ظهور حمرت
از جانب مشرق بنابر اين اتيان بانافله شب از اول جايز خواهد بود پس اتيان بانافله شب در صورتيكه اتيانات بان
شب وشفع ووتر بوده باشد بلكه ظاهر اينست در صورتيكه نماز شب را نكرده باشد ولاحق خواهد هم بكند اتيان
بانافله صبح قبل از مخالول بتفهان ميتوان نمود وهم چنين هركاه كسي باعتقاد عارضي بنابر اين در اين
شركه اتيان بانافله نمايد وسپس اول فجر اتيان بفريضه فجر نمود وبعد از اي بر ترك اتيان نافله شب
بنابر مبنا بايد بر بنيت اداء ما ايكه حمرت از جانب مشرق ظاهر نشده باشد والا اتيان مبنا بايد بنيت
قضاء الجزء المذكور شد ومدت اين نافله بدايه ونهايه مشهور مابين فقهاست ودر هردو مناقشه
شده بعضي قايل شده اند اينكه وقت ان داخل ميشود بطلوع فجر اول پس اتيان بانافله ان فجر
نمايند وبعضي قايل شده اند اينكه وقت ان مشترك ميشود بطلوع فجر ثاني پس اتيان بان در ركعت
بعد از طلوع فجر ثاني وقبل از اتيان بفريضه بنابر اين قول مجوز خواهد بود لكن ظاهر اينست اين در صورتي
بود كه اتيان بنماز شب نموده واما هركاه مشغول بنماز شب بوده وفجر ثاني طالع شده بسيار بعيد است اين
صورت كسي عامدا نافله اتيان بنمايد مع قبل از اتيان بفريضه سزاوار بوده وعمدا نمودن از جمله جماعات عمدا
مواظبت بنوافل است خصوصا نافله كه اهتمام در محافظت انها بسيار بايد نمود وفرمايشات معتبره در
محافظت انها بسيار است اين مجمل انست كه محافظت انها باعث اين ميشود كه اتيان بنوافل مابين بوميه
وقت فضيلت انها شود ومشوبات متوجه در اتيان بنوافل مابين بوميه در وقت فضيلت بسيار است وديم
غالبا است كه نمازهاي كرامات صادر ميشود ومشوبات بانواع نقص وقصور در احاديث مستفيض
كه اتيان بنوافل مرتبه مرفع نقايص وقصور نوافل مابين است پس معلوم است كه مواظبت در نوافل اسباب

Presented by: Rana Jabir Abbas

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد نظر باینکه نوافل بسیار از موضوعات آن سرور اخیار و سید ابرار می‌باشد اگر فرض
شود هیچ ثمره مترتب بر محافظت این نوافل نبوده مگر همین احیای سنت آن جناب مناسب این بود که امت آن حضرت
اطلاق باین نمایند چنانچه آن فخر عالم پیوسته در صدد اصلاح امت بوده هر گاه امری که موجب خسارت و ناملایمت
بود برایشان عنتوا اگر بشدند شد قال الله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین
رؤف رحیم یعنی آمده است بسوی شما پیغمبری که از جنس شماست یعنی از افراد انسان نه از ملائکه شاق است
بر آن رسول مشقت شما یعنی امری که موجب مشقت شماست عنتوا اند و بدینه مناسب حال امت نیز چنین است
که قرار بگذارند هر داده انداختی از امت تخلف از آن ننمایند بعد از آنکه رشته کلام باتمام کشانید الحاصل
رسید حدیثی که مظهر لطف آن سید عالم و فخر بنی آدم بوده نسبت بما در حق امت در این مقام ذکر شود که اطلاع بر آن
موجب تنبه خوب است در حق امثال ما غافلان و تذکر آن باعث تذکر عزیمت است در حق ما عاصیان
بیجبر آن نقل شده از انس بن مالک که یکی از صحابه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده حدیثی که حاصل مضمون
آن اینست که حضرت جبرئیل امین نازل شد بر سید المرسلین صلعم در وقتی که متعارف نبود در مثل آن وقت
بر آن سرور نازل شود و وارد شد در حالتی که آثار حزن و ملال از آن امین حضرت ذوالجلال ظاهر می‌شد آن
عالم از سبب تغیر و ملال استفسار فرمودند عرض آن سرور رسانید که الآن وسواس ارغنیت کشیدگی عالم جهنم
و منتن که شدت عذاب آن بوده تا آثار سرور و شادی از آن ظاهر شود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمودند ای جبرئیل پاره از وصف جهنم بیان نما جبرئیل گفت یا محمد خداوند عالم بعد از آنکه جهنم را خلق فرمود امر
فرمود افروختند بر آن هزار سال تا سرخ شد بعد از آن افروختند بر آن هزار سال دیگر تا سفید شد بعد از آن
افروختند بر آن هزار سال دیگر تا سیاه شد و حال بهمان حالت سیاهی و ظلمت باقی است قسم بکسی که شما را مبعوث
بحق فرموده که اگر حلقه از سلاسل اهل جهنم معلق شود ما بین آسمان و زمین هر آینه تمام اهل زمین هلاک می‌شوند
از شدت عفونت آن و قسم بعظمت کسی که شما را برسالت مبعوث فرموده هر گاه قلیلی از زقوم جهنم که خداوند
عالم مقرر فرموده و در قرآن ذکر فرموده که گذارده شود بر کوههای عالم هر آینه کوهها آب میشوند از شدت حرارت
آن تا هفت طبقه زمین و قسم بجلالت کسی که شما را بنبوت مبعوث فرموده اگر مردی در مغرب معذب بشود بعذاب
جهنم هر آینه میسوزند کسانی که در مشرق هستند از شدت عذاب آن مغربی و آتش جهنم آتشی است که حرارت
آن شدید است و قعر جهنم بسیار دور است و همه جهنم آهن است و آب اهل جهنم حمیم و چرک است و از برای
جهنم هفت در است از برای هر در طایفه از مردان و زنان قسمت شده که داخل شوند در آن حضرت فرمودند
آیا آن هفت در مثل درهای این زمان است جبرئیل عرض کرد که درهای جهنم بعضی از آن در بالای دیگری است

مسافت

طبقات جهنم

مسافت ما بین هر باب تا باب دیگر بقدر هفتاد سال راه است هر طبقه که در تحت هست حرارت آن اشد است
از طبقه که در فوق او هست بهفتاد مقابل کشیده میشوند دشمنان خداوند عالم بسوی آن طبقات بعد از آنکه
نزدیک رسانیده اند ملائکه عذابی که موکل آن طبقه میباشد باستقبال ایشان می‌آیند با غلها و زنجیرها و طوقها
داخل در دهن آن میکنند و از عقب آن بیرون می‌آورند و غل دست چپ و گردن او میگذارند و دست
راست را در زنجیر ایشان را میکشند هر نفس را مع شیطانی که با او بوده در زنجیر قرار میدهند میکشند ایشان را
در حالتی که بر رو افتاده باشند و ملائکه عذاب میزنند ایشان را بگرزهای آهنین جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمودند که کیست سکان این طبقات جبرئیل در جواب عرض کرد طبقه که در تحت همه است ساکنین آن
منافقین و کفار از آل فرعون و اسم این طبقه هاویه است و طبقه که فوق آنست سکان آن مشرکان است نام
آن جحیم است و طبقه ثالثه سکان آن کسانی اند که خارج از جمیع ادیان بوده‌اند و نام این طبقه سقر است
و طبقه رابعه سکان آن ابلیس و جنود ابلیس و اتباع او و مجوس میباشند و نام آن لظی است و آن طبقه خامسه
سکان آن یهود میباشند و نام این حطمه میباشد و طبقه سادسه در آن نصاری میباشند و نام آن سعیر است
بعد از آن حضرت جبرئیل سکوت نمود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای برادر من جبرئیل چرا
اخبار ننمودی از طبقه سابعه که سکان آن کیانند عرض کرد یا محمد صلعم سؤال مکن از سکان این طبقه که سکان
آن اهل معاصی کبیره از امت شما میباشند آنانیکه اقدام بمعاصی کبیره نموده و فوت شده اند قبل از توبه و نام
این طبقه جهنم است چون این کلام باینجا رسید جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیهوش شدند و افتادند پس
حضرت جبرئیل علیه السلام سر مبارک آن رسول جلیل را بر دامن خود گذارد تا حضرت بحال آمدند پس فرمودند ای جبرئیل
چه بسیار بزرگ شد از استماع این مصیبت حزن من و شدید شد حزن و الم من امت من داخل آتش جهنم می‌شوند
جبرئیل فرمود بلی اهل کبایر از امتان تو داخل خواهند شد پس جناب رسول خدا صلعم و جبرئیل هر دو بزرگوار
شروع نمودند بگریستن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف بردند بمنزل خود و قرار فرمودند که کسی
داخل نشود بر ایشان و بیرون تشریف نمی‌آوردند مگر بجهت نماز بعد از فراغ از نماز با کسی تکلم نمیشدند
تا داخل در منزل خود میشدند و در بعضی اوقات بعد از فراغ از نماز گریه و تضرع و زاری بدرگاه جناب
باری عز شانه مینمودند باین نهج بودند تا سه روز و در این مدت سه روز اصحاب آن سرور ملول بودند کسی
جرأت تکلم با ایشان نمینمود بعد از سه روز بعضی از صحابه فتح باب جرأت بر خود نمود و آمد تا پشت در دولت
سرای جناب رسول خدا صلعم و گفتند السلام علیکم اهل بیت الرحمة هل الی مولانا رسول الله من سبیل یعنی
آیا ممکن هست کسی خود را بخدمت جناب رسول خدا صلعم برساند احدی جواب نگفت برگشت و ثانیاً عود نمود

تفصیل طبقات جهنم

بهمان نحو سلام گفت و سؤال نمود جواب نشنید تا سه بار باین نحو معمول داشت و مطلقا جوابی نشنید سلمان فارسی رح
عند الفاطمه رسید که در این باب میباید متوسل بسیدة نساء فاطمه زهراء صلوات الله علیها شد آمد بخدمت
آن معصومه و عرض نمود یا بنت رسول الله صلعم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از یاران ما کناره اختیار
نموده و بیرون تشریف نمی‌آورند مگر بجهت نماز از شدت حزن و الم با احدی حرف نمیزنند و احدی را اذن
نمیدهند که بخدمت ایشان مشرف شود جناب سیدة نساء جامه را بر سر انداخته تشریف آوردند در وقتی که
آن سرور در سجود بودند پس سلام کردند و عرض کردند یا رسول الله من فاطمه ام جناب رسول خدا صلعم سر مبارک
از سجده برداشتند چون نظر جناب فاطمه بآن سرور افتاد آثار تغیر و حزن و اندوه و هم از ایشان مشاهده
فرمودند بحدی گریستند که رخساره مبارک آن سرور آب شده بود از شدت حزن و الم که جناب سیدة نساء ع
غلبه نمود گریه بسیاری کردند و عرض کردند یا رسول الله صلعم چه میشود شما را و چه چیز نازل شده بر شما حضرت
فرمودند جبرئیل نازل شد و وصف نمود طبقات جهنم را و خبر داد بمن در طبقه که فوق همه طبقات است
معذب خواهند بود اهل کبایر از امت من اینست که باعث حزن و الم و موجب گریه من گردیده فاطمه زهرا ع
عرض کرد کیفیت دخول این امت در جهنم چه نحو است حضرت فرمودند میکشند ملائکه ایشان را تا داخل جهنم مینمایند
لکن روهای ایشان سیاه نمیشود و مهر بر دهن ایشان نمیگذارند و غل و زنجیر بگردن ایشان نمیگذارند عرض کرد
پس چگونه میکشند ایشان را فرمود اما مردان پس ریشهای ایشان را میگیرند و میکشند و چه بسیار ریش سفید از امت
من میباشند که ریشهای ایشان را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و ایشان فریاد میکنند و اشیبتاه و اضعفاه
و چه بسیار از جوانان از امت من که ریشهای ایشان را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و ایشان فریاد میکنند
و افضیحتاه اما زنان موهای ایشان را میکشند تا برسانند بمالک بعد از آنکه نظر مالک بایشان افتاد استفسار مینماید
از ملائکه که اینها را میکشیدید کیستند این اشخاص که اشقیا مثل اینها ندیده‌ام صورتهای اینها سیاه نشده
و غل و زنجیر هم برگردن اینها گذارده نشده است ملائکه میگویند ما باین نحو مأمور بودیم که اینها را بتو برسانیم
باینهم مالک خطاب مینماید باینها که ای جماعت اشقیا کیستید شما در جواب میگویند ما از جمله اشخاصی بودیم که
قرآن بر ایشان نازل شده و روزه ماه رمضان را میگرفتیم پس مالک میگوید قرآن نازل نشده مگر بر محمد صلعم
پس میگوید آیا نرسید بر شما از قرآن چیزی که منع نماید شما را از معصیت الهی میگویند در جواب بلی رسید
لکن شقاوت بر ما غلبه نمود و گمراه شدیم پس بعد از آنکه اینها را بکنار جهنم رسانیدند و نظر کردند بسوی
آتش جهنم و ملائکه غلاظ و شداد که موکلند بر آن التماس مینمایند بمالک که ای مالک ما را اذن بده تا بحال خود
بگرییم مالک اذن گریه میدهد آن قدر گریه میکنند تا اشک چشم اینها تمام میشود و آخر بجای آن خون

از چشمهای

از چشمهای ایشان خارج میشود بجای اشک آن وقت مالک بایشان میگوید اگر این گریه از خوف خداوند عالم در دنیا
بود ممکن نبود الحال این آتش جهنم شما را برسد در آن وقت مالک امر میکند بآتش جهنم بگیر اینها را آتش میگوید چگونه
بگیرم اینها را و حال آنکه ایشان میگویند لا اله الا الله بعد از آن مالک میگوید قسم میدهم ترا بخداوند عالم جل شانه
که بگیر اینها را آن وقت آتش میگیرد اینها را پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم آتش جدا میشود از اینها باز خطاب میکند
بآتش که بگیر اینها را آتش میگوید چگونه بگیرم کسانی که ذکر اسم خداوند عالم مینمایند باز میگوید مالک بگیر اینها
آتش میگوید که تو مأموری از جانب پروردگار عالم که با ایمان که اینها را بگیرم مالک میگوید بلی باین نحو مأموریم از جانب
پروردگار عالم آن وقت آتش میگیرد اینها را باختلاف شقاوت ایشان بعضی را میگیرد تا قدمین و بعضی را میگیرد تا
زانوها و بعضی را میگیرد تا کمر و بعضی را میگیرد تا گلو بعد از آن آتش میل میکند بسوی روهای اینها مالک
میگوید نسوزان روهای اینها را که بسیار سجده کرده اند از برای خدا و نسوزان قلوب اینها را که بسیار متحمل عطش
و تشنگی شده اند در ماه مبارک رمضان پس بهمین حالت معذب خواهند بود تا آن قدر که مشیت الهی
قرار گرفته باشد و ندا میکنند یا ارحم الراحمین یا حنان یا منان بعد از آنکه خداوند عالم حکم خود را باین نحو بانها جاری
فرموده میفرماید ای جبرئیل چه کار کرده‌اند گناه کاران از امت محمد صلعم عرض میکند چه بسیار بد است حال
اینها و چه بسیار تنگ است مکان اینها سوزانیده است آتش بدنهای اینها را و خورده است گوشتهای اینها را و باقی
مانده است قلوب و روهای اینها نور ایمان در قلوب اینها باقی است بعد از رخصت از رب جلیل امر مینماید که
حجاب از روی اینها بردارد تا ببیند حال اینها را بجا رسیده پس مالک امر مینماید ملائکه را که حجاب را بردارند
بعد از آنکه نظر اینها بجبرئیل علیه السلام می‌افتد و ملاحظه حسن خلقت او مینمایند میدانند که از ملائکه عذاب نیست استفسار
مینمایند که کیست این بنده که مثل او ما ندیده‌ایم پس ملائکه میگویند که این حضرت جبرئیل مقرب درگاه احدیت
است که واسطه وحی بوده بجناب محمد صلعم پیغمبر شما بعد از آنکه اسم جناب رسول خدا را میشنوند همه اینها فریاد میکنند
که ای جبرئیل سلام ما را به پیغمبر ما سید المرسلین صلی الله علیه و آله برسان و خبر بده ایشان را که معاصی ما جدا کرده ما را
از فیض خدمت شما و خبر بده ایشان را از بدی حال و شدت عذاب ما آن وقت حضرت جبرئیل بعد از آنکه خود را
بموقف عرض پروردگار جلیل جل شانه رسانید خداوند عالم میفرماید ای جبرئیل چگونه دیدی امت محمد صلعم را
عرض میکند ای پروردگار عالم چه بسیار بد است مکان اینها و شدید است حال اینها پس پروردگار عالم میفرماید
و حال آنکه دانا تر از همه است آیا از تو مطلبی سؤال کردند عرض میکند بلی سؤال نمودند از من که سلام اینها را
به پیغمبر ایشان برسانم و بدی حال اینها را بآن سرور عرض نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بمقتضای
خواهش اینها معمول دار پس جبرئیل بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که آنحضرت در خیمه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تشریف وارند که از برای ان حِصه چهار هزار درهم باشد هر یک در و لنگه از طلا پس عرض میکند ای محمد من امتان
از جانب امتان تو که معذبند در جهنم سلام بشما رسانیدند و عرض میکنند که معاصی ما ما را از فیض خدمت
شما محروم کرده و خبر از حال ما ندارید که چه بر ما میگذرد و از شدت عذاب انوقت جناب رسول خدا صلعم تشریف
میبرند در مقام مناجات با قاضی الحاجات جبرئیل عرض میکند بسجود و در سجده خداوند عالم را ذکر خواهد نمود بثنائی که احدی بمثل
ان ثنا خدا را ذکر ننموده باشد خطاب میرسد از جانب رب العزت که یا محمد سر را از سجود بردار هر سؤال که خواهی بکن
که با جابت مقرون است در انوقت سؤالی که از ان حضرت صادر میشود اینست که الهی پروردگارا عالم حکم خود را
جاری فرمودی در اشقیای از امت من شفاعت مرا درباره انها بدرجه قبول مشرف کردان خطاب میرسد که
ای حبیب من شفاعت تو مقبول است برو انها که امتان تو معذبند بیرون بیاور هر کس که گفته باشد لا اله
الا الله محمد رسول الله پس روانه میشوند جناب رسول خدا صلعم بان سمت وقتی که نظر مالک بجمال با کمال
شمس فلک رسالت می افتد بر میخیزد بجهة تعظیم انحضرت پس جناب رسول خدا صلعم میفرمایند ایها المالک اشقیا
امت من حال انها چه نحو است مالک عرض میکند چه بسیار بد است حال انها و ضیق است مکان انها حضرت
میفرمایند در جهنم را باز کن و حجاب را بردار بعد از انکه نظر عصاة از امت بجمال با کمال شمس فلک سعادت
می افتد قاطبه انها یکبار بتضرع و ابتهال فریاد و ناله میکنند که یا محمد ما را از امتان تو ایم اتش پوست و گوشت
بدن ما ها را سوزانید انوقت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله همه انها را از اتش بیرون می اورند در
حالتی که بدن همه انها مثل زغال شده باشد حضرت انها را با خود میبرند بسوی نهری که در بهشت است
اسم او حیوان است پس فرو میروند در ان نهر بهمان حالت و بیرون می ایند صحیح الاعضاء و الجوارح خوش
صورت کامل تشکل جوان امرد بر پیشانی انها نقش شده جهنمیون عتقاء الرحمن من النار پس داخل می شوند
در بهشت بعد از انکه اهل سایر طبقات جهنم می بینند مسلمانان از عذاب جهنم مستخلص شدند انها تمنا میکنند
که کاش ما مسلمان می بودیم از عذاب جهنم مستخلص میشدیم و الیه الاشارة بقوله تعم ربما یود الذین
کفروا لو کانوا مسلمین مبحث سیم در بیان مطلبی که در غالب مباحث سابقه است و این بسیار است اول
در بیان انست که افضل نوافل رواتب کدام است بلکه افضل نوافل مذکوره نافله شب است بعد از ان نافله
زوال یعنی نافله ظهر افضل از باقی است بعد از ان نافله فجر افضل از سایر است و نافله مغرب افضل از باقی
و نافله عصر افضل از نافله عشاست مطلب ثانی در عروض اسباب مسقط صلوة و رفع انست در این
دو مقام است اول در عروض و حدوث این اعذار است بدانکه هر گاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغماء رسید بعد از
دخول وقت نماز اگر بعد از دخول وقت تا عروض این اعذار مقداری منقضی شده باشد که کفایت نماز با شرایط
مفقوده

مفقوده نماید در اینصورت قضای این نماز لازم است جزما و در صورت علم ایشان بنماز و اگر چنین نبوده پس قضای این نماز
لازم نیست تفصیل مسئله مقتضی اینست که گفته شود گاه است همان انقضای مقداری که کفایت چهار رکعت
یا سه رکعت یا دو رکعت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضای ظهر یا مغرب یا نماز صبح و گاه است انقضای
کفایت در حکم بلزوم قضا نمینماید اول در صورتیست که کسی در حین دخول وقت فرض جمیع شرایط صلوة در حق
او متحقق بود و مقدار چهار رکعت از زوال و مقدار سه رکعت از غروب و دو رکعت از طلوع فجر که منقضی شد
عذر مسقط تکلیف حادث شد مثل انکه ضعیفه حایض شد در این صورت بی اشکال این نماز لازم است و اما
هر گاه در حین دخول وقت چنین نبوده پس انقضای این مقدار کفایت نمیکند در حکم بلزوم قضا بلکه لابد است در
حکم بلزوم قضا از انقضا شدن مقداری که کفایت نماز و شرایط مفقوده نماید و هم چنین است نفاس و جنون
و اغماء مقام ثانی در رفع اسباب مانعه است بدانکه هر گاه این اسباب رفع شد و از اخر وقت درک نمود مقداری
که کفایت شرایط مفقوده و یک رکعت از نماز نماید در اینصورت اتیان باین نماز واجب است پس هر گاه ضعیفه
از حیض پاک شد و از اخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت غسل و یک رکعت از نماز کند نماز واجب است و هم
چنین هر گاه طفل بالغ شد و بعد از بلوغ درک نمود مقداری را که کفایت وضو و یک رکعت از نماز نماید ظاهر این
که نماز را ادا بوده باشد پس بنیت ادا میتواند نمود بلکه ظاهر اینست که اگر زمان کفایت غسل و یک رکعت را ننماید لکن
کفایت تیمم و یک رکعت نماید باز نماز واجب بوده باشد و ظاهر اینست که وسعت زمان بجهة رفع خبث معتبر نبوده
باشد پس اگر زمان کفایت در رفع خبث ننماید بلا خبث نماز لازم خواهد بود و در جمیع صور هر گاه با طلال
نماز در همان وقت نماید اثم و قضای ان نماز واجب بوده باشد از انچه مذکور شد معلوم میشود که اگر قبل از غروب درک
نماید مقداری را که کفایت پنج رکعت نماید نماز ظهر و عصر هر دو بر این شخص لازم خواهد بود و هم چنین هر گاه قبل
از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب و عشا هر دو لازم خواهد بود و اما هر گاه بقدر چهار
رکعت درک کند در این وقت لازم است اتیان بنماز عشا نماید و اتیان بنماز مغرب جایز نیست نظر
باینکه این مقدار مختص بنماز عشاست پس صادق نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت خود درک
نموده و قول بوجوب نماز مغرب و عشا در اینصورت ضعیف است و جه ان از انچه مذکور شد ظاهر میشود
بعلاوه انکه وقت مختص بنماز عشا مقدار چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت
من غیر سوره و در این صورت ممکن از اتیان سه رکعت نماز مغرب و یک رکعت نماز عشا اگر با حمد و سوره
بوده باشد خواهد بود پس نماز مغرب خارج خواهد بود مگر اینکه گفته شود که چونکه در ضیق وقت است سوره در ضیق
وقت واجب نیست لکن بنا بر این در چهار رکعت و پنج رکعت نیز چنین میگوئیم یعنی هر گاه بقدر رکعت

از اخر وقت درک نمود هر دو نماز واجب است لیکن نیز چون در ضیق وقت است پس پنج رکعت پنج رکعتی خواهد
بود که مشتمل بر سوره نبوده باشد و مقدار رکعتی که معین است نماز عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره
نبوده باشد پس ان فرضی که شده در چنین صورت نماز مغرب و نماز عشا هر دو واجب خواهد بود و صحیح نخواهد بود
تحقیق در مسئله اینست در حق مختار که وقت چهار رکعتی که مختص بنماز عشاست چهار رکعتی است
دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت بدون سوره باین معنی تاخیر نماز عصر و نماز عشا در حق مختار
تا این حد جایز است اما تاخیر زیاده بر این ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگر چه کفایت چهار رکعت بدون سوره
بکند و اما ارباب معاذیر پس هر گاه بقدر پنج رکعت بدون سوره از وقت درک نمایند ظاهر اینست هر دو
مطلب نماز واجب بوده باشد نظر بضیق وقت و اطباق فقها بعدم وجوب سوره در این حالت ظاهر است
لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز با امکان علم و اما در صورت عدم امکان
علم اکتفا بمظنه در دخول وقت جایز است پس هر گاه در صورت تمکن از علم اکتفا بمظنه نمود و شروع بنماز
نمود نماز باطل خواهد بود خواه مشخص شود که کل نماز واقع در خارج شده باشد یا بعضی در خارج وقت شده
و بعضی در وقت باشد بلکه نماز باطل است اگر چه مشخص شود کل نماز واقع در وقت شده باشد و اما
هر گاه متمکن از تحصیل علم نبوده باشد در اینصورت اعتماد بمظنه میتوان نمود و این منقسم بدو قسم
میشود اول انست که متمکن از تحصیل علم در حال نیست و هم چنین است رجاء حصول علم در استقبال
در اینصورت اعتماد بمظنه در دخول وقت بی اشکال است دوم انست که متمکن از تحصیل علم در حال
نیست لکن راجی حصول علم در استقبال هست مثل یوم غیم در اینصورت نیز اعتماد بمظنه ظاهر اینست
میتوان نمود یعنی لازم نیست که تامل نماید تا علم بدخول وقت حاصل شود بلکه بمحض مظنه بدخول وقت
نماز میتواند نمود پس اگر اعتماد بمظنه در این صورت نمود خالی از این نیست یا معلوم شد که ظن او
مطابق واقع بوده یا معلوم شد که مطابق با واقع نبوده است یا مطابقه و عدم مطابقه هیچیک مشخص نشد
صحت صلوة در قسم اول مسلم است و هم چنین است حال در قسم ثالث و اما قسم ثانی پس ان
بر دو قسم میشود یک قسم اینست اگر چه فساد اعتقاد او مشخص باشد لکن بعضی از اجزاء صلوة
در خارج وقت شده و بعضی در وقت واقع شده این قسم نیز نماز صحیح است اگر چه اجزاء واقعه در وقت
اقل بوده باشد نسبت باجزاء واقعه در خارج وقت لکن این در صورتیست که فساد اعتقاد او بعد از فراغ
از نماز مشخص شده باشد یا در اثنای نماز لکن بعد از دخول وقت و اما هر گاه فساد اعتقاد او در بین
نماز مشخص شود لکن قبل از دخول وقت اما اجزای که اگر نماز را اتمام نماید در بین نماز وقت داخل میشود
وبعض

و بعض اجزای نماز بعد از دخول وقت میشود در اینصورت ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد پس قطع نماز در این
وقت که مشخص شد هنوز وقت داخل نشده متعین است اگر چه عالم بوده باشد که قبل از اتمام صلوة وقت
داخل می شود و قسم دیگر انست که کل اجزاء صلوة واقع شود در خارج وقت در این قسم نماز باطل و اعاده
ان در وقت لازم است مطلب چهارم راجح و افضل در هر نمازی انست که بعد از دخول وقت ان تعجیل شود
در اتیان بان نماز مگر در مواضع چندی که استثنا شده از این حکم که چنین نیست بلکه تاخیر اولی از تعجیل است
اول نماز ظهر و عصر است اولی در حق نافله گذار انست که بقدر ادای نافله تاخیر نماید و هم چنین نماز
صبح افضل انست که بقدر اتیان دو رکعت نافله تاخیر نماید هر گاه نافله را مقدم بر فجر اتیان ننموده باشد
دوم نماز عشا است اولی تاخیر انست تا زوال حمرت مغربیه شود سیم نماز مغرب و عشاست در حق
کسی که وقوف بعرفات نموده بعد از غروب کوچ نماید از عرفات بسوی مشعر الحرام افضل در حق این
شخص انست که تاخیر در ادای مغرب و عشا نماید تا برسد بمشعر چهارم تاخیر نماز است بجهة حصول علم
بدخول وقت ان در مقامی که اکتفا بمظنه در دخول وقت جایز بوده باشد پنجم مستحاضه با استحاضه
کثیره است نماز ظهر و مغرب را مطلقا چنانچه مقتضی بسته است یا تاخیر نماید بجهة تقرب و انتظار
نقا باد رعایت اتیان صلوات در اوقات فضیلت انها پس تاخیر مینماید نماز ظهر را تا اخر که بعد از
اتیان بغسل و ظهر ظل شاخص مثل شاخص شود و اتیان بنماز عصر بعد از ان بلا فصل نماید و تاخیر نماید
نماز مغرب را تا اخر که بعد از غسل و اتیان بنماز مغرب زوال حمرت مغربیه شود و بعد از ان بلا فصل
اتیان بنماز عشا نماید ششم ارباب معاذیر مسوغه تیمم یعنی کسانی که تکلیف انها تیمم است بجهة
عذری که موجب تیمم می شود در صورتی که این عذر مرجو الزوال بوده باشد تاخیر نماز از اول وقت راجح
بلکه احتیاط در تاخیر است تا ضیق وقت ان وقت که رفع شد یعنی بمقتضای این معمول میدارد و اگر نه
انوقت تیمم میکند و نماز میکند هفتم در حق صایم در صورتیکه جمعی منتظر او بوده باشند یا نفس منازعه او
کند پس در اینصورت افطار را مقدم میدارد بر صلوة هشتم تاخیر نماز است بجهة دفع بول و غایط
نهم تاخیر صلوة مغرب تا اخر وقت فضیلت در حق مسلوس و مبطون تا جمع کند ما بین مغرب
و نماز عشا در وقت فضیلت هر دو بعد از ازاله نجاست در صورتیکه در تعدد ازاله مشقت بوده باشد
یا احتمال ضعف مرض تمام بوده باشد دهم تاخیر ظهر و عصر است از مربیه طفل در صورتیکه ثوب متعدد نداشته
باشد در اینصورت تاخیر ظهر مینماید تا اخر وقت بعد از غسل همان ثوب و جمع مینماید ما بین ظهرین
و عشائین یازدهم تاخیر نماز است از اول وقت بجهة اشتغال بقضای حاجت مؤمن دوازدهم

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas
jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

تاخیر ظهر و عصر است در صورتیکه کسی اتیان بیک رکعت از نماز اخر در وقت نماز اول شود تا باین صورت باقی
تاخیر و نماز است بقدریکه نماز اخر از نماز اول شود سیوم تاخیر نماز صبح است در صورتیکه فوق الاشعه باقی
بعد از اتیان بکمتر از رکعت از نماز شب در اینصورت الی تاخیر نماز صبح است بقدریکه اتیان نماز شب
و اتیان بنافله مغرب نماید چهارم تاخیر نماز عشا است در صورتیکه کسی را اراده اتیان وتر از نافله اخیر نباشد
تاخیر صلوة ایات است در حق کسیکه در اموشغول بقوت بوده باشد نه در صورت
استثنای بعض شرایط یعنی علم بتمکن از ان در صورت رجای تمکن تاخیر ضلوة با کشف عورت در اول
وقت در صورت علم بتمکن از ساتر بعد رجای تمکن از ان بتاخیر دهم چنین نماز در اول وقت با تمام
ثوب باید در صورت عدم تمکن از ازالة الا مع احتمال تمکن از ازالة ان بتاخیر تاضیق وقت و همچنین
نماز در سعة وقت نشسته با احتمال تمکن از قیام ایستاده با تاخیر و سجود بر چیزیکه سجده بران
جایز نیست در حال اختیار باعتبار عدم تمکن از چیزیکه سجده بران جایز است در اول وقت با رجاء
تمکن از سجده بران با تاخیر و موارد دیگر نیز هست که تاخیر نماز در ان راجح است مطلب سیم است
که نواقض منقسمات بر سه قسم دائره واین نواقض دو قسماند قسمی از انها نواقض لاسباب مثل نماز طهارت و احرام و نماز
قسمی مسجد و نماز زیارت و نماز حاجت و مثل انها نواقض مستدامه و ان نماز قسمی است که مکلف اتیان بان
مینماید نیز دو نوع یعنی بخصوص صفات در شریعت وارد شده است اگرچه بعنوان عموم رخصت رسیده باشد
قسم اول موقت است چنانچه بیان شد پس در غیر وقت ان اتیان میتواند نمود مگر بعنوان قضا و قسم
ثانی و ثالث در هر وقت امر ادا و قوات اگر کسی خواهد اتیان میتواند نمود مگر انکه قسم ثالث مکروه است
اتیان بان در پنج عمل سه موضع کراهت متعلق بزمان است و دو موضع متعلق بفعل اما ان سه
موضع که متعلق بزمان است اول وقت طلوع شمس است تا انکه افتاب پهن شود بقدر چاهاریوم
وقت قیام افتابست که عبارت از نزدیک رسیدن افتاب باشد بدایره نصف النهار تا انقضوال
که عبارت از فرو نرفتن افتاب بوده باشد از دایره نصف النهار سیم نزدیک بغروب شمس
است یعنی وقتیکه افتاب میل بزردی میکند تا وقت غروب واما ان دو موضع که متعلق بفعل است
اول بعد از نماز صبح است تا طلوع افتاب کراهت نفلی را بنحا متصل است بکراهت زمانی دویم
بعد از نماز عصر است تا غروب در انجا کراهت تولد هر دو کراهت میشود واین در صورتیست
که اتیان بنماز عصر در وقت میل افتاب بوده باشد بزردی وگرنه است نفلی کراهت است
از زمان کراهت زمانی و این در صورتیست که اتیان نماز عصر قبل از ان وقت نموده باشد بکراهت بعکس
ایست

ایست که زمان کراهت مظنه ظن از زمان کراهت زمانی است و این در وقتی است که اتیان نماز عصر بعد از ان وقت
نموده باشد مطلب ششم صبی متطهر هرگاه بالغ شود در اثنای وقت خالی از این نیست یا قبل از اشتغال بنماز
خواهد بود یا حین اشتغال یا بعد از فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر بعد از بلوغ یا وقت وسعت بکرکعت
نماز یا زاید را دارد یا نه و بر کل تقادیر یا بالغ بحیض است که مبطل طهارت نیست مثل احتلام یا مبطل
هست مسئله بحیض بدون صورت متصور میشود در سه قسم نماز واجب نیست و این در صورتیست که زمان
بعد از بلوغ وسعت بکرکعت نماز را داشته باشد خواه مثل از اشتغال نماز بوده باشد یا حین اشتغال
بان یا بعد از فراغ از ان وقتاوی نیست که بلوغ بحیض مبطل طهارت بوده باشد یا نه و هم چنین
در صورتیکه زمان بعد از بلوغ وسعت بکرکعت نماز و طهارت را نداشته باشد لکن بلوغ بحیض بوده
باشد که مبطل طهارت بوده باشد و در سه صورت نماز واجب است و این در صورتیست که بلوغ بحیض بوده باشد
که مبطل طهارت نبوده باشد یا زمان بعد از بلوغ وسعت بکرکعت را داشته باشد خواه مثل از شروع
نماز بوده باشد یا در اثنای نماز بعد از فراغ و هم چنین در صورتیکه بلوغ بحیض بوده باشد که مبطل طهارت
بوده باشد لکن زمان بعد از بلوغ وسعت طهارت و بکرکعت نماز را داشته باشد در جمیع این صور
نماز واجب است پس هرگاه اخلال نماید اثم و قضای ان لازم خواهد بود مطلب هشتم است هرگاه
کسی مشغول نماز عصر شده باعتقاد اینکه نماز ظهر را بعمل اورده است یا مشغول بنماز عشا شد
باعتقاد انکه اتیان بنماز مغرب نموده است بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد و ظهر فساد اعتقاد
یاد اتیان نماز عصر و عشا سست یا بعد از فراغ از ظهر و نماز پس در این مطلب دو مقام است مقام اول
است که ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد این بر شش قسم میشود اول است که شروع
بنماز متاخر در وقت مختص بمقدم بوده باشد و ظهور فساد اعتقاد نیز در وقت مختص رمضان
نماز بوده باشد دویم است که شروع بنماز متاخر در وقت مختص نماز سابق بوده باشد لکن ظهور فساد
اعتقاد در وقت مشترک مابین صلوتین بوده باشد سیم است که شروع بنماز اخر هم چنین
ظهور فساد اعتقاد هر دو در وقت مشترک بوده باشد و در سه قسم لازم است که بحض الطلاع بر
حقیقت حال حدوث نماید از نماز لاحق نسبوی نماز سابق یعنی قلب نیت نماید از لاحق بسابق
پس نزد خود قرار دهد که این نماز ظهر است یا مغرب قسم چهارم است که زمان شروع بنماز وقت
متاخر هر دو وقت مختص بنماز متاخر بوده باشد مثل انکه شروع بنماز عشا در اخر وقت
نموده باعتقاد انکه ذمه او از نماز ظهر یا مغرب بری شده در اثنای نماز فهمید یا نماز ظهر را نماز عصر را

اتیان نموده در اینصورت بنا بر اشکال عدول جایز نیست پس لازم است همان نماز را بقصد انکه عصر یا عشا
باتمام رساند بعد از ان نماز سابق را اعاده نماید مگر انکه وقت شروع بنماز لاحق وقت مشترک
بوده و وقت متاخر بحقیقت حال وقت مختص بنماز لاحق بوده و این قسم اگر بعمل است که اگر
عدول بنماز سابق نماید و تمام کند ممکن از درک یکرکعت از نماز لاحق در وقت خود نخواهد شد
باز عدول جایز نیست و اگر چنین نبوده باشد یعنی بعد از عدول بنماز سابق و اتمام ان میتواند یکرکعت
از نماز لاحق را در وقت اتیان نماید بنا بر اشکال نیت لکن باز ظاهر انست که عدول نتواند نمود بخلاف
نماز ظهر که ذکر شد در قسم پنجم ظاهر میشود و هکذا قسم ششم بان مقام دویم است که ظهور فساد اعتقاد بعد از
فراغ از نماز بوده باشد اما اخلالات سابقه در انجا نیز جاریست ترجیح حال مقتضی انست که گفته شود فراغ
از نماز لاحق یا در وقت مختص بنماز سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت مختص نماز لاحق
خواهد بود و بر جمیع تقادیر زمان شروع در نماز لاحق یا موافق است باز زمان فراغ یا مخالف پس در احتمالات
متعدده خواهد بود اول است که زمان فراغ از نماز لاحق مختص بوده بنماز سابق و هم چنین زمان شروع
در اینوقت ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد و اعاده ان بعد از اتیان بنماز سابق لازم بوده باشد بنا بر اصل
در این مقام ثابت نخواهد بود دویم است که زمان فراغ مخالف باز زمان شروع است باین نحو که زمان
شروع بنماز لاحق اگرچه مختص بزمان سابق است لکن زمان فراغ وقت مشترک مابین هر دو نماز است
در اینصورت نیز ظاهر اینست که ان نماز باطل بوده باشد پس اعاده این نماز بعد از اتیان بنماز سابق لازم
خواهد بود سیم است که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد باز زمان شروع در ان مابین نحو که زمان
فراغ از ان زمان شروع باین نحو در وقت مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در اینوقت اگرچه علی الاصل
ثابت نیست لکن ظاهر اینست که نماز لاحق صحیح بوده باشد پس اعاده واجب نبوده باشد پس اتیان بنماز
بنماز سابق بقصد امتثال چهار است که زمان شروع باز زمان فراغ از نماز لاحق مختلف بوده باشد باین نحو
که زمان شروع مشترک مابین هر دو نماز بوده باشد و زمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد بعکس
است که زمان فراغ موافق بوده باشد با زمان شروع باین نحو که هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده
باشد در این صورت نیز نماز لاحق صحیح است و عدول ثابت نیست و لازم است اتیان نماید بنماز
سابق لکن در این دو صورت نماز سابق قضا خواهد بود پس اتیان نماید از نیت قضا اینکه
مذکور شد مختص نشد عدول از نماز لاحق بسابق بعد از فراغ از نماز ثابت نیست خواه دو نماز را هم
در عدد رکعات مساوی بوده باشد یا مختلف و در صورتیکه مساوات هر دو چهار رکعتی بوده باشد یا بسه

رکعتی باشد در صورت اخیر لازم است احوط اعاده نماید قضا بوده باشد و در کدام از این دو صورت باشد
بلا اشکال در صورتیکه وقت باقی باشد و هم چنین در صورتیکه وقت قضا بوده باشد
بجهة جواز عدول مختص خواهد بود بصورتیکه بحقیقت حال شروع در اثنای نماز و بنای عدد این است که هر دو
نماز ادا بوده باشد یا قضا بلکه در این بود یا ادا و قضا بوده باشد یا مختلف بان معنی که معدول منه ادا بوده باشد و
معدول الیه قضا و بصورت عکس اگرچه ممکن است لکن حال اشکال نیت و عدول در صورتیکه معدول منه
و معدول الیه هر دو مساوی در عدد رکعات بوده باشد یا مختلف است ما دامی که فارغ نشده است اگرچه قبل از
صیغه سلام بوده باشد که بان از نماز خارج میشود هم چنین است در صورتیکه معدول منه و معدول الیه مختلف
بوده باشد که رکعات معدول الیه زیاده بر رکعات معدول منه مثل انکه معدول منه نماز مغرب بوده
باشد و معدول الیه نماز عصر و اما هرگاه رکعات معدول منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل
انکه معدول منه نماز عشا است و معدول الیه نماز مغرب قسم اول از این نیت حکم بطلان نماز لاحق
بوجه الطلاق صحیح نیست چه طلوعات که بعد از رفع راس از سجود رکعت اخیره مانع بر جواز رکوع خواهد
بود و مختص است که نماز مغرب سه رکعت است پس عدول بعد از اتیان دو رکعت ممکن است لاحق خواهد بود بلکه شهره نیست
که عدول اخرت میشود بعد از رکوع رکعت رابعه در صورتیکه معذوریتی مانع از اتیان رکعت رابعه در این مقام هست اینست که
ایقاف عدول موقوف بنیاوردن رکن است هست بعد از الیه یا طی زیادت است مختار نزد حقیر
همین است بنابر این هیئت در صورتیکه معذوریتی مانع از اتیان رکعت چهارم دیگر عدول نتواند نمود اگرچه
شروع بقرائت باتیان سه رکعت نموده باشد پس لازم است در فرض مفروض هرگاه متذکر بحقیقت حال شود بعد از انکه
اتیان بدو رکعت چهارم نماز عشا را تمام نماید بقصد نماز عشا بعد از فراغ از ان نماز را اتیان نماز مغرب نماید
از انچه مذکور شد معلوم شد که عدول چنانچه بعد از علی ثابت نیست هم چنین از اعلی علی هرگاه قیام از
نموده از علی عدول هم چنین مشخص شد که اختلاف در کیفیت مابین معدول منه و معدول الیه در ترتیب
جهر و اخفات مانع از عدول نیست و لهذا جایز است عدول از نماز مغرب بنماز عصر و از نماز ظهر بنماز جمعه
و هکذا فصل چهارم در بیان قبلست بدانکه قبله در اصطلاح اهل شرع عبارت است از صوبی که لازم است
استقبال بجانب ان در حالت نماز و لازم است که این بنحانی از جانب ان در حالت احتضار و دفن نمودن
میت را جانب ان و گویند این نیز بجهة ان است که در حال ذبح بجانب ان و ترک نمودن توجه بجانب ازاد در حالت بدل
و ظاهر فقها اعم الا انه تمام اختلاف کرده در تعیین ان فبعضی از قدماء فقط از بوده اند از انجمله
در حق کسان که در مسجد الحرام میباشند و مسجد الحرام است در حق انهائی که در حرم میباشند و در است

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۱۳۷ منحق کسانی که در خارج حرم میباشند و حق اینست که قبله عبارت از فضائیست که کعبه معظمه حالی اینست از فوق
تا سموات علی و سفلیست تا تحت الثری در حق اشخاصیکه متمکن هستند از استقبال بان و جهت همین فضا
در حق کسانیکه متمکن از استقبال بان نیستند و این قول مختار محققین از فقهاست و مختار در تعریف جهت
اینست که گفته شود جهت قبله فضای جانبیست که تحقق کعبه در ان معلوم بوده باشد یا مظنون با احتمال عدم
خروج ان فضا از هر جزوی از اجزاء عرضیه ان امتداد پس قطع بالمحل یتحقق فضا نسبت بمجموع ان امتداد
است و احتمال النسبت بهر جزو از اجزای ان امتداد و این امتداد عرض مختلف میشود بزیاده و نقصان
باعتبار معلومیت طول و عرض بلد و مجهولیت ان و گاه است جهت بمعنی مذکور تمام نصف جنوبی میشود
و گاه هست تمام نصف شمالی چنانچه گاه هست تمام نصف شرقی و گاه است تمام نصف غربی میشود
و گاهست ربع غربی جنوب و گاهست ربع شرقی جنوبی میشود و گاه است ثمن و هکذا و تفصیل مقال اینست
که در صورت معلوم بودن طول و عرض بلد بچند قسم منقسم میشود اول اینست که طول و عرض بلد هر دو زیاده
از طول و عرض مکه بوده باشد در اینصورت مکه غربی جنوبی بلد خواهد بود دوم اینست که عرض بلد زیاده
از عرض مکه بوده باشد لکن طول کمتر از طول مکه بوده باشد در این قسم مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود سیم اینست
که طول و عرض بلد هر دو کمتر از طول و عرض مکه بوده باشد در این قسم مکه شرقی شمالی بلد خواهد بود چهارم
اینست که طول بلد مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد زیادتر بوده باشد از عرض مکه ششم اینست
که طول بلد باز مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد کمتر بوده باشد از عرض مکه در قسم پنجم نقطه سمت قبله
نقطه جنوب خواهد بود چنانچه در قسم ششم نقطه سمت قبله نقطه شمال بلد خواهد بود هفتم اینست که عرض
مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد زیادتر بوده باشد از طول مکه هشتم اینست که عرض بلد باز مساوی بوده
باشد با عرض مکه لکن طول بلد کمتر بوده باشد از طول مکه در این دو صورت بعضی توهم کرده اند که در قسم اول
نقطه سمت قبله نقطه مغرب میباشد و در قسم ثانی نقطه نقطه مشرقست و این صحیح نیست چنانچه مطلع
خواهی شد بلکه عمده در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت است مناسب اینست اشاره نمایم بکیفیت
استخراج سمت قبله بنابر قواعد هیئت پس میگوییم سمت قبله هر بلدی باصطلاح ارباب هیئت عبارت
از نقطه محل تقاطع دایره افق ان بلد و دایره عظیمه که مرور نماید بسمت راس ان بلد و بسمت راس مکه نقطه
تقاطعیکه اقرب بسمت راس مکه است و خطی که اخراج میشود از مرکز افق بلد و مرور نماید بان نقطه این
خط خط سمت قبله میباشد که بنای محراب را بر این میگذارند بعد از انکه این نقطه و این خط مشخص شد قبله
مشخص است پس در این مقام در طریق تشخیص و استعلام اینست و استعلام ان بچند طریق میشود اسهل

واضح

(حاشیه: از طول مکه بوده باشد در قسم ... لکن عرض کمتر از عرض مکه بوده ... مکه در ربع غربی ... بلد خواهد بود ... اینست که طول بلد)

۱۳۸ واضح بطریق دایره هندیه است بیان ان اینست که موضعی از زمین یا غیر زمین را هموار نمایند بطوریکه سطح ان مطلقا
تقعیر و تحدیب یعنی بهیچ وجه پستی و بلندی نداشته باشد مثل سطح کاغذ که اگر اب بران بریزند بهمه جهات جاری
شود بالمساوات و در این سطح مذکور دایره رسم نمایند بنوعیکه محیط بهمه این سطح نشود بلکه دایره داخل این
سطح واقع شود پس بعضی از این سطح خارج دایره خواهد بود و هر قدر بیشتر خارج دایره باشد بهتر بعد از این
شاخص ثقیلی که شکل مخروط بوده باشد در این دایره نصب نمایند بنوعی که مرکز قاعده این مخروط منطبق شود
بمرکز دایره و این دانسته میشود برسم دایره بر مرکز ان دایره که نصف قطر ان مساوی با نصف قطر قاعده مخروط
بوده باشد بعد از انکه محیط قاعده مخروط منطبق شد بمحیط ان دایره مشخص میشود که مرکز قاعده منطبق شده است
بمرکز دایره اولی و لازم است شاخص در بلندی قدری بوده باشد که ظل ان در حالت انتقاص بجایی برسد که
اقصر از نصف قطر دایره بوده باشد تا داخل در حالت انتقاص داخل دایره بشود و در حالت ازدیاد خارج شود
از طرف دیگر ان بعد از این مرحله میباید استخراج خط نصف النهار نمود باین نحو که بعد از ارتفاع شمس
ملاحظه حال ظل نمود تا انکه داخل در دایره شود موضع ظل را تعیین نماید و هم چنین ملاحظه حال ظل نموده
تا از دایره خارج شود انوقت تعیین مخرج ظل نماید بعد از ان مابین مدخل و مخرج بخط مستقیم وصل نماید
و این خط وتر خواهد بود بجهة دو قطعه از دایره و خطی که اخراج میشود از مرکز دایره بجایی که منصف وتر مذکور
و دو قطعه مذکوره از دایره شود ان خط خط نصف النهار خواهد بود میل ظل از این خط از جانب غرب بجانب
مشرق دلیل تحقق زوال است و لامحاله اصل این دایره باین خط نصف النهار منقسم میشود بدو قسم
متساوی و بعد از ان از منتصف این دو قسم خطی اخراج میشود که تقاطع نماید با خط نصف النهار در مرکز دایره
بزوایای قائمه پس اصل دایره باین دو خط منقسم میشود بچهار قسم متساوی هر یک ربع دوره میشود و این
خط ثانی مسمی بخط مشرق و مغرب است بعد از انکه این مطلب منقح شد عود میکنیم باصل مدعا که عبارت از استخراج
سمت قبله بوده باشد پس میگوییم در دو قسم از اقسام ثمانیه مذکوره همین استخراج خط نصف النهار کفایه میکند
در استخراج سمت قبله دیگر احتیاج بعمل دیگر نیست ان دو قسم اینست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در طول پس در این
حال اگر عرض بلد بیشتر بوده باشد از عرض مکه مکه جنوبی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود
و اگر عرض بلد اقل از عرض مکه بوده باشد مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه شمال خواهد بود هر گاه کسی
[illegible] متوجه نقطه جنوب شد متوجه قبله خواهد بود چنانچه کسی در ثانی متوجه نقطه شمال شد متوجه
قبله خواهد بود و لکن در شش قسم باقی دیگر همین استخراج خط نصف النهار بتنهایی کفایه نمیکند در
استخراج سمت قبله بلکه محتاج است بعمل دیگر بیان ان اینست که در صورتی که طول و عرض بلد هر دو اکثر بوده باشد

۱۳۹ از طول و عرض مکه مثلا اصفهان مثلا که طول ان هشتاد و شش درجه و چهل دقیقه است و عرض ان سی و دو درجه
و بیست و پنج دقیقه است و طول مکه هفتاد و هفت درجه است و عرض ان بیست و یک درجه و چهل دقیقه است
پس طریقه در استخراج سمت قبله در این بلد اینست بعد از استخراج خط نصف النهار و تقسیم دایره مذکوره
بسیصد و شصت قسم متساوی از هر یک از نقطه جنوب و شمال بشمارند بقدر زیادتی طول بلد از
طول مکه که عبارت از نه درجه و کسری بوده باشد در این فرض بجانب مغرب و وصل نمایند مابین این دو موضع
بخط مستقیم و از هر یک از نقطه مشرق و مغرب بشمارند بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه
که در فرض مذکور عبارت از یازده درجه بوده باشد تقریبا بعد از ان مابین موضعین وصل نمایند بخط مستقیم
البته این خط تقاطع میکند با خط اول که محدد فضل مابین الطولین بود بعد از ان از مرکز دایره خطی اخراج
میشود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول و عرض بلد اقل بوده
باشد از طول و عرض مکه در اینحالت مکه شمالی شرقی بلد میشود پس طریقه استخراج سمت قبله مقتضی اینست
که شمرده شود از نقطه جنوب و شمال بجانب مشرق بقدر فضل طول مکه از طول بلد و مابین موضعین
بخط مستقیم وصل نمایند و هم چنین از نقطه مغرب و مشرق بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد بجانب
شمال و مابین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند مشخص است این دو خط باهم تقاطع خواهند نمود بعد از
ان از مرکز دایره خطی اخراج شود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض
شود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و عرضا اقل از عرض مکه در اینصورت شمرده میشود از نقطه
جنوب و شمال از محیط دایره بجانب مغرب بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه و وصل میشود مابین
موضعین بخط مستقیم و هم چنین از نقطه مغرب و مشرق بجانب شمال بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد
و مابین نقطتین وصل میشود بخط مستقیم و این دو خط باهم تقاطع خواهند نمود بعد از ان از مرکز دایره
خطی اخراج میشود بمحل تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اقل بوده
باشد از طول مکه و عرض اکثر از عرض مکه در اینصورت مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود طریقه استخراج سمت
قبله اینست که از نقطه جنوب و شمال بقدر زیادتی طول مکه از طول بلد شمرده شود از محیط دایره بجانب
مشرق و مابین دو نقطه بخط مستقیم وصل شود و از نقطه مشرق و مغرب شمرده شود از محیط دایره
بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه و مابین موضعین وصل شود بخط مستقیم و دو خط
باهم تقاطع مینمایند و از مرکز دایره خطی اخراج میشود بموضع تقاطع خطین این خط خط سمت قبله
خواهد بود و انچه مذکور شد کیفیت استخراج سمت قبله در شش قسم از اقسام ثمانیه مذکوره مشخص شد و دو قسم

دیگر

۱۴۰ دیگر باقی یکی اینست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در عرض لکن طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و ثانی مثل
اینست در عرض لکن طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه در این دو قسم اگرچه توهم شده که قبله نقطه مغرب
بوده باشد در اول و نقطه مشرق در ثانی پس استخراج خط مشرق و مغرب کفایه مینماید در تشخیص قبله لکن
چنین نیست چه این در صورتی صحیح بود که ممکن میبود که دایره اول سموت بلد منطبق بوده باشد با دایره اول
سموت مکه و این محالست چه غایت تباعد مابین دو دایره عظیمه متقاطعه در دو نقطه است و اگر دایره اول السموت
بلد منطبق میبود با دایره اول سموت مکه لازم می امد که غایت تباعد مابین دو دایره عظیمه متقاطعه در چهار
نقطه بوده باشد و هذا خلف توضیح مطلب اینست که گفته شود که دایره اول سموت بلد در نقطه مشرق تقاطع مینماید
با معدل النهار و بعد از ان شروع مینماید بتباعد تا انکه برسد بسمت راس بلد در انجا غایت تباعد مابین
این دو دایره متقاطعه است بعد از ان شروع مینماید بتقارب تا انکه در نقطه مغرب باهم تقاطع مینمایند و
چونکه فرض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض میباشد و مختلف در طول لکن طول اکثر است از طول
مکه در اینوقت لامحاله دایره اول سموت بلد بسمت راس بلد غایت تباعد مابین ان و دایره معدل النهار که
بعد از مرور ان بسمت راس بلد شروع مینماید بتقارب پس قطعا مرور نمیکند بسمت راس مکه بلکه سمت راس
مکه واقع میشود در جانب شمال الغربی بلد پس نقطه مغرب سمت قبله نخواهد بود بلکه نقطه سمت قبله واقع
شده خواهد بود در ربع غربی شمالی و بعبارة اخری نظر بانکه مفروض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض
میباشد بنابراین پس بعد سمت راس بلد از معدل النهار مثل بعد سمت راس مکه خواهد بود از معدل النهار
پس اگر فرض شود که دایره اول سموت بلد مرور نماید بسمت راس مکه لازم می اید دو دایره عظیمه متقاطعه غایت
تباعدشان از هم در چهار نقطه بوده باشد و این در صورتی بود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه با تساوی
در عرض و اگر فرض شود در اینصورت که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه نقطه سمت قبله نقطه مشرق نیست
قطعا بلکه نقطه سمت قبله واقع میشود در ربع شرقی شمالی بجهة وجهیکه مذکور شد توضیح مطلب اینست
که دایره اول سموت بلد در اینصورت که توهم ارتسام او شد از نقطه مغرب بلد در انجا با معدل النهار تقاطع
میکند بعد میل میکند بارتفاع تا بسمت راس بلد در انجا که ربع دوره است غایت تباعد مابین این دایره
با دایره معدل النهار و بعد شروع مینماید بتقارب نظر بانکه مفروض اینست که بلد با مکه مساوی در
عرض است پس لامحاله نمیتواند مرور نمود بسمت راس مکه بلکه سمت راس مکه در جانب شمال شرقی این
دایره واقع خواهد شد پس سمت قبله شرقی شمالی بلد خواهد بود نه نقطه مشرق بلد و هو المطلوب طریقه دیگر
از طرقیکه باو تشخیص سمت قبله میشود اینست که ملاحظه ظل شمس شود در حینی مرور شمس بسمت راس مکه

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas
jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

وظل شمس در آن وقت خط سمت قبله خواهد بود و توضیح مطلب در این مقام مقتضی اینست که گفته شود سابق بیان شد که عرض
مکه زادها الله تعالی عزا و شرفا بیست و یک درجه و چهل دقیقه میباشد و غایت میل منطقة البروج از معدل النهار
که تعبیر از آن بمیل کلی مینمایند بیست و چهار درجه بیشتر نیست پس لا محاله شمس در وقتی که بوده باشد در جزئی
از اجزاء منطقة البروج که بعد او از معدل مساوی عرض مکه بوده باشد خواه در وقت صعود یا در وقت هبوط مرور
خواهد نمود بسمت رأس مکه و این جزء از منطقة البروج که بعد از او معدل بیست و یک درجه و چهل دقیقه است بنا
بر آنچه تصریح فرموده اند محقق طوسی قدس الله سره هشتم درجه جوزاست و بیست و سیم درجه سرطان
در اول شمس صاعد خواهد بود و در ثانی هابط و در جمیع دیار ... بر اینکه شمس در این دو جزء بوده باشد در وقت
اغلب ناس تقاوم است و اما تشخیص آنکه شمس در آن حین بسمت رأس مکه مرور مینماید پس باین طریق است که
تفاوت مابین طولین که عبارت از طول مکه و طول بلد بوده باشد ملاحظه شود پس اگر طول مکه اکثر از طول بلد باشد
آن زاید را حساب نموده بازای هر پانزده درجه یکساعت وضع نموده و بازای هر درجه چهار دقیقه از وقت
ملاحظه ارتفاع شمس نموده همان قدر که بازای زیادتی طول مکه از طول بلد مانده که شمس بنصف النهار بلد
برسد از وقت شمس در نصف النهار مکه و بسمت رأس مکه خواهد بود و ظل شمس در این حالت بسمت قبله
میباشد مثلا هرگاه فرض شود در بلدی که نصف النهار آن بلد در حین وصول شمس بدرجه ثامنه جوزا شش
ساعت و نیم بوده باشد و زیادتی طول مکه از طول بلد بقدر ده درجه بوده باشد در اینوقت تعیین ارتفاع شمس باید ملاحظه کرد
مینماید تا از درجه مانده بنصف النهار بلد برسد از وقت مشخص میشود که شمس بالای نصف النهار مکه
رسیده ظل شمس در اینوقت سمت قبله میباشد و هرگاه فرض شود طول مکه اقل از طول بلد بوده باشد مثل آنکه
فرض شود طول مکه اقل است از طول بلد بهفت درجه و نیم در اینوقت بعد از آنکه شمس بالای نصف النهار بلد
رسید بقدر نیم ساعت تامل نموده در آنوقت شمس در نصف النهار مکه خواهد بود و ظل شمس در اینوقت بسمت قبله
میباشد و هرگاه سمت قبله مشخص نبوده باشد لازم است اجتهاد در تشخیص آن از راههایی که مذکور شد یا از غیر آنها و لکن
در بلاد مسلمین اعتماد بمحاریب مسلمین و مقابر ایشان میتوان نمود مگر در صورتیکه علم یا ظن داشته باشد بر خطاء
آن در هر یک از آن دو صورت که بوده باشد اعتماد نمیتوان نمود بلکه لازم است اجتهاد در تشخیص قبله تا منجر بعلم
یا ظن شود بلکه در صورت شک نیز چنین است بجهة آنکه سمت قبله میباید معلوم باشد یا مظنون تا توان
اعتماد نمود در صورت انتفاء ظن و عدم تمکن از آن در جهة معینه اگر جمیع جهات در نظر مکلف مساوی
بوده باشد لازم است اتیان چهار نماز در چهار سمت و اگر مساوی نبوده باشد بلکه امر قبله منحصر در سه جهة بوده باشد
لازم است اتیان بنماز در سه سمت و اگر منحصر در دو جهت بوده باشد اقتصار نماید بدو نماز در دو سمت

و قول

[illegible]

و قول بجواز اقتصار بنماز واحد بهر سمتی که خواهد یا رجوع بقرعه ضعیف است و اشکالی در این نیست لکن
سزاوار اینست که در این مقام تفسیر شود بر چند امر اول آنست که اتیان چهار نماز مثلا در چهار سمت در صورتیکه
یک نماز بوده باشد ظاهر است مثل نماز صبح و اما هرگاه دو نماز بوده باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشاء در این
صورت آیا لازم است چهار نماز ظهر را در اول بچهار سمت اتیان نماید بعد از آن اتیان بچهار نماز عصر در چهار
سمت نماید یا اتیان بنماز عصر در هر جهتی میباید بعد از فراغ از نماز ظهر در آن جهت بوده باشد یا مخیر است
بهر نحو که خواهد اتیان نماید ظاهر اولست پس اولا اتیان بچهار نماز ظهر در چهار سمت نماید بعد از
فراغ از چهار نماز ظهر در چهار سمت اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت نماید لکن لازم نیست که ابتدا
نماید بنماز عصر در آن سمتی که اول شروع بنماز ظهر نموده بلکه جایز است اتیان بنماز عصر در اول دفعه
در سمتی که اتیان نموده است نماز ظهر چهارم را دویم بهتر آنست در صورتیکه اتیان بچهار نماز در چهار
سمت نماید باین نحو بوده باشد که اولا دو خط مستقیم اخراج نماید بنوعی که زاویه مابین هر دو خط مساوی
بوده باشد با هم و بعبارة اخری اوضح بفهم عوام انفراج مابین هر دو خط با هم مساوی بوده باشد پس از آن دو خط
بعد از تقاطع بچهار قسم میشود هر قسمی را در حال نماز مابین دو قدم قرار دهد و نماز کند سیم آنست آنچه
مذکور شد که لازم است چهار نماز نماید در حالت سعه وقت اما در حال ضیق وقت اقتصار نماید
بآنچه وقت کفایت نماید پس هرگاه وقت کفایت نکند مگر یک نماز اقتصار بهمان یک مینماید و تعدد لازم
نیست و در تعیین جهت در این صورت مختار است و اگر کفایت دو نماز نماید لازم است دو نماز و هکذا چهارم
واجب نیست در حین متحیر در امر قبله تاخیر نماز نماید تا آنکه باقی نماند از وقت مگر مقداری که کفایت هشت
نماز یا شش نماز یا چهار نماز نماید بلکه ظاهر اینست که جایز بوده باشد در اول وقت اشتغال بنماز نماید خصوصا
در صورتیکه عالم بوده باشد باستمرار تحیر تا آخر وقت بلی دور نیست کسیکه بگوید لازم بوده باشد تاخیر در نماز در صورت
علم برفع مانع در آخر وقت پنجم آنست هرگاه مقدار چهار نماز از اول زوال مثلا منقضی شد بر متحیر در قبله
بعد از آن مصحوب بعض معاذیر مسقط تکلیف شد مثل آنکه ضعیفه حایض شد بعد از ارتفاع عذر خالی
از این نیست یا باقی است وصف تحیر یا نه اگر باقی است لازم است در مقام قضا رعایت نماید حالت ادا را
پس لازم است اتیان بچهار نماز ظهر قضائی نماید و قضای نماز عصر بر او لازم نیست بلکه ممکن است کسی ادعا
نماید در چنین صورت اولی بلکه لازم این بوده باشد که تاخیر در قضا نماید تا رفع تحیر شود اگر چه بنابر قول بمضایقه
بوده باشد نظر باینکه شمول ادله این قول نسبت باین فرض ظاهر نیست و اگر تحیر باقی نبوده باشد در چنین قضا اشکالی
در این نیست که چهار نماز ظهر قضائی بچهار سمت واجب نیست بلکه جایز نیست و همچنین ظاهر اینست

که بی اشکال اتیان بچهار نماز ظهر قضائی در چهار سمت قبله لازم نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد پس اکتفا بیک نماز
ظهر میتواند نمود لکن کلام در اینست که آیا در این صورت که مقدار هشت نماز دو رکعتی از اول زوال منقضی شده
بعد از آن عذر مسقط تکلیف طاری شد آیا قضای نماز عصر بر این شخص لازم خواهد بود یا نه حکم در مسئله
خالی از اشکال نیست لکن ظاهر اینست که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد و از اینجا ظاهر
میشود هرگاه مقدار هفت نماز چهار رکعتی مثلا منقضی شود بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود حکم
بوجوب قضای نماز عصر بر او ممکن نبوده باشد و همچنین حکم بوجوب قضای نماز ظهر ممکن نبوده باشد در صورتیکه
منقضی شده باشد از اول وقت مقدار سه نماز ظهر بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود و معلوم است
آنچه مذکور شد در صورتیست که تحیر در امر قبله در اول وقت متحقق بوده باشد و اما اگر چنین نبوده باشد پس مشخص است
مقدار انقضای چهار رکعت یا هشت رکعت بالانقضای زمانی که کفایت طهارت نماید کفایت میکند در
حکم بوجوب قضا اگر چه مابین تحقق تحیر و عروض عذر مسقط تکلیف مقداری که کفایت چهار نماز بلکه یک نماز کند
متخلل نشده باشد ششم آنچه مذکور شد حکم لزوم قضا و عدم لزوم آن بالاضافه باول وقت بود و اما
آخر وقت باین معنی که عذر مسقط تکلیف رفع شد و از وقت باقی نمانده باشد مگر مقداری که کفایت
چهار نماز نماید بالطهارت ظاهر اینست که این مقدار وقت مختص بنماز عصر بوده باشد چنانچه در حین متحیر در قبله
از اول وقت بمقدار چهار نماز مختص بنماز ظهر است همین مقدار از آخر وقت مختص بنماز عصر خواهد بود
پس در فرض مذکور نماز ظهر واجب نخواهد بود نه بعنوان اداء و نه بطریق قضا و هرگاه بمقدار پنج نماز
از آخر وقت درک نماید واجبست یک نماز ظهر بهر سمتی که خواهد و چهار نماز عصر بچهار سمت و هم
چنین هرگاه بمقدار شش نماز یا هفت نماز درک نماید دو نماز ظهر در اول بدو سمت و سه ظهر در آخر
بسه سمت اتیان مینماید و در جمیع چهار نماز عصر بچهار سمت هفتم هرگاه متحیر در قبله مشغول بنماز شد و بعد از
آنکه چهار نماز نماید بچهار سمت مثلا بعد از ادای یکنماز رفع تحیر او شد خالی از این نیست یکنمازیکه قبل از
زوال تحیر از او صادر شده یا بسمت قبله بوده یا خلاف آن اگر بخلاف قبله بوده بی اشکال اکتفا بآن
نماز نمیتوان نمود بلکه لازم است اتیان بیک نماز بسمت قبله نماید و اگر آن نماز اتفاقا بسمت قبله بوده
باشد در حکم اجزای آن اشکالست احوط اعاده آن نماز است ثانیا بجهة آنکه سمت قبله بلکه دور نیست که واجب
بوده باشد بجهة آنکه مکلف لازم است که نماز بسوی قبله اتیان نموده باشد و امتثال در صورتی متحقق است که قبل از
امر بصلوة معتقد این بوده باشد که این سمت قبله است آنوقت شروع بنماز نماید و در متحیر چونکه این معنی
ممکن نبود شارع چهار نماز بر او واجب نموده من باب المقدمه در هیچیک از چهار ممکن نیست ناوی این بوده

باشد

باشد که این نماز بجانب قبله است بلی بعد از اتیان بچهار نماز مشخص میشود که یکنماز او بسمت قبله بوده پس امتثال
در حق مکلف بیکی از دو وجه محقق میشود یا باینکه قبل از نماز عالم بوده باشد که این سمت سمت قبله است و شروع
نماید بهمان سمت یا آنکه مانند آنکه چهار نماز مثلا بعمل آورده در ما نحن فیه هیچیک متحقق نیست پس حکم بحصول امتثال
ممکن نیست پس اعاده نماز بهمان سمت لازم خواهد بود و اما هرگاه رفع تحیر در اثنای نماز شود پس هرگاه مشخص شد
که نماز بخلاف سمت قبله است قطع آن لازم است و اگر بسمت قبله بوده باشد اگر چه استصحاب صحت مقتضی حکم با
تمام است لکن مقتضای لا صلوة الا الی القبلة نظر بآنچه مذکور شد بازهم لزوم قطع است بجهة آنکه لفظ
صلوة اسم است از برای افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و امتثال بمضمون این حدیث موقوف بر اینست که
وقت شروع بنماز معتقد این بوده باشد که این صلوة بجانب قبله است و مفروض نه چنین است هشتم آنست آنچه
حکم که مذکور شد یعنی اتیان بچهار نماز بچهار سمت آیا مختص است بنماز یومیه یا عام است ممکن است تفصیل در
این مقام بآنکه اما نماز میت پس ظاهر اینست که اکتفا بیک نماز بهر سمتی که بوده باشد بتوان نمود و اما غیر آن مثل
نماز آیات غیر کسوفین که موقت بوقت نبوده باشد بلکه بگوییم تاخیر آنها نماید تا رفع تحیر شود آنوقت اتیان بیکنماز نماید
بسوی قبله و اما کسوفین پس اگر وقت وسعت چهار نماز بچهار سمت داشته باشد لازم است که اتیان نماید
و اگر وسعت نداشته باشد اقتصار نماید بآنچه وقت وسعت دارد و دور نیست در امثال مقامات در مثل
نماز میت و نماز کسوف و خسوف در چنین وقتی عمل بمقتضای قرعه نمودن اولی بوده باشد خصوصا در مثل
نماز میت نظر بعموم و شمول ادله قرعه و عدم انصراف مقتضی تکرار در اتیان صلوة بنماز میت و غیره نهم
آنست که متحیر در قبله جایز است اقتدا نماید بمتحیر و همچنین جایز است اقتدای متحیر بغیر متحیر و اما اقتدای
غیر متحیر بمتحیر در سمتی که غیر متحیر معتقد اینست که سمت قبله نیست بی اشکال جایز نیست و اما در سمتی که
معتقد این است که سمت قبله است حکم بجواز اقتدا مشکل است و در این مقام چند مبحث است مبحث اول آنست که واجب است
رعایت استقبال در جمیع احوال نماز پس هرگاه التفات از قبله نماید در اثنای نماز این بر دو قسم میشود عمدا
یا سهوا و علی التقدیرین یا بجمیع بدن است یا بروی تنها و بر جمیع تقادیر یا بخلف قبله است یا بسوی یمین
و یسار است یا مابین یمین و یسار پس اقسام دوازده حالت شش قسم در عمد و شش قسم در سهو اما
اقسام عمد اول آنست که التفات نماید بهمه بدن بخلف قبله دویم آنست که التفات نماید بروی تنها بخلف قبله بدون
تشکیکی در بطلان نماز در این دو قسم نیست پس استیناف نماز لازم است سیم آنست که التفات نماید بکل بدن
بجانب یمین یا بجانب یسار در این قسم نیز نماز باطل میشود و استیناف آن لازم است چهارم آنست که التفات
نماید بکل بدن بمابین یمین یا یسار و این قسم نیز نماز باطل است خواه مشغول بوده باشد در حین التفات ببعض افعال

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نماز باز دهد و صورت نماز باطل و استیناف آن لازم است پنجم آنست که التفات نماید بوجه تنها بجانب یمین خود
یا یسار خود این قسم ظاهر اینست که نماز صحیح ولکن اصل فعل مکروه بوده باشد ششم آنست که التفات نماید بوجه
تنها بمابین یمین یا یسار صحت در قسم خامس مستلزم صحت در این قسم است بطریق اولی لکن حکم بکراهت در
اینصورت ممکن نیست و اما اقسام سهو اول آنست که التفات نماید بوجه تنها بمابین یمین و یسار دویم آنست
که التفات نماید بوجه تنها بسوی یمین یا یسار شبهه در صحت صلوة در این دو قسم نیست حکم بصحت نماز
در این دو صورت عمدا مقتضی صحت است در صورت سهو بطریق اولی سیم التفات بوجه تنهاست بخلف قبله
در این صورت اگر چه ظاهر از بسیاری از فقها رفع الله قدرهم صحت نماز است مثل دو صورت مذکوره
لکن مختار نزد حقیر آنست که نماز باطل و استیناف آن لازم باشد چهارم التفات بکل بدن است بخلف قبله
پنجم التفات بکل بدنست بجانب یمین یا یسار مختار در این دو صورت نیز فساد نماز است ششم التفات
بکل بدن است بمابین یمین و یسار در اینوقت اگر مشغول ببعضی از واجبات نماز بوده باشد نماز باطل میشود
اگر چه از واجبات غیر رکنیه بوده باشد و اگر مشغول نشود حکم ببطلان آن مشکل است احتیاط در اعاده است مخفی
نماند آنچه مذکور شد حکم التفات و انحراف از قبله در اقسام عمد و نسیان مختص بنمازهای واجب است و اما
نمازهای نافله ظاهر اینست که هیچ قسم از اقسام مذکوره موجب فساد نشود اگر چه التفات بکل بدن بوده باشد
بمقابل جهه قبله متعمدا بحث دویم در ظهور فساد اعتقاد است در امر قبله بعد از فراغ از نماز یا در اثنای
نماز هرگاه فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد این سه قسم میشود اول آنست که نماز واقع شده است
مابین یمین و یسار مصلی ثانی بسوی نفس یمین یا نفس یسار ثالث بخلف قبله و بعبارة اخری بعد مابین سمت
قبله و مابین آن سمتی که متوجه شده در حال نماز یا اقل از ربع دور است یا مساوی آنست یا بیشتر از ربع آنست
تعبیر از اول میشود بمابین مشرق و مغرب و از ثانی بنفس مشرق یا مغرب و از ثالث باستدبار اگر اول است
نماز صحیح است و محتاج باعاده نیست و در ثانی اعاده لازم است هرگاه انکشاف فساد اعتقاد او در وقت
شده باشد و اگر بعد از انقضای وقت بوده باشد قضا لازم نیست و در ثالث خلاف عظیمی است مابین
فقها مختار اینست که مثل صورت ثانیه است اعاده نماز در وقت لازم و بعد از انقضای وقت قضا لازم
نیست لکن احوط در این قسم اتیان بقضاست و اما هرگاه ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد
در اینصورت اگر مابین یمین و یسار است لازم است میل نماید بسوی قبله و نماز را اتمام کند در حالی که ظاهر
اینست که لازم است مشغول واجبی از واجبات نماز نشود در دو صورت دیگر لازم است نماز را قطع نموده
متوجه قبله شده استیناف نماز نماید اگر چه متمکن از اتیان کل نماز در وقت نبوده باشد بلکه هرگاه از وقت

درک

درک نماید مقدار را اگر کفایت یک رکعت فضا عدا نماید لازم است قطع نموده استیناف نماید بعد از توجه بسمت
قبله و اما هرگاه فرض شود بعد از قطع متمکن از درک یک رکعت نماز در وقت نخواهد شد اظهر از جماعی از متاخرین
فقها ظاهر میشود آنست که در اینصورت لازم است اتمام نماز بعد از انحراف بسمت قبله و قطع نماز را در اینصورت
تجویز ننموده اند مختار نزد حقیر خلاف آنست بلکه لازم است قطع نماز هم در اینصورت و چونکه مفروض اینست
که مابقی از وقت کفایت یک رکعت از نماز نمیکند لازم است نماز را بقصد قضا اتیان نماید و اما حکم در جاهل بسمت
قبله یا ناسی مثل کسی است که ضبط در سمت قبله نموده باشد میگوئیم اما جاهل پس ظاهر اینست که حکم او چنین نیست
بلکه لازم است اعاده نماز اگر چه نماز او مابین مشرق و مغرب بمعنی که مذکور شد واقع شده باشد بلکه جاهل
حکم عامد است پس هرگاه کسی عمدا نماز بغیر جهه قبله نموده باشد نماز او باطل است و نیز اعاده نماز یا قضای آن
متعین است جاهل نیز مثل اوست و اما ناسی مناسب اینست اول بیان شود که مراد از ناسی چه چیز است از قبله
تنبیه شود که ما میگوئیم مراد از ناسی در این مقام دو احتمال دارد یا اول آنست که مراد از ناسی بحکم بوده باشد دویم
ناسی بموضوع مراد از ناسی بحکم آنست که اول میدانست که در نماز واجبست استقبال قبله لکن این مطلب را
فراموش نمود و مراد از ناسی موضوع آنست که او لا سمت قبله را تشخیص نمود لکن فراموش نمود و نماز بسمت دیگر
نمود باعتقاد اینکه این سمت همان سمتی است که تشخیص نموده بوده باشد اما ناسی بحکم پس این دو قسم میشود
یکی آنست که در نسیان مقصر است یعنی منشأ نسیانش قلت مبالات و مسامحه در دین بوده دویم آنست که چنین
نیست اول ظاهر اینست که حکم آن حکم جاهل است پس صلوة او محکوم ببطلان است اگر چه واقع شده باشد
مابین مشرق و مغرب بلکه حکم بصحت صلوة او مشکل است اگر چه واقع شده باشد بسمت قبله نظر باینکه امتثال
بقول تعالی وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره با جهل بلزوم استقبال ممکن نیست و در ثانی حکم در ثانی
نیز چنین بوده باشد و جهان از آنچه مذکور شد مشخص میشود و تفاوتی که هست آنست که در اول بجهة نسیان
اثم است بخلاف ثانی و اما ناسی موضوع پس ظاهر اینست حکم این حکم کسی است که ضبط در سمت قبله
نموده باشد پس اگر نماز او فیما بین یمین و یسار بوده باشد صحیح خواهد بود و اگر بنفس یمین یا یسار بوده باشد
یا بخلف قبله بوده باشد نماز باطل خواهد بود بلکه دهر نیست که گفته شود تدارک لازم بوده باشد اگر چه متذکر
شود بحقیقت حال در خارج وقت پس اعاده صلوة در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم خواهد
بود و این در صورتیست که متذکر شود بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه تذکر در اثنای نماز
نماز بوده باشد پس اگر مابین یمین یا یسار بوده باشد نماز او صحیح لازم است میل نماید بسمت قبله و اگر بنفس یمین
یا یسار یا بخلاف جهه قبله بوده باشد نماز باطل قطع نماز و استیناف آن لازم است بحث سیم آنست که علم بجهه قبله

بالمکان لازم است و با عدم امکان علم چنانچه اغلب چنین است اعتماد بظن میتوان نمود و طریق ظن بجهت مثل
مشاهده محاریب مسلمین یا مقابر ایشان لکن در شهرهای بزرگ کبیره یا متوسطه و اما قریه که در آن چند نفر بوده
باشند استفاده ظن از محراب مسجدی که در چنین قریه بوده باشد مشکل است و اما مذابح مسلمین پس اگر مذابح
شیعیان بوده باشد مفید مظنه هست و اعتماد میتوان نمود و اما اگر از اهل سنت بوده باشد مشکل است نظر باینکه
شرط نمیدانند قبله را در ذبیح و ذبح بغیر قبله را تجویز مینمایند بجهه الامر در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت است
چنانچه مذکور شد و بنای محاریب و مقابر در بلاد میبایست مستند باین قواعد بوده باشد و هم چنین ظاهر اینست که کل
آنچه فقها قدس الله اسرارهم ذکر فرموده اند از علامات مختلفه نسبت ببلاد مختلفه هم مستند بوده باشد بقواعد
هیئت چه علامات مذکوره در کلمات فقها مذکور در اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام نیست بجهه اینکه نصوص
وارده از اهل عصمت در بیان قبله چند حدیث است مدار العمده از آن احادیث آنست که امام ذکر متوسط
مابین مشرق و مغرب قبله است و علامات مذکوره در کتب فقهیه مطلقا راجع باین معنی نیست بلکه عمل
باین اخبار بر وجه اطلاق ممکن نیست بلکه اجماع بر خلاف این منعقد است پس این اخبار لامحاله محمول است
بر اشتباه در سمت قبله چنانچه سابقا اشاره باین نمودیم باین معنی کسی باعتقاد اینکه سمتی سمت قبله میباشد در حال
نماز متوجه بآن سمت شد بعد فساد اعتقاد او منکشف شد در اینوقت مقتضای این اخبار اینست اگر نماز
مابین مشرق و مغرب بوده باشد نماز صحیح خواهد بود و الا فلا پس مراد از این اخبار این خواهد بود که فیما بین
مشرق و مغرب قبله است در حق کسی که اشتباه و خبط در سمت قبله نموده باشد و حدیث دیگر در باب تشخیص
قبله حدیث موثقی است که محمد بن مسلم از یکی از دو امام و از جناب حضرت امام محمد باقر یا از کاشف الاسرار
والدقایق جناب جعفر صادق علیهما السلام روایت نموده است که گفته که من سوال کردم از احدهما علیهما السلام از قبله در جواب
فرمودند جدی را بر پشت سر خود قرار بده و نماز بکن و چونکه راوی که محمد بن مسلم بوده باشد از اهل کوفه میباشد لهذا
حمل میشود بر اینکه مراد معصوم بیان قبله عراق است و مراد از جدی اگر پشت سر حقیقی است که عبارة اخری مابین
کتفین بوده باشد مخالف است با آنچه فقها ذکر فرموده اند در بیان علامت قبله عراق که جدی را بر عقب منکب ایمن
قرار بدهند و اگر مراد اعم از این معنی است شامل صور متکثره خواهد بود یکصورت آنست که فقها ذکر فرموده اند
با مخالف خواهد بود با آنچه در بیان علامت قبله عراق ذکر فرموده اند و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق
در فقیه ذکر فرموده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام باین نحو مروی که شخصی خدمت با سعادت آنحضرت عرض کرد که من
بسفر و قبله را نمیدانم در شب حضرت در جواب فرموده ملا ایا میشناسی ستاره را که او را جدی میگویند گفت که
بلی فرموده آن ستاره را بر یمین خود قرار بده و هرگاه در راه مکه بوده باشی بگردان آن ستاره را میان دو کتف

خود

خود یعنی علامت قبله در راه مکه اینست که جدی را مابین کتفین خود قرار بدهی و در سفر دیگر اینست که جدی را بر یمین خود
قرار بدهی و این شخص راوی معلوم نیست که کی بوده و از اهل کدام بلد بوده باوجود این منطبق نمیشود با آنچه
فقها ذکر فرموده اند در بیان علامات قبله بلی بعد از رجوع بقواعد هیئت ظاهر میشود که سفر این شخص از بلد
او یا هر دو بلد بوده که عرض آن بلد ازید بوده بر عرض مکه بقلیلی و طول آن بلد اکثر بوده از طول مکه تا آنکه قبله
آن بلد نزدیک بنقطه مغرب بوده باشد تا آنکه استقبال بقبله متحقق شود در صورت قرار دادن جدی را بجانب یمین و حدیث
دیگر حدیثی است در تفسیر آیه کریمه و بالنجم هم یهتدون که در سوره نحل است وارد شده چنانچه عیاشی روایت نموده
از قاید ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده
که فرموده مراد از نجم در این شریفه جدی است بجهه آنکه آن ستاره ایست که از مکان خود زایل نمیشود و بر آنست بناء
قبله و بآن ستاره راه میابند اهل بر و بحر و امر در عدم انطباق مضمون این حدیث با آنچه فقها ذکر فرموده اند
اظهر است و حدیث دیگری که وارد شده باشد در بیان قبله اظهر از آنچه مذکور شد نیافته ایم پس مرجع در آنچه فقها
ذکر فرموده اند میبایست بقواعد هیئت بوده باشد لکن انصاف اینست انطباق آنچه ذکر فرموده اند در بیان قبله و
علامات آن بقواعد هیئت نیز کمال اشکال دارد از جمله فرموده اند اهل هر اقلیمی میباید متوجه شوند بسوی
رکنی از ارکان کعبه که در برابر اهل آن اقلیم هست پس اهل عراق لازم است متوجه شوند بسوی رکن عراقی
و آن رکنی است که در آن حجر الاسود منصوب است بعضی بر این ایراد نموده اند که لازم می آید بنابر این قبله عراقی
نقطه مغرب بوده باشد نه مابین جنوب و مغرب بیان ملازمه مقتضی اینست که گفته شود چون بنای کعبه بنحوی که هست
مربع مستطیل است بنابر این هرگاه فرض شود خط مستقیم اخراج شود از رکنی که در آن منصوب است حجر
الاسود برکن مغربی لامحاله این مربع مستطیل منقسم میشود بدو مثلث یک ضلع از اضلاع مثلثین محصور است
مابین رکن حجر و رکن یمانی و ضلع دیگر از این مثلث محصور است مابین رکن یمانی و رکن مغربی و یک ضلع
از مثلث دیگر محصور است مابین رکن حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از این محصور است مابین رکن شامی
و رکن مغربی و ضلع مشترک مابین هر دو مثلث ضلعی است که محصور است مابین رکن حجر و رکن مغربی
که وتر هر دو مثلث است و بنابر این هرگاه کسی مواجه طرفی این ضلع شد از جانب حجر الاسود لامحاله مواجه
طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس کسی که مواجه رکن حجر الاسود بوده باشد که مسمی برکن عراقی است کانه
المفروض مواجه رکن مغربی خواهد بود پس مواجه نقطه مغرب خواهد بود بنابر این نقطه سمت قبله متوسط
مابین نقطه جنوب و نقطه مغرب نخواهد بود بلکه باعین نقطه مغرب میباشد یا متوسط مابین نقطه
مغرب و نقطه شمال هذا خلف پس حکم باینکه عراقی میباید متوجه رکنی بشوند که در آن نصب شده حجر الا سود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

صحیح مجزی هر دو باشد بنابر اینکه غایتش آن باشد که گفته شود در بیان ملاذ و مآل مطلب اگرچه چنین است که گوید
هر دو را جمع ما بین این و میان آنچه ذکر نموده اند اگر از جهات علامات قبله اهل عراق است مشرق الجانب باشد
و مغرب الجانب بین قرار دهند ممکن نیست بلکه در این صورت اوقاعی عکس او خواهد بود و مقصود اینکه
شخص است کسی که محاذی یک نقطه مغرب می باشد که نام این است که نقطه مشرق و در نظر اوست پس
قطعا این قسم از توجه بر کسی که از این راه دور فقط آنرا مشرق بود بلکه لازم است تصویر این نموده گردد تا جمع شاید
هر دو سر شده باشد و هم قرار دادن مشرق الجانب شمال و مغرب الجانب یمین و اگر برگردد
مغربی محاذی نقطه مغرب بوده بالا لازم است که جمیع محاذی با نقطه مشرق بوده باشد پس بنا بر این در صورتیکه
کسی مغرب الجانب یمین قرار داده حقیقة مشرق را در جانب شمال است که محاذی رکن شامی و مصر که
یمانی بلکه محاذی جزوی که ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم است و محاذی مستقیم با قریب مستحبات
بوده با آنکه ظاهر بخبر که مشاهده شده رکن عراقی محاذی باشرق اعتدالی نیست بلکه محاذی با مشرق اعتدال
ما بین رکن عراقی و جزو جانب شمال است که بقدر ازاین قسم می شود پس رکن مغربی محاذی با مغرب اعتدال خواهد بود
بلکه محاذی با مغرب اعتدال نقطه قبل از و حاصل بر کن مغربی خواهد بود پس بنا بر این مغرب الجانب
یمین و مشرق الجانب شمال حقیقة محاذات متحقق است ما بین این شخص و جزوی از خانه که متوسط بوده
باشد ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم لکن جزوی از خانه که اقرب بوده باید رکن شامی از جزوی
که مسامت مذکور شد بلکه کاهست محاذات بعین رکن شامی میشود و اگر خیال باید این قدر می نماید چنانچه ظاهر
است اگر این مراد بوده باشد که مغرب در جانب یمین باشد بر اوی و مشرق در جانب شمال
کذلک و فرض شود چنانچه عرض بلاد بیشتر است از عرض مکه طول آن نیز زیاده خواهد بود پس ظاهر این است
در این صورت اختلاف در زیادت طول کاملست محاذات ما بین این شخص و بین باب میشود و گاه است
محاذات ما بین او و نفس باب خلل میشود و گاه است محاذات ما بین این شخص و جزو میشود که ما بین
باب و رکن جزو است و گاه است محاذات با رکن جزو میشود و لکن نه بان نحو که مذکور شد و لکن بنا
بر این حکم بر جهان نیاست شکالست بلکه سزاوار این است که حکم بر جهان نیا تمام شود و علی جمیع التقادیر
حکم بر اینکه اهل عراق باید متوجه بر کن عراقی بشوند و ارکان که جزو مراد می نمود است باحکم با اینکه
اهل عراق مشرق را در جانب شمال و مغرب را در جانب یمین قرار می دهند بعنوان اطلاق صحیح نیست
مجتهد در اینست در جائی که مسجد شخص بنود و فرض این باشد که نبود و مظنه بهم رسانید و قبله
کدام جهة قبلات اعتبار بان مظنه میتوان نمود و اما اسکه بائی سبب وصف مظنه بوده باشد محتاج

بتذکر

بتکرار اجتهاد موافق عدد نماز هائیست پس اعتماد باجتهاد اول مینماید اگرچه صدنماز بعد او بوده باشد
اینست همینکه مظنه مرسید اعتماد میتواند نمود و نماز کرد انتظار اینکه ظن اقوی تحصیل نماید لازم نیست مگر
در صورتیکه علم داشته باشد که تاخیر ظن اقوی نمیشود در اینصورت امر بالبلد و عدم نیست که حکم وجوب تاخیر شود
و اگر متذکر شده که حاجت بتکرار اجتهاد نیست این در صورتیست که باقی بر وصف مظنه بوده باشد و اما اگر کاملا منتفی
عرضا زائل شده باشد و مبدل بشک شود لازم است اعاده اجتهاد پس اگر مظنه بخلاف سمت اول
هر سه نماز های سابقه اگر چه بعد از مدت صحیح حاجت باعاده نیست نماز های دیگر را همینست دیگر که
مقتضای اجتهادات بعدی او بوده و فرق ما بین این مسئله و مسئله که سابق بیان شد که اعاده نماز
بانتهای وقت لازم بوده و در اینجا لازم نیست آنست که موضوع مسئله در سابق این بود که سمت قبله
مشخص بود این شخص استباه نموده بود و بسمت دیگر بعد از فراغ از نماز مثلا مشخص میشود و معلوم میشود
بعضی سمت که مشخص بود بخلاف ما قالی خبر که در اینجا تعیین سمت قبله نموده باجتهاد و بعضی امارات
امتیان نماز نموده و بعد ظن او مبدل بشک شده و بمقتضای اجتهاد سمت دیگر مظنون شد و فرق
دیگر را اینجا یقین غلط بوده بخلاف ما قالی خبر که در اینجا ظن خطا میباشد بعضی خاص اند هرگاه
مجزی اجتهاد نموده بسمت قبله و مظنه حاصل شد از قول ان شخص عمل بان مظنه میتوان نمود اگر فرض شود
مجزی دیگر اجتهاد بر خلاف ان نموده خالی از این نیست یا هر دو مساوی اند در عدالت یا احدها اوثق
میباشد بر هر دو تقدیر باید عمل بخبر ثانی هم خبر قبل از شروع در نماز است یا بعد از شروع نماز است یا بعد از فراغ
از نماز پس مسئله منقسم بشش قسم میشود اول آنرا دانست که در خبر قبل از شروع بنماز میباشد و دو
مجزی هر دو مساوی اند در عدالت و وثوق در اینصورت ظاهر اینست حکم بتعارض و تساقط در سمت
لازم است بهر دو سمت نماز نماید دور است که هر دو مجزی باز قبل از شروع بنماز بوده باشد لکن احدها
اوثق از دیگری بوده باشد بر این قسم عمل بقول اوثق لازم و در اینصورت دیگری متعینات سیم و چهارم مثل این دو
صورت است لکن اخبار ان مجزی ثانی در اثنای نماز و حکم در این دو صورت آنست در صورت اوثقیت
احدها اگر اوثق مجزی اول است نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام مینماید و چیزی بر او نیست و اگر
اوثق مجزی ثانی است اگر اختلاف حادث بین ما بین دو جانب است نماز را بسمت مجزی ثانی می شود در اثنای نماز بان سمت که
مقتضای قول اوثق است و اگر بسوی بین ما بین جانب است از جهت آنکه شروع بنماز نموده و قطع
نماز لازم و استیناف آن نماید بمقتضای قول اوثق و در صورت مساوات مجزیین در وثوق نماز را
بهمان سمت که شروع نموده تمام مینماید یا لازم است نماز دیگر بمقتضای قول مجزی ثانی ممکن است تفصیل

داده شود در این مقام بیان آنکه اگر اختلاف ما بین دو مجزی یا در یمین و یسار است اعاده نماز ضرور میباشد
و اگر اختلاف بنفس یمین یا یسار بوده بنحوی که یا بقابل قول اول حکم خالی از اشکال نیست لکن در نیت
کردن هم اگتفا بهمان نماز نموده و اجتناب بنماز ثانیا بمقتضای قول مجزی ثانی واجب نموده باشد
یعنی و ستم مثل سوم و چهارم است لکن اخبار از مجزی ثانی بعد از فراغ از نماز نموده باشد در اینصورت اگر
اختلاف ما بین دو مجزی ما بین یمین و یسار است اعاده نماز ضرور نیست اگرچه مجزی ثانی اوثق بوده باشد
و اگر چنین نبوده باخواه اختلاف ما بین دو مجزی نفس یمین یا یسار بوده باشد یا بعد از قول اول در صورت
مساوات دو مجزی در وثوق اشکالی در عدم احتیاج باعاده نماز نیست بلکه لا اسکه هست در نماز دیگر
که بعد بیاید اعمال اوجه و حکم این در اول ظاهر شد و در صورت اوثقیت احدها باز اشکالی نیست اگر اوثق
اول بوده باشد اشکالی هست در صورت اوثقیت ثانی است و باز در نیت اگتفا بهمان نماز نمودن اشکال
و لازم نبوده باشد اگر ثانیا اتیان بنماز نماید بمقتضای قول مجزی ثانی لکن در نیت گردیدن احوط است
لکن باتمام وقت میشتم در حکم نماز در جوف کعبه سبع افعال است پس در این دو مقام است مقام اول
در نماز در جوف کعبه است پس میکویم نماز در جوف کعبه بانافله است یا فریضه اگر نافله بوده باشد
اشکالی در جواز این نیست و مجزیات بهر سمتی و رکنی که خواهد متوجه میتواند شد بلکه در صورتیکه
مستقبلا است و در حدیث صحیحی وارد شده که مجزی اسرار الحاج ناصر جناب سرور انبیا صلی الله علیه و آله
در جوف کعبه نماز میگزارد بهر رکنی که خواهد و در رکعت نماز با یکان و اجب نیست بلکه
کعبه پس در حال ضرورت مثل کسی که ممکن از بیرون آمدن نبوده باشد بدیهی اشکال جایز است و ظاهر
امینست از حمل خلاف نبوده باشد و اما در حال اختیار پس عمل بظاهر امینست که جایز نبوده باشد
لکن باکراهت مقام ثانی نماز در سطح بام کعبه است و این نیز محل خلاف ما بین فقهاست بعضی گفته اند
نماز میکنند مستلقیا یعنی پشت خود را بر بیت المعمور نماز میکنند و بعضی گفته اند مضطجعا
یعنی پهلو میخوابد و نماز میکنند و این هر دو قول ضعیف است مشهور ما بین فقها و مختار ما بین
اقوال آنست که نماز را ایستاده میکنند با رکوع و سجود مثل سایر مواضع بهر سمتی که خواهد متوجه
شود لکن لازم نیست بجزی باید ستاد در جمیع احوال حتی در حال سجود چنین جایز نیست بلکه در حال
باقی بوده باشد تا بحد جمیع احوال از فضای خانه بجزی باشد و بوده باشد و از اینجا ظاهر میشود انچه
مشهور است کوفضای کعبه اوسع بوده از این مقدار که ذکر شد و این جواب از بعضی از فضلا است
اند اخته اند مسلم نبوده باشد مبحث هشتم در بیان چیز هائیست که استقبال قبله در انها لازم است و این چند

اول نماز احتیاط و تحقیق است دوم نماز میت است یعنی نماز میت در حال ذبح یا نحر مرغ یا نحو آن
بست قبله لازم است و در حال دفن نیز باید استقبال داشته باشد پس لازم نیست چهار مقام متعارف است یعنی لازم
در حالت احتضار یعنی حال نزع که عبارت از حال موت بوده باشد شخص را بسمت قبله نمایند چنین میت است
در حالت دفن لکن کیفیت استقبال در اینها مختلف است کیفیت استقبال در احوال نماز دانست که در
سایر مقامات هم بدانست بنابر که در استقبال در نشستن پاها نیز چنین است این در حال قیام است
و در حال جلوس قریب باین است و امادر حال نوم مشخص است که باین ماند نیست بلکه میباید بجوری بسطح
دایره مانند بسمت راس بلند و کم بجزی بوده باشد که دایره مزبور منصف ساجد بوده باشد بقسم متعارف
از سر و جوف رقبه و صدر و سینه و غیر هاز تقیید نماز بوجوب احراز این مطالب است که استقبال بقبله از نافله
واجب نیست بلکه جایز است اتیان بنافله بغیر سمت قبله در سفر حضر در حال اختیار و ضرورت در حال اشی
و بر مرکب و چه در اجمال ظاهر اینست که اتیان نماز نافله در جمیع احوال مذکوره بغیر سمت قبله جایز بوده باشد
لکن در رکوع اشاره بسر باید و بای بجهة سجود زیاده بر رکوع باید و بای بالا لازم است تکبیرة الاحرام با نحاء قبله
بیان حرکت داده میل بسر بجهة سجود زیاده بر رکوع باید و بای بالا لازم است تکبیرة الاحرام با نحاء قبله
احوال مذکوره ظاهر اینست که چنین بوده باشد اگر چه رعایت مهما امکن احوط خاهد بود و مخفی نماند
اینکه ذکر شد اتیان نافله بود در چنین مشی و حرکت نمودن و اما در حال ایستاده در حال اختیار پس در
نیت کردن استقبال قبله شرط بوده باشد یا اتیان بنافله در حال وقوف متعذر یا بغیر سمت قبله جایز است
لکن احوط رعایت استقبالست فصل چهارم در لباس مصلی است و در این چند مطلب است اول آنست
که جایز نیست نماز در اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم خواه حیوان نجس العین بوده باشد مانند کلب و خنزیر
یا طاهر العین بوده باشد مثل گربه و سنور و باز و غیر ها و خواه از جزئی که از حیوان طاهر العین میباشد نبوده مثل
پوست گربه مثلا یا نجس نبوده باشد مثل شیر گربه و اب دهن او و سوی ان و سایر اجزای او و فرقی نکذاشته ما بین
پوست گربه و اب دهن او انست که پوست گربه در لباس مصلی یا ماکول گردد طهارت ان باقی است از موانع
صحت نماز است بکی از زوال طهارت و دیگری از اینجا دانسته که جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورت
زوال طهارت و تحقق جنبان مخصوص بیشود ما هیت از اله نجاست او و اما مثل اب دهن او نه ما هیت
از مخصوص است در جزء غیر ماکول اللحم بودن و معلوم است این در صورتیست که رطوبت باقی بوده باشد و اما
خشک شده ما هی نخواهد بود تحقیق حال در اینمقام مقتضی اینست که گفته شود نماز با جزء غیر ماکول
اللحم یا با علم موضوع و حکم است یا بعلم بهر دو یا با علم بموضوع و جهل بحکم یا بعکس ان این چهار قسم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مراد از علم بموضوع انست که عالم بوده باشد که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و مراد از علم بالحکم اینست که عالم بوده باشد که با جزء غیر ماکول اللحم نماز جایز نیست بلکه فاسد است هرگاه این دانستی میگوییم شبهه در فساد نماز در قسم اول نیست و ظاهر اینست در قسم ثانی نیز نماز باطل بوده باشد و هم چنین در قسم سیم که عبارت از علم بموضوع و جهل بالحکم بوده باشد و اما در قسم چهارم یعنی در صورت جهل بموضوع و علم بالحکم مثل اینکه میدانست که نماز در جزء غیر ماکول اللحم صحیح نیست لکن نمیدانست که جزء غیر ماکول اللحم با او هست پس در اینصورت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد و معنی دیگر جهل بموضوع انست که میدانست این چیز با او هست لکن نمیدانست که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و این متصور بدو صورت میشود یکصورت انست که مشتبه الحال است حکم این مذکور خواهد شد دوم اینست که میدانست که ان از حیوان غیر ماکول اللحم است بلکه معتقد اینست که از حیوان ماکول اللحم است در اینصورت ظاهر اینست که صلوة فاسد بوده باشد و اعاده ما لازم باشد و اما در صورت نسیان پس این دو قسم است نظر باینکه ناسی یا ناسی موضوع است یا ناسی حکم اول مثل اینکه میدانست که جزء حیوان غیر ماکول اللحم با او هست لکن در حال نماز فراموش کرد و نماز کرد بعد از فراغ از نماز متذکر شد دوم ناسی حکم است در این دو صورت نیز نماز باطلست و مخفی نماند الخ مذکور شد احکام است از اینکه جزء لباس مصلی بوده باشد یا محمول بوده باشد بلکه شعراتی که چسبیده باشد به بدن مصلی یا به ثوب مصلی نیز چنین است بلی ممکن است که تفصیل داده شود در محمول باینکه اگر ملاصق بدن مصلی یا ثوب مصلی بوده باشد نماز باطل باشد و اگر چنین نبوده باشد مثل اینکه در جوف قلمدان بوده باشد که در جیب مصلی است در این صورت حکم بفساد نماز ممکن نیست الخ مذکور شد در صورتیست که حیوان غیر ماکول اللحم غیر انسان بوده باشد و اما انسان پس بحث در اجزای او در دو مرحله است اول اجزای که مخصوص است بالاضافه بخود این شخص و این ظاهر اینست در غیر اجزای که نجس بوده باشد مثل خون و بول و منی و غایط بیعیب بوده باشد مثل موی خود و ناخن و عرق و ریق و لب و دهن و مدنی و ودی و غیر اینها پس بودن اینها با خود شخص موجب بطلان نماز نمیشود اگرچه دندان بوده باشد بنابر اینکه هرگاه دندانی کسی افتاده باشد و ان دندان را در بغل خود بگذارد و نماز کند نماز صحیح خواهد بود و این در صورتیست که ان جزء گوشت نداشته باشد و اگر گوشت داشته باشد مثل اینکه انگشت کسی بریده باشد و ان انگشت را با خود داشته باشد در اینصورت نیز حکم ببطلان نماز مشکل است احوط اجتناب است دوم انست اجزای شخص نسبت بدیگری و اینظاهر اینست در مثل موی و ناخن و عرق و ریق و لب و دهن و دماغ موجب بطلان نماز نشود و اما مثل دندان و انگشت و نحوها ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نشود و اما مثل شیر اگرچه شیر پسر بوده باشد پس حکم خالی از اشکال نیست احوط اجتنابست لکن با بقاء رطوبت و اما در صورت جفاف پس حرج نیست اگرچه شیر دختر بوده باشد مخفی نبوده باشد الخ مذکور شد در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم

در صورتیست که صاحب خون جهنده بوده باشد و اما هرگاه نفس سائله نداشته باشد پس هرگاه گوشت نداشته باشد مثل شپش و کک و پشه و مگس اشکالی نیست در عدم لزوم اجتناب و هم چنین است زنبور خصوصا مثل موم و عسل بنابر این شمع در جیب بوده نماز کند موجب بطلان نماز نخواهد بود و از این بابتست ابریشم پس اجتناب از ان نیز لازم نیست و اما در مثل حیوانی که نفس سائله ندارد لکن صاحب گوشت باشد مثل بعضی اقسام ماهی که ماکول نیست پس دور نیست که اجتناب از اجزای ان در حال نماز لازم بوده باشد و از جمله حیوانی که صاحب نفس سائله نیست صدف است اما حیوانیت صدف پس مستفاد میشود از حدیث صحیح و اما اینکه صاحب نفس سائله نیست پس ظاهر است از مشاهده ولکن ظاهر اینست که اجتناب از اجزای ان در حال الصلوة لازم نباشد سیما مروارید بلکه در جوف ان میباشد بلکه ممکن است ادعای استقرار سیره مسلمین میشود در عدم اجتناب از ان و اما چیزیکه مشتبه بوده باشد یعنی مردد باشد ما بین انکه از حیوان ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم پس اگر جلد بوده باشد یا غیر جلد بوده باشد لکن جزء لباس بوده باشد در این دو صورت ظاهر اینست که اجتناب لازم بوده باشد و اما مثل شعرات که به بدن یا بجامه مصلی چسبیده باشد و مشتبه بوده باشد که از ماکول اللحم بوده یا از غیر ماکول اللحم ظاهر اینست که اجتناب از ان لازم نبوده باشد و هم چنین است استخوان که مردد بوده باشد ما بین انکه از ماکول اللحم باشد یا غیر ماکول اللحم بلکه اگرچه احتمال این بوده باشد که از نجس العین بوده باشد باز اجتناب از ان در احوال نماز لازم نیست و ظاهر اینست وجوب اجتناب از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم مختص نبوده باشد باینکه حرمت اکل لحم او بالاصاله بوده باشد بلکه ثابتست اگرچه حرمت اکل لحم او بالعرض بوده باشد مثل حیوانی که نعوذ بالله سبحانه موطوء انسان بوده باشد یا جلال بوده باشد و نحوها پس لزوم اجتناب از اجزای حیوانی که اکل گوشت ان حرام بوده باشد ثابتست در جمیع حیواناتیکه حرمت اکل لحم انها ثابت باشد مگر سه چیز اول خز است که اجتناب از ثوبیکه معمول از کرک ان بوده باشد لازم نیست باتفاق فقها و هم چنین است جلد ان لکن بنابر مشهور و اقوی بجهة الاجتناب از کرک ان و هم و پوست خز در نماز لازم نیست و اما سایر اجزای ان مثل عظم و غیره محل اشکالست ظاهر لزوم اجتنابست دوم سنجاب و سیم حواصل است ابن بیطار در جامع خود که در طب جمع نموده گفته است حواصل مرغی بزرگیست در بلاد مصر معروفست بجکی بکاف مضموم و یای ساکنه تصریح نموده که این بر دو قسم است یک قسم سفید است و یک قسم سیاه این بد بوست مو و جلد او را استعمال نمیکنند و قسم سفید این نیکو و خوش بو است طبیعت ان قلیل الحرارة و کثیر الرطوبة است و لباسی که از ان بعمل اورند نافع است از برای حاره است و هم چنین نافع است از برای انکه معده ان غالب بوده باشد مجملا مقصود اینست که سنجاب و حواصل اگرچه از حیوان غیر ماکول اللحم است لکن استعمال ان

معمول از جلد و وبر اینها در نماز جایز است اگرچه اجتناب احوط است و اما اجزای دیگر این دو حیوان مثل عظم و غیره چنانچه در خز مذکور شد پس استعمال انها در نماز جایز نیست مطلب ثانی در استعمال اجزاء میته است بدانکه میته یا از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم یا نجس العین است یا طاهر العین پس در این سه مقام است مقام اول در میته از ماکول اللحم است بدانکه اجزای میته ماکول اللحم یا جزئیست که حیات در ان حلول نموده مثل شعر و عظم و نحوها یا جزئیست که حیات در ان حلول نموده است اگر اول بوده باشد ظاهر اینست که استعمال انها در صلوة و غیر صلوة جایز بوده باشد خواه موی بوده باشد اگر قطع نموده باشد از میته یا کنده شده باشد لکن در صورت ثانی موضعی که اخراج شده از جلد باید شسته شود پس اجزای ما لا تحله الحیوة از میته که از ماکول اللحم بوده باشد استعمال ان در نماز موجب بطلان نمیشود مگر در صورتیکه مایع بوده باشد مثل خون و بول و شیر و نحو اینها مثل رطوبت خارجه از میته در اینصورت میگوییم هرگاه یکی از اینها برسد ببدن مصلی یا بلباس مصلی نماز در ان جایز نیست اگرچه بگوییم شیر از میته ماکول اللحم طاهر است لکن در اینصورت تفرقه باید بشود میان شیر و غیر شیر از مایعات شیر بنابر این با بقاء رطوبت است پس در صورت جفاف مانعی نخواهد بود بنابر این محتاج بغسل ملاقی نخواهد بود بخلاف بول و نحو ان اگرچه بول حیوان ماکول اللحم در حال حیات طاهر است لکن بعد از ممات نظر بملاقات بمیته نجس میشود پس بعد از تحقق جفاف اثر نجاست باقی خواهد بود از ان محتاج بغسل است و اما اگر اجزای بوده باشد که حیات در انها حلول کرده باشد مثل جلد و لحم و نحو اینها پس نماز در ان بلکه نماز با ان جایز نیست اگرچه مما لا یتم به الصلوة بوده باشد بلکه استعمال انها در مقام انتفاع در خارج نماز نیز جایز نیست مقام ثانی در اجزای میته غیر ماکول اللحم است که طاهر العین بوده باشد حکم این از انچه در سابق مذکور شده مشخص میشود بلکه حکم در صورت موت اشد میشود و هم این نیز از انچه در اینمقام مذکور شد ظاهر میشود نظر باینکه اشیای مایعه منفصله از حیوان غیر ماکول اللحم در حال حیات غیر از بول و خون طاهر است پس مانعیت اجزای مایعه طاهره مشروط خواهد بود ببقای رطوبت بنابر این در صورت جفاف مانعی نخواهد بود بخلاف رطوبات منفصله از ان حیوان بعد از ممات نظر بملاقات انها با نجاست مقام ثالث در اجزای میته از نجس العین است حکم این نیز از انچه مذکور شد در مباحث سابقه معلوم میشود بلکه حکم در اینها اشد است نظر باینکه تفرقه ما بین رطوبات منفصله از نجس العین در حال حیوة و بعد از ممات از حیثیت نجاست نمیباشد بلکه ما لا تحله الحیوة از نجس العین مثل مو و عظم و نحوها نیز نجس است بدانکه فرقی نیست در جمیع انچه مذکور شد در مباحث متعلقه بمیته میان انکه اجزای میته ملبوس بوده باشد یا جزء ملبوس یا محمول مما یتم به الصلوة بوده باشد یا نه ما تحله الحیوة بوده یا نه مگر تفصیلیکه در اجزای میته از ماکول اللحم

مذکور شده در جمیع صور مذکوره اجتناب لازم و با علم با اجتناب نماز محکوم بفساد است مطلب سیم انست که حکم بعدم جواز استعمال جزء حیوان بجهة میته بودن در نماز و غیر نماز یا مختص است بصورتیکه علم حاصل باشد باینکه این از اجزاء میته است پس در صورت عدم حصول علم بان حکم میشود بجواز استعمال اعم از اینکه عالم باشد بتحقق تذکیه یا نباشد یا جواز استعمال مشروط بثبوت تذکیه است با عدم ثبوت تذکیه حکم میشود بعدم جواز استعمال ظاهر ثانی است بنابر این پس در صورت جلود مثلا محکوم است بعدم جواز استعمال یکی انست که عالم بوده باشد به میته بودن دیگر در صورت عدم ثبوت تذکیه است پس استعمال جلد مردد ما بین انکه از میته بوده باشد یا از مذکی در نماز جایز نخواهد بود لکن ثبوت تذکیه بچند چیز است اول بمشاهده صدور تذکیه از مذکی دوم بصدور اخبار از عدلین بلکه از عدل واحد بتحقق تذکیه سیم بوجود جلود در بازار مسلمانان اگرچه مشاهده تذکیه حیوان ننموده و هم چنین عدلین یا عدل واحد اخبار بتذکیه ننموده باشد اعم از اینکه فروشنده معلوم الاسلام بوده باشد یا مجهول الحال و اما اگر معلوم الکفر بوده استعمال ان جایز نیست مگر در صورتیکه مشاهده تذکیه حیوان را از مسلم نموده باشد یا عدلین یا عدل واحد اخبار نماید بر صدور تذکیه از مسلم و اما جلود مطروحه در بلاد مسلمانان پس اگر اثار تصرف در ان بوده باشد مثل اینکه قطعه از کفش بوده یا جلد کتاب یا قاب چاقو بوده باشد و مثل اینها ظاهر اینست استعمال ان در نماز و غیر نماز جایز بوده باشد و اما هرگاه اثار استعمال در ان نبوده باشد اگرچه مثل دباغی بوده باشد در اینصورت استعمال ان جایز نیست مگر در صورتیکه یکی از وجوه مذکوره تذکیه ان ثابت شود یا مظنون التذکیه بوده باشد ظن از هر راهیکه حاصل شود ظاهر اینست که کفایت بکند و اما جلود موجوده در بلاد مسلمین غیر از بازار پس اگر اثار استعمال در ان هست مثل پوستین مثلا در دست مسلمان است در غیر بازار در این صورت نیز اشکال در جواز مبایعه و جواز استعمال ان در نماز و غیر نماز نیست و اما اگر اثار استعمال مطلقا در ان نبوده باشد پس اگر مظنة بتذکیه هم رسد استعمال ان جایز خواهد بود و الا فلا ضبط قول در لباس مصلی مقتضی انست که گفته شود لباس مصلی یا ماخوذ از نباتاتست مثل قطن و کتان و نحوها یا از حیوانات اگر از نباتات است شبهه در جواز ان مطلقا نیست و اگر از حیوانات است پس اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مطلقا جایز نیست خواه مذکی بوده باشد یا غیر مذکی پس اگر مردد شود ما بین انکه نماز عاریا بوده باشد یا با لباس معمول از حیوان غیر ماکول اللحم البته نماز عاریا متعین است و اگر معمول از حیوان ماکول اللحم بوده باشد یا ماخوذ از مذکی است یا از میته اگر اول است جایز و اگر ثانی است جایز نیست و اما در صورت اضطرار پس اگر مردد شود ما بین لباس ماخوذ از میته غیر ماکول یا از میته ماکول اللحم ظاهر اینست که ترجیح ثانی متعین بوده باشد و اگر مردد شود ما بین لباس ماخوذ از میته ماکول اللحم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

١٥٧ مانند وبر غير ماكول اللحم اشكالى نيست جميع هست لكن در نجاست كه بر جميع ميته ماكول اللحم و بعضى ثابت از بعضى
باقيه ظاهر است مدار حكم حرمت است و دران چند بحث است اول است كه جايز نيست در حق مرد خواه
لباس حرير محض خواه در حال نماز بود ثابت يا غير حال نماز بلكه اگر بپوشد لباس حرير يا دستار دران بعلت او در
نماز باطل خواهد بود مگر در صورتى كه بپوشيدن آن دستار دران بعلت او در حال حرير
راجع بود ثابت و شريعت مطهره دوم در حال ضرورت مثل بروديت هوا بحدى كه در زير لباس حرير مظنه
هلاكت نفس يا ضرر مرض بود ثابت و اما لباس ابريشم محض مع شبيش على وجه الاطلاق مشكل بلكه جايز
نيست مگر در صورتى كه ابريشم بسيار و اندك باشد در حق مردان بود و اما دستار نيست بنابران پيوسته
حرير يا اشكال جايز است در حق نماز و اما نماز زنان در حرير محض اگر چه شيخ صدوق قايل بعدم جواز
شده لكن مشهور در حق در مسئله است كه جايز بود ثابت بلكه مسئله در نظر فقير محل اشكال نيست اگر چه
علامه در منتهى توقف فرموده بعين ثانى است كه منع از پوشيدن حرير بر نماز زنان در حق مردان در صورتى ثابت
كه خلوط بچيزى نبود ثابت يا كه نماز دران جايز بود ثابت پس هر گاه لباس مركب بود ثابت از ابريشم و ريسمان چون
ان در حق مردان وهم چنين نماز كردن نماز خواهد بود خواه كل تار ابريشم بود ثابت يا كل پود ريسمان
يا بعض از هريك از تار و پود هم ابريشم بود ثابت يا هم ريسمان بود ثابت يا كل تار ابريشم بود ثابت و كل پود ريسمان
يا بعكس بنابر آنكه كل پود ابريشم بود باشد و تار مركب از ابريشم و ريسمان پس در جميع اين صور چون
مردان چنين لباس را هم چنين نماز كردن در ان جايز خواهد بود و در صورت امتزاج ضرر نيست بشرط آنكه ابريشم
غالب و از ريسمان بيشتر نبود باشد پس حرام بود ثابت و نماز در ان باطل است اگر چه ابريشم كلاه
از سر شانه در صور مسطوره بود ثابت بالجمله منع از پوشيدن حرير محض و از نماز در انست پس هر گاه امتزاج
عرفى بود ثابت بالكه صادق نباشد كه حرير محض است عينى ظاهر دلالت و لفظا در صورت نيست كه ابريشم ممزوج بود ثابت
باشد بغير ابريشم از چيزها يكه نماز در ان جايز بود ثابت مثل ريسمان و پشم حيوان ماكول اللحم و كتان و غير
و اما لا بكالا و اما هر گاه ممزوج بود ثابت بچيزى كه نماز در ان جايز نبود باشد مثل انكه مخلوط باشد ثابت بموى
حيوان غير ماكول اللحم يا بطلان در اين صورت امتزاج مانع و منع از استعمال در احوال نماز ثابت قوت
مجلس سيم در حكم كه كيست بدانكه حكم كه در اينجا مام حكم ابريشم است پس هر گاه لباس و محمول بود ثابت بالجمله
كه يا انكه و غير كه از چيزهائى كه نماز در ان جايز نيست نماز در ان جايز خواهد بود و اما پوشيدن
در غير حال نماز گاه است منع ثابت است و گاهست مستثنى است تفصيل اين اجمال اينست كه اگر ثوب
محمول از كه خالى بود ثابت يا از كه و ابريشم بود ثابت پوشيدن ان در حق مردان جايز نيست و اما اگر محمول از كه

و سور حيوان غير ماكول اللحم غير نجس العين بود ثابت پس بوشيدن ان در غير حالت نماز جايز خواهد بود بلكه حكم بعدم
جواز پوشيدن اگر چه ممزوج بود ثابت با جزء نجس العين مشكلست و لكن اينها در صورتيست كه ان جزء مستهلك
ماخوذ نبوده باشد از ان حيوان غير ماكول در حال حيوة و اما هر گاه ماخوذ بود ثابت بعد از ان بعد از ذبح حكم بجواز
پوشيدن ان اگر چه در غير حالت نماز نيز مشكل بلكه ممكن نيست و محض نبوده ثابت اگر منع از نماز در حرير
ثابت است اگر چه عورت مصلى مستور بغير ان بوده ثابت بالكه منع ثابت است اگر چه روى جامه حرير بوده و ستر
غير حرير با بعكس ان بوده ثابت است كه حرير از موانع عليه است پس هر گاه كسى در حرير نماز كند با جهل
بموضوع يعنى نداند كه اين ثوب حرير است مثل انكه در شب تار جامه پوشيد و نماز كرد بعد از فراغ از
نماز مشخص شد كه نماز در حرير شده ظاهر اينست كه نماز صحيح بوده ثابت و اعاده ان نماز لازم نباشد اگر چه عالم
بحقيقت حال در وقت شود و اما هر گاه برعكس اين بوده باشد بيان آن كه نماز در جامه ابريشمين نمود با عتقاد
انكه اين جامه حرير نيست بعد از فراغ از نماز مشخص شد كه حرير بوده است ظاهر اينست كه نماز باطل
بوده ثابت و اما ناسى پس ان يا ناسى موضوع است يا ناسى حكم ناسى موضوع ظاهر اينست مبطل باطل
بوده ثابت و اما ناسى حكم پس دران بتفصيل است اشتمال متعدد در مسجد مغصوب ظاهر خواهد شد
مبحث چهارم اينست كه حكم ببطلان نماز محض باين نيست كه حرير بقدر ستر بوده ثابت نماز تنها ئى در ان
توان نمود بلكه ثابت است اگر چه لا يتم به الصلوة بوده ثابت پس نماز در بند زير جامه از حرير باكه
بنداز حرير باطل خواهد بود و هم چنين است نماز در كلاه حرير لكن اين منصور بچند صورت ميشود
يكقسم است آنرو به راستر كلاه هر دو حرير بوده ثابت دوم است آنرو به راستر حرير بوده ثابت و راستر
غير حرير بعكس اينست يعنى راستر حرير بوده باشد و رو به كلاه غير حرير در صورت اول از سه صورت
كه بوده ثابت نماز باطل خواهد بود مهما لم است كه بعضى از رو به كلاه حرير بوده باشد يا بعضى از راستر
ان حرير بوده ثابت در اين صورت اگر حرير قليل بوده باشد اشكال در جواز ان نيست و اگر بسيار
بوده ثابت محل اشكالست حكم بجواز اظهر است اگر چه احتياط بترك بسبيل نجات و اولى بطريق
احتياط است حضور ما در صورتيكه كلاه رو مدار بوده ثابت و كلاه حرير بوده ثابت و اما هر گاه سر كلاه كه
بگذارند زان در عرف بعض كلاه ميناميد حرير بوده ثابت و رو به كلاه غير حرير بوده ثابت اشكال دران
كمتر است اخير مذكر شد در نماز به الصلوة از حرير است و اما استعمال اينها يعنى
بستن كردن بكمر يا زير بغل در بند زير جامه در اينجا زير جامه يا كلاه حرير بسر گذاردن در خارج
نماز در و نيست كه تفصيل داده شود در اينجا مام بيان آن اگر كلاه حرير بوده ثابت بسر گذاردن ان

جايز نبوده ثابت اگر چه در غير حالت نماز بوده ثابت و اما اگر مثل كمر بند يا بند زير جامه بوده ثابت ظاهر اينست كه
حكم بحرمت نتوان نمود پس بستن كمر حرير بر كمر و ربط كردن بند زير جامه حرير در اينجا بر نيست
و پوشيدن ان زير جامه در غير حالت نماز جايز خواهد بود اگر چه احتياط بترك بطريق سداد است
در بيان مسائل متعدده متعلقه باين مقام است مسئله اولى است كه حكم ضرورت مشكل در اينجا تمام حكم حالت
پس جايز نيست در حق او پوشيدن حرير محض و نماز كردن در ان مسئله ثانى است هر گاه ضرورت شود
كه مكلف متمكن نبوده ثابت بالكه در لباس حرير وارد شود باين آنكه نماز در لباس حرير نمايد
يا عارياً متعين است اختيار ثانى پس نماز در حرير جايز خواهد بود اگر چه در چنين صورت بوده
باشد مسئله ثالثه هر گاه امر مردد شود ما بين آنكه نماز در متخيس نمايد يا در جامه حرير گاه نماز است اينجا
اختيار نمايد مسئله رابعه واجب نيست بر ولى منع نمايد مولى عليه را از پوشيدن حرير بلكه در نيست
كه تمكين ولى عليه مولى عليه از پوشيدن حرير جايز بوده ثابت مسئله خامسه است كه از نماز است بر مكلف
كه اجتناب نمايد از مشتبه بحرير پس هر گاه لباسى مردد باشد باينكه حرير است يا غير حرير و تشخيص ان
ممكن نبوده ثابت اجتناب لازم است و هم چنين هر گاه شك كند كه ممزوج هست بحرير يا نه نماز در
ان صحيح بوده باشد رابعه مسئله سابعه اگر چه مذكور شد سر پوشيدن حرير و نماز كردن در ان است
و اما ماره رفته بر پوش حرير يا نشسته بر ان يا طناب نمودن بر ان يا كمر كردن بر حرير هيچيك حرمت ان
ثابت نيست و در هيچ ان حزم در اينجا مقام قايل بحرمت شده و نموده است هر چيز كه پوشيدن ان حرام بود
باشد حرام است فرش نمودن ان و تكيه نمودن بر ان و انتقال ضعيف است و هم چنين جايز نيست سوار
شدن بجهار و امثال كه بر پوش ان حرير بوده ثابت و هم چنين است هر گاه حرير در روى زين انداخته شود
لكن اگر ممزوج بوده ثابت باستهلاك ان مكروه است و اما هر چه غير پوشيدن اگر چه بنحو مثل سابق است ظاهر
اينست كه حكم بحرمت نتوان نمود لكن احوط اجتناب است و اما در حال نماز پس جايز نيست مسئله سابعه
در حرير محرمات بالكه هر چه در غير حالت نماز شبيه در حرام ان نيست و اما در حال نماز در حرير ظاهر اينست كه
موجب بطلان نماز نشود اگر چه جامه در وخته بوده ثابت مسئله ثامنه لباس مكفوف بحرير است يعنى جامه كه
جامه او حرير بوده ثابت بالكه پوشيدن چنين لباسى بى اشكال جايز است اما نماز در ان ظاهر اينست كه جايز
بوده ثابت و اما بكت جامه سجاف است لكن ضابط جايز است نماز در جامه كه سجاف او حرير بوده ثابت
چنين است جامه كه قطعات از ابريشم در ان بوده باشد خواه در اطراف جامه دوخته ثابت يا باعلم يعنى ظاهر
مثل اطراف بدن عربى يا چوخا يا ابا يا سر ظاهر مثل با منه از ابريشم كه متعارف است كه حرير بوده ثابت يا كه از

و هم چنين ساير اقسام است نكته ابريشم كه در اطراف ياسر استين ميدوزند مجلا جميع اينها بى عيب و نماز با هيچ
اينها صحيح است و هم چنين است سنجاب و سمور و ساير پوستهاى نيز بهمين صفت مطلب هم حكم نماز در كلاه
ملا بكر بى اشكال ظاهر است از سر شانه پوشيده جامه كه از مقتول طلا بافته باشند خواه كل خواه بعض ان
بافته شده باشند بانكه مخلوط بوده باشد بچيزى كه پوشيدن لباس ازان جايز بوده باشد مثل انكه لباس
بافته شده باشد از مقتول طلا و مقتول نقره يا از مقتول طلا و ريسمان و پشم و غيرها و هم چنين نماز
در چنين لباس باطلاق تفصيل مسئله اول است مسئله سابعه مقصور بچند صورت ميشود اول است كه
كل لباس بافته شده باشد از مقتول طلا دوم است كه لباس بوده ثابت از مقتول طلا و ابريشم سيم
است كه لباس بافته شده باشد از مقتول طلا و مقتول نقره چهارم است كه بافته شده باشد از مقتول
طلا و ريسمان ظاهر اينست كه نماز در چنين لباس در جميع صور مذكوره باطل بوده بلكه پوشيدن چنين
لباسى جايز نبوده ثابت اگر چه در خارج نماز بوده ثابت و اما هر گاه لباس بافته شده مجموع از مقتول نقره
و ابريشم باشد نه از مقتول نقره و ابريشم و هكذا پوشيدن ان در هم چنين نماز در ان
جايز است پس نماز در جامه طلا بافته محض بوده ثابت يا ممزوج بچيزى كه نماز در ان جايز نيست مثل ابريشم يا
ممزوج بوده ثابت بچيزى كه نماز در ان جايز بوده ثابت مثل مقتول نقره و ريسمان و لحن اظهر و ان اعم است
از انكه عورت مستور بلباس طلا بوده ثابت پس اگر عورت مستور بلباس ريسمان بوده ثابت
لكن لباس طلا و يا لباس ممزوج بطلا از فوقان پوشيده باشد باز نماز با اظهر خواهد بود لنبوذ در صدق ثبوت
كه لباس طلا و يا ممزوج بطلا ما يتم به الصلوة بوده ثابت و اما هر گاه ما لا يتم به الصلوة بوده باشد ظاهر
اينست كه تحامل در بطلان نماز در مثل بند زير جامه و كمر بند و هم چنين بوده ثابت و اما انكسر طلا بحيث لا يسمى
ذهبا در اينكه در حق مردان جايز نيست كه در وست نمايند و اما بطلان نماز در صورتيكه انكسر طلا
در وست بوده ثابت اگر چه محل كلام است لكن ظاهر اينست كه باطل بوده ثابت و اما مثل كه طلا در قبا يا ظهر
قبا دوخته و هم چنين پارچه منسوج از مقتول طلا و اسجاف لباس نمودن پس مثل اين استعمال نيز جايز
نيست و در نيست كه مرجب بطلان نماز نبوده شود و اما نقش طلا و جلوس بر فرش طلا در نيست
اينها نيز حرام بوده ثابت و جميع اينها مذكر شد در صورتيكه طلا و خالص بوده ثابت باظهر است و اما هر گاه
خالص نبوده باشد باين نحو كه طلا را روكش ان نموده باشند اگر چه حكم حرمت بر او ثابت و بطلان نماز
در ان خالى از اشكال نيست لكن احتياط شديد در اجتناب از امت خواه در نماز بوده ثابت يا در خارج از
نماز و اما محل طلا يعنى طلا يا خود داشتن ظاهر اينست كه مرجب بطلان نماز بوده ثابت خواه مستور بوده

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

باشد یا غیر پوشیدن بلکه یا رهم کسوع از مقول طلا بوده یا نباشد کاه یا مصلی بوده یا نباشد مرجب بطلان نماز
نخواهد شد بنا بر این منع در صورتی است که ملبوس مصلی بوده یا جزء ملبوس پس طلا که محمول است مثل حریر
محمولیت موجب بطلان نماز نیست بحسب آنچه مذکور شد و جزء ردا نیست و اما مدور حق زنانه مطلقا
منعی ندارد نه بپوشیدن لباس از طلا و نه نماز نمودن در آن و نه جلوس بر آن و نه خوابیدن بر روی آن
و نه بر روی آنها حق بلکه مناسب می نماید تمام آنست که گفته شود چیزهائی که معمولست بلبوسیت قسم
اول آنست که سراسر پشت پا باشد مثل نعلین این قسم بی اشکال نماز در آن جایز است دوم آنست که سراسر
پشت پا نباشد تا مفصل و جزء از ساق را نیز بپوشاند مثل چکمه و جزمه که یکسر ساق را پوشیده بوده باشد
این قسم نیز بی اشکال نماز در آن صحیح است بنا بر این کسی که چکمه در پا یا ادویه بوده باشد یا هان چکمه نماز میتواند
خواند پس کفش چکمه نماز کامل نیست قسم سیم آنست که سراسر پشت قدم هست لکن سایر چیزی از
ساق نیست مثل جزمه که یکسر ساق او کوتاه بوده باشد و مثل آنچه متعارف است در میان زنان که بعضی
از ایشان بهم میکنند این قسم محل خلاف مابین فقهاست بسیاری از فقها حکم نموده اند بر آنکه
نماز در آن جایز نیست پس اگر کسی نماز کند در آن نماز باطل خواهد بود مختار نزد حقیر خلاف آنست
لکن احتیاط شدید در اجتناب است و در صورت عدم اجتناب احتیاط در اعاده نماز است مگر در صورتی
که فراموش نموده باشد یا بعد از نماز متذکر شود در این صورت ظاهر اینست که اعاده نکند یا بعد
مطلب ششم اینست که مانع از نماز در لباس یا ذاتی است یا عرضی اول مثل حریر و طلا و نحو آنها
دوم مثل پوست حیوان ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از مذکی نبوده یا بچه آنکه علم جواز نماز
در آن بجهت کفایت است که باعث آن عدم تذکیه است و از این قبیل است چیزی که سراسر پشت
قدم یا بوده باشد لکن سایر چیزی از ساق بنوده یا بنا بر قول بعدم جواز نماز در آن کفایت
در صورتیکه باهم جمع میشوند مثل پوست حیوان غیر ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از غیر مذکی
بوده یا بنا و مانع ذاتی کاهست مانع است مطلقا خواه در حق مرد بوده باشد یا زن مثل اجزاء غیر ماکول
اللحم پس نماز در آن جایز نیست خواه مصلی مرد بوده یا زن قسم ثانی است که مانعیت آن مختص
بمردان و در حق زنان نماز در آن جایز است مثل حریر و طلا چنانچه گذشت و مانع عرضی نیز دو
قسم است لکن بعکس مانع ذاتی بکقسم است که مانعیت آن مختصات در حق زنان مثل لباسی که جامع
ما دون ناف و ما دون سر زانو نبوده یا بعبارتی دیگر ساتر ما بین ناف و سر زانو نبوده باشد و قسم دوم
آنست که مانعیت آن مختص بمردان نباشد و در بر مستور بودن آن فرقی بین زن و مرد نباشد و این قسم
ان مشترکست میان زن و مرد و این چند جزئیات یکی مغصوب بودن لباس است کلام در اینمقام

در حاشیه

در بیان این مطلبست بدانکه لازم است در لباسی که مکلف در آن نماز میکند منفعت آن لباس محلل آن نماز و
باشد یا ثابت عین یا بالعرض از قبیل آنکه منفعت لباس را بمدت معینه مالک آن باره صالحه نموده یا مالک نبوده
باشد لکن مأذون بوده یا از قبیل آنکه مالک پس هر لباسی که آن شخص مالک منفعت او نبوده یا مأذون در تصرف
در آن از جانب مالک نبوده یا مغصوب خواهد بود و نماز در آن با اقسام آن بر سه قسم است اول آنچه
صریح است بودن آن محبوب یا در شاهد حال آن صریح یا در خصوص نماز است مثل آنکه میگوید مأذون هستی که
نماز در این لباس را بیاوری مطلق است بحیثیکه شامل نماز نیز هست مثل آنکه میگوید هر طوری که اراده
باشی در این جامه بنوده باشی مأذون هستی کلا میگوید در این مقام هست این قسم صریح آنست که معتبر
علم رضای مالک بوده یا بنا بر تحقیق حال محتاج بتفصیل در مسئلت بیان مطلب مقتضی اینست که گفته
شود قول مالک لباس در حق غیر که مأذون هستی در آن جامه من نماز کرده باشی یا مفید علم رضای او است
این مقصر باشد در صورت اول تحقیکه در جواز نماز در آن نیست و در صورت ثانی ظاهر آن است که
بعدم رضای مالک در مقصر در آن مثل آنکه از قرائن احوال شخص میفهمند که این کلام را برای خوشامد او
شده یا بر وجه ملاطفه در اینصورت شبهه در عدم جواز تصرف نیست پس اگر نماز در آن بطل او بر یا این
حالت نماز حکم ببطلان نخواهد نمود یا سینه علم بر ضا و علم رضا چیزی نیست این مقصر چیست میشود
اول آنست که نظر بعدم رضای مالک دارد دوم آنست که نظر بر ضا و علم رضا چیزی است حاصل نیست در این
دو قسم نیز ظاهر اینست که تصرف جایز نبوده بنا بر آن در این دو صورت نیز اگر اینا نماز در آن نماید نماز باطل
خواهد بود سیم آنست که کلام از مالک اگرچه مفید علم رضای او نیست لکن مفید نظیر رضای او هست این
قسم ظاهر اینست که تصرف جایز بوده بنا بر این نماز صحیح خواهد بود بجمله مطالبیکه در این مقام مناسب است که
تنبیه بر آن شود آنست که داعی و باعث بر آن مالک یا علم او هست یا نیز و قسم ثانی اشکالی نیست اما قسم
اول که مالک در اعتقاد محقق داعی و باعث مصلحت باشد مثل آنکه میداند که اگر جواز تصرف و اشکالی در جهت نماز
نیست و اشکالی کراهت در قسم ثانوی مثل آنکه مشخص است که باعث بر آن در مالک در نماز در آن جامه اینست
که معتقد باین بود که آن شخص صالح و معاد میباشد یا معتقد باین بود که آن شخص مدیون او میباشد در اینصورت اگر این
اعتقاد مطابق واقع بوده بنا بر این شخص معتقد صلاح و عدالت و دین او بوده باین سبب او را دعا نموده
در جامه خود داده و مأذون او نیز باعتقاد خود متصف باین صفات میباشد مشخص است اشکالی در جواز تصرف
و نماز در این حالت نیست و اشکالی کراهت در اینست که مأذون له معتقد عدم اتصاف خود بصفاتی
که داعی بر آن مالک شده مثل آنکه میداند داعی بر آن اعتقاد مالک بصلاح و عدالت و صدق بوده

او است و در واقع این شخص چنین نباشد که گمان او است پس علت صدور آن از مالک اعتقاد صدق
بودن اینست بالا و خود عالم است بانیکه از اعماب او است پس با انتفاء علت مقتضی انتفاء معلول است
میباید تصرف جایز نبوده بنا بر این بیان و جای اشکالست جدا بر این آنست که اگرچه علت انتفا
معلول است لکن مسلم نداریم که در این مقام علت مقتضی بوده بجهة آنکه علت آن اعتقاد مالکست بعدالت
متصف مثلا از عدالت نفس الامری و این اعتقاد محقق است بحال تصرف در حال مالک تابع علم تصرف
بر ضای مالک و علم بر ضای او حاصل است نظر بعلم متصرف که باعث آن اعتقاد مالک بعدالت آن و مزوف
کراهت این اعتقاد محقق است پس علم بر ضای او حاصل است بلکه گاه فرض نموده آنقدر باین امور که مالک
مطلع شده بر فسق این شخص در اینصورت علت آن که اعتقاد مالک بود بعدالت او منتفی میشود و انتفاء
مستلزم انتفاء معلول است پس علم بعدم رضا در تصرف خواهد بود پس در امثال جایز نخواهد بود
تحقیق حال در امثال مقام متقضی اینست که گفته شود اعتبار صفت در امور یا از امور یا از عالم بعواقب امور
یا از غیر اگر از امور است در اینصورت در حق کسی که عالم است بعدم اتصاف خود بان صفت تصرف او در آن
چیزی که مشروط بتحقق آن صفات است جایز نخواهد بود نظر بانیکه مناط در اینصورت واقع و نفس الامر
خواهد بود از این قبیلست ایثار در آیه الصدقات للفقراء والمساکین الآیه پس صدقات بمقتضای ایثار
مختص فقراء است در واقع هر کاه کسی عالم بعدم فقر خود بوده باشد تصرف در آن نتواند نمود اگرچه دیگران معتقد
فقر او بوده باشند و هم چنین است حصر کفارات بجهة فقراء از سادات مقدر نمود
پس هر کاه کسی معتقد این بوده باشد که آن کسیست بایستی هست لکن فقیر نیست تصرف در آن نتواند نمود
اگرچه دیگران معتقد سیادت او بوده باشند و اگر دیگر است یعنی اعتبار صفت مختص صدور از امر از غیر عالم
بعواقب امور است در اینصورت خالی از این نیست یا اعلام بخبر او نموده که مدلول آن اعتبار واقع
و نفس الامر است پس رعایت آن لازم و در صورت انتفاء آن تصرف جایز نیست مثل آنکه مالک بگوید
من راضیم تصرف در مال من بکند کسی که صدیق من باشد در واقع در اینصورت هر کاه کسی که در نفس
الامر از اعادی او است تصرف او در آن مال جایز نخواهد بود اگرچه عالم بوده باشد که مالک معتقد این هست
که او از اصدقای او است مگر در صورتیکه مشخص بوده باشد از امارات که مالک معتقد این هست
مراد او کسی است که چنین بوده بحسب واقع اعم از آنکه مالک او را چنین داند که بحسب واقع چنین باشد یا نداند
لکن در واقع چنین بوده باشد در اینصورت اگر کسی چنین داند که مالک او را از اصدقاء خود میداند باز تصرف
او نتواند نمود مگر با قرینه که از مذکور شدن او امام کاه یا القاء بخاطب شخص معینی نماید بان نحو از امیم

که تصرف در لباس من خاص بعلت آنکه از ازا صدقای من تصرف او در آن لباس جایز خواهد بود اگرچه این شخص
خود امارا عادی مالک داند اگرچه چنین نباشد لکن در صورتیکه ان محتاج بتأمل نباشد بعد از امتداد و تدقیق
از صورتی علم حاصل نشود علی ما ذکر و اما اگر مذکور شد ظاهر میشود حکم آنکه مالک متهم
بکسی که حق راضی نیستم یا نیکه تصرف در لباس من بعلت آنکه او دشمن من و فرض شود که این شخص از
اصدقای مالک است در اینصورت میگوئیم تصرف این شخص در امارا ساده جایز نیست نظر بانیکه منع او
باعتقاد مالکست که اراده دشمن میداند پس علم بعدم رضای او ثابت است اگرچه عدم رضا او مستلزم قبح
کراهت نباشد و اما هکذا بگوید راضی نیستم که کسی که دشمن من است تصرف در لباس من نماید یا بستاند
این شخص که دوست امارت در واقع تصرف در آن لباس نماید یا خیر نظر بانیکه مزوف بانیست مالک این شخص
بخصوصه را دشمن خود میداند پس منع متصرف باو هم میشود نظر باعتقاد او ظاهر نماید است پس تصرف
صورت در حق او جایز نخواهد بود اگرچه فی الواقع دوست او میباشد و این در صورتیست که مشخص نبوده
که اعتقاد مالک در حق این شخص بر خلاف اینست که اراده کرده و اما هکذا اعتقاد مالک در حق این شخص
مشخص نبوده بنا بر این اشکالی نخواهد بود بلکه اختصاص عدم رضا بدشمن خود ظاهر میشود رضا
بالا مناسب بدوست او و مزوف اینست که این شخص چنین است پس تصرف در حق او جایز خواهد بود و اما
التفاتی کلام بنوعی نماید که مظهر و معلن او واقع و نفس الامر بوده بنا بانیکه بگوید هر کس که دشمن من
بوده باشد و واقع را نیز چنین داند که تصرف در لباس من نماید در حق چنین شخصی که مالک معتقد این هست که
دشمن اوست و لکن در واقع و نفس الامر از اصدقای اصدقا و اوست تصرف در لباس او جایز خواهد بود
مگر بنا بر احتمالی که سابق اشاره بان شد فتصید در حق مطلع متأمل تا بدانجا رسید که گفته شد
تا این مقام مربوط از تصریح بود و ما از این پس از استفاده رضای مالکست در تصرف اعلم اعتماد
صدور آن از مالک در تصرف او در این کاهست نسبت بتصرف و اصلاحات بلا اشعار بانزاع تصرف یا
بتصرف متعدد است مختلف بشرائط و نباشد اول مثل آنکه بگوید نسبت بشخصی که من را نیم در این
لباس استعمال نماش در وقت باران نبودن مثلا این از استفاده میشود رضای او در استعمال آن
لباس در حین نماز کردن و هکذا دوم مثل آنکه بدشمن خود بگوید راضیم که استعمال این لباس من نماز در حین
پس از این استفاده میشود رضای او بان شرط بان لباس در حق دوست او را آنکه نسبت بنماز سوی کرده باشد
کران جامه را بپوشی در حال نماز و از اینجا مشخص میشود رضای او در این استعمال در حق شخص صالح مقدس و اما
از نشاهد حال پس از آن فرق است استفاده میشود بلا اضطراب تا حال که بین مالک و متصرف میباشد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

١٤٠٥ وبعبارة اخری اذن شاهد حال اذنی است که حاصل شود بجهة متعرف بملاحظه حال مالک با خود و کاهست
کفایت میکند در حصول اذن معرفت اسلام مالک اگرچه بخصوصه مالک معلوم نبوده باشد مثل نماز
در صحاری متسعه همین قدر که مشخص شد که مالک این صحرا مسلمانست حال او ناطق است برضای ان
مالک در نماز کردن در ان صحرا و احتمال اینکه شاید مالک ان صغیر بوده باشد ظاهر اینست که مضر نبوده باشد
چه اذن ولی در امثال معاملات که قطع بعدم تضرر مالک هست کفایت میکند و اما این قدر کفایت
نمیکند در تصرف نمودن در خانه کسی یا در باغ کسی بلکه لابد است از تحقق ارتباطاتی ازاین مقدار بلکه مذکور شد
مثل صلاح مالک یا صداقت او یا قرابت او با متصرف پس هر یک از اینها معنی اسلام معنی اذن او هست صلاح
طرفین معنی است بعلاوه و هکذا هر یک تصرف که صلاح طرفین من غیر [illegible] موصل باشد صلاح طرفین
یا قرابت موصل ان هست بعلاوه و ظاهر اینست معتبر در اذن شاهد حال علم برضای مالک است ظن کفایت
نمیکند مگر در صحاری متسعه که ظاهر فقها اینست که ظن برضای مالک را کافی میدانند تتمیم کلام است تعارض
میشود مابین اقسام مذکوره در اذن مثل اینکه قال ناطق برضاست و حال ناطق برخلاف ان پس اذن صریح
مقتضی رضای مالکست بتصرف مثل اینکه میگوید براضیم که در این لباس من نماز بعمل اورده باشی و حال او
شهادت میدهد برخلاف ان مثل اینکه اینقول را از راه خوف یا از استهزاء است که بر وجه مانند است متخصص
است که در اینصورت عمل بمقتضای حال است و اعتماد به بقول در اینوقت که مفروض شده نیست و همچنین
هرگاه قول مقتضی علم رضا بوده و حال مقتضی رضا باشد در هر دو صورت عمل بمقتضای حال لازم است و
ببینادی از او مانست که این تعارض واقع میشود مثل اینکه کسی بکسی اظهار میکند بیا بخانه ما و حال او شهادت
میدهد که این اظهار قلبا نیست بلکه من باب تعارفات است و ظاهر پیش که قلبا راضی باین مطلب نیست عمل
بمقتضای قول در اینصورت نمیتوان نمود **مطلب هفتم** هرگاه کسی نماز کند در جامه که مالک منفعت او نبوده
باشد و ماذون نیز نبوده باشد از قبل صاحب او نه صریحا و نه باذن فحوی و نه باذن شاهد حال در اینصورت اگر عالم بوده
اثم و نماز او باطل و اعاده ان لازم است و اگر فراموش کرده باشد خالی از این نیست یا ناسی موضوع بوده یا ناسی
حکم اما ناسی موضوع مثل اینکه میدانست که این ثوب مال او نیست و همچنین ماذون از جانب مالک ان
نیست و در ان نماز بعمل اورد لکن در وقت پوشیدن ان و نماز کردن در ان فراموش کرد بعد از نماز متذکر شد
اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و تدارک ان لازم نبوده باشد اگرچه متذکر بحقیقت حال شود در
وقت نماز و اما ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اگر این نسیان از
تقصیر او بوده باشد مثل اینکه بی مبالاتی و مسامحه در ضبط ان نموده تا فراموش شود در اینصورت ظاهر اینست

که نماز

١٤٠٦ که نماز او باطل و اعاده ان لازم بوده باشد و اگر این نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد مثل اینکه فاهل یا بر هوشید بدون انکه قصدا او
مسامحه در ان بوده باشد یا اینکه مکرر تذکر این حکم بود بجوری که مطمئن شد که از خاطر او محو نخواهد شد لکن خلاف ان
بظهور رسید و محو شد یا عدم تقصیر در اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده و اعاده ان لازم نبوده باشد اگرچه اعاده
اقرب باحتیاط و اوفق بسبیل نجاتست و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد مثل اینکه نماز در لباس بعمل اورد باعتقاد
اینکه لباس از خود اوست یا ماذون بوده در تصرف در ان یا اینکه ذو الید او را ماذون نمود که نماز در این لباس
نماید بادعای اینکه انجام از اوست یا اینکه اکتفا بهمان ذو الید بودن او نمود و نماز را در ان بعمل اورد ظاهر اینست
در جمیع این صور نماز صحیح بوده و تلافی لازم نبوده باشد اگرچه عالم شود بحقیقت حال در اثنای وقت **مطلب هشتم** هرگاه
مالک ثوب مغصوب ماذون نماید در نماز کردن در ان ثوب پس این اذن یا نسبت بغیر غاصب میباشد یا بالاختصاص
بخود غاصب یا مطلق خواهد بود اول انست که مالک لباس کسی را غصب نمود بشخص دیگر و مالک ان لباس همان
شخص معین را ماذون نمود که نماز در ان لباس نماید در اینصورت بی اشکال نماز ان شخص در ان جایز و بی عیب خواهد
بود خواه این اذن اذن صریح بوده باشد چنانچه مذکور شد یا اذن فحوی یا شاهد حال هر یک که بوده باشد کفایت میکند
در حکم بصحت نماز و مخفی نیست این حکم مختص بماذون است پس در حق غیر ماذون متحقق نیست دوم انست
که این اذن نسبت بغاصب است و فی الحقیقه اذن هم بوده باشد در اینصورت نماز غاصب در ان لباس مغصوب صحیح خواهد
بود اگرچه اثم بوده باشد در استعمال خارج نماز اگر اذن مختص بحالت نماز بوده باشد و کاه است در این صورت اذن
فحوی در حق غیر غاصب متحقق میشود بنابر اینکه هرگاه مالک راضی بوده باشد بنماز غاصب در ان پس برضای او
در نماز دیگران در ان لباس بطریق اولی خواهد بود سیم انست که اذن مالک در نماز در ان بطریق الاطلاق یا بعموم
بوده در اینصورت نماز کردن غیر غاصب در ان بی اشکال خواهد بود و اما نماز خود غاصب محل اشکالست نظر
بعدم معلومیت انصراف الاطلاق یا عموم در حق غاصب بجهة انکه مناط در نماز در لباس غیر تحقق اذن از مالک است
در حق هر کسی که متحقق شد بی اشکالست اگرچه غاصب بوده باشد و در صورت عدم تحقق اذن نماز جایز نیست
اگرچه غیر غاصب بوده باشد بنابراین فرقی مابین غاصب و غیر غاصب در این باب نخواهد بود مگر اینکه غالب این است
که غاصب مغضوب مالکست رضای او در تصرف او معلوم نیست بلکه غالبا معلوم العدم است **مطلب نهم**
واجبست بر مردان ستر عورتین در حال نماز و همچنین در غیر حالت نماز لکن بشرط حضور ناظر محترم چنانچه
بیان خواهد شد و مراد بعورتین که ستر ان بر مردان واجبست در نماز بنابر مشهور و مختار مابین اهل العلم قبل و
دبر است و مراد بقبل نفس ذکر و خصیتین است و مراد از دبر نفس مخرج یعنی محل خروج غایط است پس عانه
که عبارت از محل روئیدن موست خواه ذکر از عورت نیست و همچنین است عجان که عبارت از ما بین ذکر و مخرج

١٤٠٧ و همچنین دو طرف مقعد و فرج دیگر در تحدید عورت مردانست که عورت عبارت از ناف تا زانو و قول سیم مثل
انست در بلاد و لکن بخلاف اینست در نهایه یعنی عورت عبارتست از ناف تا نصف ساق و این دو قول ضعیف است
و مخفی نماند چنانچه واجبست بر مرد ستر عورتین در نماز هم چنین شرط صحت نماز نیز هست پس هرگاه کسی نماز
کند با کشف عورتین یا احدهما خالی از این نیست یا عمدا خواهد بود یا نسیانا یا جهلا پس اگر عمدا بوده باشد
اثم و نماز باطل خواهد بود و اگر نسیانا بوده باشد ناسی موضوع بوده باشد یعنی میدانست عورت او منکشف است
لکن در حال نماز فراموش کرد که عورت او منکشف است تا عورت را بپوشاند یا ناسی حکم مثل اینکه فراموش
کرد که ستر عورتین در حال نماز واجبست در هر دو صورت نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل بموضوع
بوده باشد یعنی نمیدانست که عورت او مستور نیست بلکه معتقد این بود که عورت او مستور است بعد از فراغ
از نماز مطلع شد که عورت او مستور نبوده ظاهر اینست که نماز او در اینصورت صحیح بوده باشد اگرچه عالم
شود بحقیقت حال در وقت و انچه مذکور شد در حق مردانست و اما عورت زن که ستر ان در نماز لازم است
پس زن یا حره است یا امه یعنی ازاد است یا کنیز پس اگر حره بوده باشد واجبست در حق او جمیع بدن
خود را در حال نماز بپوشاند مگر رو و دو کف و دو قدم بنابر مشهور مابین اصحاب و مختار مابین اقوال در اداء
از رو که ستر ان بر زن در حال نماز لازم نیست و کشف ان مضر بصحت نماز نیست ان مقداریست که شستن
ان در وضو واجبست پس علاوه بر این مقدار لازم است که مستور بوده باشد بلکه بعض از مقداری که غسل
ان در وضو لازم است میباید من باب المقدمه پوشانیده شود تا ستر انچه لازم است متحقق شود و از انچه
مذکور شد ظاهر شد که بر زن لازم است که گوش و موی سر را در حال نماز بپوشاند و اما کف پس ظاهر اینست
که مراد از ان از زند بوده باشد تا سر انگشتان و مراد از زند محل اجتماع استخوان ساعد و کف است بنابر این باید
چیزی از پائین تر زند بپوشانیده شود تا مشخص شود تحقق ستر انچه لازم است که مستور باشد بلکه اسلم این است
پشت دو کف نیز پوشانیده شود و اما قدمان پس ظاهر اینست که مراد از قدم تا سر انگشتان پاست تا محل
اجتماع استخوان ساق و قدم پس این مقدار مکشوف بودن ان مضر بصحت نماز زن نیست لکن چنانچه در
رو و کف مذکور شد قلیلی پائین تر از مفصل را بپوشاند تا مطمئن شود که مقدار لازم را پوشانیده خواهد بود
بنابراین پس مکشوف بودن پشت قدم مضر بصحت نماز زن نیست پس ستر عقب پا که عبارت از پاشنه پا
بوده باشد لازم نیست و اما باطن قدم پس نظر باینکه در حال القیام مستور است بسبب ملاصق ان بزمین و در حال
سجده مستور است بجامه که زن پوشیده است و همچنین در حال الجلوس مستور است بجامه و بعض اعضا
زن بنابراین محتمل نخواهد داشت که گفته شود که کشف ان مضر است یا نه اگرچه ممکن است که گفته شود چونکه

متعارف

١٤٠٨ متعارف و معهود است که باطن قدم مستور بوده باشد چنانچه بیان شد پس احتیاط مقتضی اینست که بطریق متعارف
و معهود معمول داشته شود و فرقی در انچه مذکور شد مابین وجود ناظر و عدم ان پس اگر فرض شود
احدی در انجا نبوده باشد لازم است رعایت انچه مذکور شد کرده باشد اگرچه فرض شود در شب تار در موضعی بوده
باشد که قطع داشته باشد احدی در انمکان نیست و نخواهد بود باز لازم است انقدار که مذکور شد بپوشاند
و نماز کند پس اگر اخلال باین نماید کلا او بعضا نماز باطل خواهد بود اگرچه قاطع باشد که احدی در انمکان نیست و
نخواهد بود بلی هرگاه ناظر نامحرمی بوده باشد کاهست این مقدار که مستثنی شد نیز لازم میشود که پوشانیده باشد
و اما هرگاه مخالفت نماید یعنی با وجود ناظر نامحرم که ستر بر او لازم بوده باشد رو را نپوشاند و نماز کند ظاهر
اینست که نماز او باطل نبوده باشد اگرچه بر ترک ستر در چنین صورت اثم میباشد و انچه مذکور شد احد اقوال در مسئله
قول ثانی انست که ستر راس بر زن در حال النماز لازم نیست بنابراین هرگاه مجموع سر مستور نبوده نماز او صحیح خواهد
بود و اینقول شاذ و ضعیف است قول سیم در مقابل اینست که ستر جمیع اجزاء بدن بر زن در حال نماز لازم است
اگرچه کفین و قدمین بوده باشد سوای وجه و بعضی وجه را نیز استثنا نموده اند پس ظاهر کلام این بعض انست
که لازم است بر زن ستر جمیع اجزاء بدن اگرچه کفین و قدمین و رو بوده باشد مگر مقداری از پیشانی که با ان
متحقق میشود ستر این مقدار واجب نیست و این دو قول نیز اگرچه ضعیف است لکن رعایت این مهما
امکن بی عیب است و اما هرگاه زن کنیز بوده باشد پس در حال نماز ستر سر کردن او بعلاوه رو و کفین
و قدمین لازم نیست پس نماز کنیز صحیح است اگرچه مجموع سر و گردن ان منکشف بوده باشد و همچنین است
دختر غیر بالغه مقصود اینست صحت نماز کنیز موقوف بستر راس و رقبه او نیست و بلعدم ان نماز او صحیح است
لکن مستحب است در حق او رعایت ستر سر کردن است و قول بوجوب چیست ان ضعیف است مثلا احتمال الحرمت در
کلام شیخ صدوق و مستند ان ضعیف است چنانچه در محل خود بیان نموده ایم مطلب دهم واجبست در حق مردان
و زنان در حال نماز ستر عورت نمایند پس هرگاه اخلال بان نمایند نماز باطل خواهد بود خواه عمدا بوده باشد
یا نسیانا یا بتفصیلی که بیان شد و اما با جهل بموضوع مثل اینکه ضعیف مثلا نمیدانست که گوش او مکشوف
بوده بعد از نماز مطلع شد ظاهر اینست که نماز در اینصورت صحیح بوده باشد چنانچه در حق مردان بیان شد و فرقی در
این باب مابین مرد باشد یا زن نمیباشد پس در صورت نسیان نماز هر دو باطل و در صورت جهل بموضوع نماز
هر دو صحیح میباشد و اینها در صورتیست که متذکر شد در صورت نسیان یا عالم شد در صورت جهل بعد از
فراغ از نماز و اما هرگاه در اثناء نماز بوده باشد پس این یا در صورت جهالت یا صورت نسیان پس در این
دو مقام است **اول** انست که عورت او منکشف بوده و این شخص جاهل بوده و در اثنای نماز عالم شد بحقیقت حال

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

این منقسم میشود بچند قسم زیرا که بعد از علم بحقیقت حال این شخص یا متمکن از تحصیل ساتر هست بنحوی که مستلزم
فعل منافی نبوده باشد یا نیست و در صورت ثانیه بعد از قطع نماز یا متمکن خواهد بود از تحصیل ساتر یا نه و در صورت
تمکن این در سعه وقت است یا در ضیق وقت اول آنست بعد از علم بحقیقت حال متمکن بوده باشد از ساتر عورت
بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد در این صورت بعد از علم بحقیقت حال و قبل از ستر عورت یا مباشر
فعلی از افعال واجبه صلوة شده است و در صورت عدم مباشرت یا فصلی متخلل شده ما بین علم بحقیقت حال
و ستر عورت یا نه در صورتیکه عالم بحقیقت حال شد و مباشر فعلی از افعال الصلوة نشد و فصلی هم
متخلل نشد یعنی بعد از اطلاع بلا فصل ستر عورت نمود و نماز را اتمام نمود من غیر اشکال نماز صحیح
خواهد بود و دور نیست در صورتیکه فصلی متخلل شده باشد لکن مباشر فعلی از افعال نماز نشده
باشد باز نماز صحیح بوده باشد و اما هر گاه قبل از ستر مباشر فعلی از افعال واجبه شده باشد در اینصورت
نماز او باطل است دویم آنست که بعد از علم بحقیقت حال متمکن از تحصیل ساتر با عدم فعل منافی نبوده
باشد در اینصورت یا وقت مضیق است بنوعی که اگر نماز را قطع نماید و بتحصیل ساتر نماید متمکن
از درک رکعت از نماز در وقت با ستر عورت نخواهد بود یا موسع است در صورت اول لازم آنست
که نماز را اتمام نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفا نماید در رکوع و سجود با ایماء بدل هر یک از آنها و در صورت
ثانیه لازم است قطع نماز نموده بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید سیم آنست که متمکن از تحصیل
ساتر نبوده باشد اگرچه با قطع کردن نماز بوده باشد در اینصورت قطع نماز جایز نیست بلکه لازم است در همان
حالت نماز را اتمام نماید لکن در رکوع و سجود چنانچه مذکور شد اکتفا نماید با ایماء بسر بدل هر یک و
فرقی در اینحال ما بین ضیق وقت و سعه آن نمیباشد در صورت امن از ناظر محترم ایستاده نماز نماید در حال
قیام و در صورت عدم امن ایستاده نماز نماید جالسا و در صورت و در اینصورت سابقه که نماز را ایستاده اتیان مینماید
در صورت امن از ناظر احتیاط در دین مقتضی اینست که دست را بر عورت بگذارد مثل نمانی در صورت نسیان
یعنی عالم بود بکشف عورت قبل از نماز و در حال اتیان بنماز فراموش کرده و در اثنای نماز متذکر شد در این
صورت اگر متمکن از تحصیل ساتر بوده باشد و وقت موسع بوده باشد قطع نماز لازم است پس قطع نماز مینماید بعد از
ستر عورت استیناف نماز نماید و ظاهر اینست که قطع نماز لازم باشد اگرچه متمکن از ستر در اثنای نماز بوده باشد
با عدم فعل منافی و اما هر گاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در اینصورت قطع نماز جایز نیست لکن
نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر بجهة رکوع و سجود اکتفا نماید بایماء بسر و در صورت علم
امن از ناظر اتمام نماز نماید نشسته و اما در صورت ضیق وقت پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر عورت

بوده

بوده بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت نموده نماز را اتمام نماید و اگر متمکن از ستر عورت
باین نحو نبوده باشد بر همان حالت نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر و نشسته در صورت علم امن
با وضع ید بر عورت و ایماء بسر بجهة رکوع و سجود مطلب هم آنست که شرطیت ستر عورت مختص بفرایض نیست
بلکه عام است خواه صلوة مفروضه بوده باشد یا نافله معنی شرطیت ستر در نافله آنست که با عدم آن نافله باطل
و دور نیست با علم و شعور اثم نیز بوده باشد و همچنین ظاهر اینست شرطیت ستر عورت مختص نیست بفرایض
یومیه بلکه ثابت است در جمیع صلوات مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز آیات بلی کلامی که هست در اینست
که نماز میت هم مثل سایر صلوات است در این باب پس هر گاه کسی خواهد که نماز میت نماید عورت او مستور
نبوده باشد لازم است اول ستر عورت نموده بعد از آن شروع بنماز میت نماید مرحوم شهید و محقق ثانی رفع
درجتهما چنین فرموده اند و مختار در نظر حقیر خلاف اینست پس ستر عورت در نماز میت لازم نیست بنابراین
صورت امن از ناظر یا تمکن از ستر عورت هر گاه ترک ستر عورت نموده نماز میت نماید نماز صحیح خواهد بود لکن
این در صورت امن از وجود ناظر است و اما هر گاه ایمن از وجود ناظر نبوده باشد بلکه ناظر موجود بوده باشد در اینوقت
ممکن است که تفصیل داده شود ما بین اینکه متمکن از ساتر بوده یا نبوده باشد پس اگر متمکن از ساتر بوده باشد و مع ذلک
ترک ستر عورت نموده باشد با وجود ناظر بهمان حالت اتیان بنماز میت نموده باشد ظاهر اینست در اینصورت
نماز صحیح بوده باشد و اما هر گاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در اینصورت با وجود ناظر اتیان بنماز میت ایستاده
نماید ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد نظر باینکه نماز ایستاده در اینصورت مامور به نیست نظر باستحاله انفکاک
قیام از قبیح پس در اینصورت متعین است که نماز میت را نشسته بعمل آورد پس صلوة قائما مامور به
در این حالت نخواهد بود مخفی نماند این در صورتی است که متمکن از ستر عورت مطلقا نبوده باشد اگرچه بوضع
دستها بر قبل بوده باشد مثل کسی که فرض شود مقطوع الیدین بوده باشد و اما هر گاه متمکن از وضع ید بر قبل بوده
باشد در اینصورت محل کلام خارج است بلکه در چنین صورت لازم است وضع ید بر قبل نماید و دبر
مستور است بچیزی که محیط بآن است از دو طرف و این نماز مشتمل بر رکوع و سجود نیست تا اینکه
باعث کشف عورت شود پس در چنین صورت لازم است بنماز ایستاده اتیان نماید با وضع ید بر قبل
مشخص شد که این در صورت وجود ناظر است و اما در صورت انتفای ناظر یا تمکن از ستر عورت میتواند
ترک ستر عورت نمود اتیان بنماز با مکشوفیت عورت نموده باشد چنانکه بیان شد بلکه آنچه مذکور شد یعنی
با وجود ناظر و عدم تمکن از ساتر لازم است ترک نماز ایستاده نموده و اتیان نماید بنماز نشسته این در
صورتیکه کسی در اینجا نبوده باشد که بتواند اتیان بنماز ایستاده نماید ظاهر است و اما هر گاه کسی باشد که متمکن

از نماز ایستاده بوده باشد یا اجتزاء بهمان نماز میتوان نمود یا لازم است آنکسی که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد
اتیان بنماز ایستاده نماید محل اشکال است نظر باینکه واجب واجب عینی نیست که مطلوب بوده باشد در حق
هر مکلف عینا تا اینکه تواند هر کس بقدر مقدور خود اتیان بمکلف به نموده باشد بلکه واجب کفائی است مفروض
اینست نماز میتی که واجب میباشد نماز ایستاده آن در صورت عجز مکلفین بالمره هم از نماز ایستاده تاملی
نیست در جواز اتیان بآن نماز نشسته در حق هر مکلف که بوده باشد و دیگر اینکه نیز اجتزاء بآن میتوان نمود و اما
هر گاه فرض شود بعضی متمکن از اتیان بآن نماز قائما بوده باشد و بعضی متمکن نبوده باشد و هر یک نیز عالم بحال
دیگری بوده باشد در اینصورت اکتفا نمودن کسی که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد بفعل کسی که اتیان بنماز نشسته
نموده بسیار مشکل است نظر باینکه اخلال بواجب کفائی در صورتی جایز است که دیگری بعمل آن باید
و مفروض اینست که اتیان بنماز ایستاده نشده است با تمکن از آن پس لازم است در حق متمکن از قیام اتیان
بنماز قائما نموده باشد بنابراین تجویز کردن اتیان بنماز جالسا در حق کسی که متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد
در چنین صورت که مفروض اینست دیگری متمکن از نماز ایستاده میباشد خالی از اشکال نیست نظر باینکه
واجب کفائی با تمکن از قیام نماز ایستاده است و مفروض اینست که اتیان بآن ممکن است پس با امکان
اتیان بآن ایستاده عدول از قیام بجلوس بی صورتست اگرچه این شخص بخصوصه متمکن از نماز ایستاده
نبوده باشد و لکن چونکه مطلوبیت عینی منتفی است بلکه کفائیست و مطلوب شارع بنحوی که مطلوب بوده اتیان
بآن در حق دیگری ممکن هست پس تعلق امر شارع در چنین صورت بغیر نماز ایستاده معلوم نیست و همین
قدر کفایة میکند در حکم بعدم جواز و هو المطلوب مطلب نهم در مسائل متفرقه مناسب این مقام است مسئله اولی
ستر عورت چنانچه واجب است در نماز واجب است در اجزای منسیه از نماز و اما لزوم آن در سجده سهو معلوم
نیست بلکه ظاهر اینست که در سجده سهو لازم نبوده باشد پس سجده سهو با عدم مستوریه عورت صحیح خواهد بود و هم
چنین است سجده شکر و سجود تلاوة مسئله ثانیه سابق بیان شد که ستر عورت واجب است در نماز خواه
ناظری در اینجا بوده باشد یا نه بلکه هر گاه در شب تار در مکانی بوده باشد که قاطع باشد بانتفاء ناظر از نماز ناظری در اینجا
نخواهد رسید باز ستر عورت لازم است کلامیکه هست در اینست که ستر بچه نحو متحقق میشود پس میگوئیم ستر
عورت باین نحو متحقق میشود که اگر فرض شود ناظری در این مکان بوده باشد و موانع رؤیت منتفی بوده باشد
و نظر نماید بطریق متعارف رؤیت عورت متحقق نشود و این متحقق میشود بستر عورت از پیش و عقب اما
جانب راست و جانب چپ پس مستور بران است پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنابراین هر گاه این معنی
متحقق شد ستری که شرط صحة نماز است متحقق شده اگرچه در بعضی حالات نماز رؤیت نسبت بخود مصلی

ممکن

ممکن بوده باشد مثل اینکه نماز در صحرا ایستاده بعمل آورد و در این صورت در حال میل برکوع که ما است رؤیت عورت
بخود متحقق میشود و ظاهر اینست مثل این مضر بصحت نماز نبوده باشد بالجمله ستر عورت از تحت لازم نیست مگر
در صورتیکه فرض شود که کسی اتیان بنماز نماید در بالای سقف و آن سقف سوراخی باشد بتحت و این شخص
پاهای خود را بر سوراخ بگذارد و در تحت شخصی بوده باشد هر گاه نظر ببالا نماید عورت او را ببیند در اینصورت
دور نیست که ستر از تحت نیز واجب بوده باشد مسئله ثالثه لازم است رعایت ترتیب ما بین ثوب و گیاه و گل
پس در صورت امکان لباس جایز نیست عدول از لباس بستر عورت بمثل گیاه و برگ درخت و در صورت
علم تمکن از لباس جایز است ستر عورت نماید بگیاه بلکه با امکان ستر بگیاه رعایت آن لازم است و عدول
از آن و نماز عاریا جایز نیست و لازم است تقدیم گیاه بر گل و در صورتیکه متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده
باشد در اینوقت معین است که با امکان ستر عورت نماید بگل و احتیاط اینست که اینقدر بمالد که حجم
عورت مستور شود و در صورت علم تمکن از آن در وقت نماز را برهنه میتواند بعمل آورد چنانچه سابق ترتیب
که مذکور شد بلکه نماز عاریا در صورت مفروضه متعین است یعنی جایز نیست تاخیر در نماز نماید تا متمکن
از ساتر بشود بلکه لازم است رعایت وقت نماز و در کیفیت نماز در اینوقت اگرچه خلاف بسیاری
هست میان فقها لکن ظاهر اینست نماز ایستاده بعمل آورد در صورت امن از ناظر و نشسته بعمل
آورد در صورت علم امن از ناظر و علی التقدیرین جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه
معین است ایماء بسر بدل هر یک از رکوع و سجود چنانچه سابق اشاره باین شد ایمای بجهة سجود را
بیشتر پائین بیاورد و ظاهر اینست در صورت ایماء بجهة سجود لازم بوده باشد که بلند نماید چیزی را که سجده
بر آن صحیح بوده باشد تا پیشانی را بر ما یصح السجود علیه بگذارد بلکه بدست خود بلند نماید یا بخود دیگری مخفی نماند مراد
بناظری که در اینمقام موجب عدول است از قیام بجلوس ناظر است که ستر عورت از آن واجب بوده باشد پس هر گاه
کسی در اینجا بوده باشد که ستر عورت از آن لازم نبوده باشد مثل زن یا کنیز یا طفل و همچنین در اینصورت عدول از قیام
بجلوس جایز نیست بلکه لازم است که نماز ایستاده بعمل آورده باشد و ظاهر اینست که چنین بوده باشد اگرچه
شخص کوری در اینمکان بوده باشد پس نماز در اینصورت باز ایستاده خواهد بود مسئله چهارم ظاهر اینست
که لازم نبوده باشد بر عاری در حال نماز خواه ایستاده باشد یا نشسته دست خود را بر عورت خود بگذارد رفع
کند اگرچه رعایت این اقرب باحتیاط و اوفق بطریقه نجاة است مخفی نماند که آنچه مذکور شد که وضع ید بر عورت
لازم نیست نسبت بصحت نماز است یعنی صحت نماز در چنین صورت توقف ندارد بوضع ید بر عورت
و اما هر گاه ناظری بوده باشد گذاشتن دست بر عورت بجهة ستر از ناظر ظاهر اینست که لازم بوده پس هر گاه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از غیر ستر که ظاهر میشود صورت نشست اگرچه باعتبار صحت صلوة وضع دست لازم نیست ولکن احوط
ازاله ناظر لازم است مسئله سیم اگر واجبست بر فاقد ساتر تاخیر نماید تا اخر وقت یا این مسئله منصوص
صورت میشود اول است مکلف عالمست که ممکن از ساتر اخواهد شد اگرچه نماز را تاخیر نماید تا اخر وقت
در این صورت بر اشکال تاخیر لازم نیست بلکه حکم همان تاخیر نیز ممکن نیست بلکه اول واجب عاجز بفضیلة
اول وقت مقتضی همان صادر عند صورت ثانیه یعنی عالم هست که تا اخر ممکن از ساتر
خواهد شد در این وقت ظاهر این است که تاخیر لازم نیست صورت ثالثه است که عالم نیست که ممکن از ساتر و عالم نیست
ازاله هیچیک نیست در این صورت نیز ظاهر این است که تاخیر لازم نیست و باید خواه ممکن از ساتر منظور نیست و خواه نا
باخیر لکن احوط در صورت ظن بتمکن تاخیر است مسئله ششم لازم نیست بر جماعتی که فاقد ساتر میباشند
نماز را فرادی بجا نیاورند بلکه جایز است فرادی بجا آورند لیکن جماعت قول با انکار جماعت در اقسام
واشکال بر جواز جماعت نیست کلا سیکه هست اینست بعد از اتیان ضعفا بر انکه امام و مأموم کلا لازم است
نماز را قائما نشسته بوده باشند و امام کلا است اشاره نماید بدل رکوع و سجود و اختلاف کرده اند در جواز امتمام
کرایا مأموم مثل امام است در اینکه بدل رکوع و سجود بایماء عاجز باشد یا انکه خیر بلکه لازم است رکوع و سجود
نماید ظاهر اول است پس فرق در این باب مابین امام و مأموم نخواهد بود لکن امام موظف نشسته و وسط
مأمومین بجهة آنکه از برای امام مقام سر بلند بودن است و مأمومین موظف باشکالیکه در اینمقام میتوان نمود در اصل
شرعیت جماعت وجه واضح فی این است که با تمکن از نماز ایستاده نماز نشسته نباید بجا بیاورند و لکن در
این مسئله منافی ادله قوی مطلب مقتضی این است اگفته شود کسی که ممکن از ساتر نبوده و بنا در صحت
امن از وجود ناظر لازم است نماز ایستاده نماید و در صورت علم امن از ناظر لازم است اتیان نماز نشسته
نموده و بنا در وجه این فرق باشخاصی که ممکن از ساتر نیستند هرگاه هریک دور شوند از دیگری بدیگری
شود لذا در هر ناظر نماز ایستاده میتوانند نمود و هرگاه نماز را جماعت نمایند در اینصورت هریک نسبت
بدیگری ناظر است و لهذا لازم است نماز را نشسته بجا آورند بنا بر این در الحقیقه اقوی در اینجا
رابع بین میشود که حکم شود بجواز نماز نشسته با تمکن از نماز ایستاده جواب از ادله این اشکال در اینجا
اینست که این استجاره است در مقابل فرض اعتنا بان نیست چه شود شرعی که در نماز نشسته جماعت
شود و قرار بر وجه بنا از شرعی که مترتب میشود بنماز ایستاده مترتب بعد از وقوع انکه میتوان گفت در وقت
هریک از دیگری مستلزم اینست که بگوئیم باعدم تحقق ناظر عرفا مسمی است مسافر هنوز صورت
جماعت در باقی فیه ظاهر این است لازم نبوده بلکه تا قابل جماعت بوده باشد صحت مقتدی منوط

جایز نبوده بنا بر این در این مطلب دعای نفی ظاهر خود مسئله هشتم یا جایز است کسیکه عورت
او مستور بوده بنا بر اقوی نماید پس این اما می که در تحریر این مطلب از عبارت خلاف ظاهر میشود لکن این
مسئله این است که تحریر شود بر اقوی قائل بقاعده لایسقط میسور بمعسور تمکن از تحصیل ستر و رکوع و سجود عورت نموده بنا بر اشکال در جواز این شخص مستور العورة میتواند نماز را
لکن ممکن از تمام نبوده بنا بر اشکال در جواز این فرض خواهد بود و اما اگر فرض شود که ممکن از تمام نبوده بنا
لکن ممکن از رکوع و سجود نبوده بنا بر این صورت دو صورت است یکوئیم که بر این قادر است جایز بوده بنا بر رکوع و سجود امام
بطرز ایماء باشد و رکوع و سجود این بطرز متعارف بنا بر اشکال دیگری که در این مقام میتوان نمود این است
بیان شد تا کسی که ممکن از ستر عورت همین نیست در صورت امن از ناظر لازم نیست ایستاده نموده بنا و در صورت
امن از ناظر نشسته و اما رکوع و سجود در هر دو حال لازم است که با ایماء بوده بنا مشخص است و جه بودن
از رکوع و سجود متعارف با ایماء بجهة ظهور عرفی است که عبارت از سر بزیر بوده بنا با نیت این موقوف
بر اینست که ادعاء کنیم تعدد ایت از رکوع و سجود مستلزم ظهور عرفی بوده بنا و این مسلم نیست چه ممکن است
ادعاء بجهة رکوع و سجود با اتمام اجزاء بدن بجهتی عرفی ظاهر شود و در فرض عدم امکان در سجود اشکالی
در امکان این در رکوع نمیباشد پس میباید تفرقه شود مابین رکوع و سجود بنا بر این فرق حکم شود رکوع
بطرز متعارف بوده بنا و سجود بطرز ایماء جواب این فرض همان است که این استجاره باشد در مقابل
فرض بنا بر مفروض چنین ظاهر میشود که اعتبار به مرتبه عرفی در شارع مجهول عرفا از رکوع بایماء مقرر نیست
مسئله نهم ظاهر اینست که اگر بدکر شد غیر ممکن از ستر عورت در صورت علم امن از ناظر اتیان نماز نشسته
این در صورتیست که نماز را جالس بوده بنا بر کسر عورت نشسته بنا و لازم نبود بنا و اما اگر
ناظر موجود باشد ولکن ناظر از جلو کسی است که عورت او نسبت بناظر نیست مثل اینکه ناظر در طرف راست شخص
باشد ظاهر اینست در چنین صورت متعین است که نماز ایستاده بوده بنا عدول از قیام جایز نیست
لیکن در چنین صورت متعین است که نماز ایستاده بوده بنا عدول از قیام جایز نیست
لکن در جانب خلف این شخص میباشد و ملتفت نیست تا مزاحم این شخص از نماز نماز مکان خود در
بین نخواهد بود بنا بر اینکه ناظر موجود است و عدول از قیام قبل از رکوع در این شخص در چنین حالت ظاهر اینست که جایز نبوده بنا و اما اگر
هر کسی ممکن شود از جهتی که بدان کنار ستر بکلی نبوده و عورت را بپوشاند باید یا لازم است ستر قبل از اتیان
نماید یا ستر بر ایماء بدل رکوع و سجود در چنین حالت ظاهر اینست که در بدو وقت مخیر بوده
نظر بانکه ایماء بدل رکوع و سجود در چنین حالت ظاهر و صحیح و معلل است بر بدو و ظاهر در بر بقاء

رکوع باستر بر میگردد شود علت عدول از رکوع و سجود بایماء منتفی میشود انتفاء علت مستلزم انتفاء معلول
پس در چنین صورت رکوع و سجود متعین خواهد بود و الخ مذکور شد و اما اگر ایمن نبوده باشد از دخول
ناظر باید در صورت اول نماز ایستاده بخواند بایماء رکوع و سجود و در صورت ثانیه نماز نشسته بخواند باید با رکوع
و سجود لکن در صورت امن از ناظر نماز ایستاده صحت اتمام مذکور شد مع بیان است و اما در صورت علم
امن از ناظر چون نماز نشسته صحیح باشد در چنین صورت هرگاه قبل از ستر نماز باید بان چیز نماز ایستاده خواهد
بود پس ستر قبل در چنین صورت اولی خواهد بود مگر اینکه کسی بگوید اگر چیز باستر بر میگردد چیز نماز
نشسته خواهد بود لکن نماز با رکوع و سجود و بجای ایماء در صورت مستور بودن حالت امن از ناظر
ایستاده صحیحا با رکوع مسلم ظاهر میشود که حالت نماز نیست مگر اینکه گفته شود نیت قبل این صورت نظر بعدم تمکن از ستر
و اما در صورت علم امن از ناظر پس ما در دو حالت مابین اینکه نماز ایستاده بجا بیاوریم با ایماء بدل رکوع و سجود نشسته
بوده بنا با رکوع و سجود نماز با رکوع و سجود اگرچه نشسته بوده بنا اولی است از نماز ایستاده با ایماء بدل رکوع
و سجود و ممکن است جواب از این بان قوی اداء موجب قیام بنماز مقتضی اینست که بگوئیم رعایت قیام در نماز
لازم است مگر در صورت علم امکان و در این صورت هرگاه حکم کنیم بستر قبل بان چیز ممکن از نماز جالسا
بوده پس ستر قبل بنا بان لازم است بعلت وصول بحد رکوع چونکه رکوع و سجود مستلزم بلد و محیح است
ایتانا بدل انحنا و اگر فرض شود که تمکن بوده بنا از ستر قبل بان در حالت قیام و ستر بر بان در
حالت رکوع و سجود باشکال مرتفع میشود بالمره مسئله یازدهم است هرگاه کسی متمکن بوده بنا که در
لباس نجس و اما در وقت بوده مابین انکه نماز عاری بوده بنا با ایماء بجهة رکوع و سجود یا نماز در لباس نجس
باشد با رکوع و سجود بعضی ترجیح نماز عاری داده اند و بعضی ترجیح نماز با لباس نجس و اما در این
بتفصیل شرح داده محتاج نزد حقیر قول اشاعت پس نماز در لباس نجس در چنین صورت جایز نبوده بلکه
بلی هرگاه مفروض داعی در صلوة در لباس نجس بوده بنا مثل بیرون هوا در این صورت امر دیگر
کلام در صورت اختیارات پس هرگاه ضرورت داعی بر لبس ثوب نجس شود حتی در حالت نماز
در این وقت نماز در همان لباس نجس بجا بیاورد مسئله دوازدهم هرگاه ساتر نداشته باشد و ممکن
از خریدن آن بوده بنا بر اینست لازم است اگرچه بنا بر اینکه از شرائط مشروط بوده بنا بحال تحصیل ساتر رضا امکان
لازم است خواه بنا بر اینکه بوده بنا یا باستعاره یا اگر فرض شود کسی لباس در چنین صورت باو
هبه نماید و نیت قبول آن لازم بوده بنا و قبض و مکالمات حج ظاهر است نظر بانکه حج
واجب مشروط است تحصیل مقدمات آن واجب نیست و لهذا اگر کسی حاضر نباشد که هبه نماید که کفایت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

١٧٧ نخواهد داشت باز شبهه در جواز اتیان بنماز نخواهد بود اگرچه بعض اجزای نماز بعد از بلوغ قبل از انقضاء
وقت واقع شده در اینصورت نیز با عدم ستر رأس و رقبه اتیان بنماز میتواند نمود و اما هرگاه چنین
نبوده باشد خواه عالم بوده باشد باینکه بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را خواهد داشت یا یک رکعت از آنرا
وجه اشکال در اینصورت اینست که نماز ظهر در حق هر شخص مطلوب نیست مگر یک نماز این یا مستحب است
یا واجب مفروض اینست این دختر علم دارد ببلوغ خود در اثنای وقت بل مشغول است که نماز ظهر مطلوب در حق
او نماز ظهر واجبی است پس نماز ظهر مستحبی در حق او مطلوب نیست ثمره این است در صورتی که با علم باین
مذکور در اتیان بنماز ظهر نماید ثمره بر آن مترتب نمیشود نه اینکه عاصی بوده باشد نظر باینکه شرایط تکلیف در حق
او در آن حال ثابت نیست پس حکم بثبوت مواخذه و عصیان نمیتوان نمود و چونکه ترتب ثمره بر عمل موقوف
بر دلیل شرعی است چنین دلیلی معلوم نیست پس حکم بآن نمیتوان نمود و فرض استصحاب از طرفین
ممکن است مثل فرض حصول علم بحقیقت حال قبل از دخول وقت و بعد از دخول آن در اول استصحاب مقتضی
عدم است چنانچه در ثانی مقتضی ثبوت بعد از تعارض تساقط خواهد نمود پس تمسک باستصحاب در
اثبات ثمره نخواهد بود بنابراین در چنین حالی صبر خواهد نمود تا تحقق بلوغ از وقت مثل سایر زنان
ستر رأس و رقبه نموده نماز خواهد نمود و اما هرگاه بداند در اثنای نماز ببلوغ خواهد رسید پس اگر داند
بعد از بلوغ درک نخواهد نمود مقدار یکرکعت نماید اشکال در ترتب ثمره بر آن عمل نخواهد بود
اگرچه ستر رأس و رقبه ننموده باشد و اگر چنین نبوده باشد ظاهر اینست که ثمره بآن عمل مترتب نشود پس صبر نماید
بعد از بلوغ اتیان بنماز بقصد وجوب نماید با ستر رأس و رقبه بطریق لزوم و اما هرگاه اتفاق افتاد
بلوغ در اثنای نماز با عدم علم قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بحیض بوده باشد اگر مبطل طهارت بوده باشد
و مسقط تکلیف بنماز مثل حیض اشکالی در آن نیست پس نماز را قطع خواهد نمود و تکلیفی نخواهد بود
و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف بنماز نبوده باشد مثل انزال الحیض اگر وقت کفایت طهارت
اگرچه تیمم بوده باشد نماید با یکرکعت نماز لازم است بعد از اتیان بطهارت استیناف نماز نماید با ستر رأس
و رقبه و اگر وقت کفایت اجزاء مذکوره ننماید تکلیفی بآن نیست و اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده
باشد در اینصورت اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت یکرکعت نماز قضا ... نماید بی اشکال نماز را تمام نمود
نمود اگرچه با عدم ستر رأس و رقبه بوده باشد و قضائی بر آن نخواهد بود و اگر باقی از وقت وسعت آنرا داشته
باشد خالی از این نیست با اتمام همان نماز مقداری از وقت باقی خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت
ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد نمود و در صورت اولی حکم بلزوم اتمام خالی از اشکال

١٧٨ ظاهر اینست بآن قطع و استیناف صلوة بعد از ستر رأس و رقبه لازم بوده باشد مطلب دوازدهم در بیان امور مستحبه و مکروهه
متعلق باین مقام است پس در اینجا دو مبحث است مبحث اول در امور مستحبه متعلق بلباس است و آن چند امر است
اول نماز کردن است در جامه سفید که اینکه بهتر بوده باشد دوم نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد بطوری
اول عمامه را از زیر ذقن داخل نماید و یکی دیگر از آن دو طرف عمامه را از زیر ذقن تا بطرف دیگری که مقابل طرف اول است
که آنجا نموده و خوب اینست از دو طرف عمامه را بعد از آن زیر حنک بکتف خود یا داخل نماید آن طرف عمامه را از طرف
دیگر بزیر عمامه یا در زیر کلاه ظاهر اینست که امتثال بهر اینها حاصل شود در نیست که اتیان بسنت اختصاص
نداشته باشد باینکه طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده ختم بجانب یمین نماید بلکه بعکس این هم
اتیان بسنت نموده خواهد بود پس نظر بامر مذکور شد امتثال بچند نحو حاصل میشود اول اینست که طرف عمامه را
از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده و دیگر را نه تا جانب یمین آن طرف عمامه را بدوش راست بیندازد دوم آنست
که آن طرف را در جانب راست زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نموده سیم آنست که طرف عمامه را بکرد آنند بهم کردن
از پیش و پشت تا آنکه بدوش اندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا در زیر کلاه داخل نماید چهارم آنست که ابتدا از جانب
یمین نماید زیر ذقن داخل نموده ختم بیسار نماید خواه بدوش چپ بیندازد یا در جانب چپ بزیر عمامه یا زیر کلاه
داخل نماید یا آنکه همان طرف عمامه را دور کردانیده بهم کردن از پیش و پس دور داده ختم بجانب یمین نماید بنحو دیگر
در جانب یسار مذکور شد احسن صور آنست که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده دور کردانیده
تا بدوش راست بیندازد و بهتر آنکه آن طرف را به پشت بیندازد تا باطراف کمر یا پائین تر برسد بجهت آنکه از جمله مستحبات
نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد و ظاهر از شیخ صدوق آنست که نماز کردن با عمامه که
تحت الحنک نداشته باشد حرام میداند و قول بحرمت اگرچه ضعیف است لکن رعایت این بسیار خوبست بلکه
از این جهت که ظاهر از شأن چنین بزرگی قول بحرمت است رعایت آن دور نیست که احوط بوده باشد سیم نماز
کردن با رداست یعنی جامه که بدوش اندازند خواه باقی گذارده شود بهمان حالت یا جمع نماید و طرف جامه را
بر دوش راست خود یعنی طرفیکه بر جانب یسار هست او را نیز بدوش راست اندازد تا هر دو طرف جمع
شود در دوش راست چهارم پوشیدن مابین ناف تا زانو بلکه پوشانیدن کل بدن است در حق مردان
پنجم نماز کردن در زیر جامه است شیخ شهید در ذکری فرموده و روایت شده است که یکرکعت نماز با زیر جامه
مقاومت میکند با چهار رکعت بغیر زیر جامه مبحث دوم در بیان امور مکروهه متعلقه بلباس است و آن
بسیار است اول نماز کردن در جامه سیاه است در حق مردان مگر عبای سیاه و عمامه سیاه که کراهت ندارد
و هم چنین مکروه است در حق مردان نماز کردن در لباس سرخ و لباسی که بزعفران رنگ نموده باشد یا بگل کافشه

١٧٩ رنگ شده باشد در جمیع اینها نماز کردن مکروه است استثناء در این الوان ثلثه بلا اپوش یا عمامه نشده است پس
کراهت در جمیع ثابت است و جمعی از اعاظم علما حکم فرموده اند بکراهت نماز در هر جامه که رنگ نموده باشد بزرنگ
سیم دویم نماز کردن مردانست در جامه واحدیکه رقیق بوده باشد بطوریکه سلتر پوست بدن بوده باشد و لکن ساتر
حجم عورت بوده باشد و هم چنین است نماز کردن زنان در جامه واحد خواه رقیق و نازک بوده باشد بنحویکه مذکور شد یا نه
بلکه کراهت نماز کردن در یک جامه در حق زنان ثابت است اگرچه کلفت بوده باشد سیم نماز کردن در صورتیکه لنگی را بالای
پیراهن بسته باشد چهارم نماز کردنست در صورتیکه لنگی را بطریق توشح بالای پیراهن بسته باشد و مراد از بستن
لنگ بطریق توشح فوق پیراهن آنست که کسی در حالیکه پیراهن پوشیده باشد لنگی را مانند قطیفه بدوش
بیندازد و یک طرف آنرا از زیر بغل در آورده و بدوش دیگر اندازد و دو طرف آن تو بر آن به پشت سر با هم کره زنند
و در حدیث صحیح وجه کراهت چنین بیان شده که این از عادت زمان جاهلیت بوده پنجم اشتمال الصماء است و این چنانچه در حدیث
صحیح تفسیر شده آنست که دوش جامه را در زیر بغل داخل نموده هر دو طرف آنرا بیکدوش بیندازد و مصداق این بچند صورت
محقق میشود اول آنست مثل عبارا اول بدوش گرفته از وقت دو طرف عبا را در زیر بغل راست داخل نموده هر دو طرف را
بدوش چپ اندازد دویم عکس آنست که دو طرف عبا را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو را بدوش راست اندازد
سیم آنست که هر دو طرف جامه را در زیر بغل راست داخل نموده بدوش راست بیندازد چهارم آنست هر دو طرف را
در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو طرف آنرا بدوش چپ اندازد پنجم آنست یکطرف را در زیر بغل راست داخل
نموده و طرف دیگر زیر بغل چپ هر دو طرف را بدوش راست اندازد ششم مثل اینست مگر اینکه هر دو طرف را
بدوش چپ اندازد و ظاهر مستفاد میشود از حدیث صحیح آنست که جمیع اینها مکروه است ششم از مکروهات نماز
کردن در عمامه ایست که تحت الحنک نداشته باشد در سابق اشاره شد که ظاهر میشود از شیخ صدوق که نماز کردن
با چنین عمامه جایز نیست و این قول ضعیف است هفتم نماز کردن است در قبائی که دکمه های آن بسته نبوده باشد
مگر در حال حرب که تنگی وقت در این وقت مطلوبیت نماز کردن در این حال کراهت ندارد هشتم اما صحت کره کردن نماز
با علم و در صورت تمکن از آن هم نماز کردنست در جامه که در آن صورت حیوانی نقش کرده باشند یا صورت
درختی یا شیشه و نحو اینها و اما هرگاه مثل برات کلاه و نحو آن نقش نموده باشد ظاهر اینست حکم بکراهت نمیتوان
نمود و هم چنین مثل نقشی که در قلمکار و چیت و نحو اینها موجود است مثل این نیز حکم بکراهت نمیتوان نمود
ظاهر اینست که فرقی در ثبوت کراهت و عدم آن مابین زن و مرد نبوده باشد دهم نماز کردنست در حالیکه در
دست او انگشتری بوده باشد که در آن انگشتر صورت حیوانی نقش شده باشد و اما غیر حیوان ظاهر اینست که
مکروه نبوده باشد و محتمل است که نماز در جامه که صورت حیوان در آن نقش شده باشد

در صورتیکه

١٨٠ در صورتیست که صورت تمام بوده باشد و اما هرگاه ناقص بوده باشد بسبب نقص کردن جزئی از اجزاء آن در اینصورت
ظاهر اینست که کراهتی نبوده باشد و هم چنین هرگاه صورت حیوان در انگشتر بوده باشد با تمام صورت و علم تغییر
آن مکروه هست و با تغییر کراهت منتفی میشود یازدهم نماز کردن با پولی که در آن صورت بت یا صورت دیگر
در آن نقش شده باشد در صورتیکه آن پول ظاهر بوده باشد و اما هرگاه مستور بوده باشد مثل آنکه در جوف کیسه
بوده باشد ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد در اینصورت هرگاه در جیب پائین بوده باشد بهتر از اینست که در زیر
بغل بوده باشد و هم چنین مابین لباس و پشت مصلی بوده باشد بهتر از آنست که مابین لباس و پیش مصلی که
مواجه قبله است بوده باشد دوازدهم نماز کردن است مع خضاب و فرقی نیست در این باب مابین آنکه مرد بوده باشد
یا زن خضاب در ریش بوده باشد یا در سر بلکه در دست هم بوده باشد چنین است مشخص است مراد بابقای عین
حنا و نیل است نه بالون سیزدهم داخل کردانیدن دستها است در زیر لباس تفصیل این اجمال مقتضی
آنست که گفته شود لباس مصلی یا منحصر است در پیراهن یا نه و در صورت عدم انحصار یا منحصر است در
پیراهن و زیر جامه یا نه پس مسئله بر چند قسم است اول آنست که لباس مصلی منحصر بوده باشد در پیراهن تنها
در اینصورت داخل نمودن دو دست در زیر پیراهن بی اشکال مکروه است خواه در حال قرائت بوده باشد
یا در حال رکوع یا در غیر اینها دوم حالت دویم آنست با پیراهن ارخالق و قبا پوشیده است لکن زیر جامه نپوشیده
در اینصورت هرگاه دو دست را داخل در زیر پیراهن نماید باز بی اشکال مکروه است سیم مثل ثانی است اما دو دست را
داخل نماید زیر ارخالق و روی پیراهن در نیست اینهم مکروه بوده باشد و مثل اینست هرگاه دو دست را از زیر
قبا و روی ارخالق بگذارد چهارم آنست که پیراهن و زیر جامه هر دو پوشیده باشد در اینصورت هرگاه
دو دست را در زیر پیراهن داخل نماید لکن روی زیر جامه اگر در حال قرائت بوده باشد ظاهر اینست حکم بکراهت
نمیتوان نمود نظر بتفصیلی که از حدیث موثق ظاهر میشود و اگر در حال رکوع بوده باشد اگرچه مقتضای حدیث
مذکور عدم انتفای کراهت است لکن مقتضای کلام اصحاب ثبوت کراهت است تفاوتی نیست در این باب
آنکه ارخالق و قبا هم پوشیده باشد یا نه و در جمیع تقادیر ظاهر اینست که این حکم در مثل عبا و پوستین و نحو اینها
ثابت نبوده باشد پس حکم بکراهت گذاشتن دستها در زیر عبا و پوستین در جمیع احوال نماز ممکن نیست
چهاردهم نماز کردن است در جامه کسی که متهم بوده باشد که اجتناب از نجاست نمیکند پانزدهم نماز کردن است
در صورتیکه با مصلی آهن بوده باشد که ظاهر باشد و اما هرگاه ظاهر نبوده باشد مثل چاقو در جوف غلاف بوده
و غلاف آن در جیب بوده باشد یا خود چاقو در جیب بوده باشد انشاء الله تعالی کراهت نخواهد داشت و بعضی از
علمای فقها حکم فرموده بعدم صحت نماز در صورتیکه شمشیر یا کارد با مصلی باشد لکن ظاهر بوده باشد

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas
jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

وهم چنین هرگاه کلیدی از آهن در آستین مصلی بوده باشد مگر اینکه آن کلید را در چیزی بپیچد و این قول اگرچه
ضعیف است لکن اجتناب نمودن از آن بی عیب است ششم نماز کردن زن است با خلخال اگر صدا
داشته باشد و خلخال چیزی است که در پا میکنند و در عربستان شیوع دارد هفتم نماز کردن زن است در صورتی
که در گردن او یا با او زینتی نباشد فصل سیم در مکان مصلی است و در این چند بحث است اول در تعریف
مکان است در این مقام بدانکه فقیه محتاج است به بحث در مکان مصلی از دو راه یکی باعتبار اباحه و غصبیت
و ثانی باعتبار طهارت و نجاست مکان باعتبار اول عبارتست از چیزی که محل استقرار و وقوف مکلف
مصلی بوده باشد خواه بلاواسطه مثل قطعه زمینی که بر روی آن می ایستد یا بواسطه واحده یا بوسائط متعدده
مثل اینکه ده فرش بر روی هم میگذارد و بر روی آنها می ایستد در این وقت بر اصل زمین که زیر همه آنهاست
صادق است که مکان مصلی است بجهت آنکه محل استقرار و وقوف مصلی است بچند واسطه و بر هر یک
از این فروش نیز صادق است که مکان مصلی است بجهت آنکه بر هر یک صادق است که محل وقوف اوست
غیر از یک بواسطه و یکی که فوق همه میباشد از آن محل وقوف مصلی است بلاواسطه پس مکان
مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارتست از محل وقوف مصلی اگرچه بواسطه بوده باشد یا فضائی که
پر میکند از بدن مصلی در هر حالت از احوال نماز کردن بوده باشد اگرچه بگوشه از جامه او بوده باشد بسبب
تحلی از افعال نماز بنا بر این هرگاه کسی صد فرش بر روی هم بگذارد و بر روی آن یکی که فوق همه آنهاست
بایستد اگر این فروش با قطعه زمینی که این فروش بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی است عینا
و منفعة یا منفعت تنهائی در این وقت میگوئیم که مکان مصلی مباح است یعنی اباحه مکانی که معتبر است
در صحت نماز متحقق است و همچنین است هرگاه مملوک مصلی نبوده باشد بلکه ماذون بوده باشد در نماز در آن پس
اباحه مکان موقوف بر اباحه هوای فروش و آن قطعه زمینی است که این فروش بر روی آن واقع شده پس هرگاه
احدی از این صد فرش مغصوب بوده باشد یا کل آنها مباح بوده باشد لکن قطعه زمینی که این فروش در روی
آن واقع شده مغصوب بوده باشد در این وقت اباحه مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد بود بلکه
میگوئیم در این وقت مکان مصلی مغصوب است و همچنین هرگاه کل این فروش و قطعه زمین مملوک
این شخص بوده باشد لکن فضائی که بدن این شخص از او پر میکند در حال قیام و قعود اگر مملوک این شخص
نبوده مثل اینکه این فضا را در آن منتقل نموده بدیگری ببعضی از اسباب ناقله شرعیه باز میگوئیم اباحه
مکان مصلی که شرط صحت نماز است منتفی است بلکه مکان مصلی باعتبار این فضا مغصوب است و همچنین
هرگاه فرض کنیم که کل این فضا و فروش و قطعه زمین مفروضه مباح است لکن فضائی که در حالت سجود بدن

مصلی

مصلی از او پر میکند مغصوب بوده باشد یا محل سجده و موضع دستها هم مغصوب بوده باشد بلکه محل اینها مباح
بوده باشد مثل اینکه محل وقوف مملوک او بوده باشد و همچنین فضائیکه بدن این مالی و هست در حال قیام مملوک
او بوده و محل سجده و دو دست و محل دو زانو نیز مملوک او بوده باشد لکن آن فضائیکه واقع شده ما بین
محل سجده و محل دو زانو غیر مباح بوده باشد در اینصورت نیز اباحه مکان که صحت نماز مشروط بتحقق اوست منتفی
خواهد بود بلکه هرگاه کل اینها مباح بوده باشد لکن فرض کنیم در حینی که دستها را در حین سجده در موضعی
میگذارد آستین مصلی در این وقت واقع شود در مکان غصبی باز اباحه مکان که شرط صحت نماز است منتفی
خواهد بود بنابراین پس انتفای اباحه مکان مصلی در چند این صورت متحقق است یکی آنست که هرگاه
هزار فرش را روی هم انداخت و فرض کنیم کل این فروش مباح است مگر آن یکی که روی زمین واقع شده
آن مغصوب باشد در این صورت میگوئیم نماز این شخص باطل است نظر باینکه اباحه مکان شرط صحت
نماز است و این در اینحالت متحقق نیست و ثانی در صورتیست که فرض کنیم که کل این فروش و قطعه
زمینی که این فروش بر آن واقع شده مباح است لکن فضائیکه بدن این شخص از او پر میکند در حال
قیام و قعود یا در حال قیام فقط یا در حال قعود فقط آن غیر مباح است باز نماز باطل خواهد بود
نظر بغصبیت آن فضا کلا او بعضا و ثالث آنست که کل این فروش و قطعه زمین و فضائیکه بدن
این شخص در حال قیام و قعود از او پر مینماید مباح بوده باشد لکن محل سجود و موضع دستها همه یا
بعضی مغصوب است در اینصورت نیز اباحه مکان که شرط صحت است منتفی است نماز باطل خواهد بود
رابع آنست که جمیع اینها مباح است لکن فضائیکه بعضی از بدن مصلی از او پر میکند در حال سجود
آن مغصوب بوده باشد در اینصورت نیز اباحه مکان مصلی متحقق نیست خامس آنست که همه اینها مباح است
لکن آستین مصلی مثلا در حینی که در سجده او واقع می شود بر محل مغصوب در اینحالت نیز میگوئیم اباحه
که شرط صحت نماز است موجود نیست پس در جمیع این صور نماز محکوم ببطلان است نظر بانتفای اباحه
مکان مصلی که معتبر است در صحت نماز پس صحت نماز در صورتیست که جمیع اجزاء مذکوره مباح بوده باشد
بنابراین اباحه مکان مصلی در صورتی متحقق خواهد بود که محل وقوف و محل اعضای او بلاواسطه
یا بواسطه در حال افعال نماز مباح بوده باشد و همچنین فضائیکه بدن او کلا او بعضا او را پر کند در حال
افعال نماز مباح بوده باشد بلکه مواضعی که لباس مصلی بر آنها واقع می شود بسبب اتیان بافعال نماز همه اینها مباح بوده
باشد پس مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارتست از محل وقوف و قعود آن یا محل وقوع اعضای
سبعه در حال سجود و محل وقوع لباس آن بسبب اتیان بافعال نماز یا فضائی که بدن و لباس مصلی از او پر میکند

از این راهست که گفتیم

در حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگر همه اینها مباح است از وقت اباحه مکان متحقق خواهد بود و الا خواه همه
اینها غصب بوده باشد یا بعضی پس کفایت میکند در حکم بانتفای اباحه مکان انتفای اباحه در محلی که آستین مصلی
در این واقع میشود در حین سجود مثلا چنانچه بیان شد بلکه ممکن است که گفته شود این قدر نیز کفایت نمیکند
در تحقق اباحه مکان بعلت آنکه هرگاه فرض شود که همه اینها متحقق هست لکن در حال قیام مثلا بدن او ملاقی
و ملاصق دیوار غصبی بشود باز میتوان گفت که اباحه منتفی است مگر اینکه ادعا کنند که نهی از تصرف در مال
غیر انصراف بمثل این معلوم نیست و اما مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست پس میگوئیم صحت نماز
مشروط نیست بخلو مکان از نجاست مطلقا بلکه آنقدر که مسلم است آنست که محل جبهه خالی بوده باشد از مطلق
نجاست اگرچه متعدی بمصلی نبوده باشد لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا لباس مصلی بوده باشد
از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر اینست که خالی از نجاستی که سرایت نمود باشد یعنی نجاستی نبوده باشد که سرایت
بمصلی یا لباس مصلی نماید بنابراین هرگاه موضع وقوف مصلی نجس بوده باشد لکن نجاست آن متعدی بمصلی
نشود مضر نخواهد بود اگرچه میگوئیم که مکان مصلی نجس است در اینحالت پس چندان ثمره در تعریف مکان
مصلی باعتبار طهارت و نجاست مترتب نمیشود پس هرگاه یکطرف جای نماز مثلا نجس بوده باشد باطرف
لکن طرف دیگر خشک بوده باشد در اینصورت طرف نجس آن جای نماز را متصل بزمین نماید و بطرف دیگر بایستد
نماز را بعمل آورد بی عیب است بحث دویم لابد است که مکان مصلی یعنی که تحقیق شد در اول مملوک مصلی
بوده باشد عینا و منفعة یا اگر عین مملوک مصلی نباشد لکن منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد مثل اینکه مالک
زمین یا کسی که قائم مقام مالک است منفعت آنرا مستقل بمصلی نموده باشد پس معتبر در صحت نماز مالکیت مصلی است
منفعت آن مکان را که اتیان نماز در آن جا مینماید اما مالکیت عین بدون منفعت کفایت نمیکند در صحت نماز
مثل اینکه کسی خانه خود را بدیگری اجاره داد در اینصورت اگرچه عین خانه مال مالک است لکن منفعت آن
مال مستاجر است پس مالک در چنین صورت نماز در آن خانه با عدم اذن از مستاجر نمیتواند بجا آورد
مکانی که در آن نماز بعمل می آورد لازم است که منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد یا ماذون از جانب مالک
بوده باشد یا اذن صریح یا بنحوی یا اذن شاهد حال و تحقیق این اقسام در مبحث لباس به بسط تمام مذکور شده
هرکه یکی خواهد مطلع شده باشد رجوع بان مبحث نماید پس هرگاه کسی در مکانی نماز بعمل آورد که
مالک منفعت آن نبوده باشد و ماذون از قبل مالک نیز نبوده باشد این متصور بچند صورت میشود اول آنست
که عالم بوده که این مکان مغصوب است در اینصورت بی اشکال مصلی آثم و نماز او باطل است اعاده آن
وقت و قضا آن در خارج وقت لازم است خواه عالم باین بوده باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه

دویم

دویم آنست که جاهل بغصبیت آن مکان بوده مثل اینکه کسی او را اجازه خود بر بود و ماذون نمود که نماز در اینجا بعمل آورد
باشد بعد از نماز مطلع شد که این مکان مغصوب بوده در اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد اعاده آن
لازم نباشد اگرچه بعد از علم بحقیقت حال وقت آن صلوة باقی بوده باشد سیم آنست که ناسی بوده این بر دو
قسم است بجهت آنکه ناسی یا ناسی بموضوع بوده یا ناسی بحکم اگر ناسی بموضوع بوده بآن معنی که عالم بود
این مکان غصبی است لکن فراموش کرد بعد از نماز متذکر شد در اینوقت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اعاده
آن اگرچه وقت نماز باقی بوده باشد ضرور نباشد و ظاهر اینست فرقی نباشد ما بین اینکه عالم بحکم بوده باشد یا از آن
ناسی بحکم بوده باشد یعنی میدانست که در مکان غصبی نماز جایز نیست بعد فراموش نمود و نماز را در این مکان
با علم بغصبیت بعمل آورد در اینصورت اگر نسیان مستند بتقصیر این شخص بوده باشد آثم و نماز او باطل خواهد
بود و اگر مستند بتقصیر او نبوده باشد بنحوی که در مبحث لباس مذکور شد ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد
فرقی در اینباب ما بین نماز واجبی و سنتی نیست پس در صورتی که نماز واجب در مکان مغصوب باطل
بود نماز نافله نیز باطل است و همچنین در صورتیکه نماز واجب صحیح بود نماز نافله نیز صحیح خواهد بود بلی
فرقی که هست اینست چونکه نماز نافله در سعه وقت در حال مشی جایز میباشد بنابراین هرگاه کسی
اتفاق افتاد داخل در مکان مغصوب شد لازم است فورا بیرون رفته باشد در ضمن خروج هرگاه
اتیان بنافله نماید با ایما بجهت رکوع و سجود ممکن است که حکم شود بصحت آن بی اشکال نظر باینکه ایما بجهت
رکوع و سجود خارج است از حقیقت خروج مامور به پس این تصرفی زائد خواهد بود در مکان مغصوب
مگر اینکه بگوئیم که نهی از تصرف در مال غیر شامل امثال این تصرفات نخواهد بود یا آنکه در چنین صورت
ایما بجهت تجویز کرده شود لکن این ثابت نیست و ظاهر از کلمات بسیاری از اصحاب ثبوت منع است در
امثال این تصرفات ایضا پس حکم بجواز نافله در مکان مغصوب اگرچه در مثل این صورت بوده باشد خالی
از اشکال نیست خصوصا اینکه امر مردد است ما بین اتیان بمستحب و فعل حرام شبهه در رجحان ترک در مثل این صورت
نخواهد بود پس ترک اتیان بنافله اولی خواهد بود مبحث چهارم و بعضی اتیان بقراءة منذوره و صوم و ادای
زکوة است در مکان غصبی بدانکه جماعتی از اکابر علما مثل مرحوم علامه و شیخ شهید و دروس تفرقه فرموده اند
ما بین اتیان بصوم واجب در مکان مغصوب و غیر او پس حکم فرموده اند ببطلان قرائت منذوره و ادای
زکوة بخلاف صوم که فرموده اند صحیح است بنابراین هرگاه کسی نذر کرده باشد سوره از سوره قرآنیه را
مثل سوره یس را تلاوت نماید پس هرگاه این قرائت را در مکان غصبی بعمل آورد از عهده نذر خارج
نشده خواهد بود و وجه فرق آنست چونکه صوم عبارتست از امساک مخصوص است بانیت و مشخص است

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کیف امر قابل است پس مطلقا در صوم تصرف در مغصوب نشده حالت ملکی ندارد و آن خارج است از حقیقت
بخلاف زکات نظر باینکه زکات مورد ثبوت بتجزیات شمرده میشود و این تصرف در مغصوب منافی بعنوان
نخواهد بود اگر چه متعلق بعلت کون در امکان است و آن خارج از حقیقت زکات است و اما آن در زکوة
در مکان مغصوب پس بیان نیز کاملست نباید تا اولی صحت آن بتوان داد بلکه مالیکه زکوة در مکان مغصوب است
و زکوة خطاب مینماید بمالک آن مکان که زکوة مال مالک است بتوان داد و آن شخص نمیتواند بدین صورت
نماید تا مالک نبوده است و هم چنین هرگاه مال زکوة در مکان غصبی بوده ثبوتا و مستحق در امکان باز این
مالک داخل شود و این شخص نمیتواند بگوید که این زکوة مال مالک است بتوان داد و این شخص مستحق آن مال ابدا
باو نمیرود ثبوتا و هم چنین هرگاه پول زکوة در جیب این شخص بوده ثبوتا و پول را از جیب خود در آورده و بدست مستحق
دهد بعد از ادای این مکان بزکوة محسوب دارد باین نیز بنا بر اشکالست و هم چنین هرگاه مستحق باید در مالک
داخل مکان شده باشد و شخص نمیتواند بگوید که پول زکوة در جیب من هست خود بیرون
آورده قبض کن این نیز بنا بر اشکالست و اما صوم واجب در مکان مغصوب پس ما این را ظاهر از زکوة و قرض
مذکور دانست و وجه آنکه حکم بفساد در اینجا نموده در صوم حکم بصحت نموده از اینرو که در زکوة مکلف
شرعا بنیت است و بنا بر اشکال که صحت صوم در مکان مغصوب نموده نظر باینکه صحت صوم شرعا بنیت
و نیت اگر چه قابل است لکن موقوف است بر مکان و این ضعیف است مجتبی هرگاه کسی را ظن بر مکان
مغصوب شد اما باعدم علم بغصبیت مکان بعد از آن عالم شد بحقیقت حال بر این شخص لازم است فورا
بیرون رفتن یا شد از آن مکان پس اگر وقت نماز موسع است اشتغال بنماز در اماکن جایز نشده فورا
واجب شد بر این شخص که از آن مکان در اثنای نماز مانند خواهد بود خواه نماز در حال خروج
و مشی بوده ثبوتا باید در حال وقوف و اما اگر وقت ضیق بوده ثبوتا پس اگر تمکن بوده ثبوتا از نماز
در مکان مباح بعد از خروج ظاهر اینست که تاخیر نماز کند تا بعد از تحصیل خروج نموده بعد از
دخول در مکان مباح بگوید که وقت ضیق بوده ثبوتا پس لازم است که تحصیل خروج نموده بعد از
دخول در مکان مباح بگوید که وقت ضیق بوده ثبوتا پس اگر تمکن بوده ثبوتا از نماز در اثنای وقت
نیز اتیان نماز در مکان مغصوب جایز نیست خواه اتیان نماز نماید در حال خروج یا بتاخیر خروج نموده
باید تیمم و شروع بنماز شود در هر دو صورت ظاهر اینست که نماز باطل بوده ثبوتا و اما اگر ضیق وقت
بعد از دخول بوده ثبوتا که بعد از خروج از مکان مغصوب متمکن از اتیان نماز بر کعت از نماز در وقت بعد از دخول

در مکان

در صورت تعدد بتحقق و تاخر و عدم اعتبار آن بنا بر اتحاد صنف است مثل اینکه هر دو بوده
باشند باهم زنا بوده ثبوتا و هر دو باید حد زده شوند و در صورت که بوده ثبوتا نیکی نیست در اینکه تقدم و تاخر در حد زنا نیست
مگر در صورتیکه بعضا مباح بوده ثبوتا و بر کدام دو این محال کلام در اینجا نیست و اما در صورت اختلاف در صنف
مثل اینکه بعضی مرد بوده ثبوتا و بر کدام زن در اینصورت اختلاف است مابین فقها در اینکه هرگاه مرد و زن
مشغول نماز بوده ثبوتا و بر کدام زن در اینصورت اختلاف است مابین فقها در اینکه هرگاه مرد و زن مشغول
نماز بوده ثبوتا و بر کدام زن در حد زنا در محاذات مرد یا پیش روی او مشغول نماز شود و بنا هم
چنین هرگاه زن در مکان مشغول نماز بوده ثبوتا جایز است در حد زنا در محاذات مرد یا بر او ایستاده مشغول
نماز شود مابنه ظاهر اینست در هر دو صورت جایز بوده ثبوتا لکن باکراهت شدید اما اصحاب اینرا اصلا
نمایند قائل نیست مابین اینکه زن محرم بوده یا نبوده مابین اینکه زن چادر در سر داشته باشد یا عبائی
بوده بهیچ مابنه در جمیع صور کراهت یا حرمت ثابت است لکن این کراهت یا حرمت منتفی میشود بانکه
کراهت نماز در حق سابق ثابت نیست پس هرگاه مرد مشغول نماز بوده ثبوتا زن در اثنای نماز در حق او
در برابر او یا پیش روی او مشغول نماز شود کراهت یا حرمت مختص زن خواهد بود در حق مرد ثابت
نیست و هم چنین هرگاه زن سابق در نماز بوده ثبوتا و مرد بعد مشغول نماز شود در برابر زن یا در پشت
سر او در اینصورت کراهت مختص بزن خواهد بود نه مرد بنا بر اینکه فرض شود هر دو در یک وقت شروع
بنماز نمایند کراهت یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد بود و اما در صورت تقدم و تاخر کراهت مختص
بتاخرات و این در صورتیست که مساوی نماز سابق صحیح بوده ثبوتا پس هرگاه متاخر عالم بوده ثبوتا که نماز سابق
فاسد است مثل اینکه عالم بوده ثبوتا که نماز او بی وضوء است یا اینکه این شخص سابق اخلال بعضی امور واجبه مینماید
مثلا اینکه قرائت او صحیح نبوده ثبوتا پس لازم است بر او که نماز مستحبی شروع نماید در اینصورت
کراهت نیست و اگر چه او شروع در نماز نماید پس اگر احدی عالم بوده ثبوتا که نماز دیگری صحیح نیست کراهت
در حق آنکسی که نماز را صحیح است مستقر خواهد بود و هم چنین است هرگاه حایض باین زن در برابر او
یا بعد مابین او فاصله بقدر ده ذرع فضا بوده ثبوتا باید نماز را متاخر بایستد و هر گاه از این سر کرده
باشد کراهت ثابت نیست تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته شود در صورت تعدد صلوات و اختلاف
در جودت و ردائت نماز کدام را باید مرجح آورد مرجح جودت میشود چند چیز اول آنست که
حایض باید از طهر بوده ثبوتا پس اگر حایض بوده زن پاکیزه باید در برابر یا محاذی یکدیگر لکن احدهما
بکطرف حایض و دیگری در طرف دیگر حایض مرجح جودت منتفی است و باید بهر حایض آنست که صلوة
متحقق بوده باشد و مرجع اعلی نماز با صلوة در حال جلوس کفایت میکند ظاهر اینست بنا بر این هرگاه

مرض

در مکان مباح بوده ثبوتا بنماز در اینصورت ظاهر اینست که اتیان نماز در حال خروج لازم نبوده بلکه لازم است که اتیان
از رکوع و سجود بنحو معهود نماید بلکه رکوع و سجود بر کدام دو این سر بنحویکه بهیئت سجود باشد تا بنحوی که
گمان ظاهر اینست درک دارد سر فعلا الحال بحد رکوع رسانده بر آن بهیئت سجود مضی نموده ثبوتا بر اگر نتواند
داشته باشد که در نماز بعد الدرک یکپایه باستاده رکوع و سجود و نماز دیگر بایا ایماء بهر یکی از اقرب
خواهد بود محقق نائینی در قرائت باب مابین انکه غصب ابتدائی بوده ثبوتا مثل انکه در اثنای نماز داخل شده
ملک کسی باعدم اذن مالک یا نماز بی مالک یا نماز بی اینکه مساکن شده در خانه کسی بغیر اذن صریح مالک بعد از
چند یک مالک نادم شود و اظهار نماید که از آن خانه من نبوده و بعد از این را راضی نیستم که در خانه من توقف
نموده باشی در اینصورت تحت صورت سابقه اگر نماز در آن مکان بعد از دخول نماز باطل خواهد بود پس اگر
وقت موسع است لازم است بیرون رود و نماز را در مکان مباح بعد از دخول در وقت اگر ضیق است بعضی
مذکور لازم است اتیان نماز نماید در حال خروج بحدیکه بیان شد و اگر از خروج از مکان ماء توقف
در اثنای نماز نموده ثبوتا در اینصورت اگر متحقق شده که مراد مالک اینست که بعد از خروج از نماز بنحوی
باشد که اشکالی در جواز اتمام نماز بلکه لزوم آن و عدم جواز ابطال نباشد بلکه چنین است حال در صورتیکه
متحقق نشود که مراد مالک اینست از امر بخروج از آن مکان بعد از فراغ از نماز است یا در اثنای نماز باز ظاهر
اینست در این قسم نیز اتمام نماز نماید بلکه قطع جایز نبوده ثبوتا و اما هرگاه متحقق شود که مراد مالک اینست
که نماز را قطع نموده بیرون رفتن داشته در اینوقت حکم خالی از اشکال نیست لکن در روایت باز قطع نماز
جایز نبوده ثبوتا بلکه نماز را تمام نماید مستقرا بعد از فراغ بیرون رود و لکن احتیاط مقتضی اینست که از این
وقت اقتصار نماید بر اجابت نماز و ترک امر مستحب نموده نماز را تمام نماید یا ظاهر در صورت ثبوت
در مکان مغصوب بنا بر اختیار خروج این شخص بوده ثبوتا پس هرگاه چنین نبوده ثبوتا بلکه مضطر بوده ثبوتا در
در اثنای مکان مغصوب پس هرگاه مجبور در اتیان نماز در اثنای مکان بوده ثبوتا بحدیکه قدرت بر تطهیر ندارد باید
در اینصورت نماز را در جمیع حواشی بوده و اما هرگاه مجبور در مکان نبوده ثبوتا مجبور در نماز در اثنای مکان
مثل کسی که محبوس در مکان مغصوب بوده ثبوتا در اینصورت مشکل است در لزوم اتیان نماز در اثنای مکان نیست
لکن کلا یکی هست در اینست که نماز را بر کوع و سجود بعلاوه در یا ایماء در اینصورت ظاهر اینست که اولی
حالتی است که محبوس در مکان مغصوب بوده ثبوتا در اینصورت مشکل است در لزوم اتیان نماز در اثنای مکان نیست
مگر اینکه گفته شود که نماز با رکوع و سجود بعلاوه در یا ایماء در اینصورت ظاهر اینست که اولی
حالتی است که محبوس در مکان مغصوب بوده ثبوتا در اینصورت مشکل است در لزوم اتیان نماز در اثنای مکان نیست
مگر اینکه گفته شود که نماز با رکوع و سجود بعلاوه در یا ایماء در اینصورت ظاهر اینست که اولی

فرض شود دو اولی کدام بوده ثبوتا پس در یکطرف از دو طرف باستاده و در طرف دیگر باید باستاده لکن
در عقب رجال طوس مرقوم نموده و اما در حال قیام رکوعیت محقق شود ظاهر اینست که رجوعیت آنقدر
باشد که مانعیت ظلت و نار بر کوع ظاهر اینست که کفایت نکند در مرجع محذور و ظاهر اینست چادر یا عبا در
کردن کفایت نکند در اینمقام و هم چنین ظاهر اینست که حکم منتفی نباشد بلکه در حق زن ثابت است
اگر چه اعمی تا هر صورت قدر متیقن ثابت است از جمیع هائی که مرجعیت بان منتفی میشود تا هر در است از دو آنیا
در تاخر است که زن جهتی عقب باشد که موضع سجود او بین دو پای مرد قدم مرد بوده ثبوتا خیر بلکه کفایت
میکند علم محاذات در مسجد باین نحو هیئت که موضع سجود زن بین دو پای مرد موضع سجود مرد بین دو پای او
قدم زن نیز باین نحو بوده ثبوتا از موضع قدم مرد ایستاده کفایت میکند در مرجع مرجعیت ظاهر او است لکن
باین نحو که موضع قدم زن موضع قدم مرد بمقدار یکوجب بالا از موضع قدم مرد بوده ثبوتا بلکه خیر ایراد کفایت
میکند در مرجع منع بهتر از این است که زن متاخر بوده ثبوتا بحدیکه موضع سجود او محاذی باستاده و بوده ثبوتا
اولی این است که موضع سجود زن محاذی باموضع زانو های مرد بوده احوص از این است که موضع
سجود زن محاذی باموضع قدم مرد بوده ثبوتا اکمل از هر این است که زن جمیع اجزاء بدن موضع بوده باشد
از جمیع اجزاء بدن مرد بوده ثبوتا بحدیکه اجزاء بدن موضع سجود زن موضع قدم مرد بوده ثبوتا
ملکه احوط است که بعد مابین زن و مرد در صورت محاذات باید بمقدار ده ذرع بوده ثبوتا نیکی
نیست در اینکه بعد مابین مقدار مذکور مرجع جودت منتفی میشود کلا میکند در اینست که قدما این مقدار
از کجا است پس میکوئیم شبهه نیست در صورت محاذات این مقدار از حمل قدما علم و اما
در صورت تقدم زن چون اجمال تمام است اولی است که در حمل صورت محاذات بوده ثبوتا یعنی اعتبار آن
استدارا از موضع قدم مرد تا موضع قدم زن در اعتبار استدارا است از محل سجود مرد تا محل
سجود زن سیم اعتبار استدارا است از محل سجود مرد تا محل قیام زن چهارم اعتبار است از محل قدم مرد
تا محل سجود زن ظاهر احتمال اول است بنا بر این هرگاه استدارا مابین موضع قدم مرد و موضع قدم زن
بمقدار ده ذرع بوده ثبوتا منتفی نمیشد لکن احوط اعتبار این استدارا است از موضع سجود مرد تا موضع
قدم زن کرسم اما صلات مذکور است بلکه اعم در صورت مساوات حمل و قوف مرد تا
محل وقوف زن یعنی عدم اختلاف حمل و قوف هر دو تا حد هر دو تا یکی در ارتفاع و انخفاض بمقدار معتد
به و اما هرگاه مختلف بوده بمقدار معتد به و بیشتر مثل اینکه سر بلند بوده هست یا ظاهر حزن
است مرتفع و زن مرض شود مرد در پستی نماز میکند و زن در موضع بلندی که پیش روی مرد یا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بدن مرد بر جانب یسار او بر این صورت قدمین مقابل این نقطه که محاذی سر اوست و بدن او محاذی قدمین
بود ملاحظه دیگر تا محل قدم زنانه اعتبار میشود یا از محل قدم تا نقطه محاذات مذکوره و این نقطه محاذات تا محل قدم
زن یا بقدر یکگز از محل قدم مرد میشود تا این قدر تفاوت پیدا میکند در این سه احتمالات توضیح این اجمال
متضمن این است که گفته شود در چنین صورت مثلثی تصور میشود که یک ضلع ان مثلث قدم مرد است از
محل قدم مرد تا ستاده و منتهی میشود بنقطه که محاذی با محل قدم زن بوده باو ضلع دیگر این مثلث
نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و دیگر است تصور مثلث بجز دیگر
باین نحو که یک ضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح امتداد استقامت تا نقطه محاذی قدم زن در زمین
مرتفع و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و مقصود
در این صورت اینا بعبارت دیگر همین ضلع است که از محل قدم مرد است تا نقطه محاذات بنا بر مثلث تالف
از نقطه محاذات است تا محل قدم زن بنا بر تصویر مثلث بتقدیر اول یا بود ضلع از مثلث است که عبارت از
قدم مرد بوده تا خط محاذات و از نقطه محاذات تا موضع قدم زن بنا بر تصویر مثلث یا انکه معتبر فرض دیدن
ضلع از دو مثلث است که محصول است باین صورت که موضع قدم مرد و موضع قدم زن نظر باینکه بعد چون این ضلع
ظاهر است در اتصور خطوط را اصل این اطراف و ان عبارتست از همین ضلع که در اخر دیدگر شد و این دو حالت
که موضع قدم زن در جانب پیش مرد بوده یا نه و اما هرگاه در جانب بین یا بعید مرد بوده بنا بر تصویر مثلث
البته در جانب پیش مرد بوده یا نه و اما هرگاه در جانب بین یا بعید مرد بوده بنا بر تصویر مثلث
ظاهر میشود باین تحریک ضلع مثلث از موضع قدم مرد است تا نقطه که محاذی موضع قدم
زن بوده باو ضلع دیگر از همان نقطه محاذی است تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از موضع قدم زنست
تا موضع قدم مرد و ظاهر است که معتبر در امتداد همین ضلع است که محصول است باین قدر که هرگاه
این امتداد بقدر دو زرع بوده تا کراهت منتفی است و الا فلا بلکه ممکن است گفته شود که کراهت در
این صورت ثابت است که چه این امتداد قلیل از دو زرع بوده بنا بر ما در مطاوی کلام از بیان نموده ایم
تحقق نیابد و از زرع در اینجا این مقام عبارتست از امتداد مرفق تا سر انگشتان سحق هشتم در بیان
امور متناسبه در اماکن مجهولات و انها چند چیزست اول انست که هرگاه زن و مرد با هم جمع شوند در مواردیکه
نبات متعدد مشاهده نکنند و مرد نماز کند و هم چنین ممکن نباشد تا معرفت از مرد و موضع جایمان لحاظ
در این صورت مستحب است که امام در نماز کند بعد از ان زن در صورتیکه وقت نماز موسع نبوده باشد تا اگر
وقت تنگ نبوده باشد بهمرکه تاخیر نماز زن فوت شود اگرچه بعضی از ان بعد از انقضای وقت ادا واقع
شود در این صورت تاخیر نکند بلکه ایتمان نماز باهم نمایند و اما هرگاه تاخیر نماز زن موجب فوت

فضیلت

فضیلت بوده باشد ظاهر اینست تاخیر اولی و احوط بوده باشد و در بیت حکم بهمان تاخیر نماز مرد جاری میشود
اگرچه مکان مملوک او بوده باشد باین معنی که اولی در مرد زن در چنین صورت انست که مانع زن نباشد اگرچه
بنا زنانه بعد زن و در انست که منع زن ثابت باشد خواه ذکر بالغ بوده باشد یا غیر بالغ بنا بر این هرگاه غیر
بالغی مشغول نماز بوده باشد یا هرگاه مرد زن نابالغ بسیار باشد و بر ابر او یا پیش روی او مشغول نماز شود مکروه
تحقق کراهت مرد باشد مذکور شد یا مساوات زنان ذکر غیر بالغ و اما مرد چنین مرد پس ظاهر اینست که چنین نبوده باشد
یعنی هم کراهت نماز زن در پشت سر اناث و یا در بر ابر او در صورتیست که اناث بحد بلوغ رسیده باشد و هم حکم
کراهت نماز زن مرد در صورتیست که پیش روی او دختری که بحد بلوغ نرسیده مشغول نماز باشد
لکن نیت و هم چنین است نماز زن در بر ابر غیر بالغ در چنین صورت بیش است که حکم منع بعنوان
حرمت یا کراهت در صورتیست که چیهلت از مرد و زن معتقد بطلان نماز دیگری نبوده باشد چنانچه در
اول اشاره بان نمودیم پس هرگاه زن فرض شود که مرد اعتقاد اینست که نماز این زن با حالت بنا بر اینکه
زن در حق مرد در اینان نماز در عقب ان زنانه بر ابر او اخذ باشد و هم چنین هرگاه نماز او اعتقاد
این مرد نباشد بلکه این مرد نماز او صحیح نیست حرج و حرمان زن در اشتغال بنماز در پیش روی این مرد باید
جانب ان نیست سحق هشتم در بیان اعتبار طهارت مکان مصلی و عدم اعتبار است بدلالت اجماع
است مکان مصلی در اینان نماز نباید خالی بوده باشد از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس این شرط
در سه صورت محقق نیست اول انست که امکان علم نجس بوده باشد و دیگر انست که نجس بوده باشد لکن نجاست
سرایت نکند بدن مصلی یا اجمالا ان سه انست که مکان نجس است و سرایت هم میکند نجاست بدن
مصلی یا لباس مصلی لکن این نجاست معفو عنها است مثل انکه امکان نجس است بجز ان خون بقدر
سیاه بدن یا لباس مصلی لکن مقدار ان خون کمتر بدن یا جامه در پیش نماز یا ان میتوان نمود در جمیع این
سه صورت شرط صحت نماز یا امکان ثابت است لکن اینها هم نیست بلکه عدم علم بهم بلکه قدر معتبر
از جهلست و اما معتبر نیست مجهل قدر معتبر از جهلست انست که خالی از طول مکث بوده باشد بعد
بوده باشد یا متعدد و تقیید بمجهل قدر معتبر از جهلست انست که معتبر طهارت کل موضع که جهل بران واقع می شود نیست
بلکه معتبر طهارت محل مقدار از جهلست که وضع کفین یا نقطه سجده که شرعا بس هرگاه زمین مرد
مجموع محل که جهل بران واقع می شود طاهر نیست لکن مقدار درهم از ان محل طاهر است و علاوه بر این
کفین است لکن نجاست غیر محل ظاهر اینست که شرط صحت نماز محقق بوده باشد بنا بر انچه مذکور شد و استثنا
کردیم هرگاه کل اعضای ستر که عبارت از کفین و رکبتین و ما بین بوده باشد واقع شود بر محل نجس غیر متعدی

باشد مضر بصحت نماز نیست و این بنا بر مشهور و باین فقهاست و مختار محققین از علماست و در مقابل این قول
کراهت است و قول اول منقول است از سید مرتضی و قول دیگر است نقل شده از ابن ابی العقیل
که قایل شده اند باعتبار طهارت محال اعضای سبعه که عبارت از محل شش عضو مذکور یا محل جبهه بوده باشد و این
دو قول ضعیف است لکن روایت این باامکان مقرون باحتیاط است سحق نهم در بیان مواضعی است که نماز
در انها مکروه است خواه باعتبار نفس مکان بوده باشد یا باعتبار امور خارجه و این بسیار است اول انها حمام
مشهور بین فقها انست که نماز در حمام مکروه است و ابو الصلاح کراهت را از قدماء فقهاست نقل نموده بر دست ان
و این قول اگرچه ضعیف است لکن روایت ان بامکان خالی از اعتبار نیست و اجزء مذکور شد در داخل
حمام است و اما مسلخ حمام یعنی جایکه درخت میکنند ظاهر اینست که کراهت ندارد و هم چنین سطح
یعنی پشت بام حمام و هم چنین علاوه در زوایا الاحکام قایل بثبوت کراهت در مسلخ نیز شده ظاهر اینست که وجه
در این باب مانند نماز مقبره و نحو ان است و هم چنین در قبرستان و اجزء مذکور شد در داخل
بیت الخلا اگرچه ضعیف است لکن روایت ان بامکان خالی از اعتبار نیست و اجزء مذکور شد در داخل
حمام است و اما مسلخ حمام یعنی جایکه درخت میکنند ظاهر اینست که کراهت ندارد و هم چنین سطح
یعنی پشت بام حمام و هم چنین علاوه در زوایا الاحکام قایل بثبوت کراهت در مسلخ نیز شده ظاهر اینست که وجه
در این باب مانند نماز مقبره و نحو ان است و هم چنین در قبرستان و اجزء مذکور شد در داخل بیت الخلا
بلی ظاهر اینست که کراهت نسبت بنماز میت ثابت نبوده باشد و دیگر مراد است یعنی مراعاتی که مراعات شده
باشد بجهت غایط و بول حکم بکراهت مثل مسلخ مشهور است و قول بحرمت ظاهر میشود از ابو الصلاح و محقق
نماز در اگرچنانچه مکروه است نماز در بیوت غایط مکروه است نماز کردن در مطاهر یا پیش روی این شخص غایط
باشد و دلالت کرد بر کراهت نقل نموده از ابو الصلاح و دلالت میکند بر حرمت قبل احتمال در
صورت امکان از بر بسیار خواهد بود سیم مبارک الحالات یعنی مواضعی که بشرع ابو قرار میکنند و از زمان
انکه اداب در نعم دوع بجزء بعد از انکه اداب فضله را خارج ده باشد و کلام ابو الصلاح در اجتناب مقتضی صحت
چهارم مسکن مرحوم است یعنی مواضعی که مهیا شده است بجهت جریان اب اگرچه بالفعل در ان جاری نباشد
ششم زمین شوره زار است و لکن در زمین شوره زار اگر زمین هموار بوده باشد اگرچه بالفعل در ان قرار گرفتن
میتوان لکنت کراهت ندارد باشد هفتم زمینست که در ان بوده باشد یعنی نماز کردن بر روی بوده
اما هرگاه بر روی نجاست بروی هوا رفع کرده باشد بنحویکه مطلقا منافی باستقرار ندانسته باشند نماز کردن بر روی
بوده بنا بر ندانستن نماز در روی ان بنا بر کراهت داشته باشد هشتم میان قبور است بدلالت اخبار
در اینمقام متعدد است اول انست که مصلی امتیاز نماز نماید در موضعی که قبر در جلو او بوده باشد یا در یمین
انست که قبر در سمت جانب او بوده باشد یا سمت راست و قبر یا زیاده در سمت جانب بین او و میان قبر یا زیاده در جانب
بسیار او بوده باشد بعکس جهلم مثل انست در پیش و عقب در جمیع انصور صادق است نماز او باین
قبور است قبر یکه در جانب امام بوده باشد یا قبر یکه در جانب بین او بوده و قبر یکه در جانب بسیار او باشد

قبر

قبر جانب پیش و قبر یکه در عقب او باشد بسیار واضح است و بر همین اوده بجهل ادله در صورت صادق نیست کراهت
باین قبور ثابت شده پس بنا بر این هرگاه کراهت مشکوک باشد لکن مکروه است که تفصیل داده شود باین قبور یا ان قبور
است که مقرر شده بجهت قبرستان بنحو که صادق است نماز در مقبره یا در قبرستان شاهد بر اینکه اگر اولست باز
حکم بکراهت است بخلاف ثانی و هم چنین است هرگاه نماز در بیرون قبر واحد اما متعدد شود مثل انکه
در بیرون قبر ایستاده و محل سجده او هم در بیرون قبر دیگر باشد یا بالعکس در صورت بسیار بعید تفصیل ممکن است تنقیح مقام
محتاج است بنقل کلام در وجه طلب ابو الصلاح است نماز در المقابر در صورتیست که بعد
مصلی میان مقابر بقدر ده زرع بوده باشد یا بین هرگاه در زمین شود که بعد میان مصلی و مقابر بقدر ده زرع بوده باشد
در جمیع جوانب بعد ده زرع در جانب بین و ده زرع در جانب یسار و هم چنین در پیش و عقب در اینصورت
کراهت منتفی است و هم چنین است هرگاه بعد میان مصلی و مقابر نبوده باشد بلکه میان مصلی و مقابر
بوده باشد در اینصورت باز کراهت منتفی است بشرط انکه ارتفاع حایل در جمیع جوانب بقدر قامت مصلی
بوده باشد اما هرگاه ارتفاع حایل کمتر از این مقدار بوده باشد از بسیار بعید از فقها ظاهر میشود استفاده کراهت در
این صورت باز و این ظاهر است اشکال نیست و اما مثل انداختن فرش بر روی قبر یا انداختن مثل حصیر
و نماز بعد از ان ظاهر اینست این قدر کفایت نکند در رفع کراهت بنا بر این در بیرون کراهت نماز
در روایات و در اماکن متبرکه بجهت انکه در بیشتر روایات اخذ شده مشکلات بلکه ممکن نیست بلکه
است کراهت نماز در جوار ائمه علیهم السلام بنحو که مذکور شده باشد و بجهل ادله تعالی مقامها تصریح فرموده اند بکراهت
اتیان نماز در سوی قبر امام یعنی قبر امام معصوم و پیش روی خود قرار دهد و نماز بعل اورد مکروه است
و این با اعتقاد حقیر ضعیف است بلکه نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلام مستحب است بلکه میتوان گفت نماز
در عقب قبور ایشان علیهم السلام افضل از نماز در سایر جاهاست چنانچه در وجه این تفصیل انام در مطالب الاخبار بیان
نموده ایم نهم مواضع مذکوره مواضعی است که مهیا شده باشد بجهت نماز کردن از روی خضوع و اعراض انکه از معنا
اهل الضلال بوده باشد باین و مقتضای کلام ابو الصلاح حرمت است و مشهور بین فقها کراهت است
بلکه جماعتی مکروه است نماز در بیوت النیران و مکروه است اتیان نماز در کنائس و بیع و مصلی النتن بوده باشد یا
خانه مشتمل بوده باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابت است اگرچه مراقی و مواضع او بوده باشد یا النتن بوده باشد
یا نه و مقابل این شخص فرید بوده باشد یا نه اگرچه متعلق نداشته باشد و هم چنین حکم بکراهت ثابت است اگرچه مقابل
این شخص فرید بوده باشد که در ان فیلم روی نکرده باشند و مقتضای اطلاق کلمات اصحاب ثبوت
کراهت است خانه مصلی از اکراد عباد اوثان بوده باشد یا نه بلی مرقع و موضع مروی در کلام الامین

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

واطلاع از امام زمان جناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه تفرقه فرموده ملتزم باینکه از اولاد عبده اصنام و نیران
بوده باشند یا نه و حکم بعدم جواز را که بحمل بر کراهت نیست مختص فرموده اند در حق اول بنابر این ممکن است که
حکم کرده شود باشتداد کراهت در حق بنی هاشم دهم خانه است که در ان شراب یا مسکری دیگر بوده باشد اعم
از اینکه ان خانه مهیا شده باشد بجهة این یا نه معلوم است حکم بکراهت در صورتیست که شراب تعدی بلباس
مصلی یا بدن او نماید و اما در صورت تعدی ظاهر است که جایز نیست مگر بعد از ازاله و تطهیر یازدهم
جواد طرقها است یعنی راههای وسیع بلکه مطلق راهها خواه در صحرا و یا در آباده بوده باشد یا نه بجهة احتیاط باشد
حکم بکراهت در صورتیست که مزاحم ماره نبوده باشد و اما در صورت مزاحمت پس جایز نیست بلکه نماز باطل است
دوازدهم خانهای مجوس است که گبران بوده باشد و دور نیست که خانه یهود و نصاری نیز چنین بوده باشد اگر چه
احادیث در باب یهود و نصاری مختلف است ظاهر اینست و جهت انکه تعبیر اختلاف مراتب کراهت بوده
باشد باین معنی که کراهت نماز در خانهای مجوس شدید تر بوده باشد و در خانهای یهود و نصاری کمتر باشد
سیزدهم بیع و کنایس است بیع بباء موحده مکسوره و یاء مثناة تحتانیه مفتوحه جمع بیعت است بکسر با
و سکون یا و کنایس جمع کنیسه است اختلاف کرده اند علما در معنی این دو لفظ از بعضی ظاهر میشود که
بیعه معبد نصاری است و کنیسه معبد یهود است و ظاهر از صاحب قاموس انست که بیعه معبد نصاری است
و کنیسه مشترک ما بین یهود و نصاری و ظاهر از صاحب صحاح انست که هر دو مشترک است ما بین هر دو
فرقه و بعضی بعد از قول باشتراک هر دو در هر دو تفصیل داده اند که بیعه معبد صغیر یهود و نصاری است
بمنزله مسجد محله نسبت بمسلمین و کنیسه معبد کبیر این دو فرقه است بمنزله مسجد جامع در حق مسلمین بعد از
معرفت معنی لفظین علما اختلاف کرده اند در کراهت نماز در بیع و کنایس و عدم کراهت جماعتی از فقها
قایل شده اند بعدم کراهت که جمعی کثیر از قدماء اصحاب قایل شده اند بکراهت ظاهر قول ثانی است
پس نماز در انها مکروهست و کلامی که هست در اینمقام اینست که ایا دخول در انها و نماز در انها موقوف
بر استیذان از اهل انها یا نه ظاهر اینست که توقفی نداشته باشد چهاردهم مذابح حیوانات یعنی
مواضعی که مهیا شده است بجهة ذبح نمودن حیوانات ظاهر میشود از ابی الصلاح که نماز را در مذابح
حیوانات حرام میداند پس اجتناب احوط خواهد بود پانزدهم مکانی است که در ان تصویری بوده
باشد بدانکه کلمات علما در اینمقام مختلف است ظاهر از کلام ابی الصلاح انست که ایشان کردن نماز
در او طلق که در ان صورت نقش شده باشد حرام است و ظاهر کلام اکثر هم حرمتست خواه پیش
روی مصلی بوده باشد یا نه و انچه ظاهر میشود از بسیاری از فقها کراهت است در صورتیکه پیش

روی مصلی بوده باشد خواه نقش صورت بر اطلاق بوده باشد یا نه مثل انکه پیش روی مصلی پیشی بوده باشد که صورت
در روی ان نقش شده باشد و اما هرگاه صورت در جانب یمین مصلی یا یسار یا پشت سر او واقع شود
ظاهر اینست نماز در چنین صورت مکروه نبوده باشد و هم چنین هرگاه پیش روی بوده باشد لکن در حین
نماز پرده یا چیزی دیگر بر روی ان صورت بیندازند که مستور شود باز ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد
و در صورتیکه هرگاه ستر ان ممکن نبوده باشد و تبدیل انهم بمکان دیگر نیز ممکن نبوده باشد در اینصورت هرگاه
راس انصورت را قطع نماید ظاهر اینست همین قدر کفایت بکند در رفع کراهت مخفی نماند چنانچه مکروه است
نماز در صورتیکه پیش روی مصلی صورت بوده باشد هم چنین مکروه است نماز بر فرشی که در ان صورت نقش
شده باشد در وقتی که در حال ادا نماز چشم مصلی بر ان صورت واقع شود و اما هرگاه جای نماز
بر روی ان فرش بیندازند بنحوی که ان صورت مستور شود کراهتی در اینصورت نخواهد بود
و هم چنین هرگاه چشم صورت را حک نماید یا سر او را قطع نماید در اینصورت نیز کراهت منتفی
میشود اگر چه ممکن از تبدیل مکان بمکان دیگر یا ممکن از ستر ان صورت بوده باشد شانزدهم
اندرون خانه کعبه و پشت بام انست که ایستادن بنماز فریضه در هر دو مکروه است چنانچه در مبحث قبله بیان
شد هفدهم مرابط خیل و بغال است یعنی جائیکه اسب و قاطر را می بندند از برای علف خوردن و ارام
گرفتن انها و ظاهر از کلام ابی الصلاح عدم جواز ایستادن بنماز است در اینها و هم چنین در مرابط
غنم و مرابط بقر یعنی جائیکه خوابگاه گوسفندان است و جائیکه گاو را می بندند پس اجتناب از همه اینها بهتر
خواهد بود اگر چه از حدیث صحیح ظاهر میشود عدم کراهت نماز در مرابض غنم هیجدهم مکانی که در انجا مصحف
مفتوح بوده باشد یعنی مکروه است نماز کردن در چنین مکانی که پیش روی مصلی مصحفی مفتوح بوده باشد تا انکه
ان مصحف را هم بگذارد در انوقت کراهت منتفی میشود بدانکه اگر چه حال متبادر از لفظ مصحف
قرانست لکن در اصل اعم از قرانست چنانچه ایمانی وارد در اینمطلب بر شریف ان هذا لفی الصحف الاولی
صحف ابراهیم و موسی و در حدیثی از جناب امام جعفر صادق ع روایت شده که فرموده مصحف فاطمه علیها
در انست مثل قران شما سه مرتبه الحدیث بحمله اگر چه ظاهر از لفظ مصحف قران است لکن ظاهر اینست که
مراد در اینمقام اعم از ان بوده باشد پس کراهت نماز ثابت است خواه پیش روی این شخص قران مفتوح
بوده باشد یا کتابی مفتوح بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بکراهت ثابت بوده باشد اگر چه کاغذ مکتوبی در پیش
روی مصلی بوده باشد و این کراهت منتفی میشود بهم گذاشتن ان یا بگذاشتن ان در موضع دیگر که پیش
روی مصلی نبوده باشد مخفی نماند حکم بکراهت ظاهر اینست که ثابت بوده باشد خواه این شخص قاری بوده باشد

یا نه بعضی از فقها تخصیص داده اند بقاری لکن این مدفوعست باطلاق نص بلکه حکم ثابتست اگر چه
در شب تار بوده باشد بلکه چنین است اگر چه مصلی کور بوده باشد نوزدهم مکانیست که هرگاه مصلی در ان
بایستد پیش روی او دیواری بوده باشد که در ان دیوار رطوبت ظاهر باشد از بالوعه و دور نیست که اختصاص
برطوبت بیت الخلا نداشته باشد بلکه نماز کردن مکروه بوده باشد در مکانی که پیش روی مصلی دیواری بوده
باشد که در ان دیوار رطوبت ظاهر شده باشد از بالوعه خواه چاه بیت الخلا بوده باشد یا غیر ان بیستم مکانیست
که اگر مصلی در ان بایستد پیش روی او اهنی بوده خواه از جمله اسلحه بوده باشد مثل شمشیر و کارد
و تفنگ یا غیر سلاح بوده مثل خود اهن بیست و یکم خانه که در ان سگ بوده باشد مگر انکه کلب صید بوده باشد
که این قسم از سگ مستثنی شده است در حدیث بیست و دوم مکانی است که سمت قبله ان انسانی بوده
باشد باین معنی که اگر کسی در ان مکان بایستد مواجه او انسان باشد خواه زن بوده باشد یا مرد بیست سیم
مکانیست که سمت قبله ان در مفتوح باشد بعبارة اخری مکروه است نماز بجانب بابی که مفتوح بوده باشد
تا حال بمستند این از اخبار بر نخورده ایم محقق رحمه الله این را نسبت بابی الصلاح داده است و فرموده
چونکه او از اعیان فقها است متابعت او در این باب نمودن عیبی ندارد و اکثر فرموده اند اگر چه صحیح است
لکن این مطلب را در کتاب ابی الصلاح که مسمی بکافی است ندیده ایم بدانکه مناسب اینست که ختم این
مبحث شود به بیان دو مطلب اول انست که ثقة الاسلام حدیث صحیحی در کتاب کافی ذکر فرموده
که این حدیث مشتمل است بر کراهت نماز در سه موضع که بیداء است و ذات الصلاصل و ضجنان ان
سه موضع ما بین مدینه مشرفه و مکه معظمه است اما بیداء پس ان موضعی است که کسی که از مدینه بمکه
معظمه میرود بعد از انکه از مسجد شجره که محل احرام است گذشت بفاصله اندکی با انجا میرسد اول حد ان
از جانب مدینه که بمکه میرود بعد از معرس نبی صلی الله علیه و اله است یعنی بعد از انکه از معرس نبی که در
دست چپ واقع است گذشت داخل در بیداء میشود و ان موضعی است که جناب رسول خدا ص
در این موضع رفع صوت بتلبیه میفرمودند و اخر حد بیداء نسبت بکسیکه از مدینه بمکه میرود
ذات جیش است که ان شاء الله لشکر سفیانی در انجا هلاک شده بزمین فرو میروند و اما
ضجنان پس ان کوهی است نزدیک مکه معظمه و اما ذات صلاصل پس ان میان ان دو موضع واقع
است مطلب ثانی در بیان ستره است بدانکه مستحب است در حق هر مصلی خواه مرد بوده باشد یا زن
خواه نماز بجماعت بوده باشد یا فرادی مفروضه بوده باشد یا مندوبه ستره پیش روی خود قرار بدهد
در صورتیکه احتمال مرور کننده در انجا قایم بوده باشد خواه مرور کننده انسان بوده باشد یا حیوان صغیر بوده

باشد یا کبیر پس هرگاه قایم نبوده باشد چنین پیش روی او در صحرا خواهد بود ظاهر اینست در اینصورت استحباب
ثابت نبوده باشد توضیح این مقصد مقتضی نقل کلام است در سه مبحث اول در بیان چیزیست که بان ستره متحقق میشود
دوم در کیفیت انست سیم در فایده انست اما اول پس میگوئیم ظاهر اینست که متحقق میشود ستره بهر چه
گذارده شود پیش روی مصلی خواه چیزی بوده باشد یا جامه یا کتاب یا سنگ یا عصا یا دستنبو بوده باشد
یا غیر این بلکه متحقق میشود بنزدیک ساختن محل سجود را بدیواری یا بستونی و امثال انها بلکه بخط کشیدن
پیش روی نیز متحقق میشود و اما کیفیت ان پس در غیر عصا و خط ظاهر است و اما مثل عصا و نیزه
ظاهر اینست که منحصر نبوده باشد بفرو کردن نیزه و عصا را در زمین بلکه چنانچه بفرو بردن حاصل میشود
هم چنین حاصل میشود بانداختن در روی زمین لکن بطریق عرض نه بطریق طول و هم چنین است
حال در خط یعنی خط را عرضا بکشد نه باستقامت قبله و از بعضی از عامه نقل شده که خط مدور
بکشد باین نحو که محیط بمحل سجود بوده باشد یا طولا یا استقامت قبله یا عرضا بشکل هلال بکشد و اما فایده
ستره پس میگوئیم فایده ان رفع مرجوحیت از نماز است در صورت تحقق مرور و تعلق نهی است بمرور
العقول از مرور توضیح این اجمال انست که هرگاه کسی در موضعی ایستاده بنماز نماید سکوی مثلا از پیش روی
این شخص عبور نماید اگر چه این شخص بنحوی که مذکور شد ستره قرار داده باشد این عبور سبب موجب مرجوحیت
نماز او نمیشود و الا نماز او مرجوح خواهد بود و اگر عبور کننده از ذوی العقول و مکلف بوده باشد وضع
ستره موجب این میشود که نهی از عبور باو تعلق میگیرد پس اجتناب از عبور خواهد نمود و اگر فرضا
اجتناب ننماید این شخص عابر عاصی و ماثوم خواهد بود در صورت تحقق ستره و موجب مرجوحیت نماز
مصلی نخواهد بود بخلاف انکه هرگاه وضع ستره ننموده باشد در اینصورت نهی از مرور در حق ان شخص
مار نخواهد بود پس امر مرجوح نخواهد بود و نماز متصف بوصف مرجوحیت خواهد بود بدانکه
مستحب است که مصلی نزدیک بستره بایستد و بعضی از فقها تحدید فرموده اند بمقدار خوابگاه گوسفند
و مرحوم شهید در ذکری فرموده اند که ستره امام بمنزله ستره ماموم است کافی فرموده و المقرر
بودن دلیل اول انکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله امر نفرموده اند ماموم را بستره دوم انست که نهی
هر یک از ماموین ستره است در حق ماموم دیگر اول سهل است بر بعض است و منها الذین احاط طائفه
و ثانی بر فرض تسلیم در صف اول جاری نیست و علاوه نصوص وارده در مسئله مطلق است شامل
ماموم نیز هست فصل ششم در بیان چیزیست که سجده بر ان صحیح است و در این چند بحث است بحث اول جایز
نیست سجده مگر بر زمین یا چیزیکه از زمین روئیده باشد بشرط انکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد پس سجده

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بریشم واستخوان وکوشت وجلود وفروش وهریده صدف ومرجان وطلا ونقره وعقیق وفیروزج و
آهن وفولاد ومس وغیرانها جایز نمی باشد بود وتفاوت نیست در عدم جواز سجود بر غیر ارض میان انکه
جمیع ارض نبوده یا بانکه در اصل ارض بوده یا الکن باسقال خارج از ارضیت شده باشد مثل احجار هائی
که منکسر شده پس سجده بجمیعه لازم است کسر از ارض بوده یا غیر نبات از ارض بتفصیلی که مذکور شد اما اگر
احجار ارض کاهت بحدی رسیده باشد که بعضی خصوصیات مختلف میشود در بریان وعدم جواز حیث مثل تربت جناب
سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیه که سجده بران ترجیح دارد بلکه جمیع قطعات ارض عالیا بانکه اجزاء نبات
مخلوط است در خروج از وصف ارضیت وعدم خروج آن بحدی مقطوع بوده باشد که خارج از ارض شده مثل
طلا ونقره وامثال اینها پس شکی در عدم جواز سجود بر امثال اینها نیست وبحدی شکی نیست در عدم خروج
مثل غالب احجار ارض پس شکی در جواز سجود بر آن نیست بلکه آنکه مشهور است که مقصور سجده بر قطعه خرمن
از ارضیت خرمن متصل بانکه ارض بوده یا منفصل وبعضی عمل اشکیک است مثل اجره وکوزه وتنک و
اجزاء اینها ظاهر عدم خروج از ارضیت است پس سجده بر اینها جایز خواهد بود بلکه ظاهر از کلمات جماعة
از متقدمین آنست که جواز سجود بر خزف عمل خلاف مابین فقهانبوده باشد وهم چنین است سجده بر جص اگر تعمل
خلاف نیست بعلاوه جواز سجود بر جص که عبارت از سنك ریزه بوده باشد اول علیالسلام بجملة از احادیث
معتبره واما سجود بر گچ پس اینعمل خلاف ظاهر است که جایز بوده باشد وهم چنین در مطلق آلات منفصلة
مذکوره است لکن اجتناب در صورت تمکن از خالی نیست وهم چنین در صورت احتمال است بلکه ظاهر
بر خیانت است بلکه ظاهر اینست که سجده بر خرقه جایز بوده باشد مگر بنائی که مأکول یا ملبوس بوده باشد که سجده
بر آن جایز نیست واین در صورتی است که در جمیع حالات مأکول بوده باشد واما گاهی فرض شود چنین در
بلادی مأکول هست ودر بلادی دیگر مأکول نیست ایامکه هر بلدی تابع حال آن بلد خواهد بود پس حکم میشود
در بلادی که مأکول هست بعدم جواز سجود بر آن در حق اهل آن بلاد وبجواز سجود بر آن در حق اهل بلاد دیگر
یا خیر اگر هیکه مأکول در بلادی شد حکم میشود بعدم جواز سجود بر آن اگرچه بلاد اضافی باهل بلادی بوده باشد که آن
در آن بلاد مأکول بوده باشد یا ظاهر ثانی است واما اگر گاه وگاه میشود در حالات دائره باشد بر یکی از دو حالت
مأکول بوده باشد بخلاف حالت دیگر پس تنقیح مقام مقتضی آنست که گفته شد بر بنائات بر هر قسم اول
آنست که مأکول است بدایة ونهایة مثل دیدار از اقسام بقولات ودوم مقابل آنست که مأکول نیست لا بدایة
ولا نهایة مثل قالب اما کیاه وبر این قیاس واما شجاه حکم در این دو قسم ظاهر است بانی معتاد که سجده بر قسم
اول جایز نیست در جمیع احوال ودر قسم ثانی جایز است کذلك بسی است که مأکول است بدایة لا نهایة مثل ابریسم

مو وپوست بادام وپوست خربزه در این قسم ظاهر اینست که مکروه حالق تابع اقالیم است پس سجده بر یک
مورد از اقالیم جایز خواهد بود بخلاف دیگر جایز است واما مثل خربزه وبادام وپسته وفندق
که پوست انها مأکول نبوده در اصل ارض نبوده پس سجده بر انها در اول احوال جایز نیست ودر ثانی
مادامیکه متصل باصل است پس بادام مادامیکه شکسته نشده نمیکویم سجده بر پوست آن جایز نیست وهم
چنین است پسته وفندق وگردو بعد از انکه شکسته شده ومغز آن اخراج شد در این وقت سجده بر قشر انها
اگرچه جایز نیست لکن سجده بر پوست انها در حالتی که منفصل از مغز شده جایز خواهد بود وهمچنین
پوست خربزه وهندوانه مادامیکه متصل است باصل خود باره کرده باشند یا نه سجده بر آن جایز نیست
واما بعد از باره کردن وجدا کردن مأکول از آن پوست در این وقت ظاهر اینست که سجده بر آن پوست جایز
شده واصل جایز بوده بناصم وجاهم عکس اینست باین معنی که مأکول نیست بدایة لکن مأکول است نهایة
وبعبارة اخری یکحالت مأکول بودن مسبوق بحالت غیر مأکول بودن مثل اخر پوست وپوست وبه واصل
اولا این قسم ظاهر اینست که سجده بر آن جایز نیست در جمیع احوال منظر بانکه صادق است در حق هر
جمیع احوال انکه مأکول است مخفی نماند از انچه مذکور شد حکم کردن وجوه وشقوق ظاهر در بیان اول که سجود بر انها
جایز نیست خواه متصل از درخت بوده یا بعد بلکه سجده بر انها جایز نیست اگر چه از پوست در بیاورده باشند
واما پوست انها پس ظاهر اینست که سجده بر انها جایز نیست در حال اتصال باصل وجایز است بعد از انفصال
از اصل وقول بجواز سجده بر ضغط وشعیر وقول از در مزبور ضعیف است واز بعض دیگر حکم کردن
بود واما ملبوس بدلیکه بنائی که بالفعل ملبوس بوده باشد چنین چیزی وجود ندارد چیزهای از ملبوسی که
در اخبار استثناء شده است که در آن قوه واستعداد ملبوس بودن محقق بوده باین وضع مثال مقتضی اینست
که گفته شود بنائات بعد از اشتمال کلها بر انعام نباتات بنائی نیباشد که بالفعل ملبوس بوده باشد یا
منقسم بوشیدنی شود بدو قسم یک قسم انست که قوت ملبوسیت در آن محقق است مثل پنبه وکتان وضمیمه
انست که چنین نیست مثل غالب انعام کیاه فشکی بر جواز سجود در قسم ثانی نیست وکلا میکه هست در قسم
اولست باین معنی هین استعداد ملبوس بودن کفایت میکند در حکم بعدم جواز سجود یا بغیر خواه اولست پس
سجده بر قطن وکتان جایز نخواهد بود خواه مثل ریش بوده باشد یا بعد مثل ریا نبوده باشد وقول بجواز
سجود بر قطن وکتان قبل ریش ضعیف است واما ضعف آن از قول بجواز سجود است اگرچه بعد از ریش
بلکه بعد از یا نبوده باشد وقول بجواز شاذ است وهر کاه فرض شود چیزی بانبوده باشد از متعاد اللبس
وغیر متعاد اللبس مثل این خرما در این صورت اگر چیزی در حال سجود واقع شود بر غیر متعاد اللبس سجده

صحیح خواهد بود بخلاف اینکه چیزی واقع شود بر متعاد اللبس پس در این صورت جمیع خواهد بود واز اینجا
قبیل است حصیر پس هر کاه متخذ بر از سجده واقع شود بر آن کیاه که حصیر از آن بافته شده صحیح است
واکر واقع شود بر دیبان نخ یا بر دیبان راه کیاه باهم صحیح خواهد شد بنی سوم در بیان جواز سجود
بر کاغذ بدانکه اکرچه مقتضای بعض از کلمات سابقه عدم جواز سجده است بر چیزی که خارج از ارض
ونبات بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل خاص ثابت شده است خواه ماخوذ شده باشد از چیزی که
سجده بر آن جایز باشد مثل کاغذی که معمول از قطن وکتان بوده یا بالجمله ظاهر اینست که سجده
بر کاغذ جایز بوده باشد یا اکرچه ماخوذ از چیزی بوده باشد که سجده بر آن صحیح بوده یا نباشد آلا
وقول باختصاص جواز بکاغذی که ماخوذ از چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نباشد ضعیف است
بلی هر کاه کاغذ بر آن چیزی نوشته باشد ظاهر آن نیست ماباب الکتابة یا چیزیست که سجده بر آن
جایز است مثل تربت حسینیه علی مشرفها الاف السلام والتحیة یا از کلماتی که از چیزی است که سجده بر آن
جایز نیست مثل مرکب وعلی المتعارف بر اوراق دیوانی که کتابت محیط بر سطح کاغذ نیست بلکه در موضع خالی از
کتابت باقی نمانده که کتابت نماید در صحت سجود بر آن مانعی نیست پس مسئله منصور بدو صورت
اول انست که ماباب الکتابة از چیزی باشد که سجده بر آن جایز است در این صورت شبهه در جواز آن
نیست خواه موضع خالی کاغذ باقی بوده باشد یا نه دوم انست که ماباب الکتابة غیر انست یعنی چیزی است
که سجود بر آن جایز نیست لکن موضعی از کاغذ خالی از کتابت باشد که وضع جبهه بر آن کتابت
میکند در سجده در اینصورت باز جایز است در صورتی که جبهه واقع شود بر موضع خالی از کتابت
سیم مثل نامه ای است لکن کتابت مستوعب سطح کاغذ است یا این معنی موضع خالی از کتابت بقدار
ملاکونیت در اینصورت ظاهر اینست که سجده صحیح نبوده باشد بنا بر عدم جواز مختصر است بان صورت در نخبه
ذکر جایز است بلکه کراهت ندارد قول بانتفای کراهت در صورتی که ماباب الکتابة ما صح السجود
علیه بوده باشد واظهر اینست بکراهت مختص بوده باشد بقاری در حق قاری بصر بر این صورت در حق غیر جایز است حق
کراهت بنابر این کراهت در حق غیر قاری ثابت نیست وهم چنین در حق قاری در وقت خلت صلاة
در حق اعمی ثابت نیست اکرچه قاری وسجده در سوره بوده باشد عمدا وعالما بالحکم
مخالفت بلکه حکم کاه کسی وضع جبهه بنحوی بر چیزی باعتقاد آنکه از چیزیست که سجود بر آن صحیح است بعد از
ان فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که سجده بر آن جایز نبوده خواه باعتبار ذات نبوده باشد مثل
اینکه معلوم شد که آن ساتوان بوده مثلا یا باعتبار وصف آن مثلا آنکه مشخص شد که چوب تخم مرغ یا باعتبار

هر دو هم ایست بخلاف اینکه در اینصورت خالی از این نیست این ظهور فساد اعتقاد یا بعد از انتهاء سجده
یا بعد از رفع راس از سجده در صورت اخیر یا سجده واجب است یا مستحب اکر در اثنای سجده بوده باشد
یا بعد از اتیان بذکر یا بعد از فراغ از سجده در صورت اخیر یا ممکن است باعدم رفع راس از سجده بان
نحو که پیشانی خود بلکه تمام بدن را بر سجده صحیح بوده باشد یا این چنین نباشد ودر زیر جبهه
خود مقداری هیزم یا ممکن نیست که کاه بر شیء صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که عالما
حال از اتیان بذکر واجب وفعلیات اگر سابقا چنین بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که عالما
ظاهر اینست که ذکر بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که سجده بر آن صحیح است در اینصورت
رسانیده باشد جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که
ذکر بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین
رسانیده باشد جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که
ذکر بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین
رسانیده باشد جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که
ذکر بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین
رسانیده باشد جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که
ذکر بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین
رسانیده باشد جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که
ذکر بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین
رسانیده باشد جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که
ذکر بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین
رسانیده باشد جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که
ذکر بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین
رسانیده باشد جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که
ذکر بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین
رسانیده باشد جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که
ذکر بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین
رسانیده باشد جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که
ذکر بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین یا ممکن است که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نه وعلی التقدیرین

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۲۰۱ سجده او نبوده باشد پس ازاین ظاهر میشود طهارت محل سجده مثلا شرط صحت ذکر است در وقتیکه عالم و
باشد قبل از اتیان بذکر یا بعد اگر احتمال نجاست دهد درینصورت اتیان بذکر واجب میگردد محل جایز نیست
و اما شرطیت مطلقه طهارت محل سجده مثلا با اضافه بذکر ثابت نیست تا مثل صورت مفروضه حکم بفساد
نوده بضاد ذکر بپردازد واجب باشد تدارک آن بعد از رسانیدن جبهه بالجمله یعنی که سجده بران صحیح بوده ثابتا
بلی درصورت مفروضه ممکن است گفته شود چون سجده بر چیزیکه سجده بران جایز بوده
باشد بالجمله مدرک مستحق بر همان شده ثابتا اما بالجمله تدارک ذکر واجب ظاهر است که جایز
نبوده ثابتا و از اینجهت مذکر شده مستحق شده که اگر عالم شود بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجده اولی
سجده صحیح خواهد بود گوئیم اولا که عالم شود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب لکن متمکن نیست
از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بران صحیح باشد و نیز از رسانیدن چیزیکه سجده بران صحیح
بوده ثابتا بجبهه بامر فعل منافی حکم دراین مسئله خالی از اشکال نیست دوم نسبت که تفصیل داده
شود دراین مقام مابین اینکه این در سجده اخیره باشد یا غیر آن علی التقدیر بین بارفع راس متمکن خواهد
بود از تفصیل چیزیکه سجده بران صحیح بوده ثابتا بامر فعل منافی یا نیز پس مسئله مفروض بچند صورت میشود
اول آنست در سجده اخیره و بارفع راس متمکن از تفصیل یا بیع المتحیر علیه نیست در اینصورت ذکر
که گوئیم سجده همان صحیح بوده ثابتا پس لازم است اتیان بذکر سجده در همان حالت نظر باستصحاب صحت
و عدم ظهور شمول استدراک و یکه دلالت میکند بر اعتبار ارض یا نبات در چیزیکه جبهه بران واقع شود
نسبت باینصورت خواست در جواب گوئیم مثل همین است که مفروض شد یعنی این واقعه در سجده اخیره حال
بحقیقت حال شده قبل از ذکر و دراین حالت متمکن نیست از چیزیکه سجده بران صحیح بوده ثابتا لکن بارفع
راس متمکن از آن خواهد بود در اینصورت حین ظاهر اینست اتیان بذکر در همین حالت نظر باستصحاب صحت
بوده ثابتا رفع راس قبل از ذکر و عود بسجود بعد از تحصیل چیزیکه سجده بران جایز بوده ثابتا و همان قدر واجب
بلکه جایز نبوده نظر بلزوم زیادت سجده باصل ظهور ادله دال بر اشتراط سجده بچیزیکه سجده بران صحیح است که
در چیزیکه اخیرا است لکن اگرچه در اینحالت متمکن از تحصیل چیزیکه سجده بران جایز بوده ثابتا نیست
اما بعد از رفع راس متمکن از آن خواهد بود در اینصورت حین مذکر میشود اتیان بذکر را چنانچه گذشت
در همان حالت نماید بعد از رفع راس از سجده اولی بنحو مذکور بعد از تحصیل یا بیع المتحیر علیه اتیان بما یجوز السجود علیه نماید
در این سه صورت اگرچه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام در امور دین مقتضی عایت احتیاط
باعاده نماز همه مثل صورت سیم است لکن سهل است لکن سهل است لکن سهل است لکن سهل است

۲۰۲ صحیح بوده ثابتا باعدم فعل منافی در اینصورت نماز باطل خواهد بود همان حالت سجود قطع عمل
نموده بعد از رفع راس استیناف نماز نماید مخفی نماند اگرچه مذکور شد در جمیع این احتمال من اولها
الی آخرها سجده بر چیزیکه سجده بران جایز بوده ثابتا پس هرگاه سجده بر نفس خود یا
اطلاع بران یا بعد از رفع راس از سجود باطل اگر باشد بحسب ظاهر بود خواهد بود بعد از نماز
بوده ثابتا یا در اثنای نماز متمکن نموده ثابتا باعاده نماز در وقت یا نه در جمیع صور ظاهر اینست که نماز صحیح
بوده ثابتا و قول بلزوم اعاده یا بقای وقت ضعیف است لکن رعایت این خالی از احتیاط نیست و اگر
ثانیا است یعنی علم بحقیقت حال قبل از رفع راس از سجود باشد در اینصورت یا قبل از اتیان بذکر واجب
یا بعد از اتیان بان اگر قبل از اتیان بذکر واجب بوده ثابتا ظاهر اینست که سجده صحیح بوده ثابتا اجزاء بهمان نماید
رفع راس نموده نماز را تمام نماید و اگر قبل از اتیان بذکر واجب بوده ثابتا اگر حالت متمکن بوده ثابتا از رسانیدن
جبهه بچیزیکه سجده بران صحیح بوده ثابتا یا رسانیده از آنچه چنان نموده بعد از اتیان بذکر اتمام
نماید و اگر همان حالت متمکن از این نبوده ثابتا یا با رفع راس خواهد بود باعدم فعل منافی
یابد و علی التقدیرین این نماز صحیح بوده ثابتا باعدم فعل منافی یا نیز پس مسئله مفروض بچند صورت میشود
اول آنست که در سجده اخیره است و بارفع راس متمکن از تحصیل یا بیع المتحیر علیه نیست در اینصورت ذکر
که گوئیم سجده همان صحیح بوده ثابتا پس لازم است اتیان بذکر سجده در همان حالت نظر باستصحاب صحت
و عدم ظهور شمول استدراک و یکه دلالت میکند بر اعتبار ارض یا نبات در چیزیکه جبهه بران واقع شود
نسبت باینصورت خواست در جواب گوئیم مثل همین است که مفروض شد یعنی این واقعه در سجده اخیره حال
بحقیقت حال شده قبل از ذکر و دراین حالت متمکن نیست از چیزیکه سجده بران صحیح بوده ثابتا لکن بارفع
راس متمکن از آن خواهد بود در اینصورت حین مذکر میشود اتیان بذکر را چنانچه گذشت
در همان حالت نماید بعد از رفع راس از سجده اولی بنحو مذکور بعد از تحصیل یا بیع المتحیر علیه اتیان بما یجوز السجود علیه نماید
در این سه صورت اگرچه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام در امور دین مقتضی عایت احتیاط
باعاده نماز همه مثل صورت سیم است لکن سهل است لکن سهل است لکن سهل است لکن سهل است

۲۰۳ هرگاه مصلی شروع بنماز نموده در حالتی که متمکن بود از وضع جبهه بچیزیکه سجده
بران صحیح بوده و در اثنای نماز عذری بهم رسید که رفع تمکن از او شود مثل اینکه مریض شود و سیبی
ایستاده مصری بیمود و سلطان گذارد و مشغول نماز شد و در اثنای نماز طفل امد و آن مصری را بزند
و وقت امر این شخص در اینوقت مردد است مابین اینکه نماز را قطع نماید تا تحصیل چیزیکه سجده
بران صحیح بوده ثابتا یا نماز را بهمان حالت تمام نماید ظاهر تفصیل است در این مقام بایں نظر که این امر یا زیاد
ضیق وقت است یا در سعه وقت اگر ضیق وقت است بحدیکه اگر نماز را قطع نماید تا تحصیل نماید
چیزیکه سجده بران صحیح بوده ثابتا نماز در وقت قضا خواهد نمود در اینصورت ظاهر اینست که قطع
نماز جایز نبوده ثابتا بلکه معین است که اتمام نماز نماید و در حین سجده سجده برکت یا نحو تفصیل که بیان
خواهد شد نماید و اگر وقت موسع است معین است که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل چیزیکه سجده

۲۰۳ ان سانه بسکلات یا عدم از سجده بر قطن یا کتان یا نوب منسوج از اینها بلکه جایز نیست و ظاهر اینست
هیچ که متمکن از سجود بر ارض یا نبات سجده بر نوب و باعدم تمکن از نوب سجده برکت نبوده از نوب خواه
مانع از سجود بر ارض حرارت هوا باشد یا برودت آن و حکم مختلفها بالحرارة نیست چنانچه نوشته
نشود از جبیره از عبادات مخفی نماند مراد از حرارت سجود بر نوب یا برکت عدم تمکن است از سجود
بر ارض مثلا در جمیع وقت نماز باید بلکه هنگام زوال متمکن از وضع جبهه بر ارض نیست همان
وقت میتواند سجده بر نوب نموده اگرچه معتقد آن بوده ثابتا اگر در وقت متمکن از وضع جبهه بر ارض
خواهد شد ظاهر اینست اگرچه احتیاط در اینست و حکم چنین است حال در تبدیل امکان باین معنی
زمین میکنیم در سجده متمکن از سجود بر ارض نیست بجهة حرارت هوا لکن در سر اب متمکن خواهد
بود جواز این میتواند سجده بر نوب نماید بلکه لازم است تبدیل امکان نموده سجده بر ارض نماید اگر
چند ظاهر از ظاهر اینست لکن احتیاط در اینست و حکم چنین است حال در تبدیل امکان باین معنی
زمین میکنیم در سجده متمکن از سجود بر ارض نیست بجهة حرارت هوا لکن در سر اب متمکن خواهد
بود جواز این میتواند سجده بر نوب نماید بلکه لازم است تبدیل امکان نموده سجده بر ارض نماید اگر
چند ظاهر از ظاهر اینست لکن احتیاط در اینست و حکم چنین است حال در تبدیل امکان باین معنی
زمین میکنیم در سجده متمکن از سجود بر ارض نیست بجهة حرارت هوا لکن در سر اب متمکن خواهد
بود جواز این میتواند سجده بر نوب نماید بلکه لازم است تبدیل امکان نموده سجده بر ارض نماید اگر
چند ظاهر از ظاهر اینست لکن احتیاط در اینست و حکم چنین است حال در تبدیل امکان باین معنی

۲۰۴ بران صحیح است استیناف نماز نماید مسئله ششم سابقا بیان شد که سجده جایز نیست بر معدن یا نبات
موصوف بمخفی نماند این نامه استثناء شده چند چیز یعنی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی در وقت
دون وقتی بعبارة اخری بعضی جواز سجود بران ثابت است در حال اختیار و اضطرار یعنی مختصات
بحالت مزبوره اول منحصر در نبات چیزی است و آن کاغذ است چنانچه سابقا بیان شد پس جواز سجود
بر اینده جمیع اهل نبات است اگرچه متمکن از ارض و نبات بوده ثابتا دوم نوب موسم گشت مصلی است لکن
این در صورتیست که متمکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ نبوده ثابتا در اینصورت مذکر میشود اتیان بذکر را
برافتاده باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن لباسی که معمول از قطن و کتان بوده ثابتا
دهم چنین جایز است در اینصورت سجده بر خود قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباس اگرچه جزو
نوب بوده ثابتا و اما نوب معمول از حریر بطاهر اینست که جایز نبوده ثابتا اگرچه در حق زنان بوده ثابتا و اما
نوب مصنوع از پشم و خز و نیست که سجده بران نیز جایز نبوده ثابتا اگرچه در فصل برودت هوا
بوده ثابتا لکن با تمکن از سجده بر نوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد و ظاهر اینست که
کاغذ نبوده ثابتا گرچه نوب باز خز بوده معمول شده اگرچه نوع میشود از دیباج از عبارات فقها اختصاص
لکن ظاهر اینست که اختصاص مراد نبوده باشد بجلد ظاهر اینست که سجده بر نوب مخصوص جایز نبوده باشد
اگرچه نوب از خز نبوده ثابتا بلکه ملبوس او نیز نبوده باشد بنابراین چند احتمال در اینمقام محتمل است اول
آنست که نوب باز خز معمول شده و ملبوس او نیز نبوده ثابتا دوم آنست که نوب مملوک او نبوده لکن ملبوس او نبوده
ثابتا سیم آنست که ملبوس او نبوده ثابتا لکن مملوک غیر او نبوده باشد و نیز او بطریق عاریت بوده بالجمله
نبوده ثابتا چهارم آنست مملوک غیر او نبوده ثابتا لکن مملوک غیر او نبوده باشد و نیز او بطریق عاریت بوده بالجمله
نبوده ثابتا پنجم آنست مملوک غیر او نبوده ثابتا ظاهر اینست که در جمیع صور مذکوره سجده
بر نوب جایز نبوده ثابتا مشغول است در صورت مملوکیت غیر جواز سجود مخفی نماند در صورت اذن مالک
در جمیع صور سجده بر نوب مقدم است بر سجده برکت و باعدم تمکن از سجده بر نوب بتفصیلی که ذکر
شده هم چنین باعدم تمکن از سجود بر قطن و کتان جایز است که سجده برکت خود نموده ثابتا ظاهر اینست
که سجده بر قطن و کتان مقدم است بر سجده برکت خود نموده ثابتا ظاهر اینست
بنزع نباید کرد و در ظاهر این سجده بر قطن و کتان جایز نبوده بلکه لازم است که بطرف کف را
که راست باشد نموده ثابتا و در صورت تمکن اگر مستور بوده ثابتا بنظر و کتان سجده بران
ساتر نماید بلکه احتیاط اینست نزع آن ساتر نموده بعد از آن سجده بران ساتر نماید نه برکت و اما هرگاه آن
ساتر از غیر قطن و کتان بوده ثابتا مثل ابریشم کسی از پوست یا از پشم در اینصورت حکم کل از سجده بر نوب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

باشد در محل جبهه است نه حال سایر اعضای دیگر توضیح این اجمال آنست چونکه لازم است در حال سجده
هفت عضو بر زمین قرار گیرد و آنها جبهه و دو کف و دو زانو و سرهای دو انگشت بزرگ دو
پاست چنانچه بتفصیل در مباحث سجود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی مراد در اینمقام آنست آنچه
مذکور شد که میباید سجده بر ارض یا نبات از ارض بوده باشد این مختص محل جبهه است اما سایر اعضا
که مذکور شد چنین نیست بلکه اگرچه در حال اختیار بوده باشد بر هر چه واقع شود اگرچه بر ربیع
و غیر آنها بوده باشد جایز خواهد بود اگرچه نجس هم بوده باشد لکن مشروط بر آنکه رطوبتی نداشته باشد که تعدی
نماید ببدن یا لباس مصلی بجهت عدم وجوب گذاشتن شش عضو مذکور را در حال سجود بارض و نبات
از ارض محل تامل نیست کلامی که هست در استحباب است که آیا رعایت آنچه واجب بوده بالاضافه بجبهه
مستحب هست بالاضافه بهمه اعضای سته باینکه ظاهر جماعتی از اعاظم فقها اعلی الله مقامهم آنست که
پس مستحب خواهد بود که دو دست و دو زانو و سر دو انگشت دو پا را در حال سجود واقع سازد
بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد و کلمات این بزرگواران اگرچه مطلق است لکن ظاهر اینست که باید
مراد ایشان مرد بوده باشد نه زن چه در حق زن کشف دو زانو در جمیع احوال نماز جایز نیست بلکه ستر آنها
لازم است و این منافی حکم باستحباب وضع آنهاست بر ما یصح السجود علیه مختار نزد حقیر اینست که
استحباب رعایت این نسبت بدو کف ثابت است پس مستحب است که کفها را در حال سجود بگذارد بچیزی
که سجده بر آن صحیح بوده باشد اما نسبت بدو زانو و دو انگشت دو پا ثابت نیست بلکه نسبت بزانو در
بعضی از صور رعایت آن مخالف با احتیاط است بحث سیم در بیان اعتبار طهارت محل جبهه است
بدانکه لازم است محلی که جبهه بر آن واقع میشود پاک بوده باشد پس هرگاه نجس بوده باشد سجده بر آن
جایز نیست اگرچه نجاست غیر متعدی بوده باشد بلکه اگرچه نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در حال
نماز مثل خونیکه کمتر از درهم بغلی بوده باشد اجمالا اعتبار طهارت محل جبهه در سجود محل تشکیک نیست
و کلامیکه هست در اینست که آیا معتبر طهارت محل کل جبهه است یا نه بلکه کفایت میکند در صحت سجود
و صلوة طهارت محل مقدار معتبر از جبهه ظاهر دوم است بیان این اجمال آنست اینکه واجب هست
که جبهه را بگذارد بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بجهه مقداری که صادق بوده باشد که جبهه را بر آن چیز گذارده
بعضی تحدید کرده اند که بقدر درهم از جبهه لابد منه است ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بلکه صدق
آن در اقل از آن نیز محقق است بنابراین هرگاه فرض شود محلی که جبهه بر آن واقع میشود نجس بوده
باشد مگر محل قدری از جبهه که بوضع آن قدر صادق است که جبهه را بارض مثلا گذارده سجده صحیح

خواهد

در بیان اعتبار طهارت محل جبهه

خواهد بود پس نجاست ما عدای این مضر بصحت نماز نیست پس معتبر در صحت نماز طهارت محل قدر معتبر
از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط آنکه نجاست علاوه بر این قدر تعدی بمصلی نکند مگر در صورتیکه
نجاست علاوه بر این قدر نجاستی بوده باشد که بعد از تعدیه معفو عنها بوده در نماز مثل اینکه خونی بوده
باشد کمتر از درهم در اینصورت ظاهر اینست که مضر نبوده باشد توضیح مقام مقتضی اینست که گفته شود در
اینمقام چند صورت است اول آنست که محل کل جبهه طاهر بوده باشد تشکیکی در صحت در اینحالت نیست بلکه این
اکمل صور مسئله است ثانی آنست که محل کل جبهه نجس بوده باشد شبهه در بطلان نماز در اینحالت نیست
خواه نجاست متعدیه بوده باشد یا نه در صورت تعدیه معفو عنها بوده باشد یا نه سیم آنست که محل قدر معتبر از
جبهه طاهر بوده باشد لکن علاوه بر این قدر نجس باشد در این صورت اگر این نجاست تعدی
بمصلی نکند نماز صحیح است و هم چنین نماز صحیح است اگر تعدی بکند لکن بعد از تعدی نجاستی
بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در نماز و اما هرگاه متنجس بنجاستی بوده باشد که تعدی نماید و معفو عنها
نبوده باشد بی تشکیک نماز باطل است و اما غیر جبهه از اعضای سته مذکوره پس طهارت محال آنها
معتبر نیست بلکه معتبر خلو محال آنها است از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس هرگاه محال آنها کلا او
بعضا نجس بوده باشد لکن تعدی بمصلی نکند نه ببدن او و نه بلباس او نماز صحیح خواهد بود و هم چنین است
حال در صورتیکه تعدی بکند لکن بعد از تعدیه معفو عنها بوده باشد در نماز و اما هرگاه نجس بوده باشد
بنجاست متعدیه غیر معفو عنها در اینصورت نماز باطل خواهد بود بجهت رسیدن نجاست غیر معفو عنها
بمصلی بحث دوم در بیان ترجیح انواع چیزهائیست که در حال اختیار سجده بر آنها جایز نیست
بلکه در صورتیکه ضرورت داعی شود بر سجده بر یکی از آنها بدانکه هرگاه کسی متمکن از سجده بر چیزی که
سجده بر آن صحیح بوده باشد نباشد و متمکن بوده باشد از سجده بر ثوب و نجس اختیار کدام یک نماید میگوئیم
این متصور بچند صورت میشود اول آنست که امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر ثوب طاهر و ثوب
نجس در اینصورت سجود بر ثوب طاهر متعین است بی اشکال هرگاه هر دو از یک صنف بوده باشد
مثل اینکه هر دو از قطن بوده باشد یا هر دو از پشم بوده باشد و هرگاه مختلف در صنف بوده باشد مثل اینکه احدهما
از قطن بوده باشد و دیگری از پشم لکن نجس لباس پشمی بوده باشد در اینصورت نیز سجده بر لباس قطنی متعین است
و اما هرگاه نجس لباس قطنی بوده باشد و طاهر لباس پشم در اینصورت نیز ظاهر اینست که سجده بر طاهر
متعین بوده باشد پس لازم است که سجده بر لباس پشم نماید دویم آنست که امر مردد باشد ما بین سجود بر نجس
ما یصح السجود علیه و طاهر ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و ثوب طاهر در اینصورت نیز

ظاهر اینست که سجود بر طاهر متعین بوده باشد پس سجده بر ارض نجس در اینصورت جایز نخواهد بود و هم چنین است
سجده بر نبات نجس یا کاغذ نجس و ثوب طاهر اگرچه از پشم بوده باشد سیم آنست که امر مردد بوده باشد ما بین سجود
بر نجس ما یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و نجس ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ثوب نجس در
اینصورت ظاهر اینست که سجود بر نجس ما یصح السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه
جایز نبوده باشد نظر باینکه مانعیت در اینجا از دو جهت است یکی باعتبار ذات آن چیز و دیگری باعتبار وصف
که عبارت از نجاست بوده باشد و مانعیت در اول منحصر است باعتبار وصف چهارم آنست که امر مردد بوده باشد
ما بین سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه مثل ثوب نجس و سجود بر عین نجاست در اینصورت اگرچه مانعیت
در هر دو طرف باعتبار ذات و وصف است لکن ظاهر اینست که سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه
متعین بوده باشد و سجود بر عین نجاست جایز نبوده باشد و از اینجا مشخص میشود در صورتیکه امر مردد
شود ما بین سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه و سجود بر عین نجاست البته سجود بر متنجس ما یصح السجود
علیه متعین است بجهت آنکه در صورتیکه امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر متنجس و عین نجاست سجود
بر متنجس متعین است خواه متنجس ما یصح السجود علیه بوده باشد یا ما لا یصح السجود علیه و در هر دو صورت
سجود بر عین نجاست جایز نیست و از جمیع آنچه مذکور شد مشخص میشود که با وجود تمکن از سجود بر متنجس
عدول از سجود بایماء جایز نیست پس قول بعدول از سجود بایماء در مثل این صورت ضعیف خواهد
بود بلی هرگاه فرض شود که متمکن از سجود نبوده باشد مگر بر نجس العین در اینصورت ظاهر اینست که ایماء بدل
سجود متعین بوده باشد پس سجود بر نجس العین هرگز جایز نخواهد بود بخلاف متنجس که سجود بر آن
جایز هست در صورت عدم تمکن از سجود بر طاهر بتفصیلیکه دانسته شد کلامیکه در اینمقام هست آنست
که آیا سجده که بر متنجس جایز هست در صورتیست که نجاست تعدی بمصلی نکند پس هرگاه نجاست آن متنجس
تعدی کند بمصلی سجود بر آن جایز نخواهد بود پس لازم است عدول از سجود بایماء در چنین صورت یا آنکه
سجود بر متنجس جایز هست اگرچه نجاست تعدی نماید بمصلی ممکن است در این مقام که تفصیل داده شود
ما بین نجسی که معفو عنها بوده باشد بعد از تعدی بجبهه و غیر آن اگر اول بوده باشد بی اشکال الحکم شود بلزوم
سجود و عدم جواز عدول بایماء و اگر ثانی بوده باشد باز تفصیل داده شود ما بین کسیکه جبهه او نجس بوده باشد
قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد و کسی که جبهه او طاهر بوده باشد اگر اول بوده باشد باز حکم شود
بتعیین سجود بر آن متنجس اگرچه موجب تعدی نجاست میشود بجبهه نظر باینکه مفروض اینست که جبهه نجس است
و دلیلی که منع کند از تزاید نجاست در نظر نیست و اگر ثانی بوده باشد محل اشکال است اگرچه ممکن است

باز

باز حکم شود بتعیین سجود نظر باینکه حرجی نیست مگر بتنجس جبهه در اثنای صلوة و دلیلی که این حال مسوغ عدول الی
باشد بایماء در نظر نیست مشخص است که تکلیف نماز ثابت است و دلیلی بر جواز عدول از سجود بایماء در این
حالت ظاهر نیست پس متعین است نماز با سجود اگرچه موجب نجاست جبهه شود در اینصورت اگر ایشان
بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایماء بدل سجود شاید احوط بوده باشد و صلوة با ایماء را مقدم
بدارد بر صلوة با سجود در صورتیکه متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از تطهیر بوده باشد نماز
با سجده را مقدم دارد بر نماز با ایماء عملا بالاحتیاط و الله العالم برفع الشبهات و حل المشکلات بمحمد و آله
سادات السادات بحث یازدهم در حکم اشتباه چیزیست که سجده بر آن صحیح است و چیزیکه سجده بر آن صحیح
نیست بدانکه هرگاه ما یصح السجود مشتبه شود بما لا یصح السجود علیه بسبب وصف مثل آنکه موضعی از زمین
نجس شد و موضع نجس مشتبه شد بغیر آن یا مغصوب مشتبه شد بغیر مغصوب در اینصورت یا
مضطر است در نماز در آن مکان یا نه اگر مضطر است باین معنی که متمکن از سجود بر موضع دیگر نیست بی
اشکال سجده بر آن موضع مشتبه بنجس جایز است بلکه لازم است نظر بآنچه در سابق بیان شد که هرگاه
متمکن نبوده باشد مگر از سجده بر ارض نجس در اینصورت سجده بر ارض نجس لازم است پس مشتبه بنجس
بطریق اولی و لیکن در صورتیکه متمکن از سجود بر ثوب طاهر نیز نبوده باشد ظاهر است و اما هرگاه
متمکن بوده باشد از سجود بر ثوب طاهر پس حکم خالی از اشکال نیست نظر بآنچه در سابق بیان شد در صورتی
که امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر ثوب طاهر و ارض نجس متعین است سجده بر ثوب طاهر و با وجود آن
سجده بر ارض نجس جایز نبود و مشتبه بنجس نیز در موضع محصور حکم نجس دارد و اما در مشتبه
بمغصوب در اینصورت که محل کلام است پس حکم بجواز سجود بر آن مشکل است بلکه دور نیست در
چنین صورت ایماء متعین بوده باشد و هرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد خالی از آن نیست یا
آن اشتباه در موضع محصور است یا غیر محصور اما در موضع محصور مثل آنکه یک موضع از اوطاق
نجس شده باشد و متمکن از نماز در اوطاق دیگر بوده باشد یا یک اوطاق در میان پنج اوطاق نجس بوده باشد
و اوطاق نجس مشتبه شده باشد بغیر آن در امثال این دو صورت سجده در آن موضع جایز نیست پس
لازم است که اتیان بنماز در موضع دیگر نموده باشد و اما هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر اینست که
اجتناب واجب نبوده باشد و مراد بمحصور در اینمقام آنست که در اجتناب از سجود بر آن مشقتی نبوده
باشد پس مراد بغیر محصور در این مقام بمقتضای مقابله آنست که در اجتناب از آن صعوبتی بوده باشد
و معیار در تحقق مشقت و عدم آن حال اغلب ناس است فصل هشتم در اذان و اقامه است و در آن

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

چند بحث است مبحث اول در فضیلت اینهاست بدانکه اخبار از ائمه اطهار علیهم صلوات الملک الغفار
در فضیلت اذان و اقامه بسیار است در این مقام اقتصار میشود بذکر قلیلی از آن نظر باینکه اطلاع
بر آن موجب رغبت انسان و باعث تنبه امثال ما غافلان است پس میگوییم در حدیث صحیح از کاشف
اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آن بزرگوار فرموده که جناب فخر انبیا و رسل صلی الله
علیه و آله فرموده هر کس در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال اذان بگوید بهشت در حق او واجب میشود
و در حدیث دیگر فرموده هرگاه اذان و اقامه بگوئی این باعث این میشود که دو صف از ملائکه در
عقب سر تو نماز میکنند یعنی دو صف از ملائکه اقتدا میکنند بتو در این نماز و اگر اقتصار باقامه تنها
نمائی یکصف از ملائکه در عقب تو نماز میکنند و در حدیث وارد شده که امتداد آن صف ملائکه از مشرق
است تا مغرب و از مخزن اسرار ربانی جناب رسالت پناهی هم روایت شده که آنحضرت فرموده کسی
که اذان بگوید و مقصود او از گفتن اذان نبوده باشد مگر رضای الهی جل شانه خداوند عالم جل جلاله عطا میفرماید باو
ثواب چهل هزار شهید و داخل میشوند بسبب شفاعت او چهل هزار گناهکار در بهشت و همینکه
مؤذن که با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند در حق او هفتاد هزار ملک
و مینویسند چهل هزار ملک در نامه عمل او ثوابی که مترتب میشود بر گفتن اشهد ان محمدا رسول الله
و اخبار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است همین قدر که مذکور شد در این مقام کافی است و ظاهر است
اینها در صورتیست که با معرفت بوده باشد و معنی اشهد ان لا اله الا الله اینست که من شهادت میدهم کسیکه
سزاوار معبودیت و پرستش بوده باشد منحصر است در ذات اقدس و جناب مقدس حضرت خلاق عالم عز
شانه و ما نفی این میشود که آن معبود من چنین معبودیست که از جمله آثار قدرت آن معبود متعال است
خلقت آسمان و زمین با علم ما فیهما و منت و انتفاء معاون و انصار و اوست عالم بما فی الضمیر و ما به العباد
و خطورات قلبیه بمحض خطور نزد او هست عیان و اذعان بحقیقت این اعتراف در غالب احوال الضعف متشوش
از دهشت و اضطراب بسبب تذکر سطوت و عظمت حضرت ذی الجلال و مناسب در مقام شهادت
بر رسالت انفخر کاف موجودات است که ملتفت بجلالت آن نفس مطهر و ذات مقدس سید انبیاء
و رسل شده که چه جلالی داشته که بشرافت رسالت از جانب رب العزت تعالی شانه مشرف شده و امین خداوند
عالم جل جلاله شده در تبلیغ مرضیات و محبوبات و منهیات و مبغوضات بما طلبه موجودات مشخص امین
بوده از جانب خلاق عالم تعالی شانه در کافه امور سعادت است فوق همه سعادات و شرافتی است اشرف
کافه شرافات مشخص است که هرگاه حال مؤذن در وقت اذان و اقامه چنین بود با نظر باحادیث مذکوره

وغیر

و غیر اینها اقتدا خواهند نمود باو ملائکه مقربین و فایز خواهد بود بسعادات و عطایای مذکوره از جانب خیر الرب
جل شانه از این جا پس عاقل فطن کسی است که خود را از شرافت این سعادات محروم ننماید و مغبون
خسارت المبین کسی است که خود را نظر بهواجس و وساوس شیطانیه از امثال این کرامات عظیمه محروم کرده
اعاذنا الله تعالی شانه من الحرمان المقرون بالخذلان و اعاننا بفضله و کرمه بالفوز بما یشرف ما یفوز به اولیائه
فی غرفات الجنان بحق اجلاء الانبیاء و اولیائه الملجاء القاطبة الخلیقة من الانس و الجان مبحث دوم در ذکر
اختلافی است بین علماء شیعه در حکم اذان و اقامه بوجوب و استحباب بچند قول اول آنست که اذان
و اقامه واجب است در نماز جماعت خواه نماز جهریه بوده باشد مثل نماز مغرب و عشاء و صبح یا اخفاتیه بوده باشد
مثل نماز ظهر و عصر و مستحب است در حال انفراد و این قول نقل شده از شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن براج
و ابن حمزه و ابن زهره دویم آنست که اقامه واجب است در جمیع نمازها و اذان واجب است در نماز جمعه و در نماز
صبح و نماز مغرب اگرچه این دو نماز فرادی بوده باشد و مستحب است در ظهر و عصر و عشاء و این قول حکایة
شده از ابن جنید و ابن ابی عقیل سیم آنست که اذان و اقامه واجب است در نماز جماعت مطلقا و هم چنین واجب است
در نماز صبح و مغرب اگرچه فرادی بوده باشد و اذان مستحب است در نماز ظهر و عصر و عشا این قول ظاهر میشود از
شیخ مفید در مقنعه چهارم آنست که هر دو مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت بوده باشد یا فرادی جهریه
بوده باشد یا اخفاتیه جماعت واجب بوده باشد مثل جمعه یا نه نماز قضائی بوده باشد یا ادائی و این مشهور
مابین فقهاست و مختار بین اقوال است مخفی نماند که محل اذان و اقامه قبل از نماز یومیه و نماز جمعه است دون
سایر نمازها خواه واجب بوده باشد یا مستحب خواه جماعت در آن واجب بوده باشد مثل عیدین در صورت حضور
امام علیه السلام یا مستحب مثل صلوة آیات مبحث سیم در فصول و هیئت اذان و اقامه است اما اذان بدانکه فصول
آن هجده است چهار تکبیر در اول بعد از آن شهادت بر توحید و الوهیت بعد از آن شهادت بر رسالت
هر یک دو مرتبه و اما شهادت بر ثبوت ولایت در حق مشکوة معارف حق و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین
علیه الصلوة من رب العالمین پس این از اجزای اذان نیست نه اجزای لازمه و نه اجزای مستحبه و ظاهر مجمع علیه
الطباق فقها بر این مگر مرحوم علامه مجلسی نور الله تعالی مرقده در بحار فرموده که از اجزای مستحبه
اذانست لکن انصاف اینست که حکم بجزئیت آن ضعیف است اگرچه جزء مستحب بوده باشد لکن چونکه در کتاب
احتجاج حدیثی مذکور است که حاصل مضمون آن اینست هرگاه ما حدی از شما بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
پس باید بگوید علی امیر المؤمنین بنابراین هرگاه کسی بعد از فراغ از شهادت بر رسالت بگوید اشهد
ان علیا امیر المؤمنین بقصد امتثال این حدیث نه بقصد اینکه جزء اذانست اتیان بمستحب مطلق کرده

خواهد بود و چونکه جماعتی از اعاظم فقها اند در استر نعم ارواحهم مثل شیخ طوسی و علامه و غیر اینها فرموده اند
که در اخبار شاذه در مقام بیان اجزای اذان وارد شده اشهد ان علیا ولی الله بنابراین هرگاه مؤذن
بعد از فراغ از شهادت بر رسالت شهادت بر امارت و ولایت هر دو را جمع نماید باین نحو اشهد ان علیا
امیر المؤمنین و ولی الله موافقت بهر دو حدیث نموده خواهد بود لکن نه بقصد جزئیت اذان بلکه بقصد
جزئیت اذان بلکه بقصد امتثال این دو حدیث بجملا بعد از فراغ از شهادت بر رسالت از اجزای اذان
سه حیعلاتست یعنی حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل باین ترتیب که مذکور شد هر یک
دو بار بگوید بعد از آن دو تکبیر بعد از آن دو تهلیل باین دو تهلیل هجده جزء اذان تمام میشود و اجزای
اقامه مثل اجزای اذان است تفاوتی نیست میان اینها مگر بسه چیز دو چیز در انتقاص و یکی در ازدیاد
اول آنست که تکبیر در اول اقامه دو بار است و در اذان چهار دویم آنست که تهلیل در آخر اقامه یکبار است
و در آخر اذان دو بار چنانچه بیان شد سیم آنست که بعد از حی علی خیر العمل در اقامه زیاد مینماید قد قامت
الصلوة را دو بار مبحث چهارم اذان و اقامه اگرچه بنابر مشهور در حق مستحب است لکن مبالغه و اهتمام
در رعایت اینها میباید نمود خصوصا در صلوات جهریه سیما در نماز مغرب و صبح و خصوصا در نماز جماعت
نظر باینکه جماعتی از اعاظم فقها قدس الله تعالی اسرارهم قایل بوجوب اینها در جماعت شده اند بلکه صاحب غنیه
در این دعوای اجماع نموده پس مقتضای احتیاط عدم اخلال باینهاست در جماعت و فرادی و در نمازهای
جهریه و عدم اخلال باینها است مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد و در نماز اضافی بوده باشد لکن موارد چند است
که اذان در اینها ساقط است چنانچه چند موردیست که اذان و اقامه هر دو ساقط است اما موارد دیگر که اذان
تنها در آن ساقط است اول سفر است بدانکه علما در سفر نسبت باذان و اقامه بدو طریق میشوند اول
آنست که اتیان نماید باذان و اقامه لکن نه بطریق معهود بلکه اقتصار نماید در جمیع فصول اذان و اقامه بیکی
دویم آنست که ترک اذان نماید بالمره و اقتصار نماید باقامه بطریق معهود ظاهر اینست هر دو قسم جایز بوده باشد لکن
اتیان باقامه تامه و ترک اذان بالمره اولی است از اینکه اتیان بهر دو نماید منقوصا بنابراین افضل آنست که ترک اذان
نموده بالمره و اتیان باقامه نماید بطریق معهود پس اذان در سفر ساقط خواهد بود لکن سقوط در این مقام بطریق
رخصت است پس اتیان بهر یک از اذان و اقامه بطریق معهود افضل خواهد بود تا در شکی هست لیست مبالغه
و اهتمامیکه در اذان در حضر هست در سفر نیست دویم از مواضعیکه اذان ساقط است در لغات روز ضیع مثال الافعت
که بعد از وقوف حاج در عرفات بسمت مشعر و اولی آنست که تاخیر نماز مغرب و عشا نموده تا داخل بشود در مشعر و اذان نماز
گفته اتیان بنماز مغرب نماید و بعد از نماز مغرب اتیان بنماز عشا نماید بدون اذان خواه فصلی محقق بشود ما بین دو نماز یا نه

سیم

سیم از مواضع مذکوره صورتیست که مکلف جمع نماید میان نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا در این
وقت اذان نماز عصر و اذان نماز عشا ساقط است یعنی در صورتیکه مکلف خواسته باشد اتیان بنماز
عصر یا نماز مغرب نماید بلکه اتیان بنماز عصر یا عشا نماید بعد از فراغ از ظهر یا مغرب بدون فاصله در اینصورت
اذان عصر و اذان عشا ساقط است بنابر این هرگاه اتیان بنماز عصر یا نماز مغرب نماید اذان ساقط نیست
بلکه هرگاه اتیان بدو رکعت از نماز عصر یا نماز مغرب نماید از ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد و اما اتیان بعض
از تعقیبات قصیره مثل تسبیح سیده نساء صلوات الله علیها ظاهر اینست که منافی با صدق جمع که
مناط در سقوط اذانست بوده باشد چهارم صورت استماع اذان غیر است بدانکه این مسئله تصویر چند صورت
میشود اول آنست کسیکه اراده داشته که اتیان بنماز بجماعت نماید شنید اذان کسی را که آن مؤذن اذان بجهة نماز
جماعت میگفت مثل اینکه فرض کنیم مسجد و مسجدی هست در آن ائمه متعدد نماز بجماعت بجا می آورند یکی از ائمه
داخل مسجد شده در حالتیکه مؤذن بجهة جماعت دیگر اذان میگفت خواه مؤذن امام آن جماعت بوده باشد یا غیر امام
و این امام استماع آن اذان و انمود در اینصورت ظاهر آنست که امام مستمع اکتفا بآن اذان میتواند نمود ثانی آنست که کسی
اراده جماعت داشت استماع اذان از منفرد نمود در اینصورت نیز ظاهر اینست امام جماعت اجتزاء باستماع اذان
منفرد میتواند نمود پس شروع بنماز جماعت مینماید با علم اذان سیم آنست که منفرد استماع اذان نموده از مؤذن
جماعت چهارم آنست که منفرد استماع اذان از منفرد نمود در این دو صورت نیز مصلی در اذان اکتفا باستماع
آن اذان میتواند نمود پس در جمیع این چهار صورت که استماع مرید جماعت اذان جماعت و استماع منفرد اذان
منفرد و استماع مرید جماعت اذان منفرد و اذان منفرد اذان جماعت را بوده باشد ظاهر اینست که در جمیع اینها اکتفا
در اذان باستماع آن اذان میتوان نمود اینها در صورتیکه اتیان بنماز نماید بهمان وصفیکه حین استماع اذان ناوی
آن وصف بود ظاهر است و اما هرگاه عدول از آن قصد نماید و خواهد اتیان بنماز نماید بخلاف آن وصفی
که حین استماع ناوی آن بود مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که اتیان بنماز جماعت نموده باشد بعد رای او متغیر شده
خواهد نماز منفرد ابجا آورده باشد و یا بعکس این مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که نماز را منفرد اتیان
نموده باشد بعد خواهد اتیان نماز بجماعت نموده باشد یا حکم در صورت اول اذان مثل صورت عدم انحراف است
پس اکتفا بهمان استماع اذان میتوان نمود یا حکم چنین نیست بلکه اتیان باذان در اینصورت لابد منه است وجود
نیست که در این مقام تفصیل داده شود ما بین عدول از اقوی باضعف مثل اینکه حین استماع اذان ناوی جماعت بوده
و اراده منفرد شده خواهد اتیان بنماز منفردا نموده باشد و بین عدول از اضعف باقوی مثل اینکه حین استماع اذان
عازم انفراد بوده بعد خواهد نماز را بجماعت بجا آورده باشد و در قسم اول حکم کنیم بجواز اکتفا بهمان اذان مسموع

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۲۱۳ بخلاف این صورت قسم ثانی پس هرگاه حین استماع اذان عازم این بود که ایشان نماز بجماعت نموده باشد بعد خواهد نماز را
منفرد ایشان نماید در اینصورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتوان نمود خواه اختیار انفراد باختیار بوده باشد
یا باضطرار یعنی با تمکن از جماعت بوده باشد یا نه مثل اینکه حین استماع اذان معتقد این بود که بعضی خواهند آمد
که با او اقتدا نمایند بعد خلاف اعتقاد او منکشف شد ظاهر اینست که در هر دو صورت اکتفا بهمان اذان مسموع
میتواند نمود خصوصا در صورتیکه اختیار انفراد باعتبار عدم تمکن از جماعت بوده باشد این در صورت عدول
از اقوی با ضعف بود و اما هرگاه عدول از اضعف باقوی بوده باشد مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود
بعد عازم جماعت شد در اینصورت میگوییم اجتزاء بان اذان مسموع میتواند نمود خصوصا در صورتیکه نیت
انفراد با علم بتمکن از جماعت بوده باشد و محتمل است در این مقام تفصیل داده شود ما بین آنکه اذان مسموع اذان جماعت
بوده باشد یا اذان منفرد در اول حکم شود بجواز اجتزاء و در ثانی بعدم جواز اجتزاء تنقیح مقام مقتضی اینست که
مستمع اذان یا عازم جماعت است یعنی امامت یا انفراد علی التقدیرین اذان مسموع یا اذان جماعت است یا اذان
منفرد و علی التقادیر یا ایشان بنماز میمانند بهمان قصد که حین استماع اذان ناوی آن بود یا بر خلاف آن پس اقسام
در مسئله هشت است اول آنست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم جماعت بود و ایشان نماز
نیز بهمان قصد یعنی بجماعت میخواهد نموده باشد در اینصورت بی اشکال اذان ساقط است یعنی حاجت
باذان دیگر نیست دوم آنست که استماع اذان منفرد نمود و در حین استماع عازم جماعت بود و بهمان قصد نیز
میخواهد ایشان بنماز نموده باشد در این قسم نیز حاجت باذان دیگر نیست بهمان اذان مسموع اکتفا میتواند
نمود سیم آنست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز میخواهد ایشان
بنماز نموده باشد چهارم آنست که حین استماع اذان منفرد نمود و حین استماع عازم انفراد بود و بهمان قصد
نیز میخواهد ایشان بنماز نموده باشد در این دو صورت نیز ظاهر اینست که حاجت باذان دیگر نبوده باشد پنجم
آنست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد از آن عدول از جماعت منحرف شد
میخواهد ایشان بنماز منفرد نموده باشد ششم آنست که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم جماعت
بود بعد خواهد نماز را منفرد ایشان نموده باشد در این دو صورت نیز دور نیست که حاجت باذان دیگر نبوده
باشد پس اکتفا بهمان اذان مسموع میتواند نمود هفتم آنست که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع
اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد هشتم آنست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم
انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این دو صورت عدول از اضعف باقوی نموده در قسم اول ظاهر
اینست که اکتفا باذان مسموع نتواند نمود پس هرگاه خواسته باشد که درک فضیلت اذان نموده باشد

۲۱۴ باید اذان بگوید و اما قسم ثانی پس اگرچه اجتزاء باذان نماز جماعت شده در نماز جماعت لکن دور نیست که اکتفا نتوان
نمود بلکه میباید اذان بگوید تا نماز او بی فضیلت اذان نبوده باشد اگر کسی گوید این تفصیل مسلم بود هرگاه اکتفا باستماع
اذان منفرد در جماعت نیشد و مفروض اینست که شما اکتفا بان مینمایید چنانچه بیان شد در قسم ثانی که هرگاه استماع
اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم این بود که نماز بجماعت بعمل آورد مبادر اینصورت اکتفا بهمان اذان
مسموع از منفرد میتواند نمود در جماعت و در اینصورت نیز چنین خواهد بود بعد از قصد جماعت پس باید
اجتزاء توان نمود خصوصا در صورت اخیره که اجتزاء باذان جماعت در اذان نماز جماعت خواهد بود جواب این
آنست که امر اگرچه چنین است لکن چونکه اجتزاء در واجبات و مستحبات عینیه بفعل غیر خلاف اصل است پس
لازم است که اقتصار شود در مخالفت اصل بقدر یکه ظاهر از نص است و ظاهر از نص در مسئله بعد از تدقیق نظر
در صورتیست که اختلافی در بین قصد حین استماع اذان و قصد حین شروع در نماز نبوده باشد پس تمسک
بان در مقام تغایر ما بین قصدین ممکن نیست بنا بر این باید در صورت تغایر قصد ایشان باذان نماید تا مؤدی
بوده باشد و بعبارة اخری چونکه مقتضای حدیث موثق لا صلوة الا باذان و اقامة آنست که هر نمازی باید با اذان
و اقامه بوده باشد تخصیص این عموم در صورت اتحاد در قصد وقت استماع اذان و وقت شروع در نماز ثابت باشد
و اما در صورت مغایرت پس مخصص معلوم نیست بلی هرگاه عدول از اقوی باضعف بوده باشد چنانچه مذکور شد در
انجا ممکن است که متمسک شویم بطریق اولی بدون عکس آن لکن فصیل مذکور موقوفست بتأمل تام بعد از استمداد
توفیق از فیاض علام بر کشاف واضح مطهره ائمه انام علیهم آلاف التحیة و السلام بعد از ترقیم مطالب مرقومه بقدریکه
مقام مقتضی آن بوده میگوییم در این مقام دقایق چند هست مناسب اینست که تنبیه بر آن شده باشد اول آنست
که استماع اذانی که مغنی میگردانند از اذان آیا استماع جمیع فصول اذانست یا استماع بعض نیز کفایت مینماید در این ظاهر
اولست پس سماع بعض فصول کفایت نمیکند در حکم بسقوط اذان دویم آنست حکم باینکه استماع اذان موجب سقوط
اذانست در صورتیست که حین استماع عازم نماز بوده باشد پس هرگاه حین استماع عازم نماز نبوده باشد بعد از استماع اذان عازم
که ایشان بنماز نماید ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد اگرچه عازم بنماز شود بعد از استماع اذان بدون فاصله سیم
آنست استماع اذانیکه موجب سقوط اذان میشود در صورتیست که استماع اذان نمازی بوده باشد اگر این شخص عازم ایشان
بان نماز بوده باشد پس هرگاه این شخص عازم نماز ظهر بوده باشد و استماع اذان نماز عصر نموده باشد بر عکس ظاهر
اینست که اذان ساقط نبوده باشد چهارم استماع اذان کفایت میکند در اذان مستمع در صورتیکه مؤذن قاصد این
بوده باشد که اذان بجهت نماز است پس هرگاه اذان مؤذن باین قصد نبوده باشد مثل اینکه اذان بقصد تعلیم یا نحو آن گفته یا استماع
اذانی نموده باشد اگر در خلف مسافر گفته شده باشد این موجب سقوط اذان نماز نمیشود و هم چنین استماع اذان

۲۱۵ در گوش راست مولود نموده باشد یا استماع اذان در گوش کسی که ترک اکل لحم نموده تا چهل روز یا در گوش کسی
که سوء خلق هم رسانیده باشد و هکذا بجهة استماع اذانیکه موجب سقوط اذان میشود اذانیست که مؤذن
ایشان نماید بقصد ایشان بنماز مطلق استماع اذان اگرچه این در انچه در سیم مذکور شد مستفاد میشود پنجم
استماع اذان در صورتی مسقط اذان است که اذان مؤذن صحیح بوده باشد پس هرگاه اذان او صحیح نباشد خواه با خلال
بعض فصول اذان یا با خلال بعض کلمات آن بلکه بعدم اخراج بعض حروف اذان از مخرج آن ظاهر اینست که در هیچیک
از صور مسطوره استماع چنین اذانی مسقط اذان نبوده باشد و هم چنین است هرگاه در فقرات اذان کلا یا بعضا
تغنی نماید ششم ظاهر اینست سقوط اذان بسبب استماع اذان در صورتیست که مؤذن مرد بوده باشد پس هرگاه استماع
اذان از زنی نماید آن کفایت در سقوط اذان او نخواهد نمود اگرچه آن زن از محارم او بوده باشد بلکه زوجه او بوده باشد
این در حق مردانست و اما در حق زنان باین معنی که ضعیفه استماع اذان از ضعیفه دیگر نمود یا استماع اذان مرد نمود
لکن از محارم خود ظاهر اینست که این کفایت بکند در حکم بسقوط اذان زن بلکه دور نیست در غیر محارم نیز چنین بوده باشد
هفتم ظاهر اینست چنانچه استماع اذان مؤذن جماعت و اذان منفرد کفایت مینماید در حکم بسقوط اذان مستمع همچنین است
استماع اذان مؤذن بلد خواه معلوم شود که بعد از آن بلا فصل ایشان بهمان نماز نماید یا نه بلکه اذان بجهة محض اعلام بدخول
وقت نماز بوده باشد پس اذان مؤذن بلد مستثنی خواهد بود از آنکه در سابق بیان شد که هرگاه اذان مؤذن بنیة نماز نبوده
باشد استماع آن اذان موجب سقوط اذان نمیشود هشتم این حکم مذکور مختص بنماز ادائی است یا در اذان نماز قضائی نیز
ثابت است دور نیست که مختص بنماز ادائی نبوده باشد بلکه در نماز قضائی نیز ثابت بوده باشد لکن بتفصیلی که محتاج به بیان است
پس میگوییم در این مقام چند احتمال است اول استماع اذان نماز اداء در حق کسیکه عازم ایشان بنماز اداء است دوم استماع اذان
نماز قضا در حق کسیکه عازم نماز قضا است سیم استماع اذان نماز اداء در حق کسیکه عازم ایشان بنماز قضا است چهارم عکس آن
یعنی استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم ایشان بنماز اداء بوده باشد اول حکم آن مفصلا بیان شد دوم متصور بچند نحو
میشود توافق در نوع صلوة و تخالف در آن اما صورت تخالف مثل اینکه کسی اذان گفت بجهة اینکه ایشان بنماز
ظهر قضائی کند و دیگری استماع آن اذان نمود لکن عازم این هست که ایشان بنماز صبح قضائی نموده باشد با اینصورت
حکم بسقوط اذان در حق مستمع ممکن نیست و اما صورت توافق پس آن متصور بچند صورت میشود یکصورت
اینست کسی شش ده سال قبل از این نماز ظهر از او فوت شده لکن دیگری یک روز قبل هم و در یک وقت عازم
این شده اند که ایشان بنماز ظهر قضائی نموده باشند یکی بهمین قصد اذان گفت و دیگری استماع آن اذان نمود ظاهر
اینست در اینصورت نیز استماع اذان کفایت در حکم بسقوط اذان نماید صورت دیگر آنست یک نماز ظهر و در یک
وقت فوت شده مثل اینکه نماز ظهر روز یکشنبه اول فلان ماه از دو نفر فوت شده هر دو در یکوقت اراده نمودند

۲۱۶ که قضا نموده باشند یکی اذان بجهة همان نماز گفت و دیگری شنید در اینصورت ظاهر اینست که اذان مسموع قائم مقام اذان سامع
بشود پس اذان او ساقط خواهد بود سیم نیز متصور بدو صورت میشود توافق در صنف و تخالف در آن اول مثل اینکه
کسی اذان گفت بقصد اینکه ایشان بنماز ظهر ادائی نموده باشد و دیگری استماع آن اذان نمود با عزم ایشان بنماز ظهر قضائی
دوم مثل آنکه مستمع اذان در این فرض عازم این هست که ایشان بنماز عشاء قضائی نموده باشد ظاهر اینست در هیچیک از این
دو صورت حکم بسقوط اذان قضائی توان نمود و هم چنین است حال در قسم چهارم یعنی استماع اذان نماز قضا موجب
سقوط اذان نماز ادائی نمیشود خواه در صورت توافق در صنف بوده باشد یا در صورت تخالف نهم آنست این حکم بسقوط
اذان در محل کلام مختص است بصورت استماع اذان مؤذن یا اعم است از صورت استماع و سماع اگرچه متیقن اول است
لکن ظاهر اینست که اختصاص بصورت استماع نداشته باشد پس در صورت سماع اذان نیز اذان سامع ساقط است
دهم آنست این حکم چنانچه در سماع اذان ثابت است در سماع اقامه نیز چنین است یعنی هرگاه کسی اذان و اقامه هر دو را
از مؤذن و مقیم شنید سماع اذان چنانچه مغنی از اذان است سماع اقامه نیز مغنی از اقامه است و اما سماع اذان فقط
اگرچه مغنی از اذان هست لکن مغنی از اقامه نیست و اما سماع اقامه فقط پس هرگاه بعد از قصد در اذان از این شخص سامع
بوده باشد ظاهر اینست که موجب سقوط اقامه بشود و اما هرگاه اذان از این شخص صادر نشده باشد و استماع اذان نیز ننموده
باشد چنانچه مفروض است مثل اینکه فرض کنیم وقت گفتن اذان مؤذن حاضر نبوده یا مؤذن ترک اذان نموده اقتصار
باقامه تنها نمود پس این شخص سامع اقامه فقط حکم بسقوط اذان در حق او ممکن نیست پس اگر ایشان باذان نماید ظاهر آنست
که حکم بسقوط اقامه در حق او ممکن نبوده باشد پس اقامه نیز باید بگوید و اگر ترک اذان نماید آیا استماع اقامه فقط مغنی از
اقامه او خواهد بود یا نه حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست استماع اقامه فقط مغنی از اقامه نبوده باشد خواه اذان را
ترک نماید یا نه یازدهم ظاهر اینست که حکم مذکور در صورتیست که بعد از استماع اذان و اقامه هیچیک ساقط نیست دوازدهم
ظاهر اینست که سقوط اذان و اقامه در صورت مسطوره من باب العزیمه نبوده باشد که ممنوع بوده باشد این شخص از اذان و اقامه
بلکه من باب الرخصة خواهد بود پس با استماع اذان و اقامه ایشان بهر دو میتواند نمود بلکه دور نیست که اعلم اجتزاء باذان
و اقامه مسموع و ایشان بانها نمودن اولی از اجتزاء بوده باشد خصوصا نسبت باقامه سیزدهم از جمله مواضعیکه اذان
ساقط است در روز عرفه است یعنی اذان نماز عصر در آن روز ساقط است خواه در عرفات بوده باشد یا در سایر اماکن کلام
هست در اینجاست که آیا این حکم مختص است بصورتیکه مشغول دعا شود یا اعم است ظاهر ثانی است پس اذان عصر
روز عرفه ساقط اگرچه قصد دعای موظف در آن روز را نداشته باشد ظاهر اینست که سقوط اذان در اینجا بطریق عزیمه
بوده باشد پس اذان عصر در آن روز جایز نیست چهاردهم از جمله مواضعیکه اذان ساقط است روز جمعه آخر وقت
ایشان بنماز جمعه نماید یا نماز ظهر بنا بر انچه جماعتی از فقها ذکر فرموده اند و بعضی از فقها چنین فرموده اند که اگر ایشان

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas
jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

بنماز جمعه نموده یا از عصر ساقط است و اگر اینان بظن غلبه از ادای عصر ساقط نیت نمایند و حقیقة عالم بسقوط
پس از ادای عصر در مسجد جمعه مثل امام عصر سایر مردم خواهد بود اگرچه اینان نماز جمعه نموده باشند **هشتم** از موانع حکم
ادای ساقط است در صورتیکه کسی داخل مسجد شده بقصد نماز در حالتیکه اهل مسجد مشغول بنماز جماعت باشند
خواه در اثنای نماز جمعه باشد یا بعد از فراغ از نماز لکن در صورتیکه اهل صفوف متفرق نشده باشند و اعم از آنکه این شخص عالم
نماز جماعت بوده یا باین فکر که از این رو که اقتدا نماید بامام جماعت دیگر یا که امام جماعت دیگر خواهد بود یا نبوده یا
باز ساقط خواهد بود و هم چنین است هرگاه خواهد نماز متفرقه اینان نماید باز ساقط خواهد بود خواه امام جماعة معلم
العدالة باین شخص بوده یا بامجهول الحال یا فاسق و هرگاه امام معلم الفسق بوده یا باین شخص در اینصورت — اعتقاد م
ظاهر اینست که اذان ساقط نباشد و پس از امام مسئله مستعاد است اول آنست داخل مسجد شد بقصد اینکه اقتدا بامام
جماعت نماید دوم آنست که داخل مسجد شد بقصد انکه امام جمعه نموده یا خواهد نمود جماعت دیگر منعقد نماید
شد بقصد نماز متفرقه اینان نموده در جمیع این سه صورت و قتی که داخل شد و یا امامی مشغول بنماز جماعت است
در اثنای نماز امام داخل مسجد شد یا بعد از فراغ از امام از نماز لکن با بقاء صفوف در جمیع این سه صورت اذان
بلکه اقامه نیز ساقط است این در صورتیست که این شخص عالم باینان بوده یا شد که امام مشغول بآن بوده
یا فارغ شده باشد اذان اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه امام مشغول بنماز ظهر یا مغرب بوده و این شخص عالم باینان
بنماز عصر یا نماز عشا بلشد در اینصورت اذان و اقامه ساقط نیست پس میباید اینان باذان و اقامه نموده باشند
و اما هرگاه امام مشغول بنماز عصر یا نماز عشا بوده و این شخص عالم باینان نماز ظهر یا مغرب باشد در اینصورت
در نیت که چهبیان از اذان و اقامه ساقط نبوده باشد در این مقام مباحث چندی هست که تغییر بران مناسب
اول آنچه مذکور شد که اذان و اقامه هردو ساقط است این در صورتیست که نماز جماعت در مسجد بوده یا شد اما هرگاه در مسجد
نبوده باشد یا اینکه نماز جماعت در خانه بوده یا در سفر خاصة اینچنین است در اینصورت اگر کسی در اینجا
خواهد اینان نماز نموده باشد اذان و اقامه را میباید بگوید اگرچه اینان نماز در صف جماعت نمایند و دیگری اما بقصد اینکه اقتدا بهمان
امام نموده یا شد در جماعة دوم که بعضی جماعت شد امام از نماز فارغ شده بود در اینصورت اینکه اینان
باذان و اقامه هردو میباید اگرچه اینان بنماز دیگر مشغول جماعت نمایند این حکم بسقوط اذان و اقامه در محلی
که اینان بجماعة شود در صورتیست که جماعة در مساجد بوده یا در غیر مساجد چنین نیست دوم آنست حکم بسقوط اذان
و اقامه در صورتیست که صلوتین محتدبوده باشند در بیع و صف پس هرگاه در بیع نماز عشاء نموده باشد مثل اینکه امام
اینان نماز ظهر نموده یا میخواهد این شخص مجمع اهل اینان نماز عصر نموده یا خواهد نمود در اینصورت اذان و اقامه ساقط نیست همچنین

حال در نماز مغرب و عشا بعکس آن باین نحو که امام مشغول نماز عصر باشد و این شخص مجمع اهل اینان
بنماز ظهر اشتغال نماید در اینصورت نیز اذان و اقامه ظاهر اینست ساقط نبوده باشد همچنین است هرگاه در بیع نماز ظهر
نبوده باشد لکن مختلف بصف نبوده باشد مثل اینکه در بیع نماز ظهر نبوده و نماز ظهر نموده باشد و نماز این شخص قضا
پس هرگاه امام از نماز ظهر فارغ شود و این شخص مجمع اهل مسجد در صف جماعت اینان نماز ظهر قضا شروع نموده باشد ظاهر
اینست که اذان و اقامه ساقط نبوده باشد و امکان این شخص باسکان جماعت عین هم نموده باشند یا قریب باین
پس هرگاه جماعة در مسجد ظنی نموده باشد یا جماعت در سعی نموده باشد یا این شخص در سمت دیگر بعید از سمت جماعت نموده
باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه در حق این شخص ثابت نبوده باشد یا چنان است که سقوط اذان و اقامه در اینمقام دشوار
کرام جماعت باعتقاد اینکه این شخص فاسق نبوده باشد پس هرگاه معتقد فسق او نبوده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه
ثابت بوده باشد اگر چه این شخص بانمام متحد در بیع و صف بوده و این شخص اینان نماز در صف جماعت نماید
بنابراین پس سقوط اذان و اقامه در صورت اعتقاد بعدالت امام است یا اگر امام جماعت مجهول الحال نباشد این شخص نبوده
باشد بیقین است که سقوط اذان و اقامه در صورتیکه داخل در مسجد شده در حال اشتغال بنماز ظاهر است و اما هرگاه
داخل مسجد شد بعد از فراغ امام پس این در اینصورت میشود یکی است که احدی از اهل جماعت متفرق
نشده باشد شبهه در سقوط اذان و اقامه در این مقام نیست دوم مقابل آنست باین معنی که احدی از اهل جماعت
باقی نمانده باشد لکن شکی در ثبوت اذان و اقامه در اینصورت نیست سیم آنست که بعضی متفرق شده اند و بعضی باقی
مانده اند این در اینصورت بر سه صورت میشود اول آنست که اکثر از اهل جماعت که در حد اکثر از باقی دوم عکس آنست
یعنی اکثر از باقی مانده از اهل جماعت باشند سیم آنست که اکثر از اهل جماعت متفرق شده اند و بعضی باقی
باشند متفرق شده ظاهر اینست حکم بسقوط در جمیع ثابت است بنابراین پس بقای بعضی از صفوف کفایت میکند
در حکم بسقوط اذان و اقامه در اینمقام هست اینست اما مطلق بقا کفایت میکند یا معتبر بقای بعض اینان تفصیلیست ظاهر
اول است در صورتیکه باقی از اهل جماعت بسیار باشند بحدیکه عرفا نتوان گفت که اهل جماعت متفرق شده اند و
ثانی است در صورتیکه باقی قلیل بوده باشند بقدری که عرفا نتوان گفت که اهل جماعت متفرق شده اند و
میشود از رجوع بمطالع الحال در اکثر ظاهر اینست که مطلق بقا کفایت نماید بلکه ظاهر اینست مراد بقا بقدر
معتد به متعارف است که بعد از نماز باقی بمانند و اما هرگاه بعض اهل جماعت بلکه اکثر از ایشان باقی مانده باشند از
اقتدا بمعارف مثل اینکه روی بمراجعت از اداء عصر فارغ شده اند بدیهی است که بعد از غروب یا حول مغرب یا
نیز چنین است بعد از نماز از صلوتین مشغول شده اند بعد از استعقاب تمام غروب یا شبهای متعارف است بعد از فراغ
از نماز عشا مشغول شده اند بعبادت در این وقت هرگاه داخل مسجد شود کسی بقصد اداء نماز عصر حین الغروب

یا چنین اینان بنماز عشا در بیت شب ظاهر اینست که حکم بسقوط اذان و اقامه نشود اگرچه صفوف متفرق
نشده باشد بلکه ظاهر اینست اذان و اقامه در مثل این صورت ثابت است ششم از موانع حکم ادای ساقط آنست
در صورتیکه امام این جماعت مستجمع شرایط اقتدا بوده باشد در نظر این شخص ظاهر است و اما هرگاه چنین نبوده
باشد ظاهر از نیت اگر امام از عامه است قطعا اذان و اقامه ساقط نیست و اگر از شیعه است در این
صورت تفصیل داده خواهد آمد انشاء الله تعالی و معلوم الفسق در اول حکم نشود بسقوط و در ثانی بثبوت و الشک
لقاعدة الورود هفتم آنست که امام محل مختلف است بر حسب الدین چنانچه از بیانات تحقیق مقام مفصلا
است باینکه امام باید راست باشد و هم چنین است کلام در اینکه داخل در مسجد میشود پس مسلم مستصور میشود
میشود اول آنست که امام جماعت مراعات در انکس که داخل میشود نیز مراعات این قسم هاست که مذکور شد و دوم
آنست که امام جماعت مراعات لکن آنکسیکه داخل میشود مراعات نباشد در اینصورت اگرچه اذان و اقامه
در سقوط از اذان و اقامه میتوان نمود لکن ظاهر اینست که ساقط نبوده شاید باینکه ظاهر اینست اذان و اقامه در حق رجال
اگر است و مبنا الغرض اهتمام در حق زنان بطریق اولی پس دلیل دال بر سقوط در حق رجال در اینصورت
بر سقوط خواهد بود در حق زنان بطریق اولی پس امنست که امام جماعت زنست و یا خود در مسجد نبود در این
صورت اگرچه اشکال میتوان نمود در حکم بثبوت اذان و اقامه لکن ظاهر اینست که ثابت نبوده باجمام امنست
که امام جماعت زن بوده باشد و داخل در مسجد بقصد نماز هم زن ایا اذان و اقامه در حق چنین زن ساقط است
یا ثابت شاید حکم بسقوط اقرب بنصوص بوده باشد هشتم امنست که سقوط اذان و اقامه در این مقام ایا بعنوان حتم
و لزوم است پس اینان بان جایز الخواهد بود یا بعنوان رجحان است پس اینان باذان و اقامه نمودن در اینصورت
اگرچه جایز است لکن مرجوح است اگرچه احتیاط در ترک است **هشتم** از موانع حکم باذان و اقامه ساقط است در حق
کسیکه اراده شروع بجماعتی منعقد شده یا می شغول بنماز است چه حق باو اقتدا نموده اند در اینصورت
میتواند این شخص ترک اذان و اقامه هردو و نموده مطلق شود بنحو جماعت در اقتدا نمودن بهمان امام خواه
در مسجد بوده باشد یا غیر مسجد و هم چنین است حال هرگاه دیدکسی که مستجمع شرایط امامت بوده مشغول بنماز
منفرد است در اینصورت این شخص میتواند ترک اذان و اقامه نموده اقتدا بان شخص نماید **نهم** از موانع حکم اذان
ساقط است در حق زنان از نماز هاء قضا بلکه قضائیت کما اینان نباید در عقب یکدیگر تو جیح مطلقا مقتضی اینست
که گفته شود تکلیف نیت در این گونه اجزاء ثابت است در اجزاء است در نماز هاء ادائی ثابت نیست در اجزاء است در نماز
هاء قضائی بنا بر این هرگاه باینان نماز هاء قضائی بنماید اجزاء است نسبت بهر نماز بین نماز و اقامه یکبار
و اما هرگاه اینان باذان متصل بهم نماید در اینوقت اینان باذان و اقامه میباید در نماز اول بوده در نماز های آخر چه

jabir.abbas@yahoo.com

روز نبوده باشد قضا دنیا باقامه کفایت میکند همان اینان باذان در نماز اول در صورت مذکور هم معلوم نیست
و بعید بر اینان بنماز های نماز های خمسه عقب همدیگر اذان و اقامه در موضع واحد بوده باشد یا در مواضع متعدده
کلا یکه هست در اینجا بنابر اینکه این شخص مجمع اهل اینان نیست یا این شخص مجمع اهل اینان باشد یا در صورتیکه از غیر هم
بوده ثابت شد مثل نماز ظهر که این شخص آنرا در مسجد اداء نموده باشد یا نکند است در اینجا تفصیل داده شود در اینجا که آنرا در مسجد اداء نموده یا نکرده است این شخص
لازم شده یا جاء ما یجانی اینکه این نماز نیست که از صوت فوت شده پس فعل نایب تدارک از نماز نیست که فوت شده
از صوب هست اما چنین نیست اگر اینست در اینصورت بکونی حکم بسقوط اذان و اقامه مذکور شد در صورت اینان بصلوات متعدد
مع التوالی اذان در نماز اول ساقط است و اگر ثانی است بکونی اذان ثابت است در هر نماز خواه اینان نماید متوالیا
یا بنحو صلوات اربعه مذکور شده معلوم نیست که اذان ساقط است و سر موضع اذان نموده اند امام ساقط
است بخلاف شش موضع دیگر که امام ثابت نیست پس شش موضع اذان تنها ساقط است در سر موضع اذان و اقامه هردو
ساقط است **بحث چهارم** هرگاه کسی اینان باذان و اقامه نموده نیست اینکه اینان نماز زاید نموده یا بعینه اگر کسی نبوده
که جماعت بامر منعقد شود باینان و اما جماعت نبوده بعد از اینان مخیر شده خواست نماز جماعت اینان نموده باشد در هر دو
صورت ظاهر اینست که در رجوع در صورت اکتفا باذان و اقامه کراهت صادر شده نتواند نموده بلکه تاکید سنت موکده است
باذان و اقامه دگر خواهی نخواهی این شخص اعاده اذان و اقامه نماید بدیگر اینان باینان نماید فرقی نیست در اینجا
مابین اینکه خود این شخص خواهد امامت کند یا دیگری بلکه ثانی در صورتیست که اذان و اقامه از امام یا از غیر امام
بقصد جماعت صادر شده باشد و لا حاجت باذان و اقامه دیگر خواهد بود چنانچه در سیاق بیان شد ترجیح مطابقتی
اینست که گفته شود که بسبب اینان باذان و اقامه نموده بقصد اینکه منفرد اینان نماز نماید بعد از اداء و قبل از اقرار فت کاینان نماز
بجماعت نموده باشند یا باین فکر که امامت نماید یا اقتدا نماید بدیگری در هر دو صورت اذان و اقامه مزیل است در قسم اول
امام اگفته باذان و اقامه کرار او صادر شرعی بقصد انفراد نیست اند نموده در قسم ثانی اگر کسی که امامت میکند اگفته باذان اذان
کرار مامور صادر شرعی بنیت انفراد نیست اند نموده لکن این در صورتیست که اینان امام استماع اذان او نموده باشند یا استماع
نموده باشند لکن حین استماع عازم جماعت نموده باشند و اگر استماع نموده باشند و وقت استماع ناوی جماعت بوده
در اینصورت ظاهر اینست که اگفته میتواند نموده چنانچه سابق مفصلا بیان شد **مهم ششم** دخول در نماز یا اتیان
باذان و اقامه است یا با اخلال بهردو یا ببعض اخلال مستحبات خواهد بود یا ساهیا پس امر اینست مسلم اجمالا است اول
آنست اینان باذان و اقامه هردو نموده و بعد از ان شروع بنماز نموده معلوم است اینا اخلال اشکال و افضل نیست محل
کلام در اینمقام نیست دوم آنست که اخلال بهردو یا بغیر ما مدار شروع بنماز نموده ظاهر اینست در اینصورت قطع نماز
در هر این شخص بجهت اتیان باذان و اقامه جایز بلکه شاید خواه قبل از دخول در رکوع بوده یا بعد بلکه جایز نیست قطع

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نماز اگرچه قبل از شروع در قرائت بوده باشد سیم آنست که اخلال باذان و اقامه نمود سهوا بعد از دخول در نماز متذکر شد در اینصورت
اگر متذکر شد بعد از دخول در رکوع باز ظاهر اینست قطع نماز بجهة تدارک اذان و اقامه جایز نبوده باشد و اما هرگاه متذکر شد
قبل از دخول در رکوع رکعت اول ظاهر اینست قطع نماز در حق این شخص در چنین صورت جایز بوده باشد بجهة اتیان باذان
و اقامه بعد از اتیان بهردو و لازم است استیناف نماز نماید پس قطع نماز در اینصورت بجهة تدارک صلوة باذان و
اقامه مستحب خواهد بود اگرچه احتیاط در عدم قطع است چهارم آنست که ترک اذان نمود عمدا بعد از اتیان باقامه
شروع بنماز نمود پنجم عکس اینست یعنی اتیان باذان نمود و ترک اقامه نمود عمدا و شروع کرد بنماز در این دو صورت نیز قطع
نماز جایز نیست پس اتمام آن لازم خواهد بود ششم آنست که اتیان باذان نمود لکن اخلال باقامه نمود سهوا و شروع بنماز نمود
هفتم عکس اینست یعنی اخلال باذان نمود سهوا و اتیان باقامه نمود و شروع در نماز نمود در این دو صورت نیز ظاهر
اینست که قطع نماز جایز نبوده باشد پس جواز قطع نماز در جمیع صور مذکوره منحصر خواهد بود در یک صورت که مذکور شد
کلامیکه در اینمقام هست اینست که آیا جواز قطع در صورت مسطوره مختص است بمنفرد یا در حق امام نیز ثابت است مختار
نزد حقیر اول است اگرچه جماعتی قائل بثبوت در هردو شده اند مبحث هفتم در بیان وقت اذانست بدانکه اذان هر فریضه
میباید بعد از دخول وقت آن فریضه اتیان شود بنا بر این پس اتیان باذان باید قبل از دخول وقت فریضه جایز نبوده باشد
چنانچه در واقع چنین است بلی استثنا شده از این قاعده در دو جا یکی در اذان نماز صبح است که مشهور مابین فقهاء اینست
که تقدیم آن بر فجر جایز است لکن فرموده اند که مستحب اعاده آنست بعد از فجر دوم اذان صلوة جمعه است که لازم
جماعتی از فقها آنست که تجویز فرموده باشند اتیان بان را قبل از زوال مثل علامة الفقهاء و ابن حمزه و قاضی ابن البراج
و قطب راوندی و غیر ایشان نظر باینکه لازم دانسته اند تقدیم دو خطبه نماز جمعه را بر زوال و اذان جمعه لازم است
قبل از خطبتین بوده باشد بنا بر این پس لازم از قول این اعاظم آنست که اتیان باذان صلوة جمعه مشروع باشد قبل از زوال و جواز
تقدیم اذان صبح بر فجر اگرچه مسلم است مثل استحباب اعاده بعد از فجر لکن تقدیم دو خطبه بر زوال بنا بر مختار مسلم نیست
مقصود تنبیه و وقوع خلاف در مسئله است بنا بر این حصر که از کلمات بسیاری از اعاظم ظاهر میشود که تقدیم اذان
بر دخول وقت جایز نیست مگر اذان صبح صحیح نخواهد بود مگر بنا بر قول غیر از اعاظم مذکوره مبحث هشتم در امور معتبره
در مؤذن و امور مستحبه در او است اما امور معتبره در صحت اذان و اقامه از مؤذن و هم چنین در اعتداد غیر در اذان او
پس آن چند چیز است اول عقلست پس اذان از مجنون و سست (?) صحیح نیست و کذلک اکتفا باذان او نیز نتوان نمود دوم
اسلام است پس اذان از کافر صحیح نیست خواه حربی بوده باشد یا کتابی یا مرتد یا منکر ضروری از ضروریات دین سیم ایمانست
پس اجتزاء باذان صادر از مخالفین جایز نیست بلکه اذان مثل سایر عبادات صادره از ایشان صحیح نیست اخبار معتبره
در این باب از ائمه اطهار علیهم صلوات الله العزیز الجبار بسیار است مناسب اینست که این مقام مشرف شود بذکر جمله

ازان

ازان تا اطلاع بر آن باعث سرور قلوب شیعیان آن مقربان درگاه خالق جهان شود از جمله آن احادیث حدیثی است که شیخ
صدوق روایت نموده از ابی حمزه ثمالی از جناب فخر العابدین و سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام که آنحضرت در وقتیکه
جماعت از شیعیان ایشان بشرف خدمت آن بزرگوار مشرف بوده اند فرموده اند که کدام بقعه از بقعات زمین افضل است عرض
کردند خداوند عالم جل شانه و رسول خدا و پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله داناتر باینست حضرت فرمودند بدانید افضل قطعات
زمین معظم از زمین است از مسجد الحرام که واقع است مابین حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام هرگاه کسی عمر آن
بقدر عمر حضرت نوح علیه السلام بوده باشد که عبارت است از نهصد و پنجاه سال بوده باشد تا کل روزهای این مدت را صائم شود و شبها
از اشتغال بعبادت شود در آن مکان شریف بعد از آن بمیرد و معرفت بولایت و امامت ما نبوده باشد این همه طاعات مطلقا
مفید نفعی در باره او نخواهد بود و از جمله احادیث مذکوره حدیثی است که ثقة الاسلام روایت فرموده از محمد بن مسلم از کاشف
دقایق علوم الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده هر کس که اطاعت خداوند عالم جل جلاله نموده
در اینجا جناب باری عز شانه را بیان فرموده و در اتیان آن طاعت غایة مشقت را متحمل شود و امام و پیشوای از جانب
خداوند عالم بجهة او نبوده باشد پس سعی و عبادات او مقبول درگاه احدیت نخواهد بود و چنین کسی گمراه و متحیر خواهد بود
و اعمال صادره او مبغوض خداوند عالم عز شانه خواهد بود مثال و حالت چنین شخصی مثال و حالت گوسفندی است
که گم شده باشد از شبان خود و گله که در آن بوده پس طلب کند گله را که در میان آنها بوده برفتن و آمدن چون شب داخل شد
دید گله را چنین فهمید این همان گله ایست که در میان آنها بوده پس میل نمود بسوی آنها و مغرور شد بآنها شب را در میان
آنها در خوابگاه آنها ماند بعد از آنکه صبح شد شبان گله خود را بچراگاه روانه نمود فهمید این شبان او و گله او نیست
پس باز طلب کرد با تحیر و حیران گله خود را پس دید گوسفندان دیگر را مع شبان آنها و میل کرد بسوی آنها و مغرور شد
بآنها پس فریاد زد باو شبان برو و ملحق شو بشبان و گله خود بدرستیکه تو گمراه و حیرانی که گم شده از شبان و گله خود
پس طلب کند با خوف و تحیر و گمراهی شبانی بجهة او نیست که دلالت کند او را بچراگاه و برگرداند او را بچراگاه بسوی
خوابگاه او با این تحیر و حیران خواهد بود تا آنگاه که گرگی هم رسد بر بیند چنین گوسفندی بی حافظ و غنیمت داند بیحافظی
او را پس میدرد و میخورد او را پس حضرت خطاب فرمودند بمحمد بن مسلم که قسم بخدا ای محمد کسیکه صبح کند از این امت حال
امام ظاهر و عادل بجهة او نبوده باشد از جانب خداوند عالم جل جلاله صبح کرده خواهد بود گمراه و حیران و اگر بمیرد با همان
مرده خواهد بود بکفر و نفاق بدان ای محمد بدرستیکه ائمه جور و متابعین ایشان معزولند از دین خداوند عالم جل شانه
و خودشان گمراهند و دیگران را گمراه نموده اند پس اعمالیکه از آنها صادر میشود مانند خاکستری است که باد شدید در روز
وزد همه را پراکنده کند پس بجهة عامل چیزی از آن عمل باقی نخواهد ماند و احادیث در این باب بسیار است ایراد
این دو حدیث در اینمقام کافیست چهارم از امور معتبره در مؤذن ذکوریة مؤذن است پس اجتزاء کردن رجال بسماع

اذان از زن ثابت نیست اگرچه از زن از محارم آن مرد بوده باشد لکن این در صورتیست که زن اذان بجهة نماز خود بگوید کلامیکه
در اینمقام هست اینست آیا جایز هست زنیکه محرم جماعتی از رجال بوده باشد چنین زن را محارم او قرار دهند که اذان
بگوید بجهة نماز جماعت بعضی از محارم چنانچه از برای نساء این جایز است میگوئیم مسئله متصور بچند صورت میشود
یکی آنکه جماعت از نسوان مثل بیست نفر زن مثلا هستند مردی بجهة آنها امامت مینماید یکی از آنها زن از محارم
آن امام است ظاهر اینست در اینصورت در چنین جماعتی اکتفا باذان چنین زنی میتوان نمود دوم آنست که بیست نفر
مرد مثلا میباشند و ضعیفه که از محارم آنهاست نیز اقتدا بآن امام مینماید در همان نماز مطلب اینست آیا در چنین صورت
میتوان قرار داد که آن زن اتیان باذان چنین جماعت نماید یا نه حکم بجواز خالی از اشکال نیست ظاهر از محقق در شرایع
و نافع و معتبر عدم جواز است و مصرح بدو در مبسوط و کلام علامه و شیخ شهید و غیر اینها جواز است و این دور
نیست لکن احوط اول است صورت ثالث آنست که زن امامت زنان میکند در اینصورت اگر زنیکه امامت میکند همان
زن اتیان باذان و اقامه نماید از برای سایر زنان که اهل جماعت میباشند اکتفا نمودن بآن اذان و اقامه بی اشکال است
و این مطلوع بآنست احادیثی که دلالت میکند بر جواز امامت زن بجهة سایر زنان دال بر اینمطلب است بعلاوه منصوص است
در حدیث مروی بطریق عام حاصل مضمون آن حدیث اینست که جناب فخر انبیاء و رسل صلوات الله علیه و آله رخصت فرمودند
ام ورقه را که اذان و اقامه گفته امامت زنان سلسله خود نموده باشد و اما اجتزاء زنیکه امامت میکند و سایر زنان
باذان زن دیگر پس ظاهر اینست که جایز بوده باشد بلکه دور نیست مسئله محل خلاف نبوده باشد پنجم از امور معتبره در مؤذن
آنست که ممیز بوده باشد پس جواز اعتداد باذان مؤذن مشروط است ببلوغ مؤذن یا غیر بالغ بوده باشد بشرط آنکه ممیز بوده
باشد پس اعتداد باذان غیر ممیز نمیتوان نمود و اما امور مستحبه در مؤذن پس آن نیز چند امر است اول آنست که مؤذن
عادل بوده باشد یعنی مستحب آنست کسیکه تعیین مینمایند بجهة اتیان باذان خواه بجهة اعلام بشعایر الاسلام بوده باشد یا بجهة اذان
جماعت مستحب آنست که این شخص عادل بوده باشد آنچه مذکور شد مقتضی اینست که این استحباب در حق غیر مؤذن است یعنی
مستحب در حق حاکم یا امام جماعت یا غیر اینها اینست کسی را که نصب مینمایند بجهة اذان عادل بوده باشد و ممکن است استحباب
نسبت بخود مؤذن بوده باشد یعنی مستحب است در حق شخص عادل که این منصب را اختیار نماید یا آنکه اگر مؤذن غیر عادل
بوده باشد مستحب در حق او اینست که خود را عادل نماید بتحصیل حالتیکه مانع از اقدام بمعاصی است و داعی باقدام طاعات
بجهة اذان گفتن نظر باینکه شارع امر فرموده است که باید اقدام باذان چنین کسی نموده باشد اگرچه این طلب از
شارع از باب ندب و رجحان بوده باشد نه حتم و الزام پس استحباب چنانچه نسبت بناصب مؤذن هست نسبت بخود
مؤذن هم هست بهر حالت از مدعی که مذکور شد دوم از مستحبات و محسنات آنست که مؤذن حسن الصوت و رفیع
الصوت بوده باشد این مستحب هم ممکن است که نسبت بناصب مؤذن بوده باشد چنانچه نسبت بخود مؤذن است یعنی

مستحب

مستحب است چنین کسی این منصب را اختیار نماید چنانچه مستحب است در حق دیگران که چنین کسی را نصب
نمایند بجهة اذان گفتن سیم مستحب است که مؤذن بینا بوده باشد یعنی کور نبوده باشد این استحباب نیز ممکن است نسبت
بخود مؤذن بوده باشد چنانچه در حق ناصب است چهارم اینست که بصیر و عارف باوقات بوده باشد پنجم آنست که مؤذن در حال
اذان بایستد بموضع مرتفع ششم آنست که مؤذن در حال اذان با طهارت بوده باشد مخفی نماند دو امر اول از امور مذکوره
چنانچه در حق مؤذنیست که منصوب بوده باشد بجهة اعلام ممکن است در حق مؤذن جماعت نیز مرجح و مستحب بوده
باشد و اما سیم و چهارم ظاهر اینست که مختص بوده باشد بمؤذن اعلامی مستحب در مؤذن جماعت نبوده باشد چه کوری و عدم
عارف بوقت در مؤذن جماعت چندان تفاوتی با غیر آنها ندارد و مع ذلک اگر در مؤذن جماعت نیز مرعی شود
بی عیب است بلکه احسن خواهد بود و اما وقوف در موضع مرتفع از خواص مؤذن اذان بلا است و در مؤذن جماعت
نیست مگر در صورتی فرض شود که ازدحام ماموین بحدی بوده باشد که استماع ماموین موقوف بوده باشد
بوقوف مؤذن در مکان مرتفع و احتمال تعبد اگر منع نشود حاجت باین تخصیص نخواهد بود و اما کون بر طهارت پس
این مطلوبست در حال اذان گفتن مطلقا خواه اذان اعلامی بوده باشد یا اذان جماعت یا اذان منفرد هفتم از امور مستحبه
قیام در حال اذانست آن نیز مطلوبست مطلقا اگرچه مؤذن جماعت نبوده باشد هشتم استقبالست یعنی مستحب
اینست مؤذن مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد در حال اذان گفتن متوجه قبله بوده باشد خصوصا در حال شهادتین که اهتمام
در رعایة استقبال در آن بیشتر است و ابن براج که از قدماء فقهاست قائل شده بوجوب رعایة استقبال در قیام (?)
در حال اذان در حق مؤذنیکه اذان جماعت گوید مخفی نماند امور ثلثه مذکوره که عبارت از طهارت و قیام و استقبال بوده باشد
چنانچه مطلوبست در اذان مطلوب در اقامه نیز هست بلکه ظاهر اینست که طهارت در حال اقامه لازم بوده باشد یعنی جایز
نباشد که اتیان باقامه نماید با عدم طهارت و این قول ظاهر میشود از جماعة اعاظم از قدماء و متاخرین مثل شیخ مفید
در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در نهایه و ابن براج در مهذب و ابن ادریس و علامه در منتهی و غیر
ایشان و اما قیام و استقبال در حال اقامه آن نیز محل خلافست مشهور استحبابست و ابن براج چنانچه قائل
شده بوجوب قیام و استقبال در حال اذان نسبت بمؤذن جماعة قائل شده بوجوب آنها در اقامه در صلوة جماعة
و ظاهر از صدوق در مقنع و شیخ مفید در مقنعه وجوب آنهاست در اقامه مطلقا در حال اختیار و این ظاهر از شیخ
طوسی است در نهایه پس در مسئله چهار قول است اول استحباب قیام و استقبال در اقامه مطلقا و این مشهور است
دوم وجوب آنهاست در اقامه کذلک و این ظاهر میشود از مقنع و مقنعه و نهایه سیم تفصیل است مابین جماعة و فرادی
وجوبست در اول و استحبابست در ثانی و این مختار ابن براج است رابع اقوال تفصیل مابین قیام و استقبال است
باستحباب اول و وجوب ثانی و این مختار ابن حمزه است و ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط نظر باینکه در اول اگرچه

jabir.abbas@yahoo.com
Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تسبیح فرموده باستحباب قیام واستقبال در حال اذان واقامه لکن بعد از ان فرموده مکروهست بگرداند بدن خود را
از قبله در حال اذان لکن این مبطل اذان نیست واما اقامه پس لابد است در ان از استقبال قبله بختار بقول واستکن احتیاط
مقتضی حاهیت بر قیام واستقبال است در اقامه گرچه در غیر جامعه بوده باشد انتهی مانده ان اینچه مذکور شد ظاهر شد که
قیام واستقبال بنا بر مختار از جاهیزها ئیست که مستحبات در هریک از اذان واقامه بیم از امور یکه مستحبات در هریک
از اذان واقامه بوقت نبوده در اثر هریک فصل ما بین اذان واقامه بعدم اظهار حرکت باطلع نفس یا اتفاق فصل ما بین
نزاع نماز کلام شرع بطل دیگر بالکلیه اعلم چیست در صورتیکه کلام که شرع میداند متتابع بهم نبوده وصل باشد بعبارة اخری
در غیر قامت الصلوة در مرتبه ثانیه و غیر تکبیر لکن در اقامه در ازان نظیر استحباب ثانی در ازان چنانچه مذکور خواهد شد
چهارم از امور مستحبه هریک از اذان واقامه بنا بر انچه فاضل ابن براج در وهذب ذکر فرموده اینست که بعد از فراغ
از هریک از جمل الصلوة و حی علی الفلاح بگوید یا محمد قد قامت الصلوة اقامها الله ما دامت بعد از فراغ از هریک از جمل الصلوة و حی
بگوید الله اکبر الله اکبر و بعد از قد قامت الصلوة تمام بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة اعط
محمدا سوالیر فیلة والفضیلة وابعثه المقام المحمود الذی وعدته ونقبل شفاعته فی امته وشیخ در مبسوط ذکر جمله اخیر بعد از
حی علی الصلوة در سه لا نسبت بجناب رسول خدا صلی الله علیه وآله داده پنجم از امور مستحبه تانی در اذانست در حین تلفظ
بفصول وهم چنین تانی ما بین هر فصول بیان معنی در حین تلفظ بفصول باتانی وارام تلفظ نماید وهم چنین تامل ما بین فصلین
نماید بخلاف اقامه پس مستحب هست در ان سرعت نمودن در تلفظ و در قلت تامل ما بین فصلین شش مستحبات رفع صوت
در اذان سلم اگرچه از زنان بوده باشد در احادیث ترغیب بان دیده شده است و مذکور در احادیث اینست که رفع صوت
در اذان باعث دفع مرض وکثرت اولاد است محدث بزرگوار اسلام ابن ابراهیم الکرکی من شیخنا برکوی جلالت
جناب الهام رضا علیه الرضوان وفیات آورده که حضرت امر فرمود در ایام بلند نمودن صدا در اذان در منزل خود ومن نظر او در
حضرت چنین فرمود چیست خداوند الرجال از من دفع مرض فرمود واولاد من بسیار شد محمد بن باشد گفت من
دانما علیل بودم وهم چنین جماعة از عیال من چنین بودند بعد از انکه اینها شنیدم از هشام رفع صوت نمودم در اذان
پس خداوند عالم رفع مرض از منزل و از عیال من فرمود وجماعتی از فقها حکم باستحباب رفع صوت در فصول اقامه کرده
ذکر فرموده شده اند و هم مثل دیگر در شهادتین و تهلیل باکه در محل بیان نیت مستحبات فصل ما بین اذان واقامه
بدو رکعة نماز بجماعه یا بجلوس یا بتسبیح و تحمید یا بصلوات یا بکدام یک از ما بین در نماز ظهر اول شش رکعت
ناظر الا تیان بنماید بعد از اذان میکوید بعد از اذان در رکعت باقی از ناظر ظهر یا بعمل مادر وقت الا تیان باقامه میتا
وهم چنین در اذان عصر در اذان نماز عشا اول الا تیان بدو رکعت نماز مغرب بنماید بعد از اذان عشا میکوید بعد از اذان
الا تیان بدو رکعت باقی از نماز مغرب را بنماید بدین قسم الا تیان باقامه نماز عشا بنماید و در نماز صبح اول اذان میکوید بعد از اذان

الا تیان

ارکانست فقها اینست که جلوس در انها مستحب باشد لکن در حدیث صحیح الذر در استحباب جلوس در انها تمام نموده مضروب
حدیث اینست که کسیکه نشیند در بین اذان مغرب و اقامه ان مثل انست که مثل احد کسی ستکه خاطلد در خون خود در راه
خدا زده باشد جلد بلا سوند دم مکروهست در فصل ما بین فصول اذان و هم چنین ما بین فصول اقامه واما
تکلم بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه پس ظاهر اینست که کراهت ندارد بلکه در بعضی از احادیث معتبر
امر بتکلم شده ما بین اذان و اقامه وان حدیث موثقست که رفیق در نفیق و تهذیب است مضمر نانیست هرگاه اراده
نماز نمودی پس از ان واقامه بگو و فصلی ما بین اذان و اقامه مرا جع بسان یا بجلوس یا بتسبیح یا بکلام احدی زدن
اگرچه مکروهست ما بین فصول اذان و اقامه لکن ما بین اذان و اقامه بانیه معنی بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه
ظاهر اینست که مکروه نبوده باشد یکه در نماز جمع در انها تکلم بعد از فراغ از اذان قبل از شروع در اقامه نیز مکروهست تفصیل
مطلب مقتضی اینست که گفته شود در ابتدای سه جزء اول تکلم در ابتدای فصول اذانست تا ملی مرکراهت ثابت
اگرچه ظاهر ان صور از ابن براج قول باشد کراهت در اذان و دوم تکلم در ما بین اذان واقامه است کراهتی در بین نیست مکر
ما بین اذان جمع واقامه ان سیم تکلم در اثنای فصول اقامه است فیکی در کراهتش نیست بلکه کراهت در اتمام اشد آنرا
از کراهت در ما بین فصول اذان بلکه ظاهر جماعت از اعاظم قدما و اصحاب حرمت است مثل شیخ مفید در مقنعه و سید
مرتضی در جمل و شیخ طوسی در نهایه و ابن زهره در غنیه و ابن ادریس اگرچه ضعیف است لکن اقرب باحتیاط
و اوفق بطریقه سلف است و هرگاه کسی بنا کراهت و ابطال وضو اگر در اثنای اذان بوده باشد ظاهر اینست مقتضی
اعاده اذان نیشود یعنی حکم باستحباب اعاده اذان نمایند ثابت نیست مکر در صورتیکه تکلم بسیار بنا بفتوی که قائل بوجوب
اعاده اذان بتصریح است لکن در اینصورت تکلم بلکه بعضی از کلمات ظاهر ابطال وضو نیست هرگاه سکوت
طولی در اثنای فصول اذان بعمل ورد کنائی با صدای موذن نبوده بوده باشد در اینصورت نیز اعاده اذان نماید و اما
اگر تکلم در اثنای اقامه بوده باشد این مقتضی اعاده اقامه است بلی معنی مستحب است که اعاده اقامه نماید مخفی نماند که کراهت
تکلم در اثنای اذان و اقامه در حق موذن و مقیم است و اما غیر موذن و مقیم از اهل جماعت ظاهر اینست که کراهت در حق
انها ثابت نبوده باشد یا مکروه باز گفته شد قد قامت الصلوة در اقامه در اینوقت شکی در رجحیت تکلم نیست خواه
در حق کسیکه اقامه میکوید یا دیگری بلکه جماعت از متعددین فقها مثل سید در شیخ طوسی و ابن حمزه و غیرهم تصریح فرموده اند که
ابن جمزه و غیرهم تصریح فرموده اند که بصوت تکلم در حق اهل جماعت که مطلع شده باشند بر صدور قد قامت
الصلوة از مقیم مکروه میکوید متعلق بمقیم اما موذنه باشد یا نسوه صیت و مضروب و حبره صحیح است و در اثنای
مطلب نیز بان ملحق احتیاط مقتضی اجتناب از نیست و از جمله مکروهات در اثنای اذان التفات نمودن است
بتمام بدنه بجانب یمین و یسار اگرچه در غیر حالت تکبیر و شهادتین بوده باشد و اما التفات بوجه نه فاپس کراهت این

معلوم نیست و از جمله مکروهات در حال اذان ترجیع و تثویب است پس در این دو مقام است مقام اول در بیان
ترجیع است بدانکه علما اختلاف کرده اند در حقیقت ترجیع برچه قول اول انست که ترجیع عبارت از مکرر بگفتن
و شهادتین است در اذان یعنی ملا در بعد از بگفتن شهادتین بصوت و شهادتین اینقول شیخ است در مبسوط و ابن براج
است در مهذب دوم انست که ترجیع عبارت است از مکرر بگفتن شهادتین در سه مرتبه دیگر اینقول خلاف و جامع و تحریر
و تذکره و منتهی است سیم انست که ترجیع عبارت از مکرر بگفتن فصل اول اذانست ان ظاهر شیخ در نهایه
در ذکر چهارم انست که ترجیع عبارت از مکرر بگفتن شهادتین است چهارم از انست ان ظاهر شیخ در مبسوط
از صاحب غنیه و صاحب قاموس پنجم انست که ترجیع عبارت از تردید صوت در جملی از حین تلفظ
بفصول اذان اینقول ظاهر میشود از صاحب صحاح و صاحب قاموس بین تفسیر بیان معنی مزبوره بعد از معنی مذکوره شد
این بیان اقوالست در حقیقت ترجیع و اما حکم بین کلمات فقها بین سه مختلفست جماعتی از فقها حکم بسنیت
فرموده اند و بسیاری حکم بکراهت نموده اند تحقیق در مقام اینست اگر مقصود از شخص در اینان و تکریر بلا دخل
قصد مقربت شرعیت مطلوبه و شرعیت اذن یعنی باعتقاد شرعیتان اتیان می نمایند باید کسی از اهل جماعت
نباید نظر باینکه از ان در شریعت بقتضای خصوص و مجموع و اجماع شیعه عبارت از فصول است که سابق بیان شد
و اتیان علاوه بر ان تشریع و بدعت است اگرچه بگمان خود ان فصول بوده باشد حرام خواهد بود و اگر بنا بر
قصد نبوده باشد پس اگر تکریر شهادتین نباشد حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر باینکه اینها از اعاظم انکارست بلکه تا ملی
در جواز اتیان با نها در اثنای صبح الصلوة خیر من النوم و در تثویب جدید عبادت از الصلوة الصلوة و قامت
امت مضمون عبارت او مخصص از کلام او نیشود گاهی از احکم کرده که تثویب جدید است محکمست
که مراد ان باشد که در بعضی بلاد عامه متداولست چنانچه در عربیه در برخی استعمام عموم ان امت در اغلب شهرها
تر سیم جمیع مؤذنین مذکور چنانچه در ظاهر اراده مرده میکوید الصلوة الصلوة و مکرر است که در غیر صلوات یومیه
باشد که در چنین دعوت بان نازها الصلوة الصلوة ثابت صاحب قاموس تفسیر تثویب باین نحو نموده

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

التثويب التعويض والدعاء الى الصلوة او تثنية الدعاء او ان تقول في اذان الفجر الصلوة خير من النوم مرتين
يعني تثويب عوض دادنست بعبارة اخرى ثواب دادنست و خواندن بسوى نماز است يا دو مرتبه خواندن بسوى
اذنست يا كفتن دو مرتبه است در اذان صبح الصلوة خير من النوم را و فقها در اينمقام همين معنى اخر است لكن
بعد از حي على الفلاح چنانچه صاحب صحاح كفته تثويب در اذان فجر انست كه بكويد مؤذن بعد از حي على الفلاح الصلوة
خير من النوم و در كتاب مصابيح كه از كتب معتبره عامه است روايت نموده از ابي محذوره بحاء مهمله و ذال المعجمه كه او
كفته عرض كردم بجناب رسول خدا صلى الله عليه و آله تعليم فرما مرا طريقه اذانرا پس حضرت اذانرا ذكر فرموده و فرموده
بعد از حي على الفلاح هر كاه نماز صبح باشد بكو الصلوة الصلوة خير من النوم و در همان كتاب روايت نموده از بلال كه جناب
رسول خدا امر فرموده تثويب نبايد بكوئي در هيچ نمازي مكر در نماز صبح و مرحوم شيخ در مبسوط ذكر تثويب فرموده
در اذان نماز صبح و اذان عشا و حكم بكراهت آن فرموده و در خلاف فرموده جميع فقهاى عامه كفته اند كه در اذان نماز
عشا تثويب مستحب نيست مكر حسن بن صالح بن حي كه او كفته اين مستحب است در اذان نماز عشا و نماز صبح و ابن
ادريس در سرائر نقل فرموده از جماعتي از علماء ما كه فرموده اند تثويب عبارتست از تكرار شهادتين دو مرتبه
و فرموده هذا هو الاظهر و اين جزء از جماعت از اصحاب ما نقل فرموده مشخص حقير در اين وقت نيست كه كيانند بلكه
ظاهر از كلام سيد در انتصار و شيخ در خلاف انطباق علماى شيعه است بر اينكه تثويب عبارتست از الصلوة خير من النوم
بلكه كلام ابن حمزه در وسيله ظاهر اينست كه تثويب مغاير با آن بوده باشد قال والمحظور ثلثة التثويب و قول الصلوة
خير من النوم نظر باينكه عطف اين قول بر تثويب ظاهر در مغايرتست بلكه كلام ابن حمزه صريح در مغايرتست نظر باينكه
هر كاه اين قول در نظر ابن حمزه مغاير با تثويب نبود پس عدد محظور دو ميبود نه سه و الثلثة در كلام ابن حمزه
تثويب است دوم كفتن الصلوة خير من النوم است در اذان صبح سيم تكلم است در اقامه بعد از قد قامت الصلوة
و اما حكم آن پس از كلمات علماء ظاهر ميشود اختلاف در اين سه قول اول قول ابن الجنيد است كه حكايت شده
از او كه فرموده باكي باتيان باين در اذان صبح نيست دوم قول بكراهت است و اين ظاهر ميشود از سيد مرتضى در
انتصار و شيخ در مبسوط و محقق در شرايع و نافع و معتبر سيم حرمتست و اين قول مرحوم شيخ است در نهايه و ابن
حمزه و سرائر و صاحب جامع و علامه و غير ايشان و حقيقت حال مشخص ميشود از انچه در ترجيح مذكور شد باينست
معني كه اكر كسي قصد مشروعيت اتيان باين نمايد تشكيكي در بدعت و حرمت آن نيست و ابن ادريس در اين دعوى
اجماع نموده نظر باينكه شرعيت اين ثابت نيست مؤيد اين مطلب چيزيست كه در كتاب تيسير الوصول الى جامع الاصول
كه از كتب معتبره عامه است مذكور است حاصل آن اينست كه در اين كتاب نقل شده از مالك كه او نقل نموده كه مؤذني
در عهد خليفه ثاني امد نزد او كه او را اعلام نمايد بجهة حضور در نماز صبح پس يافت او را در خواب پس آن مؤذن كفت

بتنبيه

تنبيه خليفه ثاني و بيدار نمودن آن كفت الصلوة خير من النوم چونكه خليفه ثاني اينرا شنيد او را خوش امد پس امر
كرد كه اين كلام را داخل در اذان صبح نمايند و در همين كتاب مذكور است كه نقل از ابي داود و ترمذي نموده كه انها
از مجاهد نقل نموده اند كه او كفت من با عبد الله بن عمر داخل مسجد شديم و عبد الله بن عمر اذان كفت در ان مسجد
خواستيم نماز كنيم پس تثويب يعني قول الصلوة خير من النوم از مؤذن صادر شد پس بيرون رفت عبد الله بن عمر
از مسجد كفت ما را از نزد اين مبدع بيرون ببر پس نماز در ان مسجد بعمل نياورد و بجهة آنكه اكر كسي اتيان باين كلام بقصد
شرعيت نمايد شبهه در حرمت آن نيست و ظاهر اينست كلام قائلين بحرمت راجع است باين و اكر باين جهت نبوده
باشد مكروه خواهد بود نظر باينكه اين تكلم است در اثناء اذان ظاهر اينست كلام قائلين بكراهت راجع باين بوده باشد
و اين مسلم است پس نزاع لفظي خواهد بود و بعضي از احاديث كه بطريق ما وارد است و مشتمل بر اين كلام است
كه محمول بر تقيه است **مبحث يازدهم** در بيان مسائل چندي است كه متعلق است باذان و اقامه اول انست كه لازم است
رعايت ترتيب نمودن ما بين فصول اذان و فصول اقامه باين نحو كه تكبير را مقدم دارد بر تتمه بعد از ان شهادت
بر الوهيت معبود و بعد از ان شهادت بر رسالت بعد از ان حي على الصلوة و بعد از ان حي على الفلاح و بعد
از ان حي على خير العمل و بعد از ان تكبير و بعد از ان تهليل و ترتيب در فصول اقامه نيز بهمين طريق است
كه مذكور شد مكر اينكه بعد از حي على خير العمل زياد مينمايد قد قامت الصلوة را و انچه مذكور شد ترتيب ما بين
فصول انها بود و هم چنين ترتيب ما بين خود اذان و اقامه اول اذانرا بعمل اورد و بعد از فراغ از اذان اقامه را
پس هر كاه كسي اخلال بهر يك از دو ترتيب كه مذكور شد نمايد پس اكر عمدا اخلال نموده باشد اثم و معاقب خواهد
بود و اكتفا بانچه بعمل اورده نميتواند نمود يعني اتي سنت نخواهد بود پس هر كاه خواهد مؤدي سنت بر وجه شد
لازم است كه اعاده نمايد پس هر كاه بعض فصول متاخره را عمدا مقدم داشته باشد و مقدم را متاخر
تادية سنت موقوف باعاده هر دو است بطريق معهود و اجزاء باعاده متاخر موجب حصول امتثال نميشود
نظر باينكه انچه را كه اتيان نموده بغير نحو ثابت در شريعت منهي عنه بوده پس انچه سابق بعمل امده نظر بتعلق نهي
باطل بوده پس اكتفا باتيان متاخر كفايت در صحت نميكند و هم چنين است حال در اخلال بترتيب ما بين نفس
اذان و اقامه و اما هر كاه سهوا اخلال نموده باشد در اينصورت اكر چه اثم نيست لكن اعاده هر يك از فصول
اذان يا اقامه كه در ان اخلال بترتيب شده باشد آيا اكتفا باعاده متاخر تنها ميتواند نمود پس اكتفا مينمايد در مقدم
بهمان اتيان سابق ظاهر از حديث صحيحي كه وارد در اين مطلب است خلاف اينست پس اعاده هر يك از متقدم
و متاخر نمايد تا درك ترتيب نمايد پس هر كاه در اثناى اذان يا بعد از فراغ از اذان مشخص شود و فصل طويلي متخلل
شده باشد در اينصورت وجه نيست كه استيناف اصل اذان نمايد و اما هر كاه در اثناى اقامه مشخص شد كه اخلال

بترتيب بعضي از فصول اذان نموده سهوا در اينصورت چنانچه از حديث موثق استنباط ميشود حاجت باعاده
نيست اقامه را اتمام نموده شروع بنماز نمايد بنا بر اين در صورتيكه اين مطلب بعد از فراغ از اقامه معلوم شود عدم
احتياج بتدارك اولى خواهد بود و از انچه مذكور شد ظاهر ميشود هر كاه كسي اخلال بترتيب بعض فصول اقامه نموده
باشد و مشخص شود بر اين شخص بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع بنماز بايد عود نمايد تا تلافي و درك ترتيب
نمايد و اما هر كاه مشخص شود اين اخلال بعد از دخول در نماز حاجت بتدارك نيست بلكه ظاهر اينست كه جايز نبوده
باشد اكر چه مشخص شود قبل از دخول در ركوع بلكه قبل از شروع بقرائت و فرق ما بين اين مسئله و مسئله ناسي
اذان و اقامه ظاهر است از چند راه پس جواز رجوع در اين مقام مستلزم جواز رجوع در اينجا نيست چنانچه وجدان شامل
ظاهر ميشود دوم از مسائل مذكوره انست هر كاه نزاع واقع شود ما بين اهل جماعت يا غير انها در باب اذان كفتن
هر يك كه خواهد كه او اذان كفته باشد در اينصورت اكر عادل و غير عادل نزاع نمايند تفويض اذان بعادل نمايند
و اكر هر دو عادل باشند مفوض شود باعلم و در صورت مساوات باعلم و در صورت مساوات رجوع نمايند
بقرعه عمل شود بمقتضاى ان لكن كلاميكه در اين مقام هست اين است كه انچه مذكور شد در صورتيكه تعدد اذان مضر
باشد خوبست و اما هر كاه تعدد اذان مضر نبوده باشد بلكه مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت هر كاه ده نفر از اهل جماعت
خواسته باشند اذان بكويند بلكه همه انها خواه بطريق اجتماع بوده باشد يا بطريق تعاقب لكن در صورت سعه وقت
منع از ان نميباشد خواه بعضي عادل باشند و بعضي غير عادل و بعضي عالم باحكام اذان و بعضي غير عالم و بعضي
بيچشم و بعضي چشم دار پس فرق مسئله اشاح و نزاع ما بين مؤذنين در صورتي مناسب است كه هر كاه متبرعي
در اعلام باذان يافت نشود و امر منحصر شود در اينكه بايد امام يا نايب امام نصب مؤذن نمايند و مستمري
معيشت او از بيت المال قرار دهند در اينصورت هر كاه نزاع واقع شود بنحويكه مذكور شد ميبايد معمول داشته
مسئله سيم بدانكه معتبر در هر يك از اذان و اقامه موالاتست و مراد بموالات در اينمقام انست كه فصل ما بين هر يك
از اذان و اقامه مخل نشود بطوريكه در عرف و عادت ماحي صورت مؤذن بودن و مقيم بودن نبوده باشد وجه اعتبار اين
انست كه هر يكي از مركبات اعتباريه بعبارة اخرى هر ماهيتي كه ملتئمه از اجزاء متعدده متعينه تدريجي الوجود هر كاه
امر شارع متعلق شود بايجاد آن و شارع در ايجاد آن كيفيت خاصه از تعاقب اجزاء و تراخي انها بيان نفرموده
باشد مشخص ميشود كه اكتفا ميشود در آن بنحويكه در عرف صادق باشد كه اين شخص مكلف مباشر اتيان آن هست
پس با تخلل فصل طويلي كه ماحي صورت ان بوده باشد اين صدق متحقق نيست پس امتثال حاصل نميشود پس جميع
انحاء وجودات عرفيه ان مشترك ميباشند در اينكه محصل امتثال هستند و عدم امتثال در صورتيست كه صدق اين معني
متحقق نبوده باشد و عبارة اخرى اين اعتبار موالاتست پس بالاخلال بموالات امتثالي نخواهد بود مسئله چهارم در حكم

اذان

اذان و اقامه است با تخلل حدث بدانكه حدثيكه متخلل ميشود يا در اثناى اذانست يا بعد از فراغ از اذانست و قبل
از شروع در اقامه يا در اثناى اقامه است يا بعد از فراغ از اقامه است لكن قبل از شروع در نماز يا بعد از شروع در نماز
لكن قبل از فراغ از ان پس در اينجا چند مقام است اول در حكم اذان است با تخلل حدث در اثناى ان بدانكه
هر كاه حدثي كه در اثناى اذان عارض شد در اينجا چهار احتمال است اول اتمام اذان با حدث دوم اتمام
انست بعد از طهارت سيم استيناف اذانست بعد از طهارت چهارم استيناف اذانست با عدم طهارت
ظاهر اينست كه جميع اقسام مذكوره جايز بوده باشد تشكيكي در ترجيح اقسام مذكوره نيست كلام در رجحان و مرجوحيت
است پس از همه احتمالات چهارم است نظر باينكه استيناف اذان با عدم طهارت مستلزم اينست كه كل اذان با عدم
طهارت بوده باشد مشخص است مرجوحيت اين بالاضافه باينكه بعضي با طهارت بوده باشد و تتمه با عدم طهارت
يا كل با طهارت بوده باشد و قطع نظر از قسم چهارم كرده قسم اول مرجوح تر است نسبت بدو قسم ديكر بالاينكه
در قسم ثاني بهتر اينست كه در ان تفصيل داده شود ما بين اينكه تحقق طهارت و تحصيل مقدمات ان يا مستلزم
فصل طويل بوده فعل كثير عليست كه مخل بموالات معتبره در اذان بوده باشد يا نه اكر قسم اول است ظاهر اينست كه كفايت در
تادية سنت نكند بلكه تشكيكي در جواز اقدام بان ميتوان نمود نظر باحتمال عدم معلوميت مشروعيت اتيان
باذان باين نحو پس از جميع اقسام مذكوره است بلكه صحيح نيست و اكر قسم ثاني است محل تفصي در ان نيست نظر
باينكه صادق است جميع فصول اذان با طهارت شده است پس عمل باستحباب اتيان اذان با طهارت متحقق
خواهد بود بلي نظر بعضي احتمال مدخليت هيئت صوريه و ارتباط اجزاء اذان باهم در اتيان بنحو كامل
و احتمال منافات حدث متخلل با ان قسم ثالث اكمل اقسام خواهد بود و بعلاوه جميع اقسام با اشتراك در تادية سنت
مختلف ميباشند در رجحان و مرجوحيت بنحويكه مذكور شد مكر تفصيلي كه در قسم ثالث مذكور شد مقام دوم در حكم حدث
متخلل ما بين اذان و اقامه است يعني حدثي كه حادث شد بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه اين مطلقا
موجب اعاده اذان نيست بلكه مرجح اعاده ان نيز نيست بلكه حكم بمشروعيت اعاده در صورت مفروض نميتوان
نمود بلي وضو ميسازد بجهة اتيان باقامه و اقدام باقامه مينمايد بعد از وضو مقام سيم در حكم اقامه است در صورت
تخلل حدث در اثناى ان بدانكه چهار احتماليكه در اذان مذكور شد در اينجا نيز جاريست اتمام اقامه با حدث و اتمام
ان بعد از طهارت و استيناف ان با عدم طهارت بنا بر قول بعدم لزوم در طهارت چنانچه نسبت بشهرت
داده شده جميع اقسام مذكوره جايز خواهد بود و اما بنا بر مختار در مسئله كه عبارت از عدم جواز اتيان با اقامه
با عدم طهارت بوده باشد دو قسم ان صحيح نخواهد بود يعني اتمام اقامه با حدث و هم چنين استيناف ان با حدث
پس قسم جايز در اينجا منحصر خواهد بود در دو قسم باقي كه عبارت از استيناف بعد از طهارت يا اتمام اقامه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بعد از طهارت بوده باشد یا نی قسم ثانی تفصیلی که در اذان مذکور شد در اینجا نیز معتبر است بلکه در اینجا اقوی است
باین معنی که اگر اتیان بطهارت منافی با موالات معتبره فیما بین فصول اقامه بوده باشد با اکتفا با تمام اقامه بعد از
طهارت در اینصورت کفایت در تادیه سنت نخواهد نمود بخلاف اینکه اتیان بطهارت منافی با موالات مطلوبه
نبوده باشد پس احسن اقسام متصوره در اینجا نیز استیناف بعد از طهارت خواهد بود بنا بر غیر مختار و احسن
قسمین آن خواهد بود بنا بر مختار الحمد لله الموفق الکهیل الرئوف الغفار مقام چهارم در حکم حدث واقع بعد از
فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز است بدانکه هر گاه حدث متخلل شد بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز
خالی از این نیست این شخص مکلف یا متطهر بوده بطهارت ترابیه یا بطهارت مائیه و علی التقدیرین حدث
مبطل طهارت عمدا بوده یا سهوا و در صورتیکه متطهر بطهارت ترابیه بوده و وقوع حدث سهوا بوده باشد
و در اینوقت متمکن از طهارت مائیه بوده باشد و اتیان بطهارت مائیه مستلزم فصل طویلی نبوده باشد که منافی باشد
با صدق صلوة با اقامه بودن ظاهر اینست که در اینوقت حاجت باعاده اقامه نبوده باشد نظر باینکه در چنین صورت هرگاه
حدث سهوا در اثنای نماز واقع شود بعد از اتیان بطهارت مائیه حاجت باستیناف نماز باعاده ما قبل از اجزاء
صلوة که اتیان شده نیست پس عدم حاجت باعاده اقامه در چنین صورت بطریق اولی خواهد بود مثل اینکه
کسی با تیمم اذان و اقامه گفت بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع در نماز متمکن از طهارت مائیه شد لازم است وضو
بسازد ظاهر اینست که حاجت باعاده اقامه نباشد مگر صورتیکه اشاره بان شد و بعد حصر مذکور خواهد شد
و اما در غیر اینصورت پس اشکالی در حکم باستحباب اعاده میتوان نمود نظر باینکه جمع کثیری از فقها تصریح فرموده اند
هرگاه حدث در اثنای صلوة واقع شود بعد از اعاده طهارت استیناف نماز مینماید و حاجت باعاده اقامه نیست
چنانچه در مقام خامس مفصلا باعانة الله جل شانه بیان خواهد شد پس علم اعاده اقامه در صورت مفروضه بطریق
اولی خواهد بود لکن ممکن است استدلال کرده شود بر رجحان اعاده بحدیثی که مروی است در کافی از ابو هرون که
روایت نموده از کاشف اسرار ربوبی قائم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده الاقامة من الصلوة نظر باینکه
ظاهر اینست کلمه من در این حدیث از برای تبعیض است پس معنی حدیث اینست که اقامه از ابعاض و اجزاء نماز است چونکه
حمل بر حقیقت متعذر است پس حمل میشود بر اقرب مجازات بنا بر این مقتضای حدیث این خواهد بود که اقامه
مشارک با اجزاء صلوة است در احکامی مخصوص است از جمله احکام جزء نماز اینست که هرگاه حدثی بعد از آن واقع شود
لازم است اعاده آن جزء پس اقامه نیز چنین باید باشد پس وقوع حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز
مقتضی اعاده اقامه است محقق نماند آنچه مذکور شد در صورتیست که وقوع طهارت بعد از آن حدث مستلزم فصل
طویل و فعل کثیری نبوده باشد و اما هرگاه مستلزم فعل کثیر و فصل طویلی بوده باشد که منافی با صدق صلوة با اقامه بودن

بوده

بوده باشد یعنی اقامه سابقه عرفا و عادة کفایت نکند در اینکه صادق باشد این نماز با اقامه است بلکه گفته شود با عدم اتیان
باقامه ترک اقامه نموده در نماز و اتیان نماز با عدم اقامه نموده در اینصورت اعاده اقامه مینماید تا نماز او با اقامه بوده
باشد و هم چنین است در اذان اگر موجب صدق معیت مختلف است فیما بین اذان و اقامه یعنی کاهست فصل
مقدار معینی ما بین اقامه و نماز منافی با صدق نماز با اقامه بودن هست و مقدار همان فصل منافی با صدق نماز
با اذان بودن نیست چنانچه وجه آن ظاهر میشود بعد از تامل مقام پنجم در حکم اقامه است در صورتیکه حدث متخلل شود
در اثنای نماز در اینصورت شبهه در لزوم قطع نماز و استیناف آن بعد از اتیان بطهارت نیست مگر در صورتیکه
اشاره بان شد یعنی صورتیکه داخل در نماز شده باشد با طهارت ترابیه بعد از تخلل حدث سهوا متمکن از طهارت
مائیه بوده باشد در اینصورت استیناف صلوة لازم نیست بلکه بنا میگذارد بر همان موضعیکه در این اشتغال بان حدث
صادر شد بعد از تطهیر بطهارت مائیه در غیر این موضع استیناف نماز بعد از اتیان بطهارت لازم است کلامیکه
در این مقام هست اینست آیا اعاده اقامه هم ضرور است تا نماز او فضیلت نماز با اقامه را داشته باشد یا ضرور نیست
بلکه اکتفا بهمان اقامه میتواند نمود مصرح به در مبسوط و نهایه و سرائر و شرایع و نافع و معتبر و منتهی و تذکره و تحریر
و قواعد و دروس و ذکری و بیان ثانی است یعنی اکتفا باستیناف نماز مینماید بعد از طهارت و اقامه را اعاده نمیکند
و آنچه بعضی توهم نموده اند که این منافی است با حکم بافضلیت اعاده ما اقامه در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای اقامه
بلکه بنا بر این میباید در اینجا حکم شود بافضلیت اعاده ما اقامه بنا بر اینکه کسی که طهارت را لازم میدانند در اقامه
بالزوم آن مقتضی اینست که اقامه واقع شود با طهارت و این در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای صلوة متحقق
هست بخلاف اینکه حدث متخلل شود در اثنای اقامه لکن تحقیق در این مقام مقتضی اینست که گفته شود نظیر آنچه را
در سابق ذکر نمودیم بیان آن اینست که اگر فعل طهارت مستلزم فصل طویلی است مثل اینکه فرض شود این شخص جنب
بوده و وقت دخول در نماز متمکن از غسل نبوده با تیمم بدل از غسل داخل در نماز شد بعد از تخلل حدث در اثنای نماز
مطلع شد که متمکن از غسل هست لکن میباید مسافت طویلی را طی کند تا بآب رسد و غسل نماید یا اینکه بعد از تخلل حدث
در اثنای صلوة مطلع شد که جنب بوده است در اینصورت لازم است که غسل نماید و غسل نمودن مستلزم فصل
طویل و فعل کثیری است و هکذا یا اینکه خود فعل وضو مستلزم فصل طویل است در امثال این صور ظاهر این غیر
تامل حکم میشود باعاده اقامه و با عدم اقامه آن نماز فضیلت نماز با اقامه را نخواهد داشت نظر باینکه در چنین صورت
این نماز را نماز بی اقامه میگویند پس عمومات اکیده مثل حدیث لا صلوة الا باذان و اقامة مقتضی اتیان باقامه است بلکه
اعاده اذان هم لکن در بعض صور و اگر چنین نبوده باشد یعنی اتیان بطهارت مستلزم فصل طویلی نبوده باشد پس در اینصورت
میگوئیم حاجت باعاده اقامه نیست خصوصا در صورتیکه تخلل حدث در رکوع رکعت اولی بلکه در حالت قیام در رکعت اولی

بوده باشد ظاهر اینست مراد اعاظم علما مذکور نیز اینصورت بوده باشد نه صورت اولی لکن چیزیکه در اینمقام هست
اینست مقتضای حدیث سابق که عبارت از الاقامة من الصلوة بوده باشد بحیثیکه مذکور شد اینست که حکم شود باعاده
اقامه مطلقا اگر چه در صورت ثانیه بوده باشد بعبارة اخری اگر چه اتیان بطهارت مستلزم فعل کثیر و فصل طویل نبوده باشد
چنانچه مذکور شد در صورت تخلل حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز اما چونکه سند حدیث مذکور ضعیف است
و مقطوع به در کلمات اعاظم علما خلاف آنست حتی اینکه مخالف در مسئله تا عصر محقق ثانی معلوم نیست که بالاترین آنها
که رحمهم الله در مختلف متعرض آن نشده بعلاوه دلالت حدیث مذکور نیز صریح در این مطلب نیست بلکه در ظهورش
میتوان تامل نمود بر فرض تسلیم ظهور دلالت آن نیست مگر از باب عموم شاید بعد از اطباق اعاظم اصحاب بر خلاف
آن چنانچه از کلمات ایشان ظاهر میشود دلالت عموم بر این مطلب موهوم میشود پس اعتماد بر آن نمیتوان نمود سیما
بعد از ملاحظه امثال آنچه مذکور شد در اینجا است مخفی نماند که کلمات علما که ناطق بعدم اعاده اقامه است هر چند اینها
مقید است بصورت علم مسلم در تکلم بعد از حدث قبل از شروع بنماز ثانیا و اما بعد از صدور کلام کلام امر چند
باستحباب اعاده اقامه و حدیث صحیح محمد بن مسلم بعنوان عموم مقتضی اینست پس استحباب اعاده باتفاق الکلام ثابت است

بحث دوازدهم در بیان استحباب حکایه اذان است تنقیح مقام مقتضی تطویل کلام است در چند مطلب اول مستحب است
در حق کسیکه اذان موذن را شنید بگوید مثل آنچه موذن میگوید از فصول اذان در حدیثی مذکور است که این موجب
سعه رزق میشود بدانکه استحباب حکایه ثابت است در جمیع فصول اذان اگر چه حی علی الصلوة بوده باشد بلکه مرحوم
شیخ در مبسوط حدیث مرسل ذکر فرموده که مقتضای حدیث اینست وقتیکه موذن میگوید حی علی الصلوة این شخص
بگوید لا حول و لا قوة الا بالله لکن حدیث مذکور نظر بضعف سند و جهل ماخذ آن قابل معارضه با نصوص معتبره
که مقتضی استحباب حکایه است در جمیع فصول اذان نیست پس استحباب حکایه فصول اذان ثابت است اگر چه در حی
علی الصلوة باشد مطلب ثانی اینست که استحباب حکایه فصول اذان ثابت است اگر چه مکلف مشغول بدعا
و ذکر بوده باشد پس مستحب است حکایه فصول اذان اگر چه مستلزم قطع قراءة و ذکر و دعا بوده باشد یا اینکه در
حال استماع فصول اذان قطع قراءت نموده بعد از حکایه مشغول شود بانچه مشغول بان بود کلامیکه در اینمقام هست
اینست که استحباب حکایه فصول اذان شامل حال الصلوة هم هست یا نه ظاهر نیست بنا بر این هرگاه کسی مشغول نماز
بوده باشد استماع فصول اذان در حق او ثابت نبوده باشد بخلاف استحباب حکایه فصول اذان در جمیع احوال [illegible]
خواه حالت خسیسه بوده باشد مثل اینکه حال بول یا حال تغوط بوده باشد در بیت الخلا یا غیر آن یا حالت شریفه مثل حال
اشتغال بکتابت قرآن یا قراءت آن یا مشغول بدعا و ذکر الهی جل شانه بوده باشد در جمیع احوال هرگاه استماع فصول اذان
موذن نمود مستحب است که اعاده فصول اذان نماید مگر در حالت اشتغال بصلوة که در آن وقت استحباب ثابت نیست

مطلب ثالث

مطلب ثالث اینست که آیا تامیت موقوف بر اینست که شروع نماید بحکایه فصل اذان بعد از فراغ موذن از آن فصل
یا نه بلکه معتبر اینست که شروع نمودن حاکی بفصول اذان بر فصل مسبوق بوده باشد بشروع نمودن موذن بان
فصل اگر چه فراغ از آن فصل هم باشد ظاهر ثانی است لکن افضل و احوط اولست پس اولی اینست که تامل نماید تا موذن
فارغ شود بعد از آن شروع بان فصل نماید اولی اینست شروع نماید بعد از فراغ موذن از آن فصل بدون آنکه
فصلی متخلل شود مابین فراغ موذن از آن فصل و شروع نمودن این شخص بان مطلب چهارم در بیان اینست که حکایه
اذان قابل تبعیض هست باین معنی چنانچه مستحب است حکایه جمیع فصول اذان مستحب است اقتصار حکایه بعضی
اذان پس هرگاه کسی بطریق عبور از محلی عبور نمود شنید از موذن بعض فصول اذان را مستحب است در حق او
حکایه نمودن همان بعض را یا اینکه وارد شد در حالیکه موذن بغالب فصول اذان اتیان نموده بود مستحب است
در حق او حکایه بقیه از فصول اذان بلکه دور نیست هرگاه کسی استماع جمیع فصول اذان نمود بعضی از فصول را
حکایه نموده و بعض دیگر را نسبت بعضی که حکایه نموده ماجور و مثاب بوده باشد بخلاف بعضی را که ترک نموده
مطلب پنجم در بیان تعمیم حکم است میگوئیم ظاهر اینست که استحباب حکایه اذان ثابت است نسبت بهر اذانیکه شنیده
شود خواه اذان موذن بلد بوده باشد یا موذن جماعه یا اذان منفرد و خواه مستمع عازم نماز بوده باشد یا نه خواه مرد بوده
باشد یا زن بنا بر این هرگاه ضعیفه صدای اذان را شنید مستحب است در حق او که موافقت با موذن نماید در اتیان
بانچه موذن اتیان بان مینماید از فصول اذان و اما هرگاه کسی اذان زن را شنید این مستمع یا زن است یا مرد و مرد یا از
محارم آن زن است یا نه و در صورتیکه مرد از غیر محارم بوده باشد یا آن زن عالم است باینکه مرد اجنبی صوت او را
میشنود یا نه پس در اینمقام چند احتمال است اول اینست که زنان صدای اذان زن را میشنوند در اینصورت شکی
در استحباب حکایه در حق آن زنان نیست دویم اینست که شنونده اذان زن مرد است لکن از محارم آن زن است در این
قسم نیز تامل نباید کرده شود در حکم باستحباب حکایه اذان سیم اینست که مستمع اذان زن نامرد غیر محرم است لکن
مشخص نیست زنی که اذان میگوید عالم هست که صوت اذان او را مرد اجنبی میشنود یا نه یا معلوم است که ضعیفه
عالم بان معنی نیست در این دو صورت نیز ظاهر اینست که استحباب حکایه ثابت بوده باشد لکن در صورت انتفای ریبه
و التذاذ که مستند بقوای شهوانیه بوده باشد و مع ذلک حکم باستحباب حکایه فصول اذان که ذکر نبوده باشد مثل
حی علی الصلوة و نحو آن خالی از اشکال است و اما الفاظ فصول اذان که ذکر بوده باشد استحباب حکایه ثابت است چهارم
اینست که مستمع اذان زن نامرد غیر محرم است لکن مشخص است که ضعیفه عالم بان است باینکه صوت او را مرد غیر
محرم میشنود در اینصورت حکم باستحباب حکایه نمیتوان نمود مطلب ششم در بیان اختصاص استحباب حکایت
باذان و یا در اقامه نیز ثابت است بدانکه استحباب حکایه چنانچه در اذان ثابت است در اقامه نیز ثابت است لکن

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas
jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

بطلت بلکه در غیر صلوات یعنی خصوص کسی که از اذکار بوده مثلا مطلق هفت سبحان بیان شد که رکعت وهست در حق مؤذن بدعت
زده ما بین فصول اذان ظاهر اینست این حکم مختص بمؤذن بوده مثلا در حق کسیکه حکایه فصول اذان میکند ظاهر آن
کراهت تکلم ثابت نبوده مثلا بلکه در حدیث صحیح وارد است از کلمات اسرار و مقامات جناب امام جعفر صادق علیه السلام
که فرموده که کسیکه استماع شهادت بر الوهیت و شهادت بر رسالت از مؤذن نموده یعنی شنید که مؤذن میگوید اشهد
ان لا الٰه الا الله واشهد ان محمد رسول الله و این شخص در مقام تصدیق و اعتراف بگوید و انا اشهد ان لا الٰه الا الله
وان محمد رسول الله که لفظ بها عن ابی و جدی و اعین بهما من اقر بشهد ثبت میشود در حق او ثواب بعدد
هر کس که انکار بوحدانیت الهی شان و رسالت فخر کائنات صلوات الله و سلامه علیه و علی آله نموده و هم چنین
ثبت میشود بهمه او ثواب بعدد هر کس که اقرار باین دو مطلب نموده بلا کم و بیش لیست در وقت شنیدن اذان
صبح و اذان مغرب اینده و آینده شود اللهم انی اسئلک بالمقبل ظهارک و ادبار لیلک و حضور صلوتک
و اصوات دعاتک ان تتوب علی انک انت التواب الرحیم در حدیث وارد است که هر کاه کسی اینده ها را امر این دو
بخواند بهمه دوران روز یا امر اشتبه نموده خواهد بود باقوب مبحث پنجم در بیان وحدة و تعدد اذانست بدانکه
اتیان نماز بایجاد انحاء ادا است یا باجماعت در صورت اول تشکیکی در رجحان اذان و اقامه نیست بعد و صلین
بل هر کاه بعضی استماع اذان از دیگری نموده در اینصورت اجتزاء باذان مسموع میتوانند نمود لکن مانع از اتیان
باذان و اقامه نیفتد نیست بلکه در نیست اتیان باذان و اقامه بنفسه و علم اکثنا باذان مسموع اولی از اکتفا
بوده مثلا ممکن نماز منفردی که اراده مسجد شده بعد از اتیان اهل جماعت بنماز جماعت و علم قرب صفوف بنمایند
سابق بیان شد و اما در جماعت پس خالی از این نیست یا باجماعات متعدده ماست یا باجماعت واحده اگر جماعات
متعدده باشد باز شبهه در رجحان تعدد جماعات نیست ممکن صورتیکه سابقا بیان شد که جماعة ثانیه مستحب
بوده مثلا بعد از انقضاء جماعت اولی و عدم قرب صفوف بتقصیری که مفصلا بیان شد این محل کلام در اینجا
نیست بلکه مقصود در اینمقام اینست که معتبر در جماعت از ان و احادیث یا تعدد او مضر نیست میگوئیم
این متصور بچند صورت میشود اول آنست که در مقام ابتدا اهل جماعت اتیان باذان مینمایند در یکوقت
متعارف این بنظر نمیرسد بلکه مقتضای عمومات جواز و رجحان است بلی چیزیکه هست نیست که میتوان از عمومات
سیره در بلاد اسلام مستفاد شد که اتیان باذان متعدد است لکن بتعاقب مثل اینکه مؤذن
اتیان باذان نموده بعد از فراغ از اذان امام حاضر نشده در اینصورت اتیان باذان ثانی و هکذا ثالثا امام حاضر
مظنه چنین نباشد که اتیان باذان ثانی غیر از مؤذن اول بوده مثلا و هکذا اذان ثالث و اگر مؤذن ثانی و ثالث کسی
بوده مثلا که استماع فصول اذان سابق را نموده باشد اسلم از شبهه خواهد بود و منتفع در ینصورت متفاوت است
شود

شود اذان جماعت واحده یا در احادیث یا متعدد و علی المعتمد بین باذن مؤذن و احادیث یا متعدد بر اقسام
متعددست اول آنست که اذان جماعت واحده بکی از ستار مؤذن واحد مثلا بنحویکه امام حاضر شده مؤذن واحد
اتیان باذان نموده و تشکیکی در صحت و جواز اجتزاء بان نیست دوم آنست که مؤذن متعدد اتیان باذان واحد نماید
خواه مجتمعا بوده مثلا یا متعاقبا مثل چهار نفر بر یکدیگر نفر یا متعاقب بگویند الله اکبر یا اینکه یک نفر اتیان بچهار تکبیر
نماید و دیگری اتیان بشهادتین نماید و هکذا این قسم محصل استثنا نیست بلکه ظاهر اینست که چنین نبوده مثلا سبیح
اذان متعدد است از مؤذن واحد مثل اینکه مؤذن اذان نکفت باذان صحیح و ناپاکان صحیح و نماید بدون عروض امر یکه
مبطل اذان باشد اتیان باذان نماید مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر نشد باز همان مؤذن شروع نماید
باذان دیگر تا امام حاضر شود و این نیز ظاهر اینست که جایز نبوده مثلا بل هکذا مقتضی اعاده معارض شود و از عمل کلام
خارج خواهد بود و چهارم آنست که اذان متعدد در جماعت واحده باز از مؤذن متعدد بوده مثلا خواه بعد از اتمام
بوده باشد یا بطریق تعاقب ظاهر اینست در چهار قسم منع نبوده مثلا بلکه مطلوب در اینمقام هست که
تنبیه بران مناسب است بیان نماید که هر کاه مؤذن جماعت اتیان باذان نموده و امام بعد از فراغ از اذان اول
شد ظاهر اینست که امام تا کفایت از اذان آن استماع ان نموده نمیتواند نموده بلکه باید باذان اتیان باذان نماید و امام
نماید مؤذن دیگر که اتیان باذان نماید تا امام جامع فضیلت اذان و اقامه بوده مثلا سوم چهارم در بیان
موارد یکه اذان و اقامه هر دو یا اذان تنها مستحب است اول صلوات بوده مثلا چنانچه مذکور شد خواه
اداء بوده باشد بقضا بنحویکه سابقا بیان شده دوم نماز جمعه است سوم اذان است در کوش راست طفل
بعد از تولد ان و اقامه راست در کوش چپ ان در حدیث مذکور است صاحب اذان و اقامه در اینمقام قبل از
بریدن ناف طفل است و مراد از اذان در کوش راست و اقامه در کوش چپ است که در زبان کوش طفل اذان
و اقامه بگویند و متصدی ان اذان و اقامه کسی شود که در نظر او اولی باشد مثل پدر و مادر و جد اگر چه جد اعلی بوده
باشد چنانچه از جناب خاتم الانبیاء و سید المرسلین علیه و علی آله الاطهار السلام من رب العالمین نسبت بزینت ادریس و سما
جناب امام حسن مجتبی و شایع و سفیع روز جزا جناب سید الشهداء سلام الله علیه و علی آله الاطهار و اقامه است بهمین نهج
تنبیه در کتاب مکارم الاخلاق و کتاب طب الائمه از کتاب اسرار بوده تا بن جناب امام جعفر صادق علیه السلام
بعد از ذکر بعضی از شیعیان ان هارون اهل لغو بعضی از امور اهل بیت شکایت از شدت تب دارد سایر نوشته اینجا
فرمودند که سر اهن خود را داخل یقه خود کن اذان و اقامه بکو و هفت مرتبه سوره مبارکه حمد را
تلاوة کن از شدت تب مستخلص خواهی شد ادبی میکوید بدار از سر نوشته انجناب عمل نمودم تب من رفع شد مالکی
که از نزد حکم نوشته باشد ظاهر شد هم بهتر از آنست در کوش کسی که سوء ظن داشته باشد بهتر و فرمان شش

از آنست در حق مسافری که اراده ذکر نموده مثلا در اینصورت اذان بهتر از مقدمه که مؤذن را مستحب است باب دوم
در بیان افعال نماز است و در اینمقام چند مبحث است مبحث اول در بیان افعال واجبه نماز است بدانکه افعال واجبه
نماز هشت است اول نیت است و در آن چند مبحث است مبحث اول در نیت است نیت بمعنی قصد است
مراد در اینمقام اینست که معتبر در صحت نماز است مصلی در حین شروع در نماز نماز او باین بوده باشد که اتیان نماز
معین بنمایم بجهة امتثال امر خداوند عالم حال شامل ظاهر اینست همین قدر که کفایت بنماید در صحت صلوة خواه واجب
بوده باشد نماز یا سنت خواه ادا بوده باشد یا قضا خواه تمام بوده باشد یا قصر لکن اولویت قصد در نماز واجب
قصد وجوب و در نماز مستحب قصد استحباب نماید و در ادا قصد ادا و در قضا قصد قضا و در تمام قصد
تمام و در قصر قصد قصر نماید باین نحو نماز ظهر ادائی حضری چنین نیت کند که اتیان نماز ظهر ادائی حضری
مینمایم بجهة امتثال امر خداوند عالم حال شامل حضری چنین نیت کند که اتیان نماز ظهر ادائی حضری
مینمایم بجهة امتثال امر خداوند عالم حال شامل حضری چنین نیت کند که اتیان نماز ظهر ادائی حضری
نماید و اگر در سفر است تبدیل تمام بقصر نماید بنحویکه مذکور شد و اگر واجب است تبدیل واجب بمستحب مینماید در نماز سنتی مبحث دوم
در تعیین است بدانکه لازم است در صحت اول مذکور شد و اگر اجمالا در مذکور شده معلوم شود که نیت امر قابل است لسان را
در این دخلی نیست چنانچه کسی هر کاه مذکور شد و اراده نماید که لفظ ادا و اراده نماید که لفظ قضا و اگر اراده نماید که لفظ امر
نیت است تشریع خواهد بود و فرقی در این باب مابین نماز و غیر نماز در عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و زکوة
و خمس و صوم و حج نیست نیت در جمیع انها همان امر قابلی است که متعلق است بهر یک از عبادات مذکوره
بکیفیتی که مذکور شد بلا مدخلیة لها هر یک از عبادات مذکوره و ایتان بلفظ بقصد اینکه ملفوظ بعین نیت آنست
تشریع خواهد بود لکن ظاهر اینست که موجب فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتیکه قرین شود انضمام
ملفوظ از ان امر قابلی که مشروعیت عبادت است لکن این دو بسیار بعید است در حالتیکه تلفظ باشعور و اراده
بوده باشد بلکه در این حالت انضمام از ان ممکن نیست و اگر تلفظ باین نماید لکن نه بقصد اینکه این نیت آنست
در اینصورت این کلام خواهد بود بعد از نزدیک قرائت الصلوة اوطی اجتنابا از آنست مبحث سیم در تعیین مکلف
اگر چه مکلف مخیر بوده مثلا مابین قصر و اتمام بلا کلام چنانچه مذکور شد که مصلی در حال نیت لازم نیست متوجه خطاب
شود در صورتیکه هر یک از قصر و اتمام متعین بوده باشد ظاهر اینست و اما در صورت علم تفصیلی مثل اما کان
او هم که عبارت از مکه معظمه و مدینه منوره و مسجد کوفه و حایر حسینیه بوده مثلا که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام
اما حکم در این اماکن مثل غیر اینها است پس تعیین اتمام در چنین صورت لازم نیست بلا لازم است ظاهر از
است شبهه که در بین مقام میتوان کرد علاوه در چنین نیت باید معین بوده مثلا بین باعلم بالنفات و علم تعیین
احدهما نیز در محل کلام متحقق نیست جواب اینست که این مسلم است در صورتیکه علم و اوامع متعین بوده باشد

باشد بوده باشد لکن احد هما غالب باشد بنحویکه بوده باشد در چنین مثل خصال کفاره مذکور است اینجا که اتیان
مینماید تعیین ان حین نیت لازم است و اما هر کاه چنین نبوده باشد بلکه احد هما مائل باو بکری بوده باشد در صورت
و مختلف بوده باشد بزیاده و نقصان بعبارة اخری هر کاه در چیزی بوده باشد و قدر مشترک مابین هر دو بوده مثلا
و هر دو مسمی باسم واحد بوده باشد در این نحو مخیر میباشد مابین انها احد هما را در اینصورت دلیل بر تعیین احد هما
حین نیت نیست و این از ادله ثابت است که مکلف مملوک خود را مثلا که بیع زرع یا زرع از سنت معین از زمین را
مشی مؤنه مثلا در اینصورت استدلال در حق مملوک چنین گذاشته است اول است حین اخذ بشی تعیین نماید و
زرع را دوم است که تعیین نماید بیع زرع واسع است کفایت مشی مؤنه در این سنه را مینماید که اگر خواهد بعد از
طی زرع اقتصار بران نماید تابع شود بان و قت اختیار و زرع نماید ظاهر اینست جمیع اینها مشترک میباشند
در حصول امتثال و ما نحن فیه از قبیل است نظر باینکه مزدور این است که مکلف بخیاطت مابین قصر و اتمام یعنی مابین دو
رکعت و چهار رکعت و هر دو مسمی باسم واحد میباشند بعد از اتیان بدو رکعت اول نیت تعیین نماید که اتیان
بدل نیت مطلق ظهر نماید و شروع نماید بنماز بعد از فراغ از تشهد در رکعت ثانی اگر نیت آنست اکتفاء بان نماید
پس اتیان بسلام نماید و فارغ شود یا تعیین چهار رکعت نماید بخود و اتیان بدو رکعت باقی نماید باز این قسم
چنانچه از قبل شروع بعمل ثابت بود باقی است تمام فراغ از تشهد در رکعت ثانیه و رجوع بشهد در بیان و در صورت تعیین
قصر و اتمام واجب نیت در اینصورت یعنی در اینکه تعیین واجب دانست و حکم بر وجوب این اگر چه مشکلست لکن
رعایت این احوط است بل هر کاه تکلیف نسبت بتمام و قصر هر دو ثابت بوده باشد مثل احد هما قضاء و دیگری ادا بوده
در این صورت تعیین اتمام یا قصر حال نیت لازم است چنانچه این فرض نسبت بدو تمام یا بدو قصر متحقق
شود مثل اینکه در حق او دو نماز تمام ظهر و ثابت است لکن احد هما بطریق اداء و دیگری بطریق قضا تعیین در اینصورت
لازم است و هم چنین است حال در قصر ضلن و اداء و هم چنین هر کاه استیلاء مابین واجب و مستحب بوده باشد
مثل اینکه نماز نافله مبتدئ و غیر معین بعد از طلوع فجر بر شخصی که نافله کذار بوده باشد معین و واجب باشد لازم است و هکذا
لازم بوده باشد بر کفار و حال نیت متعرض وصف دیگر بشود مثل اینکه بر امام لازم است در جماعة واجب قصد امامت
نماید خواه وجوب بان بالذات بوده مثلا مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط یا بالعرض بوده مثلا مثل اینکه
کسی بر خود واجب نموده باشد بنذر و قسم و امثال ان که اتیان نماز معین را جماعة منوده باشد و اما در صورت
استحباب جماعت پس بر امام لازم نیست که قصد امامت نماید یعنی نیابت نماز و اقتدا کردن جماعتی باو امتناع نیابند
در اینصورت لازم نیست که امام قصد جماعت و امامت منوده باشد بلکه با قصد انفراد امام جماعت در حق
ماموم متحقق است و لکن در حق ماموم لازم است در صورتیکه علاوه بر نیت و اتمام بوده مثلا نیت اقتدا نموده مثلا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بلی ممکن است که گفته شود اگرچه تحقق جماعت در حق ماموین موقوف نیست بر اینکه امام قصد امامت نماید
لکن استحقاق امام فضیلت جماعت و امامت را در نیت که موقوف بوده باشد بر اینکه نیت امامت نماید
و با عدم آن مستحق این فضیلت نبوده باشد بنا بر این پس فضیلت نماز ماموین کامل‌تر خواهد بود در اینصورت
از فضیلت نماز امام **بحث چهارم** در بیان تفاوت مراتب نیت است در فضیلت و رجحان سابق بیان شد
که نیت صلوة عبارت است از قصد باتیان صلوة و این قصد در صورت انتفاء اضطرار نمیشود مگر بجهة
غایت و فایده و این غایت یا امتثال و اطاعت خداوند عالم است یا چیز دیگر مثل ریا و سمعه و نحو آنها اگر ارادی
نماز باطل است اما اول پس بچندین قسم متصور میشود نظر باینکه داعی بر اتیان مامور به اگرچه امتثال
و اطاعت نمودن امر است لکن داعی بر امتثال مختلف میشود مثلا اینکه میداند هرگاه ترک امتثال نماید
مخالفت امر کرده خواهد بود و این مخالفت موجب استحقاق عقاب میشود در آخرت بجهة خوف از عقوبت در آخرت
امتثال مینماید یا آنکه باعث بر امتثال توصل بثواب در آخرت نظر باینکه اتیان بمامور به موجب ثواب است
یا آنکه مقصود هر دو است هم قصد توصل بثواب و هم قصد حذر از عقاب یا آنکه هیچ یک از مذکورات هیچیک
منظور نیست بلکه مقصود از امتثال فرار از مذلت یا تحصیل عزت است یا هر دو باین معنی نظر باینکه مخالفت
کردن امر باعث این میشود که این شخص ذلیل میشود نزد آمر [illegible] بجهة فرار از مذلت ترک مخالفت مینماید
یا آنکه اتیان مامور به که عبارت از اطاعت نمودن بوده باشد موجب عزت این شخص میشود نزد آمر و میخواهد نزد آمر
معزز شود باین سبب اختیار امتثال مینماید یا مقصود هر دو هم فرار از مذلت است و تحصیل عزت هم
هست و هم چنین است هرگاه غایت عبادت و طاعت بندگی الهی جل شانه توصل بمطالب دنیویه باشد بجلب
معتبر در صحت عبادت است حین اراده ناوی این بوده باشد که اتیان باین عبادت مینماید بجهة اطاعت
و بندگی خداوند عالم جل شانه خواه غایة بندگی و داعی بر آن دفع عقوبت بوده باشد یا جلب منفعت در آخرت
و هم چنین فرار از مذلت بوده باشد یا تحصیل عزت یا هر دو بلکه صحیح است اگرچه مقصود توصل بمنافع دنیویه
بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بصحت شود اگرچه منظور عزت نزد مردم باشد لکن بالتبع نه بالذات توضیح این
اجمال مقتضی اینست که گفته شود چونکه اطاعت و بندگی و امتثال امر آمر مطاع و رغبة موجب این میشود که
بنده عزیز و محبوب نزد آمر شود مشخص است عزیز و محبوب الهی جل شانه عزیز آفاق است پس از لوازم
معزز بودن نزد الهی جل عظمته عزیز شدن عند الناس است پس هرگاه داعی بر عبادت معزز شدن
نزد جناب احدیت جل شانه بوده باشد صحیح خواهد بود و چونکه مترتب میشود بر عزت نزد الهی عزت نزد
مخلوقین اینرا قصد نماید از این وجه که مقصود بالتبع باشد ظاهر اینست که موجب فساد ظاهری کار نباشد

اعاده

اعاده مان نشود و اما هرگاه نمود با قصد سبحانه این یعنی معزز شدن نزد ناس داعی بر اصل عمل بوده باشد
در اینصورت ریا و مبطل عبادت خواهد بود بخلاف آنکه هرگاه داعی معزز شدن عند الله تعالی بوده باشد
و معزز شدن عند الناس مقصود بالتبع بوده باشد در اینصورت ظاهر اینست موجب بطلان نشود لکن آن
بلکه جمیع احتمالات که مذکور شد چونکه داعی بر اتیان عبادت منفعت عاید بخود مصلی است پس فی الحقیقه
این از باب اجیر میشود که عمل را بقصد اجرت نموده پس حسن در آن نخواهد بود اگرچه موجب بطلان
نشود نعم ما قیل عابدی کو اجرت طاعات خواست کو عبادت می نهد نامش خطاست خادمان را نیکو نه
این گروه خدمتی بامزد کی دارد شکوه بلکه کمال مرتبه عبادت اینست که داعی بر آن نبوده باشد مگر محض
امتثال و فرمان برداری و غایات مذکوره مترتبه بر امتثال اصلا منظور نظر نبوده باشد چه جای آنکه از غایه
امتثال قرار دهد بجهة کمال بندگی اینست که مقصود از بندگی و عبادت نبوده باشد مگر فرمان برداری و اطاعت
معبود نمودن بمحض آنکه چنین معبود سزاوار این است که اطاعت کرده شود چنانکه کلام معجز نظام سید اولیا
علیه آلاف التحیة والثناء ناطق بر اینست که فرموده ما عبدتک خوفا من نارک و لا شوقا الی جنتک بل وجدتک
اهلا للعبادة فعبدتک لذلک **بحث پنجم** در بیان شرطیت نیت است بدانکه اصحاب اختلاف کرده اند در اینکه نیت
جزء نماز است یا شرط مختار شرطیة است باین معنی که حقیقت و ماهیت صلوة مرکب از نیت و سایر اجزاء
معهوده مان نیست بلکه نیت خارج از حقیقت است و شرط صحت و حصول امتثال است مناسب اینست در
اینمقام اختصار شود بمثالی که موصل باشد بحقیقت حال پس میگوییم مثال الصلوة مثال معجون است که سلطان
حکیمی از اترکیب داده مار از اجزاء متعدده متکثره بجهة حکم و مصالح چندی بعد از آن بیان اجزاء فرموده
بقول یا بفعل پس از آن امر فرموده بعبید خود آن معجون را اتیان نموده باشند بنحوی که صادق باشد در حق
آنکه اطاعت مولی نموده در اتیان بان معجون این معنی مقتضی اینست که بنده او عالم بمعجون هر ساعت
بعد از آن حین شروع نمودن باتیان آن معجون قصد نماید که من این معجون را اتیان مینمایم بجهة آنکه مولای
من مرا امر نموده باتیان آن مشخص است که این قصد که تعبیر از آن به نیت میشود فعل قلبی عبد است متعلق آن
بمعجون که امر و سیله ترتیب داده مدخلیتی از برای آن در تقوم و ماهیت آن معجون نمی باشد لکن موقوف
علیه صدق اطاعت و فرمان برداری عبد است در اتیان بان معجون پس هرگاه اتیان بان معجون نماید
نه باین قصد اگرچه در حق او صادق است اتیان بمعجون نموده لکن صادق نیست در حق او که اطاعت
مولی نموده در اتیان بان معجون پس قصد مذکور موقوف علیه صدق اطاعت است نه جزء معجون کلام در صلوة
و نیت آن نظیر این معجون و نیت اینست پس امتثال با تیم الصلوة در صورتی حاصل است نظر باینکه مقصود

تحصیل و تحقق اطاعت است که بنده اراده نماید که من اتیان باین صلوة مینمایم بجهة آنکه مطاع و مولای من مرا
امر نموده باتیان آن تا در اتیان بان مطیع و منقاد بوده باشم پس این قصد که فعل قلبی بنده است خارج از ماهیت
بر اینست که امر باتیان آن فرموده موقوف علیه صدق اطاعت است در اتیان بان **بحث ششم** در منافیات صلوة
که متعلق بحال نیت است میگوییم چونکه بیان شد که معتبر در صحت عبادات اینست که مکلف حین نیت ناوی این بوده باشد
که اتیان باین عبادت مینمایم بجهة آنکه خلاق عالم جل شانه امر باین فرموده است یا آنکه رضاء الهی جل جلاله در اتیان
بان است یا آنکه این طاعت محبوب خداوند عالم است یا آنکه موجب ثواب میشود در آخرت و نحو اینها از آنچه از سابق
ظاهر میشود پس هرگاه کل این مراتب منتفی شود خواه هیچ نیت نبوده مثل اینکه محض تبعا للعادة اتیان بصورت
نماز نماید یا آنکه نعوذ بالله در آن قصد ریا نماید در وجود و صورت عبادت باطل خواهد بود خصوصا در صورت
ریا بآنکه ریا عبارت از آن است که داعی بر اقدام بعبادت قصد تقرب بمخلوقین بوده باشد خواه بجهة آنکه او را
خوب دانسته یا بجهة اینکه تعظیم او را منظور داشته باشند یا آنکه او را چیزی دهند یا آنکه اجابت او نمایند و هکذا
و این معنی موجب بطلان عبادت میشود خواه داعی بر عبادت محض این بوده باشد یا اینکه غیر این را جزء داعی
قرار دهد مثل اینکه منظور هم اطاعت الهی جل شانه و هم تقرب جستن بمخلوقین بوده باشد و اما هرگاه مقصود
بالذات نبوده باشد مگر اطاعت الهی جل شانه و طلب عزت بدرگاه احدیت عز جلاله و این اغراض دنیویه مقصود
بالتبع باشند چنانکه در سابق تنبیه بان شد ظاهر اینست که حکم ببطلان نتوان نمود بلکه آنچه مذکور شد این بود که قصد
ریا نماید در حال نیت و اما هرگاه فرض شود که خلوص در حین نیت محقق بود لکن نیت ریا در فعلی از افعال نماز نماید
پس این متصور بچند صورت میشود اول اینست که قصد ریا نماید در فعل واجبی از واجبات نماز مثل قرائت
یا رکوع و یا سجود و نحو اینها قبل از تحقیق این مسئله میگوییم آنچه مذکور شد در بیان نیت تشکیکی در اعتبار آن در حین
شروع نمودن بنماز نیست لکن ابقاء آن و استمرار عین آن تا آخر نماز لازم نیست بلکه همان قدر که اتمام صلوة بمقتضای
آن نیت باشد کافی است در صحت صلوة توضیح مقام اینست که استمرار عین نیت تا آخر صلوة عبارت از اینست که در
جمیع احوال صلوة شاعر و متذکر بوده باشد که اتیان باین نماز معین مینمایم بجهة امتثال و اطاعت خلاق عالم
جل شانه و استمرار باین معنی لازم نیست بلکه استمرار حکمی معتبر و لازم در صحت صلوة است اینست که نیتی که در اول
صلوة محقق شد جمیع اجزاء نماز را بمقتضای آن اتیان نماید تعبیر از این مطلب مینمایند باستمرار حکمی پس هرگاه
نحوی شود که اخلال باین نحو از استمرار شود نماز محکوم ببطلان خواهد بود بعد از آنکه این مطلب دانسته شد میگوییم
هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال واجبه نماز شود پس اخلال باین استمرار حکمی شده خواهد بود لهذا نماز باطل میشود
خواه اعاده نماید آن فعل را بعد از رفض این نیت فاسده و عود بمقتضای نیت سابق نماید یا نه اما در صورت

عدم

عدم اعاده باعتبار اخلال اشراط صحت در جزء واجب نماز پس اخلال بان جزء خواهد بود اخلال بالجزء مستلزم اخلال
بکل است و اما در صورت اعاده باعتبار زیادتی در جزء صلوة بعلاوه ما الیه بیان میشود در صورتی که قصد ریا
در جزء مستحب نماز نماید و اما هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال مستحبه نماز نماید مثل قنوت ظاهر اینست باعث
بطلان نماز میشود نه باعتبار آنکه فساد چنین جزء موجب فساد کل میشود بلکه نظر باجماعات منقوله در وجوب
استمرار حکمی بمقتضای این اجماعات منقوله اینست که صحت صلوة مشروط است بعدم انتقاض حکم نیت سابقه
و شبهه در نقض آن نیت بقصد ریا اگرچه در اجزاء مستحبه بوده باشد پس شرط صحت منتفی میشود مشخص است
انتفای شرط مستلزم انتفاء مشروطات پس رفض قصد ریا بعد از تحقق آن و عود بمقتضای حکم نیت سابقه
کفایت نمیکند در حکم بصحت و اما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه در اجزاء واجبه و نه در اجزاء مستحبه
مثل اینکه قصد ریا نماید در قیام بعد از فراغ از قرائت و قبل از میل کردن برکوع بوده باشد یا بعد از آن رفض آن نمود
و منحنی شد بقصد رکوع بعد از عود بمقتضای نیت سابق در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این
است که موجب بطلان نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگرچه احتیاط در این مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام
و اما قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت این قصد محقق بوده باشد مثل اینکه در وقت نیت قرار او این بوده
که در رکعت ثانیه مثلا نماز را قطع خواهد نمود در اینصورت شبهه در بطلان نماز نیست نظر باینکه در چنین
صورت اصل نیت محقق نیست بجهة اینکه نماز عبارت است از افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و نیت این
در صورتی محقق میشود که در حین شروع ناوی اتیان باین بوده باشد نیت قطع در اثنا منافی با اتیان
اینست و هم چنین است هرگاه در حین نیت تردید و تشکیکی در قطع آن داشته باشد در رکعت ثانیه
و اما نیت قطع در اثنای نماز پس اگر در حین نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر اینست
که نماز باطل میشود خواه اعاده آن فعل نماید بعد از رفض آن نیت و عود بمقتضای نیت نماز یا نه بلکه دور نیست
که چنین بوده باشد اگرچه آن فعل از افعال مستحبه نماز بوده باشد نظر بتقریری که در قصد ریا مذکور شد اگرچه
احتیاط در اینصورت مقتضی اتمام نماز است بعد از آن اعاده نماید و اما هرگاه نیت قطع نماز نمود و در آن
وقت مباشر فعلی از افعال نشد بعد از رفض آن نیت و عود به نیت صلوة شروع بافعال نماز نمود در این
صورت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و اما قصد منافی
از منافیات شرعیه مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة پس اگر
با علم بمنافات بوده باشد تفرقه ما بین قصد اینها و نیت قطع که مذکور شد نخواهد بود و اگر با جهل بوده باشد تفرقه
میتوان نمود باین نحو با نیت فعل منافی از منافیات خواه در حال نیت باشد یا در اثنای صلوة در صورت جهل بجهل

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

شرف وعلو وقوع ان منافی صلوة محکی شود بحجت بطلان صورت علم وصحت تعرف است نظیر انکه منافات بین
فعل صلوة وقطع ان عقلی است بنابرین نیت وقطع در قوه فعل صلوة وعدم فعل است واین عالمست بین نیت
قطع مستلزم عدم نیت فعل صلوة یا مستلزم رفع استدامه حکمیست پس باطل خواهد بود وهم چنین است
حال نیت فعل منافی باطل وشعور منافات واما صورت جهل نظر بانکه منافات عقلی نیست بلکه شرعی است
وفرض صورت جهل است پس نیت صلوة با نیت انافی ممکن است پس باعدم صدور ازانها حکم بصحت صلوة
ممکن است بلی اشکال کند در یقام میتوان نمود از راه دیگر است بیان آن اینست که گفته شود تشکیک در قطع
صلوة هر کاه موجب بطلان نماز شود لازم می آید حکم ببطلان صلوة فاقد احد الاجزاء احاد شبهه در بطلان
لازم نیست بطلان آن مستلزم بطلان ملزوم است بیان ملازمه است از جمله شکوک مبطله در نماز چهار رکعتی شک
متعلق برکعتین اولیین است در چهار رکعات واهم چنین شک متعلق برکعات نماز جمع ونماز مغرب پس هر فرد
از افراد انسان حین شروع نماز عروض این شک در حق او محتمل است پس این نظیر کسی است در حین شروع بنماز
قطع نماز را عازم کند با مدین شخص که احتمال دهد او قاطع باشد ممکن است جواب از این اشکال باین نحو قطع نماز
کر بعنوان بوده باشد از مدین کسی که ممکن الجبر بوده باشد چنین قطعی باختیار این شخص است لهذا نیت اصل صلوة با هم
جمع نمیشود پس تعلیق قطع بامر ممکن الوقوع مستلزم انتفای نیت معتبر در صلوة است بنابراین نماز با اطراف احد
بود وامر دایر شد چون منوی نماز نیت کسالم از چنین شک بوده باشد وباطل در صورت عروض شک
مبطل باختیار این شخص نیت لهذا احتمال الغرض چنین شکوکی منافی با تحقق نیتی که معتبر در صحت صلوة است
مجملا منوی در چنین نیت نماز نیت کسالم از چنین شک بوده باشد طریان چنین شکی در اثنای صلوة مستلزم
انتفای منوی است نه انتفای نیت پس در صورت علم طریان شک موصوف چنانچه منوی متحقق هست نیت نیز
متحقق است ودر صورت طریان شک مذکور اگرچه نیت متحقق بود لکن منوی متحقق نشده پس علم امتثال
بجهت انتفای متعلق نیت است نه بجهت انتفاء نیت پس مثلا از طریان شک مقتضی بطلان میباشد بخلاف انکه
هر کاه قطع نماز را معلق سازد بشی ممکن الوقوع در اثنای کر چنین شکی واقع نشود نماز با اطراف خواهد بود باعتبار
انتفای نیت معتبره در صحت صلوة پس فرق مابین مقامین متحقق است بحیثی نباید بهم درکرد اشکال شود
نباید بلکه در هر چیزی که مبطل نماز بوده باشد در صورت کر احتمال وقوع آن در اثنای نماز منافات دارد مثل اظل
برکن ساهیا وعلم تفکر آن نکرد بلازم آنها وزان احتمال وقوع حدث باعدم اختیار وحدوث موت ولحوق فاقد جزء
از همه بحوبیست که مبین شد یعنی دهم سابق بیان شد که نیت صلوة از جمله شرایط است نه اجزاء مثل سایر
عبادات مثل وضو وغسل وتیمم وخمس وزکوة وحج چنانچه اجماعی منقول ازما عدا نموده ثابت زکوة وخمس موجب

زکوة وخمس وصوم است وهم چنین نیت وضوء وغسل وتیمم چنین است حال در نیت صلوة نیت در هر از جمله
شرایط است لکن از شرایط رکنیه است که اخلال بان سهوا وعلما مفسد است مبحث هشتم دانسته شد نیتی که
معتبر است در تحصیل امتثال همان قصد بنماز معین است جهة الطاعة وفرمان برداری الله تعالی شانه
همین قدر کفایت میکند در صحت عمل خواه واجب باشد یا ندب وخواه ادا باشد یا قضا وتعرض باین
صفات لازم نیست لکن هر کاه کسی متعرض این صفات شود خالی از این نیست یا متعرض صفتی شود که موصوف
متصف بان صفت میباشد مثل وجوب در واجب واستحباب در مستحب وادا در اداء وقضا در قضاء
وهکذا بانیکه در حین نیت متعرض صفتی شود که منوی متصف بخلاف آن است مثل قصد استحباب نماید
در واجب ویا بالعکس وقصد قضا نموده در اداء ویا بالعکس تشکیکی در صحت قسم اول نیست واما قسم ثانی
پس ان متصور بچند صورت میشود اول آنست که بطریق اشتباه متعرض خلاف آن شود بان معنی میدانست نماز
ظهر مثلا واجب یا نماز شب مثلا مستحب است نیت وجوب در اول وقصد استحباب در ثانی نماید لکن
اشتباها قصد استحباب در اول و وجوب در ثانی نمود این قسم شبهه در صحت نیت اشتباه لسانی مضر
نیست مانند اراده متقابلات است دوم آنست که کسی متعرض صفت خلاف خود عامدا مثل انکه با علم
مکلف بانیکه نماز شب سنت است قصد وجوب در آن نماید یا با علم بوجوب عبادت قصد استحباب نماید این
نیز ظاهر اینست که صحیح بوده باشد بانظر باینکه دلیلی بر اینان ان عبادت هان علم اوست بوصف عبادت وتعرض
خلاف آن نشده است لغو مثلا هر کاه کسی معتقد این بوده باشد که نماز شب مستحب است یعنی خداوند عالم
جل شانه امر بان فرموده لکن مؤاخذه بر ترک آن نفرموده ومقصود مکلف از اتیان اطاعت الهی بوده باشد
ومع ذلک قصد وجوب بنماید مخصص است در صورت مراد معنی وجوب که مؤاخذه بر ترک آن بوده باشد
نخواهد بود نظر بانیکه مفروض اینست که این شخص معتقد است که خلاف عالم الرجل شانه مؤاخذه بر ترک آن
نخواهد فرمود ومعلوم است اعتقاد علم مؤاخذه بر ترک شیئ با مؤاخذه بر ترک آن باهم جمع نمیشوند وچونکه
مفروض اینست که اعتقاد علم مؤاخذه بر ترک ثابت است پس قصد وجوب در این صورت لغو خواهد بود
بنابراین مضر بصحت عمل نمیتواند شد بلی هر کاه معتقد استحباب باشد وجوب چیزی بوده باشد وبالعکس ازا
نفوذ بالله تعالی نزد طایفه نماید در این صورت چنین کسی مبتدع خواهد بود سیم مثل ثانی است لکن باجهل بالحقیقة
حال باین فرق است که در نیت وجوب مینماید در مستحب باعتقاد وجوب بانیت استحباب مینماید در واجب باعتقاد
استحباب لهذا در اینصورت این شخص مبتدع است وعبادت آن بالمرة فاسد خواهد بود پس هر کاه کسی اتیان بفعلی
نماید بقصد وجوب مقصود شخصی نباشد او مراجیکه موقوف بر فعل او بوده باشد ناشی بفعل او نخواهد آمد

نموده باشد وعقد این هم باشد که خلل در این وقت بر او واجب است وبانی قصد اتیان بفعل نماید ظاهر اینست
غسل دار الحلوة شمارا نیز ذکر خواهد نمود واما اجزاء عبادات مستقل بوده واما اجزاء پس هر کاه کسی اتیان بقرائت
فاتحة الکتاب نماید در نماز بقصد اینکه این قرائة در نماز فریضه مستحب است صاحبت در حق او که در این عمل
مبدع است پس اتم وعلی حکم ببطلان خواهد بود واما نیت وجوب در جزء مستحب پس ان نیز ظاهر اینست
که باطل بوده شمایان معنی که اتیان بجزء مستحب نخواهد بود لکن حکم بفساد صلوة مشکلات وحکم بصحت
نیز مشکلات ظاهر اینست که اطلاق بطلان بوده شمایان فرمودند شیخ شهید در بیان فرموده مابین قصد وجوب در مستحب
وقصد استحباب در واجب در اول حکم بصحت فرموده ودر ثانی حکم بفساد در نظر حقیر تمام نیست تفصیل الکلام
در این مقام مقتضی اینست که گفته شود نیت صلوة از مکلف بچند گونه عیب باشد باعتبار تعرض وجه وعلم
ان بچند قسم ممکن است اول آنست که نیت نماید که اتیان بنماز ظهر مثلا مینماید بجهت انکه خداوند عالم اتیان از
بدن واجب فرموده است بعد از التفات وقصد این مطلب اتیان بتکبیرة الاحرام مینماید در اینصورت در مقام
اتیان باجزاء استمال بجهات لخو حاصل میشود اول آنست در حین اتیان باجزاء واجب قصد وجوب ننماید
چنانچه در حین اتیان باجزاء مستحبه قصد استحباب ننماید دوم آنست که مطلع متعرض وجوب در اجزاء واجبه
ومتعرض استحباب در اجزاء مستحبه نمیشود بلکه قصد قربت مطلقه در جمیع مینماید سیم آنست که قصد وجوب
در اجزاء واجبه نماید واما در اجزاء مستحبه پس اقتصار نماید بقربة مطلقه چهارم عکس اینست یعنی قصد استحباب
نماید در اجزاء مستحبه واقتصار نماید در اجزاء واجبه بقربة مطلقه ومعنی قربت در اینجا ها اینست که اتیان بتمام
بانی فعل بجهة انکه رضای خداوند عالم جل جلاله در اتیان باهت عمل در جمیع اقسام مذکوره صحیح است اشکالیکه
در اینمقام میتوان نمود اینست که نیت وجوب در اتیان اصل عمل منافی است باشمال آن بر امور مستحبه تکثره
جواب از این ممکن است باین نحو که اتیان بنماز ظهر بر مکلف واجب است واو مخیر است مابین انکه اتیان نماید نماز
ظهر واجب را بحیثی که منفک از جمیع اداب واجزاء مستحبه باشد یا انکه اتیان نماید اورا با اجزاء مستحبه مثلا او بعضا
بلی نماز ظهر که با اجزاء مستحبه بوده باشد افضل خواهد بود از نماز ظهری که منفک از ان بوده باشد مثل نماز که
اتیان میشود بان در وقت فضیلت و وقت اجزاء و ارکان شریفه مثل سجود غیر شریف پس وصف
وجوب در نیت بالاضافه بطبیعت نماز ظهر است ومکلف مخیر است در اتیان مکلف بر واجب در ضمن احاد فرمودن
وبین باین نحو نماید که اتیان بنماز بجهة انکه خلاق عالم جل شانه او را بر من واجب فرموده است واین صادق
در صورتی که جمیع ما یذکر اجزاء واجب ومستحب واین مستلزم این نیست در صورتی که منظور مکلف در نیت
اقتصار امور واجبه نموده باشد چنانچه بعد از تامل ظاهر میشود بلی اشکال در صورتی متوجه است

کمنظور نباشد بانیکه اتیان بنماز نماید با اجزاء واجب ومستحب واتیان چنین منوی بعد از تعلق نماید بوجوب باین نحو
که این نماز ظهر که با اجزاء واجب ومستحبه است اتیان مینایم بجهت وجوب بودن بر من وعبادت وتکرار نمع در
مقام ابراز فرمایند که کسی عبادت او مستند شود بامر که چه بعضی از اوامر ومستند
بوده باشد چنانچه غالب چنین است وقوع از او نیت نماز را چنین است که اتیان بنماز بان نحو نماید ومنوی او در مقام
نیت چنین نباشد پس در مقام اشاره مینماید بچنین نمازی که اتیان بان مینایم بجهة انکه بر من واجب است بنابراین
ایراد وارد است بلکه حکم بصحت نماز در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر بانیکه نماز منوی او رکب از امور واجبه
ومستحبه خواهد بود پس هر کاه اتیان چنین نمازی بر مکلف واجب است صحیح نیست پس نیت واجب در غیر واجب
کرده مثل انیکه نماز بان کیفیت واجب نیست پس نیت بان نحو صحیح نخواهد بود واما نیت بان نحو که ذکر کردیم
مطلقا ایراد بران وارد نمیتواند شد واجب اولی اینست در صورتیکه مقصود مکلف اقتصار باجزاء واجبه
نموده باشد متعرض وجوب بطلب نشود بلکه چنین قصد نماید که من اتیان بنماز ظهر مثلا مینایم بجهة الطاعة وفرمان
برداری خداوند عالم جل شانه بلی اشکال در اینمقام از راه دیگر میتوان نمود بیان آن اینست که عمل چنین نیت مستلزم
معین بودن اجزاء واجب نماز هست بطلان آن معلوم است وملحوظ چنین نیت هم هست اگرچه بعنوان
اجمال بوده باشد واشکال کرده شد در اجزاء مستحبات وصنوی بنابر انچه مذکور شد رکب از اجزاء واجبه
ومستحبات پس میباید حین نیت چنانچه اجزاء واجبه نماز بعنوان اجمال ملحوظ باشد مقدار واجزاء
مستحبه نماز که مان رکب از هر دو است ملحوظ باشد تا معین منوی محقق شود مخلص از این بان نحو حاصل
میشود که مکلف بر خود قرار دهد مقدار معینی از اداب واجزاء مستحبه را ضم نماید با اجزاء واجبه مثل
استعاذه قبل از قرائت در رکعت اول وتکبیرات رکوع وسجود ورفع ید در احوالات تکبیرات باسر هاو اتیان
بدو ذکر هر سه رکوع وسجود بعلاوه ذکر واجب واتیان صلوات در هر یک از رکوع وسجود بعد از اذکار
وهکذا الی اخر الصلوة بنابراین صنوی در نظر این شخص معین خواهد بود وملحوظات بجمیع اجزاء عملا و
در حین نیت اشاره مینماید بچنین عملی که اتیان بان مینایم بجهة تحصیل الطاعة وفرمان برداری وچنین نیت
مجتمع بعهود یة عملا بست وان بخود مذکر متحقق است بعد از انکه نظم کلام بان مقام رسید تعجب بوده مطلب
مناسب است اول آنست بعد از انکه معهودیة عمل اخیر مذکر متحقق شد صنوی مکلف در حین نیت چنین عمل
معهود شد ابتدا بشروع نموده چنین عمل صنوی معین است اجمالی بعنوان اجمال صنوی شده اتیان
نماید بانیکه مثل انیکه معهود در نظر مکلف این بوده که در رکوع مثلا اتیان بسه ذکر وصلوات نماید در حین نیت
صنوی او چنین نمازی بوده بعد از عزیمت اتیان چنین عمل وتعلق نیت بان شروع بنماز نموده میتواند در زمان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وسیدن برکوع اقتصار بعضی از افراد ملحوظ بوده نماید بجواز قطع برانیکه اخلال بواجب جایز نیست و منافی با حصول
استقالت کلا میکه هست در اینست ایا میتوان چنین صورت اقتصار بذکر واجب و اخلال بذکر مستحب جایز هست
یا نمیتوان حکم در مسئله متبقی بر اینست که نیت ایتان واجب بکیفیت مخصوصه ایا معینا واجب هست یا هیئت
وکیفیت ایتان شود یا نه ظاهر اثبات خلاف دلیلی که دلالت کند بر اینکه نیت معین است در امثال امر اخفاء
تدارم بحمد ظاهر اینستکه اکثر کلام رجال از اقتصار بر همان قدر واجب بنوده تا بالی کلا میکه در اینمقام هست اینست
کایا اقتصار بعضی افراد منوی بوده از اذکار مستحبه میتوان نمود یا نه مثل اینکه در مثال مزبور من اقتصار بصلوة
نماید و اخلال بدو تسبیح مستحب نماید یا ایتان بدو تسبیح مستحب نماید و اخلال بصلوات یا بالعکس یا بتسبیح
نماید و اخلال بدو تسبیح مستحب و صلوات نماید ظاهر اینست که نیت در امر طبیعی مذکور در امر بمذکور
شود یا نه بهمین معنی که نیت معین منوی نشود بلکه مرجع مستند ولیت که شبه رجحان امور مستحبات آنرا کیفیت
خاصات فقد مازاد نتوان نمود بجملاتی مرجع در این باب مستند امور مذکوره است عمل بمقتضای ان جایز
و بقدر ازان غیر محبوز در مثال مذکور اخلال بصلوات با اخلال بدو ذکر مستحب بی اشکال و ظاهر اینست
اخلال بیک تسبیح مستحب و ایتان بدیگری با صلوات و عدم ان هم جایز باشد و هم چنین است حال در ذکر
سجود مطلب دوم در تعدی از منویات بزیادتی معهود مثل اینکه معهود در نماز زن مکلف کیفیت معینه
بوده در مقام مزبور ایتان این نیت متعلق شد بهمان کیفیت معهود مثل اینکه در ذکر رکوع و سجود اقتصار بسه
ذکر شلا نماید و بان عزیمت بود تا برکوع رسید ایا میتواند علاوه بران ایتان نماید تا بیکی ایتان برنج ذکر نماید الکه
دعای سر رکوع قبل از ذکر مطلق او بنوده و در حین وصول برکوع مجتهدا هر دو را باشد و هم چنین دعای سمع الله
رفع راس از رکوع ظاهر اینست همه اینها جایز و بعید است جملا جمیع اینها بجهت است مکرر اجزاء واجبه تعمدا
از انها جایز باید و نقصان هیچیک جایز نیست فرد دوم انستکه در حال نیت هم متعرض وجوب شود خواه
منظور ان بوده بلکه اقتصار نماید باجزاء واجبه ان یا چونا باید مابین اجزاء واجب و مستحب کلا او بعضا
بلکه مقصود همان بعض اطاعت بوده بلا ظاهر اینستکه ان قدر کفایت کند در صحت عمل بلکه مذکور شد ریا نماید یعنی
در صورتیکه مقصود جمع مابین اجزای واجب و مستحب بوده یا بعض جهات اخیر خواهد بود سیاتی انشاء الله تعالی
وجوب و استحباب هر دو باید وجوب بنسبت باصل صلوة و استحباب بنسبت بفرد باین نحو ایتان نماز واجب
مینماید بجهة واجب بودن ان در ضمن این فرد کامل بجهة فضیلت و رجحان و استحبابی هر دو بجهة اطاعت و قربا
برداری نظر ایتان نمازهای واجبی کلا بالاجماع این نیز صحیح و بعید است بلکه اسلم از بعض ایرادات سابقه است
لکن این مثل بعض افراد سابق مذکور شد در صورتی میشود که امتیاز مابین اجزاء واجب نماز و اجزاء مستحب نموده با

واما در صورت عدم امتیاز مابین صنفین متحصل است کاین قسم متصور نمیشود و بعبارة اخری کلام با غیار سید
مناسب نیامده نظر در تحقیق این مسئله چنان داده شود پس میگوئیم ایا در کلمات و اجبات امتیاز مابین
صنفین قبل از شروع در نماز یا در حین وجوب یا شرط صحت نماز هم هست یا خیر حکم بثبات استکاکرده
شود در اثبات عدم در هر دو مقام بعد دلیلی که اصحاب عصمة الله علیهم تلقی بقبول فرموده اند در روایت شیخ
از مفضل عالم و فخر بنام علیه و علی الصلوات اقدم الیالی القائم کم فرموده در مقام بیان صلوات الخاصة یتوقف
اصلی و صحت دلالت اشتکر اجتناب در مقام تعلیم است بجهة استقبال امور مزبوره بعد از انکه در مشهد انها
ایتان بنماز فرموده اند و افعال شاهد ان بوده اند اقوال و افعال صادره از ایشان مقتدای عالم را ایتان بنماز شاهد
باند کیفیت که دیدار من صادر شد مشخص است کر اینکلام ازان مستوده در گاه خلاق انام جل جلاله صادر شده
مکرر بجهة تعلیم معلوم است اصل شاهد هر فعل نمیتواند موصل بوجهها جزایی انبوده باشد بلکه از شاهد
شخصی نمیشود مکر اصل اقوال و افعال بکیفیت و هیئت مخصوصه و احتمال انکه فعلا در برخی از عالم در انوقت
محضور بوده در امور واجبه کانه قطعی العدم است و اکر ها مابین باین خطاب کلا قبل از ان خطاب بالجهة
نماز بوده و امتیاز مابین اجزاء واجب نموده بوده اند حاجت باین خطاب نبود پس مقتضای این خطاب ازان
مستطاب انست کل بهیئت اجزاء نماز و وضع انها بهیئت معهوده کفایت ننماید در حصول امتثال اکر
چه عالم بوجه ان انها از جهیئت و وجوب و استحباب نبوده بشاهد و هو المطلوب نظیر این حدیث در اینستفاده این
مرام حدیث مشهور بنا ها و بعد از انکه شرایفت سعادت دریافت خدمت کاشف الاسرار و الدرایتی جناب
امام جعفر صادق ع مشرف کردیدند حضرت فرمودند لحسن ان تصلی یعنی ای حماد ایتان نماز خوب بنمائی
بعرض اقدس رسانیده من در حفظ دارم کتاب هر یزار کر در نماز تصنیف نموده ضبط نمودم حضرت فرمودند
بلکی نیت بر خیز نماز کن حماد کفت ایستادم در حضور اقدس و شروع کردم بنماز بعد از انکه برکوع و سجود
و ختم حضرت فرمودند ای حماد خوب نماز نمیکنی با تقیر و توبیخ فرمودند چه بسیار قبیح است بر مردان شما کر شصت
سال از عمر تو بکذرد و بیای خود نماز باحدود ان تمام ایتان ننمائید حماد نقل کرده بعد از انکه ان عتاب از ان
سر ور شنیدم مذلت و خجلت بسیار بمن وارد شد و عرض کردم خداوند عالم را فدای تو کردانم نماز را
تعلیم من فرما حضرت در این وقت ایتان بدو رکعت نماز فرمودند با داب و شرایط بسیار بعد از فراغ فرمودند
ایحماد مثل این نماز نماز بجا آور و هر استکال بیان حدیث در اثبات مرام ظاهر میشود ازانچه در حدیث اول
مذکور شد بنا بر این میکوئیم هر کاه یکی پشت سر فریضه معتمد بها ایتان بنماز نمود جمیع اقوال و افعال و هیئات
ازان اخذ نمود و اعتقاد نمود کایتان نماز باین کیفیت مبروء ذمه و محصل امتثال است مطلقا امتیاز مابین

۲۵۱ اجزاء واجب و مندوب بنحوی در مقام نیت اقتصار نموده بمرتبه مطلوبه مثل اینکه قصد نموده کر امین ایتان نماز
مینام بجهة اطاعت خداوند عالم و ایتان نموده بهمان کیفیت و هیات کر ازان جهة مطاع مشاهده نموده بود
این کفایت در حصول امتثال از او میکند اکر چه تفرقه مابین امور واجبه و مسنونه نموده باشد یا نحو دیکر قابل
هست در این مقام کمی متمسک شود بر لزوم امتیاز مابین صنفین احکام سهو در مسئله نقصیر ان
اینست که کر اجزاء واجب در صورت سهو اینست کر هر کاه متذکر شد بجزء منسی ما دام که در رکن
بعد از ان اشتغال نیافته باشد بوده و منوی نموده بعد از ان اعاده ما بجزء نموده نماز را تمام نماید
قطع نماز در چنین صورت جایز نیست و اکر ذکر بعد از دخول در رکن بعد از اکر ان منسی واجب نیست
نماز باطل و استیناف لازم است و اکر واجب غیر رکنی باشد نماز صحیح است و باطلاق ان جایز نیست
اکر ان منسی جزء مستحب بوده باشد و جمیع احوال خود بعد از ان بعد از تجاوز از محل ان جایز نیست خواه داخل در رکن
بعد از ان شده باشد یا نه مثلا فرض میکنیم کسی تسبیح را در اول حمد یا اول سوره فراموش نمود بعد از فراغ
از سوره متذکر شد در اینصورت اکر شروع در اینها واجب است کلام است عود نموده تدارک نماید و اکر
مستحب است هر کاه است عود نموده یا نه در اول حمد در رکعت اولی و ثانیه بنا بر این اقوی
این تفصیل مبنی بر دو اساس است مابین واجب و هر قسم از نیت مکر امتیاز مابین صنفین پس امتیاز مذکور
کاشف است من باب المقدمة اشکالی که در اینمقام میتوان نمود اینست کر این متوقف است بر وجوب مقدمه مطلقا
و این اول کلام است بر فرض تسلیم کلام در وجوب مقدمه در صورت تبعیت کر ذی المقدمه واجب بوده شک
و این در محل کلام متحقق نیت فعلیه بنحو کر هر کاه بعد از ان چنین سهو در نماز واقع شود
چنین خواهد شد و بر فرض کر تسلیم شود کسی قائل شود بانکه چنین امری در بعضی از صلوات اتیه
مثل اینجا خواهد شد نمیتوان بشبهه غیر محصوره خواهد بود اجتناب لازم از ان واجب نخواهد بود پس الیم مذکور شد
در اثبات وجوب امتیاز مابین امور واجبه و مستحبه تمام نخواهد بود جواب اینست از ان است اما مقدمه و اجب
ظاهر اینست کر واجب است و این مشهور بر معروف مابین فقها است و لهذا در کتب استدلالیه فقهیه بر مطلع
ظاهر میشود کر اینمعنی انکار نشده ایشان نیت بلکه ظاهر میشود از مباحث متکثره در کتب فقهیه کر ایشان از جمله
امور مسلمات در نزد فرض تسلیم نزاع در وجوب شرعیت و اما وجوب بالبداهة عقلا تامل نیست و هیچ قدر کفایت
میکند در محل کلام و اما حکایة اینکه قول بوجوب مقدمه بعد از وجوب ذی المقدمه است بسیار کلام مسلم است و
نیت بلکه محتاج بتفصیلات چنانچه در مطالع الانوار در مبحث بیان نموده ایم حاصل مطلب اینست اینکلام مسلم است
در صورتیکه تحصیل مقدمه بعد از فوت امر ذی المقدمه ممکن بوده باشد و اما هر کاه چنین نبوده باشد مثل اینکه کفن میت

بعد از ان بکفن او واجب میشود و اجب میشود عدم و حال ممکن از تحصیل مقدمه او هست و حال هست بر اینکه بعد از فوت
وجوب ممکن نخواهد شد در اینصورت عقلا ما می است بر لزوم تحصیل مقدمه و در ایشان باچنین اعتقاد منع است
نزد عقلا مثل اینکه زمین کیم قبل از زوال کسی ممکن از اداء بجهة و منوعه هست و حال هست بر اینکه بعد از زوال متعین
ازاء و ترابیع صاع بجهة تعیم نخواهد شد در اینصورت میکوئیم ضبط اداء بجهة طهارت بعد از زوال در حین ادای ان
بلکه اشکال میتواند نموده در صورت اعتقاد از ممکن مرادیه بجهة تعیم و بسقوط تکلیف بصلوة از فاقد طهورین در صورتی
مسلم است کر باختیار خود فاقد طهورین شده باشد و اما هر کاه بغیر اختیار شده باشد مسلم نیست بلکه از ادله
ان در اینصورت شبهه محصوره اول است نظیر اینکه اناء اینست متنجس و در ضمن چند دیکر غالبا اشخاص از مثل سهو
نیستند بعلاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات مرام بعین وجوب امتیاز از ادله دیکر اکر چه مبنای ان بر
همان نباشد که مذکور شد مانعی ندارد تحقق سهو بعد از تحقق سهو جزء دیکر مذکور شد از این تشخیص نموده خواهد بود مابین
وجوب و حرمت اکر هر یکی قطع بتحقق موجب ان در دو نوبت قلیل نشود کلا احتمال مظنون التحقق هست احتراز از غیر
مظنون واجب است و این نمیشود مکر امتیاز مابین صنفین پس امتیاز مابین انها لازم خواهد بود بحثی نماند انچه
ازاین دقت و استدلال ظاهر میشود وجوب شرعی است نه شرطی بنا بر این هر کاه کسی امتیاز مابین اجزاء واجب
و مستحب نماز نموده و ایتان بنماز نموده مبرء ذمه خواهد بود و ظاهر اینستکه نماز صحیح و اعاده از او بعید است

مبحث مهم در بیان معنی قربة تا استکه متعارف شده اطلاق در نیت بلکه داعی در نیت بلکه داعی در عبادات سابقا انچه
معتبر است در صحت نماز هان قدر است کر اشاره بمنوی معین نموده قصد نماید که ایتان بان مینام بجهة اطاعت
و فرمان بردار حق جل شانه ممکن است مراد از قربت معتاده در نیت همین معنی بوده باشد خطابی
در صحت این نیت لکن تطبیق لفظ بر ان محتاج به تنبیه است پس میکوئیم قول اهل لسان ظاهر اوجوب قربة الی الله
مشتمل بر وجود علت یکی لوجوب و دیکر قربة الی الله لوجوب واقعیه ایتان بصلوة ظاهر است و قربة الی الله
علة ایتان بصلوة واجب یعنی کلام بنا بر این چنین میشود کر من ایتان بنماز ظهر مینام بجهة اطاعت واجب بودن نماز
بر من و ایتان بنماز واجب مینام بجهة امتثال و اطاعت امر الهی حاصل شده پس تعلیل اول بجهة ایتان بنماز ظهر است
مثلا و تعلیل ثانی بجهة ایتان فعل حلال بعلت اول و ممکن است قربة الی الله عطف باشد بر محل لوجوب یا استئناف
عاطف بنا بر این هر دو علت خواهد بود بجهة معلول واحد لکن شکلت در این ظاهر است و ممکن است کر ادا از
این معنی نموده باشد بلکه مراد تصحیح قریب بلکه کامل بوده جل شانه چنین مناسب در این مقام اینستکه تنبیه شود
بحمد الله بجناب احدیت کر مدح و حمد در کتاب و سنت بسیار شده و مطلوب و مرغوب فرموده ایم و ما جاء بها صادر
از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار است بیان شود میکوئیم قرب در لغت و عرف بمعنی نزدیک شدن چیزی

Presented by: Rana Jabir Abbas

یعنی بقرب چیزی بعبارتی یا در نسبت مثل اینکه گفته میشود فلانه علامه قریب بعصر امام بوده یعنی مابین عصر
کامام علیه‌السلام و مابین ظاهر بوده‌اند و عصر کامام موجود بوده چندان امتداد نداشت و اقرب درین حکایت
مثل اینکه گفته میشود فلانه ماموم قریب بامام ایستاده یعنی فصل چندانی مابین مکانی که امام در آن ایستاده و مکانی
که ماموم ایستاده است نیست اراده هریک از این دو معنی که مذکور شد نسبت قلائق عالم حال شاذ میگردد و بیان
ظاهر است اما اول بجهت آنکه آن در صورتی صحیح است که زمان ظرف وجود شخصی بوده باشد و وقتی معتبر
منتهی شود بعبارتی دیگر موجود شود قبل از آنکه امتداد چندانی متحقق شده باشد و مابین انقضاء اولی و وجود
ثانی در اینوقت گفته میشود این شخص آن قریب بآن اول در زمان شخص است این معنی در حق ذات احدیت
ممتنع است و اما قرب بمکان پس بجهت آنکه آن در حق اجسام است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس قرب
عبارتست از دنو عالم جلت عظمته طلب و اراده عبد و مناجات کما و اهل مناجات میباشد بسوی او زیرا که دنو معنی ممکن است
که حمل شود این قربت تذکر و وصالست بیان این مطلب اینست هرگاه کسی متذکر خداوند عالم عز شانه بوده باشد
بعقل یا بذکر تذکر هست تنزیلات است خداوند عالم که کسی که متذکر او بجناب احدیت بیشتر است قرب او
احدیت اقرب میباشد است از کسی که متذکر او کمتر است و هرگاه بمرتبه رسید که دولم تذکر بجهة اویه و بآیات
شتاهه مرتبه کمال و غایت مرتبه سعادت و بابنیت اشاره در علی کمیل و هب لی الدوام فی الاتصال قربت
و ادنو منک و نور المحبة فی سویدا قلبی و الضیاء بذکرک محضرة و ایدتنا موصولا و معنی دنو
صفات و کمالست توضیح این مطلب اینست که گفته شود ذات اقدس تعالی شانه در غایت مرتبه کمال و وفرت
و جامع جمیع محاسن و معدلیات و معرا و منزه است از جمیع شوایب نقشا و قصور و بری و سلمت از ذمائم
و معایب و دنو و قرب و نیل و بر نهایت مرتبه خست و نقشا و قصور است بصفات زمیمه و بطبایع اکن ما موره
بآنکه رفع نقایص از خود نماید مجتنب از نقایع و مفاسد و محترز از معایب و مناقص بوده و متزین بمحاسن
صفته و خصال حمیده میشود پس از مستفادات این قول فی عالم و مخزن این ادعیه علیه و علی الائمة الاطهرین
من الملک العالم اگر فهمیده است تفاوتی الله بین جاهل ناظر بتضاد مابین علم و جهل میرساند بغایة بعد آن
از جناب احدیت و بعقل از ادراک جهل و اتصاف بصفت علم از دریافت میشود بجلال عالم و وهم چنین قائل
و تحلیل باعتبار اتصاف بصفات رذیه ظلم و جهل و ادراک بکمال دور و بیت بدرگاه بارفعت جنابه مقدس و منزه
تعالیا از صفات ظلم و جهل و اتصاف بصفت حسنه معلوم شد و جه بابن سبب تنزلات میشود بسوی ورود کما عالم
جل جلاله بعبارت آنکه این مطلب شخص شود یکی از این دو معنی که مذکور شد اراده شود از قربت یا خود
نزدیک

میشود بدرگاه احدیت یعنی مذکر عبادت بدرگاه الهی و اما ثانی پس باین طریق میشود که من اتیان بنماز منهایم بجهة
قرب بجناب احدیت نظر باینکه این نماز موجب تحلی از رقایع و مناقص و باعث تحلی بصفات حسنه است باین جهت
اتیان باین منهایم ظاهر اینست که اراده هریک از معنیین که ذکر شد یا از قربت ماخوذه در نیت عیب ندارد باشد بلکه
ارجح است هست بعض احتمالات سابقه چنانچه بعد از تامل در آنچه در سابق بیان شده ظاهر میشود و بطلان وجه
تعلیل علت بحیثیت که در سابق بیان شد وجه ذکر کلام در اول و عدم ذکر آن در ثانی است که در اولی متعرض شده
صفت کلام از معلول لدی در وقتی جایز است که فاعل معلول لدی متحد باشد با فاعل فعل معلل بوجه این شرط در تعلیل
ثانی متحقق است و در اول باین سبب تعلیل اول بالام مذکور شده و ثانی با علی لا بعنی بالنصب فی قولهم
الحمد لله عن المنیة المعلیة اصلی صلوة المظهر لوجوبها قربة الی الله نظر باینکه وجوب وصف صلوة است
که مفعول به اصلی است و فاعل اصلی معلوم است که مکلف است پس فاعل مفعول لدیانما فعل معلل بوجه متعارف
بخلاف قربة الی الله که فاعل و مفعول لدی معلوم و محققست نظر باینکه معنی اینست که من اتیان بنماز ظاهر منهایم بجهت نزدیک
شدن بدرگاه احدیت بنابر وجهی که حال مذکور شد یا بجهت اطاعت و امتثال فرمان او بنابر آنچه در سابق مذکور شد
و بهر دو معنی فاعل مفعول لدی و فاعل فعل معلل بوحدتست بنا بر آنکه اضافه صلوة در اصلی صلوة الظهر و امثال مکتسب
اضافه لامی بوده باشد نظر باینکه مجرد بیان اضافه کافی در اینمقام مفید نیست و این معنی در اینمقام متحقق است هم
چنین است کسی صلوة العصر و صلوة المغرب و صلوة العشاء و صلوة الفجر لکن در اینمقام بجموع مضاف و مضاف
الیه اسم شده بجهة چهار رکعتی که واجب میشود بر مکلف بتحقق زوال الشمس مقام بر صلوة و دیگر در حضر بجهة
دو رکعتی که واجب میشود بر مکلف در همین وقت در سفر و هم چنین صلوة العصر اسم شده بجهة چهار رکعتی
که واجب میشود بعد از زوال در حضر و دو رکعتی که در سفر و هم چنین است حال در تمام صلوات
بر معنی اصلی صلوة الظهر لوجه بجاقربة الی الله تعالی الجیت کمن اتیان بمنهایم بنماز ظهر ادائی بجهة
واجب بودن آن بر من و بجهة اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه بنابر این هرگاه مشاهده واجب جلت عن توهم
شود مرا بر این علت اذعان خواهد نمود بر این نحو که اصلی صلوة الظهر الواجبة اداء قربة الی الله تعم بدانکه
فخر المحققین در سر الفروض در نیت نماز ظهر این نحو ذکر فرموده ما صلی صلوة الظهر این اوجدالله النیة
و تکبیرة الاحرام و قراءة الحمد و السورة و الرکوع و الذکر فیه مطمئنا بقدر رفع الراس منه مطمئنا و السجود
علی سبعة اعضاء و الذکر فیه مطمئنا بقدر رفع الراس منه مطمئنا ثم السجود ثانیا کالاول ثم رفع الراس منه
و هکذا فی الباقی الا ان لیست فیه تکبیرة الاحرام و ما عدا الاول و اسقط السورة من الاخیرتین و اوجد التشهد
بعد الثانیة و الرابعة و التسلیم و اخافت فی الجمیع اداء او لوجوبه قربة الی الله اکبر اداء انتهی آنچه مذکور شد

بیاید معین نیت بیان تفصیل مجمل شود و این از معنی نماز بر قطعا بلکه از همان قصد نماز ظهر که مستلزم التفات
اجمالیست باجزایمان کفایت میکند و صحت نماز و علاوه بر این ضرورت بیت که اجزء میشود بوسواس اجتناب
اولی خواهد بود و اگر اراده اینست که نیت باین نحو صحیح است بلکه راجح است مضایقه از آن ندارم هرگاه مجزی بوسواس
نشود معنی نباید اجزء در سیاق بیان شده ظاهر میشود که حکم باینکه اول افعال نماز نیت است مسامحه است بلکه اینکلام
یا بر اصطلاح اخص علمی است که نیت را جزء میداند پس بنابر تحقیق اول افعال نماز قیام است و لکن چون که بنا بر کلام
در اول بنابر جزئیت نیت گذارده شد میگوییم دوم از افعال نماز قیام آن متبقیه طلب محتاج است بایراد
کلام هم چنین بحیث اول بر تقسیم قیام ثابت و در اثنای نماز است بلکه قیام در اثنای نماز چند قسم است اول
قیام واجب رکنی است و آن قیامی است که در حین تکبیرة الاحرام بوده تا حال رکوع هم چنین قیام متصل رکوع و دوم قیام
واجب غیر رکنی مثل قیام در حین قراءة حمد و سوره و قیام بعد از رفع راس از رکوع سیم قیام مستحبی مثل قیام
در حین اذکار مستحبه مثل قیام در سکوت مستحبی و امثال حیث در حال استعاذه و قنوت و نحو آنها و اتمام
قیام بحیاست و اما قیامات بعد از فراغ از آیات حمد و سوره مثلا و ما قدر ضرورت است که کامل در هیچیک
از این اقسام نیت مکرر قیام متصل برکوع پس باید دانست که مراد از قیام متصل برکوع قیامی است که از آن مستقل
مستقل میشود برکوع پس مراد از قیام متصل برکوع مطلق قیامی که بعد از فراغ از قرائت بوده ثابت و همچنین
مطلق قیامی که از آن نحوی میشود نیت بلکه مراد از آن قیامی است که از آن مستقل میشود برکوع شرعی این قید در
چند موضع ظاهر میشود اول آنست کسی نحوی شد بقصد سجود و قبل از بلوغ محل جبهه بمحل جبهه متذکر شد
که رکوع را بعمل آورد در اینجا میگوییم لازم است که راست بایستد بعد از آن برکوع رفته بعد از اتمام
رکوع و رفع راس از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس هرگاه راست نشود نماز او باطل خواهد بود اگر چه خود را
بهیئت راکع برساند و همچنین بطلان نماز با خلال بقیام متصل برکوع است عدم آنست هرگاه کسی نحوی از قیام شد
بقصد رکوع در اینوقت متذکر شد که اخلال بقراءة سوره مثلا نموده پس اگر بحد رکوع شرعی رسیده باشد
عود بجهة تدارک منحنی جایز نیست نظر باینکه عود مستلزم زیادت در رکن است یکی قیام متصل برکوع و دیگر
رکوع و حد رکوع شرعی عبارت از انتهای است که ممکن نوعا از رسانیدن دست بزانو و اما هرگاه متذکر
شود بنحنی قبل از بلوغ باین حد در اینوقت لازم است که عود نماید بجهة تدارک منحنی نظر باینکه این تذکر قبل از
دخول در رکن است پس خود مستلزم زیادت رکن نخواهد بود و هرگاه قیام متصل برکوع قیامی بود که از آن
بقصد رکوع نحوی شود مطلقا اگر چه بحد رکوع شرعی نرسیده میباشد عود در چنین صورت بجهة تدارک
منحنی جایز نوعا و از این قبیل است هرگاه نحوی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که

اخلال بقنوت نموده در اینصورت عود بجهة تدارک قنوت منحنی جایز بلکه مستحب است قال شیخنا الشهید
قدس الله تعالی روحه المجید و فی البیان یرجع الناسی لو هوی الی الرکوع ما لم یتم فیقضیه بعد سیم از مرتبع
مذکوره انتهی کسی نحوی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد رکوع را بعمل آورده نشست
بقصد سجود در اینصورت ظاهر است که نماز او صحیح نخواهد بود بنا بر اینکه سهو است رکن نیت پس زیادت
آن مضر بصحت صلوة نیست و اگر قیام متصل برکوع آن قیامی میبود که از او بقصد رکوع نحوی شده باشد مبنیا
حکم بطلان شود در صورت مفروضه چهارم از صور مذکوره آنست که نحوی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ
بحد رکوع شرعی غافل شد رکوع یا معتقدا آن شد که رکوع را بعمل آورده نشست بقصد سجده در اینوقت متذکر
شد که رکوع را بعمل نیاورده بوده تا در اینصورت میگوییم که راست بایستد از وقت نحوی شود بقصد
رکوع و خود بهیئت رکوع کفایت میکند نظر بعدم قیام متصل برکوع بحث دوم و اجبت قیام بعنوان استقلال
باین معنی در حال قیام استناد و اعتماد بآن چیزی نیست توضیح حال مقتضی اینست که گفته شود که قیام
بحیثیتی که متصور میشود اول آنست که بایستد بنحوی که بدن او ملاصق هیچ چیز نبوده باشد دوم آنست که بایستد
و بدن او ملاصق دیوار یا چیزی دیگر بوده باشد لکن همان بعض ملاصقه بوده باشد مطلقا القای ثقل بدن را بآن
نموده باشد سیم آنست ملاصقه اعتماد و القای ثقل بدن فی الجمله بوده باشد لکن بحدی نبوده باشد که اعتماد
نامیده شود بر آن نموده باشد چهارم آنست که ایستاده با اعتماد و استناد بچیزی باشد که اگر آن چیز برداشته
شود فعلا این شخص بیفتد تحقیق در رکن اول نیت بلکه اقسام اخلال هم چنین است و قسم اخیر نیز خلاف
آن نیز محل کلام نباید بشود و اما قسم ثالث پس آنرا از کلمات جماعتی از اجلاء اصحاب ظاهر میشود آنست که آن
نوعی مضر بصحت صلوة نیست نظر باینکه تفسیر استقلال را نموده‌اند باینکه اعتماد و استناد نموده باشد بدیگر
اگر مستند الیه زائل شود فعلا این شخص بیفتد بنابر این محل کلام قسم چهارم خواهد بود مشهور بیان نفی اعلم
جواز آنست نقل کرده‌اند از جایی که قائل شده که اجماع جماعت از متاخرین علی آنکه چیزی اختیار این نموده‌اند لکن
اینقول منحصر است در چنین اعتمادی در حالت تذکر و اختیار جایز نیست بلکه احتیاط مقتضی اجتناب
از مطلق اعتماد است اگر چه باین صورتی که نوعا بنا بلی هرگاه ممکن از قیام بعنوان استقلال نبوده شناخته در اینصورت
جایز است قیام با اعتماد بلکه معین است بر قعود لازم قعود جایز نیست اگر چه ممکن از قعود بطریق استقلال
نبوده باشد پس قیام استنادی تمام است بر قعود اگر چه قعود استقلالی نبوده باشد و اگر نوعا ممکن از قیام استقلالی
در بعض از احوال نماز نبوده باشد و ممکن از قیام استنادی در بعض دیگر لازم است اقتصار بمقدار ضرورت پس تکلیف
از قیام استقلالی در بعض احوال صلوة عدول از استقلال باستناد جایز نیست محصل کلام اینست که مستند

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

منصور بچند صورت میشود اول انست که متمکن از قیام استقلالی هست در جمیع احوال نماز شبهه در لزوم رعایة ان نیست دوم انست که متمکن از قیام استقلالی نیست در هیچ حالی از احوال نماز در ینصورت اگر متمکن از قیام استنادی هست در جمیع احوال نماز لازم است اختیار ان سیم انست که متمکن از قیام استقلالی در بعض احوال نماز و از استنادی در بعض دیگر در اینصورت لازم است که جمع مابین هر دو نماید قیام استقلالی در قدر و استنادی در غیر ان قدر خواه هر دو اینها در رکعتی بوده باشد یا هر یک در رکعتی در صورت اولی قیام استقلالی و استنادی هر دو در رکعتی خواهد بود و در صورت ثانیه هر یک در رکعتی اشکالی در اینجا نیست کلامیکه در اینمقام هست اینست که هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که هرگاه قیام استقلالی کند در بعض احوال نماز محتاج خواهد بود بقعود در بعض احوال دیگر بخلاف اینکه هرگاه اختیار نماید قیام استنادی را در اینصورت کل نماز با قیام استنادی خواهد بود یا عدول از استقلال باستناد در اینصورت جایز خواهد بود یا نه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد پس لازم است با تمکن از قیام استقلالی او اختیار نماید اگرچه معتقد این بوده باشد که با اختیار ان محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال نماز **مبحث سیم** در بیان وجوب اعتماد است بهر دو پا در حال قیام با علم وجوب ان بدانکه این مطلب منقسم بر چند قسم میشود اول انست که اعتماد بهر دو پا کند بنهج واحد باین معنی که القاء ثقل بدن نماید بهر دو پا بطریق مساوات ظاهر اینست که این لازم نبوده باشد دوم انست که حامل ثقل بدن احد رجلین بوده باشد و دیگری این قسم ظاهر اینست که جایز نبوده باشد سیم انست که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد خواه بطریق مساوات یا اختلاف ظاهر اینست که این قسم لازم بوده باشد بنا بر این امتثال بسه طریق حاصل میشود اول انست که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد لکن بطریق مساوات دوم انست که چنین بوده باشد لکن بالاختلاف باین نحو که القاء ثقل بدن بر پای راست بیشتر انداخته باشد نسبت بپای چپ سیم عکس اینست ظاهر اینست که همه اینها جایز بوده باشد خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد بلکه در رکعت واحده یا در نمازهای متعدده پس اقسام مسئله متعدد است اول انست که اتیان بکل نماز نماید بالقاء ثقل بدن بهر دو پا بطریق مساوات دوم مثل اینست لکن بالقاء ثقل بدن بپای راست بیشتر سیم مثل اینست باز لکن بالقاء ثقل بدن بپای چپ بیشتر چهارم جمع میان دو قسم اینهاست در نماز واحد پنجم جمع میان هر سه است در ان خواه هر یک در رکعتی باشد یا کل در کل رکعات یا بالاختلاف ظاهر اینست در هیچیک حرجی نباشد **مبحث چهارم** در بیان عدول از قیام است بقعود بدانکه هرگاه کسی متمکن نبوده باشد از قیام نه بطریق استقلال و نه بطریق استناد در اینصورت عدول مینماید از قیام بقعود پس در این حالت لازم است که اتیان نماز نماید قاعدا احتمال استقلال و استناد در قیام در اینجا نیز جاریست

بدانکه

پس هرگاه متمکن از قعود استقلالی نبوده باشد لازم است اختیار قعود استنادی نماید با تمکن از این عدول از قعود باضطجاع جایز نخواهد بود اقسام مذکوره در قیام در قعود نیز جاریست گاه هست لازم است کل نماز بطریق قعود استقلالی بوده باشد و گاه هست لازم است که کل بطریق قعود استنادی بوده باشد و گاه هست بعض بطریق استقلال و بعض بطریق استناد میباید بشود خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل در هر رکعت یا در بعض رکعات رجوع در اینها باحوال مکلف است و گاه هست کل اقسام قیام و قعود باهم جمع میشوند در نماز واحد باین نحو که بعضی از نماز بطریق قیام استقلالی است و بعضی بقیام استنادی و بعضی بقعود استقلالی و بعضی بقعود استنادی خواه حال قیام سابق باشد بر حال قعود یا مسبوق اول در حالت تزاید مرض و شدت انست و ثانی در حال تناقص مرض و تخفیف ان **مبحث پنجم** در لزوم اختیار قیام است بر قعود اگرچه منجر بشود بایماء بجهة رکوع و سجود بدانکه هرگاه مکلف متمکن از قیام بوده باشد لکن چنین داند که هرگاه عدول از قیام بقعود نماید در اینوقت اگرچه نماز او قاعدا خواهد بود لکن رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود در اینوقت بعضی از علما حکم فرموده‌اند بجواز عدول از قیام بقعود نظر باهمیت رکوع و سجود این قول باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه لازم است اختیار قیام نماید عدول از قیام بقعود جایز نیست نظر باینکه مفروض اینست این شخص متمکن از قیام واجب هست پس ادله موجب قیام مقتضی رعایة قیام است در حق این شخص و مفروض اینست بعد از رسیدن بمحل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس مقتضای دلیلی که دلالت میکند بر اینکه هرگاه کسی متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نباشد منتقل میشود بایماء بدل رکوع و سجود این شخص نیز چنین خواهد نمود و تجویز عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام بجهة آنکه رکوع او بطریق معهود شود بیمعنی است نظر باینکه تکلیف بهر چیزی در محل او بحسب طاقت و قدرت مکلف است مفروض اینست این شخص در محل قیام متمکن از قیام هست در محل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس مطلوب در حق این شخص قیام است نظر بتمکن از ان و رکوع و سجود نیست نظر بعدم تمکن از انها بعلاوه میگوئیم اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود بالاضافه بقیام غیر رکنی مسلم است اما بالاضافه بقیام رکنی مسلم نیست بنابر اختیار قعود لازم می‌اید رفع ید از قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع که در ضمن مذکور ... از قیام متصل بایماء بدل رکوع هر دو در رکعت اولی و ثانی در سایر رکعات پس از اینجا مذکور شد اهمیة رکوع و سجود معهود در مانحن فیه مسلم نیست بلکه رکوع و سجود بطریق معهود در صورت مفروضه ممنوع و غیر مامور به است پس هرگاه اختیار نماید نماز باطل خواهد بود **مبحث ششم** در بیان رکوع کسی است که نماز او نشسته است بدانکه هرگاه کسی که اختیار جلوس نمود در نماز اگر متمکن بوده باشد از قیام بجهة انکه ایستاده داخل در رکوع شود

این قیام در حق او واجبست پس بر میخیزد و بعد از ان برکوع میرود لکن ظاهر اینست که طمانینه بعد از قیام بر این شخص واجب نبوده باشد و اما هرگاه متمکن از قیام نبوده باشد از همان جلوس برکوع میرود و در کیفیت رکوع این شخص دو نوع نقل شده تنقیح مقال مقتضی اینست که گفته شود چنانچه رکوع قائم بدو نحو میشود یک نحو انست که اقل ما یحصل منه الامتثال است و ان انحنائیست که متمکن بوده باشد مکلف بسبب ان از رسانیدن یدین برکبتین و نحو دیگر رکوع بروجه کمال و فضیلت است و ان انحنائیست بحدیکه مساوات در اجزاء ظهر متحقق شود بنحویکه اگر قطره ابی در ان واقع شود میل بطرفی ننماید چنین است رکوع قاعد یک قسم قسم پست و منقصانست و قسم دیگر قسم فضیلت و کمالست اول انست که منحنی شود بنحویکه محاذی شود رخ او با چیزی که پیش زانوی اوست دوم انست که منحنی شود بنحویکه محاذی شود جبهه او بموضع سجود او مخفی نماند این کیفیت که در رکوع قاعد مذکور شد اختصاص ندارد برکوع کسیکه متمکن از قیام نبوده باشد بلکه این کیفیت رکوع است در نماز نشسته خواه متمکن از قیام نبوده باشد مثل نماز فریضه یا بوده باشد لکن اتیان بنماز نشسته نماید مثل نماز نافله بدانکه مصلی قاعدا هرگاه متمکن از سجود معهود که وضع جبهه است علی ما یصح السجود علیه بوده باشد کلامی در این نیست که اتیان بان لازم است و اما هرگاه متمکن از ان نبوده باشد پس هرگاه متمکن از انحنائیکه قسم کامل رکوع بان متحقق شود قاعدا بوده باشد و این فرد کامل را نیز در رکوع اختیار نمود لازم است در سجود منحنی شود علاوه از ان مقداری که در رکوع منحنی شده تا فرق بین انحناء رکوعی و سجودی حاصل شود و اما هرگاه در اینصورت ان فرد کامل را اختیار ننمود خواه اقتصار نموده باشد بفرد ادنی یا نه ظاهر اینست که در انحنای سجودی لازم است علاوه از انحنائی که در رکوع بعمل اورده باشد بنحویکه فرق مابین دو انحنا حاصل شود ظاهر اینست علاوه ازین مقدار بر او لازم نباشد و صاحب مطالع الانوار مبین است بحال انحناء او برای سجود بقدر مقدور در این صورت لازم نیست چنانچه در قسم اول نیز چنین بود بلکه قدر لازم همان قدر است که صادق باشد انحناء سجودی اخفض بوده از انحناء رکوعی و اما هرگاه فرض شود که متمکن نیست علاوه از انحنائیکه فرد کامل رکوع بان متحقق میشود ایا در اینصورت در حق این جایز است که در رکوع اختیار این فرد نماید یا خیر بلکه فرد ادنای رکوع در اینصورت در حق او متعین است در اینجا اشکالست احتیاط مقتضی اینست که در انحنای رکوعی اقتصار نماید بفرد ادنی یعنی بفرد کامل نرساند اگرچه حکم بتعیین این و عدم تجویز فرد کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امثال مقام از مستحسنات اهل ایمانست **مبحث هفتم** در بیان کیفیت جلوس مصلی است در نماز نشسته بدانکه مذکور شد در صورت عدم قدرت بر قیام در نماز مصلی عدول مینماید بقعود ظاهر اینست بهر نحو که بنشیند در حال قراءة مجزی باشد لکن افضل اینست که در حال قراءت تربع بنشیند بدانکه تربع در جلوس بر چند قسم است اول انست که بنشیند بنحویکه

زانوی

زانوی راست را بکشد بجانب یمین و قدم یمین را بجانب یسار و زانوی چپ را بکشد بجانب چپ و قدم چپ را بجانب یمین و این معنی در اینمقام مراد نیست بلکه مراد از تربع در اینمقام انست که بنشیند با نصب دو ران و دو ساق و وضع دو قدم و الیتین بر ارض ظاهر اینست استحباب این حالت مختص بوده باشد بحال قراءة بنابر این ممکن است حکمت در ان اقربیت این حالت بوده باشد بحال قیامی که مطلوب بوده در حال قراءة و لهذا حکم باستحباب این حالت در حال تشهد نا ثابت نیست بلکه ظاهر اینست تورک در حال تشهد ما بین نماز ایستاده و نشسته نبوده باشد پس مستحب در حال تشهد اینست که بنشیند بر ورک یسار بنحویکه ظاهر قدم یسری را بگذارد بر زمین و ظاهر قدم یمنی را بگذارد بر باطن قدم یسری خواه نماز ایستاده بوده باشد یا نشسته و اما حال رکوع پس مستحب اینست که دو ساق را بر زمین بگذارد و رانها را بلند کند مخفی نماند که انچه مذکور شد در کیفیت نماز نشسته اگرچه در نماز فریضه در صورت عجز از قیام لکن ظاهر اینست که کیفیت مذکوره مستحب بوده باشد در مطلق نماز نشسته اگرچه نماز نافله بوده باشد با قدرت از قیام لکن نظر بحکمتی که مذکور شد حکم باستحباب کیفیت مذکوره در حال قراءة در نماز نافله مشکل است بدانکه شیخ سعید شهید در کتاب دروس فرموده‌اند چنانچه جلوس در نماز فریضه ثابت است در حق کسیکه عاجز از قیام بوده باشد همچنین جایز است با قدرت بر قیام در صورت خوف از عدو مثل کسیکه در جائی بوده باشد که اگر بایستد تشویش این دارد که دشمن مطلع شود و متعرض او شود در چنین صورت جایز است که اتیان بنماز نشسته نماید و همچنین فرموده است جایز است اختیار جلوس در نماز فریضه در حق کسیکه بسبب ایستادن تشویش زیادتی مرض دارد یا مشقت شدیده در ایستادن است در حق او و باز فرموده‌اند جایز است اختیار جلوس در جائی که سقف خانه کوتاه بوده باشد معلوم است مراد در صورتیست که کسی در جای مسقفی بوده باشد که سقف ان ارتفاعی نداشته باشد و متمکن از نماز در موضع دیگر نبوده باشد در اینصورت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز خواهد بود بنابر این این قسم را از جمله اقسامی که مکلف قدرت بر قیام داشته باشد خالی از ناخوشی نیست بلکه میباید گفت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز است در صورت عجز از قیام خواه عجز باعتبار عایق داخلی بوده باشد یا خارجی مثل عدم ارتفاع سقف و غیره **مبحث هشتم** در بیان عدول از قعود باضطجاع است بدانکه هرگاه مکلف قدرت بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت بپهلو بخوابد بجانب یمین رو بقبله بهیئت کسی که او را بقبر میگذارند و در صورت عدم قدرت بجانب یمین اختیار جانب یسار نماید بعکس حالت باین معنی که در این بلاد یعنی بلاد شمالیه سر را بجانب مشرق گذارد و پاها را بجانب مغرب بعکس حالت اولی انوقت شروع بنماز نماید و هرگاه متمکن از هیچیک از جانب یمین و یسار نبوده باشد انوقت بر پشت بخوابد پاها را بسمت قبله دراز نموده مانند حالت احتضار انوقت شروع بنماز نماید در جمیع این سه حالت لازم است که رکوع و سجود بایماء بوده باشد یا ایماء بسر نماید با امکان ایماء بجهة سجود زیادتر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بوده باشد از ایماء بجهت رکوع و با علم تمکن از ایماء بسر ایماء بچشم نماید احتیاط مقتضی اینست که غمض عینین بجهت سجود
بیشتر بوده باشد از غمض عینین بجهت رکوع و اتیان بذکر رکوع و سجود در حال ایماء نماید یعنی در صورتیکه ایماء بعینین بوده
باشد ذکر رکوع و سجود در حال غمض عینین اتیان نماید و فتح عینین را در اینجا قائم مقام رفع راس نماید چنانکه در صورتیکه
ایماء براس بوده اتیان بذکر نماید بعد از حرکت دادن راس و آرام گرفتن و بالا نمودن راس قائم مقام رفع راس در رکوع
و سجود خواهد بود مخفی نماند ایماء بجهت رکوع و سجود مختص بصلوة اضطجاعی و استلقائی نیست بلکه ثابت است
در هر موضعی که متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد چنانچه در سابق اشاره بآن شده کلامیکه در اینمقام هست
اینست که آیا لازم است در حال ایماء بجهت سجود بلند نمودن ما یصح السجود علیه را بجهت اینکه جبهه را بر آن گذارد اگر چه در
حال ایماء بچشم بوده باشد یا نه ظاهر اینست که تفصیل داده شود در مسئله باین نحو که اگر ایمای براس ممکن بوده باشد
در اینصورت اگر متمکن بوده باشد از بلند نمودن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا بنفسه یا بمعونت غیر ظاهر اینست
که واجب بوده باشد پس اجتزاء بایماء براس تنها نمیتواند نمود بلکه لازم است ما یصح السجود علیه را بلند نموده از وقت
بمعونت ایماء براس جبهه را بآن چیز برساند و اما هرگاه ایماء براس ممکن نبوده باشد بلکه مکلف بایمای بچشم بوده باشد
ظاهر اینست که رسانیدن چیزی را که سجده بر آن جایز باشد به پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفای بهمان ایماء بعینین
بجهت سجده کفایت میکند لکن در صورت امکان اگر رعایت آن نماید شاید اسلم بوده باشد بنا بر آنچه مذکور شد بجهت
سجده بایان چند طریق میشود اول آنست که ایماء بسر نماید با وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه بمعونت بلند نمودن
خواه خود بلند نماید یا دیگری دوم آنست که اکتفا بهمان ایماء بسر نماید در صورت عدم امکان رفع ما یصح السجود علیه
سیم آنست که اکتفا نماید بایماء بچشم اگر چه متمکن بوده باشد از رسانیدن ما یصح السجود علیه به پیشانی **بحث نهم** در بیان
انتقال از حالت علیا بسفلی است و بالعکس بدانکه از مباحث مذکوره مشخص شد که بجهت مکلف در نماز حالات
مختلفه میباشد قیام استقلالی و استنادی انتصابی و انحنائی و هم چنین است حال در قعود لهذا منقسم میشود
بقعود استقلالی و استنادی انتصابی و انحنائی چنانچه جمیع انواع قیام مقدم است بر اقسام قعود چنین است
حال در اقسام قعود نسبت باضطجاع مقصود در اینجا بیان حال مصلی است در انتقال از اعلی بادنی و بالعکس
بحسب اختلاف در حال او از حیثیت تنزل و ترقی هرگاه مکلف مشغول بنماز شد با قیام استقلالی عاجز شد
از اتمام نماز باین حالت منتقل میشود از قیام استقلالی بقیام استنادی انتصابی و در صورت عجز از این منتقل
میشود از قیام انتصابی بانحنائی استقلالی با امکان و یا استنادی با عدم امکان و در صورت عجز از هم
منتقل میشود از قیام بقعود استقلالی و با عجز از این منتقل میشود بقعود استنادی انتصابی و با عدم امکان
منتقل میشود بقعود انحنائی و با عجز از هم منتقل میشود باضطجاع این در حالت اشتداد مرض و تنزل مکلف است

و هم چنین است

و هم چنین است حال در ترقی و خفت مرض یعنی هرگاه شروع بنماز نمود مضطجعا و بعد ترقی در حال او هم رسید
منتقل میشود از اضطجاع بقعود استنادی و هم چنین است حال از قعود استنادی و استقلالی و از
قعود بقیام و هکذا کلامیکه در این مقام هست اینست که در حال انتقال از حالت بحالتی دیگر آیا لازم است ترک
قرائت نماید یا نه ظاهر اینست که تاملی نبوده باشد در لزوم ترک قراءة در صورتیکه انتقال از حالت ادنی باعلی
بوده باشد مثل انتقال از اضطجاع بقعود و از قعود بقیام کلامیکه هست در صورت عکس است نظر باشکال بعضی
ظاهر میشود لزوم اشتغال بقراءة و عدم جواز ترک آن نظر باینکه این حالت واسطه مابین انتقال از قیام بقعود
اقرب است بحال قیام از حالت منتقل الیها و اشرف از آنست پس اشتغال بقراءة در این حالت لازم است
ظاهر اینست که فرقی مابین حالتین نبوده باشد باین معنی ترک اشتغال بقراءة در هر دو صورت لازم بوده باشد
مبحث دهم در بیان آداب مصلی است در حال قیام مستحب است در وقتیکه ایستاد بجهت اداء هر نمازی که بوده
باشد این دعا را که در فقیه و رسائل و در کافی بسند صحیح روایت نموده از کاشف اسرار و حقایق جناب امام
جعفر صادق علیه السلام بخواند اللهم انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی و اتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها
فی الدنیا و الآخرة و من المقربین و اجعل صلوتی به مقبولة و ذنبی به مغفورا و دعائی به مستجابا انک
انت الغفور الرحیم و دور نیست تادیه سنت بخواندن این دعا حاصل شود خواه قبل از اذان بوده یا بعد از آن
قبل از اقامه و اما بعد از اقامه پس دور نیست هرگاه مکلف اتیان نماید در آنوقت نیز مؤدی سنت بوده باشد
لکن قبل از دخول در صلوة و وظیفه مکلف باعتبار چشم آنست که در حال قیام چشم را باخضع حالات تخشع
در جای سجود بیندازد بمحل سجود تا فارغ از قرائت و وظیفه او باعتبار دو دست آنست که دستها را دراز نموده بگذارد
بر رانها دست راست بر ران راست مقابل زانو و دست چپ بر ران چپ محاذی زانو با انضمام انگشتان دستها
بهم انگشتهای دست راست را بهم بچسباند و هم چنین انگشتهای دست چپ را حتی انگشت بزرگ را
منفرج نگذارد و وظیفه مکلف باعتبار قدمین آنست که قدمین را بهم نچسباند بلکه فاصله مابین آنها قرار
دهد و غایت انفراج مابین آنها تحدید شده است بمقدار شبر علاوه بر این منفک از فضیلت است بلکه گاه
بجائی میرسد که مضر بصحت صلوة است بجهة فصل مابین قدمین در جانب کثرت تحدید شده است بمقدار
شبر چنانچه در جانب قلت تحدید شده است بمقدار یک انگشت ظاهر اینست که مراد طول انگشت باشد نه عرض
آن مؤید این آنست که تحدید در حدیث حماد بمقدار ثلث اصابع منفرجات شده نظر باینکه مقدار ثلث اصابع
منفرجات در غالب متحد است با طول یک انگشت و هم چنین وظیفه و آداب دو قدم آنست بنحوی بگذارد که
انگشتهای دو پا محاذی همدیگر بوده باشد بعضی پیشتر و بعضی پست تر نباشد مخفی نماند آنچه مذکور شد آداب ظاهری

jabirabbas@yahoo.com

مصلی بود در حال قیام اهم امور درین مقام اینست که ملتفت این شود و بفهمد که این قیام او در خدمت کیست و
در مقابل که ایستاده است و بجهت قصد ایستاده است مقصود از اتیان بنماز امتثال و اطاعت امر خلاق
آسمان و زمین عظمت و جلالت معبود را در نظر آورد و بداند که قطعا غافل از او نیست و عالم است بجمیع حرکات
و محیط است بجمیع لحظات عینیه و قلبیه خطورات قلبیه هر ذی نفسی قال الله تعالی یعلم خائنة الاعین و ما
تخفی الصدور و قال سبحانه ایضا قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله و یعلم ما فی السموات و ما
فی الارض والله علی کل شیء قدیر معنی ظاهر آیه شریفه اینست بگو ای اشخاص هرگاه مخفی دارید آنچه در دلهای
شما است اظهار ننمائید یا اظهار نمائید و بروز دهید فرقی در علم الهی در این دو صورت نیست چنانچه
در صورت اظهار معلوم خلاق عالم جل شانه هست در صورت عدم اظهار نیز معلوم است و عالم است
خداوند عز شانه بهر چه در آسمانها و هر چه در زمینها است و در جای دیگر در قرآن فرموده یعلم ما یلج فی الارض
و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و در احادیث روایت اعبد الله
کانک تراه و ان لم تکن تراه فهو یراک و تذکر عظمت معبود میباید بود عظمت و جلالت معبود
بمرتبه ایست که سلاطین دوران با عظمت و اقتدار ادنی بنده از بندگان خداوند عالم میباشند اعظم
سلاطین زمان با شوکت و اقتدار تمام در جنب شوکت خلاق جهان پست تر از ذره از ذرات عالم
مروی است که روزی از روزها نمرود در ملاحظه اموال و عسکر و اقتدار خود را نمود باسباب مهلکه غفلت
مغرور گشته از لسان زشت بیان او این کلام جاری گردید این رب ابراهیم یجیئ فی حربی یعنی کجا است خدا
و پروردگار ابراهیم که بیاید بجنگ من اینکلام کفر انجام بسمع شریف حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام رسید
موجب تالم قلب او گردید بحق اضیا گفت اللهم تعلم ما قال هذا الکلب سلط علیه من اضعف الخلق یعنی
ای پروردگار عالم میدانی که چه کلامی ازین سگ صادر شد مسلط کن و بمحاربه او فرست ضعیف ترین
پشه از پشهای عالم را حضرت جبرئیل امین بامر رب العالمین ضعیف ترین پشه را بمحاربه آن شقی بدبخت
فرستاد آن پشه بیک طرف از صورت نحس نجس او نشست او را اذیت نمود بعد از آن داخل دماغ
او شد بتقدیر الهی جل شانه پشه خود را بمغز استخوان سر او رسانید بهمان حالت باقی بود آن پشه
مشغول باکل مغز استخوان او شد تا مغز استخوان او تمام شد بعد از آن بجهنم واصل شد آنکس که تمنای
این معنی مینمود که رب حضرت ابراهیم جل شانه بمحاربه او آماده باشد از عهده مقاومت و محاربه ضعیف
ترین پشه که اضعف از اغلب مخلوقات جناب باری عز شانه میباشد نتوانست بر آمد در این حال خطاب قدرت
انجام از جانب خلاق جهان بجناب خلیل الرحمن رسید که ای ابراهیم مسئلت نمودی که اضعف بقه را مسلط

کنم

کنم چنین نمودیم و اگر استدعا نموده بودی که اضعف خلق را مسلط نمائیم مسلط مینمودیم با حیوانی که رؤیت
نمیشد اینست نمونه از عظمت و قدرت معبودی که در مقام بندگی او ایستاده تامل کن و سعی نما که قیام در بندگی
و خدمت چنین معبود برابر وجهی که عظمت معبود اقتضا نماید بعمل آورده باشی نه اینکه ایستاده باشی در
مقام بندگی و قلب تو از معبود عظیم حقیقی جل شانه غافل بوده باشد و حال که از اینکه ایاک نعبد که مشتمل
بر صیغه خطاب است از لسان تو جاری شود ملتفت التفات بمخاطب عظیم متعال و منعم کریم عزیز و الا عز شانه نمائی
چه این عبادت و بندگی که موجب قرب درگاه معبود حقیقی شود نیست بلکه فی الحقیقه بمقتضای انصاف
موجب مؤاخذه و طرد از ساحت حضور عظمت دستور است سبحان الله اینست حال ما ها در صلوة
که اشرف و اکمل و افضل طاعات بدنیه است من یکون محاسنه مساویه فکیف لا یکون مساویه مساویه
رجا از خلاق ارض و سما آنست که بتفضل و حرمت مقربین درگاه احدیت توفیق خاص عطا فرموده ما ها
بمقتضای شناعت اعمال ما مؤاخذه نفرماید **سیم از افعال نماز تکبیرة الاحرام است** یعنی الله اکبر که مکلف
بآن داخل در نماز میشود و تنقیح مطلب محتاج است بمقدمه و چند مبحث مقدمه بدانکه هرگاه لفظ واحد
مشترک بوده باشد مابین واجب و مستحب باین معنی که گاهی آن لفظ واجب میشود و گاهی مستحب
میگوئیم این یا مختلف المحل است مثل تکبیر در اول نماز و تکبیرة الرکوع مثلا یا متحد المحل است مثل تکبیرات
افتتاحیه نماز یعنی هفت تکبیر که در اول نماز ثابت است اگر از قبیل اول است حاجت بتعیین نیست همان امتیاز
در محل معین اوست اگر چه اصل تکبیر مشترکست مابین تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و سجود و قنوت لکن محل تکبیرة
الاحرام چونکه اول صلوة است باین معنی که دخول در نماز بآن متحقق میشود و تکبیر رکوع در حین اراده رکوع
است بنا بر این در حین تلفظ بهر یک که بوده باشد نیت آن بجهت امتیاز از دیگری حاجت نیست پس اگر قصد تعیین
در این شود نه بجهت امتثال بار متوجه بآنست همین قدر که مذکور شد کفایت میکند در امتیاز اگر چه فرض شود
قراءة مابین آنها متحقق نشود مثل ماموم مسبوق که در اثنا امام نماید در رکوع در این صورت اگر چه دو تکبیر
متصل بهم هستند لکن تقدیم تکبیرة الاحرام بر تکبیرة الرکوع کفایت مینماید بر اینکه این دو مختلف المحل میباشد
پس باز تعیین اینکه تکبیرة الاحرام است بجهت امتیاز از تکبیرة رکوع ضرور نیست و اما هرگاه اشتراک مابین
آنها چنانچه در لفظ هست در محل هم بوده باشد مثل تکبیرات ست افتتاحیه نظر باینکه چنانچه بعد مذکور میشود مکلف
مخیر است در اینکه هر یک را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار دهد و مابین یکی از تکبیرات ست باقیه چنانچه در لفظ
هست در محل نیز هست با اختلاف در وجوب و استحباب پس تعیین اینکه واجب است چنانچه بجهت امتثال
امر متوجه بآن هست امتیاز از مندوب نیز هست اگر چه التفات بوجه و نیت ضرور نبوده باشد و نیت

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

دعوی کفایت میکند و در امثال و اشباه ظهور دو جهت اگرچه نیت وجوب و ندب را معتبر ندانیم در اجزاء واجب و مستحبه
لکن در این مقام نظر باشتراک معتبر خواهد بود و لکن نه بعنوان تعیین بلکه بطریق تخییر مابین نیت وجوب و نیت
اینکه تکبیرة الاحرام است اگرچه قصد قربت مطلقه در همه نماید تعیین اینکه این تکبیر تکبیرة الاحرام است یا نیت
اینکه این تکبیر تکبیری است که بان دخول در نماز محقق میشود کفایت میکند در امثال و اشباه زیرا که معنی ندارد مذکوره
مجرد حرکتی است که اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه نماید و اگر معتاد نیست مگر با اتیان تکبیرة الاحرام پس در
اینصورت تکبیر نسبت باو متعین است اشتراکی بالاضافه باو ثابت نیست تا محتاج بممیز بوده باشد **مبحث اول**
در بیان تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بانهاست بدانکه بعد از فراغ از اقامه اتیان بهفت تکبیر راجح است یکی
از انها بطریق حتم و الزام که تکبیرة الاحرام است و باقی دیگر بعنوان ندب و رجحان بان نحو که اول اتیان بسه تکبیر
نماید بعد از ان این دعا را بخواند اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی
ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از ان دو تکبیر میگوید و این دعا میخواند لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک
والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجا منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت
سبحانک رب البیت بعد از ان دو تکبیر میگوید و این دعا میخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات و
الارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله
رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین در حال هر یک از تکبیرات مذکوره رفع یدین با بسط
کفین و ضم اصابع حتی الابهامین مستحب است ادعیه ثلثه بنحو که مذکور شد بمقتضای حدیث صحیح است که ثقة
الاسلام در کافی ذکر فرموده و شیخ صدوق در فقیه بنحو دیگر ذکر فرموده اختلافی دارد با انچه مذکور شد دعای
اول را چنین ذکر فرموده است اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک وبحمدک عملت سوءا
وظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت و دعای ثانی را چنین ذکر فرموده لبیک وسعدیک
والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک وابن عبدیک ذلیل بین یدیک منک
وبک ولک والیک لا ملجا ولا منجا ولا مفر منک الا الیک تبارکت وتعالیت سبحانک وحنانیک سبحانک
رب البیت الحرام و دعای ثالث را چنین ذکر فرموده وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی
ملة ابراهیم ودین محمد ومنهاج علی حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی الی اخره و مرحوم شیخ طوسی در
مصباح بطریق فقیه ذکر فرموده اند لکن حدیثی که مشتمل بر ادعیه ثلثه بنحو مذکور در فقیه بوده باشد تا حال بنظر نرسیده
بلی در اخر احتجاج در ضمن جوابهایی که از امام زمان خلیفة الرحمن جناب حضرت صاحب الزمان صلوات الله
علیه عجل الله تعالی فرجه خصوص دعای توجه را چنین ذکر فرموده وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض

حنیفا

حنیفا مسلما علی ملة ابراهیم ودین محمد وهدی علی امیر المؤمنین وما انا من المشرکین تا اخر دعا و ذکر فرموده اند
بعد از وانا من المسلمین اللهم اجعلنی من المسلمین ظاهر اینست عمل بهر یک از انها جایز است لکن اقتصار بنحو مذکور
در کافی نظر بصحت مستند اسلم است و مذکور شد که یکی از این تکبیرات سبع واجب و شش مستحب است و مکلف
مخیر است در هر یک را اگر خواهد نیت وجوب نماید ان تکبیرة الاحرام خواهد بود و تعیین این بچند وجه میشود
اول انکه قصد وجوب در ان نماید دوم انکه قصد نماید که این تکبیرة الاحرام است سیم انکه این تکبیر علت که بان
داخل در نماز میشوم تعیین ان بهر یک از سه وجه که بوده باشد خوبست مخفی نماند که دعای توجه که عبارت از وجهت
وجهی للذی فطر السموات الی اخره بوده باشد بعد از تکبیر هفتم است خواه ان تکبیرة الاحرام قرار دهد یا نه پس هرگاه
قصد تکبیرة الاحرام در اول نماید باز این دعا را بعد از تکبیر هفتم بخواند لکن اولی اینست که تکبیرات مستحبه را
مقدم داشته تکبیر هفتم را تکبیرة الاحرام قرار دهد در اینصورت دعای توجه چنانچه بعد از تکبیر هفتم است
بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل خواهد بود و اما انچه مستفاد میشود از کلام شیخین سعیدین شهیدین
در لمعه و شرح ان از انکه لازم است که اتیان بدعای توجه بعد از تکبیرة الاحرام بوده باشد در هر جا که واقع شود
پس هرگاه تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد لازم است اتیان بدعای توجه در انوقت نماید پس ان خلاف
مقتضای حدیث صحیح و کلمات اکثر اصحاب است مخفی نماند که ادعیه ثلثه مذکوره چنین نیست که شرط استحباب
تکبیرات مذکوره باشد بلکه با عدم ادعیه نیز استحباب تکبیرات ثابت است بان نحو که مجموع تکبیرات را متوالی
بگوید بلکه اقتصار به پنج تکبیر بلکه به سه تکبیر نیز وارد است پس این اقسام متفاوت المراتب است افضل از همه
اتیان بتکبیرات است با ادعیه مذکوره بنحو مذکور پست تر از ان اتیان بهمه تکبیرات است و لا و با عدم دعا بعد از
ان اقتصار به پنج تکبیر است که از جمله انها تکبیرة الاحرام بوده باشد بعد از ان اقتصار به سه تکبیر است دو مستحب و یک
واجب که اهست اقتصار بهمان تکبیرة الاحرام میشود بترک شش تکبیر مستحب و اما کیفیت اتیان بتکبیرات
از حیثیت جهر و اخفات پس اگر ماموم بوده باشد اولی در حق او انست که اخفات در همه انها نموده باشد
خصوصا در صورتیکه صوت او را امام بشنود و اگر امام بوده باشد اولی در حق او اخفات در شش تکبیر مستحب است
و جهر در تکبیرة الاحرام خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی شاید حکمت در این ان بوده باشد که جهر در ان
شود در حق ماموین که امام داخل در نماز شده و اما منفرد پس دور نیست که مخیر بوده باشد در میان جهر
و اخفات اگرچه ممکن است تفرقه شود در نماز جهری و اخفاتی پس حکم باستحباب اجهار بتکبیرات شود
در نماز جهری و باستحباب اخفات در نماز اخفاتی بدانکه از جمله ادعیه وارده قبل از تکبیرات الاحرام اینست
یا محسن قد اتاک المسیء وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء وانت المحسن وانا المسیء فبحق محمد وال

محمد صل علی محمد وال محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی و کفعمی زیاد کرده است بعد از تعلم منی یا ذا الجلال والاکرام
بدانکه مقتضای حدیثی که مستند این دعا است اینست که این دعا قبل از تکبیرة الاحرام خوانده شود با تکبیرات
ست بوده باشد یا نه در تقدیر اول قصد تکبیرة الاحرام در تکبیره اخیره نماید یا در اولی یا در غیر انها بنابراین
پس انچه مرحوم شهید در ذکری فرموده که مورد این دعا بعد از تکبیره سادسه است محل مؤاخذه است **مبحث دوم** در بیان
اینکه این تکبیرات افتتاحیه اختصاص دارد بفرایض یومیه یا خیر بدانکه اختلاف کرده اند فقهاء قدس الله نفوس ارواحهم
در این مسئله بشش قول اول انست که تکبیرات مذکوره مختص است بفرایض یومیه این قول را ابن ادریس در سرائر نسبت
داده است ببعض اصحاب بنابراین قول اتیان باین تکبیرات در غیر فرایض یومیه جایز نخواهد بود اگرچه در صلوات موظف
بوده باشد دوم اختصاص انهاست بمطلق فرایض پس اتیان بانها در مطلق فرایض مستحب است اگرچه غیر یومیه بوده
باشد لکن در نوافل جایز نخواهد بود اگرچه نوافل یومیه بوده باشد و این قول حکایت شده از مرحوم سید مرتضی ره در
بعضی از افادات ایشان سیم اختصاص انهاست بشش موضع اول از هر فریضه و اول رکعت از رکعتین اولیین
از نافله زوال و اول رکعت از رکعتین اولیین از نافله مغرب و اول رکعت از رکعتین اولیین از نماز شب و مفرده
وتر و اول رکعت از نماز احرام و این قول حکایت شده از شیخ بزرگوار علی بن بابویه والد صدوق نور الله تعالی
ضریحهما چهارم استحباب انهاست در مواضع مذکوره بعلاوه رکعت اول از نماز وتیره و این قول مرحوم
شیخ طوسی است در مبسوط و نهایه و مرحوم علامه است در جمله از کتب ایشان پنجم مثل چهارم است لکن در
استحباب تکبیرات در نماز احرام ابن جنید نماز شفع را ذکر کرده و این قول سلار بن عبد العزیز است در مراسم
ششم قول باستحباب انهاست در جمیع صلوات فریضه بوده باشد یا نافله و این قول مختار شیخ مفید و محقق و علامه
در مختلف و مرحوم شیخ شهید در ذکری و دروس و بیان و جماعت از محققین متاخرین علما این قول بعید است
مبحث سیم در بیان بطلان نماز است بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال
بان موجب بطلان نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا اتفاقی در این باب نمیباشد مابین انکه اخلال بنفس ان
بوده باشد یا بجزء ان یا بامر معتبر در ان و اخلال بجزء اعم است از انکه احد جزئین تکبیر بوده باشد یا بعض
اجزاء هر یک از جزئین خواه تبدیل بوده باشد یا باسقاط بنابراین هرگاه اتیان بلفظ جلاله نماید بدون خبر
یا بعکس ان اگرچه در هر دو صورت محذوف منوی او بوده باشد نماز باطل خواهد بود و همچنین در صورت تبدیل
خواه تبدیل جلاله نماید باسم دیگر از اسماء الحسنی جل شانه مثل انکه بگوید الرحمن اکبر او الخالق اکبر و هکذا یا تبدیل
اسم تفضیل نماید بمشابه ان مثل انکه بگوید الله اعظم و نحوه یا تبدیل هر دو نماید مثل الرحمن اعظم یا تبدیل اجزاء
هر یک از جزئین که بوده باشد نماید از این قبیل است اداء حرفی را از مخرج حرف دیگر نمودن مثل اداء همزه از مخرج

عین

عین یا اداء حاء از مخرج هاء و هکذا در جمیع صور نماز باطل خواهد بود و همچنین است حال در صورت زیادتی خواه زیادتی
کلمه بوده باشد یا مطابق واقع از قبیل تعظیم الهی جل شانه مثل انکه الله جل شانه اکبر او الله الافضل اکبر او الله اکبر من ان
یوصف او الله اکبر من کل شیء یا بنحو دیگر و در جمیع صور نماز حکم ببطلان است و اما زیادتی حرف پس میگوییم ان
زیادتی یا بسبب اشباع حرکات حرفی است یا غیر ان مثل انکه بعد از همزه جلاله همزه مثلا زیاد کند مثل انکه
بگوید االله اکبر و نحوه در اینصورت نیز بطلان نماز محل تامل نیست و اما هرگاه زیادتی حرف بسبب اشباع
حرکت بوده باشد پس این محل خلاف مابین فقهاست تنقیح مقام مقتضی اینست که تحقیق مسئله شود بنحوی که شامل
ما نحن فیه و غیره شود پس میگوییم حرفی که اشباع حرکت او میشود یا ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب پس در این دو مقام
مقام اول در حکم اشباع ضمیر غایب است میگوییم این بچهار صورت میشود نظر بانکه ماقبل ان ضمیر غایب یا ساکن
است یا متحرک در صورت حرکت حرکت ان یا ضم است یا فتح است یا کسر در صورتیکه ماقبل ان ضمیر ساکن بوده
باشد اشباع حرکت ان ضمیر بنحویکه مولد حرف بوده باشد جایز نیست مثل علیه و عنه و منه و قوله فلا تموه فعقروها
بر خلاف انکه هرگاه ماقبل ان ضمیر غایب مکسور بوده باشد در اینصورت اشباع حرکت ان ضمیر بحدیکه مولد حرف بوده
باشد لازم است مثل بحول الله وقوته سبحان ربی العظیم وبحمده وسبحان ربی الاعلی وبحمده وتقبل شفاعته فی امته
و امثال اینها در اینصورت اگر وقف نماید مشخص است حاجت باشباع حرکت نیست و اما غیر حالت وقف اشباع
ان لازم است و اما هرگاه ماقبل ان ضمیر مضموم یا مفتوح بوده باشد مثل وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
وقوله تعالی لم یکن له کفوا احد و امثال اینها در اینصورت مشخص است در حال وقف باز اشباع نمیباشد و اما در
حالت وقف ظاهر اینست معروف و معتاد در امثال این مقام اشباع ضم ضمیر است بحدیکه مولد واو شود بنابراین
اجتزاء بکمتر از ان محل اشکال است مقام ثانی در حکم اشباع حرکت غیر ضمیر غایب است و این بر چند قسم منقسم میشود
بجهة انکه ان حرف که اشباع حرکت ان میشود بحدیکه حرف هر سه یا حروف است مقدم بر حروف مد که عبارتست
از الف ماقبل مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم و یاء ساکن ماقبل مکسور یا مقدم بر حروف مد نیست بعبارة اخری
ان حرفیکه میخواهد اشباع حرکت ان نماید بعد از ان یا حرف مد میباشد یا نه اگر بعد از ان حرف حرف مد باشد خالی
از این نیست ان حرف مد یا مکتوب یا مکتوب نیست بلکه ملفوظ است پس این سه قسم میشود اول انست که بعد از ان
حرف حرف مد میباشد لکن حرف مد در خط نیست بلکه همان ملفوظ است در اینصورت اشباع حرکت ان حرف که مقدم
بر حرف مد ملفوظ است بعیب است اگرچه اشباع حرکت ان حرف مولد حرف بوده باشد خواه مولد واو بوده باشد
مثل ن یا مولد الف بوده باشد مثل ص و ق یا مولد یاء بوده باشد مثل م و الم و نحوها مخفی نماند که در اشباع بحدیکه
اصل حرف مد حاصل شود نیست بلکه در علاوه از ان مقال است قسم دوم انست که بعد از ان حرف که اشباع

jabir.abbas@yahoo.com
Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

میشود حکم بصحت علی الکل مخالف عدم جواز وبطلان صلات بهم است ان صورتیکه از اشباع حرکت حاصل شده اگر
چه در محل التقاء موضوع نیست بجهة معنی لکن موجب اندراج کلمه زیادتی بها میشود در صلاة بعضی الفاظ موضوعه
مثل اشباع در فقره اگر بقدر یکه بکبار یا کبار ودر مدّ زاید بسبب اشباع فحش در این مقام اگر چه وضع بجهة معنی
نشده لکن باعث این شده که این لفظ مندرج شود در صلاة بعضی الفاظ موضوعه نظیر اینکه اکبار هم کبرت
بکبر نقاره ودهل بگویند واین نیز برد وقسم میشود بجهة اینکه این معنی بامنوی قاری هست یا نه در صورت
اول خللیکی در فساد ان نیست واما در صورت ثانیه پس محل خلاف ما بین فقهاست محمد در اینجا نیز فساد
علاوت فرق در این باب ما بین اینکه اکتفا بانمایند یا اعاده بروجه صحیح نمایند نیست مکرر صورتی فرض شود
که این اشباع سهو اشده باشد در اینصورت اگر عالم بحرمت حال شد باتمام صلاة فی الکلام وبالجمله
از محل خلاف بیرون نباشد ودر هر دو صورت علی حکم بصحت است بعضی نیز اذکار از انجمله مذکور شد که چهارم از اقسام
خمسه بعد شد پنجم از اقسام مسئلت است که اشباع حرکت نماید بحدیکه از موالد حروف بوده باشد لکن از قبیل
قسم اول بوده باشد واز قبیل قسم ثانی مثل اشباع ضمه دال الحمد لله بحدیکه واو حاصل شود واشباع کسره جار
بحدیکه یاء حاصل شود وغیر اینها حکم بفساد در اینها اگر چه اضعف از بسیاری است لکن ظاهر حکم ببطلان علاوت در
اینصورت باز بلکه معارف نیست ودر حکم بفساد اتمام مذکوره ما بین اینکه نماز بوده باشد یا غیر نماز مثل تلاوت قرآن
کریم بطور تحقق شده باشد بسبب اعاده یا غیر اعاده فی نفسه جای تأمل است ما بین تلاوت قرآن وصلاة ونماز است که
اتیان بهیئت علی مرتبه تلاوت قرآن نمایند اجتزاء بان نمیتوان نمود لکن با خلالیت وتلافی بحدیکه اخلال بترتیب واقع
نشود عمل بصحیح صحیح است واما در نماز پس اگر سهوا چنین علی ایراد صادر شده باشد واز محل قیام نرفته
باشد لازم است تلافی نماید وبا تلافی نماز محکوم بصحت است واگر بعد از انجام نماز بعمل منافی شود تلافی ضرور
نیست بلکه جایز نیست ونماز صحیح است واما اگر عمدا نموده باشد پس ممکن است تفصیل داده شود در اینجا
که این زیادت یا سهو حسب این میشود که زیادتی بها طارع از قرآن وذکر وده عاشور یا نه اگر اول است مثل اکبار که مصداق
هیچیک نیست در اینصورت حکم شود ببطلان نماز واعاده مثر شرع اخراهدبود واگر چنین بوده باشد اگر چه
احتمال بان نماز فاسد خواهد بود لکن هر گاه اعاده نماید بوجه صحیح خواهد بود اشکالی که در این مقام هست اینست
که زیادت در ان واقع شده مصداق قرآن وصلاة هست یا نه اگر هست میباید حکم شود بجواز زیادت فی صحت
نماز نظر بصدق امتثال بنا بر این فرض واگر نیست حکم شود بعدم جواز وفساد نماز پس اعاده مطلقا مثر شرع خواهد
بود والله یمکن ظاهر میشود حکم چنین اشباع مرادکار مستعجله نماز باین نحو که اگر این اشباع موجب قطع
از ذکر بودن نشود نماز باطل خواهد بود واگر منافی نباشد اظهر صحت خواهد بود ومحتمل نیز نماید اظهر مذکور شد در صورت

که اشباع حرکت حرفی نماید که از جمله اذکار ثابته در نماز بوده باشد خواه در قراءة بوده باشد یا از اذکار واجب یا از ذکار
مستحبه واما اگر غیر اینها بوده باشد مثل اکبر در اشباع در نماز بحدیکه از موالد حروف بوده باشد
اشکالی در این هست ظاهر اینست که در صورتیکه چنین نماید باعث بطلان نماز نشود واما اگر ساهیا بوده باشد ظاهر
نیز اینست که موجب بطلان نماز نشود اگر چه موجب سجده سهو شود بدلیل انکه بعد از انکه این مبادله منتفی شد
عود میکنیم بعمومات دلیل ما دام نماز نبود پس میگوئیم بعد از تکبیرة الاحرام هر گاه اشباع نماید بحدیکه موجب فحش عرفی شود
بگوید الله اکبر مثل الله اذن لکم پس اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان نماز نیست وظاهر اینست که همان خلاف نیز
نبوده واما هر گاه این معنی منوی نبوده باشد پس بنا بر این ما نحن فیه ظاهر اینست که در هر دو صورت علاوت رفع الله تعالی
قدره را اینست که موجب بطلان نشود اگر چه در حالت اخیر اولی بوده باشد لکن خالی از اشکال نیست که موجب بطلان نماز
استیناف لازم بوده باشد مگر در صورتیکه سهوا بوده باشد در اینصورت ظاهر اینست که هر گاه اعاده نماید بوجه صحیح نماز
صحیح بوده باشد واین خلل نماز با بقیه بعد ما ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی که در تکبیرة الاحرام موجب بطلان نماز است
نظر باینکه اگر چه در اول صادر شده تکبیرة الاحرام نبوده است پس تکرار بعد از انجا خواهد بود و در صورت عدم تعرض
کردن استیناف تکبیرة الاحرام متعذر گفت پس چنین قول باینکه قصد منافی عرفی نبود ومنافی مستلزم فساد است پس
نماز کلام است در صورت سهو هم نمیتوان گفت پس اگر اتیان باعاده تکبیر بوجه صحیح کنایه میکند لکن این تفرقه بنا
بر عرفیت نیت ظاهر است واما بنا بر تحقیق کردیت عدم خارج از علاقت ومعروفیت علی صحت است والکلفة فیه
نیت بعضی داعی بر اتیان بعمل غیر جزئی از نماز در هر دو حالت گفته اتیان بتکبیرة الاحرام میشود بلی شرط
هست باعتبار دائم وعدم است که در صورت تعمد اتیان بخلاف صورت سهو واما هر گاه استناد در الفرق بطلان
یعنی الفرق بما بین الکلام وهیئات جلاله را زیاده نماید بضعف اخیر بنا بمسلک حاصل میشود در اینصورت ظاهر اینست که
حکم بفساد ولزوم استیناف نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد چنانچه بعضی فصلا بیان شده واما هر گاه فحش
هاء جلاله را اشباع نماید بحدیکه واو حاصل شود پس این محل اشکالست ظاهر هم چهار مثل مد الله تعالی
نیست ودر علم جواز مثل اشباع هر سه جلاله بحدیکه مالا الله غیر ما یشکون نیست لکن چونکه اضراب الحاقات
تکبیر باشد این ظاهر نیست ومیتوان ادعا قطع نمود بر اینکه عالم لفظ غیر کلمات وخطاب انام از سیاست
پس تا عدم اشتغال بقصد حکم بفساد وعلم حصول استیناف بعلاوه مقتضای قول صلی الله علیه وآله
صلوا کما رأیتمونا نصلی یا ما اشباع فحش را اگر بحدیکه موالد الف بوده باشد پس حکم بفساد در این اظهر است اگر
چه نادر نبوده باشد از مثل این هیئت موضوع باز ادا نموده باشد چنانچه بیان شد وهم چنین است حال
در اشباع فحش هر گاه بحدیکه مذکور شد واحوط ترک الواو وده والتکرر مخفی نماند اگر چه بعضی از کلام در اینجا خارج

ازعدا عتدال شد لکن چونکه بحث مذکوره اهتمامی بود در کلمات اصحاب فرا اهدا منفع نبود بعاونت نماید
الهی جلت عظمته فهم نمود بر بیان لزوم اعتبار قیام است در جمیع اجزاء تکبیرة الاحرام بدلیل انکه لا ثبات بطلان
در صورتیکه ممکن از قیام نبوده باشد اتیان تکبیرة الاحرام نماید در حال قیام پس هر گاه در صورتیکه ممکن از قیام اتیان
بان نماید قاعدا یا در حالت اراده قیام یا شروع نماید تکبیرة الاحرا بنکه است باید تا اگر چه انتهای تکبیرة در حال
ایستاده بوده باشد در جمیع صورت نماز باطل است وجه چنین است هر گاه انتهای تکبیرة در حالت
اگر چه در حال قیام موصوف بوده باشد پس مسئلت متحقق نمیشود بلکه صورت اول است که تکبیرة را در غیر حالت
قیام بعمل آورده خواه حال جلوس بوده باشد یا حال اراده قیام در انتهای آن در حالت قیام که شروع نموده تکبیرة در غیر حالت
قیام لکن ختم شده در حال قیام نموده سیم است که شروع بتکبیرة نموده در حال قیام لکن ختم نشده در حال انتهاء بهیئت رکوع
لکن در حد غیر رکوع مانند مثل کسیکه عامل از قرائت یا تسبیح بعد قرائت شروع نموده بانتهاء بهیئت رکوع چهارم مثل
سیم است لکن در حد رکوع مانند بگوید الله اکبر وبگوید الله اکبر هوی وبگوید الله اکبر رکوع وبگوید بقصد
تکبیرة الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صورت مذکوره نماز باطل است خواه عمدا چنین نموده باشد یا سهوا ظاهر اینست
در جمیع این صور مذکوره خلاف نموده باشد مذکور مانند مرحوم شیخ در اینجا نماز نموده که اگر تکبیرة الاحرام را بگوید بقصد
تکبیر انتتاح وتکبیر رکوع وشروع بان نموده باشد نماز صحیح خواهد بود واگر چه انتهای تکبیر در حال انحناء بهیئت
رکوع بوده باشد لا یقول ضعیف است مخفی نماند فرضا واجب رعایت قیام در حال تکبیرة الاحرام واجبات ثلاثه
جمیع واجبات نماز در ان مثل طهارت از نجاست وخبث واستقبال قبله واستقرار وستر عورت وغیر ذلک بسبب
هر گاه خلل بهریک از انها نماید اگر چه در جزئی از اجزاء تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل خواهد بود محمد تقی مرتضی
بطلان نماز است بسبب زیادت تکبیرة الاحرام بدلیل انکه تکبیرة الاحرام از اجزای رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل میشود
بسبب اخلال بان باطل میشود بسبب زیادت ان خواه عمدا بوده باشد یا سهوا بنا بر این بتکبیرة الاحرام
نماید نمانیا نماز باطل میشود وهر گاه مثالثا اتیان نماید نماز صحیح خواهد بود وهم چنین است حال در هر فرد از ان نماز
صحیح میشود ودر زوج باطل چنانچه شیخ شهید در کتاب دروس تصحیح بان نموده ولکن در اینمقام اینکلام اجما
هست محتاج متوضح است پس میگوئیم توضیح مطلب متوقف است بر گفته شود که سیر تکبیر گفت بقصد دخول
در نماز بقصد دخول در صلوة در حالتی متحقق میشود در اینصورت تکبیر در دیگر بقصد دخول در نماز بگوید یا بفعل
منافی صلوة از ان جمله قطع نماز است بنا بر انکه نیت قطع نماز بطل این صورت تقیید بهم نسازی بیان شد
تکبیر خانیه دخول در نماز محقق میشود پس در اینصورت از عمل کلام خارج خواهد بود وهر گاه با عدم فعل منافی
تشکیک در این نیست که تکبیر خانیه بقصد مذکور عمدا نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا خواه عالم بوده

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

باشد بحکم یا جاهل بنا بر این تکبیر ثالثه که میگوید بقصد دخول در صلوة نظر باینکه نماز اول باطل شد بسبب اتیان بتکبیر
ثانیه پس کویا که داخل در نماز نشده بوده است بنا بر این بتکبیر ثالثه بقصد مذکور دخول در نماز متحقق میشود و از آنچه
مذکور شد حکم تکبیر پنجم و ما بعد ظاهر است و هکذا مشخص شد و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که حاجت نیست باینکه بکوئیم که
تکبیرة الاحرام میباید متصل باشد بنیت پس حکم باینکه با تکبیر ثالثه مثلا دخول در نماز متحقق میشود در صورتی
که با نیت بوده باشد وجه عدم حاجت انست چونکه مفروض انست که هر تکبیری بجهة دخول در نماز است پس انفکاک ان
از نیت محالست لکن اشکالی که در این مقام هست اینست که کسی که تکبیر کفت بقصد دخول در نماز تکبیر دیکر بجهة قصد
بی معنی است مکر در صورت اعراض از قصد اول و فعل منافی یا در حالت ذهول از اول یا در صورتی که معتقد این
بوده باشد که بجهة تکبیر مثلا دخول در نماز متحقق میشود که هر یک از تکبیرات ثلث علت ناقصه بوده باشد بجهة دخول
در نماز بمجموع من حیث المجموع دخول در نماز متحقق شود اول دانسته شد که از محل کلام خارج است بجهة انکه
بعد از اعراض از تکبیر اول و فعل منافی مشخص است دخول در صلوة بتکبیر دوم خواهد بود و ثانی اشکالست بجهة انکه
ممکن است کسی بکوید تکبیر کفتن بقصد اینکه با این تکبیر دخول در نماز متحقق نمیشود منهی عنه خواهد بود پس کلا باطل
خواهد بود بنا بر این بهیچیک دخول در نماز متحقق نخواهد شد بلکه بمجموع من حیث المجموع نیز دخول در نماز متحقق
نخواهد شد نظر باینکه کل شرایط خواهند بود در این معنی که مذکور شد جواب از اینها انست که میکوئیم که هر کاه فرض ثانی
که تکبیر ثانی بقصد دخول در نماز در صورت ذهول از اول کفایت میکند در تصحیح آنچه فرموده اند که در رجوع
بالمال و در رد صحیح خواهد بود **بحث ششم** سابق بیان شد که لازم است در حق کسی که اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه
مینماید تعیین تکبیرة الاحرام نماید مذکور شد تعیین ان بیکی از سه طریق میشود اول انست که قصد نماید که این
تکبیر واجب است دوم انست که قصد نماید که این تکبیرة الاحرام یا تکبیر افتتاح در نماز است سیم انست که قصد نماید
که این تکبیر اولیست که بان دخول در نماز متحقق میشود و بهر یک از اینها ملتزم که بوده باشد کفایت مینماید و در صورت تکبیر
مکلف ناوی این بوده باشد که اتیان نماید مکر تکبیرة الاحرام را همین قصد کفایت مینماید در امتیاز پس حاجت بمیزی
نخواهد بود بنا بر این وصف تکبیر یعنی اولست پس فی الحقیقه بالمال ناوی لیست که این تکبیرة الاحرام است مثلا
پس نیت تکبیرة الاحرام بودن یا تکبیر واجب بودن مثلا لازم است کلامی که در این مقام هست اینست که ایا در نیت
انفراد نیز لازم است بنا بر این هر کاه قصد فرادی نماید مثل اینکه نیت نماید که این تکبیر چنانچه تکبیرة الاحرام است
تکبیر رکوع نیز بوده باشد الکن در حق ماموم مسبوق مثل اینکه درک امام نموده در رکوع اتیان بتکبیر واحد نمود
بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیرة الرکوع صحیح نخواهد بود یا نیست مثل این فرادی مضر نخواهد بود و تنقیح مقام مقتضی
اینست که کفته شود در اینجا دو مقام است اول انست که نیت فرادی نماید باین نحو که این تکبیر چنانچه مصداق

تکبیرة

تکبیرة الاحرام است مصداق تکبیرة الرکوع نیز بوده باشد و این بعلاوه تشکیک در تداخل مسئله اینست که شئ واحد
شخصی بهمان تشخص که دارد مصداق از برای واجب و مستحب هر دو بوده باشد و این مسئله باجتماع ضدین است اختلاف
حیثیت با وحدت نحو وجود ممیز نخواهد بود مقام ثانی انست که نیت این نماید که این تکبیره تکبیرة الاحرام بوده باشد
لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل تداخل اغسال مستحبه و غسل واجب باین معنی که غسل واجب مجزی از اغسال مستحبه
بوده باشد کرفی الحقیقه ماجور و مثاب از هر دو باشد در اینمقام این مطلب را مضایقه نداریم نظر بدعوی اجماع در خلاف
و روایة معویة بن شریح و فتوای جماعتی از علماء اصحاب **بحث هفتم** در بیان رجحان رفع یدین است در حال تکبیرة
الاحرام بلکه جمیع تکبیرات نماز بلکه مستحب اینست چنانچه سابق اشاره بان شد که دو دست را در حال ضم جمیع
انکشتان حتی دو انکشت بزرک در حال تکبیر بلند نموده تشکیکی در این نیست کلامی که هست در کیفیت رفع یدین
و در تحدید ان است اما کیفیت رفع یدین پس اختلاف کرده اند در این قدما پس قول مشهور و مختار انست که ابتدا
در رفع یدین در حال ابتداء بتکبیر بوده باشد و انتهای ان در رفع انتها و اتمام تکبیر پس شروع بپائین اوردن دستها
بعد از فراغ از تکبیر خواهد بود قول دوم انست که اتیان بتکبیرات بعد از رفع یدین مینماید باین نحو که اول دستها را بلند
مینماید اتیان بتکبیر مینماید در حال بلند داشتن بعد از فراغ از تکبیر دستها را پائین می اورد قول سیم انست که اول دستها را
بلند میکند و اتیان بتکبیر مینماید در حال پائین اوردن دستها مختار ما بین اقوال قول اول است ظاهر اینست تفاوتی
در این کیفیت ما بین تکبیرة الاحرام و سایر تکبیرات نماز نیست پس در جمیع انها خواه تکبیرات افتتاحیه بوده باشد
یا تکبیر رکوع یا تکبیرات سجود و رفع یدین بنحوی که مذکور شد مستحب است ظاهر اینست تادیه سنت میشود برفع یدین
در حال تکبیر بهر نحو که بوده باشد لکن کیفیت مذکوره افضل افراد میباشد اما تحدید رفع یدین که چه مقدار باید رفع
نماید پس بعد از این بیان خواهد شد **بحث هشتم** در بیان اهم امور است در این مقام امری که اهم از همه است بلکه اهم امور
در اهتمام دانستن معنی تکبیر و ملاحظه شدن باشد در حال تکبیر و عمل بمقتضای ان نمودن است پس در اجمال
میکوئیم معلوم است که لفظ اکبر بمقتضای وضع لغوی صیغه تفضیل است و در تقدیر مفضل علیه در نقل
شده که یعنی من کل شئ الله اکبر من کل شئ خداوند عالم جل جلاله بزرکتر است از هر چیزی دوم ان است که
یعنی الله اکبر و اجل من ان یوصف خداوند عالم عز شانه اجل از انست که وصف و احصی توان کرد او را بسیار
جلال و عظمت ان نماید تفسیر ثانی را شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از مفضل تا اخر اخبار جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده بعد از انکه انحضرت رد تفسیر اول فرموده مختار تفسیر ثانی است
و تفسیر اول مناسب نیست اگرچه اوفق بوضع لغوی است بیان عدم مناسبت ان اینست که ما سوای حق جل شانه
هر چه هست که مخلوق خداوند عالم و اضعف عبید ان قادر مطلق است پس این تفسیر که عبارت از الله اکبر

من کل شئ بوده باشد مناسب نیست زیرا قبل از خلقت اشیاء و بعد اما قبل از خلقت انها پس در انوقت چیزی نبوده
که توان کفت که اکبر بر خلاق عالم جل جلاله نسبت بانها است و اما بعد از خلقت پس مشخص است که تمام مخلوقات
که بحضرت الثقات حضرت جهان افرین مخلوق شده اول ضعیف خالق سموات و ارضین است بعد از انکه کسی معرفت
بعلو و کمال خالق بقدر مقدور بهم رساند و عالم بدانکه قصور مخلوق کرده باشد و دانست که اصل وجود و قابلیت
کمالات انها رشحه از رشحات فیض ان فیاض مطلق است و اینکه هیچ نسبت ما بین طرفین نیست مکر نسبت کمال لیاقت
که منتهای مرتبه کمال و غایة مرتبه جلالت و مخلوقیت که غایة مرتبه ذلت و منتهای مرتبه دنائت است پس اظهار
با خالق با وجود این اطلاع در مقام تعظیم و تجلیل چنین خالق جلیل که بکوید خداوند عالم بزرکتر از همه مخلوقین
خود است بسیار بسیار کلام بیجاست بلکه رکیک و واهی است بخلاف معنی ثانی که بسیار معنی عالی و متین و مناسب
در مقام تعظیم و تجلیل است بعد از انکه معنی کلام را فهمید مناسب اینست که در انوقت متذکر این معنی که غایة عظمت
محبوب است شده بمقتضای ان مصحوب خضوع و خشوع ظاهری و باطنی کشته اثار عبادت و بندکی از او ظاهر
کردد ظاهر اینست که حکمت در اختیار این لفظ کریم در این مقام عظیم بجهة تنبیه و تذکر بر این مطلب قویم بوده باشد
هدانا الله تعالی بفضله و کرمه الی الصراط المستقیم و ثبتنا بالقول الثابت و النهج القویم بحق الحاملین خلیفته
واله الطاهرین الاکرمین **چهارم از واجبات نماز قرائت** و در ان چند بحث است **اول** بدانکه وجوب قراءة در نماز
بر دو قسم است عینی و تخییری اما وجوب عینی پس در هر دو رکعت از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر
و عصر و عشاء سفری و نماز کسوف و خسوف و زلزله و نحو انها و نماز جمعه و عیدین و هم چنین در هر دو رکعت
از اولیین نماز چهار رکعتی و سه رکعتی باین نحو که متعین است قرائت حمد در انها بالاتفاق و اما وجوب تخییری پس
در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی نظر باینکه مکلف مخیر است در انها ما بین قراءة
حمد و تسبیحات اربع چنانچه بیان شد محقق نماند که چنانچه متعین است قراءة فاتحة الکتاب در نماز های واجبه همچنین
متعین است در صلوات مندوبه پس هیئت نماز مطلقا اگرچه نافله بوده باشد در حال عدم منعقد نمیشود مکر بقراءة فاتحة
الکتاب و اما نماز میت که خالی از حمد است پس ان حقیقة نماز نیست و اطلاق نماز بر ان مجاز است و مرحوم علامه
مخالفت فرموده در نماز سنتی و قائل شده بعدم اعتبار سوره حمد در ان پس بنا بر فرموده ایشان امتثال
از نماز سنتی حاصل میشود بچهار صورت اول با قراءة حمد و سوره دوم با اخلال بهردو سیم با قراءة حمد و
اخلال بسوره چهارم عکس انست و اول الکل اقسام است چنانچه ثانی اخص انهاست و ثالث اولی است نسبت
باول و اکمل است نسبت بباقی چنانچه رابع اخص است نسبت بثانی و اولی است نسبت بباقی و اما بنا
بر مختار امتثال ممکن نیست مکر بدو صورت اتیان نافله با قراءة حمد و سوره یا اقتصار بحمد تنها **بحث دوم** در بیان

بطلان

بطلان نماز است با اخلال بقراءة سوره حمد بدانکه هر کاه کسی اخلال کند بقراءة سوره حمد عامدا در نماز از قراءت
که مذکور شد نماز او باطل است قطعا و هم چنین است هر کاه اخلال باید یا بکلمه از ان نماید عمدا یا جهلا بلکه چنین است
حال کر چه اخلال بحرفی از حروف ان نماید و این قبیل است هر کاه تبدیل حرفی از حروف ان نماید بحرفی دیکر
مثل تبدیل حا بها و طا بتا و عین بالف و غین بقاف و ضاد بظاء و هکذا و نماز غالب اشخاص باطل میشود باین سبب
که تبدیل حرفی مینماید بحرف دیکر باعث این نیست مکر مسامحه و مساهله در امر دین که اکتفا میشود در امور نماز بانچه
در حال طفولیت از زنان یا از ملا مکتبی اخذ نموده بسیار اهم امور در حق اباء نسبت باولاد اینست که در اوایل
تعلیم اهتمام نموده بنای تعلیم اطفال را نزد کسی قرار دهند که رعایت این امور نماید که در بدایت امر امر اطفال بنحو
صحیح و مستحکم شود همینکه در بدو امر اطفال معتاد بفساد شدند صعوبت دارد عدول انها از انچه عادت بان
جاری شده و مناسب در این مقام انست که بیان مخارج حروف شود تا اطلاع بان موجب حذر از مفاسد
تبدیل حرف بحرف دیکر شود و قبل از شروع بمقصود مناسب اینست که تفسیر شود بر اقسام دندان انسان بدانکه
دندان انسان بر چهار قسم است اول ثنایا و این چهار دندان پیش است دو در فوق و دو در تحت دوم
رباعیات است بفتح را و تخفیف الیاء المثناة التحتانیه و این نیز چهار دندانست دو در فوق و دو در تحت
در جانب یمین و یسار ثنایا سیم انیاب است و این نیز چهار است در جانب یمین و یسار رباعیات دو در فوق
و دو در تحت و این دوازده دندانست که دیه هر یک در شریعت مطهره پنجاه مثقال شرعی از طلا است که هر مثقالی
هجده نخود باشد پس دیه هر یک از این دندانها پنجاه اشرفی با جاقلو است که مجموع ششصد عدد اشرفی با جاقلو است
چهارم اضراس است و این شانزده دندانست هشت در فوق چهار در جانب یمین انیاب و چهار
در جانب یسار ان و هشت در تحت کذلک و دیه هر یک از اینها در شریعت مطهره بیست و پنج مثقال
شرعی از طلا است که بیست و پنج اشرفی با جاقلو بوده باشد که مجموع چهار صد عدد اشرفی با جاقلو میشود که
مجموع دیه دندانها یکهزار اشرفی با جاقلو است و این اضراس را قسمت نموده اند بضواحك و طواحن
ضواحك چهار دندان است دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار انیاب بقیه را طواحن
کویند بنا بر انچه مذکور شد عدد دندانها بیست و هشت است و کاهست از زمان بلوغ تا بسن سی سال چهار
دندان دیکر بهم میرسد متصل بطواحن دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار بلکه غالب چنین است و این
مسمی است بنواجذ و این از اقسام اضراس شمرده اند بنا بر این اضراس سه قسم خواهد بود ضواحك و طواحن
و نواجذ و لکن در بعض اخبار اطلاق نواجذ بر ضواحك شده بعد از انضمام این چهار به بیست و هشت سی و دو
عدد دندانها سی و دو و لکن دیه در شریعت مطهره مقرر شده در بیست و هشت بنحوی که مذکور شد بعد از انکه

jabir.abbas@yahoo.com
Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

این مطلب متحقق شد میگوئیم حروف منقسم شده بسه قسم حلقی و فمی و شفوی اما حلقی پس شش حرفست همزه وها و عین
وحا و غین وخا و انها را حروف حلقی گویند باعتبار آنکه مخرج انها حلق است مخرج همزه وها اول حلق است بنا
بر آنکه اعتبار اولیت از جانب سینه شود و آخر حلق است بنا بر اینکه اعتبار اولیت از جانب دهن شود و
مخرج عین وحای بی نقطه وسط حلق است و مخرج غین وخای با نقطه آخر حلق است بنا بر اعتبار اولیة
از سینه و اول حلق است بنا بر اعتبار اولیت از جانب دهن واما فمی پس هجده حرفست اول قافست
و مخرج ان آخر زبانست با انچه محاذی انست از بالا دوم کافست مخرج ان بعد از انجا و از مخرج قافست
قریب بان از جانب سر زبان سیم و چهارم و پنجم جیم و شین و یاء دو نقطه در تحت مخرج این سه حرف وسط
لسانست ششم ضاد نقطه دار است مخرج ان طرف لسانست که منضم شود ببعض از ضواحك فوقانی یا ببعضی
از طواحن در فوق خواه از جانب یمین بوده باشد یا از جانب یسار و لکن در جانب یسار اسان تر است هفتم لام است
مخرج ان طرف زبانست که نزدیک سر زبان بوده باشد با انچه محاذی انست بالثه رباعیات و انیاب در جانب فوق
از جانب چپ هشتم نونست مخرج ان سر زبانست بالثه ثنایات در فوق یعنی بیخ دندانهای پیش بالا نهم رای بی نقطه
است مخرج ان بعد از انجا و از مخرج نونست از جانب پائین زبان بجهة مخرج در طرف زبانست که گذارده شود بر بیخ
بعض از ضواحك در جانب بالا دهم و یازدهم و دوازدهم طا و دال بی نقطه و تاء دو نقطه در فوق الی جاعی تصریح
بران نموده اند انست که مخرج این سه حرف سر زبانست با بیخ ثنایای فوقانی لکن انشا باید میل نماید در وقت اداء طا
بسوی حنك اعلی و در وقت اداء تا بسوی لب پائین در وقت اداء دال ما بین این دو ... لکن ظاهر اینست که تفرقه شود
ما بین طا و تا و دال در مخرج خصوصا در وقتیکه طاء جزء کلمه باشد مثل صراط الذین بلی انکه مخرج طا پائین تر از سر زبان
بوده باشد با قریب بمخرج شین با انچه محاذی اوست از حنك بالا سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ظاء با نقطه و ذال با نقطه
وثاء سه نقطه است و مخرج این سه حرف سر زبانست با سر ثنایای فوقانی شانزدهم صاد بی نقطه هفدهم سین بی نقطه
هجدهم زای نقطه دار است اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف بعضی گفته اند مخرج اینها میان زبانست با طرف ثنایا
و قلون و مذکور در جمله از رسایل مؤلفه در علم قرائت اینست که مخرج اینها سر زبانست با زیر ثنایای تحتانی و ابن
حاجب تصریح نموده که مخرج اینها طرف زبانست با خود ثنایا ظاهر اینست که انچه مستفاد از ظاهر این اقوال الثلثه شود
هیچیك صحیح نبوده باشد بلکه حق اینست که مخرج صاد پائین تر از سر زبانست با انچه الیه لثه ثنایای بالا اگر اول کلام
بوده باشد و قول ابن حاجب که مخرج اینها طرف لسانست با خود ثنایا دور نیست که اشتباه شده باشد به تلفظ
بنفس این حروف که صاد و سین و زاء بوده باشد و این توهم است بجهة انکه صاد مرکب از سه حرفست ص آ د هر یك
از اینها مخرجی دارد بلکه مراد در این مقام تعیین مخرج انچه مصدر بان سه حرفست و مخرج ان طرف زبان و نفس

ثنایا

ثنایا نیست بلکه مخرج انها بنحویست که مذکور شد و ممکن است توجیه شود کلام ابن حاجب بنحویکه راجع شود بانچه
ذکر شد بانی نحو که مراد از طرف پائین تر از سر زبان بوده باشد و مراد از ثنایا لثه ثنایا بوده باشد که بیخ ثنایا در جوف گوشت
و پوست بوده باشد بنا بر این امر سهل و قول اول اسهل است پس همه راجع میشود بانچه گفته شد و اما مخرج سین و زا
پس ان بالا تر از مخرج صاد است یعنی اقرب بسر زبان پائین دندانهای پیش و بعضی از مؤلفین از اهل سمرقند نقل
مخرج این سه حرف را نوع دیگر نموده بانی نحو که مخرج ص و س و ز تیزی سر زبانست با میان دندانهای پیشین و این
نیز مثل سابق است و اما حروف شفوی پس عدد ان چهار است اول فا مخرج ان وسط لب پائین است با طرف
ثنایای فوقانی دوم واو سیم میم چهارم باء موحده است مخرج این سه حرف میان دو لبست میم از خارج و با از داخل
و واو از میان داخل و خارج بلکه مناسب در این مقام اینست که تعبیر شود بر طریق اصطلاح مخارج حروف میگوئیم تا حال
بدلیلی که در ان تعیین مخارج حروف شده باشد برنخورده ایم بلکه مظنون ما اینست که چنین دلیلی نبوده باشد بلکه مراد
تشخیص ان تتبع و تصفح محاورات و استعمالات فصحاء از اهل لسانست نظر باینکه قران مجید بلغت عرب منزل شده
مشخص است که در ان تغییر و تبدیل در مخارج حروف نشده است پس مخارج حروف بان نحویست که بوده خلاق
عالم جل جلاله فرموده و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و فرموده انا انزلناه قرانا عربیا ظاهر اینست وجه
اختلاف در تعیین مخارج حروف اختلاف در استنباطات هر کس بنحویکه تامل در استنباط افصحی الاستنباط
نموده ثبت نموده بنا بر این ظاهر اینست که رعایت این دقایق که مذکور شد موقوف علیه صحت قرائت نبوده باشد بلکه لازم
همان قدر است که تلاوة شود بنحویکه امتیاز ما بین حروف متحقق شود علاوه بران از محسنات قراءات است قدری
که معتبر در صحت علامت همان قدر است که مذکور شد یعنی تلاوت نماید بنحویکه حروف ممتاز شود از همدیگر و لیقدر کافی هست
موقوف باداء حروف بنحویکه مذکور شد وگاه هست چنین نیست مجملا معتبر در تلفظ حروف انست که در حین
تلفظ هرگاه اهل لسان مطلع شوند گویند این شخص فلان حرف را تلفظ نمود و اگر چنین نباشد محکوم ببطلان
خواهد بود بعد از انکه این مطلب متحقق شد میگوئیم مطلب اینست که اخلال بحرفی از حروف فاتحة الکتاب و همچنین
کلام اذکار واجبه در نماز مثل تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف واحد از هر یك که بوده باشد
علی موجب بطلان نماز است خواه در ان الفرض بوده باشد یا تبدیل حرفی بحرف دیگر یعنی مادامیکه چنانچه نماز باطل میشود
بسبب اخلال بحرف در انچه مذکور شد هم چنین باطل میشود بسبب اخلال بشدتی نظر باینکه اخلال بشدت مستلزم
اخلال بحرفست و اما اخلال بمد پس میگوئیم مد یا متصل است یا منفصل یا غیر هما توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته
شود مد در لغت بمعنی کشیدنست و این مد یا ذاتی حرفست یا عارضی اوست کلام در اول نیست نظر باینکه ان
لازم تلفظ بطبیعت حرفست بلکه کلام در مدیست که نسبت بامر خارج عارض کلمه میشود و ان امر خارج مطلقهم است

یا سکون انچه که همزه سبب میشود انرا مد متصل و منفصل میگویند و سببیت سکون در غیر مد متصل و منفصل است
مثل عارضی و مد سکون لازم مدغم و غیرهما و وجه سببیت همزه از برای مد در متصل و منفصل بجهة سهولت امر
در اداء همزه است از مخرج خود چنانچه وجدان بعد از تامل در تلفظ باولئك و ما انا ظاهر میشود مد متصل
انست که حرف مد و سبب همزه در یك کلمه جمع شوند حرف مد سه تا است الف ماقبل مفتوح و واو ساکن
ماقبل مضموم و یاء ساکن ماقبل مکسور پس هرگاه حرف مد که عبارت از یکی از این سه حرف بوده باشد و سبب مد که
همزه بوده باشد در یك کلمه جمع شوند انرا مد متصل خوانند نظر باتصال حرف مد و سبب ان که همزه بوده باشد مثل
جاء و اولئك و جیء و سوء و مد منفصل انست که حرف مد در کلمه بوده باشد و سبب مد در اول کلمه ثانیه مثل انا انزلنا
و لا اله و قوا انفسکم و فی انفسهم ملخص مقال انکه بعد از حرف مد یا همزه است یا حرف ساکن اگر همزه بوده باشد اقسام که
مد از برای حالت مد متصل یا منفصل مینامند و اگر حرف ساکن باشد این نیز بر دو قسم است نظر باینکه این سکون
یا ذاتی است یا عرضی سکون ذاتی را منقسم بر سه قسم کرده اند اول مد سکون لازم مدغم و ان در جائیست که سبب مد
سکون حرفی بوده باشد که در مثل خود ادغام شده باشد مثل و ما من دابة و اتحاجونی و لا الضالین دوم مد در اوایل
سورهاست مثل الم و یس و ص و ن و الم و المص و کهیعص و حم عسق در بعضی یك مد است و در بعضی دو مد و در
بعضی سه مد تفصیل ان اینست در حم و یس و ص و ن یك مد است در میم حم و سین یس و ص و ن بانی نحو که
یاء ساکن ماقبل مکسور ملفوظی در حم حرف مد است و سکون در میم ملفوظی سبب مد حرف مد و سبب مد همزه و
ملفوظ است نه مکتوب و هم چنین در یس که یاء ساکن ماقبل مکسور ملفوظی حرف مد است و سکون نون ملفوظی
سبب مد و در ص الف ملفوظی حرف مد است و سکون دال ملفوظی سبب مد و در ن واو ساکن ماقبل مضموم
ملفوظی حرف مد و سکون نون ملفوظی سبب مد و الم دو مد است در اول حرف مد الف ملفوظی است و سبب مد
سکون میم ملفوظی و در ثانی حرف مد یاء ساکن ماقبل مکسور ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی است و
در المص سه مد است در اول حرف مد الف ملفوظی است که ظاهر میشود بسبب تلفظ بلام و سبب مد سکون میم ملفوظی
است و در ثانی حرف مد یاء ساکن ماقبل مکسور ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی است و در ثالث حرف
مد الف ماقبل مفتوح ملفوظی است و سبب مد سکون دال ملفوظی است و در کهیعص دو مد است حرف مد
در اول الف ماقبل مفتوح ملفوظی است و سبب مد در ان سکون فاء ملفوظی است و حرف مد در ثانی الف
ماقبل مفتوح ملفوظی که بتوسط تلفظ بصاد ملفوظ است و سبب مد سکون دال ملفوظی است که بتوسط ان
نیز ملفوظ است پس در ها و یاء و عین مد نخواهد بود نظر بانتفاء سبب مد در ها و یاء و انتفاء حرف مد در عین
و در حم عسق سه مد است یکی در میم و دو در سین و ق و در حا و عین مد نیست ... نظر بانتفاء سبب مد در اول

[illegible]

حرف مد و ثانی و این قسم ثانی از مد را یعنی مد در اوایل سور مذکوره را مد فواتح سور و مد حروف هجا و مد سکون
لازم مظهر مینامند قسم سیم از اقسام مذکوره مد ابدال و مد انقلاب گویند و این در جائی است که حرف مد
منقلب از همزه بوده باشد خواه سبب سکون حرف مدغم بوده باشد یا غیر ان مثل الان که در اصل الان بدو همزه بوده همزه
اول حرف استفهام است و همزه ثانی جزء کلمه است نظر باجتماع دو همزه همزه ثانی قلب بالف شد پس حرف مد
در اینجا الف ماقبل مفتوح منقلب از همزه است و سبب مد سکون لام و این قسم از مد در قران در شش موضع واقع
شده دو در سوره انعام اول قوله تعالی ثمانیة ازواج من الضان اثنین و من المعز اثنین قل الذکرین حرم ام الانثیین
اصل الذکرین بود اجتماع همزتین موجب شد که همزه ثانی قلب بالف شد اگر چه نظر بطریقه معهوده در همزه ال
حذفست لکن در اینمقام خصوصیتی که مانع از انست بیان این مطلب انست که هرگاه همزه ال حذف شود باید قراءة
شود قل الذکرین با همزه استفهام این موهم انست که همزه که میباید ساقط شود ثابت شده بل الا باید که قلب
بالف شود تا مشخص شود که همزه موجوده از ادات استفهام است معنی ظاهر ایه شریفه انست که خلق فرموده است
خداوند عالم جل جلاله هشت زوج را منوع بر چند معنی اطلاق میشود یکی انست که زوج چیزی را گویند که با او ملاحظه شود
چیز دیگر از جنس او و هر یك را با ملاحظه دیگری زوج اطلاق کنند در اینجا ظاهرا همین معنی مراد است با اختلاف در
ذکوریت و انوثیت بعد از ان بیان هشت زوج را فرموده من الضان اثنین یعنی از گوسفند دو تا یکی نر و دیگری ماده
و من المعز اثنین یعنی از بز دو تا یکی نر و دیگری ماده قل الذکرین حرم ام الانثیین این و قدر کنایه است یعنی بگو ای
رسول من از این دو صنف را حرام فرموده خلاق عالم جل جلاله یا ماده این دو را استفهام در اینمقام استفهام
انکاری است حاصل معنی انکه هیچیك را حرام ننموده کسیکه مدعی تحریمست کاذب خواهد بود و از اینجا ظاهر
معنای دیگر ظاهر میشود دو موضع دیگر در سوره یونس که فرموده الان و قد کنتم به تستعجلون و الان و قد عصیت
قبل هذا مراد حصر الان مصدر بهمزه استفهام است در دو موضع مذکور از سوره یونس نه مطلق الان
و الان غیر مصدر بهمزه استفهام مکرر است کقوله الان جئت بالحق و قوله تعالی فالان باشروهن و قوله تعالی
الان خفف الله عنکم و قوله الان حصحص الحق و غیر ذلك موضع پنجم در سوره یونس قال الله تعالی
الله اذن ششم در سوره نمل فرموده الله خیر اما یشرکون انچه مذکور شد در اقسام مد بود که سبب مد لازم
حرف بود و اما سبب مد که سکون عارضی بوده باشد در جائیست که اصل الحرف متحرك بوده باشد لکن ساکن
عارض او شود بجهة وقف بران مثل وقف بر اخر کلمه که ماقبل ان حرفی از حروف مد بوده باشد مثل العالمین الرحیم
الدین و نحو اینها و گاه هست این دو قسم مثل مد که سبب ان سکون لازم کلمه بوده باشد و مدی که سبب ان سکون
عارض کلمه بوده باشد باهم جمع میشوند در کلمه واحده مثل و لا الضالین در اینجا مد سکون لازم مدغم و مد عارض

jabir.abbas@yahoo.com
Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

هر دو جمع شده در یدا اول الف مناحرف مد است و سکون لام مدغم سبب مد و در ثانی حرف مد یاء ساکن ما قبل
مکسور است و سبب مد سکون عارض نون بعد از توضیح این مراتب میگوئیم مدعی اینست که آیا رعایت این اقسام
مد با سرها لازم است یا نه پس میگوئیم اما مد منفصل ظاهر اینست که حکم بعدم لزوم رعایت آن در نماز و غیر نماز
اشکالی نداشته باشد نظر بانتفاء مقتضی لزوم و اما مد متصل پس جماعت از اعاظم متاخرین حکم فرموده اند
بلزوم رعایت آن و بطلان نماز بسبب اخلال بآن مثل شیخین سعیدین شهید اول و ثانی بلکه محقق ثانی در تعلیقات
خود بر شرایع دعوی نفی خلاف بر آن نموده بنابراین حکم بجواز اخلال مشکل بلکه ممکن نیست پس رعایت مد متصل
لازم خواهد بود و اما مد سکون لازم مدغم پس رعایت آن نیز لازم است نظر باینکه اخلال بآن موجب اخلال
بتشدید است و سابق بیان شد عدم جواز اخلال بآن و اما مد فواتح سور ظاهر اینست که رعایت آن لازم بوده باشد
و هم چنین است مد ابدال نظر باینکه اخلال بآن موجب اخلال بحرفست لکن قدر لازم همان قدر است که الف منقلب
از همزه تلفظ شود علاوه بر این ظاهر اینست که لازم نبوده باشد و اما مد عارض پس حکم بلزوم آن نمیتوان نمود بلکه
ظاهر اینست که لازم نبوده باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد در بیان اخلال بحرف و مد بود و اما اخلال باعراب و حرکات
پس میگوئیم این بچند قسم متصور میشود اول آنست که مخالف قواعد عربیه و مغیر معنی بوده باشد مثل انعمت بضم تا
تشکیکی در بطلان نماز در اینصورت نیست دوم آنست که مخالف قواعد عربیه بوده باشد لکن مغیر معنی نبوده باشد مثل
الحمد لله بکسر دال الحمد و ضم هاء لله در اینصورت نیز حکم ببطلان بی اشکال است سیم آنست که موافق قواعد
عربیه است لکن مخالف قراءة مشهوره است مثل رب العالمین بنصب یا برفع حکم بعدم جواز اگر چه خالی از اشکال
نیست لکن اجتناب اقرب بسبیل احتیاط است **مبحث سیم** بدانکه سابق اشاره شد بآنکه قراءة فاتحة الکتاب در نماز
گاه هست واجب عینی است و گاه هست واجب تخییری پس میگوئیم واجب تخییری در رکعت ثالثه نماز مغرب و در
رکعتین اخیرتین نماز ظهر و عصر و عشا است نظر باینکه مکلف در اینها مخیر است مابین قراءة سوره حمد و تسبیحات
اربع اشکالی بلکه خلافی در این مقدار نیست خلافی که هست در اینست که آیا این تخییر در حق کسی است که اتیان بقراءة
فاتحة الکتاب در رکعتین اولیین نموده باشد و اما هر گاه قرائت حمد را فراموش کرده باشد در دو رکعت اولیین
در اینصورت تخییر در حق او نیست بلکه معین است قراءة حمد چنانچه مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف این قول اختیار
فرموده و نقل شده از شیخ مفید بآنکه تخییر ثابت است اگر چه قراءة حمد را فراموش کرده باشد مشهور مابین فقها
و مختار در مسئله ثانی است پس تخییر ثابت است مطلقا اگر چه اخلال بحمد نموده باشد در هر یک از رکعتین اولیین
مکلف در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مخیر است مابین قراءة حمد و تسبیحات اربع
هر یک که خواهد اتیان نماید امتثال حاصل است بعد از بیان این مطلب مناسب اینست که بیان شود بر چند امر اول

در هر یک از رکعتین اولیین

آنست

آنست که تخییر در این مقام ثابت است بعنوان اطلاق پس امتثال حاصل میشود بچهار طریق اول باتیان قراءة سوره
مبارکه حمد در هر یک از رکعتین اخیرتین دوم باتیان تسبیحات کذلک سیم اتیان بقراءة حمد در رکعت ثالثه و
بتسبیحات در رکعت رابعه چهارم عکس این ظاهر اینست که امتثال حاصل میشود بهر یک از صور اربع که مذکور شد
دوم آنست که آیا تخییر در این مقام تخییر مابین متساویین است یا تخییر مابین راجح و مرجوح است بدانکه اختلاف است
مابین فقها بهشت قول اول آنست که تسبیح افضل است مطلقا دوم افضلیت قراءة حمد است کذلک سیم
افضلیت قراءة حمد است در حق امام و منفرد چهارم افضلیت قراءة حمد است در حق امام و تسبیح است
در حق ماموم و مساوات است در حق منفرد پنجم افضلیت قراءة حمد است در حق امام و افضلیت تسبیحات است
در حق منفرد ششم قول بمساوات و عدم رجحان احدهما است بر دیگری خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم
یا منفرد هفتم افضلیت قراءة است در حق امام و مساوات است در حق ماموم و منفرد مختار قول اول است
پس تسبیحات افضل است در حق امام و ماموم و منفرد سیم در بیان عدد تسبیحات است کلمات فقها قدس الله
ارواحهم بحسب ظاهر در این مختلف است و حاصل اختلاف راجع میشود بشش قول اول آنست که عدد تسبیحات
دوازده است باین نحو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سه مرتبه اتیان باین اذکار نماید این قول
ظاهر میشود از کلام شیخ در نهایه و اقتصاد و از بعض نسخ فقیه دوم آنست که عدد تسبیحات ده است باین نحو که
همین اذکار را سه مرتبه میخوانند لکن تکبیر را در دو مرتبه اول اسقاط مینمایند این قول مختار شیخ است در جمل
و شیخ مفید است در مقنعه و سلار بن عبد العزیز است در مراسم و سید بن زهره در کتاب غنیه و ابن ادریس
در سرائر سیم آنست که عدد تسبیحات نه است باسقاط تکبیر در هر سه مرتبه و این ظاهر میشود از اکثر نسخ فقیه
و حکایت کرده اند این قول را از حریز بن عبد الله السجستانی چهارم آنست که عدد تسبیحات سه است سبحان الله
و الحمد لله و لا اله الا الله و این قول مرحوم ابی الصلاح است در کافی و اما نسبت قول بچهار را بابی الصلاح چنانچه
صادر شده از مرحوم علامه در مختلف شاید ماخوذ از غیر کافی بوده باشد پنجم قول بجواز اجتزاء بمطلق ذکر است اگر چه
الله اکبر فقط یا الحمد لله یا غیر اینها بوده باشد ششم تعیین چهار تسبیح و عدم وجوب زاید بر آنست و این مشهور مابین
اصحاب و مختار مابین اقوال است باین نحو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر همین قدر واجب است بلی
افضل و مستحب اینست که اتیان باین سه مرتبه نماید دفعه اولی واجب و دو مرتبه بعد مستحب بعد از فراغ از یک مرتبه
یا سه مرتبه مستحب اینست استغفار نماید باین نحو که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه یا بگوید اللهم اغفر لی
ذنوبی بلکه ممکن است که بگوئیم اللهم اغفر لی اولی و انسب است چنانچه وجه آن در مطالع الانوار مبین است چهارم
اختلاف کرده اند فقها در تعیین اخفات در تسبیحات بدل حمد و جواز جهر در آن ابن ادریس در کتاب سرائر تصریح

فرموده بجواز جهر و عدم تعیین اخفات و مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام اختیار این قول فرموده و هم چنین شیخ
ابو العباس در تحریر و موجز و صاحب ذخیره در ذخیره و کفایه و علامه مجلسی در بحار جماعت علمای مذکوره در کتب
مذکوره تصریح فرموده اند بجواز جهر و عدم تعیین اخفات و این ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب تحریر احوط
بل اظهر در مسئله تعیین اخفات و عدم جواز اجهار است و این قول محققین از فقها است و شهید ثانی در شرح ارشاد
و شرح الفیه این قول را نسبت بمشهور داده است و هم چنین شیخ حسین بن عبد الصمد در شرح الفیه پنجم ظاهر
اینست که تخییر مابین سوره مبارکه حمد و تسبیحات اربع قبل از شروع بیکی از این دو است و اما هر گاه شروع بیکی
از این دو نمود ظاهر اینست که آنچه را که شروع نموده در حق او متعین است عدول از آن بدیگری در اینصورت جایز
نخواهد بود چنانچه مرحوم شیخ شهید تصریح باین فرموده در کتاب ذکری نظر باینکه هر گاه عدول نماید از حمد بدیگر
شروع کرده در آن بتسبیحات در این وقت لازم می آید که زاید نموده باشد در واجبات نماز عمدا با عدم دلیلی که دلالت
نماید بر جواز آن پس میگوئیم این زیادتی است در واجبات نماز عمدا پس مبطل نماز خواهد بود نظر بحدیث صحیح که روایت
شده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من زاد فی صلوته فعلیه الاعادة و ادله دال
بر تخییر مابین الامرین قابل معارضه با این نیست چنانچه وجه آن بر متامل ظاهر است بلی هر گاه مقصود مکلف
قبل از شروع بنا بر این بود که تسبیحات اربع بخواند به جهت سوره مبارکه حمد لکن بعد از آن قصد شروع در نماز نمود
لکن در محل تسبیحات غفلتا شروع نمود بحمد در اثنای حمد متذکر شد بحقیقت حال در اینوقت ظاهر اینست که اجزاء
باین حمد که شروع نموده غفلتا نتوان نمود نظر باینکه امتثال باقی بر فرع التعلق نیت است بآن مفروض اینست نیت
این شخص متعلق بتسبیحات بوده بنحوی که اگر کسی از او استفسار مینمود میگفت اتیان بقراءة حمد نخواهم نمود
بنابراین پس اجتزاء بآنچه شروع نموده نمیتوان نمود پس لازم است عدول از آن نماید از این قبیل است جریان
عادت بعنوان استمرار بقرائت تسبیحات نظر باینکه اطراد عادت بمنزله تعلق قصد است بلکه هم چنین است
حال اگر چه متذکر شود بحقیقت حال بعد از فراغ از حمد ما دامیکه داخل در رکوع نشده بوده باشد و هم چنین است
حال اگر مقصود او این بود که سوره مبارکه حمد را تلاوت نموده باشد و غفلتا شروع نمود بتسبیحات اربع بعد از آن
متذکر شد بحقیقت حال در این صورت نیز ظاهر اینست که اجتزاء بآنچه شروع در آن نموده نتوان نمود بلکه لازم است
عدول از آن کلامیکه در این مقام هست اینست که آیا بعد از عدول عود نماید بهمان منوی یا نه بلکه جایز است بعد از
عدول از آنچه شروع نموده بود هم از نیت نموده اتیان بآن نماید ظاهر اینست که جایز بوده باشد نظر باطلاق ادله
تخییر توضیح مقام مقتضی اینست که گفته شود مسئله متصور بچند قسم میشود اول آنست که مکلف در حین نیت
ناوی این بود که در رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مثلا اتیان بتسبیحات نموده باشد و بهمین نیت شروع در نماز نمود

سوره مبارکه

و بعد از

و بعد از بلوغ برکعتین اخیرتین بمقتضای نیت خود اتیان بتسبیحات نمود این احسن اقسام و اسلم آنها است دوم آنست که
مکلف در حین نیت مثلا منوی او تعیین هیچیک از سوره مبارکه حمد یا تسبیحات نشد و شروع در آن نمود این قسم اگر چه
در آن اشکالی میتوان نمود نظر باینکه عمل در حین نیت باید متعین بوده باشد و لازم این فرض آنست که منوی متعین نبوده باشد
نظر باینکه تعیین عمل بتعیین اجزاء مختلفه [illegible] میشود و مفروض در این قسم آنست که تعیین این جزء نشده است
لکن جواب از این آنست که قدر لازم تعیین نماز ظهر یا عصر یا عشا است و این محقق است و اما تعیین احد جزئین
که دلیل شرع دلالت کرده بر اینکه هر یک را که خواهد اتیان میتواند نمود نظر باطلاق دلیل تخییر در حین نیت لازم نیست بلکه
تعیین آن در حین اتیان بآن میشود نظیر اینست کلام در تعیین قصر یا اتمام در اماکن اربعه شریفه چنانچه تحقیق آن در مباحث
نیت مذکور شد بلکه امر در این اشکل است نسبت بمحل کلام قسم سیم آنست که در حین نیت تعیین نمود احد امرین را که در آن
تخییر ثابت بود مثل اینکه در حین نیت نماز قصد او این بود که در رکعت ثالثه مثلا اتیان بتسبیحات نماید لکن بعد از آن رای او
منحرف شد و قبل از بلوغ برکعت ثالثه یا بعد از آن لکن قبل از شروع بتسبیحات میخواهد سوره مبارکه حمد را تلاوت
نماید پس میگوئیم مبنای مسئله دو چیز است اول آنست که نیت متعلقه باحد امور تخییریه آیا معین او میشود اگر چه قبل از
شروع بآن بوده باشد یا نه ظاهر اینست که موجب تعیین نشود نظر باطلاق دلیل تخییر دوم آنست که عمل ذی اجزاء متعدده
هر گاه در حین شروع بآن بعضی از اجزاء آن منوی نشود و لکن در حین بلوغ بمحل آن جزو آن جزء منوی شود بعد از
آن شروع بآن نماید آیا این قدر کفایت میکند در صحت عمل ظاهر اینست که کفایت کند چنانچه در قسم ثانی اشاره بآن شد بنا
بر این پس این قسم صحیح خواهد بود نظیر این مسئله بلکه اصعب از آن اینست کسی در اماکن تخییر که مخیر است در آن مابین
قصر و اتمام در حین نیت هر گاه عازم این شد که قصر یا اتمام نماید و باین نیت شروع بنماز نمود ظاهر اینست که عدول
از قصر باتمام در اول و از اتمام بقصر در ثانی جایز بوده باشد قال العلامة ره فی نهایة الاحکام لو نوی القصر بقی علی التخییر
عملا بالاستصحاب و هم چنین نظیر اینست از راهی مسافری که قصد اقامه نموده به نیت اتمام شروع در نماز ظهر مثلا
نمود بنیت اتمام در رکعت اولی یا رکعت ثانیه رای او منحرف شد از اتمام در این صورت عدول از اتمام بقصر در حق
او متعین است و هم چنین هر گاه بنیت قصر شروع در نماز نمود در رکعت اولی یا رکعت ثانیه جازم شد باینکه
ده روز در فضاء علاوه در آنجا خواهد ماند در اینصورت لازم است که عدول از قصر باتمام نماید نماز او در هر دو صورت
صحیح است با آنکه در اول منوی او نماز تمام بوده نه قصر و در ثانی منوی او نماز قصر بوده نه تمام نیت اتمام در اثنای نماز شده
بعد از نیت اتمام عشره ایام در اثنای نماز **مبحث چهارم** در بیان جزئیت بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه خلافی
مابین علمای شیعه نیست در اینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء سوره فاتحة الکتاب است بلکه آیه از آیات آنست و خلاف
مابین علمای عامه است اگر چه اکثر علمای عامه موافقت کرده اند با علمای شیعه در این باب لکن حکایت کرده اند از جماعت

[illegible]

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ازنقها وضعيفه كما يأتي انه بايتيكه بسم الله الرحمن الرحيم جزء سوره از سوره ديگر نيست مگر سوره برائت كه قول تعالى انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم در اينجا بعضى ايراد كرده اند بر اول سوره حجر بخلاف بسم الله در اوائل سور كه جزء همه سوره نيست وبعضى ديگر گفته اند بعضى از آيات سوره نمل دشمنى دارد بر مواضع ديگر كه كاتب وتالى اتيان نموده بجهة تيمن وتبرك تشكيكى در بطلان اين اقوال نيست واخبار حتى از طرق عامه مستفيض است بر اينكه فاتحة الكتاب هفت آيات اول از هفتاد بسم الله الرحمن الرحيم است وكل حتى نزد همه كه فاتحة الكتاب هفت آيات است كسانى كه بسم الله الرحمن الرحيم را آيت ميدانند بقيه سوره را الى آخر تشهد ميدانند وكسانى كه منكرند كه بسم الله الرحمن الرحيم آيت باشد ميدانند بقيه سوره را الى آخر تشهد وعلم نزد خدا است وهفت غير المغضوب عليهم ولا الضالين است بلا شبهه نيست كه بسم الله الرحمن الرحيم جزء سوره فاتحة الكتاب بلكه جزء جميع سوره قرآنيه ميباشد مگر سوره برائت وخلاف در ميان علماء شيعه نيست مگر آنكه نقل از ابن الجنيد شده كه گويا تا حال نديده بعيد نيست فاتحة الكتاب كه متكرر شده نسبت بسيار سوره قرآنيه ديگر از اينجا نيز قطعى الدلالت بر كلام بسم الله در اين مقام هست اينست كه چون سوره والضحى وألم نشرح يك سوره است وهم چنين سوره فيل ولايلاف يك سوره است وهم چنين سوره والعصر والضحى يك سوره است وهم چنين سوره الم نشرح وسوره الم تر كيف يك سوره است با متعدد بكى ديگر در وسط مثل سوره النمل ظاهر اين است واعاده بسمله در اول الم نشرح با انكار جزء سوره والضحى است وهم چنين اعاده آن در لايلاف با انكار جزء سوره فيل است ظاهر اينست كه وجوبا ان ابرويه باشد چنانكه در الم نشرح از مضمر سوره والضحى مثل ساير سور سر كرده اند وهم چنين رسم عدد آيات از اجزاء قرآن است متابعت علماء وعمليات در سوره مستقله ميدانند بين سبب اعاده بسمله نشده اند وعدات در مصاحف بين آنرا معلوم شده پس اعتماد اين اعاده بسمله در اين دو مقام نيست مثل ساير السور الم نشرح وعدد آيات آن وهم چنين رسم اسم قريش در لايلاف وعدد آيات آن توقيفى نيست كه گفته شود ما كه ملاحظه سور قرآنيه ميكنيم در مصاحف معلوم نشد وقف در سوره وسوره بعد از آن نيست ما بين الم نشرح ولايلاف از حيثيت ثبت اسم آن در سوره وثبت عدد آيات آنها وما بين ساير سور قرآنيه در اين باب يكسان اقتضاى اينست كه ما بين هر اثنان از اين دو سوره مستقل بوده باشد مثل ساير سور قرآنيه چنانچه مذهب عامه بر اينست ولهذا بسمله در جميع سور سوا سوره برائت ثبت نموده اند با انكار جزء سوره بنيست ولهذا ابرا از اجمال آيات ما بين الم نشرح ولايلاف از حيثيت كيفيت مصاحف مزبوره علماء شيعه نيز متداول شده ولكن در اجماعات متحصله در كلمات علماء ما يافت نشده كه والضحى والم نشرح را سوره واحده ميدانند وهم چنين لايلاف را سوره ميفهميم از اثبات در مصاحف بطريق عامه است نسبى الشان واعتماد بر اين اثبات نيست پس فى الحقيقه سوره والضحى عبارت از اينست بسم الله الرحمن الرحيم والضحى الليل الى آخر ما ورد عن تراك وما قيل

والله اعلم

والا فرض عبارات من الاول واسوء بعطيات تيك فرض الدرجات بتيا ما وى وبئس مثوى الظالمين وهذه عاقبة من عالما فاغنى فانا اليتيم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربك فحدث تيك فرض الدرشح لك صدرك ووضعنا عنك وزرك الذى انقض ظهرك والم تر كيف فعل ربك بأصحاب الفيل ولايلاف قريش هكذا في الفيل ولايلاف بنابراين بسمله آن جزء اين دو سوره است همان بسمله متعلق بر القصص تركيب فعل ربك بأصحاب الفيل است بنابراين هركاه كسى بنا ز نرسيده قرائة اين دو سوره نمايد اعاده بسمله نا شامل نميشود بلكه شكايت

مبحث نهم در وجوب تعلم فاتحة الكتاب بدانكه هركاه كسى هيچ نداند فاتحة الكتاب را يا خوب نداند بلا اشكال واجبست بر او تعلم ان بتمكن واين تعلم كاهست واجب عينى خواهد بود بتاخير ان اگر خواهد بود واين در صورتيست كه در اين وقت ممكن از تعلم هست وبتاخير علم است بعدم تمكن ازان بلكه علم بر تمكن ازان نيست وكاهست واجب تخييرى است مثل كسيكه متمكن است از اتيان نماز بجماعت در وقت معين بعينه كه متمكن است از تعلم در اين حالت ممكن است بگويم كه تعلم فاتحة الكتاب در اين وقت بر اين شخص فورا مطلوب نبود بقيدا لكن در صورتيكه تا حال در وقت بقيدا متمكن ازان نباشد بعد بجاى شكا ليكه در اينجا ميتوان فورا لياخت كه علم متمكن از اتيان نماز در جماعت بسيار شكلات نظر بقيام احتمالات متكثره از جمله احتمال دائر اگر بفصل نماز نبود بقيدا بتاخير نماز در حق امام حادث ميشود مثل حدوث حدث در اثناى نماز با تمام شروع بنماز نمايد باعتقاد طهارت در اثناى نماز فساد اعتقاد او بر خود امام ظاهر شود يا موت در حق او امتداد يابد در اثناى نماز مطلع شود بر فسق امام يا بعض ازاين امور كه مبطل نمازست در حق خود مامور شود در اثناء نماز مجملا چونكه تكليف بنماز در حق او ثابتست علم بتمكن ازان در اثناء نماز در حق جاهل بالاجمال متكثر مشكلاست بنابراين پس موقع از مطلوبيت فورى تعلم خواهد بود لكن ممكن است كه گفته شود كه كاهست

مبحث دهم در اختيار بسيار از مجملا علم علمى حاصل ميشود باتمامى امور مذكوره بنابراين خيرى ظاهر بود در ميان متمكن از تعلم فاتحة وبتيان نماز در جماعت ومناسب بدانيقام تنبيه شود بر چند امر اول انست كه آيا لازم است كه قرائت صبيا از حفظ بوده باشد يا بلكه ميتواند قرائة از حفظ وقرائت از روى مكتوب بتشكيكى بر جواز قرائت از مكتوب در صورت عدم تمكن از حفظ نميباشد وصل ونبى وقف واما در صورت تمكن از حفظ آيا ميتواند قرائت از نوشته قرائت از مكتوب مابين فقها است متاخرين جواز اختيار احتياط اجتناب ازجمع امتست كه هركاه

مبحث يازدهم بنوشته باشد هركاه متعذر بتعلم شود وممكن از ادراك نماز در وقت فضيلت نباشد ظاهر اينست كه اشتغال بتعلم در اين وقت در حق او جايز بوده باشد بلكه لازم است كه اتيان نمايد بصحيح كه مقدور او بوده باشد بلكه در اينصورت ايقاف تفصيلى است كه تغيير اين مناسب بيان اينست كه اين شخص يا اجتماع شرايط تكليف در سه وقت يا ممكن از تعلم بوده وبعد ذالك اخلال بان نموده يا نسيانى وقت يا ممكن نبوده در سه صورت صلوات ممكن است كه گفته شود

نماز مطلوب در اين وقت در حق چنين شخص نماز باطل فاتحة الكتاب با احتمالى بان اخلال در اتيان نماز باعدم فاتحة اشتمالى در حق چنين شخص نخواهد بود وعلم تمكن از تعلم بان بثبوت تكليف باتيان نماز با قرائة در وقت منافى در حق چنين شخص نخواهد بود بلكه احتمال بالاختيار يا تيانى در الاختيار در اختيار ثانيه ظاهر اين است كه اين شخص با بعضى از فاتحة معلوم باشد يا بعضيه عالما بعضيه وجاهلا بعضيه ميشود اول انست كه بعضى از فاتحة معلوم هست ومعلوم نيست مقدار بعضيه عالما بعضيه ميشود دوم انست كه بعضى از فاتحة معلوم هست ومعلوم نيست مقدار بعضيه عالما بعضيه ميشود سوم انست كه هيچ چيز از فاتحة معلوم نباشد در اول ظاهر اينست كه اكتفا بر همان مقدار معلوم از فاتحة نميتواند نمود واتمام قرائت از غير فاتحة بمقدار معلوم از فاتحة بجهة كه معادل فاتحة شود ظاهر اين است كه اكتفا بر همان مقدار معلوم از فاتحة نميتواند نمود بلكه لازم است قرائت قدر زايد از غير فاتحة بمقدار معلوم از فاتحة بقدر فاتحة از قرآن نيز لازم نيست وقوى انست كه هيچ چيز از فاتحة معلوم نباشد لكن مقدار زايد از غير فاتحة معلوم هست خواه مقدار بقدر فاتحة معلوم باشد يا زايد بر اين صورت ظاهر اينست كه عدول بسائر قرآن نتواند نمود بلكه لازم است قرائت قدر زايد از قرآن نمايد واحتياط مقتضى اينست كه با امكان اقتصار باقل از مقدار فاتحة الكتاب بنمايد واتقى انست كه با امكان عدد حروف در مابين رعايت نمايد كه حروف مشتمل بر تشديدات چه تشديد بمنزله دو حرف است در قرآن كه معادل با حرفين وحروف مشدد اينجا بمنزله بسيار مشكلات وتعلم فاتحة چنين مقابل با سهل از اينست سهل انست كه عالم بقرآن ملم نبوده باشد ولكن عالم بذكر بوده باشد در اينصورت اگر چنين اجزاء بمطلق ذكر اجزاء نماز مجزى باشد واجب است لكن احتياط در اينجا نيز بتكبيره تحليل وتسبيح است بمقدار فاتحة چهار مرتبه است كه عالم بذكر ميتواند اتيان نمايد اين فرض نظريه اى بعد كه دارد محتاج بتكلم نيست چه مكلف عالم بالاصول دين واركان واجزاء نماز نبوده بجا وعالم بذكر نبوده باشد بايد مخير باشد ميان اختلاف اقسام اذكار كه اعلم اذكار نماز هست

مبحث ششم در بيان كيفيت قرائة اخرس يعنى كسانى است بلا تفاوت جميع اخرس در قرائة مثل تكبيرة الاحرام وقرائة وذكر ركوع وسجود وتشهد وتسليم در هر جا كه ممكن نباشد قرائة اينها بنحو ثبت ظاهر است واما در حق كسيكه ممكن نيست مثلا اخرس لسانى واجب است كه زبان را در حركت دهد باشد وجوبا كه حركت لسان بجهة اخراج حروف بشود لا بجهة اشتغال بامتحاج ولهذا مخصوص باين مقام نميباشد بلكه اين حركت در بجهة تكبيرة الاحرام است يا بجهة تمامى اجزاء است كه در حين حركت لسان اعتقاد نمايند بقلب خود كه اين حركت لسان بجهة تكبيرة الاحرام است واين مخصوص باين مقام نيست كه در حين حركت لسان اعتقاد نمايند بقلب خود كه اين حركت بجهة تكبيرة الاحرام يا بجهة قرائة يا بجهة غير اينهاست واما اشاره با گفته كه منصوص در حديث است اشاره مانست بجهة مطلب كه عقد قلب بوده باشد بانيكه حركت زبان بجهة قرائت مثلا يا بحمول بظاهر است بان معنى كه اخرس اشاره با گفته نمايد وحركت اشاره از عاقل مستدرى وجود مشار اليه است پس اخرس اشاره با گفته نمايد يعنى چيزيكه صحيح اللسان در اينوقت تلاوت مينمايد يعنى اخرس در حين قرائت خود اشاره با گفته

ينمايد كه اين حركت بجهة تمام چيزيست كه صحيح اللسان در اين وقت تلاوت مينمايد ظاهر اينست كه همان عقد قلب كفايت نكند حاجت باشاره با گفته نبوده باشد

مبحث هفتم در بيان لزوم قرائة سوره حمد واجب است باعمد بلا تفاوت معتبر در صلوات منذوره همان قرائة حمد است واختيار سوره ديگر با حمد لازم نيست كه چه در حال اختيار باشد مكرر بعض صلوات منذوره مخالف بكيفيت مخصوصه موقت شرع مثل نماز جناب سيد الشهداء صلوات الله وسلامه عليه واما نماز اليه الوصيه جناب امير المؤمنين عليه السلام ونماز جناب سيدة النساء صلوات الله وسلامه عليها واما نماز اليها مخصوص است اتيان صلوات مزبوره موقوفست باتيان انها بر وجه مخالفى مزاحم با عمال اختيارى كه بر وجه انها حاصل نميشود كلام در نفسه كه صلوات منذوره در اينها معتبر نيست بلا تفاوت قرائة سوره در انها معتبر نيست بلا تفاوت در كمال انتفاء در صحت بخلاف صلوات مزبوره كه بنا بر متداول مشهور در حال اختيار وسوء چنانچه لازم است قرائة فاتحة الكتاب در اين واجبست قرائة سوره بعد از ان پس ميگوئيم لازم است در هر ركعت از نماز ركعتين اول نماز ظهر وعصر وعشاى سفرى وهم چنين در هر ركعت از ركعتين اول اين نماز سه ركعتى وچهار ركعتى بعد از قرائة سوره مبارك حمد بيان سوره از سور قرآنيه كه مذكور شده تلاوت نمايد واخلال بان بنابراين نيست حكم در صلوات مزبوره حكم صلوات اول مرجوع

سوره در حق او متحقق نبوده باشد در مستحبل در اين بر دو قسم است اول انست كه وصف استحبال بعد از دخول در نماز عارض شده مثل اينكه استيناء بنماز بعد از دخول در صلاة متذكر شد كه با مومن وعده كرده نبوده تا كه بجهة انجام معين نبوده باشد فظهر در همان وقت شروع در نماز نموده ميداند شخص موعود استيناء نكرده است نظر باينكه شروع در نماز نموده شخص غريزى حاضر شده مطلب مرتفع ميشود يا وارد در كمال استحبال واخوان انها در اين صورت ترك قرائة سوره واقتصار بفاتحه در حق او مجزيست دوم انست كه وصف استحبال قبل از شروع در نماز حاصل بوده باشد واين بر دو قسم ميشود اول انست كه هركاه ترك نماز در اين وقت نا بجهة اشتغال باتيان حاجت ان حاجت فوت صلوات در وقت دارد دوم انست كه چنين نبوده باشد ظاهر اينست حكم عبارت از اقتصار بحمد وترك سوره بنبوده باشد در هر دو صورت ثابت بنبوده باشد خصوصا در صورت اول وظاهر اينست اين حكم من باب الرخصه ثابت باين معنى كه ترك قرائة سوره در حق رخيص ودر صورت استحبال بجز ترك ذكر شده جايز بنبوده باشد نا اينكه ترك قرائة سوره در حق معين بنبوده باشد بلكه قرائة سوره نيز جايز خواهد بود بلكه در نيت نسبت بعضى عبارات اصحاب كسى ايد عا نمايد كه قرائة سوره اقرب باحتياط بنبوده باشد بر صورت تعسر يكه ما در مسئله تكليف ثبت ديم در نيت وقت ثابت باين معنى كه وقت وسعت قرائة حمد وسوره هر دو را در اين صورت اختيار

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بحمد فقط و ترک سوره جایز است اینقدر اگرچه فی الجمله مسلم است لکن اجمالی دارد و مطلب بنحویکه باید مشخص نیست توضیح
حال مقتضی اینست که گفته شود این مطلب یا در حق کسی است که مستجمع شرایط تکلیف نبوده مگر در آخر وقت مستجمع
شرایط تکلیف شده و درک نموده از آخر وقت مقداری که کفایت قراءة حمد و سوره هر دو میکند در اینصورت
اقتصار بحمد و ترک سوره جایز است یا لا اما است از استجماع شرایط تکلیف و غیره پس در اینمقام چند
احتمال است اول آنست آنکس مستجمع شرایط تکلیف نبوده مگر در آخر وقت بعد از استجماع شرایط تکلیف از
وقت درک ننموده مگر مقدار یکرکعت کفایت یکرکعت با فاتحه بدون سوره چنانچه کلامیکه در این صورت هست اینست که
آیا این مقدار کفایت میکند در حکم بثبوت تکلیف بنماز در حق چنین شخصی یا نه ظاهر اینست کفایت کند پس لازم آنست
اتیان بیکرکعت نماید با اقتصار در آن و ترک سوره جایز بلکه متعین است دوم مثل اولست مگر اینکه وقت
باقی وسعت بحق چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره دارد آیا در چنین صورت جایز است اقتصار
بحمد تنها نماید تا کل نماز را اتیان در وقت نموده باشد یا نه بلکه لازم است اتیان بسوره نماید نظر بعموم من ادرک
رکعة فی الوقت فقد ادرک الصلوة چه مفروض اینست این شخص متمکن از درک یکرکعت با حمد و سوره هست پس
لازم است اتیان بان نماید علاوه بمقتضی عموم المشابهة لکن ممکن است که گفته شود نظر بعموم و اطلاقات اجماعات
منقوله که در ضیق وقت اقتصار بحمد جایز است ممکن است که گفته شود در محل کلام نیز اقتصار بحمد تجویز بوده
باشد سیم آنست که در اول وقت مستجمع شرایط تکلیف بود لکن نظر باتکال بر سعه وقت تاخیر نمود یا غفلتا تاخیر
اتفاق افتاد و وقتی ملتفت شد ظاهر شد که وقت وسعت قراءة حمد و سوره هر دو را ندارد دور نیست که
حکم در این قسم مثل دو قسم مذکور بوده باشد اگر باقی از وقت کفایت یکرکعت بدون سوره نماید اتیان بنماز با اقتصار
بحمد جایز بلکه متعین لکن در رکعت اولی و اما در رکعت ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قراءة سوره بعد از
حمد لازم است و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید در اینوقت ظاهر اینست اقتصار بحمد
و ترک سوره در هر دو رکعت جایز بوده باشد چهارم آنست که متعمدا تاخیر در نماز نموده تا بحد مذکور در اینصورت
ظاهر اینست که در این تاخیر آثم و اقتصار بحمد تنها و ترک سوره در حق او جایز نبوده باشد در هیچیک از رکعتین
بلکه نماز او در چنین صورت قضاست و تدارک آن با حمد و سوره در رکعتین بعلاوه توبه لازم است چهارم
خلافست و اندراج این بحث مستعجل ظاهر است و حکم آن منفصلا بیان شد پس حاجت ببیان دیگر نیست
بدانکه در غیر صور مذکوره تلاوة سوره بعد از فراغ از قراءة تامه لازمست در هر رکعت از صلوات ثنائیه
و در دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و اینقول مشهور مابین فقها است و بعضی از قدما و
فقها و جماعتی از متاخرین قائل شده اند باستحباب آن و اینقول ضعیف است بحث هشتم در بیان عدم جواز

قراءة

قراءت بعض سور قرآن است در نماز بدانکه جایز نیست قراءة نمودن سوره طویله که وقت بسبب قراءة آن فوت شود و این
مختلف میشود باختلاف طول سوره و قصر آن و باختلاف سعه وقت و خلاف آن کاهست جایز است قراءة سوره
در هنگامیکه شروع در نماز نموده باشد در اول وقت و قراءة آن جایز نیست در صورتیکه شروع در نماز نموده باشد در آخر وقت بجهة
جایز نیست اختیار نمودن سوره که وقت بسبب قراءة آن فوت شود و همچنین جایز نیست قراءة سوره عزایم یعنی
سورهائیکه مشتمل بر آیه ایست که بجهة تلاوة آن سجده بر قاری واجب میشود و این چهار سوره است اول الم تنزیل بتعبیر
جماعتی از علماء مثل شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس بسجده لقمان شاید از بابت تسمیه شی باسم مجاور بوده باشد
دوم سوره فصلت سیم سوره والنجم چهارم سوره علق است بدانکه هر در اینمقام تنبیه بر چند امر است اول آنستکه منع از قراءة
سور عزایم مختص بفرایض است خواه فرایض یومیه بوده باشد یا غیر یومیه مثل نماز کسوف و خسوف و غیر اینها پس منع در صلوات
مندوبه ثابت نیست و اینقول یعنی عدم جواز قراءة سور عزایم در نمازهای واجبی مشهور و معروف مابین فقها است
و دعوی اجماع بر این مستفیض است و مخالف در مسئله از قدماء اصحاب ابن جنید است و شبهه در ضعف اینقول
نیست اگرچه جماعتی از متاخرین میل باینقول نموده اند دوم اینست که چنانچه حرام است قراءة این سوره در صلوات
مفروضه موجب بطلان نماز نیز میشود فرقی در این باب مابین جاهل و عالم نمیباشد در هر دو صورت قاری آثم و نماز
باطل است مگر در مقام تقیه که در آن وقت قراءة این سور جایز و نماز صحیح است سیم آنستکه چنانچه قراءة کل سوره
عزیمه در نماز جایز نیست همچنین است قراءة بعض این سور که خود آیه سجده بوده باشد پس قراءة نفس آیه نیز موجب بطلان
نماز است و اما قراءة بعضی از این سور که غیر آیه سجده بوده باشد پس این متصور بچند صورت میشود اول آنستکه منوی
مکلف قراءة کل سوره سجده باشد نادم شده عدول بسوره دیگر نمود دوم مثل همین است مگر در قصد سوره واجبه
در نماز یعنی بنیت قراءة کل سوره شروع در قراءت سوره نمود لکن نه بقصد قراءة سوره واجبه در نماز ظاهر اینست
که هیچیک از این دو صورت جایز نبوده باشد لکن صورت اولی بعلاوه حرمت موجب بطلان نماز میشود و در ثانی حکم
ببطلان مشکل است احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام سیم آنستکه مقروء بعض سور غیر آیه سجده بوده باشد
چنانچه منوی نیز همان بعض بوده باشد نه بقصد قراءت ثابته در نماز ظاهر اینست که حرجی در این قسم نبوده باشد در هر موضعی
از مواضع نماز که بوده باشد اگرچه در محل قراءت سوره بلکه چهارم مثل سیم است مگر اینکه قراءت بعض آیه از سوره سجده
غیر آیه سجده بقصد قراءة در نماز بوده باشد این قسم جایز نیست بلکه موجب بطلان است چنانچه در مسئله قران مذکور شد
انشاء الله تعالی مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی بود که قراءة سوره عزیمه کلا او بعضا عامدا او جاهلا بوده باشد و اما
هرگاه سهوا بوده باشد این منقسم بچند قسم میشود نظر باینکه تذکر بحقیقت حال یا بعد از دخول در رکوع است یا قبل از
دخول در رکوع و در صورت اخیره یا بعد از فراغ از سوره است یا قبل از فراغ از آن و در صورتیکه قبل از فراغ از سوره

باشد یا بعد از فراغ از آیه سجده است یا در اثنای سجده یا قبل از شروع بآیه سجده و در صورتیکه قبل از شروع بآیه سجده
بوده باشد یا بعد از تجاوز از نصف سوره است یا قبل از آن پس مسئله منقسم میشود باین اقسام مذکوره اول آنست که
متذکر بقراءة سوره عزیمه بعد از دخول در رکوع است شکی در صحت نماز در اینصورت نیست کلامیکه در اینمقام هست
اینست که سجده بر این شخص واجب است یا نه بیانش شد انشاء الله تعالی دوم آنست که متذکر بحقیقت حال شده بعد از فراغ
از سوره لکن قبل از وصول برکوع کلامیکه در اینمقام هست این است که آیا اجتزاء باین سوره مقروه در حق این شخص
جایز هست یا نه بلکه لازم است قراءة سوره دیگر نماید ظاهر اینست که اکتفا بسوره مقروه عزیمه نتواند نمود بلکه لازم است
عود نموده قراءة سوره دیگر نماید نماز او در اینصورت صحیح خواهد بود و حکم سجده مذکور خواهد شد سیم آنست که متذکر
بحقیقت حال شد بعد از فراغ از آیه سجده قبل از اتمام سوره و این در صورتی میشود که سوره مقروه الم تنزیل یا حم
فصلت بوده باشد حکم بعدم جواز اجتزاء در صورت ثانیه مستلزم حکم بعدم جواز اجتزاء در این قسم است بطریق اولی
پس لازم است عدول از این سوره نموده قراءة سوره دیگر نموده نماز را اتمام نماید کلامیکه در این مقام هست حکم سجده آیه
در این اقسام ثلثه مذکوره پس میگوئیم ناسی در این مقام یا ناسی حکم است یعنی میدانست که این چهار سوره مشتمل بر آیه
که موجب سجده است لکن فراموش نمود و فرض میکنیم نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد نظر باینکه ناسی مقصر حکم عامد
و نماز او باطل است یا آنکه مراد از ناسی آنست که غفلت و ذهول شروع نمود بقراءة این سوره خواه ناسی بحکم یعنی که مذکور شد
بوده باشد ظاهر اینست که در هر یک از اقسام ثلثه که بوده باشد سجده بر او واجب بوده باشد لکن بعد از شروع از نماز و اما
هرگاه ناسی حکم باین معنی بوده باشد یعنی میدانست که قراءة سور عزایم در نماز جایز نیست و این معنی را فراموش نموده قراءة
نمود بعد از فراغ از آیه سجده سجده را بعمل آورد بعد از آن متذکر شد خواه بعد از دخول در رکوع بوده باشد یا قبل از دخول
در رکوع ظاهر اینست که نماز او باطل باشد استیناف نماز لازم بوده باشد اگرچه اثم در حق او نمیباشد و اما هرگاه قبل از آن
اتیان بسجود متذکر شود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد از فراغ از نماز نماید و لازم است عدول
از آن سوره بسوره غیر عزیمه نموده نماز را اتمام نماید و در جمیع این صور احتیاطا اعاده نماز است بعد از اتمام
چهارم آنست که متذکر بحقیقت حال در اثناء قراءة سوره لکن قبل از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از تجاوز از آن
در اینصورت بی اشکال عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم است و شکی در صحت نماز نیست پنجم آنست که متذکر
بحقیقت حال بعد از تجاوز از نصف قبل از شروع بقراءت آیه سجده ششم آنست که متذکر شده در اثناء قراءت آیه سجده
لکن قبل از فراغ از آیه در اینصورت نیز ظاهر اینست که عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم و نماز بعد از عدول صحیح
و سجده در صورت اخیره لازم نبوده باشد اگرچه بعد از فراغ از نماز باشد امر چهارم از امور مذکوره آنست که چنانچه قراءة
آیه سجده در نماز واجبی جایز نیست همچنین استماع یعنی گوش دادن آیه سجده نیز در نماز واجبی جایز نیست بلکه موجب

بطلان

بطلان نماز است لکن تصریح بر دو مقاله جماعتی از فقها لزوم ایما است بجهة سجود در اثنای نماز و لزوم سجود است بعد از
فراغ از نماز بنا بر این احتیاط مقتضی اینست که اتمام نماز بهمین نحو نموده بعد از آن اتیان بسجود و نماز را اعاده نماید و اما
سماع آیه سجده یعنی شنیدن بی اختیار پس باکی در آن نیست پنجم آنست که عدم جواز قراءة سوره سجده یا آیه سجده
چنانچه اشاره شد مختص بصلوات مفروضه است پس قراءة کل سوره سجده یا نفس آیه سجده در صلوات
مندوبه جایز است و لکن تاخیر سجده تا فراغ از نماز نافله جایز نیست بلکه لازم است بعد از فراغ از آیه سجده اتیان
بسجود نماید مثل خارج نماز بعد از اتیان بسجده اتمام نافله نماید هرگاه آیه سجده در اواسط سوره باشد مثل
الم تنزیل و حم فصلت بعد از قیام از سجود اکتفا باتمام همان سوره نماید و اما هرگاه آیه سجده در آخر سوره بوده
باشد مثل والنجم و العلق در اینصورت مستحب اینست که بعد از قیام اعاده قراءت حمد نموده بعد از فراغ از آن
داخل در رکوع شود و معلوم است لزوم سجده در اثنای نافله در صورتیست که تلاوة آیه سجده نماید و اما هرگاه
کل سوره را تلاوة نماید مگر آیه سجده را در اینوقت مطلقا حرجی بر او نیست اگرچه در حین شروع عازم تلاوة
کل سوره بوده باشد مخفی نماند که چنانچه واجبست سجده در حق قاری آیه سجده در نماز نافله همچنین واجبست سجود
در حق مستمع در اثنای نماز نافله و اما نسبت بسامع اگرچه واجب نیست لکن رعایة نمودن اقرب باحتیاط است
مبحث نهم در بیان عدم جواز تلفظ بلفظ آمین است در احوال نماز بدانکه مشهور و معروف مابین علماء
شیعه حرمت گفتن آمین است بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد و قول ابن الجنید بکراهت آن شاذ و ضعیف
پس قول بحرمت متعین است بلکه چنانچه حرام است موجب بطلان نماز نیز هست و ظاهر اینست که حرمت آن
اختصاص ندارد ببعد از فراغ از سوره حمد بلکه حرمت آن ثابت است در جمیع احوال نماز کلامیکه در اینمقام هست
اینست که آیا این حکم مختص بصلوات مفروضه است یا در صلوات مندوبه نیز ثابت است ظاهر ثانیست بجهة آنکه تلفظ
باین لفظ در مطلق نمازها جایز نیست خواه بعد از فراغ از حمد بوده باشد یا در حالت دیگر در جمیع احوال مگر در حال
قنوت خواه قنوت در نماز واجبی بوده باشد یا در نماز سنتی ظاهر اینست در قنوت در جمیع نمازها جایز بوده باشد
و جمله از قنوتات مرویه از ائمه طاهرین علیهم السلام مشتمل است بر آن چنانچه مفصلا در مطالع الانوار مبین است پس
منع از گفتن این لفظ در حال قنوت ثابت نیست لکن نظر بتصریح جماعت از علما بحرمت حتی در حال قنوت
احتیاط اجتناب است مبحث دهم در عدم جواز قران میان دو سوره است در نماز واجبی بدانکه قران در اینجا
عبارتست از جمع نمودن میان دو سوره یا یک سوره و بعض سوره دیگر بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد بقصد
اینکه از قراءة مطلوبه در نماز است خلافست مابین فقها در جواز و عدم جواز آن ظاهر اینست جایز نبوده
باشد بلکه موجب بطلان نماز میشود بنا بر این هرگاه کسی شروع بسوره نموده بعد از حمد مشخص شد در اثنای قراءت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یک کلمه از ان سوره فراموش شود در نصوص هر گاه در اثناء نماز چاره ندانند جز انکه سه آیه یا یک آیه بلند مثل آیه الدین و امثال آن را تلاوت نمایند یا عدول بسوره دیگر نمایند بدانچه مشهور است نخواهد بود و هم چنین شروع بسوره نمود غلطا یعنی قبل از انکه تعیین ان سوره نماید اگر چه بعد از فراغ از کل سوره متذکره شد بحقیقت حال در این صورت ظاهر انیست که اجزاء بانین سوره حسبت اند نمود چنانچه بیان خواهد شد بلکه لازم است عدول نموده قراءة سوره دیگر نمایند بعد از تعیین یا همان سوره مقروه را تعیین نموده قراءة نمایند یا سوره دیگر و قرآن در اینمقام نخواهد بود اگر چه بعد از نیت قراءة سوره دیگر یا بدو هم چنین است حال در صورتیکه شروع بسوره نموده قبل از قرائت او زنصف عدول نماید سوره دیگر در صورتیکه عدول از ان سوره جایز بوده باین نیز از جواز قرآن منتفی نیست و اصح ازلیها عدم صدق قرآن قراءة آیات قرآنیه است در نصوص پس مطلقا آیات کلی بدان نیست تحقق نمی گردد عدم جواز قرآن غنی نماز های واجبه است و اما صلوات مندوبه پس بر جواز قرآن در ان محل تامل نیست لکن کلام در رمضان و در حج صیاست ظاهر قلیل سیلات مابین نوافل لیلیه و نهاریه پس اگر نوافل لیلیه بوده باشد جامع مابین دو سوره یا سه سوره در دو رکعت ان فضلاست بخلاف نوافل نهاریه پس جمع در انها اگر چه جایز است لکن جواز ان ندارد بحسب ازدم بدین علة جهر و اخفات بدلکه اقوال ثابته در صلوات بوده تبعیت جهر و اخفات منقسم بسه قسم میشود لازم الجهر و لازم الاخفات و جایز الامرین اما لازم اخفات پس ان در نوافل جهر و سوره است در رکعتین از نماز ضحی و هکذا قضاء مشترک مابین هر امنکه جهر صوت در هیچیک از انها مسموع نشود بخلاف جهر که معتبر در جمیع افراد ان است که جهر صوت مسموع شود بخلاف اخفات پس نسبت مابین مفهومین تباین کلی خواهد بود و هم انست که اعتبار جهر و عدم بعض صلوات و اخفات در بعض دیگر از قرار یکه مذکور شد مشهور و معروف مابین قدما و متاخرین از فقهاست و خلاف در مسئله کما یه شده از ابن الجنید و سید جلیل سید مرتضی که مرجوع بوده اند در رعایت جهر و اخفات بتفصیلیکه مذکور شد از بعض ندیده و جهالت نرخم و الزام بتبادر این هر گاه اخفات نباید در موضع جهر یا بعکس نماز او صحیح است لکن ترک استحباب خواهد بود و اینقول ضعیف است اگر چه جماعتی از متاخرین مثل صاحب مدارک و غیره موافقت ایشان نموده اند پس اعتبار جهر و اخفات در انچه مذکور شد من باب الحتم و الزام است سیم در بیان اختصاص حکم است بحال مذکور شد و اجب جهر در صلوات مذکوره مختص است بحال مرجی نشانا ثابت نیست یعنی لازم نیست بر زنی که جهر نماید در قراءة در نماز صبح و غیره بلکه جایز است مابین جهر و اخفات مذکور صریحا معلوم او بوده باشد اصنی صوت او را عنی شنود در این صورت اخفات در قرائت متعین است ظاهر این است در علم لزوم جهر صلوات جهریه فرقی نباشد مابین انکه امام بوده باشد یا غیر

جان بعد در حق منفرد صحیح ادکار و ادعیه در نماز جهری مثل دعای قنوت نماز صبح و نماز مغرب و عشاء بلکه هم در رکعت ثالثه مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشاء بنا بر اولی و امام و همان اخفات پس در استعاذه است در حق جمیع امام بوده باشد یا مامور یا قراءة در حق او مطلوب بوده باشد یا منفرد و هم چنین است حال در حق منفرد در نماز های اخفاتی در جمیع ادکار و ادعیه مذکوره نوشت که مذکور شد پس راجح در حق منفرد این است که جهر نماید در نماز مغرب و تکبیرة الاحرام و معانی توجه و تکبیرات رکوع و تکبیرات سجود و ذکر در رکوع و سجودین و تشهد و تسلیم و غیرها و اخفات نماید در نماز اخفاتی در جهریها چنانچه راجح در حق امام اینست که جهر نماید در جهریها خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی و اما متساوی الامرین پس در ان نیست که گفته شود لکن مثل تکبیرات ست افتتاحیه در حق منفرد مطلقا اگر چه نماز جهری بوده باشد بلکه هم در این مقام اینست که تنبیه بر جهر داده شود و الا دلالت که جهر از افراد متعدده در ضمن او مندرج است بغالبا نها امتثال حاصل میشود اظهر تبادر ان اینست که فرض شود قراءة بجزی بوده باشد که اگر شخصی با اعتدال قوه سامعه در جهر صوت او را درک جهر صوت نشنود و اخفات بجزی در ضمن او متعدده متحقق میشود و این مرتبه از ان اینست که قراءة بجزی بوده باشد که اسماع بنحو اعتدال قوه سامعه متحقق شود نه غیر و مرتبه دون ان اینست که اسماع چنانچه نسبت بجزو تقارن و توالی متحقق میشود نسبت بغیر ان متحقق شود لکن در جهر صوت و ان در حدی مختلف هست که اسماع نسبت ببعض متحقق میشود و کاهست نسبت ببعض و هکذا قد مشترک مابین هر امنکه جهر صوت در هیچیک از انها مسموع نشود بخلاف جهر که معتبر در جمیع افراد ان است که جهر صوت مسموع شود بخلاف اخفات پس نسبت مابین مفهومین تباین کلی خواهد بود و هم انست که اعتبار جهر و عدم بعض صلوات و اخفات در بعض دیگر از قرار یکه مذکور شد مشهور و معروف مابین قدما و متاخرین از فقهاست و خلاف در مسئله کما یه شده از ابن الجنید و سید جلیل سید مرتضی که مرجوع بوده اند در رعایت جهر و اخفات بتفصیلیکه مذکور شد از بعض ندیده و جهالت نرخم و الزام بتبادر این هر گاه اخفات نباید در موضع جهر یا بعکس نماز او صحیح است لکن ترک استحباب خواهد بود و اینقول ضعیف است اگر چه جماعتی از متاخرین مثل صاحب مدارک و غیره موافقت ایشان نموده اند پس اعتبار جهر و اخفات در انچه مذکور شد من باب الحتم و الزام است سیم در بیان اختصاص حکم است بحال مذکور شد و اجب جهر در صلوات مذکوره مختص است بحال مرجی نشانا ثابت نیست یعنی لازم نیست بر زنی که جهر نماید در قراءة در نماز صبح و غیره بلکه جایز است مابین جهر و اخفات مذکور صریحا معلوم او بوده باشد اصنی صوت او را عنی شنود در این صورت اخفات در قرائت متعین است ظاهر این است در علم لزوم جهر صلوات جهریه فرقی نباشد مابین انکه امام بوده باشد یا غیر

امام پس در صورتیکه هر گاه در اثناء نماز نداند لازم نیست جهر بقراءة بجزی که سماع او در حق مامومین متحقق شود الزم در صورتیکه اخفات در انها لازم است پس ظاهر این است که اجزاء بانین بدلکه در وجوب اخفات در صلوات جهریه و اما اخفات بر زنان در صلوات اخفاتیه بلکه در وجوب اخفات مذکور صریحا اخفات در انها لازم است پس ظاهر این است که لازم بوده باشد بر زنان در صلوات اخفاتیه بلکه مابین مرد و زن در خصوص جهر صلوات کبری لازم است علی ان نماید در قراءة در صلوات مذکوره در بر زن لازم نیست و اما در لزوم رعایت اخفات در قرائت و بدل او در جواب اخفات مذکور شد فرقی مابین رجال و نساء نباشد بنا بر این هر گاه زن جهر در قراءة نماید در نماز ظهر و عصر او بطلان نماز او لازم نیاید اگر چه در بعضی کلمات بوده باشد مخفی نماند که از مذکور شد در جهر بطلان بوده و اما جهر مستحب بتفصیلی که مذکور شد مابین رجال و نساء غیر از انکار در صلوات جهریه پس ظاهر این است انین چنین بوده باشد یعنی مختص برجال بوده باشد پس در حق نساء اینا استحباب ثابت نیست بلکه انتفاء جهر در انها بعد از اولی خواهد بود چهارم در بیان اختلاف فقهاء در حمد بسمله در صلوات اخفاتیه یعنی در جواب اخفات در قراءة در ان موضع متعین بوده باشد یا انکه اختیار جهر و مذکور شد استحباب بسم الله الرحمن الرحیم در صلوات اخفاتیه یعنی که مذکور شد و این اقوال در مسئله و مشهور و مابین فقهاست قول اول استحباب بسمله در رکعتین اولیین و هم مرتبا نسبت در رکعتین اخیرتین و این قول راسید رتضی و ابن ادریس حکایة فرموده اند از بعض اصحاب و در جمله علامه و جمعی از متاخرین جنید بوده باشد محکی نباشد مکی بعدم استحباب در حق غیر امام اگر چه مستلزم علم جواز نیست لکن دلیل کر جمع علامه بر اینقول اقامه فرموده اند مقتضی علم جواز است در حق منفرد جهارم در جهر صلوات و این ظاهر مشهور از ارزم شیخ صدوق در او امر صال و در ابن براج در مختلف بینهم مثل جهارم است لکن در خصوص در رکعتین اولیین از نماز ظهر و عصر و لزوم اخفات در رکعتین اخیرتین ظهرین مثل رکعتین اخیرتین نماز عشاء و رکعت ثالث مغرب اینقوله در جمع ابی الصلاح است در کتاب کافی و مختار و حق در مسئله قول اول است پس مستحب است جهر بسمله غیر نماز صبح و رکعتین اولیین عشائین صبح خواه رکعتین اولیین ظهرین بوده باشد یا در رکعتین اخیرتین ان مثل رکعتین اخیرتین عشاء و رکعت ثالثه مغرب هر گاه قراءة حمد را اختیار نماید خواه در جهر امام بوده باشد یا در جهر منفرد و اما در جهر مامور ظاهر این است که چنین نبوده باشد بلکه مستحب در حق او اخفات بسمله در صورتیکه امام جهر نماید چنانچه در بیان معنی جاهلا ست در بیان ستم بر انکه هر گاه کسی احتمال بدهد که جهر نماید و اخفات نماید باید معنی که جهر نماید در حال اخفات یا اخفات نماید در حال جهر یا مامور باشد یا ساهی اگر چه جاهلا قاصرا بوده باشد یا ناسیا اگر چه جاهلا قاصرا بوده باشد یا نماز او باطل خواهد بود قطعا اگر چه احتمال ابطال

مذکور بوده باشد یا احتمال جاهلا بوده باشد یا این معنی که نمیدانست که رعایت جهر در قراءة نماز جهر لازم بوده یا رعایت اخفات در نماز ظهر لازم بوده و احتمال میدهد که نماز خود را بانکار بوده لکن ساهیا و غافلا چنین نبوده نماز صحیح است خلاصه جاهل عالم شود بعد از خروج از رکوع یا بعد از دخول در رکوع لکن بعد از فراغ از قراءة یا بعد از اتمام قراءة صحیح است ساهی خلاصه شد متذکر شود بحقیقت حال بعد از فراغ از قرائت یا بعد از اتمام قراءة صحیح است اهوال نماز صحیح و سهیلست و ظاهر اینست که چنین بوده باشد که اگر جاهل شود در اثناء یا بعد از اتمام قراءة نموده حکم بصحت نماز است اکتفا بشمار نباید اعاده ما مذکور نیست اگر چه بعد از بطلان کیفیت معتبره در انها بیان نموده باشد و هم بعد از علم یا تذکر بحقیقت حال لازم است که رعایت کیفیت معتبره در انها نماید و اما هر گاه علم بحقیقت حال یا تذکر در اثناء کل یا بعض نموده باشد ظاهر اینست اعاده ما بعض کلمه که قراءة نموده با کیفیت معتبره در انها تمام باشد و هم چنین است حال هر گاه علم یا تذکر در اثناء بعض کلمه یا جمله نموده باشد مثل اینکه صاد الضالین یا جیم سهو بوده لازم است بجهة این سهو در این مسئله حمل خلاف است لکن ظاهر اینست که واجب نبوده باشد یا مستحب کسی که در حق او اخفات بوده باشد لکن استباه در جهر ان نموده باشد مثل اینکه جهر نموده در نماز اخفاتی و اخفات نموده در نماز جهری ظاهر اینست حکم شخص که جاهل نبوده باشد هر گاه عالم شد بحقیقت حال اگر چه بعد از فراغ از نماز بوده باشد یا اعاده لازم است بلکه در رعایت کیفیت معتبره در انها اگر چه عالم شده در اثناء نماز اگر چه قبل از دخول در رکوع بوده باشد انچه مذکور شد لازم است رعایت جهر در قرائت در رکعتین اولیین نماز مغرب و عشاء ظاهر اینست که این حکم شخصی بغیر مامور مسبوق باشد مثل اینکه ملحق شده باشد امام در رکعت ثالث امام کرانیه مامور بوده باشد قرائت بر او لازم است لکن ظاهر اینست که جهر در قراءة در این صورت بر او واجب نبوده بلکه رخصت جهر جایز بوده باشد لکن در حق او تبعیت کرباقی بروصف ایتمام بوده باشد اما هر گاه چنین نبوده باشد مثل اینکه بعد از فراغ از تسلیم امام بوده باشد یا بعد از اتمام نماز او نحو باشد معلوم است که در این حالت رعایت جهر لازم است بحث وازدهم در بیان موالاتست و اجب است رعایت موالات در ایات فاتحة الکتاب و ایات سوره و هم چنین مابین دو سوره و معنی موالات در این مقام اینست کایات و امتوالی بکدیگر تلاوت نماید یعنی در اثنای قراءت ایات هیچ ایه از فاتحه و سوره احداث جزیکه ماحی صدق قراءة حمد یا قراءة سوره باشد نماید و هم چنین مابین حمد و سوره خواه

Presented by: Rana Jabir Abbas

متخلّل از قرآن بوده باشد یا دعا یا ذکر یا سکوت پس هرگاه احداث چنین چیزی نماید اگر عمداً بوده باشد آثم و موجب
بطلان قراءت است مگر مثل سکوت که بجهت عذری بوده باشد مثل اینکه در اثناء قراءت سوره و آیه یا کلمه از آن سوره از
خاطر او محو شده تامّل نماید شاید متذکّر آن معنی شود اتفاق افتاد طولی در این سکوت هم سبیل حکم آن کما هی
صلوة قراءة او کرده باید در اینصورت اگرچه حکم تکلیفی که مستلزم ترتّب اثم بوده باشد منتفی است لکن حکم
وضعی که عبارت از بطلان قراءت بوده باشد ثابت است چنانچه هرگاه اتیان بهریک از قرآن و دعا و ذکر سهواً بوده باشد
ثابت است چنانچه هرگاه اتیان بهریک از قرآن و دعا و ذکر سهواً بوده باشد کلامی که در این مقام هست اینست که هرگاه
هریک از امور مذکوره یکی بوده باشد مخلّ شود بنحویکه موجب اخلال بموالات بعضی که مذکور شده اکتفا بآن قراءة نتوان
نمود نظر باخلال در شرطی که عبارت از موالات بوده باشد کلامی که در این مقام هست اینست که آیا این موجب بطلان
نماز میشود یا نه بلکه همان موجب بطلان قراءة است محل خلاف است اختلاف کرده اند در این و قول مختار
در مسئله آنست که این فعل خارج از حقیقت نماز که در اثناء قراءة متخلّل شده یا ماحی صورت صلوة هست یا نه
اگر اول است موجب بطلان نماز است مطلقاً خواه عمداً بوده باشد یا سهواً و قول بوده باشد یا محض سکوت یا هر دو
و اگر ثانی است یعنی ماحی صورت صلوة نیست هست اگر عمداً بوده باشد ظاهر اینست که استیناف نماز لازم بوده باشد و اگر
سهواً بوده باشد و ریبی نیست که نماز صحیح بوده باشد اکتفا بهمان استیناف قراءة نماید **مطلب سیزدهم** در بیان عدول
از سوره بسوره دیگر است بدانکه سوره که شروع نموده در نماز فریضه یا سوره جحد و توحید است یعنی سوره قل
یا ایها الکافرون و قل هو الله احد یا غیر این دو سوره و در صورتیکه یکی از این دو سوره باشد یا در شب
جمعه است یا در روز جمعه یا در غیر آن و در جمیع تقادیر یا قبل از تجاوز از نصف سوره است یا بعد از آن و
در جمیع تقادیر سوره که شروع نموده قبل از شروع آن سوره یا منوی او بوده یا نه پس مسئله منقسم میشود
باقسام مذکوره مقدم میداریم بیان حکم اقسام را در صورتیکه سوره منوی مکلّف بوده باشد حین شروع در آن
بعد از این بیان میکنیم حکم مسئله را در صورتیکه سوره منوی نبوده باشد انشاء الله پس میگوئیم در اینصورت مسئله
متصوّر بچند صورت میشود اول بیان حکم عدول است از سوره منویه بسوره دیگر بعد از تجاوز از نصف لکن
در غیر روز جمعه در این صورت بی اشکال عدول جایز نیست اگرچه سوره غیر جحد و توحید بوده باشد و سوره که خواهد
عدول نماید سوره موظّفه در آن نماز بوده باشد در عدم جواز عدول در این فرض منکری در جمیع احتمالات مذکوره
تاملی نیست پس لازم است نماز را بهمان سوره که شروع نموده اتمام نماید چنانچه عدول بسوره دیگر جایز نیست هم
چنین عدول از فرض بنفل جایز نیست دوم مثل این است لکن در روز جمعه علم جواز عدول در این صورت نیز
محل تامل نیست کلامی که در این مقام هست اینست که آیا جایز است در اینوقت عدول نماید از نماز فریضه بنماز نافله

والا

و اتمام نماز نماید بنیت نماز نافله بعد از آن اتیان بنماز فریضه نماید بسوره جمعه و منافقین یا خیر این محل خلاف
ما بین فقها است ظاهر اینست که این عدول جایز بلکه مستحب بوده باشد بجهت درک فضیلت نماز با سوره
جمعه و منافقین لکن در صورت نسیان باین معنی شروع نموده در آن نماز بسوره قل هو الله احد یا غفلت
و ذهول از اینکه این روز روز جمعه است یا از استحباب دو سوره در ظهر روز جمعه مثلاً بنا بر این هرگاه
تذکّر اینکه روز جمعه است و سوره جمعه و منافقین در آن مستحب است شروع نمود بسوره قل هو الله احد
در چنین صورت بعد از تجاوز از نصف نه عدول از سوره بسوره دیگر و نه عدول از فرض بنفل هیچیک جایز نیست مخفی
نماند که حکم مذکور که عبارت از جواز عدول از فرض بنفل بوده باشد مختص بنماز روز جمعه است در نماز شب جمعه ثابت نیست
و هم چنین در نماز صبح نیز ثابت نیست کلامی که هست اینست که آیا مختص است بظهر روز جمعه یا ثابت است در نماز جمعه
و عصر روز جمعه بجهت تعمیم ظاهر میشود از مرحوم علامه در تذکره لکن ظاهر اینست که در نماز عصر ثابت نبوده باشد
بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز محل اشکال است پس مختص بنماز ظهر روز جمعه خواهد بود بلی چیزیکه هست اینست
که آیا حکم مزبور مختص است برکعت اولی از نماز ظهر یا در رکعت ثانیه نیز ثابت است خالی از اشکال نیست اگرچه ثبوت
در رکعتین اقرب بصواب است صورت ثالثه در حکم عدول است از سوره جحد و توحید قبل از تجاوز از نصف میگوئیم
این یا در غیر روز جمعه است یا در روز جمعه اگر اول است بی اشکال عدول جایز نیست اگرچه عدول بسوره جمعه
و منافقین بوده باشد و قول بجواز عدول با کراهت چنانچه مرحوم قائل شده بسیار ضعیف است و اگر ثانی است یعنی
در روز جمعه شروع نموده بقرائت سوره توحید یا جحد در نماز و قبل از تجاوز از نصف سوره میخواهد عدول
نماید بسوی آن یا غیر جمعه و منافقین است یا خود جمعه و منافقین بوده باشد اما غیر جمعه و منافقین پس تشکیکی
در عدم جواز عدول بآن نیست و اما اگر بسوره جمعه و منافقین بوده باشد پس عدول جایز است لکن خلاف است
ما بین فقها که آیا این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره جحد یا توحید بوده باشد بیکی از دو سوره مختص است
بصورت نسیان باین معنی که شروع نمود بیکی از دو سوره با غفلت از اینکه این روز جمعه است یا با غفلت
از استحباب قراءة سوره جمعه مثلاً در این نماز یا اعم است شامل صورت نسیان و صورت تعمّد و تذکّر هر دو
میباشد مختار ما بین قولین قول ثانی است پس اگرچه با تذکّر اینکه روز روز جمعه است و قراءة سوره جمعه در
این روز راجح است شروع نمود بقراءة سوره توحید مثلاً میتواند رجوع نمود بسوره جمعه مادامیکه از نصف
تجاوز نکرده باشد مناسب در این مقام تنبیه بر چند امر است اول آنست که این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره
جحد یا توحید بوده باشد بسوره جمعه یا منافقین آیا مختص بنماز جمعه و ظهر روز جمعه است یا ثابت است در نماز
روز جمعه باز کلمات فقها در این مختلف است لکن مختار در مسئله ثبوت حکم است بعنوان اطلاق خواه در نماز

جمعه بوده باشد یا ظهر روز جمعه یا عصر آن بلکه حتی ثبوت آنست در نماز صبح روز جمعه باز پس در هریک از صلوات مذکوره
که بوده باشد ظاهر اینست عدول از هریک از سوره جحد و توحید در صورت علم تجاوز از نصف بسوره جمعه
یا منافقین میتواند نمود دوم آنست که چنانچه در صلوات مذکوره عدول جایز است از سوره جحد و توحید بسوره
جمعه مثلاً هم چنین عدول جایز است از غیر سوره جحد و توحید در صورت علم تجاوز از نصف در صلوات مذکوره
بسوره جمعه یا منافقین بلکه حکم در این مقام ثابت است بطریق اولی بجهة احتمالات در این مقام چهار است اول عدول
از سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین در روز جمعه در صلوات مذکوره دوم عدول از غیر سوره جحد و توحید
بسوره جمعه و منافقین سیم عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره جحد و توحید چهارم عدول از سوره جمعه و منافقین
بسوره غیر جحد و توحید عدول در دو قسم اول اگرچه ثابت است لکن در دو قسم آخر ثابت نیست بلکه قطعی الانتفاء است
سیم عدول بیکی از جحد و توحید ثابت است بسوره جمعه و منافقین در صلوات مذکوره یا عدول از هریک
از سورتین است بهریک از سورتین یا از بعضی است ببعضی توضیح مقام مقتضی اینست که گفته شود احتمالات
در این مقام چهار بلکه پنج است اول عدول از هریک از سورتین است بهریک از سورتین مثل عدول از توحید
بسوره جمعه و هم چنین عدول از توحید بسوره جمعه و عدول از جحد بسوره منافقین سیم عکس آن چهارم
عدول از توحید بسوره جمعه و منافقین و عدول از جحد بیکی از این دو سوره پنجم عکس آنست لکن اینها محض ذکر
احتمالات در مسئله است مختار قسم اول است پس هرگاه شروع نمود بسوره قل هو الله احد جایز است عدول
نماید از آن بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین و هم چنین هرگاه شروع نمود بسوره قل
یا ایها الکافرون جایز است عدول نماید بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین لکن نه بر وجه
الاطلاق بلکه باین نحو عدول نماید در رکعت اولی از توحید یا جحد بسوره جمعه و در رکعت ثانیه از هریک از سورتین که بوده
باشد عدول نماید بسوره منافقین پس عدول از هریک از سورتین که بوده باشد عدول نماید بسوره منافقین پس
عدول از هریک از سورتین که بوده باشد بسوره منافقین در رکعت اولی جایز نیست چنانچه در رکعت ثانیه عدول
از هریک از سورتین که بوده باشد بسوره جمعه جایز نیست صورت رابعه در حکم عدول از غیر سوره جحد و توحید است
از سایر سور قرآنیه قبل از تجاوز از نصف میگوئیم این نیز در روز جمعه است یا غیر روز جمعه اشکالی در جواز
عدول در هر دو حال نیست خصوصاً در روز جمعه بسوره جمعه و منافقین بلی کلامیکه در اینمقام هست اینست
که گفته شود عدول از سوره بسوره دیگر که جایز هست آیا در صورتیست که عدول از غیر موظّف بموظّف بوده
باشد یا ثابت است مطلقاً اگرچه از موظّف بغیر موظّف بوده باشد تنقیح در این مقام مقتضی اینست که گفته شود در این
چهار احتمال است اول عدول از موظّف بموظّف دوم عدول است از غیر موظّف بغیر موظّف سیم عدول است

از غیر

از غیر موظّف بموظّف چهارم عکس آنست تحقیق مقام مقتضی تکلّم است در هریک از این اقسام پس میگوئیم اما
عدول از موظّف بموظّف مثل اینکه فرض میکنیم دو سوره در رکعتی از رکعات موظّف بوده باشد مثل سوره
توحید و سوره جمعه در رکعت اولی از نماز صبح روز جمعه نظر باینکه مستحب است قراءة هریک از سورتین که بوده
باشد در آن پس هرگاه مکلّف شروع نمود بسوره توحید و عدول نمود از آن بسوره جمعه یا شروع نمود بسوره
جمعه بعد از آن عدول نمود از آن بسوره توحید پس در هریک از شقین که بوده باشد عدول است از موظّف بموظّف
اما عدول از غیر موظّف بغیر موظّف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بسوره کوثر و میخواهد عدول نماید
بسوره تکاثر و اما عکس اینکه عبارت از عدول از غیر موظّف بموظّف بوده باشد پس معلوم است بعد از آنکه این
مذکور شد میگوئیم ظاهر اینست که عدول در جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد نظر بعموم صحیح حلبی که فرموده من
افتتح سورة ثم بدا له ان یرجع فی سورة اخری فلا بأس لکن ظاهر اینست در صورتیکه عدول از غیر موظّف بموظّف
بوده باشد بعلاوه جواز عدول در این مقام مستحب بوده باشد پس چنانچه این شخص در این مقام مثاب و ماجور میشود
بجهة قراءة سوره موظّفه هم چنین مثاب و ماجور خواهد بود بجهة نفس عدول در چنین صورت بخلاف آنکه
هرگاه عدول از موظّف بغیر موظّف بوده باشد در این صورت عدول محض جواز و رخصت خواهد بود استحباب
و فضیلتی نخواهد داشت بلکه فی حد ذاته مرجوح است بلی شاید باسباب خارجه راجح شود لکن کلام فی نفسه است
و اما هرگاه عدول از موظّف بموظّف بوده باشد پس در اینمقام حکم برجحان بعنوان اطلاق ممکن نیست که هست موظّفین
متساویند در فضیلت و گاهست مختلفند و در صورت اختلاف گاهست معدول الیه راجح است از معدول
منه و گاهست بعکس این است مخفی نماند آنچه مذکور شد از اول تا در اینمقام در صورتی بود که سوره معدول عنها
منوی مکلّف بوده در وقت شروع در قرائت آن و اما هرگاه فرض شود که سوره در وقت شروع منوی مکلّف
نبود بلکه غفلة شروع نموده ظاهر اینست که در اینوقت آن سوره از محل کلام خارج بوده باشد بلکه عدول
از آن سوره لازم است باین معنی که اجتزاء بقرائت چنین سوره نمیتواند نمود اگرچه متذکّر شود بعد از فراغ
از سوره لکن قبل از دخول در رکوع تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود مکلّف قبل از شروع در سوره یا
سوره معینه منوی او بود یا نه در صورت اول سوره که شروع نموده یا عین همان سوره منویه است یا غیر
آنست قسم اول همان بود که مذکور شد مفصلاً باین نحو که بعد از تجاوز از نصف عدول از آن سوره بسوره
دیگر مطلقاً جایز نیست و اگر قبل از آن باشد گاهست عدول جایز و گاهست جایز نیست و در صورت جواز
گاهست راجح است و گاهست راجح نیست و اما قسم ثانی یعنی سوره مقروه مغایر با سوره منویه او بوده
در این قسم اگر متذکر شد بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع نماز صحیح لکن نه بجهة اتکال و اعتماد بآن سوره مقروه

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

بوده باشد بلکه بعضه کما مر الی آخره منقضی شده مثل کسیکه اخلال بسوره نموده سهواً و متذکر بآن شده بعد از رکوع و اما هرگاه متذکر بحقیقت حال شد قبل از رکوع خواه بعد از یا در قرائة سوره بوده باشد یا بعد از تمام آن ظاهر اینست که اعتماد باین قرائت نمیتوانند نمود پس لازم است که عود نموده قرائة همان سوره نماید و بعد از قصد آن باز قرائة همان سوره منویه سابقه نموده یا سوره مغایر با هر دو سوره مجزا در اینصورت این شخص مخیر خواهد بود میان سر جز اول آنست که عود نموده قرائة همان سوره مقرره نماید بعد از قصد آن دویم آنست که قرائة همان سوره منویه نماید ثالث آنست که قصد سوره نماید که مغایر با هر دو سوره باشد لکن کاهست قرائت همان سوره منویه راجح بلکه متعین است چنانچه بیان خواهد شد کلاً میکه در این مقام هشت ثابت در اعاده بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه اعاده بسمله در مسئله سابقه که عبارت از عدول از سوره بسوره دیگر بوده ثابت پس اعاده بسم الله در چنین اراده سوره معدول الیها لازم و متعین است بلکه محل تامل نیست و اما در این مسئله یعنی در صورتیکه سوره مقرره مغایر با سوره منویه بوده ثابت پس کاهست اعاده همان لازم است و کاهست لازم نیست قولین حال متنبی باینست که گفته شود چونکه مذکور شد این شخص اگر متفاوت بان سوره مقرره نمیتوانند پس لا محاله تلافی و تدارک آن لازم است و مذکور شد که امتثال در حق این شخص بیکی از سه وجه ممکن است و تفصیل آن مذکور شد پس هرگاه عود نموده و خواهد قرائة همان سوره مقرره نمایا عادة تسم لازم است و هم چنین هرگاه خواهد قرائة سوره نماید که مغایر با سوره مقرره و سوره منویه هر دو بوده باشد و اما هرگاه خواهد که قرائة همان سوره که منویه بوده ثابت در اینصورت ممکن است تفصیل داده شود مابین طول سوره مقرره و مابین قصر آن پس اگر سوره مقرره از قصار سور بوده ثابت مثل سوره کوثر و نصر و نحو اینها ظاهر اینست که اعاده بسمله لازم نبوده ثابت بقصد جزئیت سوره بتقریب اینکه مقرر شده است که منوی الوان سوره بوده و هم چنین فرض اینست عدول از این نیت نموده بوده تا پس فی الحقیقه بسمله که گفته است بقصد همان سوره بوده تا و غفلة بعد از بسمله سوره دیگر یا قرائت نموده است پس داعی بر بسمله گفته در اینوقت همان نیت سابق او بوده پس اعاده بسمله بقصد جزئیت موجب زیادتی در اجزاء قرائت خواهد بود و این جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز میشود و اما هرگاه سوره از سور طوال باشد در اینصورت اگرچه مرور بسمله باز بهمان لحوظات که مذکور شد لکن نظر بلزوم رعایة موالات مابین آیات سوره و فصل چنین سوره موجب اخلال باین موالات بوده تا پس اعاده بسم الله لازم خواهد بود و اما هرگاه سوره مقرره تخیری بوده تا باکه فصل این سوره موجب اخلال بموالات بوده تا در نیت حکم در این صورت حکم عدم اخلال بموالات بوده تا پس اعاده بسمله لازم نخواهد بود و بعلة با فصل سوره مقرره یا مستحبات اخلال بموالات نخواهد نمود

الثالث

الثالث در صورت اول اعاده بسم الله لازم است و در صورت ثانی لازم نیست و اما هرگاه سوره معینه منوی مکلف نبوده در اینصورت یا در حین شروع در نماز سوره مطلقه منظور نظر او بوده یا زقسم ثانی بسیار مستبعد است که نیت نظر اینکه هرگاه کسی عالم بوده باشد بوجوب سوره در نماز مقصور او نیتان نماز بوده تا نیت نماز در این صورت منفک نمیشود از قصد سوره هرگاه معین بوده تا بان سوره بوصف تعیین و هرگاه مطلقه بوده باشد بعنوان اطلاق مثل فاتحة الکتاب نظر باینکه بخصوصها واجب در نماز است نیت نماز در حق عالم بحقیقت ممکن الانفکاک از نیت فاتحة الکتاب نیست لهذا در اینصورت نیز گفته شده که فاتحة الکتاب و اما سوره واجب بعد از فاتحة الکتاب نظر باینکه سوره معینه واجب نیست بلکه واجب سوره مطلقات است یعنی یکسوره لا علی التعیین لهذا قصد آن در حین شروع در نماز بدو طریق متصور میشود یکی اینست که منوی مکلف سوره معینه است مثل سوره قدر در رکعت اول و سوره توحید در رکعت ثانیه این قسم که ذکر شد قسم اول سوره مطلقات است نظر باینکه واجب مردد نیست مذکور نیست اشکالی در صحت این قسم نیست مذکور شد که اشکال در این مقام هست اینست که لما چنانچه در قسم اول گذشت قصد اجمالی قرائت سوره لازم بود و این ملتفت این شود که بسم الله میگویم بجهة آن سوره منویه بعد از نماید یا بعد از قسم ثانی نیز چنین است پس بنا شد قصد سوره مطلقه بسم الله میکوید بعد از آن هر سوره که خواهد شروع نماید پس بسمله تعیین سوره واجب نخواهد بود بلکه من نخواهد بود تعیین قصد نماید که من قرائة سوره قادره مثلاً چنانچه بسمله قصد پس بسم الله بجهة سوره معینه واجب نخواهد بود بعبارة اخری بسمله قبل از تعیین سوره قبل از تعیین سوره واجب نخواهد بود یا خیر چنین نیست بلکه لازم است قبل از بسمله تعیین سوره نماید بعد از تعیین شروع در بسمله نماید بختار نزد حقیر آن است پس تعیین سوره قبل از بسمله لازم است اگرچه اشکال در این میتوان نمود لکن بر اینکه تعیین سوره قبل از بسمله واقعی باحتمال واجب قبل از بسمله تحمل تشکیک نیست بلی کاهست عادة مکلف مطلع شده است بقرائة سوره معینه در نماز در چنین صورت همان عادت معین آن سوره است دیگر محتاج بتعیین دیگر نیست مکرر در صورت دیگر خواهد آمد انشاء الله تعالی صورت البته محتاج بتعیین است و هرگاه بغیر تعیین شروع در سوره دیگر نماید این هاهنا ذکر شده قسم اول یعنی در صورتیکه قبل از شروع در سوره منویه غفلة شروع در سوره دیگر نموده گمان مفصلاً بیان شد

مسئله چهارم در بیان امور مستحبات بدانکه مستحب در این مقام چند چیز است اول استعاذه یعنی مستحب است در رکعت اول از هر واجب موسع یا مستحب خواه نماز فریضه باشد یا نافله یا غیر آن استعاذه یعنی گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و قول بوجوب استعاذه

چنانچه در حق شهید در ذکر و در سایر آثار ابی علی بحل شیخنا الطوسی حکایة ذهبوده ضعیف مینماید است مگر اینکه مراد از وجوب مبالغه در استحباب بوده باشد و مؤید این احتمال اینست که الامر یفید الوجوب در خلاف و هو لیس بحجة است مگر در مقام بیان حجیت آن و در مقام بیان استحباب مراد از وجوب مبالغه در استحباب بوده باشد و مؤید این احتمال اینست که در روایات صحیحه بسیار بعبارت استعاذه امر باستحباب شده است و دلالت امر بر وجوب نکرده است و مستحب غایة الامر اخفات در استعاذه گرچه در نماز جهریه بوده تا حتی در حق امام چنانچه سابق باین اشاره شد و در سایر مستحبات مذکوره در قسم ثانی از مستحبات در صلوات اخفاتیه یعنی در صلوات اخفاتیه اخفات قرائت در انها معین است گرچه در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشا بوده تا لکن ظاهر اینست که این در حق امام و منفرد باشد پس در حق ماموم ثابت نیست چنانچه سابق اشاره شد مخفی نماند که با حساب جهر در قسم ثانی ثابت است گرچه در صلوات منذوره نهاریه بوده باشد سیم انضمام قرائت سوره است بقرائت فاتحة الکتاب در صلوات مندوبه بدانکه نماز های مستحبه یعنی نوافل استکه بکیفیت مخصوصه معتبره در آن اگر کیفیت مخصوصه مسلوبه است چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پس این قسم از نوافل صلاة نخواهد بود بلکه محل کلام در این نوافل راتبه یعنی نوافل یومیه و نوافل ساعات است که مقدار معتبر در آنها قرائت فاتحة الکتاب در هر رکعتی و قرائت سوره در هر رکعت گرچه کلاً لازم نیست لکن مستحب است بلکه مستحبی در هر رکعت از رکعات قرائة سوره واحده است لکن در نوافل لیلیه نافله شب و نافله ظهر و نافله مغرب و قرائت سوره طوال است و نافله لیلیه و کیفیت قرائت در رکعتین اولین از نماز شب و نماز وتر در بیان اوقات بیان شد و هم چنین مستحب است رعایت اخفات در نوافل نهاریه مگر در نافله لیلیه چنانچه بیان شد و هم در بیان استحباب قرائة بعض سور قرآنیه در بعض از نوافل لیلیه و بعض دیگر در بعض دیگر میگوییم در سابق بیان شد قرائت هر سوره از سور قرآنیه که در نماز جهریه بوده باشد در نماز اخفاتیه جایز است مگر اینکه در سابق استثناء شد کلام در اینمقام در بیان استحباب و در همان قرائة بعض سوره است در بعض از صلوات بدانکه در حدیث مروی در اواخر اصول کافی تقسیم سور قرآنیه شده است بچهار قسم اول سور طوال بطاء و مکسوره که عبارت جمع طولی ثانی سور ثلثین یعنی سوره یونس و هر چه بعد از آن است تا آخر قرآن مجید سبعه و سور مئین جمع سنه و سور مثانی و سور مفصل جماعت از علماء در تفصیل این اقسام چنین فرموده اند که سور طوال هفت سوره است از سوره بقره تا سوره یونس بنابر اینکه سوره انفال و توبه را یک سوره حساب نموده اند و سور مئین نیز هفت سوره است اول سوره بنی اسرائیل است و آخر سوره مؤمنون و فرموده اند این سور را مئین گفتند بقلیل یا کثیر از صد آیات بقلیل باعتبار تشبیه بمئین قال شیخنا الطبرسی و هی کل سورة یکون آیاتها اقل من مائة آیة او قریبا من ذلک اوردیفة و فرموده اند

سور مثانی از سوره یونس است تا سوره بنی اسرائیل و از سوره فرقان است تا سوره محمد و مراد از سوره مفصل از سوره حجرات تا آخر قرآن و صاحب قاموس در تفسیر مفصل نکاشته فرموده اول از سوره حجرات تا آخر قرآن و مراد از سوره مئین سوره حجرات است تا آخر قرآن و خواندن از اول سوره تا آخر قرآن سیر سوره حجرات است تا آخر قرآن و هم چنین سوره صافات تا آخر قرآن و ختم از سوره صافات است تا آخر ششم از سوره تبارک است تا آخر هفتم از سوره هفتم از سوره انعام است تا آخر هم از سوره حجرات است تا آخر هم از سوره والضحی است تا آخر قرآن و اینها اختلاف در اقوال میان علماء بوده تا لکن حال معلوم شد بآنچه مذکور شد و اینها اختلاف در اقوال میان علماء بوده تا لکن حال معلوم شد بآنچه مذکور شد و اینها اختلاف در اقوال میان علماء بوده تا لکن حال معلوم شد بآنچه مذکور شد

تقسیم نحو مانند قسم مطولات فرموده اند این سوره حجرات است تا سوره ق و متوسطات و این از سوره حجرات تا سوره والضحی و قصار و این از سوره والضحی است تا آخر و این تقسیم اگرچه محل مناقشه است لکن از جهة سوره طولی بنا بر این سوره جمعه و سوره قیامه خواهد بود و این دو سوره اگر از قصار سور ع نباشند الولی خواهد بود بلکه اقصر از آن و هم چنین سوره طارق و سوره اعلی و سوره شمس از سور وسطی خواهد بود و اینها اقصر از سور مئینات از آنجا قصار است لکن اینها در امثال اینامور حال است بحال مستحبات است قرائة سوره طولی در نماز صبح و قرائة سوره وسطی در نماز عشا و قرائة سور قصار در نماز ظهر و عصر و مغرب و احتمال حدیثی که مشتمل بر این تر تیب است زیاده ایم بلکه از جهة دلیل علیه ایست صحیح مرویست در تهذیب است و این حدیث است که محمد بن مسلم اخبار نموده که امام صادق علیه السلام از جهت من فرستاده بود پیش حضرت عرض کردم که در نماز قرائة سوره طولی هست در جواب فرمودند که نمیدانم جهت آن را جز اینکه بلال بشب میرود صبح هم بود و من خائفم بعد از آن محمد بن مسلم میگوید عرض کردم که امام یک از سوره باید قرائت شود در نماز ها در جواب فرمود نماز ظهر و عشا نماز ظهر و عشا پس قرائت باید بشود در انها بسوره صبح اسم ربک الاعلی و سوره والشمس و نحو اینها و اما نماز عصر و مغرب پس قرائة باید بشود در انها بسوره اذا جاء نصر الله و الحکم الکافرون و نحو اینها و اما نماز صبح پس باید قرائة بشود در آن بسوره هل اتاک حدیث الغاشیة و لا اقسم بیوم القیامة و هل اتی علی الانسان از این ظاهر میشود استحباب مابین نماز ظهر و عشا و از این راهست که در حق شیخ شهید مدیس الله نفسه الرکیة گفته شده که مراعات کرده است مابین نماز ظهر و عشا و مابین نماز مغرب و نماز عصر و هم چنین مقتضای اینطور خواهد بود که سوره عم از وظایف نماز صبح است و هم چنین مقتضای فرموده اینست که سوره بتنزیل از وظایف نماز ظهر و عصر و مغرب بوده تا و ممکن است که گفته شود مقتضای حدیث

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

صحیح آنست که این سوره شریفه از وظایف نماز ظهر و عشا بوده باشد مخصوص است علی التفصیل حدیث صحیح اولی آنست
بلکه آنکه از آنچه مذکور شد ظاهر شده و قول دوم در مسئله اول آن بود که مطولات مفصل از وظایف نماز صبح است و متوسطات
آن از وظایف نماز عشا و قصار آن از وظایف نماز ظهرین و مغرب و ثانی مثل اینست مگر اینکه نماز ظهر مثل نماز
ظهر مثل نماز عشا است در اینکه وظیفه هر دو از متوسطات مفصل است چنانچه قصار مفصل از وظیفه نماز
عصر و مغرب قائلین بقول اول متفرق بدو فرقه اند فرقه تقسیم سور مفصل نموده اند به سه قسم با تحدید
اقسام چنانکه مذکور شد و فرقه دیگر اگرچه به اقسام ثلثه تقسیم کرده اند و لکن تحدید اقسام ننموده اند و اینها که تحدید
اقسام ثلثه نکرده اند بعضی متوسطات را وظیفه عشا و ظهر هر دو دانسته اند و قصار را وظیفه نماز عصر و مغرب
مثل شیخ شهید و بعضی متوسطات را از وظیفه نماز عشا فقط دانسته اند و قصار را از وظیفه ظهرین و مغرب
مثل علامه در تذکره و منتهی و تحریر و قواعد و کلام شیخ شهید اوفق است بحدیث صحیح چنانچه دانسته شد و قول
ثالث در مسئله آنست که افضل در جمیع فرایض در رکعت اولی قرائة حمد و سوره مبارکه قدر است و در رکعت
ثانیه قرائة حمد و سوره مبارکه توحید است مگر در نماز عشای شب جمعه و نماز روز جمعه و نماز صبح پنجشنبه
که وظیفه اینها مذکور خواهد شد و این قول مرحوم شیخ صدوق است بلکه اکثر مناسب در اینمقام تنبیه بر چند
مطلب است اول آنست که میگوییم مقتضای آنچه مذکور شد از حدیث صحیح و حکایت جمله از کلمات اصحاب آنست
در نماز صبح هر روزی از روزهای هفته که بوده باشد هرگاه کسی بعد از سوره مبارکه حمد قرائت هر سوره
از مطولات مفصل نماید اتیان بموظف کرده خواهد بود مگر سوره والنجم که مستثنی است و این چنین آنست
که مذکور شد لکن مزیتی بجهة بعضی از این سورها نسبت بنماز صبح بعضی ایام هست مثل سوره هل اتی نسبت
بنماز صبح روز پنجشنبه و روز دوشنبه از این راه هست که علما متعرض این شده اند و آن اینکه هرگاه کسی در این دو
روز قرائت سوره دیگر از این سور نماید اتیان بموظف نخواهد بود بلکه داعی بر تخصیص بذکر همان زیادتی
بیان آن اینست که شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از مفضل الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر
روایت نموده که آنحضرت فرموده اند هرکس بخواند در صبح روز پنجشنبه سوره هل اتی علی الانسان و هل اتی
علی الاطلاق جل شانه تزویج او خواهد نمود هشتصد حور باکره و چهار هزار حور ثیب و مصاحب
فرموده او را آنحضرت با فخر کائنات صلوات الله و سلامه علیه اگرچه تصریح در این حدیث نیست بر اینکه
قراءة باید در نماز صبح بوده باشد لکن این فرد قطعی الاراده است بعلاوه فهم اصحاب خصوصا بعد از ملاحظه
بعض اخبار دیگر و اما روز دوشنبه پس راوی روایت نموده از جناب حضرت امام علی النقی صلوات الله
سلامه علیه که من در روز سه شنبه خدمت آن بزرگوار مشرف شدم فرمودند دیروز کجا بودی عرض کردم

[illegible]

چونکه روز دوشنبه بود خوش نداشتم که بیرون آیم پاشم حضرت فرمودند کسیکه خواهد خداوند عالم جل شانه
او را محافظت فرماید از شر روز دوشنبه پس بخواند در رکعت اول از نماز صبح هل اتی علی الانسان را
و رجاء بن ابی الضحاک که در خدمت باسعادت مرجع قاطبه اهل تقوی و هدی جناب حضرت امام رضا
علیه السلام مشرف بود در طریق خراسان روایت نموده که آن سرور که امام در رکعت اولی از نماز صبح این دو روز
تلاوة میفرمودند حمد و سوره هل اتی علی الانسان را و در رکعت ثانیه تلاوة میفرمودند حمد و سوره هل
اتیک حدیث الغاشیه را از این راهست که مرحوم شیخ صدوق و شیخ شهید و غیرهما حکم باستحباب قراءة
این دو سوره مبارکه فرموده اند در نماز صبح این دو روز دوم در بیان اختلاف فقهاء است در وظیفه نمازهای
شب و روز جمعه بدانکه اختلاف کرده اند فقها در سوره موظفه در نماز مغرب و نماز عشای شب جمعه بچند
قول اول قول باستحباب قراءة سوره جمعه است در رکعت اولی از هر دو نماز و قراءة سوره اعلی
در هر رکعت دوم و نماز این قول مرحوم سید مرتضی است در انتصار و شیخ طوسی است در مبسوط و
نهایه و ابن ادریس است در سرایر و محقق و علامه است رفع الله قدرهم بلکه مرحوم سید مرتضی در این دعوی
اجماع امامیه نموده است دوم قول شیخ طوسی است در کتاب مصباح و اقتصاد و این متحد است با قول اول
در نماز عشا و همچنین در نماز مغرب در رکعت اولی لکن مغایر است با او در رکعت ثانیه که فرموده مستحب است
در آن قرائت توحید سیم قول باستحباب انا انزلناه است در رکعت اولی نماز مغرب و توحید است در رکعت
ثانیه و نماز عشا مثل او و قول است پس قول سیم متحد است با قولین در نماز عشا لکن مغایر است با هر دو در نماز
مغرب چنانچه ظاهر میشود بملاحظه هر سه قول چهارم قولیست حکایت شده از ابن ابی عقیل که مستحب است
قراءة سوره جمعه و المنافقین در عتمه شب جمعه غالب در اخبار لفظ عتمه استعمال شده است در نماز
عشا اگر چه در کلام ابن ابی عقیل مراد همین معنی است پس حکم نماز مغرب از کلام او مستفاد نشده و اگر مراد
اعم از نماز مغرب و نماز عشا است پس مقتضای آن حکم باستحباب سوره جمعه و منافقین است در هر دو نماز
علی ای حال این اقوال خولیست مگر قراءة منافقین در نماز مغرب که مستثنی بجهة او ندیدیم آنچه مذکور شد
در توظیف در نماز مغرب و نماز عشای شب جمعه بود و اما نماز صبح روز جمعه پس ظاهر از اکثر فقهاء آنست
که مستحب میدانند در رکعت اولی سوره جمعه است و در رکعت ثانیه سوره توحید و ظاهر از شیخ صدوق
در فقیه و سید مرتضی در انتصار استحباب سوره جمعه است در رکعت اولی و استحباب منافقین است در رکعت
ثانیه بلکه مرحوم سید بر این دعوی اجماع امامیه فرموده است متحصل است کلام در استحباب جمعه در رکعت اولی
نیست بلکه محل کلام استحباب منافقین است در رکعت ثانیه تنها و ثبوت استحباب است نظر بدلالة

جمله از نصوص معتبره چنانچه جمله از نصوص معتبره دیگر دال بر استحباب سوره توحید است در آن پس بنا بر این تخییر
در رکعت ثانیه نماز صبح تخییری خواهد بود یعنی مکلف مخیر است ما بین قرائت هر یک از سورتین که بوده باشد
با تیان هر یک اتیان بموظف خواهد بود چنانچه این ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب قواعد بنا بر این عدول
از جمعه بتوحید در رکعت ثانیه نماز صبح بسوره منافقین بی اشکال خواهد بود چنانچه در مبحث عدول مذکور شده
و اما توظیف در ظهر و عصر روز جمعه بسوره جمعه در رکعت اولی و بسوره منافقین در رکعت ثانیه در هر یک
از صلوتین پس بی اشکال است و همچنین نماز جمعه بلکه ظاهر از مرحوم شیخ صدوق در فقیه وجوب قراءة سورتین
است در نماز ظهر روز جمعه بلکه ظاهر اینست که مراد از ظهر اعم از نماز جمعه و ظهر است و مرحوم ابی الصلاح نیز بالخصوص
موافقت فرموده در وجوب قراءة سورتین در ظهر روز جمعه و نماز جمعه بلکه عبارت او مرحوم در وجوب سورتین
در نماز جمعه اظهر است از کلام مرحوم شیخ صدوق و اینقول اگرچه این دو بزرگوار قائل باین شده اند لکن بسیار ضعیف
و مستند آن مؤول است چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده است مطلب سیم در بیان اینکه قراءة انا انزلناه تمام
مقام هر یک از سور موظفه میشود در همه نمازها بدانکه در اواخر احتجاج روایت نموده از ثقه جلیل القدر حمیری که او
عریضه نوشت بخدمت امام زمان جناب حضرت صاحب الامر علیه السلام باین مضمون روایت کرده شده است که حضرت
عالم فرموده عجب است چگونه قبول شود نماز کسی که قراءة ننموده باشد در آن نماز بسوره انا انزلناه و روایت
کرده شده است که تمامی از برای نمازی نیست که در آن قرائت نشود بسوره مبارکه توحید و روایت شده است هرکس سوره
همزه را تلاوة کند در نمازهای واجبی خود ثواب داده خواهد شد بقدر دنیا آیا جایز است کسی قراءة سوره
همزه کند و ترک کند سایر سور را که ذکر شد یا آنکه روایت شده که نماز مقبول نیست و تمامی از برای نماز نیست
مگر باین سور فرمان لازم الاذعان حتمی الامتثال از آن جناب صادر شد ثواب در قراءة این سورها ثبوت کرده است که روایت
شده و هرگاه کسی ترک کند سوره را که در آن ثواب هست و تلاوت نماید سوره قل هو الله احد و سوره انا
انزلناه را فایز خواهد شد بثواب این دو سوره که قرائت نموده بعلاوه ثواب این سوره را که ترک نموده بجهة
فضیلتی که از برای این دو سوره مبارکه هست این حدیث نظر بعلو سند و صحت آن چنانچه وجه آن در جلد ثالث
مطالع الانوار در مباحث نماز جمعه بیان نموده ایم و ظهور دلالت آن و صدور آن از امام زمان علیه الصلوة و السلام علی
باین تعبیر است و مؤید این حدیث است احادیث متعدده از جمله آنها حدیثی است که ثقة الاسلام در کافی و شیخ
الطایفه در تهذیب روایت فرموده اند از ابی علی بن راشد که او گفت من عرض کردم خدمت جناب موسی بن جعفر
علیهما السلام خداوند عالم جل شانه فدای تو گرداند شما نوشته اید بمحمد بن فرج در مقام تعلیم او بهترین سوره در فرایض
سوره انا انزلناه و قل هو الله احد است و سینه من تنگ شده است بسبب قراءة این دو سوره در نماز صبح

[illegible]

گویا

گویا قائل این بود که در نماز صبح سوره مطولات تلاوة نموده باشد جناب حضرت در جواب فرمودند البته تنگ نشود سینه
تو بسبب قراءة این دو سوره بجهة آنکه قسم بذات اقدس خداوند عالم جل شانه فضیلت در قراءة این دو سوره است
و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب عیون روایت نموده از ابی الحسن الصایغ که او از عم خود روایت
نموده که او گفته در خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام مشرف بودم در سفر خراسان و جناب حضرت عادة ایشان
این بود در رکعت اولی از فرایض تلاوة میفرمودند سوره مبارکه حمد و انا انزلناه را و در رکعت ثانیه تلاوت
میفرمودند سوره مبارکه حمد و قل هو الله احد را اگرچه از روایت رجاء بن ابی الضحاک که در همان سفر همراه
آن بزرگوار مشرف بوده ظاهر میشود که این در غیر روز جمعه و صبح دو روز پنجشنبه و روز دوشنبه بوده مطلب چهارم
در بیان کیفیت قراءة سوره موظفه است در نمازها بدانکه سابق مذکور شد که مستحب است قراءة مطولات
در نماز صبح و قرائت متوسطات در نماز عشا یا ظهر و عشا و قراءة قصار در باقی مقصود در اینمقام اینست که
آیا افضل اینست سوره که قراءة میشود در رکعت ثانیه مغایر باشد با سوره که در رکعت اولی تلاوة نموده
یا حکم چنین نیست ظاهر اول است لکن در صورتیکه متمکن از قراءة سورتین در رکعتین بوده باشد و در اینصورت هرگاه
سوره واحده در هر دو رکعت تلاوة نماید مرجوح است هر سوره که بوده باشد مگر سوره مبارکه توحید که آن مستثنی است
بجهة قراءة سوره واحده در رکعتین از فرایض یومیه در صورت مفروضه مرجوح است خواه از سور موظفه
در آن نماز بوده باشد یا از غیر آن مگر قراءة سوره توحید که چنین نیست بنا بر این هرگاه کسی سوره قل اعوذ برب
الفلق را در رکعتی تلاوة نماید و قل اعوذ برب الناس را در رکعت دیگر آن مرجوح نخواهد بود بخلاف آنکه
هرگاه یک سوره را در هر یک از رکعتین تلاوة نماید توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود احتمالات در اینمقام
متعدد است یکی آنست سوره مطوله که در فریضه صبح موظفه است هرگاه تلاوة یک سوره از آن در رکعتی نماید
و سوره دیگر در رکعت دیگر مطلقا منقصتی در آن نخواهد بود و اما اگر قراءة سوره واحده در هر یک از رکعتین
از آن نماز نماید آن مکروه خواهد بود خواه آن سوره واحده از سور مطوله بوده باشد یا از غیر و اما هرگاه اتیان
بدو سوره نماید هر سوره در رکعتی آن مکروه نخواهد بود اگرچه هر دو سوره از غیر سور مطوله بوده باشد
محصل مطلب اینست امتثال در نماز صبح از حیثیت قراءة سوره بچند طریق میشود اول آنست که تلاوت
یک سوره از سور مطوله نماید در رکعت اولی و تلاوة سوره دیگر نماید در رکعت دیگر این اکمل اقسام است
قطع نظر از حکایه تبدیل بسوره قدر دوم آنست که قراءة سوره از سور مطوله نماید در رکعتی و تلاوة سوره
غیر از سور مطوله نماید در رکعت دیگر این اگرچه اداء وظیفه است لکن اکمل از بقیه اقسام است سیم آنست
که تلاوة دو سوره از سور غیر مطوله نماید در همین نماز صبح در هر رکعتی سوره چهارم آنست تلاوة سوره واحده

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از سور مطوله نماید و در هر یک از رکعتین مقصود این است این فرد مرجوح تر است از جمیع اقسام مذکوره اگرچه قسم سیم
بوده باشد بجهة آنست که قراءة سوره واحده غیر مطوله نماید در هر یک از رکعتین همین نماز متحمل است که این یا دو
از هم اقسام است که مذکور شد ظاهر اینست این در غیر سوره مبارکه توحید است پس هرگاه قاطبه صلوات را اتیان
نماید بسوره توحید در جمیع رکعات ان مکروه نخواهد بود اگرچه ان مرجوح بالاضافه ببعض سور در بعض
صلوات بوده باشد چنانچه تفصیل ان از سابق معلوم میشود مخفی نماند این اقسام بنحویکه در نماز صبح مذکور شد نسبت
بسور مطوله بعینها متحقق است در نماز عشا نسبت بسور متوسطه و در نماز عصر مثلا نسبت بسور قصار
استخراج ان بر متامل ظاهر است **پنجم** از جمله امور مستحبه ترتیل در قراءة است و مراد از ترتیل الاقراء بکم
مذکور میشود از جمله از اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام مرتع انست که اقتصاد در قراءة نماید یعنی اجتنا
نماید از سرعت مفرط و بطوء مفرط یعنی بسیار سریع نماید و هم چنین بسیار بطیء نماید بحدیکه افتراق مابین کلمات
حاصل شود متحمل است مراد در صورتیست که سرعت بحدی نبوده باشد که اخلال بکلمه یا بحرف شود و هم چنین بطوء
برتبه نبوده باشد که تقطیع مابین حروف یا کلمات حاصل شود والا قرائت باین نحو موجب بطلان عمل خواهد بود و از
مرحوم محقق در کتاب معتبر و علامه و غیرهما ظاهر میشود تقسیم ترتیل بواجب و مستحب اما ترتیل واجب مستحب
پس راجع میشود بانچه مذکور شد و اما ترتیل واجب پس اخراج حروف است از مخارج و وجوب حروف از مخارج و حفظ احکام
وقوف باین نحو که وقف بحرکت و وصل بسکون ننماید تحقیق حال در این مقام مقتضی انست که گفته شود اما
وقف بحرکت پس ان مهجور است نزد قاطبه اهل لسان پس اجتناب از ان لازم و با عدم اجتناب نماز محکوم ببطلان
خواهد بود و اما وصل بسکون ظاهر اینست بعنوان الاطلاق اجتناب از ان لازم نبوده باشد بلکه در ان تفصیل است
توضیح حال در بیان مرام مستدعی اینست که گفته شود در این مقام چهار احتمال است وقف بسکون و وقف
بحرکت و هم چنین وصل بسکون و وصل بحرکت اما قسم اول پس ان احسن اقسام است و محل تشکیک نیست
و دوم حکم ان مذکور شد و قسم رابع نیز محل تامل نیست مگر در صورتیکه کلمه موصول الیها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد
و اسقاط ان همزه ننماید مثل رب العالمین الرحمن الرحیم با اظهار فتحه نون و اثبات همزه الرحمن الرحیم
در اینصورت حکم بصحه مشکل بلکه بطلان اقرب بصواب است و اما قسم سیم که عبارت از وصل بسکون
بوده باشد پس این منقسم بچند قسم میشود اول انست که فصلی متخلل میشود مابین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه
لاحقه و لکن قطع نفس ننماید اینصورت ظاهر اینست که صحیح و بی عیب بوده باشد بلکه ممکن است که بگوئیم این
وقف بسکون بوده باشد از وصل بسکون نظر بعدم اعتبار قطع نفس در حقیقت وقف پس چنانچه وقف صادق
در صورت قطع نفس بعد از فراغ از کلمه و قبل از شروع بکلمه دیگر اگرچه فصل بین متخلل نشود همچنین

صادق

صادق است در صورت تخلل فصل اگرچه قطع نفس نشده باشد دوم انست که فصلی متخلل نشود فیما بین کلمه
سابقه و شروع بکلمه لاحقه لکن کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد مثل الرحمن الرحیم مالک یوم الدین با اظهار
حرکت میم الرحیم ننماید و شروع نماید بمابعد با علم قطع نفس و عدم تخلل فصل در اینصورت در نظر حقیر حکم ببطلان
قرائت نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد سیم مثل دوم مگر اینکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد
در اینصورت حکم بصحت مشکل بلکه دور نیست که باطل بوده باشد پس در سه صورت قراءة محکوم ببطلان میشود
اول در صورت وقف بحرکت دوم در صورت وصل بحرکت لکن در موضعیکه کلمه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد
و اثبات ان همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون در صورت عدم تخلل فصل عرفا بعد از فراغ از کلمه سابقه
و قبل از شروع بکلمه لاحقه در جائیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و هم چنین در سه صورت قراءة محکوم
بصحت است اول در صورت وقف بسکون یعنی با قطع نفس خواه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد
یا نبوده باشد دوم در صورت وصل بحرکت لکن مشروط بانکه هرگاه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد با اسقاط
ان همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون یعنی با علم قطع نفس بشرط انکه هرگاه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه
وصل بوده باشد فصلی عرفا متخلل سازد فیما بین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه و اما هرگاه کلمه لاحقه
مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد قرائت صحیح است اگرچه با علم تخلل فصل بوده باشد لکن احتیاط در دین مقتضی
اجتناب از مثل انست بعد از انکه این مطلب بتفصیل مذکور دانسته شد میگوئیم پس وصل بسکون بعنوان
الاطلاق منافی با تحقق ترتیل نیست بلکه با وصل بسکون نیز ترتیل متحقق است و لهذا ندیدیم احدی را از علما
اجتناب از این را معتبر در تحقق ترتیل دانسته باشد بلکه ظاهر از کلمات علما اختلاف است پس مناسب اینست
که جمله از عبارات جماعتی از اعاظم علما را ذکر کنیم تا حقیقت حال مشخص شود پس میگوئیم قال شیخ الطائفه فی النهایة
ینبغی ان یرتل قرائته و یضع الحروف مواضعها هرگاه این کلام که عبارت از وضع الحروف مواضعها
بوده باشد تفسیر ترتیل بوده باشد پس ترتیل عبارت از اخراج حروف از مخارج خواهد بود و اگر چنین نبوده باشد
تفسیر ترتیل از کلام نهایه ظاهر نمیشود و محقق در معتبر فرموده نعنی بالترتیل فی القراءة تبیینها من غیر
مبالغة و به قال الشیخ پس بنابر این ترتیل در قرائت عبارت از ظاهر کردن الفاظ قراءة است و بعین همین تفسیر
فرموده مرحوم علامه در منتهی که یا مراد از عدم مبالغه اجتناب از بطوء مفرط بوده باشد و علامه در نهایة الاحکام
فرموده بعد از حکم باستحباب ترتیل در قرائت و نعنی به بیان الحروف و اظهارها و لا یمد بحیث یشبه الغنا
و لو ادرج و لم یرتل و اتی بالحروف بکمالها صحت صلوته و ابن ادریس در سرائر فرموده ینبغی ان یرتل قرائته
و یبینها و لا یعجل فیها بحمد الله مستفاد از کلمات مذکوره و غیر اینها انست که ترتیل عبارت است از اجتناب

در سرعت مفرط در قرائت بنابراین ممکن است تحقق ترتیل با قرائت فاتحة الکتاب بنفس واحد که مطلقا رعایت
وقف در سر آیها ننماید و از این راه است که مرحوم محقق در شرایع و غیره بعد از حکم باستحباب ترتیل حکم فرموده
باستحباب رعایت وقوف بمحل نمافات وصل بسکون با ماهیت ترتیل غیر مستقل است بدلیل و مدلول
علیه بکلام اصحاب از علما نیست چنانچه ظاهر شد **ششم** از جمله امور مستحبه رعایت وقوف بلکه قراء وقف را
تقسیم نموده اند بچهار قسم وقف تام و حسن و کافی و قبیح و وقف تام وقف بر کلمه ایست که ارتباطی و تعلقی بما بعد
خود نداشته باشد نه ارتباط لفظی و نه ارتباط در معنی مثل وقف بر یوم الدین و نستعین و وقف کافی در موضعی
که متعلق بمابعد خود بوده باشد از حیثیت معنی فقط و ارتباط لفظی نداشته باشد مثل وقف بالغیب فی قوله تعالی
الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و وقف بر ینفقون فی قوله و مما رزقناهم ینفقون و الذین یؤمنون
بما انزل الیک و وقف بر من قبلک فی قوله و ما انزل من قبلک و بالاخرة هم یوقنون کسی نگوید
و یقیمون الصلوة در اول عطف است بر یؤمنون و هم چنین و الذین یؤمنون عطف است بقوله و الذین
یؤمنون بالغیب پس هر یک از اینها چنانچه ارتباط لفظی نیز دارد بجهة انکه مراد از انچه مذکور شد وقف کافی
وقف بر کلمه ایست که ارتباط معنوی با بعد داشته باشد و ارتباط لفظی نداشته باشد یعنی ان کلمه موقوف
علیها ارتباط لفظی نداشته باشد و در اینجا انچه هست انست که کلمه بعد از موقوف علیها ارتباط دارد
با ما قبل کلمه موقوف علیها و این مضر نیست و از انچه مذکور شد در تعریف وقف تام و وقف کافی ظاهر می شود
چنانچه هر یک از اینها در رؤس ایات محقق میشود ممکن است در وسط ایات نیز متحقق شود مخفی نماند
از انچه مذکور شد در تعریف وقف تام و وقف کافی ظاهر میشود که وقف بر بسمله در سوره توحید وقف تام
بوده باشد و وقف بر تتمه ایات وقف کافی بوده باشد و وقف حسن بنابر انچه قراء ذکر کرده اند وقف بر کلمه ایست
که ارتباط لفظی بما بعد داشته باشد لکن ارتباط معنوی نداشته باشد عکس وقف کافی و بنا بمقتضای قول
در چهارده موضع در سوره فاتحة الکتاب وقف میتوان نمود چهار وقف تام مثل وقف در بسمله و یوم
الدین و نستعین و الضالین و ده موضع وقف حسن و ان در بسمله و الرحمن و الحمد لله و العالمین و الرحمن
و الرحیم و نعبد و المستقیم و انعمت علیهم و المغضوب علیهم و وقف کافی بنابر این در فاتحة الکتاب
نخواهد بود و تفرقه کرده اند ما بین این سه قسم در لزوم اعاده کلمه موقوف علیها و عدم لزوم کلمه موقوف علیها
در وقف تام و وقف کافی اعاده ان لازم نیست پس ابتداء بکلمه بعد از ان جایز خواهد بود بخلاف وقف حسن
که بنابر قرارداد قراء اعاده کلمه موقوف علیها لازم پس ابتداء بما بعد ان جایز نخواهد بود عدم لزوم اعاده
در اولین اگرچه مسلم است لکن لزوم اعاده در ثانی مسلم نیست لکن ظاهر اینست مراد قراء از لزوم و عدم

لزوم

لزوم وجوبی و عدم وجوب است یعنی اعاده کلمه موقوف علیها در وقف تام و وقف کافی رجحانی ندارد و در وقف
حسن راجح است بنابر این مضایقه از این معنی نداریم لکن نه در قراءة فاتحة الکتاب در نماز نظر باینکه امتثال
بقراءة اول حاصل شد اعاده ان بقصد لزوم بلکه بقصد رجحان مشکل است قسم چهارم از اقسام وقف وقف
قبیح است و ان وقف بر کلمه ایست که متعلق بوده باشد بما بعد خود لفظا و معنی بحدیکه اگر ملاحظه میکنیم با اضافه
بما بعد خود یا متعلق باو هست لفظا و معنی یا متعلق باو نیست کذلک یا متعلق است بحسب لفظ دون معنی
یا متعلق است بحسب معنی دون لفظ و وقف بر قسم رابع قبیح پس جایز نخواهد بود و در سه قسم دیگر جایز
خواهد بود قسم دوم مسمی است بوقف تام نظر بتمامیت ان در محل وقف بودن ان و قسم دیگر قسم سیم مسمی است
بوقف حسن و قسم چهارم بوقف کافی کلامیکه در این مقام هست اینست قسم سیم کلمه متعلق بما بعد خود باشد
بحسب لفظ دون معنی بحسب ظاهر بی معنی است نظر باینکه تعلق لفظی مستلزم تعلق معنوی است مثل
بسم الله تعلق لفظی ان بما بعد انست که موصوف است و ما بعد ان صفت است پس لا محاله تعلق معنوی
متحقق خواهد بود و هکذا در الرحیم نسبت بالرحمن و نحو اینها مگر انکه مراد از اینها ارتباط و تعلق معنوی
و لفظی معنی دیگر باشد بعد از انکه مطلب منقح شد عود میکنیم باصل مطلب پس میگوئیم جماعتی از فقها فرموده اند
بعد از حکم باستحباب ترتیل مستحب است حفظ وقوف و مراد این نیست که حفظ هر وقف مستحب بوده
باشد چنانچه موهم این هست لفظ الوقوف در کلمات ایشان نظر باینکه جمع محلی باللام است بلکه مراد
اینست هرگاه خواهد وقف نماید اختیار وقف در مثل یکی از این مواضع اولی خواهد بود نسبت
بموضع دیگر نه اینکه مراد این بوده باشد که مستحب است در چهارده موضع در سوره فاتحة الکتاب وقف نماید
قطعا چنین نیست بعلاوه انکه ممکن است که گفته شود انچه مذکور شد در تقسیم وقف باقسام مذکوره بنا
باصطلاح قراء بوده ممکن است در اینجا مقاما این مراد نبوده باشد بلکه مراد وقف بر ایات بوده باشد یعنی مستحب است در
قرائت فاتحة الکتاب مثلا در نماز رعایت وقف نماید در رؤس ایات لکن انصاف اینست حکم باستحباب این
بعنوان الاطلاق مشکل است نظر باینکه لازم این انست که هرگاه کسی بعد از بسمله یعنی از الحمد لله تا مالک
یوم الدین وقف ننماید تارک مستحب بوده باشد و این مشکل است و ممکن است مراد از وقوف در کلمات
ایشان وقوف تام بوده باشد بنابراین حکم باستحباب اشکالی نخواهد داشت بجهة اینکه مراد از حفظ وقوف
در این عبارات یا مراد استحباب رعایت وقف است در هر ایه یا مراد استحباب رعایت وقوف تامات است یا مراد
معنی است که در اول مذکور شد حاصل ان اینست در صورت حاجت بوقف اجتناب نماید از وقف قبیح
پس اختیار نماید یا وقف حسن را یا وقف کافی را یا وقف تام را بنابراین مراد از حفظ وقوف حفظ

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

(كلم وقف خواهد بود لكن جمله عبارت را بر اين معنى بسيار بعيد است بسياط اين است كه حمل شود بر اعم معنيين
كه اول مذكور شد يعنى نباشد كه وقف بر كلمه متعلق بما بعد باشد و بتوهم اينكه مقصود كلمات قراء محكى بعلم جوده
لكن ظاهر اينست كه مراد هر جا كه بوده باشد پس وقف جايز خواهد بود لكن احتياط اجتناب است از وقف بر مضاف
بتقاضاى شدت تعلق او بمضاف اليه حتى كويا كلمه واحده بوده باشد بنابراين اجتناب بايد نمود از وقف بر مضاف
در مرثيت العالمين و هم چنين در غير المخصوص عليهم و هر جا كه مجال براه قراءه دارد و جهات اجتناب بحد نرسيده باشد
پس محل بقتضاء قراءه قرار داده شود راجع است بآنكه سكته كه اشاره كرديم بآن تنبيه بر اين شده يا مراعات اينكه نون تنوين و نون
ساكنه بالاضافه بنا بر اتصال ايضا بحكم وقف باشد و نموده اند سبب آن نيز من باب التتمم و الا از اينست بلكه از جمله
قراءه است بلكه حكم بجهات رعايت آن بعنوان اطلاق بمقتضاى انصاف مشكل و منع حال خواهد بود بيان مراتب مقتضى
آنكه گفته شود تنوين و نون ساكنه بالاطلاق حرفى از حروف هجا كه بعد از هريك از اينها واقع شده باشد بحكم
بيوفاء قسم اول ادغام و دوم اظهار پس قلب هجا اضافا مقصود از اين بيان كيفيت تلفظ بتنوين و نون ساكنه در حال
بلا فاصله حرف ديگر بعد از اينها واقع ميشود پس سكونى قسم اول ادغام است و ادغام در لغت بمعنى ادخال
و در اصطلاح بنا بر آنچه در شرح تسهيل و تصريح بنظر رسيده عبارت از رفع اشاره و وضع آن بلا فاصله
در يكدرجه بالاتر شش حرف از حروف هجا بنا بر قراءه قراء است كه هر كدام هر يك از اين شش حرف واقع
شوند بعد از حرف منون يا بعد از نون ساكنه بايد اين تنوين يا اين نون ساكنه را ادغام نمود در هر يك از اين
شش حرف كه بعد از اين شش حرف عبارت از ى ن م و ل ر و است و اين ادغام را متفقند بر تسمية بنام يكديگر ظاهرا
مع الغنه و اين نسبت بيكجهار حرف اول است تنوين بالاضافه بر باشد مثل و جوه يومئذ خاشعه و وجوه يومئذ ناعمه
و نون ساكنه در حال اتصال بهريك از اينها كه بوده باشد نظير بخرج اين دو حرف
بخرج قاف قسم سيم قلب است و اين در صورت است كه هريك از تنوين و نون ساكنه متصل شود بباء و در حال
اتصال نون ساكنه بباء خواهد كه در كلمه واحده بوده باشد يا نه كه تحرك تنوين يا نون ساكنه در اثر كلمه اول بوده
باشد و ما در اول كلمه ثانيه مثل من بعد بعباده و من بعد معلوم است اتصال تنوين بباء ممكن نيست مگر در حكم
لكن اتصال نون ساكنه بباء چنانچه در موجود در كلمه واحده نيز ممكن است خواه فعل بوده باشد مثل
انا لنحن نبعث يا اسم مثل عنبر و شبه اين قسم را قلب نا ميده اند بجهة انكه بنابر اعتقاد قراء و اثر حرف ميبايد
نون ساكنه يا تنوين را قلب بميم نمود و وجه يكه بجهت قلب نون بميم ذكر كرده اند اين است چونكه نون ساكنه
اما ميشود در حال ميل لبشوم و با اين حروف شفويات اداميشود از ميان در لب پس تلفظ بنون اولا
بعد از ان تلفظ بباء تعسر دارد پس نون قلب كرده ميشود بميم نظر بانكه ميم مثل باء است در شفوى بودن و هم چنين
حال در تنوين نظر بعدم انفكاك از نون در هر دو تلفظ شرط چهارم اخفا است و اين در صورت است كه هريك

خصوصا با اضافه بباء بنا بر اين هر كاه در مثل اين قوة و اناسم تنوين تاء هيچ ظاهر نكند بلكه تنوين را ادغام در باء
نمايند بتجويكه در اداء مشتبه اداء شود حكم بجواز آن اشكال از سابق است شايد از اين راه بوده كه شارح مفصل نيز در
تفسير كره است در جميع حروف اربعه بانكه تحرك بايد بنوعى تلفظ شود كه از هيچ نون نباشد باقى بماند و بعضى از علماء
حرف تفرقه كرده اند ميان نون ساكنه و تنوين و حكم نموده بوجوب ادغام در اول و بجواز ان در ثانى و قسم دوم
ادغام بالاغنه است و اين در صورتيست كه هريك از حروف منون و نون ساكنه متصل بالا باشد مثل غفور رحيم
و من يقل انهم علامى و ليكن فرا و اما ادغام بجهة انكه تنوين يا نون ساكنه ادغام ميشود در هريك از لام و را
و اما بالاغنه بجهة انكه در مقابل مع الغنه و شارح تسهيل جواز غنه را در اين قسم نيز از سيبويه نقل نموده و هم
چنين از عاصم و ابن عامر كه در ميان ساء و قراء اند و قسم دوم اظهار است و اين در صورتى است كه تنوين
يا نون ساكنه متصل شود بهريك از حروف حلقيه كه بوده باشد و ان چنانچه سابق بيان شد شش حرف است
همزه و هاء و عين و حاء و مهمله و غين و خاء معجمه و وجه تخصيص اينها باظهار جهة آنست كه بايد چنين قراءة
حرف منون تنوين از اداء اظهار نمود و هم چنين نون ساكنه را مثل عذاب اليم و من يأتيه ان هم الا حيوتنا الدنيا
اولم ينهك عن العالمين از هر يك از اين شش حرف حلقى بايستى و الا ادغام و هو كل على مولاه من حماه و غير حكيم
و علم غفور و من غل و حلم خبيرو من خلق التمرات و الا در من و اظهار هريك از تنوين و نون ساكنه در حال
اتصال هريك از حروف ستة حلقيه مذكوره مشهور بين قراء و ائمه مرسلين است لكن زمخشرى حكايت
نموده است از جماعتى كه مخالفت كرده اند در همين مواضع مصطلحين حكم اين دو حرف را مثل قاف و دانسته اند در
اخفا نمودن تنوين و نون ساكنه در حال اتصال بهريك از اينها كه بوده باشد نظر بقرب مخرج اين دو حرف
بمخرج قاف قسم سيم قلب است و اين در صورتيست كه هريك از تنوين و نون ساكنه متصل شود بباء و حرف
اتصال نون ساكنه بباء خواه در كلمه واحده بوده باشد يا نه كه تحرك تنوين يا نون ساكنه در اثر كلمه اول بوده
باشد و ما در اول كلمه ثانيه مثل من بعد بعباده و من بعد معلوم است اتصال تنوين بباء ممكن نيست مگر در حكم
لكن اتصال نون ساكنه بباء چنانچه در موجود در كلمه واحده نيز ممكن است خواه فعل بوده باشد مثل
انا لنحن نبعث يا اسم مثل عنبر و شبه اين قسم را قلب نا ميده اند بجهة انكه بنابر اعتقاد قراء و اثر حرف ميبايد
نون ساكنه يا تنوين را قلب بميم نمود و وجه يكه بجهت قلب نون بميم ذكر كرده اند اين است چونكه نون ساكنه
اما ميشود در حال ميل لبشوم و با اين حروف شفويات اداميشود از ميان در لب پس تلفظ بنون اولا
بعد از ان تلفظ بباء تعسر دارد پس نون قلب كرده ميشود بميم نظر بانكه ميم مثل باء است در شفوى بودن و هم چنين
حال در تنوين نظر بعدم انفكاك از نون در هر دو تلفظ شرط چهارم اخفا است و اين در صورتيست كه هريك

jabir.abbas@yahoo.com

از تنوين و نون ساكنه متصل شود بغير از سيزده حرف مذكور يعنى متصل شود بباقى از حروف هجا كه عبارتست از ث
ج ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ك پس مثال تنوين مع هم الحمد تنعمهم من ثواب لنه و لجاء امة نجى المؤمنين
و كل جعلنا من دونه و مثال نون ساكنه عن ذكره بهم كل نفس ذائقة الموت انزلناه و من كان ميتا فاحييناه يمشون
و لدا سبحانه فلا تظلم نفس شيئا ان من شئ و انصر نا الكافرين صادق من ضربنا فنقول ينظرون ينفعكم كلا في فلك
من قبل شيا قليلا ان كل نفس شيئا كثيرة و هنيئا بين قسم باضفا در حالتيكه اظهارست يعنى چنانچه تنوين و نون
ساكنه بايد اظهار شود در هر يك از اين حروف ابعه حتى كه بايد اخفا شود در هر يك از اين دو كه بوده باشد حالا اتصالا
بهريك از اينها نه در حروف حلقيه كه بوده باشد يعنى اظهار نمايند و در شرح مفصل چنين معنى نموده اخفاء آنست كه زبان ساكن
گذارده شود بحال خود بدون معنى ادغام نه شود بدون حروف بر حالتى در حروف بر حالتى ادغام ميشد نظر باينكه
مخرج نون ساكنه نزديك بمخارج اين حروف نيست نزديكى تام چنانكه در حروف بر حالتى بود و هم چنين اظهار
نميشود چنانچه در حروف حلقيه يعنى در حال اتصال باين حروف اظهار ميشد نظر باينكه مخرج نون ساكنه
نسبت بمخارج اين حروف چنانچه نزديكى تام بعيد هم نيست بنزديكى تام بعيد تام مثل حروف حلقيه پس اظهار
از بابت مثالث كه در آن حكم كرده اند بلزوم اظهار نون ساكنه با غير حروف حلقيه انصاف نيست كجا است
انهار اينجا مانع نمى بايد اين حكم بلزوم اظهار نون ساكنه در صورت اظهار و نون ساكنه در حال اتصال
بيكى از پانزده حرف مذكور هم نميتوان نمود بلكه حكم بجريان قراءت بعدم فصل در هر يك از اين پانزده حرف مذكور در اداء اسم بعينه
اطلاق مشكلات چه جاى اينكه حكم بلزوم شود خصوصا در صورتيكه بعد بعض حروف بر بعض ديگر شود مثل بعد ل
من بهم در غلب نظر بانكه امتثال بحسب ظاهر در صورتى محقق است كه آنچنان بكلال نمايد كه در ميان مكرر سر
گويا يكى كتوان اعتماد نموده قائم باشد بلكه بجواز بعد بعض حروف ديگر و الجمله در انضمام از كلمات قراء و شرح هم
در اين باب بنظر رسيده و اين مراد نميتوان نمود بلكه چنانچه بيان شد و از جمله مطلب شد و ادغام مع الغنه هفتم از جمله امور
در حق قارى خواه در حالت صلوة بوده باشد يا نه است بعد از فراغ از قراءة آيه مشتمل بر خطاب يا ذكر اهل الجنة تامل نمود
باخضوع سؤال ان نعمت را از ظالمان عالم حال شايد چنانچه بعد از فراغ از آيه مشتمل بر عذاب جهنم استعاذه از ان
نمايند و هم چنين است هر كاه قراءة نمايد آيه مشتمل بر امر بتلفظ كلامى كه دال بر تمجيد الرحمن شانه بوده باشد بعد
تلفظ بان كلام نمايد يا مشتمل بوده باشد بر ثنى الاعداء شانه از تفاوت يا ذكر يعد يا اتصاف بارى شانه بصفت كمالات ارتفاع
و اعزاز بود بان نمايد و هم چنين هر كاه مشتمل بوده باشد بر اظهار استعاذه بان خداوند عالم از بضاعت استعاذه نمايد
بعد از ذكر عالم جليل شانه از شرور و هم چنين هر كاه مشتمل باشد بر خطاب بارب تعالى جل شانه بعد از ذكر اسم بالاخضوع
تلفظ بلبيك نمايد بعد از فراغ از قراءة و چنانچه با صبر و اجتهد و حرص بر ادا كويد اللهم ارزقنى منصفا و بعد از

jabir.abbas@yahoo.com

فراغ از اداء اين امور شرعيه من كاس كان مزاجها كافورا بكويد اللهم اجعلنى منهم و بعد از قراءة انا اعتدنا للكافرين
سلاسلا و اغلالا و سعيرا بكويد اللهم لا تجعلنى من اهل السلاسل و الاغلال و السعير و بعد از قراءة انا اضافت
ربنا يوما عبوسا قمطريرا بكويد اللهم اجعلنى من الخائفين منك و من كما منين من شدايد ذلك اليوم
و بعد از قراءة قل هو الله احد بكويد اللهم اجعلنى من خير حزبك افخر اهل سعادت و تقى جناب امام رضا عم و الشنا
ماثور است كه ميزيد و عند الله احد و اين اوفق بظاهر لفظات و بعد از فراغ از قرائت توصيل بكويد كذلك الله
و بقى سورة بادو تربه و اوادن مرتبه استحباب اجتناب و سلك شريف است ظاهر اينست فرق و اين باب بيشتر باين
اينكه سوره را تلاوة نمايد در يك ركعت اولى از فرايض بادكعتى ثانيه و بعد از قراءة قل اعوذ برب الفلق بكويد يا اعوذ
برب الفلق چنانچه بعد از قراءة قل اعوذ برب الناس بكويد يا اعوذ برب الناس و بعد از قراءة يا ايها الناس
اعبدوا ربكم كويا يا ايها الذين منوا بكويد لبيك ربنا لبيك اللهم لبيك مجملا استفاده از اخبار و ادعيه از
ائمه اطهار عليهم صلوات الله الملك الغفار است كه مناسب است در حق قارى مكرر بعد از قراءة قايد تلفظ
نمايد بانچه كه مناسب باشد خواه از قبيل انچه مذكور شد و هر چه باشد بانچه از قبيل اينكه بعد از قراءة قايد اللهم ارحمنى
من الف شهر بكويد اللهم ارحمنى فى الجنة المقدر اجعلنى من الف شهر و بعد از قراءة سبح اسم ربك الاعلى
بكويد لسبحان ربى الاعلى و سبحان ربى الاعلى و كذلك از اليك و بكر بانكه مناسب باشد مقام افتكر نمايد و بر
مطلب اولى انت كما اثنيت على نفسك و امثال اينها كه مناسب است يعنى از امور مستحبه غير است يا از اداب قراءة است
در حق قارى مستحب است كه چنين نمايد خواه در اثناى نماز بوده باشد يا بعد از خارج نماز ثمره در نيت ظاهر ميشود
بنا بر اول نيت ميتواند نمود كه اين از امور موظفه در نماز است بخلاف بنا بر ثانى ظاهر اينست كه از اداب قراءة
و خارج قارى است خواه در اثناى نماز بوده باشد يا خارج نماز و هم بانيكه از امور موظفه در نماز است ممكن
نيست كه چيزى بعض خصوصى معتبر در موهم توظيف است و دوم انست كه ايا اين استحباب در حق قارى
يا در حق مستمع بلكه در حق سامع نيز ثابت است بعد از فراغ از ادلهٔ قرائت در حق ما موم هم جايز باشد يا
ممكن است تفصيل داده شود ما بين الفاظ كه مشتمل بر سؤال و خطاب باخلاق عالم جل شانه بوده باشد يا نه
استغفار و ذكر بوده باشد يا نه كه مشتمل بر سؤال و خطاب بوده باشد اللهم اجعلنى اللهم ارزقنى اولا
تجعلنى و لا تعذبنى و نحو اينها جايز است يا نه در حق ما موم مشكل بوده باشد هم چنين استغفار مثل
اينكه امام الاذكر و استغفروا ربكم كان توابا ما موم بكويد استغفر الله ربى و اتوب اليه يا اذكر مشتمل بر تعظيم و ثنا
الجليل جل شانه بوده باشد يا نه نيز محل اشكال است بنابر اينه در رعايت بعد از فراغ از اسم بوده باشد
در حق ما موم كه كويد كذلك الله ربى نظر بانكه اين اشاره است بانچه متكلم بعد از اسم بوده پس مخاطب

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ان ثنا و تعظیم باری تعالی شانه است و جواز مثل این در جمیع احوال الصلوة در حق قاطبه مصلین ثابت و مسلم است
مبحث بسم الله در بیان معنی حمد است بلا آنکه مناسب در این مقام اینست که بیان شود تفسیر سوره مبارکه حمد به
وجهی بغایت مختصر که عامه ناس باعانة الله الموفق المجید از آن منتفع شوند پس میگوییم بسم الله الرحمن الرحیم که از جمله
آیات مبارکه این سوره و سایر سورها است متعلق حرف جر در آن محلا منصوب تقدیر متعلق بالمقایسه بفعلی
که این بسمله قبل از آن مذکور میشود مثلا کل در حین اراده اکل و اشرب در حین اراده شرب و البس در حین
اراده لبس و اکتب حین اراده کتابت و اقوم حین اراده قیام و اقرء حین اراده قرائت و هکذا ممکن است
تقدیر ابتداء در جمیع اینها بعد از آنکه این مطلب دانسته شد میگوییم قراءة هرگاه متعلق بچیزی بوده باشد که بسمله
جزء او نبوده باشد مثل سوره براءة و ادعیه و غیر اینها در اینصورت توصل به بسمله در قراءة آن چیز ظاهر است
و اما هرگاه مقصود قرائت چیزی بوده باشد که بسمله جزو او بوده باشد مثل سوره حمد و غیر آن از سور قرآنیه
سوای براءة در اینصورت توصل به بسمله از بابت توصل بجزء چیز است بالاضافه بکل آن و بعبارة اخری توصل
بجزء سوره است در قراءة ما عدای آن جزء از بقیه اجزاء آن سوره بعد از بیان این مطلب میگوییم اگر مراد از الله
در بسمله لفظ جلاله است پس اضافه اسم بآن اضافه بیانی خواهد بود حاصل معنی در اینوقت این خواهد بود که
استعانت میجوییم در این قرائت بنامی که آن لفظ جلاله است و ممکن است مراد از اسم ظاهر او نبوده باشد بلکه مراد مسمی بوده
باشد در این وقت اضافه لامی خواهد بود و ثانی اقرب است بحسب لفظ و الرحمن الرحیم بنا بر ثانی صفت خواهد
بود نسبت بمسمی و همچنین بنا بر اول باعتبار دلالت لفظ بر مسمی و اما بنا بر اصطلاح اینکه اسم عبارت از ذات
ملحوظ مع الصفة است پس امر ظاهر است و اما احتمال [illegible] اسم [illegible] اسم ما بین جار و مجرور [illegible] لفظ
با عدم حاجت بر او پس مناسب در کلام [illegible] بلاغت و فصاحت رعایت شده نیست و ممکن است در این
[illegible] احتمال دیگر هم [illegible] اینست که گفته شود مراد از الله در این مقام ذات اقدس جل جلاله بوده باشد نظر باینکه
استعمال لفظ بچند نحو میشود اول اینست که ذکر شود و اراده شود از آن مسمی نظر باینکه اسم علامت مسمی است
پس مقصود بالذات مسمی است و ذکر اسم باعتبار اینست که علامت مسمی است دوم اینست که مقصود نفس
لفظ است اول مثل اینکه میگوییم الله خالق السموات و الارضین و ثانی مثل اینکه گفته میشود الله علم للذات
الاقدس الحایز لجمیع المحاسن و المبرء عن جمیع النقایص در هر دو مقام لفظ مذکور است و معنی
مفهوم لکن مقصود بالذات در اول مسمی است و ذکر اسم بجهت توصل بآنست و در ثانی بعکس اینست
یعنی مقصود بالذات ذکر لفظ است و انتقال بمسمی بجهت بودن لفظ است علامت نظر باینکه انتقال بعلامت
مستلزم انتقال بذی العلامة است در حق عالم بحقیقت حال پس با این قسم باز توصل و استعانت

باسم

باسم محقق خواهد بود بنا بر این معنی الرحمن الرحیم صفت الله خواهد بود و ممکن است که تقدیر کلام باین نحو بوده باشد
ابتداء فی القراءة مثلا متبرکا باسم الله الرحمن الرحیم او مستعینا به و در اینوقت ظرف متعلق بمتبرکا یا مستعینا خواهد
بود یعنی ابتدا میکنم در قراءة حمد یا غیر از این سوره مبارکه را در حالتیکه متبرک جوینده ام باسم خداوند عالم که روزی
دهنده کافه مخلوقین است در دار دنیا و بخشنده است در دار آخرت بشرط ایمان و در بعضی اخبار تفرقه شده
است ما بین این دو لفظ حاصل آن اینست که رحمن عام است باعتبار معنی و خاص است باعتبار لفظ و رحیم
خاص است باعتبار معنی و عام است باعتبار لفظ و مراد در اول از عموم باعتبار معنی اینست که نعمت رزق
در دنیا در حق مومن و کافر هر دو ثابت است و از خصوص باعتبار لفظ اینست که لفظ رحمن اطلاق نمیشود
مگر بر حق ذات اقدس جل شانه و مراد از عموم و خصوص در ثانی اینست که لفظ رحیم چنانچه اطلاق میشود در حق
باری تعالی شانه اطلاق میشود در حق غیر او از مخلوقین و لکن مغفرت و آمرزش مختص بمومنین است و در حق
کفار ثابت نیست و ممکن است در این مقام تقدیر بنحو دیگر کرد و اشمل از همه است و آن اینست که گفته شود مراد
این معنی است استعین او ابترک فی کل الامور ببسم الله الرحمن الرحیم و باین نحو تقدیر کرده شود در جمیع موارد
و افعال مخصوصه در موارد مخصوصه جزئی از جزئیات این عموم خواهد بود بنا بر این حاجت به بعض تکلفات
سابقه نخواهد بود و الحمد لله یعنی جنس کامل ثنا یا جنس ثنا یا هر فردی از افراد ثنا مختص ذات پاک خداوند عالم
که جامع جمیع صفات کمال و معری از جمیع نقایص است رب العالمین و این صفت و او که مالک و خالق جمیع
عالمیانست الرحمن الرحیم روزی دهنده قاطبه ذوی حیوة است در دنیا و آمرزنده قاطبه اهل ایمانست در عقبی
و اعاده کردن این دو صفت بالکل در ضمن بسمله مذکور شد شاید وجه آن این بوده باشد که اول مذکور بوده در مقام
استعانت و ثانی مذکور است در مقام اظهار شکر مالک یوم الدین یعنی مالک کل امور و صاحب اختیار آنها
در روز رستاخیز که روز جزا بوده باشد یا مالک خود روز جزا است مخفی نماند که خلاق عالم جل شانه اگر چه مالک جمیع
امور است در جمیع اوقات لکن اضافه بروز جزا باعتبار اینست که در اینوقت بر هر ذی حیوتی ظاهر میشود حقیقت
حال بلکه مراد [illegible] است که در آن واقع میشود محاسبه عباد و جزاء و عتاب بلا آنکه اختلاف کرده اند قراء در این
از جماعتی مثل عاصم و کسائی و یعقوب و خلف نقل شده قرائت بنحو مذکور و جماعتی قرائت نموده اند ملک بکسر لام
و بهر یک از این دو نحو قراءة شود خوبست و علی التقدیرین جایز است قراءة برفع کاف و نصب آن لکن قراءة
مشهوره جر است و این اولیست ایاک نعبد یعنی ای پروردگار عالم ترا عبادت میکنیم و بس و ایاک نستعین
و از تو استعانت میجوییم در توفیق عبادت و غیرها اهدنا الصراط المستقیم یعنی ثابت و محکم بدار ما را بر راهی
که موصل بجنانست نقل کرده اند بعد از آنکه روح مقدس جناب رسالت مآب میل باعلی غرفات جنان نمود

دوم شرحی نوشت و فرستاد نزد صحابه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله باین مضمون که سوره فاتحة الکتاب از جلب
شما ها بار رسیده و تامل در معنی آن نمودیم شبهه بجهت ما بهم رسید در معنی اهدنا الصراط المستقیم بیان آن اینست
که اگر شما قائل میدانید که در حقیقت دین شما پس شما را نموده اند طریق حق را پس طلب کردن آن تحصیل حاصل خواهد بود
و اگر حاکم و جازم نیستید پس ایمانی در حق شما ثابت نیست پس اگر دفع شبهه ما را کردید ما مذهب اسلام را
قبول خواهیم کرد بعد از آنکه مکتوب قیصر بصحابه رسید و مطلع بر مضمون آن شدند عاجز شدند از جواب آن
مطلب را بعرض سید اوصیا جناب امیر المومنین علیه السلام رسانیدند آن جناب فرمودند در مقام جواب از این شبهه جزئی
که حاصل آن اینست معنی این شریف ثابت دار ما را بر راه راست در دنیا و بنما ما را راه بهشت در روز قیامت
و باز نقل شده در آخر مکتوب قیصر نوشته شده بود که کدام سوره است از سور قرآنیه که نیست در آن هفت حرف
ما در انجیل دیده ایم کسیکه چنین سوره از سور قرآنیه را بخواند بهشت بر او واجب میشود جناب حضرت
امیر المومنین علیه السلام در جواب آن فرمودند که آن سوره سوره فاتحة الکتاب است هفت حرفی که در آن نیست تا و جیم
و خا و زا و شین و ظا و فا است نقل شده بعد از آنکه این جواب بقیصر روم رسید منکشف شد بر او حقیقت
امر اسلام و اعتقاد بر آن نمود لکن اظهار اسلام خوف از قوم خود ننمود و اسرای مسلمانان که نزد او بودند همه را مرخص
نمود و فرستاد بمدینه صراط الذین انعمت علیهم یعنی راه آنکه انعام فرموده بر انبیا و مقربین و شهدا و صالحین
و سایر مومنین غیر المغضوب علیهم مفسرات بیهود چنانچه تفسیر شده و لا الضالین بنصاری و ممکن است اعم
بوده باشد چنانچه مؤید عموم است مقابله آن با انعمت علیهم **بحث اول در افعال واجبه نماز رکوع است** و در این چند مبحث است
در حقیقت رکوع است بدانکه رکوع در شریعت در حق مختار عبارت از انحنائی است بعد از قراءة یا بدل آن
او اعتقاد او حکما اگر ممکن شود بسبب او از رسانیدن دست تا بسر زانو و فاقد الیدین او قاطع الیدین یا
طویل الیدین منحنی میشود بقدر مستوی الخلقه بدانکه رکوع واجبست در هر رکعت یکمرتبه مگر نماز آیات
که هر رکعت از آن مشتمل است بر پنج رکوع و این رکوع چنانچه واجبست در صلوات مفروضه رکن نیز هست که اخلال
و زیادتی آن موجب بطلان نماز است عمدا بوده باشد یا سهوا در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین و این مشهور
ما بین فقها و احد اقوال در مسئله است قول ثانی تفرقه است ما بین رکعتین اخیرتین و غیرهما در حق ناسی که
مرحوم شیخ حکم فرموده اند هرگاه اخلال برکوع کند سهوا در رکعتین اخیرتین و متذکر شود بآن بعد از سجود
اسقاط سجده نموده عود مینماید برکوع بعد از آن اتیان بسجود مینماید و اینقول ضعیف است اگر چه ابن حمزه
با آن مرحوم موافقت فرموده حاصل اینقول تفرقه است ما بین صلوة ثنائیه و ثلاثیه و رباعیه در ثلاثیه و ثنائیه
اخلال برکوع مبطل است عامدا بوده باشد یا ساهیا و همچنین است در رباعیه در رکعتین اولیین و اما در رکعتین

اخیرتین

اخیرتین پس هرگاه اخلال برکوع سهوا بوده باشد این موجب بطلان نماز نمیشود بلکه عود برکوع متروک مینماید
بعد از آن اتیان بمابقی نماید نماز صحیح خواهد بود قول سیم مثل قول ثانی است با تعمیم حکم در جمیع صلوات حاصل
این قول تفرقه است ما بین حالت عمد و سهو پس هرگاه عمدا اخلال برکوع نماید نماز باطل خواهد بود و اما
هرگاه سهوا اخلال بآن نماید پس موجب بطلان نماز نمیشود خواه در نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی
یا چهار رکعتی در رکعتین اولیین بوده باشد یا غیر آنها این قول مرحوم شیخ در کتاب مبسوط از بعضی اصحاب نقل
فرموده اند قول چهارم تفصیل است ما بین تذکر اخلال رکوع در حال سجود و تذکر بآن بعد از دخول به
رکعت دیگر در اول نماز باطل و در ثانی اسقاط میکند آن رکعتی را که اخلال برکوع آن شده و بنا میگذارد
برکعت بعد از آن و اینقول شیخ است در نهایه خامس اقوال تفرقه است ما بین سهو در رکوع در رکعت
اول و سهو در رکوع در غیر آن در اول نماز محکوم بفساد است بخلاف ثانی پس هرگاه سهو در رکوع نمود
در رکعت ثانیه مثلا در حالت سجود یا بعد از آن متذکر شد این رکعت را اسقاط میکند بنا میگذارد در رکعت
اولی اتمام نماز مینماید و همچنین هرگاه اخلال برکوع نمود در رکعت ثالثه و متذکر شد در حالت سجود یا بعد از آن
اسقاط این رکعت مینماید و بنا میگذارد بر ثانیه نماز را اتمام میکند و اینقول محکی است از والد بزرگوار شیخ
صدوق مختار ما بین اقوال قول اولست پس با اخلال برکوع نماز باطل میشود و استیناف نماز لازم است خواه
عمدا بوده باشد این محل خلاف نیست یا سهوا در نماز چهار رکعتی بوده باشد یا غیر آن در رکعتین اخیرتین بوده باشد
یا غیر آن متذکر شود بآن در حال سجود یا بعد از آن ظاهر اینست که مسئله محل تامل نبوده باشد کلامی که در اینمقام هست
اینست که آیا تذکر آن بعد از دخول در سجده اولی کفایت میکند در حکم ببطلان نماز یا نه ظاهر اولست اگر چه تذکر
قبل از اشتغال بذکر واجب بوده باشد و اما هرگاه متذکر بآن شد قبل از دخول در سجود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده
باشد اگر چه بعد از وضع یدین بر زمین بجهت سجود و انحناء بجهت آن بوده باشد معاود میکرد جبهه بمحل سجود نرسیده
باشد تاملی در این باب نباید نمود بلی اشکالی که در اینمقام هست اینست که آیا لازم است قیام یعنی واجبست
بعد از تذکر بحقیقت حال بایستد اولا بعد از آن منحنی شود بجهت رکوع یا نه بلکه میتواند بر خیزد تا بحد
رکوع رسد اکتفا بانتقاء بلند ظاهر اولست و این در صورتی که انحناء در اول بجهت سجود بوده باشد محل تامل نیست
و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه انحناء بجهت رکوع بود لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد و نشست
بجهت سجود بعد از آن متذکر شد در اینصورت نیز باعتقاد حقیر لازم است راست بایستد بعد از آن منحنی شود
بقصد رکوع نظر باینکه قیام متصل برکوع قیامی است که از او منتقل میشود برکوع شرعی بمطلق قیام بعد از فراغ
از قراءة و مفروض اینست در اینمقام قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد از رکوع و منحنی شد بقصد سجود

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas
jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

پس قیام متصل برکوع بعل نیامده خواهد بود پس لازم است قیام تا آنکه قیام متصل برکوع بعمل آمده باشد و توضیح مطلب
آنست که در رکوع در کلام علما قیام متصل برکوع رکوع شرعی است و در رکوع شرعی چنانچه مذکور شد انحناء آنقدر است که کفها
باشد بالغ بدیدن برکبتین و اتصال قیام بآنست که فاصله قیامی که مستقل شود از آن برکوع شرعی
و مفروض علم بتحقق آنست پس لازم است قیام بهیچه تحصیل آن فرقی در این باب مابین موضوع مذکور نیست
مبحث دیم در تحقیق انحناء نیست کمان رکوع شرعی محقق میشود و قیمه تقریر رکوع رجال وضاء پس میگوئیم
سابق مذکور شد که رکوع شرعی در حق قائم مختار عبارت از انحنائیست که متمکن بود در آن با تمکن بدست بدان از زمین
بحدیکه بلمس انگشتان برسد ظاهر اینست که هر دو کفایه میکنند در انحناء عامه و مرسید که اگر چه اول الاحتمالات دوم
است که بنیه شود بر اینکه آنچه مذکور شد در حق رجالست پس در حق نساء چنین نیست بلکه انحناء واجب در حق
زنان کمتر از این مقدار است که مذکور شد بلکه هر کاه زن منحنی شود بحدیکه راس اصابع بزانوها برسد اینقدر کفایه
مینماید در تحقق رکوع واجب در حق زن بلکه در حق نیست آنکه تنبیه شود بکفایت اقل از این بقلیلی بملاحظه این
نسبت انحناء تکه متحمل امتثال در حق هر دو هست ان محصل در حق زن تقویه شده بلکه مقصود تنبیه بر آنست از این
آنکه ایماء بسر و بدن بر انحناء زن آکتفاء میکند و در حق رجال آکتفاء میکند و در حق نساء و اما
عکس نیست یعنی از ایماء زن آکتفاء بان میتوان نمود بخلاف مرد بلکه راجح در حق زن آنست که انحناء
او در رکوع اقل از انحناء مرد حتی آنکه اگر چه امثال انحناء مرد نیز کفایه مینماید در حصول امتثال و تقیید بقامت
بسبب آنست که در حق قاعد چنین نیست و کیفیت رکوع قاعد در محبث قیام مفصلا مذکور شد و تقیید بقامت
بجهه آنست که در حق غیر قادر چنین نیست بلکه اگر متمکن از انحناء مطلق نبود بلکه متمکن از انحناء مینماید بایماء برأس و اگر
متمکن از ایماء برأس نبود باشد آکتفاء مینماید بایماء بعین و اگر متمکن نبود حتی از ایماء بعین آکتفاء مینماید بقلب
باشد کافیست منحنی شود بقدر ممکن و بعد رکوع قائم مختار عبارت از انحناء جزء مذکور در حق
قاعد مختار است بجزئیت که مذکور شد در محبث قیام و در حق غیر مختار مایصدق علیه انحناء است لکن نه بحد مذکور در ایماء
برأسست یا ایماء بعین بتفصیلی که مذکور شد مگر آنکه کسی گوید که رکوع در شریعت عبارت از انحناء
بحدیست مذکور و انحناء در حق غیر مختار مذکور شد در ایماء بعین مثلا این رکوع نیست بلکه قائم مقام رکوع است لاکن
در اینجا هست از ایماء بعین یا ایماء برأس مثلا مثل رکوع است در احکام پس هر کاه کسی

تکلیف او ایماء برأس بوده باشد مثلا در مقام رکوع اخلال بانی کرده نا سیما بعد از رفع رأس در سجود و ما بعد از زمانی که
متذکر شود خواه سجود اختیاری بوده باشد یا قیام مقام ان مثل ایماء برأس در صورت علم تمکن از سجود نماز محکوم
بفساد است اعاده ان لازم است یا نیز چنین نیست محل اشکال است نظر باینکه ایماء در اینمقام بدل رکوع است
تا بات است در حق بدل اثبات بوده در حق مبدل منتفی میشود لازم است استیناف نماز ظاهر اینست که حکم بصلان
نماز نتوان نمود پس نماز صحیح خواهد بود و استیناف لازم نخواهد بود و نظر باینکه روایات ایماء و برأس مثل اثبات
برکوع منصوص نیست کرباین فرمودیت داشته باشیم هذا بدل ما و عذر ایست تا آنکه بحدوث بدلیت یا بعدم متزلزله
استدلال توانی نمود بمشارکت در جمیع احکام بلکه موجود در منصوص امر بایماء است در صورت علم تمکن از
رکوع اینقدر کفایه مینمایند در جمیع احکام و ادله مقتضیه هستاکه مشمل بر لفظ رکوع
منصرف بما نحن فیه نمیشود پس صحت نیابت حکمی بمقالست و بر این ان مستحق نیابت بصلاته نمکن است
استدلال کرده شود در اثبات صحت بعموم صحیحه زرارة اعتماد الله علوت الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة
والركوع والسجود بنا بر آنکه مقتضی اعاده نماز بسبب اخلال اخلال در سهو اخلال مذکور منحصر در اخلال
بیکی از امور خمسه مذکوره و علم الدراج محل کلام در غیر رکوع ظاهر است و هم چنین در رکوع نظر باینکه ذکر
شد پس ما نحن فیه مندرج در ادات عموم مستثنی نیست بلکه مندرج است در ادات عموم مستثنی منه پس
اعاده واجب خواهد بود بسبب اخلال بان ساهیا لکن احتیاطا اعاده نماز است بعد از اتمام بلی حق آنست که
هست اینست که ایماء بعهده تکلیف ساقط میشود لکن ظاهر مقتضیات در اینمقام مابین آنکه سجود آنشخص
بطریق معهود بوده یا بطریق ایماء و برأس حکم میکنم بعدم لزوم عود بلکه بعدم جواز آن بسبب اشکال نظر باینکه
در بعدم لزوم عود بمنی در صورتیکه متذکر شود بعد از رفع رأس در سجود اخلالات در نماز فی پس در هر کجا بعدم جواز
عود بمنی در اینصورت اشکال میتوان نمود مکر آنکه رکوع عود بعهده تکلیف ساقط باشد بمعنی مستلزم زیادت در نماز بشود
یا اخلال بایماء سجود بی عذر ظاهر این موجب بطلان نماز است نظر باینکه هر کاه عود بعهده تکلیف ساقط
یعنی ایماء بعهده رکوع یا اعاده مینماید ایماء یا بعهده سجود در اینصورت اگر اعاده نموده لازم میاید زیادت در نماز و اگر
لازم عدم اخلال بسجود یا اخلال بنایب مناب او بعد از رکوع یا قائم مقام ان و علی التقدیرین نماز با اخلال
اما بنایب فی پس ظاهر است نظر بانزدم تقدم رکوع بر سجود و اما بنا بر اول نظر بحدیث صحیح زرارة در کافی
از جناب فخر الاولین و الاخرین امام محمد باقر کرده روایت است که کسی که در رکوع و سجود نماز فریضه
بقدر سه تسبیح صلوة المکتوبة بقدر یعتد
بها و استقبل صلوة استقبالا اذا کان قائما تسبیح یقینا مبحث سیم در بیان رکوع منحنی ملتکه بلکه هر کاه
منحنی بوده باشد خواهد رسید حلقت چنین بوده یا باعتبار عادت مثلا مرض یا بهیچ چنین در اینصورت اگر

انحناء او کمتر از حد رکوع شرعی بوده باشد است در حین رکوع منحنی شود تا بحد رکوع برسد و اما هر کاه انحناء او
رکوع شرعی بوده باشد اینصورت اگر ممکن بوده باشد از تقلیل انحناء باین معنی متذکر هست از کم کردن انحناء
بحدیکه از حد رکوع شرعی میل بقیام نماید ظاهر این نیست لزوم تقلیل انحناء بوده باشد بعد از ان منحنی میشود بقصد رکوع
و اگر ممکن نباشد از این لکن ممکن از انحناء زیادت بر مقدار متعارف بوده باشد لازم است ان انحناء زیادت را بعمل آورد بقصد رکوع
تحصیلا للامتثال و اما هر کاه منحنی بوده باشد تقلیل انحناء در حق او ممکن نبوده باشد هم چنین نماید در اینصورت
ظاهر اینست ایماء بهیچه رکوع در حق او متعین است و ممکن نبوده باشد ایماء بهیچه رکوع نمیتواند نمود مبحث چهارم
در بیان امور متعلقه برکوع است بدانکه امور متعلقه برکوع یا واجب است یا مستحب است یا مکروه پس در اینجا
چند مقام است مقام اول در امور متعلقه برکوع است بدانکه امور متعلقه برکوع چند امر است اول باقی بودن
در حالت رکوع بمقدار ذکر واجب و بعبارة اخری لازم است شروع بذکر واجب نماید بعد از بلوغ بحد رکوع
شرعی و شروع برفع راس نماید قبل از رفع از ان پس هر کاه شروع نمود بذکر واجب قبل از بلوغ بحد رکوع
شرعی یا بلوغ براس نمود قبل از رفع از آن عامدا یا ناسیا یا بالخطا خواهد بود و هم چنین است در حال اتیان
بان و مراد از اطمانینه در اینمقام سکون بدن مصلی است قرار است پس حرکت بعض اصابع بلکه حرکت در بعض
و منافی بالمانینه بعنی مذکور نیست پس هر کاه اتیان بذکر واجب عامدا کلا یا بعضا در حال عدم استقرار بدن عالما
عازما بالمانینه خواهد بود یعنی فاقد طمانینه بقدر ذکر واجب است اگر چه فرض شود عادتا بانیان ذکر
بالمانینه است و اما هر کاه در رکوع در حالت اختیار تسبیح راه کبری است یا سه تسبیح صغری و در این تسبیح کبری
در اینمقام سبحان ربی العظیم و بحمده است و در اینه تسبیح صغری سبحان الله است پس مکلف مخیر است مابین
انکه سه مرتبه بکوید سبحان الله یا یکمرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده لکن تسبیح کبری افضل از سه صغری است و حال
ظهور است که اتیان بسبحان الله میتوان نمود و قول بجواز اکتفاء در حال اختیار بطلق ذکر اگر چه بکلمه واحده
یا تهلیل ضعیف است بحسب الکلام در اینمقام آنکه گفته شود اختلاف کرده اند علما که آیا مراد رکوع و سجود اکتفاء
بطلق ذکر میتوان نمود یا نه بلکه تسبیح متعین است یا حتی از فقها اختیار و فرموده اند اولی را لکن مختار قول
ثانیست پس اکتفاء بطلق ذکر میتوان نمود بلکه تسبیح متعین است لکن قائلین بتعین تسبیح اختلاف نموده مابنه
دسته حول اول قول بتعین سه تسبیح کبری علت و این قول است کرحم علامه در تذکره و نقل فرموده از بعضی
و محکی است حمل شده بر اینقول کلام شیخ در مقنعه و دوم قول بوجوب سه تسبیح است لکن مخیر است مابین سه
و سه کبری و این ظاهر میشود از شیخ صدوق در فقیه و هدایه و مقنع و ما یا اصحابی رکافی سیم قول بتعین
تسبیح واحده کبری و سه تسبیح صغری است و اینقول مختار محققین از فقهاست چهارم قول بتعین

کبری است و این ظاهر میشود از اصحاب سلارم و حرم علامه در کتاب تبصره و شیخ شهید در کتاب بیان پنجم تخییر
مابین تسبیح واحده کبری و تسبیح واحده صغری و این ظاهر میشود از اصحاب منیر و صاحب اشاره و خول ششم
قول باجزاء بطلق تسبیح است خلاصه و این قول است ظاهر از مفید در تبیین و در کتاب المنتصار لکن
دلالت عبارت این کتاب بر این مطلب ظاهر نیست تمام مابین اقوال قول اول است پس مکلف مخیرست مابین تسبیح
کبری و سه صغری لکن با افضلیت کبری و دلالت میکند بر اینمقام هشت روایت که بلفظ واحده جزء تسبیح کبری هشت
از این مطلب حمل ظاهر مابین فقهاست ختمار و در نزد حقیر چنین است پس مخیرست مابین اینکه سه مرتبه بکوید
سبحان الله یا یک مرتبه بکوید سبحان ربی العظیم و بحمده لکن اختیار افضل اولی خواهد بود و اینچه هست بلا اینکه مناسب اینجا ذکر
شود ببیان معنی این ذکر شریف میکویم تفسیر این بهفت وجه شده است هیچ وجه را در مطالع الانوار بیان
نموده ایم احسن وجوه آنست که بکوئیم واو در بحمده عاطفه است و مجرور متعلق است بفعل محذوف و مصدر مرکب
مضاف بما بعد است و مقصود جمع میان تسبیح و تحمید است کانی قول الله سبحان الله و الحمد لله حاصل معنی اینکه
چونکه تسبیح و حمد یکدیکر را بطال احدیت هست تسبیح و حمد الهی است جل شانه بطلان تسبیح و حمد یکدیکر است یعنی
چنین خواهد بود کرمن معتقد باینم که خداوند عالم جل شانه منزه هست از جمیع نقایص و متصف بجمیع
از جمیع معایب و موصوف بجمیع محامد و میانم بصورت توسل بحمد باری جل شانه نقایص خود را ایب چنین خواهد بود تسبیح جانا
رب العظیم و احمد بحمده چهارم رفع راس از رکوع است بخی که راست باید شد لکن لازم است که رفع راس
بعد از رفع از ذکر واجب بوده باشد چنانچه لازم بود که شروع بذکر واجب بعد از بلوغ بحد رکوع و استقرار نموده باشد
پس هر کاه شروع بذکر نموده قبل از بلوغ بحد مذکور و استقرار شروع بر فع راس از رکوع قبل از رفع
از ذکر واجب نماز باطل خواهد بود هر کاه عمدا بوده باشد بنا بمقتضی مقام مقتضی اینست که گفته شود ذکر که قبل از رفع
بحد رکوع در آن شروع نموده یا متصل باستحباب در آن نموده یا متصل باستحباب باز متصل باستحباب در آن
نموده و متصل بواجب و بر جمیع تقادیر بایستی چنین نموده باشد و اما بنا بر این مسئله متصور بصد و نوزده صورت
میشود در شش صورت سهو تا ملی بر صحت نماز نیست لکن مشروط باینکه در صورت اجزاء بر بنا و ذکر
متذکر شده باشد بحقیقت حال مکر بعد از رفع راس از رکوع که در حین قبل از انتصاب بوده باشد و اما هر کاه متذکر
شد بحقیقت حال در رکوع و اجتزء بر بنا و ذکر نموده شد بعد در بطلان نماز نیست نظر باینکه اخلال بذکر واجب
عمدا بعهده تکلیف ساقط میشود بعذر و اما بر صحت نماز باینکه ذکر مذکور بعنوان جزئیت برای امور بوده باشد
پس خارج از عهده تکلیف نخواهد بود و اما شش صورت تعدیب تشکیکی در بطلان نماز در سه صورت
از نیست و این در صورتیست که اجتزاء بر بنا ذکر نموده شده باشد یعنی ذکر که قبل از بلوغ بحد رکوع شروع در آن نموده

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ماما خواه عالم بوده باشد بحد رکوع یا جاهل چنانچه در حق بسیاری از عوام یکی اعتقاد نموده اند ایشان باین ذکر میباید
بعد از منحنی شدن نمود خواه بحد رکوع شرعی رسیده باشد یا نه خواه قصد وجوب در آن ذکر نموده باشد یا استحباب
یا نه قصد وجوب نموده باشد و نه قصد استحباب و اشکالی که هست در سه صورت باقی است یعنی در صورت
علم با جزاء بان ذکر است با اتیان ذکر تام در حد رکوع شرعی خواه عالم بوده باشد بحد رکوع شرعی یا جاهل و در حکم
بعضی آنست که مفروض اینست که ذکر تام را اتیان نموده اند در حد رکوع شرعی این کفایه میکنند در حکم بعضی ... ایشان
نموده قبل از آن در حکم عدم و لغو خواهد بود و وجه حکم ببطلان آنست که ایشان بذکر بقصد ذکر رکوع قبل از
بحد رکوع عمدا بدعت خواهد بود پس منهی عنه است لکن ممکن است که گفته شود این موجب بطلان همان ذکر
میشود نه اصل نماز نظر باینکه مفروض اینست که ایشان بذکر رکوع در محل شرعی آن نموده است مگر در صورتیکه
این شخص در ضمن اخذ بصلوة این بوده باشد که ذکر رکوع را باین نحو اتیان نموده باشد در اینوقت ممکن است که گفته
که نهی متوجه اصل نماز نشود پس مقتضی فساد نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال با قطع نظر از این
در بعضی صور مسئله از راه دیگر توضیح آن اینست هر یک از سه صورت مفروضه متصور میشود به سه صورت
اقسام متصوره در این سه صورت نه قسم میشود حاصل میشود از ضرب سه در سه اول آنست که قصد وجوب
نمود در آن ذکر یکه در آن شروع نموده قبل از بلوغ بحد رکوع پس در ذکر یکه ایشان مینماید بان در حد رکوع یا قصد
وجوب مینماید یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب مینماید و نه قصد استحباب در صورت اول لازم می آید قصد
وجوب دو چیز کرده باشد در نماز و حال آنکه واجب یکی است و در ثانی لازم می آید قصد استحباب در واجب نظر باینکه
آنچه را قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی شروع نموده بنیت وجوب مطلوب در نماز نبوده ملتفت پس واجب آن ذکر نیست
که ایشان بان مینماید در حد رکوع شرعی مفروض اینست که قصد استحباب در آن نموده است و قسم ثالث اگرچه سالم
از این محذور است لکن ایشان کرده است در نماز بقصد مطلوبیت چیزی را و حال آنکه در آن حالت مطلوب نبوده
و از آنچه مذکور شد بتصویر شش قسم باقی و حال آنها مشخص میشود ممکن است حکم کرده شود در کل این اقسام بعدم
امتثال نظر باینکه داخل کرده است در عبادت مطلوب غیر مطلوب را بقصد مطلوبیت بنا بر این ممکن است تفصیل داده
شود ما بین آنکه ایشان نماید بقصد مطلوبیت در آن حالت و ما بعد یا بقصد مطلوبیت فی الجمله یعنی میداند ذکر
در رکوع مطلوب هست لکن نمیداند در چه حالت مطلوب است پس ایشان بذکر مینماید بقصد مطلوبیت در اول حکم
شود بفساد نماز بخلاف ثانی بجهة ظاهر اینست در جمیع صور مذکوره نماز باطل باشد لکن احتیاط
مقتضی اتمام نماز است بعد از فراغ اعاده نماید مخفی نماند آنچه مذکور شد حکم شروع بذکر رکوع بود قبل از بلوغ
بحد رکوع و اما حالت رفع راس از رکوع قبل از فراغ از ذکر پس حکم در این صورت اشکال ندارد نظر باینکه

این

این ذکر یا ذکر واجب است یا مستحب و علی التقدیرین یا سهوا این عمل واقع شده یا عمدا در صورت سهو نماز بحکم
صحت است و در صورت عمد اگر ذکر واجب بوده است نماز باطل و اگر ذکر مستحب بوده نماز صحیح مگر در صورتیکه
تجویز نکنیم تقدیم مستحب را بر واجب در اینصورت نیز نماز باطل خواهد بود پنجم از امور واجبه متعلقه برکوع طمانینه
بعد از رفع راس است مراد از طمانینه در اینمقام اینست بعد از آنکه رفع راس از رکوع نمود بنحوی بایستد که صادق
باشد بر اینکه بدن این شخص ساکن و مستقر است همین قدر مسمی کفایت میکند چنانچه سابق بیان شد حرکت
بعض اعضا مثل اصابع بلکه حرکت ید مضر نیست مبحث ششم در بیان اینست که آیا امور مذکوره که عبارتست
از انحناء بقدر مذکور و ذکر و بقاء در حد رکوع بقدر ذکر واجب و طمانینه بمقدار آن و رفع راس از رکوع
و طمانینه بعد از آن آیا مختص است بصلوات مفروضه یا نه بلکه ثابت است در صلوات مندوبه باز تحقیق در این
محتاج بتفصیل است بیان آن اینست سابق بیان شد که جایز است اتیان بنوافل راکبا و ماشیا در حال اختیار
و اضطرار در سفر و حضر و در صورتیکه اتیان بنوافل نماید سواره و پیاده تشکیکی نیست هیچیک از امور مذکوره
لازم نیست مگر ذکر پس غیر ذکر از امور دیگر در نوافل در صورت مذکوره لازم نیست بلکه در رکوع و سجود اقتصار
مینماید بایماء پس انحنا بحد رکوع لازم نیست و نه غیر آن از اموریکه مترتب بر انحنا باشد و اما هرگاه اتیان
بنوافل شود ایستاده در اینصورت ظاهر اینست که لازم باشد رعایت کل امور مذکوره یعنی اخلال بهیچیک
جایز نبوده باشد بلی تفاوتیکه هست ما بین فرایض و نوافل اینست که رعایت امور مذکوره واجب است در نوافل بوجوب
شرطی نه شرعی بخلاف آن در فرایض ظاهر اینست که واجب بوجوب شرعی بوده باشد مقام ثالث در بیان امور
مستحبه متعلقه برکوع است بدانکه مستحب در اینمقام چند چیز است اول تکبیر بجهة رکوع است و مراد بتکبیر
در اینمقام تکبیری است که بعد از فراغ از قرائت یا بعد از قنوت یا بعد از فراغ از تسبیحات بدل قرائت گفته
میشود و این تکبیر از مستحبات و آداب رکوع است و قول بوجوب این تکبیر چنانچه ظاهر میشود از صاحب
مراسم و حکایت شده از ابن ابی عقیل ضعیف و شاذ است و ظاهر اینست که استحباب این تکبیر در حال القیام
و انتصاب است پس اتیان بان در حال هوی برکوع شرعیت آن ظاهر نیست و شهید ثانی رحمه الله در
شرح ارشاد و شرح نفلیه دعوی شهرت بر این مطلب فرموده اگرچه جماعتی از فقها حکم باستحباب آن فرموده
اگرچه حال هوی بسوی رکوع بوده باشد و لکن تام نیست بلکه بعد از فراغ از تکبیر منحنی میشود بقصد رکوع
و مستحب است در حال تکبیر رفع یدین نماید بنحویکه در مباحث تکبیرة الاحرام بیان شد دوم وضع یدین است
بر رکبتین بلکه گذاشتن دست بر زانو در حال رکوع واجب نیست پس ترک آن موجب بطلان نماز نمیشود
و لکن مستحب مؤکد است اخلال بان با امکان مناسب نیست و ظاهر اینست بوضع کفین بر رکبتین بهر نحو

که بوده باشد سنت میشود لکن افضل اینست که در رکوع در گذاردن دست بر زانو چند امر رعایت بشود
اول آنست که مسینه دست را که تعبیر از آن براحت مینمایند بر عین رکبه که عبارت از محل وصل ما بین استخوان
ران و استخوان ساق است بگذارد و انگشتان دستها را از هم جدا نموده محیط سازد بر اطراف زانو دوم
آنست که اول دست راست را بر زانوی راست بگذارد بعد از آن دست چپ را بر زانوی چپ بگذارد سیم
آنست که دستها را بقوت بگذارد بر زانو بنحویکه زانوها را رد نماید بجانب خلف پس اینها مستحبات
میباشند در مستحب سیم از جمله مستحبات آنست که در حال رکوع اجزای ظهر را محاذی و مساوی هم قرار
دهد یعنی بعضی ارفع و بعضی اخفض نباشد پس مساوی نگاه دارد بحدیکه اگر قطره آبی بر پشت واقع شود میل
بهیچ سمت ننماید چهارم آنست که گردن خود را در حال رکوع بکشد بمحاذات ظهر نگاه دارد پنجم تصفیر ما بین قدمین
است یعنی رعایه صف ما بین قدمین نماید یعنی بعد ما بین عقبین یعنی دو پاشنه پا را مثل بعد ما بین ابهامین
یعنی دو انگشت بزرگ پا قرار دهد یعنی انفراج ما بین ابهامین را زیاده تر از انفراج ما بین عقبین و کم
از آن قرار ندهد و همچنین عقبین را محاذی هم دیگر قرار دهد بعبارة اخری انگشتان هر قدمی محاذی
انگشتان قدم دیگر قرار دهد محاذات ابهامین با هم مستلزم محاذات سایر انگشتان هر یک با قرین خود
خواهد بود هرگاه مستوی الخلقه بوده باشد و بعبارة دیگر بعد ما بین هر انگشت از قدمین را از قبله
مساوی قرار دهد با بعد از قرین آن انگشت از قدم دیگر از قبله ششم آنست که انفراج ما بین قدمین در حال
رکوع بقدر یک وجب بوده باشد اگرچه در حال قیام نبوده باشد هفتم آنست که نظر او در حال رکوع بمیان دو قدم
او بوده باشد هشتم تجنیح عضدین است یعنی دو بازو را بلند و از اضلاع پهلو نچسباند بلکه باز نماید مثل
جناح مرغ در حال طیران و این مستلزم اینست که عضد از زیر بغل دور شود و ذراعین از محاذات جنبین
بیرون رود و این مدخلیت تمام دارد در تسویه ظهر مطلوب نهم اینست که پیش از شروع بذکر رکوع این دعا بخواند
اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک قلبی و سمعی و بصری
و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر ترجمه
ظاهر اینست پروردگارا از برای تو رکوع میکنم و بتو اسلام آورده ام و بتو ایمان آورده ام و بر تو توکل کرده ام
و تو پروردگار منی خشوع و ذلت میکند برای تو قلب و گوش من و چشم من و موی من و پوست من و گوشت
من و خون من و مغز استخوان من و پیهای بدن من و استخوانهای من و همچنین خشوع میکند از برای تو هرچه
دو قدم من حامل اوست استنکاف از عبادت تو ندارم و استکبار در این ندارم بلکه تعب و مشقت و رنج
خود را در این نمی بینم بلکه لذت و راحت خود را در عبادت تو و خشوع تو میدانم دهم آنست که ذکر رکوع را سه مرتبه

یا پنج

یا پنج یا هفت مرتبه بگوید مراد از سه مرتبه فصاعدا سه مرتبه گفتن تسبیحه کبری است و این ظاهر است پس مراد
اینست یکمرتبه این ذکر واجبست کفایت میکند در حصول امتثال لکن مستحب اینست که سه مرتبه اتیان نماید
یعنی انضمام دو تسبیح را بان واجب مستحب است تا ختم بسه مرتبه شود و همچنین انضمام چهار بر واجب و انضمام
شش مرتبه بیکمرتبه واجب بجهة آنکه اولی است در ذکر رکوع ختم بسه مرتبه یا هفت مرتبه افضل است مشخص است
بالاشتراک این سه قدیم در اصل فضیلت متفاوت خواهند بود در مرتبت و کمال پس ختم بهفت مرتبه
افضل از همه است بعد از آن ختم به پنج بعد از آن ختم بسه و این ادون از دو تحدید و فوقست مناسب اینستکه
تنبیه شود در اینمقام بدو مطلب اول آنست که بیان شود که ختم ذکر رکوع را بهفت مرتبه آیا این منتهای مرتبه
فضیلت است که زیاده بر این فضیلت ندارد بلکه رجحان نیز ندارد یا چنین نیست بلکه فضیلت دارد اگرچه توهم
میشود از بسیاری از کلمات فقها قدس الله نفوسهم احتمال اول لکن ظاهر اینست که چنین نیست بلکه علاوه بر هفت
جایز بلکه راجح و افضل است و مستند این مطلب نصوص دال بر رجحان تطویل در رکوع و سجود بقدر استطاعت
بعلاوه حدیث موثق حاکی فعل جناب کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که آنجناب در نماز
جماعت اتیان بذکر رکوع فرمودند سی و سه مرتبه یا سی و چهار مرتبه بعلاوه حدیث معتبر ابان بن تغلب که فرمودند
داخل شدم بخدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام در حالتیکه آنحضرت مشغول نماز بود پس شمردم ذکر رکوع و سجود را
آنحضرت شصت مرتبه فرمودند کلمات کثیر از فقها محمول بر غالب است نظر باینکه غالب نظر به شاغل ناس تعدی
از هفت مرتبه نمیشود شاید وجه اقتصار بهفت در بعض اخبار همین باشد یعنی کثرت مشاغل و توفر
دواعی داعی بر اقتصار باین عدد شده است مطلب ثانی آنست که ختم بعدد وتر و این مطلب تا عدد هفت
مسلم و ظاهر میشود از بسیاری از فقها و اما ما فوق هفت محل کلام است مقتضای کلمات اصحاب
در این مطلب مختلف است از مرحوم شیخ شهید قدس الله نفسه روح السعید ظاهر میشود در کتاب ذکری
و دروس و لمعه استحباب ختم بوتر مطلقا اگرچه بعد از تجاوز از هفت بوده باشد و موافقت فرموده با ایشان
شهید ثانی و غیره و مقتضای کلام ابن ادریس در سرایر و کلام محقق در شرایع خلاف آنست قال فی
الشرایع ثم یقول سبحان ربی العظیم و بحمده ان شئت ثلثا و ان شئت خمسا و ان شئت سبعا و الزاید
افضل نظر باینکه کلام ایشان و الزاید افضل دلالت میکند بر اینکه زیاده بر هفت مرتبه افضل از هفت
و ما دون آنست خواه ختم بشفع شود یا بوتر و همچنین کلام محقق در شرایع فرموده در مقام بیان امور مستحبه
در رکوع و ان یسبح ثلثا او خمسا او سبعا فما زاد و مقتضی کلام ایشان فما زاد همانست که مذکور شد در
کلام ابن ادریس و مثل این دو عبارتست بعض عبارات دیگر در نیست اشیاء و قول بافضلیت ختم

jabir.abbas@yahoo.com
Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

برنمط اکرم ختم بشفع در صافوی سبع جایز و مشروع بوده بلکه بنا بالا سیکدر این مقام هست اینست که ایا ماموم بعد سبع مثل امام ختم کند یعنی ختم برتر افضل و ختم بشفع نیز مشروع است بلکه بالاضافه بما دون افضل است اگر چه نسبت بما فوق مرجوح بوده بنا بما چنین نیست ظاهر اولست اگر چه توهم از بعضی ابا از بعض اصحاب ثابت نظر بانکه تصریح فرموده اند بیکرتبه و سه مرتبه و پنجمرتبه و هفت مرتبه ایم تخییر دارد بجواز ختم بشفع نموده باشد نمراین و راحتی الجواز ختم است در رکوع و سجود بدو ذکر هیچ ابا ذکر و بشش ذکر علم افضلست پس بنا بر بعضی مکاهی افضل نبوده بلکه جایز بلکه افضل نبوده نسبت بختم بیکرتبه اگر چه مرجوح است بالاضافه بختم بسه ذکر و هم چنین ختم بچهار نسبت بختم بسه ذکر و بپنج ذکر و ختم بشش ذکر نسبت بختم بپنج ذکر و ختم بهفت پس هر یک از اینها راجح است نسبت بما تحت و مرجوح است نسبت بما فوق و دلیل این مطلب حدیث ابی بکر حضرمی است که قائل باستحباب تلقی بقبول فرموده اند و ان حدیث اینست که ابی بکر گفته بود حضرت جناب حضرت ابی جعفر علیه السلام ای شئ حد الرکوع والسجود قال تقول سبحان ربی العظیم و بحمده ثلثا فی الرکوع و سبحان ربی الاعلی ثلثا فی السجود فمن نقص واحدة نقص ثلث صلوته و من نقص اثنتین نقص ثلثی صلوته و من لم یسبح فلا صلوة لم مستخرست از حدیث محمول بر جواز هست بنقص واحده و اثنتین و این ظاهر است و جه استفاده مدعی از این حدیث ادعا است که این حدیث صریح است که ختم بدو افضل از ختم بواحده است که اگر چه مرجوح است نسبت بختم بسه مرتبه و این عین مدعی است و لفظ حضرت الله تعالی اصابه و سلم خبر است بحسن تعبیر و اصابت بیان نبهنا علیه قال و المندوب ضربان فعل و کیفیة فالفعل اربعة و ثلثون الا قبال علی الصلوة الی ان قال و قول ما زاد علی تسبیحة واحدة فی الرکوع من التسبیح الی اخره ما ذکره المظهر شمول قول ما زاد علی تسبیحة مطلق ما زاد و لو دفعة واحدة و مثل فی حسن التعبیر صاحب الجامع جزاه الله تعالی خیر جزاء المحسنین پانزدهم از امور مستحبه خواندن سبع الله لمن حمده است و هم چنین دعای بعد از ان بعد از رفع راس از رکوع تحقیق این مطلب محتاج است بنقل کلام و حضار امر اول آنست که سبع الله لمن حمده و دعاء بعد از ان بعد از آنست که منتصب شد یا خیر بلکه سبع الله در حالت رفع راس است و دعا بعد از رفع راس ظاهر از ابی الصلاح و صاحب غنیه ثانی است و مشهور اولست و این مختار است پس مستحب خواندن سبع الله لمن حمده و دعا است بعد از رفع راس و انتصاب و در حالت رفع راس شروعیت از معلوم نیست دوم دعا نیست که بعد از سبع الله لمن حمده است بر انکه کلام علما در این مختلف است مذکور در کتاب غنیه و نقضه و غیرها چنین است الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و العظمة و الجود و الجبروت و لکن مختار در بیان این قرینه که صحیح نزد او مرجوح بوده رکاکی مشتمل بر اینست و ان چنین است

که بگوید سبع الله لمن حمده انجی ربنا لک الحمد رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة فتدبر العالمین و در ترکیب این چند وجه محتملات اول آنست که واو در الکبریاء عاطفه بوده بنا بما مدخول ان معطوف باشد بالجبروت و العظمة مرجوح بوده بنا بنا بالثانی و خبر تبدا لله رب العالمین بوده بنا بنا بما دم آنست که و العظمة بین معطوف بوده بنا بما بر الکبریاء و لله رب العالمین خبر مبتدا محذوف بوده بنا و التقدیر هو لله رب العالمین الی الجبروت و الکبریاء و العظمة فتدبر العالمین ثالث آنست که واو و الکبریاء و او استیناف بوده بنا بما مدخول ان مرفوع بوده بنا بابتدا بابتدا و العظمة معطوف بوده بنا بر ان خبر مبتدا لله رب العالمین بوده بنا بما احسن وجه مثلث وجه اولست و جه اول و ثانی ظاهر است و جه ثالث جامل و مرجح شیخ شهید در کتاب ذکری لفظ انه را ذکر نموده ما نذر وده عارا چنین ذکر فرموده انه الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة رب العالمین بنا بر این اهل الجبروت مبتدا و اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة معطوف بر جبروت و رب العالمین خبر مبتدا خواهد بود لکن مذکور در متن موجوده کافی نخواهد آذکر شده و ایم و بهمین نحو ذکر شده در کافی در متن شیخ نجفی نیز بظاهر فرموده اند بهمین نحو مذکور است در نسخه نزد بنده که لفظ رحم و الدا ایشان نبوده گاه استنساخ نموده بوده اند از نسخه اصل تهذیب بلکه شهید ثانی نیز انه لله تعم و روض السعید فرموده اند بر این نحو دیده اند در نسخه اصل تهذیب که لفظ رحم نبوده و رحم شیخ شهید قدس سره در غیر این دو ذکر فرموده اند بر این نحو سبع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة و البقاء و الجلال و الاکرام و الجود و الجبروت چنانچه در مطالع الانوار مذکور است احسن از همه نحوی است که مشتمل است بر این صحیحه زراره چنانچه مذکور شد اگر چه جمله بهر بعیدیاست بلکه الاقتصار بالحمد لله رب العالمین نیز چنین است بنا بر این معنی بعد از انکه سبع الله لمن حمده گفت بگوید الحمد لله رب العالمین سر انست که استحباب سبع الله لمن حمده و دعا بعد از ان ثابت است در حق امام و ماموم و منفرد بنا بر مشهور و بنا بر این اصحاب و بنا بر این اقوال و ظاهر از برخی از محقق در کتاب معتبر و علامه در کتاب منتهی در جامع المقاصد عزی الحلی شیخ علی در این عموم و در کتاب خلاف و غنیه صریحا و عزی اجماع است بر این جمله اختلاف در موطن بعد از رفع راس از رکوع راجح می شود بنا بما قول اول آنست که استحباب سبع الله لمن حمده در این مقام ثابت است خواه در حق امام بوده بنا بما ماموم یا منفرد و این مشهور بین اصحاب و ظاهر از جماعتی از بناظم علماء و عزی اجماع است و بر این مطلب قول ثانی مقابل آنست یعنی استحباب سبع الله ثابت نیست مطلقا خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد بلکه مستحب در اینها در حق جمیع و بنا بمالک الحمد است و این قول ممکن است از این اقیده قرار بسیار است در حق امام و منفرد و دخل ثانی است در حق ماموم پس مستحب در حق امام و منفرد

سبع الله لمن حمده است و در حق ماموم بنا بمالک الحمد و این قول را در حق شیخ شهید از صاحب ناظر حکایة نموده و در کتاب مدارس میل باختیار این قول فرموده است قول چهارم مثل قول اول است یعنی در حق ماموم پس مستحب در حق امام و منفرد سه محلات بخلاف ماموم ثابت است در حق او تحمید است یعنی قول الحمد لله رب العالمین و این قول را صاحب مدارک اختیار فرموده است بتحمار قول اولست و اخراز الملک باحد منعیات خصوصا قول ثانی بعد از ثالث و قول رابع اگر چه در دلیل علیه بظاهر حدیث صحیح است لکن جواب از ان مفصلا مذکور در مطالع الانوار است لمخفی کلام اینست که استحباب سبعا و دعای بعد از ان ثابت است در حق مصلی اگر چه ماموم و منفرد بوده بنا بما پس هر گاه جمع نماید مابین سبع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة فقد رب العالمین این اکثر اقسام است و ادعا ان این اقتصار بقول الحمد لله رب العالمین است بعد از سبعا پس از این اقتصار بسبع الله لمن حمده است و اما اقتصار بتحمیدتها بعنوان الملاق ثابت نیست بلکه نسبت بخصوص ماموم بنا بقصد مشروعیت خالی از اشکال نیست نظر باعراض اصحاب از مضمون مستدان چهارم ظاهر اینست که استحباب سبع الله لمن حمده مختص بصلوات یومیه نیست بلکه در جمیع صلوات مفروضه ثابت است لکن در صلوات آیات ثابت نیست بعد از رفع راس از رکوع خاصة در اجزا از سجود و هم چنین پس بعد از رفع راس از رکوع اول و ثانی و ثالث و رابع ثابت نیست بجملا استحباب سبعا مختص بصلوات یومیه نیست بلکه در جمیع صلوات مفروضه بلکه اختصاص بصلوات مفروضه ندارد پس ثابت است در صلوات مندوبه باز ظاهر اینست این مطلب عمل بالملاک و تامل نموده باشد بلی بالاسکه در این مقام هست ثابت است که ایا استحباب سبعا مختص است بصورتیکه ایتان بنا زشود قائما یا نه بلکه ثابت است خواه نماز قائما خوانده باشد یا جالسا و اجب بوده بنا بما یستحب چنین در حق ماموم اختصاص اینست بصلوات قائم صحیحه نزاره است که فرموده ثم قال سبع الله لمن حمده و انت منتصب قائم لکن این توهم باطل است بلکه وجه این اینست نظر بانکه صدر حدیث مفروض است در صلوة قائم قال ذا قمت فی الصلوة فلا تلتفت و قد بلک بالاخرب پس تقیید و انت منتصب قائم وجه اینانیست نزاهت اختصاص حکم بصلوة قائم پس ظاهر ثبوت استحباب آگر چه نماز جالسا بوده بنا بنا بنا بیکه صلوة جالسا هان صلوة بطریق قیام است ماهیة صلوة در هر دو یکی است و تفاوتی نیست مگر در تحقق قیام و عدم آن پس مدلول صحاح السانیده مکرا یکی از اجزا بعنوان قیام ایتان میکنند و هان از بعضی جلوس ایتان کند پس اجزاء واجبه و مستحبه هم بر حال خود باقی خواهد بود مگر اجزاء که دلیل شرع دلالت کند بر عدم آن مثل آنکه نماز نافلة جالسا هان نماز نافلة است قائما چنانچه نماز مفروضه جالسا هان نماز مفروض است قائما مفروض است در هر حال در صورت قیام سبعا ثابت است

پس در رکعت اولی جالسا چنین خواهد بود بعلاوه ممکن است استدلال مکروه شود در اثبات مدعی بصحیحه حلبت مفضل بن عمر در اصول کافی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک علمنی دعاء جامعا فقال لی احمد الله فانه لا یبقی احد یصلی الا دعا لک بقولک سبع الله لمن حمده و جه استدلال ظاهر است نظر بانکه حاصل معنی کلام اینست هر گاه کسی حمد خدا را بعد از رفع راس از رکوع نماز کننده در هر حال نیست مگر اینکه دعا میکند در حق او بنا بنا بنا بنحو سکوت یا بگفتن سبع الله لمن حمده یعنی اجابت خدا بجناب او پس از این نماز دعاء هر کس را که خدا او را بنوده پس مقتضای کلام ثبوت سبعا است در حق مصلی خواه فشتر بوده بنا بنا یا ایستاده و بر هر کدام استحباب سبعا در حق مصلی جالسا خواه نافلة بوده بنا بنا یا منذور همچنان فرقی نیست بلی اشکال هست در حق مصلی که رکوع اول یا ثانی بوده بنا بنا خواه ایماء بر راس باشد یا بعین خواه نماز مصلیها بوده بنا بنا مستلقیا یا ماشیا نماز نافلة مقتضا عموم حدیث مذکور ثبوت سبعا است در حق چنین مصلی از چنانچه ظاهر است از معنی حدیث که ذکر شد لکن ظاهر از کلمات اصحاب خلاف آنست نظر بانکه ترک مورد ملازمة استحباب این وظیفه را عند از رفع راس از رکوع یا بعد از انتصاب و بخواندن ما معلوم است مصداق این عنوان غیر الصلاة یا ماشیا است لکن ممکن است گفته شود کلام اصحاب محمول است بر نماز بطریق معتاد نه انکه مقصود نفی ما عدا بوده بنا بنا پس مقتضای عموم حدیث مذکور سالم از معارضه راست شاید همین قدر نظر بسا عدم ورود اسناد کفایت کند در حکم باستحباب بعنی در بیان معنی سبع الله لمن حمده است بدانکه سبع اگر چه متعدی است کاف قولهم یسمعون الصیحة و قولهم سمعت کلاما حسنا و لفظها لکن در این مقام این معنی را نیست بلکه سبع در این مقام بنا بنا بابتدا تضمین است تضمین عبارت از انکه اعتبار شود در لفظ معنی لفظ دیگر پس معامله میشود به لفظ اول معامله لفظ ثانی لهذا در اینجا میگویم تضمین شاه است سبع معنی قبل الاستجاب و هر یک از قبول و استجاب استعمال میشود بلام و لهذا گفته شده سبع الله لمن حمده قبل و زاید خداوند طاعت حامدین را یا اجابت فرماید خداوند عالم جل شانه دعا و حمد گفتگان را ظاهر اینست این محمول بر دو عالست یعنی هر دو کار اجابت کند دعای حامدین را چنانچه مناسب در این مقام همین است و احتمال مدح و ثنای حامدین گرچه حق تعالی است یعنی خداوند عالم ایتان میفرماید دعا و حامدین را کبطریق اخبار بوده بنا بما نیز باب المدح لکن اراده این معنی بعد از رفع راس از رکوع سنا نیست چنانچه در جهر ظاهر است بعلاوه وجه حدیث مذکور ظاهر از دلالت بر اینکه این دعالست بر اینکه این دعالست بجهت مطالب حامدین از جمله امور مصلی است نظر باشتمال ذکر رکوع و سجود اعتدالیه بر جهر و بیان رعایت جهر و اخفات است در موطن در رکوع و بعد از رفع راس از ان پس میکوید مصلی یا امام است یا ماموم یا منفرد پس اگر امام بوده بنا بنا مستحب در حق او اینست رعایت جهر نماید در اجزء رکوع پیش از دعا و قبل از ذکر رکوع نیز ذکر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ودر امور بعد از رفع راس بجز انداز سجده و تشهد بعد از ان پس جهر و رخت امام در جمیع انوار اجماع چنانچه اخفات در حق ماموم چنین است خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی و اما در حق منفرد پس اگر نماز جهری بوده اجهار در حق انها راجح است و اما هر گاه نماز اخفاتی بوده باشد ظاهر اینست که باز جهر راجح باشد و در خصوص سجده و دعاء بعد از ان و اما در ذکر رکوع و دعاء قبل از ان ظاهر اینست که اخفات راجح باشد **دوازدهم** از جمله امور مستحبه در رکوع صلوات بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و در آل اطهار ان سرور است و همچنین در حال سجود بلکه شبهه در جواز صلوات بر ان جناب و بر آل اطهار ایشان در جمیع احوال نماز نیست خواه باوجه سبب بوده باشد امثال انکه اسم شریف ایشان را از ان شخص جاری شد یا اسم ایشان شریف ایشان بوده باشد یا در حالت سماع نیز چنین بوده باشد و هم چنین است هر گاه عطسه نموده یا عاطس شنیده یا امری سبب نموده باشد بجمله صلوات بر ان جناب در جمیع احوال صلوة جایز است فرق در این باب در اشاره نماز یا در خارج نماز نیست پس هر همان ذات بر حال خود باقی است اشتغال جمله صلوة موجب رفع ان نمیشود و این محل کلام در این مقام نیست بلکه کلام باعتبار توظیف است یعنی از اداب رکوع و مستحبات ان اینست که در رکوع صلوات بر ان جناب و بر آل اطهار ایشان فرستاده شود و کیفیت ان بدو طریق ماثور است اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم صلی الله علی محمد و آل محمد هر دو خبر ثابت لکن در حدیث صحیح میباشد که جمیع بعد از فراغ از ذکر رکوع و سجود بوده باشد چنین نیست بلکه منصوص مدح صلوات بر ان جناب در رکوع و سجود مقتضای اطلاق تادیه شده است خواه قبل از اشتغال بذکر بوده باشد یا بعد از ان بلکه گفته شود که شاید است بعهود و معهود در ان زمان بعد بوده باشد و علی ای حال بعد از فراغ از ذکر قطعی الدلالة است که چه بعهود بودن خصوصیت معلوم نبوده باشد یا نبوده باشد در رکوع و سجود است نه در جمان بعد از ذکر بلکه مستفاد چنان است مشتمل بر صلوات در رکوع و سجود و مشتمل بر صلوات در حال قیام هم هست پس حکم باستحباب صلوات در حال قیام نیز بعید نیست بلکه مشهور بلکه اجماع اصحاب اینست که از ابراهیم رفع ایشان از رکوع تکبیر ثابت نیست و هم چنین رفع یدین در اینوقت راجح نیست بلکه عدم ثبوت تکبیر ظاهر اینست که محل اتیان بوده باشد یا مراد رفع یدین در این حالت پس علی ای حال چنان مشهور چنان فقط است و در عبارت شهید در این مطلب مستفیض بلکه ظاهر محقق در کتاب معتبر و صریح ابتغان علامی شیوع است لکن چنین نیست بلکه شیخ صدوق در فقیه قائل شده است برفع یدین در اینوقت و شیخ شهید موافقت با اشیاع نموده در حال ذکر خود مثل ذکر رکوع و بیان و در دروس و نفلیه نموده و اینقول از شیخ نیز بر کراهة الصلوة قوی است نادر لکن مختار عدم رجحان است مستند ان محمول بر تقیه است و جواز افضل در مطلق الاذکار پیدا نموده ایم

خاتمة ثالث در بیان امور یکه در حال رکوع و این چند چیز است اول داخل ذکر ان دستها است در سنن یاب در حال رکوع مخیر نامند در این کلام اجمالی هست تفصیل ان نمذکور است در جمیت لباس هر یک خواهد رجوع بان مقام نماید دوم از ذکر جهات تطبیق است را باز تطبیق کذا زدن اصابع کفین است بر رکب و ذکر ان هر دو است در میان و در زیر ان در حال رکوع بعضی از نزدوسای عامه قائل بوجوب اند و در رجوع شیخ در کتاب خلاف دعوی اجماع نموده بر جریت ان و شیخ شهید در بعض قائل بحرمت شده و در کتاب ذکره و بیان و دروس قائل بکراهت شده حق در مسئله تفصیلات بین نحو کراست کیفیت را بعمل خواهد بقصد مشروعیت حرام و الا مکروه خواهد بود سیم تبازاست بازاء وخاء معجمتین مراد بان تفریج فاصله است یعنی در حال رکوع سر و سینه را بلند نماید تا جهت او شبیه بزین اسب شود مراد اینست رکوع بان نحو مکروه هست چهارم تجافی است بجیم و الف و فاء و مهملتین و این مقابل استرخی است در تشریح سر و کمر در بلند میکرد تجافی است کسر و کمر و ان را از حد متعارف بیشتر بلند نماید و مجمل و این شامل تجافی است بجاء و مهمله فرد تیکر هست در مهمله پشت مساوی است سر و کمر و ان را اندازه و در معجمه سر و کمر و ان را بین نکرده میداند پشت را بلند میکند ششم انحناء است بانون و حاء مهمله و انحناس بلند و قسم میشود یک قسم مشهور و عام جواز ان نیست و موجب بطلان میشود و ان اینست که عقب پا را از زمین بلند میکند و سینه پا را بزمین میگذارد و مراد از انحنای مورد استخوان زانو و استخوان ساق شبیه بقوس میشود و در این قسم نظر اجمالا بانحناء واجب غافلا باطل میشود و این محل کلام در این مقام نیست قسم ثانی انست که زانو را بین نحو بلکه انحناء واجب را بعوارض و در این قسم محل کلام و حکم بکراهت است **هفتم** قراءة قرائت یعنی مکروهست قراءة قرآن در رکوع نظر بورود نهی از قراءة در رکوع از جمله طرقین است در وجه و در معانی الاخبار بان مضمون از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که نهی کرده ما را از قراءة قرآن در رکوع و سجود و اما رکوع پس تعظیم خداوند عالم نمایند و در انکه پیامبر ایران الشاء موظف در رکوع کلا و لا است که ادا نشان عرف طفت الرجل تا زود تر بجا اورد یا مسجود بین نسیاء و عاکنین بر ان نظر بانکه سزاوار ایران است که در عاد رکوع و سجود مستحاب شود بلکه انکار مناسب در انجام تمام تر است مؤید مطلب اول دانسته که ذکر واجب در رکوع و سجود معین نیست در هر واقع یا موکول باختیار و تعیین مکلف است توضیح مطلب اینست که سابق بیان شد که مطلوب واجب یا ذکر یکی از سه چیز است یکی ذکر یا تحمید یا تسبیح آن مستحب است کلا یکه در این مقام هست اینست که ایا ذکر واجب همان دو فقره اول است خواه قصد وجوب در ان کند یا نه

یا خیر چنین نیست بلکه تعیین واجب موکول بتعیین مکلف است پس هر گاه قصد وجوب در سیم نمود در سیم واجب مستحب است و واجب همان سیم خواهد بود و هکذا پس اگر قصد وجوب در چهارم نمود در ان صورت واجب مخیر خواهد بود بلکه مستحب متساوی باختلاف بنا بر این محتمل است که واجب اول بوده باشد یا اخیر یا مع وسط الدلالة او بالاختلاف ظاهر از کلام شیخ شهید در کتاب دروس و ذکر عنان است دین تعیین و جوب موکول باختیار مکلف است و دلیل بر اکه تعیین نمود همان واجب خواهد بود قال فی الدروس لا یوصف الطاعة الزائدة فیه اولی لانتفاء سبب الوجوب انتهی و در صورة تقدیم الذکر المستحب علی الامر به ان ظهر اینست که مراد از مرجع از این عبارت این بوده باشد که ذکر در رکوع واجبست بقدر ذکر واجب علاوه بر ان قدر واجب نیست مکرر صورت که ذکر بر اکه اول اتیان میکند نیت میکند که ان ذکر مستحب بوده باشد در اینصورت اگر چه ثواب مکرر ذکر را خواهد برد بعد الاتیان است لکن چون ذکر واجب را تاخیر انداخته است و مخصص است ظاهر اینست در ذکر واجب واجبت پس ظاهر اینست که بر علاوه بر انکه علاوه بر ذکر واجب خواهد بود بخلاف انکه هر گاه ان ذکر را واجب قرار داده بود ظاهر اینست که ذکر واجب نبود پس اینکلام مقتضی اینست که اتصاف احاد ذکر ثلثه در رکوع مثلا بوصف وجوب بالاحتساب موکول بتعیین مکلف بوده باشد کسی را در سد کرد بعد از تسلیم ما ذکر حصر ممنوع است نظر بانکه ممکن است کسی بعد از وصول بحد رکوع بمقدار ذکر واجب تامل کند بالتکا اتیان بما مضی مقام بر ذکر نموده باشد و حمل عبارت را بر اجمعی صحیح نیست نظر بلفظ تقدیم و لفظ ذکر ظاهر اینکه متعارف از ذکر ذکر ثلثه است و سجود دعای معهود نیست و در کلام خود در دروس شاهد بر اینطلبیت و قال فی الذکر لا تقرب ان الواجب هو الاول لا ترتخاطب بذلک حال الرکوع و لا یفتقر الی قصد ذلک انتهی و وجوب غیر ها نا لا مرب یا لجواز لعدم تعین التضیق و المطابقة للمستحبات لا ریب فی استحبابها لان جواز ترکها مع وجودها الا از اعدم المستحب فان الظاهر وجوب الطاعة بتخییر الا ادلیات بالواجب بجاه و کذا الکلام فی طائفة السجود و انتفی کل الامر بقی مقام انضمام اینست بتذکر در عنوان تقریر شد کلام این بزرگوار در رکوع و الا بران نیست بلکه صریح در خلاف اوست نظر بانچه تصریح فرموده که واجب همانست که در اول گفته میشود اگر چه قصد وجوب در ان نموده باشد و کلام در دروس اگر چه احتمال دارد الجمله اگر در عبارت مذکور سر و لکن دو ریت که مقصود همانست که در ذکر رکوع فرموده اند مختص از فرموده ایشان انست که واجب در ذکر رکوع و سجود همان مرتبه اولی است پس اتیان در مرتبه اولی امتثال ازاد واجب حاصل میشود اگر چه قصد وجوب در ان نموده باشد یا بالجمله هر گاه قصد وجوب ننماید اولی نماید این نحو قبل از شروع بذکر قصد ان نماید این ذکر که در مرتبه اولی اتیان مینام ذکر مستحبی میشود یا خیر و ذکر واجب ان ذکر باشد که در مرتبه سیم اتیان مینام

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

که طلب مخیر است در اینکه رکوع و سجود مابین سه تسبیح صغری و تسبیح واحده کبری هر یک را که اتیان نماید استدلال حاصل است بدین حدیث و در این مطلبی نیست که در صورتی که اختیار در تسبیح کبری نمود این شخص مخیر است مابین اینکه تقدیم مستحب بر واجب نماید یا تقدیم واجب بر مستحب و این مطلب ظاهر است و اما از ذکر بودن رکوع و سجود چون از استدلال بحدیث اول بدین ظاهری نظر باینکه حدیث مسناق شده در مقام تنبیه بر اینکه کبری تر واجب تر مرتبه سنت است و فضیلت در هفت مرتبه است و اما اینکه مکلف مخیر است در تقدیم و تاخیر و توسط واجب مطلقا استفاده از حدیث نمیشود بلکه متیقن از این حدیث اذنست اتیان اول که ذکر میکند ان واجب میشود بعلاوه اینکه چنین قائل میشد باید اگر بگوید مکلف مخیر است در این باب هر یک را که قصد و جوب بنماید از این متصف میشود بوصف وجوب و اتیان هر جزء شیخ شهید قائل شده مشخص شدن و خلط باین معنی ندارد بعلاوه بر اینکه اتیان را نفی متضمن فرموده ایشان است که قصد وجوب شود در اول و ثانی مؤید این است که گاه مکلف بقصد اتیان سوره یکی شروع بذکر نمود بر این قصد اتیان نمود لکن قصد وجوب و استحباب چیدن نمود ظاهر این است که اتیان بهمین وجه میتواند بدون عدول بغیر باید و اگر واجب عین نمیبود اکتفا نمیشود نمود مثل اینکه کسی من نظر شن بود که تکبیرات افتتاحیه نماز ها بهمین قصد اتیان میکند تکبیر نمود لکن قصد اتیان میان تکبیر نمود لکن قصد اینکه این تکبیره الاحرام است نمود بعد او اراد معروف شد از اتیان تکبیر افتتاحیه مشغول است که اکتفا بان تکبیر که اکتفا است نمیتواند نمود و مکان تکبیره الاحرام نظر اینکه چنین اوبیت مکلف بود اگر الخ فی چنین نبود میبایست مثل این بوده باشد و حال اگر چنین نیست در اینجا هم مذکور شده مشخص شد که واجب در رکوع و سجود همان ذکر اولست خواه قصد وجوب در این کند یا نکند باز مطلب تمام است چنانچه ذکر نمود و اما در این مقام اذنست که عظمت ذات اقدس و جلالت و معبود مطلق مقدس اجل از این است که وصف او صاف عالم بساحت قدس او یابد این نمود بس او کفتن الله اکبر مثل ذکر عظمت چنین معبودی شود و ان ذات ظاهر یکه اکتفاء باعضاء و جوارح است موجب استیلاء خوف و رعب اجلیت عظمت بر قلب خود کرد اند خشوع قلب را بتذکر عظمت معبود کرد نیت قلب خاضعین و راجت خضوع بمعبود و اذلت مذلت مشتاقین است سزاوار افتخار خود کرد اند متذکر این شود که حکمت در این افتتاح اظهار مذلت عبد خسیس دون است در خدمت مولای جلیل کما از خضوع انوار انبیاء و رسلین و اصفیاء کاملین و اولیاء تکمیل

مقربین در ارتعاش بوده اند و اوست عالم بجمیع خطورات قلبیه هر فرع خصوص هر الذهب بعلم ضمیر المتشاء در قاطبه موجودات هر چیز قائل بحمد خود علیه و اما بحمد خود شبیه با باب الحسن بوده شبیه با تابع از امور متعاده بدینا بوده شبیه با امانت مکشوف معبود جلیل است که مخفی نشده بجهة اظهار ذلت و خضوع و خشوع در خدمت او و احتراز از اینکه داخل در رکوع یا سجود شوی بجهة اظهار مذلت و خشوع در حضرت معبودی که غلیب نمیشود از ساحت علم او مثقال ذره در ارض و نه در سماء و حال اینکه قلب تو مملو توجه الی الفناء بغیر او متعال نداشته باشد چنین خضوعی نخواهد بود بالله نعم منه موجب طرد از ساحت حضور مقدس و بعد از کریای جمال اند نیست و اعراض از تو است و اعتنا نداده عبادت را اساس قرب و سعادت و اعظم وسایل وصال و کرامت است موجب طرد از درگاه و اجابت کریمه غفار کرده دای برای عزیزی من تذکر احوال مجرمین و مشتاقین عبارت معبود مطلق را مدلیت تامل است در تاثیر قلوب ما غافلین و مستولی بانواع خباثت غفلت و عصیان در اضداد ما فوق است صنفی از اصناف ملائکه مقربین مخلوق و ساکنند در اشباه هفتم از دو قسم که خلق شده اند در سجود میباشند از خوف و خشیت الهی در سجود خواهند بود تا در عز و قیامت اعضاء و جوارح انها پیوسته از دهشت و عظمت الجل شانه در اضطراب و ارتعاش است از هر قطره از اشکها که از خوف و خشیت خلق عالم عز شانه از انها منفصل میشود بتقدیر جناب قادر مطلق جل جلاله ملکی خلق میشود و این صنف از ملائکه مقربین مقربین بابن حالت سعادت قرین میباشند تا در عز قیامت در این وقت بر وحشت کرسار افتاده و طاعت از سجود کراشر الفناء عباد دست بر سر بلند و در مقام اظهار تقصیر و اعتذار بالشانات و انکسار بعرض عرض ساحت عظمت و نوالجلال جلت قدرته میرسانند با بیانکه حقیقت انتظام کما عبدناک حق عبادتک و از جناب سعادت مآب فخر موجودات و باعث خلقت ارضین و سموات علیه و علی الائمة المعصومین و الصلوات حدیث رد دیت که حاصل مضمون این است هر بنده در این اوان اشتغال بنماز هر گاه قلب او التفات بغیر معبود متعال نماید خطابی از جناب سعادت مآب خلاق بلا و مرسید که ای بنده من بجانبکه ملتفت شده و کرا طلب میکنی یا بر چه کار غیر را اراده نموده و بحافظت کنده سوای مرا طلب بنمائی و جود کننده و بخشنده غیر را میخواهی هر گاه این را کرده باشی و اجود و اکرمین و افضل المعطین اگر جزای عمل بخواهی جزائی بتو خواهم داد که احدی قدر مقدار او را نداند اما بعد اقبال بسوی من کن و قلب خود را متوجه بجانب من ساز من اقبال بجانب تو کرده ام و ملکوت هم بجانب تو متوجه شده اند چنین هر گاه این بنده ذلیل متقلب و نادم از عمل قبیح خود شده و قلب خود را از ما سوی

خداوند عالم جل شانه مرتفع نموده و متوجه و اقبال بجنابت حضرت ذو الجلال نموده و طلب علو الاعلان معنوی مینماید از تقصیر بدی سلاف و دیگر اعتناف سلبان او بدیهی که گاه نا باید قلب را بالتفات بغیر نموده باز همین مقالات را اقرار این جناب حضرت ذو الجلال بجناب الفناء میشود و هم چنین تا مرتبه جواهر اگر قلب و ملتفت غیر خداوند عالم شد در وقت حق جل و علا اعراض میفرماید از آن بنده و قائلند ملکی مقربین از او اعراض مینمایند و خطاب میرسد از جناب خلاق عالم عظمت شان این مضمون که ای او اکاذیب که قلب خود را متوجه غیر نموده بالله نعم من مذلت الطرد عن ساحة حضوره جعلا تعظیم مستحق تعظیم بالفناء مختلفه میشود تعظیم باشانا مثلا اگر اظهار ثناء و مدح و ذکر کمال و صفات را مینمایند جنابش کاهست بحرکت و ست قصد تعظیم میشود و کاهست بترکت سر کردن میشود و کاهست بحنی شدن میشود و این چنین مختلف میشود باختلاف افراد اضداد هر چند که افضلیت و مدلیت در این ذهن زیاده تر است لهذا مناسب در این وضع و کاهست بحالت مذلت افتادن و مدلت در این ذهن زیاده تر است لهذا مناسب در این وضع معبود است باکلمات قرار شده در ذکر رکوع سبحان ربی العظیم و بحمده و در رکوع چون تعظیم و ذلت باین حد غایت ذکر شده در این جمله اعلی العظیم فرموده بگویند سبحان ربی العظیم و بحمده ظاهر این است حکمت در اعتبار العظیم در رکوع و الاعلی در سجود بجهة اختلاف این مرتبه است سجود کر اول حالات مناسب در ان اخذ اکمل و اذل بر تعظیم است و در رکوع نظر باکه اذلت در این دنست تر سجود کر است حاجت در این بمثل این مناسبت اقتضاء نمود مطلع اینست کر بیان در تاج بر عرض متاملیم در این مرتبه نموده اگر چه ذکر شد فتح باب است در جمله باب ذکا و بصیرت تا امل در این بنظر تامل و عبرت موجب فتح ابواب است در جمله بمراتب سعادت و در این اختلاف مذلت لکن اول احوال که حالت جهال افتادنست خصوصا با لدین اشرف اعضاء افتادن که جبهه بوده باشد بخاک در خدمت رب الارباب همین سرمایه افتخار و سعادت و تاج سر اعتبار و مباهات و الذاذ جمیع ملاذ و کرامتست ملاحظه این مقام نظری فحاصل رسیده مناسب دانست که ایراد نماید لذت اگر بایدت طاعت معبود کن عزت اگر بایدت ذلت معبود کن اگر تو طالب یکی عزت هر دو سرا و در سجود گاه را ذلت معبود کن اعانتا الله بفضله للوصول الیه و اعاذنا بکرمه عما لا یحل عنه بحق محمد و آله الطاهرین علیه و علیهم الاف التحیة من رب العالمین ایزا و ثوبت الرجیم بهاء الطاعنین شفاها انما الصلوة الصلوة بالکسر سجود است بالکسر شنیده شده در لغت استعمال شده در معانی متعدده و ذکر انها در این مقام چندان ثمری ندارد لکن در شرع عبارت از وضع جبهه است در حالت اختیار با وضع چیزیت که قائم مقام جبهه بوده باشد حالتیکه تمکن از وضع جبهه نبوده باشد یا چیزیکه قائم مقام زمین

بوده باشد یا بالکر سجود مستحبی مطلوب است سجده تلاوت و سجده شکر و سجده سهو و سجود در زمن نماز فحتی هر یک از این اقسام با عانة الملک العلام بیان خواهد شد انشاء الله تعالی در این اقسام میکویم اگر چه ظاهر از ترکیب مذکور حصر است در اقسام مذکوره لکن بمکان است که کفته شود بیش حصر نظر باینکه سجود من حیث از سجود مطلوب و محبوب است مناسب اینست که اول اشاره شود بجمله از اخبار وارده در این شان سجود و بعد از ان اقسام مذکوره بوده شود بالعلاوه از این شروع شود بمقصود پس میکویم از جمله حدیثی است که از کتاب اعلام الدین نقل شده مضمون فان این است شخصی عرض کرد بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله کرا بعلم فرمائی علیک بمحبوب خداوند عالم و شور و سبب ایتان بان عمل و محشور کرداند با شما در جلباب فرمودند هر کاه مخلص الهی کر محشور کردد تو را خداوند عالم با من پس طوبی بده سجود را بجهة خلاص عالم طبقات و از جمله حدیثی است در کتاب علل و دیعت حاصل مضمون ان اینست که جناب کاشف الاسرار و الدنیا جناب العلم جعفر صادق علیه السلام فرمودند باین بصیر بر تو باد بطول در سجود بدرستیکه طویل در سجود از عبادت الهی است و از جمله حدیثی است باز در دیعت در کتاب علل حاصل مضمون ان اینست راوی عرض کرد بخدمت جناب امام جعفر صادق ع و چه تفسیر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام جبل الجلیل حضرت در جواب فرمودند و جبال کثرت سجود ان حضرت بود در زمین و باین سبب مسمی شد بجبل الجلیل و از جمله حدیثی است که در کتاب مجالس صدوق ما ثورات حاصل مضمون ان اینست کس خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد کناهان من بسیار است و اعمال حسنه من ضعیف و کم است حضرت در جواب فرمودند بسیار سجود بکن کر کفت سجود میبرد کناهان را چنانچه باد میبرد برکان در خزانه و از جمله حدیثی است مروی در کافی از سدیر از ابی عبد الله جناب حضرت امام رضا علیه الاف التحیة و الثنا کر فرموده اند قرب احوال بنده بمولای خود جناب احدیت حالتی است که بنده در سجده باشد و اظهر از این احادیث در اینباره ملم حدیثی معتبر کالصحیح است مروی در جواب الاعال از جناب کاشف الاسرار و الدنیا من امام جعفر صادق علیه السلام از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله کر فرموده من سجد سجدة خط عنه بها خطیئة و رفع بها درجة یعنی کسیکه سجده از او صادر شود این خود خط خطایا و رفع درجات او میشود میکویم مستفاد از این اخبار و غیرها است که سجده من حیث انه سجود مطلوب و مستحبی است کر چه مندرج در ضمن چیزیکه از اقسام مذکوره نباشد مثلا اینکه سجود بجهة محض خضوع در کاه احدیت یا انکه حاجتی دارد سجده میرود تا در سجود مسئلت از حاجت نماید

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

که دین اجابت شوند جملا شرعیت سجده اگرچه در بعض نماز نبوده باکما از اتمام اهلیت باقیند بنوشته ما
در نظر چنین جماعتی نیست اگرچه مرحوم شهید در کتاب بیان تامل دران فرموده اند کلام یکه هست در رکوع آیا
ایا شرعیت رکوع در غیر حالت نماز ثابت هست یا نه مرحوم علامه در نهایه الاحکام حکم بشرعیت ان فرموده با اشکال
تمام و بحر المتقرب بسجدة ابتداء من غیر سبب رکعا با رکوع علی اشکال و حکم نموده المدرس شهید در کتاب بیان
بعدم شرعیت ان قال اما الرکوع المجرد فلم یرد شرعیته و هم چنین صاحب کشف الالتباس قال اما الرکوع المجرد فلم
یرد الشرع به فلو فعله المتحیر اجزاه و لو نذر الرکوع المجرد لزم لکن المرتضی فی روضة الکافی مع تحفظ بنا عنا
قال و لیت اباعبدالله یتحفظ لما سیاتی الکلام فیه فی الخلة فتوضاء عندها ثم رکع و سجد فاحصیت فی رکوعه
خمسمائة تسبیحة ثم استدعی الی الخلة فاذا بها دعوات ثم قال یا حفص انها و الیه الخلة التی راینی علیها و هی حالة
بجمع الخلة فاقد علیک و بها جنبا بما یرین میکویم اگر مراد مرحوم شهید ثانی است که رکوع مجرد از نماز دلیل شرعیت
ان ندارم حدیث مذکور حجت است بر ایشان و اگر مراد اینست که رکوع مجرد اگرچه مجرد بنوشته ما از حیثان است که نوشته
بعد از ان که این مطالب منقح شد میگویم تنقیح مرام مقتضی ایراد کلام است در چهار مقام مقام اول در تحقیق حجیت
کردن نماز است تحقیق حال و دران مطلب محتاج است بایراد کلام در چند پیشه پیشه اول در وجوب تبعیت
در بیان بلا انکه واجب است در هر رکعتی از نمازهای واجبه دو سجده بوجوب شرعی اگرچه شرطیت ان ثابت است
در جمیع صلوات مندوبه باشد یا مفروضه لکن واجب بوجوب شرعی بودن مختص بصلوات مفروضه است بلکه
بطلان و وجوب دو سجده در هر رکعت از رکعات صلوات مفروضه از احکامی نیز هست که اخلال بهر دو موجب
بطلان نماز است اگرچه سهو ابوده بنا هم چنین زیاده هر دو فرقی در بین باب نیست مابین انکه نماز دو رکعتی
بوده بنا یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و در چهار رکعتی مابین انکه در رکعتین اولین بوده بنا یا اخیرتین دران مشهور بین
اصحاب و مختار مابین اقوال است قول ثانی تفصیل است مابین دو سجده در رکعتین اخیرتین از صلوات رباعیه
و غیر چهار اول موجب بطلان نماز نمیشود بطلان ثانی حاصل انتقول راجح بامینت که دو سجده در صلوات
ثنائیه و نماز سه رکعتی و در دو رکعت اولین از نماز چهار رکعتی چنین نیت بلکه هر کاه در رکعت ثالثه از نماز
چهار رکعتی و سجده را فراموش کرده متذکر نشده مدتی بعد از دخول در رکعت رابعه در اثنوقت اسقاط رکوع نماید
میرود بسجود اتیان بدو سجده مینماید این رکعت را رکعت ثالث قرار میدهد بعد از ان اتیان بر رکعت رابعه مینماید
نماز صحیح جامعت با عدم نیت انتقول را مرحوم شیخ نور مجدل و مبسوط اختیار فرموده در مرحوم ابن حمزه با الثانی
در انتقول موافقت فرموده قول سیم قول ثانی است بدون تفصیل بین صلوات یعنی دو سجدتین هر رکعتی موجب
بطلان نماز نمیشود ملخواه نماز دو رکعتی بوده بنا یا سه رکعتی یا چهار رکعتی خواه رکعتین اولیین از چهار رکعتی

بوده بنا یا اخیرتین مرحوم شیخ طوسی اینقول را در کتاب مبسوط نقل فرموده است از بعض اصحاب مختار ما بین اقوال
مذکوره قول اول است قول ثانی و ثالث ضعیف است خصوص ثالث که مخالف للاجماع است پس هنگامیکه
در رکعت واحده در هر جا که بوده سجده موجب بطلان نماز است در صورتیکه متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکوع
رکعت دیگر دران علی اشکال نیت و اما هنگامیکه سجده واحده مابین متذکر سجده واحده یا فراموش نموده و متذکر
نشده مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر دران نیز اختلاف کرده اند بعضی قول اول است که این موجب
بطلان نیشود ملخواه در رکعتین اولیین بوده بنا یا غیر هما و هم مقابل اینست یعنی موجب بطلان نماز است
ملم در نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و در رکعتین اولیین بوده بنا یا اخیرتین فرقی مابین
سجده واحده و سجدتین نمیباشد و اینقول ظاهر میشود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی نیم تفصیل مابین
اخلال بان در رکعتین اولیین و غیر هما اول حکم ببطلان است دون ثانی و اینقول را مرحوم شیخ ملخص الله تعالی
و هم در کتاب خلاف نسبت داده بعضی اصحاب و اختیار فرموده اند در کتاب تهذیب رابع اقوال است
که مرحوم علامه در مختلف حکایة فرموده از شیخ نور مجدل از علی بن بابویه حاصل ان نسبت که سجده را در رکعت اول
فراموش کرده و متذکر بان نشده مگر بعد از دخول در رکعت ثانیه پس قضا میکند سجده منسیه را در رکعت ثالثه و هکذا
سجده را در رکعت ثانیه فراموش کرده و متذکر نشده مگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه قضا میکند اذا
در رکعت رابعه و هکذا سجده را در رکعت ثالثه فراموش کرده و متذکر نشده مگر بعد از دخول در رکوع رکعت
رابعه قضا میکند اذا بعد از تسلم مختار ما بین اقوال ملذکوره قول اول است و این قول مشهور بین فقهاء
و در کتاب منیه و ذکری و موجز اجماع بر ان شده لیس ناهیچ است لکن قضاء سجده منسیه بعد از تسلیم لا تم
و اشکال انکه در اینقام هست اینست دو سجده در هر رکعت بانهم رکنانست و رکن نماز است که اخلال بان موجب
بطلان نماز است اگرچه سهو ابوده بنا و اخلال ببعض موجب اخلال ببکل است پس اخلال بسجده واحده موجب
اخلال ببرکن است پس میباید حکم شود ببطلان نماز مگر نماز است جواب از این اشکال بان است که مقصود معتبر از
برکنیت نماز وجوب اتیان بسجده واحده نیست سهو ادلیل است بر اینکه اخلال ببرکن که موجب بطلان نماز است
در سجده واحده است که اخلال بان در هر دو سجده نموده باشد تا توضیح مطلب متحقق اینست که گفته شود اخلال
بکل بهر طریق متصور میشود یکقسم از اخلال اینست که در ضمن اخلال بجزء متحقق میشود قسم دیگر اخلال اینست که
اخلال بکل محقق شود هم مابین کلمات فقهاء که رکن است که اخلال بان موجب بطلان نماز است اگر چه
سهو ابوده بنا حکم مشهور هم بر ان است که نسیان سجده واحده موجب بطلان نیشود و قرینه است بر تقیید
این حکم صاحب غنیه بغیر ناظر باکه در ضمن اخلال بکل باشد پس اشکال مندفع است بحث دوم در بیان امور

واجب در حال سجود است و ان شش چیز است اول گذاردن هفت عضو است بر زمین مثلا و این هفت عضو
عبارتست از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامای الرجلین یعنی بیشانی و دو کف و دو زانو و دو انگشت بزرگ
و پوشیده نماند که مناسب در اینمقام اینست که نقل کلام شود در دو مطلب اول در بیان اعضای سبعه مذکوره است
پس میکویم اما جبهه پس عبارت از مقدار دیست که احاطه کرده تمام آن را فرود رستکاه موی سر و از دو طرف بهر
دو پیشانی و جبین و از ثخت امتدادی از حاجبین و موضع خالی از موی بین حاجبین پس جبهه یعنی پیشانی عبارت
ازین مقدار که محمود و است بلکه واجب مذکوره و اما کف دست پس متبادر و مرجع ان کف دست عبارت از
منتهای الیه انگشتها ثخت تا ترسیب بزند و این معنی در این مقام ظاهر میشود از جبایر یعنی از فقهای شارح مرحوم علامه
و شیخ شهید و ابن فهد و محقق ثانی و غیرهم چنانچه در مصابیح و طالع الانوار بیان شده و بهمین معنی راجع میشود
کلام جماعتی که تفسیر راحت را بکف نموده اند مثل صاحب جماع و صاحب تحاوس و این حکایت از دعوات
و ساعی نیز شده است نظر باینکه راحت عبارت از ثخت اصابع است تا قرب بزند بجملا متبادر از ترک در
همین معنی است که مذکور شد اگرچه کلمات فقهاء در مباحث تیمم دلالت میکند بر اینکه کف در تیمم عبارت از
زندست تا سر انگشتها و اما ما که پس عبارت است از تعمل اجتماع و امر استخوان ران و استخوان ساق با و اما
ابهامان پس مراد از ان دو انگشت بزرگ دو پا است مطلب ثانی بدانکه بعد از اتیان فقهای شیعه قدس الله
تعالی ارواحهم بر لزوم وضع هفت عضو در حال سجود بر زمین و تلقین کلمات انها در اول یعنی جبهه و دو کف و بعض
یعنی کرسیین کلمات ایشان مختلف میباشد در تعبیر از ثانی و ثالث و سادس و سابع امامیه ثانی و ثالث پس
عبارات اصحاب در اینجا بسه نحو جاری شده بعبارتی از فقها تعبیر فرموده اند بانکه بین چنانچه از منکورین شده در حال از
عبارات تعبیر شده بیدین و ستید رضی و ابن ادریس پس تعبیر فرموده اند بانکه بین کفین نزدیک و فرق میان
ظاهر کلمات مذکوره ظاهر است نظر باینکه مقتضای اعتبار وضع کفین است که امتثال حاصل نشود مگر بوضع
راحت کف بر زمین در حال سجود و مقتضای اکتفاء وضع بداعم از اینست نظر باینکه در وضع اصابع بدین ساده و آسان
وضع بدین بخلاف وضع کفین بجملا هر وضع کفین صادق است بر اینها وضع بدین بخلاف وضع بدین و اما
نسبت مابین وضع کفین و مفصلین عند الزندین یا احتمالی بتاین خواهد بود یا احتمال دیگر عموم و خصوص من وجه
اگر مراد نفس مفصل بوده بنا تباین خواهد بود و اگر مراد بر اندک که در اراده کرده بنا یعنی مشترک الیه که
زند بین عموم و خصوص مطلق خواهد بود و مراد بزند بجملا اجتماع مذکور است و استخوان کف است بنا
بعید است مراد ان و نیز گوئیم نفس مفصل بوده بنا باشد و نیست کرد اما حرکت که قریب بزند بوده بنا و اما طلاق
مفصل بران مجاز بوده بنا بعد از انکه مقتضای عبارات مختلف شده یکقرینه ضمنا در مسئله لزوم رعایة صدق

کفنات و اما الیه از یعنی مشار الیه در این مقام که مراد از کف در اینمقام شامل اصابع نیز هست کلا یعنی عارف
از جهان بکار از جمله عبارات ظاهر میشود خلاف ان چنانچه از ظاهر میشود از مطالع الانوار اما سادس و سابع
پس اختلاف کلمات فقها در این بحثها و ثبوت بسیاری از فقها تغییر فرموده اند با بهامای الرجلین
یعنی و انکه بزرگ دو پا و در کتاب مبسوط و غنیه و اشاره و لیک موضع از موضع تغییر نموده اند
با طرات اصابع الرجلین و در کتاب و سیله و موضع دیگر از موضع تغییر نموده است با صابع الرجلین و در کتاب
خلاف تعبیر فرموده اند بقدمین و اختلاف عبارات مستلزم اختلاف مقتضیات انها است و مقتضای
اکتفاء وضع قدمین انست که مجرد ملاصقت صادق باشد تا قدمین را بزمین بگذارد و کفایت نماید کرچه هیچیک
از ابهامین بزمین نرسیده باشد و مقتضای اعتبار وضع اصابع رجلین انست که الاقل بوضع بنا وضع
جمیع اصابع پس هر کاما خلال بعضی از انها بشود باید اکتفا نتوان نمود و مقتضای اعتبار اطراف
اصابع انست که معتبر وضع اطراف اصابع است نه وضع اصابع بهر نحو که باشد ظاهر اینست که این اختلاف
مسامحه در تعبیر بوده بنا و از هر بیان چیزی بوده بنا علی ای حال الاقل وضع ابهامین است یعنی وضع و انکه
بزرگ دو پا الاقل و متعین است ظاهرات که گذارده شدن این دو انگشت امتثال حاصل نشود خواه سر این دو
بوده بنا یا ظاهر این بابهامین از بهریک از سر انگشت بزرگ دو پا میتوان نمود هنالقی در این مقام ظاهر نیست مگر
موجز که مذکور فرموده است بتعین ظهر ابهامین و وضع راس ابهامین و بطن انها را تجویز نکرده و این ضعیف
است بلکه مصرح به در کلام شهید ثانی حکم بالوسطیت وضع راس ابهامین است منحنی نماز از انچه مذکور شد
ظاهر شد انکار استیعاب ابهامین در وضع لازم نبوده بنا بلکه استیعاب ممکن نیست مگر انکار استیعاب
ظهر ابهامین یا بطن انها و نیز ظاهر است بنا بلکه ظاهر اینست که افضلیت استیعاب در وضع در این مقام از جزء استیعاب
ثابت نیست بلکه ظاهر از صحیحه حماد افضلیت جزء استیعاب نظر باینکه مصرح بر دراینجا نیست بخلاف جناب
امام جعفر صادق علیه السلام در مقام تعلیم انها ما بهامین را گذارده بوده بزند بزمین در حال سجود انا ما بهامین انتهای
سر انگشت است و کلام حماد در اتیان بصحیفه جمیع مساحات جملا مصرح بر در کلمات اصحاب گفتا نیز مسوق
در اینمقام بلکه ظاهر از جماعت محققا در اینمقام دعوی اتفاق است در این باب حاصل کلام در اینمقام اینست
که ابهامین در اینمقام متعین است اجتزاء بوضع راس ابهامین و بطن ان و ظاهر ان هم میتوان منع و علاوه
از ابهامین با بنکن بوضع غیر ابهامین که سایر اصابع رجلین بوده بنا جایز نیست کلا میکه هست در صورت
تعذر وضع ابهامین است کلاها یا احدهما یا وضع سایر انگشتان از انها بنا بالاولی است باینکه مصرح به
در کلمات جماعتی از اصحاب و جهت واین خالی از قوت نیست بحمد لا جزا با آنکه مسوق در ابهامین بحمد تامل

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نیست ظاهر اینست که چنین بوده باشد حال در کفین پس جواز اکتفاء بمسمی در کفین نیز محل تامل نیست صحیحه زراره
که ذکر نموده وابسطهما علی الارض بسطا محمول بر استحبابست وهم چنین است حال در کفایه مسمی در رکبتین
اگرچه این مطلب در رکبتین چندان ثمری ندارد نظر باینکه فرض مسمی وغیره در اینها خالی از تکلف نیست بجهة
اکتفاء بمسمی در اعضای سته مذکوره محل تامل نیست بلکه از جمله از عبارات ظاهر میشود انتفاء خلاف در
بلی کلامیکه هست در جبهه است نظر باینکه اختلاف کرده اند فقهاء این چند قول اول اینکه مثل اعضای ست
مذکوره است پس اکتفا میشود در جبهه نیز بمسمی واینقول مشهور مابین اصحابست دوم عدم جواز
اجتزاست بکمتر از درهم یعنی لازم است بقدر درهم از جبهه را بر اعضاء علا بگذارد بر محل سجده اجتزاء باقل
از این مقدار جایز نیست واینقول مختار شیخ صدوق است در فقیه وشیخ شهید است در کتاب ذکری
ودروس سیم مثل ثانی است لکن در صورت عذر مثل اینکه علتی در جبهه او هست در اینصورت هرگاه بمقدار
درهم از جبهه را بگذارد بر زمین کفایه میکند پس در صورت انتفاء عذر اجتزاء باین نمیتواند نمود واینقول
ابن ادریس است در کتاب سرایر چهارم تخییر است مابین مقدار درهم وراس انمله یعنی سر انگشت واینظاهر میشود
از شیخ شهید در بیان وشاید اینقول ظاهر شود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی نظر باینکه ذکر نموده اند
مسئله که حدیثی را که مشتمل است بر تخییر مابین قدر درهم وراس انمله مختار در مسئله قول اولست وسایر
اقوال ضعیفست مستند انها محمول بر فضیلتست بلی آنکه واجبست وضع اعضای سبعه مذکوره بنحوی بوده
باشد که اعتماد مکلف بر همه انها بوده باشد وبعبارة اخری واجبست در حال سجود ثقل بدن خود را واقع سازد بر همه
مساجد چنانچه مقتضای طبیعت اینست چیز ثقیلی که واقع شود بر محل حامل ثقل آن جمیع اجزای آن محل مشغول
پس هرگاه بسبب معاوقه نفس ثقل را بیک طرف بیندازد مجزی نخواهد بود لکن تسویه مابین مساجد
لازم نیست پس هرگاه اعتماد نسبت ببعض اعضا زیادتر شود نسبت ببعضی باکی نیست بلکه نسبت بمحل
جبهه راجحست چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی دوم از شش چیزی که واجبست در حال سجود
نماز مراعات آن شود آنست که وضع جبهه نماید بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد وتحقیق مایصح السجود علیه
بتفصیل تمام در فصل ششم از فصولیکه در بیان مقدمات نماز بود مذکور شد کسی که خواهد مطلع بحقیقت حال
شود باید رجوع نماید بآن مبحث مراد در این مقام آنست که واجبست در حال سجود پیشانی را بگذارد بچیزی که
سجده بر آن صحیح بوده باشد مخفی نماند آنچه در سابق مذکور شد معلوم شد که وضع همه پیشانی لازم نیست بلکه
بنا بر مختار ومشهور مابین اقوال آنچه لازم هست وضع جزئی از اجزای پیشانی است بر آن محل مشخصی
چهار قول در مسئله قول بر لازم نزد صاحب هر قول همانست که قائل بآن شده مخفی نماند تفصیل وجوب بر پیشانی

جبهه انتفاء آنست نسبت باعضای سته باقیه پس رعایه مایصح السجود علیه در محل کفین ورکبتین وابهامی الرجلین لازم
نیست واین محل وفاقست کلامیکه هست در استحباب آنست نسبت بکفین استحباب آن مسلم است پس مستحب
اینست که وضع یدین نماید بما یصح علیه السجود واما نسبت برکبتین وابهامی الرجلین پس مقتضای کلام مرحوم شیخ
در مبسوط وابن ادریس در سرایر وشیخ شهید در دروس استحبابست حاصل کلام ابن ادریس اینست که
در مستور بودن اعضاء سجود غیر از جبهه وعدم وقوع آنها بر چیزیکه سجده بر آن جایز بوده باشد واگرچه مکشوف
بوده آنها ووضع آنها بر مایصح السجود افضلست مختار خلاف آنست پس مکشوف بودن رکبتین ووضع
آنها بر مایصح السجود علیه راجح نیست واین ظاهر میشود از اکثر اصحاب بلکه کشف رکبتین علاوه بر عدم ملائمت
محاسن آداب ممکن است که گفته شود منافی با احتیاط است نظر باختلاف فقهاء در تحدید عورت ابن براج قائل
شده باینکه عورت مرد که واجبست ستر آن در نماز عبارتست از ناف تا زانو ونقل کرده اند از ابی الصلاح
که تحدید عورت فرموده اند از ناف تا نصف ساق وکلام مرحوم در کافی اگرچه مطابق با این حکم نیست
لکن کفایت مینماید در حکم برجحان ستر رکبتین در حجیت کشف آن قال فی الکافی عورة الرجل سرة الی رکبته ولا
یمکن ستر ذلک فی الصلوة الا الساتر من السرة الی نصف الساق لیصح سترها فی حال الرکوع واینکلام صریح است
در اینکه تحدید عورت نزد این بزرگوار همان قولیست که منسوب بابن براج است لکن حکم بلزوم ستر فرموده تا
نصف ساق من باب المقدمه وعلی ای حال کلام این دو بزرگوار کفایت میکند در حکم بمرجوحیت کشف رکبتین
خصوصا در خصوص حال سجود بلی حدیثی ثقة الاسلام در کتاب دعا از اصول کافی روایت فرموده حاصل مضمون آن
اینست هرگاه نازل شود بلیه شدیده بر مرد باید برهنه نماید دو زانو ودو ذراع خود را وبچسباند آنها را بزمین
وهمچنین سینه خود را بچسباند بزمین آن وقت حاجت خود را از درگاه قاضی الحاجات مسئلت نماید در حال
سجود واین حدیث اگرچه دلالت دارد بر رجحان کشف رکبتین در حال سجود لکن سیاق آن در غیر سجود نماز است
واین محل کلام در این مقام نیست واما الکفان پس اگرچه مقتضای کلام محقق در معتبر وعلامه در نهایة الاحکام ومنتهی
وتذکره وتحریر عدم رجحان کشف ووضع آنهاست بر مایصح السجود علیه لکن حکم برجحان دور نیست بعموم
التعلیل فی قوله علیه السلام ضعوا الیدین حیث تضعوا الوجه فانهما یسجدان کما یسجد الوجه وعموم فتوی مبسوط
وسرایر ودروس باین معنی مکشوف نمودن ابهامین را ووضع آنها بر زمین اولی بوده باشد از غیر اینها بلکه مناسب
در اینمقام بیان حال سجود بر محمولست پس میگوئیم محمول در صورتیکه مما لا یصح السجود علیه بوده باشد حکم آن محتاج به بیان
نیست که سجده بر آن در حال اختیار جایز نیست کلامیکه هست در محمول مایصح السجود علیه است میگوئیم این بر دو طرق
متصور میشود یک قسم آنست که آن محمول منفصل وجدا است از جبهه بنحویکه در حال سجود جبهه را بر آن میگذارد

این قسم صحیح وبیعیب است دور نیست که محل خلاف نبوده باشد اگرچه جماعتی از عبارت خلاف استفاده خلاف نموده اند
لکن چنین نیست چنانچه وجه آن را در مطالع الانوار بیان نموده ایم وقسم ثانی آن محمولیست که ملاصق بجبهه بوده یعنی
محمولیست که بجبهه چسبیده است مثل اینکه مهر را بر اول اخل مینماید مابین جبهه وکلاه بنحویکه در حال القیام وغیره
ملاصق بوده باشد بر پیشانی بجایکه حالت سجود از حیثیت موضوع بودن بر جبهه مثل حالت قیام بوده این قسم
ظاهر اینست که در حال اختیار جایز نبوده باشد سیم از امور سته واجبه در سجود آنست که مساوی بوده باشد
محل جبهه با محل وقوف یا بلندتر نبوده باشد بقدر لبنه ودر این متحقق میشود بمنحنی شدن مصلی تا باین حد پس انحناء
واجبست من باب المقدمه ومشهور در تعبیر در این مقام نیکو نیست که حاصل آن اینست سیم از جمله واجبات سجود منحنی
شدن است از برای سجود تا اینکه مساوی شود موضع جبهه او با موقف او وتحقیق مقام مقتضی اینست که گفته شود
انحناء بعد از رکوع متصور میشود بچند نحو اول آنست که منحنی میشود بقصد سجود دوم آنست که منحنی میشود
از برای غیر سجود وکذلک مثل اینکه منحنی شد بقصد کشتن عقرب یا بجهة برداشتن چیزی از زمین سیم آنست که منحنی میشود
بقصد هر دو هم بقصد سجود وهم بقصد برداشتن چیزی چهارم آنست که خارج از اقسام ثلثه مذکوره باشد مثل اینکه
افتاد بر روی زمین تشکیکی در صحت قسم اول نیست واما قسم ثانی پس مقتضای کلام مرحوم محقق در شرایع وعلامه
در نهایة الاحکام وتذکره وتحریر وکلام شیخ شهید در ذکری ودروس وصاحب موجز وغیر ایشان عدم اجزاست بلکه
مصرح بود جمله ازانها بطلان نماز است بسبب آن مختار در نزد حقیر خلاف آنست تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود
سابق بیان شد سجود عبارتست از وضع جبهه است بر ارض وانحناء مطلوبست من باب المقدمه یعنی بجهة توصل بوضع
جبهه بر ارض پس هرگاه کسی از حال قیام منحنی شد بقصد سجود وسجده را بعمل آورد در این وقت این شخص بعمل
آورده است هم مطلوب بالتبع وهم مطلوب بالذات را واما هرگاه این شخص منحنی شد لکن نه بقصد سجود بلکه بجهة
اخذ چیزی از زمین در اینصورت اگرچه مطلوب بالتبع را بعمل نیاورده لکن مع ذلک ممکن است که گفته شود
بر این شخص لازم نیست که برخیزد وثانیا منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه بعد از آنکه گذشت بقصد دیگر انحنا
باقی نماند بر وصف مطلوبیت پس فرق مابین مقامین آنست در صورتیکه منحنی شد بقصد سجود هم مطلوب
بالتبع وهم مطلوب بالذات هر دو را بعمل آورده واما هرگاه منحنی شد لکن نه بقصد سجود در اینصورت اگرچه مطلوب
بالتبع را بعمل نیاورده است لکن بعمل آورده چیزی را که مسقط مطلوب بالتبع است پس لازم نیست برخیزد
وثانیا منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه انحناء مطلوب بوده بجهة توصل بسجود نه بالذات پس هر قدر از انحنا را که بعمل
آورده نه بقصد سجود همان قدر از وصف مطلوبیت در آن حال خارج شد پس عود بآن بجهة تلافی لازم نیست وفرقی
نیست در این باب مابین آنکه منحنی شود بقصد چیزی یا مثل اینکه افتاد در اینوقت نیز میگوئیم لازم نیست با ایستد

بعد از آن منحنی شود بقصد سجود از آن راه که مذکور شد بلی هرگاه فرض کنیم افتاد بنحویکه جبهه او بمحل سجود واقع شد ومطلقا
قصد سجود نداشت در اینصورت باین وضع جبهه بر ارض بنحو مسطور اکتفا نمیتواند نمود بلکه لازم است رفع راس نموده
بنحویکه بعد از آن صادق باشد که وضع جبهه بجهة سجود نموده فرق اینست نظر باینکه سجودی که مطلوب بالذاتست
عبارتست از وضع جبهه بر ارض وقتیکه حاصل نشده از امر متوجه بسجود مگر اینکه وضع جبهه نماید بقصد
سجود بخلاف انحناء از قیام که مطلوبیت بجهة توصل بسجود واین بخلاف رکوعست نظر باینکه در سابق بیان شد
که رکوع در شریعت عبارتست از انحنای مخصوص پس هرگاه منحنی شد نه بقصد رکوع اجتزاء بآن نمیتواند نمود نظر
باینکه مطلوبیت آن ذاتیست نه توصلی پس هرگاه منحنی شد تا بحد رکوع رسید لکن نه بجهة رکوع بلکه بجهة اخذ
چیزی از زمین در اینصورت اجتزاء بآن نمیتواند نمود بلکه لازم است راست شود بعد از آن بقصد رکوع
منحنی شود وتوهم نشود که این موجب زیادتی رکن میشود پس مبطل نماز خواهد بود نظر باینکه آنچه در اول
بعمل آورده بقصد رکوع شرعی نبوده وزیادتی انحناء مطلق موجب بطلان نمیشود منحنی نماند بنا بر آنچه در سجود
مذکور شد در صورتیکه انحناء بقصد سجود نبوده باشد خواه بجهة غیر سجود بوده باشد یا اینکه نه بجهة سجود ونه بجهة غیر سجود بوده
باشد مثل اینکه افتاده باشد در هر دو صورت جایز است ببقیه حالاتیکه هست سجود رفته اتمام عمل نماید کلامیکه در این
مقام هست اینست که آیا جایز است بایستد بعد از آن بقصد سجود منحنی شود ظاهر اینست که جایز بوده باشد پس امتثال
در حق چنین شخصی بدو طریق ممکن خواهد بود واین ثمره خلاف در مسئله است که بنا بر مختار اجتزاء بهمان
حالت میتواند نمود وعود بقیام واجب نخواهد بود بخلاف بنا بر قول اول بلکه مصرح بعضی جمله از عبارات مثل تذکره
ونهایة الاحکام بطلان نماز است مطلقا اگرچه عود بقیام نماید اگرچه دور نیست مراد در صورت اجتزاء بوده باشد
وممکن است که حکم شود بعدم جواز مطلقا خواه منحنی شده باشد بقصد سجود ونه غیر سجود نه باعتبار مرجوحیت انحناء در غیر
سجود بلکه باعتبار انصراف از سجود بطریقه متعارف وآن سجودیست که بعد از قیام منحنی شده باشد بقصد آن
پس سجود بغیر این طریقه کفایه نمیکند در حصول امتثال بجهة دلیلیکه دلالت کند بر اینکه وضع جبهه بر ارض کو
باشد محصل امتثال است نداریم بلکه اطلاقاتست واطلاق منصرف میشود بنحو سجود متعارف وآن سجود نیست
که مذکور شد واین خیالیست متین وکلمات فقها قدس الله ارواحهم که واجبست منحنی شود بقصد سجود
که اشاره بوده باشد بهمین مطلب ظاهر اینست مراد مرحوم علامه در تذکره ونهایة الاحکام در حکم ببطلان باعتبار
لزوم تغییر در هیئت مطلوبه همین معنی بوده باشد قال فی التذکرة یجب ان لا یقصد بهویه غیر السجود فلو سقط
لا للسجود لم یجز به والاقرب بطلان الصلوة لوجود ما ینافیها ولانه یوجب تغیر الهیئة الصلوة وفی نهایة
الاحکام لا یجوز ان یقصد بهویه غیر السجود فلو سقط لا له لم یجز به والاقرب البطلان لان تغیر الهیئة الصلوة

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وانيقول قولست لكن بطلان در صورت اجزاء بان وعلى عود بقيام بجهة سجود است واما اگر عود
نباشد بقيام و بعبارة اخرى مضى شود بجهة سجود سهو صحيح و سجود است لكن اين در صورتيست كه مضى مدة بقصد
سجود باقصدى در انضاء نداشته باشد بقصد سجود و غير سجوده و در بيت كه اجزاء بان قائل نبود بلكه عود بقيام
در اينصورت مشكلست و احتياط در اعاده بعد از اتمام بهتر است الا آنكه از اين مطلب نفع شود مگر شوم
لازم است مضى شود بقصد سجود بدى كه عمل سجود او مساوى باعمال وقوف او بود تبا اخر ركن رفع بود تبا
از عمل وقوف بقدر اينا مساوات پس محل كلام نيست و اما در صورتيست محل بجهة از موقف بمقدار اينجنين
مطلب منزل بجهة جزاست يكى صحة نماز در صورتيكه رفعيت محل بجهة از موقف بمقدار اينكه مذكوم علم صحت
نماز است در صورت رفعيت محل بجهة از عمل وقوف مصلى زياده بر اندازه مطلب دوم عمل وفاق مابين فقهاء
واما اول يعنى صحت نماز در صورت رفعيت محل بجهة بمقدار اينجنين مشهور و معروف مابين فقهاء
بلكه خلافى در اين ظاهر نيست مگر اينكه ظاهر ميشود از كلام بعضى از اينجنين كه اعتبار نمود مساوات را در حال
اختيار و تجويز فرموده در ارتفاع بمقدار جهار انگشت مضمر در حالت اضطرار اگر شبهه در ضعف و خروج
اين نيست بعلاوه انكار قيد در حالت ضرورت بان مقدار بعيد است بجملا معتبر در صحت نماز در حالت اختيار
اينست كه محل بجهة بلندتر از محل قدم نبوده تبا باكتر از مقدار اينجنين و اين محقق ميشود در غير جهار صورت اول
انست كه ارتفاع بوده تبا از محل قدم بمقدار اينجنين باشد و اكتر از اين مقدار اينجنين سيم انست كه محل بجهة از محل
قدم مساوى بوده تبا جهارم انست كه محل بجهة اخفض بوده باشد از محل قدم ظاهر اينست كه جزء صورت از
اقسام اربعه ثابت بلكه فى انكه كلام در اين مقام هست اينست كه البته در اخفاض مثل مرد ارتفاع
پس اخفيت محل سجود از محل قدم جايز است بقدر اينجنين و كمتر و زيادة بر اين خيلى بعيد در اخفاض نيست ظاهر
ثانى است اگرچه احتياط در اول است اخذ بانكه مرجع شيخ شهيد تعرض ما بين ارتفاع و اخفاض نكذاشته و منع
در اكثر از مقدار اينجنين در هر دو مقام و جماعتى از اجلة معاصرين مرجع با ايشان موافقت فرموده و ما انكار نميتوانيم
كنيم شود در اينمقام بانيكه جهار مساوات افضل از ارتفاع است افضل از اخفاض نيز هست بلكه
مساوات مساوى با اخفاض است در فضيلت و كل مسئله اجماعى مابين فقهاء است ظاهر اين پس
مساوات افضلست مطلقا اگرچه با اضافه باخفاض بوده تبا لكن ظاهر اينست كه اخفاض از ارتفاع بوده
اگرچه مرجع بوده تبا بالاضافه بمساوات قال شيخنا الشهيد فى البيان فى بيان المستحبات ما هذا لفظه
و مسلوات مسيوم موضع مذاوز بنقصه بالا يزيد عن لبنة انتهى و هو يحمل مساوات الاخفاض للمساوات و رجح
عند لكن مع رجحان عن الارتفاع فتامل حتى يتضح لك الحال بل انكر مناسب اينست كه در اين مقام نبيه شود

برچند مطلب اولى انست كه بيانه شود مقدار اينكه مكلف در حال راست و جلوس ميكويم مذكور شد ارتفعيه
محل بجهة از محل قدمين بمقدار اينجنين جايز است و علاوه بر اين جايز نيست پس بالاعلاء ميايد مقدار اينجنين
معين بوده تبا تا ارتفاع از ان مقدار كه تجاوز نمود حكم شود بعدم جواز و در صورت علم قطعا و نوز حكم شود بعلم
جواز و در صورت علم تجاوز نمودن حكم شود بعدم جواز بجهة اكر قائل بعدم بطلان در واقع نبوده تبا بلكه ظاهر اينجنين كردن تبا ناظر باشد
شدن اين مقدار ارتفاع در سجود مى نسبت بشخصى جايز بوده تبا و در سجود ديكر نسبت بشخص جايز
نبوده تبا و هكذا و اين بين البطلانست و جهش اينكه قيدى در اخبار وارده از ائمة اطهار و علماء اسلام ندديم
و ظاهر اينست كه نبوده تبا پس ميكويم صناط در اين بيانيه معهود در زبان صدور اخبار خواهد بود اطلاق
در نهى مضى بان بشود و اين در كلام جماعتى از اعاظم قديم شده بمقدار ارتفاع جهار انكشت مضمر جايز خواهد
بود و اكر زياده بر بوده تبا جايز نخواهد بود و اين را هست كه مرجع مشهور ثانى در شرح لمعه و متوهم ذكر اينجنه
نشده است بلكه مناط در جواز و عدم جواز امتداد اربع اصابع مضمر قرار داده و مرجع مشهور ثانى در شرح لمعه متوهم ذكر اينجنه
اينكه مناط در جواز و عدم جواز امتداد ارتفاع مسجد از موقف است پس مراد از ارتفاع مسجد از موقف كه عبارات
اينحكم مذكور كه عبارات از علم جواز ارتفاع مسجد از موقف بانكه از مقدار اينجنه بوده تبا مختلف است بحمل جبهة
ارتفعيه مواضع اعضاء باشد از موقف علاوه بر اين مقدار جايز نخواهد بود و اين را اختصاص بجبهة ثابت نيست
بلكه نسبت بساير اعضاء نيز چنين است در اين خلاف نيست بين اول و اين عدم اختصاص بجبهة است پس چنانچه اين
حكم معتبر در عمل جبهة است معتبر در عمل ساير اعضاء نيز هست پس عمل كه اين نيز تلا جايز نيست ارتفع از محل
وقوف باكتر از اينجنه بوده تبا و قول ثانى كه شهيد در حق مختار فرموده و شيخ ثانى در شرح الفيه
باايشان موافقت فرموده و قول ثالث مذكور اينست در غير صورت اخفاض اعالى و اينقول هم علاوه است
نهاية الاحكام توضيح مطلب مقتضى اينست كه ذكر عبارات ايزهم شود بعد از ان توضيحا تا مطلب مفهوم شود
پس ميكويم تعالى فى نهاية الاحكام يجب تساوى الاعالى و الاسافل او اخفاض الاعالى و از اين عبارت اينست
كه اعضاى سجود واجبست در حال سجود مكلف انها بالكلية در سر زمين مسلاة بعضى از انها اعالى باشد مثل
جبهة و بين و بعضى اسافل مثل ركبتين و ابهامين مقصود از اين عبارت اينست كه مواضع اعضاى اعالى
مساوى بوده تبا با مواضع اعضاى اسافل يا انكه مواضع اعالى اخفض بوده تبا از مواضع اسافل پس استثناء
در مواضع اعالى و اسافل در صورت اخفاض اعالى مرتبت و اما در حالت اخفاض مرتبت پس مرتبت
مساوات محال همراست در حالت اخفاض اعالى و علم اعتبار مساوات است مفهوم حالت اخفاض و اراده
از مساوات چنانچه از كلام ايزهم ظاهر ميشود و اختلاف بقدر اينجنه پس مراد اينست جبين
نيست محال اعضاى اكر چه محال كفين بوده تبا ارفع بوده تبا از محل قدمين باكتر از مقدار اينجنه و هم چنين محل ركبتين

محقق است و مساوات محل جبهة باموقف مثل اين واجبى از واجبات سجود صلاة است و لهذا ظاهر اينست
در سجود شكر سجده تلاوة اغبر ان سجده ميتوان نمود در شبهة زيرا كه سجود در نماز در صورت رفع راس از
بايد نماز باطل باشد و اين موضع است باكه از وقت سجده تلاوة يكى موجب بطلان نماز ميشود ان سجده ايست كه مستجمع
شرايط صحت بوده تبا و سجده ايست كه مستجمع شرايط صحت هست انست كه محل جبهة مساوى باموقف
بوده تبا يا ارفع از ان بوده تبا بمقدار اينجنه باشد كه اين مقام هست اينست هركاه مساوات محل جبهة يا ارفع
از ان بمقدار اينجنه باشد خلافى در صحت سجده نباشد و شبهه در جواز سجده تلاوة اكر از اين قدر تجاوز نمود زيادتى
سجده كه موجب بطلان نماز شود سجده باشد كه محل جبهة مساوى باموقف باشد يا ارفع از ان بمقدار اينجنه پس
ميبايست حكم شود بجواز سجده تلاوة در نماز بشرط انكه محل جبهة ارفع بوده تبا از موقف باكتر از مقدار اينجنه و حال
انكه احدى از علماء اينحكم را اينكلم نفرموده بلكه حكم بعدم جواز سجده تلاوة در اثناء نماز فرموده اند و
و هم چنين حكم بطلان نماز بان سجده پس از اينجا ظاهر ميشود كه مساوات محل جبهة با ارتفاع بمقدار مذكور در
مذاوز تحقق صحت سجده هست بر فرض عدم تسليم اين و قول بانيكه صحت سجده بارفع بوده تبا از موقف باكتر از مقدار اينجنه و حال
انكه احدى از علماء اينحكم را اينكلم نفرموده بلكه حكم بعدم جواز سجده تلاوة در اثناء نماز فرموده اند و هم چنين حكم بطلان نماز بان سجده پس از اينجا ظاهر ميشود كه مساوات محل جبهة با ارتفاع بمقدار مذكور در
مذاوز تحقق صحت سجده هست بر فرض عدم تسليم اين و قول بانيكه صحت سجده بارفع بوده تبا از موقف باكتر از مقدار اينجنه و حال
ارتفاع محل جبهة علاوه از مقدار اينجنه بوده باشد بايد بكويم تحلل سجده در اثناء نماز موجب بطلان نماز
ميشود مطلقا ممكن است كه جواب كفته شود از اين اشكال بان اين سجده كه موجب بطلان نماز هست اينست كه
محل جبهة مساوى باموقف يا ارفع از ان بوده تبا بمقدار اينجنه و سجود يكه چنين نيست موجب بطلان نيست
مكر در صورتيكه دليل قائم باشد بر بطلان و در سجود تلاوة چنين است نظر باجماع و تظافر نصوص بر اينكه
سجده تلاوة موجب بطلان نماز هست هم و در غير ان دليلى بر بطلان على وجه الاطلاق معلوم نيست فتامل
مطلب بخير انست كه بيانه شود هركاه جبهة واقع شود محلى كه ارتفاع ان از موقف علاوه از مقدار اينجنه بوده تبا
لا باشد رفع جبهة باكشيدن ان محلى كه متعدل بوده تبا و اما هركاه واقع شود بر تقعير كه ارتفاع ان بقدر اينجنه
بلكه بوده تبا نباشد كه اجزاء بان ميتوان نمود چنانچه بيانه شد و رفع راس در اينصورت بقصد وضع جبهة
مساوى باموقف جايز نيست بلكه موجب بطلان نماز ميشود لكن مسئله اينست كه جبهة را كه شانه تا بر بسيارى
باموقف بوده تبا و اين مقدار مقطوع به در كلمات بسيارى از اصحاب مضمر است در اخبار ائمة اطهار هم مخفى نباشد
جبهة بجبهة تفصيل مساوات متصور ميشود بعد از اين اول انست كه جبهة مستلزم انفصال جبهة از ارض
نباشد بلكه جبهة بوسيله ماسى بالارض هستا متصل شود بجملكه مساوى باموقف بوده تبا اين در صورتيست كه جبهة
واقع شود باشد بر سر تقعير مواضع مخدره و دوم انست كه جبهة بجبهة تفصيل مساوات مستلزم انفصال جبهة از ارض
نيست مثلا اينكه جبهة واقع شود بر سنك بلندى كه بلندى او مقدار اينجنه نباشد و نبوده تبا در اينصورت جبهة

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مستلزم این هست که جبهه منفصل از ارض نشود تا ملزوم در هر جایی جزو قسم اول نیست کلاً یکی هست در قسم ثانی آ
نظر باستلزام جزو در انفصال جبهه از ارض باین سبب موهم تعدد سجود است نظر باینکه در بیان این شد
که سجود عبارت از وضع جبهات بر ارض لکن ظاهر اینست که حکم عبارات از اسباب جزئیه باشد در هر جزو و تا
باشد بنابراین انفصال کلی در آیت انفصالیت که در ضمن رفع جبهه از محل جبهه بوده باشد انفصال
کر در ضمن ضعیف بوده باشد بجهت تحصیل مسامات و لفظ جر اگرچه ظهوری دارد در قسم اول لکن در رفع وضع
جبهه برجع ضمیر منصوب دلیل اراده تعمیم است کلا یخفی علی المتامل و مطلب ششم در بیان اینست هر کاه جبهه و اقع شود
بر مکانیکه مساوی با بوقت بوده شاید با یا رفع از اندوده شاید با بعد از بنه فاده و لکن در هر دو حالت جبهه واقع
شده باشد پر چیزیکه سجده بر آن جایز نبوده شاید با و عالم بحقیقت حال نبوده باشد قبل از فراغ از ذکر واجب بلا کم
در اینصورت علم اجزاء بطنا حالت بعدی شکیت نیست کلا میکه هست اینست یا لازم است بر آن شخص ران
حالت جبهه را بمکان تا رسانده بر ما یصح السجود علیه یا انکه مخیر است مابین هر زمان از این دو امر که در شرع این محل
خلاف مابین فقهاست بسر قول ثالث ظاهر میشود از رجوع علامه در نهایة الاحکام جهانیر ثانی نیز ظاهر ازان
مرجوع است در تذکره و اول مختار شیخ شهید است در کتاب بیان و در دروس و ذکری و محقق ثانی و شهید
ثانی است در جامع المقاصد و روض الجنان و صاحب مدارک در مدارک و ابن مختار است اکثر متاخرین
نحو کثیر است مابین جریحه تا رساند بما یصح السجود علیه یا رساند ما یصح السجود علیه را بجبهه علی الاقوی
کر رسانیدن ما یصح علیه السجود را بجبهه بعضی جهات اعتبار اولی و ما بعد بوده شاید از بعض مناقشات وارد
نحو ناشد آنچه بعد از رسیدن در صورتی بوده کر عالم شده بود بحقیقت حال قبل از انتهای بذکر واجب و الا ظهر کاه
عالم شدن بعد از اتیان بذکر واجب خواه قبل از رفع راس از سجود بوده شاید با بعد از ان در هر دو صورت
سجود صحیح و چیزی بر او نیست خصوصا هر کاه علم بحقیقت حال بعد از رفع راس بوده شاید با رفع کاه عالم شدن بان
در سجود بعد از رفع از ذکر واجب و قبل از اتیان بذکر مستحبی مستحب و احتاط اینست که جبهه را کشاند تا بر شی
ما یصح السجود علیه یا ما یصح السجود علیه را رساند بجبهه بحقیقت مابین مباحث در بحث ما یصح السجود علیه
از اینجهت ذکر شد ظاهر میشود حکم اینکه هر کاه عالم شود بحقیقت حال بعد از اخذ بذکر واجب و قبل از رفع از آ
ان در اینصورت ظاهر اینست اجزء کذا اتیان بنود محکوم بصحت است لازم است اتیان ان نباید بعد از آ
رسانیدن ما یصح علیه السجود را بجبهه یا بعکس لکن این در صورتیست که طول نداشته باشد رسانیدن ما یصح
السجود علیه را بجبهه یا بعکس در صورت اخلال بنظم کلام شود و اما هر کاه طول به اندازه باشد که موجب اخلال
بنظم ذکر شود استینات ان بعد از ایصال ما یصح السجود علیه را بجبهه یا ایصال جبهه را بان لازم است بنابراین در صورت

که ممکن از اعاده در مزبور بنوده شاید با ما هر کاه ممکن از جبهه بنوده شاید بلکه بارتکاب عمل منافی هم اینصورت
اکر در سجده وقت بوده شاید با قطع نماز لازم است بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استینات نماز نماید و اکر در ضیق
وقت بوده شاید با بان کر قطع نماز و تحصیل ما یصح السجود علیه موجب انقضاء وقت نماز نشود در اینصورت
ظاهر اینست که اعتبار ما یصح السجود علیه ساقط است لکن بتفصیلیکه در مباحث ما یصح السجود علیه کذشت
شد مخفی نماند اکچه مذکور نشد در حق کسی بود که عالم بحقیقت حال بود لکن باعتقاد انکه محل ما یصح السجود
علیه است وضع جبهه بر آن نموده بعبارة اخری عالم بحکم بود لکن جاهل بموضوع مراتحال فساد اعتقاد او
متکشف شده و اما هر کاه عالم بموضوع بود لکن جاهل بحکم چنین میباشد بلکه چیزی نیست مثل اکلی نباتیا
که سجده بر فرش جایز نیست و در اثنای سجده عالم شود بحکم بسر کردن آن چیز فرش است مثل اکلی نباتیا
ان نباشد و اما هر کاه در سجده اولی بوده شاید با چنین هر کاه بعد از فراغ از ذکر واجب بوده شاید با ظاهر اینست که
باز نزاول اظل باشد در نیت که چنین بوده شاید با اکچه قبل از فراغ از ذکر واجب بوده شاید با اما هر کاه در سجده اولی نبوده
باشد لکن قبل از شروع بذکر واجب در این وقت عالم شود بحکم در اینصورت هر کاه ما یصح السجود علیه
نبوده جبهه را بایصال جبهه بنوده بان بعد از ان اتیان بذکر نموده در اینصورت و در صورت نیت کر کما شود بصحت ثانی
خصوصا صورتیکه وقت مضیق بوده شاید با بان شخص تقصیر نکرده شاید با و الله العالم بحقایق احکام
مطلب هفتم هر کاه عذر از اثنای سجده کسی ممکن از اثنای سجده نبوده شاید با بعد از یکه سجده جبهه مساوی با موقف
یا الارض از ان نبوده شاید با بقدر ما ممکن از اثنای هست فی الجمله یا ممکن از اثنای نیست مطلقا و در صورت ممکن
از اثنای یا ممکن هست از وضع جبهه با یصح السجود علیه یا نه در صورتیکه ممکن از اثنای نیست مطلقا یا ممکن
هست از ابتدا نه بسر یا نه در صورت علم ممکن از ابتدا یا بسر یا بعین جایز نیست قسم ثانی مثل اولست لکن
ممکن از وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه نیست در وضع جبهه بر موضع مرتفع و نه بر نبات نموده من ما یصح السجود
ظاهر اینست در اینصورت مخفی نماند بقدر و مقدور لازم نباشد بلکه جایز است که اجزاء نماید و با یاء بر اس
مخفی نماند در قسم اول که ممکن از وضع جبهه هست بر ما یصح السجود علیه بطریقیکه مذکور شد ظاهر اینست

کلان بوده شاید با وضع اعضای باقیه بر شل بدن و با بعامین مثل بر ارض اشکال میکند در این مقام هست اینست کر هر کاه وضع
جبهه با یصح علیه السجود موقوف باشد بر اینکه خود این شخص میبایست از اینجا نماید تا جبهه را بر ان بکذارد و با یت
مستلزم این هست کر وضع بدین نتواند نموده در اینصورت ترجیح بالکل است رفع بدین را از وضع بدین شاید با قی
جبهه با یصح علیه السجود و میسر شود و با رفع بدین از وضع جبهه شاید با یا لازم است وضع اعضای باقیه بر ارض و قسم
ثانی که ممکن نیست از وضع جبهه بهر نحو که سجود بدان صحیح بوده شاید با یا لازم است وضع اعضای باقیه بر ارض و قسم
کر باز واجب بود شاید با پس لازم است کر بعد از رکوع بنشیند بجهت وضع بدین در رکعتین بر ارض و بعد از جلوس
ایاء بر اس نماید بجهاء سجود و در حال ایاء وضع بدین و با بعامین در رکعتین نماید بر ارض قسم سیم اینست که ممکن
از اثنای نه مطلقا نیست لکن ممکن از ایاء بر اس هست بجهام مثل سیم است مکر اینکه ممکن از ایاء بر اس نیست بلکه
ممکن از ایاء بعین هست حکم در این دو قسم اینست کر در اول ایاء بر اس بجهت سجود متعین است چنانچه در ثانی
ایاء بعین لازم است و حکایة وضع اعضای باقیه چنین است کر مذکور شد ممکن است اشکال در مرحوم
ان شود بیان ان اینست در هیچیک از نصوص مشتمل بر ایاء ذکر بلکه ایاء بر وضع اعضای باقیه نشده است
حتی اضابر یکه مشتمل بر ایاء در صلوة ایستاده است مثل صلوة عایشة الرطوة و اخبار مطلقه در این مطلب و هم
خلو کلمات اصحاب قدس الله تعالی ارواحهم از ان ظاهر میشود علم اعتبار ان نزد این اقسام مذکوره و مذکور نشده
این اقسام کسجود در این بعنوان ایاء است بسر یا بچشم و غرض المیسور لا یسقط بالمعسور قابل این نیست کر
موثر شدن حکم بخلاف اصل لازم شود بلا کما انتقال فرض بایاء بر اس بدل بسجود در صورت علم تمکن
از ان در سجود ثابت است در رکوع نیز ثابت است و لتحقیق حال در ایاء بدل هر دو در مباحث قیام مفصلا
مذکور عن قریب انشاء الله تعالی از امور سته مذکوره ما نیست در سجود بمقدار ذکر واجب قطع اللهم در اینقام نظر بکلام
در چند مبحث اول در تفسیر طمانینت بانکه کلام در تفسیر طمانینه اکرچه در مباحث رکوع مذکور شد لکن سزاوار
در این مقام و مربوط باین مسائل است بجهت تنبیه بعض خواهد پس میکوئیم مراد اهل در تفسیر طمانینه قائل است اول
اینست که کیفیتی طمانینه در حالتی از اهل الصلوة مثل سجود عبادت از سجود بحیثی
هر عضو از اعضای او مستقر و ساکن شود و اینطور میشود از بسیاری از اعاظم فقها قائل فی المعتبر
نعم الطمانینه السکون حتی یرجع کل عضو الی مستقره و از ان قال پس معنی وجوب طمانینه در سجود بمقدار
ذکر واجب اینست کر جمیع اعضای مکلف در این اشتغال بذکر واجب ساکن و مستقر بوده شاید با و مخفی نماند
حال در طمانینه در تکبیرة الاحرام و قراءة و رکوع و غیر اینها و هم اینست کر در این طمانینه در سجود بمقدار ذکر
واجب است که مکلف باقی نباشد بحالت سجود از وقتیکه مشغول بذکر شده است تا فراغ از ذکر کر هر عضا

وجوارح مستقر و ساکن نبوده شاید با این معنی ظاهر میشود از بعض عبارات مثل عبارت مرحوم علامه در نهایة الاحکام حیث قال
یجب الطمانینه بقدر الذکر الواجب کلا و زیادة منها و ایضا با ذکر مطلقا نذکر شرع فیه قبل وصول الجبهة الارض و وضع
قبل انتهائه بلا سجود و مثل عبارت ذکری و بیان اخیر عند علمائنا اجمع سیما است کر اراد از طمانینه مقدار
بقدر ذکر واجب است کر مطلب این اخذ و وضع بذکر واجب تا فراغ از ان مستقر و ساکن باشد یعنی ساکن
بکوینکه از این شخص در این مدت ساکن و مستقر است مشخص صدق این معنی موقوف بسکون اعضا مثل
اصابع یدین بلکه کل بدن مثل نیست فی حرکت اصابع و یدین فنافی با تحقق طمانینه بان معنی نیست اول از
تفاسیر مذکوره اخص مطلقات چنانچه ثانی اعم از جهات نظر اینکه با اضطراب بدن مکلف باسر اینمعنی صادق
کالاخیر و تفسیر ثالث اعم از اولست و اخص از ثانی ظاهر اینست مراد از طمانینه واجب در احوال صلوة خواه حالت
تکبیرة الاحرام باشد یا حالت قرائت یا حالت رکوع و بعد از رفع راس از رکوع و حال سجود و بعد از رفع راس
از سجود همین معنی است یعنی تفسیر ثالث پس مستقر بودن و ساکن بودن جمیع اعضا و جوارح معتبر در تحقق طمانینه
و واجب نخواهد بود همین قدر کفایت میکند که مکلف ساکن است مراد از این حالت کفایت میکند ظاهر
اینست مراد فقهای اعلی الله تعالی مقامهم از طمانینه در احوال الصلوة همین معنی است و ساعی در تجرید و اتی شده است
تحقیق حال در اینمقام مسطور و مطلع الانوار است بحث ثانی در بیان اینکه وجوب طمانینه بعنی آمد ذکر شد در حل
تامل نیست از همین شروع بذکر واجب تا فراغ از ان بر حل وفاق است کلا میکه در اینمقام هست اینست که ایا
طمانینه از واجبات رکنیه است در اینمقام و هم چنین در مباحث رکوع یا از واجبات غیر رکنیات اینمعنی خلاف
مابین فقهاست شرح خلاف ظاهر است نظر باینکه کلمات از واجبات رکنیه بوده شاید با اخلال بان اکرچه ساهیا
بوده شاید با موجب بطلان نماز است و اکر از واجبات غیر رکنیه بوده شاید با اخلال بان سهوا موجب بطلان نماز نیست
مشهور بما بین فقهاست نماز است شیخ طوسی قدس الله نفسه و در صدر کتاب خلاف تصریح فرموده بر رکنیت
بلکه بر ان دعوی اجماع فرموده و اینقول ظاهر میشود از کلام کیکه جرح شیخ از ترک در اینمقام رکن بعض مشهور
نوده شاید با و این افت کر برهان کتاب الطهارة رکن فرموده بر سلوات بر تشهد و مع ذلک تصریح فرموده
باینکه اخلال بان ساهیا موجب بطلان نماز نیست قال فی الخلاف الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله فرض
فی التشهد و رکن من ارکان الصلوة ثم قال من ترک التشهد و الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله
ناسیا قضی ذلک بعد التسلیم و سجد سجدتی السهو و قال الشافعی یجب علیه قضاء الصلوة و الیه ذهب احمد بن حنبل
ظاهر اینست اخلال ان رکن کبیر طمانینه نموده ان نیز از این قبیل بوده شاید با و مراد از مطلب چنین است اول اراده اتیان
در مسئلة فرموده بانینکه اینقول شاذ و ضعیف است دوم افت در مقابل اینقول ابی حنیفه از ذکر فرموده کر حکم

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کرده است بعلم وجوب آن و عبارت ازجزم است الطمانینة فی الرکوع رکن من ارکان الصلوة و قال الشافعی
و قال ابوحنیفة انها غیر واجبة و لا یجب علیه ان ینحنی بمقدار ما یضع یدیه علی رکبتیه و لنا ما رواه المزنی سألت
ازجزم در همه کتاب طلاق و رکن فرموده بر صلوة در تشهدین و بر رفع راس از سجود و هم چنین بر رفع راس
از رکوع و طمانینه دران قال الطمانینة فی السجود رکن و رفع الراس من السجود رکن و قال الا بحنیفة رفع الراس من الرکوع
و الطمانینة فیه واجب و رکن معلوم است اراده معنی و معروف از رکن در جمیع اینها بسیار بعیدات و بر فرض
تسلیم اینکه اراده معنی معروف شده باشد که صحیح نیست دلیل بر این مطلب صحیح نیز اراده نداشته فرموده لا تعاد
الصلوة الا من خمسة الطهور و الوقت و القبلة و الرکوع و السجود نظر باینکه اراده از حدیث حصر مقتضی اعادة
بسبب اخلال بسه موارد امور خمسه مذکوره پس ما عدای اینها مندرج خواهد بود در حالت مستثنی منه
از جمله اخلال است پس مراد ان حدیث اینست که طمانینه از جمله چیزی نیست که اخلال بان اگر چه بسهو باشد
موجب اعاده شود و هو المطلوب بحمد الله و المنة که سابق بیان شد که طمانینه که واجبست طمانینه بمقدار ذکر واجب است
یعنی همین شروع بذکر واجب تا فراغ از ان و این حال اشکال نیست کلام میکند در اینمقام هست اینست که
آیا طمانینه بمقدار ذکر مستحب هم لازم است یا نه معلوم است وجوب شرعی که از ظواهر بود کلام در وجوب شرعی
یعنی باعدم طمانینه بمقدار ذکر مستحب هم لازم است یا نه معلوم است وجوب شرعی که از ظواهر بود کلام در وجوب
عرفی است یعنی با ترک طمانینه صحیح نیست و این بنده را احتمال دارد اول است طمانینه در همین ذکر مستحب شرط
صحت نماز است پس هرگاه اخلال بطمانینه بدین ذکر مستحب شود لازم و باید نماز معکوس بحال ان شود نظر باینکه
شرط صحت و این احتمال صحیح نیست نظر بانقیاد دلیل بر وجوب بعلاوه کلمات اصحاب ما طن بر فساد این احتمال
نظر باینکه تقیید فرموده اند وجوب طمانینه را بمقدار ذکر واجب پس هرگاه ما شرط صحت نماز بطمانینه در ذکر
مستحب در سجود و رکوع ثابت بسود صحت نیست بنابر این فقره باید مثل سایر شروط که موقوف علیه
صحت است از قبیل طهارت و ستر و غیرها و امثالها ظاهر اینست که این عمل تا حال نبوده تا الحال میکه هست اینست
که طمانینه در ذکر مستحب در رکوع و سجود یا غیر آن بحسب ظاهر مستحب هست باز بحمد الله و این است که در این طمانینه
در این اوان اشتغال بذکر مستحب در رکوع و سجود اگر چه مضر بصحت صلوة نیست لکن کلام در اینست الی مضر بصحت
این نکره هست پس گوییم این مخصص تا حال ذکر مستحب در این فقره نبوده یا مضر بصحت ذکر مستحب نبوده مقتضای اطلاق
امر بذکر ثابت و این مقتضی کلمات اصحاب نظر باینکه فرموده اند در رکوع و سجود طمانینه کواجب
بقدار ذکر واجب است و ظاهر این کلام اینست که هرگاه اخلال بطمانینه بشود در ذکر مستحب این باعث خلل در ذکر مستحب
نشود بعلاوه در بعض اجوبات تصریح شده باستحباب طمانینه در ذکر مستحب بعد از وجوب آن در ذکر واجب

تال

تالی فی السرائر و الطمانینة واجبة فی القیام و کذلک فی الرکوع بقدر ما یطلق علیه الذکر الواجب دون ما زاد علی ذلک فستحب بلی
غایته اینکه ممکن است کسی متمسک شود بدین عبارت حدیث لا تتم الصلوة الا بالقیام و رکوع کلام فی روایت فرموده از نسیانها
بنصاری از کاشف اسرار وده فان جناب امام جعفر صادق قدس سره قال لا یتم الصلوة و هو ماش و لا راکب و لا مضطجع الا
ان یکون مریضا و لیتکلم فی الطمانینة کما یتکلم فی الصلوة اعتبارا و الذکر فی جمیع احوال الصلوة و لو کان فی اجزائها
المستحبة کما لا یخفی و ذکر الماشی و الراکب فی صلوة و ان کان یوجب الوهن فی ارادة الناهض الذکر لا احتمال
ان یکون المراد من ظاهر المشی و الرکوب لکنه لیس علی جهة وجوب حمل اللفظ علی ظاهر ظاهر ممکنت جواب از این
استدلال باین نحو که غایته الجزاز این حدیث ظاهر میشود تشخیص موضوع است یعنی ممکن در حال قائم مباید مثل
ممکن در حال صلوة نبوده باشد و اما حکم آن که بعنوان وجوب یا استحباب چیز مطلقا استفاده نمیشود و اما حکم
ممکن در امور اصلوة مختلف است در افعال و اقوال واجب بطریق وجوب شرعی است و این معنی در آنجا ممکن
الاراده نیست بعلاوه آنکه تشخیص شد ممکن در اتمام متصف بوجوب شرعی نمیشود اگر مرتبه دانسته مابیت الکل
متصف بوجوب شرطی بوده باشد یا استحباب از ترتیب بحقیقت چنانچه مرجع جمله اول است اکثر بیان استعمال
مرجع عمل بر ثانی است و بر فرض اراده اول مشرع شرعی محل کلام نیست نظر باینکه شرطیت ممکن در حال اتمام
مستلزم شرطیت در مرجع اجزاء الصلوة حتی در اجزاء مستحبه نیست قدر متیقن در بیان آن فیه و اما الرجحان
فکذلک در آن و این مسلم است و از این رجحان ممکن لازم نیاید شرطیت آن لعدم استلزام العام الخاص فلا یتم
الاستدلال بالاستلزام مقابلا و لا بالمطابقة المثبتة للذکر فی احوال الرکوع و السجود لوضوح ان مقتضاها
تان لا امتثال بالاتیان بالذکر فی آن فی رکعان و لوضوح عدم الامکان و الاطمینان پس حکم بشرطیة طمانینه در احوال
اذکار مستحبه از این راه که ممکن شرعی ممکن نیست بلی قدر متیقن است که با طمانینه بوده شده باشد لکن این با وجود اطلاق
موجب حکم بتعین نمیشود اگر چه بسیار بعید است بنابر این هرگاه بعد از اتیان بذکر واجب در حالت اطمینان و سکون بدن شروع
نماید بذکر مستحب بالعلم سکون بدن صحیح خواهد بود یعنی استدلال امر متوجه بذکر مستحب میکرد میخواهد بود خواه
در حالت اتیان نماید شروع بذکر مستحب نماید در حالت کون در انحطاط از ید رکوع و خارج شود از آن قید از
قبیل آن زاید در مراتب آن در هر دو صورت اتیان بذکر مستحب کرده خواهد بود بانحطاط اجزاء مستحبه لکن
مشتمل است اینها بر ذکر شرعی نظر بتحقیق مستدلات بالا منافات ندارد بانکه در صورت اول مستحب مرتبه در امور دیت
مقتضی عدم اخلال بطمانینه است خواه در تشهد مستحب بوده باشد یا در صلوات بلکه در دعا میکه قبل از شروع بذکر
مأثور است در اینجا اخلال نماید لکن اینها همه در صورتیست که اتیان بدعا و ذکر مستحب نماید در احوال الرکوع
و اما هرگاه شروع بدعا نماید قبل از رفع از رکوع یا فارغ از ذکر مستحب شود بعد از آنها و نماز صحیح شرعی

از احوال خارج خواهد بود بلکه با تعدد شعور آنرا خواهد بود چنانچه بعد از رکوع بیان شد پنجم از امور واجبه در سجود
رکبتان بلا کلام ظاهر میشود از جماعتی از اصحاب که ذکر کرده اند در سجود هرگاه ذکر سر رکبتان است از جمله خلاف مابین
فقها هرگاه کیفیا ظاهر اینست که چنین نیست نظر باینکه از بعضی از اعاظم فقها ظاهر میشود قول بتعین تسبیحه
کبری یعنی سبحان ربی الاعلی بحمده در اینمقام و حال آنکه در رکوع قائل شده اند بتعین مابین تسبیحه کبری و تسبیحه
صغری و لا الله الا الله مشار بهم تحقیق در کتاب شرایع در مبحث رکوع حکم فرموده اند بتعین تسبیح و قول ابراهیم
اجزاء و بذکر مطلق در انسبت بقبل اراده و در سجود عکس فرموده بان معنی اولا حکم فرموده بوجوب ذکر مستلم
الکفایت بمطلق ذکر و قول بتعین تسبیح در انسبت بقبل اراده قال فی الشرایع فی مباحث الرکوع فی مقام بیان
الامور الواجبة فیه ما هذا لفظه الخامسة التسبیح فیه و قیل یکفی الذکر و لو کان تکبیرا او تهلیلا و فیه نظر و قال
فی مباحث السجود بعد الحکم بان واجبات السجود ستة ما هذا لفظه الرابع الذکر فیه و قیل یتحتم التسبیح کما فی
الرکوع و الفرق بین التعبیرین کما تختلف مقتضاهما ظاهر للتامل لیس حکما بانیکر اختلاف حکم در اینمقام
مثل اختلاف در مباحث رکوع است کما کیفما باین معنی که هرکس قائل بتعین تسبیح در اینجا نباشد و در اینجا
نیز قائل شده و هرکس که منکر تعین تسبیح است در اینجا نیز همت هم چنین در کیفیت تسبیح و ذکر صحیح
ظاهرا بعید جدا اختلاف در اینمقام مثل مبحث رکوع نباشد که اما تسبیح و ذکر سجود و متعین است بانه جمعی
از اعاظم صحیح قائل شده اند بعدم تعین تسبیح چنانچه جماعتی قائل شده اند بعدم تعین آن و منکرین تعین تسبیح مقترن
شده اند بدلیل ما یفهم قائل شده اند بانکه ظاهر ذکر که سجود ثابتا باین قول اکثر از متاخرین اصحاب است و
بعضی از آنها گرچه قائل شده اند بعدم تعین تسبیح لکن اکتفاء بطلق ذکر نموده اند بلکه حکم فرموده اند بتسبیح و ذکر صحیح
هرگاه تعلیل بکبیر بگوید یا صلوات بفرستد بعد تسبیح کفایت میکند و اینقول ظاهر میشود از شیخ
صدوق قدس سره در کتاب مجالس بلکه از این ذکر فرموده در فرض امور یکه حکم فرموده بثبوت اینها در دین امامیه و همچنین
قائلین بتعین تسبیح مقتدی شده اند بشش قول چنانچه در مباحث رکوع مفصلا بیان شده بحمد الله و در نزد حقیر هر دو
مقام تعین تسبیح است و مطلقا مغایرت مابین تسبیحه کبری یعنی سبحان ربی الاعلی بحمده و تسبیحه صغری هما عن
سبحان الله بالفضیلت و احدی کبری از سه صغری چنانچه در سه رکوع بیان شده ششم از امور واجبه متعلقه
بسجود رفع راس از آنست یعنی سر بر داشتن از سجده است خواه سجده اولی بوده باشد یا ثانیه فرقی هست جواز
رفع راس از سجده اولی لازم است جلوس بالمانینه اگر چنین باید باشد بخلاف سجده ثانیه که جواز رفع راس از آن
جلوس لازم نیست چنانچه بیان خواهد شد چه نکته ظاهر اینست که تامیت سجده برفع راس از آنست خواه سجده اولی
بوده باشد یا سجده ثانیه بحث ششم در اینست سجود

و مستحبات آنست و این چند چیز است اول تکبیر گفتن است در حال اراده سجود بلا تکبیر در هر سجده از سجودات
صلوة و تکبیر مستحبی است اول در حال اراده سجود دوم بعد از رفع راس از آن پس در هر دو سجده چهار تکبیر
مستحبات مستحبه تکبیر اول آنست بعد از تکبیر اراده سجود و ذکر در حال قیام اتیان بان نماید بعد از رفع از آن
تکبیر میشود از برای سجود دوم مستحب در تکبیر ثانی آنست که اتیان بان نماید بعد از آنکه رفع راس از سجود اول نموده
و تمکن بر جلوس شده و اما تکبیر ثالث پس مستحبی است اتیان بان نماید در حال جلوس بعد از اراده سجده ثانی
بعد از رفع از تکبیر مخیر میشود بین مستحبی در تکبیر رابع آنست که اتیان نماید بمثل تکبیر ثانی یعنی بعد از
تمکن از جلوس بعد از رفع راس از سجود ثانی و قول باستحباب تکبیرات مذکوره مشهور مابین متقدمین است ظاهر
از مرجع سید مرتضی و صاحب سرایر هم وجیست و بایقول ممکن است از ابن ابی عقیل و ضعف آن ظاهر است
و ظاهر اینست هرگاه شروع بتکبیر در حال قیام نماید و فارغ از آن شود در حال قنوت خواهد بود
لکن بوصف مرجحیت قنوت بفارغ در حال قیام و اما حکم در تکبیر ثانی و ثالث و رابع نیز چنین است یعنی
گرهرگاه شروع بتکبیر نموده در حین رفع راس از سجود و فارغ از تکبیر شود در حال انتظار او بجلوس در ثانی فارغ
و بسجود در تکبیر ثالث آن بسنت خواهد بود لکن با وصف مرجحیت بالاستناد باتیان اتفاقا در حال جلوس
باحتمال نیست بلکه موظف اتیان باین نحو و تکبیر است بعد از انکه رفع راس از سجود نمود و تمکن از جلوس شد
تعم مرتفع ظیف تخفیف است قدر متیقن اتیان باین نحو و تکبیرات بعد از تمکن از سجود فی صحیحة حماد المتقدم
رفع راس من السجود فلما استوی جالسا قال اللهم اکفنی بنظر ان اگرچه مذکورات در این صحیحه در تکبیر اول است
بان فرموده در حال قیام لکن چون در انجا معارض موجود است که دلالت میکند بر شروعیت باتیان بان در حال قعود
لهذا مذکور صحیحه حماد محمولات بر جهان و لکن در تکبیر ثانی معارض ظاهر نیست تنقیح مقام مقتضی اینست
که گفته شود کلمات فقها در اینباره بر امور ثلاثه مستند لهذا مختلف شده حاصل اختلاف راجع میشود بسه قول اول تعین
اتیان باین دو تکبیر است یعنی تکبیر ثانی و تکبیر رابع در حالت تمکن از جلوس و منع از اتیان باین کاست قول ثالث
و این ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق در فقیه قال فی الفقیه ثم ارفع راسک من السجود و اجلس الیمنی بدلیل
قبضا فاذا تمکنت من الجلوس فارفع یدیک بالتکبیر الثانی قال ثم ارفع راسک من الرکعة الثانیة و تمکن من
الارض و ارفع یدیک و کبر ثم قال الثانیة فوالراجح الیک بدلیل قبضا یعنی بعد از رفع راس از سجود
دو دست خود را بسوی خود بکش بعد از انکه دست دشمنی او فت دست را بلند کن بتکبیر و این امر مرجوح است
که در حین رفع راس از سجود دست را بلند مکن اول و ستمار ابسوی خود بکش بعد از تمکن از جلوس دست را بلند کن
بلند کن و تکبیر بگو مدلول لیکن کلام اول اخذ تعین اتیان بتکبیر ثانی و تکبیر رابع است بعد از تمکن از جلوس و رفع راس از

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بانتهاست قبل ازاین واین مطلب یعنی تعین اتیان بتکبیر ثانی وتکبیر رابع بعد ازتمکن ازجلوس ظاهر میشود ازکلام ابی
الصلاح قال فی الکافی ازفراغ من تسبیح السجدة جلس مطمئنا علی الیسری جاعلا ستور کاعلی فخذه الیسری ثم کبر وقوله
بعد التکبیر جازکرناه ویسجد ثانیه کالاولی فاذا رفع راسه منها جلس مطمئنا ثم کبر ثم نهض وهم چنین واین مطلب
ظاهر میشود ازاین براج در مهذب لکن درتکبیر ثانی قال فیقول سبحان رب الاعلی وبحمده مرة واحدة اوثلثا
ومازاد علی ذلک کان افضل فاذا اکمل التسبیح رفع راسه ثم استوی جالسا وقال الله اکبر کتبیر وتکبیر ثانی مطلق
بانیکه کلام اورجوع بتکبیر رابع ظاهر است درانیکه تکبیر درحال رفع راس است قال ثم کبر للسجدة الثانیة ویرفع یدیه
جمیعا ویسجد ویفعل فیها کما فعل فی السجدة الاولی ویرفع راسه بالتکبیر ویجلس کما جلس اولا فاذا استقر
کل عضو منه قام الی الرکعة الثانیة وقول ثانی درهما بایست یعنی بانیان مینماید درحال رفع راس ازسجود واین
ظاهر میشود ازشیخ مفید درمقنعه واین ادریس درسرایر قال فی المقنعة ثم یرفع راسه من السجود
ویرفع یدیه بالتکبیر ویرفع راسه وفی موضع من السرائر ثم یرفع راسه من السجود ویرفع یدیه بالتکبیر ورفع راسه
وفی موضع من السرائر ثم یرفع راسه من السجود رافعا یدیه بالتکبیر ورفع راسه قولیم مکبرا مستحبا یعنی افضلیت
اتیان بانیوجه وتکبیر است درحال تمکن ازجلوس واین مظهر ایتیست درعبارات مرجوح بودنش یا نزع عبارتین
ظاهر میشود ازانکه فقها قدس الله تعالی ارواحهم قال فی السرائر ویستحب ان یکبر الرابع راسه من السجود بعد التمکن
من الجلوس وفی المعتبر یستحب التکبیر فی الاستوء جالسا عقیب الاولی ثم یکبر للسجدة الثانیة تا علم مسجود ثم
یکبر بعد جلوسه وبمثل عبارتی المنتهی والمذکره ونهایة الاحکام والقواعد والذکری والبیان والدروس وغیرها
اگرچه مذکراست این کلمات رابع شود بقول اول یا این فهم ازعبارات مزبوره یا تاکه استحباب تکبیر درحالت استوای
درجلوس بوده یا بس مقتضای این مدارول انتفاء استحباب درغیر ایحالت باشد ومشروع فخر اعلی بودن انیکه
مراد ازین جوزه یا تاکه اصل تکبیر راجح بوده یا درمایتقام واستیناف دراین ایحالت افضل بوده یا اراده ازین معنی که مساوات
رجوع عبارات مذکوره است بقول اول اگرچه دور نیست لکن درتعین مذکوره ترجیحی هست که مراد معنی
ثالث است قال فی الدروس وسنة التکبیر لمن قام فاذا رفع راسه من الثانی قال والتکبیر الرابع من الاولی مستحکم
الحرمی الی المثانیة ثم الرفع منها مستقلا او بوضع الجبهة والاقعاء والاول اقوی وکان متقاعد کان اهون فضلا التحق الاول بالرفع تمام
ونظر اینکه عبارات فوق متبادر است جزم درمورد اتیان بانیوجه وتکبیر است درحال جلوس واستقرار نظر اینکه این
حالت مرجح الرفع ومامون الضرر است واما درغیر ایحالت امن ازضرر مشخص نیست بلکه چنین حالت
تکبیر ثالث یعنی تکبیر رفع بوجه دخول درسجده ثانیه اشکال دارد واین جلوس والیانست بانیو فهم که بعد ازرفع
ازان میل بسجود نماید ودر تکبیر اول اگرچه حاکی فعل جناب علی بن الحسین علیهما السلام نبوده بدان مرتبه که اراده

بان تکبیر نموده درحال هوی ومیل بسجود میزمودند مراد بانیان باشد کال بود وهم چنین اجزاء ان درغیر حالت قیام والیانیه
مجملا ازاینرو مذکور شد مستحب شمرد کراراب ومستحبات هر سجده از سجودات نماز دو تکبیر است اول درحال اراده
سجود خواه تا باشد یا درحال میل بسجود لکن اول افضلیت دوم بعد ازرفع راس ازسجود ولکن واستقرار
برجلوس پس درهرود سجده چهار تکبیر مستحب خواهد بود ودر هر یک ازتکبیرات مذکوره رفع یدین مستحب است
اولی درسرفع یدین همان کیفیتی است که در تکبیرة الاحرام وغیرها مذکور شد وهر چهار شیخ نسبت بوجه فرموده
درتکبیر ثانی ورابع اول دستها را بسوی خود بکشند بعد ازتمکن ازجلوس درحال تکبیر کیفیتی رفع یدین
تکبیر نیابد ظاهر مراد اینست که دوست دارد حال رفع راس ازسجده بسوی خود بکشد ودرین اخبار بکذارد
بعد ازان رفع نماید بتکبیر والعهدة رفع یدین ومقدار ازان ظاهر اینست که بدن تدرکه بوده باشد ومورد سنت بوده
لکن اولی اینست رعایت محاذات نرمحکوش نماید دوم ازجلد اباید ومستحبات دراین مقام اینست که درحینکه
سجود میرود اول دست راست زمین بگذارد بعد ازان هردو اعضای خود بنحو خواهد بود ومستحب اینست دست
باهم بگذارد بزمین اندکی مقدم درموضع وبگیرد موخر نباشد یعنی انگشت دست وکف انها ازهم باز بگذارد
متصل بگذارد وصورت بگذارد که انگشتان دست را باهم بچسباند وکفها را بسط نموده بزمین بگذارد ودعا
دوش چهارم است نزدیک بازمین نچسباند بلکه ازمین بلند نموده ومرفقین را ازجنبین دور نماید بهم است
درحال سجود وطرف دماغ را بالهای یا غیر خالی ازچیزهای تیکه سجود براین صحیح است بگذارد واین محاذات فاقد
مابین فقها خلاف هیکرهست ودرتعیین موضع اختلاف است مرجوح سیدمرتضی واین ادریس فرموده اند مستحب
وضع طرف اعلای انف است یعنی حد فاصل متصل جاجبین است شیخ شهید وغیره حکایت نموده اند ازبانیکه
کاینشان نرموده اند مراد ازوضع طرف اسفل انف است وظاهر ازانکه ثابت است مؤدی بوضع طرف
انف یعنی بطرف اسفل انف که صادق باشد بران که انف رابارض گذارد وبارض رساند وخواسته اعلا بوده یا طرف اسفل یا اینا
واحتمال تبادر وطرف اسفل قائم است پس این متیقن اراده است نسلم از مستحبات خواندن دعای مأثور است
فقها شروع بذکر وده دعا اینست اللهم لک سجدت وبک آمنت ولک اسلمت وعلیک توکلت وانت ربی
سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره تبارک الله احسن الخالقین بعد ازان شروع
بذکر نماید سبحان ربی الاعلی وبحمده یکمرتبه یاسه مرتبه سبحان الله واجبست چنانچه ازسابق بیان شد اینکه
قسیم کبر یا بتمرتبه یا هفت مرتبه افضلیت ومعلوم است سه مرتبه ومادون ان بالاشتراک درفضیلت منتفا
میباشند درفضیلت درجحان وحکم ختم بعد دتر یا شفع وعلاوه وبرهفت بتحدیست که مذکور شد ودرکل
بالانکه مناسب دراینمقام ذکر تهجد معنی دعاء مذکور است پس میگویم اللهم لک سجدت یعنی

بحیثیت استالم تربت پاک تو سجده میکنم ربنا امنت یعنی تصدیق وجوه وتو باتصاف تو بجمیع صفات کمال وتنزیه
ازجمیع نقایص میکنم ربنا اسلمت وتطبیع وانقیاد تمام اراده انقیاد دراین مقام مناسب است نظر بسبوقیت
بایمان چنانچه درمع عاد وکوع اراده اسلام مناسبت نظر بسابقیت اوبایمان وعلیک توکلت بروایات توکل
واعتماد من دانست بقی قوف بر درگاه من سجود وخضوع میکند وجه منازرا بر کسیکه ایجاد کرده است ادراء
وبرروی زمین وروی تراشکافته است گوش وچشم اورا داده گوش وچشم را بر چیزها بیوسته است که ادراک
درانها ظاهر شده است ودراز شکافتن گوش بصر شکافتن محل بصر است ودراز شکافتن گوش قرار دادن سوراخ
بجهة گوش بعد ازان ذکر وضع گوش وبصر در سجده باید متذکر چنین معنی شود که واهب تعالی عزت
عظمته چنین صنیعی دران بکار برده که طالبه عقلا از دریافت ان عاجز وحیران چه جای انکه انسان کسی قوانند بود
ووضع قرار چنین روی جبهه که متصل بسرین از برای انست که مشاهده جمیع اعضاء وجوارح بنماید قوانند بود چه اگر
سر اسفل میبود اعضای فوق مرئی نمیشد وهم چنین تلقید یکه تامت انسانی مساعد عقل ومطابع برمنافع
وبضاره درخارج قرار نداشت تا بمقتضای ان معمول دارد واگر بر لحیت میبود چنین نمیشد بعد ازانکه بنده دلیل
منکر کمال نعوت عظمی وعطوف کریمه مناسب وشایسته واینجاست اظهار حمد چنین منعم متعال فرموده بجا
لهذا مقدم نموده که بگوید الحمد لله رب العالمین حمد وثناء بجمیع محامد ذات پاک خداوند لیست که
مستجمع جمیع محامد ومحامد ومعرب ازجمیع نقایص ومعایب است ومفیض وجوده وکمال وتربیت کننده
تا طبیه موجود ات هریک ازانها ازابدی بحد تربیت او تبارک الله زاد الله شرفه وبرکته چه بسیار دنیا باید
وواردات عطا وبرکت خداوند عالم جل شانه تا طبیه موجودات یا مراد چه بسیار جلیلست عظمة الجلال
احسن الخالقین بهترین خلقت کننده که دانست ازانجا که ظاهر میشود که الحمد لله خالق بهترین ذات است بر جناب احدیت
جلت عظمته جایز بوده بلکه بطریق مجاز خواهد بود نظر اینکه مراد ازظن نسبت بخلاق عالم جل شانه اخبار از علم
بسامت وجوبات واین ازغیر جهات بابحدیث محال است ومتبادر ازخلاق همین معنی است ومراد باحسنیت
بغیر همین صنعت است مثل بنا وغیره لهذا انها محض نماند دعاء مستحب درسجود مختص نیست درانیمعنی نیز مذکور
بلکه مستحب است دعا درجمیع سجودات بجهت جلب منافع اخرویه ودنیویه ودفع مفاسد انظار واخبار وارده
دعا درسجود مستفیض است خواه در سجده اخیره بوده باید غیر ازین وازجناب حضرت امام جعفر صادق وامام
موسی بن جعفر علیهما السلام مأثور است که ان دو بزرگوار درسجود میخواندند اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت
والعفو عند الحساب ودرحدیث وارد است که جناب حضرت امام موسی علیه السلام فرموده بزید شحام بران بگوید طلب رزق
درنماز زمینه درحالت سجود بنماید وازاینجا غیر المسؤلین وبا خیر المعطیین ارزقنی وارزق عیالی من فضلک الواسع

jabir.abbas@yahoo.com

فانک ذو الفضل العظیم وبرک علی آل محمد یعنی مکسور است قال فی القاموس عیال الکتاب من یتکفلهم من خفی نماند ازاین
حدیث ظاهر میشود که اینوجه دعا مساوی باید در سجده اخیره بعد ازنزع ازذکر خوانده شود بلکه
مقتضای الفاظ حدیث درمورد اینست که درهریک ازسجدات که بعد ازنزع ازذکر خوانده شود دعای اول حکایه فعل
ائمه مستحضر نماید که بعد ازنزع ازذکر سجود دوم بعد ازنزع ازذکر بوده یا بمقتضای احتیاط درین مستحضر
که هریک خوانده شود درسجده اخیره بعد ازنزع ازذکر وبعد خصوصیت ودران حال نباید بلکه بقصد انکه دعاء درسجود
راجح است اتیان نماید هنگام ازمستحبات صلوات نزع ذکر وبعد ازان الهام است خواند اللهم صل علی محمد وآل محمد
درسجود ثانیا بلفظ وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ودرطریق ماثورات حکایه صلوات
درسجود شکل صلوات درکیفیت است باین معنی که قدم ثابت وتصویر صلوات درسجود است اما بودن ان بعد از
نزع ازذکر بنحو خصوصی نیست مکرر دعاء معهود بنحو شود ودرزمان نزول اضافی بعد ازنزع ازذکر بوده هذا
حال شود بدان چنین مدعی است که اتیان شود بان بعد ازذکر بقصد رجحان اتیان بان درسجود بقصد
رجحان اتیان بان بعد ازنزع ازذکر هشتم ازجمله مستحبات است که جلوس مابین السجدتین بطریق تورک بوده باشد
وکیفیت ان اینست که بنشیند بر زمین چپ وپا را از جانب راست بیرون نماید ودر وظاهر قدم چپ را بگذارد
برزمین وظاهر قدم راست را بر بطن قدم چپ مستفاد از صحیحه حماد اینست جلوس تورک بعد ازانکه
کرا اتیان تکبیر مستحب نماید درحالت جلوس استوای یعنی بعد ازرفع راس ازسجده اولی بنشیند بطریق تورک
ظاهر قدماین موضوع مراد باشد بعد ازان اتیان تکبیر نماید بعد ازان بنشیند بطریق تورک اینچنین کیفیتی
که مذکور شد مراد از جلوس مستحبات مابین سجدتین درحال تورک استغفارات بانین قول استغفر الله ربی
واتوب الیه وکافی لفظ جلاله مذکور نیست بانین مراد است استغفر الله ربی واتوب الیه لکن در فقیه ومهذب
مذکور است اولا وکراهت دارد چنین مستحب بانین سجدتین دعا بانین مزبور اللهم اغفر لی وارحمنی وارفعنی
عنی انک انت التواب الی من خیر فقیر فوداعلیم اجرنی مکان است برای مصلی بودن شایسته یا چنانچه مذکور شد کافی
صیدا مراد اجابت یعنی پناه بده مرا ومتوسل بتو شده الهی پناه ده مرا از عذاب آخرت یا از معصیت کردن
درنیا یا از فقر ونزدیک دارنده مرا بحالی که اهالت واحتمال دارد ورود یا نقطه بودن الف یا اتیان بزیر یا زبر یا
خبر باعطا از جمله حاصل معنی انکه نظر باجمال ناقصه ما نفرماید بلکه بفضل وکرم خود جزاء خیر باعطا مرا مذکور
بانکه نظر باعمال شایسته است واجبرنی اجبر بی یعنی سنت کردن شکسته شده است حاصل معنی انکه تصدیق
ونقایص ومعایب مرا باصلاح بیاور بحق خویشت واکرم بجا بین هم نمایانی بعین صادر از معصوم علیه السلام
خواهد بود نخفی نماند حدیث صحیح حماد مشتمل بر است غفرانک است چنانچه درحدیث صحیح مشتمل بر عادتا

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

پس جمع ما بین هر دو بقصد توظیف مشکل است واما بقصد دعا در مطلق احوال الصلوة بی عیب است توضیح مرام
مقتضی اینست که گفته شود تا حال بحدیثی که مشتمل بوده باشد بر امر بدعا ما بین سجدتین بعنوان اطلاق ندیده ایم تا انکه
صورت جمع ما بین هر دو را مستند باو قرار دهیم نمود بلکه حدیث مشتمل بر استغفار حکایت فعل جناب کاشف الاسرار
والدقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است چنانچه اخبار نموده باین نحو فلما استوی جالسا قال الله اکبر ثم قعد
علی فخذه الایسر وقد وضع ظاهر قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر وقال استغفر الله ربی واتوب الیه ثم کبر وهو جالس
وسجد السجدة الثانیه وحدیث مشتمل بر دعاء مذکور حدیث قولیست حضرت فرموده اذا رفعت راسك فقل
بین السجدتین اللهم اغفر لی [illegible] اخر دعاء مذکور پس این حدیث نظر باشتمال بامر [illegible] دعا ما بین سجدتین دلالت
میکند بر توظیف این دعاء فقط چنانچه حدیث حماد دلالت میکند بر توظیف استغفار فقط پس جمع ما بین هر دو
بقصد توظیف مقتضی ان ظاهر نیست بعلاوه در صورت جمع اگر تقدیم استغفار نماید بر دعا ظاهر حدیث
مذکور منافی است نه باعتبار انکه حرف فا شکر دال است بر فعل امر افاده تعقیب بلا مهلت میکند پس فقل
استغفار منافی با است نظر باینکه این فاء فاء جزائیه است و فا شکر مفید تعقیب بلا مهلت است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

برجفرجفیره وبعلاوه علم تمکن از هردو سجده نماید بر ذقن قول ایشم تخییر ما بین حفر حفیره است مثلا و سجود بر جبین
و با علم بسجود بر جبین تخییر است ما بین حفره و سجود بر ذقن و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط
و نهایه جمیع اقوال ثلثه مذکوره مشترک میباشد در علم جواز سجود بر ذقن با تمکن سجود از جبین و رابع اقوال التخییر ما بین
سجود بر جبین و سجود بر ذقن است در صورت علم تمکن سجود بر جبهه و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب
خلاف مختار ما بین اقوال قول اول است و ممکن است ارجاع غیر مختار بمختار بنا بر این مسئله محل خلاف نخواهد بود
تحقیق این مطلب ظاهر میشود از مطالع الانوار بلا انکر مناسب در این مقام است که تنبیه شود بر دو مسئله
مسئله اولی انست که لازم است در صورت سجود بر جبین تقدیم جانب ایمن بر ایسر با امکان پس انتقال بجانب جبین
ایسر با علم تمکن از جانب ایمن خواهد بود مسئله ثانیه انست در صورت سجود بر ذقن اگر ذقن مستور بوده باشد
بغیر شعر لحیه ظاهر اینست که کشف ان لازم بوده باشد و لکن کشف ان از شعر لحیه یعنی موی ریش ظاهر اینست که لازم
نبوده باشد تحقیق تمام انچه مذکور شد تا این مقام در تحقیق سجودی بود که در ضمن نماز و از اجزای ان بود **مقام ثالث**
در سجده تلاوت است تحقیق حال در بیان این مطلب محتاج بنقل کلام است در ضمن چند فصل **فصل اول** در بیان
سجود تلاوت نیست که واجب بوده باشد و هم چنین سجودات مستحبه بلا انکر اجماع علمای امامیه منعقد است بر اینکه
سجود واجب در تلاوة منحصر است در چهار موضع اول در سوره اقرا باسم دوم در سوره والنجم سیم در سوره
م فصلت چهارم در سوره الم تنزیل و تعبیر جماعتی از اکابر فقها بسجده لقمن مثل شیخ صدوق در فقیه و سید
مرتضی در انتصار و شیخ الطائفه در خلاف و ابن ادریس در سرایر و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم شیخ شهید
در بیان و شیخ ابی العباس در موجز نه اینکه از بابت تسمیه شی بوده باشد باسم مجاور بجهت تشکیکی در وجوب سجده
در سور اربع مذکوره نیست و اجماع علمای شیعه بر این منعقد است و اخبار از ائمه طاهرین صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین بر این مطلب مستفیض است بلی در کتاب خلاف نقل خلاف از اهل خلاف شده با این معنی که شافعی
منکر وجوب در جمیع سجودات قران و قائل باستحباب این شده حتی در سور اربع مذکوره تشکیکی در ضعف ان نیست
بلا شبهه در وجوب سجود در سور اربع و در حصر سجود واجب در این چهار موضع نیست و اما سجودات مستحبه
پس معروف ما بین اصحاب در یازده موضع است اول در سوره اعراف دوم در سوره رعد سیم در سوره نحل
چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم در سوره حج هفتم باز در سوره حج هشتم در سوره فرقان
نهم در سوره نمل دهم در سوره ص یازدهم در سوره اذا السماء انشقت تشکیکی در مراتب مرقومه نیست لکن
مناسب در اینجا تنبیه بر چند مطلب است اول در بیان سبب سجده و محل ان است در سجودات واجبه پس میگوئیم
موجب سجده در سوره اقرا باسم ربک و سوره والنجم قراءة ایه اخر است در هر دو سوره مثلا و در سوره

الم تنزیل قراءة این ایات انما یؤمن بایاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم وهم لا یستکبرون و محل
سجده بعد از فراغ از قراءة ایات در هر یک از سه سوره مذکوره و اشکالی در این نیست که لا میکرهست در حم
سجده است در حم تنزیل و هم چنین در محل ان در این مقام دو خلاف است یک خلاف ما بین علمای شیعه و جماعتی
از علماء عامه است که ایا موجب سجده قراءة یک ایات یا دو ایه نقل کرده اند از شافعی و ثوری و اهل کوفه
و غیرهم که سبب سجده قراءة دو ایات است و حکم کرده اند محل سجده بعد از فراغ از ایه فان استکبروا فالذین
عند ربک یسبحون له باللیل والنهار وهم لا یسامون است و ظاهر میشود از علمای شیعه انطباق انها
بر خلاف ان و اینکه موجب سجده قراءة ایه مقدم بر این ایات است و خلاف ثانی ما بین علماء شیعه است که
ایا محل سجده بعد از فراغ از قراءة ایه مقدم بر ایه مذکوره است که عبارت است از این ایه شریفه و من ایاته اللیل و
النهار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون یا خیر بلکه
محل سجده بعد از قراءة اسجدوا لله است مرحوم محقق در معتبر قائل باین شده که محل سجده بعد از فراغ از قراءة
اسجدوا لله است و این قول مختار صاحب موجز و صاحب کشف الالتباس است و همین قول را مرحوم
محقق در معتبر نسبت داده بمرحوم شیخ در خلاف و این نسبت مطابق واقع نیست بلکه کلام ان بزرگوار
صریح در خلاف انست بلی اول عبارت ایشان اگرچه موهم این هست لکن ذیل صریح بر خلاف انست
بلی اول عبارت ایشان اگرچه موهم این هست لکن ذیل صریح بر خلاف انست چنانکه مبین شده در
مطالع الانوار پس بنا بر فرموده مرحوم محقق مثلا موجب سجده یا نفس قراءة واسجدوا لله است یا
قراءة اول ایات تا فراغ از قراءة این کلام و بنا بر فرموده دیگران قراءة کل ایه است یعنی محل سجده بعد از
فراغ از ایاه تعبدون خواهد بود و این مختار و مشهور ما بین اصحاب است بلکه مرحوم شیخ شهید در کتاب
ذکری دعوی اجماع بر این فرموده **مطلب ثانی** در بیان سبب سجودات در سجودات مستحبه در موارد مذکوره
پس میگوئیم سبب سجده در سوره اعراف قراءة اخر این سوره یا استماع انست و ان ایه این است ان الذین
عند ربک لا یستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون و در سوره رعد ایه شریفه و لله یسجد من
فی السموات والارض طوعا و کرها و ظلالهم بالغدو والاصال و در سوره نحل اگرچه در کتب فقهیه
تعیین اسباب سجدات مستحبه در نظر نیست که فرموده باشند لکن بنا بر انچه علامه مجلسی از دعائم الاسلام
نقل فرموده ایه شریفه یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون است عبارت منقوله در بحار انست و فی
النحل و یفعلون ما یؤمرون اگر مراد همین ایات است که مذکور شد در اینجا سبب ظاهر از برای سجود استفاده
نمیشود بجهة در این سوره مبارکه دو ایه مذکور است که مناسب با مدعا است ایه اولی اولم یروا الی ما خلق الله

من شیء یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون و ایه ثانیه و لله یسجد ما فی السموات و ما فی الارض من دابة والملئکة
وهم لا یستکبرون بنا بر این مناسب این بود که حکم شود باستحباب سجود در دو موضع از این سوره مثل سوره حج لکن
شاید وجه وحدت اتصال ایتین بوده باشد یعنی سبب سجده قراءة هر دو ایه یا استماع ان بوده باشد و علی ای حال شاید
وجه کلام دعائم همین بوده باشد یعنی چونکه ایه یخافون ربهم الی اخره متصل بایه دوم است که مذکور شد و مرتبط است
بانها بحسب معنی لهذا محل سجود را در ان اخر قرار داده و در سوره بنی اسرائیل اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا
و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعا و در سوره مریم اذا
تتلی علیهم ایات الرحمن خروا سجدا و بکیا و در سوره حج الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض
والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وکثیر من الناس وکثیر حق علیه العذاب و من یهن الله فما له
من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و در همین سوره باز ایه شریفه یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا
ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در سوره فرقان و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن انسجد
لما تامرنا وزادهم نفورا و در سوره نمل الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبء فی السموات والارض و یعلم ما تخفون
وما تعلنون و در بحار نقل فرموده از دعائم که محل سجده رب العرش العظیم است و ان ذیل ایات تمام ایه الله
لا اله الا هو رب العرش العظیم و ان ایه متصل است بایه مذکوره مشخص نیست که مراد صاحب دعائم اینست که این
دو ایه سبب سجده است یا ایه اخیره و در سوره ص فاستغفر ربه و خر راکعا و اناب و در سوره اذا السماء
انشقت و اذا قرئ علیهم القران لا یسجدون **مطلب ثالث** در بیان صحت حصر سجودات مستحبه است در موارد مذکوره
و عدم صحت ان ظاهر از کلمات اکثر اصحاب حصر است و مستفاد از کلام بزرگوار شیخ صدوق عدم حصر است قال
فی الفقیه یستحب ان یسجد الانسان فی کل سورة فیها سجدة الا ان الواجب فی هذه العزائم الاربع مستحب است چنانچه
عبارت شامل موارد مذکوره هست شامل موارد ثانیه نیز هست بلکه شمول این عبارت نسبت ببعض موارد ثانیه
اظهر است از بعض موارد سابقه مثل اینکه در سوره ال عمران است لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون
ایات الله اناء اللیل وهم یسجدون و ایضا در سوره مذکوره یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی و در سوره زمر
امن هو قانت اناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الاخرة و در سوره مبارکه فتح است تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا
من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و در سوره مبارکه دهر است و من اللیل فاسجد له و سبحه
لیلا طویلا و در حدیث صحیح مروی در اواخر سرایر از محمد بن مسلم که گفته من سؤال کردم که یا مسئول جناب حضرت
امام محمد باقر علیه السلام بوده باشد که فرموده بود که جناب علی بن الحسین علیهما السلام خوش داشت اینکه سجده کند در هر سوره که
مشتمل بر سجده بوده باشد و محدث کاشانی در صافی روایت نموده باین لفظ فی الحدیث اذا قرء ابن ادم السجدة فسجد

اعتزل الشیطان یبکی فیقول یا ویلاه امر هذا بالسجود فسجد فله الجنة وامرت بالسجود فعصیت فلی النار حاصل
مضمون ان اینست وقتی که ابن ادم تلاوت کند ایه سجده را پس سجده کند شیطان از او دور میشود با گریه پس
میگوید وای بر این شخص مامور شد بسجده پس سجده نمود مستوجب این شد که بهشت رفته باشد و من مامور
شدم بسجده پس مخالفت کردم خود را مستوجب جهنم کردم بنا بر این بعد از فراغ از هر یک از ایات مذکوره که بوده
باشد سجده نماید بی عیب خواهد بود لکن نظر باینکه امر دائر است ما بین استحباب و حرمت بنا بر این شاید
احتیاط در ترک بوده باشد نظر باعتقاد اجماع بعضی بر حرمت سجده بعد از دعوی اجماع در حصر یازده موضع
از مرحوم شهید در کتاب ذکری مخفی نماند انچه مذکور شد مراد ترک در صورتیست که سجود بقصد خصوصیت
سجده تلاوة بوده باشد و اگر قطع نظر از خصوصیت کرده شود تشکیکی در رجحان نیست بلکه از اعظم طاعات است
فصل دوم در بیان انکه سجده تلاوة چنانچه واجب است در حق قاری واجب است در حق مستمع یعنی کسیکه باختیار
گوش داده و شنیده و اما در حق سامع پس محل خلاف ما بین فقها است مرحوم ابن ادریس قائل شده بوجوب ان
و محقق ثانی و هم چنین شهید ثانی در مسالک و مباحث قراءة در روضه موافقت با ایشان فرموده اند و اکثر
فقها قائل بعدم وجوب سجده و استحباب ان شده اند و این قول مختار در کتاب خلاف و مبسوط و جامع و شرایع
و منتهی و تحریر و قواعد و تذکره و بیان و موجز و مهذب البارع و وسائل و لوامع و ذخیره و کفایه و کشف
اللثام و در کشف الالتباس و روضة المتقین این قول را نسبت بمشهور داده اند بنا بر این اختلافی در مسئله
میان علماء امامیه قدس الله ارواحهم بدو قول است وجوب و استحباب لکن خلاف ما بین علماء عامه بسه قول است
قول بوجوب و این قول را نسبت داده اند بابی حنیفه و جماعتی و قول باستحباب و این قول منسوب بشافعی است و قول
بعدم وجوب و عدم استحباب و این قول را نسبت داده اند بعثمان و جماعتی از ایشان و مختار در مسئله قول باستحباب
اگرچه احتیاط در عدم اخلال بانست در صورتیکه سامع مشغول نماز نبوده باشد الا اینکه در اینمقام هست اینست که
در سابق بیان شد موجب سجده در حق قاری قراءة کل ایات است بنا بر این تلاوة بعض ایه اگرچه لفظ سجده یا
امر بسجده بوده باشد موجب سجده نیست ظاهر انست در حق مستمع نیز چنین بوده باشد پس استماع بعض ایه موجب سجده
نمیشود اگرچه استماع امر بسجود بوده باشد بلکه حکم سجودات مستحبه در انچه مذکور شد حکم سجودات واجب است یعنی چنانچه
مستحب است اتیان بسجود در حق قاری مستحب خواهد بود در حق مستمع بلکه استحباب در حق سامع نیز ثابت است بنا
بر این هر گاه کسی گوش داد و شنید قراءة ایات سجودات مندوبه را مستحب است در حق او اتیان بسجده نماید و هم
چنین است حال در حق سامع **فصل سیم** در بیان امور متعلقه باین سجودات نفیا و اثباتا و این چند چیز است اول
تکبیر است بلکه ظاهر میشود از تتبع در کلمات اصحاب قدس الله ارواحهم انطباق علمای شیعه است بر انتفای شرعیت

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تکبیر قبل از سجود و اخبار از ائمه طاهرین علیهم السلام در این مطلب مستفیض است بلی اکثر علماء عامه قائل باستحباب تکبیر
شده اند بلکه منقول از شافعی اینست که قائل شده بدو تکبیر اول تکبیر افتتاح دوم تکبیر بجهة دخول در سجود و این
بلا علت واقف آن اتم است ولکن استحباب تکبیر بعد از رفع راس از سجود مسلم است بلکه مستفاد از ظاهر کلام مرحوم
شیخ شهید وجوب است که قال فی الذکری ولا یجب فیها ذکر ولا تکبیر الا فی الرفع نظر باینکه ظاهر عبارت اینست که تکبیر
معطوفست بذکر پس تقدیر کلام اینست لا یجب فی هذا السجود مگر در حالت رفع راس در اینصورت تکبیر واجبست لکن
کلام مرحوم در دروس صریح نیست در استحباب بنا بر این نظر باینکه تصنیف دروس متاخر از تصنیف ذکری است
پس کلام دروس یا دلیل است از عدول از آنچه در ذکری عنه نموده یا دلیل است بر حمل کلام ذکری بر خلاف ظاهر باین نحو
که قول ولا تکبیر عطف بوده باشد بر لا یجب هر اولین بوده باشد تا که تکبیر هم ثابت در این سجود نیست مگر در حالت رفع راس از آن
بنا بر این مقتضای کلام ثبوت تکبیر است در این حالت و این مسلم است و وجوب آن دوم استقبال است یعنی آیا
لازم هست که مکلف در حالتی که اتیان باین سجده مینماید متوجه قبله باشد یا نه ظاهر اینست اشکالی نبوده باشد در عدم
وجوب استقبال نه وجوب شرعی و نه وجوب شرطی بلکه ظاهر اینست که محل خلاف نبوده باشد اگر چه از جمله از عبارات توهم
خلاف میشود مثل عبارت محقق در شرایع و شیخ شهید در دروس و غیر اینها بلکه تصریح بتحقق خلاف شده
در اینکلام خلوا شیانه مرحوم مغفور مولانا ملا محمد تقی المجلسی در شرح فقیه و عبارت مرحوم اینست اما
شرط است که رو بقبله بوده باشد و سجده بر چیزی کند که سجده بر آن صحیح باشد بر آن و هفت موضع بزمین رسد و ذکر
گفته شود در همه خلافست و اظهر عدم اشتراط وجوبست و احوط آنست که رعایت کند هر چه را اگر رعایت مینماید
در سجده نماز تا اینجا کلام مرحوم است ظاهر اینست که مخالف در مسئله از علماء شیعه نبوده باشد و در بیست کلمات اعلام
مذکور که دال بر تحقق خلاف است لیکن مذهب علامه بوده باشد نظر باینکه قول باشتراط الاستقبال در این سجود حکایت
از علامه شده و مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره ذکر استقبال از جمله [illegible] نموده باین نحو که این سجده نماز است پس
شرایطست در اینجا هم شرطست در نماز و ظاهر فساد این استدلال یعنی از سوم از اظهار آنست سیم طهارت از حدث
و خبث است اما طهارت از خبث پس این محل خلاف است مرحوم شیخ جلیل القدر شیخ مفید در کتاب مقنعه حکم
فرموده اند بعدم جواز اتیان باین سجود با نجاست ثوب یا بدن و مشهور ما بین اصحاب خلاف آنست پس اتیان
باین سجود مشروط بطهارت ثوب یا بدن مکلف نیست بلکه با نجاست هم در و تمکن از ازاله و تطهیر اتیان باین سجود میتوان
نمود و این قول مختار است و مستند این بعد از اصل و عدم ظهور دلیلی که مخرج از حکم اصل بوده باشد اخبار معتبره است
که دلالت میکند بر اینکه جایز است در حق حایض که اتیان باین سجود نموده باشد از جمله این احادیث حدیث صحیحی است
که روایت در کتاب کافی است عن ابی عبیدة الحذاء قال سألت ابا جعفر ع عن الطامث تسمع السجدة قال ان کانت

من العزائم

٢

من العزائم فلتسجد اذا سمعتها و وجه استدلال ظاهر است نظر باینکه غالب اینست که حایض منفک از نجاست نیست
و اما طهارت از حدث پس این نیز محل خلاف است خواه حدث اصغر بوده باشد یا حدث اکبر و ظاهر از مرحوم سید
جلیل سید مرتضی در کتاب انتصار اشتراط است فرموده باشد بعد از حکم باینکه جایز است قراءة جمیع سور قرآن در حق
جنب مگر سور عزایم در مقام تفرقه و وجه عدم جواز قرائت سور عزایم کلامیکه حاصل مضمونش اینست نظر باینکه
سور عزایم مشتمل بر سجده واجبست و سجده جایز نیست مگر در صورتیکه مکلف با طهارت بوده باشد بنا بر این
هرگاه محدث بحدث اکبر بوده باشد خواه جنابت بوده باشد یا حیض یا غیر اینها پس اتیان باین سجده در حق او جایز نخواهد
بود و مقتضای اینکلام عدم جواز است اگر چه محدث بحدث اصغر بوده باشد و اینقول را محقق ثانی در جامع المقاصد
نقل فرموده از ابن الجنید و شیخ الطائفه در نهایه لکن کلام مرحوم شیخ در کتاب نهایه دال بر این مطلب نیست غایة الامر
مدلول علیه این کلام هست عدم جواز سجود است در حق حایض و معلوم است این مستلزم این نیست که این سجده
مشروط بمطلق طهارت بوده باشد علاوه و حال که مرحوم عدول فرموده اند از این قول در تهذیب و استبصار پس حکم فرموده
باستحباب سجده در حق حایض و مختار در مسئله در هر دو مقام عدم اشتراط است پس جایز است سجده با نجاست
ثوب و بدن در حق محدث بحدث اصغر و اکبر بلکه واجبست یعنی اخلال بآن در حق جنب و غیره و بسبب نجاست
بدن و ثوب جایز نیست و این قول مشهور ما بین فقها است و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود سه قول در حق حایض
عدم جواز سجود و این مقتضای کلام مرحوم سید مرتضی است در انتصار و مدلول علیه کلام شیخ است در نهایه
و استحباب سجود و این مدلول علیه کلام شیخ است در تهذیب و مقتضای کلام ایشانست در مبسوط و قول
ثالث وجوب سجود است خواه در حال استماع بوده باشد یا قراءة آیه سجده اگر چه قرائت بر او حرام باشد لکن هرگاه
این فعل حرام را بعمل آورد سجده کردن بر او واجب میشود و این مختار در مسئله بلکه ظاهر اینست که مشهور ما بین فقها
بوده باشد چهارم ستر عورت نیست بلکه آنچه ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در تذکره اینست که قائل بوجوب ستر عورت
در این سجود میان علماء امامیه نیست و نسبت خلاف داده بجماعتی از عامه لکن ظاهر میشود از عبارت جامع
وجود مخالف میان علماء شیعه ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بر فرض تسلیم ضعیف است پنجم وضع جبهه
است بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد اگر چه ظاهر میشود از جماعتی از اعاظم فقها عدم اعتبار این لکن
ظاهر لزوم آنست فرقی از این جهت ما بین سجود نماز و این سجود نیست ششم وضع اعضای سبعه
باقیه است بعلاوه وضع جبهه مصرح بر در تحریر و بیان و کنز العرفان وجوب آنست و حکم بوجوب در مثل
ابهامین بسیار بعید است نظر باینکه با وضع جبهه و وضع یدین و رکبتین و ظهر قدمین تشکیکی در تحقق سجود
نیست و انحراف امر از ایراد این ظاهر نیست هفتم در بیان ذکر در این سجود است کلام در این مقام از دو راه است

اول در بیان اذکار وارده در این سجود است بدانکه احادیث که در این مقام به پنج نحو وارد شده است اول نحویست که حدیث
صحیح مشتمل بر آنست و آن اینست که ابو عبیده از کاشف اسرار ودایع جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
نموده که فرموده هرگاه کسی بخواند آیه سجده از عزایم را باید بگوید در سجود سجدت لک تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتک
و لا مستنکفا و لا متعظما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر دوم روایت فرموده در فقیه حاصل آن اینست که گفته شود
در سجود عزایم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب
تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر سیم آنست که ذکر فرموده در فقیه که هرگاه کسی بخواند ام
عزیمه را باید سجده کند و باید بگوید در سجود الهی آمنا بما کفروا و عرفنا منک ما انکروا و اجبناک الی ما دعوا الهی
فالعفو العفو ثم یرفع راسه چهارم دعائیست که شیخ شهید در کتاب ذکری در بیان ایراد فرموده فرموده است
و روایت کرده شده است که گفته شود در سجود عزایم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله
عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا پنجم آنست که ذکر فرموده در آخر سرایر از جناب حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که فرموده تکبیر در سجود عزایم نیست و لکن در سجود میگوید آنچه را که میگوید در سجود صلوة دوم در بیان
وجوب و استحباب اینذکر است بدانکه آنچه از تتبع کتب اصحاب ظاهر میشود اینست که اغلب از علماء شیعه قائل
بوجوب ذکر در این سجود نشده نظر باینکه اصحاب ما که متعرض سجده تلاوه شده اند بر سه فرقه اند بسیاری بلکه اکثر
حکم فرموده اند بوجوب سجده متعرض ذکر در آن نشده اند اصلا مثل مقنعه و نهایه و تهذیب و استبصار و خلاف
و نزهه و معتبر و شرایع و قواعد و غیر اینها فرقه ثانیه اگر چه متعرض ذکر شده اند لکن تصریح بوجوب ذکر نفرموده اند
بلکه تصریح باستحباب اند مثل تذکره و تحریر و نهایة الاحکام و دروس و ذکری و بیان و موجز و کشف الالتباس
و کنز العرفان و حبل المتین و لوامع و روضة المتقین و کفایه و ذخیره و قسم ثالث تعبیر بامر فرموده در اینباب
بلکه مثل شیخ صدوق در فقیه و مجالس قال فی الفقیه من قرأ شیئا من العزائم الاربع فلیسجد و لیقل الهی آمنا
بما کفروا الی آخره و فی المجالس و اما سجدة العزائم فیقول فیها لا اله الا الله حقا حقا الی آخره و حکی فی البیان
عن معتبر الراوندی عبارته قال من قرأ فی نافلة اذا سجد و قال الهی آمنا بما کفروا الی آخره میگوئیم اگر چه ظاهر
در وجوبست لکن حمل بر وجوب عینی در این مقام ممکن نیست قطعا پس باید حمل شود بر استحباب یا بر وجوب
تخییری لکن حمل بر استحباب اولی است نظر باشتهار و اکثریت استعمال پس نسبت وجوب بمجرد اتکال بظاهر امر
ممکن نیست بجهت مظنون اینست که قائل بوجوب ذکر در این سجود در میان علمای شیعه نبوده باشد بلی قول بوجوب از بعض
علماء عامه نقل شده و این ضعیف است هشتم در بیان حکم تکبیر و تشهد و تسلیم است در این سجود میگوئیم اما
تکبیر پس سابق بیان شد که قبل از دخول در سجود یا در حال دخول در آن ثابت نیست باتفاق علماء شیعه و اخبار

معتبره

٢

معتبره بر نفی آن مستفیض است بلکه قول بثبوت تکبیر در این مقام منقول از جماعة عامه است و این بدعت است
و اعجب از این آنست که بعضی از ایشان قائل شده اند بدو تکبیر یکی بجهة افتتاح در سجود و ثانی بجهة دخول در آن
تشکیکی در ضعف آن نیست بلکه بدعت در بدعت نظر باینکه مقتضای قول بتکبیره افتتاح آنست که بسبب آن
تکبیر حیثیت صوم هم میرسد و این تکبیر ثانی در آن هفت صورت واقع میشود پس تکبیر ثانی بدعت در بدعت
خواهد بود و اما بعد از رفع راس از آن پس شبهه در رجحان آن نیست کلامیکه هست در وجوب و استحباب
آنست ظاهر ثانی است لکن مستفاد از جمله از عبارات اعاظم اصحاب وجوبست مثل عبارت شیخ صدوق
در مجالس و فقیه و عبارت شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و اظهر از اینها کلام شیخ شهید است در ذکری
پس رعایت آن احوط است اگر چه حمل عبارات ممکن است و اما تشهد و تسلیم پس احدی از علمای شیعه
قائل بثبوت آن نشده است لکن مرحوم شیخ در کتاب خلاف نقل خلاف از بعض اهل خلاف نموده که قائل
بثبوت هر یک از تشهد و تسلیم بعد از این سجده شده و شبهه در ضعف این نیست فصل چهارم در بیان امور
مهمه متعلقه باین بحث است و این چند مطلب است اول در بیان سبب این سجده است بدانکه در سابق
بیان شد که سبب وجوب این بنا بر مختار دو چیز است اول تلاوت هر یک از آیات سابقه است دوم استماع
آن معتبر در هر یک از آن دو صدور آنست از کسی که مستجمع شرایط تکلیف بوده باشد و فرقی در مکلف در این
مقام و مکلف در صلوة ظاهر است نظر باینکه صلوة موقوف و مشروط بشرایط وجوبیه بود چنانچه موقوف
و مشروط بشرایط وجودیه بود و این سجده نیز مشروط بشرایط وجوبیه و وجودیه هر دو هست لکن نسبت
شرایط وجوبیه در صلوة و شرایط وجوبیه در اینمقام عموم و خصوص من وجه است بعض شرایط وجوبیه در صلوة
شرطیت از برای او در اینمقام نمیباشد مثل زوال نسبت بظهرین و غروب نسبت بعشائین و فجر نسبت بصلوة
صبح و خلو از حیض و نفاس نسبت بجمیع صلوات چنانچه بعض شرایط وجوبیه در این مقام شرطیت بجهت
او نسبت بصلوات مطلقا ثابت نیست مثل اینکه از جمله شرایط وجوبیه در این مقام تلاوت آیه سجده یا استماع آن است
و بعض شرایط وجوبیه در صلوة شرایط وجوبیست در این مقام نیز مثل بلوغ و عقل و اما شرایط وجودیه
پس نسبت ما بین آنها عموم و خصوص مطلق است باین معنی که هر شرایط وجودیه در این مقام شرایط وجودیه
در صلوة است و لکن عکس نیست نظر باینکه بسیار از شرایط وجودیه در صلوة شرطیت نسبت باو در اینمقام
نمیباشد چنانچه در سابق بیان شد مثل استقبال و خلو بدن و ثوب از نجاسات و رفع حدث اکبر بوده باشد یا
مثل جنابت یا اصغر و هم چنین ستر عورت و اما شرطی وجودی در این مقام که شرطیت آن در صلوة مسلم است
مثل وضع جبهه علی ما یصح علیه السجود که این موقوف علیه است در هر دو مقام بعد از آنکه این مطلب مشخص شد

jabir.abbas@yahoo.com
Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

میگوئیم شرح این چند چیز است اول آنست که ممکن است کسیکه مکلف بصلوة نبوده باشد نظر بانتفای شرط وجوب آن
مکلف باین سجده بوده باشد مثل حایض و ذات نفاس که مکلف بصلوة نمیباشد لکن هرگاه استماع آیه سجده نمودند
بی تشکیک سجود از ایشان مطلوبست پس لازم است در همان حالت ایشان بسجده نمایند و تاخیر در حق ایشان جایز
نیست مثل دیگران ثانی آنست چونکه مذکور شد که بسیاری از شرایط وجوبیه صلوة شرطیت نسبت باو در
ما نحن فیه ثابت نیست بنا براین هرگاه کسی بالانتفاء این امور ایشان بسجود نماید محصل امتثال خواهد بود
پس هرگاه کسی تلاوة آیه سجده یا استماع آن نمود در صورتیکه بدن او یا ثوب او نجس بوده باشد ایشان بسجده در همان
حالت صحیح بلکه تاخیر آن تا ازاله آن کاهست جایز نیست بلکه غالبا چنین است و هم چنین هرگاه استماع آیه سجده
نمود در حالت جنابت یا در حالتی که محدث بحدث اصغر بوده باشد یا منکشف العورة بوده باشد ایشان بسجود در
جمیع احوال لازم است و وجه آن اینست که مذکور شد یعنی چونکه طهارت از حدث و خبث از شرایط وجوبیه سجود
نمیباشد لهذا تحقق سجود توقف بعدم وجود اینها ندارد پس با وجود اینها مطلوبیت سجده تلاوة و تکلیف بان
ثابت است **مطلب ثالث** در بیان آنکه معتبر در سببیت استماع تحقق آنست خواه قاری مستجمع شرایط تکلیف بوده
باشد یا نه ذکور بوده باشد یا اناث ظاهر اینست خلافی در این باب در میان علماء شیعه نبوده باشد بنا براین هرگاه
استماع آیه سجده متحقق شد در حق مکلف لازم است ایشان بسجده نماید اگرچه تلاوة آیه از غیر مکلف بوده باشد
مثل صبی یا مجنون اشکالی در این نیست بلی علماء عامه در این خلاف کرده اند نظر باینکه جماعتی از رؤسای
ایشان مثل مالک و شافعی و غیرهما معتبر دانسته اند در استماع که میباید قاری کسی بوده باشد که امامت مستمع
تواند نمود بنا براین هرگاه قاری زن بوده باشد یا مجنون و نحو اینها سجود بر مستمع لازم نخواهد بود تشکیکی در بطلان
این نیست کلامیکه در این مقام هست اینست که هرگاه کسی استماع آیه سجده از نائم یا از بعض طیور نمود مثل طوطی آیا
این استماع نیز موجب سجده میشود یا نه حکم خالی از اشکال نیست ممکن است که گفته شود مقتضای عموم در حدیث
صحیح علی ان یسجد کلما سمعتها حکم بوجوبست و هم چنین است حال در حدیث اذا سمعت آیة السجدة فاسجد لکن
انصاف اینست انصراف امثال این عموم در مثل مفروض بسیار مشکل است پس خروج از مقتضای اصل بمحض
اتکال باین عموم ممکن نیست اگرچه احتیاط مقتضی عدم اخلال است مخفی نماند معتبر در تحقق این سبب محض
استماع است خواه قاری معروف مستمع بوده باشد یا نه مرئی او بوده باشد یا نه قریب بوده باشد یا بعید بنا براین هرگاه
مستمع در خانه بوده باشد و قاری در خانه دیگر ایشان بسجده بر مستمع لازم است مخفی نماند از جمله مطالبیکه مذکور شد
این بود که هرگاه مردی استماع آیه سجده از زن نمود باید ایشان بسجده نماید اشکالی در این نیست در صورتیکه زن
از محارم بوده باشد یا آنکه ما صدق الیه شریفه و القواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا بوده باشد اما هرگاه

چنین

چنین نبوده باشد قایل باشیم باینکه صوت زن عورتست چنانچه تصریح فرموده اند براین مرحوم علامه در تذکره
و منتهی و نهایة الاحکام بلکه فاضل معتمد معروف بفاضل هندی طاب ثراه این قول را نسبت باکثر داده در
شرح قواعد در مبحث جهر و اخفات یا آنکه استماع صوت نمود در حالت ریبه و التذاذ ظاهر اینست در آن
نیز سجده واجب بوده باشد غایت ما فی الباب آنست که استماع بر آن حرام بوده باشد لکن این باعث این نمیشود که ثمره
مترتبه بر استماع مترتب نشود نظر بعدم استحاله حرمت سبب و وجوب مسبب چنانچه در حق قاری جنب
که قراءة سوره عزیمه بر این حرام است لکن هرگاه این حرام را مرتکب شد میگوئیم سجده بر او واجبست و ما
نحن فیه نیز از این بابست و مناط در وجوب عموم مستند است و این ثابت است اگرچه استماع حرام بوده باشد
مثل غالب مباحث کفارات در مباحث صوم و حج و غیرهما **مطلب سیم** در بیان تکرر مسببست بتکرر
سبب بدانکه سبب متکرر یا قرائت آیه سجده است یا استماع آن و علی التقدیرین یا با تخلل سجده است یا با
آن و در صورت اخیره یا فصلی که مخل بفوریه بوده باشد یا متخلل شده است یا نه و در صورت اخیره یا سبب متکرر
مماثل با اولست یا مغایر و در صورت مغایرت متحد با اولست در نوع مثل آنکه اول قراءة آیه اقرا بوده و ثانی
قراءة آیه و النجم مثلا یا مختلف است مثل آنکه اول استماع آیه سجده بود و ثانی تلاوة آیه سجده خواه آیه مقروء
بعینها آیه اولی بوده باشد یا نه و بعبارة اخری آیه مقروء بعینها آیه مستمع بها بوده باشد یا غیر آن و این احتمالات در صورت
تخلل فصل نیز جاریست پس اقسام مسئله متعدد است اول آنست که سجده متخلل شده باشد مابین سببین
در این صورت من غیر اشکال ایشان بسجده در ثانی لازم است خواه سبب ثانی مماثل با اول بوده مثل آنکه
اول قراءة آیه سجده نمود و ایشان بسجده نمود و ثانیا باز همان آیه را قراءة نمود یا غیر آن یا اول استماع آیه سجده
نمود و ثانیا استماع همان آیه نمود بعد از آن ایشان بسجده نمود چنانچه در مقام تعلیم غالبا اتفاق می افتد یا استماع
غیر آن نمود یا مغایر بوده باشد مثل آنکه اول استماع آیه سجده نمود بعد از آن قراءة آیه نمود بعد از ایشان بسجود
خواه آیه مقروء بعینها آیه مستمع بها بوده باشد در جمیع صور مذکوره بلکه در صور ثمان یا نه ایشان بسجده ثانیا
لازم است اجزاء سجده اولی نمیتواند نمود قطعا دوم آنست که سجده متخلل نشده باشد ولکن فصلیکه منافی
فوریت بوده باشد باز نیز متخلل نشده باشد و متعلق قراءة در ثانی عین متعلق آن در اول بوده باشد یا متعلق
استماع در ثانی عین متعلق استماع در اول بوده باشد در این صورت اگرچه ظاهر از مرحوم علامه در نهایة الاحکام
و مرحوم شیخ شهید در بیان و شیخ ابی العباس در موجز وجوب تکرار در سجود است ولکن حکم بلزوم تکرر
سجود در این مقام در نظر حقیر خالی از اشکال نیست بلکه در این نیست که اجزاء بسجده واحده توان نمود نه باعتبار
تداخل فیما بین سجدتین بلکه باعتبار عدم معلومیت دلیل بر تعدد سبب در صورت مفروضه خصوصا در صورتیکه

سبب واحد منظور او این بود که دو دفعه متصل بهم قراءة یا استماع نموده باشد بعد از آن سجده نماید بر فرض تسلیم ظاهر
اینست که اجزاء بسجده واحده از راه تداخل توان نمود سیم مثل ثانی است لکن با تخلل فصلیکه منافی با فوریه بوده باشد
یعنی قراءة آیه سجده نمود و ایشان بسجده ننمود بجهة عایقی یا عمدا فصلیکه مخل بافوریت است متخلل شد بعد از آن
قراءة همان آیه را نموده و هم چنین است حال در استماع آیه سجده حکم بتحقق تعدد سبب در این مقام بی اشکال است
و تعدد سبب مقتضی تعدد مسببست لکن احتمالات در مقام اراده امتثال متعدد است اول آنست که ایشان
بسجده بجهة سبب ثانی نماید یعنی حین شروع بدخول در سجده نیت نماید که این سجده بجهة قراءة ثانیه است یا
استماع ثانی است و سجده بجهة قراءة اولی یا استماع اول را بعد از آن بعمل آورد دوم عکس اینست یعنی سجده اولی را
نیت نماید بجهة قراءة اولی یا استماع اول و سجده ثانیه را بجهة قراءة ثانیه یا استماع ثانی سیم عکس آنست که قصد
تداخل نماید یعنی یک سجده بعمل آورد و قصد نماید که بجهة هر دو بوده باشد و صواب اول آنست چونکه مطلوبیت فوری
در این سجده ثابتست مفروض اینست اخلال بفوریت نسبت باول متحقق شد بخلاف ثانی پس لازم است ایشان
بسجده ثانیه نماید تا ایشان بواجب فوری نموده باشد و ایشان بسجده بجهة قرائت اول مثلا مستلزم اخلال بفوریه سجده
بجهة قراءة ثانیه است پس جایز نخواهد بود و وجه ثانی آنست که اگرچه سبب تاخیر در سجده با وجود تحقق سبب
اخلال بواجب فوری نموده لکن چنین نیست که فوریه بعد از آن منتفی شود یعنی تاخیر با عدم عذر جایز بوده باشد خصوصا
در صورتیکه تاخیر در اول مستند بعذر مثل نسیان بوده باشد پس حکم جواز تاخیر بر حال خود باقی و بر قرار خواهد
بود پس رعایة فوریت در هر دو مطلوبست تقدیم سبب اول مرجح ایشان بسبب او خواهد بود و وجه در ثالث
جمع مابین حقین و فرار از اهمال فوریت است و این مختار است نظر بجواز تداخل در امثال این مقامات چنانچه
در جلد رابع مطالع الانوار تحقیق آن نموده ایم بلی اشکالیکه در این مقام متوجه است آنست که اخلال بفوریت سجود
در اول موجب اینست که سجده بعد از آن متصف بوصف قضا شود و مفروض در ثانی اینست که اداست
نظر بعدم اخلال بفوریه پس حصول تداخل موجب اتصاف شیء واحد است بوصف قضا و ادا و این مستلزم
اجتماع ضدین خواهد بود و لکن جواب از این آنست که این اشکال در صورتی متوجه است که قائل باشیم که سجده
ثانی ما فی الزمان ثانی قضا بوده باشد و این مسلم نیست چنانچه در بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و بر فرض
تسلیم لزوم محذور در صورتیست که قصد ادا و قضا در هر دو نماید و این لازم نیست بلکه در ما نحن فیه ایشان
بیک سجده مینماید و قصد این مینماید که این مجزی از هر دو بوده باشد و قدر لازم در این صورت آنست که شیء واحد
مجزی و مسقط تکلیف از ادا و قضا بوده باشد نه متصف بوصفین ضدین نظیر تداخل اغسال است در صورتیکه
واجب و مستحب هر دو ثابت بوده باشد و خواه امتثال بهر دو بیک غسل نموده باشد ایشان بیک غسل مینماید بقصد

اینکه

اینکه از هر دو مجزی بوده باشد چهارم آنست که متعلق قراءة در ثانی مغایر بوده باشد یا متعلق قراءة در اول
و هم چنین متعلق استماع خواه فصلی متخلل شده باشد مابین سببین در هر دو مقام یا نشده باشد در این قسم نیز تشکیکی
در تعدد سبب نیست در جمیع اقسام مذکوره اگرچه در صورت عدم تخلل فصل بوده باشد قائلین بتکرر سجود در ثانی
قائلند بتکرر آن در این اقسام بلکه بطریق اولی الا آنکه چنانچه حکم بعدم تکرر در ما نحن فیه مستلزم عدم تکرر است
در سابق بطریق اولی لکن حکم بتکرر در این قسم مستلزم حکم بتکرر در سابق نیست چنانچه حکم بعدم در سابق مستلزم
حکم بعدم در این مقام نیست نظر بتفرقه ظاهره بین المقامین پس میگوئیم تعدد سبب در این قسم محل تامل نیست و تعدد
سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن امتثال در این مقام بنحویست که در سابق مفصلا بیان شد حاجت باعاده
آن نیست بلی فرقی که هست اینست چونکه بعضی از صور مفروضه در این قسم آنست که فصلی مابین سببین متخلل
نشده باشد پس ممکن است بالایتان بتعدد سجده بنحوی شود که اخلال بفوریه نسبت بهیچیک متحقق نشود و هر گاه
مفروض در این مقام اینست مقروء در ثانی مغایر با مقروء در اول است بنا براین اشکال در عدم تعدد سبب
در این مقام بی وجه است اگرچه فصلی متخلل نشده باشد بخلاف در سابق نظر باینکه مفروض در آنجا این بود
که مقروء در ثانی عین مقروء در اول بوده باشد اشکال در تعدد سبب در صورت عدم تخلل فصل بجا بود
خصوصا در صورتیکه مقصود قاری در ابتدا این بود که بعد از فراغ از قراءة آیه سجده بلا فصل بار دیگر
قرائت نماید همان آیه را و ایشان بسجده بعد از فراغ از هر دو نماید چنانچه در سابق اشاره بان شد پنجم آنست که
ایشان بدو سبب نماید سبب ثانی مغایر بوده باشد با اول در نوع مثل آنکه اول استماع آیه سجده نمود و بعد از
آن تلاوة آیه سجده نمود یا عکس آن خواه مقروء بعینها عین مستمع بها بوده باشد یا غیر آن این قسم نیز یا با تخلل فصل
بین سببین متغایرین است یا با عدم تخلل فصل حکم این نیز از آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود ظاهر
اینست تداخل در همه این اقسام جایز بوده باشد بلکه در بعض از صور مفروضه اولی از انفراد بوده باشد و وجه آن
از سابق ظاهر میشود و لله الحمد **مطلب چهارم** در بیان اینست که کفایة میکند در ایشان بسجده ابقای جبهه
بر حالت سجود توضیح مطلب مستدعی اینست که گفته شود هرگاه کسی در سجود بوده باشد در بین سجود آیه سجده را
کسی تلاوة نمود و این شخص شنید یا استماع نمود یا تلاوة آیه سجده نمود در اثنای سجده تشکیکی در مطلوبیت
سجده در حق او نیست و جوبا در حال القراءة و الاستماع در صورتیکه مقروء از سور عزایم اربع بوده باشد و استحبابا
در صورت سماع یکی از این آیات و قراءة و استماع و سماع غیر این آیات از آیات سایر که آیات سجدات مندوبه
بوده باشد کلامیکه در این مقام هست اینست که آیا بعد از استماع آیه سجده مثلا میتواند قصد این نماید که اکتفا میناییم
در امتثال بسجده مطلوبه بابقای خود را بهمان حالت یا بر جبهه بموضع دیگر خصوصا در صورتیکه موضع دیگر

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

افضل از موضع اولی بوده باشد خواه منفصل شود جبهه از ارض یا نه چنانچه مقتضای قول بعضی از علماء عامه است
که تجویز نموده در سجده ثانیه صلوة نقل کردن جبهه بموضع اخفض از موضع اول یا غیر این قدر کفایت نمیکند
بلکه لا بد است از رفع جبهه از ارض و سجود بعد از ان ظاهر بلکه مقطوع به اینست که رفع متعین است و اکتفا
بابقای جبهه بلکه بجر آن اگرچه بموضع اخفض بوده باشد نمیتوان نمود مجملا اشکالی در این نیست کلامی که در این مقام
هست اینست که ایا مجرد رفع جبهه از ارض کفایه میکند اگرچه بمقدار قلیلی بوده باشد یا لا بد است از انتصاب یا نه
اینست و ثانی بلکه معتبر رفع راس است قدر معتد به اگرچه بحد انتصاب نرسد و وجه اجتزاء بمطلق رفع آنست
که سجود عبارت از وضع جبهه است بارض و انحناء مطلوبیت بالاصاله ندارد بلکه مطلوبیت ان بجهه توصل بوضع
جبهه است پس مطلوبیت آن در صورت حاجت باشد و در صورتیکه جبهه را قلیلی از ارض مرتفع نمود و انحناء
معهود محتاج الیه نیست تا مستقیم شود جهه تحصیل ان پس اجتزاء بمطلق رفع جبهه از ارض میتوان نمود و وجه
دعوی غلبه انتصاب اینست که اوامر متوجه بسجود منصرف میشود بحالت معهوده در غالب اشخاص و ایجالت انتصاب هست
پس در صورت عدم حصول انتصاب امتثال لازم خواهد بود لکن دعوی غلبه در این باب ممنوع است بلکه حالت
غالب نسبت بعراء اگر خلاف انتصاب نبوده باشد ادعاء غلبه انتصاب نمیتوان نمود نظر باینکه معتاد در حالت قراءه
انحناء فی الجمله هست بهر جهت محض عین ... دعوی غلبه انتصاب نمیتوان نمود و بنا بر این مختار احتمال ثالث
خواهد بود مترتب بر این میشود که هر گاه در حالت قرائت بطریق معهود منحنی باشد و در ان حالت قراءه آیه سجده
نمود لازم نیست در حق او که منتصب شود بعد از ان بسجود برود بلکه بهمان حالت که هست میتواند بسجود رفته تحصیل
امتثال نماید چنانچه هر گاه قراءه در حال سجود اتفاق افتد اکتفا برفع راس فی الجمله میتوان نمود اگرچه جزم در
دین رعایة انتصاب در جمیع احوال والحمد لله الکریم المتعال **مطلب پنجم** در بیان حکم این سجده از حیث صورت
اخلال بان در اول وقت امکان میگوئیم مناسب در این مقام نقل کلام است در دو مبحث مبحث اول در بیان فوریت
این سجده است بدانکه مستفاد از جمله نصوص معتبره وارده در مسئله اینست که این سجده مطلوبیت فوریه یعنی
لازم است بر مکلف که بعد از تحقق سبب مبادرت در اتیان بسجده نماید و تاخیر در حق او جایز نیست در سجودات
واجبه و ظاهر اینست این مطلب محل خلاف مابین علماء شیعه قدس الله اسرارهم نبوده باشد و دعوی اجماع از
معتمدین علماء در این باب مستفیض است پس در صورت تحقق سبب هرگاه کسی با عدم عذر ترک مبادرت
در اتیان بسجود نماید اثم خواهد بود و مستفاد از جماعتی از اجله فقهاء اینست که امر در سجودات مستحبه نیز
چنین است یعنی مطلوبیت انها فوریست لکن تصویر این مطلب در واجب ظاهر است نظر باینکه در تاخیر اثم و معصیت
و همچنین در مستحب بصورتیکه هر گاه اخلال بفوریه شود استحباب بعد ثابت بوده باشد یا هرگاه استحباب در جمیع

احوال ثابت بوده باشد تصویر فوریه در انها خالی از اشکال نیست مگر اینکه گفته شود در صورتیکه اخلال بمبادرت نمود
بعد قضا خواهد بود چنانچه ظاهر میشود از کلام مرحوم شیخ در مبسوط و خلاف و هم چنین شیخ شهید و غیرهما
محصل کلام اینست که اگر اتیان شد بنحوی که صادق باشد که اخلال بفوریه نشده است اداء خواهد بود والا قضا
خواهد بود و این فرق خوبست لکن ادائیه و قضائیت ممنوع است چنانچه بیان خواهد شد اولی اینست که چنین گفته
شود مقتضای فوریه در واجبات در تاخیر اثم است و در مستحب مرجوحیت تاخیر پس هرگاه مستحبی چنین بوده باشد
مبادرت در ان راجح بوده باشد و تاخیر ان مرجوح بوده باشد اگرچه استحباب با تاخیر نیز ثابت بوده باشد این مستحب مستحب
فوری خواهد بود و انچه ظاهر میشود از کلمات فقهاء قدس الله تعالی اسرارهم این مطلب که عبارت از رجحان مبادرت
و مرجوحیت تاخیر با بقای استحباب بوده باشد از جمله امور مسلمه است نزد ایشان لکن باید تقیید در رجحان
با مرجوحیت قائل شد بمقدار معینی و ان منتقض میشود به بسیاری از مستحبات که مسارعت در اتیان بانها
راجح است و تاخیر مرجوح است و مع ذلک اطلاق فوریه در انها ظاهر نیست **مبحث دوم** در بیان اینست که
هرگاه کسی اخلال بسجود واجب یا مستحب نمود فوراً تدارک ثابت است بعنوان واجب در واجب
و بطریق ندب در مستحب و انچه در کلمات اصحاب محل تامل نیست کلامی که هست در اینست که این تدارک
بنیت قضا است یا ادا یا نه قضا است و نه ادا اختلاف کرده اند در این فقهاء بسه قول اول اینست که این
تدارک بنیت قضا است و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب مبسوط و خلاف و مرحوم شیخ شهید
در کتاب ذکری و بیان و دروس دوم اینست که بنیت ادا است و این ظاهر میشود از مرحوم محقق در کتاب
معتبر و مرحوم علامه در منتهی و شهید ثانی در مسالک و غیر ایشان مختار قول ثالث است و این
مختار محقق ثانی است نظر باینکه هر یک از اداء و قضاء اصطلاحی در عبادات موقته است یعنی هرگاه وصاحب مدارک هم
عبادتی موقت شد یعنی وقتی در شریعت بجهه او مقرر شد که ان وقت محدود باشد بدایت و نهایت
مثل نماز ظهرین مثلا که وقت ان محدود است از زوال تا غروب و هم چنین عشائین و صلوة صبح پس هرگاه
اتیان در وقت شد گفته میشود که ادا است و هرگاه اتیان شد بعد از انقضای وقت گفته میشود
که قضا است ادا و قضا در اصطلاح عبارت از مثل اینست که مذکور شد چنین چیزی در محل کلام مطلقا ثابت نیست
بجهه او وقت مابین مضیق موقت و فوریه نسبت میان انها عموم و خصوص مطلق است هر مضیق
موقت مستلزم فوریه هست اما هر فوریه مستلزم موقت بودن نیست مثل حج و اداء دین و نحو
انها و هر فوریه مستلزم مضیق بودن هست لکن بمعنی علم جواز تاخیر نه بمعنی مساوی وقت با ان
محصل کلام اینست که مضیق اطلاق میشود بر دو معنی خاص و عام اول همین است بدیکه مذکور شد

ایضاً مضیق موقت مینامند و مضیق مطلق اعم از اینست قدر مشترک هر دو عدم جواز تاخیر است
اگر موقت بوده باشد تعبیر از ان بمضیق موقت مینمایند والا مضیق مطلق هر فوریه مستلزم مضیقیت
باین معنی هست لکن مستلزم موقتیت نیست مجملا ظاهر اینست که مراد قائلین باداء همین معنی بوده باشد
نه اینکه مراد این بوده باشد اگر در وقت خود اتیان شده باشد مثل واجب موسع والا لازم می اید که قائل بعدم
ترتب اثم بر تاخیر بوده باشد و این خلاف اجماع است **مطلب ششم** در استدلال در اثبات فوریه این سجده آنست
بعنوان تفصیل یعنی اقامه دلیل بر اینکه سجده تلاوه از واجبات فوریه است یعنی واجب است بعد از تحقق سبب سجده مبادرت
کردن در اتیان بان و تاخیر و ترک مبادرت در اتیان بان در صورت انتفاء عذر جایز نیست پس میگوئیم مستند فوریت
در اینمقام چند چیز است اول اجماعات منقوله در مسئله است بلکه ممکنست دعوی اجماع محقق در این مطلب دوم حدیث
معتبر در تهذیب و کافی از زراره عن احدهما علیهما السلام قال لا یقرأ فی المکتوبة بشیء من العزائم فان السجود زیادة فی المکتوبة
دلالت این حدیث بر مدعا اینست که حضرت منع فرموده اند از قراءة سور عزائم در صلوات مفروضه و این منع را استناد فرموده
بعلامیکه حاصل ان اینست که قراءة سور عزیمه در صلوات مفروضه مستلزم زیادتی سجده است در فریضه و این
استدلال صریح در فوریه سجده است چه اگر سجود فوراً مطلوب نبود ممکن بود سوره عزیمه در صلوات واجبه تلاوه
کرده شود و اتیان بسجده را بعد از فراغ از نماز نموده باشد و این ظاهر است سیم احادیث مشتمله بر امر بسجود وقت
قرائت آیه سجده یا استماع انست مثل حدیث موثق اذا قرأت السجدة فاسجد و موثق دیگر من قرأ اقرأ باسم ربک فاذا
ختمها فلیسجد و حدیث صحیح وارد در حایض فلتسجد اذا سمعتها وجه استدلال انست که امر بسجده فرموده اند بعد از
قراءة بکلمه فاء که مدلول ان لزوم اتیان بمدخول انست بدون تامل و این معنی فوریت است و مناقشه در ان میتوان
نمود که فاء در این مقام فاء جزائیه است و فائیکه مقتضی تعقیب است من غیر مهله فاء عاطفه است مثل جاء
زید فعمرو نه فای جزائیه چنانچه ابن هشام تصریح باین مطلب نموده پس اولی در استدلال تمسک بشرط و جزا است
توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود مدلول کلام معصوم که فرموده اند اذا قرأت السجدة فاسجد وجوب اتیان
بسجده است زمان تحقق قراءة آیه سجده و این مستلزم فوریت است و هکذا قوله علیه السلام فلتسجد اذا سمعتها و غیره
چهارم حدیث صحیح محمد بن مسلم است عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل یقرأ السجدة فینساها حتی یرکع و یسجد
قال یسجد اذا ذکر وجه استدلال اینست که ظاهر میشود از سؤال سائل با جلالت قدر او که معتقد این بوده که وقت
سجده بعد از فراغ از قراءة آیه سجده بوده و لهذا اطلاق نسیان نموده و مقصود از سؤال اینست نظر باینکه لازم بوده
که اتیان بسجده فوراً نموده باشد و فراموش نموده ایا بعد ازان که بجهه سجده منسی میباشد یا نه و معصوم تقریر سائل
فرموده بعد اعتقاد و این دلیل بر حقیت ان اعتقاد است بعلاوه جوابی که فرموده اند یسجد اذا ذکر دلالت

میکند بر لزوم تدارک ان فوراً پس مقتضای این حدیث چنانچه فوریه اصل سجودات لزوم مبادرت در تدارک ان
نیز هست تتمیم بدانکه ... در این مقام روایت شده از جناب فخر کائنات صلوات الله علیه و آله که فرموده نهی عن
اختصار السجدة ظاهر اینست که بطریق عام بوده باشد و اختصار سجده را علماء بدو نحو تفسیر کرده اند اول انست که قراءة
همه سوره سجده را نماید مگر ایه سجده را که اصلا قرائت ان نماید که سجده ننماید دوم انست که اقتصار نماید بهمان قراءة
ایه سجده از برای انکه سجده نماید و وجه کراهت معنی ثانی ظاهر نیست دور نیست که باین سبب بوده باشد اگر مرحوم علامه
در کتاب تذکره تفسیر اول را اختیار فرموده **مطلب ثالث** در بیان سجده شکر است بدانکه سجده شکر عبارتست
از سجده که بنده ذلیل بجا اورد در مقام اظهار امتنان و ادای شکر منعم متعال و اعتراف بعظم عطایای حضرت کبریا
ذو الجلال عظمت الاؤه و اقرار بعجز و انکسار و من لطف ... و قبل از شروع در مطلوب میگوئیم میباید دانست که قسم
اول از انواع اربعه سجود که اشاره بانها شد منحصر در واجب خواه وجوب شرعی بوده باشد چنانچه در ضمن صلوات مفروضه
یا وجوب شرطی چنانچه در ضمن صلوات مندوبه و قسم ثانی از انواع اربعه دانسته شد چنانچه متصف میشود بوجوب
در صورت قرائت ایات سجده در سور عزائم اربع معهوده است یا استماع انها هم چنین متصف میشود باستحباب چنانچه
در حق سامع مطلقا بنا بر مختار و در حق تالی و مستمع در غیر سور اربع معهوده و اما این قسم از سجود که عبارت
از سجده شکر بوده باشد پس متصف نمیشود بالاصاله مگر بوصف استحباب لکن از مستحبات موکده است و لهذا
در بعضی از اخبار صحیحه حکم بوجوب ان شده و بعضی از موارد و در اداء استحباب موکدات تنقیح مطلب محتاج است
بایراد کلام در چند مبحث **مبحث اول** در بیان اسباب این سجودات بدانکه اسباب این سجود بسیار است اول
توجه نعمتی است از نعمتهای الهی جلت عظمته به بنده پس هرگاه نعمتی از نعم الهی عظم الاؤه متوجه شد به بنده ذلیل مناسب
در طریقه بندگی و موافق با قاعده حق دانی و ملایم با اظهار شرمندگی اینست که خود را بخاک مذلت اندازد اظهار امتنان
و مذلت کسر بایه افتخار و سعادت نموده باشد دوم تذکر نعمت است یعنی بنده ذلیل خواه در حال سرور و رخا
یا در حالت ضیق و عناء هرگاه متذکر این شد که وقتی از اوقات چنین نعمتی از جانب منعم متعال باو رسیده مستحب
در حق او اینست در همان حین که متذکر چنین نعمتی شد خود را بخاک مذلت اندازد اظهار شکر و بندگی نماید سیم
دفع بلیه است یعنی بنده هرگاه مبتلی ببلیه شد بعونت و مساعدت توفیق الهی جلت شانه ان بلیه از او دفع شد مناسب
اینست بجهة اداء شکر دفع ان بلیه خود را بخاک مذلت اندازد سجده شکر بعمل آورد چهارم متذکر شدن بدفع
بلیه است یعنی هرگاه بنده در حالتی از احوال متذکر شد که وقتی از اوقات مبتلی بچنان بلیه بودم خداوند عالم جل شانه
از فضل و کرم خود ان بلیه را از من دفع نمود مناسب اینست در اوان تذکر بجهه شکر این نعمت خود را بخاک مذلت اندازد
سجده شکر بعمل اورد پنجم وصول امری است که موجب سرور و خوشحالی شود مثل اینکه مومنی بدست ظالمی بطریق تعدی گرفتار

jabir.abbas@yahoo.com
Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

شده بود یا مبتلی به بلیه شدیده شده بود خبر باین شخص رسید که آن شخص مومن از دست ظالم مستخلص شده یا از آن
بلیه نجات یافت یا آنکه مسافر عزیزی داشت بسفر شدید الخطری رفت مثل سفر مکه معظمه در این اعصار خبر ورود
او را باو رسانیدند یا آنکه طالب این بود که حق جل شانه باو فرزند ذکوری عطا فرماید اخبار این مژده را باو رسانیدند یا آنکه
طالب این بود که حق جل شانه باو فرزند ذکوری عطا فرماید اخبار این مژده را باو رسانیدند یا آنکه خبر رسید که دشمنی از
دشمنان شریعت مطهره بلعنت الهی جل شانه واصل گردید یا ببلیه شدیده مبتلی شده و هکذا بجمیع امری که موجب مسرت
او شود مطلع بآن شود در حین اطلاع مستحب اینست که بشکرانه این مسرت خود را بخاک مذلت انداخته سجده شکر بعمل
آورده باشد بعد از فراغ از اداء نماز است فریضه بوده باشد یا نافله خصوص فرایض یومیه مستحب موکد است و بنده الیست که
بعد از فراغ از آن سجده شکر بعمل آورد مخفی نماند که اخال اسباب مذکوره را باسرها تحت ابای در اول مذکور شده ممکن
است نظر بآنکه فی الحقیقه هر یک از اینها نعمتی است از نعماء الهی عز شانه لکن باختلاف حیثیات مختلف و
متعدد است و لهذا از باب استقصاء اسباب ذکر هر یک بتفصیل مناسب است مبحث دوم در بیان نصوصی که دلالت
میکند بر رجحان و فضیلت این سجده نظر بآنکه اطلاع بر این موجب رغبت مومنان است در عدم اخلال بان
بعلاوه موجب اطلاع بر مستند حکم برجحان سجده است در موارد مذکوره بدانکه احادیث در این باب بسیار است
ولکن در این مقام اقتصار میکنیم بذکر چند حدیث اول حدیث صحیحی است که شیخ صدوق در فقیه روایت نموده
از عبد الرحمن بن الحجاج هرگاه کسی سجده شکر بعمل آورد در مقابل نعمتی که خلاق عالم جل شانه باو عطا فرموده و در حال
اتیان باین سجود با وضو بوده باشد پروردگار عالم جل شانه در نامه عمل او ثبت میشود ده رحمت از رحمتهای الهیه با ده
نماز و محو میشود از نامه معاصی او ده معصیت از معاصی عظیمه مخفی نماند که مراد بده رحمت و ده نماز بجهت
که حدیث مشتمل بر لفظ صلوات است لکن موید معنی اول حدیث صحیحی است که ابان شیخ صدوق روایت فرموده
در ثواب الاعمال از ذریح از آن سرور علیه السلام که فرموده ایما مومن سجد سجدة لشکر نعمة فی غیر صلوة کتب الله بها عشر
حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فی الجنان دوم حدیثی است که حکایت شده از سعد بن عبد الله
در کتاب بصایر الدرجات بسند صحیح از معاویة بن وهب که گفت من در خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق ع
در مدینه مشرف بودم در وقتیکه حضرت بر چارپای سوار بودند و میرفتیم بسوی بازار یا نزدیک بازار
بودیم حضرت پیاده شدند و بسجود رفتند و سجده را طول دادند و من منتظر ایشان بودم بعد از آن سر از
سجده برداشتند عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو گرداند وجه این عمل چه بود فرمودند متذکر نعمتی از نعماء الهی
جل شانه بر خود شدم یعنی سجده بجهت تذکر این نعمت کردم سیم حدیثی است که ثقة الاسلام در اصول کافی در باب شکر
بسند موثق از عثمن بن عیسی که از اصحاب اجماع است از یونس بن عمار روایت نموده از جناب حضرت امام جعفر

صادق

۲

صادق ع که فرموده هرگاه احدی از شما متذکر شود نعمتی را که خداوند عالم باو عطا فرموده باید روی خود را بخاک
بگذارد و اگر این امر قدرت نداشته باشد پس روی خود را بر کف دست خود بگذارد بعد از آن حمد کند خداوند
عالم جل شانه را بر آن نعمت چهارم باز حدیث موثقی است که ثقة الاسلام در همان باب روایت فرموده از عبد الله
بن مسکان از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده جناب فخر کاینات صلوات الله وسلامه علیه و آله در سفر
بر شتری از خود سوار بودند وقتی پیاده شدند پس سجده کردند بعد از آن سوار شدند عرض کردند یا رسول الله
عملی از شما صادر شد قبل از این ندیده بودیم که چنین عملی از شما صادر شود فرمودند بلی جبرئیل علیه السلام بر من نازل
شد و چند بشارت بمن داد از جانب خداوند جلیل بازاء هر بشارت سجده کردم پنجم حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب
علل الشرایع روایت نموده از مفضل او ابی او از جناب حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت فرمود که والد بزرگوار
من جناب علی بن الحسین علیهما السلام نشد نعمتی از نعماء الهی را متذکر شود مگر اینکه سجده مینمود و همچنین نشد
که تلاوت آیه از آیات قرآنیه نماید که مشتمل بر سجده بوده باشد مگر اینکه سجده مینمود و همچنین نشد که دفع فرماید خداوند
عالم عز شانه بدیی را که خائف از آن بود یا مکر مکر کننده را از ایشان دفع فرماید مگر اینکه سجده مینمود و همچنین
و همچنین نشد که از ادای نماز فریضه فارغ شود مگر آنکه سجده مینمود و همچنین نشد که اصلاح میان دو نفر
فرماید مگر اینکه سجده مینمود و اثر سجود در جمیع اعضای سجود آنحضرت ظاهر بود باین جهت مسمی شد بسجاد
ششم حدیث صحیحی است که شیخین جلیلین در فقیه و تهذیب روایت فرموده اند از مرازم بن حکیم از جناب
حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی از جمله ثمرات آن اینست که باعث تمامیت
کمال نماز تو میشود و باعث این میشود که حضرت پروردگار بتوجه عظیمه از تو راضی شود و ملائکه از تو خوشنود
میشوند و هر بنده که نماز کند و بعد از فراغ از نماز اتیان بسجده شکر نماید خلاق عالم جل شانه رفع حجاب مابین
او نموده و ملائکه میفرماید که برای او واجب کرده بودم بعد از آن سجده شکر بعمل آورد تا شکر نعمت کرده باشد ای ملائکه
من چه چیز از جانب من بجهت او مقرر شود ملائکه عرض میکنند الهی پروردگارا رحمت تو خطاب دیگر میرسد دیگر
چه چیز عرض میکنند بهشت تو خطاب ثالث میرسد دیگر چه عرض میکنند کفایه امور مهمه او خطاب رابع میرسد
دیگر چه تا آنکه باقی نماند هیچ چیزی از خیرات مگر آنکه ملائکه عرض مینماید بعد از این خطاب دیگر میرسد چه چیز با
بجهت این بنده ملائکه عرض مینمایند الهی پروردگارا دیگر عالم نیستیم آنوقت خداوند عالم میفرماید من شکر این
بنده میکنم چنانچه او شکر من کرد و اقبال میکنم بجانب او بفضل و کرم خود و از جمله احادیث در این باب حدیثی است
که مرحوم شیخ صدوق در مجالس روایت نموده از جناب امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرموده هرگاه بنده
برخیزد بعد از نصف شب و بایستد در مقابل پروردگار خود و بجا آورد چهار رکعت نماز بعد از آن بسجده شکر الهی

جل جلاله در آنوقت شب تار بعد از فراغ از چهار رکعت نماز برود بسجود بقصد سجده شکر و در سجده شکر بگوید یک
صد مرتبه ما شاء الله ندائی میرسد از جانب خداوند عالم عز شانه که ای بنده من تا کی میگوئی ما شاء الله
منم پروردگار تو مشیت امور با منست بتحقیق خواستم اجابت حاجت تو را هر مطلب که داری سوال کن این
حدیث شریف اینست که هرگاه کسی را حاجتی بوده باشد بعد از نصف شب برخیزد و ایستاده چهار رکعت نماز بجا آورد بعد از
آن برود بسجده بقصد سجده شکر و در آن سجده یکصد مرتبه بگوید ما شاء الله بعد از آن استدعا و حاجت خود نماید
خداوند عالم البته حاجت او را روا خواهد فرمود مخفی نماند که ظاهر حدیث اینست که این ثمره عظیمه مترتب میشود بسجده
شکر بنحو مذکور بعد از اتیان بچهار رکعت خواه آن چهار رکعت از نماز شب بوده باشد یا غیر آن بدانکه احادیث در فضیلت
سجده شکر بسیار است و آنچه مذکور شد کفایت میکند در این مقام بلکه عمده نصوص وارده در این باب است مبحث سیم
در بیان کیفیت این عبادت بدانکه اخبار وارده در این باب مختلف است حاصل اختلاف راجع است بسه نحو
اول اینست که امتثال حاصل میشود بیک سجده و آن ظاهر میشود از اکثر نصوص وارده در این باب مثل حدیث صحیح
عبد الرحمن بن الحجاج و حدیث صحیح ذریح و حدیث صحیح معویة بن وهب و حدیث موثق عبد الله بن مسکان که مذکور
شد و غیر اینها از اخبار دیگر مذکور نشد باندک تامل وجه ظهور اینها بر مدعی ظاهر میشود دوم اینست که امتثال حاصل
میشود بوضع خدین بر ارض یعنی بگذاردن رو بر زمین اعم از اینکه یکطرف رو بوده باشد یا هر دو طرف بلکه دو نیست
که ظاهر در اول بوده باشد مثل حدیث معتبر یونس بن عمار که مذکور شد و مثل اینست حدیثی که در تهذیب روایت شده
از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده هرگاه متذکر نعمتی از نعماء الهی عز شانه شوی
و بوده باشی در جائیکه هیچکس تو را نه بیند پس بچسبان روی خود را بزمین و هرگاه بوده باشی در میان ناس
پس بگذار دست خود را بپائین شکم و کج کن پشت خود را و باید این بجهت محض خضوع و تواضع و شکر خداوند
عالم بوده باشد و این نحو محبوب تر است از آنکه روی خود را در چنین صورت بزمین بگذارد و مخفی نماند این
بجهت تقیه است که چنین تفصیل فرموده اند یا بجهت فرار از ریا و محض خلوص است ظاهر اول است و لفظ ناس
در حدیث موید اینست سیم مثل ثانی است لکن باعتبار خدین یعنی هر دو طرف رو و این مدلول علیه است حدیثی
که مروی در فقیه است از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده عادت حضرت موسی بن
عمران علیه السلام این نحو مستقر شده بود هر وقت از نماز فارغ میشد روی راست خود را بزمین میچسبانید و همچنین
روی چپ را اخبار باین مضمون بسیار است و در بعضی از اسانید سند منتهی شده بجناب حضرت امام محمد باقر ع
و ظاهر از روایه ائمه طاهرین علیهم السلام اینمطلب اثبت و رجحان اینست در این شریعت نیز و فرق مابین وجه
ثالث اینست که مقتضای اول اعتبار وضع جبهه است بخلاف وجه ثانی که بنابر آن حاجت بوضع جبهه نیست بلکه

امتثال

۲

امتثال حاصل است بوضع احد خدین و فرق میان ثانی و ثالث اینست که معتبر بنابر ثالث وضع هر دو طرف رو است
بخلاف ثانی چهارم اینست که معتبر وضع جبهه است با وضع خدین و این مدلول علیه است حدیثی که در عیون و کافی
از محمد بن سلیمان از پدرش روایت کرده که گفت در خدمت جناب امام موسی کاظم علیه السلام مشرف بودم در خدمت بوده باشیم
بیرون رفتیم بسوی بعضی مزارع یا باغات آنحضرت پس حضرت ایستادند بنماز ظهر بعد از آنکه فارغ شدند
از نماز رفتند بسجده تا آنکه حکایت نمود که آنحضرت جانب راست صورت خود را چسبانیدند بزمین بعد از آن
جانب چپ را بزمین چسبانیدند پنجم مثل چهارم است لکن با اعاده عود بسجده در آخر یعنی اول بسجده میرود
بعد از آن جانب راست صورت خود را میچسباند بزمین بعد از آن جانب چپ را بعد از آن عود مینماید بسجود
ظاهر اینست که تادیه سنت میشود باول و چهارم و پنجم لکن رابع افضل از اول است و خامس افضل از هر دو و اما
ثانی و ثالث پس اگر چه ظاهر از کلمات اصحاب اعراض از اینهاست ظاهر اینست وجه آن این بوده باشد که سجده ظاهر است
در وضع جبهه و این در این دو قسم محقق نیست و این مطلب اگر چه حق است لکن ظاهر اینست که سنت چنانچه
مودی میشود بوضع جبهه مودی میشود بوضع خدین ایضا بجهة وضع خدین در اینمقام مطلوبیت خواه
منفک بوده باشد از وضع جبهه یا منضم باشد با او چنانچه وضع جبهه نیز مطلوبیت خواه منفک از وضع
خدین بوده باشد یا منضم با او باشد بنا بر این هرگاه در صورت انفکاک هر یک از دیگری امتثال حاصل شود مخصوص
کرمو را اجماع اکمل خواهد بود و اکمل از همه عود بسجده است بعد از وضع خدین چنانچه بیان شد مخفی نماند
آنچه مذکور شد در بیان کیفیت وضع جبهه و خدین بود و اما ذراعین و صدر و شکم پس مستحب اینست که ذراعین را
بزمین بچسباند و همچنین سینه و شکم را بزمین بچسباند خلاف آنچه که در سجده نماز مطلوب است که در آنجا
مستحب اینست که ذراعین مرتفع از زمین بوده باشد و همچنین سینه و شکم مبحث چهارم در بیان ادعیه ماثوره در
اینسجود است بدانکه ادعیه وارده در این سجود بسیار است لکن در این مقام اقتصار مینمائیم بذکر جمله از آنها بلکه
عمده از آنها پس میگوئیم دعاها در این سجده بچند طریق وارد است اول دعائیست مذکور در حدیث صحیح مروی
در کافی و فقیه است از عبد الله بن جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال و همه اکثرا روایت نموده از موسی
بن آدم جناب امام موسی کاظم ع که فرموده بگو در سجده شکر اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک
و رسلک و جمیع خلقک انک انت الله ربی و الاسلام دینی و محمدا نبیی و علیا و الحسن و الحسین و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن
الحسن بن علی ائمتی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرا اللهم انی انشدک دم المظلوم سه مرتبه ظاهر اینست که اولی
باشد سه مرتبه اول دعا که عبارت از اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک تا دم المظلوم است سه مرتبه بخواند

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اللهم انی اسئلک بآبائک علی نفسک لاعدائک لتهلکهم بایدینا وایدی المؤمنین اللهم انی اسئلک بآبائک
علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد اللهم انی
اسئلک الیسر بعد العسر اینرا سه مرتبه بگو ممکن است مراد گفتن اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه
بوده باشد چنانچه ممکن است مراد سه مرتبه از ان تصلی الی الاخر بوده باشد یعنی همه را سه مرتبه بگوید لکن ظاهر
اول است خصوصا بعد از ملاحظه فقیه که لفظ ثلثا را قبل از اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر
ذکر فرموده ثم ضع خدک الایمن علی الارض وقل یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت
ویا بارئ خلقی رحمة بی وکنت عن خلقی غنیا صل علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد ثم تضع خدک الایسر علی
الارض وتقول یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ مجهودی اینرا سه مرتبه میگوئی ثم تقول
یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام اینرا نیز سه مرتبه میگوئی ثم تعود للسجود وتقول مائة مرة شکرا
شکرا ثم تسال حاجتک انشاء الله معنی ظاهر این دعاء شریف اینست که خداوندا من گواه میگیرم تو را و
جمیع ملئکه و پیغمبران و جمیع مخلوقین تو را بر اینکه تو پروردگار منی و بر اینکه اسلام دین منست و جناب
محمد خاتم انبیا پیغمبر و نبی منست و جناب امیر المؤمنین و یازده فرزندان گرام ایشان امامان و پیشوایان
خود میدانم ایشانرا دوست دارم و از دشمنان ایشان بری و بیزارم خداوندا من قسم میدهم تو را بحق خون
بظلم و ناحق ریخته جناب حضرت امام حسین ع و هم چنین قسم میدهم بحق وعده که فرموده که بدست ما و بدست
مؤمنین دشمنان خود را هلاک نمائی و هم چنین قسم میدهم تو را بحق وعده که فرموده بدوستان خود که جناب
رسول خدا و دوازده امام بوده باشند که انها را نصرت دهی و غالب گردانی بر دشمنان خود و دشمنان ایشان
که صلوات و رحمت بفرستی بر فخر انبیا جناب محمد مصطفی و بر کسانیکه انها را حافظ اسرار و سنت و کتاب
واحکام شریعت فرموده که عبارت از ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشند بنا بر این المستحفظین اسم مفعول خواهد
بود بفتح فا و التقدیر ان تصلی علی محمد وعلی الذین استحفظ منهم الدین ای طلب منهم حفظ الدین بنا بر این
من آل محمد بیان مستحفظین خواهد بود خداوندا از تو سوال میکنم یسر و اسانی را بعد از هر عسر و صعوبتی
که بهم من عارض میشود بعد از ان جانب راست روی را بر زمین بگذار و بگو ای پناه من در وقتیکه مرا
عاجز کنند مذاهب در بیست که مراد از مذاهب مواقف در روز قیامت بوده باشد بنا بر اینکه وارد شده است
در اخبار که در روز قیامت پنجاه موقف میباشد در استواد و توقف در هر موقفی یکهزار سال است
که استواد در پنجاه موقف پنجاه هزار سال میشود بنا بر این مراد این خواهد بود ای خلق کننده من از روی رحمت
بر من و حال انکه حاجت بخلق کردن من نداشتی یعنی خلق نکردی مرا بجهة حاجت بمن که از من جلب نفع

نموده

نموده باشی بلکه خلق نمودی مرا بجهة وصول منافع بمن صلوات و رحمت بفرست بر محمد و بر کسانیکه حافظ
اسرار دین و حافظ کتاب و سنت میباشند که عبارت از آل و عترت انحضرت است بعد از ان روی چپ را
بر زمین بگذار و بگو ای ذلیل کننده هر جبار و ظالمی و ای عزت دهنده هر ذلیلی بر این نشاء که مستحق عزت
بوده باشد قسم بعزت تو بتحقیق که طاقت من باخر رسیده در تحمل مشقت که دیگر طاقت تحمل ان ندارم مخفی نماند
که باید نحوی باشد که مطابق واقع باشد تا کذب لازم نیاید مثل اینکه قصد نماید که طاقت من در مفارقت از جلد
جناب حجة الله الرحمن جناب صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه باخر رسیده تعجیل در اظهار ان فرما یا طاقت
در تحمل الم و مصیبت جناب سید الشهداء باخر رسیده که دیگر طاقت تحمل ان ندارم تعجیل در انتقام از قاتلین
انحضرت و یا مشقت دیگر که در ان وقت عارض شده باشد و بانی نحو بوده باشد قصد ان نماید بعد از ان میگوئی
ای بغایت مهربان و رحم کننده و ای بغایت بخشنده و ای رفع کننده هر هم و غم عظیم بعد از ان عود
بسجود میکنی و میگوئی یکصد مرتبه شکرا شکرا بدانکه لفظ ثلث در دعا شکر بعد از وضع خد ایمن است در
کافی ندارد ولکن در فقیه در اینجا نیز لفظ ثلث مذکور است و در فقیه لفظ ثلثا در دعاء اول در سر موضع
مذکور است و در کافی در دو موضع بنحویکه مذکور شد و موضع سیم که در فقیه مذکور است بعد از و علی المستحفظین
من آل محمد است و در فقیه در دعاء اخر یا حنان یا منان تا اخر مذکور نیست چنانچه در کافی فقره اللهم انی اسئلک
بآبائک علی نفسک لاعدائک لتهلکهم بایدینا وایدی المؤمنین مذکور نیست دعای دوم از ادعیه
وارده بعد از سجود دعائیست که ثقة الاسلام در کافی روایت نموده از محمد بن سلیمان که او از پدر خود روایت نموده
که گفت بیرون رفتیم در خدمت بوده جناب امام عالیمقام جناب موسی بن جعفر علیهما السلم بسوی بعضی از زراع یا
باغات انحضرت پس انحضرت مشغول شدند بنماز ظهر بعد از فراغ از نماز رفتند بسجده پس شنیدم بصوت حزین
این دعا را میخواندند در حالتیکه اشک از دیدهای مبارک انحضرت جاری بود رب عصیتک بلسانی
ولو شئت وعزتک لاخرستنی وعصیتک ببصری ولو شئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک بسمعی
ولو شئت وعزتک لجذمتنی وعصیتک بفرجی ولو شئت وعزتک لعقمتنی وعصیتک بجمیع جوارحی
التی انعمت بها علی ولیس هذا جزاک منی ظاهر معنی این فقرات حقیقت اینست صادر از مجمع اسرار
رب العالمین اینست ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بزبان خود قسم بعزت تو که اگر میخواستی گنگم میکردی
وای پروردگار من معصیت تو کرده ام بچشم خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کورم میکردی وای پروردگار من
معصیت تو کرده ام بگوش خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کرم میکردی وای پروردگار من معصیت تو کرده ام بدست خود
قسم بعزت تو اگر میخواستی دستهای مرا شل میکردی وای پروردگار من معصیت تو کرده ام بپای خود قسم بعزت

لاصممتنی وعصیتک بیدی ولو شئت وعزتک لکنعتنی وعصیتک برجلی ولو شئت وعزتک

تو اگر میخواستی پاهای مرا قطع میکردی وای پروردگار من معصیت تو کرده ام بفرج خود قسم بعزت تو اگر میخواستی مرا
عقیم و بی اولاد مینمودی و معصیت تو کرده ام بهمه جوارح من انچنان جوارح که بمن انعام و احسان نمودی ای
پروردگار من جزای احسان تو این نبود که باین نحو نموده باشم راوی میگوید انحضرت را احیانا بعد از ان شروع فرمودند
بالعفو گفتن شمردم هزار مرتبه گفتند العفو بدانکه جایز است برفع العفو چنانچه جایز است بنصب ان بنا
بر رفع تقدیر چنین خواهد بود العفو من صفاتک او العفو رجائی منک و بنا بر نصب تقدیر چنین میشود
ارجو منک العفو بعد از ان صورت راست مبارک خود را میچسبانیدند بر زمین و بصوت حزین سه مرتبه
این دعا را میخواندند بؤت الیک بذنبی عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب غیرک
یا مولای یعنی باز گشت کردم از معاصی خود و پناه اوردم بسوی تو و بد کردم و ظلم بر نفس خود کردم پس بیامرز
از برای من گناهان مرا بدرستیکه نیست کسیکه بیامرزد گناهان را غیر از تو ای مولا و اقای من بعد از ان
جانب چپ از صورت مبارک خود را بر زمین چسبانیدند و این دعا را سه مرتبه خواندند ارحم من اساء واقترف
واستکان واعترف یعنی ای پروردگار من رحم کن کسی را که بد کرده و اکتساب گناه کرده است و اظهار
مذلت و اعتراف ببدی خود کرده باشد دعای سیم دعائیست که شیخ سعید شیخ مفید قدس الله تعالی روحه
السعید در مقنعه ذکر فرموده است که بخواند در حال سجود اللهم الیک توجهت وبک اعتصمت وعلیک
توکلت اللهم انت ثقتی ورجائی فاکفنی ما اهمنی وما لا یهمنی وما انت اعلم به منی عز جارک وجل ثناؤک
ولا اله غیرک صل علی محمد وآل محمد وعجل فرجهم بعد از ان پیشانی را از سجده بردارد و بگذارد جانب راست صورت
خود را بر موضع سجود خود و بگوید ارحم ذلی وتضرعی الیک ووحشتی من الناس وانسی بک یا کریم یا کریم
بعد از ان جانب چپ را بجای ان بگذارد و بگوید لا اله الا انت ربی حقا حقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا
اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی یا کریم یا کریم بعد از ان صورت خود را بر دارد و عود کند بسجده پس
بگوید در سجده صد مرتبه شکرا شکرا و اگر سه مرتبه بگوید کافی است لکن اکثر افضل است و یکصد مرتبه افضل از
همه است و بانی سنت قرار گرفته است چهارم انحو نیست که ثقة الاسلام باز در کافی ذکر فرموده روایت نموده
از سلیمان بن حفص که او گفته من عریضه نوشتم خدمت جناب امام موسی کاظم ع در اینکه استدعا نموده بوده که تعلیم
فرموده باشند چیزی را که در سجده شکر خوانده باشد جناب حضرت در جواب او قلمی فرموده که بگو صد مرتبه شکرا شکرا
و اگر خواهی بجای شکرا شکرا بگو عفوا عفوا بدانکه ظاهر اینست که سنت مؤدی میشود بسجده واحده اگر چه
منفک از ذکر بوده باشد لکن با ذکر اکمل و افضل خواهد بود پس ذکر و دعا مستحب در مستحب خواهد بود
و اقل اذکار وارده در این سجده سه مرتبه شکر الله است باین نحو در سجده بگوید شکرا لله شکرا لله شکرا لله

بجملا

بجملا مخفی نماند که انچه در سابق بیان شد که میتوان اقتصار کرد بسجده واحده چنانچه میتوان اکتفا نمود بوضع خد
واحد لکن افضل و اظهر اینست که اول اتیان بسجده نموده بعد از ان صورت یمین را بموضع سجود بگذارد و بعد از ان طرف
چپ را بعد از ان عود بسجده نموده با اعاده اذکار مذکوره یا با عدم ان لکن مداومت در دعاء ثانی که مصدر است باین
رب عصیتک الی اخره بسیار مناسب است و اگر خواهد اکتفا بچهار شکر الله نماید بگوید در سجده اولی او ثانی
در حال وضع خد یمین و ثالث در حال وضع خد یسار و رابع در سجده اخره بی عیب خواهد بود بلکه دانسته شد
که ترک ذکر بالمره نیز میتوان نمود پس در اینصورت امر سهل است و تلاوت مستحب بگریه آنکه از کاشف اسرار
ودقایق جناب امام جعفر صادق ع ماثور است هرگاه بنده بسجود رود و سه مرتبه یا رب یا رب یا رب بگوید
تا نفس او قطع شود خطاب رافت قرین از جانب کریم جهان افرین میرسد که ای بنده من هر حاجت که داری
بخواه که بسعادت شرافت اجابت مشرف خواهد شد مبحث پنجم در بیان بعضی اداب بعد از این سجود است بدانکه
شیخ صدوق و شیخ طوسی نور الله تعالی مرقدهما در فقیه و تهذیب روایت فرموده اند حدیثی که حاصل مضمون ان
اینست که هرگاه همی و غمی عارض شود بعد از رفع راس از سجود دست را بموضع سجود بمالد بعد از ان دست را بمالد
از جانب چپ و بر پیشانی بعد از ان بالای صورت راست بعد از ان سه مرتبه این دعا بخواند بسم الله الذی لا اله
الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن یعنی اینعمل موجب دفع هم و غم او میشود
و مقتضای حدیث مذکور اینست که این وظیفه در حال اصابة هم و غم بوده باشد و اینکه مسح بید بکر شده و قرائة دعا مذکور
سه مرتبه است و مقتضای حدیث مذکور در مقنعه و کلام ابن براج او هم چنین مقتضای کلام شیخ در مصباح مطلق است
یعنی این وظیفه است بعد از رفع راس از این سجده خواه هم و غمی بوده باشد و هم چنین هرگاه علتی در موضع از
مواضع بدن او بوده باشد دست بر ان موضع بمالد موجب رفع ان علت میشود و مصرح به در کلام مقنعه نیز
است که این وظیفه دست راست است چنانچه مصرح به در کلام مصباح است که دست مالیدن بموضع سجود و
صورت چپ و راست سه مرتبه است در هر مرتبه باید دعا را بخواند لکن دعای مذکور در این دو کتاب فی الجمله
مغایر است با دعای مذکور در حدیث مذکور در فقیه و تهذیب قال فی المقنعة ثم یرفع راسه من سجدة
الشکر ویجلس مطمئنا علی الارض ویضع باطن کفه الایمن علی موضع سجوده ثم یرفعها فیمسح بها وجهه من قصاص
شعر راسه الی صدغیه ثم یمرها علی باقی وجهه ویمرها علی صدره فان ذلک سنة وفیه شفاء ان شاء الله ثم
وقد روی عن الصادقین علیهم السلام انهم قالوا ان العبد اذا سجد امتد من اعنان السماء عمود من نور الی موضع
سجوده فاذا رفع احدکم راسه من السجود فلیمسح بیده موضع سجوده ثم یمسح بها وجهه وصدره فانها لا تمر بداء
الا نفعته وقال فی موضع من المصباح ثم امر یدک علی موضع سجودک وامسح بها وجهک من الجانب الایسر وتمرها

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

علی جبینك الی الجانب الایمن ثلث مرات تقول فی کل واحدة اللهم لك الحمد لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم
اللهم اذهب عنی الهم والحزن والفتن ما ظهر منها وما بطن وان کانت بك علة فامسح موضع سجودك وامسح علی العلة
وقل سبع مرات مکررة یا من کبس الارض علی الماء وسد الهواء بالسماء واختار لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد وآل محمد وافعل
بی کذا وکذا وارزقنی وعافنی من کذا وکذا انتهی مخفی نماند کیفیت مسح چنانچه مستفاد از عبارت مفتوح است مخالفت
با کیفیت مستفاده از حدیث فقیه وتهذیب وعبارت مصباح چه مستفاد از عبارت مفتوح اینست که در مالیدن
دست ابتدا نماید از رستنگاه موی سر و بالا رود و صدغ و صدغ موضعی است مابین چشم و گوش و تعبیر بکیفیت مذکوره
شاید وجه آن این باشد که اول از رستنگاه احد طرفین گرفته تا بصدغ آن طرف بمالد بعد از آن از رستنگاه طرف دیگر
تا بصدغ طرف دیگر بعد از آن دست را بقیه وجه بمالد و اگر مراد این نحو نبود مناسب این بود که فرموده باشند فیمسح بها
وجهه من قصاص شعره الی اخر الوجه کما لا یخفی مخفی نماند که مقتضای عبارت مصباح وامسح علی العلة وقل سبع مرات
الی اخره اینست که دست مالیدن بر موضع سجود یکمرتبه است وخواندن دعا هفت مرتبه لکن مقتضای عبارتیست که در تعقیب
نماز صبح ذکر فرموده اند ولکن مقتضای کلام ایشان در تعقیب نماز عصر عکس اینست قال وان کانت بك علة فامسح
موضع سجودك سبعا وامسح علی العلة وقل یا من کبس الارض علی الماء الی اخر الدعاء بدانکه مرحوم مجلسی حکایت نموده
از سر این حدیث که حاصل مضمونش اینست وقتی که برسد بتو همی پس بمال دست خود را بر موضع سجود خود و بمال آن
دست را بر صورت چپ و بر جبین خود تا بصورت راست سه مرتبه و در هر مرتبه اینرا بخوان بسم الله الذی لا اله
الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بك من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار و
الفواحش ما ظهر منها وما بطن بدانکه فرق میان هم وحزن بعضی باین نحو ذکر کرده اند که هم بر مکروهی است که
واقع نشده باشد وحزن بر مکروهی است که واقع شده باشد و مثل اینکه طفل کسی ناخوش است تا الحال بجهت تشویش
موتش او قبل از وقوع موتش او آن تألم را هم میگویند و بعد از وقوع آن از حزن مینامند و بهمین نحو تفرقه شده میان
هم وغم که هم بر غیر واقع است وغم بر واقع یا هم چیزیست که از آن الان مقدور انسان بوده باشد بخلاف غم چیزیست که
از آن الان مقدور این شخص نبوده باشد یا هم چیزیست که سبب آن معلوم نباشد وغم چیزیست که سبب آن معلوم است
سقم یعنی مرض قال فی الصحاح السقام المرض وکذلك السقم والسقم وهما لغتان مثل حزن وحزن وعدم
یعنی فقر است والصغار بفتح الصاد کما فی الصحاح الذل بدانکه ادعیه وارده در این سجده بسیار است
آنچه مذکور شد در این مقام کفایة مینماید **مبحث ششم** در تنبیه بر عدم اعتبار اکثر اموریکه رعایت آنها در سجود صلوة لازم
بود و در این سجده و اعتبار بعضی از آنها در این مقام بدانکه خلافی نیست در اینکه شرط نیست در این سجده طهارت
از حدث و خبث بنا بر این هر گاه محدث باشد بی اشکال اتیان باین سجده در حق او جایز خواهد بود گرچه محدث

اکبر

بحدث اکبر بوده باشد پس جنب وحایض اتیان باین سجده میتوانند نمود وهم چنین شرط نیست در این سجده ستر عورت
واستقبال پس با کشف عورت وخلاف جهة قبله اتیان بآن میتوان نمود وهم چنین است حال در طمانینه پس رعایت آن
در این سجده لازم نیست مقصود تنبیه بر عدم اشتراط واعتبار این امور است در این سجده ولا شبهة در رجحان رعایت
این امور در این مقام نیست بلکه از جمله وضوات مستحب وضو بجهة اتیان باین سجده است بلی کلامیکه در این مقام هست
در دو چیز است اول اینست که آیا اعضای سبعه در این سجده لابد منه است مثل سجده نماز یا خیر بلکه قدر لازم همان
وضع جبهه است و وضع شش عضو دیگر لازم نیست علاوه چیزی که در این مقام تمسك بآن میتوان نمود در حکم بلزوم
وضع اعضای سبعه اینست که سجده باین نحو معهود شده پس نصوص وارده در رجحان منصرف باین نحو میشود پس
رعایت آن لازم خواهد بود لکن متوجه میشود در این مقام نظیر آنچه در سجده تلاوة مذکور شد وحاصلش اینست که
تشکیك نیست در تحقق سجود با وضع جبهه و وضع رکبتین وکفین و وضع ظهر قدمین اگرچه وضع ابهامین
متحقق نشده باشد لکن چونکه وضع ابهامین بهر نحو که بوده باشد کفایت میکند اگرچه ظهر آن بوده باشد پس تحقق آن
در صورت تحقق ظهر قدمین بر زمین مگر در صورتیکه متعمدا ابهامین را از زمین بلند نماید و این معهود نیست
پس معهود وضع ابهامین نیز خواهد بود بلی ثمره در جائی ظاهر میشود که ظهر احد قدمین را بر بطن دیگری
گذارده باشد بنا بر این اگرچه احد ابهامین موضوع بر زمین هست لکن ابهام دیگر موضوع بر بطن دیگریست
بنا بر اعتبار وضع ابهامین بر زمین مثلا باید حکم بحصول امتثال نتوان نمود پس کیفیت مذکوره جایز نبوده باشد
لکن حکم باعتبار وضع ابهامین بنحو مسطور که با کیفیت مذکوره امتثال حاصل نشود بسیار مشکلات نظر
بالملاك حدیث صحیح من سجد بسجدة الشکر وهو متوضئ کتب الله له بها عشر صلوات بجهة صدق سجده در صورت
مذکوره واستفاء مقیده در خصوص محل کلام سیما بعد از ملاحظه اخبار مشتمله بر وضع خد مثل قوله علیه السلام اذا ذکر
احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله دوم اینست که وضع جبهه بر چیزیکه سجده بر آن
صحیح بوده باشد لازم است در این سجده یا از معتبر در عبارت ذکری وجامع المقاصد عدم لزوم است و این ظاهر
میشود از جمعی دیگر از فقها لکن ظاهر در نظر حقیر لزوم رعایت اینست پس وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه در این
سجود نیز لازم است واما ذکر ودعا در این سجده پس سابق بیان شد که ظاهر اینست که لزومی نداشته باشد یعنی
تادیه سنت توقف بر آن نداشته باشد بلکه سنت مؤدی میشود باصل سجود ولکن با ذکر ودعا اکمل خواهد بود
وهم چنین چسبانیدن ذراعین بر زمین که این از جمله آداب این سجده است نه اینکه اصل امتثال توقف بر آن داشته
باشد وهم چنین است حال در چسبانیدن سینه وشکم بر زمین وهم چنین تعدد سجده وتعفیر یعنی گذاردن صورت
راست را اول بر زمین وبعد از آن گذاردن جانب چپ را بر آن در میان دو سجده پس اکتفا بسجده واحده

میتوان نمود لکن تعفیر بعد از سجده وعود بسجده بعد از تعفیر افضل واکمل خواهد بود وافضل از همه اتیان بذکر و
دعا است در هر یك از احوال اربع مذکوره بدانکه مطلبی که در این مقام مناسب است که تنبیه بر آن بشود اینست
که کیفیت مذکوره که عبارت از سجدتین وتعفیر بینهما بمعنی که مذکور شد آیا ثابت است در هر سجده شکری یا مختص است
ببعض موارد جمله از احادیث وارده در این مقام اگرچه موهم انتفا وعموم است کموثقه عثمن بن عیسی عن یونس بن عمار
عن ابی عبد الله علیه السلام اذا ذکر احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله وصحیحه علی بن عطیه عن
هشام بن احمر قال کنت اسیر مع ابی الحسن علیه السلام فی بعض اطراف المدینة اذ ثنی رجله عن دابته فخر ساجدا فاطال
ورفع راسه ورکب دابته فقلت جعلت فداك قد اطلت السجود فقال انی ذکرت نعمة انعم الله بها علی
فاحببت ان اشکر ربی والصحیح المروی عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال کان موسی بن عمران اذا
صلی لم ینفتل حتی یلصق خده الایمن بالارض وخده الایسر بالارض لکن ظاهر اینست که کیفیت مذکوره در
هر سجده شکری ثابت است خواه بعد از نماز بوده باشد یا غیر آن قال فی الشرایع سجدتا الشکر مستحبتان عند تجدد
النعم ودفع النقم وعقیب الصلوات ویستحب بینهما التعفیر وفی نهایة الاحکام وهی مستحبة عقیب الفرایض وعند
تجدد النعم ودفع النقم وعقیب الصلوة ویعفر بینهما والمستند فی التعمیم عموم المستند ففی الصحیح المروی
فی الکافی عن عبد الله بن جندب قال سألت ابا الحسن الماضی علیه السلام عما اقول فی سجدة الشکر فقد اختلف اصحابنا
فیه فقال قل وانت ساجد اللهم انی اشهدك واشهد ملائکتك وانبیائك ورسلك وجمیع خلقك
انك انت الله ربی والاسلام دینی ومحمدا نبیی وفلانا وفلانا الی اخرهم اسمیهم بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرأ اللهم
انی انشدك دم المظلوم ثلثا اللهم انی انشدك بایوائك علی نفسك لاولیائك لتظفرنهم بعدوك وعدوهم
ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر ثلثا ثم ضع خدك الایمن علی الارض
وتقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت ویا بارئ خلقی رحمة بی وقد کان عن خلقی غنیا صل
علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد ثم ضع خدك الایسر وتقول یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد وعزتك
بلغ مجهودی ثلثا ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام ثلثا ثم تعود للسجود فتقول مائة مرة شکرا شکرا
ثم تسأل حاجتك وجه دلالت این حدیث بر مدعی آنست که راوی سؤال نمود از ذکر ودعای سجده شکر جناب
حضرت ترك استفصال وتفرقه فرموده جواب فرموده بکیفیت مذکوره واین دلیل بر ثبوت این کیفیت است
در جمیع افراد سجده شکر وهو المطلوب وحدیث بنحویکه مذکور شد در کافی است و در فقیه باین نحو است روی عبد الله
بن جندب عن موسی بن جعفر علیهما السلام انه قال تقول فی سجدة الشکر اللهم انی اشهدك الی اخر پس دلالت حدیث بنا
بر فقیه بر اثبات مدعی بعنوان اطلاق خواهد بود گرچه در نسخه مذکوره در فقیه نقل بمعنی بوده باشد بدانکه اکثر احادیث اگرچه در سابق

مذکور

مذکور شد لکن در این مقام اعاده شد بجهة اعاده بعضی مطالب بعضی از آن از آنچه مذکور شد ظاهر شد و دیگر اینکه لفظ
ثلثا در حدیث در چهار موضع مذکور است در دو موضع اخیر اشتباهی در متعلق آن نیست کلامیکه هست در دو موضع
اولست اما در موضع ثانی پس سه احتمال قائم است اول از آن احتمالات ثلثه اینست که مراد این بوده باشد که
اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر را سه مرتبه بگوید دوم اینست که ان تصلی علی محمد وآل محمد تا اخر را سه مرتبه بگوید
سیم اینست که از اللهم انی انشدك بایوائك علی نفسك تا اخر را سه مرتبه بگوید ظاهر از این احتمالات ثلثه احتمال اول است
اما در موضع اول پس در آن دو احتمال قائم است اول اینست که متعلق ثلثا خصوص اللهم انی انشدك دم
المظلوم بوده باشد دوم اینست که متعلق آن اللهم انی اشهدك بوده باشد تا دم المظلوم وظاهر در این مقام نیز احتمال
اولست و مرحوم شیخ بهائی در مفتاح الفلاح در هر دو موضع حمل بر این نموده بلکه احتمال دیگر نداده بدانکه بنا بر آنچه
مذکور شد در کافی لفظ ثلث در دعائیکه بعد از وضع خد ایمن هست مذکور نیست پس مقصود خواندن آن دعا است
یکمرتبه ولکن در فقیه مذکور است و مرحوم شیخ شهید قدس الله نفسه در روض الجنان و در ذکری همین حدیث را ذکر فرموده
بنحویکه نه موافقت با کافی دارد ونه موافقت با فقیه باین معنی که لفظ ثلث در دعائیکه بعد از وضع خد ایسر است مطلقا
مذکور نیست و در موضع ثانی لفظ ثلثه را مقدم بر اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر ذکر فرموده اند وهمچنین
لفظ انشدك را تبدیل باسئلك فرموده اند باین نحو اللهم انی اسئلك بایوائك علی نفسك لاعدائك لتهلکنهم
بایدینا وایدی المؤمنین اللهم انی انشدك بایوائك علی نفسك لاولیائك لتظفرنهم علی عدوك وعدوهم
اللهم انی اسئلك ان تصلی علی محمد وآل محمد وعلی المستحفظین من آل محمد ثلثا اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر
پس اختلاف مابین مذکور در ذکری و مذکور در کافی و فقیه در سه چیز است اول اینست که لفظ ثلث در کافی
و فقیه در دعائیکه بعد از وضع خد ایسر است مذکور است و در ذکری مذکور نیست دوم اینست که لفظ ثلث در کتابین
بعد از اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر مذکور است و در ذکری قبل از آن و در فقیه انشدك بایوائك علی نفسك
مذکور است و در ذکری اسئلك بدانکه از آنچه مذکور شد در این مقام و در سابق ظاهر شد که لفظ ثلث در هر یك از
کافی و فقیه مذکور است در چهار موضع در کافی و پنج موضع در فقیه و دو موضع در دعا در سجده اول در کافی
و سه موضع در آن دعا در فقیه و دو موضع در دعائیکه بعد از وضع خد ایسر است بنا بر کافی و یك موضع بعد از وضع خد
ایمن و یك موضع بعد از وضع خد ایسر بنا بر فقیه پس در کافی لفظ ثلث در چهار موضع مذکور است و در فقیه
در پنج موضع و در تهذیب ذکر فرموده بنحویکه مطابق با کافی است نظر باینکه حدیث را نقل بعینه از کافی فرموده اند
بنا بر این آنچه از مصباح ذکر فرموده اند که این لفظ را هفت مرتبه ذکر فرموده اند در پنج موضع اگرچه معلوم است که جمع
مابین کافی و فقیه بلکه فقیه است و ماخذ موضع سادس کافی است نظیر آنچه در سابق بیان شد که در دعاء اخر بعض

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

واحد حال نظر باید سر بر این باشد و در تقدیر یا خان یا مان تا آخر مذکور نیست بلکه مذکور است لکن حاضر
موضع سایر مستحبات است و ان اینست که در صبیل فرود سر اللهم که جبهتی موضع سر را رضی بوده باتبال از و تعالی
اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر یقولها اللهم ان انشدک یا مالک علی نفسک لا عدائک انهم
وانعترتهم یا مرحوم وایدهم الموحدین انه تعالی علی محمد و علی المستحفظین من الحمد ثلثا **بحث هفتم** در بقیه
امور متعلقه باین مقام است و این چند چیز است اول آنست که تغییر مستحب در این مقام یعنی مابین دو سجده
شکر عبادت از وضع خدین است بر سجود چنانچه از سابق بیان شد و اخبار شامل بر لفظ خاص بسیار است و در
مشهور که تعداد علامات مؤمن در آن شده چنین مذکور است هکذا تغفیر الجبین هذا ما ناسب اینست که مع
مابین وضع جبینین و خدین واقع شود بر خدین و این اولی از عکس است نظر
بکثرت اضافه مشتمل بر لفظ خدین و علاوه اصحاب بظاهر این دو روایت که تکبیری در این سجده یعنی قبل از دخول این
ثابت نیست مثل سجده تلاوت و اما بعد از رفع راس پس ظاهر اکثر اصحاب اینست چنین است لکن در حدیث شیخ
در بسوط و علامه در مرحمه الله در نهایة الاحکام حکم بثبوت آن نموده اند اجتناب اقرب فی بسط است سیم از جمله
امور متعلقه باین مقام اینست که اتیان نماید بسجده شکریه که عقیب صلوات مزبوره هست بعد از رفع از تعقیب
یعنی این سجده را اندر تعقیب قرار میدهد یعنی اول اتیان بتعقیب نماید بعد از رفع از تعقیب اتیان باین سجده
نماید بهمان اختلاف که در مذکور است که اینجا راجح اینست اتیان بسجده شکریه بعد از نماز مرغوب هست بعد از اتیان
بنافله شود یا قبل از آن جاهی از اعاظم فقهاء اتیان نافله را قبل دانسته اند و بعضی قائل بتخییر شده اند یعنی اولی بهر دو قبل
و بعد نیباشد مختار و نظر حقیر اولویت اتیان بسجده است قبلا از نافله پس بتقدیم و توسط و تاخیر اگرچه تاخیر
سنت میشود لکن اولی تقدیم است بلکه بعد از رفع از نافله اتیان بسجده دیگر مستحب است بهمه شکر توفیق
اتیان بنافله این بر این دو صورت تا نیم فرسخ نباشد بتوان نمود یعنی هرگاه تاخیر سجده نماید تا بعد از رفع از نافله
بعد از رفع از اتیان بسجده نماید و نیت نماید که آن سجده بهمه شکر توفیق در اتیان بنافریضه و نافله اهم و مباشرت
و ماجر نیست بهر دو خواهد بود و انشاء الله تعالی بعد از جمله موارد دیگر سجده شکر آن مستحب است
سوم آنکه مطلع شود بر اینکه وجب مستحب است در این وقت مستحب است که سجده شکر نماید چنانچه در سابق
بیان شد مثل اینکه مطلع شود بر اجابت دعا که معاند شریعت فرح کائنات بود و نظیر مثل طاعون صوفیر خذلهم الله تعالی و وفی
عباده عن شرهم منعم شد یا هانئی بر ئیس این طایفه ضال مضل هم سیده هکذا یعمل الا مطلع شد بر
هر امر از امور یکه موجب مسرت او شود مستحب است در این وقت سجده شکر بجا آورد و سایر بضا نافریضه و ادا شده
کرامة عن شرهم الخبیثه و تیدر سر لان بود که هرگاه خبری یا بشان بر سید که موجب مسرت بود اتیان بسجده شکر مینمود

در روایت شده سر فیتکر سر فیس نجس ابی جهل لعین را اورد نزد جناب فخر عالم صلوات الله وسلامه علیه و آله و شکر
نمود و امر باین قسم اگرچه ممکن است در وقت اخبار صادر الموحدین مذکور شد که استحباب باین سجده بر شبهه وارد
نشود و فهم لکن خالی از فساد نیست و در شمه مثل اصل این فهم است لهذا از عنوان دیگر که موجب سرعت انتقال بر حسب
شود ادا نمیشد و هم چنین مستحب است این سجده در وقتیکه کسی را دید که مبتلی بلیه شده است مثل درکشت
و نادرین و امثال این یا اینکه کسی را دید که مشغول معصیت میباشد و لکن اولی بصورتی اولی است که اتیان نماید
نماید که آن شخص در حال طلع بر آن نشود بهر نحوی که تواند آن را انشخص در صورتی اولی است که اتیان نماید بحیثی
بحیثی که شخص فاسق مطلع نشود بجهت اجتناب نمودن او از ارتکاب معصیت بلکه از سر فرح از اینها و امثال بحوط
مذکور شد که اول سجده در نماز ملزم بتلاوت سجده تلاوت سیم سجده شکر چهارم سجده سهو است و تحقیق آن
امتناع اتمام بعد از آن خواهد شد **هشتم** از افعال نماز تشهد است تنقیح مقام در بیان مراتب است
باید الکلام در ضمن چند **مبحث اول** در عدد تشهد و اجب است و هر غالبه و در کعتی بکه خواهد نماز جمع نمود
یا نماز سه و یا نماز چهار یا نماز ایات و عیدین و واجبات و نماز سر کعتی و چهار کعتی و دو رکعتی بعد از
رفع سر از سجده ثانیه در رکعت ثانیه بعد از جلوس مطمئنا و هم بعد از رفع سر از سجده ثانیه در رکعت ثالثه
در نماز سه رکعتی و در رکعت رابعه از نماز چهار رکعتی بعد از اتمام در جلوس شد مخیر خواهد بود در
حالت اختیار است و اما در حالت اضطرار اگر چه در فرض راس از سجود نیست لکن قائم مقام آن هست بنابر آنکه
اینست که گذشت بعد از رفع راس از سجود ثانیه یا بعد از قیام مقام مثل ایماء بر راس یا بعین در حال اتیان
در جلوس یا قائم مقام این تعیین در نماز نافله ثابت است اگر چه در حالت اختیار بوده باشد بنابر اجزاء اتیان نماز
نافله در حال شق در حالت اختیار بایماء بهیئت رکوع و سجود بحال تشهد ثابت است در صلوات مزبوره بعد از
رکعت ثانیه نماز های دو رکعتی و بعد از رکعت ثانیه نماز مغرب و بعد از رکعت ثانیه نماز های چهار
رکعتی و اما در صلوات مندوبه پس ثابت است بعد از رکعت مثل نماز وتر و بعد از رکعت ثانیه مثل نافله ظهر و عصر
و بعد از رکعت ثانیه در ایام و مثل صلوة اعرابی **مبحث دوم** در بیان تشهد و کیفیت قدر و اجب است پس
در اینجا چهار مقام است مقام اول در بیان تشهد است پس میگوئیم تشهد عبارت از شهادتین و صلوات
است بدلیل اعتبار شهادتین یعنی شهادت بر وحدانیت و شهادت بر رسالت در تشهد ثانیه و اولی قائل
و کلا میکه هست در تشهد اولی است معروف مابین اصحاب اینست که چنانچه شهادتین معتبر در تشهد ثانی
معتبرات در تشهد اول خلافی نقل شده در این مقام از صاحب ذخیره که از مزم مخالفت نموده در تشهد اول
و قائل شده بجواز اجتزاء شهادت بر وحدانیت فقط در این و این قول ضعیف است بلکه قطعی البطلان است

بر اعتبار شهادتین در تشهد بر محل اشکال نیست مقام ثانی در بیان کیفیت قدر و اجب از شهادتین است و
حاصل اقوال و اجوبه میشود بشش قول اول آنست که قدر و اجب از شهادتین عبارت است از اشهد ان لا الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و این مختار جمعی از متاخرین و شیخ شهید است در درس
و المعتبر شیخ نجیب الدین یحیی هذلی است در سر جزو شهید ثانی است در شرح ارشاد و شرح الفیه قول ثانی آنست که قدر
واجب اشهد ان لا الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله است علاوه بر این مستحب است و این مختار مرحوم محقق
است در شرائع و مرحوم علامه است در تبصره سیم قول بتخییر است مابین سه جزء اول اشهد ان لا الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله و سیم مثل این بالمشافهة و او عاطفه در شهادت بر رسالت پس بگوید اشهد ان لا الا الله و اشهد
اشهد ان محمدا رسول الله سیم باز مثل اول است مگر اینکه در شهادت بر آن استفاده میشود فی میگوید اشهد ان لا الا
الا الله و ان محمدا رسول الله و این مختار مرحوم علامه است در نهایة الاحکام و تذکره و جماعتی دیگر از متاخرین
چیزی چیز دیگر مذکور شده و میگوید اضافه رسول الله است بنفسه راجع بهر اول و اشهد ان محمدا رسول الله تمام شهد
ان محمدا رسوله ثالث و ان محمدا رسوله و این مختار مرحوم علامه است در قواعد و عبارت او مرحوم ابطاحی و ابن
لکن ظاهر اینست که اراده همین معنی باشد که مذکور شد خاص اقوال تخییر است مابین اینجزء و دو جزء دیگر و در قول اول و قول
ثانی پس خیر است مابین اینکه بگوید اشهد ان لا الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا اینکه بگوید
اشهد ان لا الا الله و اشهد ان محمد رسول الله این مختار شیخ شهید است در بیان و مرحوم محقق ثانی در جامع المقاصد
قول سادس و مستقل ذکر شده است که ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه مراد او چیزی که عزیمت شهادت
اینست که بگوید اشهد ان لا الا الله و اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و حاصل اینقول اینست که ذکر شیخ
بر توحید مثل قول ثانی است و در شهادت بر رسالت مثل قول اول است علاوه صلوات بر نبی و آله و ذکر این دو بجای
ذکر اسم شریف ایشان و مختار مابین قول اول است و اول چیزی که معتبر در تشهد یا ذهبت اشهد
ان لا الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله است مقام ثالث در بیان اعتبار صلوات است در
تشهد بدلیل اکثر اصحاب که ادعا شده قطعا در این مقام چهار قول اول اعتبار صلوات است بر سر و ابناء سبیل
و بر آل اطهار آن سرور در تشهد اول و تشهد ثانی و این مشهور و معروف مابین علماء شیعه است و اما مخالف
علماء شیعه در این دعوی اجماع نموده اند مثل سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطائفه در کتاب مبسوط و خلاف
و فاضل ابن البراج در شرح جمل سید و ابن زهره در غنیه و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی و تذکره شیخ
شهید در بیان و محقق ثانی در جامع المقاصد و فاضل مقداد در کنز العرفان و قول ثانی علم و جوب سلام آل
در تشهد هم و اینظاهر میشود از شیخ صدوق در فقیه و مقنع و اما ابی عقیل فی المقنع تشهد و اظهر الله تعالی

و لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ایشهد ان
و نذیر بین یدی الساعة صلی الله علیه و آله و اقرانی کلمه رکعته منها الحمد و ضمها ولو شئت سبحت
فقلت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ثلاث مرات نافله اصلیت الا رکعة الرابعة و قل هو الله احد و
بالله الا باسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق
بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اللهم صل علی محمد و آل محمد الصلاة علی النبی و آله اصلا و عبادة نزهه و نقیه
اینت پس مقتضای کلام ابن ادریس که ذکر نموده عدم اعتبار صلوات در تشهد اصلا و عبادة نزهه و نقیه
رهان و استصحاب نظر باینکه دلیلی بر اعتبار صلوات در تشهد اصلا نیافتم و وجوب ازها حاصلات بلکه الامر مستحب
و مع ذلک الثقات بصلوات نموده اند و این دلیل بر اعتبار صلوات در تشهد اول و اعتبار صلوات در تشهد
ثانی فرود و مانع از اراده عدم صدوق مقتضای این عدم اعتبار صلوات در تشهد اول و اعتبار صلوات در تشهد
ثانی و رابع اقوال اعتبار صلوات در احد تشهدین و عدم اعتبار صلوات در تشهد دیگر و این تعلیل شیخ است
از این الفتیه و تمثیلکی که موضحت این اقوال ثلاثه نیست مقام رابع در کیفیت صلوات واجبه در تشهدین است اینجا
نیز محل خلافت ظاهر ابن ادریس اعتبار اصحاب اینست معین است بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد و بر وجه ثانی بر این پس
آکتفا بلفظ صلی الله علی محمد و آل محمد نمیتوانند بلکه عدول از ظاهر باخبار جایز لهذا بعد و با آنکه اخبار اعم
بعد از عدم تکلم است پس اللهم صل علی محمد و آل محمد جایز لهذا بعد و ما اجزا از کلام شیخ نمیدید در مقنعه ظاهر میشود ظاهر
است نظر باینکه در تشهد نافله از قبیل چنین ذکر نموده که از اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا
بین یدی الساعة صلی الله علیه و آله الطاهرین و سلم انتهی الغایة المراد از ذکر و در تشهد رکعت ثانیه نماز
ظهر اراده نموده و اما در تشهد رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا و رکعت ثالثه
و تشهد نماز صبح چنین ذکر نموده ما نند اللهم صل علی محمد و آل محمد و تفرقه مابین مقامین دلیل بعید است
باین معنی که در رکعت ثانیه نماز ظهر در مقام تشهد متعین بوده باصلی الله علیه و آله الطاهرین و جایز نبوده
اللهم صل علی محمد و آل محمد و هم چنین مستبعد است که بتشهد در رکعت ثالثه اجتزاء نتوان نمود در مقام تشهد در
رکعت رابعه و اگرچه اراده اگر میشد استبعاد در این مقام مثل استبعاد اول نیست باین مقصود هم اجزاء خواهد بود
در جریات از دو مقام بر جریات از دو صیغه که بوده باشد تا در مرحوم شیخ طوسی در مصباح بعکس این معول داشته در تشهد
نافله و آل اللهم صل علی محمد و آل محمد و هم ذکر نموده و در تشهد اول در نماز ظهر و اجزا بان نموده و در تشهد ثانی نماز
ظهر صلی الله علیه و آله ذکر نموده بسیار مستبعد است که منظور نظر امر مهم تعیین این در تشهد ثانی بوده باشد
باین معنی اللهم صل علی محمد و آل محمد و این مقام تجویز نموده باینکه منصوص در هر دو مقام باین کیفیت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وهم حنفی کلمه الی استعاذ نیست پس بگو که اجزاء بدو دلیل از کیفیت این کرده شد اقرب بگو که بعین است و اعنی
ظاهر میشود از رجم علامه در کشف بهار الاحکام است کار او سم از ایشان است قال بعد الحکم بوجوب اللهم صل
علی محمد و ال محمد او قولوا اللهم صل علی محمد و ال محمد کما صلیت علی سیدنا و ال ابراهیم لا اجزاء و مقتضاء این
عبارت این است که در مقام صلوات در تشهد هر گاه اتیان بهر دو عبارت لفظ نماید جایز است اول اللهم صل علی
محمد و ال محمد و هم صلی الله علی محمد و ال جمله هم صلی الله علی سیدنا و ال دین هر گاه بگوید اللهم
صل علی محمد را از نظر فرموده ایشان این نیز بسیب باید بود شد بنابر این بمقتضای کلام از رجم در کتاب تذکره و قوا
جزا اجتزاء بسکی از دو لفظ است اول اللهم صل علی محمد و ال محمد و هم اللهم صل علی محمد و ال پس اقوال در این مقام
چهار است اول آنست که معین است اللهم صل علی محمد و ال محمد این مختار اکثر فقها است و شیخ شهید در کتاب ذکری
این قول را نسبت بشهرت داده و مختار از رجم در ریاض و در روض و الحق هین قولست و در مقابل هین قولست
بعلاوه تجویز الدابنصه بیان نحو اللهم صل علی محمد و ال و این مختار رجم علامه است و در قواعد و تذکره هم تجویز
ما بین اللهم صل علی محمد و ال محمد و ما بین صلی الله علی محمد و ال الطاهرین و این ظاهر میشود از رجم شیخ شهید
و صاحب مدارس ظاهر است اجزاء از صباح و رجم شیخ کفایت شد راجح بان میشود و چهارم جواز اجتزاء است بکی
از جمیع صیغ که مذکور شد بلکه بر بعض ضعیف و هر دو سع الاقوال کان الاول اضیقها و این ظاهر میشود از رجم علامه
در نهایة الاحکام مختار ما بین اقوال هر اقوال است بدلائلی که مناسب در اینمقام تنبیه بر چند مطلب است اول آنست که
تنبیه شود که وجوب صلوات بر نبی کاینات و ال اطهار امنه در تشهد چنانچه ثابت شد در صحت است اثبات ثابت
بود در رجحان خواه امر بود بکیفیت صلوات صادره از ایشان مختلف نقل شده از رجم علامه و غیره اجزاء ظاهر میشود
است که صلوات صادره از ایشان در مقام تشهد مثل صلوات ثابته در رجحان استان بوده بین صلوات صادره از
ایشان بلفظ اللهم صل علی محمد و ال محمد و رد فی الخبر عن کعب بن عجره از قال کان رسول الله صلی الله
علیه و آله یقول فی صلوته اللهم صل علی محمد و ال محمد کما صلیت علی ابراهیم و ال ابراهیم انک حمید مجید کما هو الدلیل
علیه المروی فی باب العلة التی من اجلها صارت الصلوة رکعتین و اربع سجدات عن العلل لابن هکذا قال الراوی
راسک تشهد انک و اشهد انک لا الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من
فی القبور اللهم صل علی محمد و ارحم محمدا و ال محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و ال ابراهیم انک
حمید مجید اللهم تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته فجعل ایس بانبر فرق و در لفظ صلوات بینا تردید بین
سایر بکلفین نیباشد لکن مستفاد از حدیث صحیح مروی در باب خواه از ابواجه کافی ظاهر آنست قال علیهم السلام
اوحی الله الی یا محمد صل علی نفسک و علی اهل بیتک فقال الله صلی الله علی و علی اهل بیتی و مثل این در روایت در باب

علی الوضوء و الاذان و الصلوة از کتاب علل الشرایع بدین اسناد روایت شده و کیفیت صلوات امنه در بنیا
در مقام تشهد بدو دلیل ثابت است اول مثل سایر بکلفین اللهم صل علی محمد و ال محمد دوم مغایر است با صلوات
ایشان چنین و صل الله علی و علی اهل بیتی **طلب دوم** در بیان مراد از اهل بیت صلوات فرستاده میشود بر ایشان
بعلاوه صلوات بر نبی کاینات در مقام تشهد بنابر آنچه تصریح نموده است بران رجم علامه
در کتاب تذکره آنست که مراد از ال در مقام تشهد و غیره جناب سید الرسل و سیده نساء عالمیان زوجه
امنه بر کوان که بطهارت عصمت متصف بوده اند میباشد و ظاهر از کلام رجم شیخ طوسی رفع الله درجته در
کتاب مبسوط آنست که این مطلب اجماعی علماء شیعه است تا آن الی النبی صلی الله علیه و آله عند امام اهل بیته
و خاصته الذین هم ولده الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و قال فی کنز العرفان الذین یجب
الصلوات علیهم فی الصلوة و سیقرب فی غیرها هم الائمة المعصومون لاجماع الامامیة علی انهم هم الال کان
الامر علی ذلک مشعر بغایة التعظیم المطلق الذی لا یستوجبه الا المعصومون و اما نا فلیهم علیهم السلام فندخلهم
لانها بضعة منه صلی الله علیه و آله و ابنا بنا این لیس مراد از ال در این مقام و اذان و دوازده امام و سیده نساء علیهم
و سلامه علیهم ظاهر خواهد بود لکن شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار حدیث موثق کالصحیح روایت نموده است
بیان معنی ال و اهل بیت و عترت حاصل مضمون ان حدیث اینست که راوی از ال نبی نمود جناب صادق علیه السلام
از اهل بیت نبی ائمه معصومین علیهم السلام بیباشند و راوی از عترت نبی اصحاب عبا است که عبارت از جناب امیر
المؤمنین و سیده نساء و حسنین علیهم السلام بیباشند و مقتضای حدیث مذکور که رجم این معنی است که مذکور شد
لکن این تفسیر بیاید از بابت اعتبار است در لفظ بود و شبها جملا ظاهر اینست که مراد از ال در مقام صلوات همان
معنی است که در اول مذکور شد **طلب سیم** در بیان رجحان صلوات بر سید کاینات و ال اطهار ایشان باعث خلقت
سموات و ارضین است در جمیع اوقات و اینکه این رجحان بحدی نه دب و رجحانست نه بحدی نه حتم و الزام
اگرچه بجهاز ذکر است شریف ایشان بوده شد با اهم از اینکه در حین ذکر بوده شد با امر مستقیم بر این مطلب و مقام است
اول در بیان رجحان صلوات بر اجمالیت و رجحیم اخبار بدان مطلب مستفیض بیباشد ما ذکر بعضا
اقتصار بنیا بر ان مقام بلکه در چند حدیث است اول آنکه در حدیث است که ذروة الاسلام فرزند الله مرفوعا روایت نموده
در کتاب دعائم الاسلام که از کافی نقل کرده شد از جناب امام جعفر صادق علیه السلام از جناب رسول خدا صلی الله
کسیکه دوست دارد که صلوات بر من نفرستد خدا او را بهر جای باشد و ملکی بر او
صلوات بفرستد هر که صلوات بفرستد و هر کس خواهد که صلوات بفرستد و هر کس خواهد بیاد صلوات بفرستد حدیث دوم
حدیث است بازدهم الاسلام و دایه نموده از امام بن ناقی جناب امام جعفر صادق علیه السلام که هر گاه

ذکر شود جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بسیار صلوات بر ایشان بفرستید بدرستیکه ذکر هر کس بر کرته
صلوات بر آنجناب بفرستد خداوند عالم بر هر یک هزار مرتبه صلوات میفرستد و هر یک صد از ملکی صد چیز
چند احتمال دارد اول آنست که خداوند عالم بر هر یک هزار مرتبه صلوات میفرستد و هر یک صد از ملکی صلوات
از جناب خلائق عالم جل ثانه میباشد و هر یک صد از ملکه علیهم صلوات الهی خواهد بود دوم آنست که کلی فی عین
سع بوده باشد بین در اینصورت مظهر هزار مرتبه صلوات خداوند بر او صد ملکه خواهد بود بعد از ذکر هر یک صد ملکه
مطلع بر صلوات الهی میشوند هر یک صد ملکه نیز صلوات میفرستند مقام ثانی است که رجحان صلوات بر
مغفرت جرمات و شفیع عرصات صلوات الله و سلامه علیه و آله ثابت باب المذنب و الاهانت رجحم و الزام اگرچه در حین
ذکر اسم شریف ان جناب بوده شد با این مشهور و معروف مابین فقهاست بلکه از اعاظم علما و اما میه ادعا اجماع بر این
مطلب نموده اند مثل سید جلیل القدر سید بن طاوس در کتاب اقبال و شیخ الطائفه رجحم شیخ طوسی در کتاب خلاف
و ابن الفهد رجحم محقق در کتاب معتبر و ابن المطهر رجحم علامه در کتاب منتهی و ذکری و بهائی رجحم و غیر ایشان از علماء
بوده اند تا زمان رجحم فاضل مقداد و اجماع ایشان نقل شده اند بر وجوب صلوات هر وقت که اسم شریف ایشان
مذکور شود و جماعتی از متاخرین بایشان موافقت نموده اند مدارین مطلب مثل رجحم صاحب معالم از شیخ
بهائی و رجحم صفت مکان علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و این قول اصاصب کنز العرفان ذکر کرده مگر بعضی حکایت
نموده است از شیخ صدوق و جماعتی نسبت بانکار منافات است با قول بعدم وجوب صلوات در تشهد کما ظاهر
میشود و از بعضی دیگر ظاهر نیست منکر ایشان ذکر نموده است در خبر حدیثی و اکر مستفاد است بر صلوات
کاسم شریف ان جناب ذکر شود و این بنا بر اینصورت اول بغیر ذکر نموده است از من ذکر میکنم در این کتاب که مفتی بر من بوده
باشد و مفتی است که مظنون این حدیث مفتی بوده باشد بانکه نصاف است محض همین قدر نسبت قول بوجوب بنا
بر کرار بسیار مشکلات حضرت صاحب ایشان در جمله از کتب معتبره ایشان مثل فقیه و غیره مفتی بر قول بوجوب
صلوات در تشهد و ابنکه اسم شریف ان جناب مذکور است قائل بقول مذکور در میان علماء شیعه ظاهر نبوده تا زمان
صاحب کنز العرفان و اگر از رجم ذکر نموده از بعضی کرا نیقول و امکانیه نموده است ازان بلوبیر و صحت ثابت نسبت
معلوم است و بنا حکای ان بلکه ظاهر از رجم محقق در کتاب معتبر و رجم علامه در کتاب منتهی و تذکره و امت که
قائل بانقول مخصوص است و عامه در همین قول میان علما و اما میه نبوده است نظر بانکه ادعاء اجماع نموده باند
بر عدم وجوب صلوات بران جناب در خارج نماز و بعد از دو ادعاء اجماع متوهم ایراد در دو فرض نماز صلوات ایراد
لیست که ادعاء اجماع میکند صلوات بر ایشان در خارج نماز واجب نیست و حالانکه رجحی قائل شده است بر اینکه صلوات
در هر جا که ذکر شود واجب است و علماء قائل شده است بوجوب ان هر وقت که اسم شریف ایشان مذکور شود بر هر جا

سمع فخر اعلماء ما علیه که ذکر نموده اند این دو فرض سبوت باجماع است پس اعتنائی بمخالفت بعض نخواهد شد
ثبت مخصوص است که ظاهر علیهم السلام از این دو بر کرار است که ایشان معتقد بان میباشند که چنین قولی در میان
علماء شیعه نباشد بعلاوه اینکه بتوان گفت که کافی بقول از ان بابوبه معلم نیست پس اعتماد و وثوقی بان نیست
بنا بحال قول بوجوب ضعیف است پس مختار استحبابیت مطلق است مقابل در این مقام اینست صلوات بر اتیان
در حال تشهد نماز واجبت خواه تشهد اول باشد یا ثانی و در غیر این حالت مستحبات خواه بعد از ذکر اسم شریف
بوده باشد یا نه خواه در حین ذکر بوده باشد یا مستحب باشد یا نه و در ثبات که اخبار مطلقه در حین ذکر اسم شریف
بان نخواهد و هم چنین در حین مستحب و سایع و مستحب اولیت است بنا بر ذکر و جواز
از تتبع اخبار و وارده در این مقام ظاهر میشود مخفی نماند که استحباب صلوات در حین مستحب و سایع ثابت است
اگرچه در حالت نماز بوده باشد بلکه استحباب ثابت از ان در حین مصلی نماز ثابت است بان معنی که استحباب صلوات ثابت است
اگرچه در حالت نماز بوده باشد یا استماع و سایع و ذکر اسم شریف چیست شنیده باشد **بحث سیم** در بیان امور مستحبه در
تشهد است و این بر دو فصل است استحباب قولی و استحباب فعلی پس در ایجاد و مقام است اول در بیان
مستحبات قولیه است و این قبل از تشهد واجبت و بعد از ان اما اول یعنی مستحبات قولی که قبل از تشهد واجب باشد
شده است پس بر دو قسم است اقتصار و وسط و اطول اگرچه تفاوت مابین ثانی و ثالث قلیلات اول اقتصار تحقق
بان تقول بکبر ما تحمید بقوله اشهد ان لا الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اوسط ان تقول
و بالله و الحمد لله و سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر و اطول ان تقول بسم الله و بالله و لا الا الله و لا شا
الحسنی کلها لله و ما شاء الله لا یسوق الا بالله الحی القیوم و توکلت علی الله العزیز الحکیم و اتوب الی الله و استغفر الله
الحسنی کلها لله مطلب و ملائکی و نبی و خلص لله و ما طیب خلیفة الله تا بحال ما فخذان بخمس شخص چنین شده
مخفی نباشد ظاهر است چنین از اذکار که مذکور شد میتوان اختیار نموده در تشهد اول و تشهد ثانی در نماز دو رکعتی
مثل نماز صبح و ظهر و عصر و عشا سوی نماز ایات و اگر ایتا لکن لسلم است در نماز که دارای دو تشهد هست مثل ظهر و عشا
اول را در تشهد اول ایشان نماید خواند و ثانی را در تشهد ثانی و اتیان نماید پس اجتناب نمود در
از اول در تشهد ثانی او فق بطریق سلامت است و اجتناب نمود از ثانی در طریق از در تشهد اول
که در این دو تشهد است اقرب بسلامت بوده شد اگرچه جواز اجتزاء بشهادتین تنها چنین که در سابق بیان شده و رجحی
از در تشهد که بوده شد با هم اشکیل نیست لکن در صورت عدم اجتزاء بان و اراده اتیان موظف بعلاوه نمودن
بمقتضای امر مذکور میباشد از ذب بسلامت بوده شد با تعیین اول بقبل از تشهد و ثانی بعد از تشهدین و بین
صلوات و بین بسم الله ظاهر میشود و اما مستقبل قولی که بعد از شهادتین ما ذکر است پس بعضی از این مخصوص

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بتشهد اول یعنی در تشهد ثانی توظیف ان ثابت نیست و بعضی مختص است بتشهد ثانی یعنی در تشهد اول موظفست
و بعضی مشترکست بین التشهدین اما اول پس ان دعاء و تقبل شفاعته و ارفع درجته است که موظف است در تشهد
اول و توظیف ان در تشهد ثانی ثابت نیست و هم چنین موظف است در تشهد نماز یکرکعتی مثل وتر یا در اینکه تشهد واحد
مثل تشهد نماز صبح و عشاء و ظهرین سفر مجملا توظیف ان در تشهد ثانی ثابت نیست بلکه این دعا بنحو مذکور وارد
شده است در حدیث معتبر فی غایة الاعتبار از مبین ظواهر و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده التشهد
فی الرکعتین الاولیین الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد
و آل محمد و تقبل شفاعته و ارفع درجته و در حدیث موثق ابی بصیر فی امته را علاوه فرموده هکذا و تقبل شفاعته
فی امته و ارفع درجته ثم قال الحمد لله ثم تحمد الله مرتین او ثلثا بنا بر این دعایکه بعد از شهادتین است که مختص بتشهد اول
چنین خواهد بود و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته و الحمد لله رب العالمین دو مرتبه یا سه مرتبه و اما دعاییکه بعد از
شهادتین مختص بتشهد ثانی است تحیاتست چنانچه در حدیث موثق مذکور است عبارت همین حدیث موثق
که مقتضی اختصاص دعاء و تقبل شفاعته است بتشهد اول و مختص تحیاتست بتشهد ثانی اینست که فرموده اذا
جلست فی الرکعة الثانیة فقل بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول اللهم
صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته ثم تحمد الله مرتین او ثلثا ثم تقوم فاذا جلست فی الرابعة قل بسم الله
و الحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق
بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول التحیات لله و الصلوات الطاهرات
الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب و زکا و طهر و خلص و صفی
فلله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی
الساعة اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث
من فی القبور و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین
اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و علی آل محمد و سلم علی محمد و علی آل محمد و ترحم علی محمد و علی آل محمد
کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و اغفر
لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم اللهم صل علی
محمد و آل محمد و امنن علی بالجنة و عافنی من النار اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر للمؤمنین و المؤمنات و لمن
دخل بیتی مؤمنا و لا تزد الظالمین الا تبارا ثم قل السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی

انبیاء

انبیاء الله و رسله السلام علی جبرئیل و میکائیل و الملائکة المقربین السلام علی محمد بن عبد الله خاتم النبیین لا نبی بعده
و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم تسلم و اما مستحب قولیکه بعد از شهادتین است و مشترک ما بین
هر دو تشهد است پس از احادیث شریفه معلوم شد و ان ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد
انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول میباشد که در هر دو تشهد ذکر فرموده اند بعد از شهادتین و قبل از صلوات
مخفی نماند که شهادتین در این حدیث الی نعم الرسول مکرر بین کوشده یکبار قبل از تحیات و مرتبه ثانیه بعد از ان
و مرحوم شیخ مفید و ابی الصلاح و سلار بن عبد العزیز و ابن ادریس شهادتین را قبل از تحیات اسقاط نموده و ابتدا
بتحیات نموده اند و اکتفا بذکر شهادتین بعد از تحیات فرموده اند لکن مرحوم شیخ صدوق و شیخ طوسی و محقق
و علامه مثل حدیث شهادتین را قبل از تحیات و بعد از تحیات ذکر فرموده اند لکن مرحوم شیخ صدوق و شیخ طوسی
و محقق و علامه مثل حدیث شهادتین را قبل از تحیات هم هر دو خوبست لکن رعایت ظاهر نص اولیست مخفی
در این مقام اینست که ترجمه این تشهد که در این حدیث شریف مذکور است بیان شود پس میگوئیم که مناسب اینست
که باء در بسم الله بمعنی مصاحبت بوده باشد و باء در بالله بمعنی استعانت بوده باشد پس معنی چنین میشود که
ابتدا میکنم بمصاحبت اسم خداوند عالم عز شانه و قائم بر ثنا مختص ذات متعال الجناب احدیت است و بهترین
اسماء و اعظم و اشرف اسماء از برای خداوند عالم است شهادت میدهم براینکه مستحق عبادت نیست
مگر ذات مقدس بی مانند عز شانه که جامع جمیع محاسن و کمالات است و حال آنکه یکتا است تنها و بعدی
اصلا در این نیست و شریکی در جهة ذات و صفات بجهة او ممکن نبود و شهادت میدهم براینکه جناب سرور
انبیاء محمد مصطفی بنده و فرستاده اوست فرستاده است او را بسوی کافه ناس از برای اینکه بشارت
دهد مطیعان از ثواب و بترساند عاصیان را از عقاب فرستاده است او را پیش روی قیامت یعنی
شریعت مطهره آنجناب متصل است بقیامت و این معنی کنایه است باینکه ایشان خاتم الانبیاء میباشند که
بعد از ایشان پیغمبری نخواهد بود و شهادت میدهم براینکه این خالق من خوب پروردگاریست و جناب محمد مصطفی
خوب پیغمبریست خداوندا رحمت واقر خود را شامل حال آن سرور و آل اطهار ایشان کن و شفاعت ایشان را در حق
ما ها قبول فرما و درجات ایشان را رفیع و عالی گردان بعد از ان دو مرتبه یا سه مرتبه میگوئی الحمد لله رب
العالمین یعنی کل ثنا مختص ذات کبریائیست که جامع جمیع محاسن کمالاتست این ترجمه کلماتیست که در تشهد
اول ذکر فرموده اند و اول تشهد ثانی الی قوله و التحیات چونکه همان بود که در تشهد اول ذکر شده
بنا بر این حاجت بترجمه دیگر نیست پس شروع میکنیم بترجمه باقی التحیات لله این چند نحو ممکن است که تفسیر کرده شود
اول تفسیریستکه در حدیث معتبر وارد شده حاصلش اینست که سلطنت و پادشاهی و عظمت مختص ذات

احدیت است دوم تحیت بمعنی ما یحیی به حاصلش اینست هر چیزیکه متعارف شده بان تعظیم کرده میشود
یعنی مقام ثنا و تعظیم ذکر نمایند مختص ذات احدیت است یعنی سزاوار اینست که نسبت بخلاق عالم جل
شانه و عظم نوالهٔ غیر بسیم مثل دوم است لکن از جانب خداوند عالم نسبت بمخلوقین یعنی تحیت و ثنائیکه مطلوب است
تحیتی است از جانب خداوند عالم به بنده که اس سعادات و رأس تمامه کرامات است لکن نظر باین معنی مناسب
اینست که لام بمعنی من بوده باشد مؤید این معنی الفاظی است که بعد مذکور است یعنی و الصلوات الطاهرات نظر
باینکه دو رنیست که مراد این بوده باشد رحمتهای کامله و افره طیب و طاهر کلا مخصوص خداوند عالم است که از جانب
ان جهان افزون افاضه میشود بعباد خلوصیت قرین یعنی صلوات را حمل کرده اند بر صلوات خمس یومیه و طیبات
حمل کرده اند بر سایر اعمال حسنه حاصل معنی بنا بر این اینست که طاعات و تذلل و عبادت مختص ذات احدیت است
و دور نیست که مراد از زاکیات رحمتهائیست که بتدریج تزاید میشود بنا بر آنکه زکی از نمو بوده باشد یعنی رحمتهائی
که انا فانا در نمو و تزاید است چنین چیزی از جانب خداوند عالم است و لیس و ممکن است که مراد بغادیات
رحمتهائی بوده باشد که نازل میشود در غدو یعنی از صبح تا زوال و مراد از رایحات رحمتهائیست که افاضه میشود در رواح
یعنی از زوال تا غروب و مراد از سابغات رحمتهای کامله است و ممکن است که مراد از ناعمات نعمتهای متجدده
تازه بوده باشد در ترجمه اقتصار میکنیم تا اینجا بدانکه شیخ الطائفه در کتاب مصباح تشهد در رکعت ثانیه را
چنین ذکر فرموده بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته و تشهد در رکعة
رابعه را چنین ذکر فرموده بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الرائحات الغادیات الناعمات لله ما طاب و طهر
و زکی و خلص و ما خبث فلغیر الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها
و ان الله یبعث من فی القبور و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان ما علی الرسول الا
البلاغ المبین اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کافضل ما
صلیت و بارکت و رحمت و ترحمت و تحننت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی جمیع انبیاء الله و ملائکته و رسله السلام علی الائمة الهادین المهدیین
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم یسلم مخفی نماند ذکر کردن دعای و تقبل شفاعته را در تشهد اول و عدم ذکر

ان

ان در تشهد ثانی مظهر اختصاص توظیف است در اول و عدم ثبوت ان در ثانی و این ظاهر میشود از اکثر
اصحاب قال الفاضل ابن البراج فی المهذب بعد الامر بالجلوس للتشهد ما هذا لفظه و یجعل نظره الی حجره و یتشهد
و یقول بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع
درجته ثم یسلم ان کانت الصلوة ثنائیة و ان کانت ثلاثیة او رباعیة ثم یسلم و ینهض بغیر تکبیر بل یقول بحول الله و قوته
اقوم و اقعد الی ان قال فاذا صلی ذلک جلس للتشهد الاخیر و قال بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها
لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره
علی الدین کله و لو کره المشرکون التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الرائحات
الناعمات الغادیات المبارکات لله ما طاب و طهر و زکی و خلص و نمی و ما خبث فلغیر الله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة
الی ان قال السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و ذکر و تقبل شفاعته فی الاول دون الثانی مع
ذکر کثیر مما فی الاول فی الثانی دلیل علی اعتقاد عدم ثبوته منه و قال فی البیان یستحب فی التشهد الاول
بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول اللهم
صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته الحمد لله مثنی و ثلث و فی التشهد الثانی
الی نعم الرسول التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات
الناعمات لله ما طاب و زکی و طهر و ما خلص و صفی فلله ثم یکرر التشهد الی الساعة و اشهد ان الساعة
آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد و آل محمد و فی الرسالة النفلیة لبعض الافاضل
من جبل عامل و یستحب التورک الی ان یقول قبل بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله و بعد عبده
و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و بعد
الصلوة علی النبی و آله و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته ثم یقول الحمد لله رب العالمین مرة و الحمد
ثلثا و یقول فی التشهد الاخیر اذا بلغ و ان محمدا نعم الرسول التحیات لله و الصلوات الطاهرات الطیبات
الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب و زکی و طهر و خلص و صفی فلله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة
و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد و آل محمد الی آخر ما ذکره

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas
jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

بملاحظه اینکه عبارات توقیفی است پس حکم بتوظیف دعا و ذکر و اذن محتاج بمقتضی است مقتضی دعاء مذکور مختص بتشهد
اول است یعنی در تشهد ثانی مقتضی ظاهر نیست و عدم ظهور کفایت میکند در عدم امکان حکم بتوظیف ملخص مطلب
در این مقام اینست که از اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار و از کلمات علماء اخیار زیاده بر
چیزیکه تران بان اعتماد نمود در حکم بتوظیف دعاء مذکور در تشهد ثانی بلی کلام مرحوم شیخ در نهایه ظاهر است
در این باب که چنین فرموده یستحب ان یقول الانسان فی التشهد الاول بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها
لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی
الساعة اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته وان قال هذا فی التشهد الثانی
وجمیع الصلوات لم یکن به باس و غیر از این یستحب ان یقول فی التشهد الاخیر بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها
لله الی اخر ما ذکره لکن باینکلام باین تعبیر اعتماد نتوان نمود در حکم بتوظیف خصوصا در مقابل حدیث مذکور پس اسلم
اجتناب از انست در تشهد ثانی مخفی نیست که کلام من حیث التوظیف است بنا بر این اتیان باین قصد بلکه
بقصد دعا مطلق تشکیک نیست لکن بنا بر این حال تشهد و غیره مساوی خواهد بود در این باب مقام ثانی
در مستحب فعلی در این مقام است بدانکه انچه مذکور شد از اول مبحث تا اینجا همه در واجبات قولیه تشهد و مستحبات
قولیه بود کلام در این مقام در واجب فعلی و مستحبات فعلیه است پس میگوئیم اما واجب فعلی پس جلوس است
بمقدار تشهد واجب بدانکه اقسام جلوس متعارف در مباحث سجود بتفصیل بیان شد ظاهر اینست که تشکیکی نبوده
باشد در حصول امتثال در شش قسم از اقسام جلوس اول جلوس بر ورک ایسر بنحویکه در سابق بیان شد باین
کیفیت که قدمین را در جانب یمین قرار دهد و پشت قدم چپ را بزمین بگذارد و پشت قدم راست را بر بطن
قدم چپ بگذارد دوم جلوس است بر ورک ایمن بعکس این یعنی قدم را در جانب چپ قرار دهد و پشت قدم
راست را بر زمین بگذارد و پشت قدم چپ را بر بطن قدم راست بگذارد سیم انست که پشت هر دو قدم را بر زمین
بگذارد و فصلی مابین قدمین قرار دهد و نشیمن را بر زمین بگذارد در مابین دو قدم چهارم مثل سیم است لکن
فصلی مابین دو قدم قرار ندهد مثل قسم سیم بلکه نشیمن را قرار دهد بر پاشنه پا پنجم انست که پشت پای چپ را بر زمین
بگذارد و پشت پای راست را بر بطن پای چپ و نشیمن را بر پاشنه پا قرار دهد ششم عکس این حالت است پس پشت
پای راست را بر زمین میگذارد و پشت پای چپ را بر بطن پای راست میگذارد و نشیمن را بر پاشنه پا میگذارد
ظاهر اینست که حصول امتثال در هر یک از اقسام سته مذکوره که مذکور شده با محل تشکیک نبوده باشد بلکه دور نیست
که قسم هفتم از اقسام جلوس نیز چنین بوده باشد و آن اینست که نشیمن و بطن قدمین را بر زمین بگذارد و دو ساق و
دو ران را از زمین بلند نماید ظاهر اینست هر گاه تشهد در هر یک از اقسام جلوس مذکوره اتیان نماید امتثال حاصل

شود

شود اگر چه قسم اول افضل اقسام است لکن در حق رجال چنانچه قسم افضل اقسام است در حق نساء فلا میگوییم
هست در جلوس اقعا نیست و این نوعی که از اخبار وارده در این مقام ظاهر میشود اینست که اصابع قدمین
بر زمین بگذارد و پاشنه پاها را از زمین بلند نماید یعنی دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر پاشنه پاها بگذارد
و این محل خلاف است ظاهر از مرحوم صدوق در فقیه و مرحوم شیخ در نهایه عدم جواز است و اکثر قائل شده اند
بجواز لکن با کراهت و قائلین بکراهت متفرق بدو فرقه شده اند فرقه حکم فرموده اند بکراهت مغلظه یعنی کراهت
شدیده و جماعتی حکم کرده اند بمطلق کراهت حکم بحرمت اگر چه مشکل است لکن احتیاط شدید در اجتناب است
و اما استحباب فعلی پس اول انها انست که اختیار نماید در حال تشهد قسم اول از جلوس را که تعبیر از ان بجلوس
بعنوان تورک مینمایند مذکور شد این در حق رجالست نه در حق نسوان دوم وضع یدین است بر ران ها در
حال تشهد باین نحو که دست راست را بر ران راست بگذارد قریب بر زانو و دست چپ را بر ران چپ بگذارد
هم چنین در حالتیکه مضموم الاصابع بوده باشد یعنی انگشتان دو دست را باهم بچسباند حتی دو انگشت ابهام را
بچسباند بانگشتی که در جنب او است سیم انست نظر را در حال تشهد بدامن خود اندازد مثل کسیکه اظهار رعایت
حیا مینماید در حضور مولی در حال تکلم با مولی خود **هشتم از افعال واجبه نماز تسلیم است** تحقیق حال در بیان
مرام در این مقام محتاج است بایراد کلام در چند مبحث **مبحث اول** در بیان اختلاف فقها است در اینجا
بدانکه بدانکه فقها اختلاف کرده اند در این مسئله لکن قول بوجوب تسلیم مختار محققین از فقها است مثل سید
جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ طوسی در اقتصاد و ابن حمزه در وسیله و ابی الصلاح در
کافی و سلار بن عبد العزیز در مراسم و سید بن زهره در غنیه و یحیی بن سعید در جامع و مرحوم محقق در
شرایع و نافع و معتبر و مرحوم علامه در منتهی و تبصره و فخر المحققین در ایضاح و مرحوم شیخ شهید در ذکری و بیان
و دروس و لمعه و الفیه و شیخ ابی العباس احمد بن فهد در مهذب و موجز و محرر و شیخ مفلح در کشف الالتباس
و شیخ بهائی در حبل المتین و اثنا عشریه و اینقول مختار جمعی از مشایخ عظام است قدس الله ارواحهم که
بشرافت سعادت خلوت ایشان مشرف شده ایم قول ثانی استحباب تسلیم است و اینقول مختار ابن براج
است در شرح جمل و مهذب لکن بعوض کلام ایشان در شرح جمل و مرحوم علامه است در تذکره و نهایة
الاحکام و تحریر و تلخیص و مختلف و قواعد و ارشاد و محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی
در شرح ارشاد و شرح لمعه و محقق اردبیلی است در مجمع الفائده و صاحب ذخیره و صاحب بحار است در ذخیره
و کفایه و بحار قول ثالث در مسئله قول بوجوب صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین است و استحباب
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و اینقول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و ابن ادریس در سرائر

مبحث دوم در بیان صیغه تسلیم است بدانکه صیغه سلام دو است یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
و دیگری السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ~~و اینقول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و ابن ادریس~~
و اما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگر چه جماعتی قائل بوجوب شده اند مثل صاحب فاخر چنانچه
شهید در کتاب بیان حکایه فرموده و صاحب کنز العرفان بعد از انکه قول بوجوب را حکایه نموده از بعض مشایخ
معاصرین خود لکن شبهه در ضعف اینقول نیست مثل قول دیگر که قائل شده باینکه هر گاه کسی بگوید السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله در اینصورت این تسلیم با انکه مستحب است قائم مقام السلام علیکم و رحمة الله و برکاته میشود در اینکه
مخرج از صلوة میشود بجهة اینکه هر دو قول ضعیف است پس مسلم اینکه مخرج از نماز هست یکی از دو صیغه مذکوره است بلکه
اجماع فقها منعقد است بر اینکه هر دو موظف در خروج از نماز نیستند و این معنی که واجب بوده باشد بر مکلف که اتیان بهر دو صیغه
نموده باشد چنین نیست بلکه بیکی از این دو صیغه میتوان نمود لکن خلاف در اینست که السلام علیکم متعین است در این باب
پس ترک ان و اختیار السلام علینا جایز نیست یا السلام علینا متعین است پس عدول از این جایز نیست اول ظاهر میشود
از مرحوم سید مرتضی در ناصریات و ابی الصلاح در کافی قال فی موضع من الکافی عند ذکر التشهد و التسلیم ما هذا
لفظه السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علی محمد و آل المصطفین
ثم قال التسلیم الواجب و قال فیما قبل فی مقام بیان الامور الواجبة فی الصلوة و الفرض الحادی عشر السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته و اینقول ظاهر میشود از ابن زهره در غنیه دوم ظاهر میشود از یحیی بن سعید در جامع و همچنین
کلام شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و کلام ~~...~~ در غنیه ابن ادریس در سرائر ظاهر اینست که هیچیک از قولین
صحیح نبوده باشد بلکه مکلف مخیر است در اختیار هر یک از دو صیغه که بوده باشد پس هر گاه اختیار نمود صیغه السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین را باین اتیان کرده خواهد بود بتسلیمیکه معتبر است در خروج از نماز چنانچه هر گاه
اختیار نماید صیغه السلام علیکم را چنین خواهد بود و اینقول ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه و صاحب
مراسم و محقق و غیرهم لکن در صورت اختیار السلام علینا خروج از نماز محقق میشود و اشکال در صیغه السلام
علیکم بعد از ان مستحب است و اما هر گاه اختیار نماید السلام علیکم را در حکم باستحباب اتیان بصیغه السلام علینا
بعد از ان اشکال است نظر بعدم معلومیت مستند لکن نظر بصدور فتوی بان از اعیان اصحاب حکم باستحباب
دور نیست **مبحث سیم** در بیان کیفیت هر یک از دو صیغه تسلیم مذکوره است پس میگوئیم اما صیغه اولی ظاهر
اینست که واجب بوده باشد اتیان بمجموع السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس هر گاه اخلال کند ببعضی از کلمات
بلکه ببعضی حروف ان منافی با حصول امتثال است و هم چنین است حال هر گاه تبدیل نماید بعضی از کلمات ان را
اگر چه بلفظی بوده باشد که مفید معنی مبدل منه بوده باشد مثل اینکه تبدیل لفظ جلاله نماید بضمیر راجع بان مثل اینکه

تبدیل

تبدیل نماید صالحین را بمتقین یعنی بگوید السلام علینا و علی عباد الله المتقین و هم چنین است هر گاه تبدیل نماید متکلم مع
الغیر را بمتکلم وحده مثل اینکه بگوید السلام علی و علی عباد الله الصالحین اگر چه مصلی منفرد بوده باشد بجهة معتبر بودن
این صیغه خصوص الفاظ مذکوره بجهت مذکوره میباشد و اما صیغه السلام علیکم پس مستفاد از کلام
فقها انست که اختلاف کرده اند در ان پس قول اول جواز اجتزاء است بلفظ السلام علیکم و اینقول مختار معتبر
و منتهی و ذکری و محرر است و شیخ شهید در کتاب بیان این قول را نسبت باکثر فقها داده قول ثانی انست که
لازم است السلام علیکم و رحمة الله اینقول را جماعتی از فقها نسبت داده اند بابی الصلاح لکن کلام او
در کتاب کافی در نسخه که نزد حقیر هست مطابق با این نیست بلکه مطابق با ثالث است سیم بانضمام و برکاته است
پس واجب السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است اینقول ظاهر میشود از مرحوم محقق در شرایع و نافع و مرحوم شیخ
شهید در کتاب بیان اینرا اختیار نموده مختار قول اول است لکن احتیاط و رعایت ثالث است بجهة ظاهر اینست
که اکتفا بصیغه السلام علیکم قرائت نمود و انضمام و رحمة الله و برکاته اولی و احوط است لکن لازم نیست اما رعایت
هیئت مذکوره ظاهر اینست که لازم بوده باشد پس هر گاه علیکم را مقدم دارد یا اسقاط الف و لام نماید و بگوید
سلام علیکم صحیح نخواهد بود و خلافی در این ظاهر نیست مگر در صورت اسقاط الف و لام که مرحوم محقق
علامه قائل بجواز ان شده اند **مبحث چهارم** در بیان اینکه ایا بر مکلف لازم است قبل از شروع بصیغه سلام
نیت ان نماید بعد از ان شروع بان نماید یا لازم نیست میگوئیم این مسئله مبتنی بر اینست که ایا صیغه تسلیم جزء
نماز است یا خارج از ان اگر اول است حاجت بنیت جدید نیست چه نیت نماز در اول متعلق بجمیع اجزاء نماز
هست پس محتاج بنیت جدید علیحده نخواهد بود در مقام تسلیم مثل سایر اجزاء نماز و اگر جزء نماز نبوده باشد باید
اول نیت ان نماید بعد از ان شروع بان نماید لکن مختار اینست که تسلیم جزء اخر نماز است پس حاجت بنیت جدید
ندارد بلکه ممکن است قائل شویم بعدم افتقار بنیت مطلقا اگر چه قائل باشیم بعدم جزئیت نظر باینکه در حین اخذ
بنماز تسلیم در اخر صلوة منوی مکلف هست اگر چه فرض کنیم جزء صلوة نبوده باشد مگر در صورتیکه فرض شود که جاهل
بوده باشد بوجوب تسلیم و ان از محل کلام خارج است بعلاوه انکه ممکن است که گفته شود صدور فعل از فاعل بلا
نیت ممکن نیست مگر در صورتیکه فرض شود که غافل بالمره بوده باشد در اینصورت بنا بر جزئیت همان نیت اول کفایت
میکند در حکم بصحت نظر باینکه معتبر در صحت صلوة همانا استدامه حکمیه است و غفلت بالمره در بعض اجزاء صلوة
منافی با حقیقت ان نیست و اما بنا بر خروج تسلیم پس در اکتفا بنیت الحال محل اشکال است چنانچه وجه ان بتامل
ظاهر میشود و لکن چون احتمال الخروج بسیار ضعیف است پس اعتنائی بان نیست بلی تکلم بان بنا بر قول باستحباب
تسلیم مناسب اینست بلی نظر باینکه بنا بر قول باستحباب تسلیم اعراض از ان و اخلال بان جایز است پس در حین

jabir.abbas@yahoo.com
Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نیت ممکن است منوی مکلف نماز ب بوده باشد با مختص بصلوات پس در اینصورت در حین شروع بنماز تسلیم منوی مکلف نبود
بعد از اتیان بصلوات اگر خواهد اتیان بتسلیم نماید میباید تقریر مسئله باین نحو شود بنابر قول باستحباب تسلیم اگر
منوی مکلف حین الاخذ بصلوة صلوة با تسلیم بوده باشد پس در حین تسلیم حاجت بنیت دیگر نخواهد بود و اگر
با علم تسلیم بوده بعد از فراغ از صلوات رای او متوجه شد و خواهد اتیان بتسلیم نماید میباید نیت تسلیم نموده اتیان
بتسلیم نماید لکن چون قول باستحباب تسلیم ضعیف است پس محتاج باین نیستیم بلی بنابر مختار نظر باین کلام جاری
در تسلیم ثانی نظر باینکه یکی از دو صیغه واجبست و دیگری مستحب خواهد بود پس هرگاه مقصود مکلف این بود که
اقتصار بتسلیم واجب نموده باشد بعد از اتیان بان رای او قرار گرفت که اتیان بتسلیم مستحب نیز نموده باشد در اینصورت
محتاج است که اول نیت آن نماید بعد از آن اتیان بان نماید اما ممکن است که گفته شود اگر چه از چنین است که ملتزم شد
لکن تعلق اراده در اتیان مستحب در اینصورت عین نیت است پس انفکاک این فرض از نیت نیست تا کسی محتاج
باشد باینکه در اینصورت نیت باید بکند یا نه **بحث پنجم** در بیان اینست که در مقام خروج از نماز آیا تعیین مخرج
ضرور هست یا نه توضیح مرام مقتضی اینست که گفته شود بنابر مختار که قول بوجوب تسلیم و دخول آن در نماز بوده باشد
خروج از نماز متحقق نمیشود مگر باتیان بتسلیم و شکی در این نیست الا اینکه در این مقام هست اینست که تحقق
خروج از نماز بصیغه تسلیم موقوف بر اینست که مکلف تعیین نماید که باین صیغه خارج از نماز خواهد شد خواه
در صیغه السلام علینا این قصد را نماید یا در صیغه السلام علیکم خواه این قصد را اما چه اول اتیان بان نموده
نماید یا در ثانی پس در صورتیکه اتیان بالسلام علینا و السلام علیکم هر دو نمود بلی ترتیب که اول اتیان بالسلام
علینا نمود و ثانی بالسلام علیکم خروج از نماز بالسلام علینا در صورتی متحقق میشود که قصد خروج بان نماید پس
در همین صورت هرگاه قصد خروج بالسلام علیکم نمود خروج بالسلام علینا متحقق نمیشود بلکه بالسلام علیکم
متحقق میشود و هم چنین است حال در صورت عکس یعنی اول اتیان بالسلام علیکم نماید بعد از آن بالسلام علینا
بجهة آنکه بنابر فرض مذکور تحقق خروج از نماز موقوفست بقصد خروج و تعیین مخرج یا خیر چنین نیست بلکه مخرج
از نماز آنست که شرع ناطق باینست که این مخرج است محتاج بتعیین از مکلف نیست مختار در نظر قاصر ثانی است
پس در صورت اقتصار بهر یک از دو صیغه که بوده باشد همان مخرج است خواه تعیین نماید یا نه و اما در صورت
اتیان بهر دو صیغه و تقدیم السلام علینا و تاخیر السلام علیکم همان صیغه اولی مخرج است اگر چه تعیین ننماید که
آن مخرج باشد و هم چنین صورت عکس پس مخرج از نماز هر یک از دو صیغه مذکوره است که اول اتیان بان
نموده اگر چه قصد ننماید که آن مخرج است بجهة تعیین نمودن اینکه این صیغه مخرج است لازم نیست و این مسئله
ما بین فقها است بلکه قائل بلزوم آن ظاهر نیست بلی عبارت مرحوم صاحب جامع در باب آن اگر چه موهم لزوم آن

هست

هست لکن بعد از ملاحظه سابق آن ظاهر میشود که مقصود آن مرحوم استحباب است نه وجوب و چونکه عبارت آن مرحوم
بنحویکه مرحوم شهید در ذکری ذکر فرموده موهم لزوم است مناسب اینست که تنبیه شود بر حقیقت حال در اینمطلب
پس میگوئیم قال فی الجامع باب کیفیة الصلوة الصلوة تحتوی علی الفعل و الترک و الکیفیة و لکل منهما
ضربان واجب و ندب الی ان قال و الکیفیة الواجبة ان ینوی فیکبر الی قوله و الکیفیات المندوبة رفع الیدین
الی شحمة اذنیه مع کل تکبیرة الی ان قال و الایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد و الی الیمین
للماموم و الی الیسار ان کان علی یساره احد او حائط و ینوی به الخروج من الصلوة انتهی کلامه رفع مقامه اینکلام صریح است
در اینکه مراد آن مرحوم اینست که نیت خروج در تسلیم از جمله امور مستحبه است نه واجبه و اینکلام نظیر کلام مرحوم ابن حمزه است
در وسیله حیث قال فی مقام تعداد الامور المستحبة و الایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد و نیة
به الخروج من الصلوة و هم چنین نظیر کلام مرحوم شیخ است در مبسوط که فرموده است و من قال من اصحابنا ان فرض
فبتسلیمة واحدة یخرج من الصلوة و ینبغی ان ینوی بها ذلک مجملا قول بوجوب تعیین مخرج ظاهر نیست لکن
استحباب آن را مضایقه نداریم و آنچه مذکور شد در تعیین مخرج بود و اما لزوم نیت خروج مطلق باین معنی که قصد نماید
نماید که من از نماز خارج میشوم قطع نظر از خصوص مخرج نموده پس لزوم آن ثابت نیست مثل اینکه حاج بحلق
یا بتقصیر قصد تحلیل اشیاء محرمه در حال احرام مینماید تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود نظر باینکه امور
چند است که بمحض دخول در نماز حرام میشود بر مکلف ارتکاب این امور مثل اکل و شرب و تکلم و استدبار و نحو
آنها مقصود در این مقام اینست که لازم نیست بر مکلف که در حین تسلیم نیت این نماید که اشیاء محرمه بر من حلال میشود
بسبب تسلیم چنانچه نسبت بحاج این مطلب مسلم است و هم چنین ظاهر اینست که لازم نیست که در حال تسلیم
نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم اگر چه علم باینکه تسلیم آخر نماز است مستلزم این مطلب هست لکن کلام
در ثبوت تکلیف است در آن وقت که لازم بوده باشد که نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم فرقست ما بین
اینکه چیزی لازم فعل بوده باشد یا مقصود و منفی ثانی است **بحث ششم** در بیان اینکه در مقام تسلیم اتیان بیکی از چند طریق
میتوان نمود که بهر یک از آنها امتثال حاصل است اول آنست که جمع نماید ما بین هر دو صیغه لکن با تقدیم السلام
علینا بر السلام علیکم دوم عکس اینست یعنی السلام علیکم را مقدم میدارد بر السلام علینا ظاهر اینست که هر دو قسم جایز
بوده باشد و امتثال بهر دو صیغه اولی حاصل میشود و اتیان بصیغه دیگر مستحب خواهد بود لکن تقدیم السلام علینا
و تاخیر السلام علیکم اولی از عکس است چنانچه بیانش خواهیم کرد سیم آنست که اقتصار نماید بصیغه السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین چهارم آنست که اقتصار نماید بصیغه السلام علیکم و رحمة الله و برکاته هر یک از دو صورت اخیره
که بوده باشد جایز و بیعیب است لکن کلام در اولویت احدهما است بر دیگری و حکم در این خالی از اشکال نیست نظر بعبارت

مقتضی احتیاط در این مقام توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود اگر چه مقتضای کلام سید مرتضی در ناصریات
و کلام ابی الصلاح در کافی و کلام ابن زهره در غنیه حکم بوجوب عینی بودن السلام علیکم است بنابر این احتیاط مقتضی
رعایت این صیغه است لکن مقتضای کلام شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و یحیی بن سعید
در جامع عکس اینست یعنی صیغه السلام علینا واجب عینی بوده باشد پس مقتضای اینقول اینست که اخلال بالسلام
علینا جایز نبوده باشد پس چنین نیست که در اختیار احتیاط در خروج از خلاف متحقق شود و در دیگری چنین نبوده
باشد بلکه احتیاط هر یک که بوده باشد چنانچه مطابق با فرموده جماعت از اعاظم اصحاب هست مخالف با فرموده جماعت دیگر است
لکن دور نیست که حکم شود باولویت اقتصار بالسلام علیکم از اقتصار بصیغه دیگر نظر باینکه کلام سید مرتضی رضی الله عنه
و دو شریک آن مرحوم در حکم بوجوب صیغه السلام علیکم و ندب صیغه دیگر بعنوان اطلاق اظهر است از حکم بوجوب
السلام علینا و استحباب السلام علیکم که مدلول علیه کلام مرحوم شیخ مفید و غیره هست توضیح مرام مقتضی اینست
که گفته شود دور نیست مراد جماعت از اعاظم مذکوره که فرموده اند انصراف از نماز بصیغه السلام علینا متحقق میشود
و صیغه السلام علیکم مستحب است در صورت اتیان بصیغه السلام علینا بوده باشد مقدم بر السلام علیکم بنابر این
هرگاه اقتصار بالسلام علیکم نماید خروج از نماز بان خواهد شد و آن واجب خواهد بود پس اخلال بواجب ننموده
خواهد بود بخلاف کلام سید مرتضی و غیره که کلام ایشان در تعیین صیغه السلام علیکم و عدم جواز عدول
از آن اگر چه در صورت اتیان بصیغه السلام علینا بوده باشد اظهر است لکن انصاف اینست این مطلب بالاضافه
بکلام مقنعه و مبسوط و خلاف خوبست اما نسبت بکلام جامع چنین نیست و عبارة آن مرحوم در این مقام اینست
و التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چه دلالت اینکلام
بر حصر واجب و مخرج در این صیغه محل تامل نیست مگر اینکه گفته شود این مطلب در عبارت جامع اگر چه مسلم است
لکن در عبارت مقنعه و مبسوط و خلاف مسلم نیست بخلاف کلام ناصریات و کافی و غنیه بجهة آنکه کلام این اعاظم
مذکوره کالصریح است در اینکه مخرج از نماز و واجب منحصر است در صیغه السلام علیکم خواه در صورت
انضمام بالسلام علینا بوده باشد یا صورت انفکاک از آن و اما کلام مقنعه و مبسوط و خلاف در حکم
باستحباب السلام علیکم ممکن است که گفته شود مراد صورت انضمام بالسلام علینا است نه مطلقا پس در صورت
اقتصار بالسلام علینا مخالفت نسبت بهمه عبارات ظاهر است بخلاف صورت اقتصار بالسلام علیکم
که مخالفت در اینصورت بخصوص کلام جامع ظاهر است نه غیره پس اقتصار بالسلام علیکم از جهة اولویت از
اقتصار بالسلام علینا بجهة آنکه تاملی در جواز اقتصار بهر یک از دو صیغه که بوده باشد نیست کلامی که هست در رجحان
و مرجوحیت است و آنچه مذکور شد **بحث هفتم** در بیان رجحان رعایت بعض احوالست در حق مصلی در

حالت

حالت تسلیم پس میگوئیم مصلی یا منفرد است یا امام است یا ماموم لهذا در اینجا سه مقام است مقام اول در وظیفه
منفرد است در حال تسلیم این محل خلافست ما بین فقها بچهار قول اول آنست که منفرد اتیان بصیغه سلام
مینماید در حالت استقبال قبله با ایماء بطرف بجانب یمین خود اینقول شیخ صدوق است در فقیه دوم مثل
اول است لکن با انحراف قلیل او بجانب یمین اینقول سید مرتضی است در جمل و انتصار و ابن ادریس است
در سرایر بلکه مرحوم سید در کتاب انتصار بر این دعوی اجماع نموده مخفی نماند که ممکن است ارجاع قول اول
بثانی نظر باینکه میل جزئی بجانب راست ممکن نیست مگر بحرکت وجه بجانب راست عبارت شیخ صدوق
در این باب اینست و ان صلیت وحدک قلت السلام علیکم مرة واحدة و انت مستقبل القبلة و تمیل بانفک
الی یمینک قول سیم آنست که سلام منفرد بجانب قبله است چنانچه مذکور شد لکن بگوشه چشم راست اشاره میکند
بجانب راست خود رابع اقوال التفات بایماء است مطلقا بلکه مطلوب رعایت استقبالست و این قول ظاهر میشود از مرحوم
شیخ در مبسوط و جمل مختار ما بین اقوال مذکوره ثالث اقوالست پس مستحب در حق منفرد اینست که در حال
تسلیم بگوشه چشم راست اشاره نماید بجانب راست مقام دوم در وظیفه امام است در حالت تسلیم و این نیز
محل خلافست بچند قول اول قول شیخ صدوق است که فرموده است وظیفه امام آنست که در حال تسلیم اشاره
بچشم مینماید بجانب راست خود دوم آنست که ایماء در حق امام مطلوب نیست مطلقا بلکه مطلوب اتیان تسلیم
باو علیت استقبال تفرقه ما بین منفرد و امام در این باب نیست و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ در جمل
و مبسوط ثالث اقوال آنست که امام بصفحه وجه خود اشاره مینماید بجانب یمین خود و این قول سید مرتضی
در جمل العلم و انتصار و قول ابن ادریس است در سرایر چنانچه در حق منفرد چنین قائل شده اند و اینقول
مختار محقق و علامه و غیر ایشانست رابع اقوال آنست که امام و منفرد اشاره مینمایند بطرف
انف بجانب یمین و این مختار شیخ طوسی است در اقتصاد و ارجاع اینقول بقول ثالث ممکن است چنانچه در مقام
اول مذکور شد قول خامس در این مقام آنست که امام مثل منفرد بگوشه چشم راست اشاره مینماید بجانب یمین
و اینقول شیخ طوسی است در مصباح و ابن براج است در مهذب و این مطلب اگر چه در حق منفرد مسلم است
لکن در حق امام مسلم نیست بلکه مستحب در حق امام قول ثالث است یعنی سنت در حق امام آنست که
بصفحه روی راست اشاره نماید بجانب یمین خود و دور نیست حکمت در این این بوده باشد که چونکه قصد امام در السلام
علیکم تعلق میگیرد بماومین و این سلام بر ایشانست چنانچه مستفاد از بعض نصوص معتبره است پس
مناسب اینست سلام نوعی بوده باشد که مشخص باومین شود که امام قصد ایشان بوده است این مناسب اینست که اشاره بصفحه
رو نماید و ترجیح یمین بجهة اشرفیت خواهد بود و اما منفرد پس نظر باینکه منوی او ملک است چنانچه بیانش خواهد

jabir.abbas@yahoo.com
Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

باید این حاجت باید اما در حین نیت همان اندیشه چنین کفایت میکند در اینجا مقام مقام بسیار دقیق و ظریف است
در صفات تسلیم باید دانست که در صورتیکه جانب یسار او کسی بود شبانه فقط اکتفا نماید
بتسلیم واحده در حالت توجه بقبله و در صورتیکه خود اشاره مینماید بجانب یمین و اما هرگاه در جانب یسار
او کسی بود شبانه البته بصورت اثنین تسلیم ثانی اشاره مینماید در سلام ثانی بجانب
یسار نیز و ظیفه مامور اثنین بتسلیم واحده است در صورتیکه در جانب یسار او کسی نبود شبانه البته
چنانکه مذکور شد و صورتیکه در جانب یسار او کسی بود شبانه خلاف است در اینمقام مرجح صدوق است زیرا که
یکی از کرام ثقات اند صریح سلام در حق مامور بکی بجهة و سلام امام و ثانی بجهة جانب یمین و ثالث
بجانب یسار ثانی اگرچه حکم مزبور مأمور مانند بثبوت تسلیم بجانب یسار اگرچه جاهل بنبوت شبانه لکن بشرط وجود او
در جانب یسار نیز بوده باشد و این کفایت میکند در حکم بشریت تسلیم بجانب یسار فقهای اعلام رضوان
و حایط در این جانب موافقت ندارند بلکه در طلب ثانی صاحب جامع و مستند در سلام او
اگرچه روایت مزبوره ضعیف است بر عمل اکثر مستند کفایت حایط در جانب یسار در حکم بشریت تسلیم اخیر
معلوم نیست پس حکم بشریت این مشکلات بسیار از اکثر میتواند مقصود در جانب یسار نیز صرف متوقف
اینجا شد تنقیح مقام متعلق است بایراد چند طلب اول آنست کرایا میل در جانب یمین در صورتیست که
در جانب یمین کسی نبود شبانه یا مطلقا ثابت میکنیم اگرچه بعض از احاد مشکوک بوده و سلم علی من بیمینک
و ثالث مرجح اقتضاست لکن ظاهر ملحق است نظرا بالاکثر در جاهل از نصوص مجرد و تسبیح در رکعات
جاهل از جانب یسار بجانب یمین ثابت اگرچه مسلم در جانب یمین احاد نبود شبانه یا مطلقا طلب دوم آنست که ایا
در حکم بشریت تسلیم ثانیه بجانب یسار کفایت میکند وجود انسان اگرچه جاهل مأمورین نبود شبانه یا مختص
است کذا شخص از جاهل مأمورین نبود شبانه یا نظر بمقتضای مرجح میکنیم اگرچه مقتضای مرجح فان لم یکن علی الاقل
احد مسلم واحده او لست لکن ظاهر است کم مختص باسم نبود شبانه یا نظر بمقتضای تعلیل و مرجح تسبیح
کمزوده لان عن یسار نت من مسلم علیک نظرا بانکه تسلیم بجانب یسار معلل است بصدور سلام
از کسی که در جانب یسار بود شبانه و معلوم است کرایا مختص باسم است لکن اشکال کمتر در اعتبار مستولی کرد
کرایت میکنیم بنابر اکثر مذکور شد و حق اینست که مذکور شد و حکم بشریت عبارت سلام بجانب یسار
بالاعلت شریعت مصدود و سلام است از انکه مکلف بنابر این هرگاه مرخص شود در جانب یسار این شخص یا مأمور
باشد لکن سلام از او بجانب یمین صادر نشود بلکه حکم بشریت سلام بجانب یسار در حین صورت ممکن
نخواهد بود علی ایحال این میتواند گفت که وجوب یکنفر از مأمورین در جانب یسار که سلام نماید بجانب یمین

فوق کفایت میکند و حکم بشریت سلام بجانب یسار اگرچه شخص تصور این شخص ترا سلام بجانب یمین نماید بلی
اشکال متوجهات در صورتیکه مرخص شود موجود در جانب یسار یکنفر یا شبانه یا زان ترا سلام نماید باز فرض
شود که شخص باشد که اصلا از اشخاص موجوده در جانب یسار سلام بجانب یمین نماید پس باید حکم بشریت
سلام بجانب یسار در چنین صورت نتوان نمود لکن در جواب از این اشکال البته گفت که ایراد در صورتی متوجه
است که حمل شود کلام معصوم علیه السلام بر آن صورت نادر که از اصحاب ما کسی بر آن ایراد نموده و این صحیح نیست نظر بلزوم کذب
بعلاوه لازم می آید که حکم بشریت سلام بجانب یسار توقف داشته باشد بعلم بصدور سلام از یکنفر
در جانب یسار بدرجه یقین در صورتیکه علم علی الاطلاق حکم بشریت ان نتوانند نمود اگرچه علم بعدم نبود
باشد پس شریعت سلام بجانب یسار مخصوص خواهد بود در صورتیکه علم بصدور سلام از یکنفر در جانب یسار یا
بود شبانه الحالات منصوص وارده در مسئله ظاهر و کلمات اصحاب بلکه اجماعات منقوله در مسئله ایراد انیف
غیر حدیث محمول بر اینست که بنابر این معنی حدیث چنین خواهد بود که تولیا بالیتان تسلیم بجانب
یسار نظر باینکه در جانب یسار بنابر این مطلوبیت سلام است از یکنفر در جانب یسار بود شبانه یا خواه اثنان
بسلام نماید باید بنابر این حکم اشکال وارد نیست و اگر این جواب مدفوع میشود اشکال دیگر تقریر
اشکال اینست هرگاه سلام بر جانب یسار بدرجه تواتر سلام کسی بود شبانه که در جانب یسار میباشد گاه ز
و اینکه آن شخص که در جانب یمین هست اثنان تسلیم بر جانب یسار نتواند نمود مکرر بعد از تسلیم بر سلام
از یکنیکه در جانب یسار هست پس لازم خواهد بود که آن شخص تامل نماید تا سلام از هر کس که در جانب یسار
صادر شود بعد از آن اثنان تسلیم بجانب یسار نماید بنابر این هرگاه زمان شروع در اتمام نماز بسیار طول بکشد
بنحوی که شخص در اثنای نماز بیاد نیاورد که سلام بجانب یسار نداده و هم چنین است شخص ثانی باید تامل نماید تا سلام از دو نفر
صادر شود و این وقت کثیر و هکذا تا آخر و این مقتضای اطلاقات و هم چنین هرگاه در مرخص جانب یسار دو مأمور
مسبوق بود شبانه امام که فارغ شد از نماز و این شخص مسبوق سر گرفت دیگر از نماز او باقی باشد پس باید
بگوئیم آن شخص که در جانب یمین این دو مأمور مسبوق هست در این وقت که از نماز فارغ شد اثنان تسلیم بجانب
یسار در حق او مشروع خواهد بود و معلوم است که این شخص مأمور است لکن اشکال کمتر در اعتبار مستولی کرد
کرایت میکنیم بنابر اکثر مذکور شد و حق اینست که مذکور شد و حکم بشریت عبارت سلام بجانب یسار
بالاعلت شریعت مصدود و سلام است از انکه مکلف بنابر این هرگاه مرخص شود در جانب یسار این شخص یا مأمور
باشد لکن سلام از او بجانب یمین صادر نشود بلکه حکم بشریت سلام بجانب یسار در حین صورت ممکن
نخواهد بود علی ایحال این میتوان گفت که وجوب یکنفر از مأمورین در جانب یسار که سلام نماید بجانب یمین

و اما نیت **مطلب سیم** در بیان اینست که این ایاء مذکور خواه مرخص امام بود شبانه یا مأموم یا منفرد در کدام ایک از
صیغ سلام است بدانکه کلمات فقها در این باب مختلف است مستند از کلام صاحب جامع اینست که این
ایاء در صیغ السلام علینا است نظرا بانکه این مرجح در سر موضع از کتاب مذکور کلامی ذکر فرموده اند
جمع مابین کلمات ازهر در سر موضع اینست که مذکور شد مناسب اینست کلام ازهر در موضع مذکوره
ذکر شود تا حقیقت حال ظاهر شود و کلام جماعتی از صنایع از ضعیف و سالم است پس میگوئیم قال فی موضع من الجامع الصغیر
یجزی علی الفعل والترک والکیفیت والحال منها ضربان واجب فی الصلوة والفعل الواجب ضربان رکن وغیر رکن
الی انه قال وغیر الرکن قراءة الحمد وسورة معها فی الفرض المخیر المختار وتسبیح الرکوع والسجود ورفع
الرأس منهما وقراءة الحمد او التسبیح فی الثالث والرابع وجلسة الفصل والجلوس والتشهد
والصلوة علی النبی والصلوة علی آل النبی والتسلیم وبه یحلل منها انتهی وقال بنیامین بعد ذلک
فی بیان الکیفیات المندوبة ورفع الیدین الی المنکبین او نحوهما مع کل تکبیرة الی آخر قال ولا یاء بالتسلیم فی
الفعلة الاولی الجانب الایمن للامام والمنفرد والی الیمین للماموم والی الیسار ان کان علی یساره احد والا فلا
ویتوجه بالخروج من الصلوة وفیما بعد ذلک التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین والمستفاد من الکلام الاول ان التسلیم الاول فعلان الواجبة الغیر الرکنیة
للصلوة وانه بما یتحقق به الخروج من الصلوة ومن الکلام الثانی ان التسلیم الذی وقع به فی الفعلة
الاولی الجانب الایمن للامام والمنفرد هو الذی یتوقف به الخروج من الصلوة ومن الکلام الثالث
ان التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة هو السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فالظاهر
من الجمیع ان السلام الذی یقوله الی الجانب الایمن هو السلام علینا لا غیر وهذا هو الظاهر من موضع
من المغنی والمراسم قال فی المغنی فی بیان التسلیم فی صلوة الظهر والعصر والمغرب والعشاء و
صلوة المعذاة السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته ویومی بوجهه الی الملک ویقول السلام علی
الائمة الراشدین السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ویختم بعد ذلک بمثله ناویا فعل ذلک فقد فرغ من صلوته
وخرج منها بهذا التسلیم وبالجملة المراسم قال فی تمام بیان التسلیم فی الصلوة المذکورة السلام
علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته ویومی بوجهه الی الملک السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
الصالحین ویختم بعد الی یمینه وقد فرغ من صلوته وهذا الکلام من شیخنا المفید وتلمیذه السعید یدل علی ان
الایاء المذکور فی التسلیم علینا لا یخرج به الماموم ذکر آن فی مقام بیان التسلیم الاول ما هو صریح فی
انه فی السلام علیک قال فی المغنی وتسلیم فعلة الفعلة الثانیة واحدة یقول السلام علیکم ورحمة الله ویمیل

مع التسلیم بعینه الی یمینه فارغا مسلما فقد فرغ من الرکعتین وحل الکلام وفی المراسم یسلم تمام الفعلة تسلیمة
واحدة یقول السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ویجزئ بوجهه بینما ویتم ثمان رکعات کل رکعتین بتسلیمة علی کیفیة
مارسم والجمع بین کلامیهما بعد امکان ما ذکره المفید اختصاص احدی الصیغتین کالتاخیر والاخیر بالمرخص
یستدعی ان یقال ان مراد الایاء المذکور فیما هو فی التسلیم الخارج من الصلوة فان جعلنا السلام علینا
فهو ظاهر وان جعلنا السلام علیکم فهو ظاهر ایضا فان الایاء المذکور فی کلامه یرد و قول فی مسئلة الاولی الایاء فی صیغة
السلام علینا لست نظرا بانکه تسلیم واجب خارج از نماز و مفصل است و ان قول صاحب جامع لست مدعم
انست که خارج از نماز مردد است مابین دو صیغة مذکورة هر یک را اختیار نماید هان خارج خواهد بود
چنانچه هرگاه السلام علیکم را اختیار نموده هان خارج خواهد بود هر یک را اگر اختیار نموده ایاء بجانب یمین
در این صورت بعد از نماز خواهد بود و این مستفاد نمیشود از کلام شیخ مفید و تلمیذ سعید از جهت چنانچه اشاره بان شد
بلکه از ملاحظه کلام مابین قولین انست که ایاء بجانب یمین مثلا در نماز خارج از نماز است و بعد از امتیاز بینهما انست
که خارج نماز بقول صاحب جامع السلام علینا است و بنا بر قول شیخ مفید و غیره خارج مردد مابین دو
دو صیغ است هر یک را اگر اختیار نموده ایاء در آن ثابت است ثالث اقوال اینست که این ایاء مصلیست
که در السلام علیکم بوده شبانه خواه مسبوق بوده باشد بصیغة السلام علینا باغیر فرق از این جهة مصلی
مابین فقهاست قال فی المنتهی بعد ان ورد الشهد الاول علی السلام علینا فخرج ما اعتاد لفظ فان کانت ایاما
فسلم واحدة قال السلام علیکم مرة واحدة وانت مستقبل القبلة وتمیل بعینک الی یمینک وان لم تکن اماما فقل
السلام علیکم وتمیل بانفتک الی یمینک وبتلاوردوه فی الغیر وهو الظاهر منه فیما ذکره فی الزاد الی آخر
جملة الامور المذکورة انتهی ثابتة وفی دین الامامیه وقال شیخ الطایفة فی المصباح ثم یسلم تجاه القبلة یزجی
بوجهه الی یمینه فیقول السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وقال فی النهایة عند ذکر التشهد الاخیر فی صلوة
الفریضة السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علی جمیع انبیاء الله وملئکته ورسله السلام علی الائمة
الهادین المهدیین السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ثم یسلم حسب ما تقدم بیانه واشاره زیرا که
ایست فاذا فرغت من صلوتک سلمت فان کنت وحدک سلمت مرة واحدة تجاه القبلة واشرت بوجهک
الی یمینک وان کنت اماما فعلت ایضا مثل ذلک الا انک توجه الی یاء بوجهک الی یمینک وان کنت
مأموما سلمت عن یمینک مرة وعن یسارک اخری یرجع مابین دو کلام ازهر در این کتاب متعین این
کرا شاره بکوشه چشم در حق مرخص و بصیغه چهره در حق امام و السلام علیکم است و السلام علینا و علی
چنانچه تصریح بان فرموده اند در مصباح جمال ظاهر از یکدیگر فقها انست که این ایاء خواه بکوشه چشم بوده باشد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یا بصیغه وجمع مر السلام علیکم است زیرا که سلام علیناو این مستفاد است از بعض نصوص معتبره وارده در مستحبات وآداب
و این مقام اینقدر است مستدان در مطالع الانوار و مذکور است بنابراین که هست این وظیفه مستحبات و کما هست
مستحبات در واجب و کما هست مستحبات در سنت بیان این اجمال اینست هرگاه مصلی اقتصار نمود
بالسلام علینا و اتیان بالسلام علیکم نمود مطلقا در این صورت ایمان فوات واهد بود و هرگاه اقتصار بالسلام
علیکم نمود یا جمع مابین و در صیغه نمود با تقدیم السلام علینا در اینصورت ایماء مستحب بر ستحب خواهد بود
و در بیان اینکه مصلی اراده مینماید از صیغه السلام علیکم یکی از شخص است که این لفظ شامل جمیع خطابات شود محتاج
بتعیین مخاطب و اراده است کلمات فقها در بیان این مطلب مختلف است مرحوم شیخ در مبسوط فرموده و من قال انه
فرض فبتسلیمة واحدة یخرج و ینبغی ان ینوی بها ذلک و الثانیة ینوی بالسلام علی الملک الذی
من یساره مرجع ضمیر فی قوله انه تسلیم است ظاهر اینست که مراد از این تسلیم السلام علیکم بوده ثابت بها مراد
از این کلام اینست که یکی از حکم که مرحوم السلام علیکم بالنیة السلام علیکم که نیت از نماز بیرون میرود و در مرتبه ثانیه قصد
مینماید بان سلام بر ملک که در یسار او قصد میکند بان سلام بر کسانی که در جانب یسار او هستند و مقتضای این کلام اینست
که اتیان بالسلام علیکم دو مرتبه نماید بدو فعل و از نماز خارج میشود و در مرتبه ثانیه قصد ملک میکند یا قصد نماید
کسانیکه در جانب یسار او هستند و مقتضای این کلام اینست این قصد در سلام اول نیست بلکه در سلام ثانیه
و این شخص در سلام ثانی مخیر است مابین اینکه قصد ملائکه نماید یا قصد کسانی که در جانب یسار او
هستند مخفی نماند که این مطلب از چند دین وجه محل تامل است اول آنست که مقتضای این کلام اینست که این قصد
در السلام علیکم که در مرتبه اول میکرد نیت ظاهر اینست که چنین نبوده بوده باشد چنانچه مقتضای کلام از مرحوم مصباح و
نهایه است و قویتر آنست که مقتضای کلام مذکور است که مطلوب در حق هر کس آنست که در مرتبه اتیان نماید بالسلام
علیکم یکمرتبه بوده اتیان واجب است استحبابی و این مطلب کر هم مسلم است در حق مامور لکن در حق
امام و منفرد مسلم نیست چنانچه کلام از مرحوم در حال رکوب خود صریح است در این باب کلام از مرحوم در بسوط بعینه
این بر خلاف است بلکه در کتاب خلاف بر خلاف آن دعوی اجماع نموده که مطلوب در حق امام و منفرد تعدد
تسلیم نیست سیم آنست که کلام مسطور مقتضی اینست که این شخص مخیر است در اینکه قصد نماید ملک را یا کسانیرا
که در جانب یسار او هستند و این تخییر تخصیص هیچیک صحیح نیست و اگر کلام حمل شود در حق خصوص مامور
که در جانب یسار او کسی نیست اشکال اول و ثالث برطرف است و اگر کلام حمل شود یعنی زیاده مطالبه تخصیص
بیسار باقی است بحال عبارت قدکرره محل مناقشه است اگرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام و در این تعبیر
موافقت با ایشان نموده قال و ینبغی ان ینوی بها الخروج من الصلوة و بالتاسیة السلام علی الملک او علی

من قال یساره مخیر کلام در اینمقام اینست که کلمات فقها در بیان این مطلب مختلف است و حاصل اختلاف
راجع بچهار قولست اول قولیست که ظاهر میشود از مرحوم شیخ در صبوط و علامه در نهایة الاحکام حاصل این اینست
که در تسلیمه ثانیه قصد مینماید ملک را یکسان را که در جانب یسار او هستند قول ثانی ظاهری شود از کلام
مرحوم ابی الصلاح در کافی مزبوره است و الفرض الحاق عشر السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یعنی
تحلل او الی الحفظة ان کان منفردا بالصلوة فتسلیمه واحدة تجاه القبلة و یشیر بها ذات الیمین و ان کان
اماما او احدة تجاه القبلة و الثانیة ذات الیمین و ان کان مامورا فواحدة ذات الیمین و احری ذات الشمال و مقتضا
این کلام اینست که منوی و ملحوظ از ضمیر مخاطب جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و الا اظهار است و در حفظ از
ملکات و ایما قصد مینماید در همان تسلیم واجب و ظاهر کلام اینست فرقی در این باب مابین منفرد و امام
و مامور نیست یعنی مرحوم حالت مختصرات مدار الرسم مذکور شرعه صناعة از اصل مطلب ندارم چنانچه در ان
اشاره خواهد شد لکن تشکیک مدار الصناعه مقصوده در حق امام و مامور است و در الرسم مذکور شرعا چنانچه در بیان
خواهد شد هم مقصود بودن حفظه در این مقام ظاهر است نظر باینکه چنین صیغه السلام علیکم قرائن بیان
و مامور بعلاوه ملکین قصد مینماید ملکین را امام بعلاوه ملکین قصد مینماید ما مومین را
و مامور بعلاوه ملکین قصد مینماید هر کس را که با او هست اینست کلام از مرحوم در کتاب مذکور و در نهایت کرار
از هر کس را که با مامور هست امام و کلا مامورین بوده باشد خواه بالفعل و در یک صف بوده باشد یا غیر قول اجماع
قویست که ظاهر میشود از مرحوم علامه در قواعد حاصل این بعبارت غض عین از مسامحه که در این شرعه اینست
که امام و منفرد قصد میکند هامرین از ملک و مسلمین از انس و جن را و هم چنین است مامور لکن در یکی از
دو صیغه اتیان مینماید و در صیغه دیگر قصد مینماید امام را چونکه مقتضای وجوده ایشان است هرگاه
مامور در جانب یسار او کسی نیست اکتفا بیک سلام و هرگاه در جانب یسار او کسی هست اتیان
مینماید بصیغه سلام ثانیا عبارت از مرحوم اینست فی المنزح الی الجانب الایمن و الشمال مرة و الثانیة مرة و یقصد
الامام بصفحة وجهه و کذا المامور و الجاعل علی یساره و یرید بصفحة وجهه عن یساره و یرید بالملک
علی من علی ذلک الجانب من الملک و مسلمی الانس و الجن و الحاصل ینوی باحدهما الامام مقتضای الاولی
باحتمال الامام ثبوت تخییر است مابین کسانیکه در یمار او هستند قصد امام نماید این حالی از تشکیک نیست نظر
باحتمال غیریت و ردد و چونکه تعدد صیغه در حق مامور در صورتیست که در جانب یسار او کسی باشد پس در صورتیکه

در جانب یسار او کسی نبوده باکتفا بیک سلام نماید در اینصورت باید در امام مرحم این باشد که رضا بکلام قصد
امام و غیر امام خواهد نمود چه اگر قصد مخصوص امام بوده باشد بالمره قصد ابکر ان منتفی است و اگر قصد
امام مرحم است کما مر اتیان بیک سلام مینماید با اشاره بصفحه وجه بجانب بین در صورتیکه در جانب یسار کسی
نبوده باشد بسلام اول مقصود کسانی است که در جانب بین بوده باشد و بسلام ثانی کسانیست که در جانب یسار بوده باشد
و امام و مامور پس حضرات در اینکه در سلام اول قصد نمایند او را پس مقصود در اینصورت در سلام اول امام
و حضار در جانب بین خواهند بود و باید سلام ثانی پس قصد در سلام اول مختص در غیر امام خواهد بود و حمل
عبارت بر این معنی اولی است و جه اولویت ظاهری شود بعد از تامل حاسر اقوال ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید
در دروس حاصل این اینست که مصلی خواه امام بوده باشد یا مامور قصد میکند بانبیا و ملک و حفظه و امرا الحاء
علیهم السلام را و مامور قصد میکند در سلام اول در جانب امام را و در سلام ثانی قصد میکند مامورین را و مقتضا
این کلام اینست که مامور مقصود امام نبوده باشد بنابر این پس قصد در نماز مامورین در سلام اول بجا خواهد بود و اینها
منوی و امام قصد انبیا و ملک و حفظ و امرا علیهم السلام میکنند و مامور این قصد را منوی نبوده بلکه قصد او در
امامات در اول و خصوص مامور نیست پس کلام از مرحوم معلوم نیست پس کلام از مرحوم در بیان اولی الذی ذکره شهید
قال فی البیان ثم الامام یقصد بالسلام علی الانبیاء و الائمة و الحفظة و المامومین و کذا المنفرد الا فی قصد الامام و
الحفظة یقصد بالاول علی الامام و بالاخری قصد الامام و جه اولویت بنا بر آنچه ذکر شد ظاهر میشود و سابر
اقوال ظاهر میشود از کلام از مرحوم و راجع حاصل آن اینست مصلی خواه امام بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیا و ملک
و امرا و هم چنین مسلمین از انس و جن را و هم چنین است مامور بعلاوه قصد امام هم میکند مقتضای این
کلام اینست منفرد قصد میکند الامر اگر مذکر شد خواه کسی را قبل از او قارئ صبح خطاب بحاج موجود
نباشد یا نباشد و هم چنین است حکم مامور پس مناسب است کان شخص خواه باشد حضور او قبل از او ثابت
قال فی الذکری یسلم بان یقصد الامام التسلیم علی الانبیاء و الائمة و الحفظة و المامومین الذکور او اناثا و حضور
هؤلاء و الصیغة صیغة خطاب و المامور یقصد بالاولی التسلیم الاول علی الامام الی ان قال و یقصد المامور
بالثانیة الانبیاء و الائمة و الحفظة و المامومین و اما المنفرد فیقصد بتسلیمه ذلک و لو اضاف الجمیع
الی ذلک قصد الملک الجالس من مسلمی الجن و الانس کان حسنا انتهی الامر و ما در این کلام از مرحوم
الذکر اولا ثانیا و حضور هؤلاء اشاره بر ضعیف مطالبی است که مذکور شد توضیح مرام مقتضی اینست که گفته شود چونکه
فرموده شد مستحب در حق امام اینست که قصد نماید بانبیا و ائمه الی آخره مقصود از این کلام تنبیه بر جزئیات قصد است بعض
الفاظ صیغه خطاب بلفظ السلام علیکم که هست اینست که انبیا و ائمه ذکر شده است در تشهد نظر باینکه تشهد

jabir.abbas@yahoo.com

طریکه مرحوم شیخ بیان میکند مشتمل است بر انبیا و ائمه پس این قدر کفایت میکند در حکم بصحت القاء مرحوم
صیغه خطاب اینجا و بسیار اینجا در کلام از مرحوم که مرفوعه هؤلاء حفظه و مامومین است اما حضور
ظاهر است و اما حفظه پس دلیل اینست باینکه علیکم شما حفظه اینکه کراما کاتبین بعلمون ما تفعلون لکن
اشکال در اینست این در صورتیست که مرحوم شهید شد هر کاه اتیان شود بتشهد یکه مشتمل بر انبیا و ائمه علیهم السلام
و اما هر کاه اتیان شود بتسلیم که مرحوم شهید قصد نموده از نوع کلام مرحوم شهید ثانی در این باب از این جهت اوجب
بلد است که فرموده بعد از یکه اظهار نموده است در قلب خود و ارتقت القاء صیغه خطاب بجناب ایشان نمیاید کلام
از مرحوم چنین بود هر کاه مستفاد شد در این صورت یعنی دلیلی بود بر آنکه مکلف در این حالی که مشغول بصلوة قصد نماید
انبیا و ائمه و ملک و مسلمین از انس و جن را بجز در صورتیکه ان مستفاد بود از دلیل حال مکلف در اینجا
اینست که بگوئیم امام السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چنین قصد نماید از عباد الله الصالحین خاصه
انبیا و ائمه ظاهر نبود و ملک و قاصد صلحا از انس و جن را خواه مصلی منفرد باشد یا امام باشد یا مامور و اما اراده
از صیغه متکلم مع الغیر در علینا پس مناسب اینست که امام اراده نماید خود و مامورین را و اما هر یک از مامورین
پس مناسب اینست که اراده نماید خود و امام و سایر مامورین را و اما منفرد پس سزاوار اینست که بگوید موجود باشد در اینجا
کسی شود یا نباشد مناسب اینست که اراده نماید خود و هر کس که در اینمکان بالفعل است و اگر هیچکس در اینمکان
نباشد و میتواند همان قصد خود بانفراده نماید و میتواند هر کس را در خود منوی نموده اراده نماید و اما در صیغه
السلام علیکم پس مناسب اینست که عمل شود در آن بمقتضای حدیثی که مرحوم شیخ صدوق در علل الشرایع
ایراد نموده باحادیث صحیحه که اشاره بآن خواهد شد محصل آن اینست که منفرد در صیغه السلام علیکم قصد
مینماید در ملکی که مستفاد است مراد و امام نیز همین قصد را مینماید بعلاوه اراده مینماید قاطبه مامومین
که با او متکلم باشد و اما مامومین پس هر یک از انها بصیغه مذکوره قصد تسلیم مینماید چنانچه از نیت
قطع بیان امام که قصد در سلام پس نسبت بامام نظر باینکه مذکور شد که امام در صیغه مذکوره نیت سلام
بر حاضرین مینماید پس رد سلام نسبت بامام مطرح است و این مطلب بعلاوه استفاده از حدیث
مذکور استفاده میشود از حدیث صحیح که فرموده ما ذا کنت فی سعة سلم تسلیمة عن یمینک و تسلیمة عن یسارک
لان عن یسارک من یسلم علیک نظر باینکه خصوصیت جانب یسار بودن مسلم و ظیفه و رد سلام
نظر بلکه علت مطلوبیت در صدر و عظم است و این در ما نحن فیه یعنی از امام نسبت بنا حاضرین محقق
پس از هر یک از مامومین مطلوب خواهد بود و هو المطلوب و اما نیت اقتداء و بسلام بالاضافه بالکیف

Presented by: Rana Jabir Abbas

۴۲۵ که مستحفظ هریک از ماموم مینماید است وهم چنین بلا اضافه بدو ملکی که مستحفظ امام است بجهة هریک از مامومین قصد
رد سلام نسبت بامام مینماید چنانچه قصد ابتدای سلام مینماید نسبت بدو ملک که مستحفظ امام است وهم چنین
هر ماموم مگر آنکه در اول صف میباشد نیت ابتداء سلام مینماید نسبت بانکس که در جانب یمین او ایستاده
از مامومین چنانچه مستفاد میشود واین مطلب از تعلیل مذکور در حدیث صحیح وهم چنین قصد سلام مینماید نسبت
بدو ملکی که مستحفظ انکس هست که در جانب یمین او ایستاده چنانچه مستفاد میشود از حدیث علل پس فظهر ماموم
قصد رد سلام است نسبت بامام و قصد افتتاح در سلام است نسبت بدو ملک مستحفظ خود و نسبت بدو ملک
مستحفظ امام این نسبت بماموم است که منفرد ایستاده باشد یا در اول صف ایستاده باشد واما هرگاه در اول صف
نباشد و در این صورت علاوه مینماید قصد ابتدای سلام را نسبت بانکس که در جانب یمین او ایستاده است چنانچه
همین قصد را مینماید نسبت بدو ملک او پس مسلم علیه در حق ماموم رد او و ابتداء غیر از ماموم که منفرد ایستاده یا
یا در اول صف ایستاده باشد پنج خواهد بود اول امام لکن رد او دوم ملکین امام سیم ملکین خود چهارم شخص ماموم
دیگر که در جانب یمین او ایستاده است پنجم دو ملک که مستحفظ من فی الیمین است من فی الیمین اگر یک نفر بوده
باشد قصد سلام مختص باو خواهد بود و دو ملک او و اما هرگاه دو یا سه یا چهار فصاعدا بوده باشند این قصد را
نسبت بهمه مینماید و اما هرگاه ماموم منفردا ایستاده یا در اول صف ایستاده باشد مسلم علیه در این دو صورت
سه خواهد بود یکی رد او و دو وافتتاحا انچه مذکور شد در سلام اول ماموم بود بدانکه آیا هست در حق ماموم
مطلوب بسلام ثانی هم هست واین در صورتیست که در جانب یسار او کسی از مامومین بوده باشد در اینصورت مستحب
اینست که اتیان بسلام ثانی نماید چنانچه در سابق بیان شد مقصود در این مقام اینست که در این سلام ثانی قصد
مینماید ان ماموم را که در جانب یسار است و دو ملک او را خواه متعدد بوده باشد من فی الیسار یا نه اما قصد من فی
الیسار پس مستفاد میشود از حدیث صحیح مذکور چنانچه همین قصد و قصد ملکین او مستفاد میشود از حدیث علل
بدانکه جمیع انچه مذکور شد از قصد منفرد در تسلیم سلام بر ملکین او وهم چنین قصد امام ملکین و مامومین را و قصد
ماموم بتفصیلی که مذکور شد کل اینها محمول بر استحباب است قصد او و بر امام ظاهرا اینست مسئله محل اشکال بلکه محل
خلاف بوده باو قول بوجوب بیکر شهید ثانی قدس سره در شرح ارشاد حکایت نموده ظاهر اینست که ماخذ
کلام مرحوم شیخ شهید قدس الله روحه السعید صریح بوده باشد ظاهرا اینست که ان محمول بر ظاهر خود نباشد چنانچه
در مطالع الانوار مبین شده و ممکن است که ماخذ کلام شهید کلام شیخ صدوق باشد در فقیه نظر باشتمال ان بلفظ امر
زیرا که میفرماید و ان کنت خلف امام تاتم به فسلم تجاه القبلة واحدة ردا علی الامام و فسلم علی یمینک واحدة و علی یسارک واحدة
لکن نسبت وجوب بجهة اشکال باشتمال این الفاظ در کلمات قدماء احتیاط سیما در مثل این مسائل که احدی تصریح بوجوب ننموده

بلی

۴۲۶ بسیار مشکل است و علی ای حال حکم باستحباب در این مقام محل تامل نیست لکن اشکالی که در این مقام هست اینست که حکم
باستحباب انچه مذکور شد بنا بر قول باستحباب تسلیم محل اشکال نیست و اما بنا بر قول بوجوب تسلیم محل مواخذه است
بیان ان اینست که حکم باستحباب قصد مذکور موجب اجتماع ضدین است توضیح مرام مقتضی اینست که اگر گفته شود بنا
بر مختار که وجوب تسلیم بوده باشد تسلیم واجب خواهد بود و بنا بر اینکه میگوئیم مستحب است در حق ماموم در تسلیم او قصد
رد امام نماید پس لازم می اید این صیغه سلام متخصص هم متصف بوصف وجوب بوده باشد و هم متصف بوصف
استحباب از این حیثیت که جزء نماز و مخرج از انست واجب و از این حیثیت که باین قصد رد سلام امام نموده مستحب
وهم چنین است حال در حق امام نظر باینکه نیت سلام بر ماموم باین صیغه مستحب است و حال آنکه اصل التسلیم واجب
بوده از این جهت که توجیه سلام است بر مامومین مستحب مثل ابتداء بسلام در خارج نماز و حال آنکه جزء واجب
نماز است وهم چنین است حال در حق منفرد و غیره نسبت بملکین و اجتماع ضدین محال مستلزم محال محال است
پس باید قصد مذکور بنا بر قول بوجوب تسلیم جایز نباشد چه جای آنکه حکم باستحباب آن شود جواب از این اشکال
بر وجه تسلیم بدو وجه است بنا بر قول بوجوب تسلیم و تعین السلام علیکم و اما بر قول بوجوب تسلیم و ثبوت تخییر
بین صیغه مذکوره و صیغه السلام علینا اشکال وارد نیست در صورت اتیان بالسلام علیکم بعد از اتیان
بالسلام علینا مطلقا زیرا که در اینصورت واجب السلام علینا خواهد بود و السلام علیکم در اینصورت مستحب است
محذوری در اینوقت نیست بلی اشکال در صورت اقتصار بالسلام علیکم است یا در صورت تقدیم آن بر السلام
علینا جواب از اشکال چنین میگوییم صیغه السلام علیکم در شریعت مطهره در مقام تسلیم وارد شده است و ان
مشتمل است بر صیغه خطابیست مشخص است صیغه خطاب محتاج بمخاطب است پس فی الواقع مخاطب باید
معین بوده باشد خواه مصلی عالم بان بوده باشد یا نه و در صورت علم اراده آن نماید حین التلفظ بان یا خیر مشخص است
علم او داده مخاطب موجب این نمیشود که صیغه خطاب از خطاب نمودن خارج شود تا انکه آن صیغه فی الواقع شامل
مخاطب نشود باین معنی که شمول صیغه خطاب موقوف باشد بر اراده کردن قاری آن مخاطب را قطعا چنین
نیست مثل آیات حمد و سوره و سایر اذکار و ادعیه موظفه در نماز هر یک را مدلول معین میباشد دلالت آن
الفاظ بر آن مدلول ثابت است خواه کسی اراده بکند آن مدلول را از آن الفاظ یا نه بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم
شارع السلام علیکم را در آخر نماز قرار فرموده مشخص است منظور نظر شارع چیزی بوده که صیغه خطاب در آن
استعمال شود و واجب همان لفظ است که در آن معنی مستعمل شده است امتثال حاصل میشود بتلاوة کردن
ان لفظ خواه کسی عارف بمدلول آن لفظ باشد یا نه و در صورت معرفت مدلول اراده نماید آن مدلول را یا نه مثل
سایر الفاظ ثابته در نماز پس میگوئیم مخاطب بالسلام علیکم در حق منفرد ملکین اوست و در حق امام ملکین

۴۲۷ مع مامومین وهکذا خواه این شخص عالم باین بوده باشد یا نه بهمان تلاوة لفظ امتثال حاصل میشود لکن مستحب اینست که
این معنی را اراده نماید بجهة آنکه واجب لفظ السلام علیکم است که در معنی مذکور مستعمل شده باشد لکن اراده تعیین
و معرفت ان مستحب است پس نیست در این مقام مگر معرفت معنی واجب و اراده آن از لفظ در این مقام اجتماع
مابین مستحب و واجب نیست اصلا بلکه متعلق استحباب معرفت معنی واجب و اراده آن از لفظ پس محذوری اصلا
و از انچه مذکور شد ظاهر میشود که انچه مذکور در جمله از عبارات است که ماموم قصد رد بر امام مینماید بصیغه اولی
محل مناقشه است بلکه صحیح نیست اگر چه ما هم در سابق بهمین نحو تعبیر نمودیم ظاهر اینست که نه قصد رد صحیح است
و نه قصد ابتدا در سلام بملکین بلکه اراده امام با اراده ملکین مینماید بدانکه نظر با انچه مذکور شد اگر چه اشکال مذکور
وارد نیست لکن حکم باینکه مخاطب بالسلام علیکم در حق منفرد ملکین اوست و در حق امام نیز ملکین اوست با مامومین
یعنی باین نحو شارع قرار داده وهکذا مخاطب در حق مامومین بنحویست که بیان شد مفصلا محتاج است بدلیلی که
اعتماد بان توان نمود فرقست مابین اینمقام و مقام امور مستحبه که مسامحه در ادله آن میتوان نمود این مقام مقام بیان
معنی است که شارع لفظ را تعیین نموده که مکلف استعمال در آن نماید نسبت بمنفرد کذا و نسبت بامام کذا و
نسبت بماموم کذا با اختلاف شدیدی که از فقها در بیان آن معنی چنانچه در سابق ظاهر شد پس مهم در بیان مقام
بیان مستند این مطلب است مستند اقوال مذکوره ظاهر نیست مگر معنی که اختیار شد بنا بر انچه که مذکور شد که
مستند آن حدیثی است مروی در علل مناسب ذکر این حدیث است و نقل کلام در سند آن پس میگوئیم روی
شیخنا الصدوق فقال حدثنا علی بن احمد بن محمد رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الاسدی الکوفی
قال حدثنا محمد بن اسمعیل البرمکی عن علی بن عباس قال حدثنا القسم بن الربیع الصحاف عن محمد بن سنان عن
المفضل بن عمر قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن العلة التی من اجلها وجب التسلیم فی الصلوة قال لانه
تحلیل الصلوة قلت فلای علة تسلم علی الیمین ولا تسلم علی الیسار قال لان الملک الموکل یکتب الحسنات علی الیمین
والذی یکتب السیئات علی الیسار والصلوة حسنات لیس فیها سیئات فلهذا یسلم علی الیمین دون الیسار
قلت فلم لا یقال السلام علیک والملک علی الیمین واحد ولکن یقال السلام علیکم قال لیکون قد سلم علیه و علی
من علی الیسار وفضل صاحب الیمین علیه بالایماء الیه قلت فلم لا یکون الایماء بالتسلیم بالوجه کله ولکن کان بالانف
لمن یصلی وحده وبالعین لمن یصلی بقوم قال لان مقعد الملکین من ابن آدم الشدقین فصاحب الیمین علی الشدق
الایمن ویسلم المصلی علیه لیثبت له صلوته فی صحیفته قلت فلم یسلم المأموم ثلثا قال یکون واحدا ردا علی
الامام ویکون علیه و علی ملکیه ویکون الثانیة علی یمینه والملکین الموکلین به ویکون الثالث علی یساره الا ان
یکون یمینه الی الحایط ویساره الی المصلی معه خلف الامام فیسلم علی یساره قلت فتسلیم الامام علی من یقع

قال

۴۲۸ قال علی ملکیه و علی المامومین یقول لملکیه اکتبا سلامة صلوتی لما یفسدها و یقول لمن خلفه سلمتم وامنتم
من عذاب الله عز وجل قلت فلم صار تحلیل الصلوة التسلیم قال لانه تحیة الملکین وفی اقامة الصلوة بحدودها
ورکوعها وسجودها وتسلیمها سلامة للعبد من النار وفی قبول صلوة العبد فی القیامة قبول سایر اعماله
فاذا سلمت له صلوته سلمت له جمیع اعماله وان لم تسلم صلوته وردت علیه رد ما سواها من الاعمال الصالحة فنقول
اما علی بن احمد بن محمد فالظاهر انه وان کان فی نسخ العلل التی عندی اشتباه والظاهر علی بن احمد بن موسی
کما یظهر من مشیخة الفقیه فی طریقه الی حدیث سلیمان بن داود قال وما کان فیه من حدیث سلیمان بن داود
علیهم فی معنی قول الله عز وجل فطفق مسحا بالسوق والاعناق فقد رویته عن علی بن احمد بن موسی عن محمد بن
عبد الله الکوفی وذکر الفاضل الاسترابادی فی رجاله علی بن احمد بن موسی و یقال الدقاق روی محمد بن علی بن
بابویه عنه عن محمد بن ابی عبد الله وغیره مترضیا وفی نقد الرجال علی بن احمد بن موسی من مشایخ الشیخ محمد بن
علی بن بابویه فاما فی العلل فالظاهر انه تصحیف فالظاهر انه علی بن احمد بن موسی و ذکر شیخنا الصدوق ایاه مترضیا
علیه لا سیما بعد ما عرفت من النقد انه من مشایخه واما محمد بن ابی عبد الله فالظاهر انه محمد بن جعفر بن
محمد بن عون الاسدی ابو الحسین الکوفی ذکر النجاشی انه ساکن الری یقال له محمد بن ابی عبد الله کان ثقة صحیح
الحدیث الا انه روی عن الضعفاء وکان یقول بالجبر والتشبیه وفی رجال الشیخ انه احد الابواب واما محمد
بن اسمعیل البرمکی فقد وثقه النجاشی وقال العلامة بعد ان حکی عن ابن الغضایری تضعیفه قول النجاشی عندی
ارجح واما علی بن عباس فهو مجهول الحال واما القاسم بن الربیع الصحاف فعن ابن الغضایری انه ضعیف
فی حدیثه غال فی مذهبه لا التفات الیه پس حدیث ضعیف است نظر باشتمال سند آن بر جمعی که مذکور
شد بعلاوه اشتمال سند بر محمد بن سنان و مفضل بن عمر لکن امر در این دو نفر سهل است نسبت بان دو نفر
که مذکور شد پس اعتماد باین حدیث که مراد از مخاطب بصیغه خطاب مدلول علیه انست ممکن نیست اما اراده
هر مصلی خواه منفرد بوده باشد یا امام یا ماموم دو ملکی را که مستحفظ اوست پس اشکالی در این نیست نظر
بانکه همین حدیث دال بر این مطلب است و قدر مشترک مابین جمیع اقوال سابقه است پس حدیث نسبت
باین مطلب منجبر بعمل اصحابست لکن منفرد اقتصار مینماید بهمین قدر نظر باینکه در علاوه بر این مستند
ظاهر نیست و اما امام پس بعلاوه ملکین خود قصد مینماید تا مجرد مامومین و القای صیغه خطاب میکند
بایشان مستند این نسبت باراده دو ملک مذکور شد و اما نسبت بمامومین پس خصوص عبرة است
اول حدیث صحیح حاکی نماز فجر کاینات در وقت معراج در اخر این حدیث مذکور است ثم التفت فاذا بصفوف
من الملئکة والمرسلین والنبیین فقیل یا محمد سلم علیهم فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و من ثم وفی

jabir.abbas@yahoo.com
Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یعقوب قال قلت لابی الحسن ع صلیت بقوم صلوة فقعدت للتشهد ثم قمت ونسیت ان اسلم علیهم فقالوا
ما سلمت علینا فقال لا باس علیک ولو نسیت حین قالوا لک ذلک استقبلتهم بوجهک فقلت
السلام علیکم واما ماموم پس صیغه خطاب در سلام اول قصد میکند بعلاوه دو ملک خود امام را هرگاه
در جانب یمین او کسی نبوده باشد و هرگاه در جانب یمین او کسی بوده باشد او را علاوه مینماید در قصد دو ملک
وامام و در سلام ثانی قصد میکند کسی را که در جانب یسار او بوده باشد و هرگاه در جانب یسار او کسی نبوده باشد
اقتصار مینماید بهمان سلام اول مستند این از سابق ظاهر میشود و در سابق بیان شد که شیخ صدوق اکتفا نموده اند
در حکم بشرعیت سلام ثانی در حق ماموم در جانب یسار بوجود دیوار پس در این جانب اگر چه ماموی نبوده باشد اگر موافقت
انمیر کرده فرموده در این مطلب صاحب جامع و شیخ شهید در ذکری و بیان و صاحب موجز و صاحب موجز در سابق اشاره
شد باینکه مطلع بر مستند این مطلب نشده ایم واما انچه در حدیث مفضل بن عمر که ذکر شد مذکور است وان لیست
وان لم یکن علی یساره احد لم یسلم علی یساره الا ان یکون یمینه الی الحایط و یساره الی المصلی معه خلف الامام
فیسلم علی یساره پس مقتضای ان اعتبار حایط است در جانب یمین بعلاوه مخالف با مفروض است نظر باینکه
مفروض در اول و من لم یکن علی یساره احد و مع ذلک بعضا از ان ذکر شده و یساره الی المصلی معه خلف الامام
دا خلیشود مگر اینکه در جانب یسار او کسی بوده باشد پس منافی با مفروض است ولیکن موکد عدم امکان اعتماد باین
حدیث است **منهج دوم** در بیان افعال مستحبه متعلقه بنماز است و این منقسم میشود بر سه قسم مقدم بر نماز
و موخر از ان و در اثنای نماز پس در این مقام سه فصل است **فصل اول** در امور مستحبه که مقدم بر نماز است خواه
قبل از دخول وقت صلوة بوده باشد یا بعد از ان و ان چند چیز است اول مهیا شدن است قبل از دخول وقت نماز
بتحصیل امری که موقوف علیه نماز است بجهة آنکه نماز را در اول وقت ایتان نماید و فی الذکری روی ما وقر
الصلوة من اخر الطهارة لها حتی یدخل وقتها مستفاد از این حدیث است که ایتان بطهارت بجهة صلوة
قبل از دخول وقت راجح است اگر چه مقصود ایتان بصلوة در اول وقت نبوده باشد دوم رفتن پیاده است
بمسجد بجهة ایتان نماز در اینباره از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع مرویست حدیثی که حاصل
مضمونش اینست که هر کس پیاده بمسجد برود نگذارد قدم خود را بر تر و خشکی یعنی بر هیچ چیزی مگر اینکه تسبیح
خداوند عالم جل شانه میکند از جانب او تا هفت طبقه زمین و اداب دخول در مسجد و خروج از ان در محل
خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی سیم اذان و اقامه است و تحقیق امر در هر کدام در ضمن مقدمات نماز بیان شده
چهارم مستحب است در وقتیکه ایستاد بنماز بخواند این دعا را که در حدیث صحیح وارد شده است اللهم انی اقدم
الیک محمدا بین یدی حاجتی واتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها عندک فی الدنیا والاخرة ومن المقربین

واجعل صلوتی به مقبولة وذنبی به مغفورا ودعائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم ظاهر اینست که قبل از شروع
در اذان یا فیمابین اذان و اقامه یا بعد از اقامه هر یک از این سه وقت که بخواند موافق سنت خواهد بود چنانچه
در مبحث قیام اشاره باین مطلب شد پنجم تکبیرات افتتاحیه وادعیه متعلقه بانها است این در مبحث تکبیرة
الاحرام ببسط تمام مذکور شد مخفی نماند که تکبیرات افتتاحیه وادعیه از قسم اول در وقتی خواهد بود که تکبیره سابعه
تکبیرة الاحرام قرار دهد واما هرگاه تکبیره اولی را تکبیرة الاحرام قرار دهد بنابر این تکبیرات غیر از تکبیرة الاحرام
وادعیه معهوده از قبیل قسم ثانی خواهد بود و هرگاه تکبیره وسطی را تکبیرة الاحرام قرار دهد بعضی از قسم
اول خواهد بود و بعضی از قسم ثانی **فصل دوم** در بیان امور مستحبه است که در اثنای نماز میباشد و این بسیار
است اکثر از انها بیان شد در ضمن نیت و قیام و تکبیرة الاحرام و قراءة و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم چنانچه
بعد از ملاحظه مباحث مذکوره مشخص میشود مقصود در این مقام بیان بعضی از این امور است که بیان نشده
پس میگوئیم از جمله انها قنوت است تحقیق حال در بیان این مرام مقتضی ایراد کلام است در چند مبحث **مبحث اول** در بیان
معنی قنوت بدانکه جوهری در صحاح چنین گفته است القنوت الطاعة هذا هو الاصل ومنه قوله تعالی و
القانتین والقانتات ثم سمی القیام فی الصلوة قنوتا مقتضای این کلام اینست که قنوت حقیقه است در طاعت
فقط و صاحب قاموس در تفسیر لفظ قنوت پنج معنی ذکر نموده اول طاعت دوم سکوت سیم دعا چهارم قیام
در صلوة پنجم امساک از کلام و صاحب مغرب اقتصار کرده بر سه معنی از این معانی خمسه که عبارت است از
طاعت و دعا و قیام در صلوة و حکم کرده بر اینکه اشهر این معانی دعا است و صاحب نهایه یعنی ابن اثیر و
صاحب غریبین که احمد بن محمد بن ادیب هروی بوده باشد از جمله معانی قنوت خشوع را ذکر نموده بنابر این
ممکن است حدیث مشهور افضل الصلوة ما طال قنوته حمل شود بیکی از سه معنی اول دعا یعنی بهترین
نمازها نمازی است که طول در دعاء ان بیشتر بوده باشد دوم قیام یعنی بهترین نمازها نمازی است که قیام در ان
بیشتر بوده باشد و زیادتی قیام خواه در ضمن قراءة بوده باشد یا در ضمن دعاء یا در ضمن هر دو سیم خشوع
یعنی بهترین نمازها نمازی است که خشوع در ان بیشتر بوده باشد و معنی ثالث بحسب اعتبار اقوی است
چنانچه اول و ثانی بحسب لفظ اقرب است انچه مذکور شد در معنی لفظ قنوت بود در لغت واما در شرع پس کلام
در تفسیر ان مختلف است صاحب مدارک چنین تفسیر نموده اند که ذکر مخصوص است در موضع معین
از نماز و شیخ بهائی تبدیل فرموده ذکر را بدعا چنین فرموده اند دعائیست در اثنای نماز در محل معین خواه
با رفع یدین بوده باشد یا نه شیخ مقام در اینجا اختیار مقتضی اینست که تنبیه شود بر فرق میان ذکر و دعا تا مشخص
شود تفرقه مابین تفسیرین پس میگوئیم انچه ظاهر میشود از کلمات جماعتی از اعاظم فقها انست که ذکر

کلامیست که دلالت کند بر مدح و ثنای جناب احدیت جل شانه واما دعا پس استعمال میشود در دو معنی اول
خاص است و ان کلامیست که مشتمل باشد بر طلب از ذات حق تعالی مثل قول ربنا اغفر لنا ولاباءنا وامهاتنا
واخواننا واخواتنا واعمامنا واخوالنا و ثانی اعم از اینست از این قبیل است کلام بسیاری از فقها که فرموده اند
مستحب است دعا قبل از ذکر رکوع و سجود اول اشاره است باین اللهم لک رکعت ولک اسلمت وبک
امنت الی اخره دوم اشاره است باین اللهم لک سجدت وبک امنت الی اخره و هم چنین فرموده اند
دعا میخواند در وقت قیام از سجود و این اشاره است باین بحول الله وقوته اقوم واقعد و نحوه بعلاوه انچه گفته
میشود انست که میان دعا و ذکر عموم و خصوص من وجه است افتراق دعا از ذکر در مثل اغفر لنا ولاباءنا
وامهاتنا واهل دیننا جمیعا و افتراق ذکر از دعا در مثل الله اکبر ولا اله الا الله و ماده اجتماع بسیار است مثل
کلمات فرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم الی اخره بعد از انکه این مطلب منقح شد میگوئیم مقتضای
تعریف اول جواز اجتزاء است در قنوت بمثل الله اکبر و دون ثانی مگر اینکه گفته شود مراد از مخصوص غیر اینست
و مقتضای تعریف ثانی جواز اجتزاء است بمثل اغفر لنا ولاباءنا وامهاتنا واهل دیننا منا قشه در هر یک از
تعریفین وارد است مختار بعد از این ظاهر خواهد شد **مبحث دوم** در محل قنوت بدانکه مشهور مابین
فقها انست که محل قنوت در غیر از رکعت ثانیه صلوة جمعه بعد از فراغ از حمد و سوره و قبل از رکوع است خواه
در رکعت اولی بوده باشد مثل صلوة جمعه یا در رکعت ثانیه مثل باقی صلوات و مرحوم محقق در معتبر قایل شده بتخییر
مابین ایتان بقنوت قبل از رکوع و بعد از رکوع با افضلیت تقدیم و شیخ شهید ثانی اختیار این قول نموده
مختار قول اول است پس تاخیر ان از رکوع جایز نیست مگر بصورت قضا چنانچه مفصلا بیان خواهد شد
در رکعت ثانیه نماز جمعه که قنوت در انجا بعد از رفع راس از رکوع است و قنوت وتر بنابر اینکه دعاء بعد از رفع
راس از رکوع در وتر قنوت باشد چنانچه تصریح فرموده باین محقق در معتبر و علامه در تذکره و منتهی و
تحریر و نهایة الاحکام و شهیدین و در دروس و شرح لمعه و محقق اردبیلی نیز در این باب تامل فرموده در
قنوت بودن این دعا ثابت نشده است **مبحث سیم** در حکم قنوت بدانکه اختلاف کرده اند فقها در حکم قنوت در
فرایض یومیه بر سه قول اول قول بوجوب قنوت است خواه در صلوات جهریه بوده باشد یا اخفاتیه این قول شیخ صدوق
است و مرحوم شیخ بهائی این قول را اختیار فرموده است قول ثانی قول باستحباب قنوت است مطلقا و این مشهور
مابین فقها است سیم تفصیل است مابین صلوات جهریه پس قنوت واجب است در ان و صلوات اخفاتیه
پس مستحب است و این قول را نسبت داده اند بابن ابی عقیل مختار استحباب قنوت است در جمیع صلوات مفروضه
بوده باشد یا مندوبه فرایض یومیه بوده باشد یا غیر یومیه پس قنوت در هر نمازها مستحب خواهد بود مگر در صلوة

عیدین که اقوالیست که قنوت در رکعتین از نماز عیدین واجب بوده باشد چنانچه در مبحث صلوة عیدین بیان خواهد شد
انشاء الله تعالی یعنی در صورت وجوب صلوة عیدین واما در صورت عدم وجوب صلوة عیدین متحقق است
انتفای وجوب شرعی نسبت بکل مستلزم انتفای انست نسبت بهر جزئی از اجزای ان بجهة انکه قنوت در جمیع
صلوات مگر عیدین سنت است لکن در فرایض اهتمام در ان بیشتر است و در جهریه بتما صلوة غداة و مغرب
سیما العشر و اهتمام در محافظت ان بیشتر است **مبحث چهارم** در بیان توسعه در امر قنوت بدانکه مستفاد از اخبار
و کلام اخیار انست که هر دعائیکه خواهد میتواند اکتفا نماید فی الصحیح عن اسمعیل بن الفضل قال سالت
ابا عبدالله ع عن القنوت و ما یقال فیه فقال ما قضی الله علی لسانک ولا اعلم فیه شیئا موقتا یعنی سوال
کردم از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از قنوت و انچه گفته میشود در حالت
قنوت حضرت در جواب فرمودند قنوت هر دعائیست که جاری شود بقدرت خداوند عالم بر زبان تو و نمیدانم
دعائی را که در این معین باشد یعنی دعائی در این معین نیست که تجاوز از ان نتوان نمود پس بهر دعائیکه بوده
باشد اکتفا میتوان نمود بجهة حدیث معتبر در قنوت اصل دعا یعنی اعم است هر چه مصداق دعا باشد مخیر
بوده باشد اکتفا بان میتوان نمود تحدیدی در ان علاوه بر انچه مذکور شد نیست و هم چنین تحدیدی در ان
در جانب کثرت نیست بسند صحیح وارد است افضل الصلوة ما طال قنوتها بهترین نمازها نمازیست که
قنوت در ان طویل بوده باشد واما در جانب قلت پس استفاده از اخبار بچند نوع شده اول مدلول علیه بحدیث
صحیح است که فرموده مجزی میکردانند در قنوت اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والاخرة
انک علی کل شیء قدیر دوم مدلول علیه است بحدیث که حاکی فعل هادی طریق هدی جناب حضرت امام
رضا علیه الاف التحیة والثناء است که عادت انحضرت این بوده که قنوت ایشان در جمیع صلوات این بوده است
اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم سیم مدلول علیه بحدیث مروی در کافی و تهذیب است
در متعلم جواب سوال از ادنی قنوت فرموده پنج تسبیح یعنی ادنی قنوت اینست که پنج مرتبه بگوید سبحان الله چهارم
مدلول علیه است بحدیث که مرویست در تهذیب است که فرموده مجزی است در قنوت سه مرتبه تسبیح یعنی سه مرتبه
بگوید سبحان الله و چونکه سه تسبیح اقل اذکار نیست که روایت شده است در این مقام لهذا مرحوم محقق در شرایع
و علامه در تحریر و تذکره حکم فرموده اند که ادنای قنوت سه تسبیح است مستند ان ذکر شد و مرحوم شیخ سعید شهید
در کتاب بیان و دروس و مرحوم شیخ مفلح در کشف الالتباس فرموده اند اقل قنوت سه تسبیح است یا سه بسمله
مستند سه تسبیح معلوم شد اما مستند سه بسمله پس استفاده جواز ان از حدیث که مشتمل بر سه تسبیح است مگر
بجهة نظر باینکه بسم الله الرحمن الرحیم از اعظم اذکار است بعلاوه مرحوم شیخ در زیادات تهذیب روایت فرموده

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

از محمد بن علی بن محبوب عن علی بن محمد بن سلیمان قال کتبت الی الفقیه اسأله عن القنوت فکتب اذا کانت ضرورة
شدیدة فلا ترفع الیدین وقل ثلث مرات بسم الله الرحمن الرحیم میگویم اگرچه مورد حدیث در مقام تقیه است لکن
ظاهر اینست که فرقی مابین حالت تقیه وغیرها در این باب نبوده باشد و لهذا امر بترک رفع یدین فرموده بالمره
بگفتن بسمله سه مرتبه پس مقتضای آنچه مذکور شد اینست که اقل مرتبهٔ که بآن قنوت متحقق میشود قول بسمله است
سه مرتبه یا قول سبحان الله است سه مرتبه قال فی السرائر والذی ینبغی ان یکون فی القنوت علی الجملة حمد الله
والثناء علیه والصلوة علی نبیه وآله علیهم السلام و نیست مراد مرحوم ابن ادریس آنکه بهریک از حمد الله تعالی و صلوات
اکتفا میتوان نمود مگر اینکه مقصود قنوت کامل بوده باشد قال شیخنا الصدوق فی الفقیه ادنی ما یجزی من القنوت
منها ان یقول رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم ومنها ان یقول سبحان من دانت له السموات
والارض بالعبودیة ومنها ان یسبح ثلث تسبیحات مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که اقتصار کردن در تهلیل قنوت
بهریک از ذکر و دعا خوب نیست بلکه میباید جمع نمود مابین هر دو یا بآنکه در قنوت ذکر مخصوص یا دعای مخصوص
در اثنای نماز نظر بعدم صدق دعا بر بسم الله الرحمن الرحیم و سبحان الله بخلاف ذکر و عدم صدق ذکر بر اللهم اغفر لنا
ولآبائنا بخلاف دعا بجهة آنچه مذکور شد تهلیل قنوت بود در جانب قلت و اما در جانب کثرت پس در سابق اشاره
شد که حد ندارد و در کتاب جمال الاسبوع از فخر کائنات صلوات الله وسلامه علیه وآله و ثواب الاعمال ماثور است که فرموده
اطولکم قنوتا فی دار الدنیا اطولکم راحة یوم القیمة قنوتات ماثوره از ائمهٔ طاهرین بسیار است مقام گنجایش همه را
ندارد لکن مصرح بر در کلام شیخ الطائفه در مبسوط و مصباح وجمعی از اعاظم فقها اینست که افضل ادعیه در مقام
قنوت کلمات فرج است و این افضلیت را سید مرتضی وابن ادریس نسبت بروایت داده اند قال السید فی الجمل افضل
ما روی فی القنوت لا اله الا الله الحلیم الکریم الی اخره وفی السرائر وروی ان افضل ذلک کلمات الفرج پس مناسب در این
مقام بیان کلمات فرج و تحقیق حال در آن میکنیم کلمات علما در بیان آن مختلف است قال شیخ الطائفة فی المصباح
افضل ما یقنت به کلمات الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع
ورب الارضین السبع ومافیهن ومابینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین وکلام
آن مرحوم در نهایه در بیان کلمات فرج مثل مصباح است تفاوتی نیست مگر در دو چیز اول بنقصان یعنی در نهایه
لفظ و مافیهن نیست دوم بزیادتی یعنی لفظ هو و هو رب العرش قال شیخنا المفید فی المقنعة فاذا فرغ من قرائة السورة
بعد الحمد رفع یدیه بالتکبیر ثم قلبهما فجعل باطنهما الی السماء وظاهرهما الی الارض وقنت فقال لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع ومافیهن وما
بینهن ورب العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مذکور در مراسم و مهذب و کتاب

مشتبه الحال مثل مقنعه است و تفاوت مابین مقنعه و کتب مذکوره و بین مصباح باز بزیادتی و نقصان است
اما زیادتی پس بجهة آنست که لفظ وسلام علی المرسلین بعد از العظیم در مقنعه مذکور است و در مصباح مذکور نیست
واما نقصان بجهة آنکه وما تحتهن در مقنعه وغیره مذکور نیست و در مصباح مذکور است بجهة آنچه مذکور شد اختلاف کلمات
ظاهر میشود و اختلاف در کلمات فرج از چند راه اول بیان دو کلام شیخ است در دو کتاب مذکور و بیان آن بآنکه
لفظ وما تحتهن در نهایه نیست و در مصباح نیست چنانچه مذکور شد دوم آنست که کلمات فرج مشتمل است بر وسلام
علی المرسلین بعد از ورب العرش العظیم و مشتمل بر وما تحتهن نیست و این مقتضای مقنعه و مراسم و مهذب و غیره
ومقتضای مصباح و نهایه عکس آنست یعنی کلمات فرج مشتمل است بر وما تحتهن و مشتمل بر وسلام علی المرسلین
نیست سیم آنست که کلمات فرج مشتمل بر هر دو لفظ هست بآن نحو لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع ومافیهن ومابینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین واین مقتضای کلام شیخ صدوق است در باب غسل میت از فقیه
ومقتضای کلام سید مرتضی است در جمل و شیخ الطائفه است در جنایز مبسوط و علامه است در نهایة الاحکام
و تذکره و محقق ثانی است در جعفریه و کفعمی است در جنة الواقیه و بلد الامین و شهید ثانی است در شرح لمعه و
شرح ارشاد چهارم مثل سیم است بازیادتی وما فوقهن قبل از وما تحتهن و زیادتی هو قبل از ورب العرش العظیم
این مقتضای کلام ابن زهره است در غنیه قال افضله کلمات الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی
العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع ومافیهن ومابینهن وما فوقهن وهو رب
العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین پنجم مثل سیم است باز لکن بازیادتی صلوات
در آخر و این مقتضای کلام کفعمی است در جنة الواقیه قال مشیرا الی کلمات الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم
لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع ومافیهن ومابینهن
وما تحتهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطیبین بدانکه این اختلافات
که ظاهر شود از کلمات اصحاب در بیان کلمات فرج لکن مختار در این مقام اینست که گفته شود که کلمات فرج قدری است
که مشتمل است بر آن صحیح زراره در باب تلقین المیت از کافی و آن حدیثی است که روایت کرده زراره از حضرت امام
امام محمد باقر که فرموده اذا ادرکت الرجل عند النزع فلقنه کلمات الفرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله
العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع ومافیهن ومابینهن ورب العرش العظیم
والحمد لله رب العالمین این حدیث صحیح دلالت میکند بر آنکه کلمات فرج همین است مفروض اینست که مستحب است
قرائة کلمات فرج در قنوت پس قدر مستحب بمقتضای حدیث صحیح همین است که مذکور شد و مستندی

وما خذی بجهة سایر اختلافات ظاهر نیست لکن قول سیم ظاهر اینست که مستند آن چیزی است که مرحوم صدوق
در باب غسل میت از فقیه روایت فرموده مرسلا قال قال الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه وآله دخل علی رجل
من بنی هاشم وهو فی النزع فقال له قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب
السموات السبع ورب الارضین السبع ومافیهن ومابینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم وسلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین فقالها فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الحمد لله الذی انقذه من النار وهذه الکلمات
هی الکلمات الفرج ومظنون اینست که اعاظم مذکورین در قول سیم ماخوذ از این بوده باشد لکن انصاف اینست که اعتماد
در این مطلب نمیتوان نمود اما اولا پس بجهة آنکه وسلام علی المرسلین اگرچه مذکور است در دعاء مذکور لکن
اینقدر کفایه نمیکند در حکم بآنکه وسلام علی المرسلین جزء کلمات فرج بوده باشد بلکه دلالت در صورتی است
که هذه الکلمات هی کلمات الفرج از کلام معصوم باشد و این مسلم نیست بلکه از کلام مرحوم صدوق است و دلیل بر آن
مطلب آنست که حدیث مذکور بسند صحیح مرویست در کافی و در آن ذیل مذکور نیست و روی فی الباب المذکور
ای فی باب تلقین المیت من الکافی عن الحلبی عن ابی عبد الله ع ان رسول الله صلی الله علیه وآله دخل علی رجل من بنی
هاشم وهو یقضی فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع ومافیهن ومابینهن ورب العرش العظیم والحمد
لله رب العالمین فقالها فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الحمد لله الذی استنقذه من النار انتهی
الحدیث واگر آن ذیل مذکور در فقیه از تتمه حدیث میبود ثقة الاسلام اعراض از آن نمینمود و نقل نیز ذکر میکرد در کافی
دلیل بر آنست که آن کلام معصوم نیست بلکه از کلام صدوق است پس در کلام معصوم اطلاق کلمات فرج نشده است
بر چیزی که مشتمل باشد بر وسلام علی المرسلین تا توانیم حکم نمود بر آنکه وسلام علی المرسلین جزء کلمات فرج میباشد
غایة ما فی الباب آنست که مرحوم صدوق این اطلاق فرموده است و مخفی نیست که این مقدار حجت نیست که توانیم اعتماد بآن نمود
در تعیین مسمی شرعی تا در مقابل حدیث صحیح مذکور یعنی حدیث زراره ممکن است وجه اطلاق آن مرحوم چند چیز بوده
باشد اول مشارکت و مشابهت در اکثر الفاظ با کلمات فرج بآن جهت اطلاق این لفظ را فرموده بر سبیل
دوم اشتباه شده باشد و وجه اشتباه همین است که مذکور شد یعنی چونکه در اکثر امور اشیاء مشارکت داشت
با کلمات فرج اطلاق بر آن فرموده مسامحه واشتباه در امثال این امور بسیار میشود وادعای بر اشتباه ظاهر آنست
چنانچه بعد از تامل در آنچه حدیث صحیح زراره مشتمل بر آنست و تامل در آنچه این حدیث مشتمل بر آنست ظاهر میشود
ثالث آنست چونکه کلمات فرج کلماتیست که تلقین مریض میشود در حال احتضار چنانچه مدلول علیه حدیث زراره
که در اول مذکور شد و این حدیث مشتمل است بر آنکه کلماتیست که نبی علیه السلام در حال احتضار تلقین آن شخص مریض فرمودند

این باعث شده که مرحوم شیخ صدوق اطلاق کلمات فرج بر آن فرموده اند با اشتراک در غالب الفاظ این هم وجهیست که باعث
اشتباه میشود لکن این هم تام نیست چه شود چنانچه بر کلمات فرج مترتب میشود بر اینها نیز مترتب شود بالکه
مغایر بوده باشد با کلمات فرج واما ثانیا پس بجهة آنکه واضح شد که همین واقعه مرویست در کافی بسند صحیح و هیچیک از
لفظین یعنی وما تحتهن وسلام علی المرسلین در آن مذکور نیست و این موجب وهن میشود خصوصا در مقابل حدیث
صحیح واما ثالثا پس بجهة آنکه مرویست در فقیه مرسلا است ومرویست در کافی صحیح با وحدة واقعه و اختلاف محکی پس
اعتماد بما فی الکافی است واحتمال تعدد واقعه بعید است با آنکه هر دو از بنی هاشم و آنکه در حالت احتضار بوده
مخفی نماند اینها بآنچه ذکر شد در حدیث کافی است چونکه مشتمل بر تعلیم وما فیهن نیست ممکن است مستند شیخ مرحوم در نهایه
بوده باشد در اسقاط این لفظ فتامل وسایر اختلافات دیگر وجه آن معلوم نیست مگر بعض نسخ فقیه که مذکور است
در آن نسخه وما فوقهن و هم چنین وما تحتهن بجهة آنکه از جمیع آنچه مذکور شد ظاهر شد آنچه اقرب با شکال العمل آن
نمود که کلمات فرج است همان قدر است که صحیح مذکور زراره مشتمل بر آنست و استظهار میشود از ثقة الاسلام
و محقق در معتبر و علامه در منتهی و شیخ بهائی در مفتاح الفلاح و صاحب ذخیره پس وسلام علی المرسلین خارج
از کلمات فرج است و هم چنین است وما تحتهن وما فوقهن کلام دیگر در این مقام هست اینست که اگر چه الفاظ
مذکوره از اجزای کلمات فرج نباشد آیا حکم میتوان نمود بجواز قرائت آنها در اثنای کلمات فرج در اثنای قنوت
صلوات مفروضه یا نه میگوئیم اما وما تحتهن وکذا وما فوقهن نباید تامل شود در جواز اتیان بآنها در اثنای کلمات
فرج در قنوت نظر بعمومات وارده در مباحث قنوت خصوصا مثل این کلام که دال بر ثنا و عظمت الهی
میباشد پس مندرج خواهد بود تحت حدیث صحیح اثن علی ربک وصل علی نبیک واستغفر لذنبک الوارد فی
مقام الجواب عن القنوت فیه قول معلوم فقال اثن علی ربک الی اخره لکن در صورتیکه مقصود همین بوده
باشد نه جزئیت کلمات فرج واما وسلام علی المرسلین پس حکم این اگرچه احوط از دو لفظ مذکور است لکن باز
نباید تامل در جواز شود نظر بآنکه اینها دعاست بجهة آنکه طلب سلام بر مرسلین یعنی طلب رحمت است از خلاق عالم در حق تمام
مرسلین پس در صورت اتیان بآن قصد نباید تامل شود در جواز بلی منعی از گفتن آن در خصوص قنوت صلوة
جمعه وارد شده است روی شیخ الطائفه فی المصباح عن سلیمان بن حفص المروزی عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیه السلام قال لا تقل فی صلوة الجمعة فی القنوت وسلام علی المرسلین لکن حکم بعدم جواز بمحض استناد بآن روایة
مشکل است نظر بعدم صلاحیت حدیث بجهة تخصیص عمومات متکثره برفرض تسلیم اتصال بودن حقیقی
لازم است تعقیب آن بغیر قنوت صلوة جمعه ممکن نیست لکن مرحوم مجلسی مدعی است که آن نهی از قبیل کراهت است
احتیاط اولی آنست که در کل قنوت اگر ارادهٔ اولویت ترک بوده باشد باکی نیست **بحث پنجم** در جواز قنوت بغیر لغت عرب

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وهذه جملة ادلة يمكن فيها اختلاف كثير فلنذكر انا نشير الى اكثر فقرها تنبيها على ما سواها من شيخ صدوق في فقيه
جعفر بن محمد بن الحسن بن الوليد ومحقق في معتبر وعلامة في منتهى وشهيد في ذكرى ونهاية
المحكام وفخر المحققين في شرح شهيد في بيان وفي روض وفي غاية المراد ومحقق ثاني في جامع المقاصد
وفاضل سبزواري في ذخيره وكفاية وعلامة مجلسي في بحار وغيرهم جواز تركه كما نقله جدي القدوة
سيد بن عبد الله دام ظله عن جامع المقاصد والمدارك وشرح كاشف الغطاء ومحقق ثاني في جامع المقاصد
ايضا كما نقله شيخنا البهائي في حبل المتين وصاحب المدارك في شرح النافع وعلامة في منتهى وشهيد في بيان
وشيخ ابراهيم في شرح لمعة وقول ثاني مثل قول اول است لكن در حق امام يعني امام در صلوة جمعه در ركعت
اول ايشان بعد قنوت ميتواند قبل از ركوع و در ركعت ثانيه بعد از ركوع اين قول شيخ صدوق است بدليل صحيحه
طايفات در سجود و خلاف و نهايه و سالار و ابن عبد العزيز است در مراسم و محقق است در معتبر و علامه است
در تذكره قول سيم مثل دوم قول مذكور است در قنوت لكن مخالف بالثالث است در ايكه هر دو قنوت قبل از
ركوع است خواه اول بوده باشد يا ثاني ركعة ثانيه اينقول حكايه شده است از ابن ابي عقيل حكايه شده
اعم است از ايكه كلام بوده باشد يا مامومي و اين ظاهر كلام ابي الصلاح است در كافي قال يقنت في الركعة الاولى
والثانية فظاهر اينكه معهود نزد علماء شيعه است كه قنوت بعد از رفع از قراءة و قبل از ركوع است اگر
مراد ابي الصلاح غير اين نباشد و مناسب اين نباشد بر آن حمل شود و محتمل است اين قول اول است پس
قنوت در صلوة جمعه متعدد است در ركعت اول قبل از ركوع و در ركعت ثانيه بعد از ركوع است و مرحوم شهيد
ثاني در شرح لوشادو صاحب مدارك و صاحب كفايه اينقول را نسبت بشهرة داده اند محقق ثاني در
خصوص صلوة جمعه بوده يعني در ركعت اول اما هر گاه ظهر جمعه و ثانيا يعني چهار ركعت خواه متوالي ايشان شود يا اينكه
در اثنا ي شش ركعت مثل ساير نمازهاي چهار ركعتي است قنوت در ان واحد است در ركعت ثانيه قبل از ركوع خلافي در
مسئله ظاهر نيست مگر از مرحوم شيخ در تهذيب مقتضاي كلام ايشان در كتاب در ذكر اين است كه صلوة روز جمعه
مشتمل بر دو قنوت است در ركعت اول قبل از ركوع و در ركعت ثانيه بعد از ركوع در صورتيكه ايشان شود بجماعة
و اما هر گاه ايشان شود منفردا پس ثابت است در ان يك قنوت در ركعت ثانيه قبل از ركوع مقتضاي اينكلام
قول بتعدد قنوت و صورت ايشان نماز بجماعة كه در چهار ركعت ايشان نبايد بلكه اگر چه نماز عصر بوده
باشد مؤيد اراده مطلق است استشهاد انذار اين حكم لكن اينقول ضعيف است پس تعدد قنوت در چهار
ركعت ثابت نيست اگر چه ايشان شود بجماعة سوم هفتم و هر گاه قنوت در صورت اخلال بما ذكر ثابت نيست
در مرحوم خواهد آمد ايشاء الله و هر گاه اخلال بقنوت نمود عمدا در اينصورت تخلاف در تدارك ثابت نيست
مطلقا خواه در اثناء نماز بوده باشد يا بعد از فراغ از ان پس هر گاه كسي بجهة و موضعي ترك قنوت نمود عمدا

باشد ركعت ثانيه و حكم است كه ادعاء ظهر ميشود در احتمال اتيان چهار ركعت ايشان بقنوت و اعاده ركعت اولي
نظر بعدم اعتبار مناسب ايشان بود كه تغيير ان نايد و اما اتيان بتعدد قنوت پس ايشان اخلال نكرده ماند تحامل
اختلاف در اين مقام رابع ميشود پس قول اول است كه قنوت در ركعت اولي قبل از ركوع است و در ركعت
ثانيه بعد از ركوع و اين مختار شيخ طاهر است در بهائي و اين مبرا است در مبهوني و محقق
در شرايع و نافع و علامة است در منتهي و تحرير و قواعد و ارشاد و مختار شهيد ثاني است در روض و بيان
و شرح ارشاد و شرح لمعه قول ثاني مثل قول اول است لكن در حق امام يعني امام در صلوة جمعه در ركعت
اولي ايشان بعد قنوت ميتواند قبل از ركوع و در ركعت ثانيه بعد از ركوع اينقول شيخ صدوق است در هدايه شيخ
طايفات در مبسوط و خلاف و نهايه و سالار و ابن عبد العزيز است در مراسم و محقق است در معتبر و علامه است
در تذكره قول سيم مثل دوم قول مذكور است در قنوت لكن مخالف بالثالث است در ايكه هر دو قنوت قبل از
ركوع است خواه اول بوده باشد يا ثاني ركعة ثانيه اينقول حكايه شده است از ابن ابي عقيل حكايه شده
اعم است از ايكه كلام بوده باشد يا مامومي و اين ظاهر كلام ابي الصلاح است در كافي قال يقنت في الركعة الاولى
والثانية فظاهر اينكه معهود نزد علماء شيعه است كه قنوت بعد از رفع از قراءة و قبل از ركوع است اگر
مراد ابي الصلاح غير اين نباشد و مناسب اين نباشد بر آن حمل شود و محتمل است اين قول اول است پس
قنوت در صلوة جمعه متعدد است در ركعت اول قبل از ركوع و در ركعت ثانيه بعد از ركوع است و مرحوم شهيد
ثاني در شرح لوشادو صاحب مدارك و صاحب كفايه اينقول را نسبت بشهرة داده اند محقق ثاني در
خصوص صلوة جمعه بوده يعني در ركعت اول اما هر گاه ظهر جمعه و ثانيا يعني چهار ركعت خواه متوالي ايشان شود يا اينكه
در اثنا ي شش ركعت مثل ساير نمازهاي چهار ركعتي است قنوت در ان واحد است در ركعت ثانيه قبل از ركوع خلافي در
مسئله ظاهر نيست مگر از مرحوم شيخ در تهذيب مقتضاي كلام ايشان در كتاب در ذكر اين است كه صلوة روز جمعه
مشتمل بر دو قنوت است در ركعت اول قبل از ركوع و در ركعت ثانيه بعد از ركوع در صورتيكه ايشان شود بجماعة
و اما هر گاه ايشان شود منفردا پس ثابت است در ان يك قنوت در ركعت ثانيه قبل از ركوع مقتضاي اينكلام
قول بتعدد قنوت و صورت ايشان نماز بجماعة كه در چهار ركعت ايشان نبايد بلكه اگر چه نماز عصر بوده
باشد مؤيد اراده مطلق است استشهاد انذار اين حكم لكن اينقول ضعيف است پس تعدد قنوت در چهار
ركعت ثابت نيست اگر چه ايشان شود بجماعة سوم هفتم و هر گاه قنوت در صورت اخلال بما ذكر ثابت نيست
در مرحوم خواهد آمد ايشاء الله و هر گاه اخلال بقنوت نمود عمدا در اينصورت تخلاف در تدارك ثابت نيست
مطلقا خواه در اثناء نماز بوده باشد يا بعد از فراغ از ان پس هر گاه كسي بجهة و موضعي ترك قنوت نمود عمدا

بعد فرغ ان هم محمد ايشاء صلوة يا بعد از فراغ از ان شرعيه تدارك قنوت و اين صورت ثابت نيست بنا بر اين
هر گاه ماموم مسبوق ترك قنوت نمود بجهة لحوق با امام در ركعتي تدارك قنوت در اين صورت بعد از رفع راس
ثابت نيست و اما هر گاه اخلال بقنوت نمود سهوا بر اين متصور ميشود بچند صورت اول آنست كه ذكر كرديم
بان بعد از ميل بجهة ركوع اگر قبل از بلوغ بحد ركوع شخص بوده سر اين صورت ظاهر است كه جايز بوده باعود
تدارك قنوت منتفي نايد بعد از ان بركوع و دو سجود و اين است كه متعرض شديم بعد از بلوغ بحد ركوع خواه متذكر
استكمال بعد ذكر بوده باشد يا بعد از اتمام ذكر و بعد از رفع از ذكر هر اينصورت مستفيد از جزء آنيست كه بعد از رفع راس
از ركوع ايشان بقنوت نمايد و اين مشهور ما بين فقهاست بلكه از جملة عبارات اجلاء اصحاب ظهور انتفاء
خلاف در مسئله است لكن ظاهر از اغير از مرحوم علامه در حكايه مزبوره از ابي عقيل ترك تدارك و قائل بالفرق
فيما بين ضعيف است پس مختار استحباب تدارك است سيم آنست كه متذكر بعد از رفع راس از ركوع و قبل از اقرار
بجهة سجود بوده باشد يا ظاهر اينست كه تدارك ثابت بوده چنانچه چهارم است كه متذكر شد اخلال
بقنوت بعد از اقرار بجهة سجود و قبل از بلوغ بحد سجود بنحو است كه متذكر شد بان بعد از وصول بحد سجود و بعد
سجود ثانيه و اتيان بسجده ثانيه بعد از رفع راس از سجده ثانيه لكن قبل از دخول در قيام ركعت ثالثه و اين
دو صورت اگر چه مقتضاي كلمات فقها مختلف است چنانچه مفصلا در طي اقوال بيان شده لكن مختار
عدم ثبوت تدارك است ششم آنست كه متذكر شد بحقيقت حال بعد از دخول در قيام ثالث الى آخر الصلوة
يعني عدم ثبوت تدارك در اين صورت اظهر از سابق است جملا در جميع صور ثلث تدارك قنوت
منتفي است و اما نماز ثابت نيست و اما در جان تدارك بعد از رفع از نماز پس اگر چه مقتضاي كلام مبسوط و
منتهي خلاف است لكن مختار ثبوت و جهان است و اينظاهر بيشتر از كلمات اكثر اصحاب است پس بعد از رفع
از نماز راجع در حق او اينست كه تدارك قنوت منتفي نبوده ثابت بهمان حالت جلوس پس عود بقيام بجهة تدارك
قيام منتفي نبوده بلكه همان عود ثابت نيست هفتم آنست كه متذكر شد بحقيقت حال بعد از رفع از نماز
لكن قبل از انصراف و انتقال از مكان نماز هشتم مثل هفتم است مگر اينكه متذكر شد بحقيقت حال بعد از انتقال از مكان
نماز بوجه خواه وقت نماز باقي بوده باشد يا نبوده باشد ظاهر اينست كه تدارك قنوت منتفي نبوده و در اين دو صورت ثبوت ثابت
بوده چنانچه پس در حال تذكر كه مستقبل قبله شده بعد از اتمام اتيان بقنوت مينمايد و اگر مستقبل نبوده باشد مستقبل
ايشان شده و بعد از ان اتيان بقنوت مينمايد و اگر مستقبل نبوده باشد مستقبل ايشان شده و بعد از ان اتيان بقنوت مينمايد
و در اين امور مناسبت در اين مقام است و اتمام تنبيه چند مطلب مناسب است اول آنست كه قنوت منتفي بوده تدارك ان اما متصف بوصف قضا
يا اداء و ميكوئيم ظاهر از كلمات جماعتي آنست كه قضا است تحقيق مطلب منتفي اينست كه گفته شود كه هر

ازان شكوك نماز است چنانچه نيز تفكيك نموده و تفاصيلات ان نسبت بقنوت ذكر ميشود تأمل است اما تمام اداء
پس از قسم اول اداء است مذكر است و جهان با مذاق اتفاق ظاهر است و اما قضا پس ان قنوتي است كه ايشان
باشد بعد از انقضاي وقت و هم چنين است قنوتي كه ايشان شده باشد بانقضاء وقت بقدر يكه تواند بود
در قنوت نماز چهار ركعتي نظر بانكه قنوت در ركعت ثانيه است الشكال در ان چنانچه مذكر خواهد شد و اما
در ساير اقسام پس اگر بنظر ان نظر شود بحسب ظاهر ادله اصل اولي و قفو عبارت ماض
بعد از انقضاء وقت است و اين مقام در ان مقام متعلق است كه ايشان جزء صلوة شده در خارج وقت بعد از
خروج وقت قرض اين متصور ايشان است گفته شود تا ال بعد بدين بر قرض تمام كه در ان بيان وقت اجزاء نماز شده باشد
بلكه ظاهر اينست كه وقت اجزاء عبارت موقته همان وقت كلمات و لهذا هر گاه ايشان بصلوة شود در اثناء وقت
و هم چنين از ايشان بوقت فرض شده خواهد بود و هم چنين هر گاه ايشان شود در وسط وقت يا اخير وقت بعد اجزاء
عبارت موقته تابع وقت نفس ان عبارت است پس اگر وقت نفس ان عبارت موسع بوده باشد وقت اجزاء ان
نيز چنين خواهد بود و اگر وقت نفس عبارت مضيق بوده باشد وقت اجزاء ان نيز چنين خواهد بود بنا بر اين هر گاه
اخلال بقنوت در نماز ظهر شده باشد و متذكر شدن بعد از رفع از نماز ظهر پس اگر بنا بر وقت ظهر بوده باشد قنوت
در وقت خود ايشان خواهد بود پس بايد اداء بوده باشد بنا بر اين هر گاه وقت ظهر جايي شده باشد مثل اينكه غروب شمس
باقي نمانده مكروه قدر اداء عصر را نيز وقت قنوت مذكر بعد از انقضاي وقت خود خواهد بود پس قضا خواهد بود
و اما هر گاه متذكر شد بحقيقت حال و از وقت ظهر اقل از نماز به مكروه قدر اداء در ركعت ان صورت ممكن است كه بگويم
قنوت ماتي به قضا بوده باشد بنا بر اينكه محل قنوت در ركعت ثانيه بعد از فراغ از اداء قنوت بنا بر مشهور وقت ركعتين
اولين منتفي شده پس صلوة است قنوت مفروض بعد از انقضاي وقت خود شده لكن نظر بعموم مدارك ركعة
فقد ادرك الوقت در صورت مفروض ضرر ركعتين اولين در وقت خود خواهد بود و جزء تابع كل است پس در اينصورت
اداء خواهد بود و هم چنين حال در قنوت عصر هر گاه متذكر شد بعد از فراغ از صلوة عصر در حالتيكه باقي نمانده بود
از وقت مكروه قدر يك ركعت پس قنوت ماتي به در جميع صور اداء خواهد بود مگر در صورتيكه ايشان شده بعد از
انقضاء وقت بعد از اطلاع و تامل و در اينجا مذكر شد نبايد تامل در ان شود بنا بر اين مراد فقها نبايد قضائي
مفروض جزء شده بلكه مراد اداء است چونكه قنوت بعد از محل خود ايشان شده لهذا بعضي از ان بعضا نموده اند اگر چه
در اكثر موارد تصحيف بوصف اداء بوده شده لهذا بعضي نمانده اند هم مذكر شده كه قنوت در عرض عمل خود واقع شده و اين مطلب نافي
است حكم مذكور چنانچه ثابت است در صلوات مفروضه ثابت است در صلوات مندوبه بر بعضا استفيد اگر در صلوات
مفروضه مذكور شد مطلب اين است كه جهر راجح است در قنوت مع خواه در نماز جهري بوده باشد يا در نماز اخفاتي لكن

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در حق امام و منفرد و اما در حق ماموم پس اخفات دران راجح است اگرچه در نماز جهری بوده باشد این در صورتیکه جهر
سماع امام متحقق شود تاملی دران نیست و اما در صورتیکه بعید از امام بوده باشد بلکه اجهار موجب اسماع امام نشود
محل تامل است لکن باز ظاهر اینست که جهر در حق او مرجوح و اخفات راجح بوده باشد چنانچه در مبحث قرائت بیان شد
بالجمله ضابطه جهر و اخفات در صلوات یومیه مقتضی اینست که گفته شود که اقوال ثابته در نماز مغرب و عشا
باعتبار جهر و اخفات منقسم میشود بر چهار قسم واجب الجهر و واجب الاخفات و راجح الجهر و راجح الاخفات اما
وجوب جهر پس در قرائت حمد و سوره در رکعتین اولیین و اما وجوب اخفات پس در قرائت یا بدل او تسبیحات
اربع در رکعتین اخیرتین در نماز عشا و رکعت ثالثه در نماز مغرب و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است و اما
رجحان جهر پس در غیر اینها باید شد از اذکار و ادعیه ثابته دران و در تسبیحات در رکعتین اخیرتین نماز عشا و رکعت ثالثه
مغرب در حق امام و منفرد و اما در حق ماموم پس وجوب جهر و رجحان جهر نمیباشد بلکه بلازم الاخفات این در مثل
قرائت در حق ماموم مسبوق در رکعتین اولیین و در قراءت و بدل ان در غیر رکعتین اولیین است یا راجح الاخفات
و این در غیر انچه مذکور شد معلوم است انچه مذکور شد در صورتیست که ماموم باقی بر وصف ماموم بوده باشد و اما هرگاه باقی
نبوده باشد یا منفرد خواهد بود یا امام حکم هر یک بنحویست که مذکور شد مخفی نماند که تکبیرات ست افتتاحیه در حق امام مثل
استعاذه است که اخفات در ان راجح است و اما نماز صبح پس ان در حق امام و منفرد باعتبار جهر و اخفات منقسم
میشود بر سه قسم لازم الجهر و راجح الجهر و راجح الاخفات و لزوم اخفات دران نمیباشد اما لزوم جهر پس در قرائت
است و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است نسبت بامام و منفرد و هم چنین در تکبیرات ست افتتاحیه لکن
در حق امام و اما رجحان جهر در غیر انچه مذکور شد و اما در حق ماموم پس ثابت نیست مگر رجحان اخفات این در
صورتیست که ماموم بعید نبوده باشد که استماع صوت امام نکند و اما هرگاه بعید باین حد بوده باشد پس اقوال
ثابته دران نماز در حق او منقسم میشود براجح الجهر و راجح الاخفات اول در قراءة و ثانی در غیر ان از اذکار و
ادعیه ثابته دران و لکن در رجحان جهر اگرچه در صورت منفرد بوده باشد اشکالی هست و اما نماز ظهرین پس باعتبار
اقوال ثابته دران منقسم میشود بلازم الاخفات و راجح الاخفات و راجح الجهر پس لزوم جهر دران نمیباشد
لزوم اخفات در قرائت در رکعتین اولیین و در قراءة و بدل ان در اخیرتین و رجحان جهر در بسمله و قنوت و در دعا
بعد از رفع راس از رکوع یعنی سمع الله لمن حمده و دعاء بعد از ان که عبارت بوده باشد از الحمد لله رب العالمین اهل
الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و اما رجحان اخفات پس در غیر اینهاست که مذکور شد انچه مذکور شد
در حق منفرد است و اما در حق امام پس ان نیز چنین است یعنی اقوال ثابته در دو نماز مذکور منقسم میشود بر سه قسم
لکن نه بنحو مذکور بلکه راجح الجهر در حق امام در غیر قراءة و بدل او و غیر استعاذه و تکبیرات ست افتتاحیه است

و راجح الاخفات در تکبیرات ست افتتاحیه و استعاذه و اما لازم الاخفات پس فرقی بین امام و منفرد نمیباشد و اما
ماموم پس رجحان جهر در حق او نمیباشد بلکه لازم الاخفات یا راجح الاخفات لازم الاخفات در حق مسبوق
در رکعتین اولیین یا احدیهما در قراءة و بدل او در حق غیر مسبوق برکعتین و احدیهما و رکعت و راجح الاخفات در
ما عدای ان مطلب چهارم در بیان قرائت ایات قرانیه در قنوت در نظر حقیر نیست وجه اشکال بنظر نرسیده که شبهه
قران و این تشکیک نیز راه ندارد بجهة انکه قران قراءة اکثر از سوره واحده است بعد از حمد بقصد قرائت
مطلوبه در نماز و این در محل کلام ثابت نیست لکن کلام بسیار در این مقام هست اینست که اگرچه تشکیکی در جواز قراءة
ایات قرانیه نیست در حال قنوت لکن کلام در اینست که ایا اجتزاء باین قرائت میتوان نمود در قنوت مطلوب در
نماز یا نه ظاهر و انتقام تفصیل است بیان ان اینست که اگر ایه مقروه از ایات مشتمل بر عجز و انکسار و طلب عباد
از خلاق عالم جل شانه بوده باشد مثل ربنا ظلمنا انفسنا فان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین یا مشتمل
بر طلب فقط بوده باشد مثل ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار و نحو اینها ظاهر اینست
که جواز اجتزاء با ان محل تشکیک نبوده باشد و هم چنین هرگاه مشتمل بر تمجید و تحمید و تهلیل الاجل شانه بوده باشد مثل ایة
الکرسی و الحمد لله رب العالمین رب العالمین اقتصار بهمین یا قراءة کل سوره یا بعض سوره و نحو اینها باز
ظاهر اینست که تاملی نباید نمود در جواز اجتزاء نظر بعموم حدیث صحیح انه علی ربك و عموم ما جری لله علی لسانك
ولا اعلم فیه شیئا موقتا و حدیث بسمله ثلثا چنانچه سابق بیان شد شاهدی است بر این مطلب و اما مثل اذا
قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و مثل یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من
یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع الی اخره یا مشتمل بر قصص بوده باشد مثل اذ قال یوسف لابیه
یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا الی اخره و نحو اینها پس ظاهر اینست که اجتزاء بامثال ایات مذکوره نتوان
نمود در اتیان بوظف ملخص کلام انکه در اینجا دو مقام است اول جواز قراءة ایات قرانیه در مقام قنوت
و ثانی جواز اجتزاء بان از قنوت موظف اول ثابت است بعنوان اطلاق ثانی در ان تفصیل است که مذکور
شد نظر اینید دعای بغیر لغت عرب در مقام قنوت بیان شد بحث دهم در بیان استحباب رعایة امور چند
است در مقام قنوت اول تکبیر است بدانکه اختلاف کرده اند فقها در این مقام مرحوم علامه در کتاب مختلف حکایة
فرموده اند از علی بن بابویه که والد بزرگوار مرحوم شیخ صدوق بوده باشد که ان مرحوم قائل شده اند که تکبیر از برای قنوت
ثابت نیست و این قول ظاهر میشود از مرحوم سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب جمل العلم و مرحوم علامه
نقل فرموده اند از شیخ طوسی قدس الله نفسه و روح کان بزرگوار حکایت فرموده از شیخ سعید شیخ مفید نور الله
تعالی روحه السعید که ان مرحوم در اواخر عمر رای شریف ایشان مستقر شده بود بر عدم تکبیر از برای قنوت و لکن مشهور

مابین فقها نور الله تعالی ضرایحهم انست که تکبیر بجهة قنوت مستحب است و این قول مختار است پس در وقت اراده
قنوت سنت است که اتیان بتکبیر نماید با رفع یدین و این تکبیر از اداب قنوت و مستحبات انست و در سابق بیان شد
که تکبیرات ثابته در پنج نماز یومیه نود و پنج است پنج تکبیر در هر رکعتی بجهة رکوع و سجود بسجده در نماز چهار رکعتی عدد
تکبیرات رکوع و سجود بیست است بنابراین عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز ظهر و عصر و عشا شصت است و عدد
تکبیرات رکوع و سجود در نماز مغرب پانزده است و عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز صبح و مغرب بیست و پنج است
بعد از انضمام بیست و پنج بشصت عدد تکبیرات میرسد به هشتاد و پنج بعد از انضمام پنج تکبیرة الاحرام و پنج تکبیر
بجهة قنوت عدد تکبیرات میرسد بنود و پنج بجهة از جمله مستحبات قنوت اینست که در حین اراده قنوت تکبیر
بگوید با رفع یدین در صلوات یومیه ظاهر اینست که این استحباب در نوافل نیز ثابت بوده باشد و هم چنین در نماز
کسوف و خسوف و زلزله و سایر مخوفات سماویه و نماز طواف و اما نماز عیدین پس اگرچه تکبیر در ان
قبل از شروع در قنوت ثابت است لکن تکبیر بجهة قنوت بودن ثابت نیست و اما نماز جمعه پس ثبوت اصل تکبیر
قبل از قنوت معلوم است چه جای انکه بگوئیم ان تکبیر بجهة قنوت است یا نه خواه در قنوت اول بوده باشد یا در قنوت
ثانی دوم رفع یدین است در حال قنوت بدانکه رفع ید از مدخلیت در ماهیت قنوت نمیباشد بلکه قنوت
عبارت از اصل دعا یا ذکر یا هر دو میباشد در محل معین اگرچه رفع یدین با او نباشد پس رفع ید مستحب در حال
خواهد بود در حال قنوت بنابراین هرگاه کسی گرفتار شود در مقام تقیه ترک قنوت ضرور نیست غایة ما فی
الباب ترك رفع یدین مینماید و این مستحبی است در حال القنوت چنانچه این حقیر در سفر مکه معظمه مکرر
اتفاق می افتاد که اشرار عرب بر سر حاج میریختند بجهة مطالبه نمودن پول و اذیت در نماز جماعت در مقام قنوت
بجهة محافظت از شر این اشرار این دعا را میخواندیم اللهم احفظنا من بین ایدینا و من خلفنا و عن ایماننا
و عن شمائلنا و من جمیع نواصینا من شر الاشرار و المفسدین بحق محمد و اهل بیته الطاهرین و ترك رفع ید
مینمودیم بجهة تقیه مخفی نماند که رفع ید مستحب است در هر قنوت مگر در قنوت بعد از رفع راس در نماز وتر که
جمع کثیری از فقها حکم فرموده اند که در وتر دو قنوت است یکی قبل از رکوع و دیگری بعد از رفع راس از رکوع
و رفع یدین در دعائیکه بعد از رفع راس است ثابت نیست و اما در قنوت صلوة عیدین پس ظاهر از اکثر فقها
انست که رفع یدین در قنوت عیدین ثابت نباشد بنا بمقتضای فرموده اکثر فقها انست که رفع یدین در حال
تکبیرات میکنند بخلاف دعا فیمابین التکبیرین لکن صاحب وسیله و مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری حکم فرموده
باستحباب رفع یدین در حال قنوت در عیدین بنا بر عمل باین بعید است پس در حکم باستحباب رفع یدین در
در قنوتات عیدین مضایقه نداریم بنابراین امر در رفع یدین در حال تکبیرات در صلوة عیدین بنا بر قول بعدم ثبوت

رفع یدین در حال قنوت ظاهر است و اما هرگاه بنا بر قول باستحباب رفع یدین در حال قنوتات عیدین پس امر
رفع یدین در تکبیر اول ظاهر است در هر رکعت اولی و ثانیه و اما در غیر تکبیر اولی پس تادیه سنت بدو طریق ممکن است
اول انکه دو دست را اگر در حال قنوت مرتفع هست پائین اورد بعد از ان رفع نماید بجهة تکبیر دوم انست بهمین نحو
که حالت قنوت هست رفع یدین نموده اتیان بتکبیر نماید بعد از ان رفع یدین نماید بجهة قنوت نظیر این حالة تکبیر
رکوع است بعد از فراغ از قنوت در فرایض یومیه مثلا پس ان نیز بهمین دو طریق ممکن است اول انست
که بعد از فراغ از قنوت دو دست را پائین اورد بطریق متعارف بعد از ان رفع یدین در حال تکبیر بجهة رکوع
دوم انست که بعد از فراغ از قنوت بهمان حالت که هست رفع یدین نموده تکبیر بگوید مگر در صورتیکه ابتدا
بلند نموده باشد بحدیکه قریب بمنتهی الیه رفع یدین در تکبیر بان حد بوده باشد در این صورت اکتفا بهمان حالت
کفایت نمیکند در تادیه سنت سیم از امور مذکوره بیان تحدید رفع یدین است در حال قنوت و کیفیت انست
پس میگوئیم ظاهر میشود اختلاف فقها در این مسئله بچند قول اول انست که رفع یدین مینماید در حالت
بسط کفین تا بحدیکه کفین محاذی با صورت مصلی شود و ظهر کفین بجانب زمین باشد و بطن بجانب اسمان
و این مشهور ما بین فقهاست مرحوم شیخ شهید این قول را نسبت باصحاب داده دوم مثل اینست در کیفیت
و اقل از انست در تحدید یعنی بهمین نحو بلند مینماید تا بحدیکه مقابل سینه مصلی شود این قول مختار ابن
براج و ابن ادریس است سیم انست که ظهر کفین را بسوی اسمان نگاه دارد و بطن کفین را بسوی زمین و اما
مقدار رفع یدین پس مشخص نیست این قولیست که مرحوم محقق در معتبر نسبت بقیل داده رابع اقوال قول بجواز امرین
یعنی تادیه سنت میشود برفع یدین خواه ظهر کفین را بسوی اسمان نگاه دارد یا بطن از ایا او لویة قرار دادن
بطن کفین را بسوی اسمان این قول را محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی اختیار فرموده اند مختار قول
اولست لکن تحدید مذکور بعنوان ندب و رجحانست نه حتم و الزام پس تادیه سنت میشود بمطلق رفع یدین لکن
اولی اینست که رفع نماید بحدیکه یدین مواجه رو شود ظاهر اینست که اتصال یدین احدهما بدیگری هم نباشد پس سنت
مودی میشود خواه یدین را بحدیکه متصل بهم نگاه دارد یا منفصل اولی اینست انگشتان دست را بهم بچسباند مگر
انگشت بزرگ را بانکه وظیفه دست مصلی در احوال نماز نسبت بضم اصابع و عدم ضم بر سه قسم است اول رجحان
ضم اصابع است کلا مگر انگشت بزرگ این مختص بحال قنوت است چنانچه مذکور شد دوم تفریج اصابع است
یعنی همه انگشتان از هم جدا نماید و این مستحب است در حالت رکوع سیم ضم کل انگشتانست حتی انگشت بزرگ
و این راجح است در جمیع احوال الصلوة مگر در حالتیکه مذکور شد خواه قیام بوده باشد یا جلوس یا سجود چهارم از امور
مذکوره انست که مرحوم علامه در کتاب منتهی در این مقام قول مفصلی فرموده اند و ان اینست که مستحب در حق مصلی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

است که بعد از فراغ از قنوت دست‌ها را بصورت خود بمالد و احتیاط آن است که چنین جزیی را ثابت نیست و در حکم شهید ثانی قدس سره از بعض علماء شیراست نقل نموده بعد از رکوع و سینه بالین فرمود که این تا ثابت نشود بعد از فراغ از قنوت مستحب است که دست را بصورت و در پیش سینه خود بالا برد بعد از ذکر ایشان قول فرموده‌اند این قول بعضی از علماء عامه است و این خلاف سیره مستمره صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین مضاف بر آن معنی ندارد لکن در صورت فرض اتیان بر فرض نظر بحدیث معتبر یا صحیحی که دلالت بر اجزاء جمیع مرویه از جناب حجة الله الرحمن امام الانام و الجان حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه حاصل آن است که بعد از فراغ از قنوت مالیدن دست بسر و صورت فضیلت دارد در زمان لیل و نهار و در روایت چنین علی جاریت و این حدیث معتضد است بحدیث کرد باب تعقیب در فقره مذکور است رسلا هکذا قال الراوی صعد علیّ ما بسط یدیه الی الله عز و جل استحیی الله ان یردهما صفرا حتی یجعل فیهما من فضل و رحمته ما شاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یدیه حتی یمسح بهما علی رأسه و وجهه قال و فی خبر آخر علی وجهه و صدره و حاصل ظاهر مضمون این حدیث شریف آنست که شیخ بنده که دست خود را بلند نماید در مقام دعا مگر خداوند عالم جل شأنه را شرعی باید که آن دست را خالی برگرداند تا آنکه قرار میدهد یا میداند فضل و رحمت خود در آن دست را بعد از آنکه اصلاح و امید بس هرگاه یکی از شما هاء دعا کند دست خود را بر گرداند تا آنکه آن دست‌ها را پر از خیر و روی خود را بالا دهد و رحمت یکی چنین وارد شده باید دست خود را بر گرداند تا آنکه آن دست را بر صورت و سینه خود بالا دهد و نفقه الاسلام و حدیث دار و روایت نموده و در کتاب دعائی از کافی اسرار مقامات جناب امام جعفر صادق علیه السلام که افضل مرویه ما ابرز عبد یدیه الی الله العزیز الجبار الا استحی الله عز و جل ان یردهما صفرا حتی یجعل فیهما من فضل و رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه و راسه صفره معنی خالی است بدلالت اجزاء صاحب قاموس ظاهر میشود است که این لفظ بضم صاد و فتح کاف و سر جایز است و این حدیث و فضل اول از ارباب عاشر کارم الاخلاق نیز مذکور است و مشعر بر است حدیث بعنوان عموم شامل احوال صلوة نیز هست عموم این احادیث اگرچه منسبت بفقرات حدیث سابق مذکور لکن منسبت بذیل اول مؤید است مخفی نماند که مذکور شد معنی ظاهر حدیث بود لکن معهم در این مقام است در این حالت که از اول حالات است مثل آنکه در سر مقام سؤال بلند نموده ملتفت این شود که این ذلت در خدمت کبیریا و سعی نماید مبادا سؤال بجیز نماید که مستوجب طرد از ساحت اجابت عظمت حضرت مسئول شود در مقام سؤال فرق فاید که نعوذ بالله تعالی جناب مسئول بالا و مولی دارد عمل اعراض از سائل را متذکر شده اختیار نموده خود شود و غایة غنا و غلت مسئول و محبور را در نظر آورده بمقتضای شدت حاجت خود و کمال افتقار و غلت مسئول سؤال نماید

نماید و عباس برقت و ریاب احتیاط در خیاز کاشف اسراره و تاج جناب حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام حدیث مرویه از جناب او الد بزرگوار خود و امر و زیاده تفاوت تضرع و ابتهال و صورتش بنا بر مفهوم الاساس مناجات جناب سجاد صلوات الله علیه روایت نموده که جناب موسی بن عمران علیهما السلام مرور کرد به مردی در حالتیکه آن مرد دست خود را بلند نموده بود بجانب آسمان اظهار حاجت و مسئلت خود مینمود بدگاه عظمت اقتدار خلائق جهان جل شأنه جناب حضرت موسی آن مرد را بهمین حالت مشاهده فرموده تشریف بردند بحاجت او که منظور نظر ایشان بود تا هفت روز طول کشید پس از آن معاودت فرمودند مرد را دیدند که بهمان حالت باقی است در آن وقت خطاب بنبوت بران سرور علیه السلام عالی شده و روی تضرع و ابتهال بدگاه حضرت ذوالجلال آورده بعرض رساخت چه بود چنین رسانید که ای پروردگار عالمیان بنده ذلیل تو است دستهای خود را بجانب رحمت تو بلند نموده بود عالی حاجت خود میتواند از وقت سؤال تا حال هفت روز منقضی شده ابواب اجابت را بجانب او مفتوح نموده در آن وقت وحی از جانب عالم الخفایا و الاسرار بجانب آن سرور رسید که ای موسی او عان حتی یستقل بداره و ینقطع لسانه ما استجبت له حتی یأتینی من الباب الذی منه یؤتی الامر یعنی ای موسی اگر بخواند مرا تا آنکه دستهای او بیفتد و قطع شود زبان او و اجابت او را نخواهم نمود تا آنکه از آن باب که از آنجا امر بمن میرسد مرا نخواند یعنی بحق محمد و آله الطاهرین عن خزانة اجابات الزهن دوم از جمله امور یکه در اشای نماز مستحب است و ظیفه مکلف است باعتبار چشم در احوال صلوة بلکه در وظیفه مکلف باعتبار چشم آنست که در حال قیام نظر نماید بموضع سجود و این نسبت در جمیع احوال قیام بکار حال قنوت که مستحب است آن نظر نماید ببالای مکان خود شاید حکمت در هر دو این بود شاید در حال نظر کردن بموضع سجود ملتفت این شود که این موضعی است که اشرف اعضای خود را بخاک مذلت می اندازد بقدر بهتر غایت تعظیم معبود جلیل و اظهار منتهای مرتبه ذلت در خدمت سید کریم بمقتضای این تنبیه معمول دارد در احوال صلوة و اما نظر در حال قنوت بکفین بقدر آنکه متنبه شود که این دست بلند نموده و باز نمودن که منتهای مرتبه ذلت است بجهت سؤال رحمت و حاجت آن از خلائق اشیاء و نزدیک پس این ذلت خود را بسیله راه نجات و فوز بسعادات کرده الله و اما وظیفه مکلف در حال رکوع آنست که نظر نماید بمیان دو قدم خود و در حال سجود وظیفه او است که نظر نماید بدراز انف خود و در حالت جلوس خواه بجهة تشهد باشد یا بجهة تسلیم یا مابین سجدتین وظیفه او است که نظر نماید بدامن خود شاید حکمت نظر هر یک از احوال مذکوره این بوده باشد که نظر باین امور مناسب با ادب حیا است در مقابل آن کس که غایة حیا از آن مطلوب و مستحسن است سیم از جمله امور مذکوره وظیفه مکلف است

باعتبار یدین در احوال نماز بدانکه وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال قیام آنست که دو دست را در حال قیام بگذارد بدو ران خود مقابل و نزدیک باید جمیع انگشتها را بهم بچسباند چنانچه بیان شد عباس این وظیفه در جمیع احوال قیام ثابت است مگر در حال قنوت که وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال قنوت آنست که دست‌ها را بلند نماید مقابل و نزدیک روی خود تا فراغ از قنوت و وظیفه او در حال تکبیرات آنست که دو دست را بلند نماید بنحو یکه در سابق مفصلا بیان شد و وظیفه مکلف باعتبار یدین در حال رکوع آنست که دست راست را مانند جانب بگذارد بر زانوی راست و هم چنین دست چپ را بر زانوی چپ و وظیفه او باعتبار یدین در حال سجود آنست که دو دست را بگذارد بزمین مقابل صورت بنحویکه انگشتان را مقابل گوش بگذارد و وظیفه او در حال سجود در چند آنست که اول دو دست را بر زمین بگذارد بعد دو زانو را و در وقت استادن دو دست را از زمین بردارد بعد از آنکه دو زانو را از زمین بردارد بشتر یا شد یعنی اول دو زانو را از زمین جدا نماید بعد از آن دو دست را از زمین جدا نماید و وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال تشهد بلکه در حال جلوس مطلقا آنست که دو دست را بر ران بگذارد نزدیک سر زانو چنانچه در مبحث تشهد مفصلا بیان شد

فصل سیم در بیان مستحبی است که بعد از فراغ از نماز است و آن تعقیب است تنقیح مقام محتاج است بایراد کلام در چند مطلب **اول** در بیان معنی تعقیب است پس میگوئیم صاحب جمع کثیرة التعقیب فی الصلوة الجلوس بعد الان یقضیها الدعاء او مسئلة یعنی نماند مقتضای این کلام اینست که کنایة میکند جلوس بعد از نماز صلوة بجهة دعا و مسئلة و این عبارت شد ظاهر اینست که چنین نبوده بنا بر ایضاح کرده معنی از ذکر مسئلة است نظر باعتبار دعا از مسئلة و ذکر خاص بعد از عام نظر باعتنای بشان خاص و اهتمام بان اگرچه بایدیست واسع لکن مناسبه ذکر بعد از صلوة نماز باو شاید از این راه بوده باشد که صاحب قاموس اقتصار کرده است بدعا می فرماید قال التعقیب الجلوس بعد الصلوة للدعاء و این اگرچه سالم از نباشت لکن مؤید اخبار باول و وارد میشود بر چه در و کر مقتضای کلام این دو زاویه است که معتبر بودن جلوس در ماهیت تعقیب نباشد این هر کدام باشد بعد از نماز سه چیز باید تعقیب نباشد باشد و هم چنین هر کدام باشد باید بعد از فراغ از نماز باشد یا نباشد و هم این است مقتضای کلام ایشان در ذکر کرده لذا معنی لغو است نزد شرعی نظر باینکه در اصطلاح انها معنی شرعی است نه لغوی و این معنی لا شک نیست و این مقتضی اینست که باید در ادله انها در اتمام ذکر مستعمل فیه لفظ بوده که بار شرع نه معنی لغوی و جملة از کلمات قدماء اصحاب مثل شیخ شیخ نظام و ابن براج در مهذب و ابن ادریس در سرایر و غیرهم اگرچه هم اینست که جلوس معتبر در تعقیب بوده شاید لکن کلمات این بزرگوار است محمول است بر افضلیت هر اینست که جلوس در تعقیب

jabir.abbas@yahoo.com

در صلوة تعقیب نیست پس هرگاه بعد از تسلیم بجده رود و در آن مشغول بتلاوة قرآن شود این بتعقیب فرائض بود و هم چنین اتیان بدعا قائما یا ماشیا و این راحت که محققین از متاخرین علماء از جمله رحمة الله تعالی رأیتم هم مثل شیخ شهید ثانی در شرح لمعه و محقق اردبیلی در آیات احکام و شرح ارشاد و شیخ بهائی در حبل المتین و فاضل معتمد فاضل هندی و بعضی از این اعاظم تصریح فرموده اند بعدم اعتبار جلوس در مفهوم تعقیب و بعضی تعریف فرموده اند آن الاشتغال بعقیب الصلوة للدعاء او ذکر سزاوار است که قرآن نیز علاوه شود بیان آن ذکر که تعقیب عبارت است از مشغول شدن بعد از نماز بدعا و یا بذکر یا بتلاوة یا بهر سه **مطلب ثانی** در ذکر اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام است در بیان فضیلت تعقیب تا اطلاع بر مضمون آن موجب رغبت مؤمنین شود در مداومت بان پس میگوئیم از جمله اخبار مذکوره حدیثی است مروی در کافی و فقیه از کتاب اسرار و حدیث قاری حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویه هر کس اتیان نماز مزبور نماید و مشغول بتعقیب شود تا نماز دیگر چنین شخص مهمان خداوند عالم است که خداوند عالم جل شأنه اکرام مهمان خود خواهد نموده و از جمله ان اخبار حدیثی است مروی در مرقد نیب از صاحب المکارم فی السر و العلن جناب حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که الحضرت روایت فرموده اند از والد بزرگوار خود جناب حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام که الحضرت فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر مسلمان که بنشیند در جائیکه نماز جمع را در آنجا اتیان نموده و مشغول باشد بذکر خداوند عالم جل شأنه تا طلوع شمس اجر او مثل اجر کسی است که زیارت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد و از جمله اخبار حدیثی است صحیح مروی در تهذیب از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از والد بزرگوار خود و ان بزرگوار از جناب حضرت امام حسین علیه السلام روایت فرموده که فرموده هر کس نماز کند پس بنشیند در جای نماز خود تا آفتاب طلوع نماید این عمل میشود بجهة آزاد از آتش جهنم و از جمله اخبار مذکوره حدیث صحیحی است که از کافی اسرار و حدیث قاری جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده تعقیب انفع است مر طالب دنیا و دینی از مسافرت در بیابان و از جمله اخبار حدیثی است مروی در معیشت کافی از اخبار کثیره که فرموده شیخ بن مرد در تعقیب صلوة فرض انفع است مر طالب دنیا و دینی از مسافرت در بیابانها و از جمله اخبار حدیثی است مروی از عبد الله بن سنان که گفت عرض کردم خدمت معصوم آیا چیزی است که هیچ چیز مر طالب دنیا نفع نیست از تعقیب بعد از فراغ از نماز جمیع تا طلوع آفتاب فرمودند بلی چنین است و لکن انفع آن از چیزها شاربه و کرفتن ناخن مر پای جمعه اخبار در این باب بسیار است جمله از آن در مبحث آتیه مذکور خواهد شد **مطلب سیم** در بیان جمله مهمه از تعقیبات ماثوره است میگوئیم مراتبها و مقام است **مقام اول** در بیان تعقیبات مشترکه یعنی تعقیباتی که ثابت است عقیب هر یک از صلوات مفروضه و این بسیار است **اول** از آنها تسبیحات بتکبیرات بعد از

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فراغ از صیغه سلام مستحب است که ایشان بتکبیر نماید سه مرتبه و مستحب اینست که در حال تکبیر دستها را بلند نموده تا محاذی
گوش و در زینت شرعیت این تکبیرات در حال جلوس بوده باشد چه شرعیت اینها در غیر این حالت متحقق نیست دوم استحباب
بعد از فراغ از نماز است که دستها را بلند نماید بنحوی که ببالای سر خود برساند در حدیث صحیح مروی در فقیه و
تهذیب مذکور است که جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بعد از فراغ از نماز دو دست مبارک خود را بلند مینمودند
تا بالای سر و در زینت تادیه سنت شود بمطلق رفع یدین اگرچه منفک از ذکر و دعا باشد لکن هرگاه در این حالت
ایشان بذکر نماید افضل خواهد بود و اولی اینست این ذکر را که ماثور است در این حالت تلاوت نماید
لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی
کل شیء قدیر سیم تسبیح سیده نسا فاطمه زهرا علیها السلام است تنقیح مقام مقتضی ایراد کلام است در چند مطلب
اول در بیان فضیلت این تسبیحات بدانکه نصوص معتبره در کمال فضیلت این تسبیح مستفیض است از جمله
حدیثی است مروی در کافی از مخزن الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده عبادت کرده
نشده است خداوند عالم جل شانه بچیزی از تحمید که افضل بوده باشد از تسبیح فاطمه علیها السلام و فرمودند که اگر چیزی افضل
از این تسبیح میبود هر آینه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله ارشاد میفرمودند بفاطمه علیها السلام و در حدیث دیگر از
جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ماثور است که فرموده تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام در هر روز در عقب هر
نمازی محبوب تر است نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز مطلب ثانی در بیان کیفیت این تسبیحات بدانکه
مشهور مابین فقها در کیفیت این تسبیح آنست که اول ایشان بتکبیر نماید سی و چهار مرتبه و بعد از آن سی و سه مرتبه
بگوید الحمد لله و بعد از آن سی و سه مرتبه بگوید سبحان الله که مجموع یکصد مرتبه میشود در تکبیر و تحمید بعد از فراغ
از هر مرتبه یا وقف نماید یا وصل بحرکت باین نحو که را مضموم اکبر را وصل نماید بلام جلاله پس همزه جلاله اسقاط
خواهد شد در لفظ و همچنین های مکسوره لفظ جلاله را در الحمد لله وصل نماید بلام ساکن الحمد با اسقاط همزه
وصل معلوم است این در غیر مرتبه اخیره خواهد بود یا وصل بسکون نماید لکن با تخلل فصل فیما بین فراغ از مرتبه
و شروع بمرتبه دیگر مجملا تلفظ بهریک از تکبیر و تحمید بشش نحو متصور است اول با عدم اظهار حرکت را در تکبیر
دوم با عدم اظهار حرکت های لفظ جلاله در تحمید لکن با قطع نفس در هر دو نحو خواه فاصله واقع سازد بعد از
فراغ از مرتبه قبل از شروع بمرتبه دیگر یا خیر دوم مثل اول است در عدم اظهار حرکت آخر حرف لکن قطع نفس ننماید
اما با تخلل فصل بعد از فراغ از مرتبه و قبل از شروع بمرتبه دیگر سیم آنست که حرکت آخر حرف را اظهار نماید لکن آخر را
وصل بلام لفظ جلاله در تکبیر و لام در الحمد در تحمید چهارم مثل دوم است لکن با عدم تخلل فصل اینست که قطع نفس ننماید
و همچنین آخر او را وصل بلام نماید از انچه مذکور شد ظاهر میشود که هریک از سه قسم اول اگر بوده باشد بی عیب است

اول را وقف بسکون مینامند و قسم دوم را وصل بسکون و سیم را وصل بحرکت و اول از سه قسم آخر را باز وصل بسکون مینامند
دوم را وقف بحرکت و سیم را وصل بحرکت ظاهر اینست که هیچیک از سه قسم مذکور مخل امتثال و موجب سنت نبوده باشد
واما تسبیح پس قراءت آن بچهار نحو متصور میشود اول عدم اظهار حرکت حرف آخر است با قطع نفس دوم مثل اینست با عدم
قطع نفس خواه فصل متحقق شود مابین یا نه سیم با اظهار حرکت حرف آخر است با عدم قطع نفس هرگاه مراد
که قطع نفس مینماید با عدم اظهار حرکت چهارم مثل سیم است لکن با قطع نفس هریک از سه قسم اول که بوده باشد با
امتثال حاصل است بخلاف قسم چهارم و اما حدیث التکبیر جزم پس تمسک بان در عدم جواز وصل بحرکت در محل
کلام محل کلام است بجهت عدم وجود حدیث مذکور در طرق شیعه پس حدیث مذکور از طرق عامه خواهد بود لهذا اعتماد
بان در مخالفت مقتضای قواعد لغت و ادب نمیتوان نمود بر فرض تمحض حینیت از این جهت و در زینت که تکبیرات اشاره
باشد بتکبیرة الاحرام یا کل تکبیرات نماز در غیر مقام تمسک بان در این مقام محل اشکالست شاید از این راه بوده باشد
که مرحوم شیخ شهید قدس سره و ولد السعید و غیره متمسک بان شده اند در تکبیرة الاحرام و حکم فرموده اند
بر اینکه مستحب است ترک اعراب در آخر تکبیرة الاحرام بجهت این حدیث متخصصات استحباب مستلزم رجحان
و تعیین رجحان ترک اعراب نسبت باظهار اعرابست قطع نظر از امور خارجه مسلم است لکن بنحوی که مذکور شد
در مطلب مخفی نماند انچه مذکور شد در کیفیت تسبیح سیده نسا صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و اولادها
مشهور مابین فقها است و ظاهر میشود از شیخ صدوق قدس الله تعالی روحه در جمله از مصنفات ایشان
مثل مجالس و اعتقادات و هدایه و مقنع و فقیه تقدیم تسبیح بر تحمید و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی
در کتاب اقتصاد و حکایت شده است از والد بزرگوار شیخ صدوق و ابن الجنید مجملا این قول اگرچه ظاهر میشود
از این اعلام مذکوره بلکه شیخ صدوق در کتاب مجالس این تحمید را ذکر فرموده در ضمن امور دیگر ذکر فرموده است انها
ثابت است در دین امامیه لکن قول مذکور ضعیف است مختار تقدیم تحمید است بر تسبیح بنحوی که مذکور شد مخفی نماند
انچه مذکور شد دو قول در مسئله است ثالث اقوال قول مرحوم شیخ است در مبسوط و ان تجویز اولیست یعنی
امتثال حاصل میشود بتقدیم تسبیح بر تحمید و بالعکس مطلب سیم در بیان استحباب تهلیل و استغفار است
بعد از فراغ از تسبیح بدانکه مستحب است بعد از فراغ از تسبیح ایشان بتهلیل نماید ثقة الاسلام در کافی حدیث
روایت فرموده حاصل مضمونش آنست که کسیکه ایشان نماید بتسبیح سیده نسا فاطمه زهرا علیها السلام بعد از
فریضه بعد از فراغ از تسبیح بگوید لا اله الا الله گناهان او آمرزیده میشود و از کتاب و عایم ارباب
معرفت و یقین جناب امیر المومنین علیه السلام ماثور است حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که جناب امیر المومنین علیه السلام
فرمودند که بعضی از پادشاهان عجم بنده بهدیه فرستاده بودند خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله کنیز

بجناب سیده نسا بر و بخدمت جناب رسول خدا استدعای این کن که ایشان خادمی بشما داده باشند که متوجه خدمات
شما شود سیده نسا خدمت سید ابرار مشرف شده استدعای مطلب نمودند آن مخزن اسرار ربانی و وسیله نجات
مطیع و عاصی در جواب فرمودند ای فاطمه بتو چیزی عطا کنم که بهتر باشد از برای تو از خادم و از دنیا و هر چه در دنیا
و آن اینست که بعد از فراغ از هر نماز سی و چهار مرتبه تکبیر میگوئی و سی و سه مرتبه میگوئی الحمد لله و سی و سه مرتبه
میگوئی سبحان الله بعد از فراغ از تسبیح میگوئی لا اله الا الله این بهتر است از برای تو از خادمی که خواهش نموده
بهتر است از دنیا و از هر چه در دنیاست و اما استحباب استغفار پس مدلول علیه است بحدیثی که رئیس المحدثین
در ثواب الاعمال ذکر فرموده حاصل مضمون آن اینست هر کس ایشان بتسبیح سیده نسا علیها السلام نمود بعد از فراغ از آن
استغفار نمود گناهان او آمرزیده میشود ظاهر اینست که امتثال حاصل میشود بگفتن استغفر الله ربی و بگفتن
اللهم اغفر لی بلکه بتعبیر از این معنی اگرچه بلغت غیر عرب بوده باشد ظاهر اینست که هریک از تهلیل و استغفار مستحب علیحده
است پس جمع اکمل خواهد بود مطلب چهارم در بیان اینست که استحباب تسبیح سیده نسا علیها السلام آیا مختص است
بعد از صلوات مفروضه یا نه بلکه استحباب آن ثابت بعد از فراغ از نماز اعم از اینکه نماز واجبی بوده باشد یا سنتی
بدانکه استحباب تسبیح سیده نسا صلوات الله علیها عقیب صلوات مفروضه ثابت است اگرچه غیر از صلوات یومیه
بوده باشد و اما استحباب آن عقیب صلوات مندوبه پس میگوئیم اگرچه کلام شیخ صدوق در اواخر مجالس موهم اختصاص
است بفریضه لکن ظاهر ثبوت استحباب آنست اگرچه عقیب نوافل بوده باشد و این مصرح به در کلام شیخ مفید در
مقنعه و تلمیذ سدید او مرحوم سلار بن عبد العزیز است و عبارت مرحوم در موضعی از مقنعه اینست و یستحب ان یسبح
الانسان فی عقیب کل صلوة تسبیح الزهراء فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله معلوم است عموم کل صلوة
شامل نوافل نیز هست بعلاوه چونکه این کلام را بعد از بیان هشت رکعت نافله زوال ذکر فرموده اند این قرینه است که قطعا
اراده عموم مذکور نافله زوال هم هست بعلاوه دلالت عبارت مذکوره بر ثبوت استحباب تسبیح مذکور عقیب هشت
رکعت نافله زوال نص است و دلالت آن در عقیب مطلق نافله ظاهر است و عبارت مرحوم در موضع دیگر از مقنعه
که بعد از آن موضع است که مذکور شد اظهر است در افاده این مطلب فرموده و تسبیح الزهراء علیها السلام فی اعقاب الصلوات
المفترضات سنة موکدة وفی اعقاب النوافل مستحب و عبارت مرحوم سلار اینست فرموده بعد از بیان تسبیح و یفعل
فی عقب کل فرض و نفل و این عموم مدلول علیه است بحدیث دعائم که فرموده تکبیر الله بعد کل صلوة و اما التمسک
فی اثبات التعمیم بما رواه فی الکافی عن ابی خالد القماط قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول تسبیح فاطمة فی کل
یوم فی دبر کل صلوة احب الی من صلوة الف رکعة فی کل یوم فغیر تام کما یظهر وجهه بالتامل حاصل انچه مذکور شد حکم بثبوت
استحباب این تسبیح است عقیب هر نمازی واجب بوده باشد یا سنت لکن تاکید در محافظت آن عقیب فرایض بیشتر است

بدانکه شاید مراد شیخ از تکبیرات ثلث مذکوره ایا حکم آن حکم تسبیح است در استحباب آن ثابت نیست بعد از نوافل چنانچه
ثابت بعد از فرایض یا مختص بفرایض است شاید مستفاد از کلام شیخ مفید قدس الله روحه السعید ثانی بوده باشد بانظر
باینکه تسبیح و غیره از تعقیبات را ذکر فرموده اند عقیب نافله زوال و اما از تکبیرات فرموده اند یعنی مطلقا در انمقام
ذکر ننموده اند با انکه ذکر فرموده اند بعد از فرایض مقدم بر همه تعقیبات از اینجا ظاهر میشود که معتقد اختصاص
بوده اند جواب از این آنست که ذکر در فرایض و عدم ذکر در نافله مظهر عدم اعتقاد شرعیت است عقیب نافله متحمل است عدم
اعتقاد شرعیت اعم از اعتقاد عدم شرعیت است نظر بانکه عدم اعتقاد شرعیت چنانچه با اعتقاد عدم شرعیت هست با تشکیک
در شرعیت نیز هست قدر متیقن ثانی است بنابراین نسبت خلاف بمرحوم شیخ مفید نمیتوان داد و مرحوم شیخ طوسی در
مقام ذکر نافله زوال امر فرموده اند باتیان این سه تکبیر عقیب دو رکعت اول نافله زوال و مرحوم شیخ بهائی امر فرموده اند
باتیان آن بعد از فراغ از دو رکعت اول نافله زوال و همچنین بعد از فراغ از رکعت چهارم و رکعت ششم و از مرحوم شیخ
الطائفه در کتاب نهایه ظاهر میشود قول باستحباب این تکبیرات ثلث عقیب مطلق نوافل و این قول در نظر حقیر بعید
نیست مطلب پنجم در بیان انکه چنانچه مستحب است تسبیح سیده نسا علیها السلام بعد از فراغ از صلوات مستحب است
در وقت اراده خواب چنانچه مستفاد میشود از حدیث معتبر مروی در کتاب دعا از اصول کافی حاصل مضمون
آن حدیث اینست وقتیکه اراده خواب کنید هر یک از شما باید بتسبیح فاطمه زهرا علیها السلام باینکه اول سی و چهار
تکبیر میگوئی بعد از آن سی و سه مرتبه الحمد لله میگوئی بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله ظاهر اینست تادیه سنت
میشود باتیان تسبیح در محل خواب خواه در حال جلوس باشد یا در حال اضطجاع یا استلقاء لکن در حدیث صحیح ظاهر
میشود که اتیان آن در حال خوابیدن اولی است از اتیان در حال جلوس و آن حدیثی است مروی از کاشف علوم
الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام حاصل مضمون آن اینست که هرگاه کسی دست راست خود را
بالش خود قرار دهد ظاهر اینست که مراد این بوده باشد که دست راست خود را زیر سر خود بگذارد بنابراین باید
بپهلوی راست بخوابد باید این دعا را بخواند بسم الله اللهم انی اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک
و فوضت امری الیک و الجات ظهری الیک و توکلت علیک رهبة منک و رغبة الیک لا ملجاء و لا
منجا منک الا الیک امنت بکتابک الذی انزلت و برسولک الذی ارسلت بعد از آن ایشان بتسبیح
سیده نسا صلوات الله علیها نماید سیم از موارد دیگر تسبیح جناب سیده نسا علیها السلام در آن وارد است
بجهت دفع ثقل گوش نظر بحدیثی که از کتاب مشکوة الانوار روایت شده حاصل مضمون آن اینست شخصی خدمت
کاشف الاسرار والدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مشرف شد بجهت ثقلیکه در گوش او بود از ثمرات
[illegible] حق الشفر محروم بود این مطلب را بعرض عرش اقدس رسانید در جواب فرمودند که امیکر حاصل

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas
jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

مضمونشان اینست چرا علاج این مرض خود را بتسبیح سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام نمیکنی عرض کردم کدام است تسبیح آن
معصومه فرمودند سی و چهار مرتبه تکبیر میکوئی و سی و سه مرتبه الحمد لله میکوئی و سی و سه مرتبه سبحان الله میکوئی راوی
کفت که آن شخص اخبار نمود که در اندک زمانی که آن تسبیح را کفتم ثقلیکه در کوش خود بود زایل شد حمل کردن حدیث را
بر اینکه مراد اتیان بتسبیح است عقیب صلوات اگرچه ممکن است لکن بعید است **مطلب ششم** در بیان امور دیگر که رعایت
آن مناسب است در مقام اتیان بتسبیح بدانکه این امور دو قسم است اول آنست که مختص است به بعضی از موارد ثلثه مذکوره
و دوم مشترکست مابین جمیع اما امریکه مختص است بتسبیحی که بعد از نماز است پس بیان آن اینست که میکوئیم اولی آنست که
رعایت شود در آن جمیع آداب و شرایط صلوة نظر باینکه شیخ شهید در کتاب ذکری فرموده و ربما یضر الصلوة
یضر بالتعقیب و مرحوم شیخ بهائی در حبل المتین فرموده و ربما کلما یضر بالصلوة یضر بالتعقیب بنابراین اولی
اینست که در حال اشتغال بتسبیح با طهارت بوده اجتناب نماید از حدث و خبث و هم چنین در آن حال رو بقبله باشد
و ترک تکلم و اکل و شرب بلکه ترک تمام منافیات نماز نماید و در حدیث صحیح وارد است من سبح تسبیح الزهراء علیها السلام
قبل ان یثنی رجلیه من صلوة الفریضة غفر له ثنی رجلین عبارت از صرف کردن پاها است حاصل مراد آنست که کسیکه
اتیان بتسبیح نماید قبل از آنکه پاهای خود را بکرداند از حالتیکه در تشهد بر آن حالت بوده آمرزیده میشود گناهان او و هکذا
اولی اینست که در حال اشتغال بتسبیح رعایت نماید جمیع آنچه را که معتبر در نماز است لکن رعایت این بطریق ندب و رجحان است
نه حتم و الزام بنابراین بهیچ وجه از آنها اگر اتیان نماید موافق سنت خواهد بود لکن اتیان آن بر وجه کمال او موقوفست
بر رعایت امور مذکوره و اما امریکه مختص است بتسبیح در وقت اراده خواب پس ظاهر آنست که اتیان بتسبیح در حال خوابیدن
بر پهلوی راست اولی بوده باشد از جمیع احوال متصوره و ربما دست راست را در زیر سر کذاردن کنایه بوده
باشد از خوابیدن به پهلوی راست و هم چنین حکم باستحباب شرایط نماز در آن نمیتوان نمود پس حکم باستحباب
طهارت بجهة این تسبیح مخصوص نمیتوان نمود و هم چنین حکم برجحان استقبال در آن بخصوص و ترک تکلم و غیرها و اما
امریکه مختص است بتسبیحی که بجهة دفع ثقل و صمم کوش ماثور است پس بیان آن اینست که ظاهر اینست که آن هم سنت
میشود باتیان بتسبیح بجهة این غایت خواه قائما اتیان نماید یا جالسا در حال استقبال و طهارت بوده یا بدون
آنها و هکذا و اما امریکه مشترک است مابین موارد مذکوره پس آنست که اتیان بفصول تسبیح و انواع آن
متوالی بوده باشد یعنی فصل طویلی مابین فصول و انواع آن متخلل نشود و در حدیثی وارد است که جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام عادت شریف ایشان این بود که در حال تسبیح آنرا وصل میکردند و قطع نمینمودند و ظاهر
اینست که مراد این بوده باشد که فصول و انواع آنرا متصل بهم اتیان میفرمودند بعلاوه مستفاد از اخبار که سی و چهار
تکبیر بکو و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله اینست که بطریق توالی بوده باشد که غرض عین از دعوی

تبادر

تبادر تعلیم میکوئیم فرموده نقض اینست و اطلاقی در دست نداریم که توانیم امتثال را در صورت عدم توالی حسن بدانیم
اگرچه در تسبیح در حال اینجهة و مع ثقل کوش بوده باشد **مطلب هفتم** در بیان اینکه امتثال حاصل میشود باتیان
تکبیر و تحمید و تسبیح بعدد مذکور خواه ضبط عدد و شماره آن به چیز دیکر بوده باشد خواه به بند انکشتان بوده یا
با سنگ ریزه یا بتسبیح یا بغیر اینها بجهة اطلاق مقصود اتیان بعدد مذکور است خواه ضبط عدد بتسبیح بوده یا
با بغیر تسبیح و در فصل دوم از فصول مذکوره در باب دهم از مکارم الاخلاق چنین روایت شده که در اوایل امر
سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام ضبط عدد این تسبیح را میفرمودند بریسمانی از پشم که زده شده بود بعدد
تکبیرات و عادت آن معصومه چنین بود تا جناب حمزه بدرجه بلند مرتبه شهادت فایز کردیدند از تربت مقبره
آن جناب تسبیحی ساختند و بان ضبط عدد تسبیح میفرمودند و دیکران نیز در این باب تاسی بان معصومه نمودند
تا آنکه جناب سید الشهدا را بمرتبه عالیه شهادت فایز کردانیدند آن وقت مردم عدول کردند از تربت مقبره شریف
جناب حمزه بتربت متعلقه بجناب حضرت امام حسین صلوات الله و سلامه علیه نظر باشرفیت و افضلیت آن
و در حدیث ماثور است تسبیحیکه از تربت مقدس جناب سید الشهدا در دست کسی بوده باشد تسبیح مینماید
اگرچه آن شخص تسبیح ننماید که مراد این بوده باشد بودن چنین تسبیحی در دست کسی باعث این میشود که آن شخص
از جمله مسبحین محسوب شود اگرچه تسبیح ننماید و در حدیث دیکر ماثور است کسی که بکرداند تسبیحی را که از تربت
جناب سید الشهدا است یکمرتبه با استغفار یا بغیر استغفار بامر خلاق عالم جل شانه در نامه عمل او ثبت میشود
هفتاد مرتبه **چهارم** از جمله تعقیبات ماثوره مهمه دعائیست که وارد شده در حدیث صحیحی که ثقة الاسلام
روایت نموده از کاشف علوم الاوایل و الاواخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اقل دعائیکه مجزیست بعد از
فریضه اینست که بکوئی اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک
اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخرة **پنجم** از جمله
تعقیبات مذکوره آیة الکرسی است چه در کتاب قرب الاسناد بسند معتبر از فخر عالم صلوات الله و سلامه
علیه و آله روایت کرده فرموده یا علی مداومت کن بخواندن آیة الکرسی در عقب نماز مفروضه بجهة آنکه
محافظت نمیکند بر آن مکر نبی یا صدیق یا شهید و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از سرور اتقیا جناب
امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت نموده که آن حضرت فرموده من قرأ آیة الکرسی بعد کل صلوة لم یضره ذو حمة
یعنی کسیکه تلاوت کند آیة الکرسی را بعد از هر نماز دفع ضرر هر صاحب سمی مثل مار و عقرب و امثال آن از او میشود
و همین حدیث را ثقة الاسلام نیز در باب فضل القرآن روایت فرموده و در فصل ثانی از فصول مذکوره در باب
دهم از مکارم الاخلاق روایت نموده از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده من قرأ آیة الکرسی فی دبر

صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت بدانکه مراد در این مقام معرفت آیة الکرسی است نظر باینکه آیة الکرسی
وارد شده است در تعقیب نمازها و نماز هدیه میت و در غالب صلوات مندوبه بلکه در بسیاری از موارد مخصوصه
پس مشخص است امتثال در این موارد موقوف بمعرفت آیة الکرسی است لهذا میکوئیم خلافی مابین علما در آیة الکرسی
من حیث البدایة نیست بای معنی که کل علما اتفاق نموده اند بر اینکه اول آیة الکرسی منتهاست تا هم فیها خالدون پس
آیة الکرسی عبارت خواهد بود از سه آیه یا چهار آیه الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی
السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه
الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من
الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم الله ولی
الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات
اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون پس آیة الکرسی عبارت خواهد بود از مجموع آیات مذکوره یا عبارتست
تا و هو العلی العظیم این محل خلاف مابین علما است قول اول ظاهر میشود از جماعت اعاظم اصحاب منهم
شیخ الطائفه شیخ طوسی قدس الله روحه فی المصباح فی عمل ثامن عشر ذی الحجة الی الیوم الرابع و العشرین منها
هذا اللفظ و فی هذا الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله علی ما من به علیه و خصه به یقرأ فی کل رکعة
ام الکتاب مرة واحدة و عشر مرات قل هو الله احد و عشر مرات آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون و عشر
مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز و جل مائة الف حجة و مائة الف عمرة و لم یسئل الله عز و جل حاجة
من حوائج الدنیا و الاخرة الا قضاها کائنة ما کانت ان شاء الله عز و جل و هذه الصلوة رویناها فی
یوم الغدیر بعینها و منهم السید الجلیل السید بن طاوس فان کان کلامه فی الاقبال مطابق للکلام المذکور
لشیخ الطایفه قال فصل فیما نذکره من عمل زائد فی هذا الیوم العظیم الشان رویناه ذلک عن جماعة من
الاعیان و الاخوان اسنادهم جدی ابو جعفر الطوسی الی ان قال رفعه عن الصادق علیه السلام قال من صلی فی هذا
الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله علی ما من به علیه و خصه به یقرأ فی کل رکعة ام الکتاب
مرة واحدة و عشر مرات قل هو الله احد و عشر مرات آیة الکرسی الی هم فیها خالدون و عشر مرات انا انزلناه
فی لیلة القدر و عدلت عند الله مائة الف حجة الی ان قال و هذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر
و منهم العلامة اعلی الله مقامه فی جملة من کتبه المعتبرة قال فی القواعد و صلوة الغدیر رکعتان
قبل الزوال بنصف ساعة یقرأ فی کل رکعة منهما الحمد مرة و کلا من القدر و التوحید و آیة الکرسی الی هم فیها
خالدون عشرا و فی التذکرة یستحب ان یصلی قبل الزوال بنصف ساعة یوم الصدقة بالخاتم و هو الرابع و

العشرون

العشرون من ذی الحجة شکرا لله رکعتین یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و الاخلاص عشر مرات و القدر عشر مرات و آیة
الکرسی الی هم فیها خالدون و قال الشیخ و هذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر و هو یعطی ان آیة الکرسی
الی هم فیها خالدون و فی نهایة الاحکام یستحب ان یصلی یوم الرابع و العشرین من ذی الحجة و هو یوم الصدقة بالخاتم
قبل الزوال بنصف ساعة رکعتین یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و کل واحدة من الاخلاص و آیة الکرسی الی قوله
هم فیها خالدون و القدر عشر مرات قال الشیخ و هذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر و هو یعطی
ان آیة الکرسی فی صلوة الغدیر الی خالدون و منهم شیخنا الکفعمی قال فی الجنة الواقیة فی مقام بیان صلوة
یوم الغدیر ما هذا کلامه و صفة صلوة هاتین الرکعتین ان یقرأ فی کل واحد منهما بعد الحمد التوحید و آیة
الکرسی الی خالدون و القدر عشرا فهی تعدل عند الله مائة الف حجة و مائة الف عمرة و لم یسئل الله تعالی
حاجة من حوائج الدنیا و الاخرة الا قضاها کائنة ما کانت ثم قال و صلوة یوم الصدقة بالخاتم و هو الرابع و العشرون
من ذی الحجة و هی کالغدیر کما و کیفا و قد رویناها فی البلد الامین صلوة یوم الغدیر رکعتان و هی مرویة عن الصادق
علیه السلام قال من صلی فیه رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله تعالی علی ما من به علیه و خصه به یقرأ فی کل رکعة
الحمد مرة و کلا من التوحید و آیة الکرسی الی الآیتین و القدر عشرا الی آخره و قوله الآیتین الظاهر انه بتقدیر الی آخر
الآیتین و القرینة کلامه فی الجنة الواقیة مناسب در این مقام اینست که تغییر شود بر وجه دلالت عبارات مذکوره
بر اینکه صاحبان آن عبارات را اعتقاد اینست که آیة الکرسی تا هم فیها خالدون است پس میکوئیم اما عبارت شیخ الطایفه
که فرموده و هذه الصلوة قد رویناها فی یوم الغدیر بعینها این اشاره است بکلامی که در این کتاب در بیان
صلوة غدیر ذکر فرموده مانند اینست اذا کان یوم الغدیر و حضرت عند امیر المؤمنین علیه السلام او فی مسجد الکوفة
او حیث کان من البلاد فاغتسل فی صدر النهار منه فاذا بقی الی الزوال نصف ساعة فصل رکعتین تقرأ
فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة و قل هو الله احد عشر مرات و آیة الکرسی عشر مرات و انا انزلناه عشر مرات الی
آخره چون که آیة الکرسی را در این نماز روز عید غدیر تفسیر فرموده مانند تا هم فیها خالدون بعد فرموده مانند این بعینها
همان نماز است که در روز عید غدیر ذکر فرموده اند بالکلیه در اینجا آیة الکرسی را مطلق ذکر فرموده اند مشخص است
این عین آن در روز حج میشود که از هم معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی مطلق تا هم فیها خالدون بوده باشد و هو المطلوب
بلکه ممکن است که کفته شود تفسیر مذکور در صلوة روز عید و چهارم از خود ایشان بوده باشد یعنی مذکور در
حدیث مطلق آیة الکرسی بوده باشد و این تفسیر نظر با اعتقاد خود ایشان بوده باشد لکن این خالی از بعد نیست بنابر اینکه
تفسیر جزء بیان از معصوم بوده باشد چنانچه ظاهر اینست دلیلی میشود بر اصل مدعی که آیة الکرسی تا اصل مذکور میباشد
مطلقا و احتمال اینکه در این محل بخصوص مراد تا آنجا است و در مواضع دیکر چنین نیست بسیار بعید است بلکه صحیح

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

واز آنچه مذکور شد متحقق میشود که مراد آن مرحوم از آیة الکرسی در کتاب مبسوط ونهایه در این نماز تا موضع مذکور است قال فی المبسوط مشیرا الی یوم الغدیر یستحب ان یصلی فی ذلک الیوم اذا بقی الی الزوال نصف ساعة بعد ان یغتسل رکعتین یقرأ فی کل رکعة منهما الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآیة الکرسی عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات الی آخر ما ذکره ومثل اینست عبارة آن مرحوم در نهایه پس آنچه در مصباح ذکر فرموده اند مبین مراد ایشان است در این دو کتاب بلکه در هر جا که لفظ آیة الکرسی در کتب ایشان مذکور میشود مگر آنکه قرینه بر خلاف بوده باشد و حمل کردن اینکه مراد آن مرحوم از لفظ بعینها اصل آیة الکرسی است نه آنکه تا حد بکر ذکر فرموده اند مخالف خلاف ظاهر است بسیار داعی بر ارتکاب آن نیست مجملا ظاهر از اینها از آن مرحوم در کتاب مصباح ذکر شده اینست که آن بزرگوار معتقد این میباشد که مراد از آیة الکرسی مطلق که در نماز روز عید غدیر ذکر فرموده اند تا خالدون است وهم چنین در سایر کتب واین مطلب مظهر اینست که آیة الکرسی در نزد ایشان عبارت از همین است که مذکور شد چنانچه وجه آن بنا بر اندک تاملی ظاهر است ومؤکد آنچه مذکور شد در کلام شیخ الطائفه در اثبات این مطلب بعضی جا دیست در کلام سید بن طاوس واما دلالت عبارت مرحوم علامه در قواعد بر این مطلب که آیة الکرسی تا خالدون میباشد در نزد آن مرحوم پس وجه آن اینست که مستند نماز روز غدیر مشتمل بر لفظ آیة الکرسی مطلق است وتفسیر از معنی آن منصب او بیان شرح مطلب است نمیشود مگر بجهة آنکه این مفسر معتقد اینست واین ظاهر است فالمناسب فی المقام ایراد المستند المذکور فان الاطلاع بر من اعظم ما المدخلیة فی الوصول الی المرام فنقول روی شیخ الطائفة فی التهذیب عن مولانا الصادق علیه السلام قال من صلی فیه اعنی یوم الغدیر رکعتین یغتسل عند زوال الشمس من قبل ان تزول مقدار نصف ساعة یسأل الله عز وجل یقرأ فی کل رکعة سورة الحمد مرة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة وما سأل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنیا والاخرة الا قضیت له کائنة ما کانت الحاجة وان فاتتک الرکعتان والدعاء قضیتها بعد ذلک واین حدیث مستند کلام مرحوم علامه وغیر علامه است الا آیة الکرسی مستند وتقیید آن از عبارات بجهة تفسیر آنست که مراد از آن در ماخذ آنست وهو المراد اما آنچه مذکور شد در وجه دلالت کلام مرحوم علامه در قواعد ظاهر میشود وحال در کلام مرحوم کفعمی در جنة الواقیة وبلد الامین وغیره بنا بر این حاجت بر بیان دیگر نخواهد بود ومنهم شیخنا الشهید قدس الله نفسه وروح الشهید فی البیان قال الثالثة صلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة وکلا من التوحید وآیة الکرسی والقدر عشرا وثوابها مائة الف حجة وعمرة ویعطی ما سأل الی ان قال وسابعها صلوة یوم الرابع والعشرین من ذی الحجة وفیه تصدق علی علیه السلام بخاتمه یصلی فیه قبل الزوال بنصف ساعة بصفة صلوة الغدیر انتهی وجه دلالت این کلام بر آنکه مراد آن مرحوم از آیة الکرسی تا هم فیها خالدون است آنست که آیة الکرسی در نماز بیست وچهارم تفسیر کرده تا

فیها خالدون است چنانچه مذکور میشود وحاصل آنکه در اینجا بیان چنانچه فرموده بصفة صلوة یوم الغدیر مستلزم آنست که صاحب کلام معتقد این بوده باشد که مراد به آیة الکرسی مطلق در آنجا همین معنی بوده باشد واین مظهر اینست که صاحب کلام معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی مطلق عبارت است تامل مذکور مخفی نماند کلام مرحوم علامه در منتهی قریب بکلام مرحوم شهید است در بیان مجملا ظاهر از کلام مرحوم شیخ شهید در بیان آنست که مذکور شد لکن ظاهر از کلام آن مرحوم در ذکری خلاف آنست قال ومن الصلوات المستحبة صلوة یوم الغدیر وهی مشهورة بین الاصحاب ثم ذکر الحدیث المذکور ثم قال ومنها صلوة یوم المباهلة وهو الرابع والعشرون من ذی الحجة فی اظهر الروایات وروی انه الخامس والعشرون منه الی ان قال وروی عن الصادق علیه السلام انه یصلی فیه رکعتان بصفة صلوة یوم الغدیر الا انه قال فی آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون والی آخر ما ذکره ومنهم المحقق الثانی قال فی الجعفریة ومنها صلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة وهی رکعتان یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة وکلا من القدر والتوحید وآیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون عشرا الی آخر ما ذکره وجه الدلالة یظهر مما سلف ومنهم السید السند السید طاهر بن السید رضی الدین الحسینی فی شرحه علی الجعفریة فانه فی مقام الشرح اورد العبارة المذکورة مع السکوت عن القدح بل علی وجه یظهر منه الاذعان بذلک مضافا الی انه استدل لذلک بقوله للروایة والمراد بالروایة هو الحدیث الذی اوردناه فیما سلف ومعلوم ان ذلک انما یستقیم عند اعتقاد ان آیة الکرسی المطلق یکون عبارة عن ذلک کما لا یخفی وجهه للمتامل ومنهم شارح الارشاد وکلامه فی المرام اظهر مما ذکره ومنهم شیخنا البهائی قال فی مفتاح الفلاح فی تعقیب صلوة الصبح ثم اقرأ فاتحة الکتاب وآیة الکرسی الی هم فیها خالدون ومنهم المولی المحقق الخراسانی قال فی ترجمة ما هذا لفظه بعد از آن بخوان فاتحة الکتاب وآیة الکرسی را الله لا اله الا هو الحی القیوم وذکر فرموده اند تا هم فیها خالدون اگر چه آنچه ذکر فرموده اند ترجمه کلام مفتاح الفلاح است لکن چون مطلع متعرض قدح در این نشده اند این مظهر اذعان بحقیقت آنست ومنهم المحدث الکاشانی قال فی خلاصة الاذکار لیوم الغدیر صلوة رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآیة الکرسی الی هم فیها خالدون عشر مرات والقدر عشر مرات صادق انتهی یعنی روی عن الصادق علیه السلام وقد اوردنا الروایة وانها مشتملة علی آیة الکرسی وقال ایضا فی الفصل الحادی عشر الموضوع لبیان آداب المسافر ما هذا لفظه لا یستحفظ اذا سافرت بعد خلف آیة الکرسی الی هم فیها خالدون واز جمله قدما واصحاب که در کلام ایشان ظهور یا ایمائی دارد که آیة الکرسی تا موضع مذکور میباشد هو شیخنا الثقة الاقدم علی بن ابراهیم فی تفسیره وها انا اورد کلامه بالتمام للاطلاع علی حقیقة الحال قال واما آیة الکرسی فانه حدثنی ابی عن الحسین بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا علیه السلام الله لا اله

الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم قال ما بین ایدیهم ما مضی من الانبیاء وما خلفهم ای ما لم یکن بعد قوله الا بما شاء ای بما یوحی الیهم ولا یؤوده حفظهما ای لا یثقل علیه حفظ ما فی السموات والارض قوله لا اکراه فی الدین ای لا یکره احد علی دینه الا بعد ان یتبین له وتبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله وهم الذین غصبوا آل محمد حقهم قوله فقد استمسک بالعروة الوثقی یعنی الولایة لا انفصام لها ای حبل لا انقطاع له الله ولی الذین آمنوا یعنی امیر المؤمنین والائمة علیهم السلام یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا هم الظالمون آل محمد اولیاؤهم الطاغوت وهم الذین اتبعوا من غصبهم یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون والحمد لله رب العالمین کذلک نزلت حدثنی ابی عن النضر بن سوید عن موسی بن بکر عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قوله وسع کرسیه السموات والارض اوسع الکرسی ام السموات والارض قال بل الکرسی وسع السموات والارض وکل شیء خلقه الله فی الکرسی انتهی وجه ظهوره فیما ذکر امران احدهما انه لو کان معتقدا بان آخر آیة الکرسی هو العلی العظیم کان المناسب ذکر الحدیث المتعلق بالکرسی هناک وعلمه ذکره هناک وذکره بعد الآیتین یرشد الی اعتقاده امتدادها باستدادها کما لا یخفی والثانی قوله کذلک نزلت بناء علی ان الظاهر انه لیس بالاشارة الی الخصوص ما ذکره فی الآخر من قوله والحمد لله رب العالمین لعدم الافتقار الی ادخال الکاف واللام فی اسم الاشارة ح فیکون اشارة الی المجموع ما رواه عن مولانا الرضا علیه السلام الی آخره فتامل ومنهم المولی المتقی التقی المجلسی فرموده در کتاب صوم لوامع در بیان نماز روز عید غدیر هر که در این روز دو رکعت نماز کند پیش از زوال به نیم ساعت غسل کند در هر رکعتی یکمرتبه حمد وده مرتبه قل هو الله احد وده مرتبه آیة الکرسی تا هم فیها خالدون ومنهم صاحب الذخیرة فرموده است در کتاب مفاتیح النجاة در بیان عمل روز بیست وچهارم سنت است نماز که در روز غدیر گذشت بجا آورد انتهی وچونکه مستند نماز روز بیست وچهارم مشتمل است بر آیة الکرسی تا هم فیها خالدون چنانچه بیان شد ومستند نماز روز عید غدیر مشتمل است بر مطلق آیة الکرسی پس حکم بر اینکه نماز روز بیست وچهارم نماز روز غدیر است در وقتی صحیح است که آیة الکرسی تا هم فیها خالدون ومنهم العلامة السمی المجلسی قال فی مرآة العقول ما هذا لفظه قوله وآیتین بعدها ای کذا آیتین بعدها وعدهما من آیة الکرسی فاطلاق آیة الکرسی علیها علی ارادة الجنس فیکون ثلث آیات کما یدل علیه بعض الاخبار انتهی کلامه رفع مقامه وتوضیح مرامه یستدعی الحدیث الذی ذکر الکلام المذکور تفسیرا له فنقول روی فی روضة الکافی عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبید عن اسمعیل بن عباد عن ابی عبد الله علیه السلام ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وآخرها وهو العلی العظیم والحمد لله

رب العالمین وآیتین بعدها فانه قدس سره تعالی روحه اورد الکلام فی تفسیر هذا الحدیث والضمیر فی قوله فیکون ثلث آیات علیها ای آیة الکرسی فدلالته علی اعتقاد ان آیة الکرسی عنده الی خالدون مما لا اخفاء فیه وهم چنین در زاد المعاد در بیان اعمال روز عید غدیر چنین فرموده است اما کیفیت نماز عید غدیر نماز مشهورش آنست که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که هر که در این روز نیم ساعت پیش از زوال شمس دو رکعت نماز بجا آورد در هر رکعت سوره حمد یک مرتبه وقل هو الله احد وانا انزلناه وآیة الکرسی تا هم فیها خالدون هر یک را ده مرتبه بخواند برابر باشد نزد حقتعالی با صد هزار حج وصد هزار عمره مخفی نماند آنکه اشخاص مذکوره که کلمات صادره از ایشان دال بر آنست که آیة الکرسی نزد ایشان تا هم فیها خالدون میباشد از اعاظم علما واکابر فضلاء میباشند شاید از این راه بوده باشد که جنت مکان خلد آشیان مرحوم شیخ جعفر نجفی قدس الله نفسه روح القدسی در کشف الغطاء این قول را اختیار فرموده قال فی مقام بیان امور المکروهة حال التخلی ما هذا لفظه ومنها الکلام علی الخلاء ویستثنی منه ذکر السر وقراءة آیة الکرسی الی خالدون تا اینجا بیان اشخاصی بود که کلمات ایشان دال بر این بود که آیة الکرسی جمله است تا هم فیها خالدون واما اشخاصی که کلمات ایشان دال بر اینست که آیة الکرسی منتهی میشود تا العلی العظیم پس ایشان نیز جماعتی از علما میباشند منهم شیخنا الشهید الثانی قال فی شرحه علی الارشاد والظاهر ان المراد بآیة الکرسی هو الآیة التی یذکر فیها الکرسی اولها الله لا اله الا هو الی العلی العظیم ومنهم المولی المحقق الاردبیلی قال فی مجمع الفائدة والظاهر من آیة الکرسی الی قوله وهو العلی العظیم کما هو المقرر عند القراء والمفسرین ومنهم صاحب مجمع البحرین قال وآیة الکرسی معروفة وهی الی قوله وهو العلی العظیم ومنهم المولی الخلیل القزوینی قال فی شرحه علی الاصول لیستیم آیة الکرسی که در سوره بقره است الله لا اله الا هو الحی القیوم الی آنکه قال ولا یؤوده حفظهما وهو العلی العظیم ودر چند موضع تصریح باین فرموده ومنهم المولی الصالح المازندرانی قال الظاهر ان آیة الکرسی من قوله الله لا اله الا هو الی العلی العظیم ومنهم السید الجلیل النبیل علی صدر الدین الحسینی الحسنی قال فی شرحه علی صحیفة السجادیة علی منشئها الاف السلام والثناء والتحیة قال فی اول التنبیهات التی اوردها فی اول شرحه المذکور ما هذا لفظه آیة الکرسی اولها الله لا اله الا هو الحی القیوم الی قوله العلی العظیم نص علی ذلک بعض اصحابنا المتاخرین وهو المشهور انتهی کلامه رفع مقامه ولا یخفی ان نسبة التصریح الی بعض الاصحاب عن ملاحظة لدعوی الاشتهار ثم اقول واقفه فی هذه الدعوی العلامة السمی المجلسی قال فی البحار والمشهور ان آیة الکرسی الی العلی العظیم ویظهر من بعض الاخبار انها الی خالدون وقد سمعت کلامه فی مرآة العقول ایضا وهذا القول هو الظاهر من اکثر المفسرین من الخاصة والعامة والمستند للقول الاول ما رواه شیخ الطایفة فی المصباح قال روی عن الصادق علیه السلام

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

انه قال من صلى فى هذا اليوم اى فى اليوم الرابع والعشرين من ذى الحجة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكراً
لله على ما من به عليه وخصه به يقرا فى كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات
اية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه الى اخر ما حكيناه عنه فيما سلف ورواه سيدنا
ابن طاوس عن جماعة من الاعيان منهم شيخ الطايفة حيث قال مشيراً الى اليوم الرابع والعشرين من ذى الحجة ما
لفظه فصل فيما نذكره من عمل زايد فى هذا اليوم العظيم الشان ورويناه ذلك عن جماعة من الاعيان الى اخر
اسنادهم الى جدى ابو جعفر الطوسى فيما يذكره فى المصباح الى اخر ما حكيناه عنه فيما سلف ووجه الدلالة هو ان
الظاهر من هذا الكلام هو ان التحديد المذكور انما هو لاية الكرسى لما فى اخرها وانتهائها من الخفاء لوضوح
انه لو لم يكن الى خالدون من اخر الكرسى لم يكن المناسب ان يقول واية الكرسى الى هم فيها خالدون كما لا
يخفى على المتامل بل المناسب ان يقول واية الكرسى وايتين بعدها كما لا يخفى على المتامل بل المناسب ان
يقول واية الكرسى وايتين بعدها كما لا يخفى وهذا المعنى هو الذى فهمه شيخ الطائفة وسيدنا السيد ابن طاوس
لما حكيناه عنهما فيما سلف حيث انهما بعد ان اورد الحديث قالا وهذه الصلوة بعينها رويناها فى يوم
الغدير وقد عرفت مما نبهنا عليه ان الحديث فى صلوة يوم الغدير مشتمل على لفظ اية الكرسى فقط ومعلوم
ان هذا البيان انما يليق اذا فهم من قوله واية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون وانه بيان لاية الكرسى كما لا يخفى
على المتامل ومثلهما العلامة كما يظهر منه فى القواعد والتذكرة ونهاية الاحكام سيما الاول وشيخنا
الشهيد فى البيان وشيخنا الكفعمى فى الجنة الواقية والبلد الامين والمحقق الثانى فى الجعفرية وشارحاها
اللذان مر ذكرهما وصاحب الذخيرة والعلامة المجلسى والمحدث القاسانى فلاحظ ما حكيناه عنهم حتى يتضح
لك الحال وقد عرفت ان الحديث ظاهر فى المعنى المذكور وهذا المظهور يفهم هؤلاء الفحول ومنها
ما رواه شيخنا الكفعمى فى بعض الحواشى التى كتبها على اوائل بلد الامين حاكياً عن كتاب الفرج بعد الشدة
عن النبى صلى الله عليه واله انه قال من قرا اول البقرة الى المفلحون والهكم اله واحد الاية واية الكرسى الى
خالدون وان ربكم الله فى الاعراف الى المحسنين واول الصافات الى لازب ويا معشر الجن والانس
فى الرحمن الى تنتصران واخر سورة الحشر وقل اوحى فى الجن الى قوله شططا كفى كل شيطان مارد و
سلطان عاد انتهى وجه الدلالة يظهر مما سلف ذكره ومنها ما رواه فى روضة الكافى عن محمد بن خالد
عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابى عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشئ من علمه الا بما شاء اخرها
وهو العلى العظيم والحمد لله رب العالمين وايتين بعدها بناء على ان المرجع للضمير فى اخرها اية الكرسى و
قوله وايتين بعدها فيه حذف والتقدير وذكر ايتين كما ان التصريح به فى كلام العلامة المجلسى والمرجع

التفسير

للضمير فى بعدها الاية المذكورة والمعنى ان اية الكرسى هى الاية المذكورة والايتان بعدها وهو المناسب لسوق الكلام
واما ما ذكره السيد السند السيد على صدر الدين فى رياض السالكين بقوله ان الرواية وردت بنصب ايتين
ولا وجه للنصب الا بعامل مقدر والتقدير واقرا ايتين بعدها فعدة الكلام عنده قوله والحمد لله رب العالمين
واقرا ايتين بعدها فهو مخالف للظاهر اذ المفروض انه فى مقام التحديد لاية الكرسى فقال عليه السلام واخرها العلى العظيم
فتقدير القراءة غير ملايم لسوق الكلام قطعاً فمثل هذا الاحتمال غير مضر لصحة الاستدلال كما لا يخفى على اولى التامل
والافضال والحاصل ان ما ذكره من انه لا وجه للنصب الا بعامل مقدر وان كان مسلماً لكن الفعل المقدر فى
كلامه غير ملايم لسوق الكلام اصلاً لوضوح ان حاصل الكلام ح يكون هذا اخر اية الكرسى وهو العلى العظيم وقل
الحمد لله رب العالمين واقرا ايتين بعدها فان تقدير القول فى الاول انما يناسب اذا كان المراد هكذا اذا
علمت اخر اية الكرسى العلى العظيم فاشكر الله وقل الحمد لله رب العالمين وح لا وجه للامر بقراءة الايتين بعد
اية الكرسى كما لا يخفى وان اغمضنا النظر عن ذلك وقلنا ان المراد ان اخر اية الكرسى العلى العظيم لكن كلما
قرات اية الكرسى فى اى موضع كان فقل الحمد لله رب العالمين واقرا ايتين بعدها فح ينتفى الثمرة المترتبة
من التحديد المذكور اذ التحديد بالعلى العظيم ليستدعى الحكم بتاتى الامتثال بالقراءة اليه كلما ورد الامر
بقراءتها بخلافه على القول بامتدادها الى هم فيها خالدون وعلى التقدير المذكور بناء على المعنى المذكور
تنتفى الثمرة المذكورة كما لا يخفى على ذى فطنة وانما يبقى الكلام فى محض التسمية وذلك ليس مما يعتنى به
كما لا يخفى فالتقدير المذكور فى كلام السيد المسطور منحط عن درجة القبول مخفى انه مقتضاء معنى اول
اينست كه الحمد لله رب العالمين نيز جزو اية الكرسى بوده باشد مايه ماخذ كلام مولانا المتقى التقى المجلسى
ان حديث بوده باشد مذكور شد فرموده مانند در شرح فقيه در مقام بحث از كراهة تكلم در بيت الخلا واستثناء اية
الكرسى كما ميكر اين معنى است در اية الكرسى بخو بكر نار الشبه در روايات اهل البيت عليهم السلام بعد از العلى العظيم
والحمد لله رب العالمين هست وبعد از له ما فى السموات وما فى الارض وار شده است وما بينهما وما
تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذى الذى آه وانيه وروايت را على بن ابراهيم وكلينى
وشيخ طبرسى وسيد بن طاوس وغير ايشان ذكر كرده اند ومنها ما نقلناه بان اية الكرسى على التنزيل انتهى كلامه اقول
در روضه كافى مذكور است دو حديث است اول على بن ابراهيم عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد عن محمد بن
سنان عن ابى جرير القمى وهو محمد بن عبيد الله وفى نسخة عبد الله عن ابى الحسن عليه السلام له ما فى السموات وما
فى الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذى الذى يشفع عنده الا
باذنه ثانى محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابى عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشئ من علمه الا

بما شاء واخرها وهو العلى العظيم والحمد لله رب العالمين وايتين بعدها ظاهر اينست اخر انست كه كلينى
داده اشاره باين دو حديث بوده باو اما على بن ابراهيم پس اگر چه ذكر الحمد لله رب العالمين مذكور در تفسير
انمرحوم هست لكن نه باين نحو كه الحمد لله رب العالمين بعد العلى العظيم مذكور باشد بلا تامل عين كلام على بن ابراهيم
در سابق مذكور شد ملاحظه كن تا حقيقت حال مشخص شود واما نسبت بشيخ طبرسى پس مذكور در تفسير مجمع
البيان وجامع الجامع مطابق با ان نيست بلكه در تفسير اية الكرسى انچه مذكور هست اينست ودعى على بن ابراهيم
عن ابيه عن الحسين بن خالد انه قرا ابو الحسن الرضا عليه السلام الله لا اله الا هو الحى القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم له
ما فى السموات وما فى الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذى
يشفع عنده الا باذنه الاية وه بر اين در مجمع البيان در تفسير اية الكرسى مذكور نيست كه ذكر الحمد لله رب العالمين
بعد از عظيم مذكور نيست شايد در موضع ديگر مذكور شده باشد مخفى نماند اين معنى كه مرحوم مجلسى ذكر فرموده و نسبت
بروايات ائمه عليهم السلام داده منافى است با معنى كه مرحوم سيد مذكور در شرح صحيفه ذكر فرموده چنانچه
وجه ان بعد از تامل ظاهر ميشود ومنها ما رواه ثقة الاسلام فى باب الدعاء فى ادبار الصلوات من كتاب
الدعاء من الكافى عن بكر بن محمد عمن رواه عن ابى عبد الله عليه السلام قال من قال هذه الكلمات عند كل صلوة
مكتوبة حفظ فى نفسه وداره وماله وولده اجير نفسى ومالى وولدى واهلى وداري وكل ما هو منى
بالله الواحد الاحد الصمد الذى لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد واجير نفسى ومالى وولدى واهلى
وداري وكل ما هو منى برب الفلق من شر ما خلق الى اخرها وبرب الناس الى اخرها وجه الدلالة هو
انه لو كان اية الكرسى عبارة الى العلى العظيم كان المناسب الاكتفاء بلفظ اية الكرسى وعدم الاكتفاء
بذلك والاتيان بقوله عليه السلام الى اخرها للتنبيه على امتدادها زائداً على الاية المذكورة فيكون منتهاه الى
خالدون لانتفاء الواسطة واما مستند قول ثالث يعنى اية الكرسى تا وهو العلى العظيم است پس ان نيز
چند حديث است اول حديثى است مروى در اواسط جزو ثامن از امالى شيخ جليل القدر ابى على
فرزند ارجمند سعادتمند شيخ الطايفة قال اخبرنا جماعة عن ابى المفضل حدثنا عبد الله بن ابى سفيان
ابو محمد القرشى الشعرانى املاء من اصل كتابه بالموصل قال حدثنا ابراهيم بن عمرو بن بكر قال حدثنا محمد
سعيد بن شابور القرشى قال حدثنا عثمن بن ابى العاتكة الهلالى عن ابى على بن يزيد انه اخبره ان ابا
عبد الرحمن القسم بن عبد الرحمن عن صدى ابى امامة الباهلى انه سمع على بن ابيطالب عليه السلام يقول ما ارى
رجلاً ادرك عقله الاسلام وولد فى الاسلام يبيت ليلة سوادها قلت وما سوادها يا ابا امامة قال
جميعها حتى تقرا هذه الاية الله لا اله الا هو الحى القيوم فقرا الاية الى قوله ولا يؤده حفظهما وهو العلى العظيم

٤

ثم قال فلو تعلمون ما هى او قال ما فيها لما تركتموها على حال ان رسول الله صلى الله عليه واله اخبرنى قال اعطيت
اية الكرسى من كنز تحت العرش ولم يؤتها نبى كان قبلى قال على عليه السلام فما بت ليلة قط منذ سمعتها من رسول الله
صلى الله عليه واله حتى اقراها ثم قال لى يا ابا امامة انى اقراها ثلث مرات فى ثلث احاييني كل ليلة قلت وكيف
تصنع فى قرائتك لها يا ابن عم محمد قال اقراها قبل الركعتين بعد صلوة عشاء الاخرة فوالله ما تركتها منذ
سمعت هذا الخبر من نبيكم صلى الله عليه وآله حتى اخبرتك بالحديث ووجه الدلالة على ان اية الكرسى الى العظيم وانتهائها بما الاخفاء
فيه حديث دوم حديثى است كه ثقة الاسلام روايت فرموده در باب فضل القران در كتاب فضل القران وشيخ
صدوق در ثواب الاعمال از عمرو بن جميع رفعه الى على بن الحسين عليهما السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله
من قرا اربع ايات من اول البقرة واية الكرسى وايتين بعدها وثلث ايات من اخرها لم ير فى نفسه وماله
شيئاً يكرهه ولا يقربه الشيطان ولا ينسى القران وجه دلالت اين حديث بر مدعى اگر چه محل مناقشه است نظر
باينكه مراد از ايتين بعد از اية الكرسى لا اكراه فى الدين الى اخره بودن موقوف بر اينست كه ثابت بوده باشد كه مراد
از اية الكرسى تا هو العلى العظيم بوده باشد با چه اگر اين ثابت نبوده باشد ممكن است كه مراد از اية الكرسى سابق بوده باشد
ومراد از دو اية بعد از اية الكرسى دو اية بعد از خالدون بوده باشد پس تمسك بحديث مذكور در اين مقام خالى از
مصلحه نيست لكن اين حديث بمعونت حديث ديگر كه شيخ طبرسى در مجمع البيان ذكر فرموده واف بدلالت خواهد
بود وان حديث اينست كه فرموده وروى عن عبد الله بن مسعود قال من قرا عشر ايات من سورة البقرة
فى كل ليلة فى بيت لم يدخل ذلك البيت شيطان حتى يصبح اربع ايات من اولها واية الكرسى وايتين بعدها
وخواتيمها وجه دلالت اينست چونكه در اين حديث تصريح شده بده اية پس بايد مراد از اية الكرسى همان
يك اية بوده باشد ومراد از دو اية بعد از ان لا اكراه بوده باشد تا خالدون والا عدد ايات ده وازده ميشد
نه ده كما لا يخفى على المتامل ازانچه مذكور شد ظاهر ميشود كه تمسك بحديث ثانى در مقام استدلال اولى
خواهد بود نظر بانچه اينست در دلالت لكن چونكه حديث اول اوثق است پس تمسك بان از اين جهت اولى است
حديث سيم حديثى است كه صاحب كتاب طب الائمة عليهم السلام كه عبارت از حسين بن بسطام وبرادر
او عبد الله بن بسطام بوده باشد چنانچه از نجاشى ظاهر ميشود روايت نموده در ثلث اول از كتاب مذكور
از محمد بن كثير دمشقى از حسن بن على بن يقطين از مفخر اهل سعادت وهادى جناب حضرت امام رضا عليه السلام
كه فرموده اند اين عوذه حرز وامانت از هر درد وخوف وعوذه اينست بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله اخسؤا فيها ولا تكلمون اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا او غير تقى اخذت بسمع الله وبصره
على اسماعكم وابصاركم وبقوة الله على قوتكم لا سلطان لكم على فلان بن فلانة ولا على ذريته ولا على ماله

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد وآله وسلم تسليما كثيرا

سؤال الباري را هم است كه اعظم بودن آيه ظاهر به مقام جواب اين سؤال نيست كه آيه الكرسي افضل آيات القرآن باشد چنانچه ظاهر لفظ مفتي اينست و اين مستلزم اينست كه آيه الكرسي متضمن شود بجميع ما تحت العرش العلي العظيم نظر بآنچه مذكور شد كه شيئيت نيست كه از دايره آيه الكرسي خارج باشد الا ذات و صفات الله تعالى و اين را نا خوانده ستة تا عظم آيه نكرديست چنانچه رجم را بر اين معنى حكايت فرموده ضعيف است

عبارت مرقوم در جلد ازكت معتبره عامه ديده در كتاب تيسير الوصول الى جامع الاصول روايت نموده از ابي هريرة كه جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم فرموده ان لكل شئ سناما و ان سنام القرآن سورة البقرة و فيها آية سيدة اي القرآن و هي آية الكرسي

بازحديث است مروي در كتاب مذكور هم از ابي بن كعب از جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله كه فرموده يا ابا المنذر اتدري اي آية من كتاب الله معك اعظم قلت الله لا اله الا هو الحي القيوم فضرب في صدري فقال ليهنك العلم ابا المنذر

حديث است مروي در كتاب مصابيح و تيسير الوصول الى جامع الاصول و مرقوم هر دو ابي هريرة كه قال وكلني رسول الله صلى الله عليه وآله بحفظ زكوة رمضان فاتاني آت فجعل يحثو من الطعام فاخذته و قلت لارفعنك الى رسول الله صلى الله عليه وآله فذكر الحديث قال ابن ممتاع و على عيال و لي حاجة شديدة قلت فخليت عنه فاصبحت فقال النبي صلى الله عليه وآله يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة قلت يا رسول الله شكى حاجة شديدة و عيالا فرحمته و خليت سبيله قال اما انه سيعود فرصدته فجاء يحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله صلى الله عليه وآله قال دعني فاني محتاج و علي عيال لا اعود فرحمته و خليت سبيله فاصبحت فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة قلت يا رسول الله شكى حاجة شديدة و عيالا فرحمته فخليت سبيله قال اما انه كذلك و سيعود فرصدته فجاء يحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله صلى الله عليه وآله وهذا آخر ثلاث مرات انك تقول لا تعود ثم تعود فقال دعني اعلمك كلمات ينفعك الله بها اذا اويت الى فراشك فاقرأ آية الكرسي الله لا اله الا هو الحي القيوم حتى تختم الآية فانك لن يزال عليك من الله حافظ و لا يقربك شيطان حتى تصبح فخليت سبيله فاصبحت فقال لي رسول الله ما فعل اسيرك البارحة فقلت زعم انه يعلمني كلمات ينفعني الله بها فقال اما انه صدقك و هو كذوب يعني صدقك في آية الكرسي و ذكر الحديث بطوله و هذه الاحاديث كذلك في عدم الحصر و عدم الدلالة على المدعى ظاهر ليوضح ان قراءتهم الآية بدل على ان انتهاء آية الكرسي آخر الآية و قولهم و ان لم يكن قصده صلى الله عليه وآله ان يكون في ذلك مكنات جليل كفته شود از مستند ذكر شده دانسته شود قول اول كه ذكر كرديم اما از حديث كه شيخ مرقوم در مصباح ذكر فرموده از جهت آن مقدوح است سند او و دلالت آيه اما بجهت سند ظاهر است كه حديث موصلات سند آن معلوم نيست

همچنين مرقوم شيخ فرموده از مروي عن الصادق عليه السلام است و نيز واسطه ما بين مرقوم شيخ و دريافت آن اعتماد بر اين مدعيات دارد شايع غير متوان نموده خصوصا در صورتيكه مخالف ظاهر لفظ بوده باشد و اما قصور دلالت پس بجهت آنكه ممكن است الخلود هم فيها خالدون از كلام شيخ بوجه ثابت و اين تفسير موافق با اعتقاد ازمرقوم بوده ثابت يعني چنانكه اعتقاد ازمرقوم اين بوده كه آية الكرسي متداست الى الخالدون همچنان آية الكرسي در حديث مذكور را تفسير فرموده و اين را بآنچه مذكور شد تسليم نمايد اگر تفسير مذكور از حديث بوجه ثابت نيست بلكه بحسب ظاهر است چنانچه از سياق اشاره بان نموديم و اين محذوف چنانچه ممكن است هم بوجه ثابت پس تقدير چنين خواهد بود و عشر آيات آية الكرسي و هي الى قوله هم فيها خالدون ممكن است بنحو ديگر باين فوق و عشر آيات آية الكرسي و ما بعدها الى قوله هم فيها خالدون و بر تقدير اول اگرچه دلالت بر مدعى ثابتست لكن بنا بر آنچه ثابت نيست بلكه دلالت بر خلاف ثابت فانه قام الاحتمال بطل الاستدلال بنا بر اين اگر بفرض ازمرقوم در حديث مذكور است اينست كه در نماز هر بيت و هر تمام ذي تجمع موظف نمايند كه سايرداده مرتبه تلاوت نمايد و اين مستلزم اين نيست كه آية الكرسي مطلق در هر بيت مكرر شده باشد حمل شود بر اين معنى و هو ظاهر و ازمرقوم ذكر شد ظاهر ميشود جواب از حديث كه از حاشيه بلدة الامين مذكور شد پس احتياج باعاده كلام در آن نيست و اما حديث و ضعف كاف پس اين مقدمه ازجهت سند دلالة اما قدح در سند پس بجهت آنكه حريز بن عبيد مذكور در كتب رجال نيست و هم چنين راوي يعني اسمعيل بن عباد نظر بآنكه اسمعيل بن عباد مذكور در رجال نيست مذكر بالكنيف و اما شيخ مرقوم در رجال از اصحاب مولينا الرضا عليه السلام ذكر فرموده و در حالة خبر راوي حديث را روايت نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق عليه السلام پس راوي مذكور در رجال لفظ فداه هو بوده بر فرض تسليم اتحاد و مذكور در رجال بمجهول الحالي است و اما قدح در دلالت پس بجهت آنكه لفظ آية الكرسي مطلق در حديث مذكور نيست تا آنكه ضمير اخرها راجع شود بان پس ممكن است ضمير مذكور راجع به آية الكرسي باشد ممكن است كه راجع باشد باصل آية نظر باختلاف مفسرين كه الله لا اله الا هو الحي القيوم ثاني آيه الا و الله العظيم و الم ثاني آيه الله لا اله الا هو الحي القيوم ثالث آيه الله لا اله الا هو الحي القيوم الى آخر الآية و بنا بر اين مقصود از حديث تنبيه بر فساد قول بتعدد ذات پس معنى اخرها هو العلي العظيم اخبار آيه كه مصدر است بالله لا اله الا هو العلي العظيم است بعلاوه ممكن است بگوئيم كه اين حديث بجملات كه بيان آن صادر از معصوم شده باشد كه اول مرقوم نباشد و لا يحيطون بشئ من علمه الا بما شاء و اخرها هو العلي العظيم لكن مناسب اين بود كه اگر مراد تحديد آية الكرسي بآيه بوده ثانيا اول كلام مصدر شود بدان اول آيه بيان آن الله لا اله الا هو الحي القيوم و اخرها هو العلي العظيم بلكه مناسب بنا بر قول باستداد آية الكرسي الى خالدون اين بود كه مرقوم شود ثانيا اخرها خالدون

واين ظاهر است در صورتيكه اعتماد باين حديث در تحديد آية الكرسي الى خالدون نموده چنانچه مرقوم شد و اما جواب از حديث مذكور كه ظاهر صحيح است و اما جواب از حديث اخر يعني حديث مرويه عن علي ان يكافي پس بيكديگر لفظ الى الخ ظاهر بجهت آنكه مذكور شده و بيكديگر رفع توهم الكفاية لفظ آية الكرسي سبب بيان فرمايش شما في و والدي و اهلي و داري و كل ما هو من بيتي آية الكرسي يعني اگر لفظ الى الخ ظاهر مذكور نبود توهم ميشد كه راوي اين باشد كه بيان فوق فائده پس فائده لفظ الى الخ ظاهر رفع توهم اراده معاني مجازيه و اينكه اراده اينست كه بيان آية الكرسي و ما هو من بيتي و داري و اهلي و كل ما هو مني الا الله لا اله الا هو الحي القيوم لا اخذه سنة و لا نوم له ما في السموات و ما في الارض الخ و اين معنى ممكن است از بعيد باشد كه مرقوم شده باشد كه آية الكرسي و ما بعدها الى قوله هم فيها خالدون ممكن است بنحو ديگر باشد كه آية الكرسي و ما بعدها الى قوله هم فيها خالدون و بر تقدير اول اگرچه دلالت بر مدعى ثابتست لكن بنا بر آنچه ثابت نيست بلكه دلالت بر خلاف ثابت فانه قام الاحتمال بطل الاستدلال بنا بر اين اگر بفرض ازمرقوم باخبار مذكور شده در حكم باستداد آية الكرسي الى خالدون ممكن نيست بلكه چيزيكه در اين مقام هست كلمات مذكوره از اجلاء علماء مذكوره است پس ميگوئيم انشاء الله تعالى كلام شيخ الطائفة در اين مقام بر اين هست كه از مرقوم معتقد اين باشد كه آية الكرسي متداست تا خالدون چنانچه در اين مقام هست دلالت بر اول مذكور شد و هم چنين كلام سيد ابن طاوس و امثال دلالت كلام باقي اصحاب بر اين مطلب مستحضر است توضيح مرام سيد چنين است كه گذشته شود كلام مرحوم علامه و من تاخر عنه كلا راجع باين است كه متضمن مرقوم فرموده اند كه آية الكرسي را در نماز و در غير نماز تلاوت نمايند تا هم فيها خالدون بالكه حديث كه مستند اين صلوة هست مشتمل است بر لفظ آية الكرسي فقط پس اين تفسير از اعاظم علماء مذكوره بجهت اينست كه آية الكرسي ينبغي ان متداولا من اخاطرون الى هم فيها خالدون و اين اعتقاد ايشان متداول است تا خالدون و اضافي اينست كه اين وجه متعين است لكن ميگوئيم چنانچه ممكن است كه اين تفسير بر اين وجه بوده باشد كه مذكور شد ممكن است بوجه ديگر باشد كه اعتماد مرحوم شيخ نوري قدس سره باين معنى نظر باينكه صلوة مذكوره از صلوات مندوبه است باطباق علماء و مسامحه امور مندوبه ثابت و چونكه مدلول عليه بكلام مرحوم شيخ اينست كه تلاوة آية الكرسي در صلوة و در غير نماز مندوب باشد و هذا خالدون باشد لهذا مرحوم علامه و مرحوم حكم نموده ما ذهب اين مطلب نظر بتسامح در امور مستحبه پس تفسير مذكور از اعاظم علماء مذكوره هم بنا بر اين باشد كه مذكور شد نيز بجهت اعتقاد باستداد اصالة آية الكرسي تا هم فيها خالدون بنا بر اينكه اعاظم علماء مذكوره معتقدند ميباشد عدد آية الكرسي متداولة تا خالدون ممكن است فوائد ديگر نيز بر اين مطلب است كلام مرحوم علامه در نهاية الاحكام و تذكره قال في نهاية الاحكام يستحب ان يصلي الرجل والخنثى من ذوي المحارم وهو يوم التصدق بالخاتم قبل الزوال بنصف ساعة متتابعتين يقرأ في كل ركعة الحمد مرة وكل واحدة من الاخلاص وآية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون والقدر عشر مرات قال الشيخ وهذه الصلوة

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بعینها ویناسبها فی یوم الغدیر وهو یعطی ان ایة الکرسی فی صلوة العقیب اذا خالدون لیس کذلک لانهم معتقدون ان مطلب
مبسوط حاجت بایکلام نبود کما لایخفی وقریب بکلام نهایات کلام آنهم در تذکره قائل بعدان حکی کلام الشیخ
وهو یعطی ان ایة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون در نهایة الاحکام دلالت کلام شیخ را بر انمطلب بخصوص صلوة
غدیر وانه لم یذکره هنا صریحا فهو امر ظاهر لمن تتبع هم چنانکه در سابق وضوء بیان شد پس تمسک بکلمات متذکره
از جهم علامه وغیره در حکم بر انیکه ان بزرگواران معتقدند این مباشد که ایة الکرسی متدلست تا خالدون صحیح لحوا
بوده مؤید این مطلب است کلام مولینا التقی المجلسی یا انکه بیان شد که تصحیح فرموده اند نماز روز عید غدیر خم را
سابق بیان شد تصحیح فرموده اند در کتاب صلوة هنین شرح در بحث تعقیب هر کجا ایة الکرسی خوانده اند الی العلی
است بلی علامه شارح جعفریه که تمسک نموده در مقام استدلال در اثبات استحباب صلوة در روز عید غدیر بقول الزواره
ظاهر است در این معنی مجملا کلمات علمای مذکوره که متعلق است بصلوة روز عید غدیر خم چیست که مذکور شده اند
کلما یکه متعلق بان نبوده و بحثها ثانیا کلام مرحوم شیخ بهائی و کلام نماز محدث قاسانی پس مستند این دو کلام بخصوص
حال در نظر غیب کاملا حاظر شود که مثل مستند در زیر است و چنانچه در اخبار مذکوره در ایة الکرسی حالت چنین حالت
که در کرده شد که چنین نیست بلکه ایة الکرسی مورد مستند این دو مقام مطلق بوده است در این خصوصیت کلام این دو مرد
دلالت دارد بر انیکه ایمان معتقد ایة الکرسی تا خالدون بوده اند لکن در نهایت ظاهر انیکه منکر خلافت در مسئله
نیست پس این دو نفر شریف مرحوم شیخ وغیره خواهد بود در اینصورت مفاد مذکور شیخ و غیره نخواهد بود
در مسئله است که اخبار ایة الکرسی هو العلی العظیم بوده شاهد نظر بضعف مستند قول بامتداد تا خالدون سابقا
و دلالت نداشتن هیچ مفصلا بیان شد و مستند بکار در اثبات قول مذکور هم اگر چه بحسب سند در این مقام صحیح است
لکن بحسب دلالت اکثر انها تمام نیست اگر چه در بعضی مناقشه توان نمود و ضعف سند در این مقام مضر نیست
نظر انیکه معلوم است لفظ ایة الکرسی بحسب اضافه بکرسی بجهة اشتمالها بلفظ کرسی مطلق نیست بل ایة الکرسی
عبارة خواهد بود از ایة معهوده که مشتمل بلفظ کرسی است اینمعنی متیقن است خصوص مذکور در ایة الکرسی علاوه
مؤید این مطلب است بعلاوه اعتضاد مشهوریکه در کلام علامه مجلسی و غیره بلکه در کلام ایة الکرسی علاوه
بر اینکه مطلب محتاج بهذا بیان بکند چنانکه خصوص سابقه قابل این شود که ترجیح اعتماد نمود در اثبات این مطلب عالم
مفصلا بیان شد فلهذا اعلم الامرین از زمان و اختیار آن متعین خواهد بود پس نماز مرجوح و جهل در الوجوب نکند پس
سابق دلالت میکند بر انیکه دلالة ثابت در این نماز تاهم فیها خالدون است و حدیث مزبور در نظر معتمد جعل
اجل علامات خواهد بود متعلق این در این نماز بعید است و اگر در مقام دلیل بر دلیل باشد شهرت کبری ثابت نشده چنانچه
توان نمود این عمل بمقتضای امر بعید بلکه متعین است کلام در صورت اجمال ایة الکرسی است چنانچه

در اوقات

در ازدحام اجتناب نماید و هر الی العلی العظیم میتواند بمزه بلکه اتیان بعلاوه متصدر بتلیف مشکلات لو بقصد تلاوت قرآن بجهت
قال شیخنا الشهید الثانی فی شرح الارشاد والظاهر ان المراد بایة الکرسی ایة التی یذکر فیها الکرسی اولها الله لا اله
الا هو الحی القیوم ثم ذکر فی صلوة یوم الجمعة انه یقرأ الی الخالدون والاولی الاقتصار فیها علی المتعارف فیما وان کان
فعل جمیع ذلک بقصد التلاوة متعین است والجزم باجزء مزبوره وان کان فعل طبرسی اکرم بقصد تلاوت بوده بنابر
چنین ثبت وقطع نظر از ذکره چنین است کزموده اند واما نماز روز عید غدیر مشخص شد که ایة الکرسی در این مطلق
است لکن نظر بکار اعیان علما مثل شیخ الطائفة وسید بن طاوس ومرحوم علامه و شیخ شهید و محقق ثانی شیخ
کفعمی و مزبور کبار جلسی و صاحب ذخیره و محدث قاسانی وغیرهم قدس الله تعالی اسرارهم
کل تصحیح فرموده اند در اینکه راد ایة الکرسی در این نماز تا هم فیها خالدون است لهذا علمای مزبور بسبب
اگر چه در سابق اشاره شد بانکه ممکن است مرحوم علامه من تامل عنه اعتماد بکلام شیخ در تصحیح فرموده
باشند و مبنای فرموده شیخ اعتماد امر مجمل بوده شاهد بامتداد ایة الکرسی تا خالدون مجمل در ازدحام ایة الکرسی تا خالدون
در این نماز نظر بتصحیح اعاظم علماء مذکور بعید بلکه مستحسن است والله تعالی العالم صحیح نماز در امر مذکور شده
مشخص میشود ایة الکرسی که در تعقیب صلوات واردشده کفایت میکند در امثال وتادیه سنت قرائة
الله لا اله الا هو الحی القیوم لکن هرکه منضم نماید بان و وارد بعد ایة تا خالدون عینی زاید بلکه احسن خواهد
بود چنانچه بعبارت بیان خواهد شد

ششم از تعقیبات مهتمه در تعقیب فرایض یومیه قرائة سوره مبارکه
توحید است و وارد مرتبه ولادة و دعای مأثور است بعد از فراغ از نماز قائد کار و ان معرفت و یقین صحیح
حضرت امیر المؤمنین عمر و بیت کزموده کسی که روسوت واجع وقت انتقال از دار دنیا دار اخرت خالص
پاک باشد از جمیع معاصی چنانچه از خطاها خالص و پاک میشود از نفس و اعضاء و جوارح حضرت از اوصاف طالبه مظلم
باید بجای اند و بعقب نماز هلی یومیه سوره مبارکه قل هو الله احد را وارد و مرتبه بعد از فراغ شدن
دو دست خود را بلند نموده اینطور بخوانند اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطاهر
المبارک واسئلک باسمک العظیم وسلطانک القدیم ان تصلی علی محمد و آل محمد وان تجعلنی ممن تنظر الیه
بالرحمة یا مطلق الاسارى یا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد وان تعتق رقبتی من النار
وان توسع علی من الدنیا واسوغ طعمی لعبادتک وان تجعل دعائی اولا فلاحا واوسطه نجاحا وآخره فلاحا
انک انت علام الغیوب بعد از ان جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مزبور نمودند که حاصل مضمون نانست
کراین تعقیب را اختیار نموده ام از بهر چیز هائیکه جناب فرمایشات سرور انبیاء صلی الله علیه وآله بر من تعلیم فرموده
وان جناب امر فرمودند در کار تعلیم کنم از امیر المؤمنین علیهم السلام مضمون نانست اگر چه حدیث مذکور در فقیه فرموده

ملکات هر کتاب واذ ربنا متابعات فانا الذین فی تلهبهم یتبع فیتعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء
تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب
ظاهر انیست که مراد از ایة الکتاب در این مقام همین معنی بوده بلکه مراد از تعقیبات مذکوره تلاوة حسنیات
اربع است بعد از ظهر در بعضی نسخ صحیح مروی در باب الاعمال حاصل مضمون ان حدیث صحیح
است کزموده اند در کیفیات جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله والخطاب فرمودند باصحاب یکی بعد از
خدوت ایشان مشرف میشوند یا اجیر سید بکر هکذا کل الجهد ترا شاهست هر راجع بکنید بعضی از ایشان
روی بعضی دیگر کنان دید چنین احتمال سید هود که اگر چنین نمائید با شما برسد عرض کردند چنین نمائیم
فرمودند مجوز اهید دلالت کند شما الجمع کنید اگر در زمین باشد و شاید ان در اجتماع عرض کردند یا رسول الله
فرمودند بگوئید بعد از فراغ از فرائض سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سی مرتبه بدستیکه هر
کسی چنین نماید محفوظ میماند از ضرب شیطان تجارت بر وی ان و سوخته در امان و از فقر ایمن شود و ان
افتاده در چاه و محفوظ میماند از مردن بد و از هر بلیه که از اسمان نازل شود در ان روز و این کلمات با
قیات الصالحات خواهد بود بجهة انو مخفی نماند مقتضای حدیث مذکور استحباب تعقیب مذکور
در هر صلوة مطلقا خواه در حضر بوده یا در سفر لکن مبالغه در بسیار تعقیب صلوات مقصور بسفر
بجهة تنبیه بیان مبالغه در حدیث تعبیر از این بوجوب شده است و شیخ صدوق در کتاب مجالس حدیث
روایت نموده که حاصل مضمون ان نیست که هرکه بعد کسی از هر فریضه چهل مرتبه بگوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر قبل از انیکه بگوید و یای خود را از ان حالت که در بوده بران حالت
در حالت متشهد بعد از ان ملتفت نماید از دعاء که واجب الحطایا ثبت خواهد
شد **دهم** دعائی است مروی در محاسن برقی در حدیث صحیح حاصل مضمون ان نیست کسی که بگوید بعد از
فراغ از نماز قبل از انیکه بگوید و در زانوی خود را از ان حالت که بوده بران در حال تشهد اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله
چهل هزار هزار کناه را و چهل هزار هزار حطا و چهل هزار هزار سیئه عمل ثبت شود و چهل هزار هزار حسنه و مباهات
مثل کسیکه ختم نماید قرآن را و وارد مرتبه **یازدهم** دعائیست که مشتمل بود بر کلمات بسیار استعاذه از نار و طلب جنت
و هر دو العین فقد الاسلام روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون ان نیست کسیکه بعد از نماز فارغ شود و کفت الهم
انی اسئلک بنور کلامک ظلایع راعطارده به بهشت و هر دو عین که بنده کرار نماز فارغ شده و کفت الهم
اعتقنی من النار و اوجب لی الجنة و زوجنی الحور العین فشر جهنم میکوید او بر دوی کار عالم بدستیکه بنده

jabir.abbas@yahoo.com

شده است بعنوان نماز سالک لکن رجحان شیخ صدوق در بیان الاخبار هین حدیث از روایت زهره اند مستدل بوده لکن
مقتضای حدیث مذکور استحباب قرائة سوره مبارکه تو حید است و اوزاده مرتبه اگر چه لکن مقتضای حدیث مرویه
در باب فضل القرائة و ثواب الاعمال اجتزاء بقرائة سوره مذکوره است اگر چه یکدفعه و مؤید آنها حاصل
مضمون ان حدیث است که کاشف اسرار بوده قائم جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند کسیکه ایمان بخداوند
عالم جل جلاله و اعتقاد بربوبیت او دارد باید ترک نکند قرائة سوره مبارکه قل هو الله احد را در عقیب فریضه پس
بدستیکه کسی بخواند این سوره مبارکه را خداوند عالم جل جلاله الرحیم میفرماید بفرشتکان او فرشتکان من
کناه او را و کناه والدین او را و کناه اولاد او را **هفتم** از جمله تعقیبات مذکوره دعائیست مروی در کافی و فقیه
و ان دعا اینست اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو من بالله الا احد القهار الذی جعل
ولدا ولم یکن له کفوا احد و اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو من برب الفلق من
شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و اجیر نفسی
و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو من برب الناس ملک الناس الناس من شر الوسواس
الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس و فی الغیبة و الکافی و بایة الکرسی الی قوله
فاطمینت کراین باشد که چنین بکوید اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو من بالله
لا الا هو الحی القیوم الی آخره کاشف اسرار بوده و قائم جناب امام جعفر صادق فرموده اند که هر کس
کلمات ایمان عقیب هر نماز فریضه باعث حفظ نفس و مال و ولد او میشود **هشتم** از تعقیبات مذکوره
ایاقامت که مشتمل است بر ان حدیث مؤمن مروی در باب فضل القرآن از کافی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام
که فرموده اند چون که ایات ایه ما مورند بنده را اینکه نازل شوند بر اهل زمین چسبیده بعرش و عرض کردند یا رب
بروده کار ما ما را میفرستی بسوی اهل معاصی و خطایا پس وحی از جناب خداوند جلیل رسید بران ایات که
نازل شوید باهل زمین فتهبوت و جلال آخره هرکه از ما تلاوت کند بعد عقیب
صلوات فریضه ما نظر رحمت و التفات میکنیم بسوی او هر روز و شب هفتاد و ترا جابت میکنیم از او تا
هر روز نظر بقضاء حاجت او ایات مذکوره عبارتند از ام الکتاب و شهد الله الی قوله هو الملک
و اول آل عمران تا بالقسط لا الا هو العزیز الحکیم و ایة الملک که عبارت از بارالها مالک الملک تؤتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شئ قدیر مخفی نماند
که مراد از ام الکتاب بنکاست که فاتحة الکتاب هیچ بحیثیت یکی از ایات نمودن خلاف ظاهر است و بنکاست
که مراد از ام الکتاب در این مقام بسوره مبارکه الم الله لا اله الا هو الحی القیوم ایرا دشده از بعض ایات الکتاب نمایات

http://fb.com/ranajabirabbas
Contact : jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

سؤال کرد کرا ولیاء او کی از من پس او را از او کن و بهشت میگوید ای پروردگار من بلا حق سؤال کرد از تو
مرا پس او را ساکن گردان در من و حور عین میگوید ای پروردگار بنده تو ما را از تو خواست پس تزویج
کن ما را باو و اگر او بگوید اللهم صل علی محمد وال محمد بعد از آن این دعا بخواند افضل و ادخل در اجابت
خواهد بود **دوازدهم** توسل بدوازده امام علیهم السلام است ثقة الاسلام از جناب هادی طریق ارشاد
و هدایت جناب حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرموده که بعد از آنکه فارغ شدی از نماز واجبی بگو
رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بعلی اماما و بالحسن والحسین وعلی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد والحسن بن علی والحجة
بن الحسن بن علی علیهم السلام ائمة اللهم ولیک الحجة فاحفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من
فوقه و من تحته وامدد له فی عمره واجعله القائم بامرک المنتصر لدینک وارهٖ ما یحب وتقر به عینه
فی نفسه و ذریته و اهله و ماله و فی شیعته و فی عدوه وارهم منه ما یحذرون وارهٖ فیهم ما یحب وتقر
به عینه واشف به صدورنا وصدور قوم مؤمنین ظاهر اینست ضمیر فی ارهم راجع باشد بعدوه
پس معنی ظاهر آن چنین خواهد بود بنما باعادی و دشمنان آنحضرت چیزی را که خائف بودند از آن از
مسلط شدن آنحضرت بر آنها و کشته شدن آنها بسیف آنحضرت و معنی اره فیهم ما یحب بنما بآن
حضرت در دشمنان آنحضرت چیزی را که آنحضرت دوست میدارد از ذلت واستیصال بالایمان آنها
بدانکه این تعقیب را ثقة الاسلام در کافی و شیخ صدوق در فقیه نور الله روحهما ذکر فرموده بلا بدل
اختلافی مذکور در کافی بنحویست که ذکر شد و در فقیه و بمحمد نبیا بعد از ذکر باسلام و قرآن ذکر فرموده
یا بنحو رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بمحمد نبیا کیفیت مذکوره در کافی انسب است اگر
چه وجهی بجهت ترتیب که مذکور در فقیه است میتوان گفت و هر دو این بزرگواران این دعا را از محمد بن فرج
که از اصحاب حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است روایت نموده اند که او از جناب
حضرت امام محمد تقی ع روایت نموده و جناب شیخ طوسی در تهذیب نیز ذکر فرموده لکن ذیل آن مشتمل نیست
بر دعا نمودن بجهة جناب خلیفة الرحمن حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه است مذکور در تهذیب
چنین است بگو در عقب هر فریضه رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بالکعبة
قبلة و بعلی ولیا و اماما و بالحسن والحسین والائمة صلوات الله علیهم ائمة اللهم انی رضیت بهم ائمة فارضنی
لهم انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند از آنکه این دعا مشتمل بر اعتراف بربوبیت و نبوت و امامت ائمه اثنی
عشر است سزاوار اینست که مداومت بآن شود خصوصا با دعای بجهة جناب صاحب الامر عجل الله فرجه

فرجه

زحمت نظر بکثرت گرفتاری و مشاغل و قلت همت بجهة اغلب ناس جمع مابین کل ادعیه بسیار صعوبت دارد و لکن
مناسب اینست مهما امکن اخلال باین تعقیب نشود که نجات دنیا و آخرت در توسل بائمه علیهم السلام بالخصوص بجناب صاحب
الامر عجل الله تعالی فرجه ظهوره میباشد بدانکه بعضی از فقرات دعا که محتاج ببیان بود تفسیر شد قوله و تقر به عینه
ممکن است از ثلاثی مزید باب افعال بوده باشد چنانچه ممکن است از ثلاثی مجرد بوده باشد بنا بر اول صیغه خطاب
بضم تاء خطاب و کسر قاف خواهد بود و بنا بر ثانی بفتح تا و صیغه غایبه خواهد بود و کسر قاف و فتح آن هر دو
جایز است بنا بر اول قریقر از باب ضرب یضرب خواهد بود و بنا بر ثانی از باب علم خواهد بود معلوم است
بنا بر اینکه ثلاثی مزید فیه بوده عینه منصوب و مفعول خواهد بود و بنا بر ثلاثی مجرد مرفوع و فاعل خواهد بود
و معنی بنا بر ثلاثی مزید چنین خواهد بود خداوندا بنما بجناب صاحب الامر آنچه را که محبوب او است از نصرت و غلبه
بر ظاهر اهل ادیان فاسده و ایمان یا مقتول شدن آنها بضرب سیف قاطع ایشان و روشن بگردان باین
چشم ایشان را و بنا بر ثلاثی مجرد بنما بایشان چیزی را که چشم ایشان بآن روشن شود و از آنچه مذکور شد
ظاهر میشود که ثلاثی مجرد در اینمقام انسب است بدانکه از جمله ادعیه که بعد از هر نماز فریضه وارد شده است
اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بلغ مولانا صاحب الزمان اینما کان و حیثما کان من مشارق الارض
و مغاربها سهلها و جبلها عنی و عن والدی و ولدی و اخوانی التحیة والسلام عدد خلق الله
و زنة عرش الله و ما احصاه کتابه و احاط به علمه اللهم انی اجدد له فی صبیحة هذا الیوم و ما عشت
من ایام حیوتی عهدا و عقدا و بیعة له فی عنقی لا احول عنها و لا ازول اللهم اجعلنی من
انصاره و نصاره الذابین عنه والممتثلین لاوامره و نواهیه فی ایامه والمستشهدین بین
یدیه اللهم فان حال بینی و بینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما مقضیا فاخرجنی من قبری
مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر والبادی اللهم ارنی
الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل بصری بنظرة منی الیه و عجل فرجه و سهل مخرجه اللهم
اشدد ازره و قو ظهره و طول عمره واعمر اللهم به بلادک واحی به عبادک فانک قلت
و قولک الحق ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیک وابن
بنت نبیک المسمی باسم رسولک صلواتک علیه واله حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه و
یحق الله الحق بکلماته و یحققه اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بظهوره انهم یرونه
بعیدا و نریه قریبا و صلی الله علی محمد واله از کاشف حقایق و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که هر کس این دعا را بعد از هر نماز فریضه بخواند برخوردار سعادت مآب جناب صاحب الامر علیه السلام

دعاء جناب صاحب الامر علیه السلام

مشرف خواهد شد در بیداری یا در خواب بدانکه این دعا مشتمل است بر مبالغه در تبلیغ سلام بآن ملاذ و ملجا
انام و تجدید عهد و بیعت است بآن مقتدای قاطبه اسلام و هم چنین مشتمل است بر استدعای مشرف شدن
بشرافت سعادت خدمت آن امام زمان علیه و علی آبائه الاف التحیة والاکرام مداومت بآن بسیار بسیار
بموقع است اگر بعد از هر نمازی نشود اقلا بعد از نماز صبح خوانده شود بجهة در هر وقت از اوقات کرده
باشد خواندن این دعا خوبست اگرچه بعد از فراغ از صلوات نشود بلکه **سیزدهم** از جمله تعقیبات مذکوره لعن
کردنست بر دشمنان و ظالمین ائمه انام علیهم الاف التحیة والسلام ثقة الاسلام و شیخ الطایفه در کافی
و تهذیب روایت نموده اند که جناب امام جعفر صادق ع در عقب هر نماز واجب بر دو چهار زن لعن میفرمودند
فلان و فلان و فلان و معویه و فلانه و فلانه و هند مادر معویه و ام الحکم خواهر معویه و در حدیثی وارد
شده است بفضل ترک لعن بر بنی امیه بعد از فراغ از نماز بنا بر این اولی چیزیکه بآن امتثال حاصل میشود اینست
که بگوید بعد از فراغ از هر نماز اللهم العن بنی امیة قاطبة لکن اکمل و اتم و افضل خواندن دعای صنمی قریش است
لهذا مناسب دانست که آن دعا را در اینمقام ذکر نماید تا شیعیان ائمه طاهرین علیهم السلام از فواید عظیمه که مترتب
میشود بر خواندن آن محروم نشده باشند بدانکه این دعائیست جلیل مرویست از ابن عباس مشهور که اسم
او عبد الله است رحمه علامه در کتاب خلاصه ذکر فرموده که ابن عباس از ابناء اعلم و تعظیم و فرموده اند
کان محبا لعلی علیه السلام و تلمیذه حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین ع اشهر من ان یخفی و قد ذکر الکشی احادیث
تتضمن قدحا فیه و هو اجل من ذلک و قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر و اجبنا عنها رضی الله عنه انتهی
عبارة الخلاصه مجملا روایت شده است این دعا از عبد الله بن عباس موصوف که ایشان روایت نموده اند
از مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین ع که فرموده هر که این دعا را بخواند مثل کسی خواهد بود
که در خدمت جناب رسول خدا در جنگ احد و حنین و بدر هزار تیر بکفار انداخته باشد و دعا اینست

دعای صنمی قریش

صل علی محمد وال محمد

اللهم العن صنمی قریش و جبتیها و طاغوتیها و افکیها و ابنتیهما اللذین خالفا امرک و جحدا
آلاءک و خالفا امرک و انکرا وصیک و عصیا رسولک و قلبا دینک و حرفا کتابک و عطلا
احکامک و ابطلا فرائضک والحدا فی آیاتک و عادیا اولیاءک و والیا اعدائک و افسدا عبادک
و اخربا بلادک اللهم العنهما وانصارهما فقد اخربا بیت النبوة و ردما بابه و نقضا سقفه
والحقا سمائه بارضه و عالیه بسافله و ظاهره بباطنه واستاصلا اهله و ابادا انصاره و قتلا اطفاله
و اخلیا منبره من وصیه و وارث علمه و جحدا امامته واشرکا بربهما فعظم ذنبهما و خلدهما فی سقر
و ما ادریک ما سقر لا تبقی و لا تذر اللهم العنهم بعدد کل منکر اتوه و حق اخفوه و منبر علوه و مؤمن

ارجوه

ارجوه و منافق ولوه و ولی اذوه و طرید آووه و صادق طردوه و کافر نصروه و امام قهروه و فرض
غیروه و اثر انکروه و شر آثروه و دم اراقوه و خبر بدلوه و حکم قلبوه و کفر ابدعوه و کذب دلسوه
و ارث غصبوه و فیء اقتطعوه و سحت اکلوه و خمس استحلوه و باطل اسسوه و جور بسطوه
و ظلم نشروه و وعد اخلفوه و عهد نقضوه و حلال حرموه و حرام حللوه و نفاق اسروه و غدر
اضمروه و بطن فتقوه و ضلع کسروه و صک مزقوه و شمل بددوه و ذلیل اعزوه و عزیز اذلوه
و حق منعوه و امام خالفوه اللهم العنهما بکل آیة حرفوها و فریضة ترکوها و سنة غیروها و احکام
عطلوها و ارحام قطعوها و شهادات کتموها و وصیة ضیعوها و ایمان نکثوها و دعوی ابطلوها
و بیعة انکروها و حیلة احدثوها و خیانة اوردوها و عقبة ارتقوها و دباب دحرجوها و ازیاف
لزموها اللهم العنهما فی مکنون السر و ظاهر العلانیة لعنا دائما دائبا سرمدا لا انقطاع لامده
و لا نفاد لعدده لعنا یغدو اوله و لا یروح آخره لهم و لاعوانهم و انصارهم و محبیهم و موالیهم
والمسلمین لهم والناهضین باحتجاجهم والمقتدین بکلامهم والمصدقین باحکامهم بعد از آن
چهار مرتبه بگو اللهم عذبهم عذابا یستغیث منه اهل النار فی النار آمین رب العالمین ای
برادر عزیز ببین که شناعت اعمال و شقاوت نفس بچه مرتبه رسیده که جناب حضرت امیر المؤمنین ع
با آن اخلاق و کمالات نفسانی که کاشف از نمونه از آن است و لقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت
ثمة قلت لا یعنینی باین مرتبه لعن و طعن در حق ایشان فرموده نعوذ بالله من شقاوة
النفس و فساد العمل **چهاردهم** از جمله تعقیبات عقیب صلوات مفروضه زیارت فخر کاینات علیه و آله
افضل الصلوات میباشد مناسب اینست که ختم تعقیب را بآن نمایم در کتاب قرب الاسناد زیارت
عقب صلوات مفروضه را باین نحو ذکر فرموده السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام
علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک
یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد نصحت
لامتک و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل
ما جزی نبیا عن امته اللهم صل علی محمد وال محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم وال ابراهیم انک
حمید مجید بدانکه ادعیه وارده عقیب صلوات مفروضه مذکوره در کتب ادعیه اکثر از آنست که در این
مقام توان استقصا نمود لکن نظر بمضمون ما لا یدرک کله لا یترک کله اقتصار نمود بآنچه مذکور شد **مقام ثانی**
در ذکر تعقیباتی که مختص است بهر یک از فرایض یومیه و در این چند مبحث است **مبحث اول** در بیان بعضی

السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ازاذکار وادعیهٔ ماثوره بعد از نماز صبح است در احادیث معتبره مرویّه در کتاب دعای اصول کافی وغیره منقول
است که هرگاه کسی بعد از فراغ از نماز مغرب و نماز صبح بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم نخواهد دید از هر چیزی که موجب کراهت او شود وایضا در باب الدعاء در عقیب صلوة
از کتاب مذکور ماثور است که هرگاه کسی بخواند بعد از نماز صبح این دعا را هر حاجتی از خلاق عالم جل شانه
بخواهد بر آورده میشود وکفایت میفرماید خداوند عالم جل شانه امور مهمهٔ او را بسم الله وصلی الله علی
محمد وآل محمد افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقاه الله سیئات ما مکروا لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین حسبنا الله
ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله وان کره الناس حسبی الرب من المربوبین
حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الذی لم یزل حسبی منذ کنت حسبی الله ما کان
الذی لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم وایضا از عیاشی نقل شده که او از کاشف المهم
ودقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده بجهت طلب سعه در معیشت وادای دین این
دعا را بعد از نماز صبح بخواند توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک
فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا اللهم انی اعوذ بک من البؤس والفقر ومن غلبة
الدین والسقم واسئلک ان تعیننی علی اداء حقک الیک واداء حق الناس الی الناس مداومت
نمودن باین دعا با توجه وحضور را تاثیر تامی است در اجابت مطلب مذکور مناسب اینست که در وقت
خواندن وسیله را ابتدا نماید وایضا شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال وکتاب خصال از کاشف علوم
الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که شخصی بشرافت
سعادت خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله مشرف شد عرض کرد که من پیری رسیده ام وقوة من ضعیف
وکم شده است ونمیتوانم اقدام نمود بانچه در سابق عادت من بود از نماز وروزه وحج وجهاد پس تعلیم فرما
بمن دعائی که خداوند عالم جل شانه را بسبب خواندن آن نفع بخشد جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند بعد از آنکه
از نماز صبح فارغ شوی ده مرتبه بگو سبحان الله العظیم وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
این باعث این میشود که محفوظ باشی از کوری ودیوانگی وجذام وفقر وپیری عرض کرد یا رسول الله این
از برای دنیا است از برای آخرت من چه باشد فرمودند میگوئی در عقب هر نماز اللهم اهدنی من عندک
وافض علی من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی من برکاتک ودر کتاب مجالس فرزندان جند

مضمون

سعادتمند مرحوم شیخ طوسی قدس الله نفسه روح روحه روایت از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که سرور
انبیا بعد از آنکه از نماز صبح فارغ میشدند این دعا را میخواندند بارفع صوت بنحوی که اصحاب آنحضرت میشنیدند
اللهم اصلح دینی الذی جعلته لی عصمة سه مرتبه اللهم اصلح لی دنیای التی جعلت فیها معاشی
این را نیز سه مرتبه اللهم اصلح لی آخرتی التی جعلت فیها مرجعی سه مرتبه اللهم انی اعوذ بک لا مانع
لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد بعد از آن فقره آخر مکرر است در احیا
حاصل معنی آن اینست صاحب شوکت وغنا را شوکت وغنای او نفعی نمیبخشد ولیکن از احسان تو بغیر ممکن
نیست کسی از تو مستغنی شود اگرچه سلطان جهان باشد مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح در تعقیب نماز صبح این دعا
ذکر فرموده اللهم صل علی محمد وآل محمد واهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط
مستقیم بعد از آن سه مرتبه بگو لا اله الا الله الها واحدا ونحن له مسلمون لا اله الا الله ولا نعبد
الا ایاه مخلصین له الدین کله ولو کره المشرکون لا اله الا الله ربنا ورب آبائنا الاولین لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر سبحان الله
کلما سبح الله شیء وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله
الا الله کلما هلل الله شیء وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز
جلاله والحمد لله کلما حمد الله شیء وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز
جلاله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر عدد کل نعمة انعم بها علی وعلی احد ممن کان
او یکون الی یوم القیمة **مبحث دویم** در بیان بعضی ادعیه واذکار مختصه تعقیب نماز ظهر این دعا را ذکر فرموده
یا سامع کل صوت یا جامع کل فوت یا باری النفوس بعد الموت یا باعث یا وارث یا سید السادة یا اله
الالهة یا جبار الجبابرة یا مالک الدنیا والآخرة یا رب الارباب یا مالک الملوک یا بطاش یا ذا البطش
الشدید یا فعالا لما یرید یا محصی عدد الانفاس ونقل الاقدام یا من السر عنده علانیة یا مبدئ یا معید
اسئلک بحقک علی خیرتک من خلقک وبحقهم الذی اوجبت لهم علی نفسک ان تصلی علی محمد
واهل بیته وان تمن علی الساعة بفکاک رقبتی من النار وانجز لولیک وابن ولیک الداعی الیک
باذنک وامینک فی خلقک وعینک فی عبادک وحجتک علی خلقک علیه صلواتک وبرکاتک
وعده اللهم ایده بنصرک وانصر عبدک وقو اصحابه وصبرهم واجعل لهم من لدنک سلطانا نصیرا
وعجل فرجه وامکنه من اعدائک واعداء رسولک یا ارحم الراحمین ومرحوم کفعمی وشیخ بهائی از جمله
تعقیبات مختصه بنماز ظهر این دعا را ذکر فرموده اند یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ

اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک
واعوذ بک من تحویل عافیتک

بالجریرة ولم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی حاجة
یا واسع المغفرة یا مفرج کل کربة یا مقیل العثرات یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها
یا ربّاه یا سیداه یا غایة رغبتاه اسئلک بک وبمحمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین
ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والقائم
المهدی الائمة الهادیة علیهم السلام ان تصلی علی محمد وآل محمد واسئلک ان لا تشوه خلقی بالنار وان
تفعل بی ما انت اهله بدانکه این دعائیست جلیل القدر عظیم المنزلة مرویست در کتاب توحید صدوق از
فخر انبیا وسید رسل وملجا اولیاء وهادی سبل صلوات الله علیه وآله که فرموده امین ملک جلیل
حضرت جبرئیل بخدمت ایشان نازل شد در حالتیکه اثر سرور از ایشان ظاهر بود نازل شد خندان وگفت السلام علیک
یا محمد صلی الله علیه وآله حضرت در مقام جواب فرموده وعلیک السلام یا جبرئیل پس عرض کرد خداوند عالم
جل جلاله هدیه برای شما فرستاده فرمودند کدام است آن هدیه حضرت جبرئیل عرض کرد آن هدیه کلماتیست که از کنز
های عرش کسی بر آن مطلع نیست بجهت اکرام واحترام شما خداوند جل شانه شما را باین سرافراز فرموده فرمودند
کدام است این کلمات ای جبرئیل عرض کرد آن کلمات اینست یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة
ولم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی
ومنتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربنا یا سیدنا ومولینا یا غایة رغبتنا
اسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار جناب شافع عصاة در عرصات صلی الله علیه وآله فرمودند چه قدر است
ثواب خواندن این کلمات عرض کرد چه بسیار است ثواب این کلمات هرگاه جمع شوند ملئکه هفت آسمان وملئکه هفت
طبقه زمین وخواهند ثواب این کلمات را وصف نمایند تا روز قیامت نمیتوانند وصف نمود ثواب یکجزو از آنرا
پس هرگاه بگوید بنده یا من اظهر الجمیل وستر القبیح خداوند عالم جل شانه عیوب او را ستر میفرماید ورحمت
میکند بر او در دنیا وآخرت وهرگاه بگوید یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر خلاق عالم جل شانه حساب
نخواهد فرمود او را در روز قیامت ومعایب مخفیه ومستوره او را ظاهر نخواهد فرمود در روزی که معایب
خلایق بروز میکند ودر وقتیکه گفت یا عظیم العفو بر در دگار عالم عز شانه گناهان او را می آمرزد اگرچه مثل
کف دریا بوده باشد ودر وقتیکه گفت یا واسع المغفرة خداوند عالم تعالی شانه هفتاد در از درهای رحمت
برای او باز خواهد فرمود پس رحمت حقتعالی پیوسته مستولی بر او خواهد بود تا از دنیا بیرون رود ودر وقتی
که گفت یا باسط الیدین بالرحمة خداوند عالم جل شانه بقدرت کاملهٔ خود رحمت را بر او بسط خواهد فرمود
ودر وقتیکه گفت یا صاحب کل نجوی ومنتهی کل شکوی خلاق جهان از عطا خواهد فرمود باو ثواب

هر مصیبت

هر مصیبت زده وثواب هر صحیحی وثواب هر مریضی وثواب هر کوری وثواب هر مسکینی وثواب هر فقیری وثواب
هر صاحب مصیبتی تا روز قیامت ودر وقتیکه گفت یا کریم الصفح کرامت خداوند عالم عز شانه نسبت باو خواهد
شد کرامات انبیا علیهم السلام ودر وقتیکه گفت یا عظیم المن عطا خواهد فرمود خداوند عالم باو جمیع حوائج اول
نسبت بخود ونسبت بتمام خلایق وهرگاه که گفت یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها خداوند عالم باو عطا خواهد
فرمود ثواب بعدد هر کسی که شکر نعمت خداوند عالم را کرده باشد وهر وقتیکه گفت یا ربنا ویا سیدنا خداوند عالم
میفرماید ای ملئکه من شاهد باشید که من او را آمرزیدم گناهان او را وعطا کردم باو ثواب بعدد هر کسی که خلق
کرده ام در بهشت ودوزخ وبعدد هر کسی را خلق کرده ام در هفت آسمانها وهفت طبقه زمین وعدد آفتاب
وماه وستارها وقطرهای باران وکوهها وسنگ ریزه وعدد ریگ وبقدر عرش وکرسی ودر هر وقت که
گفت یا مولینا خداوند عالم قلب او را مملو از ایمان خواهد فرمود وهرگاه که گفت یا غایة رغبتنا خداوند عالم جل شانه
عطا خواهد فرمود باو در روز قیامت مثل آنچه بتمام خلایق عطا میفرماید وبعد از آنکه گفت اسئلک یا الله
ان لا تشوه خلقی بالنار خلاق عالم تعالی شانه میفرماید بنده من از من استدعا کرده که او را از آتش جهنم
آزاد کنم ای گروه ملائکه شاهد باشید که من او را وپدر ومادر او را وبرادران وخواهران واولاد وعیال وهمسایگان
او را آزاد کردم از آتش جهنم ودر مرتبهٔ شفاعت هزار نفر از جمله اشخاصیکه مستوجب جهنم باشند باو دادم
بعد از آن جبرئیل بخدمت حضرت رسول جلیل صلی الله علیه وآله عرض کردند که این کلمات ودعا را تعلیم فرما
بمؤمنین ومتقین وبمنافقین تعلیم نفرمائید بدانکه خواندن این دعای جلیل القدر در هر وقت از اوقات که توجه
واقبال باشد مناسبت خصوصا در قنوت نماز شب ودر حدیث مذکور ذکری از اینکه از تعقیب نماز ظهر است
مذکور نیست لکن شیخ کفعمی در جنة الواقیة وبلد الامین ومرحوم شیخ بهائی رحمهما الله این دعا را از جمله تعقیبات
مختصه بنماز ظهر ذکر فرموده اند الحال اولی این دعا را عقیب نماز ظهر باین قصد بجا آوردن است اگرچه مرحوم
شیخ طوسی قدس الله نفسه این دعا را از جمله تعقیب در رکعت آخر از هشت رکعات نافلهٔ عصر ذکر
فرموده بدانکه آخر این دعا بنحویکه در حدیث مذکور ماثور است بنحویست که اشاره بان کردیم یا ربنا یا سیدنا
ویا مولینا ویا غایة رغبتنا اسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار زیادتیکه در اول مذکور شد مذکور در این
حدیث نیست لکن در مصباح شیخ طوسی در جنة الواقیه مذکور است هر کس زیاد نموده زیادتی بوقول است جزاه الله
تعالی خیر جزاء المحسنین وهم چنین در فقرات قبل از آن مذکور شد بان اختلافی هست لکن مذکور در حدیث
گویا انسب باشد ومرحوم شیخ بهائی یا سامع کل نجوی ذکر فرموده واین احسن از صاحب است بعد از آنکه نظم
کلام باینجا رسید مناسب اینست عنان قلم سه ترجمه ظاهر فقرات دعا جلوه داده شود تا اطلاع بر ترجمه آن

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

موجب زیادت رغبت بندگان بر طاعت ایشان میشود پس میگویم معنی این اظهار الجمیل و ستر القبیح اینست که میکسی علانیه
و جمیل را اظاهر مینماید و عمل قبیح را ستر میکند باین جمله دارد اول امنت کرا از کاشف اسرار و مانی
جناب امام جعفر صادق علیه السلام اینست که صحیح مؤمن نیست مگر آنکه از اوصاف و خصال
عرش موجودات بعد از آنکه بنده مشغول باعمال حسنه مثل رکوع و سجود شد چنین حال بر او وارد میشود
ظاهر میشود قالبه ملائکه مشاهده از او مینمایند رب ملکه دعا و طلب مغفرت از برای او میکنند و هکذا بنده
مشغول معصیتی میشود اگرچه از این قبیل اوصاف استفاده میشود لکن خلاف عالم طریقه شارع و پرده قرار
میدهد بر او ملائکه حافظ او را مطلع بر آن نمیشوند تا مطلع برآن عمل معصیت نشود بنده بر دوام است که امر بوده باظهار جمیل
و علی وجوب جمیع این امر مروده بستر قبیح یعنی کسیکه از شخصی اعمال حسنه مشاهده کرد مستحب راجح
اینست از اظهار نماید خلاف اینکه هرگاه عمل صحیح از کسی بدیده نهی مروده از اظهار آن سزا است اعمال
حسنه کرا از عباد صادر میشود تاثیر در اعمال آن میکند باعتبار آن قلوب دیگران مایل باو میشود و آن اعمال
حسنه موجب این میشود که حب فاعل در قلوب عباد واقع میشود خلاف اعمال قبیحه که چنین نیست پس حکم
باینکه خداوند عالم جل شانه اعمال حسنه را اظهار فرموده باعتبار اظهار آنها است بخلاف اعمال قبیحه چنین
نیست محتمل نماند معنی اول منافی باد و معنی دیگر نیست شاید و جه علم تنبیه بر آن ظهور و معنی بوده باشد
بخلاف معنی اول که از معانی توقیفیه است اطلاع باو ممکن نیست مگر باعلام حجج الهیه صلوات الله علیهم
لهذا تنبیه باین فرموده اند یا من ارخی ستره فاظهر بالجمیل مراد از ستر بر جمیع دوران مقام معصیت است یعنی ای آنکسی
مؤاخذه نمیکند بر معاصی ظاهر او را بنابر اینکه ترجیل و عقوبت در دار دنیا نمیفرماید نظر باینکه دنیا دار اعمال
نه دار مکافات و جزا بلکه مناقات ندارد با عقوبت در دار آخرت و لم یهتک الستر او آنکسی که با علم
و اطلاع بر سر او صادر هر دی جنایتی و قدرت بر انتقام و انتصاح دارد در صدد افتضاح او برنیاید
برخ نفرموده و جمیع آنکسانیکه سزاوار است باعظم العقوبات یا صغر النقمات و آنکسی که عفو
از معاصی عظیمه فرماید و آنکه گناهان معاصی میفرماید بجز حسن و بطریق مستحسن کاهست کسی نکند
از ظاهر عبد خود لکن باذلت بسیار و تغییر قبیح بشعار یعنی مقصود اینست که شئون خلاق عالم جل ذکره متغیر
و معاصی عباد چنین نیست یا واسع المغفرة یعنی ای آنکسی که وسعتی در مغفرت او هست که شامل هر قبیح
و شریف و معاصی کبیره و صغیره هر دست یا باسط الیدین بالعطاء ای آنکسیکه رحمت او بسط کرده است
هر چیز را یا صاحب کل بغیة و منتهی رغبة و یا ولی الامنیة چنین مذکور است یا صاحب کل حاجة
و مرجو یا مذکور یا صاحب کل بغیة و منتهی الفلاح یا سامع کل نجوی و مؤنس افسلست یعنی ای کسیکه عالم

بضمایر ها و مستور کل مشکور ای کسیکه منتهی الیه هر شکایتی یعنی شکایت از او بر او الی و هر ظالم و جابری بتو است
یا کریم الصفح ای کسیکه بلطف و کرم خود میکند در از هر تقصیری یا عظیم المن ای آنکسی که منت او بر کافه موجودات
عظیم و برکت او بالغ است یا بالغ قبل استحقاقها ای آنکسی که ابتدا کننده است در نعمت بقابلیت عباد قبل از آنکه
علی از او صادر شود کاسب ان لا اقنطه خلق الیأس یعنی سؤال میکنم
از تو کسب سزاوار این باشد از جهنم رهائی مرا و اینکه منظور نظر عنایت باشد از جهنم نفرمایی

مبحث سیم در بیان شمه از ثواب و عقاب مختص بنماز عصر است بدانکه از جمله تعقیبات مختصه بنماز عصر هفتاد مرتبه
استغفارات احادیث در فضیلت این بسیار است در بعضی احادیث چنین وارد است که هفتاد مرتبه استغفار
موجب این میشود که هفتاد کرسی از عفو میفرماید و در جامع الاخبار حدیثی مروی است حاصل مضمون آنکه
که هفتاد مرتبه استغفار بعد از نماز عصر باعث این میشود که خداوند عالم جل شانه هفتاد سال گناه او را بیامرزد
و شیخ صدوق در مجالس حدیثی روایت نموده از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده که هر کس هفتاد مرتبه استغفار
کند بعد از نماز عصر غفار ذنوب جل شانه هفتصد معصیت را از او عفو میفرماید بجملها اخبار در رجحان
این هفتاد مرتبه استغفار بسیارست پس غفلت از این با کمال سهولت بسیار سزاست و از کاشف
اسرار مروی است که از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر کس
بگوید بعد از نماز عصر سه مرتبه استغفر الله الذی لا الٰه الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذا الجلال
و الاکرام و اسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر کما یبالک لنفسه نفعا و لا
ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا امر میفرماید خداوند عالم جل شانه و ملائکه را که مستغفر او باشند
با نیکو یاد کنند او را و کرامت نماید بر اعمال او و از جمله تعقیبات مختصه بنماز عصر خواندن سوره قدر است
احادیث در ده مرتبه از کتاب فلاح السائل از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت شده حدیثی که حاصل
معنی آنها اینست که هر کاه کسی سوره انا انزلناه را بعد از نماز عصر ده مرتبه بخواند در روز قیامت از اهوال
عباد میشود و این عمل او را بموقف عرض میرساند بمثال آنکه در اعمال خلایق بهشت او بوده و از جمله تعقیبات
بعد از نماز عصر عمامه است که از این طاوس از جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده
که آن مقتدای اخیار بعد از نماز عصر اینها را میخواند سبحان الله و الحمد لله و لا الٰه الا الله و الله اکبر
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم سبحان الله بالغدو و الآصال سبحان الله بالضحی و الابکار سبحان الله
حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون سبحان ربک رب العزة عما
یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین سبحان ذی الملک و الملکوت سبحان ذی العزة

و الجبروت سبحان الحی الذی لا یموت سبحان القائم الدائم سبحان الحی القیوم سبحان العلی الاعلی سبحان
سبوح قدوس رب الملائکة و الروح اللهم ان دنبی تستمیر بعفوک و خوفی آمنی تستجیر امانک و فقری
امنی تستجیر غناک و ذلی امنی تستجیر عزتک اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لی و ارحمنی انک
حمید مجید اللهم یا نور یا قدوس یا اول قبل کل شئ و یا آخر بعد کل شئ اغفر لی ذنوبی کلها فانه لا یغفر
الذنوب کلها جمیعا الا انت و تقبل منی جمیع صلواتی و لا تعذبنی بشئ من عذابک انک علی کل شئ قدیر
و ذلک علی الله یسیر و بعد از نماز مغرب و بعد از نماز صبح سبحانک لا الٰه الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا انه لا یغفر
الذنوب کلها جمیعا الا انت و از جمله تعقیبات مختصه بنماز عشا است و ادعیه دیگر نیز بیاید انتهی
از جمله عبادتیکه تاکید بلیغ در آن وارد شده است و از اعمال مخصوصه شب و روز است نماز جعفر طیار است
امیر المؤمنین علیه السلام در اخبار بسیار بعد از نماز عشا تلاوت میفرمودند اللهم صل علی محمد و آل محمد
امرنی بعینک التی لا تنام و اکنفنی برکنک الذی لا یرام و اغفر لی بقدرتک علی یا قادر یا قاهر یا کائن
اللهم انی اعوذ بک من طوارق اللیل و النهار و من جور کل جائر و حسد کل حاسد و بغی کل باغ اللهم
احفظنی فی نفسی و اهلی و مالی و جمیع ما خولتنی من نعمک اللهم و آتنی فیما عندک تامة عنه و لا تکلنی
الی نفسی فیما حضرنی بل انتنی بالتوب لا تنقصه المغفرة اغفر لی ما لا یشرک و اعطنی ما لا ینقصک
انک انت الوهاب اللهم انی اسئلک ذکرا بارا و صبرا جمیلا و رزقا واسعا و العفو و العافیة
فی الدنیا و الاخرة اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین و المؤمنات الاحیاء منهم
و الاموات اللهم اجعلنی من یکثر ذکرک و یتابع شکرک و یلزم عبادتک و یرجو ثوابک اللهم
طهر لسانی من الکذب و قلبی من النفاق و عملی من الریاء و بصری من الخیانة انک تعلم خائنة الاعین
و ما تخفی الصدور اللهم رب السموات السبع و ما اظلت و رب الارضین السبع و ما اقلت و رب
الریاح و ما ذرت و رب کل شئ و الک کل شئ و اخرک کل شئ و رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و یعقوب اسئلک ان تصلی علی محمد و علی آل محمد و ان تتوب علی و تغفر لی و تسامحنی
بعافیتک و تسعدنی بمغفرتک و لا تسلط علی احدا من خلقتک اللهم البیت فقرتی و علی حسن
الخلق فوفقنی و من شیاطین الجن و الانس فسلمنی و من اناة اللیل و النهار فارحنی و فی اهلی
و مالی و ولدی و اخوانی و جمیع ما انعمت به علی فاحفظنی و اغفر لی و لوالدی و لسائر المؤمنین
و المؤمنات یا رب الباقیات الصالحات انک علی کل شئ قدیر و هم المولی و نعم النصیر حسبنا الله و نعم
الحمد لله رب العالمین و صلواته علی سیدنا محمد النبی و آله الطاهرین بدانکه در کتاب مجالس و المزار جدید شیخ
شیخ المفید حدیثی مروی است که حاصل مضمون آن اینست که کشی فرموده است سر اسر حدیث جناب کاشف

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الوداع حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که ای مولای من شکایت میکنم بخدمت شما از امور دینی که اهل طرد من
کرده است وهم چنین شکایت میکنم از ظلم وجور سلطان که تعدیت بمن کرده ومیکند استدعا والتماس من اینست
که دعائی بمن تعلیم فرموده باشی که ببرکت آن خلاق عالم جل شانه قرض مرا ادا فرماید ودفع شر وظلم ظالم از من کند
پس حضرت فرمودند بعد از آنکه شب داخل شد وظلمت شب مستولی شد در آن وقت دو رکعت نماز بکن در رکعت
اول سوره مبارکه حمد وآیة الکرسی را بخوان ودر رکعت ثانیه سوره حمد وآیه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل
لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی
لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن
المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی
یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم را بخوان بعد از سلام قرآن را بردار وبر سر بگذار وبگو اللهم
بحق هذا القرآن وبحق من ارسلته به وبحق کل مؤمن مدحته فیه وبحقک علیهم فلا احد اعرف بحقک منک
پس ده مرتبه بگو بک یا الله بعد از آن ده مرتبه بگو یا محمد ده مرتبه یا علی ده مرتبه یا فاطمة ده مرتبه یا حسن
ده مرتبه یا حسین ده مرتبه یا علی بن الحسین ده مرتبه یا محمد بن علی ده مرتبه یا جعفر بن محمد ده مرتبه
یا موسی بن جعفر ده مرتبه یا علی بن موسی ده مرتبه یا محمد بن علی ده مرتبه یا علی بن محمد ده مرتبه یا حسن
بن علی ده مرتبه یا حجة بن الحسن بعد از آن حاجت خود را بخواه الهی مؤلف میگوید ذکر اسمعیل در اختتام اگر
چه مقتضای مقام نبود نظر باینکه کلام در تعقیب نماز عشا است واسمعیل از جمله تعقیب نیست لکن نظر باینکه اعلی
است در ترتیب وارد شده آثار اجابت از کیفیت ترتیب واقوال ثابته در آن ظاهر بود بجهة رعایة احوال ارباب
حوائج از برای ایشان ایراد آن بهمین مناسبت اکتفا نموده ذکر در اختتام نمود واگر اسمعیل قرار شود در ساعت
استجابت دعا واقع شود وارد اسباب اجابت خواهد شد وبنظر قوی اینست که بشرائف مستجاب میشود
هرگاه با خضوع وخشوع وتوجه واقبال واقع شود بلکه انصاف اینست در چنین صورت قطع باجابت
نمود مگر در صورتی که حاجت چیزی بوده باشد که صلاح عبد در اجابت آن نبوده باشد والله العالم علی الاشرف
عباده خاتمه کتاب در بیان امور چند که اختلاف است مابین رجال ونساء در افعال بوده باشد یا اقوال
متعلقه بنماز قول مقدم بر غیر آن بوده باشد بعد از آن پس در این خاتمه چهار مقام است مقام اول در بیان افعال که
مناقشه دارند در آن با مردان وآن چند چیز است اول آنست که مستحب در حق زن آنست که در حال القیام جمع
دو قدم نماید یعنی فاصله میان دو قدم قرار ندهد چنانچه مستحب در حق رجال الانفراج مابین قدمین است تا یک شبر
که یک وجب بوده باشد دوم آنست که زن در حال القیام دو دست خود را بر دو پستان خود بگذارد بخلاف مرد که مستحب

در حق

در حق او آنست که دستها را بر ران بگذارد در مقابل دو زانو چنانچه در مبحث قیام مذکور شد ومستحب در حق زن
آنست که دو دست را بر پستان بقوت بگذارد تا پستان ببینه بچسبد بحیثی نماند که وضع یدین بلا وصف پستان بنحو
ملیشود اولا آنست که باطن کف راست را بر پستان راست بگذارد وباطن کف دست چپ را بر پستان چپ بگذارد
واین قسم متعارف است دوم آنست که باطن کف دست راست را بر پستان چپ بگذارد وباطن دست چپ را
بر پستان راست بگذارد سیم وضع کف دست راست است بر پستان چپ با وضع بعضی از ذراع دست چپ بر آن
ووضع کف دست چپ است بر پستان راست با وضع بعضی از ذراع دست راست بر آن ... که آن
سنت ... از اقسام ثلثه که بوده باشد بشود لکن در روایت که متعارف قسم اول بوده باشد وقسم ثالث انسب بظاهر
نقل است سیم از جمله امور یکه مابه الاختلاف میان مرد وزن هست اینست که در حال رکوع دستهای خود را بر زانو
نگذارد بلکه بر ران فوق زانو بگذارد یعنی بر ران بگذارد یعنی در انحناء اقتصار کند بهمین قدر که دست بر
ران فوق زانو برسد علاوه بر این منحنی نشود بخلاف مرد که مستحب در حق او اینست که دستها را بر عین زانو بگذارد
چنانچه مفصلا در مباحث رکوع مذکور شد چهارم آنست که زن در حال الجلوس جلوس تربع نماید خواه جلوس
در حال تشهد بوده باشد یا فیما بین دو سجده باین نحو که دو طرف نشیمن را بر زمین قرار دهد وهم چنین دو قدم
وساق وران ها را از زمین بلند نماید ودو زانو را بهم بچسباند ولیکن قسم جلوس را جلوس تربع مینامند بخلاف
مرد که در سابق بیان شد جلوس راجح در حق رجال جلوس بعنوان تورک است وکیفیت آن در مباحث سجود
وتشهد مفصلا بیان شد پنجم آنست که زن در حال اینکه از قیام بسجود میرود اول دو زانو را بر زمین رساند بعد
دو دست را یعنی هموار بوده نشیند نه اینکه منحنی شود که عقب خود را بلند کند ودستها را بر زمین رساند
قبل از زانوها بخلاف مرد که مستحب در حق او اینست که در وقتیکه منحنی میشود بجهة سجود اول دستها را بر زمین
رساند بعد زانوها را چنانچه مفصلا بیان شد ششم آنست که زن در حال سجود اعضای خود را بهم
بچسباند یعنی ذراعین را از زمین بلند ننماید بلکه ذراعین را بدو بازو بچسباند وهم چنین تجافی نکند
یعنی شکم را از زمین بلند ننماید بخلاف مرد که مستحب در حق او تجافی است چنانچه در مباحث سجود مذکور شد
هفتم آنست که زن در وقتی که بر میخیزد دو دست را بجانب یمین ویسار بر زمین بگذارد واعتماد وتکیه بآن
نموده بر خیزد نه اینکه دستها را پیش روی خود بر زمین بگذارد وعقب را در حالتیکه منحنی است از زمین بلند
نماید مخفی نماند مطلوبیت جمیع امور سبعه مذکوره در حق نساء بعنوان ندب ورجحان است یعنی مستحب است
که رعایة امور مذکوره نموده باشد چنین نیست که اخلال بآنها موجب فساد نماز یا موجب اثم بوده باشد بنا بر این
هرگاه زن در حال قیام دستها را بر پستان نگذارد بلکه مثل مرد بر ران بگذارد موجب بطلان نماز واثم نخواهد بود

وهم چنین هرگاه پاها را از هم جدا ومنفصل نماید وهم چنین هرگاه در حالت رکوع منحنی شود بقدر انحناء
مرد ودستها را بر زانو بگذارد در حال رکوع یا آنکه ترک جلوس تربع نماید بلکه در حالت تشهد وغیره مثل مرد نشیند
یا در حالتیکه بسجود میرود اول دو دست را بر زمین رساند بعد دو زانو را یا آنکه در حال سجود تجافی نماید یعنی
شکم وذراعین را از زمین بلند نماید یا اینکه در حالت قیام دستها را پیش رو گذارده واعتماد بآنها نماید جمیعا
اخلال بکل امور مذکوره موجب بطلان نماز یا معصیت نیست بلکه از آداب ومستحبات نماز است رعایة آنها نمودن
بسیار بموقع است مقام ثانی در بیان اختلاف میان مرد وزن است در اقوال متعلقه بنماز که قبل از شروع که
غالبا بیان این مطلب مقتضی اینست که گفته شود دعائیکه مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد زن هرگاه خواهد آن
دعا را بخواند باید صیغه مذکر را تبدیل بمؤنث نماید مثل اینکه در مبحث قیام مذکور شد که مستحب است در
وقتیکه ایستاد بجهة نماز این دعا را بخواند اللهم انی اقدم الیک محمدا الی قوله فاجعلنی به وجیها فی الدنیا
والآخرة زن هرگاه این دعا را بخواند در حین خواندن تبدیل نماید وجیها را بوجیهة وهم چنین دعای دوم
از ادعیه ثلثه در تکبیرات افتتاحیه که در مبحث تکبیرة الاحرام بیان شد نظر باینکه دعای مذکور مشتمل است بر لفظ
عبدک وابن عبدیک بنا بر این هرگاه زن این دعا را بخواند تبدیل نماید عبدک را بامتک چنین گوید امتک وابنة
عبدیک ذلیلة بین یدیک لکن این بنا بر احتیاط است که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده واما بنا بر آنچه ثقة الاسلام
در کافی ذکر فرموده حاجت بتبدیل نیست دعای مذکور در هر دو کتاب جلیل در مبحث تکبیرة الاحرام مذکور است
واما دعای ثالث که دعای توجه بوده باشد پس نظر باشتمال او بلفظ وانا من المسلمین آیا تبدیل آن بمسلمات نماید وهم
چنین وما انا من المشرکین پس بگوید وما انا من المشرکات وانا من المسلمات یا خیر ظاهر اینست در این
مقام ولزوم تبدیل ضرور نباشد نظر بقاعده تغلیب مرحوم شیخ شهید ثانی در کتاب تمهید القواعد
تصریح باین فرموده قال اذا صلت المرأة واتت بدعاء الاستفتاح فهل تقول وما انا من المشرکین وما
انا من المسلمین او تأتی بجمع المؤنث احتمالان والوجه جواز کل منهما اذ لا اشکال فی دخولهن تبعا فی قصد
انتهی کلامه رفع مقامه مقام ثالث در بیان تفرقه مابین رجال ونساء در اقوال ثابته در اثنای نماز بدانکه اختلاف
در این باب میان مرد وزن در اقوال واجبه ثابته در اثنای نماز نیست وهم چنین در اکثر اقوال مستحبه ولکن در بعض
اقوال مستحبه اختلاف هست مثل اینکه در دعائیکه قبل از شروع بذکر رکوع مستحب است از جمله غیر مستنکف ولا
مستکبر ولا مستحسر زن چنین گوید غیر مستنکفة ولا مستکبرة ولا مستحسرة وهم چنین در دعای مابین
سجدتین زن بگوید انی لما انزلت الی من خیر فقیرة مقام رابع در بیان تفرقه مابین رجال ونساء در ادعیه
وارده در مقام تعقیب است بدانکه تشکیکی نیست در اینکه تعقیب چنانچه مستحب است در حق مردان مستحب در حق

زنان

زنان نیز هست کلامیکه هست در خصوصیات ادعیه والفاظ مثل سابق بیان شد از جمله تعقیبات وارده
در عقب هر نماز این دعا است اللهم اعتقنی من النار وادخلنی الجنة وزوجنی من الحور العین شبهه نیست در
رجحان خواندن دو فقره اول خواه مرد باشد یا زن کلامیکه هست در فقره ثالثه است نظر باینکه طلب تزویج
حور العین مختص برجال است حور عین عبارت از زنان است که خداوند عالم جل شانه خلق فرموده بجهة مؤمنان
چنانچه از حدیثی که مشتمل بر این دعا است ظاهر میشود فرموده بعد از آنکه بنده از نماز فارغ شد واین دعا را نخواند
حور عین بدرگاه کبریائی حضرت عزت جل شانه عرض میکنند ای پروردگار ما بنده تو خطبه کرد ما را از تو
پس ما را باو تزویج کن ودر حدیث صحیح مروی در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است ان المؤمن یتزوج
ثمان مائة عذراء واربع آلاف ثیب وزوجتین من الحور العین یعنی بامر خلاق عالم جل شانه تزویج مؤمن
میشود هشتصد دختران باکره وچهار هزار زنان ثیب ودو زوجه از حور عین راوی بعد از آنکه چنین
واحسنا از جناب امام جعفر صادق علیه السلام شنید تعجب کرد وعرض کرد ... تعجب هشتصد دختر حضرت فرمودند بلی
هشتصد دختر هر وقت که مؤمن پیش آنها برود مییابد آنها را باکره راوی میگوید عرض کردم که حور عین از چه
چیز خلق شده اند حضرت فرمودند از خاک خوران بهشت نزاکت وشفافی بدن آنها بمرتبه ایست که دیده میشود
مغز استخوان آنها در عقب هفتاد جامه از حلهای بهشت از آنچه مذکور شد مشخص شد که طلب کردن تزویج
حور العین بی معنی است پس زنان این فقره را نباید بخوانند بلی هرگاه معنی دیگر قصد نماید مثل اینکه طلب نماید
باین کلام که خلاق عالم جل شانه حور عین را باو عطا فرماید که خدمت کار او باشد این چیز نیست دیگر لکن کلام در
استعمال این لفظ است در این معنی واما ادعیه که مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد پس ظاهر اینست که خواندن آن
در حق زنان بی عیب باشد لکن با تبدیل صیغه مذکر بمؤنث مثل دعائیکه بعد از قرائة سوره مبارکه توحید وارد شده
واین دعا مشتمل بر اینست ان تخرجنی من الدنیا آمنا وتدخلنی الجنة سالما پس تبدیل نماید آمنا را بآمنة
وسالما را بسالمة وهکذا وهم چنین است حال در امثال این والحمد لله رب العالمین
وصلواته علی افضل البریة اجمعین وآله عدد الخلایق من ...
... یوم الدین وآله الطیبین الاکرمین
الطاهرین

اللهم اغفر لکاتبه ولقاریه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات ... فی ۱۲۵۵

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

هذا شکیات و سهویات

بسم الله الرحمن الرحیم

المقصد در بیان احکام شک و سهو است و در آن دو مقام است مقام اول در احکام شک است بدانکه شک
عبارت از تردد ذهن است میان دو احتمال متقابل بنحوی که رجحان از برای احد طرفین بر دیگری نبوده باشد پس هرگاه بعد از
رجوع بوجدان احد طرفین راجح بوده باشد بر طرف دیگر خواه ابتداء یا بعد از تامل در قرائن طرف راجح ظن است و طرف
مرجوح وهم مثلا بعد از آنکه مقداری از شب منقضی شد کسی بخاطرش میرسد که ببیند نصف شب منقضی
شده است یا نه گاه هست احتمال انقضای نصف شب نزد او غیر محتمل است این از قطع و علم که بیند این در وقتی است
که قلیلی از شب منقضی شده باشد و گاه هست انقضای نصف شب نزد او محتمل است لکن این احتمال بعد از رجوع
بوجدان ضعیف است و احتمال راجح اینست که منقضی نشده باشد این احتمال راجح را ظن و طرف مرجوح را وهم
میگویند این در صورتیست که قدر معتد به از شب گذشته باشد و گاه هست که تامل مینماید احتمال انقضای نصف شب
و عدم آن نزد او مساوی است پس ذهن متردد میشود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم در اینجا دو مطلب است
مطلب اول در احکام شک است بدانکه ایراد کلام است در سه مبحث مبحث اول در حکم شک در شرط نماز است مثل
شک در وضوء مثلا میگوئیم این شک یا قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز
اگر قبل از شروع در نماز است لازم است اتیان بمشکوک فیه نماید اتیان بنماز با عدم آن جایز نیست و اگر بعد از فراغ
از نماز است مثل اینکه بعد از آنکه از نماز فارغ شد با فقد فصل یا با علم فاصل شک میکند که قبل از شروع بنماز
من اتیان بوضوء نمودم پس نماز صحیح خواهد بود یا نه پس نماز باطل خواهد بود و هم چنین است هرگاه شک
در بعض اجزاء وضوء یا در بعض شرایط آن بوده باشد پس در اینصورت اعتنائی بشک نیست پس نماز صحیح خواهد
بود بلکه این مطرد است در جمیع عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و غیرها پس هر شکی که بعد از فراغ از آن اعمال
بوده باشد آن شک معتنی به نیست لکن نسبت بعملی که این شک بعد از فراغ از آن حادث شده و اما نسبت بنماز
که بعد اتیان مینماید پس اتیان بشرط مشکوک فیه در این صورت لازم است و اما هرگاه شک در اثنای نماز
بوده باشد مثل اینکه بعد از اتیان بدو رکعت نماز ظهر شک میکند که من قبل از شروع بنماز اتیان بوضوء نمودم یا نه
ظاهر اینست که قطع نماز لازم نیست بلکه جایز نبوده باشد پس اتمام نماز مینماید احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتیان بطهارت

مبحث

مبحث دوم شک در نفس صلوة است باین معنی شک دارد که نماز را بعمل آورده یا نه و اینها اگر در وقت نماز بوده
باشد مثل اینکه قبل از غروب شک میکند که اتیان بنماز ظهر و عصر کرده یا نه در این صورت لازم است که اتیان
بهر دو نماز نموده باشد و هم چنین هرگاه قطع دارد که نماز ظهر را بعمل آورده است لکن شک دارد که اتیان بنماز عصر
نموده یا نه در اینصورت لازم است که اتیان بنماز عصر نموده باشد اما هرگاه عکس این فرض شود باین معنی که قاطع است
که نماز عصر را اتیان نموده است لکن شک دارد که اتیان بنماز ظهر نموده است یا نه در اینصورت آیا لازم است اتیان
بهر دو نماز نماید اما ظهر بجهة شک در اتیان آن با بقاء وقت و اما عصر بجهة لزوم تاخیر آن از ظهر یا جایز است
اکتفاء بظهر تنها یا اتیان بهیچیک لازم نیست اما عصر بجهة قطع باتیان آن و اما ظهر بجهة اینکه ظاهر حال
مسلم که عالم بوده باشد بلزوم تاخیر عصر از ظهر اینست که مشغول نماز عصر نمیشود مگر بعد از برائت ذمه از صلوة ظهر
ظاهر احتمال ثانی نیست اما اتیان بصلوة ظهر بجهة آنچه مذکور شد و اما عدم لزوم اعاده صلوة عصر بجهة اینکه
امتثال مقتضی اجزاء است و تقدیم که مسلم است آنست که با علم ببقای تکلیف بظهر اشتغال بعصر جایز نیست
و این در مفروض محقق نیست لکن احتیاط مقتضی اعاده صلوة عصر است بعد از اتیان بصلوة ظهر و ممکنست که گفته شود
این فرض از محل کلام خارج است نظر باینکه ظاهر حال اینست که مشغول بنماز عصر نشود مگر بعد از اعتقاد برائت ذمه از
انتقال ظهر بنا بر این بعد از التفات صدور نماز ظهر از این شخص مظنون میشود از عنوان شک خارج و مندرج تحت
عنوان ظن میشود که بعد باعانت الهی حکم آن بیان خواهد شد و آنچه مذکور شد در صورتی بود که شک بصدور صلوة
با بقاء وقت صلوة بوده باشد و اما هرگاه این شک بعد از انقضاء و خروج وقت نماز بوده باشد مثل اینکه در روز شک
میکند که نماز مغرب و عشا هر دو یا احدهما در شب از او صادر شده یا نه و هکذا ظاهر اینست که در اینمقام حکم
بلزوم قضا ممکن نبوده باشد اگر چه اتیان بقضا بعید نیست خصوص در حق کسیکه عادة قائم براتیان نماز در
وقت در حق او نبوده باشد مبحث سیم در حکم شک در اجزاء نماز است میگوئیم این شک یا در عدد رکعات نماز است
یا غیر آن پس در اینجا دو مقصد است مقصد اول در حکم شک در اجزائی است که غیر از عدد رکعات بوده باشد مثل
شک در تکبیرة الاحرام یا قرائة حمد و سوره یا شک در احدهما یا شک در آیات آنها یا در کلمات آیات
و هکذا بدانکه شک در اجزاء مذکوره یا قبل از دخول در فعل دیگر است یا بعد از آن اگر قبل از دخول در فعل دیگر است
لازم است که اتیان بمشکوک فیه نماید مثل شک در قرائة حمد قبل از دخول در سوره یا شک در سوره قبل از
دخول در رکوع بلکه شک در آیه از حمد قبل از دخول در آیه دیگر و هم چنین شک در کلمه قبل از دخول در کلمه
دیگر و اگر بعد از دخول در فعل دیگر شده باشد اعتنائی بآن شک نیست یعنی بنا را بر صدور مشکوک فیه نماید
بمقتضای آن معمول داشته نماز را باتمام رساند پس هرگاه شک در تکبیرة الاحرام نمود بعد از دخول در قرائة

یا شک در قرائة حمد نماید بعد از دخول در سوره یا شک در سوره نماید بعد از دخول در رکوع اتفاق بآن شک
نیست بلکه چنین است حال هرگاه شک در آیه از آیات فاتحة الکتاب یا سوره نماید بعد از دخول در آیه بعد از آن بلکه
دور نیست حکم کلمه نیز چنین بوده باشد یعنی هرگاه شک در کلمه نماید بعد از دخول در کلمه دیگر باز بنا را بر تحقق مشکوک
فیه میگذارد عود بجهة اتیان بمشکوک فیه لازم نیست آیا حکم در اجزاء مستحبه مثل اجزاء واجبه است میگوئیم
این متصور بسه صورت میشود اول آنست که شک در جزء مستحب نماید بعد از دخول در فقره دیگر از آن دوم
آنست که شک در واجبی نماید بعد از دخول در مستحبی مثل شک در تکبیرة الاحرام نماید بعد از دخول در استعاذه
یا بعد از فراغ از آن قبل از تسمیه سیم عکس اینست مثل اینکه شک در استعاذه نمود بعد از دخول در تسمیه یا بعد از
فراغ از آن ظاهر اینست حکم در جمیع اینها همانست که مذکور شد پس اعتنائی در هیچیک از اقسام مذکوره نیست
بلکه بنا را بر صدور مشکوک فیه میگذارد در جمیع اقسام مذکوره کلامیکه در این مقام هست اینست که آنچه از دخول
در جزء از اجزاء نماز دیگر بعد از مشکوک فیه است مانع است از عود بجهة اتیان مشکوک فیه آیا دخول در مقدمات
جزئی که بعد از مشکوک فیه است مثل دخول در جزء است پس هرگاه شک در رکوع نمود بعد از آنکه نشست
بجهة سجود یا شک در سجود نمود بعد از آنکه حرکت نمود بجهة ایستادن قبل از اینکه منتصب شود در قیام ظاهر
اینست دخول در مقدمات مانع از عود نبوده باشد بنا بر این هرگاه میل نمود بجهة ایستادن ما دامیکه راست نایستاده
است هرگاه شک نمود که سجده بعمل آورده است یا نه عود مینماید و سجده مشکوک فیه را بعمل می آورد و حدیث صحیح
دال بر این مطلب است بنا بر این هرگاه شک در تشهد نماید بعد از آنکه حرکت نمود بجهة ایستادن ما دامیکه
راست نایستاده مینشیند و تشهد میخواند بعد از فراغ از تشهد اتمام نماز مینماید لکن ظاهر از حدیثی که وارد
شده است در رکوع خلاف اینست بنا بر این طریقه احتیاط مقتضی اینست که هرگاه شک در رکوع نماید بعد از
میل بسجود و قبل از وصول بحد سجود در این صورت عود نموده نماز را اتمام نماید بعد از فراغ نماز را اعاده نماید فرقی
نمی نماید فرقی نیست در اینمقام ما بین اینکه مشکوک فیه رکنی از ارکان نماز بوده باشد یا نه پس هرگاه شک در رکوع نماید
در حالیکه ایستاده است لازم است رکوع نماید و اگر بعد از دخول در سجود شک نماید بنا بر تحقق مشکوک فیه
میگذارد نماز را اتمام نموده اعاده ضرور نیست و هم چنین است حال در تکبیرة الاحرام و غیرها الی غیر ذلک هست ما بین
رکن و غیر رکن آنست که هرگاه اتیان بمشکوک فیه نمود در جائیکه لازم بود اتیان بآن نماید بعد مشخص شد که اتیان
بآن نموده بوده است پس اگر مشکوک فیه رکن بوده باشد نماز باطل است و استیناف آن لازم و اگر غیر رکن بوده
باشد نماز صحیح است زیادتی موجب بطلان نماز نمیشود جماعتی از علما تفصیل داده اند در رکوع باین نحو که اگر بعد از رفع
و ابس از رکوع متذکر شد که رکوع را بعمل آورده بوده است نماز باطل خواهد بود و اگر در اثنا در رکوع متذکر شود در اینحالت

بکور

بسجود رود یعنی رفع راس نموده بسجود میرود نماز در اینصورت صحیح خواهد بود و این قول ضعیف است بلکه
نماز در هر دو صورت باطل است خواه متذکر بفعل رکوع بعد از رفع راس از رکوع شود یا در اثناء رکوع در هر دو صورت
زیادتی محقق است بلکه زیادتی دو رکن یکی قیام متصل برکوع و دیگری رکوع مشخص است که رفع راس را مدخلیتی
در تحقق ماهیت رکوع نیست بلکه آن واجبی است خارج پس بمحض دخول در رکوع زیادتی رکن در اینمقام محقق
نمائیم پس مقتضی بطلان باقی است با عدم معارض پس عمل بمقتضای آن لازم است بدانکه فرقی در آنچه مذکور شد
ما بین نماز واجبی و سنتی نیست پس شک در اجزاء نماز نافله هم مثل شک در اجزاء نماز مفروضه است باتفاق
عمل نمودن مینماید بخلاف اینکه هرگاه شک بعد از تجاوز از محل بوده باشد مقصد دوم در حکم شک در عدد رکعات
نماز است بدانکه این شک اگر در نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح و ظهرین و عشا در سفر و نماز جمعه و نماز آیات
یا در نماز سه رکعتی مثل نماز مغرب باعث بطلان نماز میشود پس استیناف آن لازم است اشکالی در آن نیست
کلامیکه در این مقام هست اینست که آیا محض شک در عدد رکعات در آنچه مذکور شد موجب بطلان است پس
استیناف نماز در اینصورت لازم است اگر چه بعد از تروی و تامل احد طرفین نزد او مظنون شود یا چنین
نیست بلکه هرگاه تروی نمود احد طرفین مظنون شد عمل بمقتضای ظن جایز بلکه متعین است ظاهر از جمله نصوص
معتبره اگر چه موهم اول است باین معنی که محض شک مبطل بوده باشد لکن ظاهر تفصیل در مسئله است باین معنی
که اگر بعد از شک و قبل از تروی بعمل تفکر و تامل در قرائن در تحصیل اعتقاد باحد طرفین مباشر فعلی از افعال
واجبه نماز شد نماز باطل است استیناف آن لازم است خواه بعد از آن ظن باحد طرفین هم رسد یا نه بلکه ظاهر
بطلان است در اینصورت اگر چه بعد از آن قاطع شود بحقیقت حال و اگر مباشر نشد و تامل نمود و بعد از تامل
ظن او متعلق باحد طرفین شد ظاهر اینست نماز صحیح بوده باشد بمقتضای ظن خود عمل مینماید چنانچه هرگاه شک
نمود و مبطلی از او صادر نشد بعد از آن قاطع شد بحقیقت حال ظاهر اینست که صحت صلوة در اینصورت محل اشکال
نبوده باشد الی هرگاه تامل نمود و ظن او متعلق باحد طرفین نشد در این صورت نماز او باطل و استیناف آن
لازم است و مستند در تروی حدیث صحیحی است مروی در کافی از جناب امام موسی بن جعفر علیهما السلام
که آنحضرت فرمود بصفوان اگر ندانی چند رکعت نماز کرده و وهم تو متعلق نشود بر چیزی پس اعاده نماز بکن
مراد از وهم ظن است پس امر باعاده نماز در کلام آن بزرگوار متعلق است بشک در عدد رکعات نماز و
علم تعلق ظن باحد طرفین پس هرگاه شک متعلق بعدد رکعات نماز شد لکن مشخص نیست که ظن باحد
طرفین تعلق خواهد گرفت یا نه پس قطع نماز و اعاده آن ثابت نیست و معلوم است این نمیشود مگر بتامل
نظر باستثناء الاجماع ظن و شک منسبت بعض واحد در آن واحد و دلالت میکند بآن حدیث نبوی صلی الله

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

علیه والحاصل مضمون اینها اینست هرگاه احدی از شما شک کند در نماز پس تامل نماید با آنچه اقرب بصواب است بنا عمل خود را بان بگذارد بنابراین هرگاه شک در عدد رکعات نماز کند اولا باید تامل نموده اگر ظن او متعلق باحد طرفین نشد نماز را قطع نموده استیناف آن نماید الا آنچه مذکور شود و در صورتی بود که شک در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی بوده باشد و اگر شک در نماز چهار رکعتی بوده باشد پس اگر در دو رکعت اول بوده باشد حکم آن حکم شک در نماز دو رکعتی است که مذکور شد پس هرگاه بعد از تروی احد طرفین مظنون شد عمل بمقتضای آن مینماید و اگر بعد شک باقی ماند نماز باطل و استیناف آن لازم است و اگر شک در غیر رکعت اولیین است پس این منقسم میشود باقسام متکثره در بسیاری از این اقسام نماز باطل چنانچه در جمله از آنها نماز صحیح است تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته شود شک در نماز چهار رکعتی بچند قسم منحصر میشود **اول** شک مابین یک و دو و بنا بر رکعتی که در آن مشغول است رکعت اولی است یا رکعت ثانیه خواه در حال قیام بوده باشد قبل از شروع بقرائت یا در اثناء قرائت بوده باشد یا بعد از فراغ از قرائت قبل از هوی بجهة رکوع یا بعد از هوی بجهة رکوع لکن قبل از وصول بحد رکوع شرعی یا حالت رکوع یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه بوده باشد یا بعد از رفع راس از آن پس این ده قسم میشود در هر ده قسم نماز باطل است **دوم** شک است مابین رکعت اولی و رکعت ثالثه بمثل آنکه رکعتی که در آن مشغول است رکعت اولی است یا ثالثه در هریک از اقسام عشره که بوده باشد باز در جمیع احتمالات مذکوره نماز محکوم ببطلان است **سیم** شک است مابین یک و چهار در هریک از احوال عشره که بوده باشد **چهارم** شک است میانه یک و دو و سه و چهار پس عدد اقسام مذکوره میرسد بچهل نماز در جمیع آنها باطل و استیناف آن لازم است در صورتیکه بعد از تروی احد احتمالین مظنون نشود و با تعلق ظن باحد طرفین عمل بمقتضای ظن لازم است چنانچه مذکور شد **پنجم** شک است میان دو و سه در هریک از احتمالات عشره که بوده باشد در حال قیام قبل از شروع بقرائة یا در اثناء قرائت یا بعد از فراغ از قراءة قبل از هوی بجهة رکوع یا بعد از هوی بجهة رکوع لکن قبل از وصول بحد رکوع شرعی یا در حال رکوع یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجود اول یا بعد از رفع راس از آن یا در سجود ثانی یا بعد رفع راس از آن **ششم** شک است میان دو و چهار باز در احوال عشره مذکوره **هفتم** شک است میان دو و سه و چهار در هریک از اقسام عشره مسطوره که بوده باشد در بیست و هفت قسم از این اقسام مذکوره باز نماز باطل است و این اقسام با انضمام چهل قسم مذکور میرسد عدد اقسام بشصت و هفت قسم نماز در جمیع آنها باطل است و در سه قسم از این اقسام ثلثه اخیره یعنی شک میان دو و سه و دو و چهار و دو و سه و چهار در هریک از آنها بعد از رفع راس از سجده ثانیه نماز صحیح در اول بنا را بر سه میگذارد و بعد از اتمام نماز اتیان

بیکرکعت

بیکرکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته مینماید و اختیار یکرکعت ایستاده افضل بلکه اولی و احوط است و در ثانی بنا را بر چهار میگذارد و بعد از سلام اتیان بدو رکعت نماز ایستاده مینماید و در ثالث نیز بنا را بر چهار میگذارد بعد از فراغ از سلام اتیان بدو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته مینماید دو رکعت نماز ایستاده را مقدم میدارد بر دو رکعت نشسته پس عدد مذکوره تا حال بهفتاد رسید و در سه صورت نماز صحیح و در شصت و هفت صورت باطل است **هشتم** شک است میان سه و چهار در هریک از احتمالات عشره مذکوره که بوده باشد نماز صحیح بنا بر چهار میگذارد اتمام نماز مینماید بعد از سلام یکرکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته بعمل میآورد و اختیار نماز نشسته در این مقام افضل است پس عدد اقسام مذکوره منتهی شد بهشتاد و در سیزده صورت آنها نماز صحیح است و در تتمه نماز باطل است **نهم** شک است میان دو و پنج در جمیع احتمالات عشره مذکوره نماز باطل است با انضمام این اقسام با اقسام سابقه موجب اینست که عدد اقسام میرسد بنود **دهم** شک است میان سه و پنج در شش قسم از اقسام مذکوره نماز باطل است مثل اینکه شک در حال رکوع بوده باشد یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه یا بعد از رفع راس از آن و در چهار قسم از آنها ممکن است که بگوئیم نماز صحیح باشد و این در صورتیست که این شک در حال قیام قبل از شروع در قرائت یا در اثناء قرائت یا بعد از فراغ از قرائت لکن قبل از میل بجهة رکوع یا بعد از آن لکن قبل از بلوغ بحد رکوع بوده باشد در این صور قیام را منهدم ساخته مینشیند در اینوقت شک او راجع میشود بدو و چهار بعد از اکمال سجدتین که حکم آن مشخص شد عدد اقسام بعد از انضمام بسابق منتهی میشود بیکصد عدد در هفده صورت نماز صحیح و در تتمه که عبارت از هشتاد و سه قسم بوده باشد نماز باطل است **یازدهم** شک میان چهار و پنج است و این در پنج صورت از آن ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد مثل اینکه در حال رکوع بوده باشد یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی باشد یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه بوده باشد و در پنج صورت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اول اینست که این شک بعد از رفع راس از سجده ثانیه بوده باشد در اینصورت بنا را بر چهار میگذارد نماز را اتمام نموده بعد از آن دو سجده سهو بعمل میآورد دوم اینست که این شک در حال قیام بوده باشد قبل از شروع در قرائت سیم اینست که این شک در اثناء قرائت بوده باشد چهارم اینست که شک مذکور بعد از فراغ از قرائت بوده باشد قبل از هوی بجهة رکوع پنجم اینست که این شک بعد از هوی بجهة رکوع بوده باشد لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی در این صور خمس ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن بهمان وقت که هست آن حالت را منهدم میسازد و مینشیند شک راجع میشود بسه و چهار بنا را بر چهار میگذارد اتمام نماز نموده بعد از تسلیم یکرکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته بعمل میآورد مذکور شد دو رکعت

نشسته در اینمقام افضل است احتیاط اتیان بدو سجده سهو مینماید طریق احتیاط مقتضی اعاده اصل نماز است در کل این اقسام خمسه مذکوره بعد از انضمام این اقسام باقسام سابقه عدد مجموع میرسد بیکصد و ده قسم بنابر آنچه مذکور شد در بیست و دو قسم نماز صحیح است و در هشتاد و هشت قسم نماز باطل خواهد بود بلی آنکه مناسب اینست در اینمقام تنبیه شود بر وجه صحت در این اقسام خمسه مذکوره شک در چهار و پنج و هم چنین در وجه بطلان در خمسه باقیه پس در این مقام دو مطلب است **مطلب اول** در بیان وجه صحت است در اقسام مذکوره پس میگوئیم اما صحت با دو سجده سهو در وقتیکه این شک بعد از رفع راس از سجده ثانیه بوده باشد پس مدلول علیها است باحادیث صحیحه چنانچه مذکور خواهد شد و اما صحت در اقسام باقیه پس میگوئیم چیزیکه در اینمقام متحقق است که موهم حکم ببطلان است دو چیز است اول احتمال زیادتی در نماز نظر باحتمال اینکه این رکعت که هست رکعت پنجم بوده باشد پس در بعضی قیام فقط و در بعضی قیام با انضمام بعض قراءة و در بعضی با انضمام کل قراءة و در بعضی بعلاوه اینها میل بجهة رکوع متحقق است و زیادتی در نماز موجب بطلان نماز است دوم احتمال نقصان است که در این اقسام قائم است نظر باینکه احتمال دارد که این رکعت رکعت چهارم بوده باشد چونکه منهدم ساخته پس نقصان در اجزاء نماز بلکه در اعظم اجزاء آن واقع شده مثل رکوع و سجود و غیرها جواب از این اینست که هیچیک از احتمالین مضر نیست یعنی صلاحیت این ندارد که موجب بطلان نماز شود اما اول بجهة اینکه ما یقین قطع بمثل این زیادتی در موضعی متحقق هست دلیل شرعی قائم شده بر صحت مثل اینکه فرض میکنیم کسی ایستاد باعتقاد اینکه رکعت رکعت چهارم است قبل از قراءت یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از قراءة قبل از میل بجهة رکوع یا بعد از میل بجهة رکوع لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی عالم شد باینکه رکعت رکعت پنجم است در اینصورت مادامیکه بحد رکوع شرعی نرسیده همان حالت را منهدم نموده بلا تامل می نشیند اتیان بتشهد و تسلیم مینماید نماز صحیح خواهد بود پس میگوئیم هرگاه قطع بزیادتی اینها مضر بصحت نبوده باشد نظر بدلیلیکه حال بیان آن هست با صحت با احتمال زیادتی اینها بطریق اولی خواهد بود بعبارة اخری هرگاه قطع بزیادتی اینها موجب بطلان نبوده باشد با علم بطلان با احتمال زیادتی بطریق اولی خواهد بود و اما ثانی یعنی قیام احتمال نقصان در اینمقام موجب بطلان نمیتواند شد بجهة آنکه ما یقین همین احتمال در موضعی متحقق هست دلیل شرعی ناطق بر صحت است با تلافی بدو رکعت نماز نشسته بعد از تسلیم مثل اینکه در حال قیام مثلا شک میکند که این رکعت رکعت سیم است یا چهارم شارع حکم فرموده که این رکعت رکعت چهارم قرار دهد و نماز را تمام نماید با آنکه احتمال اینکه این رکعت رکعت سیم بوده قائم است چنانچه مذکور شد است پس بنابراین احتمال یکرکعت ناقص شده بلکه بنابراین که این رکعت هرگاه رکعت سیم بوده باشد اخلال برکعة

چهارم

چهارم شده بالتمام بخلاف آنچه در محل کلام متحقق است که در اینجا چنین نیست بلکه قیام رکعت رابعه مع کل قرائة مثلا در بعضی صور متحقق شده چنانچه دانسته شد اگرچه بعد از انهدام فرق نخواهد داشت اگر کسی اعتراض نماید بان نحو که غایة آنچه مشخص شد از آنچه مذکور شد اینست که دو احتمال مذکور مقتضی بطلان نمیتواند شد سلمنا ذلک لکن میگوئیم عدم قیام مقتضی بطلان کفایت نمیکند در حکم بصحت بلکه لا بد است در حکم بصحت از وجود مقتضی صحت جواب میگوئیم بعد از آنکه دو احتمال مذکور مقتضی بطلان نتوانست شد مقتضی صحت استصحاب صحت است که قبل از حدوث این شک قطعی الثبوت بوده مقتضای استصحاب حکم ببقاء آن صحت است تا متیقن شود نقض نیست مگر آنچه مذکور شد از آنچه مبین شد نقض آن که این قابل ناقضیت ندارد پس لازم است که حکم بثبوت آن شود بعلاوه و استصحاب ممکن است که استدلال کرده شود بر صحت در این مقام بجمله از احادیث معتبره وارده در مباحث شک منها الصحیح المروی فی الکافی عن ابن ابی یعفور قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل لا یدری رکعتین صلی ام اربعا قال یتشهد و یسلم ثم یصلی رکعتین و اربع سجدات یقرء فیهما بفاتحة الکتاب ثم یتشهد و یسلم و ان کان صلی اربعا کانت هاتان نافلة و ان کان صلی رکعتین کانت هاتان تمام الاربع و منها الصحیح المروی فی الکافی عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا لم تدر اثنتین صلیت ام اربعا و لم یذهب وهمک الی شیء فتشهد و سلم ثم صل رکعتین و اربع سجدات تقرء فیهما بام القرآن ثم تشهد و تسلم فان کنت انما صلیت رکعتین کانتا هاتان تمام الاربع و ان کنت صلیت الاربع کانتا هاتان نافلة و منها غیرها وجه استدلال اینست که مستفاد از این احادیث اینست که هرگاه مکلف در مقام شک در عدد رکعات اتیان نماید معادل آنچه که احتمال دارد ناقص شده باشد این کفایت مینماید در حکم بصحت نماز که اگر چه نفس الامر اتیان نموده باشد آنچه در اینوقت اتیان نموده تمام مقام او خواهد بود و اگر اتیان شده باشد در واقع آنچه اتیان در اینوقت نموده بمنزله نافله خواهد بود مثاب و ماجور خواهد بود در اتیان بان پس مقتضای این اخبار اینست که هرگاه در ما نحن فیه که احتمال نقصان یکرکعت در نماز قائم است اتیان بیکرکعت بعد از فراغ از تسلیم نماید این کفایت مینماید در حکم بصحت و هو المطلوب بلکه هرچه دلیل و دلالت که حکم کرده است حکم در آنجا ثابت نیست مثل شک در نمازهای دو رکعتی یا سه رکعتی یا در اولیین از چهار رکعتی قائل شویم بان باعتبار آن دلیل و هرجا که معارضی متحقق است عمل مینمائیم بمقتضای خصوص مذکوره و ممکن است از راه دیگر استدلال کرده شود بخصوص مذکوره در اثبات مدعی بیان آن اینست که هرگاه در صورت احتمال [illegible] دو رکعت از نماز اتیان بدو رکعت بعد از تسلیم کفایة نماید در حکم بصحت کفایت اتیان بیکرکعت بعد از تسلیم در صورت احتمال نقصان یکرکعت بطریق اولی خواهد بود بعلاوه نماز در صورت شک در چهار و پنج در اقسام

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

من ذکره ظاهر است که صحیح بود که بگوید از ابتدا که مذکور شد و اما تمسک در حکم بصحت در اقسام اربعه مذکوره بنصوص
وارده در مقام شک در سه و چهار ظاهر است که تمام نبود و گویا بجهة آنکه ظاهر از اخبار شک میان سه و چهار
ابتدا دنا یکه راجع شود بدان بعد از هدم رکعت چنانچه ظاهر میشود و جهة اینکلام بعد از رجوع و تأمل در ان اضعف
پس رجوع در صحت نماز در صور اربع مذکوره اقوی است که مذکور شد لکن احتیاط در اعاده نماز بعد از اتیان بدو جبر
سهو است **مطلب ثانی** در بیان مستند در بطلان نماز است در اقسام خمسه باقیه بعلت عدم اتمام رکعت
ادله بر کامل شروع ناظر است بر بطلان نماز باتمام رکعت بدون شک و بر رکوع بودن شک در رکوع بودة بتاویح که حکم
شود بصحت این نماز یا با اتمام ان رکعت سه را یا عدم ان اما اتمام رکعت پس ان صحیح نیست بجهة آنکه اتمام رکعت
بقصد امتثال موقوف بر اینست و ثبوت امر در اینمقام معلوم نیست بعلت آنکه موضوع ان احتمال بودن
این رکعت رکعت چهارم مثلا احتمال بودن ان رکعت پنجم یا عدم رجحان بودن احد احتمالین بر دیگری و امر لا اتمام
برکعت خلصه قطعی العدم است پس قصد امتثال بان نکند نیت و یا عدم ان قصد حکم بصحت بر وی هم است و اما
در صورت هدم پس بجهة آنکه اینجا مستلزم احد محذورین است بجهة آنکه این رکعت یا رکعت چهارم است یا پنجم
چنانچه موضوع فرض اینست که مردد است میان این دو اگر پنج است اگر چه باهدم رکعت بپنجم تمام نشود که
یکرکعة در نماز نباشد باشد لکن زیادة در رکن بکوع قیام متصل برکوع و دیگری نفس رکوع و زیادة رکن
سهوا و عمدا مبطلات و اگر رکعت رکعت چهارم بوده اتمام ان در واقع لازم بوده بلکه موقوف بر عدم هدم
موضوع فرض است که اخلال ان نموده پس نماز باطل خواهد بود پس هدم منفک از مبطل میشود از شر بطلان
اینکه این شک هرگاه قبل از دخول در رکوع بوده باشد در اینصورت اگر در واقع رکعت رکعت چهارم بوده بجهة
اگر هدم ان مبطل نبود لکن چون چهارم بودن ان مشخص نیست نظر باینکه احتمال پنجم قائم است بر این تقدیر
انچه زاید شده قیام فقط یا قیام با قراءة است زیادة در این اگر هیچ عمل مبطل نیست لکن سهوا مبطل نیست
در اینمقام این زیادة سهوا شده است پس باهدم در این مقام قطع ببطلان حاصل شد حکم ببطلان در چهار
قسم دیگر ظاهر شد یعنی شک در صورتیکه در رکوع باشد در رکوع بلکه در صورتیکه بعد از رفع راس از رکوع
ثانیه بوده باشد چنانچه بعد از وجدان بتامل ظاهر میشود اشکالیکه در اینمقام میتوان نمود اینست که این فی الحقیقه راجع
میشود بقصد اجمالی بیان این است که انچه مذکر شد در مقام ببطلان نماز در اقسام مسطوره در صورت اتمام
نماز تمام نیست بجهة آنکه مقتضای اینه بطلان نماز است که چنین شک بعد از رفع راس از سجدتین بوده باشد با
نظر باینکه میگوئیم اتمام نماز بقصد امتثال موقوف بر اینست و امر در اینمقام معلوم نیست بجهة آنکه مذکر
شد جواب میگوئیم این ایراد در صورتی متوجه بود که گاه خصوص فرض مسئله شک در چهار و پنج نبود

وهمین

رکن شده بلکه زیادة

وهمین نحو که دال بر جواز اتمام است کفایت مینماید در تعلق امر و قصد امتثال لکن تمسک باین نصوص در مقام شک
که بعد از رفع راس از سجدتین بوده باشد یا نه نیست نظر بعدم اطمینان نفس در شمردن در رفع صورت مذکور و
ترجیح حال مقتضی ایراد مداقت در این مقام تا حقیقت حال مشخص شود پس میگوئیم روی شیخ الطائفة
وشیخ الطایفة عن عبد الله بن علی الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال اذا لم تدر اربعا صلیت ام خمسا ام
ام زدت فتشهد وسلم واسجد سجدتین بعد رکوع ولا قراءة فیهما فتشهد فیهما حفیفا وجه ظهور فیما
فیما من کون الشک بعد رفع راس من السجدتین ان الاول قوله علیه السلام اربعا صلیت ام خمسا والوضوح بین
اربعا صلیت او خمسا انما یقال حقیقة عند اکمال الرکعة الرابعة مثلا وهنا انما یتحقق برفع الراس من السجود
الثانیة فلو لم یکن المراد ذلک بعنی ان یقال فی الرکعة الرابعة کنت او الرکعة الخامسة والشاهد قوله
فتشهد الا تری لو کنت بزنة الفرض بان قیل اذا لم تدر وظاهر الثانیة یأبی ان یکون الشک بعد رفع الراس عن
السجدة الثانیة کما لا یخفی ومما ذکر یظهر الحال فی ما رواه قعنبة الاسلام فی الصحیح عن عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت لا تدری اربعا صلیت ام خمسا فاسجد سجدتی السهو بعد
تسلیمک تسلم بعدها وفی الصحیح عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا لم تدر خمسا صلیت ام اربعا
فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمک وانت جالس تسلم بعدها بحملا بمقتضای ایجاز مذکور شد امکان وجه
عمل میباید نا وما اشتمال بودة بتاویل و قصد امتثال موقوف بثبوت امر است و ضرورت قاضی بر اینست که نماز
ظهر مثلا و چهار رکعت است پس در همین اثنا برکعت رابعه مکلف میباید قاطع بودة بانکه این رکعت
رابعه است یا ظان این بوده باشد مزدد بین انتفاء قطع و ظن هر دو هست نظر باینکه اصل مزبور امر است
که اعمال بوده این رکعت رکعت چهارم مثل اعمال بوده نه امتثال رکعت پنجم بودة بتاویح حاصل است بر اینکه
رکعت پنجم مامور بر نیست پس اتیان رکعت باشک بر اینکه مامور بر است باید بقصد امتثال معقول نیست
احادیث مذکوره کموجب اطمینان در قصد امتثال است شمول انها در هر صورت مذکوره ظاهر نیست
پس قطع عمل در ان صورت متعین است وحکم بصحت در چهار صورت دیگر که مشخص شد نزد ان راه است که
احادیث مذکوره شامل انها است بلکه از ان وجهیت که بتبیین نمودیم ومع ذلک احتیاط مقتضی
اینست که بعد از اتمام نماز و نماز احتیاط در سجده سهو اعاده اصلا نماز نماید در هر یک از چهار قسم که موجب
باشد یعنی نماز در جمیع اقسام شک که مذکور شد خواه شک مبطل بودة بتاویح یا از اول باید بکلفت تروی نماید یعنی
تامل و تفکر نماید شاید متذکر شود که صدور قطع یا مظنه باعدم بین شود بعد از تامل هرگاه ظن متعلق
باعدم بین شد مثلا الزام است بکل مقتضای مظنه مثلا هرگاه در حال رکوع شک کرد که رکعت چهارم است یا پنجم

قبل الاقطع نماز اول تامل و تفکر مینماید اگر مظنون او شد که رکعت چهارم است نماز صحیح است نماز چهار رکعتی مظنون
میشود نماز را تمام نموده نماز جمیع و بعید است در حمایت باعاده نماز است و نزد بعضی سهو و هر دو احتیاط
حاصل امتثال امر وقت قطع نموده استیناف نماز نماید کلا میکند یا اتمام هست اینست که ایا اتمام این نماز بقصد
احتیاط جایز است یا نه معنی کهاین نماز را احتیاطا اتمام نموده بعد از فراغ اعاده نماید بقصد وجوب جبر
مشکلات نظر باینکه مقتضی اتمام نماز موجود نیست پس اتمام ان مستوجب زیادة در پس حرام خواهد بود و غایة
الجهد میتوان گفت در باب وجود مقتضی است که بعضی از علماء قائل شده اند بجهت نماز در این صورت وجوب اتمام
پس بجهة آنکه از نماهائیست چنین قائل اتمام میباید جواب از اینها است که این در صورتی صحیح است که فعلا مانع
الضرر و رجحان النفع بوده باشد و امن از ضرر در این نیست بلکه مظنون الضرر است پس اتمام نماز در اینصورت نظر
بانتفاء امر باعتقاد یکه نماز را باطل میداند بمنزلة آنست که کسی باتیان میباید بچیزی که مظنون او الحرمة است
بجهة قیام احتمال وجوب این شی بعض است بلی این باحتیاط معقول است بنا بر قول کسی که نماز را در چنین صورت
صحیح میداند پس اتمام نماز بنا بر این قول لازم است و استئناف با تمام صلوة باتمام حاصل میشود پس با تمام
نماز این شخص سر و کار ندارد لکن چون فرض هست که نماز باطل است و این احتمال در واقع قائم است بنا بر این
احتیاط بجهة احتمال از مخالفت خلاف بعد از براءة ذمه از تکلیف ظاهری مستحسن است و فرق ثالث
بین مقامین دقیق است و محتاج برجوع باو امر احتیاط است و انچه مذکر شد در بیان تروی بوده در صورتی
که شک مابین چهار و پنج در حالت رکوع نباشد و الا گر این شک در حال قیام بوده بتاویح باید لازم است
کر تروی و تامل نموده اگر مظنون شد که رکعت رکعت چهارم است قیام را منهدم نموده می نشیند شک راجع
میشود بسه و چهار مقتضای آن معمول می دارد مجملا در جمیع شکوک خواه مبطل بوده باشد یا نه تروی
و تامل در تحصیل مظنه لازم است و در حال تروی اگر شک مبطل بودة بتاویح است استقبال نماز نماید
نموده باشد چنانچه از سابق بتبیین نمودیم و در نیت چنین بوده باشد در حالتی که تروی اگر شک مبطل
بوده بتاویح نظر باینکه هرگاه شک مبطل بوده باشد مثلا اینکه در فرض و در شک میان سه و چهار نماز نموده هرگاه
بعض شک بنا را بچهار گذارده و مشغول نماز شود در حال تروی که هست ظن او متعلق میشود بانکه
این رکعت رکعت سه است پس لازم میاید عمل بر خلاف رکعت چهارم نموده از رکعت سه محسوب شود و این مستلزم

باعدم

باعدم مسوغ صحیح اخیر بوده پس اسلم در مطلق شک اگر مبطل نبوده باشد اینست که در حال تروی ملتفت
باشد بنظر باتمال صلوة نشود بلکه در شک میان سه و چهار مثلا بعد از تروی چنین شک قبل از تروی زائل
شده که این رکعت رکعت چهارم است بلکه اول شروع نماید بتروی بعضی حالات که هست و بعد از سر اصول مظنه
از فرصت فلم هد که رکعت رکعت چهارم است بعد از ان شروع نماید در اتیان با تمال صلوة و هم چنین است حال الدهر
شکی که باید بنا را بر اکثر گذارد مثلا در دو و سه و چهار بلکه در سه و چهار میان چهار و پنج که بعد
اکمال سجدتین بوده باشد حکم ان نیز چنین بوده یعنی قبل از تروی شروع بتشهد نماید ظرا احتمال انکه بعد از
تروی ظن او متعلق شود بانکه رکعت رکعت ما صلیت پس باطل نماز لازم و تشهد نوافل بقصد اتمام
نماز بدعت خواهد بود بنابراین اگر این شخص مرد خواهد بود مابین طاعت و بدعت پس قصد قربت ممکن
نخواهد بود و اجتناب از ان ممکن نیست مگر بترک تشهد در حال تروی پس ترک ان باید لازم باشد
محض نماند اگر شک را از اقسام شک که یکصد و ده قسم بوده باشد این در صورتیست که ملاحظه رکعت شش
نشود و اگر رکعت ششم نیز ملحوظ شود بارکعت ثانیه و ما فوق عده اقسام حاصله از این مرتبه حاصل
از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و هاکذا بین شک میان دو و شش دو و سه و شش دو در سه و چهار و شش
دو و سه و چهار و پنج و شش شک میان سه و شش سه و چهار و شش سه و چهار و پنج و شش شک
میان چهار و شش چهار و پنج و شش شک میان پنج و شش و ملاحظه عده اقسام بیکصد و انضمام این اقسام
با یکصد و ده قسم سابق موجب بلوغ عدد اقسام است بیکصد و ده لکن مذکور در غالب کتب متعرض از این
اقسام نیست مگر سه قسم یا چهار قسم کثیر الوقوع و حکم در ان چهار قسم اگر چه راجع شود با نچه مذکر شد در
سابق لکن کلام در این اقسام را در نیوفتاده عادة میتوانم بجهة تنبیه بعض فروض بگویم که اگر در
شک است میان دو و سه و دو شک میان سه و چهار سپس شک است میان دو و سه و چهار هرگاه شک
میان دو و چهار معروف مابین احتیاط است که در جمیع اقسام اربعه لازم است که بنا بگذارد بر اکثر و سجده سهو در
در این فرض متعرض سه قسم اول شده است و وجه عدم اجماع نموده بر لزوم بنا بر اکثر چنانچه شیخ طوسی
در طلاق متعرض دو قسم اول و قسم رابع شده و وجه عدم اجماع نموده بر لزوم بنا بر اکثر و بعض صدوق
با نکه بنا بر اکثر را ذکر نموده در اواخر عمر الیس در همین امر یکه ذکر نموده در اینها ثابت است در بین اما میان ظاهر شد
از اینان در مقدمه تخییر مابین بنا بر اقل و اکثر قال فی الوسائل وما شاکل احکام السهو فی الصلوة ومن شک فی
الثنائیة والثالثة او من الثالثة والرابعة اخذ بالاکثر فاذا سلم اتم ما ظن انه نقص ثم قال فی اواسط المبحث بعد
ان اورد ما اشتمل الاخبار علی التعیین ما هذا لفظه واعلم ان هذه الاخبار مختلفة وصاحب الشهود بالخیار

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

باقی چیزها اخذ نمود مصنف بخلاف کلام اینکه خلاف در اینجا تمام از چند راه است اول آنست که بنا بر آنکه در اینجا مذکور و بطریق تعین است یا بطریق تخییر میان آنکه مخیر است میان اینکه بنا بر آنکه بگذارد و تلافی محل التقضا بنماز احتیاط چنانکه مذکور شد نماید یا بنا بر استقبال متیقن بگذارد پس حاجت بنماز احتیاط نخواهد بود و معروف ما بین اصحاب آنست و ثانی ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق در فقیه شیخ شهید در ذکری و اینقول را نقل فرموده اند از شیخ شهید در بیان و ضعف اینقول و شذوذ و ندرت ظاهر است و اظهر از اینها چیزیست که ظاهر میشود از سید مرتضی در مسائل ناصریات و عبارت سید در این کتاب اینست بعد از آنکه عنوان نموده کلام جمله در امر شک فی الاولیین است انفاصلوة و من شک فی الاولیین بنی علی الیقین هذا هو مذهبنا و هو الصحیح عندنا الی آخر ما ذکره ممکن است گفته شود اسم اشاره در کلام ایشان اگرچه بصلوة ظاهر است که اشاره بمطلق صلوة بوده باشد لکن از ذیل کلام ایشان ظاهر میشود که مراد ایشان استینان صلوة است در صورت شک در رکعت اولیین مؤید اینست دعوی اجماع ایشان در انصاف بنا بر اکثر و قریب میان الاثرین و حدیث مشتمل بنا بر اتمام مروی بر تخییر است دون آنست که رجوع امتیاز داده مذکوره لازم است بنا بر اکثر و بعد از تسلیم لازم است که تلافی محل التقضا نماید بنماز احتیاط از قول یکه مذکور شد و احتیاج باعاده نماز نیست بلکه جایز نیست بان معنی که قطع نماز نموده بعد از ان اعاده نماید اگرچه در شک میان دو و چهار مروی شده باشد ظاهر میشود خلاف در اینصورت از شیخ صدوق در مقنع که فرموده اگر کسی شک کند در نماز خود در رکعتست یا چهار رکعت پس اعاده کند نماز را و نسبت داده تسلیم و اتیان بعد در رکعت نماز ایستاده را در اینصورت بروایت و اینقول نیز ضعیف است بلکه ظاهر میشود از کلام محقق در معتبر کلام علام در تذکره و منتهی که تحول باعاده در هر دو اینان نسبت موهون کرده بودند باخالف اجماع است بلکه شیخ صدوق که در صورت مذکوره حکم باعاده فرموده در مقنع ظاهر میشود از بزرگوار خلاف آن یعنی بنا بر اکثر و اتیان بعد رکعت نماز را قبل از انکه ذکر فرموده صحیح میداند مشکل است بنا بر اکثر باید و رکعت نماز بعد از تسلیم و ذکر فرموده آنرا در اینصورت نظر باینکه کافی فقیه بوده بتا احادیث متذکره در این کتاب که مضامین آنها موهن به اینان است بسیار و بعضی که مشتمل بوده و موافق آن مثل دو و سه و دو و چهار بوده و دو و سه و چهار تحریر در اینها حال رکعت است باتمام علی اینان معنی بعد از اتمام شدن رکعت هر گاه شک نماید میان دو و ما فوق آن لازم است که بنا گذارد بگذارد و ما قبل از اتمام شدن رکعت هر گاه چنین شکی نماید خارج از محل واقع میان دو و ما فوق آن لازم است و این دو حکم وجوب عملی هیچیک محل تامل نیست لکن خلافست میان علما کرا در حال رکعت بهر چیز می تواند اختلاف میان علما در این

باب راجح است بجهار و قول اول آنست که حال رکعت میشود برفع راس از سجده ثانیه پس هر گاه شک کند میان دو و سه در سجده ثانیه گرچه بعد از فراغ از ذکر بوده باشد و بعد از نهوض منتفی باشد احد طرفین متعلق نشود بنماز باطل و اعاده بود و دوم آنست که رکعت تمام شود بفراغ از ذکر در سجده ثانیه و این مختار محقق ثانی است در جامع الشتات و شهید ثانی است در شرح لمعه و سالک سیم آنست که حال رکعت میشود بدخول در سجده ثانیه و این ظاهر میشود از شیخ شهید در ذکری چهارم آنست که حال رکعت میشود بدخول در رکوع اینقول نقل شده از سید بن طاوس و محقق در مسائل ظهریه مختار ما بین اقوال قول اولست و سایر اقوال ضعیف است چنانچه در جواب و سؤال مفصلا بیان نموده ایم در اینمقام میگوئیم اما قول چهارم اضعف اقوال است گفته میشود ضعف آن اینکه میگوئیم تشکیک نمیدارم در اینکه صلوة اسم است از برای رکعات و اقوال و هیئات محققه و اینها بطریق معهود هر گاه رکعت تمام نشود بدخول در رکوع پس در سجده خارج از حقیقت رکعت خواهد بود و این قطعی المفسادست بجملا معتقد بر نزد اهل شریعت آنست که چنانچه رکوع جزء رکعتست و سجده نیز چنینست رکعت اولی اسلامست از برای تکبیرة الاحرام و قراءة و قیام و همچنین است رکوع و سجود و همکذا الحال در رکعت ثانیه بعد از اسقاط تکبیرة الاحرام پس قول باینکه الحال رکعت بقول در رکوع میشود بین الفسادست و هم چنین دو قول دیگر نیز صحیح نیست اصح اقوال قول اولست و این در جواب و سؤال مبین است پس الحال رکعت میشود برفع و بس از سجده ثانیه بلکه حکم بالحال رکعت بان علی الاطلاق مشکلست بلکه این مسلمست در رکعت اولی و ثالثه در صلوة رباعیه و اما در رکعت ثانیه و در مطلق صلوة دو رکعتست یا چهار رکعت و رکعت ثالثه در نماز مغرب و رکعت رابعه در نماز چهار رکعتی ممکن است گفته شود اینقدر کفایت نمیکند در الحال رکعت نظر باینکه متقطع بر است که تشهد جزء نماز است پس باید جزء یکی از رکعات بوده باشد معلوم است تشهد اول در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی جزء رکعت ثالثه نیست قطعا پس جزء رکعت ثانیه خواهد بود پس الحال رکعت ثانیه باید آن تشهد میشود بنا بر این رفع راس در سجده ثانیه کفایت نمیکند در الحال رکعت در رکعت ثانیه ترجیح خلاف در اینست که جزء کسر مسلم در منصوص در صورتیکه شک متعلق بدو و ما فوق بوده باشد صحت نماز مشروط بمحفوظیت رکعتین است بنا بر این هر گاه شک میان دو و سه نماید در حال رکوع بنا بر قول چهارم میباید صحیح باشد بخلاف سایر اقوال و هم چنین هر گاه شک کند بعد از دخول در سجده ثانیه بنا بر قول رابع و ثالث نماز صحیح است بخلاف قول اول و ثانی و هم چنین هر گاه همین شک بعد از فراغ از ذکر در سجده ثانیه بوده باشد بنا بر قول ثانی و ثالث و رابع صحیح خواهد بود بجهات ان بنا بر مختار محقق ثانی مذکور گرچه مقتضی آنچه مذکور شد میباید گوید

چنین شک نماید بعد از رفع راس از سجده ثانیه باید بگوئیم نماز صحیح نموده باشد نظر باینکه قبل تشهد واقع نیت و مذکور نشد تشهد در رکعت ثانیه جزء است پس باشک چیزی در تشهد قطع بحقق رکعت نمیکند لکن اجماع منعقد است بر اینکه هر گاه شک واقع شد بعد از رفع راس از سجده ثانیه نماز مذکور بسجده سهو علی مقتضای شک لازم است چهار در شک میان دو و سه و چهار است مذکور شد که بنا بر چهار میگذارد در رکعت نماز ایستاده و در رکعت نماز نشسته ترجیحا یا تخییر بعمل آورده و رجحان علماء مرفوع الله تعالی درجاته فرموده مانند بجماع و در رکعت نماز نشسته بگوید رکعت نماز ایستاده را با تشهد و تسلیم و هم چنین در یکرکعت ایستاده با تخییر در تقدیم و تاخیر بلکه الیزا افضل ایستاده از در رکعت نشسته و شهید ثانی در شرح ارشاد و مسالک تقویت این فرموده و این دسیار مشکلست نظر بمخالفت باظاهر مفاد اجماع منقول کانا اجتهاد در مقابل نصوصست و قول ثالث ایتان در رکعت نماز ایستاده لکن بعد از تشهد و دو سلام باید از جا برخاسته بایستد و سلام بگوید و هم چنین بعد از یکرکعت اول و تقدیم اول بر ثانی معلوم نیست اینقول ظاهر میشود از صاحب ارشاد رابع اقوال است گرچه اینان در شک بیکرکعت ایستاده و دو رکعت نشسته اینقول را شیخ شهید رحمه الله در ذکری نقل فرموده از صدوق و والد او و این الجنید مختار ما بین ایشان اقوال قول اولست احتیاط مقتضی تقدیم و در رکعت ایستاده است بر دو رکعت نشسته بدلیل انکه مناسب در اینمقام اینست که اخذ میشود بذکر چند مطلب مطلب اول آنست که در اقسام شک مذکوره لازم است عمل شود بحکمیکه مذکور شد پس هر گاه غیر از این نماید مثل اینکه در چنین عرصه یکی از این شکوک استینان نماز نماید شکیکی نیست در اثم بوده و لکن کلا یکه هست اینست که نماز یکه استینان نموده صحیح است یا باطل حق در اینمقام تفصیلست باین نحو اگر مبطلی از مبطلات نماز را بعمل نیاورده در استینان نماز نموده ظاهر اینست که نماز او باطل بوده باشد نظر باینکه مکلف بر اوان بود که اتمام نماز نماید بعد از ان عمل نماید بمقتضای الجزء مذکور شد پس این نماز یکه استینان نموده ما مور به در حق او نبوده انتفای امر ستلزم انتفاء صحت است و اگر منافی از منافیات نماز را بعمل آورده مثل اینکه استدبار قبله نموده یا حدثی از خود صادر نموده باختیار در این صورت اگر چنین شخص اثمش از چند راه یکی بجهة ترک ما مور به دوم اتیان بجهة ابطال عمل سوم اتیان بجهة تعلم باحکام شک در صورتیکه تفصیل علما بان نموده اند لکن ظاهر اینست که در این صورت نماز یکه استینان نموده محکوم بصحت بوده باشد مطلب دوم آنست هر گاه از اقسام شکوک مذکوره عارض شد در حق کسیکه مکلف او نماز نشسته باشد مثل مریضی که متمکن از قیام نباشد در نماز ظهر نشسته مثلا چنین شکی در حق او اتفاق انما نماز پس هر گاه شک در دو و سه نموده بعد از اتمام چنانچه خواهد بود ما بین یکرکعت ایستاده و دو رکعت

نشسته اینصورت مزوجه ممتاز چنینست پس این شخص در اینحال مخیر خواهد بود ما بین دو رکعت یکه نماز او بوده باشد تا اتمام بگذارد ایستاده است و دو رکعت دیگر را نشسته گفته شود یا اینکه تخییر در اینجا مستفاد است نظر باینکه فرد تخییر رکعت ایستاده است و مفروض اینست که غیر مقدور است و استقال از آن به بدل آن محتاج بعلم است پس در اینصورت یعنی در حق این شخص در رکعت نشسته که در اینوقت ثابت بود بطریق تخییر غایة ما فی الباب اینست که احد فردی مقدور و متیقن و این موجب سقوط فرد مقدور نیست باینکه میگوئیم مسئله از این جهت بنا بر اگر چون مخالف اصالت نظر باینکه تعلق او اصل علم و وقوع مشکوک فیست لازم است انتفاء در مخالفت اصل بوده باشد و در صورت تمکن از اتیان پس در صورت تمکن از قیام لازم است عمل بمقتضا اصل و ان بنا بر اکثر است پس حاجت بنماز احتیاط نخواهد بود چرا بانکه اگرچه نصوص مشتمل بنماز احتیاط ظاهر در صورت تمکن از قیام است لکن نصوص دال بر اینکه بر اکثر و در صورت شک عالم است مثل صحیحه موثق مروی در فقیه از عمار جامع لمکلفین موثق ما سکتک فدعه باکثر فاذا سلمت فانم ما ظننت انک نقصت و حدیث موثق دیگر مروی در تهذیب بحمل دخل علیک الشک فی صلوتک فاعمل علی الاکثر فاذا انصرفت فانم ما ظننت انک نقصت مستفاد از این دو حدیث آنست هر کسی که شک کند در عدد رکعات باید بنا را بر اکثر بگذارد اگرچه ممکن از قیام نبوده باشد بنا بر این پس ظاهر اینست در صورت مفروضه یعنی در صورت شک مابین دو و سه اکتفا بیک رکعت نشسته نموده نظر باینکه مقتضای ایده در حدیث دوم نصوص دارده در مسئله است که می باید نماز احتیاط بعادل احتمال الزیاده بوده باشد بنا بر حالت تمکن از قیام چنانچه ما مور به نماز قضا ما فوت و محتمل المسقوط یکرکعت ایستاده بوده و در مفروض مذکور ما مور به نماز احتیاط محتمل الزیاده و محتمل المسقوط یکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته که قائم مقام یکرکعت محتمل المسقوط بوده و در این مقام چون قیام غیر مقدور است ما مور به نماز نشسته است پس محتمل المسقوط در حق این شخص یکرکعت نشسته است پس باید چنین باشد نماز او دو رکعت نشسته که اگرچه در حق این شخص حال مقدور است لکن ما مور به این وقت بوده این امر که این قیام رکعتی بوده که در اینوقت مقدور بوده و مفروض در اینوقت علم مقدور به است و ما اگرچه مذکور شد مختص شد حکم در سه صورت دیگر مثل شک در سه و چهار و دو و چهار و دو و سه و چهار پس در اول اقتصار مینماید بیکرکعت نشسته و ثانی بدو رکعت نشسته و در سیم هر رکعت نشسته بدو سلام اما این نحو در رکعت بیکسلام و رکعت دیگر بیکسلام و احتیاط در جمیع صور اعاده نماز است نظر بترجیح مفروض صار مرفوض و فتوی بلی الاسکه هست در اینمقام در صورت تحالف نوع حال در اینزمان مقتضی اینست که گفته شود حالت مکلف در حین آباده نماز احتیاط موافق است با حالت او در حین نماز یا مخالف در صورت موافق حکم آن مذکور شد و اما در اینست که حالت

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ایشان بنماز متمکن از قیام بوده و هم چنین حالت ایشان بنماز احتیاط در تو هم افتد که در هر دو حالت متمکن از قیام نبود حکم این
دو صورت مشخص شد و اما صورت ثالث مثلا اینکه حالت ایشان بنماز متمکن نبود از قیام لکن بعد از فراغ از نماز
متمکن شد ظاهر اینست حکم این شخص در رعایت وصف قیام و جلوس حکم کسی است که متمکن از قیام بوده باشد در هر دو
حالت یعنی حالت اصل ایشان بنماز و بنماز احتیاط پس در صورت مخیر است در نماز احتیاط ما بین یک رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته و در صورت شک دو و چهار متعین است ایشان بدو رکعت ایستاده و در صورت شک
دو و سه و چهار ایشان مینماید بدو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و اما در صورت عکس این مثل اینکه حالت
ایشان بنماز متمکن بود از قیام و حالت اراده نماز احتیاط متمکن از قیام نبوده باشد ظاهر اینست حکم این شخص حکم کسی است
که متمکن از قیام در هر دو حالت نبوده باشد پس در صورت شک میان دو و سه و سه و چهار اکتفا بیک رکعت نشسته
مینماید و در صورت شک میان دو و چهار ایشان بدو رکعت نشسته چنانچه در صورت شک میان دو و سه و چهار
ایشان بسه رکعت ایستاده و نشسته است مختص است بکسیکه متمکن از قیام بوده باشد و دو حدیث موثق که مذکور شد که
مستند اینست که هر کس که شک میکند باید بنا بر اکثر گذارد خواه نماز ایستاده بوده باشد یا نشسته مقتضی
اینست که نماز احتیاط میباید معادل محتمل الترک بوده باشد پس در صورتیکه نماز نشسته میکند هر گاه شک کند میان
دو و چهار بنا بر چهار میگذارد و بعد از تسلیم ایشان بدو رکعت نشسته که معادل محتمل الترک است مینماید و
هکذا الحال فی غیره **مطلب سیم** در بیان کیفیت نماز احتیاط است خواه یک رکعت بوده باشد یا دو رکعت و سایر
احکام متعلقه باین نماز بدانکه ظاهر اینست که این نماز نماز مستقلی است معتبر است در این نیت و تکبیرة الاحرام
نیت چنین مینماید ایشان بیک رکعت نماز ایستاده مثلا میکنم بجهة شکی که از من صادر شده میان سه و چهار
مثلا واجب قربة الی الله بعد از آن ایشان بتکبیرة الاحرام مینماید بعد از آن شروع مینماید بقراءة حمد فقط و قراءة سوره در این
مقام ثابت نیست ظاهر اینست که متعین بوده باشد و عدول از حمد بتسبیحات اربع جایز نباشد اگر چه مرحوم شیخ مفید و ابن
ادریس قائل شده اند باینکه مکلف مخیر است مابین قراءة حمد و تسبیحات اربع و این قول ضعیف است بدانکه
تنقیح کلام در این مقام محتاج است بایراد چند مبحث **مبحث اول** لازم است مبادرت ایشان این نماز بعد از تسلیم بدون
فاصله خواه نماز ادا بوده باشد یا قضا و مرحوم علامه در نهایة الاحکام تراخی را تجویز فرموده اند بنا بر اینکه
حدث متخلل موجب فساد صلوة نشود اقوی عدم جواز تاخیر است و ایشان بتکبیرات بعد از تسلیم اگر چه ظاهر
اینست که منافی با مبادرت نبوده باشد لکن حکم بجواز تکبیرات در اینجا مشکل است نظر باینکه این تکبیرات از جمله
تعقیب نماز است مشخص است ایشان بتعقیب بطریق معهود بعد از فراغ از نماز است پس حکم بمشروعیت ایشان
بتکبیرات در این مقام مشخص نیست پس اشتغال بنماز احتیاط باید قبل از ایشان بتکبیرات بوده باشد مگر بعنوان ادعا

نمود که بعضی از ادعیه و اذکار و قرآن که در اثنای نماز ایشان بانها جایز بود در اینمقام یعنی بعد از تسلیم و قبل از ایشان
بنماز احتیاط جایز نبوده باشد نظر باخلال بفوریه مستفاده از ظاهر جمله از نصوص وارده در مسئله **مبحث دوم**
در حکم حدثیست قبل از شروع بنماز احتیاط بلکه در اینجا دو مقام است یکی آنکه آیا جایز است مکلف متعمدا حدث
از خود صادر نماید قبل از ایشان بنماز احتیاط یا نه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد ثانی اینست هر گاه اتفاق افتاد حدثی
از مکلف صادر شد آیا این موجب بطلان اصل نماز میشود و پس اعاده نماز لازم است یا نه مسئله محل خلاف مابین
علماست محقق در کتاب شرایع و علامه در کتاب مختلف و شیخ شهید در کتاب ذکری قائل شده اند ببطلان نماز
و اما آنچه مرحوم علامه در مختلف از شیخ مفید نقل نموده مقتضای آن عدم جواز ایشان بمنافی است قبل از ایشان
احتیاط نه بطلان نماز است با تخلل منافی و جماعتی قائل شده اند بعدم بطلان نماز بلکه لازم است بعد از ایشان
بطهارت ایشان بنماز احتیاط نمایند و این قول ابن ادریس و صاحب جامع و علامه در ارشاد و شیخ شهید در کتاب
دروس و بیان و لمعه و شهید ثانی در مسالک و شرح لمعه و شرح ارشاد و صاحب مدارک و صاحب ذخیره
و غیر اینهاست و این اقوی است و احتیاط مقتضی اعاده اصل نماز است بعد از فراغ از نماز احتیاط رعایت این
احتیاط بسیار مناسب است بلکه چنین است حال اگر چه حدث عمدا بوده باشد پس موجب بطلان اصل
نماز نمیشود اگر چه این شخص در اینصورت بجهة اخلال بمبادرت آثم خواهد بود و هم چنین است حال در جمیع
منافیات نماز مثل استدبار و اکل و شرب و ضحک و امثال اینها بلکه حکم بحرمت تکلم نیز اینجا که منافی بمبادرت
در ایشان بنماز احتیاط نبوده باشد نمیتوان نمود و اما حدیثی که مشتمل بر سجده سهو است بجهة تکلم صراحتی ندارد
بر اینکه تکلم بعد از تسلیم و قبل از شروع در نماز احتیاط بوده بلکه محل ظهوری ندارد و در این مطلب ممکن است در اینجا
تفصیل داده شود مابین تبیین نقص در صلوة و علم بان در اول حکم شود ببطلان نماز بتخلل حدث و استدبار
برخلاف ثانی **مبحث سیم** هر گاه قسمی از اقسام شکوکیکه موجب نماز احتیاط شود در حق کسی اتفاق افتاد
بعد از تسلیم فراموش نمود که ایشان بنماز احتیاط نماید بعد از شروع بصلوة لاحقه متذکر شد این بدو قسم متصور
میشود یکصورت آنست که وقت لاحقه مضیق باشد مثل اینکه اصل شک در نماز ظهر بود شک نموده
مابین دو و چهار بنا بر چهار گذارد و بعد از فراغ غافل شد از نماز احتیاط بعد از شروع بنماز عصر متذکر شد در
وقتی که وقت نماز عصر مضیق است در اینصورت بی اشکال نماز عصر صحیح است نه قطع آن جایز است نه عدول
از آن بنماز احتیاط بلکه لازم است اتمام نماز عصر نموده بعد از آن ایشان بنماز احتیاط نماید ظاهر اینست که نماز ظهر
صحیح باشد نظر باینکه هر گاه کسی نماز ظهر را فراموش کند در اثنای نماز عصر متذکر شود و وقت نماز عصر مضیق
بوده باشد بی اشکال متعین است که اتمام نماز عصر نموده نماز ظهر را بعد از فراغ از نماز عصر ایشان نماید و ثبوت

در مسئله علم در اثنای ... ایشان بنماز احتیاط

ملاحظه

این حکم در نماز احتیاطیکه متعلق بنماز ظهر است بطریق اولی خواهد بود و اگر وقت نماز عصر موسع بوده باشد در اینصورت
اگر عدول بنماز احتیاط ممکن بوده باشد مثل اینکه در رکعت ثانیه بوده باشد در فرض مذکور توهم این میشود که عدول
نماید از نماز عصر بنماز احتیاط نظر بعموم حدیث معتبر مروی در کافی از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام
جعفر صادق ع که فرموده اند اذا نسی الصلوة او نام عنها صلی حین یذکرها و ان ذکرها و هو فی صلوة بدا بالتی
نسی الحدیث ظاهر است که مراد از بدا بالتی بقرینه قوله و هو فی صلوة عدول است از نماز لاحق بنماز سابق لکن
ظاهر اینست که مراد از نماز در حدیث خود نماز یومیه بوده باشد نظر بعهودیه از انصراف آن بمثل نماز احتیاط که محل
کلام است معلوم نیست بعلاوه میگوئیم عدول از نماز بنماز دیگر در صورتی است که مغایرتی مابین معدول
منه و معدول الیه نبوده باشد در ما نحن فیه چنین نیست نظر باینکه رکعت اولی از نماز عصر مشتمل بر حمد و سوره هر دو هست
و نماز احتیاط مشتمل بر سوره نیست پس رکعتی که بجا آورده با حمد و سوره در امینتواند محسوب دارد بنماز احتیاط
لکن ظاهر اینست که اتمام نماز عصر در اینصورت بقصد نماز جایز بلکه لازم بوده باشد نظر باستصحاب صحة و عموم لا
تبطلوا اعمالکم بعد از فراغ از نماز عصر ایشان بنماز احتیاط نماید ظاهر اینست که هر گاه چنین نماید امتثال حاصل شده
نسبت بهر دو نماز لکن اگر احتیاط نماید باعاده اصل نماز ظهر بلکه باعاده نماز عصر هم شاید اوفق بطریق
سداد باشد مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که هر گاه کسی شکی که موجب نماز احتیاط بوده باشد در نماز ظهر
نموده قرار داد که نماز احتیاط را بعمل آورد بعد از تسلیم متذکر شد که وقت نماز عصر مضیق است بحدیکه
اشتغال بنماز احتیاط موجب فوت نماز عصر است در وقت خود در اینصورت لازم است که ترک نماز احتیاط
نموده مشغول بنماز عصر شود **مبحث چهارم** در بیان کیفیت قراءة نماز احتیاط است ظاهر اینست که مکلف مخیر بوده
باشد مابین جهر و اخفات نظر باطلاق امر بقراءت در نصوص وارده در مسئله اگر کسی گوید این نماز احتیاط بدل است
از رکعتین اخیرتین معتبر است در بدل آنچه معتبر است در مبدل منه جواب اینست که این در صورتی صحیح است که بدلیت
منصوص میبود باینکه صلوة الاحتیاط بدل عن الرکعتین الاخیرتین و چنین لفظی اصلا در اخبار بنظر نرسیده
آنچه مذکور در اخبار است اینست که هر گاه در واقع از نماز نقصی شده باشد این نماز احتیاط متمم او خواهد بود و این
قدر کفایت نمیتواند نمود در حکم باعتبار هر چه معتبر بوده در رکعتین اخیرتین مؤید این اینست که تخییر مابین قراءة
و تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین ثابت است و مذکور شد که در نماز احتیاط متعین است قراءة حمد لکن
رعایت اخفات اقرب بطریق سداد بلکه از قبیل احتیاط است نظر باینکه بعضی ادعا نموده حکم مغفا
زموده اند بتعین اخفات **مبحث پنجم** در بیان جواز اقتدا در این نماز و عدم جواز آنست
تنقیح تمام مقتضی اینست که گفته شود این مسئله منقسم به قسم میشود اول اقتدا نمودن مصلی

بنماز احتیاط است بمصلی نماز احتیاط دوم اقتدا نمودن مصلی بنماز احتیاط است بمصلی غیر نماز احتیاط سیم عکس
اینست یعنی اقتدا نمودن مصلی بغیر نماز احتیاط است بمصلی بنماز احتیاط اما قسم اول پس آن متصور میشود
بدو صورت مماثل یا مخالف و علی التقدیرین مشکوک فیه طرفین متحد است یا مختلف پس اینجا صورت حاصل میشود
اول آنست امام شک نموده در نماز ظهر مابین سه و چهار و ماموم نیز در همین نماز شک نموده بهمین شک
و امام بعد از تسلیم اختیار دو رکعت نماز نشسته نماید و ماموم اختیار یک رکعت ایستاده در اینصورت ظاهر
اینست که اقتدا جایز نبوده باشد نظر بعموم لا تختلفوا علی ائمتکم دوم عکس اینست یعنی امام در نماز احتیاط اختیار
نموده یک رکعت ایستاده را و ماموم اختیار نموده دو رکعت نشسته را حکم در اینصورت خالی از اشکال
نیست نظر باطلاقات دال بر حسن رعایت جماعت پس باید جایز بوده باشد نظر باینکه مسئله جماعت مخالف
اصل است اقتصار در مخالفت اصل بر موضع متیقن لازم است و ما نحن فیه از این قبیل نیست نظر باینکه
شمول ادله جماعت از محل کلام ظاهر نیست سیم آنست که هر دو اختیار یک رکعت ایستاده نمایند چهارم آنست که
هر دو اختیار دو رکعت نشسته نمایند در این دو صورت ظاهر اینست که اقتدا جایز بوده باشد خصوصا در صورت
سیم پنجم آنست دو مکلف هر دو شک کرده اند در نماز ظهر لکن یکی در میان دو و چهار و دیگری در میان سه و چهار
در اینصورت معین است در حق اولی ایشان بدو رکعت ایستاده نماید و ثانی مخیر است مابین یک رکعت
ایستاده یا دو رکعت نشسته در اینصورت صاحب شک سه و چهار در یک رکعت ایستاده ظاهر اینست
که اقتدا میتواند نمود بدیگری در صورتیکه اختیار یک رکعت ایستاده نماید و اما هر گاه اختیار دو رکعت نشسته نماید
اقتدا صاحب شک دو رکعت ایستاده باین جایز نیست با العکس علی الاشکال چنانچه بیان شد ششم آنست
که احدهما شک در نماز ظهر کرده و دیگری در نماز عصر ظاهر اینست حکم این چنانست که مذکور شد در هر صورتی
که در صورت توافق مشکوک فیه اقتدا جایز بود در صورت تخالف هم جایز است و در هر صورتیکه در انجا جایز نبوده در اینجا
نیز جایز نخواهد بود هفتم اقتدا مصلی در نماز احتیاط است بمصلی غیر نماز احتیاط مثل اقتدا در نماز احتیاط
بکسی که مشغول نماز ظهر بوده باشد این خالی از شبهه نیست این نماز احتیاط یا بجهة شکی است که در نماز ظهر شده یا در
غیر نماز ظهر اگر نماز احتیاط بجهة شکی است که در نماز ظهر نموده و اقتدا در نماز ظهر احتیاط بمصلی ظهر مینماید
خالی از ریبه نیست لکن اقتدا در رکعتین اولیین از نماز ظهر اشبه باید در رکعتین اخیرتین لکن بنا بر جزئیت نماز
احتیاط نسبت بنماز مشکوک فیه ظاهر میشود که هیچ اشکالی نداشته خصوصا در وقتیکه اقتدا در رکعتین
اخیرتین بوده باشد لکن در صورتیکه ایشان بنماز مشکوک فیه بجماعت بوده باشد و اما هر گاه فرادی ایشان نماید در صورت
بر فرض اقتدا الاقوی عدم جواز اقتدا در نماز واحد بعد از آنکه مسبوق بوده باشد بانفراد تلفیق در نماز جماعت و انفراد

jabirabbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اگرچه ظاهر است لکن در صورتیکه وصف انفراد مسبوق بوده باشد بوصف جماعة واما عکس آن پس معهود نزد فقها نیست لکن اینها همه بنا بر جزئیت نماز احتیاط است بالاضافه بنماز شک و آن شرح است سابق بیان شد که این ضعیف است بلکه تحقیق اینست که این نماز نماز مستقلی است بنا برین در جماعت در ینصورت که عمل کلام لازم می‌آید اقتدا این نوع از نماز بنوع دیگر و این محتاج بدلیل است و آن معلوم نیست هشتم عکس این صورت است یعنی اقتدا و مصلی بغیر نماز احتیاط بمصلی نماز احتیاط این نیز ثابت نیست **مبحث ششم** در ظهور تطابق و تخالف وعدم آنست بدانکه هرگاه شک اتفاق افتاد بهر قسم از اقسام شکوک مذکوره که بوده باشد بمقتضای آن عمل نمود یا قرار داد که عمل نموده شود بعد از آن حقیقت حال اگر مشخص نشد کلامی در آن نیست یعنی عمل بنحو یکه نموده مبری ذمه از تکلیف هست و اگر حقیقت حال مشخص شد یا قبل از شروع بنماز احتیاط است یا بعد از فراغ از آن یا در اثنای نماز احتیاط بر جمیع تقادیر آنچه مشخص شده یا مطابق است با آنچه قرار بر آن داده یا مخالف پس اقسام شش است اول آنست که قبل از شروع بنماز احتیاط حقیقت حال مشخص شد و معلوم شد که آنچه بنا بر آن گذاشته مطابق واقع بوده ظاهر اینست که در اینصورت حاجت بنماز احتیاط نیست بلکه لازم است که عمل بمقتضای واقع نموده شده باشد مثلا شک کرده بود میان سه و چهار بنا را بر چهار گذاشت بعد از تسلیم قبل از شروع بنماز احتیاط مشخص شد که نماز او در واقع چهار رکعت بوده در اینصورت نماز او صحیح و بیعیب است حاجت بنماز احتیاط نیست بلکه اتیان نمودن آن بقصد نماز احتیاط مشکل بلکه جایز نیست دوم مثل اول است لکن قبل از شروع بنماز احتیاط مشخص شد که آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع است یعنی بنا گذارده بر چهار مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده ظاهر اینست که در اینصورت باز بنماز احتیاط حاجت نباشد بلکه بر میخیزد بدون نیت و تکبیرة الاحرام یک رکعت نماز بطریقیکه آخر نماز را اتیان می‌نمود اتیان می‌نماید و نماز او صحیح است بجهة زیادتی سلام اتیان بسجده سهو می‌نماید بلی هرگاه که ظهور حقیقت حال بعد از صدور حدث بوده باشد ظاهر اینست که در اینصورت لازم است اعاده نماز بعد از طهارت و هم چنین است حال در هر منافی که موجب بطلان است سهوا و عمدا مثل استدبار سیم آنست که در اثناء نماز حقیقت حال مشخص معلوم شد آنچه بنا بر آن گذاشته مطابق واقع بوده در اینصورت اصل نماز صحیح است پس اتمام آن موقوف باتمام نماز احتیاط نیست لکن با تمام نماز احتیاط شاید بنیت نافله اگر چه یک رکعت واحده بوده باشد و این منافی نیست با قاعده مشهوره که یک رکعت در نافله نیست مگر نماز وتر بجهة اینکه این قبل از شروع در نماز است چهارم مثل سیم است لکن در اثنای نماز مشخص شد که آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع بوده است مثل اینکه بنا بر چهار گذارده بود و مشخص شد که سه رکعت بود در اینصورت ظاهر اینست که اتمام نماز احتیاط کفایت کند در حصول امتثال خواه نماز احتیاط که اختیار نموده موافق بوده باشد یا ناقص مثل اینکه مشخص شد که نماز سه رکعت بود و این شخص یک رکعت ایستاده را اختیار نموده یا مخالف بوده باشد

لکن

لکن مخالف بمنزله موافق باشد مثل اینکه در فرض مذکور دو رکعت نشسته را اختیار نموده باشد و هرگاه آنچه اختیار نموده مخالف یا ناقص بوده باشد و این خالی از این نیست آن ناقص یا زاید است از آنچه اختیار کرده مثال کمتر از آنست اول مثل اینکه در صورت مفروضه اختیار نموده یک رکعت ایستاده را قبل از فراغ از این یک رکعت مشخص شد که نماز او دو رکعت بوده در اینصورت ظاهر اینست که باید یک رکعت دیگر را علاوه نماید بان یک رکعت که شروع نموده بعد از اتمام آن ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد و زیادتی نیت و تکبیر مضر نخواهد بود نظر باحادیث وارده در مباحث شک و احتمال اکتفا باتمام همان رکعت که شروع نموده کفایت نماید در حکم بصحت ضعیف است نظر باینکه مقتضای تعلیل مذکور در احادیث که یک رکعت ایستاده در صورت شک میان سه و چهار کفایت میکند در صحت بجهة آنکه در صورتیکه محتمل النقصان است یک رکعت باشد و لهذا در صورتیکه محتمل النقصان دو رکعت بوده باشد شارع اجزاء یک رکعت نفرموده مفروض اینست در این مقام مشخص شده که ناقص دو رکعت بوده پس اجزاء یک رکعت ایستاده با قطع بر اینکه ناقص دو رکعت بوده بعید معلوم است این در صورتیست که ناقص شده از نماز زاید بوده باشد از آنچه اختیار نموده و اما هرگاه مشخص شود که ناقص شده از نماز اقل بوده باشد از آنچه اختیار نموده باز نماز احتیاط مثل در شک دو و چهار بنا را بر چهار گذارد و بعد از تسلیم شروع نموده بدو رکعت نماز ایستاده در اثناء این نماز مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده این منصوص بدو صورت میشود یکی آنست که علم بحقیقت حال قبل از دخول در رکعت ثانیه بوده باشد خواه در قیام رکعت اولی بوده باشد یا در رکوع رکعت اولی یا سجود سجدتین یا بعد از رفع راس از سجده ثانیه و در نیست که در کل اینصورتها اتمام همان یک رکعت کفایت کند در حکم بصحت نماز بلکه لازم باشد که چنین نماید و هم چنین است حال اگر چه در قیام رکعت ثانیه عالم شود بحقیقت حال اگر چه بعد از فراغ از قرائت حمد یا دامیکه برکوع رکعت ثانیه داخل نشده لکن در اینجا این قیام را منهدم نموده بتشهد اتیان بتشهد و تسلیم نماید و اتیان بسجده سهو نماید بجهة زیادتی احتیاط و احتمال اکتفا در جمیع صور لازم بوده باشد با تمام دو رکعت و با تمام آن نماز صحیح بوده باشد نظر باطلاق مستند بسیار ضعیف است نظر بتعلیل مذکور در آخر حدیث که مقتضی اینست که اتیان بدو رکعت بعد از تسلیم بجهة آنست که محتمل النقصان یک رکعت است حدیث شامل آن نیست تا توانیم متمسک باطلاق آن شویم مخفی نماند اینها در صورتیست که منافی از منافیات نماز که مبطل نماز بوده باشد سهوا و عمدا بعد از تسلیم و قبل از شروع بنماز احتیاط از مکلف صادر نشده باشد و اگر چنین منافی در آنوقت از مکلف صادر شده و ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد پس استیناف نماز بعد از تبیین حقیقت حال لازم خواهد بود و اما اگر علم بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه بوده باشد پس حکم این دارد که علم بحقیقت حال شده باشد بعد از فراغ از دو رکعت و آن مذکور خواهد شد پنجم آنست که عالم بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز احتیاط شد و مشخص شد که آنچه بنا بر آن گذارده مطابق واقع بوده مثل اینکه در هر قسم

از اقسام که بوده باشد بنا بر اکثر که گذارده بوده و در واقع چنین بوده در اینصورت نماز صحیح خواهد بود و نماز احتیاطی که اتیان نموده بمنزله نماز نافله خواهد بود و در این باب ما خبر روشن ثابت شده است انشاء الله تعالی ششم مثل پنجم است لکن مشخص شد که بعد از فراغ از نماز احتیاط که آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع بوده در این مقام نیز همان تفصیل سابق جاریست باین نحو که بعد از ظهور حقیقت حال و علم بتحقق نقصان در نماز و مخالفت مابین از نماز احتیاط یا ناقص شده از نماز خالی از این نیست که آنچه ناقص شده از نماز اکثر است از آنچه اتیان نموده از نماز احتیاط یا اقل از آنست اگر اکثر بوده باشد مثل اینکه شک در سه و چهار نمود بنا بر چهار گذارد و بعد از تسلیم اتیان بیک رکعت ایستاده یا بدو رکعت نشسته نموده بعد از فراغ از نماز احتیاط مشخص شد که دو رکعت از اصل نماز کم بوده در اینصورت ممکن است که تفصیل داده شود مابین اینکه این علم بحقیقت حال قبل از تخلل فعل منافی که مبطل صلوة بوده باشد سهوا و عمدا بوده یا بعد اگر قبل بوده باشد بگوئیم لازم است که برخیزد و یک رکعت نماز دیگر اتیان نماید و بعد از تسلیم اتیان بسجده سهو نماید احتیاطا و اگر بعد از تخلل چنین منافی بوده باشد حکم شود ببطلان نماز و لزوم اعاده آن اگر چه احتیاط مقتضی اعاده نماز در اول نیز هست و احتمال اکتفا بهمان نماز احتیاط در هر دو صورت نظر باطلاق مستند قائم است لکن ضعیف است نظر بوهن شمول باطلاق نسبت بمحل کلام و اگر ناقص شده از نماز کمتر بوده باشد از آنچه اتیان نموده از نماز احتیاط مثل شک در دو و چهار بعد از اتیان بدو رکعت نماز احتیاط مشخص شد که اصل نماز سه رکعت بوده در اینجا نیز احتمال صحت قائم است نظر باطلاق مستند لکن ضعیف است نظر بملاحظه تعلیل پس ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد و تقصیری در اعاده نماز بعد از علم بحقیقت حال نموده باشد حکم بوجوب قضا میتوان نمود اگر چه احتیاط مقتضی عدم اخلال بانست **مطلب چهارم** در ترتب شکوک است بدانکه در صورت شکوک عمل بمقتضای شک آخر لازم است مثلا اینکه اول شک نمود میان دو و چهار بنا بر چهار گذارد و قرار داد که بعد از فراغ از تسلیم اتیان بدو رکعت نماز ایستاده نماید در اوان اشتغال در اتمام رکعت چهارم متشخص او شد که رکعت دو نیست بلکه مردد است مابین اینکه سه بوده باشد یا چهار بنا بر این در این وقت شک او میان سه و چهار خواهد بود نه دو و چهار پس بعد از تسلیم اتیان بدو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده باید نموده باشد نه دو رکعت ایستاده چنانچه مقتضای شک اول آن بود و هرگاه تردد در اثنای نماز چند مکلف حاصل شد لکن نمیداند که این شک است یا ظن حکم آن حکم شک خواهد بود **مطلب پنجم** در بیان حکم کثیر الشک است بدانکه آنچه مذکور شد از اول مبحث تا اینمقام در حکم شک خواه شک در اجزای نماز غیر رکعات بوده باشد یا در عدد رکعات نماز در صورتیست که مکلف کثیر الشک نبوده باشد و اما هرگاه کثیر الشک بوده باشد حکم آن چنین نیست که مذکور شد تنقیح مقام مقتضی اینست که نقل کلام شود اول در تعریف کثیر الشک بعد از آن در حکم آنچه میگوئیم در اینجا دو مبحث است **مبحث اول**

در تعریف

در تعریف کثیر الشک است بدانکه کثیر الشک نظر بانچه از حدیث صحیح ظاهر میشود آنست که در هر سه نماز شک کند مثل اینکه شک کند در نماز ظهر و عصر و مغرب در هر سه نماز یا در دو تای از این سه نماز و یا در یکی از اینها و هم چنین در نماز عشا و صبح و ظهر و هکذا و ظاهر حدیث اعم است از اینکه سه نماز کل فریضه بوده باشد چنانچه مذکور شد یا کل نافله بوده باشد مثل شش رکعت نافله ظهر مثلا یا ملفق از فریضه و نافله بوده باشد مجملا ظاهر از این حدیث صحیح آنست که کثیر الشک کسی است که در هر سه نماز منفک از شک نبوده باشد عالم بر این مطلب نیست مگر علام الغیوب مگر اینکه فرض شود نظر باطراد عادت در هر سه نماز بسیار علما [illegible] که در هر سه نماز این شخص منفک از شک نخواهد بود و مع ذلک حکم متوقف بتحقق کثیر الشک باین معنی [illegible] نیست لهذا جماعتی از فقها کثیر الشک را چنین تعریف کرده که در یک نماز سه شک کند یا در سه نماز متوالی شک کند شاید این مطلب را یعنی کفایت شک در سه نماز متوالی در صدق کثیر الشک از آن حدیث صحیح که اشاره شد استفاده فرموده باشند و این حدیث در فقیه روایت شده از جناب مبین دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اذا کان الرجل ممن یسهو فی کل ثلث فهو ممن کثر علیه السهو و ظاهر حدیث اگر چه آن معنی است که اول مذکور شد لکن چون این معنی صحیح نبود حمل کرده اند بر معنی ثانی بنا بر این باید تقدیر در حدیث نمود اذا کان الرجل ممن یسهو فی ثلث صلوات کلها فهو ممن کثر علیه السهو پس هرگاه شک در سه نماز متوالی موجب صدق کثیر الشک شود پس سه شک در نماز واحد بطریق اولی خواهد بود و ممکن است لفظ کل در حدیث باعتبار افراد نماز بوده باشد خواه هر سه نافله بوده باشد یا فریضه یا ملفق پس معنی حدیث چنین خواهد بود هرگاه کسی شک کند در سه نماز هر سه نماز که بوده باشد خواه هر سه نافله بوده باشد یا هر سه واجب بوده باشد یا مختلف در این وقت این شخص کثیر الشک خواهد بود و حق در این مقام اینست که این مختلف میشود باختلاف احوال انسان باعتبار جمع حواس و تفرق آن که هست کسی باعتبار تفرق حواس مکرر شک میکند لکن این کفایت نمیکند در صدق این معنی بلکه مرجع در این باب آنست که ملاحظه کرده شود حال این شخص را نسبت بغالب افراد انسان در اعتدال احوال پس اگر بعد از ملاحظه بغالب اشخاص در اعتدال احوال مشخص شد که شک این بیشتر است آنوقت آن شخص را کثیر الشک میگویند **مبحث دوم** در حکم کثیر الشک است بدانکه حکم کثیر الشک آنست که بنا را بر اتیان بمشکوک فیه گذارد خواه عدد رکعات بوده باشد یا اجزاء دیگر خواه عدد رکعات نماز سه رکعتی بوده باشد یا دو رکعتی یا غیر و خواه جزء مشکوک فیه رکن بوده باشد یا غیر رکن خواه محل آن باقی بوده باشد یا نه مگر در صورتیکه فعل مشکوک فیه موجب بطلان نماز بوده باشد در اینصورت بنا بر عدم میگذارد پس هرگاه شک نمود که تکبیر گفته یا نه هنوز داخل در قرائت نشده است قرار میدهد که اتیان بتکبیر نموده او هم چنین قرائت حمد و سوره و غیرها پس هرگاه شک میکند در حال قیام که اتیان برکوع نموده است

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یا در حال جلوس شک میکند که اتیان سجده ثانیه نموده است یا نه قرار میدهد که اتیان نموده تا و اما هرگاه شک
نمود که یک رکوع نموده یا دو قرار میدهد که یکی نموده و همچنین هرگاه شک کند که این رکعت رکعت اول
نماز است یا رکعت ثانی قرار میدهد که رکعت ثانی است و هرگاه شک کند که رکعت سیم است یا چهارم قرار
میدهد که رکعت چهارم است و نماز چهار رکعتی و اما هرگاه نماز سه رکعتی بوده شک بارد میدهد که رکعت سیم
چنانچه نماز چهار رکعتی هرگاه شک کند که رکعت چهارم است یا پنجم قرار میدهد که چهارم است بطلان نماز شود
الشک در جمیع موارد بنا میگذارد بر تحقق مشکوک فیه مگر در صورتیکه تحقق آن موجب بطلان نماز شود
در اینصورت بنا بر عدم میگذارد بخلاف سابق مقام احتیاط است کما هو کثیر الشک و در نماز معتبر هست
و در نماز نمیکند و کاهست که در نماز چهار رکعتی گمان کثیر الشک است و در نماز نیت و کاهست در نماز
چهار رکعتی گمان کثیر الشک است در رکعتین اخیرتین و در رکعتین اولیین نیت و کاهست کثیر الشک در رکعات
نماز هست و در اجزاء دیگر نیست و کاهست بعکس است مستفاد از احادیث معتبره است هیچکدام کثیر الشک در
نماز است دیگر اعتنا و التفات بشک اولیت نیست پس هرگاه در رکعتی کسی کثیر الشک است در نماز چهار رکعتی
و اتفاق افتاد در نماز دو رکعتی شک نمود بنا بر صحت میگذارد و اعتنا باین شک نمیکند و هم چنین هرگاه
گمان کثیر الشک شد در رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی لکن شک نمود در دو رکعت اولیین از نماز چهار رکعتی
بنا بر صحت میگذارد و التفات باین شک نیست و هم چنین هرگاه گمان کثیر الشک شد در رکعات نماز سایر اجزاء
و اتفاق افتاد شکی در اجزاء دیگر نمود یا کثیر الشک است در اجزاء غیر رکعات بلکه در رکعات نماز شک نمود
در جمیع موارد بنا بر صحت میگذارد و اعتنا بشک نمیکند بلا گمان کثیر الشک چنانکه در نماز شک او اعتبار ندارد
هم چنین در شرایط نماز مثل وضو و غسل و تیمم پس هرگاه گمان کثیر الشک شد در شرایط از بقاء التفات
بشک نباید بکند و اما هرگاه کثیر الشک و نماز هست نه در شرایط ان هرگاه شک کند در شرایط ان یا
گمان شک در شرایط نکند کثیر الشک نبود بنا بر آنکه از جمله امور صحیحه تنبیه بر عدم کثیر الشک است پس میگوئیم
هرگاه کثیر الشک ظنا و متعلق شد باحد طرفین یا گمان این حکم علت باینکه گمان شک اشکالی نیست در صورتیکه
مظنه تحقق مشکوک فیه بوده باشد بنا بر اینکه مظنون او اعتبار شارع بتحقق نماز میگذارد پس بنا
بر صحت در اینصورت بمظنه بطریق اولی خواهد بود بلی اشکال اینکه هست در اینصورت است که هرگاه مظنون
التحقق نماز بطلان بوده باشد اینکه مظنون او این شده او در رکوع و سیر رکعت بعد او در به یا مظنون باین شود که نماز
در رکعتی یا سه رکعت بعد او در به یا سه رکعتی نماز چهار رکعت یا چهار رکعت نماز پنج رکعت در اینصورت اگر این امور
معد له بوده باشد باید حکم بفساد نماز کنیم و هم چنین هرگاه مظنون عدم جزء از اجزاء نماز شد مثل اینکه در حالت

قیام مظنون او این شد که قرائت را بعمل نیاورده یا رکوع را بعمل نیاورده یا در حالت جلوس مظنون او این شد
که نماز او سه رکعت است لیکن او این است که اتیان بقرائت و رکوع را بعمل نیاورده و در اخر باید باین بکند حکم ظن
کثیر الشک حکم شک او است پس اگر مظنون صدور بطل بوده باشد بنا بر عدم میگذارد و هم چنین اگر مظنون
عدم جزء بوده باشد اگر انتفاء ان مبطل باشد بنا بر وجوب میگذارد ظاهر از حدیث موثق ثانی است و این است که
مرحوم شیخ روایت نموده اند از عمار عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یکثر علیه الوهم فی الصلوة فیشک فی الرکوع
فلا یدری رکع ام لا و یشک فی السجود فلا یدری سجد ام لا فقال لا یعید و لا یرکع و یمضی فی صلوته حتی
یستیقن یقینا نظیر باینکه مدار بر اول حدیث اول علیه باین حدیث لزوم بنا بر صحت نماز است و عدم التفات بشک است مگر
در صورتیکه حال یا ظن او بر خلاف این باشد پس در صورت ظن یا خلاف لازم است بنا بر صحت گذاردن التفات بظن نباید جعلا حکم
کثیر الشک بنا بر اتیان بشکوک فیه و عدم اعتناء بان شک است پس هرگاه خلاف آن نماید باین معنی که اتیان
بمشکوک فیه نماید نماز او صحیح نخواهد بود **مطلب دوم** در حکم مظنات است بدانکه مدار بر استعلاق بنفس صلوة است
یا بر اجزاء صلوة است یا بر اجزاء صلوة پس در اینمقام سه بحث است **مبحث اول** در ظن متعلق بنفس صلوة است
میکوئیم این یا بلحاظ بقاء وقت است یا بلحاظ خروج وقت پس اگر یا بلحاظ وقت نماز باقی است میباید
اتیان بنماز نموده باشد لکن مظنون او این است که اتیان بنماز نموده است این ظن حال این را نیست یا مستند است بسببی
از اسباب شرعیه باینکه پس اگر این است مثل اخبار نموده اند باینکه اتیان بنماز نموده در اینصورت معتبر
بان مظنه میتوانی نمود و هم چنین است هرگاه عادل واحد اخبار نماید بصدور نماز از او در اینصورت نیز ظاهر
است لزوم اعتماد باین مظنه میتوانی نمود و اما هرگاه این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده بلکه ظاهر است که اتیان نماز نماید و اگر این مظنه
بعد از انقضاء وقت باین معنی که بعد از تحقق غروب مثلا ملاحظه نمود که نماز ظهر او در وقت صادر شده
یا نه قاطع بصدور نماز نیست لکن مظنون او است که اتیان نماز نموده است ظاهر این است که حکم بوجوب قضا توان نمود
خصوصا فانی که مستند بشرعی بوده باشد مثل قول عدلین یا واحد نیز چنین است و اما هرگاه ظن
متعلق بعدم صدور نماز نبوده باشد مثل اینکه مظنون او است که اتیان بنماز در وقت نموده است پس اگر این ظن مستند
بسببی از اسباب شرعیه نبود مثل اینکه در وقت نماز عادل اخبار نموده باینکه از اول زوال تا غروب من یا تو نموده ام
نماز نموده ای در اینصورت قضا واجب نیست بلکه در نیت کردن چنین نبوده بلکه اگر هم مظنه مستند بوده باشد
باخبار عادل واحد و اما هرگاه ظن مستند بسبب شرعی نبوده باشد حکم بوجوب قضا مشکلات لکن اصالة عدم
اشتغال بقضاست اگر هم اتیان نماز در وقت مظنون باشد لکن در صورتیکه ظن مستند باخبار عادل نبوده باشد

مبحث دوم در حکم ظن بشرائط نماز است میگوئیم ظن یا متعلق باتفاء شرط است یا متحقق آن پس در اینصورت دو مطلب
است اول در حکم ظن بانتفاء شرط است بدانکه این مظنه یا حاصل از شروع در نماز است یا در اثناء نماز است یا بعد از فراغ
از نماز پس در این سه مبحث است **مبحث اول** در حکم مظنات است قبل از شروع بنماز بدانکه هرگاه مظنه هر سه باینکه
شرط مثلا از شروع در نماز بی اشکال اتیان بان شرط لازم است یا عدم آن شرع نتوان نموده و این مطلب
در جمیع شرائط مگر شرائط طهارت از خبث در صورتیکه این ظن مستند بسببی از اسباب شرعیه نبوده باشد تفصیل بمقال
متقضی اینست که گفته شود هر شرط لازم در شرایط صلوة هرگاه مثلا از شروع در نماز مظنون الانتفاء بوده باشد تحصیل آن
لازم و یا عدم از اشتغال بنماز جهت نیست مثلا اینکه مظنه دارد که عمدا ی میباشد یا مظنه دارد که این سمت سمت قبله
نیست یا این لباس از جنس ما یصح فیه الصلوة نیست و این چنین ما یصح علیه السجود نیست در جمیع اینصورتها صحیحا
نماز با این مظنه جایز نیست بلکه در صورت شک تحقق آنها نیز چنین است چنانچه سابقا اشاره باین شد علی هذا هرگاه
ظن تحقق خبث و اشباه آن مستلزم ظن بانتفاء طهارت ثوب یا بدن باشد مثلا اینکه مظنون اینست که جاهل این
یا بدن او نجس است در اینصورت اگر این مظنه مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه دو عادل اخبار نجاست آن
نموده بلکه یکی عادل نیز چنین است یا متبادر از دیده نجاست ثوب یا بدن این حال یا عین علم رفع شده لکن
مظنه نجاست حاصل است در اینصورت باجتناب لازم است و اما هرگاه ظن ابتدائی بوده باشد مثل اینکه جاهل را دید که
گرفت مظنون اینست که این شخص از اجتناب از نجاست نمی باید یا قباسی در حاق شرع نمود ظن بوصول آن
بدن او مصلی را بشرعی حاصل شد در مثل اینصورت اجتناب لازم نیست پس صلوة است که ظن بانتفاء شرط که نجاست
بدن یا ثوب مصلی بوده باشد محقق است و باین ظن بانتفاء شرط استقبال بنا جایز است در مثل این صورت اگر چه میتوان
گفت صحت نماز مشروط بعدم علم بنجاست ثوب یا بدن مصلی است و این در صورت موجود محقق است پس
نمیتوان گفت باظن بانتفاء شرط شروع در نماز نموده و هم چنین ظن بحدث در صورتیکه مسبوق بوضو باشد بمنقطع
بطهارت مثل اینکه باوضو بوده نعاسی بر او عارض شده اما قائل نیست بلزوم آن برتبه که لحذ ناقضیت رسیده
باشد لکن مظنون اینست در اینصورت نیز باظن بصدور حدث اتیان بطهارت لازم نیست مگر در صورتیکه
مذکور شده **مبحث چهارم** در حکم مظنات است بعد از فراغ از نماز بدانکه هرگاه این مظنه بعد از فراغ از نماز بوده باشد
مطلقا اعتنا باین مظنه نیست یعنی نماز ما فی ذمه بر محکوم بصحت است اعاده ما لازم نیست اگر چه با بقاء وقت بوده
حکم مظنه در اینمقام حکم شک بعد از فراغ از علامت مگر در صورتیکه این مظنه نسبت بتحقق صورت بوده باشد مثلا مظنه مستند
بوده باسبب شرعی مثل اخبار عدلین مثلا اینکه بعد از فراغ از نماز ظهر دو عادل اخبار نمود ند که نماز تو باطل بوده
یعنی جزء شرط موجب وضو بوده از تو صادر شده قبل از اتیان بوضوء اتیان بنماز نموده در اینصورت ظاهر اینست که

اعاده نماز بعد از اتیان بوضوء لازم نباشد و هم چنین است حال در صورتیکه در این اخبار نباشد که نماز به
خلف قبل از اتمام بوده است یا بجلب شرعی واقع شده لکن در اینصورتها وقت نماز باقی است در اینصورت نیز ظاهر
بدانکه لازم است و عدم اعاده نماز لازم نیست مثلا اینکه ظنون او شده که حال او لباس او از حال نماز بوده
که نماز در آن صحیح نبوده یا مظنه او بر سبیل اجمال بر آن بوده بصحاب بر آن جایز نبوده و یا در حال نماز به
او نماز نجس او را نجس نموده و یا مظنه او بر سبیل اجمال بر آن بوده بصحاب بر آن جایز نبوده و یا در حال نماز به
او نماز نجس او را نجس نموده در جمیع اینصورتها نماز او صحیح است و اعاده لازم نیست اگر چه مستند بسبب شرعی
نبوده باشد بلکه مظنه او بر اخبار عدلین بلکه حال یا عدل واحد اخبار نموده باشد بصحت نماز او و اگر چه
اگر چه علم حاصل شود **مبحث سیم** در حکم مظنات است در اثناء نماز بدانکه هرگاه مظنه بانتفاء شرط در اثناء
نماز حاصل شود پس اگر مظنه بانتفاء طهارت ثوب یا بدن مصلی بوده باشد مطلق الانتفاء باین مظنه نیست در صورتیکه
این مظنه مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه دو عادل اخبار نموده باشند بنجاست ثوب او بدن او پس اگر این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده باشد مثل اینکه ظن او حاصل شده باشد بنجاست ثوب یا بدن او بسبب
اتمام نماز نموده اعاده نماز نمیتوانی نمود اگر چه مخفی نشود که مستلزم فعل کثیر نبوده باشد بلا اشکال نماز نجس نموده
اتمام نماز نموده اعاده نماز نمیتوانی نمود اگر چه مخفی نشود که در حین شروع در نماز نجاست مرتفع شده بوده بنا بر اینکه از
اخبار عدلین بجاست ثوب سکوت نموده مباشر فعل از افعال نماز نشده و نماز نجاست ثوب نبوده و لا نماز باطل نخواهد
بود باستناد ان لازم است و اگر اخبار بجاست در اثناء نماز ثبت نبوده مصلی بوده باشد اگر ظن حاصل از اخبار نماز
بوده باشد مجوز که مستلزم فعل مانعی نبوده باشد لازم است تطهیر نموده نماز صحیح باشد لکن بشرط که منافی نباشد
بالموالاة باستناد ان لازم است و اگر اخبار بجاست تطهیر نموده نماز صحیح است لکن بشرط که منافی نباشد
بالموالاة باستناد ان لازم است و اگر هیچیک از نزع ثوب و تطهیر بکن نبوده هیچکدام نماز بعد از ارتکاب فعل مانعی
اینصورت قطع نماز لازم باستناد ان متعینات و اگر ظن باتفاء طهارت از حدث بوده باشد اگر این مظنه مستند
بسبب شرعی بوده باشد متعینات قطع نماز باستناد ان بعد از طهارت و اگر این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده
باشد پس اگر این مظنه مسبوق بعلم بطهارت بوده باشد مثل اینکه طهارت متوضی باو غلبه نموده پس در مظنون
او شک آن متوضی بعد از فراغ نماز او یا حین متوضی از اجزاء نماز او اتفاقا باین جهت ظن بنقض طهارت حاصل
در اینصورتها حکم بطلان نماز نمیکند بلکه ظاهر اینست که این شخص محدث است پس نماز او محکوم بصحت است
اشکالی که هست در اینمقام اینست که مظنه بعدم طهارت از حدث قبل از اتمام نماز محکوم بفساد شده و
از قبیل آن است که در آن حکم بصحت نماز نموده بلکه شکیک و مظنه در اصل طهارت است نه ناقضیت آن باین معنی که
قبل از شروع در نماز زمان تالی بصدور حدث از خود بوده و با عتقاد طهارت شروع در نماز نموده در اثناء نماز
شک در طهارت کرده و مظنه حاصل شد بعدم طهارت اگر این مظنه بلکه شک هرگاه قبل از شروع در نماز
بوده لازم او اتیان بطهارت نماید و با عدم آن شروع بنماز جایز نبوده و الا نماز شکل قبل از نماز است پس اتیان
بطهارت لازم و اتمام نماز با عدم اتیان بطهارت جایز نیست در اینمقام سه احتمالات اول اینکه قطع نماز نموده

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

٥١٧ استیناف نماز نماید بعد از اتیان بطهارت دوم آنست که اتمام نماز نماید بهمان حالت سیم آنست که اتمام نماز نماید لکن بعد از
اتیان بطهارت در صورتیکه اتیان بطهارت موجب ارتکاب منافی از منافیات نماز نشود مختار اول است نظر بحدیث معتبر
مروی در قرب الاسناد از ثقه جلیل علی بن جعفر حیث قال سألت اخا موسی بن جعفر علیه السلام عن رجل یکون علی وضوء و شک
علی وضوء هو ام لا قال اذا ذکر و هو فی صلوته انصرف فتوضأ و اعادها و ان ذکر و قد فرغ اجزأه ذلک وجه دلالت این
حدیث بر اثبات مدعی آنست که ممکن نیست حمل شود کلام سائل عن رجل یکون علی وضوء بر ظاهر خود نظر باینکه هرگاه کسی
با وضو بوده باشد در وقتی بعد از آن شک کند در نقض آن وضو اجماع منعقد است بر اینکه اعتماد بر همان وضو سابق
میتوان نمود در دخول در عبادات و اعاده وضو لازم نیست بلی ممکن است که قائل باستحباب وضو شویم لکن در صورتیکه
این شک قبل از دخول در نماز بوده باشد و اما هرگاه این شک در اثناء نماز بوده باشد حکم باستحباب ممکن نیست نظر بحرمت قطع
نماز پس میباید حمل شود کلام سائل بر اینکه مراد از یکون علی وضوء انه اعتقد ان یکون علی وضوء یعنی اعتقاد او
این بود که با وضو بوده بعد از آن شک در این مطلب نموده و حضرت در جواب فرموده اذا ذکر و هو فی صلوته
انصرف و توضأ و اعادها یعنی هرگاه این شک در حال اشتغال بنماز بوده باشد نماز را برهم میزند و اتیان بوضوء نماید
بعد از آن اعاده نماز مینماید و از این ظاهر میشود که قبل از شروع در نماز بوده باشد لزوم اتیان بوضوء بطریق اولی خواهد
بود و اگر این شک بعد از فراغ از نماز بوده باشد اعتنا باین شک نیست پس هرگاه شک در طهارت در اثناء نماز
موجب قطع نماز و لزوم اتیان بطهارت شود پس قطع نماز بالظن بعدم طهارت در اثناء نماز بطریق اولی خواهد بود
و مخفی نماند آنچه مذکور شد در حکم ظن بانتفاء طهارت بود و اما سایر شروط مثل اینکه در اثناء نماز شک کرد که جامه او
از جلد مالیست که نماز در آن صحیح است یا مظنون عدم صحت شد یا مظنون شد که مکان غصبی است در اینصورت اگر
ظن مستند بسبب شرعی بوده باشد چنانچه در سابق مذکور شد عمل بمقتضای آن لازم است یعنی اجتناب لازم
خواهد بود و هرگاه چنین نبوده باشد بمقتضای استصحاب عمل بحکم بصحت است پس اجتناب لازم نیست و اما
هرگاه چنین فرض در محل سجده تحقق شود یعنی مظنون این شد که سجود بر این چیز جایز نیست پس آنچه از سجد
در سابق شده محکوم بصحت است و در لاحق ظاهر اینست که اجتناب لازم بوده باشد پس وضع جبهه نماید بغیر آن و با عدم
امکان قطع نماز نماید مطلب ثانی در حکم ظن بتحقق شرط است بدانکه این نیز مثل سابق منقسم میشود به قسم اول
ظن بتحقق شرایط نماز است قبل از شروع در نماز و این ظن اگر مستند بسببی از اسباب شرعیه بوده باشد مانع
مطلقا مثل اینکه جامه نجس بوده باشد و عادل یا دو عادل اخبار نمود بتطهیر آن یا اخبار نمود بطهارت از حدث
در این صورت بی اشکال اکتفا باین مظنه میتوان نمود و اما هرگاه چنین نبوده باشد یعنی طهارت از حدث و هم چنین
طهارت از خبث هر دو مظنون هست لکن این ظن مستند بسبب شرعی نیست در اینصورت اگر چه یک از حدث

وخبث

٥١٨ و خبث در حالت سابقه مقطوع به بود ظاهر اینست که در مثل این صورت اکتفا بچنین مظنه نتوان نمود پس لازم است
تحصیل طهارت از حدث یا خبث نموده باشد اما هرگاه تحقق هر یک از حدث و خبث در سابق مشخص نبوده باشد بلکه
قاطع بر خلاف آن بود مثل اینکه اتیان بوضوء یا بغسل نموده بود و حال آنکه طهارت مظنون البقا است یا تطهیر
از خبث نموده باشد و بقاء آن مظنون است در نظر او در اینصورت بی اشکال عمل باین مظنه میتوان نمود بلکه چنین است
حال اگر چه ظن مبدل بشک شود بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگر چه مبدل بوهم شده باشد چنانچه در مباحث
سابق بیان شد دوم ظن بتحقق شرایط است در اثناء نماز یعنی در حین شروع در نماز قاطع بتحقق شرایط
بود لکن در اثناء نماز باعتبار باعثی قطع مبدل بظن بتحقق شرایط شد در اینصورت ظاهر اینست که عمل بمقتضای آن
مظنه میتواند نمود اگر چه مستند بسببی از اسباب شرعیه نباشد سیم ظن متعلق بجزء صلوة است این منقسم بدو قسم میشود
اول آنست که این مظنه در اثناء نماز حاصل شود دوم آنست این ظن حاصل میشود بعد از فراغ از نماز قسم اول
یعنی ظن متعلق بجزء نماز در اثناء نماز بدانکه این جزو یا از رکعات نماز است یا از غیر رکعات پس هرگاه ظن
متعلق بجزء غیر رکعات بوده باشد خالی از این نیست این یا متعلق باتیان آن جزو است یا باخلال آن علی التقدیرین
یا بعد از دخول در رکنی است که بعد از آن جزء است یا قبل پس در اینمقام چند احتمالست اول آنست که ظن
وارد باتیان جزئی از اجزاء صلوة مثل تکبیرة الاحرام یا قراءة یا بعض اجزاء آن یا رکوع یا سجود و هکذا در
اینصورت تشکیکی نیست عمل بمقتضای آن مظنه مینماید خواه این مظنه بعد از دخول در رکنی بوده باشد یا قبل از آن
پس لازم نیست عود بآن جزء بلکه جایز نیست مطلقا خواه آن جزء رکنی از ارکان نماز بوده باشد یا غیر رکن نظر باینکه
با شک در اتیان بلند عود بمشکوک فیه جایز نبود چنانچه مفصلا بیان شد پس عدم جواز عود با ظن
باتیان بطریق اولی خواهد بود و این در صورتی که داخل در جزء دیگر بعد از آن فرد شده باشد ظاهر است
و اما هرگاه داخل نشده باشد مثل اینکه مظنه وارد در اتیان بقراءة قبل از شروع در سوره یا مظنه وارد در
اتیان بسوره قبل از هوی بسوی رکوع یا مظنه در اتیان رکوع وارد قبل از دخول در سجود و بالجمله در جمیع مواردی
که شک میبود لازم بود که عود نماید لیکن حکم مظنه در اینصورت حکم شک است پس میباید عود نماید یا حکم
علم است که عود جایز نیست خواه داخل شده باشد در جزء بعد یا نه ظاهر ثانی است پس ظن در اینمقام حکم علم
علم است اگر چه متعلق ظن رکن بوده باشد نظر بعموم نبوی معتضد باشتهار ما بین اصحاب اذا شک احدکم فلینظر
احری ذلک الی الصواب فلیس علیه دوم آنست که ظن متعلق باخلال بآن جزء است در اینصورت اگر این مظنه
قبل از دخول در رکن بوده باشد عود بآن جزء که مظنون الاخلال بود لازم است خواه داخل در جزء بعد از آن شده
باشد یا نه اما در صورت عدم دخول پس ظاهر است نظر باینکه در اینصورت اگر اخلال آن مشکوک فیه میبود

٥١٩ اتیان بآن لازم بود پس لزوم اتیان بآن با ظن باخلال بطریق اولی خواهد بود و اما در صورت دخول در جزء بعد از آن
نظر باصالة عدم و اشتمال خصوص دال بر علم نمود بلفظ شک که ظاهر در تساوی طرفین است و عموم نبوی مذکور
پس در اینصورت بعد از اتیان بآن جزء که مظنون الاخلال بود لازم نیست اعاده نماید اگر اتیان نموده بود بآن
و اگر حصول این مظنه بعد از دخول در رکنی بوده باشد پس اگر این اخلال غیر رکن بوده باشد نماز صحیح و عود بآن جایز نیست
نظر باینکه اگر این جزء مفروض قطعی الاخلال میبود نماز صحیح بود و عود بآن جایز نبود چنانچه بیان خواهد شد پس صحت
و عدم جواز عود در صورت ظن باخلال بطریق اولی خواهد بود و اما هرگاه آن جزء مظنون الاخلال رکن بوده باشد پس
ظاهر اینست که نماز باطل و استیناف آن لازم است نظر بعموم نبوی مذکور بعد از ملاحظه آنچه مشخص خواهد شد که اگر
اخلال برکنی از ارکان نماز شود و مصلی متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکن دیگر نماز محکوم ببطلان خواهد بود و لا یخفی
در این مقام هست آنست که مظنون الاخلال مثل مقطوع الاخلال است در تلافی بعد از فراغ از نماز و لزوم سجدتی السهو
یا نه انشاء الله تعالی بعد از بیان احکام سهو تنبیه بر اینمطلب خواهد شد مخفی نماند آنچه مذکور شد حکم جمیع احتمالات مسئله
ظاهر شد و آنچه مذکور شد در صورتی بود که مظنه متعلق بود باجزاء نماز غیر رکعات و اما هرگاه ظن متعلق باشد بعدد
رکعات ظاهر اینست که در اینجا نیز بنا بر مظنونه میگذارد در جمیع صلوات خواه نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح
و ظهرین و عشا در سفر و نماز آیات یا سه رکعتی بوده باشد یا چهار رکعتی خواه ظن متعلق برکعتین اولیین بوده باشد
یا رکعتین اخیرتین پس هرگاه شک کرد در اینکه رکعت اولی است یا ثانی ظن متعلق بیکی کرد شد بنا بر آن گذارد و بمقتضای
آن اتمام نماز نماید و هم چنین هرگاه شک در دو و سه نمود یا سه و چهار بالجمله عمل بمقتضای مظنه مینماید خواه آن
ظن مقتضی صحت نماز باشد یا بطلان مثل اینکه در نماز دو رکعتی بعد از دخول در رکوع شک کرد که دو رکعت است
یا سه مظنون او این شد که سه رکعت است نماز باطل خواهد بود و هم چنین در نماز مغرب کسی شک کرد بعد از دخول
در رکوع که رکعت سیم است یا چهارم مظنون او این شد که رکعت چهارم است نماز باطل و اعاده آن لازم است پس
ظن در اینمقام حکم قطع خواهد بود در زیادت بوده باشد یا نه قسم ثانی آنست که این مظنه حاصل شود بعد از فراغ
از نماز اشکالی در غیر رکعت و ارکان نیست باین معنی که بعد از فراغ از نماز مثلا مظنون او این شد که اخلال
بقراءة در بعضی از رکعات یا در کل رکعات نموده یا زیاد نموده و هم چنین تشهد و طمأنینه در احوال نماز تشکیکی
در صحت صلوة نیست اما هرگاه مظنون این شد که بعضی از ارکان نماز اخلال بآن نموده یا زیاد نموده یا مظنون
او این شد که یک رکعت زیاد نموده یا کم نموده در اینصورت مسئله خالی از اشکالی نیست لکن حکم بصحت اقرب
بصواب است نظر باینکه آنچه مسلم است آنست که حکم مظنه در احوال نماز حکم علم است اما بعد از فراغ از نماز پس
اشتراک ثابت نیست و استصحاب صحت مقتضی عدم اعاده است لکن با تفصیل باین نحو که اگر بعد از فراغ

از نماز

٥٢٠ از نماز بدون فاصله این مظنه هم رسید اگر جزء غیر رکنی است نماز صحیح است مثل صورت قطع باخلال و اگر رکن
بوده باشد نماز محکوم ببطلان است اعاده آن نماز لازم است مگر در صورتیکه اخلال بید و سجده در رکعت
اخیره باشد در اینصورت اعاده نماز لازم نیست بلکه اتیان بید و سجده مینماید بعد از آن اتیان بتشهد و تسلیم
مینماید اینها در صورتی بود که مظنه بعد از فراغ از تسلیم بلا فصل حاصل شود و اما هرگاه بعد از تحقق
فصل حاصل شود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اعاده نماز ضرور نباشد مقام دوم در احکام سهو است
بدانکه سهو یا در شرط نماز است یا در اجزاء نماز علی التقدیرین متذکر باین یا در اثناء نماز میشود یا بعد از
فراغ از نماز پس در اینمقام چند مبحث است مبحث اول سهو در شرایط نماز است که متذکر بآن شده باشد
در اثناء نماز و این بر چند قسم است قسم اول سهو است در طهارت از حدث مثل سهو در وضوء یا
غسل یا تیمم باین معنی که شروع در نماز نمود با اعتقاد آنکه با وضو است مثلا در اثناء نماز فساد اعتقاد او ظاهر
شد در اینصورت نماز باطل استیناف آن بعد از اتیان بوضو لازم است و هم چنین است حال در غسل و تیمم
دوم سهو است در طهارت از خبث باین معنی که عالم بود بنجاست ثوب یا بدن خود غافل شد از تطهیر آن
قبل از شروع در نماز و در اثناء نماز متذکر شد که ثوب او یا بدن او نجس بود با عدم ازاله آن نجاست شروع
بنماز نمود در اینصورت نیز ظاهر اینست که نماز باطل باشد پس استیناف نماز لازم است بعد از ازاله نجاست
یا نزع آن لباس نجس سیم سهو در قبله است یعنی اختیار این نمود بسمتی با اعتقاد اینکه این سمت سمت قبله است
در اثناء نماز فساد اعتقاد او منکشف شد مشخص شد که سمت قبله سمت دیگر است بدانکه این متصور بچند
صورت میشود اول آنست که در اثناء نماز مشخص شد که آنچه از نماز اتیان نموده پشت بقبله بود دوم
آنست که در اثناء نماز مشخص شد که آنچه از نماز اتیان نموده بسوی یمین یا یسار بوده باین معنی که سمت قبله
سمتی بود که اگر متوجه بآن میشد این سمت که بعض از نماز که اتیان بآن سمت نموده در جانب یمین یا یسار او
واقع شده ظاهر اینست که در این دو قسم نماز باطل است استیناف نماز لازم بوده باشد سیم آنست که در اثناء
نماز مشخص شد که آنچه از نماز که اتیان نموده واقع شده ما بین یمین و یسار بمعنی که مذکور شد در اینصورت
ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن لازم است بعد از اطلاع بلا فصل متوجه بسمت قبله شود و در حین
توجه قطع اشتغال بافعال واجبه نماز نماید بلکه افعال مستحبه نیز چنین است چهارم سهو است در چیزی
که سجده بر آن نموده سجده بر آن جایز نبوده این منقسم بدو قسم میشود اول آنست که اطلاع بحقیقت حال بعد از
رفع راس از سجود بوده باشد در اینصورت نماز صحیح است لکن آنچه از سجود نماز که باقی مانده باشد سجده بر آن جایز نیست
بلکه اگر بعد از اطلاع متعمدا سجده بر آن نماید نماز باطل خواهد بود دوم آنست که در حین سجده عالم بحقیقت حال

jabir.abbas@yahoo.com
Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

شده اینصورت خالی از دو نیست یا بعد از فراغ از ذکر واجب یا قبل پس اگر بعد از فراغ از ذکر بوده باشد نماز محکوم بصحت است
لکن در اینصورت اگر متمکن بوده باشد از رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه با کشیدن جبهه را تا برساند بما یصح السجود
علیه بجهة درک ذکر مستحب ظاهر اینست که این مستحب بوده باشد و اما هرگاه علم بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر
واجب بوده باشد در اینوقت مناسب اینست که تفصیل داده شود مابین اینکه این شخص یا متمکن هست از رسانیدن
جبهه بجزئی که سجود بر ان صحیح بوده باشد یا در رسانیدن ان چیز را بجبهه یا نه اگر متمکن بوده باشد چنین نماید بعد از ان اتیان بذکر
نماید اولی اینست با تمکن از رسانیدن بجبهه بان چیز این را مقدم بدارد بر رسانیدن ان چیز را بجبهه مگر اینکه ان موضعیکه
سجده بران جایز بوده باشد بلندتر بوده باشد از موضعیکه جبهه بر ان واقع شده در اینصورت اولی اینست که ان چیز را
برساند بجبهه بعد از ان اتیان بذکر نماید و اگر متمکن از این نبوده باشد تفصیل داده شود مابین اینکه این امر در سجده اخر
نماز مشخص شده یا در غیر سجده اخر اگر در سجده اخر بوده باشد بگوئیم در اینصورت لازم است که اتیان بذکر نموده نماز را
تمام نماید و قطع نماز جایز نبوده باشد و اگر در غیر سجده اخر بوده باشد خالی از این نیست یا بعد از رفع راس ممکن خواهد بود
از تحصیل ما یصح السجود علیه با عدم ارتکاب فعل منافی یا نه اگر ممکن بوده باشد در اینصورت نمی‌گوئیم لازم است اتیان
بذکر نماید در همان حالت بعد از رفع راس بتحصیل ما یصح السجود علیه نموده وضع جبهه بران نماید در سجودات
باقیه و اگر ممکن نبوده باشد در اینصورت قطع نماز لازم است در همان حالت سجود را لمیان بذکر سجود و در اقامت
بقصد اتمام نماز جایز نیست بلکه لازم است قطع نماز نموده بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید
مگر در صورتیکه فرض شود که اینواقعه در ضیق وقت بوده باشد بحدیکه اگر قطع نماز نماید بجهة تحصیل ما یصح السجود
علیه درک نماز را در وقت نتواند نمود در اینصورت همان سجده را بهمان حالت که هست تمام نموده در بقیه
سجودات سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان نماید و با عدم امکان سجود بر ثوب معمول از ایشم نماید و با عدم تمکن
سجود بر ثوب سجود بر کف نماید پنجم سهو در مکان باین معنی با اعتقاد اباحه مکان شروع در نماز نموده مثل
اینکه در خانه کسی شروع در نماز نموده در اثناء نماز مطلع شد که خانه مغصوب بوده در اینصورت قطع نماز
معین و استیناف نماز در مکان مباح لازم است مگر در صورت ضیق وقت که در اینصورت اتمام نماز را
که اتیان نموده قبل از ظهور فساد محکوم بصحت است و بقیه نماز را در حین خروج از ان مکان مغصوب بجا می‌آورد
ششم سهو در لباس است باین معنی در حین اقدام بنماز معتقد این بود که این لباس از جمله لباسی است که نماز
در ان بی‌عیب است در اثناء نماز مشخص شد فساد اعتقاد او یعنی مشخص شد که این لباس از لباسی است که اتیان نماز
در ان جایز نیست مثل اینکه حریر بوده یا نجس بوده و این شخص جاهل بنجاست ان بوده یا از جلد غیر مذکی
بوده یا مأخوذ از حیوان غیر ماکول اللحم بوده در اینصورت اگر نزع ان بدون ارتکاب منافی فعل ممکن بوده باشد

نزع

نزع نموده اتیان بنماز نماید و اگر با عدم فعل منافی نزع ان ممکن نبوده باشد قطع نماز نموده بعد از تلبس
بلباسی که اتیان بنماز در ان بی‌عیب بوده باشد استیناف نماز نماید مبحث دوم باز در حکم سهو در شرایط نماز است
مثل سابق لکن متذکر بان شده باشد بعد از فراغ از نماز و اینقسم نیز منقسم میشود باقسام سابقه اول
سهو در طهارت نماز از حدث است دوم سهو از طهارت از خبث است که متذکر شود بعد از فراغ از دو کرات
بعد از فراغ از نماز با اعتقاد اینکه با وضو است مشغول بنماز شد یا نجاستی که در ثوب یا بدن او بود در حین شروع
بنماز غافل شد از ازالة ان بعد از فراغ از نماز متذکر شد که با همان نجاست که سابق بران عالم بود اتیان
بنماز نمود در هر دو صورت نماز باطل و اعاده ان لازم است اگرچه بعد از انقضای وقت متذکر شود بان
و هم چنین است حال در غسل و تیمم سیم سهو در قبله است باین معنی با اعتقاد اینکه این سمت سمت قبله است
اتیان بنماز نمود بعد از فراغ از صلوة مشخص شد که اشتباه نموده در اینوقت اگر نماز واقع شده باشد ما بین
یمین و یسار یعنی که منکوس شده نماز صحیح و بی‌عیب است احتیاج باعاده نیست اگرچه بعد از علم بحقیقت حال
متمکن از اتیان نماز در وقت بوده باشد و اگر نماز بسوی یمین و یسار یعنی که دانسته شد واقع شده یا خلاف
جهة قبله اگر عالم بحقیقت حال در وقت شده باشد اعاده نماز لازم و اگر بعد از انقضای وقت شده
باشد قضا لازم نیست لکن احتیاط مقتضی عدم اخلال بقضا است چهارم سهو در چیزی است که سجده بر ان
نموده باین معنی با اعتقاد اینکه ان چیز چیزی است که سجده بر ان صحیح است سجده نموده بعد از فراغ از نماز مشخص شد
خلاف ان در اینصورت نماز صحیح است مطلقا اگرچه عالم بحقیقت حال با بقای وقت بوده باشد پنجم سهو
در لباس است ششم سهو در مکان است باین معنی که در حال نماز معتقد این بود که این لباس لباسی است که
نماز در ان صحیح است و هم چنین است حال در مکان و بعد از فراغ از نماز مشخص شد خلاف ان یعنی لباس
لباسی بوده که نماز در ان صحیح نبود و هم چنین مکان مکانی بوده که نماز در ان صحیح نبوده در هر دو صورت
نماز صحیح اعاده لازم نیست اگرچه متمکن از اعاده در وقت بوده باشد مبحث سیم سهو در اجزای صلوة است
یا در امری که متعلق باجزای صلوة بوده باشد و متذکر بان شد در اثنای نماز و این بر دو قسم میشود یکقسم
اینست که عود بان جایز نیست اگرچه متذکر شود بان قبل از دخول در رکن و این مثل اخلال بطمأنینه است
در اجزای صلوة مثل حال تکبیرة الاحرام یا حال قرائت حمد و سوره یا در حال اتیان بذکر رکوع و سجود پس
هرگاه کسی اخلال بطمأنینه در یکی از انها که مذکور شد نماید سهوا و متذکر شد برای مطلب عود بجهة تدارک
ان لازم بلکه جایز نیست که اگرچه متذکر شود بان قبل از دخول در فعل دیگر و هم چنین هرگاه اخلال نماید سهوا
بکیفیت معتبره در قرائت مثل اینکه اخلال بجهر نمود در صلوة جهریه یا اخلال با اخفات نماید در مواضع

اخفات بعد از ان متذکر بان شد عود بجهة تدارک ان لازم بلکه جایز نیست اگرچه قبل از انتقال بفعل دیگر بوده باشد
و هم چنین است حال در ذکر رکوع و سجود یعنی هرگاه اخلال نماید بذکر رکوع و سجود و متذکر شود بان بعد از
رفع راس از رکوع و سجود عود بر رکوع و سجود بجهة تدارک ذکر جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است قسم ثانی
اینست که عود بجهة تلافی ان لازم است هرگاه متذکر شود با اخلال ان قبل از دخول در رکنی که بعد از انست
و این مثل اخلال بقرائة حمد کلا او بعضا هرگاه متذکر شود بان قبل از دخول در رکوع و هم چنین سجود
در دو یا یکی و تشهد کلا او بعضا پس هرگاه قبل از دخول در رکوع رکعت ثانیه متذکر شد که دو سجده
یا یک سجود از رکعت اولی فراموش نموده لازم است عود نماید بسجده سجده منسیه را بعمل آورد بعد از اتیان
بسجده اتیان بقرائت نموده نماز را اتمام نماید و هم چنین هرگاه قبل از دخول در رکوع متذکر شد که اخلال ببعضی
از ایات حمد یا ببعضی از کلمات حمد نموده بلکه اخلال بحرکت یا سکونی نیز چنین است در اینصورت لازم است
عود نماید تلافی منسی نموده ما بعد ان را اعاده نماید و اما هرگاه بعد از دخول در رکوع یا رکن دیگر متذکر شود بان
پس اینقسم منقسم میشود ببر دو قسم یک قسم انست که موجب بطلان نماز است و استیناف ان لازم است و ان در
صورتیست منسی رکنی از ارکان نماز بوده مثل اینکه تکبیرة الاحرام را فراموش نموده یا دو سجده از یک رکعت فراموش
نموده بعد از دخول در رکوع متذکر شد یا رکوع را فراموش نموده بعد از دخول در سجود اگرچه دخول در سجده
اولی بوده باشد قسم ثانی انست که موجب بطلان نماز نمیشود و لکن تلافی ان بعد از فراغ از نماز لازم است یا سجده
سهو مثل یک سجده که فراموش نموده یا تشهد را فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع در اینصورت
نماز صحیح اتمام نماز نموده بعد از فراغ از نماز بلا فصل لازم است اتیان بمنسی نموده ظاهر اینست امر در اجزای
تشهد و صلوة در تشهد نیز چنین بوده باشد پس هرگاه در نماز چهار رکعتی چهار سجده فراموش نماید در هر رکعتی یک
سجده را و متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکن دیگر و در رکعت اخیره بعد از فراغ از تسلیم متذکر شود نماز
صحیح لازم است اتیان بچهار سجود منسیه نموده باشد و اما هرگاه میداند که دو سجده را فراموش کرد لکن نمیداند دو سجده
از یک رکعت بوده یا از دو رکعت نماز باطل است و استیناف ان نماز لازم است قسم سیم نسیان ما علم انه جزء لکن
دو قسم مذکور شده پس هرگاه کسی در نماز چیزی را اخلال نماید و ان منسی از ارکان نماز نبوده باشد و هم چنین تشهد
و سجده نیز نبوده باشد و اجزای تشهد و صلوات نبوده باشد و متذکر بان نشود مگر بعد از تجاوز از محل در اینصورت نماز
صحیح و تدارک منسی بعد از فراغ از نماز واجب نیست مثلا اینکه قرائت را فراموش نموده کلا او بعضا یا تسبیحات
اربع را فراموش نموده یا طمأنینه را در هر حالی از حالات نماز بوده باشد فراموش نموده یا رفع راس از رکوع را فراموش
نموده متذکر نشد مگر بعد از دخول در سجود و ذکر سجود را فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از رفع راس از سجده

در جمیع

در جمیع اینصور نماز صحیح است بعد از فراغ از نماز اتیان بمنسی لازم نیست تنقیح مقام مقتضی نقل کلام است در چند
مبحث مبحث اول ظاهر اینست که لازم بوده باشد رعایت شود در اجزای منسیه که تلافی ان بعد از فراغ از نماز
لازم است انچه که لازم است رعایت ان شود در نماز پس لازم است اتیان کرده شود در حالتیکه مکلف باطهارت
از حدث و خبث بوده باشد و متوجه قبله باشد با ستر عورت و اباحه مکان و لباس و بودن لباس از جمله لباسی
که اتیان نماز در ان جایز بوده باشد و لازم است در سجده منسیه وضع جبهه نماید بان چیزیکه سجده بران جایز است
و در سجود اتیان نماید بهمان ذکریکه در اثنای نماز اتیان بان میشود بجهة لازم است در اجزای منسیه رعایت
نماید انچه را لازم بود در حال الصلوة رعایت نماید و اجتناب نماید از انچه که لازم بود در حال نماز اجتناب
نماید پس لازم است مبادرت در اتیان بان و جایز نیست مرتکب شود قبل از اتیان بجزء منسی چیزیکه
ارتکاب ان در اثنای نماز جایز نبود مبحث دوم در بیان اینست که هرگاه منسی یکسجده بوده باشد و متذکر
شود بان قبل از دخول در رکوع بیان شد که عود بجهة تدارک سجده منسیه لازم است مقصود در این مقام این است
ایا بعد از عود قبل از دخول در سجود لازم است که بنشیند یا نه وجه حکم بلزوم جلوس در اینوقت اینست یا در صورتی
که بعد از رفع راس از سجده اخلال بجلوس نموده باشد نظر باینکه معتقد این بود که این سجده ثانیه است و جلوس بعد از
سجده ثانیه که تعبیر از ان بجلوس استراحت میشود مستحب بود و ترک مستحب جایز بود و لهذا ترک جلوس
نمود پس وجه جلوس قبل از سجده در اینصورت ظاهر است نظر باینکه جلوس در این مقام واجب است مفروض
اینست که اخلال بان نموده و وقت تلافی ان باقی است پس لازم است که اتیان بان نماید و اما هرگاه اخلال بجلوس
نموده باشد پس وجه حکم بجلوس در اینصورت انست که امتثال موقوف بر نیت است و واجب بر این شخص این بود که
جلوس فیما بین السجدتین را بعمل آورده باشد و این شخص اگرچه مفروض اینست که جلوس را بعمل آورده است لکن
جلوس فیما بین سجدتین بقصد جلوس مستحب بعد از سجده ثانیه بعمل آورده پس مأتی به غیر مأمور به و مأمور
به غیر مأتی به پس باقی در عهده تکلیف خواهد بود بنا بر این در هر دو صورت جلوس قبل از دخول در سجود خواهد
بود و ممکن است تفرقه شود ما بین صورت اولی و صورت ثانیه باینکه حکم شود بوجوب جلوس در اولی
دون ثانیه و اما وجوب در اولی پس وجه ان ظاهر شد و اما عدم وجوب در ثانیه نظر باینکه ظاهر می‌شود از
تتبع در اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام که نیت افعال نماز علی ما هی علیها حین نیت کفایت میکند در حکم
بصحت نماز اگرچه در اثنای نماز سهوا در فعلی متعرض خلاف صفت او شود روی شیخ الطائفة فی باب احکام
السهو من زیادات التهذیب فی الصحیح عن عبد الله بن المغیرة قال فی کتاب حریز انه قال انی نسیت فی الصلوة
حتی رکعت و انا اریدها تطوعا قال فقال هی التی قمت فیها ان کنت قمت و انت تنوی فریضة ثم دخلک

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الشك فانت في الفريضة وان كنت ذكرت في النافلة فشفع بها فريضة وانت في النافلة وفي الموثق المروي
في الباب عن معوية قال سالت ابا عبد الله ع عن رجل قام في الصلوة المكتوبة فشهق فظن انها نافلة او كان
في النافلة فظن انها مكتوبة قال ع هي على ما افتتح الصلوة عليه جملا فقهاء هذين مسئلة اختلاف كرده اند
بسه قول اول انست كه لازم نيست اين شخص در صورت مفروضه بنشيند اول بعد از ان بسجود سرود خواه
جلوس بعد از ورفع باشد يا نه ودين ممتاز شيخ طوسي است در مبسوط و ممتاز علامه است در منتهي قول دويم
انست كه واجب است قيام از سجده بنشيند اگرچه جلوس بالفعل ورفع نباشد لكن بقصد جلسه استراحت
و اين قول از اصحاب مدارك اختيار فرموده قول سيم تفصيل است ما بين انكه اتيان بجلوس اگرچه بقصد جلسه
استراحت نبوده باشد و اخلال بان در تيان واجب است جلوس قبل از دخول در سجده و در اول واجب نيست
و اين قول مختار ما بين اقوال است محتمل نماند اهم نبود كه اگر نبوده باشد اخلال بجلوس يا اتيان بان
اما هركاه شك در اين مطلب بوده باشد يا ممكن است كفته شود در اين مقام اين شك بايد حال قيام بوده باشد بعد از
بجهر سجود هم سيد كه اول بوده باشد قائل شويم بانكه كذلك و تلافي جلوس لازم نبوده باشد نظر بانكه دليل شرع
ناطق است بر انكه شكوك فيه در حين صورت حكم بوقوع صحيح موجب ميشود و ما در محل بحث تسليم
قول اول و اخير اهم محمد باقر كرده بود نظر بانكه اشكالات فيه مما تقدم مدفوع فاهر است كه ما هو الواجب است كه بايد
ناقصه كاهي اين موجب شود يا نه حين قيام و ربما كان مشكوك فيه بعد از مضي محل بوده باشد يا نه پس اتيان بان لازم نيست بلكه
جواز اتيان بان كلام است و اما اكر بحيث نافي است بكوييم اتيان بمشكوك فيه لازم بوده باشد يا نظر باصل عدم و انتفاء
معارض در اينحال بعد از وجوب اعتناء بقاعده استغفال محشي سابق بيان شد هركاه كسي فراموش كرده باشد
نشود و ما داي كه داخل در سجود نشده باشد بعد از سجود بكذاشته متذكر شود ظاهر اينست كه لازم نباشد
نايد بعد از قيام و انتصاب و مايند و قت سجود سرود خواه در ستار ما بين رسانيده بجبهه سجده و نرسانيده باشد
كه سجد محل سجده بر سد يا نه و اما هركاه اخلال بطمانينه بعد از رفع راس نموده باشد يا سهوا و متذكر كردان شود بعد از
جلوس بجبهه سجود ظاهر اينست كه عود بجبهه كرد ان ضرر ندارد بلكه جايز نبوده باشد بل محشي عدم جواز بالكل ساقط بيان شد
از جمله احزاني كه قضاء مان لازم نبوده باشد سجده واحده كه متذكر اخلال بان ديشد بعد از دخول در ركوع و همچنين
تشهد و صلوة خلاصه كردن بعد از اتمام هست اينست هركاه متذكر سجده واحده شود در ركعت اخيره از نماز
در اينصورت چه ركعت باشد بعد از اتمام هست اينست حكم ان چه چيزهاست و هم چنين هست اينكه در ركعت اخيره محقق
حزاه مانوده تشهدين بوده باشد مثل نماز سه ركعتي و چهار ركعتي يا ذات تشهد واحده بوده باشد مثل نماز
دو ركعتي حكم در اينمقام اينست كه هركاه متذكر شد بسجده منسيه در ركعت اخيره قبل از اتيان بصيغه سلام

محرج از نماز قبل انكه در اتيان تشهد متذكر ان شود يا متذكر شد بعد از خروج از نماز اكر تشهد قبل از اتيان بسلام مستحب
يا بعد از اتيان بان و در اينصورت ظاهر اينست كه عود بجبهه اتيان كرده بوده باشد و اما هركاه متذكر
بان شد بعد از اتيان بصيغه سلام كه خروج از نماز بوده باشد يا نماز شمرده نشده باشد بعد از اتيان بسجده منسيه فقط لازم خواهد بود
مثل انكه متذكر ان ميشد بعد از دخول در ركن و در غير صورت مفروضه هم چنين است حال در تشهد منسي در ركعت
اخيره پس هركاه متذكر ان شد قبل از خروج از نماز عود مينايد بجهة اتيان بتشهد منسي و اتمام نماز مينايد
بطريق معهود و هركاه متذكر ان شد بعد از خروج از نماز اكتفا بقضا و تشهد منسي مينايد و اما هركاه
فرض شود منسي هر دو سجده بوده باشد بعد از ركعت اخيره پس هركاه متذكر ان شد قبل از اتيان بصيغه سلام يا كه
خروج از نماز بوده باشد لازم است عود نمود سجده اتيان بهر دو سجده نمايد بعد از ان اتمام نمايد بطريق معهود و اتيا
هركاه متذكر ان شود بعد از اتيان بصيغه سلام يا كه موجب خروج از نماز ميشود در اينصورت و احتمال
اول لازم است كه حكم بشود ببطلان نماز نظر بانكه در سجده دوم ركعت از اركان نماز است بعد از ترك نماز تحقق
كه اخلال بان نموده و اخلال بركن موجب بطلان نماز است بنا بر اين استيناف نماز لازم خواهد بود و اين اعم
از انست كه متذكر ان شود بعد از اتيان بمنافي نماز يا بعد از اتيان بمنافي و سهوا يا قبل از ان و دويم انست كه تفصيل اراده شود
ما بين تذكر و حقيقت حال بعد از اتيان بمنافي سهوا و عدا يا قبل از ان در صورت اول حكم ميشود ببطلان
نماز بخلاف صورت ثانيه كه نماز حكم صحت دارد لكن با عدد و اتيان بسجدتين و تشهد و تسليم باترتيب از نماز
مثل انكه در اثناي تشهد متذكر ان شد يا متذكر شد بعد از فراغ از تشهد قبل از ترتيب اما البطلان و اما لان
خلافا لخلاف الاردبيلي و البطائح فيما الجئ عليه الاضطرار مضافا الى صحيحة زرارة لا تعاد الصلوة الا من خمسة
الطهور و الوقت و القبلة و الركوع و السجود لما الصحيحة في الثاني فلما في غيره مما يدل على الصحة بعد الاتيان
بالمنسي فيها او السلم في غير محله كالتسليم في الركعتين او في الركعة الثالث و التذكر بالمنقطع قبل الاتيان
بالمنافي پس هركاه كسي اتيان بتسليم نموده در ركعت سيم در نماز چهار ركعتي باعتقاد اينكه ركعت
چهارم است بعد از فراغ از سلام بدون ناصله و بدون ارتكاب فعل منافي از منافيات نماز سهوا و جهلا
عالما بالحقيقة حال كه سلام او در ركعت سيم واقع شده در اينصورت بر مخيره و اتيان بركعت چهارم
مينايد نماز او صحيح است با اينكه اخلال بركعتي نموده بود كه مشتمل بر ركن از اركان نماز است قول ركوع و قيام
متصل بركوع و سجود و در صورت مفروضه اخلال بركن كه عبارت از سجدتين بوده باشد نموده بحكم بطلان
بنا بر اين در صورت تذكر اخلال بسجدتين كه عدد معتبر است در صورت تذكر اخلال بركن نموده باشد بطريق اولى
بنا بر اين در صورت مفروضه عود ميكند بسجده بعد از اتيان بتشهد و تسليم مينايد

تمكن است جواب كفته شود از اين استدلال بانكه فرق است ما بين نقص ركعت و اخلال بركوع كه در ركعت
پس هركاه كسي در نماز چهار ركعتي در ركعت سيم سلام كفت باعتقاد اينكه ركعت چهارم است بعد از سلام
بلا فاصله بدون فعل منافي در عالم بالحقيقة حال شد در اينصورت محل تلافي در ركعت باقيات و نيت و
اتمام مكرر يا دقت تشهد و سلام بهر غير محل و دليل شرع ناطق بر است كه اشتغال اين مصلي بتشهد و سلام
نيست بجلاف در مثل اين صورت دليلي كه مقتضي فساد بوده باشد بلكه مقتضي صحت و اتمام مثل حديث
موثق مروي از عمار قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل صلى ثلث ركعات و هو يظن انها الرابعة فلما
سلم ذكر انها ثالثة قال يبني على صلوته متى ما ذكر و يصلي ركعة و يتشهد و يسلم و يسجد سجدتي السهو و قد
جازت صلوته و صحيحة لا تعاد الصلوة الا من خمسة الى اخر ما مناقشي نيست نظر بانكه ظاهر از اين اينست
كه اخلال بركوع يا سجود يا بهر دو ركعت ديشود با اتيان بمساير اجزاء ركعت و فرض در محل كلام انست
كه اخلال بكل ركعت شده و بر فرض تسليم شمول كلام بدان است از تخصيص ان بغير صورت مفروض نظر بحديث
موثق مذكور و غيره و معتضد بجملا اصحابيت بطلان در صورتيكه محل كلام است يعني صورت اخلال بسجد
در ركعت اخيره كه متذكر شده باشد ان بعد از فراغ از تسليم اكر تشكيك در شمول حديث نسبت بانيت نيست
و معلوم است مقتضاي ان حكم فساد است و تمسك باولويت تام نيست نظر بانكه محل است حكم
بصحة در صورت اخلال بيكركعت مثلا در صورت مفروض نظر بقاعده محل ركعت بوده باشد بخلاف جزء
ركعت و ديكر كردان بعد از اتيان بتسليم و مورد اين مطلب اينست اكر متذكر شد يعني هركاه بعد از فراغ از
تسليم متذكر شد باخلال بسجده واحده در ركعت اخيره در اينصورت ظاهر اينست بنا بر اكتفا
بنماز بقضاء همان سجود منها و اعاده تشهد و تسليم نيست بلكه اعاده در بقصد جزء صلوة
جايز نيست و فرق در ميان اين و ميان انكه مني بر سجده بوده باشد يا نه و نيست پس هركاه محل تدارك
نسبت بسجده واحده منقضي شده باشد و لهذا عود بسجده و اتيان ما بعدان بترتيب معهود لازم نيست
چنين است حال در اقتضاء محل نسبت بهر دو سجده پس محل تدارك سجدتين بعد از فراغ از تسليم باقي
نيست پس نماز بالفرض هاهر بود و كسانيكه حكم ببطلان نماز در اينصورت فرموده اند يعني هركاه متني بر دو
سجده بوده باشد و متذكر نشود مكر بعد از اتيان تسليم شهيد ثاني است در شرح ارشاد و صاحب مدارك
است در مدارك و رجع مجلسي است در بحار بلكه ظاهر ميشود از كلام بحار حكم ببطلان در اينصورت
مشهور ما بين فقهاست بلكه تا بحال قائل بصحت يعني كسيكه تصريح بصحت نموده باشد نديديم اين احتمال
صحت مذكور در كلام بعضي از اكابر علما موجود است لكن ضعيف است محشي سابع در شان تسليم

بدانكه هركاه كسي اخلال بتسليم كند ان اخلال يا عمدا خواهد بود يا سهوا اكر عمدا بوده باشد موجب بطلان
نماز ميشود مدعا زيد قائلي باستحباب تسليم كه بتا بر ان قول نماز ات ان عمدا جايز است لكن اينقول ضعيف است
پس اخلال بتسليم عمدا موجب اخير و باعث بطلان نمازات و اما سهوا پس سكوت هركاه كسي سلام را
فراموش كند اكر چنين شخص بعد از سلام عليكما كلات بعد از اتيان بالسلام علينا و على عباد الله الصالحين
يا بمثل اين اشكالي در اين نيست نظر بانكه يكي از دو صيغه پس اخلال بصيغه ديكر عدا ضرر نيست
جاي سهو و اما هركاه هر دو صيغه را فراموش كند يا متذكر نشود بان بعد از فراغ از اتيان بمنافي مطلقا
يا بعد از فعل منافي عمدا كلاما يا متذكر نشود بان بعد از فعل منافي سهوا و عمدا در صورت
اول كه متذكر ان شد قبل از فعل منافي متذكر ان يا بعد از دخول در نماز است يا قبل از ان و در صورت متذكر
بعد از دخول در صلوة يا وقت در صلوة مضيق است يا موسع پس مسئلة بر چند قسم ميشود اول
انست كه متذكر شد بانكه اخلال بتسليم نموده قبل از انكه ترتيب منافي از منافيات نماز شود يا داخل
در نماز شود در اينصورت لازم است كه اتيان بتسليم نموده باشد نظر بوجوب تسليم و بقاء محل ان
و معلوم است بنا بر قول باستحباب تسليم اتيان بتسليم مستحب خواهد بود قسم دويم انست كه متذكر
بحقيقت حال بعد از اتيان بجزيي كه از اسباب ابطال اعم از هست و مبطل نماز هست لكن سهوا مضر نيست مثل
اينكه بعد از اتيان بتشهد باعتقاد اينكه اتيان بتسليم نموده آخر في زيد يا خنده كرد و نحو ها انوقت
متذكر شود كه اتيان بتسليم نموده است در اينصورت بنا بر اينست كه اتيان بتسليم نموده باشد نظر بوجوب تسليم
و بقاي محل ان و فرض اينكه اخير متحقق شده باشد اتيان بان عدا مضر هست و سهوا مضر نيست مثل
اينكه هركاه كلي قسمي و تسليم را فراموش كرده بود بعد از تكلم متذكر شده بود بحقيقت حال چنانچه لازم
بود در اين وقت اتيان بتشهد و تسليم جزيي بر اين نبود و مكرر سهوا بحيثيكه تكلم در محل كلام نيز صدق نمي
نميكند انست كه متذكر شد بحقيقت حال بعد از اتيان بنافي از منافيات نماز عدا و سهوا مثل
حدث و استدبار قبله در اينصورت يا نماز باطلات پس لازم است استيناف نماز يا صحيحات پس
اعاده نماز لازم نيست تحقيق مسئلة راجع ميشود بانكه تسليم از جمله واجباتي است كه اخلال بان
عدا و سهوا موجب بطلان نمازات اين مطلب خلاف ما بين فقهاست مرحوم محقق اختيار
فرموده اند قول اول را مرحوم جمال الدين ابن عم جليل المرحوم يحيى بن سعيد قال في الجامع و الفصل الوسيط
من اركان و غير ركن و الركن المتابع مع المكنة و تكبيرة الاحرام و الركوع و السجود و تعاقب معاني الركعتين
الاوليين و ثالثة المغرب و غير الركن قراءة الحمد و سورة معها في الفرض للمكن المختار و تسبيح

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas
jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

٥٢٩ الركوع والسجود ورفع الراس منها وقراءة الحمد او التسبيح في الثالث والرابع وجلسة الفصل و
الجلوس والمتشهد والشهادتان والصلوة على النبي والصلوة على الال والتسليم بزعمه فلا يبطل
الصلوة بترك غير الركن سهوا وتبطل بتركه عمدا وقال في المعتبر التسليم واجب في الصلوة والاخلال
به عمدا مبطل لها سهوا وبه قال ابن ابي عقيل وابن الجنيد وتقي بن نجم وقال الشافعي هو ركنة في الصلوة وقال
الشيخ هو مسنون الى ان قال اما قول الشافعي انه ركن فنحن نمنع ذلك ونطالبه بدليله لانا نمنع ان
ما تبطل الصلوة بالاخلال به عمدا وسهوا ونحن نمنع من ابطال الصلوة بتركه سهوا وسياتي
تقرير ذلك ولا يخفى عليك ان مقتضى سوق العبارة انه كلام ابن ابي عقيل وعلى الجنيد وتقي
بن نجم قال بان الاخلال بالتسليم عامدا يبطل الصلوة واما سهوا فلا وهذا الظاهر وان امكن المسير
اليه في ابن ابي عقيل لما حكاه شيخنا الشهيد في الذكرى من انه قال ومن ترك التسليم ساهيا ظانا
شيء عليه ومن تركه متعمدا فصلوته باطلة وعليه الاعادة لكن يشكل المصير اليه في علم الجنيد وتقي بن نجم لما
السيد المرتضى وهي التسليم اما ابو الصلاح فانه حكم بان واجبات الصلوة احد عشر شيئا وعد منها
وتكبيرة الاحرام والقراءة والركوع والتسبيحة والسجود والتسبيحة غير والتشهد والتسليم والشهادتان
فيهما والصلوة على محمد وال التسليم ثم اخذ في بيان فصل فقال في تكبيرة الاحرام وما ذكره بعده حال
الاخلال به متعمدا وسهوا فذكر في بعضها ان الاخلال به عمدا وسهوا موجب للبطلان وفي بعضها
ان الاخلال به عامدا يبطل الصلوة ساهيا وسكت عن ذلك في التسليم قال الفرض من الخامس عشر السلام
عليكم ورحمة الله وبركاته يعني مجموعا والصلوة الله عليه وال والمحفظان كان مفروضا في الصلوة فضيلة
واحدة تجاه القبلة ويشير بجانبات اليمين وان كان اماما فواحدة تجاه القبلة عن اليمين وان كان ماموما
فواحدة ذات اليمين واخرى ذات الشمال انتهى والمتيقن من هذا العبارة يشكل العمد والسهو والتخصيص
بالعمد في الاخير والتشكيك عن الامرين في التسليم يرشد الى تردده بين الامرين في ذلك واما السيد
المرتضى فانه قال في الناصريات وقد وجب في مضمون ان تكبيرة الافتتاح من الصلوة وان التسليم ايضا من
جملة الصلوة وهو كذلك وانها وهو مذهب الشافعي وحدت بعض اصحابنا يقول في كتاب له ان
التسليم ليس من الصلوة وهو سنة من تركه متعمدا لا شيء عليه الى اخر ما ذكره ولا دلالة له على ذلك الكلام على
ان الاخلال بالتسليم ساهيا غير موجب للبطلان بل ربما يكون اخلال الركن موهما بذلك ويمكن الجمع
للمصير في كلام ابن ابي عقيل الى اخره اصل الوجوب في مقابلة ما حكاه عن الشيخين من القول
باستحباب التسليم فعلى هذا يكون المراد ان السيد المرتضى والمتوفى الايوجب التسليم وهو صحيح لكن

٥٣٠ كلام العلامة كالصريح في انهما قالوا بان الاخلال به عامدا تبطل الاساهيا قال في المنتهى اختلف اصحابنا في وجوب
في الصلوة فقال علم الهدى وابنا بابويه يعيد وابو الصلاح واجب تبطل الصلوة بالاخلال به عمدا لا سهوا
وبه قال الشافعي ولك ان تقول لا يبعد ان يكون الحامل لكلام المعتبر بناء على جاد على ما هو الظاهر
منه وحيث تمدد فيه فيما تضح لك مما لم يخفى ان ما حكاه في المنتهى عن الشافعي من ان الاخلال
بالتسليم عامدا مفسد لا ساهيا ضعف لما حكاه المحقق في المعتبر وان امكن ان يقال ان الظاهر من كلام
المحقق انه استفاد ما حكاه عنه بملاحظة الطلاق الركن ورد عوى ظهور الركن في كلام مثل الشافعي في المعنى
المصطلح عليه بعيد وعلى اي حال ان الاخلال بالتسليم عامدا تبطل الصلوة لا ساهيا قال به المحقق
في المعتبر وصاحب الجامع وشيخنا الشهيد في الذكرى قال حكم ابو الحسن بن بابويه بان ناسي التشهد
والتسليم ثم ذكر بعد مفارقة مصلاه يستقبل القبلة ويأتي بهما قائما كان او قاعدا وقال بعض
الاصحاب يبطل الصلوة بنسيان التسليم اذا اتى بالمنافي قبله والمكان ضعيفان لما الاول تقدم ما في
نسيان التشهد وقضاؤه قائما مشكل لوجوب الجلوس فيه واما الثاني فلان التسليم ليس بركن
فكيف تبطل الصلوة بفعل المنافي وان قلت هذا منافي في الصلوة لانا نتكلم على تقدير ان التسليم
واجب قلنا هذا اتم اتى بمقدمة اخرى وهي ان الخروج لا يتحقق الا به وكما يلزم من وجوب الفصل الخروج
المشروع من الصلوة فيه وكذا شيخنا الشهيد الثاني قال في المسالك في شرح العبارة الاتية من
الشرايع ما هذا لفظه بعني ان المفصل فيه بعلم تحقق الخروج من الصلوة بدونه على القول بوجوبه
وشبكلها بان التسليم ليس بركن فلا يبطل الصلوة بتركه سهوا وان فعل المنافي ومدار ليصح
الكلام الحكي عن ابن ابي عقيل في الذكرى وهو الظاهر من كلام جماعة منهم قال في المراسم كيفية
الصلوة يشتمل على واجب وندب فالواجب النية المقربة والتعيين واداؤها في وقتها والاستقبال
القبلة وتكبيرة الافتتاح وقراءة الفاتحة في الاولتين من كل صلوة وقراءة الحمد او التسبيح في الثالث
والرابع والركوع والسجود فيهما والتشهدان والصلوة على النبي صلى الله عليه وال في كل صلوة وفي
اصحابنا من الحق في ضمن الواجب تكبيرات الركوع والسجود والقيام والقعود والجلوس في التشهدين والتسليم وهو
الاصح في ضمن والمندوب ما عداها فمن اخل بشيء من ذلك الواجبات متعمدا بطلت صلوته ووجبت
عليه الاعادة وكم من ترك شيئا من ذلك فذكره في موضعه وقال فيما بعد ذلك ما يلزم المؤتم من
الصلوة وهو على خمسة امور يعيد اعاده ويجبران ويلاف وسجدة سهو وقضاء فالاول على ثمن يتعمد
متعمدا وسهوا عنه فالمتعمد لن يتعمد نقض الصلوة والكلام في الصلوة او الفقه قهقرا او الالتفات الى وراء او

٥٣١ ولو فعل كثيرا مما ليست الشريعة قليلة في الصلاة او فعل ليس الشريعة قليلة ولا كثيرة فيها والثاني كما شك
في الاولين من الرباعيات وفي الغدات والمغرب والجمعة للامام وصلوة المسافر في تكبيرة الافتتاح كما ذكرها
حتى يركع او عن الركوع ولا يذكره حتى يسجد والمتشهد من تجاوزين من ركعته ثم لم يذكرها حتى يركع في الثانية وان
يزيد في عدد الصلوة كما وان لا يفصل بعده ما صلى وان يصلي الى غير القبلة او في مكان مغصوب او توهب مضرة
او توهب نجس لم يقتض ما ذكره في المقامين ان ترك التسليم ساهيا غير موجب لاعادة وفي الوسيلة
والفعل الواجب ثلث عشر ركن وغير ركن ويختلف فيه فالركن ستة استيناف الصلوة مع القدرة واستقبال
القبلة مختارا والنية وتكبيرة الاحرام والركوع والسجودان قال واما الركعة الثانية فتسقط فيها من
الواجبات خمسة اشياء ثم قال وتزيد فيها من الواجبات ثمانية اشياء الجلوس للتشهد والطمانينة
فيه والشهادتان والصلوة على النبي صلى الله عليه وال والترتيب في ذلك ما ذكرناه والتسليم ان كانت
الصلوة ثنائية الى ان قال فيما بعد ذلك من ترك فعلا واجبا من افعال الصلوة متعمدا بطل صلوته
وان ترك ناسيا ولم يذكر بعد ذلك وان ذكره وامكن تلافيه تلافاه وان لم يمكن تلافيه وكان ركنا اعاد
الصلوة وان كان غير ركن لم يعد وتم صلوته ومقتضى ما ذكره في الاولين حصر الركن في الامور الستة
المذكورة ان التسليم ليس ركنا ومقتضى ما حكيناه عنه في الاخيرة اذا اخل بالتسليم ناسيا وامكن
تلافيه كما اذا انصرف وتكلم فذكره شك وجب عليه التلافي والا فلا يجب عليه اعادة الصلوة كما انه ذكر فيمن
اخل بجلسة الاستراحة ولم يقم مثله وقال ثقة الاسلام في الكافي جميع مواضع السهو التي ذكرنا ها فيها
الا ثمانية عشر موضعا سبعة منها يجب على الناسي فيها اعادة الصلوة الذي يلتبس تكبيرة الافتتاح
ولا يدري اكبرها حتى يركع والذي يلتبس ركوعه وسجوده والذي لا يدري ركعة صلى ام ركعتين والذي يسهو
في المغرب والفجر والذي يزيد في صلوته والذي لا يدري زاد في نفسه ولا يتبع وهم على شك والذي ينصرف
عن الصلوة بكليته قبل ان يتم او احدث في كلام جماعة من اصحاب ان الاخلال بالتسليم عامدا وناسيا
يوجب بطلان الصلوة منهم المحقق في الشرايع قال وان قصر ركعة فان ذكر قبل فعل ما يبطل الصلوة
اتم ولو كانت ثنائية وان ذكر بعد ان فعل ما يبطلها عمدا وسهوا اعاد وان كان يبطلها عمدا لا سهوا كما
الكلام فيه نشره ولا شبه العصر وكذا لو ترك التسليم ثم ذكر لما ستقر والمشار اليه بقوله وان الظاهر من
هذا الكلام ان من اخل بالتسليم فان تذكر به بعد ان فعل ما يبطلها عمدا وسهوا وجبا عادة الصلوة
وان تذكر به بعد ان فعل ما يبطلها عمدا لا سهوا اتى به وصحت صلوته ومنهم المحقق الثاني قال في جامع
المقاصد ظاهر عبارة المرتضى ان التسليم ركن وهو ضعيف ولعله نظر الابطلان الصلوة بالاخلال

٥٣٢ بعمده وسهوه وقد تقدم البطلان بترتيب المنافي في اثناء الصلوة لا بالاخلال بالتسليم لعدم الدخول فيه على
الوجوب ومنهم شيخنا ابن فهد قال في المهذب البارع لو ترك التسليم ناسيا وانصرف من صلوته ظانا
انه سلم فان فعل المنافي عمدا وسهوا كما مر استانف بتحقق وقوعه في الصلوة وان لم يفعل المنافي مع
التعمد كالكلام سلم وسجد للسهو ان لم يطل الزمان وان طال بطلت ومنهم شيخنا الشيخ علي المصري قال
في كشف التباس اعلم ان التسليم فعل من افعال الصلوة وجزء من اجزائها على القول بوجوبه وهو
المتعمد لا يخرج من الصلوة الا بعد قوله صلى الله عليه وال وسلم لقرينة التكبير قبل التسليم فكل
فعل يقع من المنافيات قبل التسليم فهو مبطل للصلوة فان ترك التسليم عمدا وسهوا بطلت صلوته
لا بترك التسليم بل بفعل المنافي قبل فعله كالحدث والاستدبار وغيرهما من المنافيات لان كل فعل
حصل قبل الخروج من الصلوة فهو مبطل لها فانا نقول بين التسليم وغيره من الاركان التي تبطل الصلوة
بتركها عمدا وسهوا بان التسليم كذلك فهو ان ترك الركن سهوا حتى يفعل في ركن اخر بطل الصلوة
بنفس الترك لا بفعل المنافي بعده وترك التسليم فانه قد امن حيث تعاير المبطل واشركا في الابطال
مع الترك عمدا وسهوا وفي الصحيح المتلافي قبل الدخول في ركن وقبل المنافي ومنهم الشيخ شمس
الدين المؤذن قال في رسالته الثانية يجب اعادة الصلوة على كل من اخل بشيء من واجباتها عامدا الى
ان قال او اخل بركن ولم يذكره حتى فارق محل التدارك حتى لو فارق محل الفتيا حتى لو نوى اخرا بالنسبة حتى كبر اخرا للتكبير حتى
قرا او ركع حتى سجد او اخل بالسجدتين معا حتى ركع الثاني قال ولو نسي التسليم حتى احدث ومنهم الشيخ
عظم الله مجده شيخنا الشيخ جعفر النجفي نور الله تعالى ضريحه قال في كشف الغطاء ولو نسي التسليم الخروج كلا
او بعضا وفعل المبطل عمدا وسهوا بطلت صلوته جلس بمقدار التشهد او لا والمحصل ما ذكره هو ان
المقاتلي موجب التسليم كما هو المشهور المختار بعد اطباقهم على بطلان الصلوة بالاخلال به عمدا اختلفوا
في ان الاخلال به ساهيا ولم يتدارك الا بعد تخلل المنافي عمدا وسهوا كالحدث والاستدبار هل كذلك
فيجب اعادة الصلوة او الافضل هو مختار المعتبر والجامع والذكرى والحكي عن ابن ابي عقيل والاطلاق هو
المدلول عليه بكلام الشرايع وجامع المقاصد والمهذب البارع وكشف التباس والوسيلة النوائية وكشف
الغطاء بقي الكلام في مستند القولين فقول يمكن الاستدلال للاول بالتفصيل مضافا الى استصحاب الحجة
بالمعلوم المروي من باب التعارض من الغفير وباب احكام السهو في الصلوة منه ايضا وبابا لخمسة من الكتاب
وفي شرح كلام المتنعرض ان ترك السجدتين من ركعة واحدة اعاد على كلا القولين للمذهب عن نزاره عن اجب
اذ قال الاعادة الصلوة الامن خمسة الطهور بالوقت والقبلة والركوع والسجود وجه الاستدلال هو ان المدلول

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

٥٣٣ عليه بالحديث حصر ما يوجب الاعادة في الامور الخمسة المذكورة ولا يمكن حمله على ما لا يبطل الفرض بان الاخلال بكلها اوجب
واجبات الصلوة عمدا موجب لاعادتها فتعين حمله على الاستهتار فاقتضاه حصر ما يوجب الاخلال به ساهيا من الامور
المعتبره في الصلوة لاعادتها في الامور الخمسة المذكوره ومعلوم ان التسليم مغاير لامور الخمسة المذكورة فلا يكون
الاخلال به ساهيا موجب للاعادة وهو المطلوب ويتوجه عليه ان من الامور الخمسة المذكورة في الحديث الطهور
ومنها القبلة فمقتضى الحديث ان الاخلال بالطهارة مثلا في الصلوة موجب لاعادتها والاخلال بالطهارة
في الصلوة اما اخلال بها في جميعها او اخلال بها في بعض اجزائها كما الاخلال بها في المشهد مثلا ومنه
الاخلال بها في التسليم ترضيح المحال للوصول الى المدعى فيستدرى ان يقال ان من اخل بالتسليم ناسيا حال تذكر
بحقيقة الحال لا يخلو اما ان يكون المتذكر بعد ان صدر منه ما يخل بالصلوة عامدا لا ساهيا كالكلم والاكل
والضحك ونحوها وقد فرضنا المقالات الاول ان يكون المتذكر بحقيقة الحال قبل ان يصدر منه ما يخل بالصلوة اصلا
والثاني ان يكون المتذكر بذلك بعد ان صدر منه ما يخل بالصلوة عامدا لا ناسيا كالكلم مثلا والحكم في القسمين
لزوم العود الى التسليم وعدم الصلوة الا بنية وبجملة السهو فيما ازاء المحال المتكلم والمثالث ان يكون المتذكر
بحقيقة الحال بعد نقض الطهارة او الاستدبار او بعد الدخول في الصلوة او بعد انزاع منها والكلام
انما هو في هذا القسم فنقول هنا ما داخل بالتسليم ومقتضى الحصر في الصحيح المذكور عدم ايجاب الاعادة
وهو المطلوب فمقتضى الصحيح المذكور ان التسليم في تلك الصورة اما ليس جزء للصلوة او يكون من
الاجزاء التي يكون الاخلال به ساهيا غير مبطل للاستقبال وعلى التقديرين يجب الاستدلال كما قلت ان
مقتضى الصحيح المذكور كما يكون عدم لزوم الاعادة بالاخلال بالتسليم ساهيا كذا يكون مقتضاه لزوم
الاعادة باعتبار الاخلال بالطهارة لوضوح ان الاخلال بالطهارة في الصلوة كما يتحقق بالاخلال بها في كل
الصلوة يتحقق بالاخلال بها في بعض اجزائها ومنها التسليم وهكذا الحال في الاستدبار كما مر هذا اللا
في هذا المقام غير صحيح اما على تقدير الاستفادة من الصحيح المذكور انتفاء الجزئية في محل الكلام فظاهر واما
على التقدير الجزئية فلانا نقول ان المدلول عليه بالصحيح المذكور انما هو من الاجزاء التي يكون الاخلال بها ساهيا
غير مضر بالاستقبال والمفروض انما ليس كذلك بل نقول انا مستدلون بصدر الحديث
بعد الاستدلال فلا يكون مضرا فيحقق المقام فيستدرى ان يقال ان المستفاد من الصحيح المذكور وان كان ما ذكر
لكن يمكن الاستدلال لاثبات ان التسليم من الاجزاء المطلقة بعده من المضرين المعتبرة صفاتها في جميع اجزاء الصلوة
التسليم بناء ان المطلوب ببيان تمثال الامور الخمسة في الصلوة الحصل الاستقبال المميزة للذرة مضرة في التسليم
فعند الاخلال بالتسليم ولو ناسيا اما ان يكون تلك الصلوة بنية للذرة او لا سبيل الى الاول لما علمت من

ان مقتضى

٥٣٤ ان مقتضى الحديث المذكور هو ان الصلوة انما تكون بنية للذرة اذا كان المحل للامور الخمسة في الصلوة هو القيام
والمذرون في محل الكلام استفاء فلا يكون بنية للذرة متعين الثاني وهو المطلوب ان قيل ان الامور الخمسة
كذلك لكن المعتبر في محل انما يكون عند انتفاء المعارض وهو موجود وهو الصحيح المذكور اي قوله الاتعاد الصلوة
الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والركوع والسجود وحاصل الدلالة هو ان الاخلال باي واجب من واجبات
الصلوة عمدا موجب لاعادة الصلوة فلا بد من حمل الصحيح المذكور على ما لا السهو والنسيان فالا لازم منه
ان الاخلال باي واجب من واجبات الصلوة ناسيا لا يوجب الاعادة الا الامور الخمسة المذكورة ومعلوم ان
التسليم مغاير للخمسة المذكورة فلا يكون الاخلال به ناسيا موجبا للاعادة فيعارض قوله صلى الله عليه وآله
تحليلها التسليم والتعارض بينهما من تعارض الظاهرين والعموم من وجه ما تحضر صحيحة الصحيح المذكور من
جهة ان مورده النسيان واما مورد فلوضوح ان زيم التسليم وغيره واما خصوصية تحليلها التسليم فلظهور
ان مورده التسليم واما مورد فلكونه اعم من حالتي العمد والنسيان فكل تخصيص كل منهما بالاخر فلا بد
من الرجوع الى الترجيح ولك ان تقول انا لا نسلم حمل الصحيح المذكور على حال النسيان بل يقول ان زيم حال
العمد والنسيان والمعمول انعقاد الصلوة بالاخلال بالمرين من الامور المعتبره عامدا وساهيا الا الخمسة
المذكورة فان الاخلال بها عامدا وساهيا موجب للاعادة وغيرها لم يكن كذلك فهو اما باستفاء
كليهما الى لا يكون الاخلال به موجبا للاعادة كالامور المندرجة او يكون الاخلال به عامدا موجبا
للاعادة لا ناسيا فعلى هذا يكون التعارض بينهما من تعارض العموم والخصوص من وجه فيكون قوله صلى الله
عليه وآله تحليلها التسليم مخصصا للصحيح المذكور بغير التسليم فمقتضاه ان يكون الاخلال بالتسليم
عامدا ناسيا موجبا للاعادة وهو المطلوب ومنها المروي في باب تفصيل ما تقدم ذكره
في الصلوة من التهذيب عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا نسي الرجل ان يسلم فذا ولى وجهه عن القبلة
وقال السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين فقد فرغ من صلوته وصحة الدلالة ظاهرة ان المراد من التسليم المنسي التسليم
عليكم ورحمة الله وبركاته والمراد من السلام علينا في الاخيرة حال والتقدير وقد
قال والمعنى اذا نسي الرجل التسليم عليكم وتذكر بعد الالتفات عن القبلة وقد صدر منه التسليم علينا
وعلى عباد الله الصالحين وتعليق الحكم على الشرط يقتضي انتفاء عند انتفاء الشرط فلا يتحقق
الفراغ والخروج من الصلوة في صورة النسيان بالسلام عليكم بل ازالويات بالتسليم علينا
وعلى عباد الله الصالحين فيكون التسليم من الاجزاء المطلقة لا من الاجزاء العليه وهو المطلوب ومنها
الصحيح المروي في الكافي في باب كيفية الصلوة من زيادات التهذيب عن ابي مخلد عن ابي عبد الله عليه السلام قال

فتعارضان بالاتحاد من الصلوة وفرغ بوية
التسليم على وجه الاستحباب
علينا وعلى عباد الله الصالحين

jabir.abbas@yahoo.com

٥٣٥ ان قلت التسليم علينا وعلى عباد الله الصالحين فقد انفرضت ومنها ما رواه في باب احكام السهو في الصلوة
من الفقيه والباب المذكور من الزيادات واوامر الاستبصار نقلا عن كتاب محمد بن علي بن محبوب عن ابي الحسين
عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالته عن الركعتين الاوليين اذا جلست فيهما للتشهد فقلت واناء الليل السلام
عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته امضيان هو قال لا ولكن اذا قلت السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
فهو الامضيان ومنها المعتبرة المروية في تهذيب عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا كنت اماما فانما
التسليم ان تسلم على النبي عليه وآله السلام وتقول السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين فاذا قلت ذلك
فقد اطلعت الصلوة ومنها الصحيح المروي عن احمد بن محمد بن ابي نصر البزنطي عن معاوية بن عمار عن ابي
بصير في دليل قال السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام على انبياء الله ورسله السلام
علينا وعلى عباد الله الصالحين فاذا قلت ذلك فقد قضيت ما عليك من الصلوة وقد انقطع ما بينك وبين الله
والانقطاع من الصلوة والخروج منها متوقف على قول السلام علينا وعلى عباد الله
الصالحين ومقتضى المتعليق انتفاء الخروج والانصراف من الصلوة عند انتفاء هذا القول وهو يعم
حال التعمد والنسيان والحاصل ان المدلول عليه بالنصوص المذكوره هو ان الخروج من الصلوة المراد به
اتمام الصلوة المطلوب في تحقيق الاستقبال يتوقف على الاتيان بالسلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
فلا يتاتى الاستقبال عند الاخلال به ولو ناسيا وهو المطلوب اذ قبل ان دلالة النصوص المذكورة وان كانت
مسلمة لكن التعويل عليها انما هو اذا انتفى المعارض والمعارض موجود وهو المروي المروي في باب كيفية
الصلوة من زيادات التهذيب عن زراره عن ابي جعفر عليه السلام قال سالته عن الرجل يصلي ثم يجلس فيحدث قبل
ان يسلم قال تمت صلوته قلنا والجواب عنه هو ان ظاهره اقتضاء عدم وجوب التسليم اصلا وهو غير
صحيح لمعارضته لما دل على وجوده وقد استقصيناه في مباحث وجوب التسليم من مطالع الانوار وعلى
على الاخلال بالتسليم ناسيا الدين بالولى من عدم التسليم فيه على السلام عليكم المسبوق بالتشهد المشتمل على
السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين بل هو الاولى لكونه معهودا ومن لفظ التسليم في الاخبار فلاحظ
موثقة ابي بصير المشتملة للتشهد الطويل حتى تقف لك الحال مضافا الى ان حمل الحديث المذكور على
الاخلال بالتسليم ناسيا مخالف للظاهر بيانه الظاهر من ان صدور الحدث هناك من غير اضاعة في العلم
بعدم صدور التسليم منه فلا وجه لتمسك به في محل الكلام ويدل عليه ايضا ان التكليف بالصلوة ثابت
وتحقق الحلف بترك الاخلال بالتسليم غير معلوم اما الاول فنفي عن البيان المطلق بثبوت التكليف بالصلوة
واما الثاني فلان ملاحظة الفتوى والعادة من كثير في انتفاء على ما علمت يوجب التخيير والتردد في

jabir.abbas@yahoo.com

٥٣٦ الامور به فلا يدين الاعادة تحصيلا للاستقبال ويمكن التمسك لاثبات المدعى ايضا بالنصوص الدالة
على ان صلوة المسافر اربعة اتمام كما في الصحيح المروي في باب الصلوة في السفر من الزيادات وغيره عن ابي بصير عن ابي
عبد الله عليه السلام قال سالته عن الرجل يدخل في التسبيح في السفر اربع ركعات قال ان كان ذكر في ذلك اليوم
فليعد وان لم يذكر حتى يمضي ذلك اليوم فلا اعادة عليه وجه الاستدلال هو ان المدلول عليه الصحيح المذكور
لزوم اعادة الصلوة فيما اذا تذكر بالاتمام في الوقت وليس هناك الا الاخلال بالتسليم ناسيا فالاتم
منه ان الاخلال بالتسليم ساهيا موجب لاعادة الصلوة وهو المطلوب لا يقال يمكن ان يكون الاخلال
لقصد الاتمام في اول الصلوة والكون الاخلال بالتسليم هناك عامدا الكون اخلال التسليم باعتقاد ان
تكليف الاتمام الصلوة نافذ فرض القصر ثم غفل عن ذلك بعد ان اتى بالتشهد سهوا فالاتمام
هناك حكم لزوم الاعادة فهناك لا يكون الاخلال بالتسليم بالتسليم واما حكاية التعدد فهي
ايضا غير تمام اذ لو كان ما ذكر من التعدد ينفي الحكم بلزوم الاعادة ولو بعد خروج الوقت وليس
كذلك بل ترك التسليم في المقام كالتكلم الذي مع اعتقاد الفراغ من الصلوة ثم تبين خلافه
وكذا التسليم مع اعتقاد الفراغ منها ثم انكشف خلافه والمحصل مما ذكر ان نسيان التسليم
موجب لاعادة الصلوة بعد ان كان مطلب صحيحي زرارة وابي بصير كما تحقيق شوط اقسام مسلمي
يكون في صورة الاخلال بتسليم عمده ناسيا صحيح عن احدهما وكم متذكر شوط بعد ان تحلل منها وعلى
لا ناسيا ما تكلم وضحك والحل ولو ان ابتداء ما في صورتين نبي كيفية تسليم مبتدا بناء صحيح خواهد بود
جزء بر وفق نيت مكرر سجده سهو در صورتي كه متحلل نكلم نبوده باشد بنا بر ظاهر اين دو رساني بيان شد وهر كاه متذكر
شود بحقيقت حال بعد از تحلل فعل منافي عامدا و ساهيا مثل تعريف بيارد وحدث در اثناي صورت نماز باطل
اعاده ان لازم خواهد بود و كاه متذكر نشود بعد از خروج در نماز مثل عمرو عشا خالي الذمه خواهد بود
نماز لاحق يا صحيح قضا يا موسع كه مضيقت لازم است اتمام نماز لاحق نبوده بعد از سلبي را قضا
نمايد و كاه قبل از ركعت موسع بودن نماز لاحق متذكر بحقيقت حال در ركعت اول بعد بنا را بر باطل شده باشد
نماز سابقه را بطل خواهد بود و كاه در ركعت اول نماز لاحق متذكر نشود بعد از اتمام نماز سابقه
اتيان نماز لاحق نمايد و كاه متذكر بحقيقت حال در ركعت اول نماز لاحق فصل متخلل نشده باشد دو طرف بين فراغ
از نماز سابقه باقعه از اين شخص و اتيان نماز لاحق ظاهر اين است كه بتسليم نماز سابقه نماز سابقه
صحيح باشد احتياط باتيان بجود سهو نمايد تحلل بتكبيرة الاحرام مضر نيست نظر بايكه اين تكبير بقصد نماز ثاني
اتيان شده است بعد از ان شروع نمايد بنماز لاحق و اما كاه فصل بسيار متخلل باشد ظاهر اين

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کنماز سابقه باطل باشد در اینصورت هم عدول نماید از نماز لاحقه بنماز سابقه بعد از اتمام نماز سابق اتیان بنماز لاحق
نماید واما هرگاه تذکر بعد از فراغ از نماز لاحق باشد در اینصورت اگر نماز لاحق در وقت مشترک واقع شده باشد
نماز لاحق صحیح خواهد بود لازم است اعاده نماز سابق نموده باشد یا الاکتفا باتیان تسلیم میتوان نمود اخبار داله
بر لزوم اعاده نماز در حق مسافر هرگاه ناسیا تمام کرده باشد و متذکر شده باشد در وقت ودلیل بر اینمطلب
که عدم جواز اجزاء بسلام بوده باشد ایضا بعد از تامل ظاهر میشود بعلاوه اخبار معتبره که سابق مذکور شد نظر
باینکه مقتضای این اخبار اینست که انصراف و فراغ از نماز موقوفست بر اتیان تسلیم مطلقا خواه عمدا باشد یا سهوا
مفروض اینست که اخلال بتسلیم نموده است ناسیا پس فارغ از نماز سابق نشده خواهد بود پس نماز سابق
محکوم ببطلان خواهد بود وهرگاه فرض شود اکتفا بتسلیم در اینصورت لازم می آید نماز لاحق واقع شده
باشد مابین تسلیم نماز سابق و سایر اجزاء آن واین صحیح نیست حق اینست رشته کلام اگرچه در این مسئله
طول کشید لکن تحقیق مسئله چون در کلام اصحاب نشده بود تحقیق آن از لوازم بود ولیس لاحد ان یعترض ازان درست
نبود فلله الحمد والشکر والمنة والظاهر من شیخنا الصدوق الاکتفاء بالتسلیم المنسی کیف ما کان
ولو بعد الاستدبار قال فی الفقیه وان نسیت التشهد او التسلیم فذکرته وقد فارقت مصلاک
فاستقبل القبلة قائما کنت او قاعدا وتشهد وتسلم مبحث ششم سابق بیان شد اجزاء منسیه نماز
که لازم است اتیان نمود بآنها بعد از فراغ از نماز چند چیز است اول سجده منسیه است یعنی یک سجده
خواه در یک رکعت بوده باشد یا در رکعات متعدده دویم تشهد است کلا او بعضا سیم صلوات در تشهد است
وهمچنین بیان شد که لازم است مکلف رعایت نماید در حال اتیان باجزاء منسیه آنچه لازم بوده در حال
نماز رعایت نمود مثل طهارت و غیره یکی از اینمقام هست اینست هرگاه فرض شود حدثی صادر شود از مکلف بعد از
فراغ از سلام وقبل از شروع بجزء منسی آیا این موجب بطلان نماز میشود یا نه ظاهر اینست که موجب بطلان
نماز میشود یا نه ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نشود پس بعد از وضو اتیان بآن جزء منسی مینماید
بعد از آن اتیان بدو سجده سهو مینماید واین مختار شیخ شهید است قال فی الدروس ولو نسی التشهد
الثانی قضاه کالاول ولو احدث قبله او قبل قضاء السجدة المنسیة فوجهان اقربهما صحة الصلوة و
یتطهر ویاتی بالمنسی وفی البیان ویتلافی فی التشهد والصلوة علی النبی صلی الله علیه مالم یرکع والتشهد
الاخیر مالم یحدث فلو احدث اتی به بنیة مستانفة کالتشهد الاول ویسجد للسهو ولا یخفی ما فی اطلاق هذا
الکلام لوضوح ان مقتضاه ان التشهد الاخیر انما یؤتی به بنیة مستانفة عند تخلل الحدث وکذا التشهد الاول
مع عدم تخلل الحدث لا یؤتی به بنیة مستانفة وهو غیر صحیح فی التشهد الاول فیما اذا تذکره بعد الدخول

فی الرکوع مطلقا بل فی التشهد الثانی فیما اذا تذکره بعد التسلیم وبعد الانصراف والاستدبار ممکن است که گفته
شود مراد مرحوم کالتشهد الاول تشبیه است در خصوص اتیان بآن بنیه مستانفه یعنی تشهد
اخیر را بعد از حدث اتیان میکند بنیت مستانفه مثل تشهد اول که اتیان میشود بنیت مستانفه
واما فی اللمعة لو احدث قبل الاحتیاط او الاجزاء المنسیة تطهر واتی بها علی الاقوی واین مطلب یعنی عدم بطلان
نماز بتخلل حدث بین تسلیم وجزء منسی مدلول علیه است بکلام مرحوم علامه در تحریر و منتهی قال ولو نسی
التشهد الاول فذکر قبل الرکوع رجع فتشهد ثم سجد للسهو علی قول ولو رکع مضی فی صلوته وقضاه بعد
التسلیم وسجد للسهو ولو نسی الثانی وذکر بعد التسلیم قضاه وسجد للسهو ولو احدث قبل قضائه تطهر
وقضاه وسجد للسهو وقیل یعید الصلوة لان التسلیم وقع فی غیر موضعه ولیس بجید پس هرگاه تخلل حدث
مابین نماز وتشهد ثانی منسی موجب بطلان نماز نشود مشخص است موجب بطلان نخواهد بود هرگاه
حدث متخلل شود مابین تشهد اول یا سجود منسی و مابین نماز پس مختار علامه در تحریر مطابق است
با مختار شیخ شهید در دروس وفی المنتهی لو اخل بالتشهد الاخیر حتی سلم واحدث قال بعض اصحابنا
یعید الصلوة لان التسلیم وقع فی غیر موضعه وحصل الحدث فی الصلوة ولیس بجید لان التسلیم مع السهو
وقع فی موضعه ومقتضی التشهد و مرحوم علامه در کتاب تذکره ومختلف حکم فرموده ببطلان نماز قال
فی التذکره واما السجدة المنسیة والتشهد المنسی او الصلوة المنسیة فالوجه اشتراط عدم تخلل
الحدث بین الصلوة وبینهما وکذا الرکعة المنسیة وفی المختلف بعد ان حکی عن ابن ادریس ما سنقف
علیه ما هذا لفظه اما حکم بصحة الصلوة قبل الاتیان بالتشهد فغیر معتمد علیه لانه قد نسی جزء منها فیجب علیه
الاتیان به قبل الحدث لئلا یکون فارقا بین اجزاء الصلوة بحدثه واما فرقه بین التسلیمین فغیر جید لان
التسلیم مع نسیان التشهد قد وقع فی محله وانما یجب علیه قضاء التشهد مختصرا آنچه ذکر شد و هرگاه در مسئله
مذکوره شد اول آنست که حدثی که متخلل شده است مابین نماز و جزء منسی موجب بطلان نماز نمیشود خواه
جزء منسی تشهد اخیر بوده باشد یا غیر آن دویم آنست که حدث در صورت مرقومه موجب بطلان نماز هست
مطلقا خواه جزء منسی سجود و امثال بوده باشد سیم از اقوال تفصیل است در مسئله مابین آنکه جزء منسی تشهد
اخیر بوده باشد یا غیر آن در اول نماز باطل میشود بخلاف ثانی واین مدلول علیه بکلام ابن ادریس است قال فی
السرائر ان احدث بعد سلامه قبل الاتیان بالتشهد المنسی وقبل سجدتی السهو فلا تبطل صلوته بحدث
الناقض لطهارته بعد سلامه منها لانه بسلامه انفصل منها فلم یکن حدثه فی صلوته بل بعد خروجه منها
بالتسلیم الواجب علیه فاذا کان المنسی هو التشهد الاخیر واحدث ما ینقض طهارته قبل الاتیان به فالواجب

علیه اعادة صلوته من اولها مستانفا لها لانه بعد فی قید صلوته لم یخرج منها ولا فرغ بسلامه لانه یجب
علیه بل انما فعل فی السلام ساهیا فی غیر موضعه کلا سلام بل هو فی قید الصلوة بعد لم یخرج منها انتهی
فلیلاحظ ذلک الفرق بین المسئلتین والتسلیمین فانه واضح للمتامل المحصل انتهی کلام السرائر
مختار قول اول است پس حدث مذکور موجب بطلان نماز نمیشود اگرچه جزء منسی تشهد اخیر بوده باشد خواه سجده
واحده بوده باشد یا تشهد یا صلوات و برآن فللصحیح المروی فی التهذیب عن اسمعیل بن جابر عن ابی عبدالله علیه السلام
فی رجل نسی ان یسجد السجدة الثانیة حتی قام فذکر وهو قائم انه لم یسجد قال فلیسجد ما لم یرکع فاذا رکع فذکر بعد رکوعه
انه لم یسجد فلیمض علی صلوته حتی یسلم ثم یسجدها فانها قضاء والموثق المروی فی التهذیب عن عمار الساباطی
عن ابی عبدالله علیه السلام عن الرجل ینسی سجدة فذکرها بعد ما قام ورکع قال یمضی فی صلوته ولا یسجد حتی یسلم فاذا سلم
سجد مثل ما فاته قلت فان لم یذکر الا بعد ذلک قال یقضی ما فاته اذا ذکره والصحیح المروی فی التهذیب عن
محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام فی الرجل یفرغ من صلوته وقد نسی التشهد حتی ینصرف فقال ان کان قریبا
رجع الی مکانه فتشهد والا طلب مکانا نظیفا فتشهد فیه وقال انما التشهد سنة فی الصلوة وجه الاستدلال
هو انه علیه السلام امر بقضاء السجدة المنسیة فی قوله ثم یسجدها والاطلاق یقتضی الاجزاء بذلک ولو مع تخلل الحدث
سیما بعد الالتفات الی قوله یقضی ما فاته اذا ذکره فی جواب قوله فان لم یذکر الا بعد ذلک وکذا الحال
فی التشهد فانه امر بالتدارک فیه فی قوله رجع الی مکانه فتشهد غیره مطلقا خصوصا بعد الالتفات الی قوله
والا طلب مکانا نظیفا الی اخره وعلی فرض الاغماض عن الاطلاق بان یقال انه مسوق فی لزوم تدارک المنسی
من غیر التفات الی احوال المکلف من تطرق الحدث وغیرها ولذا لا یمکن التمسک به فی جواز الاتیان
بالجزء المنسی من غیر طهارة لقول التمسک باستصحاب الصحة تکفی فی المقام فان الصلوة قبل صدور الحدث
من المکلف کانت صحیحة ومقتضی الاستصحاب بقاؤها الی ان دل الدلیل علی البطلان وهو غیر معلوم
مضافا الی امکان التمسک لعدم لزوم اعادة الصلوة بتخلل الحدث فی محل الکلام بقوله علیه السلام فی صحیحة زرارة لا تعاد
الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والرکوع والسجود لظهور ان المراد من الطهور هو الاخلال
به فی الصلوة والمفروض وقوع الصلوة مع الطهارة وانما تخلل الحدث بعد الفراغ منها والجزء المنسی یؤتی
بالطهور ایضا کما هو المفروض فالحدث غیر مندرج تحت عموم المستثنی منه فمقتضاه عدم وجوب الاعادة فیه وهو
المطلوب واما صحت نماز در صورتی که منسی تشهد اخیر بوده باشد پس مناسب اینست که اول بیان شود ثمره خلاف
مسئله بعد از آن عود شود بمطلب پس میگوئیم مراد ابن ادریس اینست که هرگاه منسی تشهد اخیر بوده باشد و متذکر شود
بآن بعد از تسلیم در صورت عدم تخلل حدث لازم است عود بجلسه نموده پس اتیان بتشهد منسی نماید

بعد از آن اتیان بتسلیم مینماید پس محل عود بمنسی باقی خواهد بود پس در صورت تخلل حدث در اثنای آن
خواهد بود پس نماز محکوم ببطلان خواهد بود بنا بر اینکه تجاوز از محل عود نشود مگر بدخول در رکن پس لازم این
قول است که چنین قائل باشد در سجده منسیه در رکعت اخیره پس هرگاه متذکر با خلال بسجده اخیره شود
بعد از تسلیم لازم خواهد بود که عود بسجده منسیه نموده بعد اعاده تسلیم نماید مختار خلاف آنست بلکه تجاوز تشهد
از محل عود بجزء منسی چنانکه بدخول در رکن محقق میشود همچنین محقق میشود بفراغ از نماز که محقق میشود
باتیان تسلیم مخرج خواه السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بوده باشد یا السلام علیکم قال شیخنا ابو الصلاح
فی الکافی واما ما یوجب التلافی فهو ان یسهو عن النیة او تکبیرة الاحرام ویذکر ذلک قبل ان یرکع
الی ان قال او یسهو عن التشهد الاول فیذکره قبل ان یرکع او عن الثانی فیذکره قبل ان ینصرف وقال
فیما قبل ذلک مشیرا الی التشهد اذا اخل به عامدا فسدت الصلوة وان کان ساهیا فتذکر الاول
قبل ان یرکع والثانی قبل ان ینصرف جلس ویتشهد فلا شیء علیه وان کان لم یذکر الاول حتی رکع الثانیة
او الثانی حتی انصرف عن قیام الصلوة علیه قضاؤه وسجدتا السهو و مستند در این مطلب صحیحه محمد بن مسلم
مذکوره است لقوله فی الرجل یفرغ من صلوته وقد نسی التشهد حتی ینصرف مراد از انصراف در سؤال
انصراف از مکان نماز است نه فراغ از نماز لقوله فی الرجل یفرغ من صلوته پس مراد سائل اینست کسیکه
فراموش کرده است تشهد در نماز را وبعد از فراغ از نماز و انتقال از مکان نماز متذکر بآن شد جواب
فرموده اگر در مکانی که قریب بمکان نماز متذکر بتشهد منسی شده باشد عود میکند بمکان نماز تشهد منسی را
بعمل می آورد واگر مکانیکه متذکر شده نزدیک بمکان نماز نبوده باشد عود بمکان نماز ضرور نیست هر مکان
پاک بوده باشد در آن اتیان بتشهد منسی مینماید یعنی اگرچه تشهد در سؤال اعم است از تشهد اول و آخر لکن ترک
تفصیل از معصوم علیه السلام واتیان بجواب بعنوان اطلاق دلیل ثبوت حکم است در هر دو مقام بلکه مراد نسیان
مطلق تشهد است اگرچه تشهد در نماز ذات تشهد واحد بوده باشد مثل نماز صبح و نماز ظهر و نماز عشاء
مسافر وهکذا مشخص است فرق مابین تشهد آخر در نمازی که ذات تشهدین بوده باشد و تشهدی که ثانی
است در نماز دو رکعتی از این حیثیت نیست پس هرگاه حکم تشهد منسی در نماز دو رکعتی این باشد که هرگاه مکلف
متذکر شود بآن بعد از سلام اکتفا میشود بهمان تشهد منسی حکم تشهد منسی همچنین خواهد بود در تشهد
آخر در نماز ذات تشهدین وجواب معصوم علیه السلام رجع الی مکانه ایمائی بر این دارد که اگر متذکر بآن شود در مکان صلوة
هم حکم آن همین است وممکن است که گفته شود حتی ینصرف در کلام سائل اشعار دارد بر اینکه او عالم بوده
باینکه هرگاه متذکر شود بآن در مکان نماز حکم آن همان اتیان بجزء منسی است لکن سؤال بجهت اینست که

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

٥٤١ مکروہ بعد از قنوت یا نماز کہ نماز متذکر شود حکم او ہمین است یا نماز باطل خواہد بود یا مکروہ کہ بار دوم قید بار سیّ
کہ مسائل معتقدان بودہ آنکہ او را نماز متذکر بشہد منسی میشد در میان نماز حکم او ہمان است یا نہ تشہد منسی
قطع بثبوت این حکم صورتیکہ منسی تشہد اول بود در نماز دو تشہد دارد فرق ظن حتی تیقن لمالک فی
البین فانہ حقیق عبد ازہر ایجز مذکور شد محض میشود حکم تشہد منسی کہ متذکر بیان شود بعد از اتیان بتسلیم
ہمان است یا نہ تشہد است خواہ تشہد در نماز دو تشہد واجب باشد یا نماز تشہد اول و سہ تا ہی خواہ تشہد
اول بود سہ بیا یا نماز یکہ حمل کردن حدیث مذکور بر این کہ او را فرض نشہد اول است شاید و اولی باعتبار قول و فعل نبی
التشہد حتی نضر ورت نظر باینکہ ظاہر او این است متذکر نشد بتشہد منسی مگر بعد از انصراف از نماز مکان نماز
و غالب در صورتیکہ منسی تشہد اول بود تا بیاد نیامد نماز متذکر بدان میشود بعد از انکہ این مطلب تحقیق شود
میگویم باصل مطلب پس میگویم مستفاد از این حدیث شریف این است کہ در صورت نسیان تشہد و تذکر آن بعد از
سلام اگر نماز مذکور بتلافی آن خواہد بود محتمل شود میان نماز بیاد آوردن بعد از انصراف بقول غیر و از اللہ کانا
نظیف الی آخرہ مضاف الی الفعل بالاستصحاب و حجیۃ الاستصحاب و الصلوٰۃ منی ہفتم و در حیات بعد از شہادت
و این محل خلاف ما بین فقہاست مناسب اینست کہ اول عبارات فقہا را بیان نمائیم تعالی الدراہم من ذکر شود و بعد
اشارہ شود بدلائل ظاہر و از ان عبارات بعد از بیان عبارات مسئلہ شود پس مناسب دیدہ شد کلام را در سہ
مقام اول در ذکر کلمات اصحاب پس میگوئیم قال الفقیہ ابو اللیث فی الخانی و منہا اذا سلم الامام
الصلوٰۃ و یجب علیہ اعادۃ السہو الذی یسجد لہ فسلم فی الرکعتین ثم تکلم متعمدا او سہوا او خرج عن المسجد
فعلیہ ان یتم صلوٰتہ ثم یسجد سجدتی السہو و الذی ینبغی لہ تشہد فلا یجلس فی الرکعتین و فائدۃ ذلک حتی لو رکع
فی الثالثۃ فعلیہ سجدتا السہو و قضاء تشہد واز این جا ظاہر میشود کہ اگر در صلوٰۃ و الذی یدیہ یا عاصی یا خاطی
سجدتا السہو و الذی یسہو فی بعض صلوٰتہ فتکلم کلاما لا ینبغی مثلہ عمدا و سہوا من غیر تعمد فعلیہ سجدتا
السہو فوق اربع مواضع یجب فیہا سجدتا السہو و قال فی المنتقی لا یجب سجدتا السہو الا علی من
فی حال قیامہ او قائم فی حال قعودہ او ترک التشہد او لم یدر ہل تم ام نقص و منہا بعد التسلیم فی الزیادۃ
و النقصان و حال فیہا بعد ذلک و ان تکلم فی صلوٰتہ ناسیا فظنت انہم صفقوا کی فاتم صلوٰتک
ناسیا سجد للسہو و فی اخر المجالس فی ضمن الامور التی اعتقد انہا ثابتۃ و دین الامامیۃ لا یجب سجدتا
السہو علی المصلی الا اذا تم فی حال القعود او تعدی فی حال القیام او ترک التشہد الاول و یدر ہل زاد او نقص فی صلوٰتہ فنقص
و منہا بعد التسلیم فی الزیادۃ و النقصان و فی المنتقی و ان تکلم ناسیا یجب السہو و ینبغی ان لا یسجد ثانیا
سلمت ان اربعا و ذہب ہمت الی الثالثۃ فاضاف الیہا الرابعۃ و ان ذہب ہمت الی الرابعۃ فشفہ

٥٤٢ و سلم اسجد سجدتی السہو ثم قال و ان صلیت رکعتین من المکتوبۃ ثم نسیت سجدۃ فقمت و ان قعدت فیہا
ما لم یطل قعودک فان لم تذکر حتی رکعت رکعۃ اخری فی صلوتک فاذا سلمت سجدت سجدتی السہو ثم قال
و ان مضیت حتی تشہدت و ذکرت فی الثالثۃ فارسل نفسک و تشہد و لا تسجد و لا ترکع بعد ما ذکرت فان ذکرت بعد
ما رکعت فامض فی صلوتک فاذا سلمت سجدت سجدتی السہو و تشہدت التشہد الذی تعلم ثم قال و اعلم
ان السہو الذی یجب فیہ سجدتا السہو ہو ان اذا ذکرت ان تقعدت و اذا ذکرت ان تقوم تعدت و ہو یجب
ان لا یجب علیہ سجدتا السہو الا ان سہوت فی الرکعتین الاخیرتین لان ذلک من الرکعتین الاولیین
الصلوٰۃ قال و روی ان سجدتی السہو تجب علی من ترک التشہد و قال فی المنتقی و سئل عن جماعۃ
من المصلین ان قال فان ذکرہا بعد رکوعہ فی صلوتہ فاذا سلم قضاہا و سجد بعدہا سجدتی السہو
و من نسی التشہد الاول الی قولہ فان ذکرہ بعد رکوعہ فی الثالثۃ مضی فی صلوتہ فاذا سلم قضاہ التشہد
ثم سجد سجدتی السہو ثم قال و من تکلم ساہیا سجد سجدتی السہو و لم یکن علیہ اعادۃ الصلوٰۃ و سجد
السہو بعد التسلیم و حکی فی المحیط عن ابی حنیفۃ انہ قال الذی یجب فیہ سجدتا السہو عند الترتیب
شیئان الکلام ساہیا خلط الصلوٰۃ بفعل نفسہ او غیرہ و الاخر خروج الشک علیہ فی اربع رکعات او خمس
فاعلاہا و فی جمل الشہید فان سہو یجب فیہ جبران الصلوٰۃ کمن سہو عن سجدۃ من الشہور حتی لم
ذکرہا بعد الرکوع فی الثانیۃ فعلیہ اذا سلم قضاء تلک السجدۃ و سجدتی السہو و من نسی التشہد
الاول ثم ذکر بعد الرکوع فی الثالثۃ فضلہ بعد التسلیم یسجد سجدتی السہو و من تکلم فی الصلوٰۃ ساہیا و من
سلم فی الرکعتین الاولیین ناسیا و ہو یظن انہ فی الصلوٰۃ فتکلم و مواضع من تکلم فی الصلوٰۃ ساہیا و من
لا یجب علیہ سجدتا السہو و من نسی التشہد الاول حتی رکع فی الثالثۃ قضاہ بعد التسلیم و سجد سجدتی
السہو و من ترک واحدۃ من السجدتین حتی رکع فیما بعدہا قضاہا بعد التسلیم و سجد سجدتی السہو
و من شک بین الاربع و الخمس بنی علی الاربع و سجد سجدتی السہو و من صلی ثلاثا من المکتوبۃ
فقام فصلی رکعۃ و لم یقعد فی الرابعۃ فسدت صلوتہ و من قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخامسۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد
ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السادسۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی
الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السابعۃ فسدت صلوتہ و من
صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثامنۃ
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی التاسعۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی العاشرۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد
ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الحادیۃ عشرۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثانیۃ عشرۃ فسدت
صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد
فی الثالثۃ عشرۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الرابعۃ عشرۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر
التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخامسۃ عشرۃ فسدت صلوتہ و من صلی
رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السادسۃ عشرۃ
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی السابعۃ عشرۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی
رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثامنۃ عشرۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ
قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی التاسعۃ عشرۃ فسدت صلوتہ و من
صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی العشرین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی الحادیۃ و العشرین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثانیۃ و العشرین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد
فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثالثۃ و العشرین فسدت
صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد
فی الرابعۃ و العشرین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی
رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخامسۃ و العشرین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد
فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السادسۃ و العشرین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی السابعۃ و العشرین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثامنۃ و العشرین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد
فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی التاسعۃ و العشرین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی الثلاثین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الحادیۃ و الثلاثین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ
قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثانیۃ و الثلاثین فسدت صلوتہ و من
صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثالثۃ
و الثلاثین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد
سجدتی السہو ثم قعد فی الرابعۃ و الثلاثین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر
التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخامسۃ و الثلاثین فسدت صلوتہ و من
صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السادسۃ
و الثلاثین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد
سجدتی السہو ثم قعد فی السابعۃ و الثلاثین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر
التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثامنۃ و الثلاثین فسدت صلوتہ و من
صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی التاسعۃ
و الثلاثین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد
سجدتی السہو ثم قعد فی الاربعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم
قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الحادیۃ و الاربعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثانیۃ و الاربعین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی الثالثۃ و الاربعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الرابعۃ و الاربعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخامسۃ و الاربعین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی السادسۃ و الاربعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم
قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السابعۃ و الاربعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثامنۃ و الاربعین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی التاسعۃ و الاربعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخمسین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ
قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الحادیۃ و الخمسین فسدت صلوتہ
و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی
الثانیۃ و الخمسین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثالثۃ و الخمسین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ
قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الرابعۃ و الخمسین فسدت صلوتہ
و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی
الخامسۃ و الخمسین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی
رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السادسۃ و الخمسین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد
فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السابعۃ و الخمسین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی الثامنۃ و الخمسین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم
قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی التاسعۃ و الخمسین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الستین فسدت
صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم
قعد فی الحادیۃ و الستین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثانیۃ و الستین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثالثۃ و الستین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی الرابعۃ و الستین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخامسۃ و الستین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السادسۃ و الستین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی السابعۃ و الستین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثامنۃ و الستین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی التاسعۃ و الستین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی السبعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی
رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الحادیۃ و السبعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد
فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثانیۃ و السبعین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی الثالثۃ و السبعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الرابعۃ و السبعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخامسۃ و السبعین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی السادسۃ و السبعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم
قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السابعۃ و السبعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثامنۃ و السبعین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی التاسعۃ و السبعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثمانین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ
قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الحادیۃ و الثمانین فسدت صلوتہ
و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی
الثانیۃ و الثمانین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثالثۃ و الثمانین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ
قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الرابعۃ و الثمانین فسدت صلوتہ
و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی
الخامسۃ و الثمانین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی
رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السادسۃ و الثمانین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد
فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السابعۃ و الثمانین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی الثامنۃ و الثمانین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم
قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی التاسعۃ و الثمانین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی التسعین فسدت
صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم
قعد فی الحادیۃ و التسعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثانیۃ و التسعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثالثۃ و التسعین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی الرابعۃ و التسعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخامسۃ و التسعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السادسۃ و التسعین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی السابعۃ و التسعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثامنۃ و التسعین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی التاسعۃ و التسعین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی المائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الحادیۃ و المائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ
قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثانیۃ و المائۃ فسدت صلوتہ
و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی
الثالثۃ و المائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الرابعۃ و المائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ
قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخامسۃ و المائۃ فسدت صلوتہ
و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی
السادسۃ و المائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السابعۃ و المائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ
قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثامنۃ و المائۃ فسدت صلوتہ
و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی
التاسعۃ و المائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی المائتین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر
التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الحادیۃ و المائتین فسدت صلوتہ
و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی
الثانیۃ و المائتین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثالثۃ و المائتین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ
قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الرابعۃ و المائتین فسدت صلوتہ
و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی
الخامسۃ و المائتین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی
رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السادسۃ و المائتین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد
فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السابعۃ و المائتین
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی الثامنۃ و المائتین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم
قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی التاسعۃ و المائتین فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثلاثمائۃ فسدت
صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم
قعد فی الحادیۃ و الثلاثمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام
فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثانیۃ و الثلاثمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین
و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثالثۃ و الثلاثمائۃ
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی الرابعۃ و الثلاثمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم
قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخامسۃ و الثلاثمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی
رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السادسۃ
و الثلاثمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السابعۃ و الثلاثمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی
الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثامنۃ و الثلاثمائۃ
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی التاسعۃ و الثلاثمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم
قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الاربعمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد
فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الحادیۃ و الاربعمائۃ
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی الثانیۃ و الاربعمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم
قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثالثۃ و الاربعمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی
رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الرابعۃ
و الاربعمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخامسۃ و الاربعمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی
الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السادسۃ و الاربعمائۃ
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی السابعۃ و الاربعمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم
قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثامنۃ و الاربعمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی
رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی التاسعۃ
و الاربعمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الخمسمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر
التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الحادیۃ و الخمسمائۃ فسدت صلوتہ
و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی
الثانیۃ و الخمسمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی
رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثالثۃ و الخمسمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد
فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الرابعۃ و الخمسمائۃ
فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو
ثم قعد فی الخامسۃ و الخمسمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم
قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السادسۃ و الخمسمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی
رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی السابعۃ
و الخمسمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ
و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی الثامنۃ و الخمسمائۃ فسدت صلوتہ و من صلی رکعتین و قعد فی
الثالثۃ قدر التشہد ثم قام فصلی رکعۃ و سجد سجدتی السہو ثم قعد فی التاسعۃ و الخ

Presented by: Rana Jabir Abbas

بعد التسليم ويسجد سجدتي السهو ثم قال فاما الرابع فهو ما فيه سجدتا السهو كل من تكلم ساهيا او قعد
في حال قيام او قام في حال قعود فعليه سجدتا السهو وسجدتا السهو تكونان بعد التسليم بغير ركوع ولا
قراءة ويقول في كل منهما بسم الله وبالله اللهم صل على محمد وال محمد ويتشهد ويسلم وفي الوسيلة او
الخامس سبعة اشياء من تكلم في الصلوة ناسيا ومن قام وكان من حقه القعود او قعد وكان من حقه
القيام او شك بين الاربع والخمس ومن ذكر بعد الركوع انه ترك التشهد الاول وقضى بعد التسليم ومن
نسي سجدة واحدة وذكر بعد الركوع وقضى بعد التسليم او سجدتين من الاخيرتين وقضاهما على ذلك جبر
جميع ذلك سجدتا السهو ومن سهى عنهما قضاهما اذا ذكر وان طال الزمان وان سهى في صلوة
واحدة بما يوجب الجبران بسجدة السهو اكثر من مرة واحدة سجد لكل مرة واذا وقع سهو في صلوة
الجماعة بما يوجب السهو للامام والماموم سجدوا جميعا وان سهى احدهما وذكره الاخر لم يجب وان سهى
الامام دون الماموم ولم يذكره وجب السجدتان على الامام ولزم الماموم متابعته احتياطا وفي المهذب
لابن البراج اما ما يوجب الجبران بسجدتي السهو فهو ان يسهو عن سجدة ويذكرها بعد الركوع فل
يقضها بعد التسليم ويسجد بسجدتي السهو او يسهو فتكلم فعليه سجدتا السهو بعد التسليم او يسهو
فيقوم في موضع جلوس او يجلس في موضع قيام فعليه بعد التسليم سجدتا السهو او يسلم في الركعتين الاولتين
ثلاثية او رباعية فعليه ايضا سجدتا السهو او يسهو من التشهد فليقضه بعد التسليم ويسجد سجدتي السهو
او يشك هل صلى اربعا او خمسا وتساوي ظنونه في ذلك فليبن على الاربع ويسجد سجدتي السهو
وفي شرح على جمل السيد الاجل المرتضى بعدان اورد العبارة السالفة من الجمل اعلم ان القول بان من نسي سجدة
من السجدتين فان عليه قضاؤها وسجدتي السهو لا خلاف بين اصحابنا في صحته واما التشهد فان
عندنا ان من نسيه ثم ذكره بعد الركوع الذي يليه فعليه اعادته بعد التسليم وسجدتا السهو ثم حكى عن العامة
التفرقة بين التشهد الاول والثاني في ذلك فقال لا فرق عندنا بينهما اذا سهى عنهما في انه يعيدهما ثم
وسجد سجدتي السهو ثم قال والدليل على صحة ما ذهبنا اليه الاجماع السالف ذكره الى ان قال اما الكلام
في الصلوة على جهة السهو فلا خلاف ايضا بين محققي اصحابنا في انه يجب به سجدتا السهو
ولا اعادة على المتكلم بذلك للصلوة وقد ذهب قوم من المخالفين الى مثل ذلك وذهب قوم
اخرون منهم الى ان عليه اعادة الصلوة ثم قال دليلنا على صحة ذلك الاجماع المتقدم ذكره واما من قعد
في حال قيام او قام في حال القعود فعليه سجدتا السهو وهو مذهب ابن مسعود وقتادة والثوري والشافعي
واسحق وغيرهم وفي اصحابنا قليل والدليل على صحة ما ذهبنا اليه ان الاحتياط يقتضيه واليقين ببراءة

الذمة واما من لم يدر اربعا صلى ام خمسا فعليه عندنا ان يسلم ويسجد سجدتي السهو دليله الاجماع المتقدم
ذكره واما سجدتا السهو فعندنا انهما يكونان بعد التسليم وهو مذهب جماعة من الصحابة والتابعين
وغيرهم الى ان قال والدليل على صحة ما ذهبنا اليه الاجماع السالف ذكره ولابد عندنا فيهما من التشهد
والتسليم ثم قال دليلنا في ذلك الاجماع وطريقة الاحتياط وفي الغنية اما ما يوجب الجبران فهو ان يسهو
عن سجدة واحدة فتذكرها وقد ركع فانه يلزم مع قضائها بعد التسليم سجدتا السهو وكذا الحكم في السهو
عن التشهد ويلزم الجبران بسجدتي السهو لمن قام في موضع جلوس او جلس في موضع قيام ولمن شك
بين الاربع والخمس ولمن سلم في غير موضعه ولمن تكلم بما لا يجوز مثله في الصلوة ناسيا كل ذلك بدليل الاجماع
المشار اليه وطريقة الاحتياط الى ان قال وسجدتا السهو بعد التسليم ليس فيهما قراءة ولا ركوع بل يقول في كل
واحدة منهما بسم الله وبالله اللهم صل على محمد وال محمد ويتشهد تشهدا خفيفا ويسلم وفي السرائر
واما الضرب السادس من السهو وهو ما يجب فيه جبران الصلوة فهو كمن سهى عن سجدة من الركعتين ثم
ذكرها بعد الركوع في الثانية فعليه ان يمضي في صلوته فاذا سلم قضى تلك السجدة وسجد بعدها سجدتي
السهو ومن نسي التشهد الاول ثم ذكره بعد الركوع في الثالثة فعليه ان يمضي في صلوته فاذا سلم قضاه
بان يتشهد ثم يسجد سجدتي السهو فان نسي الصلوة على محمد وال محمد في التشهد حتى جاوز محله وقته فلا
اعادة عليه ولا قضاء لان حمله على التشهد قياس لا نقول به ومن تكلم في صلوته ساهيا بما لا يكون مثله
في الصلوة فعليه سجدتا السهو ومن سلم في غير موضع التسليم ساهيا فعليه سجدتا السهو ومن قعد في
حال قيام او قام في حال قعود فعليه سجدتا السهو ومن سهى فلم يدر اربعا صلى ام خمسا وتساوت ظنونه
في ذلك فعليه سجدتا السهو ثم قال فان سهى المصلي في صلوته بما يوجب سجدتي السهو مرات كثيرة في صلوة
واحدة يجب عليه بكل مرة سجدتا السهو او سجدتا السهو من الجميع قلنا ان كانت المرات من جنس واحد فمرة
واحدة يجب سجدتا السهو مثلا تكلم ساهيا في الركعة الاولى وكذلك في باقي الركعات فانه لا يجب عليه تكرار
السجدات بل يجب عليه سجدتا السهو فحسب لانه لا دليل عليه وقولهم عليهم السلام من تكلم في صلوته
ساهيا يجب عليه سجدتا السهو وما قالوا دفعة واحدة او دفعات فاما اذا اختلف الجنس فالاولى
عندي بل الواجب الاتيان عن كل جنس بسجدتي السهو لانه لا دليل على تداخل الاجناس بل الواجب اعطاء
كل جنس ما تناوله اللفظ لان هذا قد تكلم مثلا وقام في حال القعود واخل باحدى السجدتين وشك
بين الاربع والخمس واخل بالتشهد الاول ولم يذكره الا بعد الركوع في الثالثة وقالوا عليهم السلام من فعل
كذا يجب عليه سجدتا السهو ومن فعل كذا في صلوته ساهيا فعليه سجدتا السهو وهذا قد فعل الفعلين

فيجب عليه امتثال الامر ولا دليل على تداخلهما لان الفرضين لا يتداخلان بلا خلاف من محقق وهما السجدتان
بعد التسليم على الصحيح من المذهب سواء كان الزيادة في الصلوة او النقصان وبعض اصحابنا يذهب الى
انهما ان كانت النقصان كانتا قبل التسليم وان كانتا الزيادة كانتا بعد التسليم والاول الاظهر بغير ركوع
ولا قراءة ولا تكبيرة الاحرام بل لابد من النية للوجوب والذي يقال في كل واحدة منهما بسم الله وبالله
اللهم صل على محمد وال محمد وان شاء قال مكان ذلك بسم الله وبالله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله
وبركاته فبالجميع وردت الرواية ثم يرفع راسه ويتشهد تشهدا خفيفا ومعنى ذلك ان ياتي بالواحد
من الالفاظ فحسب ويسلم بعده ولابد من الكون على طهارة اذا فعلهما فان احدث قبل الاتيان بهما
وبعد سلامه لا يجب عليه اعادة صلوة بل يجب التطهير وفعلهما الى ان قال وبين اصحابنا فيما يوجب سجدتا
السهو خلاف فذهب بعضهم على انها اربع مواضع وقال اخرون في خمس مواضع وقال الباقون
الاكثرون المحققون في ستة مواضع وهو الذي اخترناه لما فيه من الاحتياط لان العبادات يجب
يحتاط لها وفي الجامع ومنه ما يجبر بسجدتي السهو وهو ترك سجدة من سجدتين سهوا ثم لا يذكر حتى
يركع ولترك التشهد الاول كذلك ونقيضهما يستقبل القبلة بعد السلام وللكلام سهوا بما ليس من
جنس اذكارها والسلام المذكور قبل وقته سهوا ولمن لا يدري صلى اربعا او خمسا قبل التسليم جالسا
ويسلم ولمن قام حال قعود او بالعكس على قول وليس فيهما قراءة وتكونان بعد السلام وقبل الكلام
ولو تكلم لفعلهما بعده ويتشهد لهما تشهدا خفيفا ويسلم ويكبر اذا رفع الامام راسه منهما ليعلم
من خلفه ويقول فيهما بسم الله وبالله وصلى الله على محمد واله وروي بسم الله وبالله السلام عليك
ايها النبي ورحمة الله وبركاته فان حصل من ذلك جنسان مختلفان سجد اربع سجدات فان كان الجنس
واحدا سجد سجدتين من كل ركعتين ومتى نسيهما ثم ذكرهما فعلهما ولو طال الوقت وفي المنتهى
يجب سجدتا السهو في ستة مواضع اذا تكلم في الصلوة ناسيا واذا تكلم فيهما معتقدا الفراغ
منها وقد ذهب الشيخ ابو جعفر ره في باب السهو في كل زيادة ونقصان وسنورد في هذا الفصل
ما يدل على ذلك واذا سلم في الاوليين ناسيا واذا ترك سجدة واحدة ولم يذكر حتى يركع في الثالثة قضاها
بعد التسليم وسجد سجدتي السهو واذا ترك التشهد الاول ولم يذكر حتى يركع في الثالثة قضاه وسجد سجدتي
السهو واذا شك بين الاربع والخمس وهو جالس تشهد وسلم وسجد سجدتي السهو فان كان قائما لم
يركع قعد وتشهد وسلم وصلى ركعة من قيام او ركعتين جالسا فان كان قد ركع ولم يرفع راسه ارسل
نفسه من غير ان يرفع راسه وفعل مثل ذلك وان كان قد رفع راسه بعد شكه او شك فيه قبل رفع راسه ثم رفع

بطل الصلوة وفي الشرايع من ترك سجدة او التشهد ولم يذكر حتى ركع قضاهما او احدهما وسجد سجدتي السهو
وفي شرح الشرايع سجدتي السهو وهما واجبتان حيث ذكرنا وفيمن تكلم ساهيا او سلم في غير موضعه او شك بين
الاربع والخمس وقيل في كل زيادة ونقيصة اذا لم يكن مبطلا ويسجد الماموم مع الامام واجبا اذا عرض له
السبب ولو انفرد باحدهما كان له حكم نفسه وموضعهما بعد التسليم للزيادة والنقصان لا قبله وقيل بالتفصيل
والاول الظاهر وصورتهما ان يكبر مستحبا ثم يسجد ثم يرفع راسه ويتشهد تشهدا خفيفا ثم يسلم وهل
يجب فيهما الذكر فيه تردد ولو وجب هل يتعين بلفظ الاشبه لا ولو اهملهما عمدا لم تبطل الصلوة
وعليه الاتيان بهما ولو طالت المدة وفي النافع من ذكر بعد الركوع انه لم يتشهد او ترك سجدة قضى
ذلك بعد التسليم وسجد للسهو وقال فيما بعد ذلك ويجب سجدتا السهو على من تكلم في الصلوة ساهيا
ومن شك بين الاربع والخمس ومن سلم قبل اكمال الركعات وقيل لكل زيادة ونقيصة والقعود في موضع
قيام والقيام في موضع قعود وهما بعد التسليم على الاشهر وعقيبهما تشهد خفيف وتسليم ولا يجب فيهما
ذكر وفي المعتبر من نسي التشهد الاول ثم ذكر رجع وتشهد ما لم يركع ولا سهو عليه فان ركع مضى في صلوته
وقضاه بعد التسليم وسجد للسهو وفيه من تكلم في الصلوة عامدا اعاد الى ان قال وان كان ناسيا لم
يعد ويسجد للسهو وفيه ايضا قال علماؤنا من سلم في غير موضعه ناسيا سجد للسهو وبه قال الشافعي
وابو حنيفة لانه كلام زايد يجب كما لو تكلم بغيره وفيه قال الشيخ اذا اردت ان تسجد للسهو فاستفتح بالتكبير
واسجد عقيبه وارفع راسك ثم تعود الى السجدة الثانية وتقول بسم الله وبالله السلام عليك ايها النبي
ورحمة الله وبركاته وغير ذلك من الاذكار ويتشهد بعدها تشهدا خفيفا تاتي بالشهادتين والصلوة
على النبي واله ويسلم بعده وما ذكره الشيخ ره من التكبير والقول في السجود مستحب لما رواه عمار عن ابي
ابي عبد الله عليه السلام قال سالته عن سجدتي السهو هل فيهما تكبير او تسبيح قال لا انما هما سجدتان فقط
فاذا القدر الواجب السجدتان والتشهدان والصلوة على النبي واله عليهم السلام والتسليم وعلى ذلك
علماؤنا اجمع اما وجوب التشهد فقد رواه الحلبي عن ابي عبد الله ع قال اذا لم تدر اربعا صليت ام خمسا
ام نقصت ام زدت فتشهد وسلم واسجد سجدتين بغير ركوع ولا قراءة تتشهد فيهما تشهدا خفيفا
اما وجوب التسليم فقد رواه عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه قال اذا كنت لا تدري اربعا صليت
ام خمسا فاسجد سجدتي السهو بعد تسليمك ثم سلم بعدهما وبذلك قال الشافعي وابو حنيفة واحمد وفي
رواية عمار عن ابي عبد الله ع قال ليس فيهما تشهد بعد السجدتين لكن هذه الرواية متروكة لان صحيح
الاخبار وردت بخلافها وقال ابو حنيفة اذا اراد السجود كبر وسجد سجدتين ورفع بتكبيرة لانه اعتبر سجدة

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

لیفعل فیهما ما یفعل فی سجدات الصلوة وانا لا امنع جواز ذلک لکن لیس ذلک شرطا فیهما ثم قال وقال
الاصحاب یقال فیهما ما رواه الحلبی عن ابی عبد الله عم قال سمعته یقول فی سجدتی السهو بسم الله وبالله
اللهم صل علی محمد وال محمد قال وسمعته مرة اخری یقول بسم الله وبالله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته وقال الشافعی وابو حنیفة یسبح فیهما کما یسبح فی سجدات الصلوة وما ذکره الاصحاب مناف للمذهب
ثم لو سلمنا انه لما وجب ما سمعه لاحتمال ما قاله علی وجه الجواز لا علی وجه اللزوم واما ما ذکره الشافعی وابو
حنیفة فهو قیاس لا جامع له لان سجدات الصلوة جزء من الصلوة فلا یلزم من الجبران ما یلزم فی الجزء
قال الشیخ فی الخلاف وهما واجبات وشرط فی صحة الصلوة وبه قال مالک وقال الکرخی هما واجبتان
ولیس شرطا وقال الشافعی واکثر اصحاب ابی حنیفة هما مسنونتان لنا ما رویناه من الاحادیث المتضمنة
للامر بالسجود وظاهر الامر الوجوب وفی المنتهی لو ذکر ترک السجدة بعد ان رکع استمر فی صلوته فاذا سلم
قضی السجدة وسجد سجدتی السهو وفیه لو نسی التشهد الاول وذکر وهو قائم رجع ما لم یرکع فتشهد
وان رکع مضی فی صلوته وقضی بعد التسلیم وعلیه سجدتا السهو ثم قال ولو نسی التشهد الثانی حتی
یسلم قضاه ویسجد للسهو وفیه ایضا لو نسی الصلوة علی النبی واله علیهم السلم فی التشهد الاول وذکر
قبل الرکوع فالوجه وجوب العود والجلوس للصلوة وهل یجب اعادة التشهد الوجه انه لا یجب ولو ذکره
بعد الرکوع مضی بلا خلاف وهل یجب مع القضاء سجود السهو فیه تردد اقربه الوجوب وقال فیما بعد
ذلک لو تکلم فی الصلوة عمدا بطلت صلوته وقد تقدم ولو تکلم سهوا لم تبطل ویسجد للسهو وعلیه
علماؤنا اجمع وفیه ولو سلم فی غیر موضعه کالاولیین من الرباعیات والثلاثیة والاولی من الثانیة
سهوا اتم صلوته ویسجد للسهو ثم قال لو شک بین الاربع والخمس وهو جالس اتم صلوته ویسجد
سجدتی السهو وقال ایضا لو قعد فی حال قیام او قام فی حال قعود قال الشیخ لا یسجد للسهو اذا تلافاه
وقال السید المرتضی یسجد سجدتی السهو وبه قال الشافعی وابو حنیفة والاقرب الاول وفیه ایضا
قد اتفق علماؤنا علی ایجاب سجدتی السهو فیمن سهی عن السجدة او التشهد وذکر بعد الرکوع ومن
تکلم ناسیا او سلم فی غیر موضعه وقال ایضا قال الشیخ اذا اراد ان یسجد للسهو کبر فان اراد الشیخ
بذلک الوجوب فهو فی موضع المنع وان اراد الاستحباب فهو مسلم وقال اکثر الجمهور بالوجوب
وفی التذکرة والوجه وجوبهما فی کل زیادة ونقصان الی ان قال لو جلس فی الاولی او الثالثة للتشهد
وتشهد ثم ذکر قام وصلی ویتشهد ویسجد سجدتی السهو عند بعض علمائنا وبه قال الشافعی لما
تقدم ویحکی عن علقمة والاسود انهما قالا لا یسجد لان الجبران انما یکون للنقصان لا للزیادة وهو ممنوع ولان

الزیادة نوع نقصان ولهذا اذا کانت عمدا بطلت بها فان ذکر قبل ان یتشهد فان کان قام قبل ان یتشهد فان کان
قد جلس قدر جلسة الاستراحة لم یسجد وان زاد سجد وبه قال الشافعی الی ان قال لو زاد فعلا مندوبا او
واجبا فی غیر موضعه سجد للسهو فلو قنت فی الرکعة الاولی ساهیا سجد للسهو وبه قال الشافعی لما تقدم وفیه
وهل یجب فیهما الطهارة والاستقبال ان قلنا بوقوعهما فی الصلوة وجب والا فاشکال ینشاء من اصل البراءة
ومن ان سجود واجب فاشترط له کسجود الصلوة وقال الشافعی یشترط فیهما ما یشترط فی سجود الصلوة وهل
یجب فیهما الذکر اکثر علمائنا علیه وفیه ایضا ان تعدد السهو فی الصلوة الواحدة تعدد جبرانه سواء
اختلفا او تجانسا لان کل واحد سبب تام فی وجوب السجدتین فتکررها الاجماع لان الاجماع لا یخرج الحقیقة
عن حقیقتها ولما رواه الجمهور عن النبی صلی الله علیه واله وسلم لکل سهو سجدتان وقال الاوزاعی تتداخل
المجانس دون المختلف قیاسا علی جبران الحج فانه لو کرر اللبس اتحد الجبران ولو لبس وتطیب تعدد ویمنع
الاول مع تکرر المجلس وقال الشافعی وباقی الجمهور بالتداخل تجانس او اختلف الی ان قال لو نسی اربع سجدات
من اربع رکعات قضاهن ولا ترتیب فی القضاء ثم سجد بعد قضاء الجمیع ثمان سجدات للسهو وهل الترتیب
المعتبر بینهما بالجبران اشکال ولو کان السهو زیادة ونقصانا کالکلام ونسیان سجدة فانه یبدء
بقضاء السجدة وهل یجب تقدیم جبرانها علی جبران الزیادة وان تاخرت من الزیادة اشکال ینشاء من انها
کالتتمة للسجدة الواحدة المنسیة التی هی من صلب الصلوة ومن اصالة البراءة وعدم الترتیب وفی
التحریر یجب سجود السهو علی من تکلم ناسیا او سلم ناسیا فی غیر موضعه او شک بین الاربع والخمس
وهو جالس او نسی السجدة او التشهد حتی رکع او قام فی حال قعود او بالعکس ناسیا وقال ابن بابویه
یجب لکل نقیصة او زیادة سهوا عملا بروایة الحلبی الصحیحة عن الصادق وهو الاقوی عندی ثم قال یجب فی
سجود السهو النیة والسجدتان علی الاعضاء السبعة والتشهد والتسلیم ولیس فیهما تکبیر واجب
ویقول فیهما بسم الله وبالله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته او بسم الله وبالله اللهم
صل علی محمد وال محمد وهل هذا الذکر واجب فیه اشکال اقربه العدم السجود السهو بعد
الفراغ من الصلوة سواء کان لزیادة او نقصان علی الاقوی ولو نسی سجدتی السهو سجدهما
حتی ذکر سواء تکلم او لا وسواء طال الزمان او قصر ولا یتداخل سجود السهو لو تعدد السبب او اتفق
او اختلف الی ان قال هل یشترط الطهارة لسجود السهو اشکال اقربه العدم اما السجدة المتروکة
من الصلوة فیشترط فیها ذلک وفی نهایة الاحکام والاقرب عندی وجوبهما لکل زیادة ونقصان
لقول الصادق عم یسجد للسهو فی کل زیادة ونقصان ثم قال ولو زاد فعلا مندوبا او واجبا فی غیر

محله ساهیا سجد للسهو فلو قنت فی الاولی ساهیا سجد ولو زاده فی غیر موضعه عمدا بطلت صلوته کالوقت
فی الاولی عامدا لانه ذکر غیر مشروع ثم قال لا یجب فیهما النیة لانهما عبادة والسجود علی الاعضاء السبعة
والطمانینة فیهما وفی الرفع فان المتبادر فی عرف الشرع ذلک والاقرب وجوب الطهارة والاستقبال سواء
قلنا بوجوبهما فی صلب الصلوة او خارجها ویجب فیهما الذکر لان الحلبی سمع الصادق عم یقول فی سجدتی
السهو بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وال محمد ثم سمعه مرة اخری یقول بسم الله وبالله والسلام علیک ایها
النبی ورحمة الله وبرکاته ولا منافاة بین هذه الروایة واصول المذهب من امتناع تطرق السهو الی الامام
کما توهمه بعض علمائنا لان المراد سماعه فی هذه المواضع الی ان قال ویجب التشهد بعدهما العقول الصادق
وانه یسجد سجدتین بغیر رکوع ولا قراءة یتشهد فیهما تشهدا خفیفا ویسلم عقیبه لقول الصادق عم ثم سلم
بعدهما قال الشیخ ویفتتح بالتکبیر ویسجد عقیبه وفی وجوبه اشکال ثم قال واذا تعدد السهو فی الصلوة
الواحدة تعدد جبرانه سواء اختلف او تجانس لاستقلال کل واحد بالسببیة ولا یجمع علی معلول
واحد علتان ولو ترک سجدتین من رکعتین قضاهما ولا ثم سجد لکل سجدة سجدتین وفی جواز الفصل بسجدتی
السهو اشکال ولو کان السهو لزیادة ونقصان کالکلام ونسیان سجدة فانه یبدء بقضاء السجدة
وهل یجب تقدیم جبرانها علی جبران الزیادة وان تاخرت عن الزیادة اشکال ینشاء من انهما
کالتتمة من السجدة المنسیة التی هی من صلب الصلوة ومن اصالة البراءة وفی القواعد المطلب
الثانی فیما یوجب التلافی کل من سهی عن شیء او شک فیه وان کان رکنا وهو فی محله فعله وهو قسمان
الاول ما یجب معه سجدتا السهو وهو ترک سجدة ساهیا وترک التشهد ساهیا ولم یذکرهما حتی رکع
فانه یقضیهما بعد الصلوة ویسجد سجدتی السهو ینبغی ان تکون المرجع لقوله وهو ما یوجب التلافی
فی قوله فیما یوجب التلافی ثم قال ولو قال لا ادری قیامی لثانیة او ثالثة بطلت صلوته ولو قال الثالثة
الثالثة او رابعة فهو شک بین الاثنین والثلث ولو قال لرابعة او خامسة قعد وسلم وصلی رکعتین
من جلوس او رکعة من قیام وسجد للسهو الی ان قال ولو شک بین الاربع والخمس سلم وسجد للسهو ثم قال
الخامس یجب سجدتا السهو علی من ذکرنا وعلی من تکلم ناسیا او سلم فی غیر موضعه ناسیا وقیل فی کل زیادة
ونقیصة غیر مبطلتین وهو الوجه عندی وفی اشتراط الطهارة والاستقبال والذکر وهو بسم الله وبالله
اللهم صل علی محمد وال محمد والسلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته نظر الی ان قال لا تداخل فی السهو وان
اتفق السبب علی رای وفی الارشاد ولو تکلم ناسیا او شک بین الاربع والخمس او قعد فی حال القیام
او قام فی حال القعود علی رای او زاد او نقص غیر المبطل ناسیا علی رای سجد للسهو وهما سجدتان بعد

الصلوة یفصل بینهما بجلسة ویقول فیهما بسم الله وبالله صل علی محمد وال محمد والسلام علیک ایها
النبی ورحمة الله وبرکاته ویتشهد خفیفا ویسلم وفی التلخیص من تکلم ساهیا او شک بین الاربع والخمس
علی رای او سلم فی الاول او فعل المنافی عمدا علی رای او زاد او نقص او قعد فی حال القیام وبالعکس علی رای سجد
للسهو بعد الصلوة مطلقا علی رای ولا تبطل الصلوة لو اهمل ویقضیهما لو نسیهما ویستحب فیهما التکبیر والذکر
ویجب التشهد والصلوة علی النبی واله علیهم السلم والتسلیم علی قول ویتعدد بتعدد الموجب مطلق علی رای وفی
التبصرة من تکلم ساهیا او قام فی حال القعود او قعد فی حال القیام او سلم قبل الاکمال وجب علیه سجدتا السهو
وکذا یجبان علی من شک بین الاربع والخمس فانه یبنی علی الاربع ویسجدهما وفی اللمعة ویجبان ایضا للتکلم
ناسیا وللتسلیم فی الاولیین ناسیا وللزیادة او النقیصة غیر المبطلة المقام الثانی فی ذکر الاحتمالات
الظاهرة من العبارات المذکورة فنقول انها ترجع الی اقوال الاول ان الموجب لسجدتی السهو شیئان
الاول التکلم فی اثناء الصلوة والثانی الشک بین منحصر فی ثلثة اشیاء الاول القیام فی موضع القعود
والقعود فی محل القیام والثانی ترک التشهد والثالث الشک فی انه زاد فی صلوته او نقص وهو
قول شیخنا الصدوق فی اواخر مجالسه فی المجلس الذی عقده فی بیان ما ثبت فی دین الامامیة قال
ولا یجب سجدتا السهو علی المصلی الا اذا قام فی حال قعوده او قعد فی حال قیامه او ترک التشهد
او لم یدر زاد فی صلوته او نقص وهذا هو الظاهر من شیخنا المفید فی المقنعة الا انهما
وان اتفقا فی عدد الموجب لکن اختلفا فی مصداق الاثنین من الامور الثلثة ان الثلثة المذکورة
فی کلامه ترک السجدة وترک التشهد والتکلم والرابع مثل المجالس مع زیادة التکلم فی الصلوة
مطلقا او فی الجملة وهو المدلول علیه بما ذکره شیخنا الصدوق فی الفقیه حیث قال فیه بعد ما سمعه
منه فی المجالس وقال فیما بعد ذلک وان تکلمت فی صلوتک ناسیا فقلت اقیموا صفوفکم فاتم
صلوتک واسجد سجدتی السهو ومقتضاه ان مقتضی سجدتی السهو منحصر فی اربعة اشیاء وهو الظاهر
من ثقة الاسلام ایضا الا انهما اشترکا فی اثنین من الامور الاربعة وهما نسیان التشهد والتکلم واختلفا
فی اخرین ان المذکور فی کلام شیخنا الصدوق فی محل القعود والقعود فی محل القیام والشک فی انه زاد فی صلوته او نقص
وفی کلام ثقة الاسلام التسلیم فی الرکعتین مع التکلم والشک بین الاربع والخمس قال فی الکافی ومن الامر
لا یجب فیها اعادة الصلوة ویجب فیها سجدتا السهو الذی یسهو فیسلم فی الرکعتین ثم یتکلم من غیر ان یحول
وجهه وینصرف من القبلة فعلیه ان یتم صلوته ثم یسجد سجدتی السهو والذی ینسی تشهده ولا یجلس فی
الرکعتین فانه ذلک حتی یرکع فی الثالثة فعلیه سجدتا السهو وقضاء تشهده اذا فرغ من صلوته والذی لا یدری

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

٥٥٣ اربعا صل اربعا علیه سجدتا السهو قال فهذه اربع مواضع یجب فیها سجدتا السهو وهو مختار شیخ الطایفه
فی الخلاف ایضا مع المغنیه الذی سنقف علیها الکن جعل فی جمله الادلیه نسیان السجده والمشهور انه الشک بین
الاربع والخمس قال فجعلا السهو لا یتمان فی الصلوه الا فی اربعه مواضع احدها اذا تکلم فی الصلوه ناسیا والثانی
اذا نسی سجده واحده ولا یذکرها حتی رکع فی الرکعه التی بعدها والرابع اذا نسی التشهد الاول ولا یذکره حتی رکع
فی الثالثه الی غیر عباره السالفه والفرق بینهما مع اشتراکهما فی عدد الموجب من وجوه الاول ان من جمله
الموجب لسجدتی السهو فی کلام ثقه الاسلام الشک بین الاربع والخمس بخلافه فی کلام شیخ الطایفه فی
الخلافین فان مقتضی الحصر فیه خلافه والثانی ان مقتضی کلام شیخ الطایفه ان زیاده السلام فی الصلوه ناسیا
موجبه لهما مطلقا سواء کانت فی الصلوه الثنائیه او الرباعیه او الصلوه الثلاثیه وفی الاخیرتین سواء
کانت فی الرکعتین الادلیین او فی غیرهما وفی الرکعتین الادلیین اقترنت مع التکلم او انفک عنه بخلاف علم
ثقه الاسلام فانه مقتضاه انها توجب سجدتی السهو فی الرباعیه والثلاثیه فیما اذا کانت فی الرکعتین الادلیین
مع التکلم والثالث ان مقتضی کلام شیخ الطایفه ان نسیان التشهد موجبه لهما بخلاف کلام ثقه الاسلام ثم لا
یخفی ان مقتضی کلامهما ان نسیان السهو الثانی حتی سلم وانصرف من الصلوه لا یکون موجبا السجده
السهو بخلاف شیخنا الصدوق وفی الفقیه والمجالس وشیخنا المفید فی المقنعه فان مقتضی الکلام المذکور
فیها ان نسیان التشهد مطلقا موجب لهما وستقف علی تحقیق الحال فی ذلک انشاء الله تعالی وهذا
القول ما ذهب الیه شیخ الطایفه فی جمل العقود ایضا والظاهر منه فی الاقتصار وان ذکر فیها
یدل علی نسیان التشهد الشک بین الاربع والخمس فالمذکور فیها موافق مع ما فی الخلافین فی
العدد ومخالف له فی المعدود وقال فی الاول اما ما یوجب الجبران بسجدتی السهو فاربع
مواضع من تکلم فی الصلوه ناسیا ومن سلم فی الاولیین ناسیا ومن ترک واحده من السجدتین حتی رکع
فیما بعدها بعد التسلیم وسجد سجدتی السهو ومن شک بین الاربع والخمس بنی علی الاربع وسجد سجدتی
السهو فی هذه المواضع ومن التکلم فی مقام المفترض بین کلام الکافی والخلافین یظهر الحال فاذکر فی
هذین الکتابین کلا یخفی علی المتامل فی البینه والظاهر هو صاحب المراسم موافقه هذا القول فی العدد
وان خالفه فی المعدود فذکر الرابع القیام فی محل القعود والقعود فی محل القیام فلاحظ عباره السالفه

والقول

٥٥٤ والقول الخامس هو ان ما یوجب سجدتی السهو خمسه اشیاء وهو مختار المبسوط والظاهر من الکافی والمقنعه
ان ما یوجب الجبران بسجدتی السهو خمسه مواضع من تکلم فی الصلوه ساهیا ومن سلم فی الاولیین ناسیا ومن
نسی التشهد الاول حتی رکع فی الثالثه قضاه بعد التسلیم وسجد سجدتی السهو ومن ترک واحده من السجدتین
حتی رکع فیما بعدها قضاها بعد التسلیم وسجد سجدتی السهو ومن شک بین الاربع والخمس بنی علی الاربع
وسجد سجدتی السهو وهو مختار المحقق فی الشرایع والنافع والمعتبر واختاره السید الرضی
فی الجمل والکرکی فی اصل العدد وان غایر فی المعدود فی الجمله فذکر القیام فی محل القعود والقعود فی محل القیام
المسلمان فی الاولیین بان ذکر ذلک وترک هذا الا ان الکلام فی ما یوجب الجبران بسجدتی السهو وما لا یوجبهما
فی امر یرجعان فی ذلک الی الاجماع فمقتضی ما فی الجمل ان من جمله الموجب سجدتی السهو هو نسیان التشهد الاول
فنسیانه فقط والثانی الی ان الانصراف من الصلوه لیس کذلک بخلاف ما فی الکافی وان المصرح
به هو ان نسیان التشهد الثانی الی ان انصرف من الصلوه ایضا کذلک والثالث هو ان مقتضی ما فی
الجمل هو ان من جمله الخمسه الموجبه لسجدتی السهو هو الشک بین الاربع والخمس والمصرح به فی الکافی
فی حکایه الشک فی حال الفرض وزیاده رکعه علیه سواء کانت الصلوه ثنائیه او ثلاثیه قال اما
ما یوجب الجبران فهو ان یشک فی حال الفرض وزیاده رکعه علیه والثالث ان تقول ان ظاهر
العباره وان اقتضی ذلک لکن لما کان الشک فی عدد الرکعات المثانیه والثلاثیه موجبا
للبطلان کان خارجا عن محل الکلام فلم یبق الا الشک بین الاربع والخمس کما هو المذکور فی الجمل والنافع
من شیخنا الصدوق فی المقنع ان الموجب لسجدتی السهو خمسه اشیاء ایضا الا انه جعل من جمله
الخمسه الشک بین الثلاث والاربع او ذهابا الوهم الی انها الرابعه والحاصل ان الظاهر منه فیما
عدا الموجب فی خمسه اشیاء الاول التکلم والثانی الشک بین الثلاث والاربع وذهب
الوهم الی انها الرابعه والثالثه هو نسیان سجده واحده فی الرکعه المثانیه فیما اذا لم یتذکرها
بها الا بعد ان رکع فی الرکعه الثالثه والرابع هو نسیان التشهد فی الرکعه الثانیه ولم یتذکره
الا بعد ان رکع فی الرکعه الثالثه والرابع هو نسیان التشهد فی الرکعه الثانیه ولم یتذکره
الا بعد ان رکع فی الرکعه الثالثه کما سر هو القیام فی موضع القعود والقعود فی موضع القیام فلاحظ عباره السالفه
والقول السادس هو ان ما یوجب سجدتی السهو ستته اشیاء وهو مختار الغنیه الا ما یوجب الجبران
فهو ان یسهو عن سجده واحده فیتذکرها وقد رکع فانه یلزمه رفع قضاءها بعد التسلیم سجدتا السهو
والکلام فی المسهو عن التشهد ویلزم الجبران بسجدتی السهو عن التشهد ویلزم الجبران بسجدتا السهو
لمن قام فی موضع جلوس او جلس فی موضع قیام ولمن شک بین الاربع والخمس ولمن سلم فی غیر موضعه

jabir.abbas@yahoo.com

٥٥٥ ولمن تکلم لا لمصلحه نفسها ناسیا کذلک بدلیل الاجماع المشار الیه وطریقه الاحتیاط هو اختاره فی التذکره
والمنتهی والمدارک ولملاحظه عباراتها السالفه والقول السابع انه سبعه وهو مختار الوسیله قال والذی
یوجب الجبران سبعه اشیاء من تکلم فی الصلوه ناسیا ومن قام فی موضع القیام او شک بین
الاربع والخمس ومن ذکر بعد الرکوع او ترک التشهد الاول وقضی بعد التسلیم ومن نسی سجده واحده
وذکرها بعد الرکوع وقضی بعد التسلیم او سجد سجدتی السهو من الاخیرتین وقضاها علی ذلک جبر جمیع ذلک بسجدتی
السهو هکذا وانما العباره فی ذلک رعده سبعا بنی علیها القیام فی موضع القعود واعاد وعقد
القعود فی محل القیام اخذ لیذکر التسلیم فی غیر محله الا ان یقال باندراجه تحت التکلم ناسیا کما سیاتی والقول
الثامن انه کالاول زیاده ونقصا وهو مختار المذکره ونهایه الاحکام والمحرر والقواعد والارشاد والتلخیص
واللمعه قال فی المذکره والموجب جبرها فی کل زیاده ونقصان فی نهایه الاحکام ولا اعرف عندی
وجوبها الکل زیاده ونقصان وفی المحرر قال ان باب یوجب الکل فیه نقیصه او زیاده سهوا عمدا
بروایه العلل الصحیح عن الصادق ع وهو الاقوی وفی القواعد قیل فی کل زیاده ونقیصه عن صلاته
والوجه عندی وحکاه شیخ الطایفه فی المبسوط والخلافین عن بعض الاصحاب قال فی الخلاف
وقد بینا ان سجدتی السهو کالجبران کلا فی خمسه مواضع وفی اصحابنا من قال فی کل زیاده ونقصان
فعلی هذا یجب ان یکون کالجبران فی کل زیاده علی افعال الصلوه او هیاتها فما کان او قلا وکذلک فی النقصان
فلا یکون هیئه نفلا او فریضه الا ان الاول اظهر فی الروایات والمذهب وفی الخلاف وفی اصحابنا من قال
سجدتا السهو فی کل زیاده ونقصان وحکاه فی المحرر عن ابنا بابویه کما سمعت وافتی شیخنا الشهید الثانی
فی الروضه والکرکی فی جامع المقاصد بوجوبهما لکل زیاده ونقصان لم یظهر قائلها ولا باحثه والماحث عنه
وهو من جمله القائلین وقبلها الصدوق وقول لم اجد له ذکرا فی کلام شیخنا الصدوق وما هکینا
عنه رکا یجدان یقال ان الواقع لیلک المنسبه انه عد فی الفقیه والمجالس من موجباتها الشک فی انه
زاد فی الصلوه او نقص قال لا یجب سجدتا السهو الا علی من قعد فی حال قیامه او قام فی حال قعوده وترک التشهد
ولم یدر زاد فی الصلوه او نقص بناء علی ان الاصل عدم الزیاده والنقصان فی العلم بهما بطریق الولی علی
ما یاتی انشاء الله تعالی ناسخ الحوالی فی المسئله ترجیح سجدتا السهو بالقیام فی موضع القعود فی موضع القیام فی نسیان
التشهد والکلام کما سیاتی الشک فی زیاده ثنتی ونقصان مع العلم بالزیاده اولا وهو الظاهر من شیخنا الصدوق
فی الفقیه والمجالس والعلم المراد من بعض الاصحاب فی کلام شیخنا الطوسی فی المبسوط والخلاف بناء علی ما عرفت والحاصل
ان بعض الاصحاب المذکور فی المبسوط والخلاف لم یتنبه لما یتنبه له من هو عدا شیخنا الصدوق ره علی الفرق بین هذا

نظر

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الركوع او الذكر في السجود او بعض كلمة فيهما اولا او نقص التشهد او بعض كلماته اولا واما الثالث فكما لو
شك في انه زاد في عدد ركعات الصلوة اولا وان عممت المسئلة بحيث يشمل الافعال والاقوال المستحبة
قلنا اما الزيادة فكما اذا شك انه زاد قنوتا في الصلوة كان قنت في الركعة الاولى و الثالثة والرابعة او الاولى
فانه هل قنت في الركعة الثانية اولا او شك في انه زاد التكبير المستحب او ما طلبها اولا او شك في انه اطال الجلسة الاستراحة
الا انه نقول مقتضى النصوص المذكورة لزوم سجدتي السهو في جميع الصور المذكورة تنقيح المقام يستدعي ان يقال ان
الشك في نقصان فعل او قول في الصلوة اما بعد التجاوز عن محله او قبله وعلى الثاني تكليف المصلي هو الاتيان
بالمشكوك فيه وعلى الاول تكليف البناء على فعل المشكوك فيه والمضي في صلوته والقائل بلزوم سجدتي السهو للشك
في نقصان شيء في الصلوة وعدمه اما يقول بلزومهما في القسمين او في احدهما وعلى التقديرين نقول
ان ظواهر النصوص المعتبرة تدفعه كالصحيح المروي في التهذيب عن اسمعيل بن جابر عن ابي عبد الله ع في اخره
كل شيء شك فيه مما قد جاوزه ودخل في غيره فليمض عليه والصحيح المروي في باب احكام السهو من زيادات التهذيب عن
زرارة في اخره يا زرارة اذا خرجت من شيء ثم دخلت في غيره فشككت ليس بشيء والموثق كالصحيح المروي في الباب
المذكور عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع قال كلما شككت فيه مما قد مضى فامضه كما هو وذلك لان نقول ان
الظاهر من النصوص المذكورة وان كان عدم لزوم سجدتي السهو بالشك في نقصان شيء وعدمه لكن
الظاهر انما يقول عليه اذا لم يعارضه ما هو اقوى منه والنصوص المذكورة الدالة على لزوم سجدتي السهو
بالشك في نقصان شيء اقوى في الدلالة على الوجوب من هذه النصوص في الدلالة على عدمه والشان نقول
انه يمكن ان يكون مراد شيخنا الصدوق من قوله زاد في صلوته ام نقص منها هو الزيادة في عدد ركعاتها
وكذا النقصان منها بان يكون المراد من قوله زاد في صلوته هو الشك بين الاربع والخمس لوضوح انه يصدق
ح انه لم يدر انقص في صلوته ام لا وهذا وان كان بعيدا مستلزما لحذف عديله لكنه اولى من حمله على ما هو
الظاهر منه لتظافر الاخبار بان الشك بين الاربع والخمس من موجباتهما فنعلم التعرض له لا ينبغي
ولتصريحه في المقنع بان الشك بين الثلث والاربع من موجباتهما اذا ذهب الوهم الى الرابعة
فالمناسب ايراد النصوص الواردة في المقام ثم العود لتحقيق الحال في المرام فنقول منها صحيحة الحلبي
المسالفة عن مولينا الصادق ع انه قال اذا لم تدر اربعا صليت او خمسا ام زدت ام نقصت فتشهد
وسلم واسجد سجدتي السهو بغير ركوع ولا قراءة تتشهد فيهما تشهدا خفيفا ومنها الصحيح المروي في الكافي
عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله ع قال اذا كنت لا تدري اربعا صليت او خمسا فاسجد سجدتي السهو
بعد تسليمك ثم سلم بعدهما ومنها الصحيح المروي في الكافي ايضا عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال اذا

لم تدر

لم تدر خمسا صليت ام اربعا فاسجد سجدتي السهو بعد تسليمك وانت جالس ثم سلم بعدهما ومنها الصحيح المروي
فيه ايضا عن الحلبي عن ابي عبد الله ع قال قال اذا لم تدر اثنتين صليت ام اربعا ولم يذهب وهمك الى
شيء فتشهد وسلم ثم صل ركعتين واربع سجدات تقرء فيهما بام القران ثم تشهد وسلم فان كنت انما
صليت ركعتين كانتا هاتان تمام الاربع وان كنت صليت الاربع كانت هاتان نافلة وان كنت لا تدري
ثلثا صليت ام اربعا ولم يذهب وهمك الى شيء فسلم ثم صل ركعتين وانت جالس تقرء فيهما بام
الكتاب وان ذهب وهمك الى الثلث فقم فصل الركعة الرابعة ولا تسجد سجدتي السهو وان ذهب
وهمك الى الاربع فتشهد وسلم ثم اسجد سجدتي السهو ولما كان المدلول عليه بالصحاح الثلثة
الاول وجوب سجدتي السهو بالشك بين الاربع والخمس ولم يذكره الصدوق لا في الفقيه ولا
في غيره ناسب حمل كلامه المذكور على ما ذكرناه لئلا يخلو كتبه عما دلت عليه النصوص الصحيحة فحمل
كلامه على ذلك اولى من حمله على ظاهره لذلك لا انه يعلم ان ثقة الاسلام مع حصره الموجب لسجدتي
السهو في الاربعة جعل من جملتها الشك بين الاربع والخمس وكذا حمل قوله نقص على المعنى المذكور
اولى من حمله على ظاهره ليكون فتواه في الفقيه والمجالس مطابقا لما ذكره في المقنع وماخوذا مما
دلت عليه صحيحة الحلبي الاخيرة والحاصل ان حمل كلام شيخنا الصدوق في الفقيه والمجالس على المعنى
الذي ذكرناه اولى من حمله على ظاهره بان يقال ان شيخنا الصدوق يقول بلزوم سجدتي السهو با
لشك في انه زاد في صلوته شيئا فعلا او قولا ونقص منها شيئا كذلك لبعده جدا ولمنافاته
لظاهر ما دلت عليه الصحاح التي اوردناها ولعل لذلك عدل ثقة الاسلام زين الله تعالى مكانه
في دار السلام عن ظاهر النصوص التي اوردناها عند ذكر المستند للقوم بلزوم سجدتي السهو
بالشك في انه زاد في الصلوة او نقص منها فعنون الكلام بقوله من شك في الاربع والخمس
ولم يدر زاد ام نقص واورد اولا صحيحة زرارة السالفة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول
قال رسول الله صلى الله عليه واله اذا شك احدكم في صلوته فلم يدر زاد ام نقص فليسجد سجدتين
وهو جالس حيث عطف قوله ولم يدر زاد ام نقص على قوله شك بالاربع والخمس بالواو
دون او وهو يشعر بان المراد من المعطوف ما هو المراد من المعطوف عليه ليكون المراد اذا
شك احدكم في صلوته فلم يدر زاد ام لم يزد وحمل نقص عليه وان كان بعيدا لكن الظاهر
انه لو تكابر لذلك الظهور بطلان ظاهره عنده وهو يكفي للاعراض عن ظاهره ولم يبق
القائل بذلك الا العلامة في المختلف وشيخنا الشهيد في شرح الارشاد ومصيرهما في ساير

كتبهما الى خلافه يكون في مقام التوهين لذلك مضافا الى دلالة النص الصحيح على عدم سجدتي السهو مع الشك في
نقصان سجدة واحدة كالصحيح المروي في الكافي عن الحلبي قال سئل ابو عبد الله ع عن رجل سهى فلم يدر
سجد سجدة ام ثنتين قال يسجد اخرى وليس عليه بعد انقضاء الصلوة سجدتا السهو فتامل وايضا
يقول في صحيحة الحلبي السالفة ما يابى على الحمل على ما ذهب اليه في المختلف توضيح الحال
في ذلك يستدعي ان يقال ان قوله ع في ذيلها فتشهد وسلم جزاء لقوله عليه السلم اذا لم تدر اربعا
صليت او خمسا والمعنى اذا لم تدر صليت اربعا او خمسا فالواجب عليك هنالك ان ياتي
بالتشهد والتسليم ثم تاتي بسجدتي السهو وقوله ع زدت ام نقصت عطف على الشرط ومعلوم
ان المعطوف على الشرط في قوة الشرط فالتقدير اذا لم تدر زدت في الصلوة ام نقصت منها
فتشهد وسلم الى اخره وهذا المعنى لا يستقيم على ما ذهب اليه العلامة في المختلف لوضوح
انه اذا شك في الركعة الاولى في انه اتى بالبسملة في اول الحمد ام لا تكليفه ان ياتي بما نسي من
الركعة الاولى ثم بالركعة الثانية ثم بالثالثة ثم بالرابعة ثم ياتي بالتشهد والتسليم وظاهر
الحديث خلافه بل الظاهر انه بمجرد الشك في انه زاد في الصلوة او نقص يتشهد وهذا
المعنى انما يستقيم على المعنى الذي قلناه من حمله على ان المراد زاد ام لا او نقص ام لا فيما اذا كان
الشك بين الثلاث والاربع وذهب الوهم الى انها الرابعة كما في صحيحة الحلبي الثانية
فان ذهب وهمك الى الاربع فتشهد وسلم واسجد سجدتي السهو ولك ان تقول ان
ذلك لا باس به في صحيحة الفضيل بن يسار وصحيحة زرارة واما صحيحة الحلبي فلا فلاحظ و
تامل حتى يتبين لك الحال واما المستند للقول بان الموجب لسجدتي السهو انه كل زيادة
ونقصان اي من الاقوال فهي الصحاح المذكورة اي صحيحة الحلبي وصحيحة الفضيل بن يسار
وصحيحة زرارة والصحيح المروي في التهذيب في شرح عبارة المقنعة وان ترك التشهد
من ركعة واحدة اعاد على كل حال عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابنا عن سفيان بن السمط عن
ابي عبد الله ع قال تسجد سجدتي السهو في كل زيادة تدخل عليك او نقصان والجواب
اما عن الصحاح المذكورة فنقول ان العلامة اعلى الله مقامه في محل الكرامة وان استدل
بصحيحة الحلبي التي من جملتها للقول المذكور لكن وجه دلالتها عليه غير ظاهر الا من جهة
الفحوى لانه دال على لزوم سجدتي السهو مع الشك في زيادة شيء في الصلوة ونقصانه
منها فمع القطع بالزيادة او النقصان بطريق اولى ويتوجه عليه ان ذلك انما يستقيم اذا

امكننا

امكننا القول بذلك في المذكور لوضوح انه مبني على ذلك الظهور ان الفحوى هو القياس
بطريق اولى وظاهر ان ذلك يتوقف على ثبوت الحكم في المقيس عليه حتى يمكن ان يقال
ان ثبوته فيه يستدعي ثبوته في المقيس بطريق اولى وحيث قد علمت عدمه تبين لك
الحال بعون الله العلي المتعال واما عن ما رواه سفيان بن السمط فنقول انه مجهول
الحال غير مذكور في كتب الرجال عدا رجال شيخ الطائفة فانه اورده فيه في باب اصحاب
مولانا الصادق عليه السلم فقال سفيان بن السمط البجلي الكوفي اسند عنه وكذا الحال في
الراوي بعض اصحابنا فانه غير معلوم ولك ان تقول ان الامر وان كان كذلك الا ان الراوي
عنه ابن ابي عمير وهو من اصحاب الاجماع فالحق في الجواب ان يقال ان الحديث المذكور ترك
الظاهر اذ لم يظهر القائل بمقتضاه الا العلامة وهو وان عمل بذلك لكنه لاعتقاده ان شيخنا
الصدوق قال بذلك وحيث قد علمت تحقيق الحال في ذلك تبين لك الحال فالاصول
والعمومات المعتضدة بعمل جل الاصحاب لا يمكن الخروج عنها بذلك فيحمل على الاستحباب واما
المستند للقول السابع وهو ان الموجب للسجدتين سبعة التكلم ناسيا والقيام في موضع
القعود والقعود في محل القيام والشك بين الاربع والخمس ونسيان التشهد ونسيان
سجدة واحدة من الركعتين الاوليين ونسيان السجدتين الاخيرتين وقد علمت ان القائل
بذلك هو السيد ابن زهرة وقد سمعت منه دعوى الاجماع عليه فاعلم ان المناسب استقصاء
النصوص الواردة في الباب ثم الاشارة الى ما هو الاقرب بالصواب فنقول منها
الصحيح المروي في باب من تكلم في صلوته او انصرف قبل ان يتمها او يقوم في موضع الجلوس
من الكافي عن الفضيل بن يسار عن ابي جعفر ع قال في الرجل يصلي ركعتين من المكتوبة ثم
ينسى فيقوم قبل ان يجلس بينهما قال فليجلس ما لم يركع وقد تمت صلوته فان لم يذكر حتى يركع
فليمض في صلوته فاذا سلم سجد سجدتين وهو جالس ومنها الصحيح المروي في الباب وباب
احكام السهو من الزيادات عن الحلبي عن ابي عبد الله ع قال اذا قمت في الركعتين من الظهر
او غيرها ولم تتشهد فيهما فذكرت ذلك في الركعة الثالثة قبل ان تركع فاجلس فتشهد
وقم فاتم صلوتك فاذا انت لم تذكر حتى تركع فامض في صلوتك حتى تفرغ فاذا فرغت
فاسجد سجدتي السهو بعد التسليم قبل ان تتكلم ومنها الصحيح المروي في الباب ايضا عن
صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا عبد الله ع عن الرجل يتكلم ناسيا في الصلوة

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

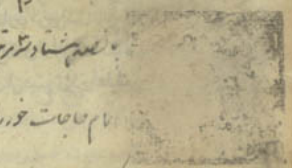
يقول اقيموا صفوفكم فقال ايتم صلوته ثم يسجد سجدتين فقلت سجدتا السهو قبل التسليم هما او بعد قال بعد ومنها الصحيح المروي في الباب ايضا عن معوية بن قال سالته عن الرجل يسهو فيقوم في حال تعود او يقعد في حال قيام قال يسجد سجدتين بعد التسليم وهما المرغمتان تزعان الشيطان ومنها الصحيح المروي في باب من سهو في الاربع والخمس ولم يدر زاد ام نقص او استيقن انه زاد من الكافي عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله ع قال اذا كنت لا تدري اربعا صليت او خمسا فاسجد سجدتي السهو بعد تسليمك ثم سلم بعدهما ومنها الصحيح المروي في الباب عن ابي بصير قال قال ابو عبد الله عليه السلام اذا لم تدر خمسا صليت ام اربعا فاسجد سجدتي السهو بعد تسليمك فانت جالس ثم سلم بعدهما ومنها الصحيح المروي في باب السهو في الثلاث والاربع من الكافي عن ابن ابي يعفور قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل لا يدري صلى اربعا او اثنتين وهو جالس قال يتم على صلاته اربعا الحديث قال فليسجد سجدتي السهو ومنها الصحيح المروي في تهذيب في شرح كلام المقنعة فان نسي التشهد ناسيا قضاه وليعد الصلوة عن سليمان بن خالد قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل نسي ان يجلس في الركعتين الاوليين فقال ان ذكر قبل ان يركع فليجلس وان لم يذكر حتى يركع فليمض في صلوته حتى اذا فرغ فليسلم وليسجد سجدتي السهو ومنها الصحيح المروي في الموضع المذكور من تهذيب عن ابي يعفور قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل سها عن الركعتين من المكتوبة فلا يجلس فيهما حتى يركع فقال ايتم صلوته ثم يسلم ويسجد سجدتي السهو وهو جالس قبل ان يتكلم ومنها الصحيح المروي هناك عن صفوان بن يحيى عن الحسين بن ابي العلا قال سالت ابا عبد الله ع عن الرجل يصلي ركعتين من المكتوبة فلا يجلس حتى يركع الثالثة فقال ايتم صلوته ثم يسلم ويسجد سجدتي السهو وهو جالس قبل ان يتكلم ورواه هناك ايضا باسناده عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن الحسين بن ابي العلا قال سالت ابا عبد الله ع عن الرجل يصلي الركعتين الى المغرب وايضا باسناده عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمد عن الحسين بن ابي العلا عن ابي عبد الله ع قال سالت عن الرجل يصلي المكتوبة فلا يجلس حتى يركع في الثالثة قال يتم صلوته ويسجد سجدتي السهو وهو جالس قبل ان يتكلم ورواه في باب احكام السهو من زيادات شيخنا عن ابي حمزة قال ابو عبد الله ع اذا قمت في الركعتين الاوليين ولم تتشهد فذكرت قبل ان تركع فاجلس وتشهد ثم قم فاتم صلوتك وان انت لم تذكر حتى تركع فامض في صلوتك حتى تفرغ فاذا فرغت فاسجد سجدتي السهو بعد التسليم قبل ان تتكلم ومنها الصحيح المروي في الباب من الزيادات عن صفوان عن

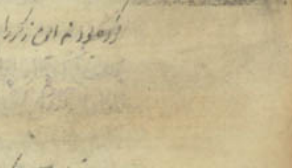
العيص

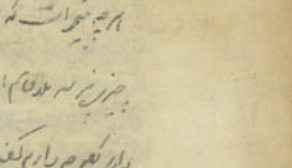
قال سالت ابا عبد الله ع عن رجل ينسى ركعة من صلوته حتى فرغ منها ثم ذكر انه لم يركع قال يقوم فيركع ويسجد سجدتين ومنها الموثق المروي في الباب عن عمار بن موسى الساباطي قال سالت ابا عبد الله ع عن السهو ما يجب فيه سجدتا السهو فقال اذا اردت ان تقعد فقمت او اردت ان تقوم فقعدت او اردت ان تقرا فسبحت او اردت ان تسبح فقرات فعليك سجدتا السهو وليس

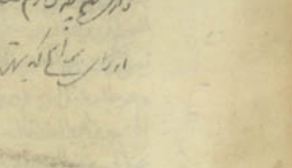
في الكشكول وجد بخط الشهيد ره رفعه الى دانيال النبي ع قال اذا اراد ان يعمل ان حاجته تقضى ام لا فليقبض على شئ من الطيب ويضعه على جبهته ويلفظ ثلاثا ثلاثا من الحروف المقرونة فان بقي في يده وقت نهى فالحاجة مقضية وان بقي اثنان من الثلاثة فانها لا تقضى وان بقي ثلث من الثلاثة يكون نحسا لا تقضى وان بقي خمس فهي للمشتري فانها تقضى سريعا وان بقي ست فهي للقي فانها تقضى وان بقي سبع فهي لمعطي فانها تقضى حتما وان بقي ثمان فلا تقرض لها ولا به من امورها فانها وقعت في التوقف نقل هذا عن خواص الامام الحجة الزاهد في صفحة ١٨٩

jabir.abbas@yahoo.com













Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas